وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

درین اوان سمینت اقتران اسرار عجیبه لطیفه و دقایق غریبه شریفه اعنی



حضرت مجدد الف ثانی بتصحیح و تنقیح تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان جهجری عفی الله عنه

بمطبع احمدی دهلی حلیهٔ طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة علی سید المرسلین و آله و صحابه اجمعین اما بعد فهذا فهرست جلد الاول من مکتوبات

امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

تمت

مکتوب سی و نهم جلد سوم در منقول عنه نبود بعد اتمام در نسخه دیگر دستیاب شد لهذا در اینجا ثبت گردید

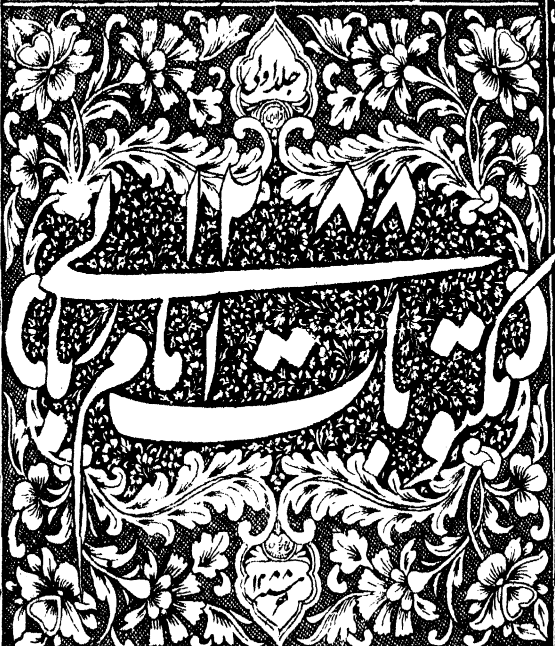
مکتوب سی و نهم ۳۹ بمولانا محمد صادق کشمیری

در وجود یافته در بیان فرق علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب معقول الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی علم الیقین نزد صوفیه عبارت است از یقینی است که باستدلال از اثر بموثر حاصل میشود و چون این معنی اهل نظر و استدلال را نیز میسر است فرق در میان علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب معقول چه بود و علم الیقین صوفیه چرا داخل کشف و شهود باشد و علم الیقین علما بکدام وجه از ضیق نظر و فکر برآید باید دانست که در علم الیقین هر دو طائفه شهود و اثر لازم است تا از انجا بموثر برده شود و غیر شهود است نهایت ما فی الباب ارتباطیکه در میان اثر و موثر حاصل است او سبب انتقال است و از وجود اثر بوجود موثر در علم الیقین صوفیه آن ارتباط نیز مکشوف و مشهود است و در علم الیقین اهل استدلال آن ارتباط نظری است که بفکر و دلیل محتاج است پس ناچار انتقال نظری فکری بود پس یقین طائفه اولی داخل کشف و شهود باشد و یقین طائفه ثانیه از ضیق استدلال نه برآید و اطلاق استدلال در علم الیقین صوفیه مبنی بر ظاهر صورت است که متضمن انتقال است از اثر بموثر و فی الحقیقت کشف و شهود است بخلاف علم الیقین علما که به حقیقت استدلال است و چون این فرق دقیق بر اکثرے پوشیده مانده است ناچار در مرتبه حیرت مانده اند جمعی از اینها از نارسائی خود زبان طعن را دراز ساخته اند بر بعضی اعزه که علم الیقین صوفیه را تفسیر باستدلال از اثر بموثر کرده اند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقة الامر والله یحق الحق و هو یهدی السبیل والسلام علی من اتبع الهدی

تمام شد تمام شد تمام شد تمام شد

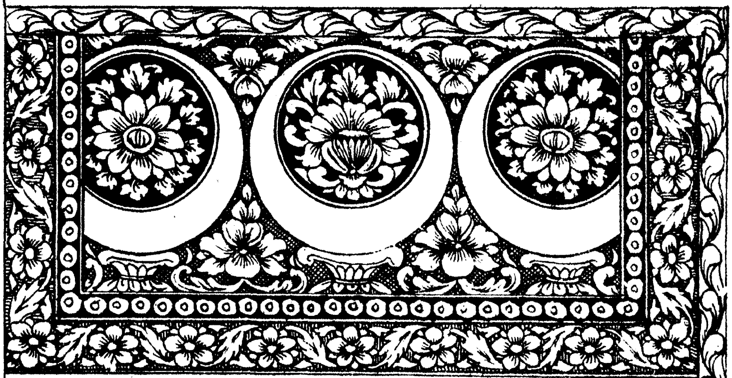
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

الحمد لله والاحسان که درین زمان میمنت اقتران کتاب لاثانی اسمے



قطب صمدانی حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة باهتمام احقر الانام سید محمد خان جهجرے

بمطبع احمدی دهلی بحلیهٔ طبع پوشید



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضیٰ والصلوٰة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له ویحری علی آله واصحابه البررة النقی التقی **اما بعد** نموده می آید که این دفتر اول ست از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الولایة المحمدیه حجة الشریعة المصطفویه شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه وابقاه این حقیر قلیل البضاعة کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده رجا آنکه نفعی ازان بطالبان حق جل وعلی برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول در بیان احوالی که مناسبت باسم الظاهر دارند وظهور قسم خاص از توحید وبیان عروجات که بر فوق محدد واقع شده ست وانکشاف درجات بهشت وظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند وهو للشیخ الکامل المکمل الوصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة موید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس وبلغه الله سبحانه الی اقصی ما یتمناه **عرضداشت** کمترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند حسب الامر شریف گستاخی مینماید احوال پریشان امعروض میدارد که در اثنای راه ان قدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا بتجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزا ایشان جدا جدا وانقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم ودرین انقیاد مضطر بودم ظهوریکه درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده

[illegible]

خصوصیات لطائف ومحسنات عجائب کہ درین لباس مینمودہ از ہیچ مظہری ظاہر نمیشدہ ہمہ ایشان تمام گداختہ آب شدہ میرفتم وہمچنین در ہر طعامی وشرابی وکسوتی جدا جدا استجلے شد لطافتی وحسنی کہ در طعام لذیذ پرتکلف بود در ماورائے آن نبود ودر آب شیرین تا آب غیر شیرین ہمین تفاوت بود بلکہ در ہر لذیذ وشیرین این یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی احاطہ تحریر بعرض نمی تواند رسید اگر در ملازمت علیہ می بود شاید معروض میداشت آما در اثنا این تجلیات از روی رفیق اعلی داشتم و بابہا مہما امکن ملتفت نمی شدم اما مغلوب بودم چارہ نداشتم درین اثنا معلوم شد کہ این تجلی بآن نسبت تنزیہیہ جنگ ندارد و باطن ہمچنان گرفتاران نسبت است بظاہر اصلا ملتفت نیست وظاہر را کہ از نسبت خالی ومعطل بود باین تجلی مشرف ساختہ اند والحق ہمچنان یافتم کہ باطن اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست واز جمیع معلومات وظہورات معرض است وظاہر کہ متوجہ کثرت واثینیت بود باین تجلیات مستعد گشتہ است بعد از چند گاہ این تجلیات رو بخفا آوردند وہمان نسبت حیرت ونادانی بحال خود ماند وصارت تلک التجلیات کان لم یکن شیئا مذکورا وبعد ازان یک فنائے خاص روداد وہمانا کہ آن یقین علمی کہ بعد از عود وتعین پیدا شدہ بود درین فنا گم شد واثری از بطلان انانماند درین وقت آثار اسلام وعلامات انہدام معالم شرک خفی بظہور آمدن گرفتند وہمچنین دید قصور اعمال ومتہم داشتن نیات وخواطر بالجملہ بعضے امارات عبدیت ونیستی ازان باز ظاہر گشتہ اند حق سبحانہ وتعالی ببرکت وتوجہ حضرت ایشان بحقیقہ بندگی رساند وعروجات بر فوق محدد بسیار واقع میشود و **مرتبہ اول** کہ عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق محدد رسید واز خلد ازانجا ساحت مشہود گشت دران اثنا بخاطر آمد کہ مقامات بعضے مردم را در انجا شاید بینم چون متوجہ شدم مقامات آنہا در نظر آمد وآن اشخاص اینجا دران محال دید علی تفاوت درجاتہم مکانا ومکانۃ وشوقا وذوقا **مرتبہ دوم** باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام وائمہ اہل بیت وخلفائے راشدین ومقام خاصہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم وبارک وہمچنین مقامات سائر انبیا ورسل علی التفاوت ومقامات ملائکہ ملاء اعلی فوق محدد مشہود گشت وفوق محدد آنمقدار عروج واقع شد کہ از مرکز خاک تا محدد بیابانکے کمتر ازین وتا مقام حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس منتہی شد وفوق آنمقام چندی از مشایخ بودند بلکہ در ہمان مقام با فوقیت قلیلہ مثل شیخ معروف کرخی وشیخ ابوسعید خراز وباقی مشایخ

بعضی در رتبهٔ انقام مقامات داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبری
و فوق آن مقام ائمهٔ اهل بیت بودند و فوق آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقامات
سایر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام بیکطرف علیحده از مقام آن سرور بود و همچنین مقامات ملائکه عالین صلوات
الله و سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین در طرف دیگر جدا از آن مقامهم اما مقام آن سرور را از جمیع مقامات فوقیت سروری
بود والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها و هرگاه میخواهیم بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات بیخواست
هم واقع میشود و چیزی دیگر دیده میشود و در بعضی عروجات آنها هم مترتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود هر چند میخواهیم که بعضی حالات
را بنویسیم که در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا که در نظر محقر می در آید جای آن ندارد که از آن استغفار کرده
شود چه جای آنکه بنویسید در اشنا را املا عریضه هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر وفا نکرد که نوشته شود زیاده گستاخی نمود حال بلا
قایم علی تهر است غلبه استهلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که اول از اصل میدید
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا میبیند و خود را خالی محض میباید احوال یاران دیگر هم روز بروز در بهی است در عریضه اشت
دیگر انشاء الله العزیز بتفصیل عرضداشت خواهد کرد **مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و مباهات**
بعنایات خداوندی جل سلطانه به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره
عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد سایلی
آنقدر فرجه ندید که تا ماه رمضان خود را العتبه بوسی شرف تواند ساخت بضرورت بر مضی آن خود را التلی داد از عنایات
خداوندی جل و علا که ببرکت توجهات علیهٔ حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فایض و وارد اند چه عرض نماید **ع**
من آنخاکم که ابر نوبهاری :: کند از لطف بر من قطره باری :: اگر بر روید از تن صد زبانم :: چو سبزه شکر لطفش
کی توانم :: هر چند اظهار این قسم احوال موهم جرات و گستاخی است و مشعر افتخار و مباهات است **ع** ولی چون شد مرا
برداشت از خاک :: سزد گر بگذرانم سر ز افلاک :: ابتدا ز عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال ببقای
خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحو می آرند باز کرم
می کنند و در نزول و عروج علوم غریبه و معارف عجیبه افاده میفرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقای
آن مقام است مشرف میسازند تا تاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقا مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که
نهایت استعداد تا آنجا بود وصلی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت و جهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله

که مناسب مقام جذبه است واقع شده هرچند فنا اتم باشد بقا مترتب بران اکمل خواهد بود و هرچند صحو بیشتر باشد احکام علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوات والسلام و معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شرایع است و عقائدیکه در ذات و صفات بیان فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارف که این کمینه فایض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها علم استدلالی کشفی و ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود اگر بگویم شرح این بعید شود چه می ترسم مبادا منجر بگستاخی شود

مکتوب سیوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی ازان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت آنکه یارانی که اینجا اند و همچنین یاران آنجائی هرکدام بمقامی محبوس اند طریق بر آوردن آنها ازان مقامات متعسر است الا بقدر قدرت که مناسب آن مقام است در خود می یابد حق سبحانه ببرکت توجهات علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشان این کمینه ازان مقام گذشت و بمقدمه تجلیات ذاتی رسید حالش بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد در باره دیگران هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران آنجا بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال آنها طریق ابرار است فی الجمله یقینی که حاصل کرده اند هم غنیمت است بهمان طریق امر باید فرمود ع هر کسی را بهر کاری ساختند ✤ در تفصیل اسامی آنها جرات نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی نمود و در ضمن تحریر عرضداشت میر سید شاه حسین مشغولی خود چنان می بینند که گویا بدروازه مکان رسیده است میگویند که دروازه حیرت است درون دروازه نظر می کنم حضرت ایشان را از درون می بینم و هرچند سعی می کنم که خود را در اندازم پای من یاری نمیکند

مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدمه آنکه مدتی است که از راه مخافت بعض از احوال خود به آن عتبه علیه اطلاعی ندارد منتظر می باشد قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که جامع جمیع کمالات ذاتی و شیونی است و داخل دائره اصل است که هیچ ظلیتی بادراه نیافته است و قابلیت اولی ظل او ست مناسبت تام است و بان مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مصداق این سخن است و بان مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی و خیری که در تمام سال میرسد نهر راهی است از دریای بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب تفرقه تمام سال فطوبی لمن مضی علیه الشهر المبارک و رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات و حرم من الخیرات و ایضا سنت ختم قرآن درین ماه بجا

در چند فنا اکمل باشد بقا اکمل خواهد بود

آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی و برکات ظلی میسر شود ممن جمیع بینهما یرجی ان لا یحرم من برکاته ولا یمنع من خیراته برکات
که بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیراتیکه بلیالی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم باولویه تعجیل افطار و تاخیر تسحر نموده شد
تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالا مذکور شد و حقیقت محمدی عبارت از آن است علی مظهرها الصلوة و
التسلیمات نه قابلیت ذات است مر اتصاف جمیع صفات کمال را کما حکم بعض بلکه قابلیت ذات است عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود
بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف که مناسب خاص بها صفات است و برزخ است میان
ذات جل شانه و صفات او حقایق انبیاء دیگر است علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات همین قابلیت بملاحظه اعتبارات که
که مندرجه اند در وی حقایق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی است علیه الصلوة والتحیة اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج
ناگشته است و هیچ حایلی درمیان نیامده و حقایق جماعهٔ محمدی المشرب قابلیات ذات است عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود ببعض
آن کمالات و آن قابلیت محمدیه برزخ است میان ذات جل سلطانه و میان این قابلیات متعدده و حکم آن بعض بواسطه آنست که
او را در خانه صفات قدم گاه است و بس نهایت عروج آن خانه تا بآن قابلیت است لاجرم آنرا بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوة والسلام والتحیة و
وچون این قابلیت اتصاف هرگز مرتفع نمی شود آن بعض آنرا نیز حکم کرده با آنکه حقیقت محمدی همیشه حائل است والا قابلیت محمدیه علی مظهرها الصلوة
والتحیة که مجرد اعتبار است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است و قابلیت اتصاف اگرچه نیز اعتبار است اما بواسطه
برزخیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجود اند بوجود زائد ارتفاع او از امکان برآمده لاجرم حکم میکند بوجود آن حائل دائما امثال این علوم
که منشأ آن جامعیت اصالت و ظلیت است بسیار وارد می شوند اکثر آنها در پرچها کاغذ نوشته میشود مقام قطبیت منشأ دقایق علوم
مقام ظلی است و مرتبه فردیت واسطه ورود معارف دائرهٔ اصل امتیاز میان ظل و اصل بی اجتماع این دو دولت میسر نیست لهذا بعضی از مشایخ
قابلیت اولی را که تعین اول میگویند زائد بر ذات میدانند و تجلی ذاتی شهود آن قابلیت را می انگارند والحق احق حقیقت والامر ما اوضحت والله
سبحانه یحق الحق و هو یهدی السبیل رساله که بتسوید آن مأمور شده بود باتمام آن موفق نمی شود و همان مسوده ها افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطانه
درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب دور است

مکتوب پنجم در سفارش خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بود و با بیان بعضی احوال ذاتیه به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدم آنکه
رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد درآمد هنوز مسوده است
خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرصت بیاض آن نشد محتمل که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند روزی رساله سلسلة الاحرار بنظر درآمد
و در آن اثنا بخاطر فاتر رسید که بایشان عرضداشت کنم تا خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزی

دران باب نویسد این خاطر خیلی قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده فایض گشتند فی الجمله معذرت بعضی علوم آن
رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه ازان انتخاب نموده تا آن رساله
ملحق سازند هم وجهی دارد زیادت جرأت از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سیوم که مناسب بمقام جذبه
است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه بهم رسیدن معاش صوبه مالوه مشوش وقت میشد در ملازمت رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود

مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن هر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیه نسبت نقشبندیه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت توجه عالی هر دو طریق
جذبه و سلوک تربیت فرموده هر دو صفت جمال و جلال مربی گشت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در بعضی حواشی
رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود است
قابل انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت
فناست و فنا عبارت از نسیان ما سوی است پس تا زمانیکه علوم بتمام از صفحات سینه رفته نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد
و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال آن ازینست که گاهی حاصل شود و گاهی زایل گردد و غایة ما فی الباب پیش از بقا جهالت
محض است و بعد از بقا جهالت و علم باهم جمع اند در عین نادانی با شعور است و در عین حیرت بحضور که این موطن حق الیقین است
که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که پیش از چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است
در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر در بیرون است حاصل است اگرچه
در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید که شود حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند که اهل الله بعد از فنا
و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است ازینجا هم صریحا
مفهوم میشود که شهود و معرفت و حیرت در نفس است و پس در بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی ازین ثلثه در بیرون است
اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد فکیف البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است
و بقا باندازه فناست لهذا البعضی اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود دارند اما نسبة العزیزان فوق همه
نسبتهاست ؎ نه هر که آئینه دارد سکندری داند ٭ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ٭ هرگاه از اکابر این سلسله
بعد از قرون بسیار یکی یاد دو کس را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید این نسبة حضرت خواجه عبد الخالق

نجدوانی ست قدس سره و متمم و مکمل آنحضرت خواجه خواجهاست اعنی حضرت خواجه بهاءالدین المعروف بنقشبند قدس سرهما
واز خلفاء ایشان حضرت خواجه علاءالدین باین دولت مشرف شده بودند این کار دولت ست کنون تا کرا دهند عجب
کاریست اول اهر بلا و مصیبت که واقع می شد باعث سرور و فرحت می شد و هر چه مزید میگفت و هر چه از امتعهٔ دنیویه کم میشد خوش
می آمد این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آورند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق می شود اول دفعه
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نمی ماند همچنین اگر دعا میکرد از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن بود
بلکه امتثال امر دعوتی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه مصائب است و خوف و حزنیکه زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد
که آن از سکر بود و صحو هر چه عوام الناس راست این راهست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود
از دعا رفع بلا نبود دل را همین خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت که دعا انبیا ازین قبیل بود که حصول مراد نخواهند
حالا که باین حالت مشرف ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که دعاهای انبیا علیهم الصلوات از سر عجز و افتقار
و خوف و حزن بود نه مجرد امتثال امر بعضی امور که رو میدهد بحسب امر گاه گاه بعرض آن امور گستاخی نماید **مکتوب هفتم**

در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروری به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق محمدی بود در روح خود در الطریق عروج در انجا می یافت
و آن مقام بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت
و در ان وقت چنان متخیل گشت که این عالم بتمام از عنصریات و فلکیات ته فرو رفت و نام و نشان از ان نماند و چون در ان
مقام نبودند الا بعضی از اولیا کبار این زمان که تمام عالم را به خود در جای و مقام شریک می یابد حیرت دست میدهد که با وجود بیگانگی
تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتیکه گاه گاه دست میداد که در ان نه خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حالا
آنحالت مستمره است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمده بعد از ان در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها
نهاده اند انجا بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعة فساعة خود را صعود می یافت اتفاقاً
نماز شکر وضو میگذارد که مقامی بس عالی نمایان شده و اکابر اربعهٔ نقشبندیه اقدس الله تعالی اسرارهم در ان مقام دیده
و مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفه وغیره در انجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالای آن مقام هستند اما قوائم آنرا گرفته
نشسته اند و بعضی پایان علی تفاوت درجاتهم و خود را بسیار دور از ان مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید از ین
واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده برآید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند

چندگاه برین نهج گذشت آخر توجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید اول سر خود را محاذی آن مقام یافت
بتدریج رفت و بالای آن مقام نشست بعد از توجه چنان محظوظ شد که آن مقام تکمیل تام است که بعد از تمامی سلوک
باین مقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده را ازان مقام بهره نیست و نیز دران وقت چنان متخیل گشت که وصول
باین مقام انتاج آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعرض رسانید که حضرت امیر کرم الله
وجهه میفرمایند که آمده ام تا ترا علم سموات تعلیم کنم الخ چون بیان تمام شد این مقام مخصوص حضرت امیر در میان سایر
خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق ذمیمه ساعت بساعت
می برایند بعضی در رنگ رشته از وجود می برامند و گاهی در رنگ دود بیرون می آیند و بعضی اوقات متخیل میشود که تمام برآمده اند
و ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر میشود و می برآید ثانیاً معروض میگرداند که توجه از برای دفع بعض امراض و شدائد یا امور
باینست که اول حضرت حق سبحانه دانسته میشود که دران توجه هست یا مشروطیت آنچه ظاهر از عبارت رشحات است که از حضرت
خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکند مفهوم میشود که نیت درین باب هر چه حکم فرمایند با آنکه خوش نمی آید توجه کرد
ثالثاً بعرض میرساند که از تحقیق حضور مر طالبان را یا از ذکر باز داشتن و همین نگاهداشت حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام
مرتبه حضور است که دران ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده و کار خود تا
بنهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست هر چه امر فرمایند رابعاً معروض آنکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند آخر ذکر
امر میکنند که بعضی متقاضی هستند که بی آن میسر میشود تعیین آن متقاضی فرمایند خامساً بعرض اقدس میرساند که بعضی
طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن در لقمه احتیاط نمی توانند کرد با وجود بی احتیاطی حضور بنحوی مستغرق آنها
می کنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که محض واقف حال
باین سلسله شریفه الطریق ارادت میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه و اگر مجوز است طریق
آن چیست زیادت گستاخی بی ادبی تمام است مکتوب هشتم در بیان احوالیکه به بقا و صحو تعلق دارد به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه ازان زمانکه بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره
غیر متعارفه بتواتر و توالی فائض و وارد اند اکثر آنها به بیان مرقوم و مصطلح متداول شان موافقت ندارند هر چه از مسئله
وحدت وجود و توابع آن گفته اند و اوائل این حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت میسر شد ازانمقام
بدرجات بالا برده اند و انواع علوم درین ضمن افاده فرموده اند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً

یافته نمی شود و اشارات و رموز احبا الیه در کلام شریف بعضی از بزرگان اینهاست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت
و اجماع علمای اهل سنت است در هیچ چیزی مخالفت بظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معتزله آنها
ندارند بلکه از علمای اسلام هر جا که مخالفت که با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده
است پیش از فعل قدرتی ندارد قدرت بمقارنه فعل می بخشد و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدانند کما قرره علمای اهل السنة
و در مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابند ایشان درین مقام بوده اند و حضرت
خواجه علاء الدین نیز ازین مقام نصیبی هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالی
سره الاقدس و از مشایخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی
اسرارهم المقدسة حاصل اینجا کمال بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته تا زمانی که حجب مبدل بوده اند سعی و اهتمام گنجائش رفع
آنها داشت الکنون بزرگی او حجاب اوست فلا طبیب لها و لا راقی مگر کمال بیگانگی و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده
اند هیهات هیهات همان بیت یوسف زلیخا موافق حالست بیت در افکنده دف این آوازه از دوست • که زو
بر دست دف کوبان بود پوست • شهود کجا است و شاهد کیست و مشهود چیست خلق را روی کی نماید ماللتراب
و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میدانند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میدانند غیر ازین هیچ
نسبتی اثبات نمی کنند غیبت و مرئیت خود کجا در آئینه در آید و علمای ظاهر اهل سنت هر چند در بعضی اعمال تقصیر با احیانا داشته اند
در درستی عقاید اینها در ذات و صفات آنقدر نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر می درآید و
بعضی متصوفه با وجود ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن جمال در اینها یافته نمی شود و صحبت
علما و طلبه علوم بسیار پیدا شده روش ایشان خوش می آید و آرزو دارد که در جرگه اینها باشد و تلویح را از مقدمات اربعه
بطالب علمی مباحثه میکنند و هدایه فقه نیز مذکور می شود و در معیت و احاطه علمی با علما نسبتی نیست و همچنین حق سبحانه عین عالم میدانند
و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری در ذوات و صفات و افعال مخلوقات میدانند نه آنکه صفات
اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میدانند قدرت مخلوقات را تاثیری نمی دانند
کما هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میدانند و حق سبحانه و تعالی را مرید میدانند و قدرت را بمعنی صحت
فعل و ترک میدانند [illegible] بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قال الحکماء و بعض
الصوفیه زیرا که این سخن [illegible] با بعضی کشف موافق اصول حکماست و مسئله قضا و قدر را بطور علما میدانند فلما لک

ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمی باید که بایجاب می کشد و هو سبحانه مختار فعال لما یرید
علی هذا القیاس چون عرض حال از جملهٔ ضروریات است بنابران بجرأت آن گستاخی نموده بنده باید که حد خود داند مو

مکتوب نهم در بیان احوال که بمقام ورود و آمدن مناسبت دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
مدبر سیاه رو متلطخ بخود مغرور وقت و حال مفتون وصل و کمال گفتارش همه فرمان برداری مولی هست و عملش همه
بترک عزیمت و اولی است نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق را تعالی و تقدس خراب ساخته همتش مقصور بظاهر آرایی است
باطنش از هیچ درنگذرد همواره برسوی است قال او منافی حال اوست و حال او مبنی بر خیال او از سراب و خیال چه پدید آید لیکن
قال و حال چه کشاید ادبار و خسارت نقد وقت است عبادت و ضلالت برکف دست مبدأ فساد و شرارت است منشا
ظلم و معصیت بالجمله معیوب بهمه است و ذنوب مجسمه خیرات او لایق بعوض رد و حسنات او شایان طعن و طرد رب قاری القرآن
والقرآن یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء و الجوع در شان او شاهد صدق
فویل لما کان هذا حاله و منزله و کماله و درجه استغفاره ذنب کسائر الذنوب بل اشد و توبته معصیة کسائر المعاصی بل
اقبح کل ما فعله القبیح قبیح مصداق این سخن است شعر ز گندم جو ز جو گندم نیاید مرض او ذاتی هست علاج نمی
پذیرد و دوای او اصلی است قبول دوا نمی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات شعر سیاه از حبشی کی رود که خود
زنگ است چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون آری خیر محض شر محض می باید تا حقیقت خیرت
بظهور آید و بضدها تتبین الاشیاء خیر و کمال هر جا بود شر و نقص در مقابل است حسن و جمال را آئینه درکار است و آئینه
نمی باشد مگر در مقابل پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آئینه آمد پس هر چند نقص و شرارت بیشتر نماید خیر و کمال زیاده
تر عجائب کار روبا ست این فهم معنی بیچ پیدا کرد درین شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت پس لاجرم مقام عبدیت
فوق جمیع مقامات باشد چه انتهی در مقام عبدیت اتم و اکمل است محبوبان را بانیمقام مشرف می سازند محبان بدو
شهود متلذذ اند التذاذ در بندگی و انس با آن مخصوص بمحبوبانست انس محبان بمشاهدهٔ محبوبست و انس محبوبان
به بندگی محبوب درین انس ایشان را باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاهسوار یکه تاز این
میدان آن سرور دنیا و دین و سید اولین و آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوات انمها و من التحیات
اکملها و کسی را که بمحض فضل خواهند که باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آنسرور علیه الصلوة والسلام
مستحق میسازند و آن را بان ندروهٔ علیا می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مراد از

کمال است نقص علم ذوقی است به آن نه آنکه شرارت و نقص متصف شود صاحب این علم متخلق باخلاق الله است
تعالی شانه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است شرارت و نقص را در انموطن چه مجال خبر آنکه بان شعور متعلق
این علم بواسطه شهود تام بخیر محض است که در جنب آن همه شر مینماید این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود
لهذا این قسم خود را بر زمین نزند کارش تا باین انجام رسد از کمال الائی خود جل شانه بی نصیب است خلیفه که
خود را عین مولی داند و صفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این اتحاد در اسماء و صفات
است ارباب این در زمره و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخل اند نه آنکه هر که جذبه او بر سلوک او مقدم است از محبوبان
است لیکن تقدیم جذبه شرط است در محبوبیت آری در هر جذبه نحوی از معنی محبوبیت حاصل است که جذب بی آن میسر نشود
و آن معنی او بعوارض پیدا شده است ذاتی نیست بمعنی ذاتی غیر معلل است لشیء من الاشیاء چنانکه هر منتهی را آخر
جذبه میسر است اما داخل زمره محبان است بواسطه عارض یعنی محبوبیت پیدا شده است و هو لا یکفی فیه و آن عارض کثرة
والتصفیه است و در بعضی مبتدیان اتباع السرور و لو بالجمله باعث حصول آن معنی فی الجمله است بلکه در منتهی هم اتباع
است و بس در محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضلی نیز وابسته باتباع آن سرور است علیه الصلوة والسلام والتحیه بلکه گوییم آن
معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت ذاتیه آن حضرت است علیه الصلوة والسلام و همی که رابعه است مناسبت همیکه رب آن
حضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیه واقع شده است در حق این خصوصیت و از انجا این سعادت اکتساب کرده است
والله سبحانه اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب والله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب ۱۲ هم در حصول قرب بعد فرق
و وصل بمعانی غیر متعارفه و بعضی علوم مناسب آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت حقیر الحمد لله که آنکه
مدتی است که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد نگرانست سه عجبی نیست اگر بنده شود جان عزیز + چون از آن
یار جدا مانده پیامی برسد + میداند که شایان دولت خصوصیت + این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم + عجائب کار است
نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقه در ضمن این بشارت نفی قرب و وصال کرده اند
شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حیوف + پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر آمد مراد را
نیز خاتم الامر بالاراده مرید میباید شد و محبوب المحبت محب می باید گشت آن سرور دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من التحیات
افضلها با وجود مقام مرادیه و محبوبیت از محبین آمده اند مریدین گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم متواصل الحزن دائم الفکر و السرور فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت همانا با محبت

فرنه

توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد و قصه العشق لا انفصام لها حامل عریضه شیخ اله بخش مخوی از جذب و محبت دارد با برام چند کلمه بجا دمان ایشان نویسانیده العرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه گردیده و کشته است لول بعضی ارادها ظاهر ساخت چون دران باب این حقیر بقاعده مفهوم کرد بمجرد ملاقات یهنی شده چند کلمه بنیسایند زیاده گستاخی از ادب دور است مکتوب یازدهم در بیان بعضی کشوف و حصول مقام دیدن قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سه کلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که گفته است عین بمی ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران به پیر بزرگوار چنین نوشته اند عریضه کمترین بندگان احمد آنکه مقامات سابقه خود را دران دیده بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی علیهم دران مقام در نظر آمد اما چون مقام استقرار ساخته اند هست در دفعه اولی بنظر در آمدند چنانکه از ائمه اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی علیهم اجمعین در آن مقام استقرار و ثبات ندارد لیکن عبوری دران واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را ازان مقام نامناسب دید مناسبت دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریقی از طرق طاری میشود و چون ظاهر نمود ندان بی مناسبتی برطرف میشود دیگر بی مناسبتی مطلق است که بهیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصل آن مقام اند دو اند که ثالث ندارد یعنی در نظر ورای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی دیدن نقص و قصور است و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ کاملی مجذوبی سلوک تمام کرده حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را دران عمل متهم میسازد بلکه تا زمانه که بوجوه تهمت نهند بیقرار و بی آرام میباشند نزد خود چنان میدانند که هیچ عملی از وی صادر نمیشود که قابل کتابه ملائکه یمین باشد و میدانند که صحیفه یمین از اعمال خیر خالی است و کاتبه آن معطل و بیکار اند خود را شایان آنحضرت جل و علا کی بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندیق از خود بوجوه بهتر میدانند و بدترین همه اینها خود می انکارد و جه جذبه هر چند بتمامی سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائیکه در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنا را در عریضه سابق بتفصیل نوشته است و میباید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و فنا را اراده هم از جانب همان نسبت است هیچکس را تا نکرد داد و قا نیست ره در بارگاه کبریا و نامناسبان این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جماعه متوجه بمقام جیلی اند چون آن مقام نظیر التفات و توجه این مقام نماند و توجه حضرت ایشان بطریق عموم از طرق وصول آن مقام بمثابه ظاهر میشود و همان طالب میباید چون آنجا بحضرت

ایشان مامور بود امتثالاً للامر در بعضی امور جرأت و گستاخی نمود و الا من همان احمد پارینه که هستم هستم ۔ ثانیاً معروض آنکه
در اثنای ملاحظهٔ آنمقام مرة ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون بمقام فوق آن
مقام سابق رسیده شد معلوم شد که اینمقام حضرت ذی النورین است و خلفاء دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است واین
مقام درینمقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالای آنمقام مقام دیگر دید نظر آمد
چون بآنمقام رسیده شد معلوم گشت که آنمقام حضرت فاروق است و خلفای دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوق
آنمقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآنمقام نیز رسیده شد و از مشائخ حضرت خواجه نقشبند قدس
الله سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفای دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست
الا در عبور بمقام و مرور و ثبات و بالای آنمقام هیچ مقامی مفهوم نمی شود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوة
انهاها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن
در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از آنمقام ارتفاع داشت چنانکه صفحه را از روی زمین بلندی می سازند و معلوم شد که آنمقام
مقام محبوبیت است و آنمقام رنگین و منقش بود خود را هم بانعکاس آنمقام رنگین و منقش یافت بعد از آن همان کیفیت خود را
لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعهٔ ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را واگرفت و حضرت خواجهٔ بزرگ در مقام صدیق اند
رضی الله تعالی عنهما خود را در مقام محاذی آن می یابد بکیفیتی معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی نماید کیف و حال
آنکه عالم بگرداب ضلالت غرق میشود و کسی که در خود قوت بر آوردن از آن گرداب یابد چگونه خود را معاف دارد هر چند
کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین عمل ضروریست و مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وساوس و هواجس که در اثنای
این عمل رو دهند استغفار را لازم باید داشت بهمین شرط داخل رضا میشود بی ملاحظهٔ این شرط داخل رضا نمی شود و در ته
می ایستاد ما در باده حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما پی آنکه این شرط را ملاحظه
کرده شود مرضی است و عمل این کهتر الحال بملاحظهٔ آن شرط گاهی داخل است و گاهی در ته می ایستد دیگر در نفحات در سخنان
حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر مذکور است که عین نمی ماند اثر کجا ماند لا یبقی و لا تذر این سخن در اول نظر مشکل نمود که حضرت شیخ محی الدین
و تابعان ایشان برآنند که زوال عین که معلومیت از معلومات الله سبحانه محالست و الا انقلاب العلم جهلا و چون عین
زائل نشود اثر کجا رود و بهمین طور در ذهن این سخن متمکن شده بود سخن حضرت ابو سعید هیچ حل نمی شد بعد از توجه تام
حق سبحانه و تعالی این سخن را منکشف ساخت و متحقق گشت که نه عین می ماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند

و مقام این معرفت نیز در نظر آمد بس عالیست فوق مقامی که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرموده‌اند این دو جهت با یکدیگر
هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جای است و دیگری از جای دیگر به تفصیل عرض داشتن موجب قطع و ملال است و آنچه
حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده‌اند نیز ظاهر گشت که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آن چه بود در خود نیز این حدیث دائمی
یافت اگرچه از نوادرست و دیگر کتاب اصلا خوش نمی‌آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات واقع شده‌اند جائی ثبت کرده باشند
خوش می‌آید که اینقسم چیزی دیده شود و احوال مشائخ متقدمین بشنید بیشتر مرغوبست کتب حقایق معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزلات
مراتب را نمی‌تواند مطالعه کرد خود را درین باب به حضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسبی یابد و در ذوق و حال درین مسئله با شیخ مشار الیه
متفق است اما علم سابق تا با فکار و شد تا آمدن نمی‌دهد دیگر چند مرتبه نیز برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین بعضی احوال موتی که در عالم برزخیت ظاهر شده بود نیز از برای رفع آلام و شداید آنها توجه کرده شد اما حالا قدرت بر توجه نمانده
است که به هیچ چیز خود را جمع نمی‌توانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان اینجانب
را تباه حق و پیران ساختند و جلاوطن نمودند اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای آنکه به خاطر گردد بعضی از یاران که از مقام
جذبه شهود معرفت پیدا کرده‌اند و تا غایت قدمی در منازل سلوک نهاده‌اند شمه‌ای از احوال آنها معروض میدارد امید است که حق
سبحانه و تعالی بعد از تمام جهت جذبه به دولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در مقام جذبه است
نرسیده در حرکات و سکنات آثار رسیدن و قباحت نمی‌فهمد بخواست کار او در توقف می‌افتد هم چنین اکثر یاران بواسطه عدم رعایت
آداب کار آنها در توقف می‌افتد درین باب حیرانست که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست بنا بر خواست
در کار یکی وقوع می‌شود و الارادة اقربست مولانا معهود به نقطه پایان فرو رفته است و کار جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت
آن مقام رسیده و فوق را من وجه بنهایت رسانیده اول صفات را بلکه نوری که صفات بآن قائم‌اند از خود جدا دیده
و خود را در شیخ فانی یافته بعد از آن صفات را از ذات جدا دیده و باین دید با حدیت مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را چنان
گم ساخته است که نه با حاطه قائل است و نه به معیت و جهان بالبطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصلی ندارد
و سید شاه حسین هم نزدیک به نقطه پایان از مقام جذبه رسیده است و پسرش به نقطه رسیده است و همچنین صفات را از ذات جدا
دیده لیکن ذات احد را در همه جا می‌یابد و از ظاهر محظوظ است و همچنین میان جعفر هم نزدیک به نقطه پایان رسیده است اما از تجلی شهود
و ولوله ظاهر می‌شود قریب بشاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر شود میان شیخ حسن و شیخ عیسی و شیخ کمال در جذبه
بنقطه فوق رسیده‌اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در نقطه فوق آمده است اما خیلی نرسانده در پیش دارد و از

یاران اینجای تا الحال هشت یا نه کس بلکه ده کس در تهٔ نقطهٔ فوق آمده اند بعضی اصل نقطه شده رو به نزول آرند و بعضی دیگر
قریب اند و بعضی بعد میان شیخ [illegible] خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند و مطلق را در همه جا می یابد و اشیا را در رنگ صور
بی اعتبار می بیند بلکه هیچ نمی یابد در جناب مولانا معهود چنان ظاهر می شود که اجازت تعلیم او مر مردم را از جملهٔ مرضیات
است اما اجازتیکه مناسب جناب است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده می باید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نمود
بحضور اقدس میر سید محمد صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود و آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم خواجه ضیاء الدین
محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت
متوجه لشکر شدند و برادر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد بواسطهٔ بعضی موانع چندانی ترقی
نکرد زیاده گستاخی است ۵ بنده باید که حد خود داند بعد از تحریر عرضداشت کیفیتی رو داد و حالی پیش آمد که در
تحریر گنجایش بیان آن نیست و در اینجا فنای ارادت متحقق گشت هیچ جا نیک سابقا متعلق ارادت بمرادات بر طرف شده بود
لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در بعض عرضداشت معروض شده بود الحال ارادت هم از بیخ بر آمد و هیچ ندانند لا مراد و لا اراده و
صورت این فنا نیز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فایض گشتند چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ وقت و غموض
تعسر بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم یک نظر خاص در ماوراء وحدت
پیدا شده است هر چند مقرر است که در ماوراء وحدت نظر را سبیل نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد
تا زمانی که به یقین نه پیوست بر نوشتن جرأت ننمود و صورت آن مقام در ماوراء وحدت چنان می بیند که
آنکه ماوراء اسم اعلی است هیچ هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت است نه ورای آن و نه هیچ مقامی که
بفهم القا حقیقه نداند یا حق را ورای آن داند حیرت و جهل همان معرفت است و این دید هیچ تفاوت نشد
نمیدانم چه عرض نمایم همه متناقض در متناقض است در گفت نمی آید و حال بی شبهه متحقق است استغفر الله
و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و ناظرا و ایضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا
آنچه از فنای صفات می دانستم فی الحقیقه فنای خصوصیت صفات و ما به الامتیاز آنها بود که در ضمن
وحدت مندرج شده بودند خصوصیات زایل گشته بود و بنابر الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل
الاندماج و الانطواء نیز برطرف شده و قلعهٔ احدیت هیچ [illegible] اشته و تمیزی که از مرتبه علم جملی یا تفصیلی
حاصل شده بود از [illegible] مقام نظر [illegible] آنچه کان [illegible] الآن کما کان این زمان مطلق حال گشته

گشته و سابقاً علم بمضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که بصحت و سقم متنبه خواهند ساخت دیگر چنان می‌نماید
که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست همچنین بعضی یاران اینجائی را نیز از آن مقام نصیبی معلوم می‌شود والله سبحانه
اعلم بحقیقة الحال **مکتوب دوازدهم** در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شیئی
و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان
احمد بنده عرض میرساند از تفصیلات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء بالله داشتند حق سبحانه بعنایت خود
منکشف ساخت و هم چنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیئی چیست و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی
برقی چه می‌باشد و محمدی المشرب کیست و اشارات آن در هر مقامی لوازم و ضروریات آن را می‌نمایند و می‌گذرانند
و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آن را نشان داده اند و راه فرو گذارند و ننمایند قیل من قبل بلا علمهم چنانکه
ذوات اشیاء مجعول نیستند اصل قابلیات و استعدادات نیز مجعول و مصنوع نیستند او سبحانه محکوم قابلیات
نیست و نشاید که چیزی بر وی حاکم باشد زیاده گستاخی نه نمود ه بنده باید که حد خود داند **مکتوب سیزدهم**
در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
کمترین بندگان احمد معروض میگرداند که هزار آه از بی نهایتی این راه و سیر با این سرعت ارادات و عنایات با این
کثرت از اینجاست که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة مگر ایمائی بآن معنی داشته اند چون کار بیاس رسید و امیدها منقطع گشت هو الذی
ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و کار شد چندی روز است که سیر در اشیاء واقع شده است و مردم
بسیار مشتبه بار غلو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابد
لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی می گوید و در مسئله توحید که سابقاً متوقف بود چنانکه کرّاً
بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را با اصل میدید چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و مکرر
همه از اوست را صحبت یافت و کمال را در آن بیشتر دید از مقوله همه اوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد
و همه را یکی نموده بفوق گذرانید در ریب و شبهه بالکل بطرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت آمدند
و سر موئی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان می کنند

یا از جهت یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظر می آید و محتاج بتوجیه و جمع میشود
اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را می یابد در میان علما و کبرای اوان همین قدر تفاوت ست که علما استدلالاً و علماً
میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً می یابند و هی دلیل علی صحة حالهم اول من هذه المطابقة یضیق صدری و لاینطلق لسانی
نقد وقت ست می دهم چه عرض نمایم توفیق بر تسویه بعض احوال ندارد و در عرضداشت باهم گنجایش تحریر نیست شاید
حکمت درین بوده باشد این محروم مهجور را از توجه غریب پروری محروم ندارند و در راه نگذارند ~ این سخن را
چون تو مبدا بوده + گر فزون کرد تو اش افزوده + زیادت گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود داند مکتوب
چهاردهم در بیان حصول قالبه که در اثنای راه رو داده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان تیره پسر بزرگ را خود
نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه تجلیاتی که در مراتب الوان ظاهر شده بودند پاره ازان در عرضداشت
سابق معروض شده بود بعد ازان مرتبه وجوب که جامع صفات کلیه ست ظاهر شده بصورت زن غیر جمیله سود اللون متشکل
گشت و پس ازان مرتبه احدیت بصورت مرد دراز بالا که بر دیوار باریک پهن ایستاده ست متجلی گشت و این هر دو
تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین اثنا آرزوی موت
پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای محیط ایستاده ام باراده آنکه خود را در دریا اندازد الا از
عقب او را بریسمانی مضبوط کرده اند که نمی تواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات ببدن عنصری
خود بیدا استم و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و الحینا کیفیتی خاص رو داد که در آنوقت بطریق ذوق یافت
که در اشیا هیچ هستی غیر از حق سبحانه نمانده ست بعد ازان صفات کلیه وجوبیه که باعتبار محال در مظاهر خصوصیات
پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس ازان خصوصیات تمام از آنها فرو ریختند و باقی نماندند الا العنوان الکلیة الوجودیة
و صورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر در آمد و چنین معلوم گشت که اکنون حقیقة صفات را
بالاصل داوری و پیش از تجرید از خصوصیات حاصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجوز باشد کما هو
حال ارباب التجلی الصوری و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در
خود و در غیر خود بودند بیک نهج یافت و هستی جمال بر خاست درین وقت از بعضی دقایق انواع
شرک خفی خلاصی میسر شد و هیچ نه عرش ماند و نه فرش نه زمان و نه مکان نه جهات نه
حدود هوا گرفته ضیا سالها فکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته

ست بعد ازان تعین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و تعین در رنگ جامه بود کهنه پاره پاره شده که شخصی پوشیده
باشد و آن شخص را وجه خاص و الستم اما العنوان حقاینه متصور گشت بعد ازان بالای آن شخص متصل پوست قیق
در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتم و این جا تعین را از خود بیگانه دیدم و نوریکه دران پوست بود در نظر
آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جهالة سابق
ماند تعبیر این صورت و قصه مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میرساند که تا صحت و تقیم او معلوم شود و آن آنست که این
صورة مذکور عین ثابته ست کالبرزخ بین الوجوب و الامکان که هر طرف او از یکدیگر جدا گشته اند و بکمال فرق
متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامه کهنه و آن نور واقع شده ست برزخیست بین الوجود و العدم
و خود را که در آخر آن پوست یافتم اشارت ست بوصول برزخیت و سابقا در وقایع نیز خود را برزخ بین الوجود
و العدم می یافتم اما ظاهر ان بنسبة افاق بود این نظر به نفس ست و یکفرق دیگر هم در الوقت ظاهر شده بود
اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا الحجه دایم حاصل ست حیرت و نکارت ست و گاه گاه همین طور شعور
پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن می ماند و در تعبیر بعضی وقایع در می ماند و اگر چیزی در علم می آید بان
اعتماد نمی کند بهمان تقریب در عرض صد شتها کتابی مینماید باشد که باعلام حضرت ایشان بیقین بامری پیدا
شود امیدوار ست بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات دنیه نجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل ست
ه بعنایات حق و خاصان حق ◆ کر بالک باشد سیاهتر ورق ٭ شیخ طالب بشیخ عبد الله نیازی که از مشایخ
مشایخ سرهند ست و خدام حاجی عبد العزیز به تفصیل با ایشان آشنا اند فقد موسی و نیاز منده معروض داشته
ست و او را دعیه انابت باین طریقه علیه شریفه پیدا شده ست و بصدق و نیاز ملتجی شده ست استخاره اش
گفته هم که بکند ظاهرا مناسبت دارد و یارانی که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند بعضی از ایشان
در وقعات دیده رابطه گرفته همراه می آید و بعضی بیش از آمدن از دهلی رابطه داشتند و او را به حضور و استغراق
میسر و بعضی از ایشان صفات هم حاصل میشود و بعضی نه الا یحکس براه توحید و انوار و کشوف نمی رود و ملا قاسم علی
و ملا مودود محمد و عبد المومن ظاهرا بنقطه فوق رسیده اند مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو بنزول دارد و آن
معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه ست اما رشید ست ملا عبد الرحمن هم نزدیک بنقطه ست اما قلیل قلیله در میان هست ملا عبد
الهادی حضور استغراق در آن پیدا کرده ست و نیز میگوید که مطلق میشود اجلشانه در اشیاء به صفت تنزیه می بینم و فعال الهم او نعم میدانم دولت

ایشانست که بطالبان و مستعدان فائض میشود و این کمینه را از افاضه آن هیچ نصیبی نیست من همان
احمد پارینه که هستم هستم، روزی فرموده بودند در میان واقعه اند قایع کاگر نه سعی محبوبیت در و می بود توقف بسیار
در وصول به مقصود واقع می شد و محبوبیت او را نسبت به عنایت خود هم بیان فرموده بودند از آن سخن امیدواری
تمام هست و این جرأت و گستاخی از آنست **مکتوب پانزدهم** در بیان احوالی که مناسب مقامات هبوط و نزول است
بالبعضی اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کاحاضر غایب و الواجد فاقد مقبل معرض آنکه مدتها او را
بیعت خود را می یافت بعد از آن کار او بانجا انجامید که اگر بیعت او را می یافت اکنون او را گم کرده و خود را می یابد
با وجود گم کردن جویای او نیست با تحقق فقدان خواهان او نه از روی علم حاضر و واجد و مقبل است و از روی ذوق
غایب و فاقد و معرض ظاهرش بقا است و باطنش فنا در عین بقا فانی هست لیکن فنا علمی هست و بقا فعلی
کار و بارش هبوط و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز مانده همانکه او را از قلب به مقلب قلب برده بود اکنون
باز از مقلب قلب در مقام قلب فرود آوردند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان از غلبات انوار روح
او را جامع هر دو جهت روح و نفس ساخته اند و به برزخیت این جهتین او را مشرف گردانیده اند استفاده از فوق و افاده
به تحت او را اعطا بواسطه حصول این برزخیت عطا فرموده اند در عین استفاده مفیض هست و در عین افاده مستفید
اگر گویم شرح این بعید شود معروض میگرداند که دست چپ عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل است
بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند که بهر رخ چپ و راست هست کما هو اللائق
علی ربابه و مجذوب سالک ناکرده از ارباب قلوبند رسیدن بمقلب القلوب وابسته بسلوک هست و تعلق بمقام
بشخصی کنایت از حصول نشان خاص هست و را در مقام امتیاز ملاحده هست او را از ارباب این مقام از جمله
آن امتیاز آن سعت انجذاب هست در ما نحن فیه و بقا خاص هست که منشاء علوم و معارف مناسبه آن مقام
شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال آنها در رساله موعوده بتفصیل تحریر یافته
است میر سید شاه حسین با اضطراب راهی شدند فرصت بیاض آن نشد متعاقب انشاء الله تعالی شرف از
مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده هست در مقام جذبه با رویش بعالم نیست توجه بفوق دارد
چون عروج فوقانی بقصر بود بالطبع مناسبه بجذبه داشت در وقت نزول از فوق همراه خود چیزی کمتر
آورده هست با این نسبتی که ... تا سر بود و در عروج اثر آن توجه بوده هنوز باقی هست و نسبت جذبه کالروح

نی العبدیت وکالنور فی الظلمه لیکن انجذبه حال غیر جذبهٔ خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم جذبه نسبت
که حضرت خواجه احرار را از آبای کرام خود رسیده است و شان خاص ایشان در این مقام بوده است و در واقعه که بعضی
طالبان گمان نموده بودند که خواجه را چنانچه بوده اند آنعزیز متوقف خورده است ظهور آثار آن در این مقام است آنجذبه نسبت
مقام افاده ندارد و همیشه در این مقام رو بفوقیت و ترقی است گردانیدن لازم آنست بعضی از مقامات جذبه منافی سلوک است بعد از
دخول در آن و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک است
بعد از دخول در آن وقت تحریر عریضه متوجه آن مقام شده بود بعضی فوائد آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجه
میسر نمی شود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چند ماه است که آنعزیز فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذبه مذکوره
نشده مانع عدم علم ایشان آن مقام یا توجهات بزرگند و امید است که در وقت مطالعه این کلمات تام موجب
دخول تام در آن مقام میسر شود و بعد از آن حضرت خواجه را اتمام فرو خواهد برد **مکتوب شانزدهم** در بیان احوال
عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه داشت احقر الطلبه آنکه نوازش نامه مولانا ملا [illegible]
رسانید کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی تتمات و تکملات آن علوم مسطور
نیز مفصل شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عریضه داشت راهی شد انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بعد مهلت
خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله بالتماس بعضی یاران مسترشد
التماس نموده بودند که نصایح بنویسند که در طریقه نافع باشد و بمقتضای آن زندگانی کرده شود الحق رساله
غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام والتحیة با جمعی
کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آنرا بوسه می
کنند و به مشایخ می نمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستسعد گشته بودند
نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود رو بروی آنسرور علیه الصلوة والسلام والتحیة ایستاده اند القصه
بطولها در میان مجلس باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند ع باکریمان کارها دشوار نیست
و از آن روز که از ملازمت آمده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چند گاه
خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو ببر و شیر در نظر می آمدند عزم عزلت
مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بغایة الغایات هر چند غایت ندارد

میسر شود می شود و می برند و می آیند کل یوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی گذرانیده اند
سـه کلمه بماند زین دلپذیر لیت * بدان درگاه والا دست بر دست * درین میان اگر توسط روحانیات
مشایخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیده اند از عنایات جه گویند
قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آن ارزانی نمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در مدارج
نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها ازین قسم و تکمیل این برای این مقام
در کار است تا کی میسر شود امر آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمر
نوح هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجود مخصوص بمراد است مریدان اینجا قدم که ننهاده اند نهایت عروج فرا
تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم گذشته اند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه
وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب است چیزی دیگر نیست و هم
در تخیلات خود چیزها می بیند نا اعتبار نباید کرد سـه در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام
در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است انجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود بپوشند
مجال نظر امحال دیگر بسیار است سـه من گم شده ام مرا مجوئید * با گم شدگان سخن مگوئید * از غیرت خداوندی
جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال بخواهد و تنقیص او سخن گفتن بیا نامناسب است فی
الحقیقه معارضه است با وتعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق دیدن
موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع
بود اجمع و فوق پیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انگارند
حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس
از خلق وهکذا القیاس فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقة الامر ثمه مفقودة والامر عند الله سبحانه در رساله
دیگر به تفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد
گذشت مکتوب مفید هم در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بزرگوار
خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه الکه غیر بیگه چند گاه متوقف بودند روز تحریر چنان ظاهر شد که از آن
مقام نحوی از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن تمام نزول نکرده اند و نیز ایام سکه در زیر آن مقام

بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور
خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد انکشاف حال خود چیزی نویسد بصواب نزدیکتر است چون وقت
این قضیه نزول برسد بود فقیر را بواسطه تناول حلاوت ضعفی طاری شده بود بانجام کار این نزول نپرداخت
ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب چهلم در بیان تمکین است که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه
ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
عریضه داشت کمترین بندگان تقصیر احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و مواجید بود بعرض آن گستاخی
مینمود و جرات میکرد چون حق سبحانه و تعالی ببرکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین بتمکین
مشرف فرموده حاصل کار بجز حیرت و پریشانی بدست نمی آید و از وصل بجز هجر و از قرب بجز بعد حاصل نشد و از معرفت
بجز نکرة و از علم بجز جهل نیفزود و لاجرم در عریضه داشتها توقف واقع شد و بمجرد عرض اخبار روزمره جرات نمود مع
ذلک دل را بر و دست بهیچی مستولی شده است که هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند پرداخت
؎ من هیچم و کم ز هیچ بسیاری + وز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری + بر سر اصل سخن آیم عجب آنست که حالا به تحقیق
مشرف ساخته اند که در آن موطن علم عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در اینجا جمع اند در عین حیرت و بی شعوری علم
شعور است و در عین غیبت حضور است با وجود علم و معرفت خبر از دیار جهل و نکرت نیست ؎ عجب ابلهیست که من جاهل و کودنم
الله تعالی محض عنایت بی غایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت
مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذاتست بل بعد بینهما اکثر من بعد بین
التجلیین کذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیت است و تفاوتی که میان این دو مقام است اجل من ان یعبر عنه
بعبارة و اعلی من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوة و التسلیمات و شاید
میان صدیقیت و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم به محالیت او بکشف صریح صحیح معلوم گشته و بجهة بعضی
از اهل الله وسط میان این دو مقام ثابت کرده اند مقام قربت نامیده اند آن نیز مشرف ساختند و حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار و لا همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر
حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیت است در وقت عروج اما وسطه بودن محل
تامل است بود از ملازمت صوری ان شاء الله تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام بسی عالی است

در منازل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و زاید بر وجود بر ذات جل و علا در همین مقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و اینجا وجود هم در راه میماند و فوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم
رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود می فرماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام
صدیقیه از مقامات بقا است که رو بعالم دارد بالاتر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقه بالاتر است و
کمال صحو و بقا است مقام قربت لیاقت برزخیت مقام ندارد که ... و لیس به تنزیه صرف است و تمام عروج
است شتان ما بینهما ع در پس آینه طوطی صفتم داشته اند * هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم * علوم شیخ
نظریه مستدل الیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر موی مخالفت باصول علمای شریعت نیست بلکه علوم اجمالی را
تفصیلی ساخته اند و از نظریت بضروریت آورده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس
پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نفرمودند که علوم
دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها می باید گذشت و تا بنهایة
النهایت که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم بهره نمی یابد ع فیا لیت شعری ان من اهل الله القائلین
بحصول هذا المقام الشریف و لیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم علیم و در
مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا بر نهجی اعلام فرموده اند که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت مخالفت
لازم نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است و در ظهور متشابه قمر لیلة البدر است عجب است که با وجود
عدم مخالفت به اصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت اخفا
و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل ع کرا زهره آنکه از بیم تو * کشاید زبان جز بتسلیم تو * علوم و معارف
در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکه مجرد تعبیر است و لا اکمل عطایا الملک
العطایاه اوائل شوق آن بود که این علوم غریبه در قید کتابت آورده شود اما توفیق نمی یافت و از
مرور بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکه است نه یادکرد این علوم
چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن می کنند که ملکه مولویت بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف و نحو و غیرها کنند
بعضی از علوم بعرض میرسانند قال الله سبحانه تبارک و تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض است
کما هو الظاهر و قوله سبحانه و هو السمیع البصیر متمم و مکمل للتنزیه بیانش آنست که چون ثبوت سمع و بصر مر عالم را موهم ثبوت

مماثلت است ولو فی الجملة نفی الله سبحانه عنهم السمع والبصر لرفع هذا الوهم یعنی سمیع و بصیر اوست جل شانه و سمع و
بصر کہ در خلائق مخلوق است در رؤیت و سماع ہیچ مدخلی ندارد ہمچنانکہ حق سبحانہ و تعالی خلق سمع و بصر میکند
خلق سماع و رؤیت میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادة من غیر تاثیر لصفاتهم و لو قلنا بالتاثیر فالتاثیر
فیها ایضا مخلوق پس چنانکہ ذوات ایشان جماد محض است صفات ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکہ قادری
محض بقدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان گفت کہ سنگ فی الحقیقة متکلم است و صفت کلام دارد ہمچنانکہ
سنگ جماد است این صفت ہم در وی اگر فرضا موجود شد با جماد است در ظہور حرف و صوت از وی ہیچ مدخلیتی ندارد
جمیع صفات ازین قبیل است غایتہ فی الباب چون این دو صفت ظاہرتر بود ند خصہما الله تعالی بنفیہا و یکون لزوم
نفی البواقی منہ بالطریق الاولی حق سبحانہ اول صفة علم خلق کرد بعد از آن توجہ او بمعلوم خلق کرد بعد از آن
معلوم را بر وی منکشف ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق صفة علم بمجرد جری العادة پس معلوم است
کہ علم را در انکشاف چہ مدخلیتی باشد ہم چنین اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصغا و توجہ بمسموع بعد از آن سماع
بعد از آن ادراک مسموع ہمین طور اول خلق بصر کرد بعد از آن تقلیب حدقہ و توجہ بمرئی بعد از آن رؤیت بعد از آن
ادراک مرئی علی ہذا القیاس سمیع و بصیر کسی است کہ مبدأ سماع و رؤیت او این دو صفت باشد و اذا لم یکن کذلک
فلا سمیع و لا بصیر پس متحقق گشت کہ صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد صرف اند فالمقصود من آخر الکلام
نفی الصفات عنہم راسا الا ان لہم صفات و تلک الصفات ثابتة لہ سبحانہ لیکون جمعا بین التنزیہ و التشبیہ بل
تمام الآیة الکریمة لاثبات التنزیہ و نفی المماثلة راسا علم اول یعنی اثبات صفات اینہا مر حق سبحانہ و تعالی را و ذوات اینہا
را جماد محض دانستن در رنگ ناودان کوزہ یافتن کہ آب از انجا ظاہر است از علوم مناسبہ مقام ولایت است
و علم ثانی یعنی صفات اینہا را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را میت دانستن کہ انک میت و انہم میتون
از علوم مناسبہ مقام شہادت است اینجا ہم تفاوتہا در میان مقامین مفہوم می شود القلیل یدل علی
الکثیر و الجرعة تنبی عن البحر الغدیر ؏ سالی کہ نکوست از بہارش پیداست و ہمچنین ارباب این مقام
عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت و الجمادی یابند نہ آنکہ افعال اینہا را بحق سبحانہ ید ہند و فاعل این افعال
او را سبحانہ دانند تعالی الله سبحانہ عن ذلک علوا کبیرا در رنگ آنست کہ شخصی سنگی را جنباند و حرکت دہد
نمی توان گفت کہ آن شخص متحرک است بلکہ موجد حرکت است در سنگ و سنگ متحرک است مع ذلک ہمچنانکہ

بعد از آن تعلق او بمعلوم خلق کرد

سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی هلاک شد نمی گویند که سنگ کشت
بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر الله تعالی سعیهم موافق اینعلم است میفرمایند که با وجود
صدور افعال و لو بالارادة والاختیار از مخلوقات مفعول آنها مصنوع حق است سبحانه و فعل انها را در
مصنوعیت او هیچ دخلی نیست افعال ایشان حرکات چند است من غیر ان یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول
اگر گویند که همین قدر افعال را مناط ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در سنگ نیست که سنگ را بامری
مکلف سازند و بفعل او هیچ و ذم نتوانیم ساخت گوییم که فرق است در میان سنگ و مکلفین مناط تکلیف قدرت
و ارادت است و در سنگ ارادت نیست لیکن چون ارادهٔ انها نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر تاثیر له فی
حصول المراد و آن ارادهٔ نیز بالتبع همین کار کرد که مراد بعد تحقق آن مخلوق می شود بطریق جری العادة
و اگر قدرت مخلوق را موثر فی الجمله گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم گفته اند که آن تاثیر هم
در وی خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فهی تاثیره لا اختیار اصلا فیکون تاثیره ایضا کالجماد مثلا شخصی
سنگی را دیگر از بالا به پایان آمد بتحریک محرکی و حیوانی را هلاک ساخت آن شخص همچنانکه آن سنگ را جمادی دانیم
فعل او را که کشتن است نیز جمادی دانند و اثر مترتب را بر آن فعل که هلاک است نیز جماد میدانند فالذات والصفات
والافعال کلها جمادات محضة واموات صرفة فهو الحی القیوم و هو السمیع البصیر و هو العلیم الخبیر و هو الفعال لما یرید قل
لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا گستاخی بسیار نمود و جرات
بیحد واقع شد چه توان کرد جمال سخن که از جمیل مطلق است آن داشت که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و
هر چه از و گوید رعنا نماید با وجود خود را هیچ مناسبتی باید که از انجناب سخن کند و یا نام او بر زبان آرد ۵
هزار بار بشویم دهن بمشک و گلاب هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید ع بنده باید که حد خود داند امیدوار توجه
و عنایت است از خرابی خود چه عرض نماید هر چه در خود می یابد از عنایات مبدا است آن توجه عالی است و الا
ع من همان احمد پارینه که هستم هستم میان شاه حسین طریق توحید دارد و در آن محظوظ است
خاطر می آید که از انجا برآید و شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمی تواند
کرد اگر در سفری همراه می شود ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام
حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد شیخ نور نیز درین مقام است خیلی ترقی کرده است

واز خویشان این فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه نزدیک است و بعد است **مکتوب نوزدهم**
در سفارش بعضی ارباب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدم آنکه شخصی از لشکر آمده
وانمود که مبلغ وظیفه داران نقد از دهلی و سرهند از بابت فصل خریف گذشته بحواله ملازمان عتبه علیه کرده اند که بعد از تحقیق
به مستحقان رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده شش هزار تنکه فصلانه باسم شیخ ابو الحسن حافظ اهل علم د
هزار تنکه فصلانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیهما
سے و قائم اند و شائبه اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده اند اعتمادی است اگر خبر مذکور بصدق داشته باشد
مبلغ این دو اسامی مذکورین بحواله حامل عرضداشت نمایند مشار الیهما در سرهند اند **مکتوب بستم** نیز در سفارش
بعضی ارباب حوائج به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدم آنکه مکرر در باب وظائف والدعا حسب سهندی
و منکوحه او و مخادیم دیگر که در ضمن عریضه مسطور اند مصدع اوقات خادمان عتبه علیه می گردد اگر مبلغ وظائف مشار الیهم
بدهلی آورده باشند مولانا علی احمد خواهند فرستاد که تسلی مشار الیهم نمایند بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق اصالت
آمده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حتی قائم اند التماس تصحیح برات آنجا می نمایند زیادت گستاخی است
مکتوب بست و یکم ارسل الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات الولایة
سیما الولایة الاحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و مع الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرار صاحبها
وعلو نسبتهم وفضلها علی نسبة سایر الطرق وان حضورهم دائمی وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف
النحیف عظم الله تعالی اجرکم و یسر سبحانه امرکم وشرح صدرکم وتقبل عذرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی
آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها اعلموا اخوانی ان الموت الذی قبل الموت المعبر بالفناء
عند اهل الله لم یتحقق لم یتیسر الوصول الی جناب القدس بل لم یمکن النجات عن عبادة المعبودات الباطلة الافاقیة
والالهة الهوائیة الانفسیة فلم یتحقق حقیقة الاسلام ولم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرة
العباد والوصول الی درجة الاولیاء مع ان هذا الفناء قدم اول یوضع فی اطوار الولایة وکمال اسبق یحصل
فی البدایة فینبغی ان تقاس من اول الولایة حال آخرها ومن بدایتها درجة نهایتها ولنعم ما قیل بالفارسیة
ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا + وقیل بها ایضا ع سالی که نکوست از بهارش پیداست
وللولایة درجات بعضها فوق بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة به واقصی درجاتها هی التی علی قدم نبینا

عليه وعلى جميع اخوانه من الصلوات اتمها ومن التحيات ايمنها اذ التجلي الذاتي الذي لا اعتبار فيه للاسماء والصفات
والشيون والاعتبارات لا بالايجاب ولا بالسلب مخصوص بولايته عليه الصلوة والسلام وخرق جميع الحجب الوجودية
والاعتبارية علما وعينا يتحقق في هذا المقام فيحصل الوصل عريانا ويتحقق الوجد حقيقة لا احسانا وللكمل من متابعيه عليه الصلوة
والتحية نصيب كامل وحظ وافر من هذا المقام العزيز وجوده فعليكم باتباعه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ان كنتم متوجهين الى
تحصيل هذه الولاية القصوى وتكميل هذه الدرجة العليا وهذا التجلي الذاتي برقي عند اكثر المشائخ رحمهم الله تعالى سبحانه
يعني ان خرق جميع الحجب عن حضرت الذات جلت سلطانه يكون في زمان يسير كالبرق ثم تسدل حجب الاسماء والصفات
وتستر سطوات انوار الذات تعالى فيكون الحضور الذاتي المحو كالبرق والغيبة الذاتية كثيرة جدا وعند اكابر المشائخ النقشبندية
قدس الله تعالى اسرارهم هو الحضور الذاتي دائما ولا عبرة عندهم للحضور الزائل المتبدل بالغيبة فيكون كمال هولاء
الاكابر فوق جميع الكمالات ونسبتهم فوق جميع النسب كما وقع في عباراتهم ان نسبتنا فوق جميع النسب واراد
بالنسبة الحضور الذاتي الدائمي واعجب من ذلك ان النهاية في طريقة هولاء الكمل مندرجة في البداية واقتداؤهم في
ذلك بصحابة رسول الله صلى الله تعالى عليه وعليهم وسلم وبارك فانهم في اول صحبة النبي عليه الصلوة والسلام والتحية
نالوا ما يتيسر في النهاية وذلك باندراج النهاية في البداية فكما كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
فوق جميع ولايات الانبياء والرسل عليهم الصلوة والتسليمات كذلك كانت ولاية هولاء الاكابر فوق جميع ولايات
الاولياء قدس الله تعالى اسرارهم كيف وان ولايتهم منسوبة الى الصديق الاكبر نعم لافراد من كمل المشائخ قد حصلت
هذه النسبة لكن باقتباس من ولاية الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه كما اخبر ابو سعيد عن دوام هذا الحديث وقد وصلت
صحبته للصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه الى الشيخ ابي سعيد كما نقل صاحب النفحات والغرض من اظهار بعض
كمالات هذه الطريقة العلية النقشبندية ترغيب الطلاب الى هذه الطريقة والاماني وتشريح كمالاتها قال المولوي
في المثنوي ~ شرح او حيفست با اهل جهان * همچو راز عشق بايد در نهان * ليک گفتم وصف او تا ره برند
پيش از آن کز فوت آن حسرت خورند * والسلام عليكم وعلى جميع من اتبع الهدى **مكتوب بست
ودوم** ارسل الى الشيخ عبد المجيد بن الشيخ محمد المفتي اللاهوري في بيان وجه التعلق بين الروح والنفس و
بيان عروجهما ونزولهما وبيان الفناء الجسدي والروحي وبقائهما وبيان مقام الدعوة والفرق بين المستهلكين
من الاولياء والراجعين الى الدعوة سبحان من جمع بين النور والظلمة وقرن اللا امكاني في المنزه عن الجهة

مع المكاني الحاصل في الجهة تحجبت الظلمة في النور فعشق بها وامتزج معها بكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق جلاءه وتكميل
بمجاورة الظلمة صفاءه كالمرآة اذا اريد صفاءها وقصد ظهورها فيها ترتّب اولاً ليظهر بمجاورة الظلمة الترابية صفاءها
ويزداد بتعلق الكثافة الطينية بهاءها فنسي ذلك النور ما حصل له اولاً من شهوده القدسي بل جهل نفسه وتوابعه الوجودية
باستغراقه في شهود معشوقه الظلماني وتعلقه بالهيكل الهيولاني فصار من اصحاب المشأمة في مصاحبته وضاع من
كرامات الميمنة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل له كل الويل
لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده وضل ضلالا بعيدا وان سبقت له الحسنى وادركته العناية القصوى
رفع رأسه وتذكر ما ضاع عنه فرجع القهقرى قائلاً ؎ اليك يا منيتي حجي ومعتمري ۔ ان حج قوم الى ترب واحجار ۔ وان حصل
له الاستغراق ثانياً في شهود المطلوب الاقدس على احسن طرق وتيسر له التوجه الى الجناب المقدس باكمل وجوه تبعه
الظلمة ح واندرجت في غلبات انواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى ان نسي المتعلق الظلماني راساً وجهل نفسه وتوابع
وجوده كليةً فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل له حضور المطلوب وراء الاستار تشرف بالفناء الجسدي والروحي
وان حصل له البقاء بذلك الشهود ايضاً بعد الفناء فيه فقد تمت له جنبتا الفناء والبقاء وصح عليه اطلاق اسم الولاية
ح فحينئذ لا يخلو حاله من امرين اما الاستغراق في المشهود بالكلية والاستهلاك فيه على الدوام واما الرجوع الى دعوة
الخلق الى الحق عز سلطانه بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق فيتخلص النور ح من الظلمة
المندرجة فيه المتوجه الى المطلوب ويصير بهذا التخلص من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة يمين
ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله وانسب بجماله لجامعيته الجهة الخيرية مع اشتراكهما في اليمن والبركة كما وقع في
شأنه عز شأنه كلتا يديه يمين ويتنزل تلك الظلمة من ذلك النور في مقام العبادة واداء الطاعة ونعني بالنور
اللامكاني الروح بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالجهة النفس وكذا المراد بالباطن والظاهر فان قال قائل
ان للاولياء المستهلكين ايضاً شعوراً بالعالم وتوجهاً اليه واختلاطاً مع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك والتوجه
بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين الراجعين الى العالم للدعوة قلنا ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة
عن توجه الروح والنفس معاً بعد اندراج النفس في انوار الروح كما مرت الاشارة اليه والشعور بالعالم وشهوده انما
يكون بالحواس والقوى والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس فالمجمل الملخص مستهلك في ضمن انوار الروح في سطوة
المشهود وتفصيله باق على الشعور السابق من غير تطرق فتور فيه بخلاف الراجع الى العالم فان نفسه بعد كونها

مطمئنة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة مع العالم فيقع الدعوة بسبب تلك المناسبة
في معرض الاجابة وأما ان النفس محلة والحواس ونحوها مناصيلها فلان النفس لها تعلق
بالقلب الصنوبري وهو التعلق للروح بتوسط الحقيقة الجامعة القلبية والفيوض الواردة من الروح ترد اجمالا
اولا عليها ثم بتوسطها الى سائر القوى والجوارح تفصيلا فخلاصته موجودة في النفس اجمالا فظهر الفرق بين الفريقين
ومما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية من ارباب الصحو والشرافة للاولى والفضيلة
للاخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة شرفنا الله سبحانه بكرامات الاولياء وثبتنا على كمال
متابعة الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين والعباد الصالحين
الى يوم الدين آمين المحرر الداعي وان لم يحسن العربية بالعجمية لكن لما كان مكتوبهم الشريف محررا بالكلمات العربية ابتلى
القرطاس على نحو املائهم **مكتوب بست وسوم** ارسل الى عبد الرحيم المشتهر بخان خانان في جواب كتابته في المنع
عن اخذ الطريق من الناقص وبيان مضرته والمنع عن الالتفات بمجالسة اهل الكفر نجانا الله سبحانه واياكم عن
المقال الخالي عن الحال والعلم المعرى عن الاعمال بحرمة سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر عليه وعلى آله من الصلوات
افضلها ومن التسليمات اكملها ورحم الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم الاخ الصالح الصادق تبليغا وحكى عن حبكم
بلسان الترجمان ما حكى فانشدت ابيات المسعد والرسول حبذا وجه الرسول لحب وجه المرسل اعلم ايها الاخ القابل لظهور
الكمالات اظهر الله سبحانه وتعالى فعالكم من القوة ان الدنيا مزرعة الآخرة فويل لمن لم يزرع فيها وعطل ارض الاستعداد
واضاع بذر الاعمال ومما ينبغي ان يعلم ان اضاعة الارض وتعطيلها اما بان لا يزرع فيها شيئا او القى فيها
بذرا خبيثا فاسدا وهذا القسم من الاضاعة اشد مضرة واكثر فسادا من القسم الاول كما لا يخفى وخبث البذر
وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلكه لان الناقص صاحب هوى
شيئ وما يشوب بالهوى لا يؤثر وان اثر عان على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة ولان الناقص لا يميز
بين الطرق الموصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو غير واصل قط وكذا
لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطلبة ولا يميز طريق الجذبة عن طريق السلوك فربما كان استعداد الطالب
مناسبا لطريق الجذبة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء والناقص بعدم التمييز بين الطرق وبين الاستعدادات
المختلفة سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريق كما ضل والشيخ الكامل المكمل اذا اراد تربية الطالب

ونسليكه اخراج اولا الى ازالة ما اصاب من المسالك انا قص واصلاح ما فسد بسببه ثم القى البذر المصالح المناسب
للاستعداد في ارض الاستعداد فينبت نباتا حسنا مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء فصحبة
الشيخ الكامل المكمل كبريت احمر نظره دواء وكلمته شفاء وبدونها خرط القتاد ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة
المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية اذ هو ملاك الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولنعم ما قيل بالفارسية
محمد عربی کابروی هر دو سرا ست ٭ کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ٭ ولنختم المقالة على صلوات
سيد المرسلين تسليماته وتحياته وبركاته كل العجب ان الاخ الصادق قد نقل ان احدا من جلسائكم من الشعراء الفضلاء
من تلقب في الشعر بالكفري والحال انه من السادات العظام والنقباء الكرام في البيت شعري ما حمله على هذا
الاسم الشنيع البين شناعته والمسلم ينبغي ان يفر من هذا الاسم زيادة ما يفر من الاسد المهلك ويكرهه كل الكراهة
لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان لله سبحانه ورسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مامورون بعداوة
اهل الكفر والغلظة عليهم فالتحاشي عن مثل هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض المشائخ قدس الله
تعالى اسرارهم في غلبات السكر من مدح الكفر والترغيب على شد الزنار وامثال ذلك فمصروف عن الظاهر
ومحمول على التاويل فان الكلام السكاري يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون نعم تقليد السكرى في
ارتكاب هذه المحظورات مع ان كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند الاكابر هو الا ونحو السكارى
غير معذور في تقليدهم لانه [illegible] واعتداد اهل الشريعة لان لكل شيء شهودا ووقتا خاصا صحيحا وكلما المشي في ذلك
الموقع قبيح في موسم اخر والعاقل لا يقيس احدهما على الاخر فالمقصود من هذا ان تغير هذا الاسم وتبدله
باسم حسن وتلقب بالاسلام فانه موافق احوال المسلم ومقاله ومناسب الى الاسلام الذي هو الدين المرضي
عند الله سبحانه وعند الرسول عليه الصلوة والسلام والاجتناب عن التهمة التي امرنا باتقائها اتقوا من مواضع
التهم كلام صادق الاخبار عليه قال سبحانه ولعبد مؤمن خير من مشرك والسلام على من اتبع الهدى مكتوب
پنجاه و چهارم ارسال الى محمد قليج خان في بيان ان التصوف كائن ما كان وان التعلق القلبي
لا يكون ان يكون من [illegible] وان [illegible] العقبات [illegible] الايلام والانعام من [illegible]
[illegible] الاولياء [illegible]
[illegible] سيد المرسلين [illegible] الصلوات والتسليمات [illegible]

بقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون هو مع الله جل سلطانه وان كان ظاهره
مع الخلق واشتغل بهم صورةً وهو شان الصوفي الكائن البائن اي الكائن مع الله سبحانه والبائن من
الخلق حقيقةً او المراد الكائن مع الخلق صورةً والبائن منهم حقيقةً والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد فما لم يزل
تعلق الحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبته وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقه محبته بالاشياء الكثيرة
كالمال والولد والرياسة والمدح والرفعة عند الناس فثمة ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو نفسه
ومحبة هؤلاء فرع محبته لنفسه فان هذه الاشياء لا يريدها الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه زالت محبتهم
بالتبعية ايضاً فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد
للعبد حتى يكون حجابا وانما المراد للعبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن مراد
نفسه كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه وهذه الدولة القصوى لا يتحقق الا بعد الفناء المطلق
المنوط بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بازغة فاذا حصلت تلك المحبة
المعبر عنها بالمحبة الذاتية يستوي عند المحب انعام المحبوب وايلامه فح يحصل الاخلاص فلا يعبده لنفسه الا لاجله
من طلب الانعام ودفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين فان الابرار انما يعبدون الله خوفا
وطمعا وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حسنات الابرار سيئات
المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات محضة
نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم
وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طمعا لرضائه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون
الجنة لانها محل رضائه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لدفع
الايلام عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر محررون عن رقية الانفس وصاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة
اعلى من بين رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه بمرتبة
الولاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات
مقام النبوة فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحرمة سيد البشر
عليه وعلى آله واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب والسلام اولاً وآخراً

مکتوب بست و پنجم ارسل الی خواجه جهان فی التحریض علی متابعة سید المرسلین ومتابعة خلفائه
الراشدین علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التسلیمات اتمها. سلم الله تعالی قلبکم وشرح صدرکم وزکی نفسکم
ولان جلدکم کل ذلک بل جمیع کمالات الروح والسر والخفی والاخفی منوط بمتابعة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها فعلیکم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدین الهادین المهدیین من بعده فانهم
نجوم الهدایة وشموس الولایة فمن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظیما ومن جبل علی مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعیدا
النفیعة من المقصود اظهار الاضطرار وضیق المعیشة لابن المرحوم الشیخ السلطان فالملتمس من جنابکم مددهم
واعانتهم فانکم حریون بذلک بل موفقون لقضاء حوائج الناس طرا زادکم الله تعالی توفیقکم وجعل الخیر رفیقکم والسلام
علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی. **مکتوب بست و ششم** ارسل الی الشیخ العالم مولانا حاجی محمد الفرکتی فی بیان
ان الشوق یکون للابرار دون المقربین مع علوم تناسب ذلک المقام. ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة
الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة. ورد فی الحدیث القدسی الا طال شوق الابرار الی
لقائی وانا الیهم لاشد شوقا. اثبت الله سبحانه الشوق للابرار لان المقربین الواصلین لا شوق لهم لان الشوق
یقتضی الفقد والفقد فی حقهم مفقود الا یری ان الشخص لا یشتاق الی نفسه مع فرط حبه لعدم تحقق الفقد
فحصه المقرب الواصل الباقی بالله سبحانه الفانی عن نفسه حاله مع الله سبحانه کحال الشخص مع نفسه فلا جرم
لا یکون المشتاق الا الابرار لانه محب فاقد ونعنی بالابرار غیر المقرب الواصل سواء کان فی الابتداء او فی الوسط
ولو بقی منه مقدار حبة من خردل ولنعم ما قیل فی الشعر الفارسی ه فراق دوست اگر اندکیست اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیارست. نقل عن الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه انه رای قاریا یقرأ القرآن و
یبکی فقال هکذا کنا نفعل ولکن قست قلوبنا. هذا من قبیل المدح بما یشبه الذم وسمعت عن شیخی قدس سره یقول
ان المنتهی الواصل یتمنی الشوق والطلب الذی کان له فی الابتداء ولرفع الشوق مقام آخر اکمل من
الاول واتم منه وهو مقام الیأس والعجز عن الادراک فان الشوق یتصور فی متوقع الحصول وحیث لا توقع لا شوق
واذا رجع هذا الکامل البالغ نهایة الکمال الی العالم رجوع القهقری لا یعود الیه الشوق ایضا مع وجود الفقد بالرجوع
لان زوال شوقه ما کان لوجود الفقد بل لحصول الیأس وهو موجود بعد الرجوع ایضا بخلاف الکامل الآخر
فانه یعود الیه الشوق برجوعه الی العالم لحصول الفقد الذی زال من قبل فحینئذ یوجد الفقد بالرجوع

المهدی وزینکم بزی النبی المصطفوی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها نمیدانم چه نویسم
اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی وتقدس بر زبان می آرم محض کذب وافترا کرده باشم جناب
کبریای او از آن بلندتر است که زبان زده مثل من هرزه گوی گردد و چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه
جوید مکانی در لامکانی تا چند پوید بیچاره از بیرون خود چیزی ندارد و در ماورای خود گذری ندارد ۵
ذره گر بس نیک ور بس بد بود + گرچه عمری تگ زند در خود بود + اینمعنی هم در سیر انفسی که نهایت کار سیر شود میسر
است حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند اهل الله بعد از فنا و
بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند وحیرت ایشان در وجود خود است وفی انفسکم
افلا تبصرون پیش ازین هر سیری که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیحاصلی است اطلاق لفظ بیحاصلی
نسبت به حصول اصل مطلب است والا آن نیز از جمله شرایط و معدات است از شهود انفسی کسی در توهم نیفتد و آنرا از
رنگ شهود تجلی صوری که در نفس متجلی است تخیل نکند حاشا وکلا تجلی صوری هر قسم که باشد داخل سیر
آفاقی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است وشهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت مراتب کمال
است واطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا همچنانکه مطلب ایشان بیچون
وبیچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون وبیچگونه است چون را به بیچون راه نیست مثنوی
اتصالی بی تکیف بی قیاس + هست رب الناس را با جان ناس + لیک گفتم ناس را نسناس نه + ناس
غیر از جان جان اشناس نه + ومنشا توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری آنکه حصول بقای مخصوص
است در هر دو مقام چه تجلی صوری منفی نیست اگرچه فی الجمله رفع قیدی از قیود مے نماید اما تا حد فنا
نمیرساند پس بقیه وجود سالک در آن تجلی حاصل است و در سیر انفسی وجود بعد از فنای اتم و بقای اکمل
پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقا نمی توانند کرد ناچار حکم باتحاد می نمایند اگر معلوم
کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی می
گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسی نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن خود است عین حق سبحانه وتعالی
وتقدس نه چنین است اگر اینمعنی از بعضی عبارات اینقوم مستفاد شود آنرا جواب گوئیم که این بقا در
مقام جذبه بعضی را بعد از استهلاک واضمحلال که شبیه فنا است دست میدهد ما کابر نقشبندیه قدس

قدس الله تعالی اسرارهم تعبیر از آن بوجود عدم می کنند و این بیش از فنا است این را زوالی متصور است
بلکه واقع است گاهی او را از وی می ستانند و گاهی باز میدهند و بقائی که بعد از فنای اتم است از زوال
مصئون و از خلل محفوظ است فنا را ایشان فنای دائمی است در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی فنا
و بقا که زوال نپذیرد از جملهٔ احوال و تلوینات است و در یاض مصحح کرده نه چنین است حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره
فرموده اند وجود عدم بوجود بشریه عود می کند اما وجود فنا بوجود بشریه عود نمی کند
پس هر آینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با موقت
او وقات است و معاملهٔ ایشان با محول احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال
و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم کسی گمان نکند
که دوام وقت باعتبار بقای اثر آن وقت از تعیین و غیره اطلاق کرده اند لا بل الدوام لعین الوقت والاستمرار
لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم سخن بتطویل انجامید بر سر
اصل سخن آمده میگوئیم که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانه نیست پس از مقام بندگی
و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست و اگر دل استبداد از وسط عشق
و محبت داده اند مقصود قطع تعلق او ست از ما دون جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد
نیستند از برای حصول مقام عبودیت اند بندهٔ خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی
غیر او تعالی بتمام خلاص شود و عشق و محبت وسیلهٔ انقطاع بیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت
مقام عبدیت است در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست درین مقام خود را با مولای خود هیچ
مناسبتی نمی یابد الا الاحتیاج من جانبه والاستغناء التام ذاتا و صفة من جانب المولی
تعالی و تقدس پس نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطانه
و افعال خود را با افعال او سبحانه به هیچ وجه مناسب داند اطلاق ظلیت هم از جملهٔ مناسبات است از همه منزه
بنماید او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند بیش ازین هیچ جرأت نمی نمایند توحید فعلی که جمعی
را در اثنا راه دست می دهد و فاعل جز حق را سبحانه نمی یابند این بزرگواران میدانند که خالق
این افعال یکیست نه مباشران افعال که این سخن خود نزدیکیست که بزندقه رساند این را مثالی واضح

افضلها ومن التسلیمات اکملها. **مکتوب بست ونهم** بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته در بیان
ترغیب در ادای فرائض و رعایت سنن و آداب و عدم مبالات در ادای نافله در جنب فرائض و منع نمودن از ادای نماز خفتن در
نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده
کنند عصمنا الله سبحانه وایاکم عن التعصب والتعسف ونجانا وایاکم عن التلهف والتاسف بحرمة سید البشر
المنفی عنه زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرائض اند یا نوافل نوافل
را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست ادای فرضی از فرائض در وقتی از اوقات به از ادای نوافل هزار ساله است اگرچه
به نیت خالص ادا شود هر نفلی که باشد از صلوٰة و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گوئیم رعایت سنتی از سنن و
آداب در حین ادای فرائض نیز همین حکم دارد منقولست که روزی امیر المؤمنین حضرت فاروق رضی الله
عنه نماز بامداد را بجماعت گزارده بعد از فراغ صلوٰة در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود در آنوقت نیافتند
فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار می باشد محتمل که درین وقت خواب
برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی پس رعایت ادبی و اجتناب از
مکروهی اگرچه تنزیهی باشد بمراتب بهتر از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور با رعایت
و اجتناب اگر جمع کند فقد فاز فوزا عظیما و بدونه خرط القتاد مثلا تصدق دانگی در حساب زکوة همچنان
که از تصدق جبال عظام از ذهب بطریق نفل بمراتب بهترست رعایت ادبی از آداب در تصدق آن دانگ
مثلا آنرا به فقیر قریب دادن نیز بمراتب از آن بهترست پس نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گزاردن و آن تاخیر
را وسیله تاکید قیام لیل ساختن بسی مستنکره باشد چه نزد حنفیه رضی الله تعالی عنهم ادای نماز خفتن در آنوقت
مکروه است ظاهرا این کراهت کراهت تحریمی باشد زیرا که ادای نماز خفتن را تا نصف لیل مباح داشته
اند و از نصف آخر مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیه
آنوقت ادای نماز خفتن جائز نیست پس بواسطه قیام لیل و حصول ذوق و جمعیت در آنوقت مرتکب این امر
گشتن بسیار مستکره است از برای این غرض تاخیر ادای وتر هم کافیست و آن تاخیر مستحب است هم نزد وثوق
بیداری یابد و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت سحر میسر گردد پس ترک این عمل باید نمود و صلوات گذشته
را قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطه ترک ادبی از آداب وضو نماز چهل ساله را قضا فرمودند

و ایضاً آب مستعمل که ازاله حدث نموده باشد یا به نیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو تجویز کنند که مردم آن
آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس مغلظ است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آنرا مکروه داشته
اند آری بقیهٔ آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید از آن آب بدهند این فقیر را درین دفعه در
دهلی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضو فقیر را بخورند و الا ضرر عظیم
لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکرد بکتب فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیث غسل نیت قربت نکند
در مرتبهٔ چهارم آب مستعمل نشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بی نیت قربت بخوردنش داد و ایضاً مردم معتمد
نقل کرده اند که بعضی از خلفا شما را مریدان ایشان سجده میکنند زمین بوسی هم کنانیده میکنند شناعت این فعل
اظهر من الشمس است منع شان بکنید و تاکید در منع نمائید اجتناب این قسم افعال از هر کس مطلوب است خصوصاً از
شخصی که باقتدا خلق خود را برآورده باشد اجتناب این قسم افعال ورا از اهم ضروریات است که معتقدان باعمال او
اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد و ایضاً علوم انبیا علوم احوال آنها نتیجهٔ اعمال اند و کسی را از علوم احوال
میراث بود که اعمال را درست کرده باشد و بحق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میشود که اعمال را شناسید
و کیفیت عمل بدانند و آن علم احکام شرعیه است از نماز و روزه و سایر فرائض و علم معاملات و نکاح و طلاق و بیع و
و علم هر چیز که حق سبحانه و تعالی بوی واجب ساخته است و او را بآن دعوت فرموده است و این علوم اکتسابیه است از
آموختن آن هیچکس را چاره نیست و علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبل از حصول آن و مجاهده
دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید جائی که در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور میشود از کتب فقهیه
نیز مذکور شود کتب فقهیه بعبارت فارسی بسیار اند مثل مجموعهٔ خانی و عمدة الاسلام و کنز فارسی باید که از
کتب فقهیه ... کتب اگر مذکور نشود باکی نیست که آن باحوال تعلق دارد و در قال در نمی آید و از کتب فقهیه مذکور ناشدن احتمال
ضرر دارد زیاده تصدیع نداد میباید القلیل یدل علی الکثیر اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی
ورنه سخن بسیار است رزقنا الله سبحانه و ایاکم اتباع حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

مکتوب ام

در بیان شهود آفاقی و انفسی و تفرقه در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شان مقام عبدیت
و مطابقت علوم آن مقام با علوم شرعیه بجناب ملا محمد صدیق که از جملهٔ قدیم اند از منتسبان این درگاه است
میفرمودند که این مکتوب نیز بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته است شرفکم الله سبحانه بکمال الاتباع

فائده

حصل الشوق الذی زال بزواله لا یقال ان مراتب الوصول لا تنقطع ابد الآبدین فیتوقع بعد تلک المراتب فیتصور
الشوق لانا نقول عدم انقطاع مراتب الوصول مبنی علی السیر التفصیلی الواقع فی الاسماء والصفات والشیون
والاعتبارات وهذا السالک لا یتصور فی حقه نهایة ولا یزول عنه الشوق ابدا وما نحن بصدده هو المنتهی الواصل
الذی قطع تلک المراتب بطریق الاجمال وانتهی الی ما لا یمکن التعبیر عنه بعبارة ولا الایماء الیه باشارة فلا یتصور
ثمه توقع اصلا فلا جرم یزول عنه الشوق والطلب وهذا حال الخواص من الاولیاء لانهم الذین عرجوا عن مضیق
الصفات ووصلوا الی حضرة الذات تعالی وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا والسائرین
فی الشیونات مرتبا فانهم محبوسون فی التجلیات الصفاتیة ابد الآبدین ومراتب الوصول فی حقهم لیست الا
الوصول الی الصفات والعروج الی حضرة الذات تعالی لا یتصور الا بالسیر الاجمالی فی الصفات والاعتبارات
ومن وقع سیره فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات والاعتبارات ولم یزل منه الشوق والطلب ولم یفارق
عنه الوجد والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیة ولیس من التجلیات الذاتیة
لهم نصیب ما داموا فی الشوق والوجد فان قال قائل ما معنی الشوق من الله سبحانه ولیس منه سبحانه مفقود
شیئا قلت ذکر الشوق ههنا یحتمل ان یکون من قبیل صنعة المشاکلة وذکر الشدة فیه باعتبار ان کل
ما ینسب الی العزیز الجبار فهو شدید وغالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب علی طریقة العلماء وللعبد
الضعیف فی جوابه وجوه اخر تناسب طریقة الصوفیة ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحوا من السکر وبدون السکر
لا یحسن بل لا یجوز ان السکاری معذورون وارباب الصحو مسئولون وحالی الآن الصحو الصرف فلا یلیق
بحالی ذکرها والحمد لله اولا وآخرا والصلوة والسلام علی نبیه دائما وسرمدا

مکتوب بست و هفتم

بخواجه عمک صدور یافت در بیان مدعی طریقه نقشبندیه وعلوی نسبت این بزرگواران قدس الله تعالی
اسرارهم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند به
ورود آن مبتهج ومسرور گردید سلامت باشند می خواهد که تصدیع ایشان بدهد بغیر آنکه مدعی این سلسله علیه نقشبندیه
نماید مخدوما در عبارات اکابر این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق
همه نسبتهاست از نسبت حضور وآگاهی خواسته اند وحضوری که به نزد ایشان معتبر است حضور بی غیبت است
که به یاد داشت تعبیر نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یاد داشت باشد ویاد داشت که بفهم قاصر این حقیر

قرار یافته است مبنی بر این تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس و حضور آن
سبحانه بلا ملاحظه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و دوام آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لمعه بسیار ارتفاع شیون و
اعتبارات متحقق میشود و باز در پرده شیون و اعتبارات مستوری می گردد پس برین تقدیر حضور بی غیبت مقصود
نباشد بلکه لمعه بسیر حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را
مشائخ سلاسل دیگر نهایة النهایة گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد و اصلا استتار قبول نکند و همواره بی پرده
اسماء و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران
قیاس باید نمود و بی تکلف فوق همه یادداشت انقسم حضور اگرچه پیش آن مردم مستبعد نماید اما ؏
هنیا لارباب النعیم نعیمها ؛ وللعاشق المسکین ما یتجرع ؛ این نسبت علیه نهی غرابت پیدا کرده است که اگر فرضا
پیش ارباب همین سلسله بزرگ گفته شود محتمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان
ارباب این خانواده بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور جهت سبحانه دشهوا و تعالی بر وجهی که از وصف شاهدی
و مشهودی منزه باشد و توجهی است معرا از جهات ستهٔ متعارفه اگرچه جهت فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیرد و این نسبت
در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آن از وجهی ظاهر نیست بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول آن
بعد از تمامی جهت جذبه و مقامات سلوکست و علو درجه آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی هست در حصول آنست
و بس حاسدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص خود جحود نماید معذور است ؏ قاصری گر کند این طائفه را
طعن و قصور ؛ حاش لله که بر آرم بزبان این گله را ؛ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ؛ روبه از حیله چسان بگسلد
این سلسله را والسلام اولا و آخرا **مکتوب بست و هشتم** نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال آن بعبارتی
تحریر یافته است که موهم تنزل و تبعد است ؛ مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد مخلص ساخته بودند بورود آن
مبهج گردید و بمطالعه مشرف گشت چه نعمتی است که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه دولتیست که رسیدگان غمخوار
مهجوران نمایند بیچاره مهجور چون خود را شایان وصال نیافت بضرورت مخمول زاویه هجران گشت و از دوست
گریخته بعدم آرام گرفت و از اتصال بانفصال قرار یافت و چون در اختیار آزادی گرفتاری دیده بست گرفتار
گردید ؏ چون طمع خواهد ز من سلطان دین ؛ خاک بر فرق قناعت بعد از این ؛ معهذا نامرادی خود را اشارات
پراگنده زیاده برین چه تصدیع ایشان نماید سقینا الله تعالی و ایاکم من متابعة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات

این را بتمثالی واضح گردانیم مثلاً شعبده بازی در پردهٔ نشسته صورتهای جمادیه چند را در حرکت می آرد و افعال
غریبه در آنها ایجاد می نماید جاهلی که حدید البصر نیستند میدانند که فاعل این افعال در آن صورتهای جمادیه آن
شخص پرده نشین است اما صاحب نظران این افعال همان صورتها میگویند که صورت متحرکست نمی گویند که شعبده باز
محرک است نفس الامر درین حکم محق اند شرائع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحدت
فعل از جملهٔ سکریات است بل الحق الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد و هم چنین است علومی
که در توحید وجود گفته اند منشای آن نیز سکر وقت و غلبهٔ حال است علامت درستی علوم لدنیه مطابقت است
با صریح علوم شرعیه اگر سر موی تجاوز هست از سکر است والحق ما حققه العلماء من اهل السنة والجماعة و ما سوی ذلک
اما زندقه و الحاد او سکر وقت و غلبه حال این تمام مطابقت در مقام عبدیت میسر است در بالا ورای این نحوی از
سکر متحقق است ع اگر گویم شرح این بعید شود • شخصی از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود
از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند که تا معرفت زائد
بر معارف شرعیه حاصل کند اگرچه در راه امور زائده پیدا میشوند اما اگر بنهایت کار رسانند آن زوائد هبا منثورا
میگردند و همان معارف شرعیه و جهة تفصیل معلوم میگردند و از ضیق استدلال بفضای اطلاق کشف می
آیند همچنانکه نبی علیه الصلوة والسلام آن علوم را از وحی می گرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل
اخذ میکنند علما این علوم را از شرائع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا را علیهم
الصلوة والسلام حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهمان نهج حاصل میشود اصالة و تبعیة در میان است
با نقیسم کمال از اولیا اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده انتخاب میفرمایند خاطر
بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بنویسیم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانه
درین بوده باشد والسلام **مکتوب سی و یکم** بشیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور
توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او تعالی و تقدس و گذشتن از این مقام و بعضی سوال و اجوبه
که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه و تعالی علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد
که یکی از درویشان بیان شیخ نظام تهانیسری در آن مجلس از فقیر مذکور ساخت و گفت که او

و انکار وحدت وجود مینماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان نوشته آید
ازین نقل تا چه قدر انگیزند و در سوء ظن بیفتند که ان بعض الظن اثم اجابة لمسئوله بچند کلمه متصدع گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر
از خوردی باز مشرب اهل توحید بود والد فقیر قدس سره بظاهر بر همین مشرب بوده اند و بسبیل دوام بهمین طریق اشتغال
داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه لاکیفی داشته اند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر
را ازین مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض کرم خویش بخدمت ارشاد پناهی
حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا الله تعالی بسره رسانید و
ایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه
علیه در اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان
ظاهر گشتند و کم دقیقه از دقایق این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانیدند دقایق معارف شیخ محی الدین
ابن العربی را کما ینبغی لایح ساختند و بتجلی ذاتی که صاحب فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایت عروج
جز آنرا نمی داند و در شان آن تجلی می گوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف
آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند نیز بتفصیل معلوم شد . و سکر وقت و غلبه حال درین توحید
بحدی رسید که در بعضی عریضها که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت که سراسر سکر است نوشته بود رباعی
ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی است + ملت ما کافری و ملت ترسائی است + کفر و ایمان زلف و روی آن
پری زیبائی است + کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است + و این حال تا مدت مدید کشید و از شهور بسنین
انجامید ناگاه عنایت بیغایت حضرت الله جل سلطانه از دریچه غیب بعرصه ظهور آمد و پرده روپوش
بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق که خبر از اتحاد و وحدت وجود بوده اند رو بزوال آوردند
و احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه که در آن مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بیقین پیوست معلوم گشت
که صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمی است
چنانچه مقرر اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او است تعالی و تقدس
و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر داغ چون و چگونگی منتسم بیچون را عین چون
نتوان گفت واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود ممتنع العدم

عین جایز العدم نگردد، انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعا و صحت حمل یکی بر دیگری ممتنع است اصلا و از اینجا
عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالی را مجهول مطلق می گویند و محکوم علیه بحکمی نمی
دانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات می نمایند و ما هو الا الحکم علی الذات تعالی و تقدس
فالصواب ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمی و الاحاطة العلمیة و در زمان حصول علوم و معارف مناسب
مشرب توحید وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که از این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و بتضرع
و زاری دعا میکرد که این معرفت زایل نگردد تا آنکه حجب بتمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد
معلوم گشت که عالم هر چند مرایای کمالات صفاتی است و مجالی ظهورات اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین
اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید وجودی است این مبحث بمثالی واضح گردد مثلا عالمی ذو فنونی خواست که
کمالات متنوعه خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنه خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف
و اصوات نمود و در مرایای آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف
و اصوات که مجالی و مرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات
یا قریب اند بآنها بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت درمیان دالیه و مدلولیه است حروف و اصوات بدین دوال
بیش نیستند آن کمالات را و آن کمالات بر صرافت اطلاق خوداند از آن نسبتها که پیدا شده است
از روی اوهام و خیالات است فی الحقیقه از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون درمیان آن
کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریت و مظهریت و مدلولیت و دالیت متحقق است همین مناسبت
بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهای وهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسبت
معرا و مبرا است ما نحن فیه نیز بغیر از علاقه دالیه و مدلولیه و ظاهریت و مظهریت نیست عالم علم بر وجود صانع خود است
تعالی و تقدس و مظهر است مر ظهور کمالات اسمائی و صفاتی او را سبحانه و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی
عوارض باعث بعضی احکام وهمیه میگردد و بعضی را کثرت مراقبات توحیدیه این احکام می آرد که صورت آن مراقبات
در متخیله نقش می بندد و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن نحوی از ذوق آن احکام می بخشد و این هر سه صورت
توحید معلول اند و از اصل دایره علم بمجال کاری ندارند و بعضی دیگر را انشای این احکام غلبه محبت است که بواسطه
استیلای محبت محبوب غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و جز محبوب هیچ نمی بیند نه آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ

نیست که آن مخالف حسن عقل و شرع است وگاهی همین محبت باعث حکم باحاطه و قرب ذاتی میگردد و تقسیم توحید علمی از
دو قسم سابق است و داخل دایره حالیست هرچند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و
نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین ایشان نموده اند که اصول فاسده خود را با
شرعیه مطابق سازند کتاب اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است غایة ما فی الباب خطای کشفی حکم خطای اجتهادی
دارد که ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات صواب حق او متحقق است اینقدر تفاوت است آنکه
که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات صواب بتقدیر خطا نیز می یابند بخلاف مقلدان اهل کشف
که معذور نیستند و از درجه صواب بتقدیر خطا محروم‌اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس
تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب شهود و بعضی از سالکان
آن در مرایای تعینات کونیه هست نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیده اند
زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیچگونه است در مرایای چونی نگنجد و در مجالی چندی نیاید لامکانی در
مکان گنجایش ندارد و بیچون را در دایره چون باید جست لامکانی را ماورای مکان باید طلبید آنچه در آفاق
و انفس دیده میشود آیات اویند سبحانه و تعالی و تقدس قطب دایره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره فرموده اند که هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقه کلمه لا نفی آن باید کرد بیت
در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد + در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد + صورت پرست غافل معنی چه داند آخر
کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد + اگر گویند که در عبارات اکثر مشایخ نقشبندیه چه غیر ایشان واقع شده است
که صریح است در وحدت وجود و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوییم
که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی داده باشد و بعد از آن ازین مقام گذرانیده باشند چنانچه
این فقیر از احوال خود در باب تقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تام در باطن بجانب احدیت
صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است بان احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند
و در ظاهر شاهد مطلوب اند در کثرت چنانچه از حال والد خود خبر داده است در اوایل این مکتوب و تحقیق این جواب
بتفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام محل بادی النظر آنچه مذکور شد اگر
گفته شود که چون در نفس امر وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهود وحدت

در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع ونفس الامر ست زیراکه جواب گویم
که این بزرگواران باندازهٔ شهود خود اینحکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند بآنکه صورت زید را در مرآت دیده ام
این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود
آن شخص را در اینحکم عرفا کاذب نگویند هرچند مطابق نفس الامر نباشد او در اینحکم معذورست وعلامت کذب از وی مرفوع
است بکمال سابقا مقصود از اظهار احوال که شایان استتار اند آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است
از کشف بوده است نه از روی تقلید واگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد وهرچند بر غیر حجت نیست جواب
دیگر از برای دفع شبهٔ کذب آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند ودر بعضی دیگر امتیاز وهمچنین است اشتراک ممکن با
واجب تعالی وتقدس در بعضی امور عرفیه هرچند بالذات ممتازند پس بر تقدیر غلبهٔ محبت ما به الامتیاز از نظر مختفی میگردد وما به الاشتراک
در نظر می آید پس درینصورت اگر حکم بعینیت یکدیگر کنند مطابق واقعه خواهد بود وکذب را اصلا مجال نخواهد ماند واحاطهٔ ذاتی و
مثل آنرا نیز بهمین قیاس باید کرد والسلام **مکتوب سی ودوم** بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان
کمالی که مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم واز اولیا کم کسی بآن کمال مشرف شده است وحضرت
مهدی بر وجه اتم ظهور خواهد یافت وآن کمال فوق نسبت جذبه وسلوک است ودر بیان آنکه کمال صناعت بتلاحق افکار
است وزیادتی آن بتلاحق انظار نسبت پیر اگر بهمان صرافت بماند موجب نقصان است مرید رشید تواند که آنرا کامل
سازد وما بینا ذلک . التفات نامهٔ گرامی ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که دور افتادگان از یاد نرفته اند
وبتقریبی مذکور میگردند ع باری به بهیچ خاطر خود شادی کنم + از عدم دریافت نسبت خاصهٔ پیر دستگیر علیه الرحمة
نوشته بودند وسبب آنرا پرسیده مخدوما شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نماید تا
در فهم کسی چه در آید واز آنجا چه فرا گیرد حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر هیچ که باشد در کار است وبدون فرط
الصفا دست ه آسوده شبی باید وخوش مهتابی + تا با تو حکایت کنم از هر بابی + اما مجملی سوالی را جوابی باید اینقدر
وا می نماید که هر مقامی را علوم ومعارف دیگر است واحوال ومواجید دیگر در مقامی مناسب ذکر وتوجه است ودر
مقام دیگر تلاوت ونماز است مقامی مخصوص بجذبه است ومقامی بسلوک ومقامی باین هر دو دولت ممنوح است
ومقامی هست که از هر دو جهت جذبه وسلوک جدا است نه جذبه را با وی مساس ونه سلوک را با آن تعلق این مقام بس گرفته
است اصحاب آنسرور علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها باین مقام ممتازند وباقی

در این دولت عظمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر مشابهتی با یکدیگر
کمتر دارند بخلاف مقامات دیگر که با یکدیگر مشابهتی دارند ولو بوجهی دون وجهی این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت
مهدی علیهم السلام بروجه اتم ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی از مشایخ طبقات رحمهم الله سبحانه کم کسی ازین مقام
خبر داده بلکه نیافت که از علوم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایة ما فی الباب
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم به ظهور می آمد و به کمال می رسید و دیگری را اگر باین دولت مشرف سازند
و بر قدم نسبت اصحاب کرام ترتیب دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی مستسعد
خواهد گشت در ابتداء ظهور این نسبت مخصوص به برکت صحبت سید البشر است علیه و علی آله الصلوات والتحیات والبرکات
والتسلیمات اما تواند بود که از متابعان او نیز کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این
نسبت علیه گردد و فیض روح القدس از باز مدد فرماید + دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + در توشت این
نسبت هم اندراج النهایة فی البدایة متحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است زیاده برین گنجایش
ندارد شعر و من بعد هذا ما یدق صفاته و ما کتمه احظی لدیه و اجمل بعد هذا اگر بلا فات واقع شد و از جانب استماع آن
مطلنه حسن استماع دریافت شمه ازین مقام ان شاء الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از
یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلات ایشان در گذرانید حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید اما
یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال در باب میان شیخ الهداد خصوصاً
نوشته بودند فقیر را هیچ مضائقه نیست اما ندامت از تغیر وضع خود مشار الیه در کار است که الندم توبة استشفاع
فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گذشت است جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سر سبد را منزل خود
تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت هم پیر گنه از آن قبیل است که با مور عارضیه شکسته گردد زیاده چه نویسد والسلام
مخدوم زادها و سائر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از تسوید این رقیمه بخاطر ریخت که سخن در باب زلات یاران
و عفو از آن واضح تر نویسد که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود مخدوما عفو بر تقدیری مطلوب و مستحسن است
که آنجماعه آن اوضاع را بدل نمایند و در مقام ندامت باشند والا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند که پیر دستگیر شما
این مقام را بشهادة آنجماعه بشیخ الهداد سپرده بودند این سخن بیانی می طلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند

از خدمت فقرا آیند و روند نگیرند و از آب و نان ایشان خبردار باشند مسلّم است اگر با بعضی گفتنی گفته اند که ترتیب جماعه طالبان
بکنند و در مقام شیخیت بنشینند ممنوع است و در مرتبه اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید
که شیخ الهداد از جانب ما رفته بعضی طالبان را شغلی بگوید و احوال بعضی را بما رساند که ما را تاب حضور طلبیدن و شغل
گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ
از جنس سفارت محض است علی الخصوص که منتهی بضرورت شده والضرورة تتقدر بقدرها پس آن سفارت هم مخصوص آن زمان
حیوة ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان مشغول گفتن حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است گذشته بودند
که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما تکمیل صناعة بتلاحق افکار است نحوی که سیبویه
وضع کرده بود افکار متاخران آنرا ده چند زیاده کرده است همان صرفت ماندن خود عین نقص است نسبتی که حضرت
خواجه نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجه عبد الخالق نبود قدس الله تعالی سرهما و علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت
خواجه ما در صدد تکمیل این نسبت بوده اند و آنرا ناتمام میدانستند که اگر حیوة وفا میکرد باراده خداوندی جل سلطانه این نسبت
را بانجامی رسانیدند سعی کردن در عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر میداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت
علاحده دارید نسبت ایشان را مناسب ندارید این سخن مکرر در حضور ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت
را دانند که چه نسبتی نحوی از حضور قلبی داشت دیگران را هم معلوم است که چه حالت است بر باد رفته آن نسبت که دانسته اید
ما فقیر هم میدانستیم باشد واقعات را اعتبار نه نهند که خیالی اند مصدقه ندارند شیطان دشمن قوی است از تسویلات وی امن نیست
الا من عصمه الله تعالی و از نسبتهای ملکه نوشته بودند مخدوما آن سلب کردن باختیار نبود چنانکه در حضور مذکور
شده بود الحال هم آن سلب حال خود است زایل نشده آنرا زایل تصور کردن خیال است آواز که از دل شنوند با آن
حالت کاری ندارد اخگری را که سر میبازند و آتش از وی زایل میگردد بعد از آب انداختن هم آوازی در وی می
ماند نمی توان گفت که هنوز آتش در وی مکنون است وقایع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیده است منتظر باشند
زود انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما بمبالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن
گفته شد والا بی تقریب سخن کردن میسر نشود **مکتوب سی و سیوم** به ملا حاجی محمد لاهوری
صدور یافت در بیان مذمت علماء سوء که بمحبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته و در مدح
علماء زاهد که از دنیا بی رغبت گشته اند علماء را محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمال ایشان است خلایق را اگرچه

از ایشان حصول فوایدیست اما علم شان در حق ذاتهای ایشان نافع نیاید هر چند تایید شریعت و تقویت ملت بر آمر ایشان مترتب است آگاه است که این تایید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتور هم می آید چنانکه سید انبیاء علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند و فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ پارس اند که امس واین هر چه با او رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریت خویش است و همچنین آتشی که در سنگ و نی مودع است عالم را از آن آتش حصول منافع است اما آن سنگ و نی از آن آتش درونی بی نصیب اند بلکه گوئیم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمی که نزد خدای عزوجل عزیزست و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوارست و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا عزوجل خوار ساختن و ذلیل را بوسیله عزت دادن بغایت مستقبح است و فی الحقیقة معارضه است بحق سبحانه و تعالی تدریس و افتا وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد و علامت این خلوص بی رغبت در دنیاست و بی رغبت بود از دنیا و ما فیها علمای که این بلا مبتلا اند و به محبت این دنیه گرفتار از علما دنیا اند ایشانند علما سوء و شرار مردم و لصوص دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون .. عزیزی شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر آن را پرسید لعین گفت که علما سوء این وقت در این کار یاری من نموده اند و مرا از این مهم فارغ ساخته اند و الحق درین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده است و هر فتوری که در ترویج ملت و دین ظاهر گشته است همه از شومی علما سوء است و فساد نیات ایشان آری علمائی که از دنیا بی رغبت اند و از حب جاه و ریاست و مال و رفعت آزاد از علما آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشان را به خون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة در شان ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظر شان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت آن مشاهد گشته آن را بنظر بقا دیده اند و این را بداغ زوال متسم یافته لاجرم خود را بباقی سپرده اند و از فانی باز داشته شهود عظمت آخرت ثمره شهود جلال لایزالی است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم شهود عظمت آخرت است لان الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیزست آخرت خوارست و اگر دنیا خوار است

آخرت عزیزیست جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا اری جمعی از مشایخ که خود
را با وجود تمام بر آمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر راغب می نمایند
فی الحقیقه هیچ تعلقی ندارند و از همه فارغ و آزاد اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع
ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور بی تعلق اند حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس الله
تعالی سره الاقدس که در بازار منیا تاجری را دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه
دل او از حق سبحانه غافل نگشت **مکتوب سی و چهارم** نیز به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در
بیان جواهر خمسه عالم امر بطریق ایما و تفصیل ما امکن نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین است علیه و
علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فلسفی که دیده بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوات والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابیناست فضلا عن یکون له شعور عن مرتبة
الوجوب تعالی وتقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا نیز ناتمام است جواهر خمس که اثبات نموده اند
همه در عالم خلق اند نفس و عقل را که از مجردات شمرده است از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که به تزکیه محتاج است
و بالذات همت او بدنائت و پستی است بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را باو چه مناسبت و عقل خود ادراک نمی کند
از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امری که بمحسوسات مناسبت
ندارد در شبه و مثال و در مشاهدات پیدا نیست در ادراک عقل نمی آید و بند او بکلید عقل نمیکشاید لهذا نظر او از احکام
بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این عالم مثبته عالم خلق است عالم امر را و به بیچونی است و نوعیتی بیچگونگی ابتدای
عالم امر از مرتبه قلب است و فوق قلب روح است و فوق روح سر است و فوق سر خفی است و فوق خفی اخفی این پنجگانه عالم امر را اگر
جواهر خمسه گویند گنجایش دارد و از کوته نظری خذف ریزه چند را فراهم آورده جواهر انگاشته است ادراک این جواهر
خمسه عالم امر و اطلاع بر حقایق اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و چون
در عالم صغیر که انسانست نمونه ایست از انچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جواهر خمسه ثابت باشد عرش
مجید مبدء ظهور این جواهر کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب از
جواهر پنجگانه فوق العرش اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخ است
درمیان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق نمایانند اما از عالم امر اند نصیبی از بیچونی و بیچگونگی دارند

اطلاع بر حقیقت این جواهر نسبت بکمل افراد اولیاء الله مسلم است که مراتب سلوک را بتفصیل گذرانیده به نهایت النهایت رسیده اند
بیت هر گدائی مرد میدان کی شود · پشه آخر سلیمان کی شود · و اگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه نظر بصیرت صاحب
دولتی را بتفصیل مرتبه وجوب جل سلطانه و الامکان واکشایند مطالعه اصول این جواهر را در آن موطن نیز نماید و این جواهر صغیره و
کبیره را در رنگ ظلال آن جواهر حقیقیه معلوم فرماید ع اینکار دولت کنون تا کرا رسد · ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم منع از اظهار حقایق عالم امر بواسطه دقت آن معانی مکنونه است تا هر کوته نظری از آنجا چیزی فرا نگیرد راسخان در علوم که از شرف و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا مشرف اند ازین ماجرا آگاه اند ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها · مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز · ورنه در مجلس
رندان خبری نیست که نیست · والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علیهم من الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها
ثانیا بخاطر آید که شمه از جواهر مقدسه علیا نیز بتحریر آورده شود باید دانست که ابتدای آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبرزخ
بین الوجوب والامکان فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است و قلب را بصفات اضافیه تعلق است تجلیات
اینها مشرف است تقلب این جواهر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دایره حضرت ذات اند تعالی و تقدس لهذا تجلیات اینها را مرتبت
تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اینجا از آن مصلحت نیست ع قلم اینجا رسید و سر بشکست مکتوب سی و پنجم به میان محمد ...
صدور یافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در آن مقام برابر است نجانا الله سبحانه و ایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است تا تطهیر آن از عبادت آلهه باطله که ناشی است از
وجود هوای نفسانی متحقق شود و بحقیقت جز یک معبود برحق تعالی و تقدس قبله توجه نماند و هیچ مقصدی برو اختیار نکند چه
از مقاصد دینی و چه از مطالب دنیاوی معامله ابرار هر چند از حسنات است اما کار ابرار است مقربین آن را از سیئه میدانند و جز حق را
مقصود نمی شمارند این دولت وابسته بحصول فنا است و متحقق بمحبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام متساوی است از
تعذیب آنچنان لذت اند که از تنعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست تعالی و تقدس
و در طلب آن مرضی اوست سبحانه و از دوزخ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود
از بهشت طلب حظ نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران محبوب
و عین مطلوب کل ما یفعله المحبوب محبوب حقیقت اخلاص اینجا دست میدهد و خلاصی از آله باطله اینجا حاصل می شود و کلمه تو
این زبان در دست می آید و بدون حصول این فنا و بی محبت ذاتی که بی ملاحظه اسما و صفات است توسل انعام و اکرام
محبوب است که در ظل است و فنای مطلق بی این محبت مشکل سوز درست نمی دهد شعر عشق آن شعله است کو

چون برفروخت ٭ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ٭ تیغ لا در قتل غیر حق براند ٭ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت ٭ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ٭ **مکتوب سی و ششم** نیز بحاجی محمد
لاهوری صدور یافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و مطلبی نیست که
در حصول آن بماورای شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب ذلک
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا
قال آمینا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون
شریعت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و رضوان
من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه بود و مطلبی نماند که بماورای شریعت در آن مطلب احتیاج
افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص
است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف
که صوفیه را در اثنای راه دست میدهند نه از مقاصد اند بل اوهام و خیالات تربی بها اطفال الطریقة از جمیع
اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل
طریقت و حقیقت ماورای تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه
گذرانیده از هزاران یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید از مقاصد می
شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت
محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول
مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها
معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بصدقه حبیب الله علیه و علی آله الصلوات والسلام
برین فقیر بعد از ده سال کامل بوضوح انجامید و شاهد شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت
هر چند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی نظر نبود لیکن بعد از
عشره کامله حقیقت امر کما هو بظهور آمد فالحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه فوت مغفرت پناهی میان
شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است مخدوم زاده های ایشان را از جانب فقیر تعزیت نموده

فاتحه خوانند والسلام مکتوب سی و هفتم بشیخ محمد چتری صدور یافت در تحریض اتباع سنت سنیه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مراسله شریفه
و مکاتیب لطیفه که از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعه آن مسرور و مبتهج گردید استقامت و ثبات خود بر
طریقه علیه نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه
ترقیات نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است مبنی بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوات
والسلام والتحیة این فقیر از نقد وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ
ابر نیسان ریختند و کاری که می باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند والحال آرزوی نمانده است الا آنکه احیای سنتی
از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد
می باید که باطن را بنسبت خواجها قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بکلیت بمتابعت سنن ظاهره متحلی
و متزین دارند مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ + نماز پنجگانه در وقت اول ادا نمایند الا عشا را زمستان
که تا ثلث شب تاخیر در آن مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمی خواهد که سهوا تاخیر را در ادای صلوة گنجایش باشد
و عجز نسبت مستقی است مکتوب سی و هشتم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در گرفتاری بذات حق تعالی و
تقدس که منزه است از اعتبار اسماء و صفات و شیونات و اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیدگان که چون را بیچون
تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مرتب است بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال
آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و هر چه
مادون ذات بحت است تعالی شانه معبر بغیر است اگرچه باسما و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لا هو و لا غیره گفته
دیگر دارد و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و بآن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست
و از آن ذات عز سلطانه جز بسلوب تعبیر نمی توان کرد در آن مرتبه هرچه اثبات است الحاد است و بهترین
تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثله شیء است که بزبان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است علم
و شهود و معرفت را باو سبحانه راه نیست هرچه می بینند و می دانند و می شناسند غیر حق است تعالی ناچار گرفتاری بغیر اوست
پس نفی آن لازم باشد در تحت کلمه لا اله در آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگون را بکلمه الا الله می باید
کرد و این اثبات اولا بتقلید است آخر بتحقیق و بعضی از ارباب سلوک بنهایت کار نارسیده چون را بیچون

تصور کرده اند و شهود و معرفت را باوراء وراء داده اند ارباب تقلید مراتب از ینها بهتر اند چه تقلید اینها مقتبس
از مشکوة نور نبوت است علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که شهود خطا را باوراء نیست مقتدای این جماعت نارسیدگان
کشف غیر صحیح است مصرعه به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا • وفی الحقیقه این جماعه منکر ذات اند که اگرچه اثبات
شهود ذات میکنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکار است امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده
است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک ادای عدم حق عبادت خود ظاهر است
لیکن حصول حق معرفت الی عدم ادای حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که
نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی بشناسند ساده دلی گمان نبرد که
در معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئیم که او فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی
را علم است و منتهی را معرفت معرفت خبر به فنا می باشد و این دولت جز فانی را میسر نمی شود مولوی میفرماید
مثنوی هیچکس را تا نگردد او فنا • نیست ره در بارگاه کبریا • پس چون معرفت ورای علم باید دانست
که امریست ورای دانش متعارف که تعبیر از آن بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند شعر فریاد حافظ این همه
آخر بهرزه نیست • هم قصه غریب حدیث عجیب است • اتصالی بی تکیف بی قیاس • هست رب الناس را
با جان ناس • لیک گفتم ناس را نسناس نی • ناس غیر از جان جان اشناس نی • و چون در فنا نیز اقدام
متفاوت اند لاجرم منتهیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت وی اکمل است
و کسی که دون اوست در فنا دون اوست در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت بایستی
از بیحاصلی نامرادی و بی استقامتی نا شایقی خودی نوشتم و از دوستان مددی معونتی طلب کردم
مرا با مثال این سخنان چه مناسبت بیت اگر از خویشتن جوئیست چنین • چه خبر دارد از جمال چنین
اما همت بلند پایه و طینت سرمایه میگذارد که بپایه های زینه وسر بهای سفینه فرود آید ناگاه التفات نماید اگر
بگوید از دمیگوید اگرچه هیچ نگوید و اگر میجوید او را میجوید اگرچه هیچ نمی یابد اگر حاصلی دارد او را
دارد اگرچه هیچ ندارد و اگر واصل است او را واصل است اگرچه بیحاصل است در عبارات بعضی اکابر
قدس الله تعالی اسرارهم العلیة که شهود ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست
نارسیدگان را فهم آن معنی محال است سه در نیابد حال پخته هیچ خام • پس سخن کوتاه باید والسلام

عنوان نامه را بکلمه هو الظاهر هو الباطن مزین کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست است اما چندگاهست
که فقیر ازین عبارت معنی توحیدی فهمد و بعد ازان در فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی ارباب
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له مصرعه هر کسی را بهر کاری ساختند + انچه برین کس است ولایت است
وبآن مکلف است امتثال اوامر و انتهاء از نواهی است ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله و
چون مامور باخلاص است و آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل مقدمات فنا
که مقامات عشره است باید کرد اگرچه فنا موهبت محض است اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد اگرچه بعضی
باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بی آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات حقیقت خود را مصفا
سازند صح حال و ازدو صورت خالی نیست یا بالموقف الموقف او را باز دارند یا بهر نا قصان بعالم باز
گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکوره واقع نمی شود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بیخبر است و
بر تقدیر ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع میشود و بتجلیات بنهایت او را مشرف
میسازند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقة در کمال ذوق و لذتست بظاهر ریاضت است و بباطن تنعم
ولذات مصرعه اینکار دولت است کنون تا کرا رسد + گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامورات واجبة
الامتثال باشد و حقیقت آن بی فنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار و صلحاء اخیار که بحقیقت فنا مشرف
نشده اند بترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوییم که نفس اخلاص ایشان را حاصل است اگرچه در ضمن بعضی
افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق می شود در جمیع افراد او را شامل باشد و لهذا گفته شده
است حقیقت اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص بی فنا متحقق نمیشود مکتوب سی و نهم
بشیخ محمد خیری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجرد اعمال صوری و عبادات
رسمی کاری نمی کشاید و امتثال آن حق سبحانه و تعالی از مادون خود اعراض و بجناب قدس خود
اقبالی ارزانی فرماید بحرمت سید البشر المبرء عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
مدار کار بر قلب است اگر دل بغیر او سبحانه گرفتار است خراب ابتر است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
کاری نمی کشاید سلامتی قلب از التفات بما سوی الله تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند و شریعت
باتیان آنها امر فرموده هر دو در کار است دعوای سلامت قلب بی اتیان اعمال صالحه مدعیه باطل است

تکمیل ۲

همچنانکه درین نشأه روح بی بدن غیر متصورست احوال قلبی بی اعمال صالحه بدنی محالست بسیاری از ملحدان
اینوقت اینقسم دعوی احوال مینمایند نجانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بصدقة حبیبه علیه الصلوة والسلام
والتحیة **مکتوب چهلم** نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزویست از
اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت آمده و امثال آنها نحمده و نصلی
علی نبیه و نسلم مخدوما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک
تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفنای آلهه آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزویست از اجزای
شریعت چه شریعت راسه جزء است علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت
اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص است حقیقة کار اینست اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند
و بجوز و مویز اکتفا نموده از کمالات شریعت چه دانند و از حقیقت طریقت و حقیقت چه وا رسند شریعت را
پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز نمیدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست بترهات صوفیه مغرورند و به
احوال و مقامات مفتون هداهم الله سبحانه سواء الطریق والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافته در ترغیب متابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوات
والسلام والتحیة و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متمم شریعت اند و در بیان علوم شرعیه و علوم
صوفیه در مقام صدیقیه که اعلای مراتب ولایت است فایض میگردند اصلا مخالفت نیست و مانیا بسبب
ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را به متابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة متحلی و متزین گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات محمد رسول الله
صلی الله علیه و علی آله و سلم محبوب رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب و محبوب است
لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک لعلی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک
لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا
السبل ملت او را علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده ما سوای او را داخل سبل گردانیده از
اتباع آن منع فرموده و آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام اظهارا للشکر و اعلاما للخلق بدایته لهم
خیر الهدی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی و باطن متمم ظاهرست

تحصلت

و مکمل آن سر موی با یکدیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بزبان ناگفتن شریعت است و از دل نفی خاطر کذب نمودن
طریقت و حقیقت است اگر این نفی بتکلف و تعمل است طریقت است و اگر بی تکلف میسر است پس فی الحقیقه باطن
که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه
اموری که بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبه حال است اگر از آن مقام
گذرانند و به صحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده تمام هباء منثورا میگردند مثلاً جمعی از سکر
باحاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای
اهل حق است ایشان باحاطه علمی قائل اند فی الحقیقه آرای علما بصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه
ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نمیگردد پس حکم در وی باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قولست و الحق
که ذات او تعالی بیچون و بیچگونست هیچ حکمی را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و آن موطن جهل صرفست
سرگردانی محض احاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند
اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست و چون آنرا زاید بر ذات نمیدانند آن تعین را عین ذات
میگویند و آن تعین اول که معبر بوحدتست در جمیع ممکنات ساریست پس حکم باحاطه ذاتی درست آمد اینجا دقیقه
ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق بیچون و بیچگونه است ماسوای او هرچه هست
بروی زاید است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زاید خواهد بود و از دائره حضرت ذات بیچون بیرون
خواهند داشت پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علما از نظر آن صوفیه بلند آمد و ذاتی که نزد آن
صوفیه است نزد این علما داخل ماسواست و همین قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف باطن
با علوم شرعیه ظاهر تمام و کمال بحدیکه در حقیر و نقیر مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت
است فوق مقام صدیقیه مقام نبوت است علومی که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده
است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست
پس مخالفت را چه مجال باشد در مادون مقام صدیقیه هر مقامی که باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام
در مقام صدیقیت است و بس و فرق دیگر در میان این دو علوم آنست که در وحی قطع است و در الهام ظن
زیرا که وحی بتوسط ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد

آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق است و نفس هر چند به تزکیه
مطمئنه گشته است تا هم هر چند که مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد بالکل خطا را در آن موطن مجال پیدا شد
باید دانست که در انقیاد صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات
خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود می گردد روح را حکم ملک پیدا میشود و محبوس مقام خود میگردد ترقی او
بواسطه مخالفت با نفس است اگر در نفس مخالفه نماند ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من الصلوات اتمها
ومن التسلیمات اکملها وقتی که از جهاد کفار مراجعت میفرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
جهاد با نفس را جهاد اکبر فرموده اند و مخالفت نفس درین موطن به ترک عزیمت اولی ست بلکه باراده آن ترتیب
مهما امکن متحقق ترک هم منصور نیست و بهمان اراده آنقدر ندامت و پشیمانی والتجا و تضرع بجناب قدس خداوندی
جل سلطانه دست میدهد که کار یکساله مثلاً در یک ساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم مقرر است در حدیث
که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آنچه به تبعیت محبوب محبوب میگردد بیان این رمز است در کریمه فاتبعونی
یحببکم الله پس بمتابعه او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آید فعلی کل عاقل ذی لب السعی
لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهرا و باطنا سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون
از جمیل مطلق است هر چند دراز میگردد زیباتر می آید لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی و بوجهی با متشابه دانستن بجای دیگر باید برد حامل رقیمه عالم مولانا محمد حافظ اهل علم است و کثیر العیال
از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت و نقابت پناهی شیخ جیو
وظیفه یا امدادی از برای مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم
نیز بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه
از حقیقت جامعه قلبیه اتباع سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام سلمکم الله تعالی و سبحانه و ابقاکم آدمی ٦
تا زمانی که بدین تعلقات پراگنده ملوث است محروم و مهجور است از مستقل مرتبه حقیقت جامعه از زنگ محبت
ما دون او عز و جل لابد است و بهترین مصقلها در ازاله آن زنگ اتباع سنت سنیه مصطفویه است علی
مصدرها الصلوة والسلام والتحیة که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است قطعی
لمن تشرف بهذه النعمة العظمی و نیل الحظ من هذه الدولة القصوی بقیة المرام آنکه جناب اخوی اعزی میان

مظفر ولد مرحوم شیخ لهورن از مردم اعیان و بزرگ زاده است جمع کثیر با ایشان وابسته اند محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید السلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابدست توحید شهودیست که فنا با آن مربوط است و توحید شهودی بعقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که ناظر بتوحید شهودی باید فرود آورد تا مخالفت گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام حیرتست و چون از آن مقام میگذرند بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی مینمایند و ما یناسب ذلک من الاسئلة والاجوبة والتمثیلات المنجحة

سلمکم الله تعالی سبحانه وعصمکم عما یصمکم وصانکم عما شانکم توحیدیکه در اثنای راه این طایفه علیه را دست میدهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکی دیدنست یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بی آن میسر نمیشود زیرا که رؤیت یکی با استیلاء او مستلزم عدم رؤیت ماسوای اوست بخلاف توحید وجودی که چنین نیست یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوی نیست غایة ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوی است در وقت غلبه و استیلای علم آن یکی مثلا شخصی که یقین بوجود آفتاب پیدا کرد استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستارها را در آنوقت منتفی و معدوم داند اما وقتی که آفتاب را دید البته ستاره ها را نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که ستارها را نمی بیند میداند که ستارها معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستورند و در شعشعان نور آفتاب مغلوب این شخص با جماعه که نفی وجود ستارها در آنوقت کنند در مقام انکار است و میداند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ است بخلاف شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع آفتاب ستارها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما ستارها را در آنوقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتابست و ضعف بصر رایی اگر بصر رایی بنور همان آفتاب مکحل شود و قوت پیدا کند ستاره ها را از آفتاب جدا بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوال بعضی از مشایخ

که به ظاهر شریعت خنده مخالف مینمایند و به توحید وجودی بعضی مردم آنها را فرود می آیند مثل قول ابن منصور
الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنست که توجیه شهودی فرود آورده و مخالفت
را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر شان مختفی شد و علیه آنحال باین الفاظ تکلم فرمودند
و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمی
کنند نه آنکه خود را می بینند و آنرا حق میگویند این خود کفر است اینجا کسی گوید که اثبات ناکردن نفی می کنند
و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آنموطن حیرتست احکام تمامها
ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق از تنزیه خود کرده است امام از نظر او مرتفع شده است حکمی با و تعلق نمی
گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرتست بعضی را رو میدهد و چون از ین مقام
گذرانند و به حق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تحاشی مینمایند از حد اعتدال تجاوز نمی نمایند
در ین زمان بسیاری از ین طایفه که بزی صوفیان خود را وامینمایند توحید وجودی را شایع ساخته
اند و کمال همین آن میدانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیله خود فرود آورده
مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رایج داشته اند و اگر بالفرض عبارات
بعضی از مشایخ ما تقدم الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتدا
در مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده اند و از علم بعین
برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همه یک می بینند و یکی می بینند پس از عین الیقین
نصیبی دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه بآن
توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت
حصول آن توحید حیرتست حکم بامری در آنموطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود
صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود ماسوا می کند و نفی حکمیست از احکام
از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
بهره ندارد آری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که
حق الیقین است میرسانند و در آنموطن علم و حیرت جمع میشوند و علمی بحیرتست و بیش از حیرتست علم الیقین

است اینجواب بمثالی واضح گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی که بمقام بادشاهت دارد خود را بادشاه
دید و لوازم بادشاهت در خود یافت معلوم است که آنشخص بادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی بادشاهت
در خود دیده است و فی الحقیقه بادشاهت را با صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهود اگرچه
بصورت مثالی باشد از استعداد آنشخص به متحقق شدن به حقیقت آن صورت خبر میدهد اگر حالی بکند و عنایت
خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود تا بمقام برسد از قوت تا بفعل فرق بسیار است بسا آهن که قابلیت
مرآئیت داشته باشد تا مرآت نشود بدست بادشاهان نرسد و از حصول جمال شان بهره نیابد بکجا افتادم مگر
گوییم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی
دیگر بعلم ممزوج بذوق ولو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را
از حق میدانند بلکه حق میدانند گردنهای خود را از ربقهٔ تکلیف شرعی بالحیله میکشانند و مداهنات در
احکام شرعیه بنمایند و بانمعامله خوشوقت و خورسند اند و اتیان اوامر شرعیه اگر اعتراف دارند بطفیلی
میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال میکنند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد
السوء طریقت و شریعت عین یکدیگر اند سر موی از مخالفت درمیان ایشان واقع نیست فرق باجمال
و تفصیل است و استدلال و کشف هرچه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة
شریعت را برجا داشتن طلب حقیقت نمودن کار مردانست رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة
سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات ظاهراً و باطناً معرفت پناهی قبله گاهی حضرت
خواجه ما قدس الله تعالی سره چندگاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار می
فرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی به کمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرموده بشاه راه انداخت
از ضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض
موت ایشان بیک هفته فرموده اند که ما را بعین الیقین معلوم شد که توحید کوچه ایست تنگ شاه راه دیگر است
پیش ازین هم میدانستیم اما الحال یقینی دیگر حاصل گشت و این حقیر نیز چندگاه در حضرت ایشان
این مشرب توحید داشت و معارف کشفیه درین باب بطریق بسیار لایح گشته بود اما عنایت خداوندی
جل سلطانه از آن مقام گذرانیده بمقامی که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب است

میان شیخ ذکریا از پرگنه خود مکرر مینویسند نسبت نیازمندی باستانه علیه ایشان وا مینمایند از معامله کروری کری هر ساله التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بظاهر ملاذی و ملجائی غیر از توجه عالی ندارند امیدوارند هیچ جا نکه ایشان از نواخته اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند و از کمال ادب بعرض رسانیدن جرات نمی نمایند به فقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخواهند امید است که مسئول ایشان باجابت مقرون گردد

مکتوب چهل و چهارم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنت سنیه او علیه و علی آله الصلوة والسلام

مرحمت نامه گرامی سامی در اعز ازمنه شرف ورود یافت بمطالعه آن مشرف گشت الحمد لله سبحانه والمنة که برائی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند که محبت فقرا و انتساب باوشان نتیجه آنست نمیدانند که این مقصر بیسر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارات عربیه ماثوره در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها و آن را سعادت نامه و وسیله نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة والتحیة نماید بلکه مقوله خود را بآن ستاید شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد فاقول وبالله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمدا رسول الله سید ولد آدم واکثر الناس تبعا یوم القیمة واکرم الاولین والآخرین علی الله واول من ینشق عنه القبر واول شافع واول مشفع واول من یقرع باب الجنة فیفتح الله له ویحمل لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة والسلام نحن الآخرون ونحن السابقون یوم القیمة وانی قائل قولا غیر فخر وانا حبیب الله وانا قائد المرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا الکرامة والمفاتیح یومئذ بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی یطوف علی الف خادم کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین

وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین
الماء والطین شعر نماند بعصیان کسی گرو که دارد چنین سید پیش رو پس ناچار مصدقان آنحضرت
پیغمبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امة اخرجت نقد وقت ایشانست و مکذبان او
علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا ونفاقا نشان حال ایشان تا کلام صاحب دولت
را باتباع سنت سنیه و بنوازند و بمتابعت شریعت غرا و سرفراز سازند امروز امر قلیل را که مقرون بتصدیق
حقیقت دین او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بعمل کثیر میدارند اصحاب کهف بهمه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه
است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه وتعالی بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثلا
سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء مخالفان اگر اندک ترددی کنند آنقدر نمایان می شود
و اعتبار پیدا کند در وقت امن اضعاف آن در حیز اعتبار نمی آید والیوم چون آن سرور محبوب رب العالمین است
متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محب در هر کار از شمائل و اخلاق محبوب خود می بیند لاکن
محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که
خاک درش نیست خاک بر سر او اگر هجرت ظاهری میسر شود هجرت باطنی را بکمال عمر می باید داشت با
ایشان سبب ایشان نه باید بعد الحمد بعد ذلک امر موسم نوروز رسیده است که آن ایام اهالی
آنمعامله را در تفرقه میدارد بعد از مضی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطانه مساعدت نمود امیدوار است
که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب موجب ملال است مکتوب چهل و پنجم نیز بسیادت
و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت اینمکتوب بعد از ارتحال پیر دستگیر خود از خیال رقانی نوشته
بوده اند چون تقویت ظاهری فقراء خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی بود اظهار نمود که آن نموده
چه جامعیت انسان که هم سبب کمال اوست و هم سبب نقصان او نیز ترک کرده اند باز افتقار بل
شهر مبارک رمضان و ما یناسب فی ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام و سلمکم عن جنایات
التلهف والتاسف لمرور الشهور والایام دوستان خدای عز و جل بحکم المرء مع من احب با خدا اند
تعالی و تقدس تعلق ببدن نحوی از موانع آن معیت و اتصال است الموت جسر یوصل الحبیب
الی الحبیب بیان این معنی است و کریمه من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت که تسلیت است

ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام ... علیه وعلی آله الصلوة والسلام + [illegible]

مر مشتاقان را رمزی ازین بیان سفر باید لیکن حال واپس ماندگان بیدولت حضور بزرگان خراب
و ابتر است تا افاضهٔ روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرارهم مثمر مطلب نشده است که هر کس را در
ایفای آن مجال نیست اما الحمد لله ذی الانعام والمنة که با وجود این حادثهٔ هائله و این واقعهٔ متوحشه
این فقرا بی سر و پا را مربی و معین هم از اهل بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات که سبب انتظام این سلسلهٔ علیه و واسطهٔ جمعیت نسبت نقشبندیه گشت آری این نسبت علیه
که درین دیار بسیار غریب است و اهل آن درینجا اقل قلیل چون نسبت اهل بیت مربی آن هم از اهل
بیت مناسبت و شایان تقویت آن هم از اهالی آن اولی تا تکمیل آن دولت عظمی بتقصیر لازم نیاید
همچنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقرا لازم است شکر این دولت بر ذمهٔ ایشان نیز لازم است همچنانکه
جمعیت باطن محتاج است بجمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است بلکه محتاج ترین
خلایق انسانست و این شدت احتیاج او را بواسطهٔ جامعیت او آمده است و هر چه همه در کار است او را انتها
در کار است و بهمه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات او از همه بیش آمد و هر تعلق مستلزم اعراض است
از جناب قدس خداوندی جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلایق ازین راه انسان گشت ع
پایهٔ آخر آدمست و آدمی + گشت محروم از مقام محرمی + گر نه گردد باز مسکین زین سفر + نیست از وی
هیچکس محروم تر + و حال آنکه سبب افضلیت او از جمیع خلایق هم همین وجه جامعیت اوست ازین راه آیینهٔ
او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع خلایق ظاهر است در یک مرآت او لایح است پس بهترین خلایق
از ینجهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از انجهت هم او از کان منه محمد علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات و ابوجهل علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عزوجل حصول جمعیت ظاهری این
فقرا ایشان اند و جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سر لابیه امیدواری تمام است و چون عنایت نامهٔ سامی
و صحیفهٔ گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمهٔ از فضایل این شهر
عظیم القدر نویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادات نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال
آنها که درین ماه صادر شود برابر ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر ادای هفتاد
فرایض است در ماههای دیگر کسی که افطار کناند صایمی را درین ماه او را ببخشند و رقبهٔ او از آتش

دوزخ آزاد سازند و در افطار هر آن صایم عطا فرمایند بی آنکه از اجر آن صایم نقصان کنند و همچنین
کسی که در خدمت مملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را ببخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان
آنحضرت علیه الصلوة و ا تحیة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی در این ماه
بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را توفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه گذشت در تمام سال در تفرقه
است تا ممکن قدر که میسر شود بجمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت باید شمرد در هر شبی از شبهای
این ماه چندین هر کس را که لایق دوزخ آزاد می سازند و در این ماه درهای بهشت را میکشایند و درهای
دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و درهای رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر سحر از سنن
است و در نبیایست و در علیه الصلوة والسلام مبالغه میفرمودند و شاید که در تاخیر سحور و تعجیل اظهار عجز
و احتیاج خود است که مناسب مقام بندگیست و بخرما افطار کردن سنت است و در وقت افطار این
دعا میخواندند ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی ادای تراویح و ختم قرآن در این ماه
سنن موکده است و ثمر نتایج کثیره وفقنا الله سبحانه بحرمة حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات
تبة التصدیع آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید و الا در امتثال امر خود را معاف نمیداشت سخن
بعد ماه مذکور گفتن حکم تعقیب کردن است و مبنی از طول امل بالجمله در آنچه مرضی ایشان خواهد بود
هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه های ما فقرا ثابت است جعفر
قبله گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ جو بر همه شما ثابت و مقرر است باعث
این جمعیت آنست حق سبحانه و تعالی همواره بتوفیق اعمال مرضیه موفق گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیع تمام است **مکتوب چهل و ششم** نیز
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس
و همچنین وحدت او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بلکه جمیع ما جاء به من عند الله
بدیهی اند و محتاج هیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح تمهید مقدمات بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله
سبحانه علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم و افضلهم اولا و علی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام
وجود باری تعالی و تقدس و همچنین وحدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه

و آله وسلم بلکه جمیع ما جاء به من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامت مدرکات از آفات ردیه و امراض معنویه
محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض
قلبی و دفع غشاوه بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفراوی تا زمانی که بعلت صفر گرفتار است در شیرینی
قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی ازان علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد احتیاجی که منشأ
آن وجود آفتست ببداهت جنگ ندارد و بیچاره احول که شخص واحد را اثنین می بیند و حکم بعدم
وحدت آن شخص می کند معذورست وجود آفت در احول وحدت شخص را از بداهت بر آرد و بنظر ثانی می
کند و محقق است که چون آنگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بهم مستعد است
پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازاله مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفراوی را ازاله علت صفر المنویه دون در
تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل
چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفر به تلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره
بالذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع بمناقضت آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل تا که
انکار وجدان مستدل است بسی دشوارست پس نفس را مسلمان ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل
نمودن دشوار نمود قد افلح من زکاها وقد خاب من دسها پس مقرر شد که منکران شریعت باهره و
ملت طاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مرض تعصب خورشید را مجرم از کسی بینا نیست پس مقصود
از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب ازاله آفات معنویه است و امراض قلبیه کریمه فی قلوبهم مرض مشعر
ازانست تا حقیقت ایمان متحقق شود با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است ولیکن چه
وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و در حقیقت کفر خود متمثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان صفرا است
بحلاوت قند و نبات که وجدان او بخلاف آن شاهد است یقین حقیقی بحلاوت آنها بعد از زوال مرض
صفرا صورت بندد پس بعد از تزکیه نفس اطمینان آن حقیقت ایمان صورت و وجدان میگردد و این
قسم ایمان از زوال محفوظ است که اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان ایشان صادق است
شرفنا الله سبحانه بشرف هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمة النبی الامی علیه وعلی آله من
الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب چهل و هفتم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صادر شد

در شکایت از قرن سابق که کفار استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در ترغیب
آنکه در ابتداء پادشاهت اگر ترویج دین میسر شود بهتر است مبادا انفصالی و فصلی در میان آمده خلل در
کارخانهٔ اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد نجّاکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
علی افضلهم سید الکونین اولاً وعلی بواقیهم ثانیاً الصلوة والتحیة والسلام پادشاه نسبت بعالم در رنگ دل
است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاح پادشاه صلاح
عالم است و فساد او فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام چها گذشته است زبونی اهل اسلام
با وجود کمال غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش
خود کما قال لکم دینکم ولی دین بیان آن معنی است و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجرای
احکام کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند
وا ویلاه وا مصیبتاه وا حسرتاه وا حزناه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که محبوب رب العالمین
است مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیت
اسلام بودند و معاندان بسخریه و استهزا بر جراحتهای ایشان نمک میپاشیدند آفتاب هدایت در
تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب باطل منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت
اسلام و بشارت جلوس پادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند
که ممد و معاون پادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت
خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مددها تبیین مسائل شرعیه است و اظهار
عقائد کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع است تا مبتدعی و ضالی در میان آمده از راه نبرد
و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص بعلمای اهل حق است که رو به آخرت دارند علمای دنیا که همت ایشان
دنیای دنیه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی ه عالم که
کامرانی و تن پروری کند * او خویشتن گم است کرا رهبری کند * در قرن ماضی هر بلائی که بر
سر آمد از شومی اینجماعه بود پادشاهان را ایشان از راه میبردند هفتاد و دو ملت که از راه ضلالت
اختیار کرده اند مقتدایان اینها علمای سوء بودند غیر از علما هر که بضلالت رفت کم است که ضلالت

رو بدیگری تعدی کند و اکثر جهلا صوفی نما این زمانه حکم علمای سو دارند فساد اینها نیز فساد متعدی
است و ظاهر اگر کسی با وجود استطاعت امداد هر قسم مددی که باشد تقصیر نماید و در کارخانهٔ اسلام فتوری
واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا بر ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز میخواهد که خود را در جرگهٔ ممدان
دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پای زند بحکم من کثر سواد قوم فهو منهم محتمل که این بی استطاعت را
داخل آن جماعهٔ کرام سازد مثل خود او مثل آن زال می انگارد که ریسمان چند تنیده خود را در سلک خریداران
حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ساخته بود امید هست که درین نزدیکی انشاء الله العزیز
بشرف حضور مشرف گردد متوقع از جناب شرافت ایشان آنست که چون استطاعت و قرب پادشاه
بر وجه اتم ایشان را حق سبحانه و تعالی میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت بر آرند حامل رقیمهٔ نیاز نامه
مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفهٔ مقرره دارد پارسال ظاهرا از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار
آمده است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

مکتوب چهل و هشتم

نیز بسیادت و نقابت دستگاه
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بتعظیم علماء و طلبهٔ علوم که حاملان شریعت اند نصرکم الله سبحانه علی
الاعداء بحرمة سید الانبیاء علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات مرحمت نامهٔ گرامی که فقرا را بآن
مشرف ساخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیج موفق مرقوم فرموده بودند خرچی
برای طالب علمان و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان در نظر همت
بسیار زیبا آمد بحکم الظاهر عنوان الباطن امید هست که در باطن شریف نیز این جماعهٔ کرام تقدیم پیدا
کرده باشند کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه همان برون تراود که در وست • و در تقدیم طالب
علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
بایشان بر پاست فردای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول جنت
و تجنب از نار وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم که بهترین کائنات اند
بشرائع دعوت کرده اند و مدار نجات بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرائع است پس
بزرگ ترین خیرات سعی در ترویج شریعت و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانیکه شعائر

اسلام منهدم شده باشد کرورها در راه خدای عز و جل دعلا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل
شرعیه رواج دادن چه درین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگ ترین مخلوقات اند علیهم الصلوات والتسلیمات
و مشارکت است با آن اکابر و مقرر است که کاملترین حسنات بایشان مسلّم فرموده اند و خرج کردن کرورها
غیر این اکابر را نیز میسر است و ایضاً در اتیان شریعت مخالفت تمام است با نفس که شریعت بر خلاف نفس
وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بلی انفاق اموال را که برای تائید شریعت
باشد و ترویج ملت درجه علیاست و انفاق جیتلی باین نیت خرج کردن برابر خرج لکهاست در غیر این نیت
اینجا کسی سوال کند که طالب علم گرفتار از صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوییم که او که هنوز حقیقت
سخن در نیافته است طالب علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلائق است چه تبلیغ احکام شرعی ازو
بشر است اگرچه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلائق
کاری ندارد شخصی که باو کثرت نجات وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود در مانده
باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر عن الله و بالله بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده
از مقام نبوت نصیبی داده داخل سلطان شریعت حکم علما شریف دارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب جمع کردن این دو دولت
که ظاهر را باحکام شریعت متحلی ساختن است و باطن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه آزاد دادن حق سبحانه
بدولت صوری و سعادت معنوی مستسعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری متحلی شدن ظاهر است
باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری
ما دون حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند کار این است غیر این همه هیچ زیاده
تصدیع است السلام

مکتوب پنجاهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید در مذمت دنیای دنی حق سبحانه
و تعالی از رقیبان ما دون خود آزادی کرامت فرموده بتمام گرفتار خود گرداند بحرمت سید البشر المنزه عن زیغ البصر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین است و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقة سمّی است
قاتل و متاعی است باطل و گرفتاریست لا طائل مقبول او مخذول است مفتون او مجنون است حکم او
حکم نجاستی است زر اندوده و مثل او مثل زهریست شکر آلوده عاقل آنست که باینچنین متاع کاسد

ذریت نشود و بچنین کالای فاسد گرفتار نگردد گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا بعاقل زمانه بدهند
بزاهد باید داد که از دنیا بی رغبت است وآن بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیاده برین اطناب تصدیع است
انکه فضائل مآب شیخ ذکریا درین سن و سال گرفتار کروری گری است باوجود این گرفتاری همواره از بیجا
عاجله که در کمال آسانی است نسبت بمحاسبهٔ آجله بمراتب آسانست وتتمهٔ عظمی در عالم اسباب توجه شریف سید اند
امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اند ع تو مرا دل ده و
دلیری بین ٭ رو به خویش خوان و شیری بین ٭ دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمة النبی الامی وآله
الامجاد علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها **مکتوب پنجاه و یکم نیز بسیادت پناهی**
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب ترویج شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی
خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلالهٔ عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زهرا قوت گیرند
و رواج پذیرند ع کار اینست غیر این همه هیچ ٭ امروز غربا اهل اسلام را از ورطهٔ گرداب ضلالت امید
نجات هم از سفینهٔ اهل بیت خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات والتسلیمات
اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک همت
علیا را اهتمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و
شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت
از همه پیش برده باشند این حقیر بارادهٔ اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حقه متوجه خدمت
ایشان است هلال ماه رمضان در حضرت دهلی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف مفهوم گشت
بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد **مکتوب**
پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی
او و علاج ازالهٔ آن مرض مرحمت نامهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن
ممتاز فرموده بودند بمطالعهٔ مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم
و یسر امرکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ثبتنا الله
سبحانه علی متابعته ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال آمینا ثانیا فقره چند در شکایت نفس حسب مسوده

ندیم بدخوی مسوده مینماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس اماره انسانی مجبول هست بر حب جاه و
ریاست و همگی همت او ترفع بر اقران است و بالذات خواهانست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد او امر و نواهی
او گردند و او هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت از وی و شرکت هست بخدای
بی همتا جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او
باشند فقط در حدیث قدسی آمده هست عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمن دار نفس خود را
زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده هست بدشمنی من پس ترتیب نفس نمودن بتحصیل مرادات او از جاه و ریاست
و ترفع و تکبر فی الحقیقة امداد کردنست بدشمن خدای عز و جل و تقویت نمودنست مر او را شناعت این امر باید دریافت
در حدیث قدسی وارد هست الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی شئ منهما ادخلته فی النار ولا ابالی
دنیای دنی که ملعونه و مبغوضه حق هست سبحانه تعالی بواسطه آنست که حصول دنیا ممد و معاون حصول مرادات نفس
هست پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
زیرا که در فقر نامرادی نفس هست و حصول عجز آن مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و حکمت
در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب همین نفس اماره هست شرایع برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که به
مقتضای شریعت بعمل در آید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه
در ازاله هوای نفسانی بهتر هست از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات
که بمقتضای شریعت غرا واقع نشده اند موید و مقوی هوای نفسانی اند برهمنان و جوگیان در ریاضات و
مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از اینها سود مند نگشته و غیر از تقویت نفس و ترتیب آن ننموده مثلا یک دام در
ادای زکوات که شریعت بآن امر فرموده هست در تخریب نفس سودمندتر هست از آنکه هزار دینار از پیش خود
صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم شریعت نافع تر هست در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد
و دو رکعت نماز بامداد بجماعت ادا کردن که سنتی از سنن بجا آوردنست بمراتب بهتر هست از آنکه تمام شب
بصلوة نافله قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث ماخولیای مهتری
پاک نگردد نجات محالست فکر ازاله این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمه طیبه لا اله الا الله که موضوع
هست از برای نفی آلهه آفاقی و انفسی در تزکیه نفس و تطهیر آن انفع و انسب هست اکابر طریقت قدس الله تعالی

اسرار هم از برای تزکیه نفس همین کلمه طیبه را اختیار کرده اند تا بجاروب لا از روی راه نزهی درسرای الا الله
هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید به تکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث است
و در حدیث آمده است در فضایل این کلمه که اگر آسمانها و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پله دیگر هر آئینه این پله راجح
آید بر پله دیگر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفى علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب**
پنجاه و سیوم نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اختلاف علمای سوء موجب فساد عالم
است و ما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشاء مسلمانی
که در نهاد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علمای دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل
شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت
و ماتم زدگان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطه همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانکه مکرر اظهار
آن نموده بضرورت درین باب از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امیدست که معذور خواهند فرمود
صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علمای دیندار خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند
و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علما طرفی خواهند
گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آنرا توسل قربت پادشاه
خواهند ساخت ناچار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علما عالم را در بلا انداخت و همان
معاملت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد والعیاذ بالله سبحانه
من ذلک و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بهتر می نماید اگر از علمای آخرت
پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمرست و اگر پیدا نشود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار
کنند. ما لا یدرک کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علما است خسران عالم
نیز به ایشان مربوط است بهترین علما بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و
اضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سر آنرا پرسید
گفت علمای این وقت کار ما می کنند و در اغوا و اضلال کافی اند عالم که کامرانی و تن پروری کند

او خویشتن گم است کرا رهبری کند • غرض که درین باب فکر صحیح و تأمل صادق مرعی داشته اقدام خواهند
نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد و هرچند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بار باب فطانت
صحیحه اظهار سازد اما همین را وسیلهٔ سعادت خود دانسته متصدع میگردد • **مکتوب پنجاه و چهارم** نیز
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر
صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه فوق ضرر صحبت کافرست شیعه
شنیعه ما ینبغی لک عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمة سید البشر المطهر عن
زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هر کسی
که شکر آدمی بجا نیارد شکر خدای عز و جل بجا نیارد پس بر ما فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب
جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر
بردیم ثانیاً چون بحکم کبرت بموت الکبراء نوبت باین طبقه رسید واسطهٔ اجتماع فقرا و باعث انتظام طالبان
نیز شما شدید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء • ع • گر بر تن من زبان شود هر موی • یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت غمخوار از آنچه نباید و نشاید محفوظ دارد بحرمت جدکم سید المرسلین
علیه و علی آله من الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتاده است
معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست • ع
خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز • کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت • یقین تصور فرمایند
که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان جماعه اند که با اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد لیغیظ بهم
الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت
لازم می آید قرآن جمع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون
است اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافی و نزاعی که در میان صحابه علیهم الرضوان واقع شده
بود محمول بر هوای نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان بتزکیه رسیده بودند و از اماره گی
آزاد گشته اینقدر میدانیم که حضرت امیر در آن باب برحق بوده اند و مخالفان ایشان بر خطا بوده اما خطای

خطاء اجتهادی نیست تا بحد فسق نمی رساند بلکه ملامت هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه
هست از ثواب و یزید بی دولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ
کافر فرنگ نکند بعضی که از علماء اهل سنت در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند بلکه رعایت
احتمال رجوع توبه کرده اند میباید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم جهانیان
هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة والسلام چه طور ستایش کرده
اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بد اندیش شرمنده و مخذول گردند درین ایام این طایفه بد اندیش
بسیار غلو کرده اند و به اطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبت
شریف این قسم بد اندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة **مکتوب پنجاه و پنجم** نیز
بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چند گاه است که دل را محبتی نسبت
بملازمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود بنا بر علیه بدعا ظهر الغیب اختیار مشغول
است و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند
که من احب اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقربای
آنحضرت علیه الصلوة والسلام پیدا شده است رشته امیدواری تمام بدست آورده است حق سبحانه
تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام
مکتوب پنجاه و ششم نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافته در سفارش سید جناب قدس سادات
کثیر البرکات بواسطه خیریت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوة والتحیات از آن برتر است
که بزبان قاصر بیان منقبت و محمدت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت خود دانسته درین باب جرات
نماید بلکه خود را بتوسل آن می شاید و اظهار مودت ایشان که با آن مامور شده ایم نماید اللهم اجعلنا من محبیهم بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد از سادات سامانه اند و طالب العلم و صاحب
از ممر ضیق معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سرکار عالی گنجایش باشد بمشار الیه و نسبت او آن نسبت و الا به
یکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از ممر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان در باب
فقرا و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بجهت چند کلمه جرأت نمود در وقت رفتن

هرچند بسعادت رخصت مستسعد نگشت اما داخل جرگه مخلصانست حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت ایشان
استقامت ارزانی فرماید زیادت گستاخی نرفت **مکتوب پنجاه و هفتم** به شیخ محمد یوسف صدور
یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جاده آبا کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید المرسلین علیه
وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان شما موروثی است بر نهجی زندگانی
نمایید که استحقاق این وراثت میسر گردد ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت
است تحلیه و تزیین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت را
آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر آن الحاد و زندقه است زعم فقیر در باده شما بسیار نیک
است بعضی وقایع از بعضی شاهد دارد شنیده ازین حیرانی دار بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نموده بود و بقیة المقصود
شیخ عبدالغنی مردی بصلاح آراسته است و نیک نهاد اگر بحضرت علیه در امری از امور رجوع نماید التفات
خواهند فرمود والسلام والاکرام **مکتوب پنجاه و هشتم** بسیادت مآبی سید محمود صدور یافته در بیان
آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است در بیان آنکه مشایخ نقشبندیه ابتدای سیر از عالم امر اختیار کرده اند
بخلاف مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است و ما یناسب ذلک [illegible] التفات نامه
گرامی ورود یافت از آنجا شوق استماع سخنان این طایفه علیه مفهوم گشت لاجرم سخنی چند تحریر آورد اجابة
للمسئول وتنبیها الی المامول مخدوما این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است بعدد هفت
لطیفه انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح و سر و خفی
اخفی مربوط اند و در هر قدمی ازین اقدام سبعه ده هزار حجب خرق مینماید نورانیه کانت تلک الحجب او ظلمانیة
ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و گام اول که در عالم امر می نهند تجلی افعال رو مید هد
و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما
لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک حتی یتم
القرب بتمام هذه الاقدام فهم شرفوا بالفناء والبقاء و بلغوا الی درجة الولایة الخاصة مشایخ طریقه علیه
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا این سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن
این سیر قطع مینمایند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق ایشان [illegible]

اقرب طریق آمد لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت مصرعه قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا • طریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه
این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بطریق اندراج نهایت در
بدایت آن میسر شد که کمل اولیا را مست را در نهایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه
الرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد سئل عبد الله
بن مبارک رضی الله تعالی عنه ایهما افضل معاویة ام عمر ابن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف
فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید
گروهی که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج گردد نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران
چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو • قاصری اگر گند انیطایفه را طعن قصور • حاشی لله که برارم
بزبان این گله را • همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند • روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را •
رزقنا الله سبحانه وایاکم محبة هذه الطائفة العزیزة چون رکاغذ هر چند مختصر افتاده است امّا معارف بلند و
حقایق ارجمند در آن اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت **مکتوب پنجاه و نهم** نیز بسید محمود صدور
یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک
طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مر اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است
حضرت حق سبحانه تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت
کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه در وقتی که ورود یافت
موجب فرحت گشت و متقدمات محبت فقرا و اخلاص باینطایفه بوضوح انجامید الحمد لله زود طلب
فواید رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص
علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علمی است که مقصود از آن
مجرد اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته بمقتضای آرای صائبهٔ اهل سنت و
جماعت که فرق ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران ممکن نیست و اگر سر مو مخالفت است

خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح والهام صریح نیز بیقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن
وفق لمتابعتهم وتشرف بتقلیدهم وویل لمن خالفهم واعتزل عنهم ورفض عن اصولهم وخرج عن زمرتهم فقد ضلوا
واضلوا وانکروا الرؤیة والشفاعة وخفی علیهم فضیلة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبة اهل بیت
الرسول ومودة اولاد البتول فمنعوا عن خیر کثیر نالها اهل السنة واتفقت الصحابة علی ان افضلهم
ابو بکر الصدیق قال الشافعی هو اعلم باحوال الصحابة اضطر الناس بعد رسول الله علیه وآله وسلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم وهذا تصریح منه بان الصحابة متفقون علی افضلیة
الصدیق فیکون اجماعا فی الصدر الاول علی افضلیته فیکون قطعیا لا یسوغ انکاره واهل بیت الرسول
مثله کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک قال بعض العارفین ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم جعل اصحابه کالنجوم وبالنجم هم یهتدون وشبه اهل بیته بسفینة نوح اشارة
الی ان راکب السفینة لا بد له من رعایة النجوم لیأمن من الهلاک وبدون رعایة النجوم النجاة ممتنعة
قطعا ومما ینبغی ان یعلم ان الانکار عن بعض انکار عن جمیعهم فانهم فی فضیلة صحبة خیر البشر مشترکون وفضیلة
الصحبة فوق جمیع الفضائل والکمالات ولهذا لم یبلغ ویس القرنی الذی هو خیر التابعین مرتبة ادنی من صحبه
علیه الصلوة والسلام فلا یعدل بفضیلة الصحبة شیئا کائنا ما کان فان ایمانهم ببرکة الصحبة ونزول الوحی
بصیر شهودیا ولم یتفق لاحد بعد الصحابة هذه الغریبة من الایمان والاعمال متفرعة علی الایمان کمالها
علی حسب کمال الایمان وما جری بینهم من المنازعات والمحاربات فمحمول علی محامل صالحة وحکم بالغة
ما کانت عن هوی وجهل ولکن عن اجتهاد وعلم وان اخطأ بعضهم فی الاجتهاد فللمخطی درجة ایضا عند الله
سبحانه هذا هو الطریق الوسط بین الافراط والتفریط الذی اختاره اهل السنة وهو الطریق الاسلم و
الاحکم بالجملة علم وعمل مستفاد از شریعت وتحصیل اخلاص که بمنزله روح است مر علم وعمل را وابسته بسلوک
طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع ننماید وبسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است و
از کمالات مخلصان مهجور آری عامه مومنان را نیز بتعمل وتکلف در بعضی از اعمال اخلاص لوفی الجملة
متحقق میشود اما اخلاصی که ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال وحرکات وسکنات است
بی تعمل وتکلف واین اخلاص منوط بانتفاء آلهه آفاقی وانفسی است که بفنا وبقا مربوط است وحصول

است بمرتبهٔ ولایت خاصه اخلاصی که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن در حصول
دوام درکار است که در مرتبهٔ حق الیقین است پس اولیاء الله هرچه میکنند برای حق می کنند جل و علا نه برای
نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در خصوص اخلاص ایشان تصحیح نیت در کار نیست نیت
ایشان به فنای فی الله و بقاء بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هرچه میکند برای
نفس خود میکند نیت کند یا نه کند و چون این گرفتاری نفس زایل شود و گرفتاری حق جل و علا
بجای آن نشیند ناچار هرچه کند برای حق کند نیت دست دهد یا نه نیت در محتمل در کار است در
متعین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص
مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر لام شتان ما بینهما و نفعی که
از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردند و یسر تمام در ادای اعمال
پیدا میشود و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد ع اینکار دولت است کنون تا
کرا رسد والسلام اولاً و آخراً **مکتوب پنجاهم** نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافته
در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه یا بنایست ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام گرفتاری جناب
قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست نفی خواطر و دفع وساوس
در طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ
این خانواده بزرگ که چلهٔ خواطر کشیده اند تا تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته
اند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که
مانع دوام توجه بمطلوب نه دفع خواطر مطلقاً درویشی از مخلصان این سلسلهٔ علیه بحکم و اما بنعمة
ربک فحدث از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بحدی منتفی می گردد که اگر بفرضا عمر حضرت
نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بصاحب آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب عبور نکند
نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هرچه به تکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه در اتیان
خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود و تعیین اربعین از تعمل و تکلف خبر میدهد و تعمل در مرتبهٔ طریقت
است حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وارهاند یاد کرد در طریقت است و یادداشت در حقیقت

پس محقق شد که بتقدیر منع خواطر بتکلف که موقت بتوقیت است از عشره و اربعین دوام توجه بمطلوب محالست چه تکلف در مرتبهٔ طریقت است و در طریقت دوام مقصود نیست این که دوام در حقیقت است بواسطهٔ آنست که تکلف را در آن موطن مجال نیست پس دوام دخاطر در مرتبهٔ تکلف البته مانع دوام توجه است و دوام نگرانی که قلوب مبتدیان این سلسلهٔ علیه را دست میدهد امری دیگر است و دوام توجه که ما در صدد بیان آنیم عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبهٔ کمال است حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی فرموده اند قدس الله سره که ورای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبهٔ دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقهٔ علیه است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود **مثنوی** هر کرا افسانه بنمود افسانه است وانکه دیدش نقد خود مردانه است + آب نیل است و بقبطی خون نمود + قوم موسی را نه خون بود آب بود والسلام والاکرام

مکتوب شصت و یکم بمیر سیادت مآبی سید محمود صدور یافته در ترغیب صحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و بیان اسباب ذلک حق سبحانه و تعالی از دیادی در طلب خود کرامت فرموده از هر چه منافی وصول مطلب است اجتناب تمام میسر گرداناد بحرمة سید البشر المحرز عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت چون از طلب و شوق و شاغر درد و تعطش بود در نظر بسیار زیباد آمد چه طلب بشیر حصول مطلوب است و درد مقدمهٔ حصول مقصود عزیزی میفرماید اگر نخواستی داد ندادی خواست حصول دولت طلب را نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف او است احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد و برودتی در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب حفظ آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لئن شکرتم لازیدنکم و دوام تضرع است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبهٔ جمال لایزال خود مصروف نه گرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و ان لم تبکوا فتباکوا بیان این معنی است این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل و مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ میت شدن است در دست غسال فنای اول فنای فی الشیخ است و آن فنا ثانیاً وسیله فنای فی الله میگردد ع زان روی که چشم تست احول + معبود تو پیر تست اول + زیرا که طریق افاده و استفاده مبنی بر مناسبت طرفین است ابتدا طالب

بواسطهٔ کمال مناسبت و خصوصیت مناسبتی بجناب قدس نسبت سلطانیت برزخی ذی جهتین در کار آست
و آن شیخ کامل مکمل است و قوی ترین فتور در طالب ثابت است شیخ ناقص که سلوک و جذبه کار را
تمام ناکرده بمسند شیخی خود را کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل است و اثبات او مرض مهلک
استعداد بلند طالب را اینچنین صحبت بپستی می آرد و از ذروه بحضیض می اندازد مثلاً مریضی که
از طبیب ناقص دارو خورد در ازدیاد مرض خود می کوشد و قابلیت ازالهٔ مرض خود ضایع می سازد
هرچند آن دارو در ابتدا نحوی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقه نفس مضرت است اما مریض اگر فرضاً به طبیب
حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازالهٔ تاثیر آن دارو مینماید مهلات معالجه میفرماید بعد از زوال
آن تاثیر فکر ازالهٔ مرض میکند مدار طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بر صحبت است
بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب
دهلی و آگره سیری واقع شود اگر صریده خود را رسانند و مشافهه چیزی اخذ نموده بسرعت بازگردند
گنجایش دارد زیاده برین تصدیع است بقیهٔ الاجوبهٔ المسئول عنها آنکه جناب شیخت پناهی
معارف آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مغتنم اند و بزرگ اما استعداد شما را مطریق ایشان
مناسبت کم است بی رابطهٔ مناسبت حصول مطلوب متعسر است والامر عندکم اگر گاه گاه خبری از
احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب از این جانب چیزی نوشته شود مناسب است
چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد مکتوب شصت و دوم بجناب میرزا
حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله
ایست از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک است از مقاصد است و ما یناسب ذلک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقهٔ وصول را دو جزو است جذبه و سلوک بعبارت دیگر
تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب
جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد
مطلوبه است جذبه و تصفیهٔ سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است تا سلوک کاری کشاید و
بی قطع منازل جمال مطلوب نماید جذبهٔ اولی کالصورت است مر جذبهٔ اخری را فی الحقیقه با یکدیگر

مناسبت ندارند پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسلهٔ علیه واقع است
اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت
نسبت ندارد تحقیق این مبحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته
بتفاصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت به حقیقت ضروریست و اکتفا از حقیقت به صورت
از دوریست حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقة و جنبنا عن الصورة الباطلة بحرمة النبی المختار
و آله الابرار علیه و علیهم من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها

مکتوب شصت و سوم

بسیادت پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی
و تسلیماته علیهم در اصول دین متفق‌اند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان
بعضی از کلمات متفقهٔ ایشان ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة آبائکم الکرام علی افضلهم اصالة و
علی بواقیهم متابعة الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته و برکاته علی جمیعهم عموما
و علی افضلهم خصوصا رحمتها اند که بتوسط این بزرگواران عالمی به نجات ابدی مستسعد گشته
و از گرفتاری سرمدی خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق
است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و بآن راه نمی نمود و هیچکس
او را نمی شناخت و به اوامر و نواهی که عباد را به محض کرم از برای نفع ایشان مکلف ساخته
است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکر این نعمت
عظمی به کدام زبان راست آید و کرا مجال آنکه از عهده آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا
الی الاسلام و جعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران در اصول
متفق‌اند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال
رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تأبید اختلاف ایشان
در بعض احکام است که بفروع دین تعلق دارد حق سبحانه تعالی در هر یک زمانی بر سر پیغمبر اولی العزم
انبیا آن زمان را به بعض احکام مناسبه آنها وحی فرستاده و با حکام مخصوصه تکلیف
فرموده نسخ و تبدیل در احکام شرعیه از حکم و مصالح حق است سبحانه و بسیار است که بانبیا

بحسب مصالح شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات
متفقهٔ این بزرگواران نفی عبادت غیر حق سبحانه و منع اشتراک است با و تعالی و تقدس و نا گرفتن
بعضی مخلوقات مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق را سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان
ایشان باین دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت
اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام می کنند
یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد است
و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله نفی عبادت اله باطله است و اثبات معبودیه
حق است سبحانه و کلمهٔ دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سایر
مردم و آن معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه
میگویند و منکران نبوة نه چنین اند بلکه روسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه
در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمی
نمایند لاجرم پا از بندگی بر آورده در منکرات افعال و مستقبحات اعمال می افتند و راه اباحت
بدینها کشاده میگردد و گمان می برند که الله را هیچ چیز ممنوع نیست هرچه میگویند صواب می دانند و هرچه
میکنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لهم و لاتباعهم و لاشیاعهم و کلمهٔ دیگر که انبیا علیهم
الصلوة و التسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت نصیبی نیست آنست
که این بزرگواران بنزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند
و امنا وحی و حمله کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند بل این بزرگواران هرچه میگویند
از حق میگویند تعالی و تقدس و هرچه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیهٔ ایشان نیز موید بوحی
اند اگر بالفرض زلتی واقع میشد فی افعال حق سبحانه تدارک آن بوحی قطعی میفرمود و رئیسان منکران
که مدعیان الوهیت اند هرچه گویند از خود گویند و همان را صواب دانند بواسطهٔ زعم الوهیت انصاف
در کار است شخصی که از کمال بیهودگی خود را اله گیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشایسته باین زعم
فاسد به وقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار مصرع ع سالی که نکواست

نهایتش پیداست. اظهار امثال این سخنان برای ازدیاد ایضاح است والا حق از باطل جدا است ونور از ظلمت هویدا جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم ثبتنا علی متابعة هولاء الاکابر علیهم الصلوة والسلام اولا و آخرا البقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان بیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که در جناب چیزی نوشته آید لیکن اینقدر است که حقیر چندگاه است که از آستانهٔ ایشان محظوظ است مدتی است که ایشان اشتیاق عتبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده بود تا زمانی صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجه بملازمت علیه گشته امیدوار عنایت اند

مکتوب شصت وچهارم

نیز بسیادت ونقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان لذت والم جسمانی وروحانی وتحریض بر تحمل مصایب آلام جسمانی وما یناسب ذلک

سلمکم الله سبحانه وعافاکم فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات لذت والم دنیا بر دو قسم است جسمانی وروحانی هر چیزکه جسم را از آن لذت است روح را از آن الم است وهر چه جسم از آن متالم است روح را از آن التذاذ است پس روح وجسم نقیض یکدیگر باشند ودرین نشاء که روح مقام جسم تنزل نموده است [illegible] جسم وجسمانی شده روح نیز بحکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است و [illegible] در شان ایشان صادق است وای [illegible] اگر روح ازین [illegible] خلاص نشود وبوطن اصلی رجوع ننماید وای بایه آخر آدم است وآدمی [illegible] مقام [illegible] گردد باز مسکین درین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر از بیماری روح است که الم خود را لذت می انگارد ولذت را الم می شناسد در رنگ صفرای که بواسطهٔ علت [illegible] شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازالهٔ این مرض لازم است تا در آلام ومصایب جسمانی خرم وشادان زندگانی [illegible] بیت از پی این عیش وعشرت ساختن + صد هزاران جان بباید باختن + وچون نیک ملاحظه کرده می شود معلوم میگردد که اگر در دنیا درد والم ومصیبت [illegible] می ارزند ظلمتهای آزار وقایع وحوادث زایل میگردانند تلخی حوادث در رنگ تلخی داروی نافع است که ازالهٔ مرض مینمایند محسوس این فقیر شده است در دعوتهای عام که طعام می پزند وخلوص نیت نمی توانند کرد وجمعی از طعام خواران بشکوی منجر ندو

ومنقصت طعام وصاحب طعام می نمایند وصاحب طعام را ازین معنی شکستگی دل حاصل میگردد
واین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله می نماید ودر
معرض قبول می آرد اگر شکوه انجماعه نمی بود وانکسار قلب صاحب طعام نمی شد طعام سراسر
پر از ظلمت وکدورت بود احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و
افتادگی آمد وما ناز پروردگان جویان عیش وتنعم را مشکل کاریست وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون نص قاطع است وعبادت عبارت از تذلل وانکسار است پس مقصود از خلقت انسان
خواری اوست علی الخصوص مسلمانان ودینداران که دنیا سجن ایشانست در زندان عیش جویان
بودن از عقل دور است پس آدمی را ازین محنت کشی چاره نبود واز ورزش باربرداری گذر نه
حضرت حق سبحانه وتعالی ما بی طاقتان را بر همین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمة جدکم الامجد علیه
وعلی آله من الصلوة انماها ومن التحیات ابهاها **مکتوب شصت وپنجم** بخان اعظم
صدور یافته در تاسف وتلهف بر ضعف اسلام وزبونی مسلمانان وتحریص واغرا بر تقویت
اهل اسلام واجرای احکام ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی اعدای الاسلام فی اعلاء الاحکام
مخبر صادق علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام
بدأ غریبا وسیعود کما بدأ فطوبی للغربا غربت اسلام تا بحدی رسیده است که کفار برملا طعن اسلام
وذم مسلمانان می نمایند وبی تحاشی اجرای احکام کفر ومدح اهل آن در کوچه وبازار می کنند و
مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع اند ودر اتیان شرایع مذموم ومطعون **بیت**
پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز ۔ بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است سبحان الله
وبحمده الشرع تحت السیف گفته اند ورونق شرع شریف را به سلاطین وابسته اند قضیه
منعکس گشته است ومعامله انقلاب پیدا کرده است واحسرتاه وندامتاه واویلاه امروز وجود شریف
شما را مغتنم می شمریم ومبارز درین معرکه ضعیف وشکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه وتعالی
مؤید وناصر شما باد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات در خبر وارد است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون

که بنای آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز
است که عمل قلیل را باجر جزیل به اعتبار تمام قبول میفرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان
نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبهٔ اعدا اگر اندک ترددی کنند اعتبار
بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعدا و این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده است
جهاد اکبر است مغتنم دانید و هل من مزید بگوئید و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن دانید امثال ما
مردم فقرا بیدست و پا ازین دولت محرومیم **ه** هنیئاً لارباب النعیم نعیمها + وللعاشق المسکین ما
یتجرع + دادیم ترا ز گنج مقصود نشان + گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + حضرت خواجه احرار قدس الله
تعالی سره میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم مرید نیابد اما کاری دیگر فرموده اند و آن ترویج
شریعت و تائید ملت است لاجرم بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را منقاد می ساختند
و بتوسل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما
باکابر این خانوادهٔ بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شما را تاثیری بخشیده است و عظمت
مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لااقل احکام کبیره اهل کفر که در اهل اسلام
شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ مانند جزاکم الله
سبحانه عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیه الصلوة
والسلام مفهوم میشد و درین سلطنت ظاهراً آن عناد نیست اگر هست از عدم علم است ترس
آنست که مبادا اینجا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد **مصرع** چو
بید بر سر ایمان خویش میلرزم + ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و
علی آله الصلوات والتسلیمات فقیر بتقریبی اینجا آمده بود نخواست که از آمدن خود ایشان را
اطلاع ندهد و بعضی سخنان نافعه ننویسد و از محبت عزیزی که بواسطهٔ مناسبت فطریست
خبر نکند قال علیه السلام من احب اخاه فلیعلم ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را
پس گو اعلام کند او را از آن محبت والسلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی **مکتوب
شصت و ششم** نیز بخان اعظم صدور یافته در مداحی طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس

قدس الله تعالی اسرارهم و مناسب این طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوة والسلام
و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم مبنی بر اندراج نهایت در بدایت
است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم
و این طریقه بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت
آن سرور علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات آن میسر میشد که اولیا را در نهایت النهایات
شمه از آن کمال دست میدهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه در بدو اسلام خود
مشرف بصحبت سید اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات مشرف شده
بود از ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد آنچه وحشی را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی
آله الصلوة والسلام میسر شد ویس قرنی را با آن خصوصیت در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون
قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمه ثم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت به
بعد درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل معاویة ام عمر بن
عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله
وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة او مرتین لهذا چار سلسله این حضرات سلسلة الذهب آمده پس نسبت
این طریقه عالی بر سایر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سایر قرون [illegible]
که از کمال فضل در آغاز شربی از انجام ارزانی دارند اطلاع بحقیقت کمالات ایشان غیر ایشان
را متعذر است نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود [illegible]
من بهار را [illegible] سالی که نکوست از بهارش پیداست ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند [illegible]
و ایاکم من محبی هولاء الاکابر و متابعی آثارهم بحرمة النبی القرشی علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها

مکتوب شصت و هفتم به خان خانان صادر
یافته در سفارش محتاجی ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه

آله الصلوات والتسلیمات ظاهراً و باطناً و یرحم الله عبداً قال آمیناً و امراهم بی اختیار بر آن آورند
که به تصدیع ایشان جرأت نماید اول اظهار رفع مظنهٔ آزار است بلکه حصول مودت و اخلاص و امر
ثانی اظهار احتیاج محتاجی است که بفضیلت و صلاح متحلی است و بمعرفت و شهود متزین از
روی نسب کریم است و از روی حسب شریف مخدوما در اظهار حق نوعی از مرارت است اگرچه بحسب
شدت و ضعف متفاوت باشد خیلی سعادت مندی می باید که این مرارت را در رنگ عسل
بیاشامد و هل من مزید گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است جماعه که به تمکین رسیده
اند نیز از تلوین سرشته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات جلالیه است و گاهی محکوم صفات
جمالیه است وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر موسم را احکام جدا است دی روز آن بود
امروز این است قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء والسلام **مکتوب
شصت و هفتم** نیز به خان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیبد و
استغنا از ارباب فقر و ما ینا سب ذلک فیما صنع الله مخدوما ه من آنچه شرط بلاغ است با تو می
گویم + تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال + تواضع از ارباب غنا زیبا و استغنا از اهل فقر لان
المعالجة بالاضداد در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع
بود مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد و الصلوة نموده می آید این عبارت را نیک می باید
که در کجا باید نوشت آری خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضروریست
تا ثمره بر آن مترتب شود و بدون آن خرط القتاد ولی الفقیر راست و علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین صدقة حضرت خواجه نقشبند را قدس
الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است فرمودند که تکبر من از کبریای اوست ... طایفه را از قبل
خوار نه انکار نه رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره حدیث نبوی است علیه الصلوة
والسلام ه اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم + که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است
محبان عزیزی و مخلصان صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس امر داشته باشند و شما هر چه رسانند
از نفس الامر رسانند و هر گاه می بینی که بدیهند صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح

خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان
و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری از اینطرف ندانند هرچند اینمقدمات تلخ نما اند اما خوش آمد گویندگان
شما لب یا اند بهان با اکتفا کنند مقصود از آشنای فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذایل
مخزونه لیکن بدانند که اظهار اینقسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیک خواهی و دل
سوزیست یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند تخیل که فقیر خود را بهر حال
بشما میرسانید اما در اثنا راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم نیز به خانخانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات وابسته متابعت اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله التفات نامه گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق
ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب
فقرا نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفعه الله این تنزل موجب
رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده
اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است متضمن
نتایج و ثمره آن باشند اما حقوق آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم
و معارف چه وانماید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل
سخن تقصیر جایز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهرا بعضی از یاران مخلص
شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجات متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه
فی الاقوال والافعال وفی الاصول وفی الفروع فانهم الفرقة الناجیة وما سوی هم من الفرق
فهم فی معرض الزوال و شرف الهلاک علم الیوم احد او لم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع العلم
بها قبل ان یهینها الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی به آن آستانه
علیه دارد در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که از
فقر و پیری با اهل و عیال خود بفراغ خاطر گذراند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول

باشد والسلام **مکتوب هشتاد و هفتم** نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت
او سبب بعد اوست همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلک. ثبتکم الله سبحانه
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا آدمی
را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تضلیل و تجهیل نیز همان جامعیت است
قرب بواسطه اتمیت مرآت اوست و قابلیت ظهور مر جمیع اسماء و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه
را نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن رمزی ازین مناسبت
و بعد او لیت احتیاج اوست بهر جزوی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق لکم ما
فی الارض جمیعا بواسطه این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری هست که سبب بعد و تضلیل
او گشته است **بیت** اینکه آدم هست آدمی گشت محروم از مقام محرمی + گر نه گردد باز مسکین زین سفر
نیست از وی هیچکس محروم تر پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کائنات هم او از کان
منه محمد حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات وابوجهل اللعین عدو رب السموات
والارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود و گرفتاری یکی که منجر است بانتکبین نیز حاصل نباشد
خرابی در خرابی است لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله زندگانی چند روزه را بر وفق اتباع صاحب
شریعت علیه وعلی آله الصلوة والتحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی و فوز بنعمات سرمدی
وابسته بسعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و
آنرا وسیله عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و
نفیسه حظ نفس منظور نباید داشت بلکه از اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت بر ادای طاعات نیت دیگر
نباید کرد و جامه نفیس بحکم کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة بنیت تزیین مامور باید پوشید
و مشوب بنیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را بتکلف برین نیت باید
آورد فان لم تبکوا فتباکوا و دایم بحق سبحانه وتعالی ملتجی و متضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود
و از تکلف وا رهد **بیت** میتواند که دهد اشک مرا حسن قبول + آنکه در ساخته است قطره بارانی را علی هذا القیاس
در جمیع امور بمقتضای فتوی علماء دین که راه عزیمت اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده

زندگانی باید کرد و وسیلهٔ نجات ابدی باید دانست ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم **مکتوب هفتاد و یکم** به میرزا داراب بن خانخانان صدور یافته در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است و حصول شکر باتیان شریعت لا غیر ایدکم الله سبحانه و نصرکم شکر منعم بر منعم علیه واجب است عقلاً و شرعاً و معلوم است که وجوب شکر باندازهٔ وصول نعمت است پس هر چند وصول نعمت بیشتر وجوب شکر زیاده تر پس بر اغنیا باعتبار علی تفاوت درجاتهم نسبت به فقرا اضعاف مضاعف شکر واجب آمد لهذا فقرا این است پیش از اغنیا به پانصد سال در بهشت خواهند درآمد و شکر منعم تعالی اولاً بتصحیح عقاید است بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً باتیان احکام شرعیهٔ عملیه است بر وفق آرای مجتهدین این فرقهٔ علیه و ثالثاً بتصفیه و تزکیه است بر طبق سلوک صوفیهٔ علیهٔ این فرقهٔ سنیه و وجوب این رکن اخیر استحسانی است بخلاف رکنین سابقه چه اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن عملی که مخالف این ارکان ثلثه است اگرچه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده باشد داخل معصیت است و نافرمانی و ناسپاسی منعم جل سلطانه براهمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان در ریاضات و مجاهدات خود را معاف نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرایع انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علی اجمعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً واقع نشده اند مردود اند و از نجات اخروی بی نصیب نفعنا الله بمتابعة سیدنا و مولانا و شفیع ذنوبنا و طبیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعة خلفائه الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **مکتوب هفتاد و دوم** به خواجه جهان صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نه و ما بینا سبب ذلک سلمکم الله سبحانه و عافاکم ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را از ترک دنیا لابد آمد و چون در این اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه متعسر است بضرورت به ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیویه به مقتضای حکم شریعت غرا محکوم باشد و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعیه را

رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام سائمه زکوٰة مفروضه ادا باید کرد
و چون تجلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و باخرة جمع شد و اگر اینقسم ترک کلی
هم میسر نشود از سمت خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سود مندش نخواهد گشت
نتیجهٔ او عصمت دما و اموال دنیوی است فقط ؎ من آنچه شرط بلاغست با تو می گویم ÷ تو خواه از سخنم
پند گیر خواه ملال ÷ تا کدام صاحب دولت باشند که باین طمطراق دنیاوی و باین خدم و حشم و باین
طعامهای لذیذ و چرب و باین لباسهای فاخره و پرنقش کلمهٔ حق را بسمع قبول استماع نماید ؎
گوشش از نهاد گران شده است ÷ نشنود ناله و فغان مرا ÷ وفقنا الله سبحانه و ایاکم متابعة
الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة تبقیة المراد میان شیخ زکریا که سابق
کروری بوده مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتیست که بزندان محبوس است بواسطهٔ
ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بتوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر
آمده سعی در مخلص او نمایند کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمت
ایشان میرفتند بضرورت چند کلمه متصدع گشت امید است که توجه عالی درباره آن ضعیف
مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هفتاد و سوم**
به قلیج الله بن قلیجخان صدور یافته در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر
نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریص بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان عنفوان
جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و التسلیمات
والتحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست
ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده است صورت او را بجمال خط و زلف و خد
موهومه مزین ساخته اند در نمود شیرین است و بطراوت و نضارت متخیل است لیکن فی الحقیقت
جیفه ایست عطر اندوده و مزبله ایست پر از ذباب و دوده سرابیست آب نما و شکریست زهر آسا
باطن او سراسر خراب و ابتر است معامله او باینای خود با این همه گندگی از هرچه گوی بدتر
فریفتهٔ او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع است هرکه بظاهر او مفتون گشت

ابع خسارت ابدی متهم شده و هر که بحلاوت و طراوت نظر کرد ندامت سرمدی نصیبش آمد سرور
کائنات حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوٰة والسلام فرموده است یا الدنیا والآخرة
الا ضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت ازوی
در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه وایاکم من محبتها و محبت اهلها ای
فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزندان مال و
جاه و ریاست ولهو ولعب واشتغال بما لا یعنی همه داخل دنیا است علومی که بآخرت کار نیاید
هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم لا طائل بکار می آمد
فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوٰة والسلام علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله
بما لا یعنیه ۵ هر چه جز عشق خدای احسن است ۰ گر شکر خوردن بود جان کندن است + و آنکه گفته
اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوٰة در کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بمعرفت
نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقاتست بسیاری از مردم
هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین
سخن است وجهی که در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه
در کار اند گفته اند بالجمله بعد از تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود
اما اگر مقصود از اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادلهٔ کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا یجوز
اصلا انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می
برآید یا نه شک نیست که اشتغال به این علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است ای
فرزند حق سبحانه وتعالی از کمال عنایت بعنایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت
فرموده بود و بدولت یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
انابت داده میدانم از دست نفس و شیطان ترا ثبات بر آن توبه میسر شده باشد یا نه
استقامت مشکل مینماید که موسم عنفوان جوانی است و اسباب دنیوی همه میسر و بیشتر از قرنا
بی مناسب و نا ملایم ۵ همه اندر زمن بتو نیست ۰ که تو طفلی و خانه رنگین است + ای فرزند

کار اینست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد آنهم به نیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت برادای طاعات است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و علی هذا القیاس سایر المباحات الضروریه اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده اند از جمله عزایم اکتفاست بقدر ضرورة و اگر اینهم دولت میسر نشود باری از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را بر وسیع ساخته قطع نظر ازین تنعمات کدام عیش برابر آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سید او از اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده ایست محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند و در هر جا افتد وا نگذاشته فکر باید کرد و عقل دوراندیش را کار باید فرمود فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانیست جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد محتمل که او را تا زمان پیری نگذارند و اگر گذارند جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کاری نتواند کرد حالانکه اسباب جمعیت همه تیسیر است وجود والدین هم از جمله انعامات حق است سبحانه که غم معیشت این کس بر سر آنهاست و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر امروز به فردا باید انداخت و رخت تسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک المسوفون آری اگر مهمات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند مستحسن است چنانکه عکس این مستقبح است درین وقت عنفوان جوانی که استیلاء دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آنرا اعتبار نیست در توره سپاهی گری سپاهیان کارگزار را در وقت استیلاء اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد هم اعتبار می کرد نمایان بشود و در وقت امن از شر اعدا تقسیم اعتبار نمی ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است نه لهو و لعب نه خوردن و خفتن

مقصود از وی ادای وظایف بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه عباداتی که شرع محمد علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای
آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عاید نمی شود بجان
ممنون گشته میباید ادا کرد و به انقیاد تمام در امتثال اوامر و انتها از مناهی باید کوشید حق سبحانه با وجود
غناء مطلق عباد را باوامر و نواهی سرفراز ساخته است ما محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد
و منت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند سیادتمند که اگر از ابنای دنیا که بشوکت و جاه
صوری متحقق است اگر از متعلقان زیردست خود را بخدمتی سرفراز سازد و در آن خدمت نفعی
با مرتبه باید بست این زیردست حکم او را چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را
فرموده است به ممنونیت تمام بجا باید آورد چه بلا اند عظمت خداوندی جل شانه از عظمت این شخص
هم در نظر کمتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشد شرم باید کرد از خواب
خرگوشی خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات
شرعیه را دروغ میدانند و باور نمی کنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیرتر از عظمت ابنای دنیا
می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید
که عدا باستیلاء تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پی محافظت خود
می شوند و فکر دفع آن بلیه بلیغ مینمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگویند
که در محل توهم خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام بمبالغه‌های
تمام از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متأثر نمی شوند اگر متأثر شوند فکر دفع آن بکنند
و حال آنکه علاج دفع آن را آن مخبر صادق علیه الصلوة والتحیة معلوم کرده اند پس چه ایمان است
که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می
باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار
می نهند و همچنین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ با وجود
این اعمال قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخص حقیری بر اعمال ایشان مطلع است هرگز عمل

شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دولت خالی نیست جز حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه
تعالی را اعتبار نمی دهند پس تقسیم کردار از ایمان است یا از کفر پس برآن فرزند لازم است که از سر تجدید
ایمان بکنند قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه
توبه نصوح از سر اعاده نماید از اموریکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشند پنج وقت نماز
بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نهار از تهجد میسر شود زهی سعادت و ادار زکوة مال نیز از جمله ارکان
اسلام است آنرا البته ادا کنند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقراست سالیانه
جدا سازد و به نیت زکوة نگاهداشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید
نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج
میکنند به فقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست محسوب نمی شود و در صورت مرقومه زکوة از
ذمه ادا شود و هم از خرج بی تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج فقرا نشود
و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگاه دارند در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا
جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس
بالذات بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته میشود
و الا اموال و املاک همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در آن امساک نماید باید که بمنت تمام
ادا کند و همچنین در سایر عبادات خود را هیچ وجهه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ [illegible]
باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادای آن حق آسانست بملایمت
و تملق هم رفع میشود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه از علماء آخرت باید
استفسار نمود سخن ایشان را تاثیری هست شاید ببرکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود
از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدا نشود [illegible]
بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علماء دیندار اند و شیخ
اتره خود آشنای شما اند غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی مغتنم اند در تفتیش
مسائل شرعیه با ایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را به ابناء دنیا چه

مناسبت که از نیک و بد ایشان سخن کنم نصایح شرعیه درین باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده
اند فلله الحجة البالغة اما آنفرزند چون از راه انابت به فقرا رجوع آورده بود دل را بواسطه
آن مناسبت در اکثر اوقات توجه بحال آنفرزند میشود و همان توجه باعث این گفتگو شده است
میدانم که اکثر این نصایح و مسایل بگوش آنفرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد
علم بیماری که علم بداروی مرض خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نیابد بعلم بدارو فایده نمی
کند این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست می سازد قال علیه الصلوة
والسلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انابت ایشان
بواسطه قلت صحبت ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاست جوهر استعداد آنفرزند
خبر میدهد امید است که حق سبحانه ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق
گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طایفه را از دست ندهد و التجا و تضرع
باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه بتوسل محبت این طایفه بمحبت خود مشرف سازد
و بتمام بجانب خود کشد و ازین خرخشها بالکل خلاص سازد **مثنوی** عشق آن شعله است
کو چون برفروخت + هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت + تیغ لا در قتل غیر حق براند +
در نگر زان پس که بعد لا چه ماند + ماند الا الله باقی جمله رفت + شاد باش ای عشق شرکت
سوز رفت + **مکتوب هفتاد و چهارم** به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریص
بر محبت فقرا و توجه بایشان والنصح باتباع صاحب الشریعت علیه و علی آله الصلوة
والسلام مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه ورود یافت حمداً لله سبحانه که از فحوای آن
محبت فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایه سعادت است لانهم جلساء الله سبحانه
وهم قوم لا یشقی جلیسهم و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم یستفتح
بصعالیک المهاجرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اشعث مدفوع
بالابواب لو اقسم علی الله لابره سعادت آثارا فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود
که خدیو نشاءتین ای که لعنیست که مخصوص بحضرت واجب الوجود است جل سلطانه عما

ملوک لایقدر علی شیٔ را چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوند جل سلطانه مشارکت جوید و در راه خداوندی پوید علی الخصوص در نشار اخرویه که مالکیة و ملکیة چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم الدین است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا دهد که لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عباد را در آن روز غیر از هول و دهشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نه الله تعالی در قران مجید از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکٰرٰی وَمَا هُمْ بِسُکٰرٰی وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیْدٌ

شعر

در آن روز کز فعل پرسند و قول + اولو العزم را دل بلرزد بهول + بجاییکه دهشت برند انبیا + تو عذر گنه را چه داری بیا + بقیة النصح اتباع صاحب الشریعت علیه الصلوة و السلام و التحیة لازم فان النجات بدونها محال و عدم التفات الی زخارف الدنیا و عدم الاعتناء بوجودها و عدمها فان الدنیا مبغوضة الله سبحانه لیس لها قدر عنده تعالی فینبغی ان یکون عدمها خیرا من وجودها عند العباد و قصة عدم وفاها و خسة زوالها مشهورة بل مشهودة فاعتبروا یا ابنائها الذین مضوا من قبل وفقنا الله سبحانه و ایاکم لمتابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب هفتاد و پنجم

نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریص بر متابعت سید کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بدانستن احکام ضروریه فقه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بی وسیله در راه تعالی می باید طلبید سلمکم الله سبحانه و عافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها بر نهجیکه علماء اهل سنت شکر الله سعیهم بیان فرموده اند اولاً تصحیح عقاید بمقتضای آرای صائبه این بزرگواران باید کرد ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر

اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدونها خرط القتاد و دنیای دنی که رای آن
نمی کند که آنرا از مطلب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انگارند بلند همت باید بود از حق
سبحانه و تعالی هم بوسیله یابی و وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ
چون التفات نموده و همتی خواسته اند بشری لکم سالما و غانما مراجعت خواهند نمود اما یک
شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه
انداختن است مثل مشهور است هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت
فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتحیات

مکتوب هفتاد و ششم به قلیج خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع
و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دائره
فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمت سید البشر المنفی عنه زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات
اکملها و من التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیر است که معبر بورع
و تقوی است ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بعبادة و اجتهاد و ذکر آخر
برعة فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تعدل بالرعة یعنی الورع و قال ایضا علیه من الصلوة
اتمها و من التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و ترقی
بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود
است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات دین و رعایت
این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات
اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که ارخاء عنان در ارتکاب
مباحات بامور مشتبهات میرساند و مشتبه بحرام نزدیک است من حام حول الحمی یوشک

آن یتم فیه پس در حصول کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم
مشروط به نیت اداء وظایف بندگی والا آنقدر هم وبال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و
چون اجتناب از فضول مباحات بالکلیه در همه اوقات خصوصاً درین وقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب
از محرمات لازم ساخته مهما امکن دایره ارتکاب فضول مباحات را تنگ تر باید ساخت و درین
ارتکاب همواره نادم و مستغفر باید بود و این ندامت را از برای دخول حوالی محرمات دانسته همیشه
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد ازین ندامت و استغفار و التجا و تضرع تحیل که کار آن اجتناب
بکند که بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی گفته است
انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین و اجتناب از محرمات نیز دو قسم است قسمی
است که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحقوق عباد متعلق است و رعایت
قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد فقرا و محتاج اند
و بالذات بخیل و لئیم اند قال رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم من کانت له مظلمة
لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار و لا درهم ان کان له عمل صالح اخذ
بقدر مظلمته و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه و قال ایضاً صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع فقال صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و
یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و
هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه
ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم ثانیاً اظهار محمد
و شکرگزاری ایشان مینماید که در بلده معظمه لاهور بوجود ایشان بسیاری از احکام
شرعیه درین زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج ملت در آن بقعه حاصل
گشته است و آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد است نسبت بسایر بلاد هندوستان
خیر و برکت آن بلده در جمیع بلاد هندوستان ساریست اگر آنجا دین را ترویج است در همه جا

نحوی از رواج متحقق است حق سبحانه وتعالی مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم لا یزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله وهم
علی ذلک چون ایشان از رشته ارتباط حبی بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجه ما محکم بود بنا بر آن
به تسوید چند کلمه محرک آن نسبت حبی گشت زیاده برین اطناب نسبت حامل رقیمه عالی که از مردم نیک و
صلحا است و آدمی زاده است حاجتی بجناب ایشان آورده است امید ست که توجه شریف در
باره او مرعی داشته روای حاجت او خواهند فرمود دولت حقیقی وسعادت سرمدی محصل باد
بحرمت النبی وآله الامجاد علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات **مکتوب هفتاد و هفتم**
بجباری خان صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای بیچون وبیچگون کی میسر شود و
ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ~ بعد از خدای هرچه پرستند
هیچ نیست ~ بی دولتست آنکه هیچ اختیار کرد. عبادة خدای بیچون وبیچگون جل سلطانه
وقتی میسر شود که از رقیت تمام ماسوی آزاد شده قبله توجه جز ذات احدیه هیچ نماند در مصداق
این توجه استوار انعام وایلام اوست تعالی بلکه در آنجا حصول آن مقام ایلام مرغوب تر می آید
از انعام اگرچه در آخر کار به تفویض می کشد وهرچه میرسد اولی وانسب میداند عبادتی برغبت
و رهبت تعلق دارد فی الحقیقة آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نجات وسرور
خویش است ~ تا تو در بند خویشتن باشی ~ عشق گوئی دروغ زن باشی ~ حصول این دولت
وابسته بفنای مطلق است واین توجه نتیجه محبت ذاتیه است ومقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حصول این نعمت عظمی موقوفست بر کمال اتباع
شریعت علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوة والتسلیمات
که از راه نبوة بروی عطا فرموده مناسب ولایت اوست چه در ولایت روی بحق است سبحانه
بالکلیه وچون به نبوت فرود می آرند همان نور فرود می آید وهمان کمال را با توجه خلق جمع
میکنند وسبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است ولهذا گفته اند ولایت نبی
افضل است از نبوت او ولاجرم شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد واتباع

ان شریعت مستلزم وصول است بآن ولایت واگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام از ولایت آنسرور نصیبی نیست بلکه برقدم انبیاء دیگر اند واز ولایت ایشان نصیبی دارند جواب گوئیم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوٰة والسلام جامع جمیع شرایع است وکتابی که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست پس اتباع این شریعت گوئیا اتباع جمیع شرایع است پس باندازه استعداد خود مناسبتی به نبی از انبیا دارد که ولایت او را اخذ میکنند ولا محذور فیه بلکه گوئیم که ولایت او علیه الصلوٰة والسلام حاوی ولایات جمیع انبیا است علیهم الصلوٰة والتسلیمات پس وصول بآن ولایت با وصول بجزویست از اجزاء این ولایت خاطئه وسبب عدم الوصول الی تلک الولایت القصور فی کمال متابعته علیه الصلوٰة والسلام وللقصور درجات فلا جرم حصل التفاوت فی درجات الولایت ولو تیسر کمال الاتباع لامکن الوصول الی تلک الولایت اعتراض وقتی وارد میشود که متابعان شرایع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه وعلیهم الصلوٰة والتسلیمات والتحیات حاصل میشد ولیس فلیس الحمد لله الذی انعم علینا وهدینا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین وشریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنی است رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعت علیه الصلوٰة والسلام بحرمته کمل اتباعه ومعظم اولیاء رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین آمین حامل رقیمه درعاشر دا آمده بود دید که محرک سلسله صحبت گشت والسلام علیکم ورحمة الله سبحانه الکریم

مکتوب هفتاد وهشتم

نیز بجباری خان صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن وسیر آفاقی وانفسی ودر بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام حق سبحانه وتعالیٰ بر جاده شریعت حقه علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز است که از سفر دهلی وآگره مراجعت واقع شده است وبوطن مالوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانواده علیه نقشبندیه است

قدس الله تعالی اسرارهم چاشنی از ین سفر درین طریق ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج
النهایة فی البدایة حاصل می شود و جمعی را از نیطایفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در
سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آنست آرامی میدهند
مصرعه اینکار دولت است کنون تاکرا رسد * هنیأ لارباب النعیم نعیمها وصول باین نعمت
عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین ست علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامر و انتهاء از نواهی متحلی نگردد بوی ازین
دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگرچه برابر سر موی باشد اگر بالفرض احوال
مواجید دست دهد داخل استدراج ست آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین
علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در مرضیات
حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی ست و کدام عیش ست که مولای اینکس از کردار او ناراضی
باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی و کلی او مطلع ست و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض
اگر دانند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیدهٔ ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته
بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه
هیچ باک نمی کنند این چه اسلام ست حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله
سبحانه من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله
در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان میباید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال
ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون حدیث نبوی
ست علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی
تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق
توبه از عنایت حق سبحانه ست همیشه از حق سبحانه خواهان همین باشند و درویشانی
که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتی باید
طلب نمود و مددی باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچهٔ ایشان ظاهر شده

تمام بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در وی گنجایش نماید تا سر موی از راه متابعت شریعت کشاده است محل خطر است تا سبیل مخالفت را باید مسدود ساخت **بیت** محال است سعدی که راه صفا ۔ توان رفت جز در پی مصطفی صلوٰة الله وسلامه علیه وعلی آله الاعراض بر اہل الله خصوصا اگر اسم پیری و مرشدی درمیان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید کرد و آنرا سم قاتل باید انگاشت زیاده برین اطنابست آنچه چند حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص تحریر آورده امید است که موجب ملال نشود ثانیا مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسین آدمی زاده اند خواہان ملازمت ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است امیدوار است که فراخور حالت خود بهره یابد زیاده تصدیع نداد والسلام والاکرام **مکتوب هفتاد و نهم** نیز بجبار بیخان صدور یافته دربیان آنکه این شریعت غرا جامع شرایع ما تقدم است و اتیان بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرایع و ما یناسب ذلک الله تعالی بر جادهٔ شریعهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ثبات و استقامت ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی است و مظهر جمیع انبیا است بر سبیل اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصهٔ جمیع کتب سماوی است که بر سایر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوٰة والتسلیمات منزل شده اند و ایضا شریعتی که آن سرور را اعطا فرموده اند زبدهٔ جمیع شرایع ما تقدم است و اعمالی که بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوٰة الله تعالی و سلامه علی نبینا و علیهم چه بعضی از ملائکه مامور برکوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین امم سابق بعضی بنماز بامداد مامور بودند و بعضی بگیر بنمازهای دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملائکه مقربه خلاصه و زبدهٔ آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقة تصدیق است بجمیع شرایع و اتیان است باعمال

مقتضیات آن شرایع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت
و عدم ایمان آن بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرایع المتقدم را و عدم ایمان است به
مقتضیات آنها و همچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوة والسلام انکار از جمیع کمالات اسمائی
و صفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار منکران سرور و مکذب این شریعت
بدترین امم باشند ازینجاست الاعراب اشد کفرا و نفاقا ؏ محمد عربی کآبروی هر دو سراست
کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او + الحمد لله ذی الانعام والمنة که حسن اعتقاد و کمال
ایشان از نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوة والسلام والتحیة با حسن
وجوه مشهود شده بود و ندامت بر اوضاع نا ملائمه همواره دامنگیر شان بوده حق سبحانه و
تعالی ازدیاد بر آن عطا فرماید ثانیاً آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی نهرعم اند
درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجوه معاش و وظایف بسیار داشتند
مشار الیه از بی معاشی متوجه لشکر شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که
بتوسل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده متصدع نشد مشار الیه را بصدر عظام بر نهجی سفارش
فرمایند که کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد والسلام والاکرام **مکتوب
هشتادم** بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه
فرقه اهل سنت و جماعت اند و در نکوهش فرق مبتدعه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید
مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ + هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است
و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت شان است اما دلیلی که پیغمبر صادق
علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق متعدده
فرموده است اینست الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقهٔ واحده ناجیه آنانند
که ایشان ان بطریقی اند که من بر آن طریقم و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود
کفایت ذکر صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة درینموطن برای آن تواند بود

تا بدانند که طریق سنی همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست و هم
چنانکه حق سبحانه فرموده مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه
و خلاف طاعت او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که
طاعت خدای عز و جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر
میدهد و حکم به کفر ایشان مینماید آنجا که میفرماید یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهٖ وَ یَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّ نَکْفُرُ
بِبَعْضٍ وَّ یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا پس در ما نحن فیه دعوی اتباع
آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقة عین معصیت رسول است علیه الصلوة
والسلام پس نجات کجا در آن طریق مخالف چه مجال وَ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰی شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْکٰذِبُوْنَ
مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی سعیهم فهم الفرقة الناجیة چه طاعنان اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعة والخوارج
و معتزله خود مذهب محدث دارند و اصل بن عطا پیش ایشان از تلامذه امام حسن بصری
است که باثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعتزل عنا
علی هذا القیاس سائر الفرق الباقیة و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردنست به پیغمبر
خدا جل شانه ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه چه خبث آنها منجر به خبث صاحب ایشان
می شود نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضاً شرایعی که از راه قرآن و احادیث
بما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز
مطعون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلهم فی العدالة و الصدق
والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است والعیاذ
بالله سبحانه منه و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب
را متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض آرائهم و اختلاف مذاهبهم جواب

گوئیم متابعت بعضی وقتی سود مند افتد که انکار از بعض دیگر با آن منضم نشود و بر تقدیر انکار از بعض
متابعت بعض دیگر مستحق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفای ثلثه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدائیه ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود
انکار خلفای ثلثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقت
انکار حضرت امیر است و رد است صریح مر اقوال و افعال ایشان را و احتمال تقیه را در باده اسد الله
راه دادن نیز از سخافت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اسد الله با وجود کمال معرفت
و شجاعت بغض خلفای ثلثه را سی سال مبطن دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان
دارند از ادنای اهل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعت این فعل را باید دریافت که به
حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده
اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفای ثلثه را
میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش
ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیه را آنجا راه دادن بزندقه میکشد قال الله تعالی
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس کفار میگفتند که محمد از
وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمیکند و می پوشد و مقرر
است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خللی در شریعت او پیدا می شود
پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفای ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان
از خطا مصون بود از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان از منقطع
تر گوییم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند
اگر اختلاف است در فروع است شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است
هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق
می برآرد بلکه انکار قائل بانکار مقوله او میرساند و ایضاً مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند
کما مر لان الصحابة کلهم عدول از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و همچنین قرآن

را از هر واحدی آمنّه فما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار ست از مبلغ او پس اتیان جمیع شریعت در باده منکر مستحق نگشت فکیف النجات والفلاح قال الله تعالی أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ الآیه گوییم که قران جمع حضرت عثمان هست بلکه جامع حضرت فی الحقیقة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوای قران هست پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقة بانکار قران میکشد عیاذاً بالله سبحانه شخصی از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قران جمع حضرت عثمان هست در حق این قران چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم از انکار او دین بتمام برهم می شود دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب آنسرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرر ست که در روز رحلت آنحضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع رغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند این همه اصحاب پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة فرموده لا یجتمع امتی علی الضلالة و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده هست بواسطه آن بود که در آن مشورة حضرت امیر را نطلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لتاخرنا عن المشورة وانا لنعلم ان ابابکر خیرنا الخ و ناطلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل البیت بوجود الامیر عندهم فی الصدمة الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافی که در میان اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از اماره گی باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اعلای حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیب را خود ده درجه هست پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا و نیز شافعی فرموده هست اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیراً من ابی بکر فولوه رقابهم این قول تصیح ست

به نفی تقیه و رضاء حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدن و لا بیان
شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زاده است ملازمت شما بسفر دکن همراه رفته بود امیدوار عنایت
و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود بتقریب
مدد معاش آمده توجه را امیدوار است والسلام والاکرام **مکتوب هشتاد و یکم**
به لالا بیگ صدور یافته در تحریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان
و استیلاء کفار نگونسار ز آدنا الله سبحانه و ایاکم حمیة الاسلام غربت اسلام نزدیک
بیک قرن است بنهجی قرار یافته است که اهل کفر بمجرد اجرای احکام کفر در بلاد اسلام
راضی نمی شوند میخواهند که احکام اسلامیه بالکلیه زایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی
پیدا نشود و کار را تا بآن سر حد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبح
بقره در هندوستان از اعظم شعار اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بتذبح
بقره هرگز راضی نخواهند شد در ابتدای بادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان عنبار
پیدا کردند فبها و اگر عیاذاً بالله سبحانه در توقف افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد
الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد
گردد و کدام شاهباز باین دولت دست برد نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها والسلام **مکتوب هشتاد و دوم** بسکندر خان لودهی
صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب نسیان ماسوی حق جل و علا صورت نه بندد
و این نسیان معبر به فنا است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نه گزارد بحرمة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب
است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سبحانه بر دل عبوری نماند و
عدم عبور غیر و البته بنسیان ماسوا است که معبر بفنا است نزد این طایفه علیه بالفرض اگر غیر
را بتکلف در دل گزارند هرگز نه گزرد تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محال است امروز

این نسبت عنقار قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها • وللعاشق
المسکین ما یتجرع زیاده برین چه نوشته آید • والسلام اولاً و آخراً **مکتوب**
هشتاد و سیوم به بهادر خان صدور یافته در تحریص بر جمع کردن جمعیت ظاهر
و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه تعالی از تعلقات شتی نجاتی ارزانی فرموده بالکلیه
گرفتار جناب قدس خود گرداند بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من
التسلیمات اکملها **بیت** هرچه جز عشق خدای احسن است • گر شکر خوردن بود جان کندن است
ظاهر را به حلی شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام
صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت
بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم
خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الآخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه و علی
آله الصلوة و التسلیمات **مکتوب هشتاد و چهارم** بسید احمد قادری صدور
یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت وصول بحق الیقین مطابقه
علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعیه ما بینا نسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب قدس خود گردانیده ما را بتمام از ما ستاند
و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گرداند بحرمت سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیه
من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین آمین **مصرع**
از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است • هرچند هرچه گفته می شود از دوست نه سخن دوست
لیکن چون این سخن را نحوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی
مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرات و زبان درازی می نماید المقصود شریعت و
حقیقت عین یک دیگر اند و حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال
و کشف است غیبت و شهادت است و تعمل و عدم تعمل است احکام و علومی که بموجب شریعت
غرا مبین و معلوم شده اند بعد از تحقیق به حقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها

بتفصیل منکشف میگردند و از غیب بشهادت می آیند و بختم کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد
و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم و معارف آنمقام ست معلوم و
معارف شرعیه و تا سر موی مخالفت ست دلیل ست بر عدم وصول بحقیقت الحقایق و
هر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر کرا واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت
ست و سکر وقت واقع نمی باشد الا در اثنای راه منتهیان نهایت النهایه را همه صحو
است وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان **بیت** صوفی ابن الوقت
آمد بمثال ٭ لیک صافی فارغ ست از وقت و حال ٭ پس متحقق شد که خلاف شریعت
علامت عدم وصول ست بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شریعت
پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هرچند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم
پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر ست نسبت بلب اما اکابر مستقیم
الاحوال ایشان امثال این عبارت موهمه تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و
استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره
الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد
و استدلالی کشفی شود رزقنا الله سبحانه الثبات والاستقامت علی الشریعة علماً و عملاً صلی
الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه ما شیخ مصطفی نبیرۀ یحیی از نسل
قاضی شریحند پدران ایشان بزرگ بودند و ظایف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند
اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است مشار الیه از فقدان اسباب معاش
مضطرب ست التفات نموده بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب
و تفرقه نجات یابد زیاده مصدع نشد **مکتوب هشتاد و پنجم** بمرزا فتح الله
حکیم صدور یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً ادای صلوٰة بجماعات و
ما یناسب ذلک ٭ وفقکم الله سبحانه لمرضیاته آدمی را همچنانکه از درستی اعتقادات

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
ادای صلوة است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن
ترکها فقد هدم الدین وکسی که بمواظبت ادای صلوة موفق ساختند از فحشا و منکر باز داشتند کریمه
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است و صلوتی که نه چنین است صورت صلوة است
حقیقت ندارد لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نباید داد ما لا یدرک کله لا یترک
کله اکرم الاکرمین اگر صورت را بحقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبة اداء الصلوة
مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجاة والفلاح قال الله سبحانه وتعالی
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون کار آنست که باوجود مخالطه کرده شود سپاهیان در
وقت غلبه غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا میکند صلاح جوانان با آن سبب
اعتبار دارد که باوجود غلبه شهوت نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف اینهمه بزرگی
بواسطه یک هجرت از مخالف دین یافتند در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام وارد است
عبادة فی الهرج کهجرة الی پس منافی فی الحقیقت عین باعث است زیاده ازین چه نوشته آید
فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فقرا مرغوب نمی افتد و باهل غنا و تنعم مایل و منجذب است
نمیداند که صحبت ایشان سم قاتل است و لقمه چرب شان ظلمت افزاست الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام من تواضع یعنی لغنائه
ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغنائهم والله سبحانه الموفق **مکتوب هشتاد**
و ششم به یکی از حکام پرگنه چرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از ماسوی
حق سبحانه حق سبحانه وتعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمت
سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوة افضلها والتسلیمات آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از
گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بتقدیریست که غیر او سبحانه بر دل خطور
نماند اگر فرضا تا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را ماسوی
حاصل شده مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ . در وقت ملاقات از روی کرم گفته

بودند که در مهمی کاری اگر رجوع افتد بما نوشتن نیاز علی ذلک تصدیع گشت که شیخ
عبدالله صوفی از نیکان است بواسطهٔ بعضی حوائج قرضدار گشته است امید است که مددی در تخلیص
ذمهٔ او خواهند فرمود والسلام **مکتوب هشتاد و هفتم** به پهلوان محمود صدور یافته
در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسی را قبول نماید سلمکم الله تعالی
و ثبتکم الله علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نخستین بشارات خاندان
ایشان از قدوم میان شیخ فضل است برکات صحبت ایشان از چه شرح دهد چه سعادت که دوستان
خدا جل و علا کسی را بقبول نمایند چه جای آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لا یشقی جلیسهم
بالجمله صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا مؤثر افتد زیاده چه نویسد
والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هشتاد و هشتم** نیز به پهلوان محمود صدور یافته
در بیان آنکه چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی
خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی
با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبویست علیه الصلوة والسلام
من شاب شیبة فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند و ظن بمغفرت را غالب سازند که در جوانی
خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب تر میباید والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هشتاد
و نهم** به مرزا علی جان صدور یافته در عزای پسر حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کل نفس ذائقة الموت
از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله همین موت است که مشتاقان را بآن
تسلی می دهند و وسیله وصول دوست بدوست می سازند من کان یرجو لقاء الله فان
اجل الله لآت آری حال واپس ماندگان و گرفتاران بیدولت حضور مطلب رسیدگان
و آزادگان خراب و ابتر است ولی نعمت مرحومه شما درین آوان سببی مغتنم بودند الحال
بر شما آن لازم است که بمکافات احسان باحسان بکند و بدعا و صدقه ساعت فساعت
مدد نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق و نیز می

باید کہ از مرگ ایشان بمرگ خود عبرت بگیرند و بتمام خود در امر اضی حق سبحانہ باشند حیات دنیا بالغیر از متاع غرور شمارند
اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتباری می بود برابر سر موی بر کفار بدکردار بنجوزین نمی فرمودند رزقنا اللہ
سبحانہ وایاکم الاعراض عما سوی اللہ سبحانہ والاقبال الی جناب قدسہ بحرمۃ سید المرسلین
علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا والسلام والاکرام **مکتوب نود دوم**
بخواجہ قاسم صدور یافتہ در ترغیب آنکہ بہ کلیت متوجہ حق سبحانہ باید بود و امروز حصول این
دولت وابستہ بتوجہ و اخلاص باین طبقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالی اسرارہم حضرت
حق سبحانہ و تعالی دنیای دنیہ را در نظر ہمت خوار و بی اعتبار گردانیدہ حسن و جمال آخرت را در مرآت
باطن متجلی و متزین گرداناد بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ و علی آلہ من الصلوات افضلہا
ومن التسلیمات اکملہا التفات نامہ گرامی معہ ہدایا مخترمہ وصول یافت کرم نمودند جزاکم اللہ سبحانہ
خیر الجزاء نصیحتی کہ بمحبان و مخلصان کردہ میشود ہمہ آنست کہ بکلیت اقبال بجناب قدس خداوندی
عز شانہ میسر گردد و اعراض از مادون او تعالی حاصل آید مصرعہ کار اینست غیر این ہمہ ہیچ
امروز حصول این دولت عظمی وابستہ بتوجہ و اخلاص باین طبقہ علیہ نقشبندیہ است بریاضات
و مجاہدات شاقہ آن میسر نگردد کہ بیک صحبت ایشان حصول یابد چہ در طریق این بزرگواران اندراج
نہایت در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند کہ منتہیان را در نہایت بدست می افتد طریق
این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات
آن کمالات میسر میشد کہ اولیای امت را شاید در نہایت میسر شود و این طریق اندراج نہایت در
بدایت است فعلیکم بمحبۃ ہولاء الاکابر فانہا ملاک الامر والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الہدی
والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام **مکتوب نود و یکم** بشیخ کبیر
صدور یافتہ در بیان آنکہ تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحہ ہر دو جناح اند از برای طیران
عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیہ نفس و تصفیہ قلب است
رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ السنۃ السنیۃ علی صاحبہا الصلوۃ
والسلام والتحیۃ کار اینست کہ اولا بہ تصحیح عقاید بر وفق آرای علماء اہل سنت و جماعت کہ فرقہ

ناجیه اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح
اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرع** کار اینست غیر این همه هیچ
مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب است تا نفس
تزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر نشود و
سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلاً بر دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد
غیر او در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا بتمام میسر شده است که اگر
بتکلیف یادش دهند یاد نکند اینحالت معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و بدونه
خرط القتاد والسلام اولاً و آخراً **مکتوب نود و دوم** نیز بشیخ کبیر صدور یافته
در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر و استدلال ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب راه اطمینان
قلب ذکر الله است سبحانه نه نظر و استدلال است **بیت** پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود چه در ذکر بلکه کسب مناسب است بآنجناب قدس هر چند
هیچ مناسب نیست ما للتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذاکر و مذکور
پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست و
چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **بیت** ذکر گو ذکر تا
ترا جان است پاکی دل ز ذکر یزدان است والسلام اولاً و آخراً **مکتوب**
نود و سیوم بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر
الهی جل شانه باید پرداخت بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن رواتب اوقات
خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و
چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را شما معلوم کرده شده است بر همان طریق
استعمال نمایند اگر در جمعیت فتوری یابند اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن تلافی تقصیر
آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست

و نیکی را که از وی ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت والله سبحانه المیسر لکل العسیر والسلام

مکتوب نود و چهارم به خان جهان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا باین دو جناح طیران بعالم حقیقت نماید

حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید انچه لابد هست و ناچار تصحیح عقائد است اولاً بموجب آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از ادای آن احکام از فرایض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبهه چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید بلند پروازی کند بعالم حقیقت طیران نماید ولی حصول این دو بازو طیران و وصول بعالم حقیقت محال است **بیت**

محال است سعدی که راه صفا
توان رفت جز در پی مصطفی

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعته علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مکتوب نود و پنجم به سید احمد بجواره صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز برزخ صفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر و ما یناسب ذلک

آدمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبهٔ وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته و همین جامعیت ثابت است قلب انسان که هرچه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا از احقیقت جامعه میگویند و بجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و مافیه در زاویهٔ قلب عارف نهند از نهیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس آئینهٔ عرش و مافیها بواسطهٔ شمول لامکانیه در قلب مقداری نباشد چه عرش و مافیه با وجود وسعت داخل دائرهٔ امکانست مکانی هرچند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد اما ارباب صحو از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکرات است و محمول است بر عدم تمامیز میان حقیقت شیء و انموذج او عرش مجید که محل ظهور تام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آن گنجایش باشد انچه در قلب از عرش می نماید آن انموذج عرش است

حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی
نهایت است آئینه که در وی آسمان باین بزرگی با شیای دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع
تر است آری مثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است نه حقیقت آسمان این بحث مثالی روشن
گردد مثلا اگر در انسان انموذجی از کره عنصر خاک کمون است نظر بجامعیت انسان نمی توان گفت که وجود
انسان از کره عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کره خاک هیچ مقداری نیست جز مختصر شیئی
بلکه انموذج حقیر شیئی را شیئی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ در غلبه
سکر گفته اند جمع محمدی اجمع از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع
حقیقت امکان و مرتبه وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده
است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات جامع
صورت مرتبه وجوب است نه حقیقت وجوب والله تعالی وتقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق
میکردند میان حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلا من امثال هذه
الاحکام السکریه محمد بنده ایست محدود و در متناهی و او تعالی وتقدس غیر محدود است و
نامتناهی باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایه است و هر چه از صحو است بمقام نبوت تعلق
وارد کاملان تابعان انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات بواسطه صحو از همین مقام بطریق تبعیت نیز نصیب
است بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میکنند لهذا شیخ ابو یزید بسطامی قدس سره میگوید لوای ارفع من لوای محمد
لوای من گویند لوای ولایت میدانند و لوای محمد را علیه الصلوة والتسلیمات لوای نبوة لوای ولایت را که رو بسکر
دارد ترجیح میدهند بر لوای نبوت که رو بصحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل
من النبوة میدانند که در ولایت رو بحق دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل
است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر
امثال این سخنان دور از کار مینماید چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد
باطنش با حق است سبحانه و ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از مدبرانست انبیا علیهم الصلوة
والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت با ایشانان مسلم داشته اند و ولایت لجزو

نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت ولی
پس صحو افضل شد از سکر چه صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحوی تنها که عوام الناس
راست از بحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است
از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها مرتبهٔ نبوت است سراسر صحو است و مخالف آن علوم هرچه باشد از سکر است
صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم
الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا وانچه در حدیث قدسی
واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن مراد ازین گنجایش صورت
مرتبهٔ جون است نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت این ظاهر شد که شمول قلب
لا امکانیه را باعتبار صورت لا امکانیه است نه حقیقت آن تا عرش و ما فیها را در وی مقداری نباشد
این حکم مخصوص بحقیقت لا امکانیه است **مکتوب نود و ششم** به محمد شریف صدور یافته
در منع و زجر بر تسویف و تاخیر و در تحریص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و ما یناسب ذلک ای فرزند امروز که اوان فرصت است و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف
و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عنفوان جوانیست در بهترین اعمال که طاعت و عبادت حق سبحانه و
تعالی و تقدس است باید مصروف داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب نمود نماز پنجوقت با جماعت
لازم باید ساخت و ادای زکوة بتقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است از ادا آن رغبت بلکه منت
می باید داشت و از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخته
و از اموال نامیه انعام سائمه ربع عشر را تحقیقا و تقریبا از برای فقرا تعین فرموده و میدان تصرف
مباحات را فراخ گردانیده خیلی بی انصافی است که در شصت گهری روز و شب پنج گهری صرف طاعت حق سبحانه
نشود و از چهل سهم یک سهم به فقرا داده نیاید و از دایرهٔ وسیعهٔ مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات
در رفته شود در موسم جوانی که اوان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را
بکثیر اجری بر دارند و فردا که بارذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت تشتت
نمایند غیر از ندامت و پشیمانی حاصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی

که نحوی از توبه هست میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و
من التسلیمات اکملها از آن اخبار فرموده و عصاة را از آن ایعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد امروز شیطان
بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در صدد اهتمام اند از دو عفو او را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی می سازد
باید دانست که در دار دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و بهره ور از شمول
رحمت گردانیده کریمه و رحمتی وسعت کل شیء ازین معنی مشعر است در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت کریمه وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر از آنست و در آن وقت قرعه رحمت را بنام دوستان خواهند
انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون
شاهد این معنی است یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را برای آن جماعت که پرهیز می کنند از کفر و معاصی
و ادا میکنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرة مخصوص بابرار و اهل اسلام نیک کردار داشته آری
مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه بعد از ازمنه متطاوله از عذاب دوزخ
نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام شرعی سماوی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت برد علما فرموده
اند که اصرار بر صغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره منتقضی بکفر است عیاذاً بالله سبحانه **فرد**
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم + که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است + حق سبحانه و تعالی
توفیق مرضیات خود را رفیق گرداند بحرمت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیة المقصود آنکه
مولانا اسحق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مدد و اعانتی طلبد توجه را
مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد والسلام

مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل
یقین است و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسانی
ادای عبادات مأموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است
تواند بود که کریمه واعبد ربک حتی یأتیک الیقین رمزی باین معنی باشد چه کلمه حتی همچنانکه از برای معنی
غایت می آید از برای معنی علت نیز می آید ای لاجل ان یأتیک الیقین گویا ایمانی که پیش از

و ادای عبادات صورت ایمان است و حقیقت ایمان که تعبیر از آن به یقین کرده شده قال عز شأنه
یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا صورة آمنوا باداء وظائف العبادات المامورة و مقصود از فنا و بقا که ولایت عبارت
از تحصیل این دولت است همین تعیین است پس اگر از فنا فی الله و البقا بالله معنی دیگر خواهند که بجاهلیت و ملحدیت
موهم باشد خود عین الحاد و زندقه است در غلبه حال و سکر وقت چیزها ظاهر می‌شوند که احتراز از آن باید گذشت
مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشائخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم میگوید که علم الفنا
والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة و صحة العبودیة و ما سوی ذلک فمغالیط و زندقة والحق که از استماع فرمان
و این کلام از استقامت او خبر میدهد فنای فی الله عبارت از فنای در مرضیات او سبحانه و
علی هذا القیاس السیر الی الله و السیر فی الله و نحوهما ثانیاً مصدع میگردد که صلاح آثاری میان شیخ
الله بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و جمعی کثیر با ایشان وابسته در باده از مواد
اگر معونتی طلبند امید است که توجه شریف بحال ایشان مبذول خواهند فرمود والسلام علیکم و علی من
اتبع الهدی **مکتوب نود و هشتم** به عبدالقادر پسر شیخ زکریا صدور یافته در ترغیب
رفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر مرکز
عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها که در باب
تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها میسر گرداند قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ان الله رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف و
ما لا یعطی علی ما سواه رواه مسلم و فی روایة له قال لعائشة علیک بالرفق و ایاک والعنف
والفحش ان الرفق لا یکون فی شیء الا زانه و لا ینزع من شیء الا شانه و قال ایضا علیه و علی آله الصلوة
والتحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر و قال ایضا علیه و علی آله الصلوة ان من احبکم الی احسنکم اخلاقا
و قال ایضا علیه الصلوة والسلام من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من الدنیا و الآخرة و قال
ایضا علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنة و البذاء من الجفاء
و الجفاء فی النار ان الله یبغض الفاحش البذی الا اخبرکم بمن یحرم علی النار و من یحرم النار
علیه علی کل هین لین قریب سهل المؤمنون هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد و ان

است شیخ علی صخرة استناخ من کظم غیظا وهو یقدر علی ان ینفذه دعاه الله علی رؤس الخلائق
یوم القیمة حتی یخیره فی ای الحور شاء ان رجلا قال للنبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم
اوصنی قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبرکم باهل الجنة کل ضعیف متضعف لو اقسم علی الله
لابره الا اخبرکم باهل النار کل عتل جواظ مستکبر اذا غضب احدکم وهو قائم فلیجلس فان ذهب
عنه الغضب والا فلیضطجع ان الغضب لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل من تواضع لله
رفعه الله فهو فی نفسه صغیر وفی اعین الناس عظیم ومن تکبر وضعه الله فهو فی اعین الناس صغیر
وفی نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم من کلب او خنزیر قال موسی بن عمران علی نبینا وعلیه الصلوة
والتسلیمات یا رب من اعز عبادک قال من اذا قدر غفر وقال ایضا علیه الصلوة والسلام والتحیة
من خزن لسانه ستر الله عورته ومن کف غضبه کف الله عنه عذابه یوم القیمة ومن اعتذر الی الله
قبل الله عذره وقال ایضا علیه الصلوة والسلام من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله
منه الیوم قبل ان لا یکون دینار ولا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم
یکن حسنات اخذ من سیات صاحبه فحمل علیه وقال ایضا علیه الصلوة والسلام اتدرون
ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع فقال ان المفلس من امتی من یاتی یوم
القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویاتی قد شتم هذا واکل مال هذا وسفک دم هذا وضرب هذا
فیعطی هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت
علیه ثم طرح فی النار وعن معاویة رضی الله عنه انه کتب الی عائشة رضی الله تعالی عنها
ان اکتبی الی کتابا توصینی فیه ولا تکثری فکتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول من التمس رضی الله بسخط الناس کفاه الله
مؤنة الناس ومن التمس رضی الناس بسخط الله وکله الله الی الناس والسلام علیک صدق
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وبارک رزقنا الله سبحانه وایاکم التوفیق
بالعمل بما اخبر المخبر الصادق والسلام این احادیث اگرچه ترجمه نوشته نشده است اما
بخدمت شیخ جیو رجوع نموده معانی آنها را فهمیده سعی خواهند کرد که عمل بمقتضای آنها

شود بقای دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید بهیبت و دائمی است عاقل دوراندیش کار
باید فرمود و بطراوت حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار دنیا دار باید
که از همه عزیز تر باشند و بظاهر دنیا در نفعیه گشتن از هیچ دینست امر صحبت شد روزه را غنیمت باید شمرد
و در مراضی خدای عز و جل باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود التعظیم لامر الله و الشفقة
علی خلق الله سه در واصل عظیم اند از برای نجات اخروی مخبر صادق علیه الصلوة و السلام چنین
فرموده است مطابق نفس الامر است هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر
رسوای است و بینوای و رسوای قال الله سبحانه و تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
هر چند پیر اند وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمیکند و عنفوان جوانی ست
تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این
گفتگو میگردد هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت باخبر شرط است ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است

مکتوب نود و نهم به ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام
آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است + التفات نامه گرامی مشتمل بر استفسار
کرده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر
این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست که
بیان آن ضروریست گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق با این پیکر هیولانی راه ترقی و عروج
مسدود بود و در قفص ما منا الا له مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در نهاد آن جوهر نفیس
استعداد عروج بشرط نزول ودیعت نهاده بودند و مرتبه او ازین راه بر ملک مقرر فرموده
حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را با این پیکر ظلمانی جمع فرموده فسبحان من
جمع بین النور و الظلمة و قرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض
واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقرر این انتظام روح را
با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید کریمه لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین رمزی ازین بیان میفرماید و این تنزل روح

و گرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل روح بما یشبه الدم است پس بواسطهٔ آن نسبتی که روح تمام خود
را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس اماره
این لطافت دیگر است در نهاد روح کاز کمال لطافت بهرچه رو می آرد حکم او می گیرد پس هرگاه خود را فراموش
کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که مرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش
گرداند و تمام خود را بغفلت بارد و حکم ظلمت گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا
علیهم الصلوة والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود و بمخالفت
نفس و هواها که معشوقهٔ او است امر نمود فمن رجع القهقری فقد فاز فوزا عظیما و من لم یرفع راسه
اخلد الی الارض فقد ضل ضلالا بعیدا جواب آن اشکال گوییم که از ین انعقاد اجتماع
روح بالنفس معدوم گشت بلکه فنای آن در نفس و بقای آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انتظام
برپا است غفلت ظاهر عین غفلت باطن و نوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن و چون
این انتظام خلل پذیرد و باطن از صحبت ظاهر اعراض نموده رو بمحبت ابطن البطون آرد و
فنا و بقا که به فانی پیدا کرده بود در رو بزوال آورده فنا و بقا به باقی حقیقی تعالی و تقدس
حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را تمام پشت
بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن هیچ در میر و لیس است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه
و لا محذور مثلا روغن با دام تا زمانی که بکنجاره ممتزج و مخلط است حکم هر دو متحد است چون
روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متمشی نشود اینچنین صاحب
دولتی را اگر خواهند بعالم بازگردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت وا ز ظلمات نفسانی
وا رهانند او را بطریق سیر عن الله بالله فرود می آرند روی او بتمام بخلق میگردد بی آنکه گرفتاری
با نها پیدا کند چه او برهان گرفتاری سابق خود رسته اختیار او را بعالم آورده اند پس
این منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق در
صورت شرکت دارد اما فی الحقیقة هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت
فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این منتهی بی اختیار است و قبحی در ین ندارد

بلکه رضامندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذاتست و در منتهی صفات و نامرضی حق
سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم رو گردانیده رو بحق تعالی و تقدس آرد و منتهی را اعراض
از خلق محال است و دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوة او تمام شود و او را از دنیا بدار بقا
انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت او شود مشایخ طریقت قدس الله تعالی
اسرارهم در تعیین مقام دعوة سخنان فرموده اند جمعی جمع توجه بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف
آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات ایشانست هر کسی از مقام خود خبر داده والامر عند الله سبحانه و آنچه
سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام دعوت است
که درین مسوده تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی که تحریر
یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت و تشریع
لهذا النوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام ناقض طهارت نگشت و چون نبی در رنگ شبان است در حفاظت
امت خود غفلت شایان منصب نبوة او نباشد و حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
و لا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت بتجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجه بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه نیست بلکه این تجلی از آن جانب است متجلی له را در آن صنعی نیست از قبیل
معشوق در عاشق است عاشق از سیر گشته است **بیت** آئینه صورت از سفر دور است + کان
پذیرای صورت از نور است + باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق حجب منقشعه عود نمی کند
با وجود یک پردگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را با او مربوط ساخته مثل این گروه
مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میان او و پادشاه حایلی از صورت و معنی
نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته اند این فرق دیگر است در میان مبتدی
و منتهی مرجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی مرتفع الحجب والسلام علیکم و علی سایر من اتبع
الهدی **مکتوب صدم** نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوالی که نموده بود
که شیخ عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست + التفات نامه گرامی مشرف
ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبد الکبیر یمنی

گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم به غیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان هرگز
نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمی دهد قائل آن سخن
شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوة والسلام در کار است نه
کلام محی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را نص کار است نه فص
فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را عالم الغیب خود می ستاید
و خود را عالم الغیب می فرماید نفی علم غیب کردن از و سبحانه بسیار مستقبح و مستکره است و فی الحقیقة
تکذیب است و حق سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآرد کبرت کلمة تخرج من افواههم فیالیت شعری
ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی
سبحانی المعذور اند و مغلوب اند در غلبات احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و
مستند بتاویل است عبد را نمی شاید و هیچ تاویلی در این مقام مقبول نیست فان کلام السکاری
یحمل و یصرف عن الظاهر لا غیر و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد
و نفرت ایشان آن نیز مستکره است و مستهجن از برای تحصیل منفرت خلق راههای بسیار است بچه ضرورت کسی
تا بسرحد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوال را جوابی
باید بضرورت در آن باب سخن سرایید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد و
علم معدوم نباشد یعنی چون غیب است نزد او سبحانه معدوم مطلق است و لاشیء محض تعلق
علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لاشیئیة محض می برآرد نتوان
گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس مطلقا موجود نیست
و لاشیء صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در ما صدق
اینها است نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات اینها ممکن التصور اند و ما صدقات
ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله می برآرد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه
مولانا محمد روجی کرده اند درست است نفی نسبت علمیة در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق
علم است تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که

اگرچه در مرتبهٔ حدیث مجرده نسبت علمیه مقتضی است تا عالمیت او تعالی بر حال خود است چه بذات
عالم است نه بصفت که صفت آنجا مستغنی است نفاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت
علم را از وی تعالی مسلوب میسازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بهر ذات مترتب میدانند
فکذا بذا و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را
با آن جایز نداشته اند اگر علم واجب تعالی و تقدس اقرب توجیهات است تا فقیر ادعای عدم
جواز تعلق علم واجب تعالی بذات ملحت او سبحانه بحث است چه وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضای
حقیقت علم است مر احاطهٔ معلوم را و ذات مطلق او تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان لهذا
التعلق است اینجا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی همین در کار است که آنجا حصول صورت
معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است
نه حصولی فلا محذور فی ان یتعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق الحصول
والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهرین وسلم و بارک
والسلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و یکم** نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد جماعهٔ که
کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز مینمایند احسن الله سبحانه حالکم و اصلح بالکم
مفاوضهٔ شریفه مولانا محمد صدیق رسانید حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فراموش
نساخته اند مخاطبانی که بنفس حسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری اعتراضی
که بر نفس وارد ند در زمان امارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس
درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر
مقبول اعتراض نیز و دم مرادا و مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان تخلق
باخلاق الله است ساحت قدس او از اعتراض ما بیست فطرتان بلند است هرچه میگوئیم بما عاید
است **بیت** آگه از خویشتن چو نیست جنین + چه خبر دارد از جنان و چنین + بسا ست که
جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را با امارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنه جاری مینمایند
چنانکه کفار انبیا را علیهم الصلوة والسلام در رنگ سایر بشر دانسته از کمالات نبوت انکار

نموده اند اعاذنا الله سبحانه عن انکار رسول آمرالاکابر وانکار متابعهم علیهم الصلوة والتحیات

مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ
است نه زیادتی فقط مثلاً شخصی ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده
تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق بذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شما
امروز نسخه موید کرده باد قرض بسود همان فصل است و لیس محرم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان
دو تنکه زیادتی است چون بعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدی که
در فصل است نیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد و هرچه بنسبت محرم تحصیل نمایند محرم خواهد
بود پس آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب
ابراهیم شاهی انتهی بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت
شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ آن حکم قطعی است و آن
قنیه رتبه آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علمای لاهور اند
میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره
و لو سلم صحته هذه الروایة پس احتیاج را باضطرار و مخمصه باید فرود آورد تا مخصص آن حکم قطعی کریمه
فمن اضطر فی مخمصة باشد که مثل اوست در قوة ع که رستم را کشد هم رخش رستم + و ایضاً
اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی
قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضرر خود اقدام نخواهد
نمود فلا یبقی لهذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فایدة تعالی کتابه العزیز من امثال هذه التوهمات
و لو سلم عموم الاحتیاج و لو علی سبیل فرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورة
یتقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود پختن و مردم خورانیدن داخل احتیاج نیست و ضرورتی
با آن متعلق نه لهذا در ترکه میت احتیاج میت مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و طعام
برو جانبیت و پختن داخل احتیاج نداشته اند یا آنکه او محتاج نیست بصدقه پس در صورت متنازع فیه
ملاحظه فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند یا نه به تقدیر احتیاج مطلقاً که ایشان از برای جماعه

ازان بعد پرسیدند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری
را حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جایز و حلال دانستن از تدین دور
است باید که شیوه امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند
و بعدم صدق این حیله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا باید شد
وجوه معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید روایت
طیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که درین زمان بی شبهه پیدا نمی شود راست است اما حتی
الامکان از شبهه باید احتراز نمود زراعت بی طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب
ازان ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانی
است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر می
کشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس
در ما نحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج منکر را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی است توقف
نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجح است بل
تشبث در مخالفت او در خطر است بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور
شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چرا کسی بسود نگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از
حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
که ترک آن اولی است اهل ورع برخصت امر نمیکنند و بعزیمت دلالت می نمایند مفتیان لاهور
احتیاج را دخل داده حکم به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر همین کنند هیچ ربا نماند
و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما اینقدر ملاحظه بایستی نمود که
دیگران را طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مر مستقرض بسود را روایت قنیه بعد للتیا
و التی مجوز استقراض بسود است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را
غنا یه به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم پخته باشد و شک نیست که او بادای این کفارت
محتاج است گوئیم اگر استطاعت طعام ندارد در روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام

احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باید که توجه به برکت تقوی مندفع خواهد شد و من یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نرفت والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سیوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عافیت
و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد آن عافیت خواسته می آید که عزیزی
همواره دعا میکرد و تمنای عافیت میکرد روزی شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه میگزاری مگر عافیت
نگفت آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتیست که سرهند
قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعیه کار بعجز میرسد مثلا برادرزاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث
مانده است وصی ندارد در تصرف آن مال بی اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید
علی هذا القیاس **مکتوب صد و چهارم** به قضاة پرگنه سنکن صدور یافته در عزای مصیبتی
که از فوت مغفرت پناهی رسیده بسیار شدید است مستصعب اما بندگیست غیر از راضی بودن فعل مولی تعالی
و تقدس چاره نیست از برای بودن نیاورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت
باکی نیست بلکه پادشاه است الموت جسر یوصل الحبیب دیدن ایشان او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بر حال ماندگان
الی الحبیب تا با وجه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدق امداد باید نمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان
احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال
من الرحمة و ان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم التفات نامه رسید هوای سرهند بر فقرا بسیار
شدید است و آخوند را اسعاف نمیداشت سفارشش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی
سودمند گردد زیاده تصدیع است محبت شعاری قاضی حسن و سایر اعزه دعوات فراوان مطالعه نمایند
و از حق تعالی در جمیع امور راضی و شاکر باشند **مکتوب صد و پنجم** به حکیم عبدالقادر صدور یافت
در بیان آنکه مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذا او را سودمند نیست اگرچه مرغ و مزعفر باشد
بلکه مقوی مرض است ع هرچه گیرد علتی علت شود پس اول فکر ازاله مرض می نماید بعد ازان
بغذاهای مناسب بتدریج او را بقوت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانیکه بمرض قلبی مبتلا است

في قلوبهم مرض هيچ عبادتی وطاعتی او را نافع نیست بلکه مضرست رب تال للقرآن والقرآن يلعنه
حدیث معروفست ورب صائم ليس له من صيامه الا الجوع والظما خبر صحيح اطبای امراض قلبیه نیز اول
بازاله مرض امر میفرمایند وآن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است سبحانه بلکه گرفتاریست بخود چه هر کسی
هر چیز را که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد وهمچنین اموال وریاست
وحب جاه پس فی الحقیقت معبود او هوای نفس اوست تا زمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود امید نجات
بسی مستبعد است پس علماء اولو الالباب وحکماء ذوی الابصار فکر ازاله این مرض لازم است مصرع
در خانه اگر کس است یک حرف بس است * **مکتوب صد و ششم** به محمد صادق کشمیری
صدور یافته در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوندیست
جل شانه * مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت وکمال وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنة
علی ذلک محبت این طایفه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام صاحب
دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را
کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشانرا نشناخت بغض این طایفه سم قاتل
است وطعن ایشان موجب حرمان ابدی است نجانا الله سبحانه وایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام
فرموده الهی هر کرا خواهی بر اندازی او را با ما در اندازی **بیت** بی عنایات حق وخاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق * این رجوع وانابت که حق سبحانه بتجدید شما را کرامت فرموده است
نعمت عظمی تصور فرمایند واز حضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و هفتم** نیز به محمد صادق
کشمیری صدور یافته در اجوبه واسوله چند که نوشته بود واز آنجا بوی تعنت می آمد واین مکتوب
مشتمل است بر فوائد ضروریه که در ایمان این طائفه علیه نافع آید * حق سبحانه وتعالی بسعادت
ایمان این طائفه علیه مستسعد گرداناد کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید
هر چند سوالی که شائبه تعنت وتعصب داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده
در جواب اقدام مینماید اگر یکی را نفع نکند شاید که دیگری را نافع آید **سوال اول** آن بود

سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند و از بزرگان این زمان
کم ظاهر میشود اگر مقصود از این سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه ظاهر
از فحوای عبارت است فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت
است نه از شرایط آن بخلاف معجزه مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوة است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذایع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت
دلالت ندارد تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور
خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام
رضوان الله تعالی علیهم عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیا بمرتبه ادنای صحابی نمیرسد
نظر بظهور خوارق از کوته نظریست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض
نبوة و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب است بر قوة نظری ایشان صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوة استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام
اصلا محتاج بدلیل نگشت و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره
و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوة مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دولتان
میفرماید وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
با آنکه گوییم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید
که سید الطایفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالی
از حال کلیم خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عز و جل
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و از مشایخ این وقت آنجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور
می آید بلکه اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا داند یا نداند

مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست **دوم** آن بود که در کشف و شهود طالبان
صادق القاء شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر
نیست سبب آنکه در امور کشفیه بعضی غلطها یافته میشود چیست جواب آنست والله سبحانه اعلم بالصواب

هیچکس از القای شیطانی محفوظ نیست هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود و طالب
صادق چه باشد غایة ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوة والتسلیمات بر آن القا متنبه میسازند و باطل را از
حق جدا میسازند کریمه فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته تنبیه دال است بر همین معنی و در اولیا این
لازم نیست که او متابع نبی است هرچه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در
صورتیکه شریعت از آن ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت
دشوار است چه الهام ظنی است لیکن در بین عدم امتیاز هیچ قصوری به ولایت راه نمی یابد چه اتیان
شریعت و متابعت آن متکفل نجات دارین است و امر مسکوت عنها زاید بر شریعت اند و ما مکلف
بر امور زائده نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر در القای شیطانی نیست بسا است که در متخیله احکام
غیر صادقه صورتی پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که بعضی منامات
حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقه خلاف
آن احکام متحقق است در صورت القای شیطانی متصور نیست که مختار علما عدم تمثل شیطان
است بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام بهر صورتی که باشند پس منسوب است الا
تصرف متخیله که غیر واقع را واقع وانموده است **سیوم** آن بود که چون تصرف کرامات و تاثیر
استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب
استدراج جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح
است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست
که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که آن مدعی صاحب استدراج
است و اگر خفای در همین است عوام کالانعام راست نه طالبان را و خفای عوام نزد ما
از حیز اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و غشاوه بصری چیزهای بسیار بر علوم مخفی
مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروری است و نختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی هی
فی ازالة مثل هذه الشکوک والشبهات بدانکه معنی تخلقوا باخلاق الله که در ولایت ماخوذ است
که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتی که مناسبت باشد مر صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت

در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نزد خواص معانی که آن محالست و مستلزم قلب حقایق
در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت
دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده را بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور
تواند داشت و تصرف در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع
است و معنی سمیع شنوا است و چون رونده راه سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار
غیبی و حقایق بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند
موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتها که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس عوام معنی تخلق
این رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار است و شیای غیبی می باید که اکثر وی منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری
من الظنون الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق منحصر در احیا و اماتت نیست علوم
معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات قوی و اتقی اند
چشم بگشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میریزد از کجا است علوم باین کثرت
بتمامها موافق علوم شرعیه اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم
است حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت
خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را سرپست نامید زیاده چه نوشته آید و این اسوله شما اولا هر چند
گران شود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آن نهاد گفته
آمده است نیک است بیت هیچ زشتی نیست کو را خوبی همراه نیست ٭ زنگی شب زنگ را

دندان جو در وگوه هست عجب کاری است که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودند
و سبب آن از ظهور دو واقعه پی در پی نموده نوشته بودند که اثر آن را در اقامت نیز یافته‌اند
که ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورد و بتجدید ایمان مشرف ساخت
گمان نگذشته بود که تغیری درین وضع مفهوم گشت و برجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل
آمد و در صدد آن آمدید که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر گردد و یا بغلط
کشفی بکشد آن چه بود و این چیست **بیت** بگفتا فلانی چه بد میکند + نه با من که با نفس خود
میکند + والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیم

مکتوب صد و هشتم بمیان سید احمد صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است
برعکس آنچه گفته‌اند که ولایت افضل از نبوت است + ثبتنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع المسلمین علی متابعة سید
المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بعضی از مشائخ در سکر وقت گفته
اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته‌اند تا وهم فضیلت
ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار برعکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل است و در ولایت
از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت بکمال انشراح صدر نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق
است و نه توجه خلق مانع توجه حق سبحانه و تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد ترجیح بر وی بود
عیاذاً بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است شان نبوت از آن برتر است فهم این معنی ارباب سکر
را دشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتازند **مصرعه** هنیئاً لارباب النعیم نعیمها + بقیة المقصود
میان شیخ عبدالله ولد میان شیخ عبدالرحیم باین فقیر قوت قرابت دارند والد ایشان مدتها ملازم
بهادر خان بودند حاجت منحصر الحال عذر بصارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود سودمند خواهد بود والسلام

مکتوب صد و نهم بحکیم صدر صدور یافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او ما دون حق را سبحانه
اهل الله اطباء امراض قلبیه اند ازاله علل باطنیه منوط بتوجه این بزرگواران است کلام ایشان دوا است
و نظر ایشان شفا هم قوم لا یشقی جلیسهم و هم جلساء الله و بهم یمطرون و بهم یرزقون راس ارض

باطنیه و رئیس اعمال معنویه گرفتاری قلب است بما دون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نشود سلامتی محال است چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانه اصلا بار نیست الا لله الدین الخالص فکیف که شریک را غالب ساخته باشد نهایت بیحیائی محبت غیر حق را سبحانه بر محبت حق غالب ساختن که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان مگر این حیا را گفته باشد و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ما سوا را کلیة و ذهول اوست از اشیا بجملته کاگر به تکلف یاد اشیا کنند هرگز بیاد وش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه مجال این حالت نزد اهل الله معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و مبدا ظهور انوار قدم است و منشا ورود معارف و حکم بدو نهایت خط الفناء

مکتوب صد و دهم بشیخ صدر الدین صدور یافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف سلوک است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی بمنتهای متمنای ارباب کمال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست و دوام اقبال است بجناب حق سبحانه و این معنی بی تحقق شدن بکمال اتباع سید اولین و آخرین ظاهرا و باطنا علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اینها میسر نیست رزقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه و سلم قولا و فعلا ظاهرا و باطنا عملا و اعتقادا آمین رب العالمین ○ بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست • بی دولت آنکه هیچ اختیار کرد • هرچه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر از خداوند جل و علا مقصودی نماند اگرچه از مقاصد اخروی و تنعمات بهشتی باشد هرچند این مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هرگاه در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور دنیویه چگویند که دنیا مغضوبه حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه نکرده در حب او کشتن است و طالبان آن مستحق لعن و طرد اند الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی نجانا الله سبحانه عن شرها و شر ما فیها بحرمت حبیبه محمد سید الاولین و الآخرین علیه الصلوة و السلام

مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدور یافته در بیان آنکه توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق سبحانه و تعالی و ما یناسب ذلک • الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانیکه دل را گرفتاری بماسوی حق

اگرچه اهل قلیل باشند از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد
ایشان از فضول است آری از واحد گفتن و واحد دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است لابد است اما معنی
دیگر است فرق است در میان لا معبود الا الله و در میان لا موجود الا الله مبین است تصدیق ایمان علمی است
و ادراک وجدانی حالتی است پس از احوال سخن از آن راندن محظور است جمعی از مشایخ که در این باب سخن رانده
اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند و در غلبه حال مستور یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن
آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و در استقامت احوال و اعوجاج آن میزان احوال ایشان
نسبتی با این دولت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب ما و شما
گرداند به استقامت بر متابعت سنت سنیه مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة روزی
گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات بقیة المقصد آنکه حامل رقیمه عامیان شیخ
عبد الفتاح حافظ از مردم دهلی و آدمی زاده اند و کثیر العیال و الاطفال اند و قلت اسباب معیشت ایشان را آورده
که خود را بکبریان رسانند امید است که بمقصود برسند زیاده تصدیع است مکتوب صد و دوازدهم
بشیخ عبد الجلیل صدور یافته در بیان آنکه کار آنست که بر عقائد اهل سنت و جماعت متحقق گردیم با این
دولت اگر احوال و مواجید عطا فرمایند نعمت میدانیم و الا همین دولت را کافی میدانیم چون این نسبت
همه هست حق سبحانه و تعالی شانه ما مفلسان را بحقیقت معتقدات اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت
متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گرداند و احوال که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده تمام
بجناب قدس جل سلطانه جذب فرماید ع کار اینست غیر این همه هیچ احوال و مواجید که بی تحقق
بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدراج هیچ نمیدانیم [illegible]
دولت اتباع فرقه ناجیه هرچه بدهند نعمت میدانیم و شکر بجا می آریم و اگر [illegible] احوال
و مواجید بدهند باکی نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ [illegible] احوال
و سکر وقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرای صائبه اهل حق [illegible]
آن کشف معذور اند امید است که فردا بآن مؤاخذه نشوند [illegible]
و از انها یک احد خواهد بود و حق بجانب علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم [illegible]

مقتبس از مشکوٰة نبوة است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة که موید است بوحی قطعی و مقتدای معارف این صوفیه کشف والهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف والهام مطابقت است با علوم علما راهل سنت اگر سرموی مخالفت است از دایرهٔ صواب بیرون است ذلك هو العلم الصحیح والحق الصریح ماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین ظاهراً وباطناً عملاً واعتقاداً علیه وعلی آله من الصلوٰة اکملها ومن التسلیمات افضلها والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سیزدهم بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبهٔ مبتدی و جذبهٔ منتهی و آنکه شهود مجذوبان در ابتدا نسبت الارواح که فوق قلب است و همان شهود را شهود الهی جل شانه تخیل میکنند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انجذاب و کشش که باشد الامقام فوق نیفوق فوق وکذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب انجذاب است الامقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبهٔ منتهیان است که فوق آنها مقام دیگر نیست و شهود در جذبهٔ بدایت نیست الاروح منفوخ و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را شهود حق میدانند تعالی وتقدس و چون روح را بعالم اجساد نحوی از مناسبت ثابتست گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی معیت قایل میشوند شهود حق جل وعلا بی حصول فنای مطلق که نهایت سلوک متحقق است متصور نیست شعر

هیچکس تا نگردد این فنا ۰ نیست ره در بارگاه کبریا ۰ واین شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی وتقدس اگر بی مناسبت است علامت شهود است الهی جل وعلا شهود بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد والا نسبت در رنگ منتسب الیه بیچون و بیچگونه است ع چون ره بیچون راه نیست ۰ لایحمل عطایا الملك الامطایاه

مکتوب صد و چهاردهم بصوفی قربان صدور یافته در تحریض متابعت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات الحق سبحانه ما مفلسان بی سر و برگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصه ظهور آورده و او را بهترین جمیع کائنات خلق کرد علیه من الصلوٰة افضلها ومن التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و بران استقامت

بخشاد که ذره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است
فضیلت منوط بمتابعت سنت اوست و مزیت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام
والتحیة مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور کرور احیای لیالی که نه از متابعت
است اولی و افضل است همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الآباد
که نه ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضلتر است
امیر المومنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بامداد بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر
نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد
امیر المومنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی اهل
ضلالات ریاضات و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوار اند
اگر اجری بدان اعمال شاقه مترتب شود هم مقصور بعضی منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی
منافع او را کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیشتر است و اجرتش از همه
کمتر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه با الماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت
قلت است و اجر ایشان در نهایت رفعت عمل یکساعت تواند بود که باجر صد هزار برابر بود سر آنست که عمل
که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی اوست تعالی بر نامرضی
چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز شاهد واضح است اندک التفات بظهور می
آید بیت هر چه گیرد علتی علت شود ÷ کفر گیرد کاملی ملت شود ÷ پس سرمایه جمیع سعادات متابعت سنت
است و هیولای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه
و علی آله الصلوة والتسلیمات والسلام **مکتوب صد و پانزدهم** بملا عبد الحق دهلوی
صدور یافته در بیان آنکه ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است مصرع از هر چه میرود سخن دوست
خوشتر است ÷ این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و پنج گام
در عالم امر بگام اول که در عالم امر نهند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع
در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجات الکمال کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک

منوط بمتابعت سید الاولین و الآخرین علیه من الصلوة اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه
گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال تسهیلا
للامر علی نظر الطلاب و حقیقة الامر ما حققت بتوفیق الله سبحانه ذلک هو **مکتوب صد و**
شانزدهم بملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان
ما سوی است از قلب و دور ساختن از کثرت اشتغال دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود + مکتوب مرغوب
اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر
نسیان ما سوی است از قلب بحیثیتی که اگر بتکلیف یادش دهند یادش نیاید در این تقدیر خطور ما سوی
را معنی نباشد این حالت معبر بفنای قلبی است و قدم اول است درین راه و بشیر کمالات مراتب ولایت
است علی تفاوت درجات الاستعداد همت بلند دارند و بجوزی و مویزی قناعت نکنند ان الله
یحب المعالی الهمم از کثرت اشتغال باموردنیویه خوف رغبت است درین امور دنیه زنهار زنهار از سلامتی قلب
مغرور نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که مبادا رغبتی پیدا شود
و در خسارت اندازد و العیاذ بالله سبحانه گمنامی و در قعر مراتب بودن بهتر است از صدر نشینی در غنا همگی همت
آن باشد که بفقر و نامرادی زندگانی چند روزه بسر برده شود فقر احسن الغناء و اربابه اکثر ما تقرر من الاسلام
والسلام **مکتوب صد و هفدهم** بملا یار محمد بدخشی قدیم صدور یافته در بیان آنکه در
ابتدا قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت نمانده مولانا یار محمد فراموش نکرده باشند چندگاه قلب
تابع حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینه فلیس لقلبه
عنده [illegible] این تبعیت و در نهایت کار چونکه قلب را تبعیت بحس نماند دوری از حس دوری قلبی را مستلزم نیست
لهذا مشایخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند ما لا یدرک کله
لا یترک کله همرهان طریق باشند و از صحبت ناجنس بوجه بلیغ اجتناب نمایند و قدوم همسایه
شیخ منزل مقدس سعادت دانسته صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان صحبت
دارند که کیمیای عزیز الوجود اند والسلام **مکتوب صد و هجدهم** بملا قاسم علی بدخشی صدور
یافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله اعتراض کنند کتابتی که محبت آثاری مولانا قاسم علی

فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا
خواجه عبد الله انصاری میفرمایند الهی هرکرا خواهی براندازی با ما در اندازی **بیت** ترسم آن قوم که بر
دردکشان میخندند ، در سر کار خرابات کنند ایمان را ، حق سبحانه و تعالی کافهٔ اهل اسلام را از انکار فقرا و
طعن درویشان نگاهدارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و السلام **مکتوب صد
و نوزدهم** بمیر نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه
است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت میفرمایند بواسطهٔ بعضی نیات
مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این راه دیوانگی میطلبد در خبر آمده است لن یؤمن احدکم
حتی یقال انه مجنون و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند فارغ گشت و از اندیشه کد او کد جمعیت
میسر شد این دیوانگی در نهاد شما است اما بعوارض لا طایل آنرا خس پوش ساخته اید چه توان کرد در این
کسب مناسبتی بسیار مفهوم میگردد زود تدارک نمایند و بی استطاعت دانسته رفع بعد صوری
نمایند جمعیت این طایفه ماورای جمعیت خلق است اسباب جمعیت خلق باعث تفرقهٔ ایشانست دست
در اسباب تفرقهٔ خلق باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضاً جمعیت خلایق این طایفه را جمعیت بخشد
از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و
قیاس باحوال فلان فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی التفاوت درجاتها ع
فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ، مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم
طریقت داده اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیم
طریقت و تسلیکات بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتو رسیده است بخلق برسان
و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار در خدمت علاء الدین
کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ایشان را اول در مریدان خواجه علاء الدین
میشمارند و ثانیاً بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند بالجمله علاج این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است
مکرر و مؤکد نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده وضع فقرا
را گذاشته افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلا علیین باسفل سافلین برند امروز ده ها

بیرون نخواهد بود یا در فرو گرفتی جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بدو و اگر نخواهند داد بد
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام **مکتوب صد و**
بست و ششم نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت ماناکه خدمت میرزا فراموشی گزیدند
که سلامی و پیغامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیر است و صرف آن در اهم مهام ضروریست و آن صحبت
ارباب جمعیت است لا تعدل بالصحبة شیئا فیا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی
علیه و سلم و بارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان ویسا قرنیا و عمروا
مروانیا مع بلوغهما نهایت الدرجات و وصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة
خیرا من صوابهما ببرکت الصحبة و سهو عمرو بن العاص افضل من صحوهما لما ان ایمان معاویة صار الکبیر بالصحبة
شهودیا برؤیة الرسول و حضور الملک و شهود الوحی و معاینة المعجزات وما اتفق لمن عداهم هذه الکمالات
التی هی اصول سایر الکمالات کلها ولو علم و لیس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یمنعه مانع من الصحبة
وما اثر شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بیت سکندر را نمی بخشند آبی + بزور و زر میسر نیست اینکار + اللهم وان لم تخلفنا فی هذه البشارة
فی قرن هولاء الاکابر فاجعلنا فی البشارة الاخرة محشورین فی زمرتهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم
الصلوة والتحیات والتسلیمات والسلام **مکتوب صد و بست و یکم** نیز بمیر نعمان
صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند
خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرا نیز
خبری نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا در فرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد
محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند
و جمعی تا پنج گام و طایفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب دو گام هم
بر رسم افادت مینماید تکلیف جماعه که پیش قدم باشند بلند همتی در کار است تا به تقصیر و تقید التفا نشود
زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام **مکتوب صد و بست و دوم** بملا طاهر بدخشی
صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم التفات بهر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر

اند مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند برو‌ند و
از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور ست دوام حضار و اجتناب از اختلاط با غیار لازم
است همت را بلند باید داشت و بهر چه بدست نباید پرداخت **بیت** ما ازین نوریکه بود مشرق انوار
از مغربی و کوکب مشکوة گذشتیم + فقرا این زمانه اکثر در مقام ری و اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم
قاتل است فر منهم کما تفر من الاسد بر همین طریق ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار ننهند که مجال
تاویل را میدان وسیع ست زنهار بخواب و خیال کول نشوند **شعر** کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل
الجبال و دونهن حیوف والسلام **مکتوب صد و بست و سوم** نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت
در بیان آنکه ادا نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرائض لا یعنی داخل لا یعنی ست
مکتوب شریف اخوی ارشدی لازال کاسمه طاهرا عن دنس التعلقات رسید ای برادر در خبر آمده ست علامة
اعراض الله تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اشتغال به نفلی از نوافل با عراض فرضی از فرائض داخل ما لا یعنی
است پس بتفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال و بجه چیز ست بنفل ست یا بفرض
بواسطه ادای یک حج نفل مرتکب چندین محظورات باید شد نیک ملاحظه نمایند العاقل یکفیه الاشاره والسلام
علیکم و علی رفقائکم **مکتوب صد و بست و چهارم** نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان
آنکه استطاعت که شرط وجوب حج ست ادای حج با وجود بی استطاعتی نسبت بحصول مطلب داخل
تضییع اوقات است + مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد والمنة که فتوری
در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته ست با وجود تمادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیمه است
محبت آثارا چون شما رخصت طلبیدید و بر رفتن عزم مصمم گردید در وقت وداع اینقدر مذکور ساخته
بود باحتمال که شاید با هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخاره ها موافق نیامد و تجویزی
درین باب مفهوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاح فقرا از اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را
ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بی استطاعت تضییع اوقات امر اهم گذاشته
بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست هر چند کتابت بشما این مضمون را نوشته ست رسیده باشد
یا نه سخن آنست بیشتر مختار اند **مکتوب صد و بست و پنجم** بمیر صالح نیشاپوری صدور

یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه اند تعالی شانه و عالم را با صانع خویش هیچ
نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة و ما بینها نسب ذلک + اللهم ارنا حقایق الاشیا کما هی عالم چه صغیر و چه
کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه سبحانه و تعالی شانه و مرایای شیون و کمالات ذاتیه او عز سلطانه گنجی بود
مخفی .. سری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را برین نهج خلق
فرمود که بذات و صفات خویش دوال باشند بذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی
نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و دوال اند بر اسما و شیونات او تعالی حکم باتحاد و عینیت و نسبت
احاطه و سریان و معیت ذاتیه انجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح
صحو نشیا نشه می از انی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة والمظهریة
و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب است که جمعی صوفیه
که اثبات بعضی نسبتهای ذاتیه مینمایند کالاحاطة والمعیة مثلا معترف اند با آنکه از ذات جمیع نسبت مسلوب است
حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب می نمایند فهل هذا الا تناقض در ذات مرتبه اثبات نمودن از برای
دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط
حقیقی نمیدانند و ماورای او هر چه باشد داخل اسما شمرند **فرد** فراق دوست اگر اندک است اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیار است + مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم مثلا عالمی نحریر
ذو فنون خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده
آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات دوال را با معانی مخزونه هیچ نسبتی
نیست الا آنکه این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه است مرایای آن کمالات مخزونه حروف
و اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین صورت غیر واقع
است معانی بهمان صرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است
لیکن چون در میان معانی و این حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت دالیه مدلولیه متحقق
است بعضی معنی زائده از آن در تخیل می آید فی الحقیقة آن معانی مخزونه از آن معانی زائده
منزه و مبرا است آنچه معتقد ماست درین مسئله نیست اثبات امر زائده ورای مظهریة و مرآتیة

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر است ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت معرا است و از
مناسبت مبرا ما للتراب و رب الارباب باینقدر مناسبت ظاهریت و مظهریت وحدة وجود گویند یا نگویند
فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیت و ظاهریت و مظهریت نه آنکه یک موجود است و
ماسوای او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است اثبات حقیقت در روی نمودن
از اوهام و خیالات و برآنی برآرد که مقصود سوفسطائی است **مثنوی** چون بدانستی تو او را از نخست
سوی آنحضرت نسب کردی درست + وانکه دانستی که ظل کیستی + فارغی گر مردی و گر زیستی **مکتوب صد و
بست و ششم** نیز بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در نفی الهیه باطله نماید
چه آفاقی چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا نیز در
تحت نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیته نماید اگر وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و ما بیان ذلک
سیادت و نقابت پناها طالب را باید که اهتمام در نفی الهیه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات
معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه وهم در آید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا به
موجودیته مطلوب نماید **مصرع** بیش ازین پی نبرده اند که هست + اگرچه وجود را نیز در آن موطن
گنجایش نیست ماورای وجود باید طلبید علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که وجود
واجب تعالی زاید است بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود امر دیگر اثبات نا
کردن از قصور نظر است قال الشیخ علاء الدولة فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و این درویش چون از
مشرب وجود بالا گذرانیدند تا چندگاه که مغلوب آنحال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب تعطیل
می یافت و حکم بوجود واجب جل شانه نمی کرد چه وجود را در راه گذاشته بود در مرتبه ذات وجود را
گنجایش نمی یافت اسلام او در آنوقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هرچه در حوصله ممکن
در آید بطریق اولی ممکن شاید فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته از حصول فنای
الله و البقاء بالله گنجایش آن نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم قلب حقایق پس چون
ممکن واجب نگردد نصیب ممکن غیر از عجز نباشد **فرد** عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کانجا همیشه
باد بدست است دام را + بلند همتی همین طور مطلب می خواهد که هیچ از وی بدست نیاید و هیچ نام و نشان از وی

پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی می خواهند که از اعیین خود یابند و قرب بمعیت او پیدا سازند مصرع آن یکی
من چنینم یا رب این بالام اولاً و آخراً **مکتوب صد و بست و هفتم** بملا صفر احمد رومی صدور یافت
در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض است
و تعطیل صرف بلکه داخل سیئات است حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید
عذری که در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر دانست قال
الله تعالی سبحانه وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا و قال الله سبحانه ایضاً
أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ معتقد آن باید بود که اینهمه در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض است
بلکه در خور طی منازل سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند **بیت** هر چه
جز عشق خدای احسن است + گر شکر خوردن بود جان کندن است + حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق
مقدم است ادای حقوق اینها امتثالاً لامره است سبحانه والا کرا مجال آن بود که خدمت او را گذاشته
بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت
تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
دیگر است انجا نام زراعت و قلبه رانی بردن عین معصیت است و مزد هر کار باندازه آن کار است قلبه رانان
با محنت تمام در روزی یک تنکه اجرت میگیرند و مقرب در ساعتی بخدمت حضور مستحق لکها میگردد
مع ذلک او را باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار فر شاه است و لیس شتان ما بینهما فرخ حسین خیلی موفق
است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسم والسلام **مکتوب صد و بست و هشتم**
بخواجه مقیم صدور یافته در ترغیب بلندی همتی و عدم اکتفا بغیر مطلب حقیقی + خدمت خواجه مقیم دور افتادگان
ایو مواطن شکل فراموش نسازند بلکه در یاد آرند المرء مع من احب المقصود مسلک بغایت طویل است و مطلب در
غایت کمال رفعت همم در نهایت منقصت منازل وسطی همچو سراب مطلب نما است عیاذاً بالله
سبحانه وسط را نهایت انگاشته بیکبار غیر مقصد را مقصد دانند و چون را بیچون تصور نمایند و از
وصول مطلب حقیقی باز مانند همت را بلند میباید ساخت و بهیچ حاصل سر فرو نمی باید کرد و دوای
الورا می باید جست حصول اینچنین همت وابسته بتوجه شیخ مقتدا است و توجه او منقید اخلاص

و محبت مرید معتقدی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و بست و نهم** بسید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقهٔ اوست و همین جامعیت است که سبب جمعیت او است کما قیل یا رُبّ المحجوبین و بلاء المحجوبین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین موجودات است بواسطه هر جزوی از اجزای و تعلقی و گرفتاری در وی بموجودات متناثره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر بتوفیق ایزدی عز شانه خود را ازین تعلقات پراگنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزاً عظیماً و الا فقد ضل ضلالاً بعیداً بهترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات بواسطهٔ جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت تمام است اگر رو بعالم دارد از همه چه گویند مکدرتر است و اگر رو بحق سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه بیش نما است کمال آزادی از دولتِ این تعلقات خاصه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم و بعد ازو انبیا و اولیا را دیگر علی تفاوت درجاتهم صلوات الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین رزقنا الله سبحانه و ایاکم نجات عن هذه التعلقات بحرمت النبی المصطفی الممدوح بقوله سبحانه و تعالی ما زاغ البصر و ما طغی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها زیاده برین موجب ملال است والسلام والاکرام **مکتوب صد و سیم** بجمال الدین صدور یافته در بیان آنکه تلوینات احوال را چندان اعتباری نیست حصول مقصد بیچونی و بیچگونی باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار نیست بآن مقید نباشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از گفت و شنود و دید و شهود منزه و مبرا است طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامر پادشاه نیست اما اینخواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم وقایع را اعتبار نمی نهند این بیت در کتب ایشان نوشته **بیت** چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شادی و غم نیست منتظر حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام **مکتوب صد و سی و یکم** بخواجه

کابلی صدور یافته در بیان علوشان طریقهٔ حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از
حال جماعه که درین طریقهٔ علیه احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته ❊ الحمد لله رب العالمین والصلوٰة
والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف شرفه الله سبحانه بتشریفات
اولیائه الکرام بدانند که طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است و
نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است این همه
بواسطهٔ آنست که درین طریق التزام سنت است و اجتناب از بدعتها امکن عمل برخصت تجویز نمینمایند
اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست نمی دهند اگرچه بصورت در سیرت متضرر دانند
احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم شرعیه دانسته اند جواهر
نفیسهٔ شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و
مفتون نمیگردند از نص بفص نمیگرایند و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمی کنند حال ایشان
بر دوام است و وقت ایشان استمراری تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است
حضوریکه غیبت در قفای آن باشد نزد این عزیزان از درجهٔ اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقهٔ علیه نیز از کم فهمی
کمالات ایشان انکار نمایند بیت قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ❊ حاش لله که برآرم
بزبان این گله را ❊ آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقهٔ علیه درین طریق نیز احداثها نموده اند
و روش اصل اکابر از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که باین احداثات تکمیل این طریقه
نموده اند حاشا و کلا کبرت کلمة تخرج من افواههم بلکه در تخریب و تضییع آن کوشیده اند افسوس هزار افسوس
بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقهٔ علیه احداث نموده اند و نماز تهجد را بجماعت
میگذارند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تهجد جمع میگردند و بجمعیت تمام ادا مینمایند و این
عمل مکروه است بکراهت تحریمیه جمعی از فقهاء که تداعی شرط کراهت داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیهٔ مسجد
ساخته زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت میدانند
که دوازده رکعت را ایستاده میگذارند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کند و بآن سیزده

گردد و تحقیق چنین است حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت بنماز تهجد همراه وتر حکم فروعیه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت تعود را
حکم یک رکعت قیام داده اند مشار امتثال انعیلم و عمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة عجب است در بلاد علما که ماورای این مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته با آنکه اهل آن در
علوم اسلامیه از برکات ایشان استفاضه مینمایم والله سبحانه الملهم للصواب فرد انکه پیش تو گفتم
غم دل ترسیدم • که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است • والسلام

مکتوب صد و سی و دوم

بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا که کناهی
فقرا به از صدر نشینی اغنیا است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما
پوشیده است فردا خواهند کشاد و غیر از ندامت فایده نخواهد کرد خبر شرط است ای بو الهوس امر تو از دو حال
خالی نیست در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر دهند بد و اگر ندهند بدتر اگر بدهند استدراج است نعوذ
بالله سبحانه من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا والآخرة نشان حال است کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است
امروز این سخن معقول شما شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب
و تمنای لباس فاخره شما را درین بلا انداخت هنوز هم هیچ نرفته است فکر اصل بکنید و هر چه از حق سبحانه
تعالی مانع آید آن را دشمن دانسته از و فرار نمائید و حذر کنید ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم فاحذروهم
نص قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل در آرند یا نه من
از اول سیر آمده ام از فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شعر و قد کان ما خفت
ان یکونا • انا الی الله راجعونا • والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوة والتسلیمات والتحیات اتمها واکملها من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتم چون نفیس را
شما در سرگین انداختید انا لله وانا الیه راجعون

مکتوب صد و سی و سوم

نیز بملا صدیق
صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت • مکتوبیکه بدست
قاصد ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت

از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحمل و تعلل خرخسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه من الصلوات
انمها و من التسلیمات اکملها هلک المسوفون سوف افعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر
موهوم نمودن و موهوم را از برای موجود نگاه داشتن بیسرّ سنکوهست باید که نقد وقت مصرف
امر اهم گردد و نسیه از برای مزخرفات لایعنی مدخر باشد حق سبحانه تعالی ذره بی آرامی بدهد که از آرام لا سوی
او تعالی نجاتی میسر گردد گفت و گو حاصل ندارد سلامتی قلب طلبند فکر اصل باید کرد و از مالایعنی اعراض
تام باید نمود بیت هر چه جز عشق خدای احسن است ✦ گر شکر خوردن بود جان کندن است ✦ ما علی الرسول
الا البلاغ **مکتوب صد و سی و چهارم** نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف حضرت
حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب عروجات بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات انمها صحبت آثار الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را امروز
باید کرد و غیر اهم را فردا باید انداخت حکم عقل این است نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسند
والسلام **مکتوب صد و سی و پنجم** هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان
مراتب الولایة عامة کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایة عبارة عن الفناء والبقاء
وهی اما عامة او خاصة ونعنی بالعامة مطلق الولایة وبالخاصة الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة الفناء فیها اتم والبقاء اکمل ومن شرف بهذه النعمة العظمی فقد لان جلده للطاعة
وانشرح صدره للاسلام واطمانت نفسه فرضیت عن مولاها ورضی مولاها عنها وسلم قلبه المقلبة وتخلص روحه
کلیة الی مکاشفة حضرت صفات اللاهوت وشاهد سره مع ملاحظة الشیون والاعتبار وفی هذا المقام
شرف بالتجلیات الذاتیة البرقیة وتحیر خفیه لکمال التنزه والتقدس والکبریاء واتصل اخفاه اتصالا لا کیفیا
وضرب من المثال هذا مصرعه هنیئا لارباب النعیم نعیمها ✦ ومما ینبغی ان یعلم ان الولایة الخاصة
المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایة فی طرفی العروج
والنزول اما فی طرف العروج فلان فناء الاخفی وبقاءه مختصان بتلک الولایة الخاصة وعروج
سایر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام
الروح وعروج البعض الی السر وعروج البعض الآخر الی الخفی وهو اقصی درجات الولایات العامة

امّا فی طرف النزول فلان الاجساد الاولیاء المحمدیة علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة نصیبا من کمالات درجات
تلک الولایة لما انه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اسری لیلة المعراج بالجسد الی ما شاء الله تعالی وعرض علیه الجنة
والنار واوحی الیه ما اوحی وشرف ثمه بالرؤیة البصریة وهذا القسم من المعراج مخصوص به علیه الصلوة
والسلام والاولیاء المتابعون له بکمال المتابعة السالکون تحت قدمه لهم ایضا نصیب من
هذه المرتبة المخصوصة ع وللارض من کاس الکرام نصیب • غایة ما فی الباب ان وقوع
الرؤیة فی الدنیا مخصوص به علیه الصلوة والسلام والحالة التی حصلت للاولیاء الذین تحت
قدمه لیست برؤیة والفرق بین الرؤیة وتلک الحالة کالفرق بین الاصل والفرع والشخص والظل ولیس
احدهما عین الآخر **مکتوب صد و سی و ششم** نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از
تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی • مکتوب مرغوب صواب آیات چون قاصد او از عشره متبرکه رسید بعد
از مضی آن بجواب کتابتها پرداخت جواب کتابت خانخانان و جواب کتابت خواجه عبدالله را نیز
نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بانکه معقول فقیر نمی شود تا حکمت چه
باشد والامر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده
است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد
در درویشی طول امل کفر است و معامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا آید و اگر
آشنایی دارند باید بخواجگی خیری نوشت منقح و صریح اگر او در جواب هم منقح بنویسد و وعده مؤکد
مفهوم شود با این نیت بروند اما علاج تسویف و تاخیر هر چه باشد هر چه بکنند زودتر بکنند که فرصت بسیار
غنیمت است **مکتوب صد و سی و هفتم** بحاجی خضر افغان صدور یافته در علو شان
نماز که منوط است کمال آن بنهایت النهایت و ما یناسب ذلک • مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح
پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در ادای
صلوة که غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص در ادای فرایض صلوة زیرا که در ابتدا نهایت با ادای صلوة
نافله ملتذ می سازند و در نهایت النهایت این نسبت بفرایض منوط میگردد و ادای نوافل خود را
بیکاره میدانند کار عظیم نزد او ادای فرایض است و بس مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد

باید دانست التذاذی که در حین ادای صلوات دست میدهد نفس را اصلا در آن حظی نیست در عین این التذاذ او
در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه عالیست مصرع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ۞ امثال ما مردم بوالهوس را گفت
و شنود این سخنان هم مغتنم است مصرع باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم ۞ و نیز بدانند که رتبه نماز در رنگ رتبه رؤیت
است در آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین رؤیت است و بدانند که سائر
عبادات وسائلند از برای نماز و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام ۞ **مکتوب صد و ششم**
بشیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در مذمت دنیای دنیه و اجتناب از صحبت ارباب دنیا ۞ فرزندی
ارشدی باین دنیه مغرور خرسند نباشند و سرمایه دوام اقبال آن جناب قدس سره ادنی حیله سلطانه از دست
ندهند فکر باید نمود که چه چیز میفروشند و چه چیز میخرند آخرت بدنیا عوض نمودن از حق سبحانه بخلق باز ماندن
سفاهت و بیخردی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع ضدادست ما احسن الدین و الدنیا لو اجتمعا از این دو ضد
هر کدام را اختیار کنند و بهر که خواهد خود را بفروشند عذاب آخرت ابدیست و متاع دنیا قلیل است دنیا مبغوض
حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس عش ما شئت فانک میت ۞ و الزم ما شئت فانک مفارقه
و آخر زن و فرزند را باید گذاشت و تدبیر ایشان را بحق سبحانه باید سپرد امروز خود را مرده باید انگاشت و مهمات
ایشان را باو تعالی باید تفویض نمود وَاَوْلَادُكُمْ عَدُوٌّ لَّكُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع است (ان من ازواجکم)
مگر شنیده باشند که خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان
سم قاتل است کشته این سم موت ابدی گرفتار است العاقل یکفیه الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة و التاکید
۞ لقمه چرب ملوک دراز و یا در مرض قلبی میکشند فکیف الفلاح و النجاة الحذر الحذر ۞ من آنچه شرط
بلاغست با تو میگویم ۞ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ۞ فر من صحبتهم اکثر ما تفر من الاسد فانه یوجب الموت الدنیوی
و هو قد یفید فی الآخرة و اختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی و الخسارة السرمدی فایاک و صحبتهم و ایاک لقمتهم
و ایاک و محبتهم و ایاک و رؤیتهم و قد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه باید دانست که
تواضع و چاپلوسی از جهت غنای ایشان است یا چیز دیگر شکی نیست که از جهت غنای ایشان است و نتیجه آن
ذهاب دو ثلث دین است فاین انت من الاسلام و این انت من النجات این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که
میدانند که لقمه چرب و صحبت ایشان دل آن فرزند را از ذکر مواعظه و تعقل نصایح در پرده انداخته بکلمه و کلام متاثر

نخواهد شد فالحذر فالحذر من صحبتهم والحذر الحذر من رؤیتهم والله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه وایاکم عما لا
یرضی عنه ربنا المتعال بحرمت سید البشر المنزه المحمود عن زیغ البصر علیه وعلی اله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها والسلام مکتوب صد و شصت و سیوم بجبفر بیگ تهانی صدور یافته در بیان آنکه جماعتی دو لسان
که الطعن در اهل الله نمایند هجو و نکوهش آن جماعه مجوز است بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخت خوش سبحانه
وتعالی ایشانرا سلامت دارد که تفقد حال فقرا میفرمایند و حضور و غیبت یکسان میدارند محمد و با کفار قریش
چون از کمال بیسعادتی در هجو و نکوهش اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغامبر علیه وعلی اله الصلوة والسلام
بعضی از شعراء اسلامیه مقرر نمودند که هجو کفار نگونسار نمایند آن شاعر در حضور آن سرور علیه وعلی آله من الصلوة
افضلها ومن التسلیمات اکملها بر بالای منبری بر آمده اشعار هجویه کفار بر ملا میخواندند آنسرور میفرمودند که روح
القدس با تست ما دامیکه هجو کفار میکنند ملامت و ایذاء خلق از مغتنمات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمت
سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و شصت و چهارم بملا محمد معصوم کابلی صدور یافته در
بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است و محبت آثار رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را
درد و غم لازم است بیت غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غم است ٭ ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است
دوست او را از آنگه میخواهد تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است و ساز در سوز است
و قرار در بیقراری و راحت در جراحت در مقام فرغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را
بمحبوب باید سپرد هر چه از وی بیاید باشد برضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق زندگانی در رنج و صعوبات
تا تواند استقامت ورزید ملا فتور در قضا است مشغولی شما غریب شده بود ما پیش از قوت بضعف کشید
غم نیست اگر اندکی خود را ازین ترددات جمع سازند بهتر از بیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را علی
اسباب جمعیت دانند تا توانند کاری کرد والسلام مکتوب صد و شصت و پنجم بملا محمد قلیج صدور یافته در بیان
آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است و حضرت حق سبحانه وتعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی گاهی نمینویسند که چه صورت دارد البته از آن باب نیز
مینوشته باشند که موجب توجه غایبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم
نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص است امید است که کار شما باین طاعات میسر گردد والسلام

مکتوب صد و چهل و دویم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران
اگر اندک بدست افتد اندک نیست ٭ مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت
فقرا و توجه باین طائفه از جملهٔ نعم خداوندی است جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بر این حصول مرجو است نیازی که بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده
شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از آنجا فرا رسیده بود از ان مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در ان
فتوری رفته باشد بیت یکچشم زدن خیال و پیش نظر ٭ بهتر ز وصال خوبرویان همه عمر ٭ از نسبت
این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است
مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ٭ اما ازین فتور غم نیست چون رشتهٔ صحبت بجمله این نسبت
قویست فرجی که مکرر پوشیده شده است ارسال داشته شد گاه گاه آنرا بپوشند و باد نگاه دارند که فواید
بسیار از ان متوقع است هر گاه آن جامه را بپوشند با وضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام
رو دهد هر گاه چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاهری بی احوال باطن از حیز اعتبار
ساقط است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ٭ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة و السلام ظاهرا و باطنا مصرع کار اینست غیر این همه هیچ مکتوب صد
و چهل و سیوم بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف
نکنند مصاحب فقرا را با شمس مشفق باشند که موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند و بحضور دموع
نمایند که آخر عمر از ان نشاط شیبانی اثری دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خیر شرط است بقوت نمازها
بجماعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کنند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات لذات فانیه و تنعمات ما لا کلام منظور نظر نباشد و الله سبحانه الموفق للخیرات ٭
مکتوب صد و چهل و چهارم بحافظ محمود لاهوری صدور یافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان آنکه
سیر الی الله و سیر فی الله و دو سیر دیگر که ابدا ازین دو سیر است ٭ حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات ترقیات
بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مصرع از هر چه
میرود سخن دوست خوشتر است ٭ سیر و سلوک عبارت از حرکت علمی است که از مقوله کیف است حرکت اینی

گنجائش ندارد و بعض سیر الی الله عبارت از حرکت علمیه است که از علم اسفل بعلم اعلی سیر نماید و ازان علم اعلی بعلم اعلای
دیگر الی ان ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها و زوالها بالسرها و هذه الحالة هو المعبر بالفناء و سیر
فی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب وجوب از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و
تنزیهات الی ان ینتهی الی المرتبة التی لا یمکن التعبیر عنها بالعبارات و لا الاشارة الیها باشارة و لا تسمی باسم و لا تکنی
بکنایة و لا یعلمها عالم و لا یدرکها مدرک و هذا المسمی بالبقاء و سیر عن الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت
از حرکت علمیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و ازان اسفل تا اسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات راجعا
القهقری و ینزل عن علوم مراتب الوجوب کلها و هو العارف الذی نسی الله بالله و رجع عن الله مع الله و
هو الواجد الفاقد و هو الواصل المهجور و هو القریب البعید و سیر رابع که سیر در اشیا است عبارت از حصول علوم
اشیاست شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیاء کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول و الثالث
للسیر الثانی کما تری و سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل فنا و بقا است که عبارت از ولایت است و سیر
ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیاء مرسل است صلوات الله تعالی و تسلیماته علی
جمیعهم عموما و علی افضلهم خصوصا و تابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات نیز نصیب است

قُلْ هٰذِهٖ سَبِیْلِیْ اَدْعُوْا اِلَی اللّٰهِ عَلٰی بَصِیْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ اٰیت

حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر آن تنبیه و تشویق طالبان است بر شکر غلطیدای صفرا سازان و ازدیاد
کوری سودائیان والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافته در بیان آنکه مشایخ طریقت نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثیر بعضی از مبتدیان
این طریقت بسرعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا مشایخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم امر اختیار
کرده اند و عالم خلق را در ضمن این سیر قطع می نمایند بخلاف مشایخ سائر طرق که ابتدای سیر ایشان از عالم خلق
است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه می رسند لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد
ولاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا چه

از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدا سیر ایشان از عالم امر است بسرعت متاثر نشوند و التذاذ و حلاوت
که مقدمهٔ جذبه است بزودی پیدا نکنند وجهش آنست که عالم امر در ایشان نسبت بعالم خلق ضعیف افتاده است
و همین ضعف سد راه سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطوء تاثر تا زمانی متحقق است که عالم امر در ایشان بر عالم
خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد علاج این ضعف مناسب این طریقه علیه تصرف تام است مر صاحب
تصرف تام را و علاجیکه مناسب طرق دیگران است تقدیم تزکیهٔ نفس است و ریاضات و مجاهدات شاقه
که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باید دانست که بطوء تاثر علامت نقصان
استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند والسلام **مکتوب صد و چهل و ششم**
بشرف الدین حسین صدور یافت در نصیحت بر تکرار سبق ÷ مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول یافت
لله سبحانه الحمد والمنة که بسعادت یاد فقرا مستعد اند سبقی که گرفته بودند تکرار آن وقت را معمور دارند
و فرصت را از دست ندهند مبادا کر و فر فانیه از جا برد و طمطراق زائله بی حلاوت سازد بیت
همه اندر زمن تو اینست ÷ که تو طفلی و خانه رنگین است ÷ چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را
در عنفوان شباب توفیق توبه کرامت فرماید و بران استقامت بخشد توان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب
آن نعمت حکم شبنمی دارد در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق
جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی ورضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب صد و چهل و هفتم** بخواجه اشرف کابلی
صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن ÷ حق سبحانه و تعالی
در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بعضی
از مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران
پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفهٔ ثالث بتوقف رفته اند ابوسعید خراز گوید قدس سره تا نرهی
نیابی و تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بود راقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یکزمان متحقق میگردد
جائز نیست که گسستن از پیوستن جدا باشد و پیوستن بی گسستن هویدا گردد غایت ما فی الباب اگر خفائی
است در تقدم ذاتی است و تعیین علیه یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره اختیار نموده است تا نی

بنا بر آن میفرماید که سبقت ازان طرف نگوسته بلی اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت نمینمایند
مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن
و ظهور تام موخر ازان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما نظر طائفه اولی بلند است که قلیل را در حیز
اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب
بهر حال مظهر گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدو نهایت خرط القتاد مرتبه
اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمال است لیکن علی
تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت **مصرع** بانگ دو کردم
اگر در ده کس است ** **مکتوب صد و چهل و هشتم** بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه
صاحب را بیحاصل است و در بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور
نشوند که صور مشایخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است ** دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول
و سیری نشان نموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بیحاصلی بحمد الله سبحانه که عبره مرحاتم است صاحب بیحاصلی
است و آنکه خود را بیحاصل داند واصل است مکرر بشما گفته شده است که زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و
امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صورت مشایخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است که بآن صور ظهور
نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است عیاذا بالله سبحانه
ثانیا آنکه مکرر و موکد بشما گفته ایم که سر رشته کار مختصر بگیرند تا بسرعت سرانجام یابد امر ضروری را گذاشته
بامر لاطائل پرداختن از عقل و دوراندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد رای خود اید سخن کس در شما کم اثر است
کم موثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ **مکتوب صد و چهل و نهم** نیز بملا صادق کابلی صدور
یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب تعالی اشیا را بهر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر
بر سبب متعین دوخته شود ** اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این همه خود را بعالم اسباب واگذاشته
است هر چند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را باسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب
معین دوخته شود **مصرع** کر دری بسته شد ای دل دگری بگشاید این قسم کوته نظری بسیار بی مناسبت
مطلب از امثال شما مردم بسیار مستهجن است ساعتی بحال خود فرو باید رفت و این شناعت را باید فهمید

در کسوت فقر این همه تلاش در تحصیل مبغوضه حق جل شانه چه بلا است منکر است عجب است که این منکر را در نظر
شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف ساختن
و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزار افسوس که از کسی
در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خیر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزار نکشند چیزی که
بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشند هیچ غم نیست بیه دولتی است که مردم کسی را بد دانند و فی الحقیقت
نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام **مکتوب صد و پنجاهم** بخواجه محمد قاسم صدور
یافت در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست به التفات نامه اخوی
خواجه محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری
دلتنگ نشوند که رای آن نمیکنند زیرا که این نشاره در معرض فنا است مرضی حق سبحانه و تعالی می باید بسر برد
درین ضمن عسر باشد یا یسر شایان مطلوبیت را بجز ذات واجب الوجود نیست جل شانه خصوصا امثال شما مردم
عزیز را هم ذاک اگر بجد هستی و کاری اشارت نماید منت در سعی آن خواهد کوشید والسلام **مکتوب صد و
پنجاه و یکم** به میر مومن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
و بیان معنی یاد داشت که مخصوص این اکابر است بسم الله از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است یاد داشت
از طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور حضرت
ذات است تعالی و تقدس بی تخلل حجب شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی
حجب بتمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب بتمام از پیش حضرت
ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر
از حیز اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقیه عبارت از ظهور حضرت
ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر گردد و فنای اکمل را در آن مقام اثبات
میکنند دایمی گردد و حجب هرگز رجوع نکنند و اگر رجوع کند حضور بغیبت متبدل خواهد گشت و یاد داشت
نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر و تجلی اتم و اکمل است و اکملیت فنا و اتمیت بقا
باندازه اتمیت و اکملیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا **مکتوب صد و پنجاه و دوم**

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانه
و ما یناسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانه و تعالی
اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای عز و جل که غیر اطاعت رسول باشد
اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمهٔ قد را آورد تا بوالهوسی درمیان این دو طاعت
جدائی پیدا نکنند و یکی را بر دیگری نگزینند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند از حال
جماعتی که درمیان این دو طاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا، آری بعضی از مشائخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت و غلبهٔ حال سخنان گفته اند که موهم
تفرقه اند میان این دو طاعت و مشعر اند باختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان محمود
غزنوی در ایام بادشاهت خود نزدیک بخرقان فرود آمده بود و از بخیا و کلای خود را بخدمت شیخ
ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیایند و بوکلای خود گفت که اگر از شیخ
توقفی فهم کنید کریمهٔ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را برخوانید چون وکلای شیخ توقف
فهمیدند کریمهٔ مذکوره را برخواندند شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمندهٔ اطیعوا الرسول
ام و باطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ طاعت حق را سبحانه و غیر طاعت رسول دانسته اند
این سخن از استقامت دور است مشائخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند و در جمیع مراتب
شریعت و طریقت و حقیقت طاعت حق سبحانه را در طاعت رسول میدانند و طاعت حق سبحانه
که در غیر طاعت رسول است علیه الصلوة والسلام عین ضلالت انگارند و نیز منقول است که شیخ
شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی داشتند و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بود
اتفاق در آن اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را از آن
آزردگی پیدا شد فرمودند که تعظیم شما بواسطهٔ محبت رسول است علیه الصلوة والسلام و تعظیم این مجذوب بواسطهٔ
محبت حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبهٔ محبت حق را سبحانه
بر محبت رسول علیه الصلوة والسلام اگر سکر حال میدانند و جز فضولی نمی انگارند اما آنچه درست است

که در مقام کمال که مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوة است
محبت رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی اطاعة الرسول النبی هی عین اطاعة الله سبحانه **مکتوب صد و**
پنجاه و سیوم بمیان شیخ مزمل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقیت ماسوی که مربوط بفنا
مطلق است کتابتیکه ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والمنة که طالبان خود را در طلب
بیقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تمام از رقیت اغیار
وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بالکل از آئینه دل محو سازد و تعلق
علمی و حبی او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی ورا مقصودی و مرادی نباشد و دونه خرط
القتاد سر خیل کمالان بی تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا مصرع این کار دولت است کنون
تا کرا رسد گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید ع بهر چه از دوست
وامانی چه کفر آن حرف و چه ایمان ع بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا ع غربت شما بطول
انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت چون توقف خواهند و اگر نا اهل چه احتیاج
رخصت مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان
چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هر چه باشد مقصود حق را سبحانه باید دانست با او هر چه جمع شود
سود اگر نشود گونه شود ع رضا بهر این بیچاره تو در کل اکبری و السلام **مکتوب صد و پنجاه و چهارم**
نیز بمیان مزمل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت و حق سبحانه و تعالی
با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فنهلک ولا اقل منها فنصیب
هر بلایی که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد
اگر بت میپرستد فی الحقیقت خود را میپرستد افرایت من اتخذ الهه هواه ع از خود چو گذشتی همه عیش است
و خوشی ودع نفسک و تعال همچنانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت
اینجاست و بیرون خود یافتنی نباشد ع با تو در زیر گلیم است هر چه هست ع همچو نابینا مبر هر سو
دست و سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت
است هم از خود و اگر حیرت است هم در خود بیرون خود قدمگاهی نیست سخن بکجا رفت مبادا ساده دلی

از اینجا حلول یا اتحاد فهم کنند و بورطه ضلالت روند اینجا حلول کفر بود و اتحاد هم بیش از تحقق باین مقام تکلم از آن
ممنوع است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامت علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد و با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود و عدم آنرا
مساوی دانند والسلام والاکرام **مکتوب صد و پنجاه و پنجم** نیز بمیان شیخ منزل صدور یافته در ترغیب
رجوع باصل بود حق سبحانه و تعالی با خود دارد ه بعد از خدا هر چه پرستند هیچ نیست بی دولت
آنکه هیچ اختیار کرد ٭ غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق
نیز همراه است چند روز اگر اراده خدا و نکه موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد
حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره یکبار و ناصیه بدست او دارد و ما من دابة الا هو آخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم این المفر مگر آنکه ففروا الی الله گفته در وی بوی بگریزند بهر حال
اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد ه هر چه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭ **مکتوب صد و پنجاه و ششم** نیز بمیان منزل صدور یافته
در ترغیب صحبت اهل الله بکتابتیکه بدست قاضی زاده حاجی الله فرستاده بودند و کد بیلے رسانید بحمد الله
والمنت که صحبت فقرا نقد وقت دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و ازمان
نزدیک است اما بسی دور است ه فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست
بسیار است ٭ چون بوسطه رعایت حقوق ارباب حقوق اینهمینی را اختیار کرده اند هر انطور بکنند فقیر هم
تا ماه رجب شاید اینجا بماند والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بهر حال چند روزه عمر را
بفقرا می باید گذرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه حرف
نص قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات ایمنها بان امر فرمود
عزیزی می فرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا
نیافت ایشانرا نشناخت رزقنا الله تعالی و ایاکم صحبت هذه الطائفة العلیة الشریفة **مکتوب**
صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبدالوهاب صاحب صدور یافته در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان برود
باید که خود را خالی کرده برود تا مملو بازگردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد ٭ در مرتبه شما قدم

قدم رنجه نموده آمده اید و زود برخاسته رفتید فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده
شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از عداد خارج
است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان را
آید و راه افاضه بگشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد و امتلا را جز علت بار نیست و استغنا را جز طغیان
کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از ان توجه خاطر شکسته
پس توجه با نیاز شرط آمد مع ذلک درین اوان که طالب علمی مد ظله عارض بجانب ایشان ظاهر ساخت
بخاطر رسید که چون مجرد آمدن ایشان را هم غنیمت است پس از جانب خود مهما امکن اداء حق باید نمود لاجرم
بزبان قلم از جهت تدارک مامضی و تلافی ماسبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال املا نموده بجانب ایشان
ارسال داشت والله سبحانه الملهم للصواب الموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح
عقائد بمقتضای کتاب و سنت است بنهجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از کتاب و سنت آن عقائد را
فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران
نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از آنجا اخذ می نماید و بحال
انه لا یغنی من الحق شیئا و ثانیا علم باحکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و ثالثا عمل
بمقتضای این علم است و رابعا طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم
تا تصحیح عقائد ننمایند علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نباید و تا این
هر سه میسر نگردند حصول تصفیه و تزکیه محال است لهذا ازین چهار رکن با متممات و مکملات اینها که
تکملة الغرض هر چه هست از فضول است و داخل در مالایعنی و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه
و اشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات

مکتوب صد و پنجاه و هشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال حسب
تفاوت الاستعداد اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت فی
الکمال قد یکون بحسب الکمیة و قد یکون بحسب الکیفیة و قد یکون بهما معا فکمال البعض مثلا بالتجلی الصفاتی
و کمال الآخرین بالتجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذینک التجلیین و بین اربابهما ایضا فکمال

البعض لسلامت القلب و تخلص الروح و کمال الاخریها و بالشهود السری ایضا و کمال الثالث بذلک الثلث
و بالحیرة المنسوبة الی الخفی و کمال الرابع بذلک الاربع و بالاتصال المنسوب الی الاخفی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم و بعد حصول الکمال فی ای مرتبة کانت من المراتب المذکورة اما رجوع القهقری او
ثبات و استقرار فی ذلک الموطن الاول هو مقام التکمیل و الارشاد و رجوع من الحق الی الخلق للدعوة
والثانی هو موطن الاستهلاک و العزلة من الخلق والسلام اولا و آخرا **مکتوب صد و پنجاه و نهم**
بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده در تعزیه هر چند الام و مصائب بظاهر تلخ است و مولم جسم لیکن
بباطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شده اند الم یکی
مستلزم لذت دیگریست ایست فطرتے که درمیان این دو نقیض و لوازم آنها تمیز تواند کرد از بحث
خارج است دوا بیت ندارد اولئک کالانعام بل هم اضل ؎ اگر از خویشتن چونیست چندین بیخبر
دارد از خیال چنین شخصے که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر او تابع
عالم گشته سر این معما را چه شناسد تا روح بمقر اصلے خود رجوع قهقری نماید و امر از خلق جدا نشود جمال
این معرفت جلوه گر نگردد و حصول این دولت وابسته بموتی است که پیش از ورود اجل مسمی صورت بندد
و مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم از آن بفنا تعبیر کرده اند ؎ خاک شو خاک تا بروید گل که بجز
خاک نیست مظهر گل و کسیکه پیش از مردن نمرد مصیبت او باید داشت و عزا رجا باید آورد خبر ارتحال
دال برحومی شما که به نیکنامی شهرت داشتند و شیوه امر بمعروف و نهی از منکر را نیک رعایت میکردند مسلمانان
را موجب حسرات و مستلزم اندوه گشت انا لله و انا الیه راجعون الله یغفر له و صبر ایشان گرفته پیش
متعلقان ایشان بر عهده دعاء و استغفار و معاونت باشند که وقتی را اشد احتیاج است بامداد احیاء حضرت
نبوی علیه و علی آله الصلوات و التحیات آمده است ما المیت الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من
اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال من الرحمة و ان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم مداومة
الذکر و ملازمة الفکر فان الفرصة قلیلة فینبغی ان یصرف الی اهم المهام والسلام **مکتوب صد و
شصتم** بنام این کمترین بنده خود فرموده اند یعنی یار محمد جدید البدخشی الطالقانی در بیان

نعم الامیر علی باب الفقیر

مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال نقصان هر
طائفه از اینها. مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند طائفه اولی قائلند بآنکه عالم بایجاد
حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال همه بایجاد حق است سبحانه
و خود را شیئی بیش نمیدانند بلکه شیئیت هم از دست غرشانه در بحر نیستی چنان گم میکردند که نه از عالم
خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت
است و این دید عاریت بر وی چنان غالب می آید که درست جامه را با اصل میدهد خود را برهنه می یابد
و اگر همچنین شخصی را از بی شعوری و سکر بشعور و بصحو آرند و به بقا بعد الفنا مشرف سازند هر چند جامه را
با خود می یابد اما بیقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلق
که بآن جامه داشت هیچ نمانده همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامه عاریت
سے انکار دارد اما میداند که این جامه در وهم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید
بحدیکه آن لباس وهمیه را درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه
وهمیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقای مترتب بران اکمل کما لایخفی و هو
قریب انشاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه که بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت
شده اند بعلماء اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست در میان متکلمین و ایشان الا آنکه متکلمین
آنهمه را علماً و استدلالاً درمی یابند و ایشان کشفاً و ذوقاً و ایضاً این بزرگواران عالم را بحق سبحانه
لغایت تنزه هیچ نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسبت را سلب میکنند فکیف العینیة والجزئیة تعالی شأنه
الا النسبت مولیة و عبودیت صانعیة و مصنوعیة بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان
بفنای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردند طائفه
دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائلند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیت
نه بطریق اصالت و وجود اینها قایم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی سایه
ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده
و غیرها حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد و بآن متألم شود عقلاً و عرفاً نخواهند گفت

گر آن شخص متألم شود چنانچه طائفهٔ ثالث بآن قائلند علی هذا القیاس جمیع افعال قبیحه که از مخلوقات
صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه بارادهٔ خود حرکت کند نمیتوان گفت
که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است
که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفهٔ ثالث قائلند بوحدة وجود یعنی در خارج یک موجود
است و لیس فقط آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اصلا تحقیقی نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان
ما شمت رائحة الوجود و هر چند این جماعه هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان
در مرتبهٔ حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را عز و جل متصف بصفات
وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در مرتبه همان ذات احد را باحکام لائقه
آن مرتبه متصف میسازند و متلذذ و متألم همان ذات عز شانه را میدانند لیکن در پردهٔ این ظلال محسوسه
متوهمه و محظورات عقلا و شرعا بر اینها بسیار وارد میشود که در جواب آنها تمحلات و تکلفات میآیند هر چند
این طائفه واصل و کامل اند علی تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان اینها بضلالت
و الحاد رهنمونی کرده بزندقه رسانید و طائفهٔ اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق اند بکتاب و سنت اما
اسلمیه و اوفقیه ظاهر است و اکملیه و اتمیه بنا بر آنست که بعض مراتب وجود انسانی بغایت لطافت
و تجرد به مبدا مشابهت و مناسبت تمام دارند کالخفی و الاخفی لهذا جماعه که با وجود فنا سیر این
مراتب را از مبدا جدا نتوانستند کرد تا بتحت لا در آورده نفی آن کنند بلکه مبدا نزد ایشان ممتزج
و متشابه ماند و خود را حق یافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما
چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود بضرورت بثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که اعیان را برزخ
بین الوجود و العدم میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا جدا نساختند قائل بوجوب
وجود او ناشده به برزخیت گویا شدند و رنگ وجوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم
رنگ ممکن است مشابه بواجب و لو فی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب
جدا میساختند هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک موجود قائل نمیگشتند
و تا آنکه اثری ازین کس باقی نماند خود را حق ندانند هر چند بدانکه اثری ازین باقی نمانده است

این نیز از کوتاه نظری دوست طائفهٔ ثانیه هرچند این مراتب را هم از مبدا جدا دیدند و بکلمهٔ لا آوردند
نفی آن نمودند اما بواسطهٔ ظلیت و اصالت بیخبری از بقایای وجود اینها ثابت ماندند چه نسبت ظل را
باصل رشتهٔ تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر شان محو نشد اما طائفهٔ اولی بواسطهٔ کمال
مناسبت و متابعت حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها جمیع مراتب
ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمهٔ لا در آورده نفی نمودند و ممکن را بواجب هیچ مناسبتی
ندیدند و هیچ نسبت را با او اثبات نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق غیر مقدور نشناختند و او را عز شانه
خالق و مولای خود دانستند خود را مولا دانستن و باظلال و انگاشتن پیش این بزرگواران بسیار گران و دشوار
می آید للتراب و رب الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطهٔ آنکه مخلوق حق اند سبحانه دوست میدارند
و محبوب در نظر شان می درآید و همین واسطه که مصنوع حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شانه
تمام انقیاد و تسلیم اشیا میکردند و بر افعال انکار نمیتوانند کرد الا بانکار شریعت چنانکه ارباب توحید را
بواسطهٔ مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سبحانه را ازین قسم محبت و انقیاد دست میدهد جل شانه
بمجرد مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهد ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و عین محبوب را
باید که محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت
محبوب پیدا نکند دوست نمیدارد و محبوب نمی انگارد و این طائفهٔ علیه را از مقام عبدیت که نهایت جمیع
مقامات ولایت است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام
تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سرموی از ظاهر شریعت مخالفت
بر ایشان راه نیافته است اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعیهم بحرمت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم و بارک درویشی که این سطور از وی استفاده گشت اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم
این توحید داشت و بیقین پیوسته بود هرچند حال نداشت و چون درین راه در آمد اول راه
توحید منکشف شد و مدتی در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب این مقام بودند فایض
گشتند و مشکلات و واردات که بر ارباب توحید وارد میشوند همه مکشوف و علوم غامضه حل شدند بعد
از مدتی نسبت دیگر بر این درویش غلبه آورد و در غلبان در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود

بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر کار بانکار انجامید و نمودند که این پایه پایان است رخت بمقام ظلیت برد
اما درین انکار نفسے اختیار نبود و منجو است که ازان مقام برآید بواسطه آنکه مشایخ عظام بانمقام اقامت داشته اند
و چون بمقام ظلیت رسید و خود را و عالم را ظل یافت چنانچه طائفه ثانیه باین قائلند آرزوی آن شد
که کاشکے ازین مقام نبرند که کمال وحدت وجود میدانست و آنمقام فی الجمله باو مناسبت دارد
اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی ازانمقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند این زمان
کمال همین مقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستغفر شد و اگر آن درویش را
باین طریق نمیبردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را در همین مقام میدانست چه نزد او
بالاتر از توحید مقام دیگر نبوده والله یحق الحق و هو یهدی السبیل باید دانست که منشاء تفاوت علوم
و معارف جدا در مکتوبات و رسائل که ازین درویش بلکه از هر سالک صادر شده است همین تفاوت
حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف جدا است و هر حال را اقوال علاحده پس فی الحقیقة
تدافع و تناقص در علوم نباشد و در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین و صلی الله تعالی علی
سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب صد و شصت و یکم بملا صالح بدخشی کولابی صدور یافته در بیان آنکه
مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است * مقصود از طی
منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان النفس است تا النفس مطمئنه نگردد نجات
متصور نیست و نفس بمرتبه اطمینان نرسد تا سیاست قلب وی نه گمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود
که قلب از کاری که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری ما دون حق سبحانه حاصل کند
و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ما سوی وست تعالی و تقدس و تا سر مو از غیر آگاه است
سلامتی گمراه است فطوبی لمن سلم قلبه لربه سعی لازم است تا بسلامتی قلب مشرف گردد و باطمینان
نفس انجامد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام مکتوب صد و شصت
و دویم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت
او با قرآن المجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت شهر که فطار یابان مستحب
است و ما یتعلق بذلک باسمه سبحانه شان کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیونات صفاتی ست چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاض از حضرت ذات است تعالی و تقدس و نتیجه شیونات او سبحانه
و هر شر و نقص که بوجود می آید منشاء آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک
نتیجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع انهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان
جامعست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است
و این ماه جامع جمیع خیرات که نتایج و ثمرات آن کمالاتند و بهمین مناسبت باعث نزول قرآن
درین ماه شد شهر رمضان الذی نزل فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبده این ماه است
آن لبست و این ماه در رنگ قشر آن پس هر که درین ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات
این بهره مند شود تمام سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله سبحانه
للخیرات والبرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت
علیه الصلوٰة والسلام والتحیة فرموده است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة التمر و افطار صوم
بثمره کرده اند و در بودن آن ثمره برکت انست که شجره آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت
اعتدالیت مخلوقست در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم نخله را عمه بنی آدم
فرموده که از طینت آدم مخلوقست کما قال علیه الصلوٰة والسلام اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من بقیة
طینة آدم و تسمیه او برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود و پس افطار بثمره آن که ثمر است جزء و فطار حسب
فطار میشود و حقیقت جامعه آن باعتبار این جزئیه جزء حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن باین
اعتبار جامع کمالات بینهایت که در حقیقت جامعه آن ثمر مندرج اند میشود و اینمعنی هر چند در اکل مطلق
آن حاصلست اما در وقت افطار که اوان خلو صایم است از شهوات مانعه و لذات فانیه بیشتر
تاثیر میکند و اینمعنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه التمر در فرموده علیه من الصلوٰة اتمها و من التحیات
اکملها نعم سحور المؤمن التمر باعتبار آن تواند بود که در غذا آن که جزء صاحب غذا میگردد تکمیل حقیقت
اوست نه حقیقت آن غذا و چون اینمعنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرموده

که گوئیا اکل آن فائده اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار می‌آید و این
فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا بتجویز شرعی واقع شود و سر موی از حدود شرعیه
متجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته
باشد و از ظاهر بباطن آن رسیده ظاهر غذا ممد ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الا بر امداد ظاهر
مقصور است و اکل آن درین قصور ع سعی کن تا لقمه را سازی گهر * بعد ازان چندانکه میخواهی
بخور * همین سر تکمیل غذاست مر صاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر سحر والسلام **مکتوب صد
و شصت و سیوم** بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد
یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگری است
الی آخر ما قال سلمه الله فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار هذا الاختلاط و در بیان
آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند * الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد
علیه الصلوة والسلام نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین است ولیس علیه و علی آله
من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها متابعة او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلام
است و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگری است احتمال
جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانه
و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیة میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم
پس پیغمبر خود را که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت با ایشان امر فرمود معلوم شد که
غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسیکه اهل
کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت ازان نیست که البته ایشان را
تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جای دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و همزبانی کردن
با ایشان داخل اعزاز است و در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیاوی
با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را مرعی داشته بقدر ضرورت
با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان غرض دنیاوی نیز باید گذشت و با ایشان

نمایند پس درخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط
و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالطت
این دشمنان آنست که قدرت اجراء احکام شرعیه و رفع رسوم کفری زبون میگردد و حیای موانست
مانع از آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است و دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عزوجل
و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوٰة والسلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق بالله
بالله و برسوله دارد اما نمیداند که این قسم عمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف میبرد نعوذ بالله
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ۵ خواجه پندارد که مرد و اصل است حاصل خواجه بجز پندار نیست
کار این نابکاران استهزاء و سخریت است باسلام و اهل آن که منتظرند اگر قابو بیابند ما را از اسلام برآرند
یا همه را بالقتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرمی در کار است که الحیاء من الایمان و
ننگ مسلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود و جزیه از اهل کفر که در هندوستان برطرف
شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن
از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحدیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و به تجمل
نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اخذ اموال با دشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن
کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است
و عزت و غلبه اهل اسلام چهود هر که شود کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغض
با اهل کفر عناد است با ایشان حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و در جای
رجس فرموده پس در نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس و پلید در آیند و چون چنین بینند و دانند
لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان متنفر بوند چیزها از ایشان پرسیدن و
بمقتضای حکم اینها عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبد و دعا که
بتوسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و ما دعاء الکافرین الا فی
ضلال دعاء این دشمنان باطل و بیحاصل است اجابت را در اینجا چه احتمال بیقدر فساد لازم می آید
که اعزاز این سگان میفزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد

کہ کار ما نیکجا میکشد و ما از مسلمانی بوی نمی ماند عزیزی فرموده است تا همیکے از شما دیوانہ نشود بمسلمانی نرسد
دیوانگی عبارت از درگذشتن است از نفع و ضرر خود بواسطه اعلای کلمه اسلام یا مسلمانی هرچه شود
گو شود و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانی است رضای خدای عز و جل است و رضای پیغمبر علیه الصلوة
والسلام والتحیة دولتی عظیم تر از رضای مولا نیست رضینا بالله سبحانه ربا و بالاسلام دینا و بمحمد علیه الصلوة
والسلام نبیا و رسولا همه نیم بداریم یارب بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها والسلام اولا و آخرا عجالة الوقت آنچه ضروری و لابدی است بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد
ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد داشت همچنانکه اسلام ضد کفر است
آخرة نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعیست که از مباحات آن
همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلای ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشتبهات
آن اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز خصوصا درین اوان بسیار عزیز الوجود است

ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * پس ناچار از استعمال ذهب و فضه
و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة از محرم ساخته است
اجتناب باید نمود و اوانی ذهب و فضه را که برای تجمل کنند فی الجمله گنجائش دارد اما استعمال آنها حرام
از آب و طعام خوردن در آنها و خوشبوی انداختن و سرمه دان ساختن و جز آن الغرض حق سبحانه
و تعالی دائره امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات با آنها و عیش و لذت زیاده
از آن است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای
او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسے برای لذتی که بقای هم ندارد و عدم رضای مولای خود اختیار
کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامت
علی متابعة صاحب الشریعة علیه و علی الصلوة والتحیة در معامله حل و حرمت همواره بعلماء دین دار
رجوع باید نمود و ازیشان استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجات شریعت است
و بعد شریعت هرچه هست باطل است و بی اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولا و آخرا

مکتوب صد و شصت و چهارم بحافظ بهاء الدین سرهندی صدور یافته در بیان آنکه

فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف
ناشی است • حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت بخشد بمنّه اگرچه فیض حق سبحانه و تعالی
علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لئام چه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت و ارشاد
وارد است تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر ما
ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه یکسان می تابد روی گازر سیاه
میگردد و جامه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه
معرض را ادبار لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسے نگوید که بسیاری از معرضان باشند که
به تنعمات عاجله ممتاز اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت نیست
که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت
منهمک گردد قال الله سبحانه و تعالی ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا
یشعرون پس دنیا و تنعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام **مکتوب صد
و شصت و پنجم** بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب متابعت صاحب
شریعت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة
والسلام بشرکم الله سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی الامی القرشی الهاشمی علیه و علی آله
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال
آمینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی
بعالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت و رشد و هدایت شکر نعمت میراث صوری آنست که بمیراث معنوی
متحلی گردند و التحلی بالمیراث المعنوی لا تیسر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة والسلام و التحیة
فعلیکم باتباعه الطاعة فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع کمال محبت است با آن سرور علیه الصلوة
والسلام مصرع ان المحب لمن یهواه مطیع • و علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدای او صلی الله
علیه و سلم و اظهار عداوت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنت گنجایش
ندارد محب دیوانه محبوب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید و محبت متباینین

جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکے مستلزم عداوت دیگرے ست نیک تامل باید فرمود که هنوز
کار از دست نرفته است تدارک ماضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی
نخواهد بود ع بوقت صبح شود همچو روز معلومت ٭ که با که باخته عشق در شب دیجور ٭ متاع دنیا غرور
در غرور است معامله اخروی ابدی بران مترتب است زندگانی چندروزه را اگر بمتابعت سید
اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا هیچ
در هیچ است هر کار باشد و هر عمل خیر که بکنند ع محمد عربی کابروی هر دو سرا است ٭ کسیکه خاک درش
نیست خاک بر سر او ٭ حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلا مودی شود حکم ترک کل دارد در عدم وصول مضرت چه مال مزکی از ضرر
برآمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است از ان اگرچه ترک کلی اولی و افضل است
اما ادای زکوة هم کار آن میکند ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تود
پس لازم است که همگی همت در اتیان احکام شریعت باید صرف نمود و اهل شریعت را از علما و صلحا تعظیم
و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را خوار باید داشت من وقر صاحب
بدعت فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان رسول وی اند علیه
الصلوة والتسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود هیچ وجه عزت نباید داد
واین بیدولتان را در مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه شدت و غلظت را با ایشان مشی
باید کرد و مهما امکن در هیچ امری بایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت
انسانی بکره و اضطرار قضا حاجت از ایشان باید نمود راهیکه بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی
آله الصلوة والتسلیمات میرساند اینست اگر باین راه رفته نشود وصول بانجناب قدس دشوار است
هیهات هیهات ع کیف الوصول الی سعاد ودونها ٭ قلل الجبال ودونهن حیوف ٭ زیاده چه
ابرام نماید ع اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ٭

مکتوب صد و شصت و ششم بملا محمد امین صدور یافته در بیان آنکه مدار بر حیات یک مدار
چندروزه نباید نهاد و فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر باید کرد که از اهم مهام است باید نمود

مخدوما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی بر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جماد و چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت و انهم میتون نص قاطع است
مکرر از امراض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر از اهم مهام است و علاج علت معنوی درین مهلت
قلیل بیاد رب جلیل از اعاظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وجه توقع خیر روحی که مائل بجهت است
نفس اماره از و بهتر است آنجا همه سلامتی قلب مطلبید و خلاصی روح بجوئید و ما کوته اندیشان همه در
فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا
انفسهم یظلمون دیگر از مرض ضعف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد
یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع است جامه فقرا که طلب داشته بودند پیرهن فرستاده شده ام
خواهند پوشید و مترصد نتایج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است ع هر کس افسانه بخواند
افسانه است ❊ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است ❊ السلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت المصطفی
علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات **مکتوب صد و شصت و هفتم** بهردی رام هندو که اظهار
خلاص باین طائفه علیه نموده بود صدور یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچون
و بیچگونه است و اجتناب از عبادت آلهه باطله هنود ❊ دو کتابت شما رسید از سر و محبت فقرا و
التجا باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی را باید دولت بنوازند تا نیاید ع من آنچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ❊ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ❊ بدان و آگاه باش که پروردگار ما
و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه ارضین و چه علیین و سفلیین یکی است بیچون و بیچگونه
از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا پدری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفو
و تماثل را در آنحضرت چه مجال شائبه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است و مظنه تکون
و بروز در آن جناب قدس مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق او ست مکانی نیست که مکان مصنوع
او ست وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه ثابت
است و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار
پرستش او سبحانه رام و کرشن و مانند آنها که آلهه هنود اند از کمینه مخلوقات و پیدا از مادر و پدر

نموده اند رام پسر جسرت است و برادر لچهمن و شوهر سیتا هرگاه رام زوجه خود را نگاه نتواند داشت غیری را چه مدد نماید عقل و دوراندیش را کار باید فرمود بتقلید ایشان نباید رفت هر آن عار است که کسی پروردگار عالمیان را باسم رام و کرشن یاد کند در رنگ آنست که بادشاه عظیم الشان را باسم ارزل کناسان یاد کند رام و چمن ایکی دانستن از نهایت بیعقلی است خالق با مخلوق یکی نمیشود و بیچون با چون متحد نمیگردد و پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند بعد از پیدا شدن اینها چه شد که نام رام و کرشن باو سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران ما علیهم الصلوات و التسلیمات که قریب یک لکهه و بست و چهار هزار گذشته اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از هیبت او و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند و آله هنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آله دانسته هر چند به پروردگار قائلند اما او را در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و از ینجهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آله گویانیده اند و در محرمات بی تحاشی افتاده بزعم آنکه اله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد میکند قسام این تخیلات فاسده بسیار روا زند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیمات که خلائق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را بشر مثل سائر بشر میگفتند ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

مکتوب صد و شصت و هشتم

بمخدوم زاده انکه اعنی خواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان علو سلسلهٔ علیه نقشبندیه و شکایت از حال جماعه که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاحق کرده اند و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین والصلوات والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین اما بعد دعوات موفوره و تحیات نامحصوره بعالیجناب سلالة المشائخ الکرام نتیجة الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه الله تعالی سبحانه والبقاه تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزومندی مینماید ع کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حیوف و معلوم شریف مخدوم زادگی باد که علو این طریقهٔ علیه و رفعت طبقه نقشبندیه بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقهٔ علیه از ذکر جهر

فرموده اند بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان آنسرور علیه الصلوة
والسلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوة واربعین که در صدر اول
نبوده بجای آن خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم نتایج عظمی برین التزام مترتب گشته است و
ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده ازینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوای امراض قلبیه است و نظر ایشان
شفای علل معنویه توجه وجیه ایشان طالبان را از گرفتاری کونین نجات می بخشد و همت رفیع ایشان
مریدان را از حضیض امکان بر آورده بذروه وجوب می برد ؎ نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان
بحرم قافله را ؛ از دل سالک ره جاذبه صحبت شان ؛ می برد وسوسه خلوت و فکر چله را ؛ لیکن درین
اوان کرآن نسبت شریفه عنقا مغرب گشته است و روبا ستتار آورده جمعی از همین طبقه از نایافت
آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سو زده اند و از جواهر نفیسه بخزف ریزه چند
خرسند گشته و در رنگ طفلان بجوز و مویز آرام یافته از غایت اضطراب حیرانی طریق اکابر خود را
گذاشته گاهی بجهر تسلی میجویند و زمانی بسماع و رقص آرام میطلبند و چون در انجمن ایشانرا خلوت
میسر نشده اربعین خلوت اختیار مینمایند عجب تر آنکه این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند
و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر
این طریقه بمشام جانهای ایشان رساناد بالنون والصاد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات و چون این محدثات دران دیار شیوعی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را نسیا منسیا
ساخته و در شیوع و تشریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم اعراض
نموده بخاطر رسید که شمه ازین ماجرا بخادمان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله درد دل بیرون
اندازد و بهمند که انیس مجلس خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونس محفل از کدام فرقه
؎ خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز ؛ کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت ؛ والمسئول من الله
سبحانه ان یعصم جنابکم عن عموم هذه البلوی وان یحفظ عتبة شرفکم عن شمول هذا الابتلاء بمحدثات
بکر با احداث و ابداع او درین طریقه علیه بحیثیتی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام

بدعت است و اجتناب از سنت هم گنجایش دارد نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا می‌نمایند و این بدعت را در
رنگ سنت تراویح در مسجد رواج و رونق می‌بخشند و این عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند
وحال آنکه ادای نوافل را بجماعت فقها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند اشد کراهت و جمعی از فقها که ادای
شرط کراهت در جماعت نفل را داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند و زیادت از سه
کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت میگذارند که دوازده رکعت
ایستاده میگذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از انجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب
قایم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغامبر
که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه وتر است و فردیه دو رکعت نماز تهجد از فردیه رکعات وتر
پیدا شده است لا کما زعموا الاعاظم ۵ اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی
ورنه سخن بسیار است ٭ عجب است که در بلاد ماوراء النهر که ماوای علمای اهل حق است انقسم بدعت باعتبار رواج
یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم شرعیه را از برکات ایشان استفاده
مینماییم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا مکتوب صد و شصت و نهم بشیخ عبد الصمد سلطانپوری
صدور یافته در جواب سوال و از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص من که با حق سبحانه
باشد تو درمیان در آیی سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندیده و در کنار گرفت ٭ الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه که از روی
کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت گشت استفساری رفته بود مخدوما مقصد اقصی و مطلب
اسنی وصول بجناب قدس خداوند است جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی
در کمال تدنس و تنزل است و جناب قدس او تعالی در نهایت تنزه و ترفع و مناسبتی که سبب افاضه
و استفاضه است درمیان مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه دان راه بین چاره نبود که برزخ
بود و از هر دو طرف حظ وافر دارد تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب
مناسبت پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان میکشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شد

پیر تمام خود را از میان برکشید و طالب را بمطلوب بی توسط خود وصل گرداند پس مرید را ابتدا در توسط
مطلوب را بی آئینه پیر نمیتوان دید و در انتهای بی توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان
حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر درانوقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفتار با بی
استقامت چنین نگویند و براه بی ادبی نپویند و مرادات را از برکات پیر جویند مکتوب صد و پنجاه و نهم
بشیخ نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره نیست
از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی برادر ارشادی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و انتها از نواهی چاره نیست
از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله
بیان ادای این دو حقوق میفرماید و مراعات هر دو شطر آن دلالت مینماید پس اقتصار بر یکی از آن
دو امر قصور است و اکتفا بر جزو از کل از کمالیت دور پس تحمل ایذای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت
با ایشان واجب گشت ؎ بی دماغی نمی زیبد فنا پروای نمی سزد ؛ هر که عاشق شد اگر چه نازنین
عالم است ؛ نازکی کی راست آید بار می باید کشید ؛ چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصایح
شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة مکتوب صد و شصت و یکم بملا طاهر بدخشی صدور
یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم است دوام فقر است و افتقار و ادای وظائف عبودیت و محافظت
حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و مشاهده استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب
و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین آنچه بر فقرا
لازم است دوام فقر است و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیت و محافظت حدود
شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و تصحیح نیات و تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاهده استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و
قلیل پنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیات خود را اگر چه اندک باشد
و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوٰة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه

بالاصابع فی دینه ودنیاه الا من عصمه الله وشما هم داشتن افعال و نیات خود را اگرچه مثل فلق صبح باشد
وعدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید دید بدانند که مجرد
تائید دین وتقویت ملت را وترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل علا چه انقسیم تائید گاه است
که بکافر و فاجر هم آید قال علیه الصلوٰة والسلام ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدیکه بطلب
آید و اراده مشغولے نماید از او رنگ بیر و شیر باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی
او خواهند و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند آنرا کفر و شرک
دانند و تدارک آن به ندامت و استغفار چندان نمایند که اثری ازان سرور نماند و آن فرح حزن
وخوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی وی پیدا نشود که مانع رشد
مرید است و باعث خرابی پیر چه انها همه دین خالص میطلبند الا لله الدین الخالص شرک را در تحضرت
هیچ وجه گنجائش نیست و بدانند که هر ظلمتے و کدورتی که بر دل طاری گردد ازاله آن بتوبه و استغفار
وندامت والتجا باسهل و جوه میسر است مگر ظلمتے و کدورتے که از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود
منغص میگرداند و مستهجن میسازد و در ازاله آن تعسر تام است و تعذر بر کمال صدق رسول الله تعالی صلی الله
علیه وآله وسلم حب الدنیا راس کل خطیئة نجانا الله سبحانه وایاکم عن محبة الدنیا و محبة ابنائها واهلها
والاختلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم قاتل و مرض مهلک و بلاء عظیم و داء عمیم اخوی ارشدی شیخ
حمید باحسن وجوه متردد آن حدود اند استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند والباقی
عند التلاقی مکتوب صد و هفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی اسرار
خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دائره شریعت
بیرون می یابد باذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا مع ما یتعلق بذلک بعد الحمد والصلوٰة
والتبلیغ علوم اخوی اعزی بداند که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علماء ظواهر به بیان آن
متکفل اند و حقیقتش آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله
ممکنات است بعد ازان اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود و
معامله امتزاج نیز تا عروج لشان العلم است که مبدا تعین سید البشر است علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات

مکتوب ۲۶۲

ابدا از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو دوام خواهند نمود و معامله عارف بشأن بحوه
خدا ابدا قائم و این شأن عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقت است که
گرد اضافات بآن نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شأن دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب
درین موطن عارف خود را از دائره شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقه از دقائق
شریعت فرو نمیگذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد آنرا بیان
کند شاید که اهل قلیل قبول کنند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام
عالی را در سافل ظلی است از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دائره شریعت بیرون نهاده اند
و پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام از مزلة اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه باتحاد
و زندقه رسیده اند و سر از ربقه شریعت غرا برآورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات
ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال این مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل
این مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از آداب شریعت را فروگذاشت تجویز نمی نمایند هر چند سر این
معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقیر بعنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه
علیه و علی آله الصلوة والسلام سر این معما منکشف شده است و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته
شمه از آن ماجرا در معرض بیان می آرد و محتمل که ناقصان را براه آرد و کاملان را حقیقت معامله وانماید
باید دانست که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب حسب تزکیه نفس متفرع برانهاست و آنچه از
لطائف قدم از دائره شریعت بیرون می نهند ماسوای آنهاست پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه
مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت ما فی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر
ممتزج بودند از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود
رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند در این مقام عارف قالب و قلب
خود را نیز بیرون دائره شریعت می یابد وجه آن چه باشد جواب گوییم آن یافت تحقیقی نیست
تخیلی است منشار تخیل انصباغ قلب و قالب است برنگ الطف لطائف که قدم بیرون نهاده اند
اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص بقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را دریا

قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گوییم که حقیقت شریعت
نیز از روح و سر نمیگذرد و بخفی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند والله
سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله سبحانه وجمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب صد و پنجاه و سیوم** بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب
سوالیکه کرده بودند یا بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند بنفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله بعد الحمد
والصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسیده بودند چون هرچه در دیده و دانش در آید بکلمه لا نفی
آن ضروریست چه مطلوب مثبت ما ورای دید و دانش است پس ازینجا لازم می آید که مشهود محمد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورای آن متحقق بود و ای برادر محمد
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم با آن علوشان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر
از خالق البشر جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را جلت عظمته چطور
احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید بیت نمی بینی که شاهی چون پیمبر بنیافت
او قدر کل تو برنج کم بر و انتقام تفصیل مطلب بگوش هوش باید شنید بدانکه کلمه طیبه لا اله الا الله را دو مقام
است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه
باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات
غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کمال
در اعتبار اول مر ابتدا آنست که هرچه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات
غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب مکتحل گردد
مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود شود و مع ذلک سالک خود را گرفتار ماورای آن مشهود می یابد و مطلوب را
در بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال هرچه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائره ممکنات بود که
استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمه طیبه از معبودی که مستحق عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته
جدا شده بود ولیکن از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت است جدا نشده بود ولیکن از
ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت است لا و بکلمه الا مثبت گشته نمی دید و غیر از تکلم

بکلمهٔ مستثنی ازان مقام نصیب بهشت اما ابداً از قوهٔ بصر مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود گشت و چون
مرتبهٔ وجوب جامع اسما و صفات الهی است جل سلطانه و متعلق همت سالک حضرت مجرده است که استحقاق
عبادت نیز بدان موطن و در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در
نادرا اسما و صفات مطلوب از گرفتاری بآن دون آن تحاشی می نماید ؎ چو دل با دلبری آرام
گیرد ٭ ز وصل دیگری کی کام گیرد ٭ نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ٭ نخواهد خاطرش جز نکهت
گل ٭ ز مهر آتش چو در نیلوفر افتد ٭ تماشای مهش کی در خور افتد ٭ چو خواهد تشنه جانی شربت آب
٭ نیفتد سودمندش شکر ناب ٭ و کمال اعتبار ثانی که مقصود ازان نفی مقصودات غیر مقصود است با آنست
که شهود مرتبهٔ وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز
ملحوظ نبود مگر تفوه بکلمهٔ مستثنی ؎ چگویم با تو از مرغی نشانه ٭ که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست
نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم ٭ و الحق که فطرت علیا و همت قصوی همین قسم مطلب اخوان
است که هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گردی بدامن ادراک آن نرسد و رویت اخروی حق است
اما القصور آن مرا از جا می برد مردم بوعدهٔ رویت اخروی مسرور و محظوظ اند و گرفتاری من بحجاب غیب الغیب
نه بهیچ همت خواهان آنست که سر موی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش با غوش نرسد
رخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ؎ هر کسی را بهر کاری ساختند ٭ هرچند درین
مقام از دیوانگی ها بسیار دارم اما از ادب نتوانم جنبانید ع جنونی من حبیبی فی فنون ؎
عمر بگذشت بحدیث درد ما آخر نشد ٭ شب آخر شد کنون کوته کنم افسانه را ٭ والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب صد و پنجاه و چهارم**
بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین جمعیت تسلی نمیگیرند و باین بعد
قرب نما تسکین نمی یابند قرب میخواهند بعد نما و وصلی میجویند هجرآسا و در بیان آنکه واقعه که نوشته بود مشعر
ظهور حسن بود و تصرف باطل او بمکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت چون مبنی از محبت فقرا بود نسبت
باین طائفه علیه بود موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت داند اما بداند که دیوانگان
این راه باین جمعیت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند قرب میخواهند که بعد نما باشد و

دوصلی میجویند که هجر آسا بود تسویف و تاخیر را تجویز نمی نمایند تعطیل و تاجیل را مستهجن می انگارند نقد وقت
را منبر خرافات بیهوده صرف نمیکنند و سرمایه عمر را به موهات لاطائل تلف نمیفرمایند از شریف بخسیس نمیگرایند
و از مرضی بمبغوض التفات نمینمایند ملعبها چرب شیرین خود را نمیفروشند و بجامهای رقیق و زیب خط
بندگی نمیدهند عار دارند از آنکه تخت شاهی را بقاذورات تعلقات ملوث دارند و ننگ دارند از آنکه در ملک
خداوندی جل سلطانه لات و عزی را شرکت دهند ای برادر اینجا همه دین خالص میطلبند الا لله الدین
الخالص و غباری از شرکت تجویز نفرمایند لئن اشرکت لیحبطن عملک ساعتی بحال خود درروید اگر این
دین خالص میسر شده است بشری لکم و الا علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور
جن بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف در طالبان بسیار واقع میشود غم نیست ان کید الشیطان
کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند تکرار کلمه تمجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع آن نمایند والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد
و هشتاد و پنجم بحافظ محمود صدور یافته در بیان تلوینات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله
وقت بمفاوضه شریفه برادری وصول یافت شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان
را چه در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب است
سالک از ارباب قلوب است و مسمی بابن الوقت و اگر قلب از تلوین بر جست بنفسیت احوال خود را گذشت
و بمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلافت آن نشسته است
این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابو الوقت گویند گنجایش دارد و اگر
بمحض فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز از این تلوینات برگذشت و بمقام تمکین و اطمینان پیوست
این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دائمی است چه
تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف لطائف زیرا که تمکین که از راه این
انصباغ می آید بطریق تبعیت است و ورود احوال متلونه تفریق الاحوال المتلونة بطریق اصالت
والعبرة للاصل لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابو الوقت هم او تواند بود
که معنی حدیث لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت

مستمر مراد داشته اند و جمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطائف مستمر است
و نسبت به بعضی دیگر نادره فلا خلاف با حمایة ظاهر شریعت غرا متجلی داشته بتکرار سبق باطن مداومت
نمایند ؎ اندرین بحر بی کرانه چو غوک ؛ دست و پایی بزن چه دانی بوک ؛ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق
در آگره اند ملاقات ایشانرا غنیمت دانند **مکتوب صد و هفتاد و ششم** بملا محمد صدیق صدور یافته
در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل تلف نشود ؛ الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه و اعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت
اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطائل تلف نشود شعر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته به
سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران درین طریق از برای جمعیت باطن است نه از برای
تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تفرقه
باشد تحاشی از آن لازم است با جمعیت باطن هرچه جمع شود مبارک است و هرچه جمع شود شوم و وبال
نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت انکس جمعیتی حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و وقت
خود را باید گردانید و از گفت بسکوت آمد وقت مشاعره نیست هنگام مجاهده است ع چه وقت مدرسه و بحث
کشف و کشاف است ؛ والسلام **مکتوب صد و هفتاد و هفتم** بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب
بر تصحیح عقاید بمقتضای آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ؛ خواجه جمال الدین حسین
عنفوان شباب را غنیمت شمرند و مهما امکن صرف مرضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولا تصحیح عقاید بمقتضای
آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم دانند و ثانیا عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه و ثالثا
سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزا عظیما و من تخلف عنه فقد
خسر خسرانا مبینا خدمتگاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چه این خدمت فی الحقیقت
امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقبلان است **مصرع** دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ؛ والسلام
مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب متابعت سید
عالمیان و خلاصه دو جهان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ؛ عظم الله اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح
صدرکم بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة و السلام متخلقان اخلاق نبویه را علیه الصلوة و السلام

چه احتیاج باآنکه کسے باحسان وحسن معاشرت دلالت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت مدخل سوء
ادب شود غایت مافی الباب آدمی دروقت احتیاج بهر حقیر ونقیر تشبث مینماید و از هر ضعیف ونحیف تسلی
خود میجوید بنابران تصدیع داده گشته تسلی ارباب بسله نموده آمد مخدوما مکرما احسان در همه جا محمود است
علی الخصوص نسبت بجماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
در اداء حقوق جوار القدر مبالغه میفرمودند که اصحاب کرام ازان مبالغه گمان می بردند که شاید بالجوار
ارث هم بدهانند مثنوی چون چنین با یکدگر همسایه ایم ٭ تو چو خورشیدی و ما چون سایه ایم ٭ چه بدی
اے مایه بے مایگان ٭ گر نگه داری حق همسایگان ٭ والسلام مکتوب صد و هفتاد و نهم بمیر عبد الله
ابن میر نعمان صدور یافت در نصیحت ٭ فرزندی اعزی لا زال کاسمه موفق باشند موسم جوانی را غنیمت
دانسته بتحصیل علوم شرعیه وعمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند واهتمام نمایند که این عمر گرامی مالا
یعنی صرف نشود بلهو ولعب تلف نگردد دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله
تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبردار خواهند بود مصرع پدر خویش باش گر مردی مکتوب
صد و هشتادم بمخدوم زاده امکنکی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی
پیران که دران تردد پیدا شده بود ٭ مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه ما اعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمة
بما رسیده است در تحقیق اسامی پیران ایشان این حضرت مولانا خواجگی امکنکی و حضرت خواجه احرار گذشته
اند این است که دو بزرگ اند یکے ازین دو بزرگ و آن بزرگوار حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش
محمد و دومی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی شیخ
بهاء خواجه خاوند محمود با نجیدو تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند
وگفتند که ایشان از کسے مجاز نبودند لهذا در اوائل مرید نمیگرفتند و در اواخر عمر شروع درین سخن کردند
گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ما وراء النهر به بزرگی ایشان قائل هرگز تجویز نمیتوان کرد که بے اجازت
ایشان مرید گرفته باشند در اوائل و در اواخر که این قسم عمل داخل خیانت است باد ناسلم این ظن
نمیتوان کرد فکیف باکابر دین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یکروز مولانا پیش خواجه کلان
ده بید رفته بودند و ایشان خربوزه میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان گفتند که خربوزه شما

تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربوزه ما تمام است فرمودند گواهی میدهم که خربوزه
شما تمام است از انوقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نمود که بمجرد این قول
مولانا خود را شیخ بگیرند و در پی مرید گرفتن شوند بعد ازان خدمت خواجه خاوند محمود گفتند که این
دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند و سمی این دو هم میدانند
خطاست با سامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود نسبتی نیست از
شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی
آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است
که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود و دیگر
معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقرا
بی بضاعت بود بابلغ وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است باکد وجوه پس نفی این بی بضاعتان
طرق بسیار بود چه احتیاج به آنچه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته
باشند و نفی بزرگان بالاصالة خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هشتاد و یکم بحضرت مخدوم زاده اعنی میان محمد
صادق سلمه الله تعالی وابقاه علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب استفسار آنکه سبب چیست
که جمعی از مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجه ادنی دارند مع ذلک مقامات زهد و توکل
و صبر و رضا ایشان را درجات علیاست و جمعی دیگر را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند
و در مقامات مذکوره تنزل می نمایند سبب ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب چیست که جمعی از
مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک مقامات زهد و توکل
و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و جمعی دیگر از مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب درجه
علیا دارند و در مقامات زهد و توکل غیرها اقدام سفلی و مقرر است که کملیت این مقامات باعتبار
اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه پس چرا

خالی نیست یا نظر کشفی ما خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب کملیت آن مقام مرتبه
دای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است اقرب بیشتر یقین زیاده
تر و سبب اکملیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایت
ما فی الباب حصول قرب مرا لطف لطائف راست پس یقین نیز نصیب همینها باشد و کملیت آن
مقامات ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز اینها را حاصل بود
پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت قرب مقامی از مقامات الطف لطائف اقامت ورزیده
باشد و یا کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب
بیشتر دارد و با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از قرب محبت و محرومست
این یقین نیز نصیب و نباشد پس اکملیت ان مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او باین
لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینیات لطائف دیگر که سابقاً حاصل شده بود
مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب
یقین در حق و استقامت دارد و استتار نپذیرفته پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و اکمل بود اما
باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قرب یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن
این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلایق که سبب افاده
و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالاصالة مقام انبیا و رسل است
علیهم الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام طلب اطمینان
قلب نموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج برؤیة بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس حمل بر آن
باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس
در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این هم و لیکن از پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه
بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع آن یقین

مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و براهین گشت ع چنانکه پرورشم میدهند میرویم والسلام
مکتوب صد و هشتاد و دویم بملا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة
والسلام که فرموده اند بعضی اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذالک من کمال الایمان
وما یناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالبان در میان
آورده بودند در ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
پیش آنسرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام ذلک من کمال الایمان
این فقیر را دران وقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان
عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب هر چند قلب و ما فوق او را از لطائف
قرب الیه جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد
گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نامناسب لائح خواهد گردید
پس ناچار بسبب خطرات سوء کمال ایمان بود و لیس منتهی نهایت النهایت را هر چند خطرات بیشتر و نا
مناسبتر اکملیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد لطف لطائف را
بلطیفه قالب و این بی مناسبتی هر چند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیکتر و ورود
خواطر و وساوس دران بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشانرا سم قاتل است و
زیادتی بخش مرض باطن فلاتکن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی و علی آله الصلوة والسلام مکتوب صد و هشتاد
و سیوم بملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت ؛ حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند
امید است که تعلقات شتی و توجهات پراگنده که بظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشند مع ذلک
سعی نمایند که تحقیقی که تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول مطلب باز دارد
عیاذاً بالله سبحانه من ذلک دنیا و ما فیها کراهی آن نمیکند که کسی از و بصرف عمر گرامی حاصل کند
خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود ؎ ای سری و باغ تو زندان تو و خان و مان تو بلای

جان تو پیش از مرگ کاری کرد فبها والا خرابی در خرابی است سبق باطن ای عزیز باید دانست و هرچه منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت ؎ هرچه جز عشق خدای احسن است ❊ گر شکر خوردن بود جان کندن است ❊ ما علی الرسول الا البلاغ **مکتوب صد و هشتاد و چهارم** بفتح الله صدور یافته در ترغیب متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة ❊ مکتوب مرغوب فرزندی اعزی که از روی محبت و اخلاص نوشته بود تد بیر سید خواجه رسانیدند موجب فرحت گشت حق سبحانه وتعالی توفیقات مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها ای فرزند آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام والتحیة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر با آن متابعت جمع شوند فبها و نعمت و الا جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفه جنید را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب گفت طاحت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل فعلیکم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدین علیه وعلیهم الصلوة والسلام وایاکم ومخالفة شریعته قولا وعملا واعتقادا فان الاولی یمین وبرکة والثانیة شوم وهلکة نهادیگر رساله که فرستاده بودند بسبب بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم تر است و بآن پرداختن انسب و اولی است والسلام **مکتوب صد و هشتاد و پنجم** بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی حضرت حق سبحانه وتعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی داشته همگی همت متوجه جناب قدس خود گرداناد آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بتقدیری میسر گردد که غیر او سبحانه بر دل خطوری نماند اگر فرضا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از ما سوی او تعالی حاصل شده است ع کار اینست غیر این همه هیچ ❊ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سرهند است آرزوی آن دارد که در پیری و ضعف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور گردد و بنابر ذلک فقیر را بتقدیم این معنی متوسل ساخت والامر عندکم بل کل من عند الله والسلام **مکتوب هشتاد و ششم** بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت

و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است ٭ از حضرت حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و افتقار و ذل و
انکسار در سر و جهار مسالت می نماید که هرچه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان خیر البشر
و خلفای راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود
این ضعیف را با جمعی که با او هستند گرفتار عمل آن محدث مگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع مکناد
بحرمت سید المختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه
حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفای راشدین علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات
پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی از این
بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را
امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت
و ندامت نتیجه نداشت بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت ٭ که با که باخته عشق در شب دیجور
سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و چیزیکه
مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی
هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع
و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء
الراشدین المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة
ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه
از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت سیئه بود
قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة
و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة
باید دانست که بعضی از بدعتها که علما و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود
که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ارسال فش را جانب

دست چپ مستحسن داشته اند و سنت در فرش ارسال آن بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع
سنت است همچنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید
گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت
ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر
تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که
این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا مینمایند
و از غفلت قلبی باک ندارند پس در ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد
نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة ولو بوجه من الوجوه
والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واما القیاس والاجتهاد
فلیس من البدعة فی شیء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و هشتاد
و هفتم** بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است
و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او • کتابتی که بیاران نوشته بودند نظر در آمد
و بر احوال مسطوره مطلع گشت بدانند که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی تکلف و بی تعمل علامت مناسبت
تام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست
تا کدام دولتمند را بان سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات آمده
که سایه رهبر به است از ذکر حق گفتن باعتبار نفع است یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن
او چه مرید را در ین وقت بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت
والسلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و هشتاد و هفتم** بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته
در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور سه گانه پرسیده
بودند محبت آثار را اختفای بعضی از لطائف در مرتبه قلب مقصود بران لطائف است که قلب متضمن

انهاست نه آن لطائف که در ماورای قلب تحقیق دارند که اختفای آنها در مرتبه قلب بمعنی ملارد و دیگر شخصی را
که استعدادش تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند او را بمراتب فوق رسانید اما اینجا دقیقه ایست
که بحضور تعلق دارد تحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ باطن متلون شود و باطن بلون
ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید والسلام مکتوب
صد و هشتاد و نهم بشرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه یاد فقرا با وجود گرفتاریهای
لاطائل شد مناسبت است با فقرا و بطراوت دنیای دنی فریفته نباشد و سبق باطن را عزیز
باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و منت ذراری تمام قبول باید نمود و ما
یناسب لک کتب الحمد لله رب العلمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین مکتوب
شریف فرزندی ارجمندی اعزی ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت موجب فرحت و باعث
بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریهای لاطائل فقرا دور از کار از یاد نرفته اند بمعنی
یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود
نیک واصل است و برار تباط معنوی دال دلیلی فرزند بطراوت دنیای دنی فریفته نشوی
و بمکر و فریب بی معنی او مفتون نگردی که بی مدار و بی اعتبار است امروز اگر بمعنی معقول نمانشود
فردا البته معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت سه گوشش از بار در گران شده است بشنود
ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از جل نعم خداوندی جلشانه دانسته بتکرار آن مواظب و حریص باشند
و پنجم وقت نماز را بجماعت بی کسل و فتور ادا نمایید و از چهل یکی زکوة را منت الفقرا و مساکین سپارند
و از محرمات و مشتبهات اجتناب ارند و بر خلائق مشفق و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری اینست
والسلام مکتوب صد و نود دوم بیکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تحریص دوام
ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب اختیار نمودن طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم با بیان
طرز ذکر و ما یناسب لک کتب الحمد لله رب العلمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین
اجمعین اما و اگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولا خود است
جلسلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جلشانه باید ساخت و بلحظه تجویز غفلت

نیابد گردد ولله سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا میسر گردد
و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه بر طالب اولی و انسب باشد
بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سو گردانیده و بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه
اقبال نمائی و همتی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری
گردی که آن مضغه همچون حجره ایست مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بر آن قلب بگذرانی و در آن وقت
بقصد هیچ عضوی را حرکت ندهی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را جا ندهی و بآن
ملتفت نباشی چه مقصود توجه بقلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را به بیچونی و
بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بآن منضم نسازی و بخاطر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروه حضرت
ذات تعالی بتخصیص صفات فرود نیائی و از بجا الشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بیچون
بالشهود چون آرام نگیری چه هر چه در مرات چون ظاهر شود بیچون نبود و هر چه در کثرت نمودار گردد
واحد حقیقی نباشد بیچون را در ورای دائره چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاوطه کثرت
باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بی تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی پیر کیست پیر آنکس است که از وی طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانه
استفاده نمائی و مددها و اعانتها در این طریق یابی مجرد کلاه دهی و شجره که عرف شده از حقیقت
پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری
و باعتقاد و اخلاص باو زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج در این صورت نیز قویست و بدانی که منامات
و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب بادشاه دید یا قطب وقت یافت
فی الحقیقت نه چنین است بیرون خواب و واقعه اگر بادشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس احوال و مواجید
هر چه در بیداری و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب آثار آن
مربوط باتیان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط باید
کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود و بمقتضای فتوی ایشان زندگانی نمود والسلام مکتوب صد و
نود و یکم بخانخانان صدور یافته در ترغیب متابعت انبیا علیهم الصلوة والسلام و در بیان نکته

در تکلیفات شرعیه مراعات یسر تمام نموده اند و تخفیف تام فرموده ❁ الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیا
صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی جمیعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً اگر فرضاً هزار سال عبادت کرده
شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر نور متابعت این بزرگواران همنو نگردد
بجوی نمیخرند و بخواب نیمروزی که سراسر غفلت و تعطیل است که با مر این برگزیدگان واقع شود را بر
نمی اندازند و مثل سراب بقیعت میشمرند کمال عنایت خداوندی جل سلطانه آنست که در جمیع تکلیفات
شرعیه و مامورات دینیه نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلا در شبانروزی
هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای این مجموع یکساعت نمیکشد مع ذلک در قراءة
آن هر چه میسر شود کفایت نموده اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت تعذر قعود باضطجاع
اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت
بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یکحصه را بفقرا و مساکین تعیین فرموده
و آنرا نیز مقید باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع ذلک مشروط بزاد
و راحله و امن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از سراری هر قدر که بخواهد
مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل نسا گردانیده و از اطعمه و اشربه در قسمت اکثر را مباح ساخته و
اندک را محرم و آنهم بواسطه مصالح عباد اگر چه یک شراب بیمزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه
خوشخور پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی بان خوشخوری و خوشبوئی چندان
منافع و فوائد دارد که چه نویسد چیز تلخ و بدمزه تندبوی بدخوی هوش بری پر خطری را بان عرق
خوشبوی خوشخور چه مناسبت شتان ما بینهما مع ذلک فرقی که از راه حل و حرمت میخیزد جدا است
و تمیزی که از رهگذر رضای پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علاحده و بعضی
از لباسهای ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامهای منقش و قماشهای مزین در عوض
آن حلال گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته بمراتب از لباسهای ابریشم
بهتر است مع ذلک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عاید بمردان است و همچنین است

حال که هست فصه کهِ حلی زبان از رای شعر مردانست اگر بی انصافی با این سیه‌دبا این سهولت شعر مستعد
دانند بمرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار بسیاری از کارهاست که صحابه فعل آن بسیر تمام داند
و بر ضعفا متعسر است بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلبست باحکام منزله سماویه و تصدیقی که
دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسرست
در اتیان احکام شرعیه و بدونها خرط القتاد و قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله
یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب صد و نود و دوم** بشیخ بدیع الدین سهارنپوری
صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود که از مقام تمکین بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است
رفته بود آخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضداشت یازدهم که بحضرت
خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی تمکین وصول میسر گشت که بلندتر از مقام صدیق
اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لانسلم که این عبارت تفضیل
است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و لو سلم گوییم این سخن و سخنان دیگر که دران عرضداشت
واقع شده است از جمله واقعات است که به پیر خود نوشته و مقرر این طایفه است که هرچه از وقایع ایشان
صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار مینمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیرست
پس از اظهار آن چاره نبود و در ما نحن فیه بملاحظه این معنی هیچ محظور لازم نمی آید و حل دیگر آنکه تجویز نموده
اند که اگر در چیزی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل محقق شود باکی نیست بلکه واقع است چنانکه
در مادهٔ شهدا از زیادتیها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات والتسلیمات با آنکه فضل کلی
مر نبی راست علیه و علی آله الصلوة والتحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقع شود
و خود را در مقام بلندتر یابد هم مجوز باشد هرچند حصول آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را
نیز از آن مقام بحکم حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها نصیب تام است پس هرگاه فضل
جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال والسلام **مکتوب**
صد و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق

از اهل سنت و جماعت و تحریص بتعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در
بیان غربت اسلام و اغرا بر ترویج و تائید آن الله تعالی ناصرکم و معینکم علی کل ما یعینکم و یشینکم نخستین
ضروریات بر ارباب تکلیف بتصحیح عقائد است بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع آرا صواب نمای این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان
و اتباع ایشان اند که بر طریق آنسرور و اصحاب آنسرور اند صلوة الله و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین و از علومیکه
از کتاب و سنت مستفاد و نده همان معتبر اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیرا که
هر مبتدع و ضال عقائد فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکنند پس هر معنی از معانی
مفهومه از آنها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد حقه رساله امام اجل تورپشتی بسیار مناسبت
و قریب بفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل بر استدلالات و طول و بسط
بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا بخاطر
حقیر نیز خطور کرده که در هنباب رساله بنویسد که متضمن بعقائد اهل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل مجموعه
خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذاً بالله سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضرر در رسد خلل رفت از دولت
نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مساهله رود احتمال که بتوبه هم در گذرانند و اگر مؤاخذه هم کنند
آخر کار بنجاتست پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است
که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت متحلی نسازند
جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ
باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة بحرمت سید البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نحاس کهنه الا
برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان فیض الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو

در حویلی خود مسجد جامع بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید
انفقیر استماع این اخبار که مخلصان می شنوند غایة الغایت مسرور و مبتهج میگردند سعادت بنا ما گر امروز اسلام بسیار
غریب است جیتلی که امروز در تقویت آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاه باز را باین دولت عظمی سرفراز
سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع آید زیبا است و رعنا اما درین وقت
که غربت اسلام است از امثال شما جوانان مردان اهل بیت زیباتر و رعناتر است که این دولت خانه زاد
خاندان بزرگ شما است از شما ذاتی است و از دیگران عرضی حقیقت وراثت نبوی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از اوامر و نواهی
دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر و نواهی بوقوع
آرند خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه است گوی توفیق سعادت
در میان افگنده اند کسی بمیدان در نمی آید سواران را چه شده در نیوقت کشتن کافر لعین گوبند وال
بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت بهر نیتی که کشته باشند و بهر غرضی
که هلاک کرده خواری کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند در خواب
دیده بود که بادشاه وقت کاسه سر شرک را شکسته است و بحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل
کفر خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را
باین عبارت نفرین فرموده اند اللهم شتت شملهم و فرق جمعهم و خرب بنیانهم و خذهم اخذ عزیز مقتدر
عزت اسلام و اهل اسلام در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و اهانت ایشان
هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام همانقدر است این سررشته را نیک باید نگاه داشت و اکثر
مردم این سررشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را برباد داده قال الله سبحانه و تعالی یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است آن قبایح
رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه با اهل کفر نمانده
است در دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم

آن بدکیشان اعلام بخشند و در رفع آن کوشند شاید نقبا یا انها منتهی باشند بر عدم علم بادشاه بجستجو
آنها اگر نفی بجمله گنجائش وقت یابند بعضی از علماء اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم
اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست و در قیامت
عذر نخواهند شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکردیم انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات که بهترین
موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات میطلبند میفرمودند که معجزات از نزد
خداست عز و جل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که دران اثنا شاید حق سبحانه وتعالی امری ظاهر سازد
که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرورست گفته
تا این واقع نشود عهده بر ذمه علما و مقربان حضرت بادشاه است چه سعادت که درین
وقت کوچی بازار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها کشیده اند و چه محنتها که
ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوٰة افضلها ومن التحیات اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت ؎ عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد ؛ شب باخر شد کنون کوته کنم افسانه را
والسلام والاکرام مکتوب صد و نود و چهارم بصدر جهان صدور یافته در تحریص بر ترویج ملت
و تائید دین و ما یتعلق بذلک سلمکم الله سبحانه وعافاکم اهتمام سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعدای
ملت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زدگان فرح بخش و روح افزاست
الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک المسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر الخطیر بحرمة النبی
البشیر النذیر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها یقین است که مقتدایان اسلام
از سادات عظام و علماء کرام در خلا و ملا در تصدی ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم
خواهند بود بے سرو برگی درین باب چه دراز نفسی نماید شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد
اسلامی خواهان علما اند الحمد لله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرون سابق هر فساد که
پیدا شده از شومی علماء سوء بظهور آمده درینباب تتبع تمام مرعی داشته از علماء دین را انتخاب نموده
اقدام خواهند فرمود علماء سوء لصوص دین اند مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق
است والعیاذ بالله سبحانه من فتنتهم آری بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت بهای ایشانرا

ہ ایشان بهترین اند ہ

بخون شهداء فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بلا این سیاهی خواهد چربید شر الناس شرار العلماء و خیر الناس
خیار العلماء ثانیاً ملتمس آنکه بعضی نبات بران آورده که خود را بعسکر رساند تقریب ماه مبارک رمضان
در حضرت دهلی توقف واقع شد ان شاء الله بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت اعزه خواهد رسید **مکتوب**
صد و نود و پنجم بصدر جهان صدور یافته در اغراء و تحریض بر ترویج شریعت و اظهار تاسف از ضعف
اسلام و اهل آن سلمکم الله سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلائق حاصل است مخصوص
دلهای خلائق بحکم جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهم بجانب محسنان مائل است لیس ناچار بواسطه
این ارتباط حسب اخلاق و اوضاع بادشاهان بعموم خلائق علی تفاوت درجات الاحسان سرایت است
از خیر و شر و صلاح و فساد مانا که ازینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و بار قرن سابق مصداق این سخن
است اکنون که انقلاب دول بظهور پیوسته و صورت عناد اهل ملل برهم شکسته بر ائمه اسلام از صدور و عظام
و علماء کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت غرا ساخته در بدایت امر ارکان اسلام
منهدمه را برپا سازند که در تسویف خیریت ظاهر نمیشود دلهای غریبان ازین تاخیر در اضطراب شد تهاست
قرن سابق در دلها مسلمانان متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام منطوی انجامد گاه
بادشاهان اگر می ترویج سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة نباشند مقربان ایشان
نیز در میان خود را معاف دارند و حیات چندروزه را عزیز شمرند کار بر فقراء اهل اسلام بسیار تنگ و تنگ
خواهد بود انا لله و انا الیه راجعون عزیزی میفرماید ع آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی
هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی **شعر** صبت علی مصایب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا
از جمله شعائر اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود سرهند که اعظم بلاد اسلام است
چند سال است که قاضی ندارد حامل رقیمه دعا قاضی یوسف آبای وی تا بنای سرهند است قاضی شده اند
چنانچه اسناد سلاطین بدست دارد مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر
را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة الحقة علی مصدرها الصلوة والسلام
والتحیة **مکتوب صد و نود و ششم** بصوفی صدور یافته در بیان آنکه راهی که ما در صدد
قطع آنیم همگی هفت گام است و هر گامی ازین گامها سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد

صحیفهٔ محبت فرزندی مکرمی مشفق دراغرّ ازمنه ورود یافت الله سبحانه الحمد والمنة که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و مهتران از غمخواری کهتران خالی نیند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما ع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است ﴿ این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام بعالم خلق متعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند بتجلی افعال میرسد و بگام دوم بتجلی صفات و بگام سیوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات والتحیات اکملها آنچه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال و تیسیر الامر علی نظر الطلاب هر گامی ازین گامهای هفتگانه از خود دوری فتد و بحق سبحانه نزدیک بعد طی این گامها فنای اتم است و بقای اکمل بران مترتب است و بان فنا و بقا حصول ولایت خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد ما فقیران نامراد را با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر ازانکه کام و دهان خود را بزلال اهل کمال سیراب و شیرین داریم رباعی گر زهر دهیم از شکر جز نام بهره این بس بی خوشتر که اندر کام زهر ما هم نسبت بو شکر آمد فرو ده ورنه بس عالیست پیش خاک تو ده والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و نود و هفتم

به پهلوان محمود در صدور یافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و ما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سر گناهان است و ترک آن سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوب حق است سبحانه و تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اهل او بداغ طرد و لعن موسوم اند در خبر است که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه هر ذره از ذرات وجود ایشان بذکر الله سبحانه مملو است پس ذاکران حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نیند زیرا که دنیا چیزی است که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد یا چیز دیگر خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکرنا نص قاطع است هر چه از دنیاست بلای جان است اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت از اهل

وحسرت حقیقت ترک آن عبارت در ترک رغبت در آن است و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد و حصول این معنی بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را باین باید سپرد و صحبت میان شیخ مزمل هر چند شما را مغتنم است وامثال این عزیز عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر اما شیوه اهل کرم ایثار است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را رخصت فرمایند برمحل است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز باز خواهند رفت اخلاص غائبانه هم شما را کار حضور میکند زیاده تصدیع است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه وعلی آله من الصلوات امنها ومن التحیات اکملها والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه آشنایی فقرا با اغنیا درین زمان بسیار متعسر است و ما یناسب ذلک فتوحات مکیه مفتاح فتوحات مدنیه باد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات التفات نامه گرامی که بنام فقرا فرموده بودند وصول یافت باعث ازدیاد محبت گشت البشری لکم ثم البشری لکم مخدوما فقرا را با اغنیا آشنایی کردن درین زمان بسیار متعسر است اگر فقرا بگفتن یا نوشتن راه تواضع و حسن خلق که از لوازم فقرا است پیش میگیرند کوته اندیشان از سوء ظن خود می انگارند که طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن خسر الدنیا والآخرة میگردند و از کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقرا باستغنا که نیز از لوازم فقرا است حرف میزنند قاصر نظران از بدخلقی خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع ضدین اینجا از استحاله برآمده است ابوسعید خراز میفرماید عرفت ربی بجمیع الاضداد هر چند ارباب نظر این معنی را قبول نمیکنند و محال می انگارند لیکن غم نیست طور ولایت ورای طور نظر عقل است باقی احوال این سمت بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و نود و نهم بملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورود مشعوف صحیفه گرامی که منبی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص مسرت افزود موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه اظهار طلب وردی از اوراد نموده بودند بنا بر علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده تا بذکر این طریقه علیه مشغول سازد و بآنچه میفرمایند در امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود امید است

که شمره نتایج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت بنا بران تصدیع خدمت
مشار الیه داده شد والسلام مکتوب دو صد و دوم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات
که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی
آله الطاهرین اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح باید کرد بنابران
بچند کلمه جرأت نمود مخدوما مکرما عین القضات همدانی میگوید در بیان حال جماعه که بی راهبری براه
ناسلوک رفتند بعضی از ایشانرا مغلوبی در پناه خود نگاه داشت و مستی سایبان سر ایشان شد و هر که
با تمیز بود سرش بن و داشتند مراد از راه سلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است وطی مقامات عشره
مشهوره بترتیب وتفصیل و درین طریق تزکیه نفس مقدم است بر تصفیه قلب وانابت شرط
بدایت است و راه ناسلوک عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتبا
است که مشروط بانابت نیست و این طریق طریق محبوبان و مرادان است بخلاف طریق اول که طریق
محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی و مستی عبارت
ازان است از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و ضلال ایشان مصئون هر چند راه
نداشتند اما فضل ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشانرا بمطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان
با تمیز بود یعنی قوت جذبه نداشت و استیلاء محبت در حق وی مفقود بود چون راه بند نداشت اعدای
دین او را از راه بردند و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان
آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب مرد اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی
میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخره
القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است که بقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب وتفصیل
صورت بندد چه اکثر مشائخ علی الخصوص از متقدمین همین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه ناسلوک
که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب با ایشان دران راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است
که نزدیکتر است بوصول از آن راه سلوک معهود و مقدمه این طریق التذاذ و آرام است که بسبب غلبات
از حس و باعث ذهول است از شعور و کنایت از انحالت بشب نموده است و چون این غیبت و ذهول

از فلق متضمن حضور و شعور بخالق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت فرموده
انهمام بیان سیطلبد بگوش هوش باید شنید که مه بر جسد روح است و مربی قالب قلب و قوای جسدی
مکتسب از قوت روحانی است و حواس قالبی مستفاد از نورانیه قلبی پس ناچار در وقت توجه قلب و روح
بجناب قدس خداوندی جلشانه که لازم طریق جذبه است در ابتدار حال که آوان تفصیل است فتوری
در تدبیر جسد و تربیت قالب راه می یابد که سبب تعطیل حس و ذهول از شعور میگردد و بسته قوی و جوارح
میمانند و بی اختیار بر زمین می خوابانند و اینحالت را شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوری است آنرا اسماع گفته
و مبالغه منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنویست و این ذهول حسی
مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماه مناسب است بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روی
ماه با بر سیاه کنایه از ظهور صفات بشریه است که مبتدیان را باستتار آن حضور ماگاهی میرسانند و این
استتار تا متوسط احوال است چه متوسطان را این استتار نیست هر چند بی استتار نیست تواند بود که این
معنی گفته باشد که چون نیم شبی باشد دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد و آنتر قدم آن دو جوانمرد را یافتیم
چه در حالت بسط که اوان حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده می آید
چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول زایل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق جمع گشته
و کنایه ازین حضور بطلوع آفتاب کرده است که عبارت از وجود بشریه است که درینوقت بر روی ظاهر ساخته
اند چه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و
دستیلا از محبت لاجرم مردوار پای بر بالای کوه بشریت نهادند و بیکساعت بر آن بالا شدند و
نحوی لی زفنا مشرف گشتند و حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت بجهت تمام بالای آن کوه
بر آمد انهم برکت متابعت آن دو ترکمان میسر شد والا سرش بر سید شتند لشکرگاه عبارت از
اعیان ثابته است که جامع تعینات حقایق امکانیه است و تعین علمی وجوبی که خیمهای بینهایت
کنایه از آن تعینات است و در آن خیمه میان عظیم اشارت بتعین علمی وجوبی است تعالی
و تقدس که آنرا خیمه سلطانی گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است خیال کرد

که مطلب رسید خواسته است که از مرکب شکر و سستی که قطع از این راه بی مددان مرکب میسر نیست فرود آید
که بوصول مطلوب بباید پای رسانید که عبارت از روح است چه درین راه تا سلوک بپای قلب و روح
سیر و بند بنهای علم و عمل که آن براه سلوک مناسبت دارد اول از سستی که فرود می آید همان روح است
و ثانیاً قلب که پای چپ معبر از آن است از رکاب بیرون آورده بود که الهام بگوشش رسید که سلطان
در خیمه نیست و محقق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب بالا داشت باندک بشارت از سستی
فرود آمد و آن دو ترکمان چون جذب قوی نداشتند و غلبه محبت باشان این مبشرات کول نشدند
و مردود بالا گذاشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بکشید سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت
که او تعالی و رای الوری است قوله برنشسته است و بشکار رشده یعنی بر جمالی و مظاهر جمیله برنشسته است
و بصید دلهای عشاق شده و این آواز و این معنی باندازه فهم و دراییه حسین قصاب بود که بطریق
تنزل با وی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست او تعالی و تقدس از نشستن و بشکار رشدن معنی
ندارد و ستر لا و موزان سرا ز روز بهره و بازگشتند و جیب و کیسه تهی و این عبارت را معنی دیگر
نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب بمقام تفرد و کبریایی است هرچند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت
نیست جل سلطانه اما از معانی دیگر اولی و انسب است و آن معنی آنست که بر وحدت که تعین اول است
و فوق مرتبه واحدیت برنشسته است و چون در مرتبه وحدت اضمحلال و استهلاک تعینات علمی و عینی است
بشکار که سبب هلاک وحوش و طیور است مناسب این مقام دانسته بشکار رشده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی
و امیر علی عیوق بشکارگاه سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی قدم و اورسته و حسین قصاب
بامید برگشتن سلطان در خیمهای احدیت ماند والله سبحانه اعلم بحقیقت المراد و ما فیه من الصواب و نستغفر
مخدوما اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه تا سلوک را اختیار کرده اند و آن راه
را بمعهود در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه و تصرف بمطلب
میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نموده آید چه درین طریق
پیر و جوان در وصول برابراند و نساء و صبیان متساوی بلکه موتی نیز از نید دولت امیدوار اند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه طریقی خواسته ام که البته موصل باشد

و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است در معنی این بیت میخوانند
گر تشنگی دل زبان راز ٭ قفل همه را ز همه بکشادمی ٭ ثبتنا الله سبحانه علی طریقتهم الابرار الاکابر والسلام
مکتوب دو صد و پنجم بکوچک بیگ حصاری صدور یافته در استفسار او الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی جناب کوچک بیگ حصاری پرسیده که شخصی میگوید که علوم تمام در دو سه حرف مندرج است این سخن
باور میتوان کرد یا نه در جواب گفته شد که ظاهر از ان شخص از روی علم و سماع و مطالعه کتب گفته باشد
که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم
در با بسمله مندرج است بلکه در نقطه آن با و اگر آن شخص این سخن دعوی کشف میکند پس مراد او از آن
خالی نیست اگر بر یقین منکشف ساخته اند که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن
دو سه حرف را بخصوص علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن این
حرف بر من منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب
است از وی باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها مکتوب دو صد و ششم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در استفسار از حال جماعه که خود را
در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و بموجب قطع این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی
الطریقة المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از عزیزان مشائخ
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور میشد و در اثنا مذکور شد که حال جماعه چه خواهد شد که خود را
در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند و ایشان ان محبت
فرموده و در ثانی الحال بی جهت بموجب قطع این بزرگواران نموده اند بظن و تخمین تشبث
افعال دیگران گشته در تضمین نام شما و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن قدر معلوم نیست
که یک لمحه کشیده باشد و آنهم مبنی بر تقریب بوده بعد از ان خدا نخواسته جلشانه که فقیری آزار اسلامی را
خواسته باشد یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف ازین هرگز جمع باشد معلوم شما شده باشد
که طریق ما طریق دعوت اسمائیست اکابر این طریقت استهلاک در مسمای این اسما اختیار فرموده اند
از انجا اند که ایشان با احدیت صرف است از هم و صفت جزئیات نمیخواهند تعالی و تقدس لا جرم

نهایت دیگران در ولایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ؛ بحال چون
آن مذاکره بتوسط تعلقهای متعدده هیئت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از انجانب تهمات دیگر
ناشی گردد از برای فرمان باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما هیچ نمی فزاید و از عدم آشنائی هیچ
نقصی راه نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود اما الراضی بالضرر لا یستحق النظر مثل مشهور است یقین دانند
که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست ان شاء الله تعالی سخنی بود از روی غیرت که درویشان را می بایست
بتقریبی گفته بود بخاطر بیارند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند
امر او از دو حال خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال
مکتوبیکه بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه
آن تقسیم سخنان را تجویز می نمایند کسیکه حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرگه اهل سنت می
برآید چه کیف که خود را افضل اند و مقرر این طائفه است اگر سالکی خود را از سگ گرگین بهتر داند از
کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات منعقد گشته است احمقی باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل
خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یکمرتبه بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام رسیده
از اویس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق اینطور شخص این تقسیم سخنان تخیل نمودن از عقل
دور است عبارتیکه مردم این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و بحقیقت معامله وا رسید مجرد تقلید ارباب
حسد نمودن چه مناسبت ، با آنکه مشائخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع
من لواء محمد از انجا پی بافضلیت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این تقسیم
چیزی مذکور شده باشد والسلام مکتوب دوصد و سیوم بملا حسینی صدور یافته در تحریص بر محبت
این طائفه علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و ما یناسب ذلک احسن الله تعالی
احوالکم و اصلح سبحانه اعمالکم و آمالکم مکتوب شریف چون مبنی بر محبت فقرا بود در رسیدن آن فرحت
فراوان روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی
بنسبت با ایشان سرمایه روزگار سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشانند و ایشانند

که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها
که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبهٔ اعمال در راهها و سرگذرها میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یابند
این طائفه را که در ذکر اند و یکدیگر ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشانرا با جنحهٔ خود
و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملائکه بپرسد چه میگویند بندگان
بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو میگفتند و ترا به بزرگی یاد میکردند و ترا از جمله عیوب
و نقصان تبری مینمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید و بیشتر تمجید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبند
گویند بهشت میطلبند بار خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب این طائفه از دوزخ میترسیدند
و بتو پناه می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان آید که اگر
ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار ازان بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
فرشتگانرا فرماید شمارا گواه گرفتم ایشانرا همه بیامرزیدم ملائکه گویند یارب دران مجلس ذاکران فلان
از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسانی
یعنی جلیسان منند بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث و از حدیث
سابق که المرء مع من احب لازم می آید که محبان این طائفه با ایشانند و هر که با ایشانست بدبخت نباشد
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی محبة هؤلاء الکرام بحرمة النبی الامی الهاشمی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
والتحیات کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان
شیخ الله داد قلمی نموده بودند از تقسیم علامات و کم شدن آنها طالبان را بسیار رو میدهد همت بلند دارند
و بهر چه بدست افتد قناعت نکنند ع بس بیرنگ است یار دلخواه ای دل قانع نشوی برنگ
ای دل صحبت این طائفه از جملهٔ ضروریات است حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان بدارد
ع گرد مستان گرد اگر گرمی رسد بکو رسد ه گر بوی هم نباشد رویت ایشان بس است ه همان طریقه
که از حضرت قبله گاهی یعنی خواجه عبدالباقی قدس سره اخذ کرده اند باشند هم مبارک است بمعنی

بیچون و بیچگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب لذت یابند و بمعنی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صفتی ملحوظ ندارند همین اسم
مبارک را بعد از توجه مذکور همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات
میسر شد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجدده نویسان باشند که مطالعه آنها باعث توجه جانبین
میگردد والسلام **مکتوب صد و چهارم** بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرضات
اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان
خدمت میر نعمان از سخنان پریشان ارباب خسران محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لایق آنکه بمکافات و مجازات
متعرض نشوند و رد نعم را فروغی نیست باعث کسادت بازار آنها کلمات متناقضه آنها خواهد بود من لم
یجعل الله له نورا فما له من نور بشغلی که در پیش دارند در آن کوشند و از غیر آن چشم پوشند قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسیدند عشره اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات و واردات
مجدده مشرف گشتند و الحمد لله سبحانه که اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات
پی در پی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و پنجم** بخواجه محمد اشرف
کابلی صدور یافته فی بیان ان متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة ملاک الامر ثبتکم الله
سبحانه بکمال المتابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر ومنیة الصدیقین و ما سوی
ذلک فاوهام باطلة و خیالات فاسدة نجانا الله سبحانه و ایاکم عنها والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دائما **مکتوب صد و ششم** بملا عبد الغفور سمرقندی
صدور یافته در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری بتنعمات آن اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت بحرمة سید المرسلین
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و افضلها مفاوضه لطیفه و ملاطفه شریفه که نامزد این حقیر دو افتاده
نموده بودند بوصول آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء برادر آدمی را در دنیا از
برای طعامهای چرب لذیذ و لباسهای مزین نفیس نیاورده اند و از برای تمتع و تنعم و لهو و لعب نیافریده اند
مقصود از خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار او است که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار
که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بآن اذن فرموده چه ریاضات و مجاهدات
اهل باطل که موافق شریعت غرا ندارد جز خسارت و خذلان نمی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی گذارد

باید که بعد از تجلی و تزین باتیان احکام شرعیه عملاً و اعتقاداً بر وفق آرای علماء اهل سنت و جماعت شکر الله
تعالی سعیهم باطن خود را بذکر الٰہی جل سلطانه معمور دارند و سبقی که در طریقهٔ علیهٔ اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است و نسبت ایشان
فوق نسبتها است کوته اندیشان این سخن را باور دارند یا نه مقصود ترغیب و تشویق دوستان آست
مخالفان خارج از مبحث اند ع هر کس افسانه بخواند افسانه است ٭ و آنکه دیدش نقد خود مردانه
است ٭ بالجمله فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر داشته اند کریمهٔ واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون شاهد این معنی
است پس ذکر کثیر باید قرار داد و هر چه منافی آنید و لیست آنرا دشمن باید داشت علاج رستگاری این است
ما علی الرسول الا البلاغ ع ذکر گو ذکر تا ترا جان است ٭ پاکی دل ز ذکر رحمان است ٭ الا بذکر الله
تطمئن القلوب نص قاطع است المسئول من الله سبحانه التوفیق علی ذلک الثبات والاستقامة علیه فانه
ملاک الامر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات والتسلیمات اتمها
واکملها جامه فرجی که در اوقات نیک مکرر پوشیده شده است مرسل داشته خواهند پوشید عما قریب
جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة والسلام مکتوب دو صد و هفتم بمیرزا حسام الدین احمد
صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد حال را
تا بمیزان شرع نسنجند بنیم جیتل نمیخرند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است که اخبار سلامتی
جناب شما و حضرات مخدوم زادها فرزندی میان جمال الدین حسین و سائر اعزه و خدمت علیه علیه و علی
میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدیه نرسید مانع آن غیر از نسیان دور افتادها نخواهد بود آری قرب
ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابه نرسد ویس قرنی با آن رفعت شان
که بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نرسید بمرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله
بن المبارک رضی الله تعالی عنه پرسید ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود الغبار الذی
دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة حمد الله
و اوضاع اینجا و دو معه لواحق و توابع مقرون بعافیت است لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک بل علی
جمیع النعماء والآلاء و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام فانه

ملاک الامر و مدار النجات و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ذلک
بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة اتمها و اکملها مصرع کار اینست غیر اینهمه هیچ ● از ترهات صوفیه
چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید انجا وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم جیتل نخرند و کشوف
والهامات را تا بر محک کتاب و سنت نزنند به نیم جوی نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول زیادتی
یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است و نیز حصول یسر است در ادای احکام فقهیه نه امر
دیگر ورای آن چه رویة موعود بآخرت است در دنیا البته واقع نیست و مشاهدات و تجلیاتیکه صوفیه
بان خرسندند آرام بظلال است و تسلی بشبه و مثال و تعالی وراء الوری ثم وراء الوری عجائب کار روبا است
اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشانرا کماهی گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان
این راه پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و از ان نیز میترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز ابقاء
باطل بحق کرده باشد یا دلیل المتحیرین زدنی تحیرا بحرمة من جعلته رحمة للعالمین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فرمایند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من
اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات والتحیات والتسلیمات افضلها و اکملها مکتوب

دوصد و هشتم بحضرت مخدومزاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه مفارق المحبین صدور یافته
در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاهست که خود را در مقامات انبیاء علی نبینا و علیهم التسلیمات
والصلوات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از ان مقام نیز بالا رفته است سر آن چیست فرزندی
پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاهست که خود را در مقامات انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از ان مقام نیز بفوق رفته است سر آن چیست و مآل
آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیاء راست علیهم الصلوات والتحیات اولیاء هر چه می یابند و بکمالات ولایت
بمتابعت ایشان میرسند و البته آنست که آن مقامات انبیاء علیهم الصلوات والبرکات نهایات مقامات
عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب از ان مقامات بالا رفته است چه آن مقامات عبارت
از اسمای الهی است جل سلطانه که مبادی تعینات ایشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی
و تقدس چه حضرت ذات را بی توسط اسما بالعالم هیچ مناسبتی نیست و غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل که

ان الله لغنی عن العالمین شاید بشنیفی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول سفر نمایند و
انوار بالا را با خود گرفته فرود می‌آیند و درین اسما علی تفاوت مراتبها که شباهت باخیار طبقه ایشان
دارند اقامت سفر نمایند و توطن مینمایند لهذا اگر کسے از اتباع ایشان از العبد استقرار جوید و درعان اسما یابد
پس باید استعداد که متوجه حضرت ذات است تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بان اسما خواهد رسید
و از انجا بالفوق نخواهد گذشت الا ماشاء الله تعالی اما ان سالکان چون از بالا فرود آیند و باسمیکه
مبدا تعین وجود اوست نزول نمایند ان اسم البته پایان تر از ان اسماییکه مقامات انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط افضلیت است
هر که مقام او بلند است افضل است و تا سالک از اسم خود نگردد و اسم خود را پایان تر از ان اسامی نیابد
فضلیت ان بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت بتقلید اتباع افضل میگوید و به یقین
مسابق حکم باولیت آنها میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست درینوقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت
حق سبحانه در کار است تا انچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام از مزله اقدام سالکان است این حجاب را
بمثالی واضح گردانیم ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزاء ارضی اجزاء ناریست و فتیکه دخان صعود نماید
اجزاء ارضی بمصاحبت اجزای ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود و درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء هوائی
که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا خواهند رفت درینصورت نمیتوان گفت که
اجزاء ارضی بلند تر است از مرتبه اجزائے هوائے چه ان تفوق باعتبار قاسر بوده است
نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکرهٔ نار چون ان اجزاء ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی خود برسند
مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود و لیس ما نحن فیه عروج ان سالک از ان مقامات باعتبار قاسر
کان قاسر افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت ان مقامات
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات
اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون ظلال
آنها میرسند خیال میکند که بحقیقت ان مقامات رسیدند فرق درمیان ظلال و حقایق نمیتوانند کرد و بجمیلیه

مشابه و شاناں اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتی با اکابر در مقامات
پیدا کرده اند چنین نیست بلکه اینجا اشتباه ظل بشئی است بنفس شئی اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی و حفظنا
عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والآخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دو صد و نهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در حل بعضی از عبارات متعلق رساله مبدا و معاد که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است
بر بعضی ضروریات این راه الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین
اجمعین سیادت پناهی اخوی اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال نجد و مستوجب حمد است
در وقت وداع در سرای فرخ شاه اخوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد
واقع شده پرسید بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن
عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد عبارت آن رساله این ست که بعد از هزار
و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام
خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد
و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی
خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیه
علیهم الصلوة والتحیات در آن وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که
خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی
آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمی است که از اسمای الهی جل سلطانه کالعلیم والقادر والمرید
والمتکلم و امثالها و آن اسم الهی جل شانه رب آن شخص است و مبدا فیوض وجودی و توابع وجودی و این
اسم را النسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آنرا بدست
بر وجود ذات این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است نیز این
اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته شده
بتفصیل ذکر یافته است اگر خواهی باشد بآن رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان اگر چه مجرد

اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق این معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبدا وجود و اعتبار
او گردد و پس این اسم را ازان شان نصیبی حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جاریست اما
قوت البشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است اما در فوق
آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیبی ندارد و فوق کل ذی علم علیم شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق
المسکین ما یتجرع و تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طی این مراتب شتی است علی تفاوت الاستعدادات و القابلیات
بلیات والواصلون الی الاسم قلیلون من الاولیاء زمان اکثرهم واصلون الی ظل من الظلال و ذلک الاسم المعدلات
عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک والسیر التفصیلی و قد یتوهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق
الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر و لا یعتد به و الذین عرجوا من ذلک الاسم و قطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت
فهو لا اقل قلیل منهم بر سر اصل سخن رویم و گوییم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی او را گویند تعین امکانی
او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوییم که محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات والتحیات در رنگ
کافه انام مرکب است عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانه که رب عالم خلق است شان العلیم است و
تربیت عالم امر او میفرماید همین است که مبدا وجود و اعتبار آن شان است کما مر حقیقت محمدی عبارت
از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنایه از معنی که مبدا آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی نیز همان معنی
است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آن سرور را حاصل بوده و ازان
مرتبه خبر داده و گفته کنت نبیا و آدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق دارد
و همین اعتبار حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که کلمة الله بوده اند و بعالم امر بیشتر مناسبت
بشارت قدوم آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد داده و فرموده و مبشرا برسول یاتی
من بعد اسمه احمد و نبوتی که بنشاء عنصری تعلق دارد و باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقتین
در آن و در نیمرتبه آن شان است و مبدا آن شان لهذا دعوت آن نیمرتبه اتم است از دعوت مرتبه شان
چه در آن مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده و تربیت او مقصور بر روحانیان و در نیمرتبه دعوت او شامل
خلق و امر است و تربیت او مشتمل بر اجساد و ارواح غایت ما فی الباب بین نشاء و نشاء عنصری او را
علیه و علی آله الصلوة والسلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا مناسبت که سبب افاده و استفاده است

بیشتر پیدا شود بخلاف آنکه جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی
الله علیه و علی آله و سلم باکد چه امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه و تعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی
الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال از نشاء عنصری جانب روحانیه او علیه
الصلوة والسلام غالب آمد و مناسبت بشریه رو بنقص آورد و نورانیت دعوة تفاوت پیدا کرد بعضی از صحابه
کرام فرموده اند که هنوز از دفن آنسرور علیه و علیهم الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت
یافتیم بلی ایمان شهودی بایمان غیبی مبدل گشت و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن
آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است و ازمنه
متطاوله جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت که عالم
خلق را منصبغ بعالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوة والسلام رجوع بحقیقت خود
نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت
احمدی متحد شد مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی درینجا تعین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی
آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد
گشتن بان تعین معقول نه چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود متابعت
شریعت خاتم الرسل علیها الصلوة والسلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده بتبعیت بمقام حقیقت محمدی
خواهد رسید و تقویة دین او علیها الصلوات والتحیات خواهد نمود ازینجاست که نقل میکنند از شرائع ما تقدم
که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولی العزم از انبیا کرام و رسل عظام مبعوث میشدند که تقویت شریعت
آن پیغمبر فرمایند و اعلاء کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث
میگشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از
نسخ و تبدیل محفوظ است علمای امت او را حکم انبیا داده کار تقویة شریعة و تائید ملت را بایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغامبر اولی العزم را متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله
سبحانه و تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون باید دانست که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه و علیهم
الصلوة والسلام اولیا امت او که بظهور آیند هر چند اقل باشند اکمل بوند تا تقویة این شریعت بر وجه اتم نمایند

حضرت مهدی که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام از قدوم مبارک او بشارت بعد از هزار سال بوجود ۲ فرموده اند
خواهند آمد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود و بالجمله
کمالات اولیای این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هر چند بعد از انبیا افضل اصحاب کرام است علیهم
الصلوة والسلام اما جای آن دارد که از کمال تشابه یکی را بر دیگری فضل نتوان داد از نیجا تواند بود که آن سرور
فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم نفرمود ادری اولهم خیر ام آخرهم
لعلمه بحال کل من الفریقین لهذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابهت جای تردد بود فرمود
لا یدری اگر پرسند که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته
است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه متیقن باشد
پس تشابه این طبقه در کمالات با اصحاب کرام چه بود در جواب گوییم تواند بود که خیریت آن دو قرن
برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و ندرة ارباب فسق و معصیت
و هو لا ینافی کون بعض الافراد من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیرا من اولیاء ذینک القرنین کحضرت المهدی
مثلا ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ۞ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۞ اما قرن اصحاب از
جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند در جنت نعیم مقربان ایشانند
که انفاق کوه ذهب دیگران بمد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته من یشاء باید دانست که از بیان سابق
واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدأ و معاد در فوق این مذکور گشته است که حقیقت کعبه ربانی
مسجود حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقة
ظل اوست پس ناچار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیا رفته است او می دید
از ایشان برکات می جوید و چون حقیقت او در التقدم باشد بر حقیقت محمدی این معنی چگونه جائز باشد در جواب
گوییم که حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول محمدی است از اوج تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات
عروج کعبه است از مرتبه اول و عروج حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات
او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیا را اکمل است او را از عروجات آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام نصیب تام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران دریوزه نماید چه عجب بیت زمین زاده

بر ایشان تاخته و زمین و زمان را لبریز ساخته بود و عبارت دیگر از ان رساله که درین مقام واقع شده بود نیز
حل شد و آن عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق
ان اشیا است چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از اسمای الهی است
جل سلطانه که مبادی فیوض وجودی و توابع وجودی ایشان است و حقیقت کعبه فوق ان اسما است
پس هر آینه حقیقت کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود
و انوار بالا را گرفته بمراتب حقایق خود که شبیه با حجاب طبعی اشیا است در مراتب عروج فرود آیند کعبه از برکات
ایشان توقع خواهد نمود که امر سابقًا و ایضا در رساله مبدا و معاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت
انبیا اولی العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم یعنی فضایت ایشان از بعض دیگر و چون مبنای ان
بر کشف و الهام است که ظنی است از ان نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه دران باب
سخن کردن جز بدلیل قطعی جایز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا در مکتوب
خود نوشته بودند که در سر افرح پرسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را نسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب
گفته بودی که بخاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد یا گفته بود که مشروط بشرایط است مطلقا
مرضی نیست و بحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرایط نیک احتیاط نماید مبادا مساهله کنند تا
باستخارات الیقین نشود که باید گفت نگویند و اخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نماید و تاکید
بگویند که در تعلیم طریقت مسرعت ننماید مقصود کان بهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود
غیر شرط دیگر از مسترشدان خود گله نموده بودند کلاز وضع خود باید کرد که با ان جماعت بنهجی زندگانی میکنند
که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متحمل نماید نه انکه در اختلاط انکشاف باید
و مصاحبانه سلوک کند و بحرف و حکایت انبساط کرم دارد والسلام مکتوب دو صد و دهم بملا شکیب
اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعضی از نصایح ضروریه که مساله نموده بود
مراسله شریفه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند
بمطالعه ان مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند تا باشند بر محبت فقرا
باشند و چون بروند محبت ایشان را سرمایه ببرند و چون خیزند بمحبت ایشان خیزند بحرمة من افتخر بالفقر

دائره علی الغنار علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معنا
آن حکایت چیست که در نفحات مذکورست از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب جاری بتقریب
غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده بمصر در آمد و آنجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانید و تا هفت سال
در مصر اقامت ورزید اتفاقا روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورد دید که در
کنار دجله گذاشته بود بحال خودست جامهارا پوشیده بخانه در آمد اهلیه او گفت طعامیکه از برای مهمان
فرموده بودی طیارست الی آخر القصه مخدوما مکرما اشکال این حکایت نه ازان رهگذرست که در یکساعت
کار سنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة
والسلام والتحیة در شب معراج بعد از طی معارج عروج وقطع منازل وصول که بالوف سنین میسر شود چون
بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زائل نشده است وحرکت آب در ابریق
برای طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته وجهش همان است که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکورست
که از قبیل بسط زمان است بلکه اشکال این حکایت ازین رهگذرست که در بغداد آن یک باشد و در مصر همان
آن امتداد هفت سال پیدا کند مثلا اهل بغداد دران زمان در سال سیصد وشصت باشند از تاریخ هجرت
واهل مصر دران وقت در سال سیصد وشصت وهفت عقل ونقل تجویز این معنی نمی نماید این معامله نسبت با یک شخص
یا دو شخص مجوزست اما نسبت به بلاد مختلفه وامکنه متعدده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد آنست که
این حکایت نه از عالم یقظه است بلکه از قبیل رویا وواقعات است که مستمع رویا بر وقتیه مشتبه گشته است و نوم
التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظان اشتباه است در خواب دیده است و در نوم
بیرخود گفته و فرزندان آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره نقل
میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت
که مربی جسد روح است و مربی قالب قلب مخدوما مودای این هر دو عبارت واحدست انسان که نسخه عالم
خلق انسانست از عالم امر او چون لفظ جسد مقرون بلفظ روح اطلاقات بسیار واقع میشود مناسبت
لفظی در میان قالب وقلب بوده هر کدام را بمناسبت خود جمع کرده تعیین عبارت ختیار افتاده است
طالب انصاف بحر رفته بود مخدوما عطوفت آثارا شرم می آید که با وجود این همه خرابی وگرفتاری کلمه ابتغا

ریجا صلے ازان باب چیزی نویسد و بصریح یا باشارت ازان مقوله حرفی زند لیکن ازان خیر میسر نشد که اگر
از قول معروف هم خود را معاف دارد مبادا کار بخجالت و ندامت بکشد و نظنه و مجال انجامد بنابر علی ذلک محبت
کلمه جرات مینماید مخدوما مدت بقای دنیا بسیار قلیل است وازان قلیل هم اکثر تلف شده و قلیل مانده و
مدت بقای آخرت خلود و دوام است معامله خلود را بابقای چند روزه مربوط ساخته اند بعد ازان
یا نعیم ابدی است یا عذاب سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال تخلف ندارد عقل دوراندیش
کار باید فرمود مخدوما اشرف عمر در هوا و هوس گذشت و بمراضی جل اخذا اجلشانه نبسر آمد و ارذل عمر مانده
اگر امروز از اسم بمرضیات حق جل سلطانه صرف بکنیم و تلافی اشرف بارذل هم ننمائیم و محنت قلیل را وسیله حسنات
مخلد نسازیم و کفارت سیات کثیره را بحسنات قلیله هم نفرمائیم فردا کدام روی پیش او تعالی خواهیم رفت و کدام
حیله پیش خواهیم برد خواب خرگوش تا کی خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از ابصار
خواهند برداشت و پنبه غفلت از سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد داشت و جز حسرت و ندامت
نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت کار خود باید ساخت و اشتوقا گویان باید مرد اولا از درستی
اعتقاد چاره نبود و از تصدیق بانچه از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گذرنه و ثانیا علم و عمل
بانچه علم فقه متکفل انست نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریق صوفیه هم درکار است نه از برای آن غرض
که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار والوان را معاینه فرمایند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار
حسی چه نقصان دارد که کسے انها را گذاشته بریاضات و مجاهدات هوس صور و انوار غیبی نماید این صور
و انوار وان صور و انوار هردو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات داله بر صانعیت او تعالی نور آفتاب و ماهتاب
که از عالم شهادت است بوجوه مزیت دارد بر ان انوار که در عالم مثال بینند اما چون این دید دوامی است
خواص و عوام دران شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس انوار غیبی مینمایند بلے ع آبکه روی
پیش درستا تیره نماید بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازدیاد یقین است در معتقدات شرعیه
تا از مضیق استدلال بقضای کشف آید و از اجمال بتفصیل گراید مثلا وجود واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدت
او سبحانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود و باندازه او یقین هم رسید چون سلوک طریق
صوفیه میسر شود آن استدلال و تقلید بکشف و شهود مبدل میگردد و یقین اکمل حاصل میشود علی هذا القیاس

سائر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل یسر است در اداء احکام فقهیه و ازاله عسر که از امارگی نفس ناشی است و تحقیق
این فقیر آنست که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم علوم شرعیه است نه امری مباین از شریعت و اینمعنی را در کتب
و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول این غرض اختیار طریقه علیه نقشبندیه در میان سائر طرق
اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا
اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند
آن احوال را نمی پسندند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره فرموده اند که اگر احوال و مواجید را بما دهند
و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت و جماعت نوازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر اعتقاد اهل سنت
و جماعت را بدهند و از احوال هیچ ندهند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج نهایت در بدایت است
لیکن اول قدم آن می یابند که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است و شمول
و عدم شمول همین نسبت بعینها نسبت اصحاب کرام است علیهم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر
علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات آن یافته اند که اولیا را نهایت را معلوم نیست که در نهایت میسر شود
ازینجاست که ویس قرنی قدس سره که خیر التابعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام رسید نرسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل
و کمالات است چه ایمان ایشان شهودی است و دیگرانرا هرگز این دولت میسر نشده مصرع شنیده کی بود
مانند دیده * لهذا اتفاق مذهب ایشان بهتر از اتفاق گروه مذهب دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت
برابر اند پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام
همه برابر روایت یکی را بر روایت دیگر فرقی نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه
را باعتماد عدالت ایشان از هر کدام و دو آیه و سه آیه که میشنیدند اخذ نموده جمع ساخته اند اگر در یکی از اصحاب
جرح نمایند آن جرح منجر بقرآن مجید میگردد چه حامل بعضی آیات تواند بود که او باشد و مخالفات و منازعات
که در میان این بزرگواران گذشته بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب دور باید ساخت
قال الشافعی رحمه الله سبحانه و هو اعلم بحال الصحابة علیهم الرضوان تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها
السنتنا و مثل این مقوله از امام اجل جعفر صادق نیز منقول است والسلام اولا و آخرا * مکتوب دو صد

ویازدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سؤالی که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان
شرائط ضروریه لمقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت
گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بذروه کمال و تکمیل ساناد بحرمة النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق
بوده است اما این گفتن جائز است یا نه بدانید که امثال این امور درین راه بسیار واقع میشود و در بیان
این نوع معامله تجلی صوریست که صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می نگارد تعالی شانه سخن بما است
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة
دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش
هوش استماع نموده بعمل خواهند در آورد بدانند که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تأمل
بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن
مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که درین باب التجا و تضرع بسیار نموده استخاره را متعدد نمایند تا آنکه
بیقین پیوندد که طریقه را با او باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندها حق سبحانه
تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست کریمه لتخرج الناس
من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت بر همین معنی دارد عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو هیچ زنده پوشیده
بودی در دین من بر بندهای من گفت بلی فرموده ها وکلت خلقی الیه اقبلت بقلبک علی ... واجازتی
که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول علم برضای او تعالی هنوز آن وقت
نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا در آن وقت شرائط آن را نیک مرعی دارند خیر شرط است
ومیر نعمان هم همین معنی نوشته است از آنجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد و از تنگی شرائط
وارهند والسلام مکتوب دو صد و دوازدهم بمولانا محمد صادق بدخشی صدور یافت در جواب
بعضی اسوله که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود نوشته ده مکتوب مرغوب آن اخی در بی رسید فرحت بر فرحت افزود
حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات اتحاد کمالها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتب کمال فوق

اجازت تعلیم طریقت

از استعداد اوست تواند رسانید بلی تواند رسانید اما با آن مراتب فوق که مناسب استعداد اوست نه
بمراتبی که متعین استعداد او باشد مثلا مریدیکه استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد او وصول
بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را بتصرف خود میتواند باقصای درجات آن ولایت رساند
اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم بود
نیست وایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است که اخفی الطف لطائف انسانی است دران مرتبه
حکم نفس اماره دارد و در رذالت و خساست شباهت پیدا میکند معلوم اخوی باد که اخفی هر چند الطف لطائف
است اما داخل دائره امکان است و بداغ حدوث متسم چون سالک پا از دائره امکان بیرون نهد و در
مراتب وجوب سیر فرماید و از ظلال وجوبی باصول آن برسد و از تقید صفت و شان وا رهد ناچار ممکن
در نظر او خوار و بی اعتبار در آید و حسن و لطف او برابر دنائت و خساست برابر بیند و نفس و خفی را
درین مقام توامان انگارد و نوشته بودند که بواسطه یا بیواسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه
حاضر دیده عبادت کردن موجب نزول وست سبحانه بنده و از عبادت باید کرد این که او سبحانه حاضر است
عبادت کند سوی ولیست محبت آثارا انیقسم مقوله معلوم نیست که این فقیر سر بر زده باشد جای دیگر دیده
باشند و واقعه که نوشته بودند و حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام دران واقعه دیده لسانیکه
است و اصالت دارد آب کنایت از علم است دست دران کردن حصول قدرت است در علم و مناسبت
حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درین معنی موکد ان حصول است چه آنحضرت تلمیذ حضرت
رحمن است و علم آدم الاسماء کلها غایت ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است بلکه نوعی
از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دارد علیهم الرضوان الباقی عند التلاقی والسلام مکتوب دو صد و
سیزدهم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان مواعظ و نصایح و در ترغیب متابعت علمای اهل سنت
و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علمای سوء که علم را وسیله حطام دنیوی ساخته اند عصمکم الله
سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات قال الله سبحانه و تعالی
هل جزاء الاحسان الا الاحسان میداند که احسان شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه دعوات
نیک بسلامتی دارین رطب اللسان باشد الحمد لله سبحانه والمنة که این معنی ؛

بجو است ملیست و احسان دیگر که لایق مکافات آنست موعظه و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد زهی سعادت
و نجابت دستگاها خلاصه موعظه و زبده نصایح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب تشرع است
تدین و تشرع مربوط بسلوک طریقه حقه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند در میان سائر فرق اسلامیه
نجات بی متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع آرای اینها ممتنع دلائل عقلی و نقلی
و کشفی برین معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی سر موی انحراف از صراط مستقیم
این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست او را زهر افعی باید انگاشت
طالب علمان بی باک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات است انهم
فتنه و فسادی که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه حطام دنیوی آخرت خود را
بر باد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین ابلیس لعین
شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست را از اغوا و اضلال کوتاه کرده سر آنرا پرسید لعین گفت
علمای سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبه پنجابی مولانا عمر نیک نهاد
است بشرط آنکه او را دل دهند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در اسلام
ازان جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف است که این فقیر بگفتن و نوشتن
در تحریص بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحبت سوء خود را معاف
نداشته که آنرا اصل عظیم میداند و القبول عندکم بل کل من عند الله فطوبی لمن جعله مظهر الخیر تذکر احسانهای
شما برین گفت و گوی می آرد و ملاحظه تصدیع و ملال را از میان برمی اندازد والسلام **مکتوب دو صد**
و چهاردهم بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب این سوال
مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد و سفارش حاجتمندی طوبی لمن جعله الله سبحانه
مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعه آخرت گردانید بیدولت باشد کسیکه تخم را درست بخورد و در زمین
مستعد نیندازد و از یکدانه هفتصد دانه نسازد و از برای روزی که برادر از برادر گریزد و مادر از فرزند
تیار و ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرت نقد وقت اوست و حسرت و ندامت دارین بر کف دست
او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت میشمرند نه از برای آن غرض که دران فرصت تنعمات و تلذذات

فرمایند که بسیار و متباین است معذلک مقدمات محن و عقبات بلکه تا دران فرصت گشت و کار فرمایند و اینکه
عمل خیر بحکم کریمه واللّه یضاعف لمن یشاء ثمرات بے نهایت حاصل کند ازینجاست که اعمال صالحه چند
روزه را به تنعمات مخلد جزا فرموده اند واللّه ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است
و در سیئات جزاء مثلها است پس کفار را بواسطه سیئات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثلت
جزاء عمل را مفوض بعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک قاصر است مثلا در قذف محصنات
جزاء مماثل آن هشتاد تازیانه فرمود و در حد سرقه قطع یمین سارق جزاء آن نمود و در حد زنا در صورت
بکر به بکر صد تازیانه با تغریب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرمود علم سر اینچنین
تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز الحکیم پس ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را
عذاب مخلد جزاء وفاق فرمود معلوم شد که جزاء مماثل هر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسیکه
خواهد که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دله عقل برابر نماید الحق منکر طور نبوت است علیه السلام
با او سخن کردن ازینجه دی است بیت زالحق که بقران و خبر زو نرهی * اینست جوابش که جوابش ندهی
بقیة المرام رافع رقیمه فقرا سیان شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری است ملاحظه
الطاف و احسانهای شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت عالیه بتوسل این فقیر خود را
رسانیده است و از جمله الطاف عالیشان موضعی بود که در پرگنه اندری کرم فرموده بودند والامر عندکم
بل کل من عند اللّه والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات **مکتوب دو صد و یازدهم** بمیرزا داراب صلاح در یافته در مذمت دنیا. مکتوب شریف که از
حسن بشارت استعداد فطری به نیاز تمام بفقرا بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید جزاکم اللّه سبحانه عنا خیر
الجزاء بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ای فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا به بلائے عظیم گرفتار
اند و بابتلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا مبغوضه حق است سبحانه و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان را
مزین ساخته اند و مذهب گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زر اندوده سازند و سمی را شکر آلود
معذلک عقل دور اندیش را بر شناعت این دنیه متنبه ساخت و بر قباحت این نامرضیه دلالت
فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا باعقل مردمانه بدهند بزاهدی باید داد که

یعنی جمیع احکام شرعیه را با دلایل عقلیه ثابت کردن

که از دنیا بے رغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست معهذا از کمال رحمت بیک شاهد عقل اکتفا نه
نموده شاهد دیگر از نقل نیز بآن ضم فرموده و بزبان رسل علیهم الصلوات والتحیات که رحمت عالمیانند
بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قحبه مکاره منع بلیغ فرمود با وجود
این دو شاهد عدل هم اگر کسے بطمع شکر موهوم زهر بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیه
محض است و بلید بالطبع بلکه فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات والتحیات حکم منافق
دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت دما و اموال دنیوی
چیز دیگر نخواهد بود امروز پنبهٔ غفلت از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه
نخواهد ماند خبر شرط است **بیت** همه اندر زمن بتو این است * که تو طفلی و خانه رنگین است * والسلام

مکتوب صد و شانزدهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان سر کثرت ظهور خوارق
از بعضے اولیا و قلت ظهور آن از بعضے دیگر و در بیان اهمیت مقام تکمیل و ارشاد و ما یناسب ذلک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر میرسد که چون در میان
احبه بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا مغرب شده اگر احیاناً بعضے از علوم و معارف
بایشان نوشته شود مناسب می نماید بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی مینویسد امید است که بملال
نکشد مخدوما چون مبحث ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق از مقوله سخنے چند مذکور
میسازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشوف از لوازم آنست قلت او
کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت او
اکمل بود و مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرو
آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب
نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را پس پرده اسباب می بیند
و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده باسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و بس زیرا که اسباب تمام از نظر او
بر فعل مسبب الاسباب مختفی گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید
و کار اسباب ... باندازه ... و آنکه اسباب را ... او را بی توسط اسباب ... و در حدیث قدسی انا عند ظن

عبدی بی شاهد نیست است تا مدتها بخاطر میخلید که وجه چیست که اولیاء کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر
خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر
حضرت حق سبحانه سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلندتر واقع شده است
و همچنان نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و
حبیب عجمی است قدس سرهما منقول است که روزی خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بودند و انتظار کشتی می کردند
که از آب بگذرند درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی می برم حبیب گفت چه احتیاج
کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه
در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با وی زندگانی میکردند اما افضل
حسن است که صاحب علم است و عین الیقین را بالعلم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته
چه بنفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی
دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود و این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است
اما معامله تکمیل و ارشاد برعکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هرچند نازلتر کاملتر که در ارشاد
حصول مناسبت درمیان مرشد و مسترشد در کار است که منوط بنزول است بدانند که اغلب آنست
که هرچند بالاتر رود پایان تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام از همه بالاتر
رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد از اینجاست که دعوت او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد
چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و لیس است که از متوسطان
این قدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت
دارند به مبتدیان تا منتهیان غیر مرجوع از اینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته اگر خرقانی
و محمد قصاب بجای بودندی من شما را بوی فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمندتر بود با خرقانی
یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق
او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افاده

وانچه زیاده تر بود پس مرا از زیادتی افاده و کمتران بر رجوع و هبوط آمد نه بر انتها انجا دقیقه ایست باید دانست
که هیچنانکه در حصول نفس ولایت مجرد علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور ست علم بوجود خوارق
خود هم شرط نیست بلکه بسا است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نه و اولیا
که صاحب علم و کشف اند جایز هست که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صورتهای ایشان را در امکنه
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از ان صور بظهور آرند که صاحبان آن صور را
از انها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند
که عزیزی میگفت عجائب کار روبار ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه
دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده
بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام
چه تهمتی ست که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها زیاده برین اطناب ست اگر تعطش
ایشان را معلوم ساخت زود تر و بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی مکتوب صد و هفتادم بملا طاهر
بدخشی صدور یافته در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیبا تر ست و در بیان آنکه
سبب چیست که در بعضی از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در میان
قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینجا و در بیان آنکه آنچه قطعی ست و شایان اعتماد کتاب و سنت
ست و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و ما یتعلق
بذلک الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین اجمعین مدتیست که
از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موی خلاف
شریعت اعتقادا و عملا بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهام است و هر چند بجانب جهالت
کشد زیبا تر بود و چندانکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشوف الهی و ظهورات اسمائی در اثنای
راه است بعد از وصول اینجا همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمی ماند از کشوف
کونی چه نویسند که اینجا مجال خطا بسیار ست و مظنه غلط غالب وجود و عدم آن را مساوی باید دانست
اگر پرسند سبب چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف

ان بظهور می آید مثلا خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود واتفاقاً بعد
از یکماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن مکشوف ومخبر عنه مشروط بشرائط
بوده است که صاحب کشف در انوقت بتفصیل آن شرائط اطلاع نیافته وحکم کرده بحصول آن شی مطلقا
یا آنکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو واثبات است واز قبیل
قضا معلق اما آن عارف را از تعلیق وقابلیت محو وی خبر نه در منصوبات اگر بمقتضای علم خود حکم کند ناچار
احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام پیش
حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصباح
خواهد مرد حضرت پیغمبر را علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه
آرزو داری گفت دو چیز منکوحه بکر وحلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان شب با اهلیه خود
در خلوتخانه نشسته بود وطبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان
طبق حلوا از دست برداشته بآن فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغامبر علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
انتظار خبر فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند
که خوش وخرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام آمده گفت
که تصدق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند که مرده ودر درون آن مار اندکی
حلوا کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است واین حقیر این نقل را نمی پسندد وتجویز خطا بر جبرئیل امین
نمی باید که حامل وحی قطعی اوست واحتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح میداند مگر آنکه گوئیم که عصمت
وامانت وعدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبل حق سبحانه درین خبر از قسم وحی
نیست بلکه اخبار است از علمی مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو واثبات است پس خطا را درین خبر
مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشهادة والاخبار فان الاول معتبر
فی الشرع لا الثانی بدان ارشدک الله تعالی سبحانه که قضا بر دو قسم است قضای معلق وقضای مبرم در
قضای معلق احتمال تغیر وتبدیل است ودر قضای مبرم تغیر وتبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه و
تعالی ما یبدل القول لدی در حق قضای مبرم است ودر قضای معلق میفرماید یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب

حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل خود نوشته
اند که قضاء مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل نماید مگر مرا که اگر خواهم آنجا هم تصرف کنم و ازین سخن
تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه خیال این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه
و تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیه بودم که به بعضی از دوستان نامزد شده
بود و دران وقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضاء این امر معلق
بامری نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یاس و ناامیدی دست داد و سخن حضرت محی الدین قدس سره
بیاد آمد مرة ثانیة باز ملتجی و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شده محض فضل و کرم ظاهر
ساختند که قضاء معلق بر دو گونه است قضائی است که تعلیق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را
بران اطلاع داده و قضائیست که تعلیق او نزد خداست جل شانه و بس در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد و این قسم
اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول ازینجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر
که صورت قضاء مبرم دارد نه بقضائی که بحقیقت مبرم است که تصرف و تبدیل دران محال است عقلا و شرعا
کما لا یخفی و من لهم کسی را بر حقیقت آن قضا اطلاع است فکیف که دو انجا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن
دوست شده بود دران قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آن بلیه فرمود و الحمد لله
سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوة والسلام والتحیة
علی سید الاولین و الاخرین خاتم الانبیاء و المرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین و علی آله و اصحابه و علی
جمیع اخوانه من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و الملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا
من محبیهم و متابعی آثارهم بحرمة هو الله الاکبر ویرحم الله عبدا قال آمینا باز بر اصل سخن رویم و گوییم در بعضی
اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی واقع میشود سبب آنست که بعضی از مقدمات مسلمه که نزد صاحب
الهام ثابت است و در نفس الامر کاذب با علوم الهامی مخلوط میشود بحیثیتی که صاحب الهام نمیتواند تمییز آن نمود
بلکه مجموع علوم را الهامی می انگارد لاجرم در مجموع خطا واقع میشود و بسبب خطا در بعضی اجزاء آن
و ایضا گاه هست که در کشوف و واقعات امور غیبی را می بیند و خیال میکند که محمول بر ظاهر است
و مقصور بر صورت باندازه آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود نمیدانند که آن امور مصروف

از ظاهر است و محمول بر نا... بلکه تغییر اینمقام نیز از جملهٔ اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب
و سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علما و اجتهاد مجتهدین نیز راجع
باین دو اصل است وماورای این چهار اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول والا
فلا اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان بود اینجا وجد و حال را تا بمیزان شرع
نسنجند به نیم جو نمیخرند و کشوف والهام را تا بمحک کتاب و سنت نزنند به نیم حبه نمی پسندند مقصود
از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بحقیقت معتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است
وحصول تیسر است در ادای احکام شرعیه نه امری دیگر ورای آن چه رویت موعود بآخرت است در دنیا
واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسندند آرام بظلال است و تسلی به شبه و مثال او تعالی
وراء الوراست میترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کماهی بگویم فتوری در طلب مبتدیان این راه
افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و ازان نیز میترسم که اگر نگویم با وجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده
باشم بضرورت اینقدر اظهار مینمایم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر محک تجلی و شهود کلیم الله
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام باید زد اگر درست نیاید ناچار بظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد
آمد چه دک و فک مقصود است و در دنیا ازان چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فک البته باید
خاتم الانبیا علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ازین وسمه میسر است او را در دنیا رویت میسر شد و سر موی
ازجا نرفت والکمل تابعان او را که ازینمقام نصیب گفته اند بی پرده ظلی از ظلال تجلی نخواهد بود صاحب
فهم یابد هرگاه کلیم الله را از مشاهده این جمال بی آنکه تجلی شود صعقه در گرفت دیگران چه باشند دیگر
بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق جل و علا
رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سررشته را نگاه داشته
سعی نمایند که بقای خود را برباد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند آنکه
اجازت در توهم کمال و تکمیل نداند و از مقصود باز دارد ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دو صد
و نهم وهم بملا داود صدور یافته در بیان رعایت سیر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزی مولانا داود
رسید موجب بهجت گشت حضرت حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن را بمرضیات خود متجلی و متزین دارد بحرمة النبی

و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و ذکر اسم باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس الله تعالی
اسرارهم باید که از توجهات شتی متوزعی واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتے و کدورتے طاری شود علاج آن التجا
و تضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه و توجه تام است بر بزرگان خود که وسیله حصول
این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب وسائل این دولت عظمی را نیک باید و رضای این
بزرگواران وسیله رضای حق سازد سبحانه طریق نجات و فلاح این است والسلام مکتوب صد
و نوزدهم بمرزا ایرج صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و
از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل ما بناسب ذلک عصمکم الله سبحانه عما یصمکم
و صانکم عما شانکم بحرمة سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله اجمعین من الصلوات اتمها و من التسلیمات
اکملها سعادت و نجابت آثارا آدمی را چون مرضی از امراض ظاهر طاری میگردد و عضوے از اعضای او آفتی
میرسد القدر سعی و مبالغه مینماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی که عبارت از
گرفتاری است بما دون حق جل و علا بر نہجے بروی استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابدی
رساند و بعذاب سرمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر ازاله آن نمی نماید و سعی در دفع آن نمی فرماید اگر این
گرفتاری را مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند و باک ندارد پلید صرف تا که از برای ادراک این مرض
عقل معاد در کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه
آفات معنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریه را بواسطه
مثوبات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیا و
اولیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا و ارباب دنیا شتان ما بینهما و آنچه
که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت درد آخرت مشرف
شده اند ❊ دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ❊ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ❊ باید دانست که مرض ظاهر
چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن تعسر است قال الله تبارک و تعالی
کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه و انها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی جوارح
مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم تیسر الا در تکالیف شرعیه همه تخفیف

است و تمام یسر و سهولت کریمه یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و کریمه یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان
ضعیفا ظاهر و شاهد این معنی است **مصرع** خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست پس انکار از این مرض لازم آمد
و با اطبای حاذق التجا آوردن فرض عین گشت و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام **مکتوب دو صد و بستم**
بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشأ غلط آنها الحمد لله رب العلمین والسلام
علی سید المرسلین و علی آله و صحابه اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجا روز بروز موجب ازدیاد شکر است
و همین نوع فقرای در یاده و دوستان دور افتاده دارد ای عزیز درین راه عجائب الغیب مزلة اقدام سالکان
بسیار است سررشته شریعت را در اعتقادیات و عملیات نیک نگاهداشته زندگانی فرمایند و حضور
و غیبت همین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه را می نویسد و منشأ
غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود در یاو را و جز ثمرات مذکوره باندازه آن کار خواهند فرمود
بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک مقامات عروج خود را فوق دیگران یابد که فوق آنها بتحقیق
فضلیت آنها باجماع علما ثابت شده است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگواران
است بلکه این اشتباه گاه است که نسبت بانبیا که بهترین خلائق اند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات
واقع شود عیاذا بالله سبحانه من ذلک منشأ غلط جمعی را آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولا عروج
تا باسما است که مبادی تعینات وجود ایشان است و باین عروج هم ولایت متحقق میشود ثانیا
عروج در آن اسما است و از آن اسما الی ما شاء الله تعالی اما با وجود این عروج ما و مکان منزل هر کدام ایشان
همان اسم است که مبدأ تعین وجود وی است لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یابد
چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسما است و عروج و هبوط از آن اسما بسبب عوارض
است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم از آن اسما نیز بالاتر خواهد رفت و ایشان را
توهم پیدا خواهد کرد عیاذا بالله سبحانه از آنکه آن توهم یقین سابق را زائل گرداند و در فضلیت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیا که باجماع فضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از مزال اقدام
سالکان است درین وقت سالک نمیداند که آن اکابر از آن اسما عروجات بی نهایت فرموده
اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما امکنه طبیعیه عروجی ایشان است و او را نیز در آنجا مکان

جمعی هست که او دون آنان سماست و انزل اینها چه فضلیت هر شخصی باعتبار اقدمیة اسم اوست که مبدأ
تعین او گشته است ازین قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج
برزخیت کبری را حائل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه نیز ازین جماعه
است اینجماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدأ التعین برزخیه کبری است بفوق گذشته اند توهم کرده
اند که برزخیه کبری درمیان حائل نمانده است و از برزخیه کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ آن غلط
جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقعشود که مبدأ التعین او ست و آن اسم جامع جمیع اسماست بسبیل
اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت همان اسم است پس ناچار در ضمن اسما که مبادی تعینات مشایخ
دیگر است بطریق اجمال نیز پایان سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم
فوقیه خود پیدا خواهد کرد و نمیدانند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از انها گذشته نموذجی است
از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزای خود می‌نگرد
لاجرم توهم اولویت خود پیدا می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لواء محمد از غلبه سکر میداند
که ارفعیت لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه از نموذج لوای اوست که در ضمن
حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیه در
زاویه قلب عارف بنهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه نموذج بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق
سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوریکه در عرش است عشر از او
در قلب نیست اگرچه قلب عارف باشد رویة اخروی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن امروز هر چند
بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول ایشان خواهد شد این سخن را بمثالی واضح گردانیم انسان
که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزای خود بیند و چون این
دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان
می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزای خود است و کره زمین و سموات فی الحقیقة اجزای او نیستند نموذجات
اینها را اجزای او ساخته اند و کلانی او از ان نموذجات است که اجزای وی بودند نه از حقیقت کره ارض

وسماوی و بهمین اشتباه انموذج شئ بحقیقت شئ صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی احمد است نمونه
از جمعے الٰهے چه جمع محمدی مشتمل است بر حقایق کونی و الٰهی پس احمد باشد منیدانند که ان شتمان بر ظلے از ظلال مع
الوهیت است و نموذجی است از انموذجات ان نه بر حقیقت ان مرتبه مقدسه بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه
که عظمت و کبریا از لوازم انست جمع محمدی را هیچ مقدار نیست ماللتراب ورب الارباب و هم درین مقام که سیر سالکان
و اسمی که رب او ست و قعشود گاه هست که پندارد که بعضے از اکابر که بیقین ازروی فضل اند بتوسط او بعضے
از درجات فوق رسیده اند و بتوسل و ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذا بالله سبحانه
که باین کمال خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد و چه عجب که کدام فضیلت اگر پادشاه عظیم الشان
و تمام السلطان حضرت زمین دارے که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین دار بعضے ازمقامات
برسد و بتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج ازمبحث
است چه هر حجام و حایک بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذو فنون و حکیم بو قلمون فضل دارد اما ان
فضلیت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلے است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش
نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتها اینحالت در او بود
مع ذلک حفظ خداوندی جل شانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر موی تذبذب نیفت و در اعتقاد مجمع
علیه فتوری راه نیافت لله سبحانه الحمد والمنة علے ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیها ظاهر میشد در حیز
اعتبار نمی آورد و بر محامل نیک صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسیده است که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع بفضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الٰهے است جل سلطانه
و این زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هبا منثور میگشت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابه والتجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف
ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر موی منکشف نگردد و در روزی این خوف غلبه کرد که
مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توهمات مسائله فرمایند و غلبه این خوف بیقراری بی آرام ساخت
و التجا و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و اینحالت تا مدتی کشید اتفاقاً
درینوقت گذر بر مزاری عزیزی افتاد و درین معامله ان عزیز را ممد و معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی

[illegible]

جلشانه در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی وا نمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام که رحمت عالمیان است آمد و درین وقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت
که آن قرب الٰهی بموجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال آن قرب
الوهیت که مخصوص باسمی است که رب تست پس چون فضل کلی نباشد و صورت مثالی آن مقام را بر نهجی منکشف
گردانیدند که جای ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم که محل اشتباه دارند
و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود منتشر گشته خواست که منشا اغلاط آن علوم را که بمحض
فضل خداوندی جلشانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار است تا مردم
از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند و به تقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل و تجهیل نو زنند
که درین راه عجیب الغیب این گلها بسیاری شکفته جمعی را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت میبرد
میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروههای هفتاد و دو ملت که بضلالت
رفته اند و راه راست را گم کرده منشاء آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده
اند و بضلالت رفته والسلام مکتوب دویصد و بست و یکم بسید حسین مانکپوری صدور یافته در بیان
خصایص و کمالات طریقه علیه نقشبندیه مثل فضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت این با بیان
نهایت این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذبه بر سلوک ابتداً و سیر از عالم امر و بودن این طریق
اقرب طرق که البته موصل است و بودن این طریق بر نهجی که در ابتدا ازان حلاوت و وجدان است و در انتها
بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس است و همچنین در ابتدا این طریق قرب شهود است و در انتها بعد و حرمان
و اکابر این طریقه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق معارف را خادم علوم دینیه
دانسته و درین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقت است نه بکلاه و شجره و درین طریق ریاضات و
مجاهدات بانفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام
والتحیه و درین طریق تسلیک طالب بوساطت تصرف شیخ مقتدا است و این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله
بر اعطای نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت تامه دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاده
بسکوت است و السکوت از لوازم طریق ایشان است و ما یناسب ذلک ع الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة والسلام

علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین خوی اعزی سیادت پناهی میر حسین دور افتادگان را فراموش
نکرده باشند و رعایت آداب این طریقه علیه را که از سائر طرق مشائخ کرام بوجوه امتیاز دارد از دست نداده باشند
که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظهٔ اینمعنی بعضی از خصائص و کمالات این طریقه علیه در ضمن
علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر می آرد هر چند میداند که ادراک اینقسم علوم و معارف بالفعل از
اذهان مستمعان بعید است اما اظهار اینچنین معارف بدو ملاحظه است یکی آنکه مستمع را استعداد این علوم
هست اگرچه بالفعل و دراز کار او مینماید دوم آنکه اگرچه در ظاهر مخاطب معین است اما فی الحقیقت مخاطب
کسی است که محرم این معامله است السیف للضارب مثل مشهور است ای برادر سر حلقه این طریقه سنیه حضرت
صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه که بتحقیق افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و بهمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتهاست چه نسبت ایشان که
عبارت از حضور و آگاهی خاص است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سائر آگاهیهاست
و درین طریق اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را
در بدایت درج میکنیم مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ◦ اگر پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت
ایشان مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضا نهایت دیگران هرگاه وصول بحق باشد
سبحانه پس سیر ایشان از حق بکجا خواهد شد لیس وراء عبادان قریة مثل مشهور است جواب گوییم که
نهایت این طریقه علیه اگر میسر شود وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول
مطلوب فافهم فان کلامنا اشارة لا یدرکها الا الاقل من الخواص بل من خص الخواص علامة حصول این دولت
عظمی را برای آن مذکور ساخت که جمعی ازین طائفه دم از وصل عریان زده اند و طائفه دیگر بیاس از حصول
مطلوب قائل گشته اما جمع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمع آنرا ضدین
انگارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعای وصل مینمایند یاس را حرمان میدانند و جماعت که مدعی
یاس اند وصل را عین فصل می انگارند اینهمه علامت نارسائی است بآن منزلت علیا غایة ما فی الباب
پرتوی از آن مقام علیا بر باطن ایشان تافته است جمعی آنرا وصل انگاشته اند و جمعی دیگر یاس این
تفاوت از راه استعداد هر کدام منجر شد مناسب استعداد طائفه وصل است و موافق استعداد طائفه دیگر یاس

نزد این حقیر استعداد و یأس نیکوتر از استعداد وصل هر چند اینجا وصل و یأس متلازم یکدیگر
اند و جواب اعتراض دویم نیز ازین جواب لابد گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر
شتان ما بینهما و نعنی بالوصول العریانی رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها ولما کان اعظم الحجب و
اقواها هی التجلیات المتنوعة والظهورات المختلفة لا بد ان تنقضی وتتم تلک التجلیات والظهورات تماما
سواء کان التجلی والظهور فی مرایا الامکانیة او المجالی الوجوبیة فانهما فی حصول نفس الحجب سواء وان کان
التفاوت بینهما فی الشرف والرتبة وهو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می آید که
تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب
گوئیم که بی نهایتی تجلیات بر تقدیریست که سیر در اسما و صفات بتفصیل واقع شود و برین تقدیر وصول بحضرت
ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل عریان حاصل نه و وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطی اسما
و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتی را نیز بی نهایت
گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بآن تصریح نموده است پس تجلیات را
نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه نیز بی ملاحظه شیون و اعتبارات نیست
که تجلی بی آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان آنیم امری است ماورای تجلیات صفاتی باشند
آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی دران موطن جایز نیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور
شی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ماشاء الله تعالی و اینجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافت
تمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی
زائده است تجلیات صفات است و اگر بملاحظه معانی غیر زائده تجلیات ذات لهذا ظهور وحدت را که تعین
اول است و زائد بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی و تقدس که
ملاحظه معانی را در آن موطن اصلا گنجایش نیست زائد باشند آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق اجمال
طی شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در آن موطن هم در رنگ
سلطنت بیچون و بیچگونه است اتصالی که عقل آنرا فهم کند از بحث خارج است و شایان آن جناب
قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه ه اتصال بی تکیف بی قیاس

هست رب الناس را با جان نثار هیچکس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتدا
طریقت خود گفته اند که نهایت را دران اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت ممیز باشد نهایت هم
باید که مناسب آن بدایت باشد و آن چنان است که این فقیر باظهار آن امتیاز یافت ع اگر پادشه بر در
پیرزن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ای برادر واصلان این نهایت
ازین طریق که از طرق دیگر اقل قلیل اند اگر تعداد افراد آن نماید نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و از
انکار بعیدان خود چه استبعاد نماید کل ذلک الکمال الوصول الی نهایة النهایة بصدقه حبیبه علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها و از جمله خصائص این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی
است هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشائخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر میشود و بعد از قطع سیر آفاقی
و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع می یابد پس مشار این سیر که در ابتدا
حاصل میگردد اندراج النهایت فی البدایت گشت و خاصه دیگر خلوت در انجمن است که متفرع است
بر سفر در وطن چه میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بحجره نفس راه نیابد این
خلوت هر چند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق
گشت باید دانست که خلوت در انجمن بر تقدیری است که در راهی خلوتخانه وطن را بر بسته باشد و در روزنها را
مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفت احدی نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را
بتکلف معطل سازد که آن منافی این طریق است ای برادر اینهمه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در
انتها ازین تحملات هیچ در کار نیست در عین تفرقه بجمعیت است و در نفس غفلت حاضر از ینجا کسی گمان نکند
که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقاً مساوی است لا بل که مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفس جمعیت باطن
او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود قال الله
سبحانه امراً للنبی علیه و علی آله الصلوة والسلام واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن
در هیچ وقتی از اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم از
برای حق شد تعالی باطن تمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق باقی ماند

اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال امر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه
الیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون و درین طریق تقدم جذبه است بر سلوک و ابتدای
سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طی معارج جذبه مندرج است
و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار درین طریق اندراج البدایة فی النهایة هم گویند
گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج نیست بلکه از انتهای سیر ابتدا فرود آیند
و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند ازینجا باطل شد زعم کسیکه میگوید که نهایت این طریق بدایت طرق
سائر مشائخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشائخ این طریقه واقع شده است که ایشان را سیر اسمای
و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود پس درست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد
چه سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسما و صفات در ابتدا است بلکه در ضمن همین سیر
سیر هم واقع میشود غایت ما فی الباب چون سیر اسمائی و صفاتی بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور پیدا نکند سیر تجلیات
ذاتی مستور میگردد و متخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی بسبب عروض گشته است
و تخیلی است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوة خلق بحق
جل و علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصرف کرده باشند بعید نیست اما چه میگویند
مشائخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مراد از نهایت و بدایت نهایت ولایت است و این
سیر رجوع بولایت تعلق ندارد نصیبی است از مرتبه دعوة و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته
موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه
و تعالی طریقی خواستم که البته موصل باشد و این خواست ایشان باجابت مقرون گشته است چنانچه در
رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدای
آن اندراج یافته است خیلی بیدولتی باشد که درین طریق داخل شود و استقامت نورزد و بی نصیب رود
خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام
زیرا که فی الحقیقت راه بر این طریق موصل است نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدان است
و در انتها بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس است بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بی مزگی و فقدان دارند

ودر انتها حلاوت و وجدان هم‌چنین درین طریق در ابتدا قرب شهود است و در انتها بعد و حرمان بخلاف طرق
سائر مشائخ کرام تفاوت طرق از اینجا قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب و شهود
و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد و بعد و حرمان سبب حلاوت و فقدان از نهایت قرب
فهم من فهم در شرح این سخن این قدر روا مینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکتری ندارد و نسبت قرب و شهود
و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را مفقود است و نسبت بغیر خود که با و مباینت دارد این نسبت‌ها
موجود فالعاقل تکفیه الاشارت و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق
و معارف را خادم علوم دینیه داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض
نمیکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند احوالیکه بارتکاب محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه
حاصل شود و قبول ندارند و نخواهند از اینجاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذکر جهر اقبال نمیفرمایند
حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است ایشان را
دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است بلکه کار خانه
ایشان از حضور و تجلی بلند تر است چنانکه اشارتی بآن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند
که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کار خانه ایشان بلند است
و در بین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشائخ رسم شده است حتی
که متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بر کلاه و شجره ساخته اند از اینجاست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم
طریق را مرشدی نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری او در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت
نارسای ایشان است نمیدانند که مشائخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند
بلکه در حین حیات پیر اول اگر طالب رشد خود را در جای دیگر بیند بی انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی
اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی از علمای بخارا فتوی گرفته فرموده بودند
آری اگر از پیری خرقه ارادت گرفته باشند از دیگری خرقه ارادت نگیرد و اگر گیرد خرقه تبرک گیرد از اینجا
لازم نمی آید که پیر دیگر اصلا نگیرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری
و صحبت با ثالث دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت

از مشایخ متعدده استفاده نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه رهنمائی فرماید و این معنی در تعلیم طریقت
بیشتر ملحوظ است و واضح‌تر است پیر تعلیم هم استاد شریعت است و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت
آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و باسم پیری لائق‌تر باشد و در طریق ریاضات و مجاهدات با نفس
اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة زیرا که
مقصود از ارسال رسل و انزال کتب قهر هوای نفس اماره است بمعادات مولای خود جل سلطانه منتصب گشته
است پس قهر هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ‌تر باشد از هوای
نفس بعیدتر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق‌تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت نبود و جز در تقلید
صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که ماورای تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوکیه
و براهمه هند و فلاسفه یونان دران امر شرکت دارند و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی‌افزاید
و بغیر خسارت راه نمی‌نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است بی تصرف او کار
نمی‌گشاید چه اندراج نهایت در بدایت اثر از توجه شریف اوست و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال
تصرف و کیفیت بیخودی که آنرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که
که معرا از شش جهت است وجود آن در غیر حوصله طالبست ع نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره
پنهان بحرم قافله را ع این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله برای اعطای نسبت دارند و حضور و آگاهی را
در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک التفات
صاحب نسبت را مفلس میسازند بلکه آنها که میدهند می‌ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبهم و غضب اولیائه
الکرام و درین طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام
چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا توجه
این بزرگواران باحدیت مجرده است از اسم و صفت جز ذات نمیخواهند و معلوم است که مناسب آن توجه
و ملایم آن مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و اختم هذه المقالة بحمد الله
سبحانه والصلوة علی حبیبه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین والسلام

مکتوب دو صد و بست و دویم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی احوال و دیگر

قصور و فهم و نشناختن حسنات خود را جمع شدن این دو بدقصور با کمالات ولایت بلکه این دو بدا ثر آن کمالات
و ما یناسب لک اللهم وفقنا لمرضاتک و ثبتنا علی طاعتک بحرمة سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات بزرگی فرموده است مرید صادق آنست که مدت بیست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بروی
بنویسد و این فقیر تقصیر میگوید که وجدان حق خود می یابد که کاتب یمین معلوم نیست که در مدت بیست سال
حسنه بیابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خداوندا نیست جل سلطانه که این سخن را بتصنع و تکلف نمیگوید و بتضا
بذوق می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر است و اگر کسی او را بپرسند از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق
ذوق خود را محاسن خطیات میداند و شمول سیات می انگارد و حسناتی که بوجود می آید کاتب شمال
خود را بکتابت آن حق می بیند و می یابد که کاتب شمال او همیشه در کار است و کاتب یمین او معطل و بیکار و
صحیفه یمین را خالی و سفید میداند و صحیفه شمال را مملو و سیاه امید جز برحمت ندارد و دست او نیز جز
مغفرت نه دعا اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال او است عجایب کار بار
است فیوض و واردات الهی جل سلطانه که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فائض و واردات تائید این علم
قصور مینماید و تقویت این عیب بینی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع راه تواضع و فروتنی
میگشاید و آن احدهم بکمالات ولایت مشرف است او هم بدین قصور متصف هر چند بالاتر میرود پایان تر خود را
می بیند بلکه همان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظرفا این را باور دارند یا نه و اگر سر این معلوم کنند
شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و وجود و حصول متنافیین سبب جمع و منافی دیگر چرا باشد
جواب استحاله جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است و در ما نحن فیه محل متعدد است بالا روند با لطائف
عالم امر است از انسان کامل و فرود ایند با از عالم خلق و لطائف عالم امر هر چند بالاتر روند بی مناسبتی
میگردند بعالم خلق و همان بی مناسبتی سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پایان تر
می آید سالک بحلاوت ترمیباز و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میگرداند از اینجاست که منتهیان مرجوع
از روی آن التذاذ و حلاوت دارند که در ابتدا ایشان را میسر شده بود و در انتها از دست رفته و نیز که بجای
آن نشسته و هم اینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر نور ایمانی هست بواسطه امتزاج
عالم امر بعالم خلق و در عارف این امتزاج زائل شده است عالم خلق تنها که از عارف بر زمین می افتد

مرید صادق آنست که
بیست سال کاتب شمال چیزی
نیابد که بنویسد

مانده است که سراسر آن ظلمت و کدورت است و هرچند لطائف عالم امر فرود می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند
و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتدا داشتند مکتوبیکه بدست اخوی خواجه محمد طاهر ارسال داشته بودند
رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان غیبت از نعمتهای عظیم شمرند و تا موانع مرتفع شود
اکتفا بقرب قلوب نمایند و با وجود این قرب خواهش قرب ابدان را از دست ندهند که تمامی نعمت مربوط باین
قربست اویس قرنی با وجود قرب قلوب چون قرب ابدان نداشت با دنای آنجماعه که قرب ابدان داشتند نرسید
لهذا انفاق کوه ذهب را بمد شعیر ایشان که انفاق کنند برابر نکنند فلا نعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان والسلام

مکتوب دو صد و بست و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در تحریص بر اظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود:

اخوی خواجه جمال الدین حسین مدتیست که از کیفیات احوال خود
اعلام نداده اند شنیده اند که مشائخ کبرویه مریدی را که تا سه روز از احوال و واقعات خود نرسانند کفش پای
سفر مایند مضی ما مضی دیگر چنین نکنند و هرچه رو دهد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی را اغتنام
دانسته در خدمت و دلجوئی کوشند و صحبت گرامی ایشان را عزیز دانند عمر داریم ترا از کنج مقصود نشان

مکتوب دو صد و بست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع مظنه آزار که توهم نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن بجفا فقرا و نامرادی و بعضی نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم در پشت این مکتوب نوشته شده:

مکتوب شریف اخوی ارشدی
سیادت پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون مقدمائی که تربیت داده بودند و فحوای تشکیکاتی که نموده
بوضوح انجامید بعضی مردم شما را حقل مان میگویند انقسم سخنان در میان آوردن با کسیکه از روی گذر و چار
نباشد چه مناسبت قطع نمیتوان کرد و مفارقت نمیتوان جست معذلک خیال نکنند که ازین نوع سخنان غباری
بخاطر اینجانب راه یافته باشد که باز از انجا مدد چه جای آنکه به بیزاری بکشند خوبیهای شما در نظر است و زلالت شما
از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و هیچ وجه آزار اینجانب تصور ننمایند که بوجه من الوجوه
آزار واقع نیست چرا آزار متصور شود که موجب آزار منتفی است اموریکه بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سر زند
شایان مؤاخذه نیست توهم آزار را از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر باستخاره
از برای تاکید این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس بد قرین در کمین این مسکین باشند

از احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا بمکر و حیله از جا برند و به تسویل و تمویه سیات را بصورت حسنات نمایند
فرموده اند که دشمن لعین چون از راه طاعت و نصیحت درآید دفع کردن آن عسرتر است پس همیشه ملتجی و
متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی بشکستگی و زاری باید طلبید که از این راه خرابی او نخواهند و استدراج او
نطلبند طریق استقامت اینست که السعادت ابدی رهنمائی فرماید دیگر فقر و نامرادی جمال این طایفه است
بسید کونین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل رزق عباد خود
شده است و ما و شما را از این تردد فارغ ساخته هر چند اشخاص بیشتر رزق زیاده تر بجمعیت است متوجه مرضیات
حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند والباقی عند التلاقی بعضی یاران
که از آن طرف آمده اند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر شما کمی است بنا بر آن ذلک بتاکید و مبالغه نوشته
شد که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابتی بملا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصایح و مواعظ باشد ظاهرا
مضمون آن کتابت مقبول طبیعتش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن عرائض خود را
معاف داشت کو مقبول طبیعتش نیفتد جماعه که باین حقیر منسوب اند اگر مظان غلط و مواد خطا ایشان را
اعلام نکند و حق را از باطل جدا نسازد از عهده چگونه برآید و در آخرت چه رو نماید باو بگویند ؎ مصرع
آنچه شرط بلاغ است با تو میگوییم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؎ بدانکه مقام شیخی و دعوت خلق بحق جل و علا
بس مقام عالی است الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده باشد هر بی سر و برگ را باین منزلت علیه چه نسبت
؎ هر گدای مرد میدان کی شود ؎ پشه آخر سلیمان کی شود ؎ علم بتفصیل احوال و مقامات و معرفت
بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور تعبیرات واقعات از لوازم این مقام
عالی است و بدون آن خرط القتاد و غایت ما فی الباب اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعضی از مریدان
خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میداده اند و نحوی از تجویز میفرموده اند
که بطالبان تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است
که آن مرید مجاز را امر باحتیاط درین کار فرماید و تاکید نماید و غلط را وانماید و بتکرار بر نقص آنها اطلاع بخشد
و مبالغه تا تمامی آنها را ظاهر سازد درین صورت اگر شیخ در اظهار حق مساهله نماید خائن باشد و اگر مرید
نپاید بی دولت بود دیگر نمیدانند که رضای حق جل و علا منوط برضای شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او

چه بلا شد نمیفهمد که قطع کردن از ما منجر بکجا میشود واگر از ما قطع کند بکه خواهد پیوست واگر عیاذا بالله سبحانه بتقسیم
امری بخاطر او راه یافته باشد میتوقف گویند که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع
باشد که باین ابتلاء عظیم مبتلا نسازد و باین بلاء خطرناک گرفتار نگرداند لله سبحانه الحمد والمنة که ازین همه
ناپروائی و اضطراب یاران هیچ غباری و آزاری بر خاطر اینجانب راه نداده است از اینجا امیدوار است
که عواقب امور بخیر بگذرد و باقی احوال و اوضاع را اخوی ارشدی مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند
ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب دو صد و بیست و پنجم** بملا طاهر لاهوری
صدور یافته در بیان آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالیکه دیگران را در نهایت میسر میگردد وا میسر میشود لیکن
بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریق عالی است و ظهور چنین احوال در بدایت مستلزم
آن نیست که صاحب آن احوال کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ما یناسب ذلک بحمده
و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام مراسلات شریفه پی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان
و التذاذ و جمعیت ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود غایت ما فی الباب چون در طریق
اندراج نهایت در بدایت است مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوالی میدهد که شبیه باحوال منتهیان است
بحیثیتی که فرق در میان این دو نوع احوال نتواند کرد مگر عارفیکه حدت نظر داشته باشد پس برین تقدیر
اعتماد بر حصول احوال نموده آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که در نفوس ضرر آن
صاحب احوال فوق ضرر مسترشدان است محتمل که تخیل کمال ورا از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول
جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه وراه
نیافته مضی بما مضی جمعی را که اجازت داده اند بملایمت معقول آنها سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال
نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت
است و نصایحی که مناسب دانند در کار دارند و بر مقصد آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت
منع شان نکنند که شاید ببرکت نفس شما بحقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین امر عظیم بعقل
نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان

گردد والسلام **مکتوب دو صد و بست و ششم** به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد داؤد ایده الله نموده اند در بیان آنکه
فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت
موجب فرحت گشت ای برادر وفقنا الله سبحانه دایما فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی
متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر
مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ می ریزند و شما قدر دولت خانگی را
ناشناخته در طلب دنیای ردینه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آن اید الحیاء شعبة من الایمان حدیث
نبوی است علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم
جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا
آرید و شما ازین ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست داده اید و از جواهر نفیسه بخرمهره
در رنگ طفلان اکتفا نموده اید ع شرمت بادا هزار شرمت باد ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت نشد
و اگر بدهند این اجتماع بر پا نگذارند از زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط
کرده اید و خطا فهمیده اید بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و زیب غریب مخمل
و نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال
خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل و دوراندیشی بسیار دور است حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه کناد ولی برادر دنیا که در بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنائت و خست شهره
حیف باشد که عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام **مکتوب دو صد و
بست و هفتم** بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصائح و مواعظ که بمقام شیخی تعلق دارد
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت از حالات
واللذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ولی برادر حق سبحانه و تعالی که شما را این منصب کرامت
فرموده است شکر این نعمت را بروجه اتم ادا نمایند و محافظت کنند که امری صادر نشود که باعث نفرت
خلایق گردد که وبال عظیم است نفرت خلق مناسب حال ملامتیه است که بشیخی و دعوت کار ندارند بلکه
مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند

که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را متحمل دارند و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط ننمایند که باعث
استخفاف است الّا که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن عمل
برخصت تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه حضرت عزیزی
فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طالبان است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید
است مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان اعمال را برای آن کنند تا
طالبان بان اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص کی از برای نفع خود باشد از اینجا
کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بعمل احتیاج نیست
عیاذا بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال با سائر طالبان
برابر اند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایت ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع
طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بان اعتبار آنرا ریا نامند بالجمله در قول و فعل نیک
محافظت نمایند که اکثر خلایق درین اوان هنگامه طلب الی کاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد
و مجال الطعن با کابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتها مشایخ
نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما بالمشافهه گفته شده است ما ورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست
زیاده چه نویسد السلام **مکتوب دو صد و بست و هشتم** بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی
از نصائح که بمقام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق دارد و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناه رسید
موجب فرحت گشت ای برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت
بحدیکه بر ترک ادنای آداب آن راضی نباید شد و رسوخ و ثبات محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی
که اصلا برو مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب بنظر مرید آید عیاذا بالله
سبحانه در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل
مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایا دیگر نیز گوش زد شما شده است
در مراعات آن احتیاط فرمایند بتضرع و زاری تلافی تقصیرات نمایند و در عشره این ذی الحجه اعتکاف

بنیت قضای اعتکاف عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان که وقت از ما ترک شده باشد تا باین نیت مرتکب سنت باشند و دران عشره اعتکاف بتضرع و زاری والتجا و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز دران عشره مدد شما خواهد نمود انشاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هرچه در خاطر بگذرد و آنرا اسمی باید کرد چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است النفس بحو جبلت امرا که پیش گرفت میخواهد آنرا بانصرام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه تا فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت ببرد اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید از تعلیم طریقت نگذرند آنکه تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و حال خود را تابع آن سازند آن خود سراسر ضرر و خسران است

مکتوب دوصد و بیست و نهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن بتکمیل صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که نامزد مخلص مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب فرحت و باعث ازدیاد محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملا بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه آنحضرت کدام طریق است از آن طریق ها و کدام نسبت از آن نسبت علیه اولی و انسب است که کسیکه افراختیار نماید غایت ما فی الباب تکمیل صناعت و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است مثلا نحو که در زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار متاخران هم و صد زیاده گشته است و تحریر و منقح شده معهذا نحو همان نحو سیبویه است که افکار متاخران بیش از تسلسلگی و تزیین آن نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هرچند وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد تقسیم زیادتی بران نسبت علیه بطریق تسلسلگی و تزیین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمیع را در تخیلات اختراع است حقیقت معامله آنست که بی تکلف و تصنع نموده آید بمکتوبات و رسائل این فقیر را به بینند که این طریق را طریق اصحاب الکرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه ملل ساخته

مراعی این طریق عالی و اکابر این طریق را بر همه مقدم نموده است که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ بایراد عشر عشیر
آن موفق نگشته و ایضاً این فقیر مدد روز مره در نشست و برخاست رعایت آداب لوازم این طریق بر وجه
اتم مینماید و سر موی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که این همه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض
در ایام از آن نسبت ببعضی یاران در کلمه و کلام سخن نا ملائم واقع شده باشد در نظر در آمده عجب تر آنکه شما
این سخنان را باور میدارید و بمجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بجماعه است با ما
قابل حسن ظن نیستیم بالجمله اگر مدار بر گفت و شنود است از دست سخن چینان خلاصی متصور نیست و خلاص
متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و در رفع کلفت دیرینه گردد
نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرزادگان رسید و میگذرد و وصیت حضرت ایشان از قدس سره
یاد داده بودند مخدوما مکرما سعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود فائز گردد لیکن در تربیت
از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت مینمود حالا که
میدانند که مانعی نیست در راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باین خدمت
اشتغال نماید و اگر نیک ملاحظه نمایند میدانند که درینکار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر
و باطن شما ایشان را کافی است احتیاج بدیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرموده‌اند که میان
محمد قلیج مخدوم زاده کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی نموده اند
استماع این خبر در تعجب آورد و اگر ادا از نارسائی خود چیزی تخیل کند ایشان چون تجویز نمایند ازین سیر بسید که میان
آنرا محمد قلیج جای دیگر سرایت کند **مکتوب دو صد و سی ام** بشیخ یوسف سکے صدور یافته در علومت
و عدم اکتفا بآنچه حصول شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون که ماوراء دید
و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شمه از احوال گرامی شما میان بابو بامر شما اظهار نمود
و استفسار حقیقت آن فرمودند بنابر علی ذلک چند کلمه نوشته آمد مخدوما انقسام احوال در اوائل اقدام مبتدیان
این راه را بسیار دست میدهد هیچ اعتبار ندارند بلکه نفی آن مینمایند و وصل کو نهایت کدام شعر کیف
الوصول الی سعاد و دونها ٭ قلل الجبال و دونهن حتوف ٭ الله تعالی بیچون بیچگونه است هر چه در دید درآید و
در شهود و مکاشفه در آید غیر اوست سبحانه و تعالی در ادراک اور است زنهار بجوز و مویز این راه در رنگ اطفال

نول نشوند و بوصول بنهایت مغرور نگردند و واقعات احوال را پیش شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان باندازهٔ همت
خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را نهایت می شمرند لاجرم طالب مستعد در زعم کمال می افتد و فتور در طلب او
راه می یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجهٔ امراض باطنیه را از و باید خواست تا زمانیکه بشیخ کامل نرسد باید که این
احوال او تحت لا در آورده نفی بکنید و اثبات معبود برحق که بیچون و بیچگونه است نماید حضرت خواجه نقشبند
قدس سره فرموده اند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر است بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد
و بیشتر هر چه در رود در نفی بکنید که او تعالی وراء الوراست در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی هیچ درست
نباشد طریق اکابر این طریقت اینست والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دو صد و سی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالی که
نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست و اسمائی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات همان اسما مبادی تعینات اولیاست یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر
جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشند چرا از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور بود علیه الصلوة
والسلام منع نمیفرمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل بحمده و نفضله علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام دو مکتوب
شریف متعاقب رسید مکتوب اول هر چند مبنی از سوزش و اضطراب بود اما مکتوب ثانی ملایم و هموار بوده است
و مشعر از شوق و سرگرمی محبت آثار از زمانیکه میر سعد الدین راهی میشدند طالب کتابت نمودند در آنوقت
بیدماغ و مقبوض بودم و بجد یکه بخط خود نتوانست نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بنویسید در وقت بیدماغی
اگر کلمهٔ نا ملایم مندرج شده باشد معذور خواهند داشت تا آنکه باید که باندک چیزی بیجا نکرند و معامله را
برهم نزنند حق سبحانه و تعالی نکند که آزاری در میان باشد و یا از روی رنجش و اعراض چیزی نوشته آید از راه
نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت در همه امر
در کار است پژمردگی و افسردگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق در میان حصول و وصول نمیتوانند فهمید
ای برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه متصور سازیم میتوان گفت
که عنقا در مدرکهٔ ما حاصل است اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور ثانی است
در مرتبهٔ ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را بر نتابد و افتراقا و التقا پرسیده بودند

که اسمائیکه مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات عین آن اسما مبادی تعینات اولیاست یا نه و
اگر هست فرق چیست العزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کلیات اسما است و مبادی تعینات
اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما است
که بقیدی از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة بشی و چون اولیا را بواسطه متابعت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود و این فرق را در بعضی
مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنید که بدعت است
با آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور بود علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات منع نمیکنید
مثل لباس فرجی و شلوار سراویل مخدوم عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بر دو نوع است بر سبیل
عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملیکه بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم
و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین است و آن مردود است و عملیکه بنابر عرف و عادت است
خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم که در منع آن مبالغه نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف
و عادت است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار
تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتایج است و منتج سعادات ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی متابعت سید المرسلین علیه و علیهم علی تابعه کل من الصلوة فضلها و من التسلیمات اکملها والسلام

مکتوب دو صد و سی و دویم بخانخانان صدور یافت در بیان حقیقت دنیای دنیه وقبح مزخرفات
ردیه آن و علاج ازاله محبت این دنیه و ما یناسب لک حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیای دنیه را مرضیه را
وقبح مزخرفات موهومات دنیه را در نظر بصیرت منکشف گرداند و حسن و جمال آخرت را باطراوت جنات
و انهار آن و بازیافت لقاء پروردگار در آن جلسلطانه جلوه گر گرداناد بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها تا ازین قبیح سریع الزوال بی رغبتی حاصل گشته بکلیه توجهی بعالم بقا که محل
رضای مولی است جلسلطانه میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محال است
و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات اخروی متعسر حب الدنیا رأس کل خطیئة قضیه مقرر است
و چون معالجه باضداد است علاج ازاله محبت این دنیه منوط باشد برغبت نمودن در امور آخرت و اتیان

اعمال صالحه بر وفق احکام شریعت غرا حقسبحانه و تعالی حیوة دنیا را منحصر بر پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانیده حیث قال الله
تعالی انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد و بنا بر چهار وقتیکه اشتغال باعمال
صالح نماید جزء اعظم آن که لعب ولهو است رو بنقصان آرد و اجتناب از لبس حریر و تلبیس ذهب و فضه که عمده
در تحصیل زینت اند فرماید جزء دیگرش که زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید که فضیلت و کرامت
نزد خدای عز و جل بورع و تقوی است نه بحسب و نسب هر آینه از تفاخر باز ماند و چون داند که اموال و اولاد
مانع ذکر حق جل سلطانه و معرض از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر در آن تقاعد فرماید و تبرا نماید از حیات
ثمره بالجمله ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا کیلا یفرکم شئ بیت داریم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی بقیة المرام میان شیخ عبد المومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام رسانیده سلوک
طریقت صوفیه نیز نمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت بشری از قبیل اهل و عیال
منجر ببی اختیار مضطر میسازد این فقیر از برای رفع این اضطرار دلالت بجناب شما نموده من دق باب الکریم
انفتح والسلام مکتوب دو صد و سی و سیوم بعالی جناب شیخ فرید در بعضی نصائح حسن ما صدور یافته ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی ما جارت جدکم الامجد علیه و علی آله واصحابه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها در ایام
عرس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دهلی رسید بخاطر داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین اثنا
خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه نامربوط تصدیع داده گشت اگر در حضور است و اگر در غیبت
همگی همت خواهان سلامتی ایشان است آنچه نباید و نشاید در بعضی اوقات غلبه خیر اندیش بر آن آورده می
که گلی ایشان را اختیار کرده از آنچه شایان مرتبه عالیه ایشان نباشد بتاکید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریعت
نا اهلان را نگذارد امیدوار که جمیع آرزوها میسر است بضرورت بدعای ظهر الغیب طلب الله ان است شاید که
معرض قبول افتد حضرت خواجه احرار قدس سره از بزرگی و کلانی خود میفرمودند که هر چند کفر است که کسی
جهان کلان شود که اگر او بر هم شود ما چه توان کرد که مارا بی ما کلان ساخته اند امروز آن قسم بزرگی و کلانی
نزدیک است که در باره جناب شما صادق آید چه رفاهیت شما رفاهیت خلائق است و بالعکس ازینجا است
که نزد مردم دعای خیر شما در رنگ دعای نزول مطر است که عامه خلائق را نافع است پس حیف باشد که بآن
کلانی و بزرگی برابر دانه خشخاش جای نگشته باند و این دانه خشخاش بر دل دوستان خیر اندیشان ثقل

بار عظیم است کرم نموده ایشان را سبکسار سازند چند گاه است که این خیر اندیش ازین مقوله فرحی نوشته است
که مبادا منجر به مبالغه گران آید و بار نازک بدن از باد هوا رنجد همچو گلبرگ زآسیب صبا می رنجد اما از
دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید چند گاه است داعیه زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه عن الآفات
پیدا شده است و باعث این سفر همان داعیه است و چون این معنی منوط باستخراج و استرضاء ایشان بود جرأت
آن داعیه را در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام **مکتوب دو صد سی و چهارم** بحقایق آگاه
معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاده کلان اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله تعالی سبحانه و ابقاه
و اوصله الی غایة ما تتمناه صدور یافته در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشا
هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عدمات اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه
و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسبت و اعتبارات است و معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض و ما یناسب
ذلک مع اسئله و اجوبه تعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیهات تلیق بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد حمد الله
و الصلوة و التبلیغ فرزندی بداند که حقیقت حق سبحانه وجود صرف است که امری دیگر با آن
انضمام نیافته است و آن وجود تعالی منشا هر خیر و کمال است و مبدا هر حسن و جمال و جزئی است حقیقی
و بسیطی است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لا ذهنا و لا خارجا و بحسب حقیقت ممتنع التصور است و محمول
بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هرچند نسبت حمل را نیز در آن موطن فی الحقیقة گنجایش نیست زیرا که
جمیع نسب در آنجا ساقط گشته اند و وجودی که عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی و تقدس و این
ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس و بر اشیا بر سبیل تشکیک اشتقاقا لا مواطاة و مراد از آن ظل ظهور حضرت
وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اولی و اقدم و اشرف فردیست که محمول بر ذات است
تعالی اشتقاقا پس هر مرتبه صادق است الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در مرتبه آن ظل الله تعالی
موجود صادق است نه الله تعالی وجود و چون حکما و طایفه از صوفیه که بعینیه وجود قائل گشته اند بحقیقت
این فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة هر دو در یک مرتبه ثابت
نموده اند و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به تمحل و تکلف گشته و حق ما حققت بالهام الله سبحانه و این صاله در ظلمت

ورنگ اصالة وظلیت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبهٔ اصالة که موطن اجمال است غیب
الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت الله تعالی علیم و نمیتوان گفت که
الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرة چاره نبود ولو بالاعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن لانه
اذ التغایر لا یکون الا فی المراتب الظلیة و لا ظلیة ثمه لانه فوق التعین الاول بمراحل لان النسب الملحوظة بطریق
الاجمال فی ذلک التعین مع لا ملاحظة شی من الاشیاء بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبهٔ ظل که تفصیل
آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است نه حمل مواطاة لیکن عینیة این صفات در آن مرتبه فرع عینیة
وجود است تعالی که مبدا هر خیر و کمال است و منشاء هر حسن و جمال و این فقیر در کتب و رسائل خود هر جا که نفی
عینیت وجود کرده است مراد از آن وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبدا
آثار خارجیه است پس ماهیاتی که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود
فافهم فانه ینفعک فی کثیر من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند و ممکنات نیز در خارج
موجود بوند بدان ای فرزند سرّ غامض بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت
ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و ایضا در آن موطن حضرت ذات بتمامه علم است
که همچنان بتمامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علم است و بعض دیگر قدرت که تبعض و تجزی آنجا محال
است و این کمالات که گویا منتزع از حضرت ذات است تعالی در مرتبهٔ حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز
پیدا کرده مع بقاء حضرت الذات تعالت و تقدست علی تلک الصرافة الاجمالیة الوحدانیة بعد از آن هیچ چیز
در آن موطن نمانده که در این تفصیل و اخل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کدام الشان عین ذات بود تعالی
در مرتبهٔ علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبهٔ ثانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت
ذات که اصل آنها است پیدا کرده اند و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات
مفصله است که در خانهٔ علم وجود علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که ماوای
شر و نقص اند با آن کمالات که در آنجا منعکس گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید
ارشدک الله تعالی که عدم مقابل وجود است و نقیض اوست پس بالذات منشاء هر شر و نقص باشد بلکه عین
شر و فساد بود و چنانچه وجود در مرتبهٔ اجمال عین هر خیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل

[illegible]

محمول بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیة عدمیة بطریق
اشتقاق نیست در آن مرتبه آن ماهیة را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که بان
ماهیت عدمیت تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق در انجا راست
می آید و مفهوم عدم گر گویا منتزع از ان ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است مران ماهیت را بر جمیع افراد
مفصله آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما سیجیء و چون ان عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در علم
الله سبحانه هر شری از شری دیگر جدا گشته و هر فسادی از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیری
از خیری دیگر جدا گشته پس هر کمالی ازین کمالات وجودیه در هر نقصی ازین نقایص عدمیه که مقابل او
در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با همدیگر مزجی پیدا کرده است و آن عدمات که عبارت از شرور
و نقایص اند بان کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات اند و ثابت
ما فی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صور حاله در ان پس اعیان
ثابته نزد این حقیر عبارت ازین عدمات و ازان کمالات است که با یکدیگر ممتزج گشته اند و قادر مختار جل سلطانه
این ماهیات عدمیه را بالوازم انها و با کمالات ظلال وجودیه که در انها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات
ممکنات نام یافته هرگاه خواست بان وجود ظلی منصبغ گردانیده موجودات خارجیه ساخت و مبدا آثار
خارجیه گردانید باید دانست که منصبغ ساختن صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و
ماهیات ایشان نه بان معنی است که صور علمیه از خانه علم برآمده وجود خارجی پیدا میکنند که ان محال است و
مستلزم جهل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه بان معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیه وجودی
پیدا کرده اند ورای وجود علمی و وجود خارجی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار
در ذهن صورت سریر تصور نموده در خارج اختراع آن نماید در تصور آن صورت ذهنیه سریر که در معنی
ماهیت آن سریر است از خانه علم آن نجار برآمده است بلکه در خارج آن سریر وجودی بر طبق آن صورت
ذهنیه پیدا کرده است فافهم بدانکه هر عدمی نقطه از ظلال کمالات وجودیه که مقابل او ست در منعکس مرد و منصبغ
گشته در خارج وجود ذهنی پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متاثر نگشته است و رنگی نگرفته است

چگونه رنگی بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس عارف تام
المعرفة بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید توسل او این عدم نیز بآن حضرت انصباغی
پیدا کرده مزین میگردد و متحسن میشود و این زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقة جمیع مراتب ذاتیه
اوست اجمالی و تفصیلی حسن خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع
مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص بآنچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصور
بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا در جمیع مراتب تفصیلی او دویده است علی تفاوت الدرجات و انقسم
اخیر نیز نادر الوجود است اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شر و نقص است هیچ یکی را از غیر آن عارف کی
از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده بناچار شیطان آن عارف که بخیریت تام متصف گشته
نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس اماره او مطمئنه گشته از مولای خود راضی گردد و ازینجاست که سید المرسلین علیه
و علیهم الصلوة و التسلیمات فرموده اسلم شیطانی پس هیچ عارفی در اغوا ازوی سبقت نکند و مثل شیطان او
دلالت بخیر نماید سبحان الله تعالی که ازین حقیر هیچ چه است بظهور می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن
کوشند معلوم نیست که میسر شود مانا که خطوا فرازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان
بود ه اگر بادشه بر در پیر زن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ فتبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله
رب العلمین لیبنی وات ممکنات عدمات باشند که ظلال کمالات وجودی در انها منعکس گشته مزین بها شده است
پس ناچار ممکنات بالذات منشای هر شر و فساد باشد و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در انها العینیه
اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است کریمه ما اصابک من حسنة فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک شاهد این معنی است و چون از فضل خداوند جل سلطانه این دید عاریت
استیلا یابد و کمالات خود را درست ازان طرف بیند خود را شر محض یابد و نقص خالص داند و هیچ کمالی در خود
مشاهده نکند اگرچه بطریق انعکاس باشد و در رنگ شخص که برهنه بود و جامه عاریت در بر کرده باشد این دید
عاریت بروی بکمال استیلا یابد برهنه که درست جامها را در تخیل بصاحبش بدهد سر آئینه خود را بذوق
برهنه یابد اگرچه جامه عاریت وسهطه باشد صاحب این دید مشرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات
ولایت است این اجتماع خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین

نیست که توان را محال دانی زیرا که نقیض وجود صرف عدم صرف است و این مراتب ظلیه چنانچه در جانب وجود از ذروه اصل تخصیص تنزلات نزول فرموده اند در جانب عدم نیز از مراتب ظلیه از حضیض صرافت عدم ارتقا نموده اند اجتماع اینها در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمع فرموده اند فسبحان من جمع بین الظلمة والنور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرف را نیز حکم بانصباغ کرده بوجود صرف که نقیض اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین در یک محل محال است اما قیام یک نقیض بنقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود معدوم است و اتصاف وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود و منصبغ بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند که عدم از معقولات ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس بوجود خارجی چگونه متصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم عدم را از معقولات ثانیه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است چنانچه ارباب معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانیه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانیه است نه جزئیات او پس جزئی از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود و سوال از تحقیق سابق معلوم شد که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان را وجودی حاصل نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی و تقدس جدا نمیدانند و ممتنع الانفکاک تصور میفرمایند جواب آنکه ازین بیان جواز انفکاک لازم نمی آید زیرا که این ظل لازم آن اصل است فلا انفکاک نهایت مافی الباب در فنیکه قبله توجه احدیت ذات تعالی و تقدس و از اعتبار صفات هیچ ملحوظ او نیست در آن موطن هر آئینه ذات را می یابد تعالی و از صفات هیچ ملحوظ او نمیشود نه آنکه صفات در آنوقت حاصل نیستند پس انفکاک صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس باعتبار ملاحظه عارف ثابت نشد نه باعتبار نفس امر تا باهل سنت مخالف باشد فافهم ازین بیان لائح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بالشرارت و النقص و دانست که هر خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس پس ناچار حق را سبحانه بخیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت

من عرف نفسه فقد عرف ربه

معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض نیز اگر بیان شد که ممکنات با سرها عدمات اند که سراسر ظلمت و شرارت
است و خیر و کمال و حسن و جمال در اینها از حضرت وجود است که نفس ذات است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال
پس تاویل نور آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها
و زمین به توسط ظلال موجوده است از برای فهم وهم و ابهام که بتوسط فهمند تمثیلی از برای آن نور آورده حیث قال
تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الآیة الکریمة تا ثبوت وسایط فرماید و تفصیل تاویل
این کریمه انشاء الله تعالی در جای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن در اینجا بسیار است و این مکتوب گنجایش
تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تاویلی کریمه است زیرا که معنی تفسیری مشروط به نقل و سماع است من فسر
القرآن برایه فقد کفر شنیده باشند و در تاویل مجرد احتمال کافی است بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد
پس مقرر شد که ذوات و صفات ممکنات عدمات است و صفات نقایص و رذایل ایشان مقتضیات اعدام اند
که با یجاد قادر مختار جل سلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله در ایشان مستعار از ظل کمالات حضرت وجود است
تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته با یجاد قادر مختار جل سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن و قبح
اشیا آنست که هر چه رو باخرت دارد و برای آخرت معد است حسن است اگر چه بظاهر مستحسن ننماید و هر چه رو
بدنیا دارد و برای دنیا معد است قبیح است اگر چه بظاهر حسن نماید بحلاوت و طراوت ظاهر شود
کالمزخرفات الدنیویه ازینجاست که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة منع فرموده اند
از نظر کردن و میل و خواهش نمودن امارد و نساء اجنبیه و مزخرفات دنیه که این حسن و طراوت از مقتضیات عدم
است که ماوای هر شر و فساد است اگر منشاء این حسن و جمال کمالات وجودیه می بود منع نمی فرمودند مگر از این راه
که توجه نمودن بظل با وجود وصل اصل مستهجن است و این منع منع استحسانی است نه وجوبی بخلاف منع سابق لیس حسنی
که در مظاهر جمیله دنیویه ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن اوست تعالی بلکه از لوازم عدم است که بواسطه سحاری
حسنی در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقه قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را شکر غلاف سازند و بجای
رازراندوده نمایند و آنکه تجویز تمتعات نساء جمیله بنکاح و اماء جمیله فرموده است بواسطه تحصیل اولاد
و بقاء نسل است که مطلوبست در بقاء نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نغمات مستحسنه گرفتار اند
به تخیل آنکه این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که در این مظاهر ظهور فرموده است

واین گرفتاری طایفه نیک و تحسین ایشان انکار ند بلکه راه وصول تصور مینمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده است
چنانچه شمه ازان بالا مذکور شده است عجب کاریست بعضی ازینها دران مطلب خود این قول را سند می زنند
که گفته اند ایاکم والمردان فان فیهم لونا کلون الله کلمه کلون بعد الشیا نزاد در اشتباه می اندازد و نمیدانند که این قول منافی
مطلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش زیرا که کلمه تحذیر آورده است منع توجه بایشان نموده است و منشأ
غلط را بیان فرموده که حسن ایشان مشابه حسن و جمال حق است سبحانه نه حسن او تا در غلط نیفتند قال علیه السلام
والصلوة ما الدنیا والآخرت الا ضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری و درین حدیث نیز تصریح است به آنکه
درمیان حسن و جمال اخروی تناقض و منافات است و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی
پس شر لازم حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشأ اول عدم بود و منشأ ثانی وجود اری بعضی
از اشیا هستند که یکوجه بدنیا دارند و وجه دیگر باخرت این اشیا از وجه اول قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و امتیاز
درمیان این دو وجه و درمیان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال الله سبحانه ما آتیکم الرسول
فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا در خبر آمده است که ازانوقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه و تعالی
بروی نظر نکرده است و مغضوب حق است سبحانه اینهمه بواسطه قبح و شرارت و فساد اوست که از مقتضیات عدم
که ماوای هر شر و فساد است حسن و جمال دنیوی حلاوت و طراوت آن کالمطروح فی الطریق اند و منظور نظر
نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است سبحانه قال الله سبحانه شکایة عن حالهم تریدون
عرض الدنیا والله یرید الآخرت صغر الدنیا باعیننا وکبر الاخرة فی قلوبنا بحرمة من افتخر بالفقر و تجنب عن الغنی
علیه و علی آله الصلوات اتمها واکملها و چون شیخ اجل شیخ محی الدین العربی نظر بحقیقت شرارت و نقص فساد
اینها نینداخته است حقایق ممکنات را صور علمیه حق جل و علا دانسته است که آن صور در مرات حضرت ظاهر تعالی
و تقدس که در خارج جز او موجود نمیداند انعکاس پیدا کرده نمود خارجی حاصل کرده است وان صور علمیه را غیر
از صور شئون و صفات واجبی ندانسته است جل سلطانه لاجرم حکم بوحدت وجود کرده است و وجود ممکنات
را عین وجود واجب گفت تعالی و تقدس شر و نقص را نسبتی گفته نفی شرارت مطلق و نقص محض کرده است ازینجاست
که هیچ چیز را قبیح بالذات نمیداند حتی که کفر و ضلالت نسبت با ایمان و هدایت بد میداند نه نسبت بذات خود که آنرا
عین خیر و صلاح مے انگارد و نسبت بارباب خیر و اینها را باستقامت حکم مینماید و کریمه و ما من دابة الا هو آخذ

بما حیثهاان رب علی طریق مستقیم شاهد نمیفنی بیسازداری هرکه حکم بوحدة وجود نماید از امثال این سخنان چرا تحاشی
فرماید انچه برین حقیر ظاهر ساخته اند انست که ماهیات ممکنات عدمات اند با کمالات وجودیه که در انها منعکس گشته
است و ممتزج شده کما مر مفصلا والله سبحانه یحق الحق و هو یهدی السبیل ای فرزند این علوم و معارف که هیچ یک از
اهل الله بدان تکلم نفرموده است نه بصریح و نه باشارت از اشرف معارف اند و کمل علوم که بعد از هزار سال در منصه ظهور
آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس و حقایق ممکنات را کما یمکن و یلیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت
دارند و نه مباینت با قوال اهل حق ما ناکه مراد از دعا نبوی علیه و علی آله الصلوات والسلام گویا از برای تعلیم
امت فرموده اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی این حقایق اند که در ضمن این علوم مبین گشته اند و مناسب
مقام عبودیت اند و بر نقص و ذل و انکسار که ملایم حال بنده است دلالت دارند بنده عاجز که خود را عین مولای خود
خود داند چه لطائف دارد از کمال بی ادبی خبر میدهد ای فرزند این آن وقتست که در امم سابقه در مثل این وقتها که
پر از ظلمت است پیغمبر اولی العزم مبعوث میگشت و احیاء شریعت جدیده میکرد و درین امت که خیر الامم است
و پیغمبر آن الشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و بوجود علما
از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائة از علماء این امت مجددی تعیین مینمایند که احیای شریعت
فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است در بر هر پیغمبری را نه توافقت
اکتفا نموده اند در مثل این وقت عالمی عارفی تام المعرفت در کار است که قایم مقام اولی العزم امم سابقه باشد
شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ۞ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۞ ای فرزند وجود صرف را مقابل عدم
صرفست و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال هر چند اطلاق
این حیثیه هم اگرچه بر سبیل اجمال باشد در انموطن گنجایش ندارد که شائبه ظلیت دارد و عدم صرف که مقابل
ان وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با او راه نیافته است و عین هر شر و نقص است این حیثیه
این حیثیت نیز در اینجا نمیگنجد که بوی از اضافه دارد و معلوم است که ظهور شی بر وجه اتم که مقابل حقیقی آن شی
صورت بندد و بضدها تتبین الاشیاء پس ناچار ظهور وجود صرف که بوجه اتم در مرات عدم صرف حاصل گردد
مقرر است که نزول او باندازه عروج است پس کسیکه عروج او بغایة الله سبحانه بحضرت وجود صرف متحقق
شود نزول او ناچار بعدم صرف که مقابل اوست خواهد بود لیکن در وقت عروج آنجا استهلاک عارفست که جل از

لازم است و در وقت نزول بصحو متحقق است که مقام علم معرفت است و در مقام صحو او را تجلی ذاتی که مبرا است
از شائبهٔ ظلیت و منزه است از ملاحظهٔ شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف میسازند و می دانند که پیش ازین
هر تجلی که حاصل شده بود در پردهٔ ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود هر چند عارف آن تجلی
را بی ملاحظهٔ اسما و شیون میدانست و تجلی حضرت وجود صرف شمرد و سبحان الله این عدم که مادهٔ هر شر و نقص است
بواسطهٔ ظهور تام حضرت وجود تعالی معنی حسن پیدا کرد و آن یافت که هیچکس نیافت قبیح لذاته بواسطهٔ حسن عارضی
مستحسن گشت نفس امارهٔ انسانی که بالذات بشرارت مائل است از همه مناسبت تمام بآن عدم دارد لهذا
در تجلی خاص از همه فائق آمد و بر همه ترقی گزید ع که مستحق کرامت گناهگارانند باید دانست که عارف
تام المعرفة بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت وجود نماید هر آئینه جمیع
کمالات اسمائی و صفاتی در روی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را وا خواهد نمود با لطافتیکه مقام اجمال متضمن
آنست که اینجا دولت غیر او را میسر نیست و این آئینه داری لباسی ست فاخر که بر قد او دوخته اند در خزینهٔ حضرت
علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه داری در مرتبهٔ علم است و آئینهٔ آن عارف در مرتبهٔ
خارج که در خارج جمیع کمالات را وا نموده است سوال بمعنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشی محض است
بکدام اعتبار مرات وجود گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشی محض است اما در علم امتیازی پیدا کرده است
بلکه وجود علمی نیز حاصل نموده نزد مثبتان وجود ذهنی و او را مرات وجود بآن اعتبار گفته اند که در مرتبهٔ عدم
هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالیکه در مرتبهٔ عدم
مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود لیس با چار عدم سبب ظهور کمالات وجودی گشت و لا معنی للمرآة
الا هذا فافهم فانه ینفعک الله سبحانه الملهم ای فرزند این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات
رحمانی باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را در آنجا مجال نبود دلیل برین معنی آنست دارد که چون برصد و تحریر
این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه گشت دید که گویا ملائکهٔ کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة
والسلام از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد والله سبحانه اعلم بحقیقة
الحال چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار این نعم عظمی جرات نموده آمد امید است که از مظنهٔ عجب
مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب العین است

وکمالات ہمہ منسوب بحق تعالی الحمد للہ سبحانہ رب العالمین اولا و آخرا والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دائما و سرمدا و علی
آلہ الکرام و صحابہ العظام والسلام علی سائر من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا
واکملہا مکتوب دو صد و سی و پنجم بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیگ فرکینی و خواجہ اشرف کابلی صدور یافت
در بیان آنکہ محبت این طائفہ سرمایہ سعادات دنیویہ و اخرویہ است و توفیق اتیان احکام شرعیہ و تحصیل جمعیت
معنویہ از ثمرات آن محبت است ما نحن بسبیلہ لک بعد الحمد والصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات معلوم شریف و دستان
حقیقی و مشتاقان تحقیقی باد کہ مکاتبات شریفہ کہ مبنی از فرط محبت و اشتیاق بودہ بوصول آن مبتہج و مسرور
گردید ثبتکم اللہ سبحانہ علی ہذہ المحبۃ این محبت سرمایہ سعادات دنیویہ و اخرویہ دانستہ از حضرت حق سبحانہ
و تعالی ثبات و استقامت بران مسالت باید نمود توفیق اتیان احکام شرعیہ نتیجہ این محبت است و تحصیل
جمعیت باطن ،، این مودت اگر عالم عالم ظلمات و کدورت را در باطن بریزند این محبت را برپا دارند
غم نباید خورد بلکہ امیدوار باید بود و اگر کوہ کوہ انوار و احوال را در باطن افاضہ کنند و سر موی ازین محبت
بردارند جز خرابی ہیچ نباید دانست و استدراج باید شمرد و این رشتہ را نیک محکم داشتہ متوجہ کار خود
باشند و بامور لاطائل عمر گرانمایہ را تلف نسازند ع ہیچ اندر زمن ترا نیست ہر کہ تو طفلی و خانہ رنگین است
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ من الصلوٰۃ افضلہا و من التسلیمات
اکملہا مکتوب دو صد و سی و ششم بمخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمہ اللہ تعالی در بیان بعضی از
اسرار صدور یافت بعد الحمد والصلوٰۃ معلوم فرزندی ارشدی باد کہ از مکتوب شما کہ در شرح احوال نوشتہ بودند
چنان مفہوم گشتہ بود کہ شما را مناسبتی بولایت خاصہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ پیدا شدہ است
از شنیدنی شکر خداوند جل سلطانہ بجا آوردہ کہ از مدتہا آرزوی این دولت داشتہ کہ در حق شما بحصول پیوندد
و این زمان امیدوار گشتہ متوجہ آن باشم کہ شما را باین دولت جذب نماید اتفاقا درین صحبت وجود شما را دخل و لایت
موسوی یافت علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والتسلیمات و ازانجا کشیدہ در دائرہ ولایت خاصہ ساخت للہ سبحانہ
الحمد والمنۃ علی ذلک چون شما را بقسر درین ولایت در آوردہ اند زیادہ از بیست روز ہست کہ در کنار خود
نگاہ داشتہ پرورش مینماید معلوم نیست کہ از ضعف این نسبت معلوم شما شدہ باشد و حالا چون او را بفعل
آوردہ است امید ہست کہ معلوم شما نیز گردد و از انعامات حضرت حق سبحانہ چہ نویسد کہ در باب این عاصی

علی التواتر والتوالی فائض است ؎ من آن جا کم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری ٭ اگر بروید
از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کی توانم ٭ دیگر فرزندی اعزی محمد سعید که در مکتوب خود اظهار احوال خود
نموده بود بسیار اصیل است بآن خصوصیت از یاران کم کسی را رو داده است امیدوار است که حضرت حق سبحانه
وتعالی او را نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل خداوندی جل سلطانه بالذات قابل
آن دولت است حضرت حق سبحانه وتعالی از قوه بفعل آرد بصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والسلام مکتوب دوصد
وسی وهفتم بملا محمد طالب بانکی صدور یافته در ترغیب متابعة سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة در مداحی طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة الحقة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وعلی آله الکرام وصحابه العظام اخوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعة سنت سنیه نموده اند واختیار عمل بعزیمت فرموده اگر باین التزام و اختیار
ایشان را باحوال و مواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدانند واگر احوال و مواجید با ایشان بدهند و درین التزام
واختیار فتوری یابند آن احوال را نمی پسندند و آن مواجید را نمیخواهند و آن فتور را خرابی خود میدانند
زیرا که برهمنان و جوکیان هند و فلاسفه یونان از قسم تجلیات صوری و مکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار
دارند اما غیر از خرابی و رسوائی نتیجه آن ندارند و جز بعد و حرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل
الهی جل سلطانه خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته است ناچار است که متابعت ایشان را التزام نماید
وسر موی مخالفت را گنجایش ندهد تا از کمالات ایشان سودمند و برخوردار گردد اولا تصحیح عقائد بر وفق معتقدات
اهل سنت وجماعت کثرهم الله سبحانه فرماید و ثانیا علم فرض و سنت و واجب و مندوب و حلال و حرام و مکروه
و مشتبه که در علم فقه مذکور است و عمل بمقتضای این علم حاصل نماید ثالثا نوبت بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح درست
نکند طیران عالم قدس محال است واگر احوال و مواجید بی حصول آن دو باز و میسر شد خرابی خود را در آن باید
دانست و از آن احوال و مواجید استعاذه باید نمود کار اینست و غیر این همه هیچ ٭ ما علی الرسول الا البلاغ خواجه
میان شیخ داود اینجا آمده اند صحبت ایشان را مغتنم شمرند بانچه نصیحت و دلالت نمایند انقیاد نمایند که در صحبت
مریدان این اکابر بسیار بوده اند و راه و روش ایشان معلوم نموده یاران که اینجا اند و بتوسط خدمت میر نعمان
داخل این طریقه علیه گشته باید که صحبت مشار الیه را غنیمت شمرند و در حلقه یکجا نشینند و در یکدیگر فانی باشند

تا جمعیت حاصل شود و معامله بترقی انجامد مطالعهٔ مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است ع وادیم ترا ز گنج مقصود
نشان بود والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب
دو صد و سی و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان آنکه در تکثیر اخوان امیدوار بهاست و در تنبیه آنکه
مبادا احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان
باید که موجب حیا باشد که ترغیب ترقیات نمایند الحمد لله رب العلمین و الصلوة علی سید المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین
اجمعین مکتوب شریف که بمصحوب یکی از خواجه حمی رساله داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت
و چون احوال مسترشدان و مریدان ایشان بتفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در تکثیر اخوان
بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدوار بهاست و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی است لیکن باید
که منظور نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات
پیران گردد و حرارت مسترشدان در خانهٔ مرشدان برودت اندازد از همین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال
مقامات مریدان را در رنگ شیر و ببر باید دانست چه جای آنکه بانها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا از این راه
دروازهٔ عجب گشاده گردد و بلکه باید که بحکم الحیاء شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت
باشد و حرارت طالبان موجب غبطات و غیرت بود و باید که قصور اعمال متهم داشتن نیات لازم وقت بود و
لسان حال و قال بکلمهٔ هل من مزید مرطوب باشد هر چند متوقع از اوضاع پسندیدهٔ شما همین قسم معاملات است اما
ملاحظهٔ اعدای دین که اماره و لعین بود نموده بطریق تاکید مبالغه کرده آمد از این راه مبادا برودتی در سرگرمی توجه
طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصار بر یکی از قصوریست خواجه حمی و سید احمد باید که
در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بروجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق توبه یافته باشد
مدد نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقهٔ قادریه التماس مینمایند باید که غیر از طریقهٔ
نقشبندیه به هیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که خلط دو طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهند بکنند
و الصحبة فرمایند و السلام علیکم و علی سائر اصحابکم و احبابکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوة و السلام اتمها و اکملها مکتوب دو صد و سی و نهم بملا احمد برکی صدور یافت در جواب کتابتی
او که نوشته بود و استفسار نموده الحمد لله رب العلمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله و صحابه الطاهرین

اجمعین صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمطالعهٔ مضامین آن مبتهج و مسرور گردید نوشته
بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است الخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محول احوال است و چون
این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو مباشد نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم ریزی
بسیار کردیم الخ مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور و الازمان حال الحیوة و بعد الممات
التثبت و لا التعجل از مقولهٔ مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از آن مقوله
متعرض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانند از سوی وی که رفته بود نوشته بودند از مخلصان ملالت معفوست
بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند الله سبحانه الحمد و المنة که شما را از مقبولان ساخته اند قبل من
قبل بلا علة نوشته بودند که دو سه نوبت اراده آمده بود که تلقین ذکر بگیرند الخ مخدوما استخاره در هر امر مسنون است
و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود در خواب یا در واقعه یا در بیداری که دلالت بر
بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره رجوع بقلب باید نمود اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل
دارد اگر اقبال همان قدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده هم منع نیست در این صورت استخاره را مکرر
سازد تا زیادتی اقبال مفهوم شود نهایت تکرار استخاره تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی
در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است در این صورت نیز اگر استخاره مکرر سازد گنجایش دارد بلکه بر هر تقدیر
استخاره مکرر ساختن اولی و انسب است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در این امر معنی عبارت رسالهٔ
مبدا و معاد که در بیان جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب
افعال اجسام است بواسطهٔ همان جسد مکتسب است از این قبیل است مددها که از روحانیت اکابر قدس الله
تعالی اسرارهم که مناسب افعال اجسام است کاهلاک الاعداء و نصرت الاحباء بوجوه مختلفه و نجات کشتی طالب الامان
از فتنهٔ ظلمت رفته بود حضرت حق سبحانه و تعالی شما را بلکه بقیهٔ شما را از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفراغ
خاطر متوجه جناب قدس او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت بتوقیت نسازند ان یکسب
وسعة المغفرة اما اهل آن بقعه را نصیحت فرمایند که تغیر و ضمیر صلاح و خیر اندیشی مسلمانان بکنند قال الله
سبحانه و تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام مکتوب دوصد و چهلم بشیخ یوسف برکی
صدور یافت در بیان معنی نهایتی این راه و بعضی از فوائد کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین

اصطفی رساله که متضمن احوال خیر مآل شما بود رسید مطالعه آن باعث مسرت گشت ع ورقتی چنین بود بعجیبها باشد
اما باید که از احوال گذشته بمجمل احوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد از آن اگر بمعرفت مشرف
سازند زهی دولت بالجمله هرچه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگرچه شهود وحدت در کثرت باشد
چه آن وحدت از کثرت اصلا گنجایش نیست آنچه می باید شنید و مثال آن وحدتست اولیس مناسب حال شما در نفی
ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بحدیکه در دید و دانش هیچ نگذارد و درخت را بحیرت و جهالت
نیز و معامله را بفنا اندازد تا بحیرت و جهل برود از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته اید معبر بعدم است
نه فنا و چون بعد از وصول بجهل فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کرا ٥
کیف الوصول الی سعاد ودونها ؛ قلل الجبال ودونهن حتوف ؛ احوال شما درست است اما گذشتن از آن
لازم است والسلام علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول
شرعیه اگر عیاذا بالله سبحانه در قول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید خرابی خود در آن باید دانست طریق ارباب
استقامت اینست والسلام مکتوب دوصد چهل و یکم بجانب ملا صالح محمد صدور یافت در بیان ترقی
بعضی یاران بعد الحمد والصلوة معلوم اخوی رشیدی باد که احوال نجید و مستوجب حمد است یاران اینجا
خرم و خوشوقت اند علی الخصوص ملا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند
و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از آنجا نصیب وافر حاصل کرده شاید میل برجوع
نمایند والله یختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود یارانیکه داخل طریقه شده اند میشنوند نوشته باشند
و چند روز در آنجا استقامت ورزند والسلام مکتوب دوصد چهل و دویم بجانب ملا بدیع الدین صدور
یافته در جواب بعضی سوالها نموده بودند بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش
کمال صحیفه شریفه رسانید موجب فرحت گشت از دید قصور و متهم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند
بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این دید مسئول است و اتمام این اتمام مطلوب که درین راه
این هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استفسار نموده اند که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا بجا است
و چه مقدار حجب از مداومت این اسم مبارک برطرف میکردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و از
کلمه متبرکه چه گنجایشها پیش می آید و چه مقدار حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبارت از طرد غفلت است

درچون ظاهر را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها لیس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت نهایت فی الباب
در بعضی اوقات ذکر اسم ذات عز و جل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات مالنسب باقی ماند حال
باطن در اینجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود و اینقدر هست که در ابتدا این ذکر تعیین
است و در توسط و انتها این ذکر تعیین نیست اگر تلاوت قرآن و ادای صلوة نیز طرد غفلت نموده آید
گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب و ادای نماز نوافل مناسب حال منتهی است باید دانست
که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بملاحظه اسما و صفات باشد اگرچه دهی بود نزد متوجهان حضرت مجرده داخل غفلت
است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بوار الورا را باید رفت ◌ فراق دوست اگر اندک است اندک
نیست ؛ در درون دیده اگر نیم موست بسیار است ؛ از وقایعی که در مسوده بند نوشته بودند پیش ازین بیشتر در جواب
نوشته بود که اینها مبشرات اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند ◌ کیف الوصول الی سعاد
ودونها ؛ قلل الجبال ودونهن حیوف ؛ والسلام **مکتوب دو صد و چهل و سیوم** بجانب ملا یوب محتسب صادر یافته
در ترغیب طریقه علیه نقشبندیه بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات معلوم اخوی عزیز باد که چند دفعه در کتابهای
متعدده طلب نصائح نموده بودند اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نمی
نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که آنچه بر انسان است
ولابد است و بآن مکلف امتثال اوامر است و انتها از نواهی کریمه ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
شاهد این معنی است و چون مامور باخلاص است الا لله الدین الخالص و آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت
ذاتیه متصور نمیشود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص
صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت است اصالة پس هر طریقی که ملتزم متابعت
سنت سنیه باشد و وافق باتیان احکام شرعیه باشد اختیار اولی و انسب بود و آن طریق طریق اکابر نقشبندیه
است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت
فرموده مهما امکن عمل برخصت تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست نمیدهند
اگرچه بصورت در سیرت متضرر دانند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم
علوم دینیه انگاشته جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و ترهات صوفیه

مغرور و مفتون نمیگردند از نص بفص نمیگرایند و از فتوحات مدینه بفتوحات مکیه التفات نمی نمایند از اینجاست
که حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار نفوس ما سوی از باطن ایشان بر نهجی متلاشی میگردد
که اگر هزار سال تکلف در احضار ما سوا نمایند میسر نشود و آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را
دائمی است حضوری که غیبت در عقب آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله بیان حال ایشانست مع ذلک طریق ایشان اقرب طرق است والبته موصل است
و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که بحضرت صدیق منسوبست
رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهای مشائخ است اما فهم هر کس بمذاق این کار نرسد نزدیکست که قاصران این
طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند ~ قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ~ حاش لله که
برآرم بزبان این کله را ~ شاعر عرب فرماید ~ فذلک آبائی فجئنی بمثلهم ~ اذا جمعتنا یا جریر المجامع ~ حضرت
خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت
ندارند کارخانه ایشان بلند است ~ حیف باشد شرح او اندر جهان ~ همچو راز عشق باید در نهان ~ لیک
گفتم وصف او تا ره برند ~ پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند ~ اگر دفاتر در بیان خصایص و کمالات این
برگزیدگان ثبت نموده آید حکم قطره باشد از دریای بی نهایت ~ دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ~ والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها **مکتوب دو صد
چهل و چهارم** بملا محمد صالح کولابی صدور یافته در جواب کتابتی که نوشته بودند در بیان خرابی خود مکتوب شریف
اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از آن هم خراب تر
گردد و نهایت این خرابی در مکتوبی که بهم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اندراج یافته است از آنجا
معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چندی در سبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانند چند روز
دیگر هم مکث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دهلی دارد که استخارها و توجهات باعث
آن سفر اند و انتظام را فرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و در خلل ولایت ایشان ساخته اند فقیر اینجا
در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریقه علیه شده اند علی الخصوص سید
مرتضی و مولانا شکر الله و میر نظام را دعوات فراوان مخصوص اند فرزندی خواجه محمد صادق و سائر برادران

ستما و جمیع یاران را دعا میرسانند مکتوب **دو صد و چهل و پنجم** بملا صالح صدور یافت در جواب استفسارها که نموده
بودند الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات مینماید که مکتوب شریف که مصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید موجب
فرحت گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا بیست و یک عدد رسانیده است اما مداومت نمیشود و غلبت
هم گاه گاه رو میدهد محبت آثارا ورد ذکر گفتن ظاهرا شرطی از شرائط مفقود است که نتیجه بران عدد مترتب نگشته
بالمشافه ان شاء الله تعالی استفسار خواهند نمود دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را و نوشته بودند که حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرموده اند که ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب وسوسة و ذکر الروح شرک
و ذکر السر کفر بدانند که چون ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد و مقصود فنای ذاکر و ذکر است در مذکور
لاجرم ذکر را لقلقه و وسوسه و شرک و کفر فرموده است بهر چه از دوست وامانی چه کفر آن حرف چه ایمان بهر چه از
راه وا افتی چه زشت آن حرف و چه زیبا اما ذکر اعراض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که
بعد از حصول بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر در فهمیدن خفای مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود
که حوصله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار مستحسن نیست
استفسار دویم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابو سعید ابو الخیر طلب دلیل مقصود از ابو علی سینا نموده بودند او در
جواب نوشته که ورای کفر حقیقی و برای از اسلام مجازی و شیخ ابو سعید بعین القضاة نوشته که اگر لکهه سال
عبادت میکردم آنچه ازین کلمه بابو علی سینا حاصل شد از و نمیشد عین القضاة نوشته که اگر میفهمیدند مثل این
بیچاره مطعون و ملام گرمی شدند باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع اثنینیت است بالکل و استتار کثرت
است تمام که مقام فنا است و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت
باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کوته نظری ابن سینا است که باسلام حقیقی دلالت نموده و فی التحقیق
او را از کفر حقیقی هم نصیبی نبوده از روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم خط وافر نگرفته
و در خرخشه‌های فلسفی مانده امام غزالی تکفیر او مینماید و بحق که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ
ابو سعید از عین القضاة بسیار مقدم است با وجه نویسند اگر شائبه از اشتباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهند
نمود و السلام مکتوب **دو صد و چهل و ششم** بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترصد
بوده است در مراتب کمال و تکمیل و بیان وجه بی توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وآله وصحبه الطاهرین اجمعین صحایف شریفه که بتواتر و توالی رسید و حسنات
فراوان رسانید قاصدی متوجه آن حدود نبوده تا جواب هر یک را علیحده مینوشت معذور خواهند داشت
بعد از وصول مکتوب که مصحوب میر داد ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد در حلقه یاران نشسته بود
بخواست بانخواست توجهی بجانب شما پیدا شد و در صدد رفع بقایای آثار که بنظر می درآمد گشت و اهتمام در رفع
ظلمات و کدورت که محسوس میگشت نمود تا آنکه نهال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب هدایت ودیعت
نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ شوقی و منتظری نماند الا ان یتم الطرف البعد
ذلک فیاخذ القدر وسعته شیئاً فشیئاً و تا زمان طویل صورت مثالیه همین معنی را در نظر داشت تا یقینی که مصداق
صدق است حاصل آمد الحمد لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه ایست که شما دیده بودید
و حصول آن را مبالغه و تاکید بسیار مینمود بد الحمد لله سبحانه والمنة که وام شما تمام ادا یافت و موعود منجز شد معهود
موفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت و صحرا آن حدود بوجود شریف
شما منور گردد از بیتوفیقی خود نوشته بودند ظاهر اسباب آن قبض مفرط است و چون قبضهای شما مفرط و طویل
الذیل است سبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود مع ذلک خللی در اتیان اعمال و ادای عبادات
دارند و بعمل بمعنی باشند دیگر درین سال علوم بلند و معارف ارجمند بظهور آمده است از انجمله دو مسوده را
اخوند مولانا محمد امین همراه آورده اند یکی در حل شرح بعضی از رباعیات حضرت خواجه ما است قدس سره که در
وقت زیارت یاران فیروزآبادی نوشته شده است و در آن رساله علوم توحید امیز بتقریب آن رباعیات
اندراج یافته است و تطبیقی داده در میان علما و صوفیه که بوحدت وجود قایلند و بنهجی تحریر یافته است
که نزاع فریقین بلفظ راجع گشته دویم از آن دو مسوده مکتوبی است که بفرزندی ارشدی به اطناب و بسط تحریر
یافته است علوم و معارف آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری از آن ماند استفسار نمایند مکتوب دویست و
چهل و هفتم به عرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی
و تقدس همان وجود حق است جل سلطانه نه ما سوای تعالی و ما یناسب ذلک عرفت ربی بفسخ العزایم بل
عرفت فسخ العزایم بربی جل و علا فانه سبحانه الدلیل علی ما سواه لا العکس فان الدلیل اظهر من المدلول ولا
شیء اظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت به و منه سبحانه و تعالی فهو الدلیل علی نفسه و علی ما سواه فلا جرم

ربی بربی وعرفت الاشیاء به تعالی فالبرهان ههنا لمی وزعم الاکثر انه انی والتفاوت بتفاوت النظر والاختلاف باختلاف المنظر بل لا مجال للاستدلال والبرهان ثمه اذ لا خفاء فی وجوده سبحانه ولاریب فی ظهوره تعالی فهو جلی البدیهیات وان خفی ذلک علی احد الامرض فی قلبه وغشاوة علی بصره والاشیاء محسوسة بالحواس الظاهرة ومعلوم بالضرورة ان وجودها منه تعالی وتقدس وفقدان هذا العلم للبعض بواسطة عروض المرض لا یضر فی المطلوب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اتمها واکملها

مکتوب دو صد و چهل و هشتم نیز بعالی جناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه کمل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بآن سرور علیه الصلوٰة والسلام گفته اند بچه معنی است

وما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علیهم وعلی اتباعهم واعوانهم وذریتهم اسرهم کمل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بجهة کمال متابعت و فرط محبت بلکه بمحض عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعه خود را جذب مینمایند و بکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند حتی که فرق نمیماند در میان متبوعان و تابعان الا بالاصالة والتبعیة والاولیة والآخریة هیچ فلکی هیچ تابعی اگرچه از متابعان افضل الرسل باشد بمرتبه هیچ نبی اگرچه ادون انبیاء باشد نرسد لهذا حضرت صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء سر او همیشه زیر قدم پیغمبر میباشد که پایان بر جمیع پیغمبران است از اینجاست که مبادی تعینات جمیع انبیاء و ارباب ایشان از مقام اصل است و مبادی تعینات امتان اعالی و اسافل ارباب ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل والظل قال الله تبارک و تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و آنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس در میان انبیاء مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتحیات و کمل تابعان آن سرور را از آن تجلی نصیب است نه بآن معنی است که تجلی ذات نصیب انبیاء نیست و به تبعیت نصیب کمل است حاشا و کلا من ان یتصور هذا المعنی فان فیه فضیلة الاولیاء علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بطفیل و تبعیت او ست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات انبیاء را علیهم الصلوات والتحیات حصول آن تجلی بطفیل او ست علیه الصلوات والسلام و کمل اولیاء این امت را به تبعیت او علیه الصلوٰة والسلام

وجود حق جل شانه بدیهی است

مرتبهٔ نبوت را ممکن نیست که از تابع بطریق اصالت رسد

انبیا بر خوان این نعمت عظمی اند طفیلی جلیل وی اند علیه و علیهم الصلوات و التحیات و اولیا بر خادم او نشسته اند و از جلیس
طفیلی تا خادم اولش خور فرق بسیار است انتقام از مزلات اقدام است در تحقیق آن شبه ازان این فقیر در
مکتوبات و رسائل خود وجوه شتی ذکر کرده و تحقیق ما حققت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه لعله لم یعلم
شریف بوده باشد که هر چند جمیع انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
ازان تجلی نصیب وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه را اولیا امتان ایشان سرایت نکرده است
و ازین تجلی نصیبی وافر نگرفته اند چه هرگاه در اصول آنها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق حکم العکس
چه رسد مصداق این معنی کشف صریح است نه استدلال عقلی آنچه سابقا مذکور شده که کمل تابعان تمام کمالات
متبوعان را جذب مینمایند مراد ازان کمالات اصلیه متبوعان است نه مطلقا تا مناقض پیدا نشود بلکه ایشان
از ولایت مخصوصه هر کدام انبیا خود به تبعیت بهره ور گشته اند در میان امتان همین امت به تبعیت باین تجلی
مخصوص اند و باین دولت عظمی مشرف لهذا خیر الامم گشته و علما اینها در رنگ انبیا بنی اسرائیل شده و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خوب است که از فضائل و خصائص این ولایت خاصه شمه نوشته شد تنگی
وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوتهی آورد بعنایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان
می ریزند و بر عجائب و غرائب اسرار اطلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد
یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت ازینجا گفته اند هر چند دلی دلی باشد اما مرتبه صحبتی
نرسد شوق و یافت ملازمت فوق الحد است صحیفه گرامی که بنام این حقیر نموده بودند بورود آن مشرف
گشت و دید حضور اعمال از اجل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط در رنگ تفریط از حد
اعتدال بیرون است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

مکتوب دو صد و چهل و نهم در بیان فضائل متابعة سید الاولین و الآخرین و کمالات مرتبه بران و مراتب مخصوص
ان بمرزا دارا صبح در یافت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمدی منوط بمتابعت
سید الاولین و الآخرین است علیه و علی آله الصلوات و السلام اتمها و اکملها لهذا بمتابعت او بمقام محبوبیت حق
جل سلطانه میرسند و بمتابعت او به تجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میگردند و بمتابعت او بمرتبه عبدیت که فوق جمیع
مراتب کمال است و بعد از حصول مقام محبوبیت است سرفراز میسازد و متابعان کمل وراثت انبیا می نمی ای لکل

میفرمایند و پیغمبران اولو العزم آرزوی متابعت او مینمایند ولو کان موسی حیا فی زمنه ما وسعه الا اتباعه و قصه نزول روح الله
و متابعت حبیب الله معلوم و مشهور زمانه است او بواسطه متابعت او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده فردا بدولت
متابعت الشان پیش از جمیع امم به بهشت خواهند درآمد و تنعمات خواهند فرمود کذا و کذا اتم کذا و کذا فعلیکم
بمتابعته والتزام سنته واتیان شریعته علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ثانیا
سفارش شیخ اسماعیل مینماید از آشنایان معارف آگاهی حاجی عبدالحق است والسلام **مکتوب دو صد
و پنجاهم** بملا احمد برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرای اینجا و دستور جبب حمد است المسئول من الله سبحانه
عافیتکم صحیفه شریفه وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا خود نمی یابد و این تنزل
خود میدانند بعلوم اخوی باد که حالت اولی در رنگ حالت اهل جذبه و سماع بوده است که جذبه او در اینجا در ضمن تمام بوده
و حالتیکه بحال حاضر شده است جذبه اینجا قبیل النصیب القلب و ربع حر تعلق بیشتر دارد و بیان این معامله تفصیل
میطلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرحت فرح فوق
وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیرت انجامد و از جذبه دور تر رود و حصول اصل
و حصول مطلوب نزدیکتر زیرا که دران موطن خبر عجز و جهل را گنجایش نیست جهل را تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را
ادراک می نامند نوشته بودند که آن نسبت را تاثیری که در اول بوده است حالا نمانده بلکه تاثیر جسدی
نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما با این فقیر بسیار
کم بوده است و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت میسر
شود و چند روز بهم باشیم ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود زاد و راحله درین زمانه بمکه رفتن فرض است
یا نه مخدوما روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابو اللیث است که گفته است
اگر غالب ظن امن و عدم هلاک است در راه بر و بحر فرضیتش ثابت است والا لا لیکن این شرط شرط وجوب ادا است
نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج در صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسار
دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام **مکتوب دو صد و پنجاه و یکم** بمولانا محمد اشرف صدور
یافت در بیان فضائل خلفای راشدین و فضل حضرت شیخین و بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان تعظیم

در توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان و در بیان محامل صحیحه از برای منازعات و مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک

بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجه اشرف باد بعضی از علوم غریبه و اسرار عجیبه و
مواهب لطیفه و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرات شیخین و ذی النورین و حیدر کرار
رضی الله تعالی عنهم اجمعین داشته بحسب فهم قاصر خود می‌نویسد بگوش هوش استماع فرمایند که حضرت صدیق
و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنهما با وجود حصول کمالات محمدی و حصول درجات ولایت مصطفوی
علیه و علی آله الصلوات و السلام در میان انبیاء ما تقدم در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله
تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه دارند و در طرف دعوت که مناسب مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی دارند صلوات
الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت ذی النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات الله
تعالی و تسلیماته و علی نبینا و علیه و حضرت امیر در هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات الله تعالی و تسلیماته
علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسی روح الله است و کلمه او لاجرم طرف ولایت و کاشیان غالب است از طرف
نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطه آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفاء اربعه صفة العلم
علی اختلاف الجهات اجمالا و تفصیلا و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل
و باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکه رب حضرت موسی صفة الکلام است و رب حضرت عیسی
صفة القدرت و رب حضرت آدم صفة التکوین بر اصل سخن دیگر حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار نبوت
محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطه مناسبت حضرت عیسی و غلبه جانب ولایت حامل بار
ولایت محمدی اند و حضرت ذو النورین باعتبار برزخیت حامل بار هر دو طرف فرموده اند و تواند بود که باین
اعتبار نیز ایشان را ذو النورین گویند و چون حضرت شیخین حامل بار نبوة فرموده اند مناسبت بحضرت
موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است در میان سائر انبیا بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم و اکمل
است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله لهذا امت ایشان در امم ما تقدم بیشتر در بهشت خواهند
رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او در جمیع شرایع و ملل افضل و اکمل است از انجاست که پیغمبر افضل
الرسل را امر متابعت ملت او فرموده کریمه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا شاهد این معنی است و حضرت
موعود که رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسی دارند گویا یک قدم حضرت

علیه بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر حضرت مهدی نهاده اند که ولایت موسوی جانب یمین و لایت محمدی متعلق است
و ولایت عیسوی جانب یسار آن و ولایت و چون حضرت امیر حامل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل
اولیا بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر پیش از کمالات حضرات شیخین بر اکثر اولیای عظام
که بکمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگر نه اجماع اهل سنت بر افضلیت شیخین بودی کشف اکثر اولیای عظام
بافضلیت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرت شیخین شبیه بکمالات انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات
و دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بواسطه علو درجات آنها در راه
کمالات ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات ولایت زینه ها انداز برای عروج
بر کمالات نبوة پس مقدمات را از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امروز که این سخن بواسطه
بعد عهد نبوت بر اکثری گرانست و از قبول دور لیکن چه توان کرد ؂ در پس آئینه طوطی صفتم ساخته اند
هر چه استاد ازل گفت همان میگویم ٭ اما الحمد لله سبحانه و المنة که درین گفتگو علمای اهل سنت شکر الله تعالی
سعیهم موافقم و به اجماع ایشان متفق استدلالی ایشان امر من کشفی ساخته اند و اجمالی را تفصیلی این فقیر آنانرا
که بکمالات مقام نبوت بمتابعت پیغمبر خود نرسانیده اند و ازان کمالات بهره تام نداده اند بر فضائل شیخین بطریق
کشف اطلاع نبخشیده اند و غیر از تقلید راهی ننموده اند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند
بخاطر رسید که حضرت شیخین را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول این امت در بهشت
باستصواب و تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز دخول مردم
میفرمایند و حضرت فاروق دست گرفته بدرون می برند و مشهود میگردد که گویا تمام بهشت بنور حضرت صدیق
مملو است در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علحده است و درجه منفرده گویا هیچ احدی
مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویا همخانه است اگر تفاوت است
بعلو و سفل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابه کرام با پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نسبت هم سرای دارند یا هم شهری با اولیای امت خود چه رسد که این لب کشید
زد و بر با نگ جرسم ؂ پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی مر انبیا معدود اند

و به فضائل انبیا مخصوص قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم لو کان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام
غزانی حضرت فاروق رضی الله عنه بمحضر صحابه گفت مات تسعة اعشار العلم چون در بعضی در فهم این معنی توقف نمودند
گفت مراد من علم بالله است نه علم حیض و نفاس از حضرت صدیق چه گوید که جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنه
اوست چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده و محسوس میگردد انحطاطی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است
زیاده ازان انحطاط است که حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن
که انحطاط دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حشر
نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس افضلیت بوسطه اقربیت ایشان را بود و این حقیر قلیل البضاعت
از کمالات ایشان چه گوید و از فضائل ایشان چه بیان نماید ذره را چه یارا که سخن از آفتاب گوید و قطره را
چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آرد اولیا که برای دعوت خلق مرجوع اند و از هر دو طرف ولایت و دعوت
بهره مند دارند و علما مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقه و اخبار متتابعه
فی الجمله کمالات شیخین را دریافته اند و شمه از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم بافضلیت ایشان نموده اند
و بر همین اجماع فرموده اند و کشفی که برخلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده اند
کیف وقد صح فی صدر الاول فضلیتهما کما روی البخاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کنا فی زمن النبی
صلی الله علیه و آله و سلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
لا نفاضل بینهم وفی روایة لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حی افضل امة النبی
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بعده ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته الولایت افضل من النبوة
از ارباب سکر است و از اولیای غیر مرجوع که نصیب وافر از کمالات مقام نبوة ندارند و بنظر شما در آمده باشد که
فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد و حق
همین است و آنچه برخلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت و معلوم است
که سلسله علیه نقشبندیه در میان سائر سلاسل اولیا منتسب بحضرت صدیق است پس نسبت صحو در ایشان غالب
باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان
فوق جمیع نسبتها سائر سلاسل باشد پس دیگران بکمالات ایشان چه پی برند و از حقیقت معامله ایشان

نبوت افضل از ولایت است
و آنکه برخلاف آن گفته از جهالت
کمالات مقام نبوت است

چه دریابند نمیگوییم که جمیع مشائخ نقشبندیه درین معامله مساوی اند کیف بل او وجد واحد من الالوف علی
هذا الصفة لاغتنم انکارم که حضرت مهدی موعود که با کملیت ولایت معصوم است نیز برین نسبت خود خواهد بود
وتتمیم وتکمیل این سلسله علیه خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دران این نسبت علیه است زیراکه سائر
ولایات از کمالات مرتبه نبوت قلیل النصیب اند این ولایت بواسطه انتساب بحضرت صدیق از ان کمالات
حظ وافر دارد کما مر انفا عو ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ای برادر حضرت امیر چونکه حامل بار ولایت
محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب وابدال و اوتاد که از اولیاء عزلت وجانب کمالات
ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد واعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب که قطب مدار است زیر
قدم اوست قطب مدار بحمایت ورعایت او مهم خود را سرانجام مینماید و از عهده مدایت برمی آید حضرت
فاطمه و امامین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند باید دانست که اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات همه بزرگ اند همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت کند که رسول صلی الله تعالی
علیه وآله فرموده ان الله اختارلی واختار لی اصحابا واختار لی منهم اصهارا وانصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله
ومن اذانی فیهم اذاه الله وطبرانی از ابن عباس روایت کند رسول فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و ابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی
عنها که رسول فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان شرار امتی اجرأهم علی اصحابی و منازعات ومحاربات که
درمیان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیراکه آن
مخالفات مبنی بر اجتهاد و تاویل بوده نه بر هوا و هوس چنانکه جمهور اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه بر خطا بوده اند وحق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطاء اجتهادی است
از ملامت دور است و از مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل وصفین
از روی اجتهاد بوده شیخ ابوشکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت وجماعت بر آنند که معاویه با جمعی
از اصحاب که همراه او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که
منازعت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و آنچه شارح
مواقف گفته که بسیاری از اصحاب ما بر آنند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام گروه را

داشته باشد اهل سنت بر خلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت و کتب القوم مشحونة بالخطاء الاجتهادی کما صرح به
الامام الغزالی والقاضی قال ابو بکر و غیرهما لیس التفسیق و التضلیل در حق محاربان حضرت امیر جایز نباشد و قال
القاضی فی الشفا قال مالک رضی الله تعالی عنه من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ابابکر
و عمر و عثمان و معاویة و عمرو ابن العاص رضی الله عنهم فان قال کانوا علی ضلال و کفر وان شتمهم بغیر هذا من
مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا فلا یکون محاربو علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة کما زعم
البعض و نسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابنا کیف وقد کانت الصدیقة و طلحة والزبیر و کثیر من الاصحاب
الکرام منهم وقد قتل طلحة والزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفا من القتلی فتضلیلهم و تفسیقهم
مما لا یتجرأ علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض و فی باطنه خبث و آنچه در عبارات بعضی از فقها لفظ جور در حق
معاویه واقع شده است و گفته کان معاویة اماما جائرا مراد از جور عدم حقیت خلافت او از زمان خلافت
حضرت امیر خواهد بود نه جوری که مآلش فسق و ضلالت است تا با اقوال اهل سنت موافق باشد مع ذلک ارباب
استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند و زیاده بر خطا تجویز نمیکنند کیف و چون
جایز او قد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه و فی حقوق المسلمین کما فی الصواعق و آنچه
مولانا عبد الرحمن جامی که خطا منکر گفته است نیز زیادتی کرده است بر خطا هر چه زیادت کنند خطا است
و آنچه بعد ازان گفته است که اگر او مستحق لعنة است الخ نیز نامناسب گفته است چه جای تردید است و چه محل اشتباه
اگر این سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در ماده حضرت معاویه گفتن شناعت دارد در احادیث
نبوی به اسناد ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند اللهم علمه الکتاب
والحساب وقه العذاب و جای دیگر در دعا فرموده اند اللهم اجعله هادیا و مهدیا و دعای آنحضرت مقبول است ظاهرا این سخن
از مولانا بر سبیل سهو و نسیان سر بر زده باشد و ایضا مولانا در همان ابیات تصریح باسم نا کرده گفته است
آن صحابی دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا و آنچه از امام شعبی
در ذم معاویه نقل کرده اند و نکوهش او را از فسق بالا گذرانیده اند ثبوت نه پیوسته است امام اعظم که از تلامذه
اوست بر تقدیر صدق آن او احق بود باین نقل و امام مالک که از تابعین است و معاصر او و اعلم علمای
مدینه شاتم معاویه و عمرو بن العاص را بقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او مستحق شتم بود چرا حکم

بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد که شتم او را از کبائر دانسته حکم بقتل شاتم او کرد وایضا شتم او را در رنگ شتم ابی بکر
و عمر و عثمان ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد ای برادر معاویه تنها درین معامله
نیست نصفے از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله با او شریک اند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند
اعتماد از شطر دین بخیزد که از راه تبلیغ ایشان بما رسیده است و تجویز نکند اینمعنی را مگر زندیقی که مقصودش
ابطال دین است اے برادر منشاء اثاره این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص
نمودن از قتله او و طلحه و زبیر که اول از مدینه بر آمدند بواسطه تاخیر قصاص آمدند و حضرت صدیقه نیز با ایشان
درین امر موافقت نمود و جنگ جمل که در انجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند
نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد ازان معاویه از شام بیرون آمده با ایشان
شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء
قصاص در بدو خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز اینمعنی را از معتقدات اهل سنت گفته است
و شیخ ابو شکور سلمی که از اکابر علماء حنفیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر در امر خلافت بود
که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات معاویه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم ازینجا معاویه را
طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطے بود درین اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت خلافت حضرت امیر بود
و توفیق درمیان این دو قول آنست که منشاء منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد ازان طمع خلافت
نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است اگر مخطے است یک درجه است و محق را دو درجه
بلکه ده درجه اے برادر طریق اسلم درین موطن سکوت از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات و اعراض از تذکر منازعات ایشان پیغمبر فرموده علیه الصلاة و السلام ایاکم و ما شجر بین اصحابے
و نیز فرموده علیه الصلاة و السلام اذا ذکر اصحابے فامسکوا و نیز فرموده علیه الصلاة و السلام الله الله فی اصحابے
لا تتخذوهم غرضا یعنی بترسید از خدای جل و علا در حق اصحاب من بترسید از خدا جل و علا در حق ایشان
ایشان را نشانه تیر خود نسازید قال الشافعی و هو منقول عن عمر ابن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا
فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که خطاء ایشان را هم بر زبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر
ایشان نباید کرد و یزید بیدولت از زمره فسقه است توقف در لعنت او بنابر اصل مقرر اهل سنت است

که شخص معین را اگرچه کافر باشد تجویز لعنت نکرده اند مگر آنکه بیقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده کابی لهب الجهنمی
و امرأته نه آنکه او شایان لعنت نیست ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة بدانند
که درین زمان چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت صحابه کرام
علیهم الرضوان نصیب عین ساخته اند و بتقلید جهله ارباب مروه اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را به نیکی یاد نمیکنند
و امور نامناسبه بجناب ایشان منتسب میسازند بضرورت شمه از آنچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدوستان
مرسل داشته است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع و سبت اصحابی فلیظهر العالم علمه
فمن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا و لا عدلا الحمد لله سبحانه و المنة
که سلطان وقت خود را حنفی مذهب میگیرد و از اهل سنت میداند و الا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت
عظمی بجا باید آورد و سعی باید کرد که مدار اعتقاد در آنچه معتقد اهل سنت است دارند و سخنان زید و عمر را در گوش
نیارند و مدار کار را بر افسانهای دروغ ساختن خود را ضایع کردن است تقلید فرقه ناجیه ضروریست تا امید نجات
پیدا شود و بدونه خرط القتاد والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة
والسلام مکتوب دو صد و پنجاه و دویم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسارهای
که رفته بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی ارشدی سید فرحت فراوان رسانید
استفسارها رفته بود معلوم شریف بوده باشد که سید الثقلین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی
و تسلیماته سبحانه علی نبینا و علیهما صفت العلم است چنانکه سید الثقلین محمد علیه الصلوة والسلام نیز همان صفت
است تفاوت بجهات و اعتبارات است چه آن صفت را وجهی بعالم است و وجه دیگر معلوم وجه اول بوحدت
ملایم است و وجه ثانیه بکثرت و نصفت از نیز اجمال است و تفصیل هر یک از اعتبار سید الثقلین مربی شده است
و دیگر معارفیکه تعلق بتحمل بار نبوت و ولایت داشته در مکتوبیکه بخواجه محمد اشرف نوشته بتفصیل اندراج یافته است
بتکرار نوشته از آنجا طلبند و دیگر خواسته در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نویسد ما فوق نکشت
بر وقت دیگر موقوف داشته والسلام مکتوب دو صد و پنجاه و سیوم بمشیخت مآب شیخ ادریس سامانی
صدور یافته در بیان جواب سوالات و در بیان بی نهایتی این راه و تفصیل بعضی از مقامات و منازل
طریق بر سبیل رمز و اجمال بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرا انجه ودد

مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقة المرضیة المصطفویة
علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا عبدالمؤمن حواله نموده بودند و استفسار
جواب آن فرموده مولانا بتفصیل همه را وا نمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم
و اگر بجانب آسمان نظر می اندازم آنرا نیز نمی یابم و پیش کسیکه میروم او را نیز وجود نمی یابم و همچنین عرش
و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز وجود نمیدانم و وجود حق جل شانه بی پایان است
نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده
بر این معنی اختیار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین مقامید پس من پیش شما برای چه بیایم
و تصدیع چشم و تصدیع بدهیم و اگر امری دیگر ورای این کمال است پس اعلام بخشند تا ما و یار دیگر که در طلب
بسیار دارد اینجا برسیم چندین سال توقف در آمدن بواسطه حصول این تردد بوده مخدوما این احوال و امثال
این احوال از تلوینات قلب است مشهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب یک ده از بیست طی نکرده
است نه حصه دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا معامله قلب تمام طی کرده باشد از گذشت قلب روح است
و از گذشت روح سر است و از گذشت سر خفی است و بعد از آن اخفی هر کدام ازین چهار باقی مانده احوال
و مواجید علاحده دارد و همه را جدا جدا طی باید کرد و به کمالات هر کدام متجلی باید شد که از گذشت این پنجگانه
عالم امر و طی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال اسما و صفات که اصول این اصول است درجه
بعد درجه تجلیات اسما و صفات است و ظهورات شیون و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات ذات
تعالی و تقدس این زمان معامله با طمینان نفس می افتد و حصول رضای پروردگار جل سلطانه میسر می شود کمالات
در همین موطن حاصل میگردد و در جنب این کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب دریای محیط بیکران اینجا
شرح صدر میسر گردد و به اسلام حقیقی متشرف شود کار این است غیر ازینهمه هیچ و تجلیات اسما و صفات که پیش
از قطع منازل این پنجگانه عالم امر اصول اصول اصول متوهم شود ظهورات بعضی از خواص عالم امر است
و نصیبی از بیچونی و بهره از لامکانی دارند تجلیات اسما و صفات سالکی در همین مقام گفته است که سی سال
روح را بخدا می پرستیدم پس وصول کجاست و سیری کو شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال
و دونهن حتوف و چون التفات نموده طلب کشف حقیقت اینها فرموده بودند شما را زان بطریق اجمال

نوشته آمد والامر عند الله سبحانه والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب دو صد پنجاه و چهارم** بملا احمد برکی
صدور یافت در جواب بعضی سوالات که پرسیده بودند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضی
اکابر فرموده اند که آدمی هر چه کند بفرمان صاحب زمان کند تا نتیجه بدهد اگرچه کار مشروع باشد اگر این سخن
صحیح است امیدوار فرمان است در کل مشروعات مخدوما سخن اکابر صحیح است و شما را اذن حاصل کرده
ماذون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجه معتد بها است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته است
از حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه تعین جمعی است یعنی از احدیت ذات
تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی است
چه باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت مجرده نیست که هیچ صفتی و شانی در آنجا ملحوظ نباشد
چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثمانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه ایست
که از تلونات صفات و شیونات برتر است پس تفوق آن را گنجایش شد نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر
نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه و در جای دیگر نوشته
اند که در اول اسلام در سجده لک سجدت میگفتند مدلول ضمائر نفس ذات است تعالی و تقدس پس معنی آنچه در
رساله مبدا و معاد تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق آن اشیا
است چه باشد مخدوما این از مسامحات عبارت است چنانکه میگویند آدم مسجود ملائکه است سجده مر خدای را
است جل سلطانه مخلوق و مصنوع او را نه مخلوقی که باشد والسلام علیکم و علی صحابکم و احبابکم علی الخصوص
ملا بابا بده و شیخ حسن **مکتوب دو صد پنجاه و پنجم** بملا طاهر لاهوری صدور یافت در تحریض بر احیای
سنت سنیه و رفع بدعت نامرضیه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب حافظ بهاء الدین
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید چه نعمتی است که محبان و مخلصان همگی همت خود را متوجه احیای
سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باشند و بکلیت خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکره
نامرضیه بوند سنت و بدعت ضد یکدیگرند وجود یکی مستلزم نفی دیگری است پس احیای یکی مستلزم اماتت
دیگری بود احیای سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس پس بدعت را حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع
سنت است مگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق آنجا گنجایش ندارد چه جمیع سنن مرضیه حق اند سبحانه

وانسداد انحام رضیات شیطان مر وزاین سخن بوبسط شیوع بدعت براکثری اگر ثبت اما فردا معلوم خواهند کرد
کرا ما برا هیم با ایشان منقولست که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید واحیای سنت
فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود وآنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته از تعجب گوید که این مرد
رفع دین ما نموده وامانت ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید وحسنه او را سیئه انگارد
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی بنسیان برفقیر غالب
آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه سپرده بود تا جواب استفسارها نویسد معذور خواهند داشت میان شیخ
احمد فرملی از محبان است چون در جوار شما واقع است التفات وتوجه در ماده مشار الیه مرعی خواهند داشت

مکتوب دو صد و پنجاه و ششم بمیان بدیع الدین صدور یافت در جواب سؤاله که نموده بود و پرسیده بود

که معنی قطب وقطب الاقطاب وغوث وخلیفه چیست وما یتعلق بذالک و پرسیده بود از تحقیق حدیث لو وزن
ایمان ابو بکر الخ وغیر ذالک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب درویش رسالدار
بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که معنی قطب وقطب الاقطاب وغوث وخلیفه چیست وبر کدام
نتیجه خدمت ماموراند واز خدمت خود اطلاع دارند یا نه ولبشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب میرسد اصلی
دارد یا اختراع وهم وخیال است باید دانست که کمل تابعان نبی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات چون بتبعیت
کمالات مقام نبوت را اتمام کنند بعضی ایشان از بمنصب امامت سرفراز میسازند وبعضی را بمجرد حصول آن کمال
اکتفا میفرمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابرند تفاوت در منصب وعدم منصب است و در امور یکه
تعلق بآن منصب دارند وچون تابعان کمل کمالات ولایت را اتمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف میسازند
وبعضی را بمجرد حصول آن کمالات اکتفا مینمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند
ودر کمالات ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطب ارشاد است ومناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا
این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند وغوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب
مدار است نزد او وغوثیت منصب علاحده نیست از منصب قطبیت وآنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب
مدار است بلکه ممد ومعاون وزرگار است قطب مدار در بعضی امور مدد از وی میخواهد ودر نصب مناصب بقا ابدال
نیز او را دخل است وقطب را باعتبار اعوان وانصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان انصار قطب الاقطاب

حکمی اندازینجاست که صاحب فتوحات مکیه مینویسید ما من قریة مومنة کانت او کافرة الا وفیها قطب بدانند
که صاحب منصب البته صاحب علم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب علم دارد لازم نیست که از ارباب علم بود و از خود
خود مطلع باشد و بشارتیکه از عالم غیب میرسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن مقام که
منوط العلم است و ایضاً پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث لو وزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح وا نوشته
است چیست که سبب رجحان ان کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان مومن به است و چون
متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت است هر آئینه راجح باشد مخدوما در عروجات معامله
تا بجای میرسد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیکه بسبب عروجات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
ماتقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ماتحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن نقطه
که فوق آن نقطه ماتقدم است چه نقطه ماتقدم با آنچه در تحت اوست در جنب نقطه فوق حقیر و نقیر است علی هذا القیاس
پس هر که متعلق ایمان او کمال فوق بود هر آئینه راجح خواهد بود از جمیع آنچه ماتحت آن بود از اینجا گفته اند که معامله
عارف بجای میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ماتقدم مینماید و باندازه تحقیق فقیر در یک لمحه تحصیل زیاده
از جمیع کمالات ماتقدم میفرماید ذالک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ایضاً پرسیده بودند که شیخ
ابن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
کشته شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
حقیقت این سخن را بتفصیل نویسند بدانند که این سخن اصیل است زیرا که بتحقیق نوشته است که چنانچه یک
شخص را سبب حصول کمالات جماعه میگردانند همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند
پیر هر چند سبب کمالات مرید است لیکن مریدان نیز اسباب کمالات پیر اند یعنی این فقیر در ماکولات و مشروبات
که اجزای بدن خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعامی و شرابی که تناول میکرد سبب جامعیت استعداد او میگشت
و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذه مینمود ممنوع میشد بواسطه تحصیل این
جامعیت و ترک آن طعام لذیذ ماذون نمیگشت بسبب حصول آن قابلیت و بسا است که استعداد یکی بدیگری
انتقال کرده است کلاً او بعضاً و محسوس شده است که آن یکی خالی مانده است و دیگری جمعیت بهم رسانیده
پرسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او معلوم کنند که ایشان از سر

زیر قدم کدام پیغمبر مد ظله العزیز فرموده که جهود تو در چه کار است شیخ از این عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی علی
صلوات الله تعالیٰ وتسلیماته علی نبینا وعلیه از این عبارت معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود یهود را گویند که امت
حضرت موسی بودند علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام پرسیده بودند که در نفحات می‌نویسد که ولایت جمیع اولیا
بعد از مردن سلب می‌شود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشند نه اصل
ولایت که عبارت از قرب الٰهی است جل سلطانه و نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب
اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشند و چه فهمیده
طلب طبع بعضی از کرامات اولیا نموده بودند منتظر باشند سیجعل الله بعد عسر یسرا پرسیده بودند که در بنیاد ابتر
می‌نویسد ان شانئک هو الابتر باد لیا التحقیق چیست بهمزه است یا بیا بهمزه است و آنکه بیا نوشته قاری
خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب مشغولی می‌نمایند اگر محارم نشد چه مانع است والا در پس پرده
نشسته و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در هر ماهی از باب حدیث ایام منهی قرار داده اند و حدیثی در بنیاد
نقل می‌فرمایند چه باید کرد والد فقیر قدس سره می‌فرمودند که شیخ عبدالله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین
بودند و در حرمین ایشان ملقب بالشیخین بودند بتقریبی بهندوستان آمده بودند می‌فرمودند که آن حدیث را
کرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح در بنیاد الایام ایام الله والعباد عباد الله است
نیز می‌فرمودند که نحوست ایام بولادت رحمت عالمیان علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات زائل گشته است ایام
نحسات نسبت بامم المتقدم بوده و عمل فقیر نیز بر همین است و هیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمی‌دهد تا آنکه ترجیح
آنها از شارع معلوم نکنند کالجمعة و رمضان و نحو همان نوشته بودند که معارفی که تحمل آن بر نبوت تعلق دارد در مکتوبات
خواجه محمد اشرف نیافتم کجا یابند آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشما نرسیده مکتوب دو در آنجا
است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن نزد او فرستند والسلام مکتوب دو صد و پنجاه و هفتم بر نیان صدق یافت
در بیان طرق طریق اجمال بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات می‌رسانند که مکتوب شریف که بمصحوب شیخ احمد قرملی
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق نموده بودند مسوده‌ها افتاده است
اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد و حال چند فقره در بیان طریق بطریق اجمالی نویسد بگوش
هوش استماع فرمایند سیادت پناها طریقی که ما اختیار کرده ایم ابتدا سیر آن از قلب است که از عالم امر است بیانی

گذشت قلب سیر و مراتب وجہ ہست کہ فوق وست و از گذشت روح این معاملہ با سر است کہ فوق اوست
وہکذا الحال فی الخفی والاخفی بعد از طی منازل این لطائف پنجگانہ و بعد از حصول علوم و معارف کہ تعلق بہر کدام
انہا علاحدہ علاحدہ دارد و بعد از تحقق احوال و مواجید کہ بہر یکے ازین پنجگانہ جدا جدا مخصوص است و سیر
وصول این پنجگانہ است کہ در عالم کبیر است چہ ہرچہ در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم
صغیر انسانست و از عالم کبیر مجموعہ کائنات و شروع سیر در وصول این پنجگانہ از عرش مجید است کہ اصل
قلب انسانست و فوق آن اصل روح انسانی است فوق فوق آن اصل سر انسانی است و فوق اصل سر
اصل خفی است و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانہ عالم کبیر را بتفصیل طے کند و بنقطہ آخر آن
برسد و دائرہ امکان را تمام کردہ باشد و قدم در اول منزل از منازل فنا نہادہ بود و بعد از ان اگر ترقی واقع شود
سیر در ظلال اسما و صفات واجبی جل سلطانہ خواہد بود و این ظلال کالبرزخ اند بین الوجوب والامکان و اصول آن اند
آن پنجگانہ عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز بہمان ترتیب خواہد بود کہ در فروع آنہا ذکر یافتہ است و اگر بفضل
ایزدی جل شانہ منازل متکثرہ این ظلال را نیز طے کردہ بنقطہ آخر آن برسد شروع سیر اسما و صفات واجبی
جل سلطانہ خواہد بود و تجلیات اسما و صفات رو خواہد نمود و ظہورات شیون و اعتبارات جلوہ خواہد فرمود
این مان معاملہ پنجگانہ عالم امر را تمام کردہ باشد و حق اینہا را ادا کردہ بود و بعد از ان اگر بفضل خداوندی
جل شانہ از ان مقام نیز ترقی واقع شود معاملہ بہ اطمینان نفس خواہد افتاد و حصول مقام رضا کہ نہایت مقامات
سلوک است میسر خواہد شد درین موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود و کمالات
در ہمین موطن حاصل میشود در جنب این کمالات کمالاتیکہ بعالم امر متعلق بودہ است حکم قطرہ دارد در جنب دریای
محیط این ہمہ کمالات کہ ذکر یافتہ است تعلق باسم الظاہر دارد و کمالاتیکہ تعلق باسم الباطن دارد دیگر است
کہ باستتار و تبطن مناسبت دارد و چون کمالات این دو اسم مبارک بتمامہا حاصل شود دو بازوی طیران از برای
سالک میسر گردد کہ بقوت آن دو بازو طیران عالم قدس نماید و ترقیات بے اندازہ نماید تفصیل این معاملہ
در بعضی مسودات تحریر یافتہ است فرزندی ارشدی محمد ... انجا است و دیگر اگر میسر شود خود را کمر بستہ اینجا
رسانند اما بشرطیکہ مقام را خالی نگذارند و اوان کشتہ را ہم نزنند خود تنہا بیایند و از یاران ہر کرا
پیش قدم دانند پیشوای جماعہ ساختہ متوجہ اینجا شوند و گردند و بعد سبحانہ اعلم تا وقت دیگر فرصت دہند یا نہ

والسلام **مکتوب دو صد و پنجاه و هشتم** بشریف خان صدور یافت در بیان اقربیت حق تعالی الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی کرم نامزد فقرا ساخته بودند بورود آن مبتهج
گشت و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء مخدوما هرچند اقربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است
اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و ادراکات ما وراء الوراست با آنکه دانیم که این اقربیت
در جانب قریب است نه در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات حدیث او سبحانه
نزدیکتر می یابیم از صفاتیکه یا افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت ورای طور نظر عقل است زیرا که عقل از خود
نزدیکتر را نتواند تصور نمود و مثالیکه توضیح این بحث نماید هرچند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت
نص قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده
اند اما از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان نفی دران باب نفرموده عجائب کار روبار است اقربیت
او سبحانه سبب ابعدیت ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب اجله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارات
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها
مکتوب دو صد و پنجاه و نهم بمخدوم زادگی خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب علم
در بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در ماده شاهق
جبل و مشرکان زمان فطرة رسل و اطفال مشرکان وارد است بیان فرموده اند در بیان تحقیق بعثت انبیا در زمین
هند از اهل هند و از امم سابق و مانیا سب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات والتسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام
دل اعتقاد منعم آن نموده آید و جوارح کو که باعمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این
بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت مینمود قدماء فلاسفه
یونان با وجود زیرکیهای بوجود صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجود کائنات را به دهر منتسب ساختند و چون
روز بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفه به برکت آن انوار رد
مذهب قدمای خود نموده بوجود صانع جل شانه قایل گشتند و اثبات وحدت او تعالی نمودند پس عقول ما بی تائید
انوار نبوة ازین کار معزول است و افهام ما بی توسط وجود انبیا علیهم الصلوات والتحیات ازین معامله ذو الیت

شعری ما ذا اراد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع تعالی و وحدته سبحانه فکلفوا الشاهق الجبل العابد للصنم بهما وان لم تبلغه دعوة الرسول و حکموا بترک النظر فیهما بکفره و خلوده فی النار و نحن لا نفهم الحکم بالکفر و الخلود فی النار الا بعد البلاغ المبین و الحجة البالغة المنوطة بارسال الرسل نعم العقل حجة من حجج الله تعالی لکنه لیس حجة بالغة فی الحجة لیترتب علیه اشد العذاب سوال اگر شاهق جبل که عابد صنم است در دوزخ مخلد نباشد در بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخول بهشت مشرکان حرام است و ماوای ایشان دوزخ است کما قال الله تعالی حاکیا عن عیسی علی نبینا و علیه الصلاة والسلام انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماواه النار و وسط میان جنت و نار ثابت نشده است اصحاب اعراف بعد از چند روز به بهشت خواهند رفت پس خلود در جنت است یا در نار این سوال بسیار متعصب است آن فرزند ارشدی میداند که مدتها برین فقیر تکرار این سوال میکرد و جواب شافی نمییافت آنچه صاحب فتوحات مکیه در حل این سوال گفته و بعثت پیغمبری در روز قیامت از برای دعوت آن قوم ثابت کرده و باندازه انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزاست نه دار تکلیف تا بعثت پیغمبری نموده اید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه رهنمونی فرمود و حل این معما نمود و منکشف ساخت که جماعه نه در بهشت مخلد خواهند بود نه در دوزخ بلکه بعد از بعث و احیای اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند فرمود پس خلود در کرا بود و مخلد کدام باشد این معرفت غریبه را چون در محضر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عرضه نموده شد همه بتصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند باآنکه حضرت حق سبحانه و تعالی با کمال رافت و رحمت خود بنده را بمجرد عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ منزل بتوسط انبیا علیهم الصلوات والتحیات فرماید در آتش مخلد دارد و به عذاب ابدی گرفتار سازد چنانچه گران است حکم کردن او را با وجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم القول بالواسطة بین الجنة والنار فالحق ما الهمنی ربی من اعدامه بعد استیفاء محاسبة یوم الحشر کما مر و همین حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالت یا بتبعیت اگرچه تبعیت در اسلام باشد چنانچه

از اطفال اهل ذمه است ما یان در حق ایشان مطلق مفقود است پس دخول بهشت ایشان را متصور نباشد و از دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق ایشان مفقود است فحکمهم حکم البهائم الا علام بعد البعث والنشور للحساب واستیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان زمان فترة رسل که دعوت پیغمبری بایشان نرسیده است اے فرزند این فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را سر مید هیچ جائے یابد که دعوت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات والسلام بآنجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت علیه و علی آله الصلوة والسلام رسیده است حتی در یاجوج ماجوج نیز که سد حائل اند و در امم سابقه که ملاحظه میکند کم بقعه می یابد که در آنجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور ازین معامله مینماید نیز مے یابد که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل شانه فرموده اند و در بعضی از بلاد هند محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر خواهد تعیین آن بلاد هند نماید و می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبر نیست دیگر که یک کس بوے ایمان آورده است و دیگر نیست که دو کس بوے گرویده اند و بعضی از کسان ایمان آورده اند زیاده از سه کس در نظر نیاید که در هند به پیغمبری ایمان آورده باشند تا چهار کس امت یک پیغمبر بوند و آنچه روسا کفر هند از وجود واجب تعالی و از صفات و سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالی نوشته اند همه مقتبس از انوار مشکاة نبوت است چه در هر یک عصری در امم سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود واجب تعالی و از صفات ثبوتیه او سبحانه تعالی و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه تعالی خبر کرده و اگر نه وجود شریف این بزرگواران بودے عقل ابلک کور این بیدولتان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت مهتدی شدی عقول ناقص این بیدولتان فی حد ذاتها بالوهیت خود حاکم اند غیر از خودها آلهے اثبات نمیکنند چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری نیز گفته لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و چون از خبار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات معلوم کردند که عالم را صانعے است واجب الوجود تعالی بعضے ازین بیدولتان سر قبح ادعاء خود اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال و ساری دانسته اند و باین حیله مردم را به پرستش خود خوانده تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اینجا کوته اندیشے سوال نکند که اگر در زمین هند انبیا مبعوث میشدند هر آئینه خبر بعثت ایشان نیز بما میرسید بلکه آن خبر از جمع

در زمین هند پیغمبران مبعوث شده اند

تو فرد داعی بتواتر منقول میگشت ولیس فلیس زیرا اگر گوییم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت بعضی
مخصوص بیک قوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیک قریه و یا بیک بلده بوده و تواند بود که حضرت حق سبحانه
و تعالی در قومی یا در قریه شخصی را باین دولت مشرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه را ✤
✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ دعوت معرفت
صانع جلشانه کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل آن قریه انکار او کرده باشند
و تضلیل و تجهیل او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان بغایت رسیده باشد بغضب حق جل و علا امده ایشان را
هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر به قومی یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل معهم کما عامل الاولی
بالقوم بقوته و فعل بهم ما فعل بالاولین و هکذا الی ما شاء الله تعالی و آثار هلاکت قری و بلاد در زمین هند بسیار است و این اقوام
هر چند هلاک شدند اما کلمه دعوت درمیان قران آنها باقی مانده و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
خبر نبوت انبیاء مبعوثه وقتی بما رسید که جمع کثیر از ایشان گرویده باشند و قوتی پیدا کرده یککس آمده چند روز
دعوت کرد و گذشت و هیچکس او را قبول نکرد و دیگری آمد و همین کار را کرد و یککس او را گرویده و دیگری آمد و دو کس
یا سه کس گرویدند خبر از کجا منتشر شود و کفار همه در مقام انکار بودند و مخالفین بار خود را رو میکردند تا قابل
که بود و به که نقل کنند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب و فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر ما
علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات و این الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء مبعوثه هند را نبی یا رسول
یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب این سوال بطریق معارضه گوییم که اگر در ایشان انبیا
مبعوث نشده باشند و هم زبان ایشان با ایشان دعوت نکرده باشند هر آیینه حکم اینها حکم شاهق جبل
بود با وجود تمرد و دعوی الوهیت بدوزخ نه در آیند و عذاب مخلد ایشان را نشود و هذا مما لا یرتضیه العقل السلیم
ولا یساعده الکشف الصحیح فانا نشاهد بعض مرتهم فی وسط الجحیم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب دو صد و
و شصتم بحقائق آگاه معارف دستگاه مظهر فیض الهی منبع رحمت نامتناهی مخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق
سلمه الله سبحانه و تعالی صدور یافت در بیان طریقه که حضرت ایشان را بان طریق ممتاز ساخته اند و تقسیمات
آن بیان مر بیان ولایت سه گانه را که ولایت صغری است و آن ولایت اولیا است و ولایت کبری که ولایت
انبیا است و ولایت علیا که ولایت ملا اعلی است و مشتمل است بر بیان فضلیت نبوت بر ولایت هر چند

گر باشد و بیان لطائف عشرهٔ انسانی که پنج از آن از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشد
با کمالاتیکه مخصوص هر کدام ازین لطائف است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتیکه مخصوص
به عنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و انسال فی ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله واصحابه الطیبین الطاهرین بدان ایها الفرزند
اسعدک الله تعالی وسبحانه که پنجگانه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است اصول اینها
در عالم کبیر است همرنگ عناصر اربعه که اجزاء انسانست اصول خود در عالم کبیر دارد و ظهور اصول آن پنجگانه
فوق العرش است که بلامکانیت موصوفست از اینجاست که عالم امر را لامکانی گویند دائره امکان که منحصر در خلق
و امر و صغیر و کبیر است بنهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشأ امکانست در همین موطن منتهی
گردد و چون سالک رشید محمدی المشرب پنجگانه عالم امر را بترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر
است فرماید و به بلند فطرتی بلکه بمحض فضل ایزدی جلسلطانه اینهمه را بترتیب و تفصیل طی کرده به نقطه آخر
آن برسد هرآئینه دائره امکان را بسیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در دائره ولایت
صغری که ولایت اولیاست نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال اسماء واجبی تعالت وتقدست که فی الحقیقت
آن ظلال اصول این پنجگانه عالم کبیر است و شاید بعدم انجلا راه نیافته واقع شود و اینهمه را بالفضل خداوند
جلسلطانه بطریق سیر فی الله طی کرده بنهایت آن برسد دائره ظلال اسماء واجبی را نیز تمام کرده باشد و در صعود
بمرتبه اسماء و صفات فی الجمله جلسلطانه حاصل نموده بود و نهایت عروج ولایت صغری تا اینجاست و در همین موطن
شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
نهاده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن مبادی تعینات خلائق است سوای انبیاء کرام و ملائکه
عظام علیهم الصلوٰة والسلام و ظل هر اسم مبدأ تعین شخصی است از اشخاص جمیع که مبدأ تعین حضرت صدیق اکبر
که افضل البشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات نقطه فوق این دائره است و آنکه گفته اند که چون سالک
باسمی که مبدأ تعین او ست برسد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد از آن اسم ظل اسم الهی جلشانه باید داشت
و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دائره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه اسماء و صفات است
مثلا علم صفتی است حقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت است که با جمال مناسبت

بیان علامات فنا و ولایت کبری و ولایت علیا

دارد هر جزئی آن صفت حقیقت شخصی است از اشخاص غیر از انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات والسلام
و مبادی تعینات انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلا صفة العلم و صفة
القدرة و صفة الارادة و غیرها و بسیاری از اشخاص در یک صفت که مبدأ تعین است شرکت دارند باعتبارات
مختلفه مثلا مبدأ تعین خاتم الرسل شان العلم است و همان صفت العلم باعتبار دیگر مبدأ تعین حضرت ابراهیم است
علی نبینا و علیه الصلوات و نیز آن صفت باعتبار دیگر مبدأ تعین حضرت نوح است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و
و تعیین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند که حقیقت محمدی
تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمی است بوحدت مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند والله سبحانه
اعلم مرکز همین دائره ظل است این دائره ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحدت نامیده
اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دائره ظل را که دائره
اسما و صفات است ذات بیچون که منزه است از تعین تصور نموده اند نه چنین است بلکه گوئیم که مرکز این دائره
ظل ظل مرکز دائره فوق است که اصل اوست و مسمی است بدائره اسما و صفات و شیونات و اعتبارات ذاتیه حقیقت
حقیقت محمدی مرکز این دائره اصل است که اجمال اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات محیط این دائره
مرتبه واحدیت است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن مبنی بر اشتباه ظل است باصل
ازین قبیل است اطلاق سیر فی الله درین موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیر الی الله است بعد ازان
اگر عروجی در دائره اسما و صفات که در اصل این دائره ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات
ولایت کبری خواهد بود و این ولایت کبری مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات بالاصالة و تبعیت
ایشان با اصحاب کرام ایشان نیز باین دولت رسیده نصف سافل این دائره متضمن اسما و صفات زائده است
و نصف عالی آن مشتمل بر شیونات و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج یگانه عالم امر تا نهایت این دائره اسما و شیونات
است بعد ازان اگر محض بفضل ایزدی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره
اصول انبیا خواهد بود و از گذشت این دائره اصول دائره اصول آن اصول است بعد ازان نقطه آن دائره قدسی
دائره فوق ظاهر خواهد شد اثر از انیز قطع باید نمود و چون ازان دائره فوق که بر نقطه ظاهر نشده همان قوس
اقتصار نموده اند درینجا سیری خواهد بود که بران سر اطلاع نبخشیده اند و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور

مجرد اعتبار اند و حضرت ذات تعالی و تقدس کی منسا و صفات و شیونات گشته حصول کمالات این اصول سه گانه
مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراورا در همین موطن میسر میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل
میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و
بمقام رضا ارتقا مینماید و اینموطن منتهای ولایت کبری ست که ولایت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
وچون سیر را تا باینجا رسانید موهم شد که مگر کار را تمام کرده باشند ندا در دادند که اینهمه تفصیل اسم الظاهر
بوده که یک بازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در پیش است که بازوی دوم است از برای طیران عالم
قدس چون آنرا بتفصیل بانجام رسانی دو جناح از برای طیران طیار کرده باشی و چون بعنایت الله
سبحانه سیر اسم الباطن نیز بانجام رسید دو جناح طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن چه نویسد که مناسب حال این سیر
استتار و تبطن است اینقدر از ان مقام روی نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها
ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هر چند سیر در اسماست اما در ضمن آنها ذات تعالی
ملحوظ است و آن اسما در رنگ سپرها اند که روپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته مثلا در صفت العلم ذات
تعالی اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که مر او را
علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی هذا سایر الصفات والاسماء
و این اسما را باسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه ملاء اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات
و شروع سیر درین اسما نمودن قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و فرقی که در میان
علم و علیم در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد که آن فرق را اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تا علیم
اندک راه است لا بل که فرقی که در میان مرکز خاک و محدب عرش است نسبت بآن فرق حکم قطره دارد
بنسبت بدریای محیط و در گفت نزدیک است و در حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتیکه بر سبیل اجمال مر
بیان می آید مثلا گفته شده است که پنجگانه عالم امر را طی کرده سیر در اصول آنها نماید تا دایره امکان تمام شود
و درین عبارت سیر الی الله تمام ذکر یافته است و حصول این سیر را تقدیر بمدت پنجاه هزار ساله راه نموده اند
کریمه تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی ازین معنی مینماید خالیست فی الباب

جذبۀ عنایت شامل آمده اند جلسا اند نموده که کار این مرتبت مدیده را در طرفة العین میسر آرد ع با کریمان کارها دشوار
نیست ۞ و همچنین گفته است که دائره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید طی کردن
جمیع اسما و صفات و شیون و اعتبارات در گفتن آسانست و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشایخ
فرموده اند منازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را ۵ نه حسنش غایتی
دارد نه سعدی را سخن پایان ۞ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ۞ گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب
وصول باعتبار تجلیات ذاتیه گفته باشند باعتبار تجلیات صفاتیه مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن
صفاتی زیرا که گوییم که آن تجلیات ذاتیه بملاحظه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش
صفات جمالیه چه گفت وگو را بی این روپوش را موطن مجال نیست ع من عرف الله کل لسانه و تجلی نحوی از
طلبیت طلب پس از ملاحظه شیون و انعدام یا پاره نمود و پس از منازل وصول مراتب حسن داخل همان دائره اسما
و شیونات گشت که انقطاع آن نزد ایشان متعسر است و امر یکه برین درویش ظاهر ساخته اند ماورای تجلیات
و ظهورات است چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و ورای حسن و جمال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی بالجمله مطالب
بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات مختصره بطریق اجمال انتظام نموده است و دریای بی نهایت را در کوزه
چند در آورده فلا تکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بعد از حصول و جناح اسم الظاهر و اسم الباطن
چون طیران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصالة نصیب عنصر ناری است و عنصر
هوائی و عنصر آبی که ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز ازین عناصر سه گانه نصیب است چنانکه وارد شده
است که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان سبحان من جمع بین النار والثلج است و در اثنای این
سیر در واقعه نمودند که گویا براهی میروم و از بسیاری رفتن سخت درمانده شده ام ازروی چوب عصا دارم
که بمدد آن شاید توانم راه رفت میسر نمیشود و به هر خس و خاشاک دستی اندازم که بقوت آن راه رفتن نماید چاره ندارم
غیر از راه رفتن چون مدتی باین حال سیر نمودم فنای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فنا دخول آن شهر
واقع شد معلوم کردند که این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اصول اسما و صفات و شیون و اعتبارات است
و نیز جامع است مراتب اصول این مراتب را و اصل اینها را و منتهای عبارات ذاتیه است که تمایز آنها بالعلم حصولی
مناسبت است بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب بعلم حضوری خواهد بود ای فرزند اطلاق علم حصولی و علم حضوری در

در حضرت جل سلطانه باعتبار تمثیل و تنظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زائد است بر وجود ذات تعالی و تقدس
علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها
مناسب علم حضوری و الا فلیس ثمه الا التعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیه شیء فافهم و این تعین اول
که آن شهر جامع کنایت ازوست جامع جمیع ولایات انبیاء کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات و التسلیمات
و منتهای ولایت علیا است که مخصوص بملاء اعلی است بالاصالة درین مقام ملاحظه نموده آید که آیا این تعین اول
حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفتن
باعتبار آنست که آن مرکز ظل این تعین اول است باعتبار جامعیت اسماء و صفات و شیونات و اعتبارات و سیری
که فوق آن شهر واقع شود شروع در کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات
و التحیات و نهایت این مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیبست و در میان لطائف
انسانی خط وافر ازین کمالات بالاصالة عنصر خاک راست و سائر اجزای انسانی چه از عالم امر و چه از عالم
خلق همه درین مقام تابع آن عنصر پاک اند و بطفیل و بتبعیت او بدولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بشر است
ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده و بعد از
و تو حقیقت تجلی ازین موطن بظهور می آید و سر قاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم
میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات
مقام نبوة اند و آن کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این کمالات را و لایح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر
قطع می یابد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است این قدر باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود
بجمیع کمالات ما تقدم و دریای محیط را نیز نسبتی است بقطره درینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم
نسبت مقام نبوة بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی سبحان الله جاهلی ازین سخن میگوید
الولایة افضل من النبوة و دیگری از عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید ولایة النبی افضل من النبوة
کبرت کلمة تخرج من افواههم و بعون العنایة الله سبحانه و بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات این سیر را
نیز بانجام رسانید مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر قرار آید در عدم محض خواهد افتاد و لیس وراءه الا العدم
المحض ای فرزند ازین ماجرا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد عنقا شکار کس نشود دام

باز چنین کار اینجا همیشه بالا و بدست است و ام را فهو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء هنوز ایوان استغنا بلند است
مرا فکری سیدن ناپسند است آن وراءیت نه باعتبار وجود حجب است چه حجب بتمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار
ثبوت عظمت و کبریائی است که مانع ادراک است و منافی وجدان فهو سبحانه اقرب فی الوجود والبعد من الوجدان
آری بعضی از کمل مرادان باشند که دران سرادقات عظمت و کبریائی بطفیل انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
الشان راه داده شوند و محرم بارگاه سازند فعومل معهم ما عومل معهم سابقا فرزند این معامله مخصوص بهیئة وحدانی انسانی
است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است معهذا کار در نمو وطن نیز زمین هم عنصر خاک است و آنکه گفته
لیس وراءه الا العدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول عدم است که نقیض اوست
وذات الله سبحانه وراء این وجود و عدم است همچنانکه عدم را انجا راه نیست وجود را نیز گنجایش نیست زیرا که
وجود دیگر عدم بر نقاضت او بر پا باشد چه تاب آن آنحضرت است جل سلطانه واگر اطلاق وجود در آن مرتبه کنم
از تنگی عبارت وجودی خواهد بود که عدم را ابا ومجال نقاضت نباشد وآنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است
که حقیقت حضرت حق سبحانه وتعالی وجود محض است از نارسائی خود نوشته است بحقیقت این معامله وازین قبیل است
بعضی از معارف که در توحید وجودی وغیر آن نوشته سر رشته عدم اطلاع بوده است و چون از حقیقت کار
آگاه ساختند از آنچه در ابتدا ووسط نوشته است وگفته نادم ومستغفر گشته استغفر الله واتوب الیه من
جمیع ما کره الله سبحانه وتعالی ازین بیان لائح گشت که کمالات نبوت در مراتب صعود است و ایضا در عروج
نبوة رو بحق است سبحانه نه آنچنان که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است سبحانه وتعالی و در نبوة
رو بخلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوة
بود آری هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و هبوطی و در عروج هر دو رو بحق است سبحانه وتعالی و در هبوط
رو بخلق نهایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق نیست بلکه باطنش بحق است و ظاهرش بخلق
سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانی فوق همه وقت
دامنگیر اوست و مانع توجه اوست بکلیت بخلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را تمام کرده هبوط
فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل وعلا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة
وانها لنا مما لا یتکلم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالا تر رود در منازل هبوط

وجه فضیلت نبوت بر ولایت
ونشان غلط افضلیت ولایت از نبوت

آن منصر از همه پایان تر فرود می آید چرا پایان تر فرود نیاید که مکان طبعی آن از همه پایان تر است و چون از همه پایان تر
فرود آید ناچار دعوت صاحبان اتم بود و افاده آن اکمل باشد بدان سلسله فرزند چون در طریقه نقشبندیه
ابتدا سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده اند بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع
در تزکیه نفس مینمایند و تطهیر قالب میفرمایند بعد از ان بعالم امر می در آیند و الا ما شاء الله تعالی انجا عروج
مینمایند ازینجاست نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و اینطریق اقرب طرق
گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان بوجه احسن میسر شده است که مسافت کوتاه گشته
لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته اند و بیکاری شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول
بمطلب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بقدم تزکیه و بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه
صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند در انجذاب قلبی و التذاذ روحی فتور بسیار است که باین
انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت ورزند و مظنه لامکانیه این عالم دامنگیر شان شود و شائبه بیچونی
آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد مگر درین مقام سالکی گفته است سی سال بسوم راه بخدائی پرستیدم و دیگری
گفته که سر استوا و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف خاصه است و از بیان سابق معلوم شده است که آن
تنزیه نیز در داخل دائره امکان است تنزیه نماست فی الحقیقت تشبیه است بخلاف بزرگان اینطریقه علیا که شروع از مقام
جذبه مینمایند و بمدد التذاذ ترقیات سیر میفرمایند این انجذاب و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات
است در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول است این بزرگواران را ممد و معاون لامکانیت عالم امر
عین مکانیه تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میفرمایند و بیچونی آن عالم را عین چون
دانسته به بیچون حقیقی ارتقا مینمایند لاجرم بغرور وجد و حال در رنگ دیگران مفتون نمیگردند و بجوز و مویز
این راه بر مثال طفلان گول نمیشوند و به ترهات صوفیه مباهات نمیکنند و به شطحیات مشائخ افتخار نمینمایند
متوجه احدیت صرفند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمیخواهند باید دانست که این عروج در ما تقدم ذکر یافته
است مخصوص محمدی المشرب است که تام الاستعداد است که از کمالات جواهر خمسه عالم امر نصیب کامل دارد و چنانچه از عالم
صغیر و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن نیز چنانکه ظلال اسماء وجوبی است حظ وافر دارد و همچنین از اصول آن
ظلال که مقام اسما و صفات است و آنکه گفتم که تام الاستعداد بود زیرا که بسا است که بظاهر محمدی المشرب بود

نهایت دیگران بدایت این بزرگواران است

که از کمالات اخفی که نهایت مراتب است نیز نصیب داشته باشد اما معامله اخفی را بانجام نرساند و بنقطه آخر او منتهی
نشود بلکه در ابتدا او و در وسط او ماند و چون در اخفی کوتهی کند در اصول آن نیز باندازه آن کوتهی خواهد کرد
و کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهارگانه عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه وابسته بوصول است
بنقطه آخر مرتبه ابتدا و وسط از نقص خبر میدهد اگرچه برابر مو از نهایت کوتهی کند ۵ فراق دوست اگر اندکست
اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ؛ و این کوتهی در اصول اصول الاصول نیز سرایت خواهد کرد
و از وصول مطلب باز خواهد داشت و آنکه گفتم که این بیان مخصوص بمحمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب را
کسی باشد که کمال او مقصور بر درجه اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب و دیگری بود
که کمال او مقصور بر درجه ثانی باشد از درجات ولایت که مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
کمال او تا درجه ثالث بود که مقام سر است و شخصی رابع بود که نهایت عروج کمال او تا درجه رابع باشد که مقام
خفی است درجه اولی را مناسبت بتجلی صفات افعال است و درجه ثانیه را بتجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجه
ثالث را بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسبت و درجه رابع را بصفات سلبیه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد
و هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولی العزم و درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت
آدم است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و رب او صفت التکوین است که منشاء صدور افعال است و درجه
ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات
و رب ایشان صفت العلم است که جامع صفات ذاتیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی است علی نبینا و علیه
الصلوٰة والسلام و رب او از مقام شیونات شان الکلام است و درجه رابعه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا
علیه الصلوٰة والسلام و رب او از صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس و تنزیه است و اکثر ملائکه کرام علی نبینا
و علیهم الصلوات والسلام درین موطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم الشان از همین مقام حاصل است
و درجه خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و رب او علیه الصلوٰة والسلام رب الارباب
است که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز دائره این کمالات است و در میان
صفات و شیونات تعبیر از آن رب جامع بشان العلم مناسبت است که این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات
است و بهمین مناسبت ملت او علیه الصلوٰة والسلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبله او قبله ایشان علیهما الصلوات والتسلیمات

۳ قبله او ۴

باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات است تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران
وعلی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال کثرة و قلة
پس روا بود که صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن قرب میسر نگردیده است کیف و
ولایت النبی التی فی الدرجة الادنی من الولایة افضل قطعا من ولایة الولی والذی فی الدرجة الاعلی
پوشیده نماند که سلوک لطائف بترتیب مذکور که از قلب در روح روند و از روح بسر و از سر بخفی و از خفی باخفی
نیز مخصوص بمجددی المشرب است که بر ترتیب این پنجگانه عالم امر را تمام ساخته بترتیب وصول الیها سیر نمایند
بعد از ان در اصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را بانجام رسانند و این راه تربیت مذکور شاه
راه است در وصول را و صراط مستقیم است مر متوجهان احدیت را بخلاف طایفات دیگر که در آنجا گویا از
هر درجه لقبی کنده اند تا بمطلوب رسانیده اند مثلا از مقام قلب لقبی کنده اند و بصفات فعال که اصل افعال
اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا لقبی کنده اند و بصفات ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس
و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او منفک نیست اگر انفکاک است در ظلال است پس متوطن
باصلال افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب
اخفی را بعد از تمامی کار این دولت میسر خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند و صاحب
قلب بصاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیا را با یکدیگر متصور است
که صاحب ولایت قلب دون است از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول هر دو بمرتبه کمال اما اولیا را نسبت
بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده است
افضل است از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی گشته است اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده
باشد و سر این صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی ولقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون آری این تفاوت در میان انبیا با یکدیگر
متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
نیز تا آخر دائره کمالات عالم امر است بعد از ان تفاضل مربوط باین علو و سفل نیست تواند که صاحب این
سفل در ان موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت فی ذلک الموطن بین نبی و علیه نبینا

وعلیهم الصلوات والتسلیمات فان بهی ثمه جسیم و شان عظیم للنبی علیه علی نبینا وعلیهما الصلوات والسلام تلك الحسبان ذو
الشان فعلمنا ان التفاوت فی ذلك الموطن بامر آخر وراء ذلك العلو والسفل وها انا ابینه من بعد مفصلا ان شاء الله
تعالی بحسن توفیقه وکمال منه وکرمه تعالی وکذلك وجدنا التفاوت بین خلیل الرحمن وسائر الانبیاء غیر خاتم الرسل
علیهم الصلوة والتسلیمات فی الکمالات التی تتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التی هی فوق جمیع الحقائق البشریة و
الملکیة فان للخلیل ثم شانا عظیما ومرتبة رفیعة لم یتیسر لاحد ذلك الشان والرتبة درین مقام تشرف که
مناسب مقام ظهور سراوقات عظمت و کبریائی ست کمالات مرکز این مقام که مقام جمال است نصیب خاتم الرسل است
و باقی همه منفصل بحضرت خلیل سلم هر که دیگر است درینجا طفیلی ایشانست از انبیاء و کمل اولیاء علیهم
الصلوات والتسلیمات مانا که حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والسلام تفصیل آن اجمال طلب فرموده اند
آنجا که ارشاد فرموده اند صلوات و برکات مسئول خود را صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوات
والتسلیمات و برین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضی هزار سال آن تفصیل ایشانرا نیز میسر شد و مسئول مجاب گشت
الحمد لله سبحانه علی ذلك وعلی جمیع نعمائه و کمالات آن مقام عالی فوق کمالات ولایات و کمالات نبوت و
رسالت است چرا فوق نباشد که آن حقیقت مسجود الیها است مر انبیاء کرام و ملائکه عظام را علیهم الصلوات والتحیات
و آنچه این فقیر در رساله مبدأ و معاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه
که فوق اوست رسیده متحد گردد و حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی از ظلال آن حقیقت
بوده در وقت عدم ظهور این حقیقت همانرا حقیقت انگاشته این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت
عدم ظهور اصل اصل می انگارد و بحقیقت می پندارد منشأ این غلط ازینجاست که یک مقام چند مرتبه ظاهر میشود و سر آن آنست
که ظهورات آن مقام باعتبار ظلال آن مقام است فی الحقیقت حقیقت آن مقام همان است که در مرتبه اخیر ظاهر شده است
اگر گویند از کجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهورات اوست تا بحقیقت دانسته شود گوییم
که حصول علم بظلیت ظهورات سابق شاهد عدل است بر آخریت این ظهور چه این علم در وقت ظهورات سابق
حاصل نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میداند که هیچ یکی را ظلال نمی انگارد اگرچه میداند که اختلاف بیچارگی
از کجا آمده است فافهم ای فرزند از معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه بعالم امر تعلق دارند مقدمات آن
معارج مر کمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی ظلیت کمالات ثانیه اند و مخصوص اند بمقامات ملائکه

کمالات ثانیه از شائبه ظلیت که مناسب ظهورات این نشأه است منزه اند فتح
پس طریقت وحقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبه نبوة است و ولایت
زینه باشد مر عروج نبوة را از بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار
کرده اند وابتدا از عالم امر نموده اولی وانسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق
است باید نمود نه از اعلی بادنی چه توان کرد این معما را بر همه نکشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم
خلق را پست دیده شروع از پستی به بلندی صوری ارتقا نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است
و پستی فی الحقیقت بلندی است وبلندی پستی بلی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است بنقطه
اولی که اصل الاصل است این قرب بنقطه دیگر را میسر نشده است که مستحق کرامت گناهکار انند واین دولت
مقتبس از مشکاة نبوة است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل النصیب اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
شروع سیر از عالم امر نموده اند واز حقیقت بشریعت آمده اند غایت ما فی الباب اولیا را کمل را که سیر ایشان
موافق سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است در ابتدا صورت شریعت است و در وسط طریقت
وحقیقت که بولایت تعلق دارند ومناسب عالم امرند ودر آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است
پس مقرر شد که حصول طریقت مقدمه است مر حصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیا را کمل و بدایت
انبیا مرسل حقیقت شد ونهایت هردو شان شریعة فلا معنی لقول من قال بدایت الاولیا نهایت
الانبیا روا زبدایة اولیا ونهایت انبیا شریعت خواسته اند این بیچاره چون از حقیقت کار آگاهی نداشت
لاجرم باین شطح تکلم نمود این معارف هرچند کسی نگفته است بل اکثری برعکس آن گفته اند ومستبعد ازادراک
است اما منصفی که جانب بزرگی انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید وعظمت شریعة بروی مستولی
بود محتمل که قبول این اسرار غامضه فرماید واین قبول را وسیله زیادتی ایمان خود نماید ای فرزند بشنو که انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته اند بنی الاسلام علی خمس وچون قلب را اشتباه
بعالم خلق بیشتر بود بتصدیق او نیز دعوت فرمودند وارباب دیگر را در مراقبات سخن نفرمودند وانرا کالمطروح انداخته
ساختند واز مقاصد نشمردند بلی تنعمات بهشت وآلام دوزخ و دولت دیدار وبیدولتی حرمان آن وابسته
بعالم خلق است عالم امر را بآن تعلق نیست ودیگر عملی که فرض وواجب وسنت است اتیان آن بقالب تعلق دارد که عالم

فائده در بیان آنکه طریقت وحقیقت خادمان شریعت اند

در بیان نقل قول من قال بدایت الاولیا نهایت الانبیا

فرق درمیان عالم
و عالم خلق

خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال نافله است پس قربی که ثمرهٔ ادای این اعمال است باندازهٔ اعمال خواهد بود پس ناچار قربی که ثمرهٔ ادای فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قربیکه ثمرهٔ ادای نوافل است نصیب عالم امر و شک نیست که نفل را باندازهٔ فرض هیچ اعتدادی نیست کاشکی حکم قطره داشت بنسبت دریای محیط بلکه نفل را باندازهٔ سنت نیز همین نسبت است اگرچه درمیان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریا است پس تفاوت درمیان هر دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلایق چون ازین معنی نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیه خام ذکر و فکر را از اهم مهام دانسته در اتیان فرائض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات اختیار نموده ترک جمعه و جماعت میکنند نمیدانند که ادای یک فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر است آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم تر است و علمای بی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و ابتر میسازند مثلا نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بصحت نپیوسته بجماعت و جمعیت تمام میگذارند و حال آنکه میدانند که روایات فقهیه بکراهت جماعت نافله ناطق است و در ادای فرائض کسل مینمایند کم کسی است که فرض را در وقت مستحب ادا نماید بلکه از اصل وقت هم تجاوز میکنند و بجماعت نیز چندان تقیدی ندارند بیک کس یا بدو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسبب آن به تنهائی کفایت میکنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از سوی این عمل ضعف در اسلام پیدا است و از ظلمات این کردار هوا و بدعت هویدا است اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است و ایضا ادای نوافل قربی که از ظلال میبخشند و ادای فرائض قرب اصل کرامت مینماید ظلیت را دیگر نوافل که برای تکمیل فرائض ادا کرده شود آن نیز ممد و معاون قرب اصل است و از ملحقات فرض پس ناچار ادای فرائض مناسب عالم خلق بود که باصل متوجه است و ادای نوافل مناسب عالم امر که روی بظل است فرائض همه هر چند قرب اصل میبخشند اما افضل و اکمل آنها صلوات است الصلاة معراج المؤمن شنیده باشی و اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بود علیه و علی آله الصلاة و السلام که تعبیر از آن بلی مع الله وقت فرموده نیز در نماز بوده نماز بست که منکر بسیار است و نماز است که نهی از فحشاء و منکر میفرماید نماز است که پیغمبر علیه الصلاة و السلام راحت خود

مدان بیچو یکی اینجا کہ سیفر ما یدار حنفیہ با بال و نمازست کہ ستون دین است و نمازست کہ فارق اسلام و کفر گشتہ بیم
اہل سخن رویم و از نزیت عالم خلق بر عالم امر گوئیم کہ عالم امر اینجا حظ خود را از گرفتہ است و مشاہدہ و معاینہ
حاصل کردہ فردا در بہشت معاملہ بعالم خلق نیز فتد و رویت بلاکیف و را میسر آید و ایضاً متعلق مشاہدہ ظلی از
ظلال و جوب میسری در آخرت واجب لوجود ا بس ہر قدر کہ فرق در میان مشاہدہ و رویت است ورد عالم
ظلیت و ا ہمان قدر فرق عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان کہ مشاہدہ ثمرہ ولایتست و رویت ثمرہ نبوت
کہ بتبعیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات عامہ متابعان کا نیز میسر خواہد شد از اینجا تفاوت در میان ولایت
و نبوت نیز دریاب تنبیہ ہر عارفی را کہ بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیادہ تر
خواہد بود و ہر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از اینجاست کہ حضرت
عیسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیادہ
علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام چہ جانب امر در حضرت عیسی غالبست لہذا ملحق بروحانیان گشت و جانب
خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیہما الصلوۃ والسلام لہذا بمشاہدہ اکتفا نمود و طلب رویت بصر فرمود
اینست بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوۃ کہ در باب تقدم وعدہ بیان آن نمودہ بودم و علو بعض
لطائف و سفل آن کہ در تفاوت کمالات ولایت معتبر است واللہ سبحانہ اعلم الصلوات ای فرزند چون
علوم نبوت کہ شرایع و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیا را علیہم الصلوات والتسلیمات نیز مناسبت بعالم
خلق بیشتر بودہ از اینجا گمان بردہ اند کہ نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است بعد از عروج بمقامات
قرب کہ بولایت تعلق دارند نہ النسبۃ اند کہ نہایت عروج و غایت قرب نصیب موطن است قربیکہ سابق حاصل
شدہ بود ظلی از ظلال این قرب بودہ کہ بصورت بعد متصور میگردد و عروجیکہ اول میسر شدہ بود عکسی از عکوس
این عروج بودہ کہ بظاہر نزول مینماید نمی بینی کہ مرکز دائرہ بعد نقطہ است نسبت بمحیط دائرہ و حال آنکہ
فی الحقیقت ہیچ نقطہ اقرب بمحیط نیست از نقطہ مرکز زیرا کہ محیط تفصیل آن نقطہ اجمال است و این نسبت
نقطہ دیگر را میسر نشدہ است عوام صورت بین این قرب را نتوانند دریافت حکم بہ البعدیت آن نقطہ مینمایند و حکم
اقربیت آن نقطہ را جہل مرکب تصور میکنند و عالم این حکم را بتجہیل و تحمیق مینمایند واللہ المستعان علی ما تصفون
باید دانست کہ مطمئنہ بعد از حصول شرح صدر کہ از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرمودہ

بر تخت صدر ارتقا مینماید و آنجا تمکین و سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب میفرماید این تخت صدر از حقیقت
فوق جمیع مقامات عروج و هر مرتبه ولایت کبری است بر آینده این تخت را نظر بالبطن بطون نفوذ میکند و به
غیب الغیب سرایت مینماید بلکه کسیکه ارفع امکنه صعود فرماید بصر او تا بالعبد الابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از تمکین این
مطمینه عقل نیز ازینمقام خود برآمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق بلکه باتحاد
متوجه کار خود خواهند بود ای فرزند این مطمینه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بلکه بالکلیت
خود متوجه مطلوب است و بتمامی گرفتار مقصود و همتش جز برضاء پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز
طاعت و عبادات او تعالی سبحان الله اماره که اول بدترین خلایق بوده ابدا از طغیان و حصول
رضاء حضرت سلطان رئیس لطائف عالم امر گشته است و راس اقران خود شده بلی مخبر صادق فرموده
علیه و علی آله الصلوٰة والسلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خلاف
و سرکشی است منشاء آن طبایع مختلفه عناصر اربعه است که اجزای قالب اند اگر قوت غضبیه است از نار ناشی
است اگر شهوتیه است هم از انجا و اگر حرص و شره است هم از انجا خاسته است اگر خست و دنائت است
هم از انجا بلکه سائر حیوانات که نفس اماره بدان بدنام بود این اوصاف رذائل از انها بوجه اتم و اکمل حاصل
است پس توان گفت که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بود نه جهاد بالنفس کما قیل که نفس باطمینان انجامیده است و راضی و مرضی
گشته پس صورت خلاف و سرکشی از وی متصور نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب عبارت
از ارادت ترک اولیت و ارتکاب امور رخصه و ترک عزیمت نه اراده ارتکاب اشیاء محرمه و ترک فرائض
و واجبات که آن در حق او نصیب اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه فوق کمالات مطمینه
است چنانکه گذشت اما مطمینه بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است صاحب
سکر است و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر را چونکه مناسبت بمقام نبوت ثابت شده
است صحو در ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل بعضی
منافع و فوائد که بآن مربوط است و نافهم باید دانست که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان را در آن نصیب کامل است این کمالات

مراد از جهاد در اصطلاح صوفیان
جهاد با قالب است نه جهاد
بنفس

در طبقهٔ صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز اندی ولیت بر سبیل قلت سرایت کرده است لیکن بعد از آن
باستتار در آمده است و غلبه بکمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است اما امید است که بعد از مضی الف ثانی دولت
از سر تازه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کنند حضرت مهدی
علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت علیه باشند ای فرزند تابع کامل نبی علیه و علی آله الصلوة
والسلام چون بتبعیت کمالات مقام نبوة را اتمام کند اگر از اهل مناصبت است بمنصب امامت سرفراز می سازند
و چون کمالات ولایت کبری اتمام کند و از اهل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف می سازند و از مقامات
کمالات ظلی مناسب منصب امامت نصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا
این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان
قطب مدار است غوثیه منصب علاحده نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب را است قطب از وی
در بعضی امور مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال در آن نیز دخل است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله
ذوالفضل العظیم بدانکه علوم و معارف که مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرایع انبیاست علیهم
الصلوات والتسلیمات و چون در اقدام نبوت تفاوت بسیار است در شرایع انبیا نیز باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا
آمده است و معارفی که مناسب مقام ولایت اولیاست شطحیات مشائخ است و علومیکه از توحید و اتحاد خبر
دهند و از احاطه و سریان انبا نمایند و از قرب و معیت نشان بخشند و از مرآتیت ظلیت اشعار فرمایند و شهود وحدت
اثبات کنند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه قیاس کن
ز گلستان من بهار مرا ولایت اولیا قرب حق برد و ولایت انبیا نشان اقربیت او تعالی نماید
و ولایت اولیا او تعالی را بشهود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول الکیفیه اثبات فرماید و ولایت اولیا اقربیت را
نشناسد که چیست و جهالت را اندازند کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین البعد دانند
و شهود در النفس غیب شمرد اگر بگویم شرح این بعید شود ای فرزند سخن را به بیان کمالات نبوت و زینت
آن بر ولایت و فرق در میان ولایات سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیاست
و معارف و مناسب کدام و معارف متعلقه هر یک بطویل الذیل ساخت دفتر ها مکرره و متکثره در بیان اینها
اندراج نمود نابرد که از کمال غرابت از استنباط افهام بر آید و از منظان نگار و ارسطو این علوم کشفی است

بیان کمالات نبوت و بیان فرق ولایات ثلثه

و ضروری نه استدلالی و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است و تقریب بفهام عوام بلکه تبیین و تشریح
برای ادراک خواص نا تمام است بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته
است از بدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است بر آن
بنا و عمارتها ساخته و کنگرها بنا فرموده اگر این بنیاد نمی بود معامله تا باینجا نمی افزود و تخم از بخارا و سمرقند
آورده در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحاست کشته اند و آب فضل سالها از اسیراب داشته اند و تربیت
احسان مزرعی ساخته اند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این طریق عالی مربوط
برابطه صحبت شیخ مقتدا که بسیر مرادی باین راه رفته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر او
شافی امراض قلبیه است و توجه او رافع علل معنویه صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار فلان
و مبتلا بظلال مقامات او خبر ندارد و تا در بحار کمالات او بقطره قانع نور هدایت و ارشاد او در رنگ
نور آفتاب بعموم است و بر همه کس فائض است نه کیف که بخواهد هر چند که خواهش او در اختیار او نباشد چه بسیاست
که طلب خواهش امری نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که منبداء و مستعد شنوند و عبارت
و رشد پیدا کنند ایشان را بدانند بلکه بسیار است که اهل هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندانند و یک بکمالات
شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را هدایت نمایند چه علم آن امید نیند و معرفت تفصیل سیر مقامات همه رامی
آری شیخی که مدار بنا بر خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بود و تربیت او ست البته صاحب علم است
و از تفصیل سیر آگاه و دیگران را العلم او کفایت نموده بتوسط او بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و بقا مشرف
میسازند و خاص کند بنده مصلحت عام را به افاده و استفاده ما انعکاسی و انصباغی است مرید برابطه محبت
که بشیخ مقتدا دارد ساعة فساعة برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس انوار او منور میشود و در حصول
علم چه در کار بود و هم در افاده و هم در استفاده و خربزه که تابش خورشید ساعة فساعة پخته میگردد
و به مرور ایام می پزد چه در کار است که او را علم پختگی خود بود و با آفتاب داند که آنرا پخته میسازد آری علم از برای
سلوک و تسلیک اختیاری در کار است که بسلاسل دیگر مربوط است و در طریق ما که طریقه اصحاب کرام است
علیهم الرضوان علم بسلوک و تسلیک هیچ در کار نیست هر چند شیخ مقتدا که هم چیا فی آن طریقه است بکمال علم و

معرفت تحقیق است پیران را در طریق عالی در حق وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ و جوان و کهول مساوی باشند که برابطهٔ محبت یا بتوجه صاحب دولت بمنتهای مقاصد برسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اما باید دانست که منتهی هر چند صاحب علم بود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او را در ظهور اختیار نبود بلکه بسا است علم ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را از آن اطلاع نه و آنچه گفته شد که منتهی صاحب علم نبود مراد از عدم علم عدم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقا بحیثیتی که احوال خود هیچ نفهمد کما مرت الاشارة الیه این نور هدایت او در مریدان او بی واسطه و بواسطه و بوسائط تا بکجا ساری است که طریقه مخصوصه را بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته و بالحاق مخترعات و مبتدعات خراب نگردانیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عجب آنکه جماعه این تبدیلات را تکمیلات الطریقه گمان می برند و آن الحاقات را تتمیمات آن نسبت تصور می نمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل آن کار بهر بی سر انجامی نیست الحاق و اختراع فراخور هر بی سر و برگی نه ؏ هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست ؛ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ؛ بنور سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ظلمات بدعتها مستور ساخته اند و رونق های مصطفویه را علی مصدرها الصلوات والسلام والتحیة بکدورات امور محدثه ضائع گردانیده عجب تر آنکه جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند و تکمیل دین و تتمیم ملت از آن حسنات میجویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط نمیدانند که دین پیش از این محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضاء حضرت حق سبحانه و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال دین از این محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است بمقتضای این کریمه بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؛ تنبیه مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه احداث ما لیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشند بلکه از اصول دین بودند لان الاصل الرابع هو القیاس فریده

معرفتی در رساله مبدأ و معاد در باب افاده و استفاده که بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت باین مقام داشت مسوده نموده بود این معرفت را در این مکتوب نیز نوشته از اینجا اعتبار نماید قطب ارشاد که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و ازمنه بیشمار این قسم گوهری بظهور آید

می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا
مرکز فرش هر کسی را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و ازو مستفاد میگردد و بی توسط
او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلا نور او در رنگ دریا محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است اصلا
حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و باو اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت
توجه گویا روزنی در دل طالب گشاده میشود و ازان راه بقدر توجه و اخلاص ازان دریا سیراب میگردد و همچنین
شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شانه و بان عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم
افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصیکه منکران بزرگ است و یا آن
بزرگ ازو در آزار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است
همان انکار و آزار سد راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید
حقیقت هدایت ازوی مفقود است صورت رشد است صورت بی معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت
آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی جل شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت
میرسد و لیکن هذه المعرفة آخر المکتوب ۵ بس کنم این زیرکان را این بس است ۞ بانگ دو کردم اگر
در ده کس است ۞ الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم اولا و آخرا الصلوات والسلام علی رسوله محمد و آله دائما و سرمدا

مکتوب دو صد و شصت و یکم بسیادت مآب میر نعمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات
مخصوصه آن در ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشده الله
سبحانه باد که نماز رکن دویم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است جزوی آنست که از جامعیت
حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولت رویت که سرور عالمیان را علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات در شب معراج در بهشت میسر شده بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشاه آن دولت ایشان را در نماز
میسر میشد لهذا فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمن و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و کمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوات والتحیات ازان دولت درین نشاه
در نماز حظ وافر است و نصیب کامل اگرچه رویت نیست که این نشاه تاب آن را ندارد اگر نماز کردن نمی فرمودند نقاب
از چهره مقصود که میکشود و طالب را بمطلوب که دلالت می نمود نماز است که لذت بخش غمگساران است نماز است

و راحت در همانست ارحنی یا بلال رمزیست ازین معنی و قرة عینی فی الصلوة اشارة الیست باین تمنا
اذواق و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات و تجلیات متکیفه و غیر
متکیفه و ظهورات متلونه و غیر متلونه هرچه ازینجا در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز بود و اشباه
آن ظلال و امثال است بلکه ناشی از وهم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است در وقت اداء صلوة
گویا از نشاءه دنیوی می برآید و در نشاءه اخروی می درآید لاجرم درینوقت دولتی که مخصوص باخرت است
نصیبی از آن فرا میگیرد و حظی از اصل بی شائبه ظلیت بدست می آرد چه نشاءه دنیوی مقصور بر کمالات ظلیت است
معامله که بیرون ظلال است مخصوص باخرة است پس از معراج چاره نبود و آن نماز است در حق مومنان
مخصوص باین امت است که بتبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که در شب معراج از دنیا باخرت
رفت و به بهشت در آمده بدولت رویت مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستعد شدند اللهم
اجزه عنا ما هو اهله واجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته واجز الانبیاء کلهم خیرا فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه
و هداتهم الی لقاء الله تعالی جمعی را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه نساختند و بکمالات مخصوصه آن اطلاع نبخشیدند
معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازینها
نماز را دور از کار دانسته مبنای آنرا بر غیر و غیریت داشتند و صوم را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات
مکیه میگوید که در صوم که ترک اکل و شرب است بصفت صمدیت متحقق شدن است و در نماز بغیر و غیریت آمدن و عابد
و معبود دانستن و هو کما تری مبنی علی مسئلة التوحید الوجودی الذی هو من احوال السکر ناشی از عدم آگاهی حقیقت
نماز است که جمعی غفیر ازین طائفه تسکین اضطراب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در
پرده‌های نغمه مطالعه نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دین خود گرفتند با آنکه شنیده باشند ما جعل الله فی حرام شفاء
بلی الغریق یتعلق بکل حشیش و حب الشیء یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلوتیه بریشان منکشف شدی
هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی و یاد وجد و تواجد نکردندی چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ای برادر
هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان قدر فرق در میان کمالات که منشاء آن نماز است و کمالاتیکه
منشاء آن نغمه است بدان ایها العاقل یکفیه الاشارة این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و فخر
است که برنگ اولین برآمده مگر ازینجا فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اولهم خیر ام آخرهم نفرموده

اولهم خیر ام اوسطهم چه مناسبت آخر را به اول بیشتر دیده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه
وعلی آله الصلوة والسلام که بهترین این امت اول وست یا آخر و در میان آن کدر است آری در متاخران
این امت اگرچه نسبت عالیه است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هرچند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر
است بل اکثر و بکل وجهة کمیة لا کیفیة پس با قلیت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسابقان
مناسبت داده و مبشر ساخته قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الاسلام بدا غریبا وسیعود کما بدا فطوبی
للغربا و شروع اخرویت این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
زیرا که مضی الف را خاصیتی است عظیم در تغیر امور و تاثیریست قوی در تبدیل اشیا و چون درین امت نسخ
و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است و تائید
شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواهان عدل این معنی حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
و حضرت مهدی است علیه الرضوان ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
؛ ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق گران است و از افهام اینها دور و بعید اما اگر بنظر انصاف بیایند و علوم
و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقه آن ملاحظه نمایند و تعظیم
و توقیر شریعت نبوت را به بینند که در کدام یکی بیشتر است شاید از استبعاد برآیند دیده باشند که فقیر در کتب
و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت
آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقدار نیست کاشکی حکم قطره
داشتی نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبی که بنام فرزندی مرشدی در بیان
طریق نوشته است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این
طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند
فکیف از اکابر دین ابیات ولی چون شده ابر رحمت از خاک ؛ سبزه گر بگذرانم سر از افلاک ؛ من آن
خاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بروید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن شکر لطفش کی
توانم ؛ بعد از مطالعه این مکتوب اگر شوقی بتعلم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود
و همی الزام سازد بعد از استخاره متوجه این حدود گردند شرط آنکه بعزم تعلم نماز صرف نماید و بعد آنچه الهامی

الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و شصت و دویم بمولانا محب علی صدور یافت در بیان آنکه ارتباط ما صحبی است

و نسبت ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ما یناسب لک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که از روی التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن مبتهج گردید چون مبنی از فرط محبت و کمال
اختصاص بود موجب ازدیاد فرحت بخشید سخن از وفا بعهد سابق اندراج یافته بود مخدوما بهر وضعی که باشند از
اوضاع شرعیه محل مضایقه نیست بشرط آنکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند
و نایره این اشتیاق سر دیگر دهد بلکه ساعةً فساعةً در التهاب بیفزاید چه ارتباط ما صحبی است و نسبت ما
انعکاسی در ابعد اشیا در قرب و بعد تفاوت ندارند مگر در سرعت و بطوء علم و بعضی از خصوصیات طریق و علوم
علم بران تحقیق این معنی را از خاتمه مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند
نقل این مکتوب بیاران سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان آورده اند از آنجا طلبند زیاده چه اطناب نماید والسلام

مکتوب دو صد و شصت و سیوم بجناب معارف آگاه میان تاج الدین صدور یافت در بیان معارف

که تعلق بکعبه ربانی دارد و در بیان فضائل صلوتیه و ما یناسب لک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
خبر قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک انصاف بده
ای فلک مینا قام تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام خورشید جهانتاب از جانب شرق یا ماه جهان گرد من از جانب
شام چون قدم رنجه فرموده اند زودتر تشریف آرند که مشتاقان بی بار انتظار زند و از روی اهتمام خیال
بیت الله دارند نزد فقیر چنانچه صورت کعبه ربانی مسجود الیهاست مر صور خلایق را چه بشر و چه ملک حقیقت
آن نیز مسجود الیهاست مر حقایق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع حقایق آمده است و کمالات متعلقه
آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق گشته گویا این حقیقت برزخ است در میان حقایق کونی و
حقایق الهی جل سلطانه مراد از حقایق الهیه سرادقات عظمت و کبریائی داشته که هیچ رنگی و کیفی بدامان
قدس آن نرسیده و هیچ ظلیتی بآن راه نیافته نهایت عروجات دنیوی و ظهورات آن تا منتهای حقایق
کونی است نصیب از حقایق الهی جل سلطانه مخصوص بآخرت است الا در نماز و معراج مومن است و در آن معراج
که گویا از دنیا بآخرت رفتن است حظی از آنچه فردا آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد و انکارم که عمده در حصول

اینه دولت در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقائق الهیه است تعالت و تقدست پس کعبه
اعجوبه ایست در دنیا بصورت از دنیاست و فی الحقیقت از آخرت است نماز بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده
است و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در اداء نماز میسر میشود
فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دائره ظل برآمده اند هر چند ملون پیدا کنند
و این حالت نصیبی از اصل دارد هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همانقدر فرق در میان آن حالات
و این حالت باید دانست و مشاهده میگردد که حالتی که بعنایت الله سبحانه در وقت موت رو خواهد داد
فوق حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و هر چه باخرت نزدیکست اتم
و اکمل است چه اینجا ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما همچنین حالتی که بکرم الهی جل سلطانه
در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت برزخ
کبری را که روز قیامت است با برزخ صغری که شهود آنجا اتم و اکمل است و شهود جنات النعیم نسبت به شهود
برزخ کبری اتمیت و اکملیت دارد و فوق جمیع انبیا آن موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات ازان خبر داده فرموده ان الله جنة لیس فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا الیس بایان
جمیع ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالاتر جمیع انها آن جنة بلکه دنیا اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال
و نمود امثال که مخصوص بدنیا است نزد فقیر معدود از امور دنیویه اند و فی الحقیقت داخل دائره امکان اند
ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تعالی الله
عما یقولون علوا کبیرا فقیر دنیا را بتمام ملاحظه مینماید خالی محض می یابد و هیچ از مطلوب انجا بتمام و میسر
نهایته ما فی الباب مزرعه ایست مر آخرت را مطلوب را اینجا جستن خود را پریشان کردن است یا غیر مطلوب را
مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن گرفتار اند و بخواب و خیال آرام گرفتند نماز است در همین موطن که خبری از اصل
دارد و بوئی از مطلوب می آرد و دونه خرط القتاد **مکتوب دویصد و شصت و چهارم** بمیر سید باقر سهارنپوری
صدور یافت در بیان آنکه معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کشوف نباید کرد و نقص آنچه
که بعضی از مشائخ نوعی اظهار نموده بودند ذکر یافته و تعبیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان رسانید متوجه کار خود ماند

وبذکر اسم ذات و تقدس بی ملاحظه اسما و صفات اشتغال نمایند تا معامله بجهالت بکشد و کار بحیرت انجامد چه ملاحظه
اسما و صفات مناسبت باعث ظهور احوال گردد و واسطه وجود و مواجید آید شنیده باشند که احتمال خطا
در احوال و مواجید بسیار است و اشتباه باطل بحق دران موطن بیشتر بشنوند که درین ایام یکی از مشایخ
نواحی باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که هرچه نظر میکنیم هیچ
نمی یابیم آسمان و زمین را که نگاه میکنیم نمی یابیم و عرش و کرسی را نیز نمی یابیم و خود را که ملاحظه میکنیم هیچ
نمی یابیم و پیش کسی میرویم او را نیز نمی یابیم و خدای عز و جل و علا بی نهایت است نهایت او را کسی نیافته است
مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس بطلب حق جل و علا برای چه پیش تو بیایم و اگر
امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب او نوشت که این احوال از تلوینات قلب است و قلب هنوز اوائل
این راه و صاحب این احوال یک بعد از مقام قلب طی کرده است سه حصه دیگر از قلب او را طی باید کرد بعد ازان
بزینه دویم که عبارت از روح است عروج باید نمود لله ما شاء الله تعالی بعد از مدتی که ازین ماجرا یکی از
یاران فقیر که طریقه اخذ نموده بود بوطن خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود نمود معلوم شد که حال او
موافق حال آن شیخ متفسر است بلکه این درین مقام از قدمی بیشتر دارد و چون نیک بحال او ملاحظه نموده آمد
ظاهر شد که آن فنا و محویت او در عنصر هوا است که محیط هر ذره از ذرات است و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست
و همانرا خدای بی نهایت دانسته است تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا مرتبه دیگر او را طلبیده تفتیش احوال
او نمود یقین شد که گرفتاری وی بعنصر هوا با مر دیگر نبوده است و او را نیز بر حقیقت معلوم ساخت و چون
او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل او غیر از هوا امر دیگر نیست و از ان احوال مستغفر گشته قدم
پیشتر گذاشت بدانند که قلب برزخ است درمیان عالم خلق که عالم عناصر اربعه است و درمیان عالم ارواح
و رنگی از هر دو عالم دارد لیکن گویا که نصف قالب عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح بصفات
عالم خلق آنرا که متصف ساختیم معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس لهذا قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب
متضمن آنست پس آنچه آخر ظاهر شد موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت اوست الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق زیاده برین گنجایش وقت نبود
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

ف — رعایت مراعات حقوق مسلمین ضروری است

ف — در اجابت دعوت شرائط است

مکتوب دویست و شصت و پنجم بشیخ عبدالهادی بداؤنی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار عزلت باید
که حقوق مسلمانان ضائع نشود با بیان حقوق و ما یناسب ذلک الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب
مرغوب اخوی ارشدی سید فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد والمنة که تمادی ایام مفارقت تاثیری در محبت
و اخلاص مودت و اختصاص نکرده معذلک اگر میر سید مناسب بوده الخیر فیما صنع الله سبحانه از روی عزلت
نموده بودند بلے العزلت منیة الصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند و انزوا گزینند لیکن مراعات حقوق
مسلمانان از دست ندهند قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام وعیادة المریض
واتباع الجنائز واجابة الدعوة وتشمیت العاطس اما در اجابت دعوت شرائط است فی الاحیاء ویمتنع من
الاجابة ان کان الطعام طعام شبهة او التماثیل علی سقفه او حائطه او سماع شیء من المزامیر والملاهی او التشاغل
بنوع من اللهو واللعب کل ذلک مما یمنع الاجابة ویوجب تحریمها وکراهتها وکذلک ان کان الداعی ظالما
او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهات والفخر وفی شرعة الاسلام ولا یجیب الی طعام ضع ریاء
وسمعة وفی المحیط لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها العب غنا او قوم یغتابون او یشربون الخمر کذا فی
مطالب المؤمنین اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هر چند درین زمانه فقدان این
موانع دشوار است و نیز بدانند که عزلت از اغیار باید نه از یاران که صحبت با یاران سنت موکده این
طریقه علیه است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت
است و در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر
شرط صحبت داشته اند که بے موافقت میسر نمیشود و عیادة مریض سنت است اگر آن مریض را شخصی
متعهد بود و بیمار دارے او نماید والا عیادة آن مریض واجبست چنانچه در حاشیه مشکاة گفته است و بنماز
جنازه حاضر شده لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعه
و جماعة پنجگانه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که از آن چاره نبود باقی اوقات را بتبتل و انقطاع
بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و عزلت را به لوث هیچ غرضی از اغراض عاجله ملوث نسازند و هیچ مقصد
غیر از جمعیت باطن بذکر الهی جل سلطانه و اعراض از اشتغال لاطائل ملاهی هیچ نبود در تصحیح نیت نیک
احتیاط نمایند مبادا غرضی نفسانی در ضمن آن مختفی باشند و درین تصحیح التجا و تضرع بسیار نمایند و عجز و انکسار

واحد و بسیط من الازل الی الابد لا التعدد فیہا اصلاً اذ لایجزی علیہ تعالیٰ زمان و لا التقدم و لا تاخر پس در علم او تعالیٰ
اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواہد بود کہ بجمیع معلومات متعلق گشتہ است و آن تعلق نیز مجہول
الکیفیت است و در رنگ صفت العلم بیچون و بیچگونہ است استبعاد این تصویر را بمثالی زائل گردانیم و بگوئیم
کہ روا است کہ شخصے در یک وقت کلمہ را باقسام متباینہ و احوال متغایرہ و اعتبارات متضادہ او بداند یعنی
در ہمان وقت کلمہ را ہم اسم داند و ہم فعل و ہم حرف و ہم ثلاثے و ہم رباعی و ہم معرب داند و ہم مبنی و ہم متمکن داند
و ہم غیر متمکن و ہم متصرف داند و ہم غیر متصرف و ہم معرفہ داند و ہم نکرہ و ہم ماضی داند و ہم مستقبل و ہم
امر داند و ہم نہی بلکہ جائز است کہ آن شخص بگوید کہ اینہمہ اقسام و اعتبارات کلمہ را در مرات کلمہ در یک وقت
بتفصیل مے بینیم ہرگاہ در علم ممکن بلکہ در دید ممکن جمع ضدا متصور بود در علم واجب تعالیٰ و للہ المثل الاعلیٰ
چرا مستبعد باشد باید دانست کہ اینجا ہر چند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینہا ضدیہ مفقود است
زیرا کہ ہر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانستہ است اما در ہمان آن دانستہ است کہ وقت وجود
او مثلاً بعد از ہزار سال سنہ ہجری است و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او
بعد از ہزار و یکصد سال است فلا تضاد بینہما فی الحقیقت لتغائر الزمان و علی ہذا القیاس سائر الاحوال فافہم
ازین تحقیق واضح گشت کہ علم او تعالیٰ ہر چند بجزئیات متغیرہ تعلق گیرد شائبہ تغیر در وی راہ نمی یابد و مظنہ
حدوث در آن صفت پیدا نمیشود کما زعمت الفلاسفہ زیرا کہ تغیر بر تقدیری متصور باشد کہ یکے را بعد از دیگرے
دانستہ باشد و چون ہمہ را در آن احد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات
متعددہ مراد را تا تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نہ بصفت علم کما فعلہ بعض المتکلمین لدفع شبہۃ الفلاسفہ
آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و ہمچنین یک کلام بسیط است کہ از ازل
تا ابد بہمان یک کلام گویا است اگر امر است از ہمانجا ناشی است و اگر نہی ست ہم از انجا اگر اعلام ست
ہم از انجا ماخوذ است و اگر استعلام است ہم از انجا اگر تمنے است ہم از انجا مستفاد است و اگر ترجی است ا
ہم از انجا جمیع کتب منزلہ و صحف مرسلہ ورقیست از ان کلام بسیط اگر توریۃ است از انجا کہ انتساخ یافتہ
است و اگر انجیل است ہم از انجا صورت لفظے گرفتہ است اگر زبور است ہم از انجا مسطور گشتہ و اگر فرقان است
ہم از انجا منزل فرمودہ است ۵ واللہ کلام حق کہ علی الحق یکیست و لیکن پس در نزول مختلف تا آمدہ بہ وہمچنین

یک فعل است ومفعولات اولین وآخرین بهمان یک فعل بوجود می آیند کریمهٔ وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر رمزی است
ازین اگر احیاست واگر اماتت مربوط بان فعل است واگر ایلام واگر انعام منوط هم بان فعل وهمچنین اگر ایجاد
واگر اعدام ناشی ازان فعل است پس فعل حق سبحانه نیز تعدد وتعلقات ثابت نبود بلکه بیک تعلق مخلوقات
اولین وآخرین با اوقات مخصوصه وجود خود بوجود می آیند واین تعلق نیز در رنگ فعل وی تعالی بیچون و
بیچگونه است زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه واشعری چون از حقیقت
فعل حق جل سلطانه اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت وافعال وی سبحانه را حادث دانست ندانست که
اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال وی تعالی وازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال اثبات نموده
اند ودر آن موطن مر سوای افعال ممکنات بجز فعل واحد جل سلطانه ندیده اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل
حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او تعالی که بیچون وبیچگونه وقدیم است وقایم بذات او
تعالی که آنرا تکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش نیست ودر مظاهر ممکنات ظهوری نه ع در تنگنای
صورت معنی چگونه گنجد ٭ در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد ٭ تجلی افعال وصفات نزد فقیر بی تجلی ذات متعذر است
چه افعال وصفات را از حضرت ذات تعالی وتقدس انفکاک نیست تا تجلی اینها بی تجلی ذات متصور بود
وآنچه منفک از ذات است تعالی وتقدس ظلال افعال وظلال صفات وی است سبحانه پس تجلی اینها تجلی ظلال
افعال وصفات بود نه تجلی افعال وصفات الا فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم برسر اصل سخن رویم او تعالی در هیچ چیز حلول نکند وهیچ چیز در وی حال نبود اما او تعالی محیط
اشیا بود وقرب ومعیت با ایشان دارد نه آن احاطه وقرب ومعیت که در خور فهم قاصر ما باشد که آن
شایان جناب قدس او نیست تعالی آنچه بکشف وشهود معلوم کنند ازان نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت
ذات وصفات وافعال او تعالی جز جهل وحیرت نصیب نیست ایمان بالغیب باید آورد وهرچه مکشوف ومشهود گردد
تحت لا النفی باید ساخت ع عنقا شکار کس نشود دام بازچین ٭ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ٭
بیتی از مثنوی حضرت الشان مناسب این مقام است ع هنوز ایوان استغنا بلند است ٭ مرا فکر رسیدن
ناپسند است ٭ پس ایمان آریم که او تعالی محیط اشیا است وقریب است باشیان وبا ایشان است اما معنی
احاطه وقرب ومعیت او را تعالی ندانیم که چیست احاطه وقرب علمی گفتن از تاویلات متشابهات است

وما قابل تأویل آن نیستیم ما و تعالی ما هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با و سبحانه نیز متحد نمیگردد و آنچه از بعضی
عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موهم
اتحاد است اذا تم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی نمیماند مگر الله تعالی
نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و حضرت خواجه ما قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم
و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست فسبحان من لا تغیر
بذاته و لا بصفاته و لا فی افعاله بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند
نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات
کمال او تعالی اعتبار کرده اند بی آنکه تغیری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی
غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود
محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات اسمائی
و صفاتی بما محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میداند بلکه مقصود از آفرینش ایشان حصول
کمالات است مر ایشان را کمالی که شاید بجناب قدس سلام باشد تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون ای لیعرفون موید این معنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان
بود که کمال ایشان است نه امری که عاید بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت
الخلق لاعرف مراد از انجا نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان کمالی
حاصل نمایم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است
جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال در او ثابت است از انجمله هشت صفت کمال در وی
موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده و بصیر و سمیع
و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود زائد از وجود ذات و در خارج
نفس ذات اند تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند ؎ از روی تعقل
همه غیر اند صفات ٭ با ذات تو از روی تحقق همه عین ٭ که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه نفات صفات

[illegible]

معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت
و ارادت است باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند از نفات صفات خارج
نشوند و التغایر الاعتباری لا یجدیهم نفعا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت
نبود جمیع ملیین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسیکه بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشته است
بتکفیر او نموده اند امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل
بقدم عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم
دانسته اند و حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است
این سخن را از ظاهر مصروف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا باجماع اهل ملل مخالف نشود و
او تعالی قادر مختار است از شائبه ایجاب و مظنه اضطرار منزه و مبرا است فلاسفه بیخرد کمال او در ایجاب دانسته
نفی اختیار از واجب تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بیخردان واجب تعالی و تقدس را معطل و بیکار
داشته اند و جز یک مصنوع که آنهم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر ندانسته و وجود حوادث را
نسبت بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشانرا
بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال آورند و بحضرت
سبحانه هیچ رجوعی نکنند که او تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گویند که عقل فعال است که بایجاد حوادث
تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بیدولتان
در حمق و بلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه
از او تعالی میطلبند بخلاف این سفیهان و دو چیز درین بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است
یکی کفر و انکار است باحکام منزله و عناد و عداوت است باخبار مرسله دویم ترتیب مقدمات فاسده
و تلبیس دلائل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب واهیه آنقدر خبط در اثبات مقاصد خود که ایشان
خورده اند هیچ سفیهی نخورده سموات و کواکب که همه وقت بیقرار و سرگردان اند مدار کار را بر حرکات
و اوضاع ایشان داشته اند و از خالق سموات و موجد کواکب که محرک اینها و مدبر امر ایشان است چشم پوشیده اند
و دور از معامله دانسته رهی بیخردان رهی بیدولتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشانرا زیرک دانند و صاحب خرد

فطانت انکار واز علوم متسق و منتظم ایشان علم هندسه است و ما لا یعنی محض است و ما لا طائل حرف مساوات زوایای ثلث مثلث مر دو قایمه را بچکار مے آید و شکل عروسی و مامونی که جانکاه ایشانست بکدام غرض مربوط است علم طب و علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام سرقه کرده ترویج اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام اگر در دلائل و براهین غلط کنند باکے نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیاست علیهم الصلوة والسلام دلایل و براهین بر اثبات مطالب عالیه خود بر سبیل تبرع مے آرند آنجا تقلید ایشانرا کافیست بخلاف این بیدولتان که از تقلید خود را آزاد داشته اند و در صدد اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون با فلاطون که کلانتر این بیدولتان بوده رسید گفت نحن قوم مهتدون لا حاجة بنا الی من یهدینا زهی سفاهت و لا یعنی شخصیکه احیای موات مینماید و ابراء اکمه و ابرص میکند که خارج از طور حکمت ایشان است او را ندیده و تفحص احوال او نکرده جواب دادن از کمال عناد و سفاهت است

فلسفه چون اکثرش باطل شد سفه لیس کل آن بهم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است نجانا الله سبحانه عن ظلمات معتقداتهم السوء درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح ملا متوقف را اتمام کرده در اثنای سبق او قباحتهای این بیخردان بوضوح آمد و فائدها بران مرتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است و در معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک ازقاد در تجویز نمے نماید و جانب فعل را لازم میداند عجائب کاریست شیخ محی الدین از مقبولان در نظر مے آید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشود گویا که بخطای کشفی معذور داشته اند و در رنگ خطای اجتهادی ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در ماده شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند و علوم مخالفه او را خطا و مضر مے بیند جمعے هستند ازین طائفه که شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم علوم او را تخطیه مینمایند و جمعے دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند و بدلائل و شواهد حقیت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط و تفریط

اختیار کرده اند و از توسط حال و مانده شیخ را که از اولیاء مقبولان است بواسطه خطای کشفی چگونه رد کرده
شود و علوم او را که از صواب دور افتاده اند و مخالف آراء اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد فالحق هو الحق
الذی وفقنی الله سبحانه بمنه و کرمه از پی در مسئله وحدت وجود جمع غفیر از متطائفه با شیخ شریک اند هر چند
لنفم در این مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز هر چند بظاهر مخالفت
بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجه است و شایان جمع این فقیر بعنایت الله سبحانه در شرح
شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را
بلفظ عاید داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته بر نهجی که محل ریب و اشتباه نمانده کما لا یخفی
علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه
افلاک و چه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها
در وجود باو تعالی محتاجند در بقا نیز باو سبحانه محتاج اند وجود اسباب و وسائط را روپوش فعل خود ساخته
است و حکمت را نقاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را دلایل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله
وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت ایشان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
مکحل شده است میدانند که اسباب و وسائل که در وجود و بقا باو سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از وجود او
و بوی دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل خود است تاثیر کنند و
احداث و اختراع آن نمایند قادری است دائمی که ایجاد آن میفرمایند و کمالات لائقه او را عطا
فرمایند چنانکه عقلا هرگاه فعلی از جماد محض میبینند از آنجا پی برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور
حال او نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل
حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر بجمادیه او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا هذا آری در فهم ابلهی فعل جماد
روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوه جماد محض را بواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته
است و از فاعل حقیقی کافر گشته یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکاة نبوة است
فهم هر کس اینجا نرسد جمعی کمال را در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیا را بی توسط اسباب بحضرت
حق سبحانه و تعالی نسبت میسازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندان مصالح

ملحوظ است ربنا ما خلقت ہذا باطلا انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب مینمایند وتفویض امر با وجود مراعات بحضرت حق سبحانہ وتعالے میفرمایند چنانچہ حضرت یعقوب علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام ملاحظہ چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقۃ با وجود این مراعات تفویض با مر حق نموده جلسلطانہ گفت وما اغنی عنکم من اللہ من شی ان الحکم الا للہ علیہ توکلت وعلیہ فلیتوکل المتوکلون وحضرت حق سبحانہ وتعالے این معرفت او را تحسین فرموده است وبخود نسبت داده که بعد ازان فرموده وانہ لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون وحضرت حق سبحانہ وتعالے در قرآن مجید حضرت پیغمبر ما را نیز بتوسط اسباب بشارت میفرماید یا ایہا النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین باقی ماند تاثیر اسباب باید دانست که حضرت حق سبحانہ در بعضی اوقات در اسباب تاثیر تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعضی اوقات تاثیر در آنہا خلق نکند لیکن ما جا ہیچ اثر بر آنہا مترتب نشود چنانچہ مشاہد ماست بعضی را در اسباب که وجود مسببات گاہی بران اسباب مترتب میشود وگاہی ہیچ اثری ازان بظہور نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب مکابره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بایجاد حضرت حق سبحانہ وتعالے باید دانست رای فقیر درین مسئلہ اینست واللہ سبحانہ اعلم ازین بیان لائح گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچہ ناقصان گمان برده اند بلکہ در توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام مراعات سبب را با تفویض امر بحق جل وعلا توکل فرموده علیہ توکلت وعلیہ فلیتوکل المتوکلون واو تعالے مرید خیر وشر است دہانا این ہر دو را از خیر راضی است واز شر راضی نہ این فرقیست دقیق در میان اراده ورضا که حضرت حق سبحانہ وتعالے اہل سنت را بان فرق ممتاز ساخته است سائر فرق بواسطہ عدم اہتدا باین فرق در ضلالت مانده اند معتزلہ ازینجا عبد را خالق افعال خود گفته اند وایجاد کفر ومعاصی باو منسوب ساخته از کلام شیخ محی الدین وتابعان او مفہوم میشود که چنانچہ ایمان واعمال صالحہ مرضی اسم الہادی است کفر ومعاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اہل حق است ومیلی بایجاب دارد که منشا رضا گشته است چنانکہ گویند که اشراق واضاءت مرضی آفتابست وحضرت حق سبحانہ وتعالے عباد را قدرت داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانہ

منسوب است اگر نسبت آن بایشان عبادت الله سبحانه برین جا رسیده است و بعد از قصد عبد مر فعل خود را خلق حق سبحانه
و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار او صادر میگردد پس ناچار متعلق مدح و ذم و ثواب
و عقاب بود و آنچه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است
و اگر ضعف بمعنی گفته اند که در ادای فعل مأمور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یکلف
بما لیس فی وسعه بل یرید الیسر و لا یرید العسر غایت ما فی الباب جزاء مخلد مر فعل موقت را مفوض بتقدیر حق است
کفر موقت را عذاب مخلد جزاء وفاق فرموده و تلذذات دهی را متوسط بایمان موقت نموده ذلک تقدیر
العزیز الحکیم اینقدر بتوفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر در زمان نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی که مولی
نعم ظاهره و باطنه است و موجد سموات و ارض است و هر بزرگی و کمالی که هست مر جناب قدس او را ثابت
است جزاء آن کفر باید که از شداید عقوبات بود و آن خلود است در عذاب همچنین ایمان آوردن بغیب
اینچنین منعمی بزرگی را و دوست داشتن او را با وجود مزاحمت نفس و شیطان باید که جزاء او بهترین جزاها
بود و آن خلود است در تنعمات و تلذذات بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقه مربوط
بفضل حق است سبحانه و منوط ساختن آن را بایمان بنا بر آنست که جزاء اعمال بود الدنیا باشد و نزد فقیر
دخول بهشت فی الحقیقه مربوط بایمان است لیکن ایمان بفضل اوست سبحانه و عطیه او تعالی و دخول
نار مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوای نفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من
سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را بایمان فی الحقیقه تعظیم ایمان است
بلکه تعظیم مؤمن به است که اینچنین امر عظیم القدر بران مترتب شده است و همچنین منوط ساختن دخول
و دخول نار بکفر تحقیر کفر است و تقبیح آن بلکه نسبت باو این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبتی بر وی
مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است الیقاء در دخول نار که
عدل اوست مثل این وجه تمشی نیست چه دخول نار فی الحقیقه مربوط بکفر است و الله سبحانه اعلم
نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی را مومنان در آخرت در بهشت خواهند دید بیجهت و بی کیف و بی شبه و بی مثال
این مسئله ایست جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر اند و رویت بیجهت و بی کیف
را تجویز نمیکنند حتی که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را تجلی صوری فرموده و بجز از

تجلی تجویز نمی نمایند روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رؤیت را مرتبه تنزیه مقید نمیکردند
و به تشبیه نیز قایل نمیشدند و رؤیت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رؤیت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند
یعنی انکار ایشان از جهتی و بی کیفی است که مخصوص مرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیف
در آن ملحوظ است پوشیده نماند که رؤیت آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار
کردن است مر رؤیت را چه آن تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود رؤیت حق نیست که تعالی
سیره المؤمنون بغیر کیف و لا ادراک و ضرب مثال ٭ بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت
عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گمراهان را معرفت ذات و صفات واجب الوجود
تعالی و تقدس که دلالت میفرمود و مرضیات مولای ما را جلشانه از عدم مرضیات او سبحانه که تمیز می نمود
عقول ناقصه ما بی تائید نور دعوت ایشان از همه معزول است و افهام ناتمام ما بی تقلید این بزرگواران
درین معامله مخذول آری عقل هرچند حجت است اما در حجیت ناتمام است و بمرتبه بلوغ نرسیده حجت بالغه
بعثت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات که عذاب و ثواب اخروی و ابدی منوط به بعثت است سوال چون
عذاب اخروی دایمی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بچه معنی بود جواب بعثت
عین رحمت است که سبب معرفت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدس که متضمن سعادات
دنیویه و اخرویه است و بدولت بعثت معلوم و ممیز گشته است آنچه مناسب جناب قدس او تعالی است از آنچه
نامناسب جناب قدس او است سبحانه زیرا که عقل ناقص کوتاه که بداغ امکان و حدوث متسم است چه داند
که مناسب حضرت واجب که قدم از لوازم اوست از اسما و صفات و افعال کدام است و نامناسب کدام
تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب از ین کرده شود بلکه بسا است که از نقص خود کمال را نقصان داند و نقص
را کمال انگارد و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بی دولت تمیز آنکه امور نامناسبه را بجناب
قدس او تعالی نسبت دهد و اشیا ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد ز دولت بعثت است که باطل را
از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده بعثت است که براه حق جل و علا
بتوسط آن دعوت میفرمایند و بندها را بسعادت قرب و وصل مولی جلسلطانه میرسانند و بوسیله بعثت
اطلاع بر مرضیات مولی جلشانه میسر میشود که امر و جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز آن تمیز میگردد و امثال

ف
در بعثت
انبیا علیهم السلام

این فواید بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت رحمت است و آنکه سفها به هوای نفس اماره گشته به حکم شیطان
لعین انکار بعثت نمایند و گویند که بعثت عمل کند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت بود سوال عقل
فی حد ذاته هرچند در احکام الهیه حیثیت ناقص و ناتمام است اما چرا نشواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه
عقل را مناسبتی و اتصال غیر متکیف به مرتبه وجوب که عالم قدس است پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال
احکام از انجا اخذ نماید و حاجت بعثت که بتوسط ملک است نشود جواب عقل هرچند آن مناسبت و اتصال
پیدا کند اما تعلقی که با این پیکر هیولانی داشت بالکل زایل نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس واهمه همیشه دستگیر او
بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت غضبیه و شهویه همواره مصاحب او بوند و رذیله حرص و شره همه وقت
ندیم او باشند سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و منفک نشوند و خطا و غلط که از خواص این نشأه
اند از و جدا نباشند پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان وهم و تصرف خیال مصون
نبوند و از شایبه نسیان و مظنه خطا محفوظ نباشند بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و از این
رذایل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه او از شایبه وهم و خیال و مظنه نسیان و خطا
مصون باشند و در بعضی اوقات محسوس میگردد در علومی که به تلقی روحانی اخذ نموده است در اثنای
تبلیغ آن بقوی و حواس بعضی از مقدمات مسلمه غیر صادقه که از راه وهم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند
بی اختیار بآن علوم منضم میشود بحیثیتی که در آن وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در زمانی حال آگاه بود که علم
تمیز دهند و آگاه شوند پس لاجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقدمات هیئه کذب پیدا میکنند و از اعتماد می افتند
یا آنکه گوییم که حصول تصفیه و تزکیه منوط است باتیان اعمال صالحه که مرضیات مولی باشند سبحانه و تعالی
موقوف بر بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود و صفایی
که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفای نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از ضلالت نمی افزاید
و بجز از خسارت دلالت نمینماید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق را است
دست میدهد استدراج است که مقصود از آن خرابی و خسارت ایشان است نجانا الله سبحانه عن هذه البلیة
بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و علی آله ازین تحقیق واضح گشت که تکلیف
شرعی که از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آنچنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده

وزنادقه گمان برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول انگاشته اند و گویند کدام مهربانی است که عباد را
بامور شاقه تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آن را
مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف کنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بیدولتان
و بیخردان مگر نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلاً و این تکلیفات شرعیه بیان ایشان آن شکر است
پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضاً نظام عالم منوط باین تکلیف اگر هر یکی را بطور خود میگذاشتند غیر
از شرارت و فساد بظهور نمی آمد هر بوالهوسی در نفس و مال دیگر دست درازی میکرد و بخبث و فساد پیش
می آمد و هم خود ضایع میشد و هم او را ضایع میساخت عیاذاً بالله سبحانه اگر زواجر و موانع شرعی نمی بودند
ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب ه کند زنگی مست در کعبتین ؛ اگر چوب حاکم نباشد تو فی ؛ یا آنکه
گوییم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک اویند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید
عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد منزه و مبرا است لا یسئل عما یفعل ه کرا زهره آنکه از بیم
او بگشاید زبان جز بتسلیم او ؛ و اگر همه را بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در
ملک غیر تصرف بی تا شائبه ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقت املاک اویند سبحانه جمیع تصرفات
از ما در آنها عین ستم است زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن املاک را بما نسبت داده است
و فی الحقیقت املاک اویند سبحانه پس تصرف ما در آنها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را
تجویز فرموده است و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات باعلام حق جل و علا
اختیار نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق واقعه در احکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم
الصلوات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز ندانسته اند و گفته اند که
زود ایشان را بر آن خطا متنبه میسازند و تدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتداد بذلک الخطاء و عذاب
قبر مر کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از آن خبر
داده و سوال منکر و نکیر مومنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر برزخی است درمیان دنیا و آخرت عذاب
او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد و انقطاع پذیر است و بوجه دیگر مناسبت بعذاب اخروی
دارد فی الحقیقت عذابها از عذابهای آخرت است کریمه النار یعرضون علیها غدواً و عشیاً نزلت فی عذاب القبر و همچنین راحت

قهر نیز بر دو جهت دارد سعادتمند کسی است که از زلات و معاصی او بکمال کرم و رافت درگذرند و اصلا مؤاخذه
نفرمایند و اگر در مقام مؤاخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را آلام و محن دنیوی سازند و اگر بقیه
مانده باشد بضغطه قبر و محنتهائی که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بمحشر مبعوث گردد
و هر کرا چنین نکنند و مؤاخذه او را بآخرت اندازند عین عدل است اما وای بر گناهگاران و شرمساران
لیکن اگر از اهل اسلام است مآل برحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا اتمم لنا
نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات روز قیامت
حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه معدوم و فانی
خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها هباء منثور شوند
این اعدام و افنا بنفخه اولی تعلق دارد و بنفخه ثانیه از قبرها برانگیزند و بمحشر روند فلاسفه اعدام سموات و
کواکب را تجویز نکنند و فنا و فساد در اینها جائز ندارند اینها را ازلی و ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان را
از بیخردی خود را در زمره اهل اسلام بگیرند و اثبات بعضی از احکام اسلام نمایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام
این بعضی را از ایشان باور میدارند و بی تحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمان
اسلام بعضی را که اینجماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر می انگارند و حال آنکه اینها منکر نصوص
قطعی اند و انکار اجماع انبیا مینمایند علیهم الصلوات والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم
انکدرت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حقت و قال الله تعالی و فتحت السماء فکانت
ابوابا الی شقت و امثال ذلک فی القرآن کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادت در اسلام کافی نیست
تصدیق جمیع ما علم مجیئه من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام صورت
بندد و بدونه خرط القتاد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والسلام
از آن خبر داده استبعاد بعضی از جاهلان طور نبوة از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است چه طور نبوة
ورای طور عقل است اخبار را به صادقه انبیا بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوة است
آنجا معامله بتقلید است ندانند که طور نبوة مخالف طور عقل است بلکه طور عقل بی تائید تقلید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بآن مطالب عالیه نتواند رسید پس مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از

رسیدن منصور بود بهشت و دوزخ موجود اند بعد از محاسبه روز قیامت گروهی را به بهشت خواهند فرستاد و
گروهی را بدوزخ و ثواب و عقاب هر دو ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص القطعیة
المؤکدة صاحب فصوص می‌گوید که مآل همه برحمت است ان رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا سه حقب
ثابت کند بعد از آن گوید که نار در حق ایشان برد و سلام گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه
الصلاة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید که هیچکس از اهل نار مخلد و عذاب کفار
نرفته است درین مسئله نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که وسعت رحمت در حق مومنان
و کافران مخصوص بدنیا است و در آخرت بوی از رحمت بکافر نرسد کما قال الله تعالی انه لا ییأس من روح الله
الا القوم الکافرون وقال تعالی بعد قوله سبحانه ورحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون
الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را کار نفرموده و کریمه ولا تحسبن الله مخلف
وعده رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که اقتصار عدم خلف بوعده اینجا بنا بر
آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبه ایشان بر کفار و آن متضمن وعد و وعید است وعد
مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گویا درین کریمه هم خلف وعد منتفی شد و هم خلف وعید فالآیة
مستشهدة علیه لا له و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعد مستلزم کذب است و ناشایان
آنحضرت جل سلطانه زیرا که در ازل دانسته بود که کفار را عذاب مخلد خواهم کرد مع ذلک برای مصلحتی
مخالف علم خود گفته که عذاب مخلد خواهم کرد این معنی را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک
رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین با جماع اهل ملل بر عدم خلود عذاب کفار کشف شیخ است و مجال
خطا در کشف بسیار است فلا اعتداد به هم گونه مخالف الاجماع المسلمین ملائکه بندهای خدا اند جل سلطانه
که از معاصی معصوم اند و از خطا و نسیان محفوظ لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون از خوردن
و آشامیدن پاک اند و از زناشوئی منزه و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف
صنف ذکور است از صنف نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمائر فی حق نفسه و حضرت حق سبحانه وتعالی
بعضی از ایشان را برسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته
الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس جمهور علمای اهل حق برآنند و خواص بشر افضل اند از خواص ملک

غزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیه بافضلیت خواص ملک از خواص بشر قائل اند و آنچه برین فقیر ظاهر
ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیه الصلاة والتسلیمات اما در نبوة و در رسالت
درجه ایست مر نبی را که ملک را بآن نرسیده است و آن درجه را عنصر خاک آمده است که مخصوص بشر است
و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتدادی نیست کاش
حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط پس فضیلتی که از راه نبوة آمد باضعاف زیاده خواهد بود از آن
مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را بود علیهم الصلوات والتسلیمات و فضل
جزوی مر ملائکه کرام راست علی نبینا و علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات فالصواب ما قال الجمهور من العلماء شکر الله
تعالی سعیهم ازین تحقیق لائح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از انبیا نرسد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه سر آن ولی
همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در هر مسئله از مسائل که از علما و صوفیه در آن اختلاف واقع شده چون
نیک ملاحظه نمایند حق بجانب علما می یابد سرش آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بکمالات نبوة و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف
آنست پس ناچار علمی که از پیشگاه نبوة اخذ نموده شود اصوب و احق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت
ماخوذ شود و تحقیق بعضی از معارف در مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج
یافته است اگر خواهند بآنجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق
ضرورت و تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق
تبری است از کفر و بیزاری از کافری آنچه در کافریست از خصائص و لوازم آن همچنان بستن زنار و مثل آن
و اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوی این تصدیق تبری از کفر ننماید مصدق مجنون است که بلغ ارتداد متسم
است فی الحقیقت حکم او حکم منافق است لا الی هولاء و لا الی هولاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر
چاره نبود و ادنای آن تبری قلبی است و اعلای آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است
با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب
در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم مؤید این معنی است
چه محبت حق عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بی دشمنی دشمنان صورت نبندد

ع تولی بی تبری نیست ممکن و اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در موالات اهلبیت جاری ساخته اند
و تبری خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات
دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلواة والسلام اموال
و انفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را بر باد داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب
توان ساخت و حال آنکه بنص قطعی محبت اهل قرابت آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ثابت شده
است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من
یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلواة والسلام این همه بزرگی که
یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان وی تعالی بوده قال الله تعالی لقد کان لکم اسوة حسنة
فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة
والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده و هیچ عملی در نظر فقیر از برای حصول رضا حق جل و علا برابر این تبری
نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آله آفاقی مثل لات و
عزی و عبد ایشان با لذات دشمنان حق اند جل سلطانه و خلود نار جزاء این عمل شنیع است و آله های انفسی
و سائر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت بآنها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات
منسوب است و اگر عقاب است بافعال راجع لهذا خلود نار جزاء این سیئات نگشته بلکه مغفرت ایشان
منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون بکفر و کافران عداوة ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت
و رافت که از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند
چه آنچه بذات تعلق دارد اقوی و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای
ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی
باید داشت که مخصوص بعصاة مومنانست نه غضب ذاتی که بمشرکان مخصوص است سوال اگر گویند که در
دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکه تو بالتحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت
ذاتی چگونه نمود جواب گوییم که حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

استدراج و کید است در حق ایشان کریمه ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون
و کریمه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین شاهد این معنی است فلیفهم فایده جلیله عذاب ابدی
دوزخ جزای کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا می آرد و تعظیم مراسم اهل کفر مینماید
و علما بکفر او حکم میکنند و او را از اهل ارتداد میشمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین بلا مبتلا اند پس بفتوی
علما باید که این شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسیکه
در دل و مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت
تحقیق این مسئله نزدیک تو چیست گوییم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب وی است اعاذنا الله
سبحانه منه اگر با وجود ایمان مراسم کفر ذره از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما ببرکت
آن ذره ایمان امید است از خلود عذاب خلاص شود و از گرفتاری دایمی نجات یابد فقیر یکباری
بعیادت شخصی رفته بود که معامله او قریب باحتضار رسیده بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات
بسیار دارد هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد آن ظلمات متنحی نمیگشت بعد از توجه بسیار معلوم شد که
آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است و منشأ آن کدورات است موالات او
با کفر و اهل کفر توجهات دفع آن ظلمات نمی نماید تنقیه او از آن ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزای
کفر است و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که ببرکت آن او را از دوزخ خواهند برآورد و چون
این حال او را مشاهده نمود بخاطر گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید
کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر مینمایند و تعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز
باید کرد و بکفار ملحق نباید ساخت کما هو المعمول الیوم و امیدوار باید بود که آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی
نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر صرف است
عذاب ابدی جزای کفر اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد جزای او عذاب موقت است از نار و در سایر کبائر
ان شاء الله تعالی غفران شامل حال است و تقدیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است و بصفات
کفر کما ینبغی تحقیقه و اهل کبائر که گناهان ایشان بمغفرت نه آمده اند بتوبه یا بشفاعت یا بمجرد عفو و
احسان و نیز آن کبائر را بآلام و محن دنیوی باشد یا بسکرات موت مکفر ساخته امید است که

بعد عذاب انها جمعی را بعذاب قبر کفایت کنند و جمعی دیگر را با وجود محنتهای قبر باهوال قیامت و شداید آن
روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نار گردند کریمهٔ الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم
اولئک لهم الامن و هم مهتدون مؤید این معنی است چه مراد از ظلم شرک است والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها اگر گویند
که در جزای بعضی از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعمدا قضا کند یک حقبه او را در دوزخ
عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوییم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است و مستحل قتل
کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شایبهٔ صفات کفر خالی
نخواهد بود مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالات باتیان آن و خوار داشتن اوامر و نواهی شرعیه را
در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و در جای دیگر فرموده امتی امة مرحومة لا عذاب لها فی الآخرة
الخ کریمهٔ الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون مؤید همین معنی است کما مر و احوال اطفال
مشرکان و شاهقان جبال و مشرکان زمان فترة رسل در مکتوبی که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است
بتفصیل ثبت یافته از انجا معلوم فرمایند و در زیادتی و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی
رضی الله تعالی عنه میفرمایند الایمان لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یزید و ینقص و
شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را درانجا گنجایش نیست
و آنچه محتمل زیادتی و نقصان کند داخل دایرهٔ ظن است نه یقین غایت ما فی الباب ایمان با اعمال صالحه
انجلا آن یقین میفرمایند و اعمال غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازد پس زیادتی و نقصان با اعتبار اعمال
در انجلا آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمعی آن یقین را که متجلی و درویش یافتند زیاده گفتند
از ان یقینی که آن انجلا و روشنی ندارد گویا بعضی غیر متجلی یقین را یقین ندانستند همان بعض متجلی را
یقین دانسته ناقص گفتند و جمعی دیگر که حدة نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات
یقین است نه بنفس یقین لاجرم یقین را غیر زاید و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلا و نورانیت
تفاوت دارند شخصی بلید آئینه را که انجلا او زیاده وارد و نمایندگی در وجه بیشتر است گوید که این آئینه
زیاده است از آئینهٔ دیگر که آن انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابرند زیاده

ونقصان نمی پذیرند تفاوت در انجلا و نمایندگی است که از صفات آن ذاتیه است پس نظر شخص ثانی صاحب است
و بحقیقت شی نافذ و نظر شخص اول مقصور بر ظاهر است و از ملاحظت بذات نرفته و یرفع الله الذین امنوا
منکم والذین اوتوا العلم درجات ازین تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق شده است اعتراضات مخالفان از
که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام تجلی و نورانیست
ثمرات و نتایج باضعاف زیاده دارد و از ایمان عامه مومنان که ظلمات مکدرات دارد چه تفاوت
درجات هم چنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمان این است است باعتبار انجلا
و نورانیت باید دانست و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
با عامه در نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و
آنکه صفات کامله ندارد گویا از انواع خارجست و از خواص و فضائل این نوع محروم با وجود این
تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمی توان گفت که این انسانیت قابل
زیادتی و نقصان است والله سبحانه الملهم للصواب ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعض تصدیق
منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن
صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم
گوید انا مومن حقا و امام شافعی گوید انا مومن ان شاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان لفظی است اند معنی
احوال باعتبار ایمان حال است و مذهب ثانی باعتبار مال و عاقبت کار اما تحاشی از صورت استثنا اولی و
احوط است کما لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیا اولیا حق است و از کثرت وقوع خوارق عادات از
ایشان این معنی از ایشان عاده مستمره گشته است و منکران منکر علم عادی ضروری است معجزه نبی مقرون
بدعوی نبوة است و کرامت ولی ازین معنی خالی است بلکه مقرون است باعتراف متابعت آن نبی علا
اشتباه بین المعجزة والکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب در میان خلفا راشدین ترتیب خلافت
است الا افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اجماع
از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر

ثم عمر على بقية الامة قطعي قال الذهبي وقد تواتر عن علي في خلافته وكرسي مملكته وبين الجم الغفير من شيعته ان
ابابكر وعمر افضل الامة ثم قال ورواه عن علي كرم الله تعالى وجهه نيف وثمانون نفسا وعدد منهم جماعة ثم قال
فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروى البخاري عنه انه قال خير الناس بعد النبي عليه وعلى آله الصلوة والسلام ابوبكر
ثم عمر ثم رجل آخر فقال له ابنه محمد بن الحنفية ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمين وصحح الذهبي وغيره عن
علي انه قال الا وانه بلغني ان رجالا يفضلوني عليهما ومن وجدته فضلني عليهما فهو مفتري عليه ما على المفتري
واخرج الدار قطني عنه لا اجد احدا فضلني على ابي بكر وعمر الا جلدته حد المفتري امثال ذلك منه
ومن غيره من الصحابة متواترة بحيث لا مجال فيها لانكار احد حتى قال عبد الرزاق من اكابر الشيعة افضل
الشيخين بتفضيل علي اياهما على نفسه والا لما فضلتهما كفى بي وزرا ان احبه ثم اخالفه كل ذلك مستفاد
من الصواعق واما تفضيل عثمان بر علي رضي الله عنهما پس اکثر علماء اهل سنت بر انند که افضل بعد از شیخین
عثمان است پس علی و مذهب ائمه اربعه مجتهدین نیز همین است و توقفی که در فضیلت حضرت عثمان از امام
مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او رجوع کرده است از توقف بسوی تفضیل عثمان و قرطبی گفته است
هو الاصح انشاء الله تعالى و همچنین توقفی که از عبارت امام اعظم رحمة الله فهمیده اند که من علامات اهل السنت
والجماعة تفضيل الشيخين ومحبة الختنين نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگر است که چون ظهور فتنه
و اختلال در امور مردم در زمان خلافت حضرت ختنین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه کدورتی
راه یافته امام اعظم این را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از
علامات سنت ساخته نه آنکه شایبه توقف ملحوظ بود وکیف وکتب الحنفية مشحونة بان تفضيلهم على ترتيب
خلافتهم بالجملة فضیلت شیخین یقینی است و فضیلت حضرت عثمان دون آن و است اما احوط آنست که
منکر فضیلت حضرت عثمان را بلکه فضیلت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم و مبتدع و ضال دانیم چه علماء را در تکفیر
او اختلاف است و در قطعیت این اجماع قیل و قال این منکر قرین یزید پلید دولت است که بواسطه احتیاط
در لعن او توقف کرده اند ایذائیکه بحضرت پیغمبر از راه ایذاء خلفاء راشدین او میرسد بصد رنگ زیاده از ایذائی است
که از راه ایذای امامین باو رسید علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات قال علیه الصلوات والسلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدي فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني

فقد اذی الله ومن اذی الله ورسوله فیوشک ان یوخذ وقال عز وجل ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والاخرة وآنچه مولانا سعد الدین در شرح عقائد نسفی درین فضلیت انصاف والسنة است
از انصاف دور است و تردیدی که نموده است بی ما حصل است چه مقرر علماست که فضلیت باعتبار کثرت
ثواب نزد خدای جل وعلا اینجا مراد است نه فضلیتی که بمعنی کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار
ندارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آنقدر فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی
منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک ایشان
حکم کرده اند بافضلیت خلفاء ثلثه پس معلوم شد که وجه فضلیت دیگر است و مدار این فضائل و مناقب
اطلاع بر ان افضلیت مشاهدان دولت وحی را میسر است که بصریح یا بالقراین معلوم نموده باشند وان
صحابه پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقائد نسفی گفته است اگر مراد از فضلیت
کثرت ثواب است پس توقف راجحت است ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که ان فضلیت
قبل از صاحب شریعت صریحاً او دلالة معلوم نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر معلوم
نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند و آنکه همه را برابر دانند و فضل یکی بر دیگری فضولی انگارد بوالفضول
است عجب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل او را باین فضولی برده است و آنچه
صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم دلالت بر مساوات در فضلیت ندارد
چه امر خلافت دیگر است و مبحث فضلیت دیگر ولو سلم این و امثال این از شطحات اوست که شایان
تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت
نکند آنرا مگر کسی که دلش مریض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته است
بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی کرم الله
وجهه وما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته بل عن خطاء فی الاجتهاد وفی حاشیة
الخیالی علیه فان معاویة واحزابه بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه وانه الاحق بالامامة منه
بشبهة هی ترک القصاص عن قتلة عثمان رضی الله عنه ونقل فی حاشیة کمال القری عن علی کرم الله
وجهه انه قال اخواننا بغوا علینا ولیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل و شک نیست که خطاء اجتهادی

از ملامت و مذمت و از طعن و تشنیع مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات والتحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست
باید داشت قال علیه و علی آله الصلاة والسلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی
که باصحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق شده است و همچنین بغضی که بایشان تعلق
گیرد همان بغض است که بمن تعلق گرفته است ما را با محاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جائی
آنست که از ایشان در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبرند که ما بمحبت ایشان ماموریم و از بغض و ایذای
ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و از بغض و ایذای
ایشان گریزان که آن بغض و ایذا منجر بآن سرور میشود و لیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر
برحق بودند و مخالفان ایشان برخطا زیاده برین فضولیست تحقیق این مبحث در مکتوبی که بخواجه محمد
اشرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است اگر خفائی مانده باشد بآن مکتوب رجوع فرمایند بعد از
تصحیح عقائد از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال و حرام و سنت و مندوب
و مشتبه و مکروه گذر نه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقهیه از ضروریات شمرند
و سعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضائل و ارکان صلوة که عماد دین است ایراد مینماید
استماع فرمایند اول از اسباغ وضو چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام کمال باید شست تا بروجه سنت ادا
و در مسح سر استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل اصابع رجل بخنصر دست چپ
از جانب زیرین اصابع آمده است آن را مراعات فرمایند اتیان مستحب را اندک ندانند مستحب دوست داشته
شده حق است جل و علا و مرضی او تعالی اگر تمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عمل
بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است حکم آن دارد که کسی بخزف ریزه های چند جواهر نفیسه را بخرد و بجماد لا طائل
روح را بدست آرد و بعد از طهور کامل و اسباغ وضو قصد نماز که معراج مؤمن است باید فرمود و اهتمام باید نمود
که نماز فرض بجماعت ادا نماید بلکه تکبیره اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا باید و در قرائت
مراعات قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول
مختار و در قومه راست باید ایستاد بر نهجی که استخوانها بمقر خود رجوع نمایند و بعد از راست ایستادن طمانینت

درکار است نیز باید که فرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال همچنین در جلسه که میان دو سجده است
بعد از نشستن درست اطمینان نیز درکار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثر آن
تا هفت بار یا یازده بار علی الاختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدیان است شرم می باید که کسے
در حال انفراد در وقت قوت استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید
و در وقت سجده رفتن آنچه بزمین نزدیک است اول بزمین نهد پس اول زانو بر زمین نهد بعد از آن
هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن جبین را و در وقت وضع زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود
و در وقت رفع راس آنچه بآسمان نزدیک است اول آنرا باید برداشت پس ابتدا در رفع از جبین باید نمود
و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پاهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک
بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون نظر را از پراگندگی در حفظ
شود بر موضع مذکور گماشته گردد نماز بجمعیت میسر شود و صلوة بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی
علیه و علی آله الصلوة والسلام همچنین تفریج اصابع دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن اصابع در وقت
سجود سنت است آنرا مراعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بے تقریب نیست فوائد در ضمن آن
ملاحظه نموده صاحب شرع بعمل آورده است ما را هیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه
و علی آله الصلوة والسلام این همه احکام در کتب فقهیه مذکور اند بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب
بر اعمال است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعیة بعد ان
وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها اگر شوقی بفضائل صلوة و دانستن کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس مکتوبے
که متصل و قریب بیکدیگر اند آنرا مطالعه فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است
و مکتوب دویم بنام میر محمد نعمان و مکتوب سیوم باسم مشیخت پناه میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی
و عملی اگر توفیق ایزدی جل سلطانه رهنمونے فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از برای آن غرض
که شی زائد بر آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر جدید بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات
یقینی و اطمینانے حاصل کنند که هرگز بتشکیک مشکک زائل نگردد و بایراد شبهه باطل نشود چه پاے استدلال

چو بین است و مستدل به تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب نسبت باعمال بسری و سهولتی حاصل کنند و کسل و سرکشی که از اماره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقهٔ صوفیه آن است که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چه این صور و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات دالهٔ بر وجود او تعالی و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند از اینجا که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بر آن مترتب شود اعتبار ننموده اند بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند و ثمرات تکیه بر آن مترتب شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام از ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این طریقت هرگاه در منع ذکر جهر اینهمه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجد و تواجد چه گویند احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه در مرایای صور عالم بظهور می آید حکمای یونان و جوگیه و براهمهٔ هند در همه معنی شریک اند علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبهه بدانکه

که سماع و رقص فی الحقیقت داخل لهو و لعب است آیهٔ کریمه و من الناس من یشتری لهو الحدیث در شان منع سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کبار تابعین گوید که مراد از لهو الحدیث سرود است فی المدارک لهو الحدیث السمر و الغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم یحلفان

انه الغناء وقال مجاهد فی قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور ای لا یحضرون الغناء وحکی عن امام الهدی ابی منصور الماتریدی من قال لمقری ما نا احسنت عند قرائته یکفر وبانت منه امرأته واحبط الله تعالی کل حسناته وحکی عن ابی نصیر الدبوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء من المغنی وغیره او یری فعلا من الحرام فیحسن ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انه ابطل حکم الشریعة ومن ابطل حکم الشریعة فلا یکون مومنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله تعالی طاعته واحبط الله کل حسناته اعاذنا الله سبحانه من ذلک آیات واحادیث وروایات فقهیه در حرمت غنا بسیار است بحدیکه احصای ان متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایتی شاذ را در اباحت سرود بیارد اعتبار نباید کرد که فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی باباحت سرود نداده است و رقص و پاکوبی را مجوز نداشته چنانکه در ملتقط رساله امام همام ضیاء الدین شامی مذکور است و عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین بس نیست که ما ایشانرا معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشانرا بحق سبحانه تعالی مفوض داریم اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابوبکر شبلی و ابی الحسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته اولئک الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا و از روایت سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن داند از زمره اهل اسلام می برآید و مرتد میگردد پس خیال باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آنرا طاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد لله سبحانه الحمد والمنة که پیران ما باین امر مبتلا نشدند و ما متابعان را از تقلید این امر وا رهانیدند شنیده میشود که مخدوم زادها میل بسرود دارند و مجلس سرود و قصید خوانی در شبهای جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب بر عجب مریدان سلاسل دیگر عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بعمل پیران خود دفع میکنند اگرچه فی الحقیقت درین امر محق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند نمود حرمت شرعی یکطرف و مخالفت طریقت پیران خود یکطرف نه اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی بودی مجرد احداث امر در طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی باان جمع شود یقین است که جناب میرزا جیو باین امر راضی نخواهند بود اما مراعات اداشان نموده تصریح منع هم نمیکنند و یاران را ازین اجتماع نهی

ف سماع صوفیه در حل و حرمت سند نیست

نمی‌نماید این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملازمت
مرزا جیو بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام **مکتوب دو صد و شصت و هفتم** بمیرزا
حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقایق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند شمه
از آن بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن باب سخن نمی توان کرد و آن اسرار مقتبس از مشکات
نبوت است و ملائکه علیین نیز در این دولت شریک اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت خیر اکم الله
سبحانه خیر الانعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه شکران نماید علوم و معارفی که افاضه میشود و تنوع
خداوند جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل و نااهل میرسد اما اسرار و دقائقی که بآن
متمیز است شمه از آن بظهور نمی تواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن مقوله سخن نمی تواند کرد و فرزند
اعزی که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک و جذبه رمزی از این اسرار دقیقه با او در میان
نمی آرد و بشیخ تمام در استتار آن می کوشد با آنکه میداند که فرزند یکی از محرمان اسرار است و از خطا
و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را مے بندد و بضیق صدری و لا ینطلق
لسانی نقد وقت آن اسرار نه از آن قبیل اند که در میان نیاید بلکه در بیان نمی آرند ع فریاد حافظ
اینهمه آخر بهرزه نیست هم قصه غریب و حدیث عجیب است آن دولت که ما در استتار آن میکوشیم مقتبس از
مشکاة نبوت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات و ملائکه ملا اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
شریک این دولت اند و از تابعان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابوهریره
گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آله و صحبه دو نوع علم اخذ نمودم یکی از آن
دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم
اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تا نیامده که
کتابی که بحضرات خواجه زادها نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مکرما احداثی که در طریقت
پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فایض است
که احداثی در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض برکات آن طریق

ف ابوهریره رضی الله عنه می گوید که من از رسول خدا دو نوع علم اخذ نمودم

مسدود گشت پس محافظت طریقت از اهم مهام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس
هر جا که از سر مخالف طریقت خود ببینند زجر و مبالغه منع آن فرمایند و در ترویج و تقویت آن طریقت کوشند والسلام
والاکرام مکتوب دویست و شصت و هشتم بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوة
والتسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند و در بیان
آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوة والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیاء
است بآن تکلم کرده اند از علم توحید وجودی و بیان احاطه و سریان و قرب و معیت و مایات کل ذلک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من
الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم چون صحبت علم وراثت در میان بوده چند کلمه از آن
مقوله بمقتضای وقت نوشته آمد در خبر آمده العلماء ورثة الانبیاء علمی که از انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم وارث کسی است که اورا از هر دو نوع
علم سهم بود نه آنکه اورا از یک نوع نصیب بود نه از نوع دیگر که آن منافی وراثت است چه وارث را از جمیع
انواع ترکه مورث نصیب است نه از بعض دون بعض و آنکه اورا از بعض معین نصیب است داخل غرما است
که نصیب او بجنس حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل مراد از علما علماء وارثان اند نه غرما که نصیبی از بعض ترکه فرا گرفته اند چه وارث را بواسطه
قرب و جنسیت همچو مورث می توان گفت بخلاف غریم که ازین علاقه خالی است پس هر که وارث نبود
عالم نباشد مگر آنکه علم اورا مقید بیک نوع سازیم و گوییم که عالم علم احکام است مثلا و عالم مطلق آن
بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم اورا نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از
علوم توحید وجودی است و شهود وحدت در کثرت مشاهده کثرت در وحدت و کنایه است از معارف احاطه و سریان
و وجود و قرب و معیت او تعالی بر هیچکه مکشوف و مشهود ارباب احوال است حاشا و کلا ثم حاشا
و کلا که این علوم و معارف از علم اسرار بوند شایان مرتبه نبوت باشند بلکه مبنای
این معارف سکر وقت و غلبه حال که منافی صحو است و علم انبیا علیهم الصلوة والتحیات
چه علم احکام و چه علم اسرار همه صحو در صحو است و علم انبیا علیهم الصلوة والتحیات چه علم احکام و چه علم

اسرار همه صحو در صحو است که شمه از سکر با آن ممتزج نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدم
راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایت باشند نه از اسرار نبوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند
ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مغلوب اند و در جنب احکام نبوت مضمحل ع بلی هر جا شود مهر آشکارا سها را
جز نهان بودن چه یارا ۰ فقیر در کتب و رسایل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریائی
محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطره ایست محقر اما چه توان کرد جمعی از نارسائی به کمالات نبوت گفته اند
که الولایة افضل من النبوة و جمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او و این هر دو
فریق حقیقت نبوت را نا دانسته حکم بر غائب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم به ترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت
صحو میدانستند هرگز سکر را به صحو نسبت نمی دادند ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ۰ مانا که صحو خواص را نیز مماثل
صحو عوام دانسته سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواص را مماثل سکر عوام دانسته جرأت باین حکم نمی نمودند
چه مقرر عقلا است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است این حکم ثابت است و اگر حقیقی است نیز این
حکم ثابت ولایت را از نبوت افضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسے کفر را بر اسلام ترجیح
دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه
نبوت منصور گوید ع کفرت بدین الله والکفر واجب ۰ لدیّ و عند المسلمین قبیح و محمد رسول الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم از کفر استعاذه مینماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است در حقیقت
نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان المجاز قنطرة الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه
جمع کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل
را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نمودن نسبت بمرتبه
جمع است که سراسر سکر و استتار است والا صحو آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلط بکفر و معرفت
مشوب بجهل اگر در کتابت گنجایش میداشت احوال و معارف مرتبه فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر
و مانند آن را در آن مرتبه بیان مینمود ارباب فطانت شاید اینمعنی را بتفرس نیز دریابند العجب کل العجب این قدر باید
فهمید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این همه بزرگی و کلانی که یافته اند از راه نبوت یافته اند نه از راه ولایت
ولایت بیش از خادمی نیست ار برای نبوت و اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکه ملاء اعلی که ولایت ایشان اکمل است

از سایر ولایات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افضل پنداشتند وگروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوة
دانسته وولایت ملا اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را از
انبیا افضل گفتند علیهم الصلوة والتسلیمات واز جمهور اهل سنت جدا افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع
علی حقیقة النبوة وچون در نظر مردم بواسطه بعد عهد نبوة در جنب کمالات ولایة حقیر می در آیند
لاجرم سخن را درین باب مبسوط ساخت وشمه از حقیقت معامله وا نمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا
وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی پناه شیخ داؤد چون سترددان حدود بودند باعث
این تصدیع گشتند مکتوب دویست وشصت نهم بمرتضی خان صدور یافت در ترغیب باهانت رسانیدن
باعدای دین وتخریب وتوهین الهه باطله این بیخردان وبیدولتان والتماس تمنا خود باین عظیم القدر و
ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی هر کسی را در دل تمنایی است از امور و
تمنای این فقیر شدت نمودن است بدشمنان خدا جل وعلا ودشمنان پیغمبر او علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات واهانت رسانیدن است باین بیدولتان وخوار داشتن ایشان را والهه باطله ایشان را ویقین
میداند که هیچ عملی نزد حق جل وعلا ازین عمل مرضی تر نیست بنابران مکرر ایشان را باین عمل مرضی ترغیب
می نماید وایشان باین عمل از اهم مهام اسلام میداند چون بدولت انجا تشریف برده اند وبرای تحقیر و
اهانت رسانیدن ان بقعه کنیفه واهل آن متعین شده اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمع کثیر برای
تعظیم وتوقیر انمقام واهل ان میروند لله سبحانه وتعالی الحمد والمنه که ما را باین بلا مبتلا نساخت وبعد از شکر این
نعمت عظمی در تحقیر وتوهین این بیدولتان واله باطله ایشان سعی بلیغ باید فرمود وهر قدر که میسر شود بخفیه
یا بجهر در تخریب این جماعه باید کوشید وانواع اهانت باین بت تراشیده ناتراشیده باید رسانید امید است که
بعضی از مداهنتها که واقع شده است باین عمل تلافی آنها نماید وکفارة ساید ضعف بدن وشدت سرما مانع آنست
والا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر مینمود وباین تقریب یکبار دیگر بران سنگ می انداخت وآنرا سرمایه
سعادت میساخت زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب دویست وشصت ونهم بشیخ نور محمد صدور یافت در بیان
ترجیح بعضی صحبتها بر عزلت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد دور افتاده کان را هیچ
فراموش ساخته اند که بلای وپیامی هم یاد نمیکنند تمنای شما عزلت وانزوا بوده که میسر شد الا بعضی از صحبتها است

که بعزلت می چیدند و پاس از حال ویس قرنی نمایند که چون عزلت اختیار کرده بصحبت خیر البشر علیه و علی
آله الصلوة والتسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایه اولی
بدرجه دوم رسید لعنایت الله سبحانه صحبت هر روز بطرز دیگر است من استوی یوماه فهو مغبون والسلام
علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتحیات مکتوب
دویست هفتاد و یکم بشیخ حسن برکی صدور یافته در حل استفسار و رقعه که دیده بود الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حسن الحق الله سبحانه حاله واوصله الی کماله رسید
و رقعه روشن که رود اده بود و نوشته بود بوضوح انجامید امیدوار باشند و آنچه مامور اند در اتیان ان بجان
کوشند و سرموی از اتیان احکام شرعیه تجاوز تجویز نکنند و به معتقدات حقه اهل سنت و جماعه متحلی باشند
کار همینست و غیر این همه هیچ + اگر والدینشان تجویز نکنند و خوشنود نباشند سیر هندوستان را مغتنم شمرند والسلام
مکتوب دویست هفتاد و دوم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان بالغیب و
ایمان شهودی و بیان توحید شهودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فنا در کار است توحید شهودیست
توحید وجودی هیچ در کار نیست و در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن
کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشایخ متقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بتوحید
شهودی اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة سیادة پناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که
ایمان بالغیب بوجود واجب تعالی و بسایر صفات او سبحانه نصیب انبیاست و نصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوة
والتسلیمات و نصیب اولیائی که بکلیت مرجوع عنه و بنسبت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل
اقل و نصیب علما و نصیب عامه مومنان و ایمان شهودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزلت بوندیا از
ارباب عشرت چه ارباب عشرت هر چند مرجوع عنه اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر
بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه پس هیچ وقت ایمان شهودی نصیب شان است و انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات چون
بکلیت مرجوع اند ظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیب نصیب شان است این فقیر در بعضی از رسایل خود
تحقیق نموده است که باوجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است و عدم وصول تا بانجام کار و رجوع بکلیت
علامت وصول به نهایة النهایة صوفیه کمال درجمع بین التوجهین دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمل

شمرده ام ان ایشانند هم چینیم یارب   انبیا علیهم الصلوة والسلام چون از مقام دعوة فارغ میکردند و متوجه
عالم البقا می شوند و مصلی رجوع تمام میشود بشوق تمام ندا و الرفیق الاعلی بر آورده بکلیت متوجه حق جل شانه
میکردند در مراتب قرب بیخبر مینمایند ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها + وللعاشق المسکین ما یتجرع + نزد فقیر کمال
آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز ملحوظ نباشند و خرا احادیث
مجرده هیچ مشهود نبود ثم عومل معه ما عومل معه و در وقت رجوع نظر بتمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ
عامه مومنان امر دیگر مشهود او نبود و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق جل و علا او را کار نباشد
و چون امر دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود در خت از غیب بشهادت
کشد و معامله را از کوش به غوش برد. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ناقصی رجوع
بکلیت را نقص خیال نکند و توجه باطن را که بحق است جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و
تکمیل ایشان است نداند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه بمراد حق جل سلطانه
از اعلی به اسفل نزول کرده است و از وصل به هجر خود را قرار داده پس صاحب رجوع قایم بمراد حق است جل شانه
و فاقی ما از مراد خود صاحب توجه بوصل و شهود محفوظ است و به قرب و معیت شادان ؎ هجری که
بود مراد محبوب + از وصل هزار بار خوشتر + لانی فی الوصال عبید لنفسی + وفی الهجران مولی للموالی
وشغلی بالحبیب لکل حال + احب الی من شغلی بحالی + و فضایل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه
نسبت بصاحب رجوع قطره ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضایل نبوة است وان توجه از
اثار ولایت شتان ما بینهما اما فهم هر کس به این کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اجابعات
تنزیه و تشبیه گویند که ایمان بتنزیه همه مومنان را حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند
و کثرت را کسوت وحدت داند و صانع را در صنع مطالعه کند بالجمله توجه بتنزیه صرف نزد ایشان نقص است و شهود وحدت بی ملاحظه
کثرت عیب اینجماعة متوجهان احدیت صرف را ناقص میشمرند و ملاحظه وحدت را بی مطالعه کثرت تجرید میدانند و تقیید
انکارند سبحان الله بجهره دعوت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات تنزیه صرف است و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیهی است انبیا
علیهم الصلوة والتسلیمات نفی الهه باطله آفاقی و انفسی مینمایند و با بطال آنها دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود بیچون بیچگونه است
و لا میکنند هیچ شنیده که پیغمبری دعوت بایمان تشبیه نموده است و خلق را ظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوة والتسلیمات در

اکثر اصحاب صحو و اولیای کامل تصنیف [illegible] ارباب [illegible] دوران م

او سبحانه می نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله
ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون اینجماعه ارباب
بی نهایت اثبات می نمایند و همه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت را که در مطالب خود
مستشهد می آرند الکتاب هو الاول والاخر والظاهر والباطن و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و السنة اللهم انت الاول فلیس قبلک شئ و انت الاخر فلیس
بعدک شئ و انت الظاهر فلیس فوقک شئ و انت الباطن فلیس دونک شئ هیچ استشهاد نیست زیرا که این
عبارات حصر از برای نفی کمال وجود از ماسوا است به ابلغ وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له و امثال آن در کتاب و سنت بسیار است این توجیه نه تاویل نصوص
چنانکه گمان برده اند بلکه حمل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام به امر رسالت شخصی نمایند
میفرمایند که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که ابلغ از حقیقت است و چون فعل از
اندازه قدرت فاعل که عبد و مملوک صاحب قدرت کامله است زیاده بوقوع آید و التفات و توجه آن مالک قادر در آن
فعل معلوم باشد مالک سزد که بگوید این فعل را من کرده ام ته تو این سخن را هیچ دلالت نیست باتحاد فعل و نه بر ذات
اتحاد ذات حاشا و کلا که فعل عبد مملوک عین فعل مالک مقتدر بود و یا ذات او عین ذات او اینجماعه مذاق انبیا را
علیهم الصلوات و التسلیمات نکر نفهمیده اند که مدار دعوت ایشان بر ثبت است وجود غیر و غیریت عبارات ایشان را
بر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلفات بارده است اگر فی الحقیقة موجود یکی بود و ماسوای او ظهورات او بوند
و عبادت ماسوی عبادت او باشد چنانچه اینجماعه گمان برده اند چرا انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مبالغه و
تاکید در منع آن نمایند و عقوبتهای ابدی بر عبادت ماسوی مترتب سازند و عابد آنها را دشمنان خدا گویند
چون در منشاء غلط ایشان را اطلاع نه بخشند و دید غیریت را که از جهل ایشان ناشی شده است زایل
نکردانند و عبادت ایشان را عین عبادت حق جل و علا ندانند بعضی از اینجماعه گویند که پیغمبران علیهم
الصلوة و التسلیمات بواسطه قصور فهم عوام کسه از توحید وجود باز پوشیده بنا دعوت را بر غیر و غیریت
کرده اند و وحدت را پوشیده به کثرت دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است پیغمبران
علیهم الصلوات و التسلیمات حق اند به تبلیغ آنچه نفس الامر است هرگاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را موجود

بناشد چرا پوشیده داشته اظهار خلاف نفس امر نمایند علی الخصوص حکامی که بذات وصفات وافعال واجب الوجود
تعالی وتقدس تعلق داشته باشد باظهار واعلان احق اند گو نظالم اگرچه در فهم آن قاصر باشند نمی بینی که متشابهات
قرآنی وآنچه در احادیث آمده است از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز در فهم آن عاجزند مع ذلک وانبیا
آن ممنوع نشدند وغلط عوام مانع اظهار ایشان نگشت اینجماعه کسیکه بدو وجود قائل ست واز عبادت ماسوی او
تنزه می نماید او را مشرک می نامند وآنکه بیک وجود قائل است او را موحد میگویند اگرچه عبادت هزار صنم نماید
بتخییل آنکه اینها ظهورات حق اند سبحانه وعبادت ایشان عبادة حق ست تعالی شانه انصاف باید نمود که این
صنف مشرک کدام ست وموحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت نکرده اند ودو وجود
گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت معبود ست جل سلطانه عبادت ماسوی را شرک گفته اند اکابر
صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند در مشرک نمی کنند ماسوی ماسوی ست دانند یا ندانند بعضی از
متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه میگویند واز غیبت تحاشی مینمایند وطعن وتشنیع بقائلان
غیریت میکنند وشیخ محی الدین وتابعان او را این راه به الکابیش می آیند وبنیاد میکنند مع ذلک اینجماعه عالم را
غیر حق جل سلطانه نمی گویند بلکه نه عین حق ونه غیر حق جل وعلا میدانند این سخن از صواب دور ست الاثنان
متغایران قضیه مقرر ست منکر وثبت مصادم بدیهه عقل ست غایته ما فی الباب متکلمین در صفات واجبی
جل سلطانه لا هو ولا غیره گفته واز غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک متغایرین مراعات نموده اند چه
صفات واجبی جل سلطانه از حضرت ذات تعالی وتقدس منفک نیستند وجواز انفکاک درمیان
ذات وصفات قدیمه او تعالی وتقدس متصور نیست پس لا هو ولا غیره در قدیمه صادق ست بخلاف عالم که
این نسبت دروی مفقود ست کان الله ولم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم موافق هم بلغت وهم باصطلاح
از صدق دور ست اینجماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند وحکم مخصوص آنرا اینجا اطلاق
نموده واینجا چون بنفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم ست بر ایشان که بغیریت عالم قائل شوند واز زمره ارباب
توحید وجودی برآیند وبه موجودات متعدده حاکم گردند در توحید وجود این گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و
تابعان او گفته اند وعین گفتن نه بآن معنی ست که عالم باصالة متحد ست حاشا وکلا بلکه بآن معنی ست که عالم معدوم ست
ووجود واجب ست تعالی وتقدس چنانچه این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق این معنی نموده ست سوال صوفیه وجودیه گوینده ود

که شرک گویند به اعتبار انست که او دوبین است و دوبین مشرک طریقت است جواب دفع دوبینی که شرک طریقت است بتوحید
شهودی حاصل میشود و توحید وجودی دران موطن هیچ درکار نیست باید که مشهود سالک و ملحوظ او غیر از یک ذات مقدس
امرے دیگر نبود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت مندفع گردد در روز که آفتاب را تنها می بیند و ستارها را نمی بیند
دفع دوبینی حاصل است هرچند هزاران از ستارها در روز موجود بوند مقصود انست که یک آفتاب مشهود بود و ستارها
معدوم باشند یا موجود بلکه گوییم که کمال فنا در الضرورت است که اشیا موجود باشند و سالک از کمال گرفتاری
که بمطلوب حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز در دیدهٔ بصیرت او نه درآید و
اگر اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فانی از که بود و که را فراموش سازد اول کسیکه تصریح بتوحید وجودی کرده است شیخ
محی الدین بن العربی است عبارات مشایخ ما تقدم هرچند که از توحید و اتحاد خبر میدهد اما قابل حمل اند بر توحید شهودی چه هر که
غیر حق را جلتنا نه بیند بعضی گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی الدار غیره دیار انداختند
این همه گلهاست که از شاخ یک بینی شگفته هیچ کدام را دلالت بر وحدت وجود نیست و لیکن مسئلهٔ وحدت وجود را مبوب و مفصل ساخته
است و در رنگ صرف و نحو مدون نموده شیخ محی الدین است و بعضی از معارف غامضه این مبحث را مخصوص بخود کردانیده
حتی که گفته خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم الولایت اخذ میکنند و خاتم الولایة محمدی خود را می داند
و شراح در توجیه ان گفته اند که بادشاه اگر از خزینه دار خود چیزی بگیرد چه نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقا و
حصول کمالات ولایت صغری و کبری توحید وجودی هیچ درکار نیست توحید شهودی باید تا فنا متحقق شود و نسیان ماسوی
حاصل گردد تواند بود که سالکی از بدایت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید وجودی هیچ بروی ظاهر نشود
بلکه نزدیک است که انکار این علوم نماید نزد فقیر راهی که بی ظهور این معارف بسلوک میسر شود اقرب است از ان راهی که متضمن
این ظهور بود و ایضا سالکان این راه اکثر شان بمطلوب میرسند و رونده های آن راه اکثرشان در راه می مانند و از
دریا بقطره بسر میکردند و توهم اتحاد ظل کفایت مینمایند و از وصل محروم میشوند و همین را نتیجه علوم ساخته است
والله سبحانه الملهم للصواب سیر فقیر هرچند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما
چون عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده و سیر محبوبی داشته بوادی و مفاوز راه را بامداد فضل و عنایت
طی نموده است و از کمال کرم او را از ظلال گذرانیده باصل رسانیده و چون معامله به مسترشدان افتاد دید که راه دیگر اقرب
بوصول است و سهل بحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تنبیه

از

از تحقیق سابق معلوم شد که اگر چه موجودات متعدد باشند و ماسوی حق جل و علا موجود بود اوست که فنا و بقا متحقق
شود و ولایت صغری و کبری حاصل آید چه نسیان ماسوی فناست نه عدم ماسوی دید ماسوی باید که مفقود شود
نه آنکه ماسوی معدوم و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور به اکثر خواص پوشیده مانده است از عوام چه گوید توحید شهودی
را عین توحید وجودی خیال کرده معرفت وحدت وجود را از شرائط راه دانسته اند و وجود گوینده را اجمال
و تفصیل انگاشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق را جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجود خیال کرده اند
و شهود وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر را علیه
و علی جمیع اخوانه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوة در مقام شهود وحدت در کثرت بوده
است کریمه انا اعطیناک الکوثر را اشاره بآن مقام می نمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت بیان می نمایند بدرستیکه دادیم ترا شهود وحدت
در کثرت ما را از نوسدا واد کوثر درمیان حروف کثرت این بشارت را فهمیده اند حاشا و کلا که امثال این معارف شایان مقام نبوة باشند
جل انبیا علیهم الصلوة و التحیات بخدای بیچون جل سلطانه دعوت می نمایند و هر چه در مرایای چون گنجایش دارد از بیچون نی نصیب
ست دریافته چون لی و چندی قسم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را اضافت دهد مگر انبیا را علیهم الصلوة و التسلیمات به ترازوی
کمالات خود می سنجند و کمالات ایشان را مماثل کمالات خود می دانند کبرت کلمة تخرج من افواههم ؎ چو آن کرمی که در سنگی
نهان است * زمین و آسمان او همان است * و لمیته است او را ازین قسم معرفت که اوائل حاصل شده بود ندامت و استغفار
است و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از جناب قدس نفی می نماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره می فرماید هر چه دیده
شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا آن را نفی باید کرد پس شهود وحدت در کثرت نیز
شایان نفی گشت و هر چه شایان نفی است از جناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه مرا ازین
شهود برآورده است و از گرفتاریهای مشاهده و معاینه نجات بخشیده درخت را از علم بجهل کشیده و از
معرفت بحیرت برده جزاه الله سبحانه عنی خیر الجزاء من به این یک سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش
ایشان و بحق از اولیا کم کسی بمثل این عبارة تکلم نموده است جمیع مشاهدات و معاینات را بدین نهج
نفی ساخته درین مقام منقبت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدائی بر بهاء الدین حرام اگر
ابتدای او انتهای بایزید نباشد باید جست چه بایزید باآن بزرگی از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگنای
سبحانی قدم بیرون نزده بخلاف حضرت خواجه ما که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته

جل سلطانه تنزیه او نزد خواجه تشبیه است چه چون او چون کمال او نقص ناچار اظهار او که از تشبیه ناگذشته است
ابتدا خواجه ما باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخر حال بدین نقص اطلاع بخشیدند که
نزدیک بانقضا میگفت ما ذکرتک الا عن غفلة و ما خدمتک الا عن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور
او نبود تعالی بلکه حضور ظلی بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناچار از وی غافل باشد جل سلطانه او تعالی
ورای او رست ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند
ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که از ابتدای توجه ایشان به احدیت صرف است و از اسم و صفت
جز ذات نمی خواهند تعالی مبتدیان رشید این طایفه علیه را این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال
مشرف شده است حاصل میشوند اند پس ناچار نهایت کمل در بدایت این بزرگواران مندرج باشد غایة ما فی
الباب این توجه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منصبغ سازد سالک از مشاهدات
سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارف تشبیهی خلاص و اگر این توجه غلبه پیدا نکرد و بباطن مقصور
گشت بایستی که ظاهر شهود وحدت در کثرت متلذذ بود و به توحید و اتحاد محظوظ باشد اما این شهود در حق ایشان مقصور بر
ظاهر است بباطن سرایت نکرده باطن شان متوجه احدیت صرف است و ظاهر شان مشاهد وحدت از کثرت
باشد که توجه باطن بواسطه غلبه نسبت ظاهر معلوم نشود و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوایل حال کاتب
این سطور بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجه بباطن که باحدیت صرف بود آگاهی نداشت و به کلیت خود را
متوجه شهود وحدت در کثرت مییافت بعد اندکی حضرت حق سبحانه بر توجه باطن اطلاع بخشید و باطن را بر ظاهر نصرت
داد و معامله را تا به اینجا رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک از این قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از
بعض خلفای این خاندان بزرگ سر بر زده است نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتار این معرفت
بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود اند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند هیچ
هرچند باطن ایشان نیز ایمانی به تنزیه صرف دارد اما گرفتار دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم
دیگر جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارد و جز مشاهده سفلی امر دیگر را معتقد نیستند اند ملاحده اند که از مبحث
خارج اند و فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات که جماعه از صوفیه آنرا کمال می شمرند و جمع بین التشبیه
والتنزیه می انگارند آن شهود شهود حق نیست جل و علا و مشهود در آن جز متخیل و منحوت ایشان نه آنچه در ممکن

می بینند و جهت نیست تعالی و تقدس و آنچه در حادث می یابند قدیم نه و هر چه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه زنهار
بترهات صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را جل سلطانه حق ندانی اینجماعه بواسطه غلبه حال اگر معذور اند در رنگ
مجتهد مخطی از مواخذه مرفوع اما با مقلدان ایشان تا چه معامله کنند کاش در رنگ مقلدان مجتهد مخطی باشند
واگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس واجتهاد اصلی است از اصول شرعیه که ما بتقلید آن ماموریم بخلاف کشف
والهام که ما را بتقلید آن امر نفرموده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است پس تقلید
علماء مجتهدین باید کرد و اصول دین را موافق آراء ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف آراء
علماء مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطحیات ایشان باید شمرد
و از ظاهر مصروف باید ساخت عجب است که بسیاری از صوفیان عوام را بایمان امور کشفیه و الهامیه خود
همچو وحدت وجود مثلا دلالت می کنند و ترغیب بتقلید اینها می نمایند و بر عدم آن ایمان تهدید میکنند کاش
دلالت بر عدم انکار این امور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر است و عدم انکار
دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار اینها محافظت باید نمود تا مبادا انکار این امور به انکار ارباب
این امور کشد و به اولیاء حق جل و علا بغضی و عداوتی پیدا کند بر وفق آراء علماء اهل حق کار باید کرد
و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم جرات نباید کرد هذا هو الحق المتوسط بین الافراط
والتفریط والله سبحانه الملهم للصواب عجایب کاری است جمعی از مدعیان این راه باین شهود و مشاهده
قناعت ندارند بلکه این شهود را تنزل انگاشته درین اثنا برؤیت بصری قائلند می گویند که ذات بیچون
واجب الوجود را جل سلطانه می بینیم و میگویند که آن دولت که حضرت پیغمبر ما را علیه الصلوات والسلام
یکبار در شب معراج میسر شده بود ما را هر روز میسر است و نوریکه مرئی ایشان میشود آنرا باسفار صبح تشبیه مینمایند و نور را مرتبه بیکی می انگارند
و نهایت مراتب عروج را تا ظهور آن نور تصور مینمایند تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام و مکالمه
بآن حضرت جل شانه می نمایند و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان گاهی در حق دشمنان از
خود از آن حضرت عزشانه وعیدها نقل میکنند و گاهی دوستان خود را بشارتها میدهند بعضی از ایشان گویند که بقیه ثلث شب
یا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه وتعالی مکالمه داشتیم و از هر باب سخنان پرسیدیم جواب یافتیم لقد استکبروا
فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا از سخنان این جماعه مفهوم میشود که آن نور مرئی را عین حق میدانند

حق جل سلطانه و آن نور را ذات او تعالی تصور میکنند نه آنکه از ظهورات او تعالی انگارند ظلی از
ظلال او دانند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانه افترای محض است و الحاد صرف و زندقه
خالص نهایت تحمل خداوندی است جلشانه که امثال این مفتریان را بعذابهای گوناگون استعجال نمیفرماید
و استیصال نمی نماید سبحانک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام بمجرد طلب رؤیة هلاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از طلب رؤیة
زخم لن ترانی خورده بیهوش افتاد و از آن طلب تائب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که محبوب
رب العالمین است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از عرش و کرسی
درگذشت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در رؤیة او علیه و علی آله الصلوة و السلام با وجود اشارتهای قرآنی
اختلاف است اکثر علما بعدم رؤیة او علیه و علی آله الصلوة و السلام قایل گشته اند قال الامام الغزالی و الاصح
انه علیه و علی آله الصلوة و السلام ما رای ربه سبحانه لیلة المعراج این بیسعادتان بزعم باطل خود هر روز خدا را می بینند
جلشانه و حال آنکه علما در رؤیت دنیوی محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم قیل و قال دارند قبحهم الله
سبحانه ما اجهلهم و ایضا از سخنان این جماعة معلوم میگردد که آن کلام را که میشنوند نسبت آن بحضرت حق سبحانه همچو نسبت
کلام بمتکلم میکنند و این عین الحاد است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در وی
ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بود که آن علامات حدوث است سخنان مشایخ کبار ایشان را در غلط انداخته است چه
مشایخ نیز اثبات کلام و مکالمه بحضرت جل سلطانه نموده لیکن باید دانست که مشایخ نسبت آن کلام را بحضرت
حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم نمی توانند بلکه همچو نسبت مخلوق بخالق تعیین میکنند درینجا هیچ محظور نیست حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جل شانه نسبت این کلام بحق جل سلطانه
همچو نسبت مخلوق بود بخالق نه همچو نسبت کلام بمتکلم و همچنین کلامیکه از حضرت جبرئیل
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی
همچو نسبت مخلوق بود بخالق غایة ما فی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانه و منکران
کافر و زندیق گویا کلام حق مشترک است در میان کلام نفسی و کلام لفظی که بی توسط امری حضرت
حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل وعلا ناچار

ناچار منکران کافر بود فافهم فان هذا التحقیق ینفعک فی کثیر من المواضع والله سبحانه الموفق باید دانست وجودیکه
در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکن علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار
ست وقدرة حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشی محض
ست چه جای آن دارد که ناظر بواسطه تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد
بطریق حقیقت ست یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت ست و بر فرد دیگر بطریق مجاز بنابرین که جم غفیر از
صوفیه لسبق ثانی الیقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند و وجود ممکنات را اثبات
نکنند مگر عوام یا اخص خواص مراد از اخص انبیا اند علیهم الصلوة والتسلیمات و از امتان ایشان کسی که بولایات
اصلیه ایشان مشرف شده ست و دایره ظلال را بتمام طی کرده عوام ظاهربین اند وجود واجب تعالی و وجود
ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند و هر دو را موجود تصور مینمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را
از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود مینمایند نه راجع
بحقیقت و ذات وجود تا یکی حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه متوسطان که از رتبه عوام قدم فوق مانده اند و از کمالات
اخص خواص کوتاه دست اند مشکل ست که قائل بوجود ممکنات گردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت
نمایند ازینجاست که گفته اند که ممکن را موجود باین علاقه میگویند که او را نسبتی ست بوجود کما یقال الماء المشمس
وجودی بوی قایم ست تا بطریق حقیقت موجود شود بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند بنفی و اثبات
ان تعبیر نمی نمایند و بعضی مینمایند و موجود جز واجب تعالی را نمیدانند و اما ایشان وجود ممکن را غیر وجود ذات
نمیدانند چنانچه عیان نمیدانند و گروهی از ایشان تعبیر کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی با آن وجود موجود
ست ممکن نیز بهمان وجود موجود ست این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید بالجمله در اثبات وجود ممکن
نظر ایشان در عین شعشعان انوار وجود واجب تعالی توانا آنرا تمیز بنهان در روز با وجود شعشعان نور آفتاب
ستارها را نمی بینند و انکه نیز مین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستارهاست در روز هر که حدید
البصر ست تواند دید و هر که ضعیف البصر ست این دید ازو نصیب ست اگر پرسند که عوام با وجود ضعیف البصر در کوه عجب
چگونه وجود ممکنات را میتوانند دید و حال انکه شعشعان انوار وجود واجب تعالی مانع رویته اوست گوییم که عوام ارباب علم اند
نه از ارباب دید سخن ما در ارباب دید ست نه در ارباب علم چه ارباب علم از مبحث خارج اند پس گویا ظهور انوار جیب

واجب تعالی در حق ایشان مفقود است پس مانع رؤیت وجود ممکنات نباشند آنکه گوییم که ظهور انوار مانع شهود
وجود ممکنات است نه مانع علم بوجود ممکنات چه علم اشیا بسا است که بسماع و تقلید نیز حاصل شود و بطریق استدلال هم صورت
بندد چنانچه علم بوجود ستارها در روز ضعیف بصر را نیز حاصل است باوجود ظهور نور آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات
است نه شهود وجود آنها چه شهود از صفات بصیرة است و بصیرة ایشان کور است مشهود ملک بود یا ملکوت جبروت
باشد یا لاهوت ای عزیز عوام چنانچه درین مبحث مشارک خص خواص اند در جاهای دیگر نیز در میان ایشان شرکتی
حاصل است اینجاست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی نمایند و در
معاشرت با خلق و با اهل و عیال خیرالنسا با اهل و عیال شغل ایشان معامله میفرماید چنانچه حسن معاشرت خود علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات مشهورند منقول است که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام تقبیل امامین
میفرمودند و بتمام اهتمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یازده پسر دارم
و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام که این رحمتست که بر بندها
رحیم خود عطا میفرماید و چون خص خواص در بعضی اوصاف بعوام مشارکند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد و
ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشانرا در رنگ خودها خیال میکنند و آنکه در
در اوصاف و شمایل از ایشان جدا بود او را میکرند و بزرگ میدانند اینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا
که از اوصاف و اخلاق ایشان جدا است بهتر میدانند از ان اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است
اگرچه ان اخلاق در انبیا موجود بوده علیهم الصلوات والتسلیمات شنوده نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید گنجشکر که چون
یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان راه نمییافت و میگفتند که
بچه مرده است بیرون تابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه و علی آله الصلوات والسلام فوت کرد حضرت
پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام بسی گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون
بتاکید مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنجشکر بهتر است یا بهتر البشر نزد عوام کالانعام معامله اول بهتر است و آنرا بی
تعلق میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون
این دار دار آزمایش و ابتلاست عوام را شبهه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت و مصلحت است
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه بحرمت سید البشر علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات

افضلها ومن التسلیمات اکملها بر سر اصل سخن رویم و گوییم که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ایمان اصحاب ایشان
و ایمان اولیا که ملحق به اصحاب اند بعد از شهود بواسطه رجوع بدعوت به غیبت قرار یافته است در رنگ آنکه شخص آفتاب را
در روز به بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل بایمان غیبت
گردد و ایمان علما هم متعلق به غیب است تا غیب ایشان بواسطه حسن متابعت انبیا علیهم الصلوات والتحیات حکم حدس
پیدا کرده است و از نظریه برآمده است مراد از علما اینجا علماء آخرت است نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل عامه
مومنان اند و ایمان بغیب که بعامه مومنان منسوب است بهترین اقسام او ایمانی است که بتقلید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات مربوط است و به تاکید و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم منوط سوال علما نموده اند ایمان استدلالی
بهتر است از ایمان تقلیدی حسنی که بسیاری از علمای استدلال را شرائط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر
نداشته و تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب آنکه ایمانی که بتقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل شود ایمان
استدلالی نیست که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ رسالت صادق اند
چه شخصی که حضرت حق سبحانه وتعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیا که همه موید بمعجزات اند همه
صادق باشند علیهم الصلوات والتسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که در ایمان تقلید آبا خود نماید و صدق انبیا
علیهم الصلوة والتحیات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علما معتبر نیست باقی ماند
استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کنند و بترتیب صغرا و کبرا ایمان نتیجه پیدا سازند آن استدلالی
امری است که بمکان نزدیک است و از وقوع دور در مقام استدلالی بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین
دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسی گذشته باشد دیگر آنکه او هم محقق است و هم متاخر در اثبات این مطلب عالی
سعی بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که مخالفان رسایل او آن مقدمه را منع یا نقض
بیش نیاورده باشند و خللها متوجه نکرده باشند. وای بر صاحب استدلال که ایمان را بمجرد استدلال حاصل نماید و تقلید انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات او ننماید ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین **مکتوب دویست هفتاد و**
سوم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه سالک باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر التفات
نکند و اگر وقایع برخلاف آن رو دهند اعتبار نکند که شیطان دشمنی است قوی از مکر و کید او غافل نباید شد و مناسب
ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها ومن التسلیمات

الملها صحیفه النفات که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول ان متبهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه
خیر الاندراج یافته بود که اگر چنانچه مبالغه در منع سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن
ست نیز بود چون لغوی میر محمد نعمان بعض یاران اینجائی که در واقعه آنحضرت را صلے الله تعالی علیه و علی آله
وسلم دیده اند که ازین معرکه مولود بسیار حضی اند بر تقدیر ترک شنودن مولود بی تکلف ست محذور ما اگر وقایع را اعتبار بود
و در منامات عنها باشد مرید از به پیران هیچ احتیاج نباشد و التزام طریق از طرق عبث می نماید هر مریدے
موافق وقایع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زند کانی خواهد نمود آن وقایع و منامات موافق طریق
پیر شان یا نباشند و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسله پیرے و مریدی برهم میخورد و هر بوالهوسی بوضع
خود مستقل میکردد و مرید صادق هزار وقایع را با وجود پیر به نیم جو نمی خرد و طالب شید دولت حضور پیر
منامات را از ضغثات احلام میشمرد و هیچ التفات به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی ست قوی منتهیان از
کید او ایمن نیستند و از مکر او ترسان و لرزان احتراز مبتدیان و متوسطان چه گویند غایة ما فی الباب منتهیان
محفوظ اند و از سلطان شیطان مصئون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان شایان اعتماد
نباشند و از مکر دشمن محفوظ نبوند سوال واقعه که دران واقعه حضرت پیغمبر را به بیند صادق ست و از کید و مکر شیطان
محفوظ فان الشیطان لا یتمثل بصورته کما ورد پس وقایع ما نحن فیه صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بوند جواب
صاحب فتوحات مکیه عدم تمثل شیطان را مخصوص بصورت خاصه آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام که مدفون در
مدینه ست میسازد و حکم بعدم آن تمثل هر صورتیکه به بیند تجویز نمی نمایند و شک نیست که تشخیص آن صورت علی صاحبها
الصلوٰة و السلام خصوصاً در منامات بسیار متعسر ست پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثل شیطان را مخصوص
بصورت خاصه آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة و السلام نسازیم و هر صورتیکه به بیند عدم آن تمثل را دران صورت تجویز
نمائیم چنانچه بسیار از علما بدان رفته اند نیز مناسب نعت شان آنسرور ست علیه و علی آله الصلوات و السلام کویم
که اخذ احکام از آن صورت و دریافتن مرضی و نامرضی آن از مشکلات ست چه تواند بود که دشمن لعین درمیان
متوسط شده باشد و خلاف واقع را بوقع نموده بود و شنیده را در شبهاه و التباس انداخته عبارت و اشارت خود را
عبارت و اشارت آن صورت علی صاحبها الصلوٰة ادا نمیده باشد چنانچه مرویست که روزی آن سرور علیه و علی آله
الصلوٰة و السلام مجلسی داشتند و صنادید قریش و روسا اهل کفر آنجا حاضر بودند و بسیاری از اصحاب کرام نیز دران مجلس بودند

سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام برایشان سوره والنجم میخواندند چون ذکر الهه باطله ایشان بکلام آن سرور علیه
و علی آله الصلوة والسلام منضم ساخت بنحیکه حاضران آنرا که از کلام آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام انگاشتند و هیچ
راهی به تمیز آن نیافتند کافران که حاضر بودند غلغله برآوردند و گفتند که محمد با ما صلح کرد و ستایش بهان ما نمود و حاضر از
اهل اسلام نیز ازان کلام متحیر ماندند و آن سرور ازان کلام آن لعین اطلاع نداشتند فرمودند چه واقعه است اصحاب کرام عرض کردند
که این فقرها در اثنای کلام شما ظاهر شده آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام متفکر و محزون گشتند درین اثنا جبرئیل علی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آمد وحی آورد که آن کلام القای شیطانی بوده و هیچ نبی و رسولی نگذشته است که شیطان
در کلام او القا ننموده است پس ازان حق سبحانه و تعالی آنرا رد کرده است و کلام خود را محکم ساخته است پس هرگاه
در زمان حیاة آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام کلام باطل خود را القا نماید و مجلس تمیز نکند بعد از وفات آنسرور علیه
و علی آله الصلوة والسلام در حالت منام که محل تعطیل حواس است و جای التباس و اشتباه با وجود تنهائی رائی ازکجا معلوم
شود که آن واقعه از تصرف شیطان محفوظ است و از تلبیس او مصون یا آنکه گوییم چون در اذهان تصاویر ثمرات خواندنگان از
دشنونکان متمکن شده بود که آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین عمل منع خواهند بود چنانچه ممدوحان از مادحان
اضعاف ان و معنی در متخیله ایشان منتقش گشته تواند بود که در واقعه آن صورت متخیله خود را دیده باشند بلی آنکه آن واقعه را حقیقتی باشد
و یا تمثل شیطانی بود و ایضا واقعات در رؤیا صادقه کاهی محمول ظاهر حقیقت آنها بهمانست که رائی دیده است مثلا
صورت زید در خواب دیده است و مراد همان حقیقت زید است و کاهی مصروف از ظاهر اند محمول تعبیر مثلا صورت زید را در
خواب دیده است و مراد ازان عمرو گرفته اند مثلا بواسطه علاقه مناسبت که در میان عمرو و زید بوده است پس این وقایع
را ازکجا معلوم شود که محمول بر ظاهر اند و از ظاهر مصروف نیند چرا نتواند بود که مراد ازان وقایع تعبیرات بود و آن وقایع کنایات
باشد از امور دیگر بی آنکه تمثل شیطانی رانجا اثر بود با لجمله اعتبار وقایع نباید نهاد و اشیاء در خواب موجود نمی باید نمود که اشیاء را
در یقظه نبیند که شایان اعتماد است و گنجایش تعبیر نه آنچه در خیال دیده شود در خواب و خیال است یا آن انجا متمنیست که بعضی
خوردند کالی نموده اند نام ختیار بدست ایشانست الامیر محمد نعمان را غیر از انقیاد چه چاره است عیاذا بالله سبحانه
الکریم بعد از منع توقف نماید اگر فرضا توقف کنند کار از حد خواهد کرد مبالغه فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت
طریق خواه بسماع و رقص بود خواه بمولود و شعر خواندن هر طریق را موصلیت بمطلب خاص و وصول
بمطلب خاص این طریق متوسط به ترک این امور هر کرا طلب مطلب این طریق بود باید که از مخالفت این طریق

۴ در حالت لفظ در مخصوص صحابه شیطان لعین در کلام آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ۱۲

این طریق اجتناب نماید و مطالب طرق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما
این کار میکنیم و نه انکار میکنیم یعنی این کار منافی طریق خاص ماست پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بر آن
انکار هم نمائیم لکل وجهة هو مولیها فیروزآباد که ملجا و ملاذ فقیر است و قدوه ما پیران هرگاه در وی امری حادث
شود که مخالف این طریقه علیه بود جای اضطراب فقیر است مخدوم زاده ها حق اند بمحافظت طریق پدر بزرگوار
خود فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر والد بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند
و هیچ تغییر نکنند کان مجادله فرمودند چنانچه بسمع شریف شما نیز رسیده باشد از مشرب قوی العذب حضرت خواجه ما نوشته
بودند آری در اوایل حال ما بعضی امور رعایت مذهب ملامتیه نموده سماع میفرمودند ملامت را ترجیح داده ترک عزیمت
در بعضی اشیا ارتکاب نمودند اما در اواخر از این امور هم اجتناب داشتند و یاد ملامت و ملامتیه نمی کردند به نظر انصاف
ببینند و اگر فرضا حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد آیا باین امر راضی
میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمودند بلکه انکار می نمودند مقصود
فقیر اعلام بود قبول کنند یا نه کنند هیچ مضایقه نیست و گنجایش مشاجره نه اگر مخدوم زاده ها و یاران آنجایی بر همان
وضع مستقیم باشند فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و هفتاد و چهارم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلند همتی و عدم التفات بشهودات سفلی
که تعلق بمراتب ظلال دارد و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند رسایل ثلث شما که ارسال داشته
بودید رسید و از وقایع احوال و کرامات که اندراج یافته بود بوضوح انجامید حالیکه در آخر حال شهود وحدت در کثرت
نوشته اند باین عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها این است که بحال اول شود و گم شدن گم کند یعنی بنده ام و خلقم و
امت محمد مصطفی ام صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم آن حال اصل است و فوق احوال مذکوره است اما انتها
دیگر است و نهایت از آن حال بمراحل بعید است ع هنوز ایوان استغنا بلند است مرا فکر رسیدن ناپسند است
مقصود از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بوده که بکثرت
تعلق دارد سبحانه الحمد والمنة که ببرکت این کلمه طیبه این شهود از شما زایل گشت همت بلند دارند و
بجوز و مویز این راه اکتفا ننمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچه تنگ توحید آمده بشاه راه افتاده اند
چه نعمتهاست اگر تذکر احوال سابق نکنند و یاد از نهایت شهود گذشته هم ننمایند به استغفار عمری دیگر باید

خواهند بسیاری از کولان یاران را نیز دیده ایم که کوکنار را گذاشته اند و بر قبح آن عمل مطلع گشته اتفاقا بعد از مدتی تذکر
احوال کوکنار خوردن و یا و لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است مجذوبا شهود که
که بمرایای کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شهود دیگر هیچ که او بجهل دارد ازالتش از بعید است بل مدد شیخ مقتدا
به آن راه رفتن متعذر است خوبی اغرای مولانا احمد بر کسی که عوام او را از علماء ظاهری می دانند و او نیز علم باحوال خود و
احوال یاران خود ندارد دستار آنست که باطن او متوجه شهود دیگر هیچ است که موطن جهل است و ایمان او در رنگ علماء
ایمان به غیب است باطن او از بلند فطرتی التفاتی به شهود کثرت نیز نکرده است و ظاهر او بتبرکات صوفیه مفتون
و مغرور نگشته وجود شریف او در آن نواحی مغتنم است این حالت که شما از حصول آن خبر داده آید مولانا درست
که بانحالت متحقق است علم او لم یعلم نزد فقیر مدار آن لقمه بر وجود مولانا است عجب است که از اهل کشوف آن نواحی
این معنی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیعه دهد
التماس عاد فاتحه دارد والسلام مکتوب دویست هفتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفساری
که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری اکثر یاران خود نوشته بود و تحریص نمودن بر تعلیم علوم شرعیه و نشر
احکام فقهیه ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه که مصحوب شیخ حسن
وغیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجه ویس نموده اند
و در صحیفه دیگر استفسار از قبول خود فرموده در این اثنا توجه بحال شما نموده دیدیم که مردم آن نواحی همه بجانب
شما آمده اند و التجا بشما می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشته لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انگارند که از مظان ریب و اشتباه است بلکه از محسوسات
و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل این دولت شما را تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در مواضعی که جهل تمکن
گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده و بان محبت و اخلاصی که شما را بدوستان خود محض فضل عطا فرموده است تعالی فعلیکم
بتعلیم العلوم الدینیة ونشر الاحکام الفقهیة ما استطعتم فانهما ملاک الامر ومناط الارتقاء ومدار النجاة کمر
همت را مضبوط بسته خود را در جرگه علماء دارند و به امر معروف و نهی منکر خلق را براه حق
جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه وتعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی
ربه سبیلا ذکر قلبی که یاران مجازند نیز موید اتیان احکام شرعیه است و دافع سرکشی نفس اماره

ملاک الامر و مناط الارتقاء و مدار النجاة کمر همت را مضبوط بسته خود را در جرگه علما دارند و بامر معروف و نهی که منکر
خلق را براه حق جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی سبیلا
ذکر قلبی که یاران مجازند نیز مؤید اتیان احکام شرعیه است و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم
اطلاع بر احوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل بیحاصلی خود ندانند احوال یاران در آئینه احوال ی
کمالات شما کافی است احوال شماست که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معامله شما گر فرضاً شما را میل سیر ماوراء النهر و یا سیر هندوستان پیدا شود نایب مناب شما انجا
شیخ حسن است التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه ضروریه زود تر
فارغ شود این سیر هندوستان هم در حق او مغتنم بود و هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علی ملة الاسلام علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نوشته بودند که آن پایه آشنا مانده است که ترقی واقع شده
است بجهة در غیبت و بی شعوری میدهد از فراح طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت
بر ترقی نیست در شعور بیند یا در بی شعوری قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نه بیند و از ماسوای
او سبحانه در سویدای اندیشه او هیچ نماند نه باین معنی که اشیا را غیر او تعالی نه بیند و بعنوان ماسوی نداند این
خود کثرت بینی است بلکه غیر او را سبحانه اصلا نه بیند و نداند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راه و بدون خرطه اتحادست هیچکس را تا نکرد او فنا + نیست ره در بارگاه کبریا + مکتوبی که دریز
ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است و فواید غریبه در آنجا اندراج یافته نقل از شیخ حسن آورده اند
نیک ملاحظه خواهند فرمود التماس دعا مغفرة والده مرحومه خود نموده بودند اجابت نموده اید باقی احوال این حدود را
شیخ حسن بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فقیر و فقیرزاده ها التماس دعاء سلامتی خاتمه دارند والسلام مکتوب
دویست و هفتاد و ششم بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات و متشابهات قرآنی و بیان
علماء راسخین و بیان کمالات ایشان و بما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
علیهم و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و ایاکم من الراسخین فی العلم ای برادر حضرت
حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابهات قسم اول منشاء علم شرایع و احکام است

و قسم ثانی مخزن علم حقایق و اسرار ابد دو وجه و قدم و ساق و هاله و امثال که در قران و حدیث آمده است همه
از متشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اوایل قرانی وارد شده اند نیز از متشابهات اند که بر تاویل
انها اطلاع نداده اند که علما راسخین ر خیال نکنند که تاویل عبارات از قدرت است که بدین تعبیر ان نموده اند حروف
مقطعات قرانی چه گویند که هر حرفی ازان حروف بحالت مواجه از اسرار خفیه عاشق و معشوق در مرتبت خاص
از رموز دقیقه محب و محبوب و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات ان که متشابهات اند از مقاصد کتاب
اند امهات انه وسایل پیش نیستند برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات اند و محکمات کتاب قشر ان لب
متشابهات اند که بر فرو شارة بیان اصل مینمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات
متشابهات حقایق اند و محکمات نسبت بمتشابهات صور ان حقایق عالم راسخ کسی بود که لب را به قشر توام جمع ساخت
و حقیقت را بصورت تولد فرود آورد علما قشر به قشر خرسند شده به محکمات اکتفا نموده و علما راسخین علم محکمات را
حاصل نموده از تاویل متشابهات حظ وافر واصل میکنند و جمع صورت و حقیقت را که محکم متشابه است مینمایند اما
کسیکه بعلم محکمات دخل بمقتضای ان محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید انکس جاهل
است که اصل خود بخبر است و ضال است که از ضلالت خود بی شعور میشود اند که این نشاء مرکب صورت و حقیقت است
تا این نشاء هست حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالی و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت کما
قال المفسرین عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشاء وست لان من مات فقد قامت
قیامته و در نشاء آخر دیگر که ظهور حقایق است انفکاک صور از حقایق انجا حاصل است
پس حکم هر نشاء علاحده است خلط نکنند یکی را به دیگری مگر جاهل یا زندیق که مقصودش
ابطال شرایع است چه هر حکمی که شریعت را مقید است همان حکم برنشئه است عامه مومنان و
اخص خواص از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان بی سرانجام
در معد دانند که گردنهای خود را از ربقه شریعت برارند و احکام شرعیه را مخصوص بعوام خیال میکنند
که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانکه اهل امارت سلاطین را بجز عدل و انصاف مکلف نمیدانند
و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات
شرعیه ساقط گشت و این کریمه را و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین سلسله کما قال

و بدو واقف است که بر وجدان آن را معبر ساخته تاویل اینها از اسرار و غامضه عرفان است که با اخص خواص آن را نموده اند

کما قال سهل التستری مستشهد می آرند یعنی انتهاء عبارت تا حصول معرفت حق تعالی ظاهر است که بیان
کرده است یقین را با الله سبحانه مرادش انتهاء کلفت عبادة بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل و علا نه نفس
عبادت که آن مقتضی الحاد و زندقه است و می انگارند که عبادة عارفان ریائی است برای آن میکنند که
مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند نه آنکه عارفان محتاج به عباداتند و در تایید این قول
از مشایخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشد مریدان از وی منتفع نگردد خذلهم الله سبحانه ما اجهلهم
ان قدر احتیاج که عارفان را بالعبادات است عشر آن مبتدیان را آن احتیاج حاصل نیست چه عروجات
ایشان مربوط به عبادات است و ترقیات ایشان منوط باتیان احکام شرعیه الیه ثمرات عبادة که عوام را
موعود است متوقع است عارفان را ثمرات امروز میسر است پس ایشان احق بعبادت باشند و احوج باتیان شرایع
شریعت بوند باید دانست که شریعت عبارة از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم و متشابه هر دو افراد آن علماء ظاهر به
قشر آن کفایت نموده اند و علماء راسخین قشر را از لب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر
فرا گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد جمعی بصورت آن گرفتاری
پیدا کرده اند و از حقیقت آن انکار نموده اند پیر مقتدای خود را غیر از ظاهر نبرده اند و ندانسته اند این جماعه علماء
قشر اند جماعه دیگر گرفتاران حقیقت گشته اند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته اند بلکه شریعت را مقصور
بر صورت داشته اند و قشر انگاشته اند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته اند بلکه شریعت را مقصور
بر صورت و قشر انگاشته اند و لب ورای آن تصور نموده اند مع ذلک سر موی از اتیان احکام شریعت باز نمانده اند و
صورت را از دست نداده و تارک حکمی از احکام شریعت را باطل و ضال شمرند اینها اولیاء الله اند جل سلطانه
و محبت او تعالی از ماسوی او سبحانه ببریده اند جمعی دیگر آنانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع
قشر و لب را یقین نموده حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن
بی اثبات صورت ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بی ثبوت حقیقت بود از اسلام نرسیده اند و نجات بخش تصور میکنند کما هو حال ظواهر العلماء
و عوام المؤمنین و حصول حقیقت را بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قائل آن را زندیق و ضال می دانند
بالجمله کمالات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعیه است و علوم و معارف الهیه مقصور بر عقاید کلامیه

که بر سعی اهل سنت به ثبوت پیوسته است هر آینه شهود و مشاهدات را بیک مسئله نحوی ولی و بیچگونگی حق جل و علا که از مسایل کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعیه ظاهر گردد به نیم جو نمی خرند و آن ظهور را از مظان استدراج می شمرند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ایشانان علماء راسخان اند که به حقیقت معامله ایشان را اطلاع بخشیده اند و ببرکت مراعات آداب شریعت ایشان را بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقهٔ ثانیه که هرچند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان احکام شرعیه مهما امکن سر موی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را ورای شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و به حقیقت معامله آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی است و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء راسخین که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت آن اولیا ظل ولایت انبیا علیهم الصلوات و التحیات و علماء راسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که علماء صوفیه بیان کرده اند نهار الایق بشان آن متشابهات نمی دانست و از اسراری که قابل استتار باشند آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خواسته که بمعنی درد است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه تعالی بمحض فضل خود شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی از آن دریای محیط به زمین استعداد این مسکین کشاده گردانید دانست که علماء راسخان نیز از تاویلات متشابهات نصیب وافر است الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تعبیرات وقایع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله بر حضور داشته از آن مقوله هیچ ننوشت چه کشف قلم بمعارف دیگر جاری گشته و معامله دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت و السلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی اخوانه الصلوات و التسلیمات العلی

مکتوب دویست و هفتاد و هفتم

بملا عبد الحی صدور یافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معانی که اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بی حاصل دانسته و ورای انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند

در رنگ شهود آفاقی بی ما حصل دانسته ورای النفس و الافاق شهود اثبات نموده اند بلکه النفس شهود را در دروازه
وصول ناگشته انگاشته اند و ورای این علوم و معارف نوشته اند چنانکه بعضی از کتب و رسایل ایشان لایح است
بدان ارشدک الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آیاتیست که دال اند بر
قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی خود در سیر انفسی متصور نیست
و آن خود در نفس سالک نمیباشد سه ذره کربس بنک در پیش بد بود + اگرچه عمری سنگ زند در خود بود + و آنچه
در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و دلایل است بر ذات او تعالی نه مشاهدهٔ ذات عز سلطانه
قطب المحققین سید العارفین ناصر الدین خواجه عبید الله قدس الله سره الاقدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است
سیر مستطیل و سیر مستدیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مقصود از خارج دایره خود
طلبیدن است و سیر مستدیر بهر گرد دل خود گشتن است و مقصود را از خود جستن پس تجلیاتی که در صور حسی مثالی
و همچنین در پرده انوار میباشند داخل علم الیقین اند هر صورتیکه باشد و هر نوریکه ظاهر شود و ممکن باشد آن نور یا
بیرنگ متناهی باشد یا غیر متناهی محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس الله
سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت ع ای دولت ترا بهر مکان بجستم + هر دم
خبرت ز این و آن میجستم + که این اشارت بمشاهده آفاقیست که مفید علم الیقین است و این شهود چون از معنی
خبر میدهد و حضور آن نمی بخشد الا بالامارات و الاستدلال لاجرم در رنگ شهود دود حرارت باشد که دلالت
میکند بر ذات آتش پس این شهود از دایره علم بر نیاید و مفید عین الیقین نشود و منفی وجود سالک نباشد
عین الیقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد ان کان معلوما بالعلم الیقینی و این شهود مستلزم فنای
سالک است در غلبه این شهود و تعین او بالکلیه گم میگردد و در دیده شهود او اثری از آن باقی
نمیماند و در شهود فانی و مستهلک میگردد این شهود نزد طایفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم معیت
بادراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک عوام و خواص شریک اند لیکن فرق انست که خواص را
شهود خلق مزاحم شهود حق جل و علا نیست بلکه در دیده شهود شان غیر حق جل و علا مشهود نه و عوام را مزاحم است
لهذا از آن شهود ذهول تمام دارند و از ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین
حجابه در وقت تحقیق این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در آن هیچ طرف اصلا گنجایش نیست قال البعض الکبرای

قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب حق الیقین وقال ایضا وعلامة
من عرف حق المعرفة ان یطلع علی سره فان یجد علامة فذلک الکامل فی المعرفة الذی لا معرفة وراها وقال
بعضهم ایضا قدس الله تعالی اسرارهم العلیة اعرفهم بالله اشدهم تحیرا فیه حق الیقین عبارت از شهود ذات
سبحانه بعد از انتفاء التعین و اضمحلال التعین فالا این شهود ذات حق است سبحانه بحق است جل سلطانه لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاه و این در بقا بالله که مقام بی یسمع و بی یبصر است صورت بند و کمال سالک بعد از تحقق بفنا
مطلق که فنای ذات و صفات است حق سبحانه و تعالی بمحض عنایت خویش از نزد خود وجودی میبخشد
و از سکر حال و بیخودی بصحو و افاقت می آرد و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند درین
موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند در عین شهود عالم و در عین علم شاهد همین تعین اوست
که عارف درین موطن آنرا عین حق می یابد عز شانه تعین کونی چه انسی ازان در دیده شهود
او نمانده است و از تجلیات صوریه که تعینات و صور خود هارا حق می یابند تعالی شانه ان تعینات
کونیه است که فنای با وراه نیافته است فاین احدهما عن الآخر ما للتراب و رب الارباب اگرچه ظاهر
عبارت نزد عوام موهم عدم فرق است میان تجلی صوری که خود را حق یافتن است و میان حق الیقین
که درینجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری انا بر صورت میفتند و در حق الیقین بر حقیقت و نیز در
تجلی صوری حق را بخود می بینند و درین موطن حق را بحق می بینند تعالی شانه حق را بخود نمیتوان دید بر
اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چه حق را جز بحق نمیتوان دید آن در مرتبه حق الیقین
است که حقیقت شهود دران مقام متحقق است و لبعض شیوخ الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق و لم یعلم التعین
الا التعین الکونی اطال لسان الطعن علی الاکابر قدس الله تعالی اسرارهم فی تفسیرهم حق الیقین علی النهج الذی
تقرر و زعم ان هذا التعین فالتحصیل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم فی السلوک و هم فسروا به حق الیقین الذی
هو نهایة الاقدام فکیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لهم فی النهایة یحصل لنا فی التجلی
الصوری الذی هو اول اقدامنا والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام مکتوب
دویست و هفتاد و هشتم بملا عبد الکریم سنامی صدور یافت در بیان آنکه لازم بر هر کسی
بعد از تصحیح عقاید و عمل بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم است از ما سوی الله

حق جل و علا که نسیان ما سوی است مداومت طریقه علیه نقشبندیه و تحریص بامداد و اعانت متولی و اینا سب
ذلک الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب آن عزیز رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیاران
کرده و میکنند آنست که بعد از تصحیح عقاید بموافق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم بعد از اتیان
کلام فقهیه از فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه امتثالاً و انتهاءً سلامت و این
قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و تعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود که در قلب ما سوی حق جل و علا
مخطور نشود فرضاً اگر هزار سال حیات وفا کند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند نه بآن معنی که اشیاء در خاطر
کنند و اظهار غیر حق نمایند جل سلطانه زیرا که این معنی در ابتدا مراقبات توحید را نیز میسر است
بلکه بآن معنی که اشیاء اصلا در دل خطور نکند و این عدم خطور مبنی بر نسیان قلب است ما دون حق سبحانه
بر نهجی که اگر بتکلف اشیا را بیاد او دهند یاد نکند این دولت معبر بفنای قلب است و قدم اول است درین راه
و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند سعه بجلس تا نگردد فنا + نیست ره در بارگاه کبریا
واقرب طریق از مسالک وصول باین دولت عظمی طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم زیرا
چه این بزرگواران ابتدای سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات
و مجاهدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند
طریق ما اقرب طرق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بهم و اقتدی بهدیهم مولوی
الجامی سعه نقشبندیه عجب قافله سالارانند + که برند از ره پنهان بحرم قافله را + از دل سالک ره جاذبه
صحبت شان + می برد وسوسه خلوت و فکر چله را + قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور + حاش لله
که برآرم بزبان این گله را + همه شیران جهان بسته این سلسله اند + روبه از حیله چسان بگسلد
این سلسله را + ثانیاً موضوع آنکه صحیفه محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون متحقق از فرط محبت فقرا بود
موجب فرحت گشت دعای فقیر را بایشان رسانند ثالثاً لایح باد که مکتوب مرغوب آن عزیز بشیخ حبیب الله رسید از
فوت والد مرحوم خود نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانیده عزای مصیبت نمایند
و گویند که بدعا و فاتحه و صدقه و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة
تلحقه من والد او اخ او صدیق رابعاً مکشوف آنکه فیض احمدی طریقه این بزرگواران را نموده تا شرکت است

حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران کرامت فرماید که مشار الیه چون در اسلام نو در آمده است اول تعلیم عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب گلستان و بوستان دخل بیکار است والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافت

در اداء شکر نعمت دلالت او بر طریقه علیه نقشبندیه و تحریص بر صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل سلطانه که بتوسط ان مترتب گشته و ذکر یافته الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا مهدی علی رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود از عبارت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره که سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها که در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع شده است مخدوما فقیر این عبارت را ندیده است که در فتوحات یکبار دیده بود در ینولا هر چند تفحص کرد تعیین الموضع میسر نشد اگر مکرر نظر آید اعلام خواهد نمود ان شاء الله تعالی دیگر فقیر در اداء شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما معترف بعجز است همه کار و بار مبتنی بر ان نعمت است و این همه ثمره مربوط با احسان محسن توسط شما ان داده اند که کم کسی دیده است و همین توسل شما ان بخشیده اند که کم کسی چشیده است از خواص عطایا القدر عطا فرموده اند که اکثری را از علوم عطایای آن مقدار میسر نشده است احوال و مقامات و اذواق و مواجید علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زینه ها راه عروج ساخته بمدارج قرب و منازل وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثمه و لا وصول لا عبارة و لا اشارة و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا احاطه و لا سریان و لا علم و لا معرفت و لا جهل و لا حیرت ٭ چه گویم با تو از مرغی نشانه ٭ که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم ٭ چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آنها مترتب است بر آن نعمت شما بوده است متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختی از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات

مکتوب دویست و هشتادم بحافظ محمود صدور یافته این طایفه سرمایه سعادات

و هرگرا این نعمت مشرف سازند و استقامت دهند همه چیز عطا نهند داد و بعد الحمد لله و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند
که مکتوب شریف که مصحوب جناب مولانا مهدی علی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت لله سبحانه الحمد که
محبت فقرا که سرمایه سعادت دنیوی و اخروی است رسوخ تمام دارد و بسیاری ایام مفارقت تاثیری دران نکرده دو چیز
محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة و السلام و محبت و اخلاص با شیخ مقتدا باین
دو چیز هرچه دهند نعمتی است و اگر هیچ ندهند و این دو چیز راسخ باشند غم نیست هر خواهند داد و اگر عیاذا بالله سبحانه در
یکی ازین دو چیز خلل یافت مع ذلک احوال و اذواق بحال خود است آنرا استدراج باید دانست و خرابی خود باید انگاشت
طریق استقامت همینست والله سبحانه الموفق والسلام مکتوب دویست و هشتاد و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان
صدور یافت در شکر نعمت انتساب طریقه علیه نقشبندیه و آنکه درین طریق راه بکمالات نبوة بطریق تبعیة و وراثت می
کشایند و هرکه درین طریق بنا اعتماد بر وقایع و منامات خود سازد و اختراع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن
نکند خاسر و خایب است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت عظمی بکدام زبان
بجا آرد که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرا را بعد از تصحیح عقاید بموجب آرای اهل سنت و جماعة شکر الله تعالی سعیهم
بسلوک طریقه علیه نقشبندیه مشرف ساخت و از مریدان منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام
درین طریق بردن بهتر از هفت گام طرق دیگر است راهیکه بکمالات نبوة بطریق تبعیت و وراثت کشاده میشود مخصوص
باین طریق عالیست منتهای طریق دیگر تا نهایت کمالات ولایت است ازینجا راهی به کمالات نبوة نکشاده اند
ازینجاست که این فقیر در کتب و رسایل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان
چنانچه اصحاب کرام وراثة از کمالات حظ وافر گرفته اند منتهیان این طریق نیز ازان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل
می یابند مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدوار اند
المرء مع من احب بشارتی است دور افتادگان از خایب خاسر درین طریق کسی است که داخل این طریق شود و مراعات آداب
این طریق نکند و امور محدثه درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند [illegible]
گناه طریق چیست او براه منامات و واقعات خود شتافته است که روی بترکستان آورده و بضیعا از راه کعبه منحرف گشته است ع
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * این ره که تو میروی بترکستان است * خوش می آید که باوجود جمعیت یاران و سرگرمی طالبان
این طریق تنها ازینجا بجا سازم نیز این اگر مناسب بیند بگیرید و رفته بود شروط بشرایط بوده بحال نیز شروط بشرایط است بعد از

و بعد از اجلاس دیگرے بجای خود برنجیکه هیچ فتوری بوضع سابق راه نیابد اگر متوجه نخیزد و شوند گنجایش دارد
و بودن این عزیز الخط معامله انجا را برهم نزنند و جمعیت طالبان فوت منه اند زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب دویست هشتاد و دویم ببیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت
خضر علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام و شمه از احوال ایشان الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی بود
که یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام استفسار مینمودند فقیر را چون اطلاع بر احوال
ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقاً امروز در حلقه بامدادے می بینم که حضرت الیاس
و حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات بصورت روحانیان حاضر شدند و بتلقی روحانی حضرت
خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که
بصورت اجسام متمثل شده کارهائے که از اجسام بوقوع می آید از ارواح ما صدور می یابد از حرکات و
سکنات جسمانی و طاعات و عبادات جسدی درین اثنا پرسیده که شما نماز بمذهب امام شافعی ادا مینمائید
فرمودند ما بشرائع مکلف نیستیم چون مهمات قطب مدار را با ما مربوط ساخته اند و قطب مدار بمذهب شافعی است ما هم
در پس او نماز بمذهب شافعی ادا مینمائیم دران وقت معلوم شد که بر طاعت ایشان جزا مترتب نیست و ادائے
طاعات بموافقت با اهل طاعت مینمایند و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را
موافقت بفقه شافعی است و کمالات نبوت را مناسبت بفقه حنفی اگر فرضاً درین امت پیغمبرے مبعوث
میشد موافق فقه حنفی عمل میکرد درین وقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره معلوم شد
که در فصول سته نقل کرده اند که حضرت عیسے علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام
ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد دران وقت بخاطر رسید که ازین دو بزرگوار درخواست دعا نماید فرمودند که
کسے را که عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بود ما را در انجا چه مدخل باشد گویا خود را از میان کشیدند
و حضرت الیاس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درین گفتگو هیچ تکلم نفرمودند والسلام

مکتوب دویست هشتاد و سوم بصوفی قربان صدور یافت در بیان رویة حضرت رسالة خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
در شب معراج که در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرة واقع شده است پرسیده بودند که اجماع اهل سنت و جماعة است که رویة
در دنیا واقع نیست حتی که اکثر علماء اهل سنت منع رویة حضرت رسالت خاتمیت

حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والامام
انه علیه الصلوة والسلام ما رای ربه لیلة المعراج و تو در رسایل خود لوقوع رویة آن سرور علیه الصلوة والسلام در
شب معراج در دنیا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گوئیم که رویت آن سرور علیه الصلوة والسلام در شب معراج
در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آن سرور علیه الصلوة والسلام در آن شب چون از دایره
امکان و زمان بیرون جست و از تنگی امکان برآمد ازل و ابد را آن واحد یافت بدایت و نهایت را در یک نقطه متحد دید
اهل بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند یافت در بهشت دید عبد الرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال
از فقرا اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به بهشت خواهند رفت دید که به بهشت بعد از مضی آن مدت در آمد و سر توقف را
از وی پرسیدند پس رویتی که در آن موطن شود در حکم رویة آخرت خواهد بود و منافات با اجماع بر عدم وقوع آن
نخواهد داشت و آن رویة دنیوی که نفی محمول بر تجوز است و مبنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها مکتوب سیصد و
هشتاد و چهارم بملا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر است و علم باحوال
نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معامله آنست که در مکتوبات حضرت مخدوم زاده کلان
علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از عالم امر که باطن
اوست احوال و مواجید و مشاهدات و تجلیات که در ابتدا و توسط ظهور مینمایند نصیب عالم امر است که باطن انسان
است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که باطن انسان است
ظاهر را بحکم وللارض من کاس الکرام نصیب در وقت قوت دارد ازین احوال نیز نصیب است هر چند ثبات و
استقامت نیست الا نحوی از انصباغ پیدا کرده و یا صالحه کاری که بظاهر تعلق دارد علم بآن احوال است نیز که
باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال اگر ظاهر نمی بود در راه دانش و تمیز نمی گشود ظهور صور مثالیه و
معارف و مقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن راست علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
که اولیائی که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی هست
از راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلا شخصیکه حالت جوع بروی طاری شده است و بی تمادی
ایام ساخته مع ذلک میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین شخصی دیگر است که طریان آن حالت در حق
وی ثابت شده است اما نمی داند که آن حالت مسمی بجوع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابر اند

فرقے ندارند کار در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند طایفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از تلوینات آنها اصلا واقف نیستند و جمعی دیگر تلوینات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جماعه هرچند تشخیص احوال نمی توانند کرد اما داخل ارباب علم اند و شایان مشیخت و تشخیص احوال کار شیخ نیست بلکه این دولت بعد از فرون شتطاد له ظهور نمایند تا یکے را ازان دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده طفیلی او سازند انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم بعبادته تعالی مدیده مبعوث بشدند باحکام متمایزه هرکدام ازایشان مخصوص بشریعت و انبیاء دیگر علیهم الصلوات و التحیات مامور بتبعیت آنها بیند بنا و در دعوت بهمان احکام اکتفا می فرمودند هم خاص کند بنده مصلحت عام را ✦ والسلام مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که بروح تعلق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی طریق الرشاد والهمک صراط الرشاد که سماع و وجد جماعه را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل اوقات متسم وقتی حاضر اند و وقتی غایب گاهے واجد اند و گاهے فاقد ایشان اند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان است و تمکین احوال حاصل مقام ایشان نه و دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت در شان ایشان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت و مغلوبه فمرة یعرجون و اخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت از رقیت ایشان دایمی است و حال شان سرمدی لا بل لا وقت لهم و لا حال فهم ابا الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا وجد له ارے قسمی از منتهیان اند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان نیز نافع است بیان آن تفصیل در اواخر این بحث تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سؤال کنند که حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ازین حدیث مفهوم مے شود که وقت وے ہمیشہ نبی باشد جواب گوئیم که بتقدیر صحت این حدیث لفظ لی اشارتیست بندرت وقت و وقت مستمر خواسته اند تا شامل بود مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوئیم که دو وقت مستمر کیفیت خاصه اتفاقا دست میدهد و اتفاق بود که از وقت وقت نادر مراد

دارند این کیفیت نادره خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود اگر سوال کنند که سماع نغمه نتواند بود که در تحصیل
این کیفیت نادره مدخلی داشته باشد پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جواب گوئیم که تحقیق
این کیفیت غالبا در حین ادای نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست دهد نیز از نتایج و ثمرات اوست تواند بود
که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضا در خبر است اقرب ما یکون العبد من الرب
فی الصلوة و قال تبارک و تعالی واسجد واقترب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی جل شانه میسر است کجا بشر
عمر دران وقت منتفی است پس ازین خبر و از کریمه نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت و دوام وصل
اتفاق مشائخ است قال ذو النون المصری ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل لا یرجع و یاد داشت که عبارت از دوام
حضور است بجناب قدس خداوند جل سلطانه در طریقه حضرات خواجگان قدس الله ارواحهم امر مقرر است اهل
انکار از دوام وقت علامت نارسائی است و شرذمه قلیله از مشائخ کابن العطاء و امثاله که بجواز رجوع واصل بصفات
بشریت قایل گشته اند از انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع چه رجوع
البته واقع نیست کما لا یخفی علی اربابه پس اجماع مشائخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد و خلاف بعض راجع بجواز
رجوع گشت هذا طایفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول مشاهده جمال لا یزالی ایشان را
برودت قویه دست میدهد و نسبت تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و درجه منازل وصول
هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند باوجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب
در حضور سماع ایشان را سودمند است و حرارت نغمه هر زمان باد سماع ایشان را عروج بمنازل قرب میسر میشود و بعد از
تسکین از آن منازل فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه می آرند و بان رنگ منصبغ میگردند از این وجه بعینه
منفعتیست چه فقد در حق ایشان مفقود است بلکه باوجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است
سماع و وجد منتهیان و واصلان آری بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد
جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکنند محتاج السماع میگردند طایفه دیگر از مشائخ اند قدس الله تعالی اسرارهم
که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام
اصلی خود متوجه جناب تقدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی تمکن و آرام گشته است مددی بروح میرسد
روح را بواسطه آن امداد مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادت است و تسکین در ادای

الق

حقوق بندگی وطاعات مثل عروج در نهاد ایشان کم است وشوق ہم عروج در بواطن شان قلیل ہنوز متابعت
ملت جبین موفقت ایشان لامع است وبکحل اتباع سنت دیدہ بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر ماز دور خبرے
مے بینند کہ نزدیکان دار العباران عاجز اند ہر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند کہ بنور اصل منور ودر جامع مقام
شان عظمت دارند وجلیل القدر اند ایشان را احتیاج بسماع ووجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند ونورانیت
اصل از عروج کفایت می بخشد جماعہ متقلدہ از اہل سماع ووجد کہ بر عظم شان این بزرگواران واقف نیستند خود را
از عشاق میگیرند وایشان را از زہاد گویا عشق ومحبت را منحصر در رقص ووجد میدانند وطائفہ دیگر از منتہیان
آن اند کہ بعد از قطع مسالک سیر الی اللہ وتحقق بہ بقاء باللہ ایشان را جذب قوی عنایت میفرمایند وبقلاب الجذب المنزل
کشان کشان مے برند برودت آنجا از سرایت ممنوع است وتسلیہ ایشان را غیر جائز در عروج محتاج باسور غریبہ نیستند
سماع ورقص را در تنگنای خلوت ایشان بار نیست ووجد وتواجد را با ایشان کار نہ باین عروج اجتبائی تا
نہایت مرتبہ ممکن الوصول میرسند وبواسطہ متابعت آنسرور علیہ الصلوات والتسلیمات والتحیات از مقامیکہ مخصوص
بآنسرور است علیہ الصلوات والتحیۃ نصیبے می یابند این نوع وصول مخصوص طائفہ افراد است اقطاب نیز از آن مقام نصیب
ندارند اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانہ این نوع واصل نہایت النہایت را بعالم باز گردانند وتربیت مستعدان
با وحوالہ نمایند لفضل او در مقام بندگی فرود می آید در رجوع بمیرغ نفس متوجہ جناب مقدس سبحانہ اوست کہ جامع
کمالات فردیت است وحاوی تکمیلات قطبیہ یعنی بالقطب ہمنا قطب الارشاد لا قطب الابدال وتا دعلوم مقامات ظلی و
معارف مدارج اصلی ورا میسر است بلکہ آنجا کہ اوست ظل است ونہ اصل از ظل واصل واگذرانیدہ اند این کامل مکمل
بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاولہ وازمنہ متباعدہ بظہور آید ہم مغتنم است عالمی از نور او منور گردد ونظر او شفای
امراض قلبیہ است وتوجہ او دافع اخلاق ردیہ مرضیہ اوست کہ مدارج عروج را تمام کردہ در مقام بندگی فرود آمدہ است
وآرام وانس بعبادات گرفتہ بمقام عبدیت کہ فوق آن مقامے نیست در مقامات ولایت ازین طائفہ بعضی را انتخاب
نمودہ بشرف اصطفا ممتاز ند وقابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبہ ولایت
است وحاوی تمام مقامات درجہ دعوت از ولایت خاصہ ونبوت بہرہ مند است بالجملہ در شان او این
مصراع صادق است آنچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری ؛ بذا مبتدی را سماع ووجد مضر است
ومنافی عروج ہر چند بشرائط واقع شود شمہ از شرائط سماع در آخر این رسالہ بتحریر خواہد یافت

انتشار الله تعالی وجد او معلول است حال او و بال است حرکت او طبعی است تحرک او منسوب بهوای نفسانی و عجز
بالمبتدی من لا یکون من ارباب القلوب ارباب القلوب متوسطون بین المبتدین المنتهین و المنتهی هو الفانی
فی الله و الباقی بالله و هو الواصل الکامل الانتها ر درجات بعضها فوق بعض و للوصول مراتب لا یکمل
قطعها ابد الابدین بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتهیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست
که ارباب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه است که بدولت جذب مشرف نشده اند بریاضات
و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع مسافت نمایند سماع و وجد درینصورت اینجماعه را ممد و معاون است و اگر ارباب
قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشانرا ممد و جذبه است محتاج لسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع
ارباب قلوب غیر مجذوب را نه مطلقا نافع است بلکه انتفاع از آن بشروط و شرائط است و بدونها خطر الفتنا
و از جمله شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد است محبوس است از سماع او را نیز نحوی
از عروج نمی بخشد اما بعد از تسکین از آنمقام فرود می آید و شرائط در کتب اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف
و نحوها مبین شده اند که اکثر آنها در ابنای این وقت مفقود است بلکه آنقسم سماع و رقص که درین وقت شایع
شده است و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته شک نیست که مضر محض است و منافی صرف عروج
و اینجا معنی ندارد و صعود و انصعود درینصورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات
موجود تنبیه سماع و رقص هر چند نسبت ببعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج
در پیش دارند از او ساطاند و تا مراتب عروج ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها از ینها مفقود است
نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از آن سیر
در آن اسم و ما یتعلق به است و چون از اسم و ما یتعلق به مما انکشف علی ارباب گذشته بمسمای حقیقی برسد و در
فنا و بقای پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درینصورت است نهایت اول که
نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا و بقای که در آنمرتبه حاصل میشود
اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقا است و بعد
از طی منازل عروج معنی بی نهایتی آن سیر آنست که اگر سیر در آن اسم واقع شود تفصیل شیونات مندرجه
در آن متخلق گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه هر اسم مشتمل بر شیونات مندرجه ولی نهایت است اما در وقت عروج

ف بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتهیان را نیز

اگر خواهند که او را ازان اسم گذرانند توانا بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایة النهایة برسد و اگر نه
مستهلک گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی فضیلت گمان نکنی که وصول
بآن اسم امر آسان است جانها باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت و فضل
سرفراز گردانند و آنچه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسا است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از
مراتب که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیهی که فوق العرش ترا تخیل میشود
نیز داخل دائره تشبیه است و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات و منتهای العالم است و
عالم ارواح ماورای عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگنجد و روم را در ماورای عرش
اثبات نمودن تبع اوهام نمی‌باید که روح از تو بعید است و مسافت دور و دراز در میان تو و روح است بلکه نسبت
روح را نسبت با جمیع امکنه با وجود لامکانیت برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد تا باینجا نهی توانی
دریافت طائفه از صوفیه که تنزیه روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته تنزیه الهی جل شانه تصور نموده اند
و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوا را در همین مقام حل کرده و حق آنست که آن نیز نور روح است
این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه
ازان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد والله
یحق الحق و هو یهدی السبیل و جماعه ازایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بآن بقا
پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه والتنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد الجمع
تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط
باید دانست که روح هرچند بنسبت بعالم بیچون است اما نظر به بیچون حقیقی داخل دائره چون است گویا برزخ است
در میان عالم چون و در میان جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار درو صحیح است بخلاف
بیچون حقیقی که چون را اصلا بآن راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج نماید بآن اسم نرسد پس اول از
جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکانی باید برآمد بعد ازان مراتب
لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود ازان تا بآن اسم رسد ه خواجه جنید ارو که مرد واصل است .

حاصل خواجه بجز پندار نیست پس او سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء است ورای این عالم خلق عالم امر است و ورای عالم امر مراتب اسما و
شیونات ظلاً و اصالةً و اجمالاً و تفصیلاً و در ماورای این مراتب ظلی و اصلی و کونی و الهی اجمالی و تفصیلی مطلوب
حقیقی را می باید جست تا اگر باین جست و جو بنوازند و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست افتد قناعت
نباید کرد در ماورای ورا می باید جست کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حیوف تنبیه آخر
دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقق فنای مطلق ببقای بالله مشرف شده باشد و علم حصولی او
بعلم حضوری تبدیل یافته این بحث را به بیان اوضح و لایح گردانیم بدانکه هر علمی که عالم را از ماورای ذات خود
حاصل میگردد بطریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذهن عالم و هر علمی که محتاج بحصول صورت نباشد
و آن علم ذات خود است علم حضوری است چه ذات بنفسه حاضر عالم است در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است
در ذهن متوجه بمعلوم است و چون صورت از ذهن زایل گشت آن توجه ذهن نیز زایل گشت پس دوام توجه
در علم حصولی محال عادی است بخلاف علم حضوری که غفلت از معلوم در انجا غیر متصور است چه منشاء تحقق
آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دایمی است علم نیز بذات دایمی باشد پس زوال توجه از ذات
خود ممکن نباشد و در بقای بالله علمی است حضوری که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقا بالله عبارت است
از آنکه خود را عین حق یابد چنانکه بعضی ازین طایفه حق الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند چنین است
بقا بالله که بعد از فنای مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت ندارد این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسب
بقا است که در جذبه دست میدهد بقایی که مقصود ماست دیگر است ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی
پس استمرار توجه و دوام حضور در صورت بقا بالله ثابت شد پیش از تحقق بقا بالله دوام ممکن نیست اگرچه
بسیاری را پیش از رسیدن بآن مقام چنین متوهم میشود علی الخصوص در طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم و تحقیق حقیقت و صواب ما الهمت والله تعالی اعلم بالصواب الیه تعالی المرجع والمآب الحمد لله رب العلمین
اولاً و آخراً والصلاة والسلام علی رسوله دائماً و سرمداً **مکتوب دو صد و هشتاد و ششم** بمولانا امان الله فقیه
صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب و سنت است بر وفق آرای صائبه اهل سنت و جماعت در رد
جماعتی که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت فهمیده اند و یا بکشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارشدک الله تعالی والهمک سواء الصراط که از جمله ضروریات طریق سالک اعتقاد
صحیح است که علمای اهل سنت آنرا از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را حمل
نمودن بر معانی که جمهور علمای اهل حق یعنی علمای اهل سنت و جماعت آن معانی را از آن کتاب و سنت فهمیده اند
نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف و الهام امری ظاهر شود آنرا اعتبار نباید کرد
و از آن استعاذه باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه و سریان
و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد چون علمای اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نفهمیده اند اگر این معانی منکشف شوند
و موجود جز یکی نیابد یا او را بالذات محیط داند و قریب ذاتاً یابد هر چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر
وقت معذور است اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باشد که او را ازین ورطه برآورده امور یکه
مطابق آرای صائبه علمای اهل حق است بر وی منکشف گرداند و سر موی از خلاف معتقدات حقه ایشان
ظاهر نسازد بالجمله معانی مفهومه علمای اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک الهام خود را جز آن نباید
داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومه ایشانست از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال معتقدات
خود را از کتاب و سنت میداند و باندازه افهام رکیکه خود از آن معانی غیر مطابقه می فهمد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
و آنکه گفتم که معانی مفهومه علمای اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آنست که آن معانی را از تتبع آثار صحابه
و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت ایشان اقتباس نموده اند لهذا
نجات ابدی مخصوص بایشان گشت و فلاح سرمدی نصیب ایشان آمد اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون
و اگر بعضی از علما با وجود حقیقت اعتقاد در فرعیات مداهنت نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار
از مطلق علما نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات
دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقد جید از ردی ایشان لولا نور هدایتهم لما اهتدینا ولولا
تمییزهم الصواب عن الخطاء لغوینا وهم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین القویم و سلکوا طرائق کثیرة من الناس
على الصراط المستقیم فمن تابعهم نجی و فلح ومن خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره یعنی بعد
از تمامی منازل سلوک و وصول بانتهای درجات الولایت همین معتقدات علمای اهل حق است علما را بنقل
باستدلال است و صوفیه را بکشف و الهام اگرچه بعضی صوفیه را در اثنای راه بواسطه سکر وقت و غلبه حال امور

[illegible]

مخالف ان معتقدات ظاهر میشوند لیکن اگر او را از ان مقامات گذرانیده بنهایت کار رسانند ان مخالفات ببار
منتفی میگردند والا بر همان مخالفت مینماید یا امید هست که او را بآن مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است
مجتهد در استنباط خطا نموده و در کشف از جمله مخالفات بعضے ازین طائفه حکم بوحدت وجود است و احاطه و
قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود
زائد بر ذات عز سلطانه زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجود زائد بر وجود ذات
تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که درینوقت مشهود ایشان ذات است تعالی و تقدس در مرات این صفات
و معلوم است که مرات از نظر رائی مختفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند
و گمان برده اند که اگر موجود می بودند مشهود میگشتند فحیث لا شهود لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجود صفات
طعنها کرده اند بلکه بکفر و تثنویه حکم نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجراءت فی الطعن و اگر ایشان ازین مقام
ترقی واقع میشد و شهود ایشان ازین پرده می برآمد و حکم مرائیت زائل میگشت صفات را جدا می یافتند
حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بطعن کار بر علما نمیکشید و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضے امور است که مستلزم
ایجاب واجب است تعالی و تقدس اگر چه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکنند و اثبات ارادت مینمایند اما فی التحقیق
نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل ملل را مخالف اند یکے ازانجمله امور حکم ایشان است بآنکه حق سبحانه قادر است
بقدرت بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل اما شرطیه اولی واجب الصدق میدانند و ثانیه را ممتنع الصدق
و این قول ایجاب است بلکه انکار قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت
فعل و ترک است و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هذا من ذلک مذهب ایشان درین
مسئله بعینه مذهب حکماست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود را
باین اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص احد المتساویین است فحیث لا تساوی لا اراده و
ههنا التساوی معدوم للوجوب و الامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشان است در تحقیق مسئله قضا و قدر که بحکم
کز ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان درین مبحث اینست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم قطع نظر از ایجاب
حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و حاکمی هر دو گماشتن بسیار مستقبح است انهم لیقولون منکرا من القول و زورا
و امثال اینها از مخالفات بسیار است کقولهم بعدم امکان رویة الحق سبحانه الا بتجلی صوری و این قول مستلزم انکار

رویتہ حق است سبحانہ رویتی کہ بتجلی صوری تجویز نمودہ اند فی الحقیقت رویت حق سبحانہ نیست بلکہ رویت مثال اوست سبحانہ فوق است از تشبیہ و مثال و یراہ المومنون بغیر کیف و ادراک و ضرب من مثال و کقولھم بقدم ارواح اکمل از یہا و ہذا القول ایضا مخالف لاہل الاسلام فان عندہم العالم بجمیع اجزائہ محدث و الارواح من جملۃ العالم لان العالم اسم بجمیع ما سوی اللہ تعالی فافہم پس سالک را باید کہ پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الہام خود تقلید علما راہل حق لازم داند و علما را محق و خود را مخطی انکار د چہ مستند علما تقلید انبیاست علیہم الصلوات و التسلیمات کہ بوحی قطعی معصوم از خطا و غلط معصوم و کشف و الہام و بر تقدیر مخالفت با حکام ثانیہ بوجی خطا و غلط است پس کشف خود را بر اقوال علما مقدم داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعیہ منزلہ و ہو عین الضلالت و محض الخسارت و ایضا ہمچنانکہ اعتقاد بموجب کتاب و سنت ضروریست عمل بمقتضای آنہا نیز ہمچنین کہ ائمہ مجتہدین از کتاب و سنت استنباط فرمودہ اند و استخراج احکام از انہا نمودہ از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروہ و مشتبہ و علم باین احکام نیز ضروریست مقلد را نمیرسد کہ خلاف رای مجتہد از کتاب و سنت احکام اخذ کند و بران عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذہب مجتہدی کہ خود را تابع او ساختہ اختیار کند و از رخصت اجتناب نمودہ بعزیمت عمل نماید و مہما امکن در جمع کردن اقوال مجتہدین سعی نماید تا بر قول متفق علیہ عمل واقع شود مثلا امام شافعی نیت را فرض میگوید بے نیت وضو نکند ہمچنین ترتیب در غسل اعضا و ولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولا نماید کرد امام مالک دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البتہ دلک بکند ہمچنین لمس نسا و مس ذکر را ناقض وضو گفتہ اند بر تقدیر وقوع ملمس نسا و مس ذکر تجدید وضو بکند علی ہذا القیاس بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و علمی متوجہ عروج مدارج قرب ایزدی گردد جلشانہ کہ طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد بداند کہ این قطع منازل و عروج مدارج وابستہ بتوجہ و تصرف شیخ کامل مکمل راہ دان راہ بین راہ نما است کہ نظر او شافی امراض قلبیہ است و توجہ او دافع اخلاق ردیہ نامرضیہ پس اول طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوند جلشانہ شیخ را بیابد و اند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کردہ خود را ملازم او سازد و تمام منقاد و تصرفات او گردد شیخ الاسلام ہروی میفرماید الہی چیست اینکہ دوستان خود را کردی کہ ہر کہ ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خود را بالکلیہ در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات نہی ساختہ کمر ہمت را در خدمت او ببندد و ہر چہ شیخ او را امر فرماید سرمایہ سعادت خود را دران دانستہ در امتثال آن بجان سعی

شیخ مقتدا اگر مناسب استعداد او ذکر خواهد داد و بیان آن خواهد نمود و اگر توجه بمراقبه مناسب یابد آن بشارت خواهد کرد
و اگر در مجرد صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود با عمل باخود دریافت صحبت شیخ احتیاج دیگر هیچ
شرطی از شرائط راه نیست هرچه مناسب حال طالب باشد بدید خواهد فرمود و اگر در بعضی از شرائط راه تقصیر
واقع خواهد شد صحبت شیخ آن را تلافی خواهد کرد و توجه او جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت
همچنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مرادان است جذبش خواهد کرد و محض عنایت بنهایت کار او را کفایت
خواهد نمود و هر شرطی و ادبی که در کار شود اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی
اکابر راه وسائل راه او خواهند ساخت چه طریق جذبی عادت الله سبحانه در قطع راه سلوک توسط روحانیات
مشائخ در کار است و اگر از مریدان است کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان وصول شیخ بباید که
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که او را بشیخ مقتدا رساند و نیز بباید که رعایت شرائط راه لازم داند شرائط راه در کتب
مشائخ بتفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نموده مرعی دارد که عبارت معظم شرائط راه مخالفت با نفس است
و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از اجتناب از محارم است و انتها از محارم صورت نبندد
تا از فضول مباحات اجتناب نکند چه ارتکاب فضول مباحات باشیاء مشتبهات میرساند و مشتبه بمحرم
نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات موقوف
شد بر اجتناب از فضول مباحات [illegible] و اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج [illegible]
بورع است بیانش آنست که اعمال دو جزو است امتثال اوامر و انتها از مناهی در امتثال اوامر قدسیان
نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان را نیز واقع میشد و انتها از مناهی در قدسیان نیست حقیقة الشان
بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا از آن نهی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزو است
و این اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای رفع هواهای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است
زیرا که مقتضای طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که بانجام بمحرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول
عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند که در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمیخواهد که بعبادات
اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چرا [illegible] که در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی
نشد فالقیاس مع الفارق جوابش آنست که عدم رضای نفس به ادای عبادات بواسطه آنست که او خواهان [illegible]

فراغت خود است نمی‌خواهد که خود را بچیزی مقید گرداند و این فراغت و عدم تقیید نیز داخل محرم است یا فضول
پس در امتثال و امر مخالفت با نفس از راه اجتناب از این محرم یا فضول آمده نه از راه ادای اوامر فقط که ملائکه
نیز دارند فالقیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب طرق است و شک نیست
که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق در طریقه علیه نقشبندیه بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار
کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جزء اجتناب محرم و فضول مرعی است
بخلاف رخصت که اجتناب از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سائر طرق نیز عزیمت اختیار
کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تحمل بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را در آن چه مجال
و همچنین ذکر جهر که بیش از رخصت در آن متصور نیست و ایضا مشائخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی
نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که بنهایت تصحیح در آن حکم برخصت است بخلاف اکابر این سلسله علیه
که سر موی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع و احداث روا نداشته پس مخالفت نفس در این طریق اتم
پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انسب باشد چه راه بنهایت اقرب است و مطلب
در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفای ایشان ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور در
طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده منشا آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر
این خانواده بزرگ خیال کرده اند که با این محدثات و مبدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند ندانسته اند
که در تخریب و اضاعت آن میکوشند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل **مکتوب دو صد و هشتاد و هفتم**
بحقایق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه و سلوک و معارف که مناسب
این مقام افاد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق و ختمهم بافضلهم و اکملهم محمدن الذی جاء بالصدق صلوات الله سبحانه و برکاته علیه و علیهم
و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان بواسطه دنائت همت و پستی فطرت و عدم
دریافت صحبت شیخ کامل مکمل مسلک طویل را و مطلب رفیع را براه قصیر و مقصد وضیع فرود آورده اند
و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده اند و همان را مقصد پنداشته و خود را بحصول آن کامل
و منتهی انگاشته اند احوالیکه منتهیان راه و واصلان درگاه از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان

فرسوده اند اینجا بجهت فطرت ایشان باستیلاء قوت متخیله خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده
اند همان قصه است که هم بخواب اندر رگر موشی شتر شده از بحر عمیق بقطره بلکه بصورت قطره واز دریای عمان برشحه
بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون را بیچون را بیچون تصور کرده از بیچون بچون آرام گرفته اند و مانند اینها
تخیل نموده از بیچون مانند بیمانند گردیده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بیچون آورده اند و بیمانند را گرویده
از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق تا مبطل
از مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان مطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون
مے انگارند اگر بکشف صحیح ایشانرا معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند ربنا لا تواخذنا ان نسینا
او خطانا مثلا شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا در اثنای راه خانه شبیه بکعبه
او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و همانجا معتکف گشت و شخصی
دیگر خواص کعبه را از واصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هرچند کامی از طلب راه کعبه
نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور
بهتر است آری حال طالبی که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال مقلد
محقق که قدمی در راه مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه
مطلوب نیز نموده مرحله کرده است پس مرتبه او را تحقق باشد و طائفه از ایشان باین کمال خیالی و وصال
وهمی خود را بمسند شیخی و اقتدار خلق کشیده اند و طالبان مستعد خود را بسبب قصور خود مستعدان کمالات را
ضایع ساخته اند و بشومی برودت صحبت خود حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا فاضلوا
اضاعوا فاضاعوا این تخیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان مجذوب
نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب منشارکند و بظاهر در عشق محبت متشارکند اگرچه فی الحقیقت
با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جدا است ع چه نسبت خاک را با عالم پاک چه در ابتدا هر چه هست
معلول است و بر غرض مجهول و در انتها چون بحق است با حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی این مشابهت صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریقه علیه
نقشبندیه جذبه بر سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تخیل و این نوع توهم

پر بسیار است و جمعی را هم از ایشان که متقلبه در مقام جذبه حاصل میشود از حالی بحالی میبرند و قطع منازل سلوک و طی
مسایل سیر الی الله میکنانند و آن نقلیات خود را مجذوب سالک میسازند بخاطر فاتر قرار یافت که فقره چند
نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص ممیزه هر یک
از دیگری و فرق در میان جذب مبتدی و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب این مقام
باشند لیحق الحق ویبطل الباطل ولو کره المجرمون فشرعت فیه بحسن توفیقه سبحانه وهو حسبی [illegible]
نعم المولی ونعم الوکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که بمقام جذبه
متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که
طالبان را دانستن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته
باشند از هر راهی که منجذب شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند
گذشت که بمقلب قلب پیوست انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است
نه اصلی چه نفس با روح در این مقام ممتزج است و ظلمت با نور درین مقام مختلط بالکلیه از ضیق مقام قلب برآمدن
و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجه بمطلوب و جدا شدن
نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند انا حقیقت
جامعه قلبیه محکم و برپا است انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی
مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت
بندد ع هر گدای مرد میدان کی شود ۞ پشه آخر سلیمان کی شود ۞ فظهر الفرق بین جذب المنتهی و جذب المبتدی
شهود این مجذوبان ارباب قلوب پرده کثرت است یعنی را معلوم کند یا نه و شهود شان درین کثرت است
الا عالم ارواح که بلطافت و احاطه و سریان بموجد خود بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین
مناسبت شهود روح را شهود حق سبحانه تعالی و تقدس مع احاطه سریان و قرب و معیت همین قیاس است از آنکه
نظر سالک عبور نکند مگر تا بمقام فوق نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر ایشان از
از مقام روح بالا نرود و شهود جز روح امر دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف است بر رسیدن بمقام سر روح و
انجذاب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او والبته بحصول فنا است

که نهایت سیر الی الله عبارتست ازین که سالک تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا و اطلاق شهود درین مقام
از تنگی میدان عبارتست و الا کارخانه این بزرگواران بماورای ورای شهود متعارفست چنانکه مقصد ایشان
بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان با و سبحانه نیز بیچون و بیچگونه است چون را بیچون راه نیست لا یحمل
عطایا الملک الا مطایاه این اتصال بی تکیف بیقیاس است رب الناس را با جان ناس آحاطه و سریان
و قرب و معیت حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل
سنت الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیجا حیلی دور است نزدیکان
حکم بقرب نمیکنند بزرگی میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیکست تصوف نیست علمیکه
متعلق بتوحید وجود است منشاء آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذبه پیدا نکرده اند و براه
سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانیکه بسلوک از قلب بکلیت
متوجه بمقلب القلب اند ازین علوم تبری مینمایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هرچند براه سلوک
در آیند و طی منازل نمایند اما نظر شان از مقام مالوف قطع نشود و در و تفوق پیدا نکنند امثال این
علوم دامن ایشان نمیگذارد و ازین ورطه نمیتوانند برآمد لهذا در عروج بمدارج قرب و صعود بمعارج
قدس کند و لذلک اندر ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک
نصیرا علامت وصول بنهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هرچند به تنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود
عالم را با صانع بی مناسبتی می یابد این زمان عالم را عین صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم پنداشتن
بالذات معنی ندارد ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیان را در نهایت
میسر میشود درین طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی روحی است و
مبتدی جذب قلبی چون قلب برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و
تخصیص کردن این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنابر آنست که اکابر این
خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکی از برای وصول این مطلب تعین کرده اند و
دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبه

شان خاص ست که دیگران را نیست و اگر هست نادر ست ولهذا البعضی ایشان را در این مقام فی الجمله قطع منازل سلوک نمایند و فنا و بقای شبیه بفنای و بقای ارباب سلوک حاصل میشود و شربی از مقام تکمیل که شبیه بمقام سیر عن الله بالله است نیز بدست می آید که بآن تربیت مستعدان مینمایند تحقیق این مبحث عنقریب بتحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اینجا دقیقه ایست باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوی از توجه بمقصود حاصل بود چون ببدن متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسلهٔ علیه طریقی از برای ظهور آن توجه سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق ببدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شک نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنای روح است و بقای او بوجود حقانی که معبر به بقای بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش از تعلق ببدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که فنا باو راه نیافته است و فرق در میان توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنای روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و بس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلب این طریق بوده باشد و بحقیقت ما حققنا بعون الله تعالی و سابقان که منجذب ایشان بی تعمل و کسبت اند بلکه بتوجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی ست و اثری ست از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق ببدن زائل نشده است کسب و تعمل از برای ظهور آن توجه سابق جامع راست که بواسطه این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجه سابق است و تذکیر است مر آن دولت گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مرکوزین لطیف الاستعداد اند وجه نسیان توجه سابق بالکلیه نه توجه کلی متوجه الیه بالفعل و گم شدن و آن خبر میدهد و عدم نسیان توجه چنین ست آن غایت فی الباب در سابقان آن توجه و شمول مصریات در کلیه ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز حکم روح شان میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی ارباب آری محبان اصل و مریدان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است و دائمی نیست شمول دائمی خاصهٔ محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب

قلوب نیز آن مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتی و صحوی که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و
که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جماعه طلاب را حاصل شود هر چند اگر ایشان
بکمال نرسند چه ایشان خود هم بکمال نرسیده اند دیگری را واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که از
ناقص کامل نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد پیش از افاده ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک
رسند و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان را بطریق سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند
چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند نمود
و شیخ مقتدا را که برزخ میگویند باعتبار نسبت که او در مقام برزخیت که مقام قلب فرود آمده است و از
هر دو جهت روح و نفس حظی وافر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس بما دون
خود افاده مینماید زیرا که او را توجه حقسبحانه با توجه خلق جمع شده است که هیچ یکدام حجاب دیگری نیست پس
افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضے از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین الحق و الخلق میخواهند و
شیخ برزخ را جامع بین التشبیه و التنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که نامات آن بر سکر است لائق
مقام شیخے که منبای آن بر صحو است نیست زیرا که نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و مال
اندراج منشاء سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جدا است پس ناچار سکر را دران گنجائش
نباشد بلکه اینجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است اندا شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آیند بواسطه
برزخیت مناسبت بعالم پیدا میکند و واسطه حصول کمالات میشود و مجذوب متمکن نیز چون در مقام قلب است
بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگرچه قلبی باشد نیز نصیبی بدست
آورده است لاجرم راه افاده بروی کشاده است بلکه گوئیم که کمیت افاده مجذوب متمکن بیش از کمیت افاده
منتهی مرجوع است و کیفیت افاده منتهی زیاده از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هر چند بعالم
مناسبت پیدا شده است اما در صورت است نه بحقیقت چه باطن منصبغ برنگ اصل است و باقیست باو
و این مجذوب را بعالم مناسبت فی الحقیقت است چه از جمله افراد عالم است و باقی است بقای که عالم بان باقی است
پس ناچار طالبان را بواسطه نسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجوع کمتر لیکن افاده مرتبه
کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم کیفیت افاده منتهی را حجر باشد و ایضا منتهی بلا فی الحقیقت

همت و توجه نیست و مجذوب صاحب همت و توجه هست بهمت و توجه کار طالب از پیش می برد هر چند بعید کمال ساز

و ایضا نهایت توجهی که طالب را از مجذوب بان حاصل میشود همان توجه سابق روح هست که فراموش کرده بود در

در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف توجهی که در صحبت منتهیان

پیدا میشود و توجه حادث هست که بیشتر اصلا موجود نبود و موقوف بود بر فنای روح بلکه بر بقا او بوجود حقانی

پس لابد توجه اول اسهل الحصول باشد و توجه ثانی متعسر الوجود و هر چه اسهل است بیشتر است و هر چه متعسر است

کمتر از اینجاست که گفته اند که در تحصیل جهت جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست چه آن نسبت او را اول حاصل شده

بود که بواسطه نسیان بتنبیه و تعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نه شیخ تربیت و در جهت

سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار هست و تربیت آن ضرور شیخ مقتدا را نشاید که بقسیم

مجذوب متمکن را با فاده عام رخصت بدهد و در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد

ایشان بلند افتاده باشد و قابلیت کمال و تکمیل بر وجه اتم داشته باشند در صحبت این مجذوب اگر افتند

محتمل که آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلا زمینی که قابلیت تمام از برای مزرعت گندم

داشته باشد و اگر تخم جید گندم در آن زمین انداز ندبار بااستعداد و نیکو مے آرد و اگر در آن زمین تخم رو

گندم یا تخم نخود انداز ند چه جای بر که مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت

او بیند معنی افاده در وی یابد باید که افاده او را مقید سازد به بعضی قیود مثل ظهور مناسبت طالب بطریق

افاده او و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او در دین ریاست و اقتدا چه مهما

نقصانی از وی زایل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس و چون معلوم کند که طالب از وی بنهایت افاده او

رسیده است و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی حقیقت را ظاهر سازد و او را رخصت بدهد

تا کار خود را از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتهی نداند و باین حیله راه زنی مردم نکند و امثال این

شرایط که مناسب وقت و حال او داند کو رسازد و بان وصیت تمام نموده رخصت بدهد اما منتهی مرجع

افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است هر کس

از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند گرفت هر چند تفاوت در سرعت و بطو بواسطه قوت مناسبت و ضعف

آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز مقصود هست اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ مقتدا را در وقت افاده

طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او و خوف از مکر سبحانه فی ضمن هذه الاستتار لازم است و این
التجا در این امر که در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را اعطا فرموده است در هیچ وقتی از
اوقات و در هیچ فعالی از وی منفک نمیشود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی
در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق سلوک متوجه بفوق گردد اگر باسمیکه رب اوست
برسد و در آن فانی و مستهلک گردد اطلاق فنا بروی درست می آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بروی
مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبه اولی از ولایت مشرف میگردد لیکن اینجا تفصیل است که بسط سخن در آن
ضروریست تمهید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعی است که بایجاد و ابقا و تخلیق و
ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت و سایر کمالات مراتب ولایت
و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و لیس و نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی
دیگر را بتوسط شیونات است و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لا یظهر الا علی احاد من الاولیاء
المحمدی المشرب و لم یعلم انه تکلم به احد باجمله صفات در خارج موجودند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات
مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه این بحث بمثالی روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایان فرود
می آید این فعل طبیعی در وی باعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه آب با علم بواسطه ثقل خود
بمقتضای علم از بالا به پایان می آید و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیوة است و اراده تابع علم است و قدرت
نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات آب اثبات کرده شود بمنزلهٔ
شیونات است اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزلهٔ صفات موجوده
بوجود زائد آب است باعتبارات اولی حی و عالم و قادر و مرید میتوان گفت از برای این اسامی ثبوت صفات
زائده در کار نیست پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکوره از برای آب واقع شده است
مبنای آن عدم فرق است میان شیون و صفات همچنین حکم بنفی وجود صفات نیز محمول است بر عدم این
فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون مواجه ذی الشان است و مقام صفات
نه چنین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و اولیائی که بر قدم وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
وصول فیض ثانی ایشانرا بتوسط شیونات است و سایر انبیا و جماعه که بر قدم ایشان اند صلوات الله تعالی

مقصد ثانی در بیان تعلق سلوک

وبرکاته علی نبینا وعلیهم وعلی جمیع اتباعهم وصول این فیض بآن فیض اول هم ایشانرا بتوسط صفات است لیکن گوییم
که رب آن سرور است علیه الصلوٰة والسلام و واسطهٔ وصول فیض دویم است ظل شان العلم است واین شان جامع جمیع
شیون اجمالی است وآن ظل معبر بقابلیت ذات است تعالی وتقدس مر شان علم را بلکه جمیع شیون اجمالی وتفصیلی را
لیکن باعتبار شمول شان علم مر این همه را باید دانست که این قابلیت اگرچه برزخ است میان ذات عز شانه
ومیان شان العلم اما چون یکجهت او برنگ است وآن جهت ذات است تعالی شانه در برزخ نیز رنگ آن
پیدا نمیشود لیکن این برزخ برنگ جهت دیگر که شان العلم است منطبغ است لیس ناچار از ظل آن شان گفته شد وبعضی
ظل شی عبارت از ظهور شی است اگرچه تشبیه ومثال او باشد در مرتبهٔ دویم وچون حصول برزخ بعد حصول طرفین
است لاجرم این برزخ در وقت مکاشفه در تحت آن شان منکشف میشود لیکن باعتبار این ظهور یا آخر ظلال
ظلیت مناسب افتاد وطائفهٔ از اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم وبارک اسمای
که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامعه اند وکالتفاصیل اند مر آن ظل مجمل را
وارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیهم واسطهٔ وصول فیض اول وثانی ایشانرا قابلیات
اتصاف ذات است مر سلطانه لصفات موجوده زائده وطائفهٔ که بر اقدام ایشان اند ارباب ایشان صفات است
در حق وصول فیض اول وثانی وواسطهٔ وصول فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام قابلیت اتصاف
ذات است تعالی وتقدس مر جمیع صفات را گویا قابلیاتی که وسائل فیوض سائر انبیا اند صلوات الله وبرکاته علی
نبینا وعلیهم ظلال این قابلیت جامعه اند وکالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را وطائفهٔ که بر قدم آن سرور اند علیه
الصلوٰة والتحیة وسائط وصول فیض اول نیز ایشانرا جامع است که صفات اند لیس محمدیانرا وسائل وصول فیض
اول جدا آمد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی
اسرارهم که رب آنحضرت را علیه الصلوٰة والتحیة در قابلیت اتصاف منحصر ساخته اند منشأ آن عدم فرق است
میان شیون وصفات بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق الحق وهو یهدی السبیل لیس محقق شد که رب آنحضرت
علیه الصلوٰة والسلام والتحیة رب الارباب است هم در مقام شیون هم در خانهٔ صفات و واسطهٔ وصول هر دو فیض
است ونیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کمالات ولایت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام از ذات است
بی توسط امر زائد چه شیون عین ذات اند واعتبار زیادتی در ایشان از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص

او گشت و کمل ایمان او چون از راه او فیض میگیرند ایشان نیز از مقام قرب نبی بدست آمد و دیگر از اجزا چون
وسایط صفاتی درمیان است و صفات بوجود زائد موجود اند حاجز حصین در میان فنا و تجلی صفاتی تا منزه
ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتباریست وجود زائد ندارد چه صفات موجود اند
قابلیات اینها اما چون قابلیات در رنگ برازخ در میان ذات و صفات بلکه میان شیون و صفات برزخ اند
رنگ طرفین خود میگیرد و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند و فراق دست اگر
اندک است اندک نیست و در دیده اگر نیم موست بسیارست ؛ ازین بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس
بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا آن سرور را علیه الصلوة والسلام
والتحیة در جانب حصول فیض وجود کمالات ولایت حایلی در میان نیامد و در جانب حصول فیض وجودی حایلی
درمیان آمد که قابلیت اتصاف است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون قابلیات اینها از اعتبارات عقل
باشند وجود ذهنی ثابت شد و از ان حجاب علمی لازم آمد غایة ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب
شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود
خارجی ولو سلم فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه من البین بحصول بعض المعارف بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون
این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمدی نیست منتهای سیر او که مسمی بسیر الی الله تا ظل شان است که اسم او ست
وبعد از فنا در ان اسم بفنای فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت ببقا بالله در ان نیز میسر گشت و بآن فنا
وبقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی المشرب
نیست بقابلیت صفت یا بنفس صفت که رب اوست میرسد و اگر در ان اسم یعنی فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق
نباید کرد همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون
و صفات است و چون وی جهت شیون یا ده اعتبار نیست عین ذات اند و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع
اعتبارات است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس همچنین بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتبارات است پس فانی فی الله
وباقی بالله درین صورت گفتن درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود اند بوجود زائد بر ذات متغایر
اینها با ذات حضرت سلطانه و با یکدیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و کذا الحال
فی البقا پس ناچار این فانی فی صفتی را فانی فی الله مطلق نباید گفت و باقی را باقی بالله بلکه فانی و باقی میتوان گفت

بامقید بصفتی یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنای محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و اصل
عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفات است نه ظل شیون پس فنای
سالک در شانی مستلزم فنای مطلق او باشد بر نهجی که هیچ بقا وجود سالک را اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا بتمام
خود بان شان باقی میگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زائل نمیگردد چه وجود سالک
اثر همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود ظل بالکل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی
از رجوع بصفات بشریت ایمن باشد و از خوف و محفوظ چه او بکلی از خود برآمده است و باو سبحانه باقی گشته
درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنای صفاتی که عود دراینجا بواسطه بقای اثر وجود سالک ممکن است
ازینجا توان دریافت که اختلافیکه درمیان مشایخ در جواز رجوع واصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست که اگر محمدیست
محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنای وی واقع است
بعضی بزوال عین وی اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جایز نداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است
اگر محمدی است عین وی اثر هر دو را کم میسازد و غیر او را اثر زائل نمیشود چه اصل صفت که اصل وست باقی است
پس زوال ظل آن نا ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین وی اثر زوال شهود است
نه وجود چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده از زوال
اثر ممکن گریخته اند و از الحاد و زندقه دانسته اند و بحق یا حقیقت با علامه سبحانه عجب است که با وجود قول بزوال
وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وی جوهر رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است
باعتبار زوال وجودی در عین و اثر محال است و شهودی در هر دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشرب است
پس محمدیان تمام از قلب برآیند و بمقلب القلب می پیوندند از تقلب احوال آزاد و از رقیت ماسوی بالکلیه
محرر و دیگران را چون وجود آثار در من گیرست و تقلب احوال نقد وقت مخلصی از مقام قلب نیابند چه وجود
آثار و تقلب احوال از شعب حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از
بقایای وجود سالک ثابت است پرده مطلوب بهمان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب اوست برسد تحقیق آنکه بآن اسم رسد و در آن
مرتبه فانی و مستهلک گردد فنای فی الله در آن صورت گفتن نیز درست است و همچنین است بقا بآن مرتبه پس تخصیص فنا فی الله

بآن اسم اعتبار است که آن مرتبه اعلی است از مراتب سائر اعیان **معرفت** سلوک نوعیست بعضی را بی تقدم
جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوکشان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود
و جمعی را قطع منازل سلوک میسر میشود اما بجذبه نمیرسند تقدم جذبه محبوبان راست و باقی اقسام محبین
تعلق دارد سلوک محبان عبارت از قطع مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه
مقامات عشره حاصل میشود و به ترتیب تفصیل کاری ندارند علم بوحدت وجود و مانند آن از احاطه و سریان
و معیت ذاتیه بجذبه متقدم یا متوسط وابسته است سلوک خالص و جذبه منتهیان نزد با امثال این علوم مناسبت
نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیانرا نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبت نیست هرجا بیان
حق الیقین مقام مجذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی باشد
است **معرفت** بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد بعد از آن رهبر همان جذبه است و بس
یعنی احتیاج بتوسط راهبر دیگر ندارد و همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه جذبه سیر فی الله بعد اراده نموده اند بلی کافی
است اما لفظ راهبر منافی این اراده است چه بعد از سیر فی الله مسافتی نیست که در قطع آن محتاج براهبر باشند
و همچنین جذبه متقدم هم مراد نیست چنانکه متبادر از عبارت است پس ناچار جذبه متوسط اراده نموده باشند و
کفایت او در وصول بمطلوب معلوم نمیشود چه بسیاری از متوسطان در وقت حصول این جذبه از عروج بفوق لقا علم
نموده اند و همان جذبه را جذبه نهایت انگاشته اند اگر کافی میبود در اثنا راه نمیگذاشت آری جذبه متقدم چون
بمحبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد ⁂ محبوبانرا بکلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای
طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذبه که انجام کار او بسلوک
کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب ابتر است از محبوبان نیست **خاتمه** طائفه از مشایخ قدس الله تعالی
اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی مزیل شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند ⁂
که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بیحس و بیحرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشتند و بعضی دیگر
منع کلام جز آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده وهمی است از سبحات
بقا را پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن بیشعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت
و بقا بالله مشرف میشد آن تجلی هرگز او را بیشعور نمیساخت **شعر** بحرق بالناس مبین ؛ ومن مع الناس کیف یجد

بلکه گوییم آن تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آنحضرت است علیه الصلوة
والسلام والتحیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بی شعوری است و بی شعوری از دوریست و دلیل بی پردگی
شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از کمال صاحب این تجلی که بالاصالة والاستقلال است چنین خبر داده
علیه الغفران آنجا که گفت بیت موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات ٭ تو عین ذات می نگری در تبسمی ٭ همین
تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دایمی است و محبان را برقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ ارواح ایشان
گرفته اند و آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبان این سرایت بر سبیل ثبات نیست و آنچه در حدیث
نبوی علیه من الصلوة اتمها و اکملها واقع شده است لی مع الله وقت مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که
این تجلی در حق آن سرور که بادشاه مرادانست علیه الصلوة والسلام دایمی است بلکه نوعی از خصوصیت این تجلی
دایمی است که آن بر سبیل قلت وقوعست کما لا یخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم در بیان
حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل دو طایفه اند جمعی از وقت استمرار فهموده
اند و دیگر جمعی بندرت وقت قائل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است
کما مرت الاشارة الیه آنفا و نزد این حقیر تحقق این وقت نادر در وقت ادای نماز است و همانا که آن سرور علیه الصلوة
والسلام در حدیث قرة عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام
والتحیة اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی واسجد واقترب پس در هر وقتی که قرب الهی
جل شانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتفی تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی فرموده اند
وقت حال ما بعد استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فی الاحادیث
المذکوره بل النص المذکور ینفی المساوات والاستمرار باید دانست که استمرار وقت متحقق است [illegible]
که با وجود استمرار حالتی نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بندرت وقت اطلاع داده اند نفی آن قائل گشته اند
و جمعی دیگر را که از این مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند و بحق کسی را که بطفیل آنحضرت علیه الصلوة
والتحیة در نماز جمعیت داده اند و از دولت قرب آن سرور الهی ارزانی داشته اند اقل قلیل اند رزقنا الله سبحانه
بکمال کرمه نصیب من هذا المقام بحرمة محمد علیه و علی آله الصلوة والتحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب
صفات در علوم و معارف مجذوبان نزدیکند و در شهود هر دو شان نیز یکرنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند

غایت ما فی الباب ارباب صفات از تفاصیل ظلال اند بخلاف مجذوبان که ایضاً ارباب صفات بواسطه سلوک و عروج بفوق قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دامنگیر شان است اگرچه حجب در میان است چه عجب اگر بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب معیت اصل اعتبار کرده شود لیس مجذوبان در محبت مناسبت بمجذوبان دارند چه حب ذاتی است ولو مع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است

معرفت در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و این سخن مجال تامل است چه قطب محمدی المشرب است محمدیان را تجلی ذات است آری این تجلی نیز تفاوت ها است قربی که افراد راست اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوییم که از قطب قطب ابدال مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد

معرفت ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم که خلاصه اوست بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفریدند همچنانکه حق سبحانه لامکانیست روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل نه منفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است هر فیضی که وارد میشود محل ورود آن فیض ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض به بدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی را در وی گنجایش آمد لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چه ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون داخل دائره امکان اند و بداغ چونی و چگونگی متسم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است ندارند لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون در چون آرام نمیگیرد لیس یارا گنجایش در قلب عبد مومن که لامکانی است و مبری از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص قلب عبد مومن بنا بر آنست که قلب غیر مومن کامل از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته لیس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضایع ساخته است اولئک کالانعام بل هم اضل و از مشایخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه در جنب لامکانی در وسعت حکم دانه خردل دارد بل اقل بلکه گوییم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقاهم یافته

عرش و ما فیها اگر در وا فتند محو و متلاشی گردند و اثر از ینها باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان المحدث
اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر این کلام کیمیا است کیمیا که خاص قدر روح دوخته اند ملائکه نیز این خصوصیت ندارند
متحمل دائره امکانند و متصف بچونند لاجرم انسان خلیفه رحمن آمد جل سلطانه بلے صورت شے خلیفه شی است
تا بر صورت شے مخلوق نباشد خلافت شی را نشاید و تا خلافت شایان را نباشد تحمل بار امانت حمل خود
نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده
ولا توابع وجوده اثرا ولا حکما کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود ولا علم بالنسبة الی المطلوب بل
العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف بالجهل معرفت اکثرهم معرفة بالذات تحیرا فیه تنبیه
اگر در بعضے عبارات لفظے که موهم ظرفیه یا مظروفیه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی
میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابق آرای اهل سنت می باید داشت معرفت عالم چه صغیر و چه کبیر
مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالی شانه و مرایای شیونات و کمالات ذاتیه او سبحانه گنجے بود مکنون و سرے بود مخزون
خواست که خلاء و ملاء دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصلے خویش و علامت باشد بر حقیقت
خود پس عالم را با صانع هیچ نسبتے نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات مخزونه او تعالی و تقدس
ما ورای این هر حکمے که هست از جنس اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر وقت و غلبه حال است اکابر مستقیم الاحوال
قدم صحو ایشان را شربے ارزانے داشته اند ازین علوم تبری و مستغفر اند اگرچه بعضے ایشان را در اثنای راه
این علوم حاصل میشوند اما بالآخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم از علے بر ایشان ایراد میفرمایند
مثالی از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالمی تحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مخزونه خود را در عرصه ظهور
آرد و فنون مکنونه خود را بجلوه دهد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف و اصوات آن کمالات را استجلا
سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف و اصوات دوال آنها باشند معانی مخزونه بلکه آن عالم موجد را هیچ
نسبتے نیست الا آنکه آن عالم موجد اینها است و اینها دوال اند بر کمالات مکنونه او و حروف و اصوات را همین آن عالم
موجد یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین حادثه غیر واقع است معانی همان از حرفت
مخزونه اند آری چون میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت دالیه و مدلولیت

متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن نشئه زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم و معانی موجود اند و آن حروف و اصوات اوهام و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سوی است در خارج موجود است بالوجود الظلی والکون الطبعی نه آنکه عالم اوهام و خیالات است این مذهب مذهب سوفسطائی است که عالم را اوهام و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم نمود اما عالم را از اوهام و خیالات نمی برآید و حقیقت موجود شد نه عالم زیرا که عالم ورای تحقیق مفروض است تنبیه مراد از مظهریت و مرآتیت عالم را مر اسما و صفات اوست مر صور اسما و صفات نه اسما و صفات باعیانها چه اسم و صفت مسمی محاط هیچ مرآت نمیشود و صفت بیچون مع موصوف مقید بیچ مظهر نگردد در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد ه در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد ه معرفت تکمل تابعان آنسرور علیه الصلوة والسلام اگرچه بواسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است علیه الصلوة والسلام نصیبست و سائر انبیا را علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات تجلیات صفات و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات در تجلیات صفات مرتبه قرب حاصل است که مکمل تابعان این امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق طبعیت مثلا شخصی بصحبت جمال آفتاب ملاحظه عروج رابطه کرده با آفتاب رسد در میان آفتاب او غیر از حایلی دقیقی نماند و شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب عروج با مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب حایلی در میان نیست کرنتا نیست که شخص اول نزدیک تر است با آفتاب و عالم تر است بکمالات دقیقه او پس در هر که قرب بیشتر است معرفت زیاده تر و افضلتر است پس هیچ ولی از اولیا را این امت که خیر الامم است با وجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش از مقامها بالا فضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا طفیلی اند و لیکن هذا اخر الکلام الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه والصلوة والسلام علی افضل انبیائه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین و علی الصدیقین والشهداء والصالحین

مکتوب دو صد هشتاد و هشتم بسید انبیا مانکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل بجماعت در زمان عاشورا و شب برات و غیرها و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین و جنبنا عن ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوة والسلام علی من قمع بنیان الضلالات و رفع اعلام الهدایات

وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص و عوام درین زمان در ادای نوافل اهتمام تمام دارند
و در مکتوبات مساهلات مینمایند و مراعات سنن و مستحبات را در اینها کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند و فرائض را
ذلیل و خوار کم است که فرائض را در اوقات مستحبه ادا نمایند و در تکبیر جماعه مسنونه بلکه در نفس جماعة تقیدی
ندارند بتکاسل و تساهل ادا نفس فرائض را غنیمت میشمارند و روز عاشورا و شب برات و شب سبت و بیست و هفتم ماه رجب
و اول شب جمعه ماه مذکور که آنرا لیلة الرغائب نام نهاده اند کمال اهتمام را مرعی داشته بجمعیت تمام نوافل
بجماعت میگذارند و آنرا نیک و مستحسن می پندارند و نمیدانند که این از تسویلات شیطان است که سیئات را بصورت
حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین هروی در حاشیه شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعت و ترک
فرض بجماعت از حبائل شیطان است باید دانست که نوافل را بجمعیت تمام گذاردن از بدعتهای مذمومه مکروهه
است از آن بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها در شان
آن فرموده است من احدث فی دیننا هذا فهو رد بدانکه ادای نوافل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلقا
مکروه است و در بعضی دیگر کراهت مشروط بتداعی و تجمع است پس اگر بی تداعی یک دو کس در ناحیه مسجد نفل را
بجماعت گذارند روا باشد بی کراهت و در سه کس اختلاف مشائخ است و در چهار کس باتفاق مکروه است
در بعضی روایات و در بعضی دیگر اصح آنست که مکروه است فی الفتاوی السراجیة کره التطوع بالجماعة فی خلاف
التراویح وصلوة الکسوف وفی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله سبحانه التطوع بجماعة خارج
رمضان انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدی واحد او اثنان لا یکره والثالث اختلاف وفی الاربع
یکره بلا خلاف وذکر فی الخلاصة التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی یکره اما اذا صلوا بجماعة
بغیر اذان و اقامة فی ناحیة المسجد لا یکره وقال شمس الائمة الحلوانی اذا کان سوی الامام ثلثة لا یکره بالاتفاق
وفی الاربع اختلاف والاصح انه یکره وفی الفتاوی الشافیة ولا یصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان
وذلک انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و اقامة اما لو اقتدی واحد او اثنان لا علی سبیل التداعی
فلا یکره واذا اقتدی ثلثة اختلف المشائخ رحمهم الله تعالی وان اقتدی اربعة کره اتفاقا وامثال این روایات
بسیار است و کتب فقهیه ازان مملو اند اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد ساکت باشد و مطلقا تجویز
ادای نفل بجماعت نماید آنرا حمل باید کرد بر مقید که در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مراد باید داشت

وجواز مقصور بر اثنین باثلث باید نمود چه علمای حنفیه اگرچه در اصول مطلق را بر اطلاق میگذارند و بر مقید حمل
نمیکنند اما در روایات حمل مطلق بر مقید جائز داشته اند بلکه لازم دانسته و اگر بطریق فرض محال حمل نکنیم و بر
اطلاق بگذاریم هر آئینه این مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند و مساوات در
قوت ممنوع است چه روایات کراهت با وجود کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت و بر تسلیم
مساوات میگوییم که بر تقدیر تعارض ادله کراهت و ادله اباحت ترجیح جانب کراهت است که رعایت احتیاط
در آنست چنانچه مقرر اهل اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و لیلة الرغائب نماز بجماعت
میگذارند و دویست دویست سیصد سیصد کما بیش که در مسجدها جمع میشوند و آن نماز را با اجتماع و جماعت
مستحسن می پندارند مرتکبان امر مکروه اند باتفاق فقها و مکروه را مستحسن انگاشتن از اعظم خطایا است چه حرام را
مباح دانستن منجر بکفر است و مکروه را حسن پنداشتن یک مرتبه ازان پایان است شناعت این فعل را بنگاه ملاحظه
باید نمود و دست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات
دفع کراهت میکند اما مخصوص بواحد و اثنین است و آنهم بشرطی است که ناحیه مسجد متحقق شود و بعد وجه آخر
الفساد با آنکه تداعی عبارت از اعلام یکدیگر است از برای ادای نماز نفل و این معنی در اینجماعت متحقق است
چه قبیله قبیله در روز عاشورا وغیره یکدیگر را اعلام میکنند و میخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت
و نماز بجمعیت می باید گذارد و این فعل را اعتبار نموده اند این قسم اعلام از اذان و اقامت هم ابلغ است
پس تداعی هم ثابت شد اگر تداعی را مخصوص باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است
و حقیقت اذان و اقامت خواهیم پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بواحد و اثنین است باشرط دیگر
که بالا مذکور شد باید دانست که بنای ادای نوافل بر اخفا و تستر است که مظنه ریا و سمعه است و جماعت منافی
آنست و در ادای فرائض اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریا و سمعه مبرا است پس با جماعت مناسب باشد
با آنکه گوییم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نائب او شرط
کرده اند تا از حدوث فتنه امن متحقق شود و در اینجماعات مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه قوی است پس
این اجتماع مشروط نباشد و منکر باشد در حدیث نبویست علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها پس ولات اسلام و قضات و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند و در ابنا

زجر بالغ بوجهی مرعی دارند تا استیصال این بدعت که منجر بفتنه است متحقق شود والله یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دو صد و هشتاد و نهم بمولانا بدر الدین صدور یافت در بیان اسرار قضا و قدر و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضاء والقدر علی الخواص من عباده وستر عن العوام لمکان الضلال
عن سواء السبیل والاقتصاد والصلوة والسلام علی من اکمل به الحجة البالغة وقطع به اعذار العصاة الهالکة وعلی
آله واصحابه البررة الاتقیاء الذین آمنوا بالقدر ورضوا بالقضاء وبعد فلما کانت مسئلة القضاء والقدر قد کثر
فیه الحیرة والضلال وغلب علی اکثر ناظریها باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار
ونفی بعضهم نسبته الی الواحد القهار واخذ طائفة الطرفین فی الاقتصاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم والمنهج
القویم ولقد وفق بهذا الطریق الفرقة الناجیة الذین هم اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن اسلافهم و
اخلافهم فترکوا الافراط والتفریط واختاروا الوسط والبین روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سال جعفر بن
محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اجل من
ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال له هل یجبرهم علی ذلک فقال الله تعالی اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم
یعذبهم فقال وکیف ذلک فقال بین بین لا جبر ولا تفویض ولا اکراه ولا تسلیط ولهذا قال اهل السنة ان الافعال
الاختیاریة للعباد مقدورة الله تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدورة العباد علی وجه آخر من التعلق المعبر عنه
بالاکتساب فحرکة العبد باعتبار نسبتها الی قدرته تعالی یسمی خلقا وباعتبار نسبتها الی قدرة العبد کسبا غیر ان
الاشعری ذهب الی ان لا دخل لاختیار العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه اوجد الافعال عقیب اختیارهم بطریق
جری العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده وهذا المذهب مائل الی الجبر ولهذا یسمی بالجبر المتوسط وقال الاستاذ
ابو اسحاق الاسفرائنی بتاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وحصول الفعل بمجموع القدرتین وقد جوز اجتماع المؤثرین
علی اثر واحد بجهتین مختلفتین وقال القاضی ابوبکر الباقلانی بتاثیر القدرة الحادثة فی وصف الفعل بان یجعل الفعل
موصوفا بمثل کونه طاعة ومعصیة والمختار عند العبد الضعیف تاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وفی صفته معا
اذ لا معنی للتاثیر فی الوصف بدون التاثیر فی الاصل اذ الوصف اثره المتفرع علیه لکنه محتاج الی تاثیر
زائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود الوصف زائد علی وجود الاصل ولا محذور فی القول بالتاثیر وان کبر ذلک
علی الاشعری اذ التاثیر فی القدرة ایضا بایجاد الله سبحانه کما ان نفس القدرة بایجاده تعالی ایضا فالقول

بتاثير القدرة هو الاقرب الى المطلوب مذهب الاشعري دخل في دائرة الجبر في الحقيقة اذ لا اختيار عنده حقيقة
ولا تاثير القدرة الحادثة اصلا عنده الا ان الفعل لا اختيار عند الجبرية لا ينسب الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند
الاشعري ينسب الى الفاعل حقيقة وان لم يكن الاختيار ثابتا له حقيقة لان الفعل ينسب الى قدرة العبد حقيقة
سواء كان القدرة موثرة ولو في الجملة كما هو مذهب غير الاشعري من اهل السنة او مدارا محضا كما هو مذهبه
بهذا الفرق تميز مذهب اهل الحق عن مذهب اهل الباطل ونفي الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب
الجبرية كفر محض وانكار عن الضرورة قال صاحب التمهيد ومن الجبرية من قال بان الفعل من العبد ظاهرا ومجازا
اما في الحقيقة لا استطاعة بها والعبد كالشجر اذ حركتها الريح تحركت فكذلك العبد مجبور كالشجر وهذا كفر ومن
اعتقد هذا التعبير كافرا وقال ايضا في مذهب الجبرية قولهم ان ليس للعباد افعال على الحقيقة لا في الخير ولا في
الشر وما الفعل العبد فالفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر فان قلت اذا لم يكن لقدرة العبد تاثير في الافعال
ولم يكن الاختيار له حقيقة فما معنى النسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان لم
يكن لها تاثير في الافعال لانه سبحانه جعلها مدارا لوجود الافعال بان يخلق الله تعالى الا فعال عقيب قدرتهم
واختيارهم الى الافعال بطريق جري العادة وكان القدرة علة عادية لوجود الافعال فيكون للقدرة مدخل
في صدور الافعال عادة لانها لم توجد بدونها عادة وان لم يكن لها تاثير في الافعال فباعتبار العلة العادية نسب
الى العباد افعالهم حقيقة هذا هو النهاية في تصحيح مذهب الاشعري والكلام بعد محل تامل اعلم ان اهل السنة امنوا
بالقدر وقالوا بان القدر خيره وشره وحلوه ومره من الله سبحانه لان معنى القدر هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان
ليس محدث ولا موجد الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه والمعتزلة والقدرية انكروا القضاء والقدر وزعموا
ان افعال العباد حاصلة بقدرة العبد وحدها قالوا لو قضى الله سبحانه الشر ثم يعذبهم على ذلك لكان ذلك جورا منه
سبحانه وهذا جهل منهم لان القضاء لا يسلب القدرة والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعله او يتركه باختياره
غاية ما في الباب يوجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا منافيه وايضا منقوض بافعال الباري تعالى لان فعله تعالى
بالنظر الى القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب او بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب الفعل بالاختيار
منافيا له لم يكن الباري تعالى مختارا وهذا كفر ولا يخفى على احد ان القول باستقلال قدرة العبد في الايجاد افعاله
مع كمال ضعفه في غاية السخافة ومنشاره نهاية السفاهة ولهذا بالغ مشائخ ما وراء النهر شكر الله تعالى سعيهم في تضليلهم

في هذه المسئلة حتى قالوا ان المجوس اسعد حالا منهم حيث لم يثبتوا الا شريكا واحدا والمعتزلة اثبتوا شركاء لا تحصى فرجحت
الجبرية انه لا فعل للعبد اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات لا قدرة لهم اصلا ولا قصد ولا اختيار وزعموا ان العباد لا
يثابون بالخير ولا يعاقبون بالشر والكفار والعصاة معذورون غير مسئولين لان الافعال كلها من الله تعالى والعبد مجبور في ذلك
وهذا كفر وهؤلاء المرجئة الملعونون الذين يقولون بان المعصية لا تضر والعاصي لا يعاقب روي عن النبي صلى الله
عليه وآله وسلم انه قال لعنت المرجئة على لسان سبعين نبيا ومذهبهم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بين حركة البطش
وحركة الارتعاش فانا نعلم قطعا ان الاول باختياره دون الثاني والنصوص القطعية تنفي هذا المذهب ايضا
كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك واعلم ان كثير الناس لضعف
همتهم وقصور معرفتهم يطلبون الاعتذار ودفع السؤال عن انفسهم فيميلون الى مذهب الاشعري بل الى مذهب الجبري فتارة
يقولون بان لا اختيار للعبد حقيقة ونسبة الفعل اليه مجاز وتارة يقولون بضعف الاختيار المستلزم للاجبار ومع
ذلك يسمعون كلام بعض الصوفية في هذا المقام من ان الفاعل واحد ليس الا هو وان لا تاثير لقدرة العبد في الافعال
اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفة كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه
لم يجده شيئا ووجد الله عنده وامثال هذا الكلام ازدادهم جراءة على المداهنات والمساهلات في الاقوال والافعال
فنقول في تحقيق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة المرام ان الاختيار لو لم يكن ثابتا للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
لما نسب الله تعالى الظلم الى العباد اذ لا اختيار لهم ولا تاثير لقدرتهم وانما هي مدار محض عنده وقد نسب سبحانه الظلم
اليهم في غير موضع من كتابه المجيد ومجرد المدارية بدون التاثير ولو في الجملة لا يوجب الظلم منهم نعم ان الايلام والتعذيب
للعباد منه تعالى من غير ان يكون الاختيار ثابتا لهم ليس بظلم اصلا اذ هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف في ملكه
المطلق كيف يشاء واما نسبة الظلم اليهم مستلزم ثبوت الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة خلاف المتبادر فلا
يرتكب من غير ضرورة واما القول بضعف الاختيار فلا يخلو اما ان يراد به الضعف بالنسبة الى اختياره تعالى فمسلم
ولا نزاع فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور الافعال ايضا مسلم واما الضعف بمعنى عدم
المدخلية للاختيار في الافعال ممنوع وهو اول المسئلة وسند المنع قد مر مفصلا ينبغي ان يعلم ان الله تعالى كلف
عباده بقدر طاقتهم واستطاعتهم وخفف في التكليف لضعف خلقهم قال الله تبارك وتعالى يريد الله ان
يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا كيف وهو سبحانه حكيم رؤف رحيم لا يليق بالحكمة والرافة والرحمة تكليف

ما لا يستطيع له العبد فلم تكلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو اليسير على العبد من الصلوات
المشتملة على القيام والركوع والسجود والقراءة الميسرة وكل ذلك يسيرة غاية اليسر وكذا الصوم شهرا في نهاية
السهولة والزكوة ايضا كذلك اذ قدر بربع العشر ولم يقدر بالكل او النصف مثلا لتثقل على العباد ومن كمال الرافة
جعل المامور خلفا ان تعسر الاصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم وكذا حكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعدا
ومن لم يقدر على القعود صلى مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركوع والسجود صلى موميا الى غير ذلك مما لا يخفى على الناظر
في الاحكام الشرعية بنظر الاعتبار والانصاف فيجد تمام التكليفات الشرعية في غاية اليسر ونهاية السهولة ويطالع كمال
الرافة منه سبحانه على العباد في صفحات التكليفات ومصداق تحقيق التكليفات تمني العوام في زيادة التكليف
من المامورات فان بعضهم يتمنى الزيادة في الصوم المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضات وعلى هذا القياس وما
هذا التمني الا لكمال التخفيف وعدم وجدان العسر في اداء الاحكام للبعض مبني على وجود ظلمات نفسانية وكدورات
طبيعية ناشية عن هوى النفس الامارة المتعصبة بمعاداة الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه
وقال تعالى وانها لكبيرة الا على الخاشعين فكما ان مرض الظاهر موجب العسر لاداء الاحكام كذلك مرض الباطن [illegible]
لذلك العسر قدور والشرع الشريف لابطال سموم النفس الامارة ورفع موجبها فهوى النفس ومتابعة الشريعة على
طرفي نقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر دليل وجود هوى النفس فبقدر وجود الهوى بقدر العسر فاذا انتفى الهوى
كلية انتفى العسر راسا واما كلام بعض الصوفية المذكور سابقا في نفي الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا
باحكام الشريعة فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجة والتقليد وانما الصالح للحجة والتقليد اقوال العلماء من اهل
السنة فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية تقبل وما خالفهم لا يقبل على انا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا
والشريعة اصلا لا في الاحوال ولا في الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم والمعارف ويعلمون ان البقية بالخلاف
مع الشريعة ناشية عن سقم في الحال وخلل فيه ولو صدق الحال لما خالف الشريعة الحقة وبالجملة خلاف الشريعة امارة
الزندقة وعلامة الالحاد وغاية ما في الباب ان الصوفي لو تكلم بكلام مخالف للشريعة ناش عن الكشف في غاية الحال
وسكر الوقت فهو معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح للتقليد بل ينبغي ان يحمل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكارى
يحمل ويصرف عن الظاهر هذا ما تيسر في هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى والحمد لله وسلام على عباده الذين
اصطفى

مکتوب دو صد و نود دوم بملا محمد هاشم صدور یافته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام

علی سید المرسلین وآله وصحابه الطیبین الطاهرین آمّا بعد آنکه طریقی که اقرب و اسبق و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق
و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اکمل طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح اهالیها و اسرار موالیها اینهمه
بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشان که به رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان من الملک المنان
نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته است و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده بعد از وصول بدرجه کمال
فوق آگاهیها دیگران شده ای برادر ارشدک الله تعالی الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این راه
پیدا شد عنایت خداوندی جل و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج
النهایة فی البدایة والی سبیل الموصل الی درجات الولایة مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس الله
تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانواده حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانید و ایشان
این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ تمام درین ذکر پیدا شد
و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یکروز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بغیبت رو نمود
و دران بیخودی یک دریای محیط دیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه دران دریا می یافتم و این بیخودی رفته رفته
استیلای پیدا کرد و به امتداد کشید گاهی تا یک پهر روز میکشید و گاهی تا دو پهر و در بعضی اوقات استیعاب شب نمود
و چون این قصه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند
و بنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول
باش بعد ازان فناء فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل واحد می یابی
عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فناء فنا آنست که با وجود دیدن اتصال بی شعوری حاصل و همان شب فنای
فنا بان صفت حاصل شد بعرض رسانیدم و حالتیکه بعد از فنا حاصل شده نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود را
نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم و اوصافیکه بمن منسوب بوده بحق سبحانه منسوب می یابم بعد ازان نوری که محیط
همه اشیا است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که
حق مشهود است جل سلطانه اما در پرده نور و نیز فرمودند که این انبساط که دران نور مینماید در علم است بواسطه
تعلق ذات جل شانه با اشیاء متعدده که در بالای و پست واقع شده اند منبسط مینماید نفی انبساط باید کرد بعد ازان

آن لمعهٔ سیاه منبسط رو بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بجز حق
آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان مضمحل شد بعبارت آنجا میدید که درانموطن شهود حق سبحانه خود بخود داشت
چون بعرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضور است
و این حضور را حضور بی غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول
این نسبت مر طالب را درین طریق درین رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد از پیران
عمل نماید و پی بمقصود برد شعر قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و این دلیل ما این نسبت عزیز الوجود بعد از
دو ماه و چند روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این نسبت فنا دیگر که آنرا فنای
حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت
مقدار خردل قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را
فرادی فرادی عین خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را آنقدر
منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر فرده را نوری یافتم
منبسط که هر ذره سارئیست صور و اشکال عالم در آن نور مضمحل و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم
تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام
است بعد از آن صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم و هر ذره را که حق می یافتم بی اتفاق و
بی تمیز همان ذره را موهوم یافتم نهایت حیرت دست داد و در این اثنا عبارت فصوص که از والد بزرگوار علیه الرحمة
شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه ای العالم حق و ان شئت قلت انه خلق و ان شئت
قلت انه حق من وجه خلق من وجه و ان شئت قلت بالحیرة لعدم التمییز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن اضطراب
گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود
مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص الحکم که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ
بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت ببعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه
و تعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم
متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال و آثار که از موهوم مینمایند از حق سبحانه دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

محض یافتم در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع
همین است و نهایت سعی تا اینجاست پیش ازین هیچ درنهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و این مرتبه را مشایخ
طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه ولی چون از سکر بصحو آوردند و از فنا به بقا
مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافت و هر ذره را مرآت شهود او یافت
از آن مقام باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند حضرت حق سبحانه و تعالی را با هر ذره از ذرات وجود خود یافت
در وی و مقام سابق نسبت باین مقام تلفی فرود تر در نظر در آمد باز بحیرت بردند و چون بافاقت آوردند درین مرتبه
حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه منفصل نه داخل عالم و نه خارج نسبت معیت و احاطه و سریان نیز که
اول می یافت بالکلیه منتفی گشت مع ذلک همان کیفیت مشهود شد بل کالمحسوس عالم نیز درین وقت
مشهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت
که حق سبحانه و تعالی را بالعالم نسبتی هست ورای این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیه است اعنی تعالی شهود
نسبت مجهول الکیفیه باز بحیرت بردند و نحوی از قبض درین مرتبه رو داد چون باز بصحو آوردند او تعالی مشهود
بغیر آن نسبت مجهول الکیفیه بطوریکه هیچ نسبت بالعالم ندارد نه معلوم الکیفیه نه مجهول الکیفیه و درانوقت عالم
مشهود بود بهمان خصوصیت و درانوقت علم خاص عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان خلق و حق تعالی
نماند با وجود حصول هر دو شهود درانوقت معلوم گردانیدند که این شهود باین صفت با این تنزیه نیز ذات حق
سبحانه تعالی عن ذلک نیست بلکه صورت مثالی تعلق تکوین اوست سبحانه که ورای او تعلقات کونی است معلوم
باشد آن تعلق با مجهول الکیفیه هیهات هیهات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن
خیوف ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم به تطویل انجامد و به اطناب کشد علوم
معارف توحید وجودی و علوم ظلیت اشیا را اگر در بیان آید جماعه که عمرها در توحید وجودی گذرانیده اند معلوم نمایند
که قطره از آن دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب تر آنکه همان جماعت این درویش را از ارباب توحید
وجودی می انگارند و از علما منکرین توحید میشمارند و از کوته نظری نپنداشته اند که اسرار معارف توحیدی
از کمال است و ترقی از آن مقام از نقص است بیخردی چند ز خود بیخبر عیب نمایند برغم هنر و متشبث اجماع
درین امر اقوال مشایخ متقدم است که در توحید وجودی واقف شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی الینا از الفضل

داده اند از بعجا دانسته اند که آن مشایخ را از آن مقام ترقی واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده اند سخن در نفس
حصول معارف توحیدی نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از آن مقام است اگر صاحب
ترقی را منکر توحید گویند و بر آن اصطلاح بنیاد نهند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم و گوییم که چون قلیل را
بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر غدیر اشاره اقتصار بر قلیل نمودم و اکتفا بالقطره ای برادر چون
حضرت خواجه مرا کامل مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان را حواله من نمودند مرا در
در کمال و تکمیل خود ترددی بود عرض نمودند جای تردد نیست که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل
فرموده اند اگر ترددی درین مقام پیدا شود تردد در کمالیت این مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم
طریقت نمودم توجهات در کار طالبان مرعی ساختم در ایشان اثرهای عظام محسوس شد حتی که کار
سنین بساعات قرار یافت چیزی ها بین امر سرگرمی داشتم آخر الامر بنا بر علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند
که تجلی ذاتی برقی که اکابر مشایخ از آن نهایت گفته اند هیچ در این راه پیدا نشد و سیر الی الله و سیر فی الله نیز معلوم
که چیست پس از تحصیل امثال این کمالات چاره نبود این زمان علم به نقص خود بسیار شد این گشت طالبانی که
در گرد من بوده اند جمع کرده حقیقت نقص خود گفتم و وداع همه ساختم اما طالبان بعضی را بر توانستند محمول داشتند
از آنچه دانسته اند برگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را متحصل گردانید بصدقه حبیبه علیه و آله
الصلوة والتسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت است
و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب است از بدعت و هوای نفسانی
و عمل بعزیمت امور مهما امکن و احتراز از عمل برخصت و استهلاک و اضمحلال است اما در جهت جذبه و این استهلاک را
بعدم تعبیر کرده اند و بقا یکه درین جهت پیدا شود بعد از تحقق این استهلاک معبر بوجود عادم است یعنی وجود
و بقای که مترتب است بر عدم که استهلاک است و این استهلاک و اضمحلال عبارت از غیبت از حس است ملک
با این استهلاک بعضی را غیبت از حس اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا ممکن است که بصفات
بشریت رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف بقای که بر فنا مترتب است که عود از آن جایز نیست توانند بود
که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس همین معنی فرموده باشند که وجود عدم بوجود بشریت عود
میکند اما وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی ببقای اول هنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است

وثانی وصل منتهی است وصل را رجوع نمیباشد بزرگی میفرماید مارجع من رجع الا من الطریق ومن وصل الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هرچند در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایة فی البدایة آگاه است آنچه منتهی را در آخر میسر است خلاصه آن این را در این جهت اجمالا حاصل است و آن نسبت چونکه در منتهی شمولی پیدا کرده است و عموم سیر البته این روحانیت وجسمانیت او حاصل گشته و در وجود عدم بر خلاصه قلب است ولو فی الجملة وان کان علی سبیل الاجمال لاجرم منتهی صاحب تفصیل است و رجوع او بصفات [illegible] را از صفات آن بر آورده است و فانی ساخته و این فنا موهبت محض است و رجوع از موهبت محض لا یلیق بجناب [illegible] تقدس بخلاف صاحب وجود عدم [illegible] [illegible] است چون این مراتب تابع قلب ان نسبت بطریق تبعیت در [illegible] فی الجمله سایر شده است و از سوز باز داشته مغلوب ساخته لیکن تا فنا و زوال رسانیده فیمکن الرجوع منه اذ المغلوب لغالب لعروض بعض العوارض و بحوق بعض الموانع والزائل لا یعود کما مر بدانکه بعضی از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و اضمحلال [illegible] و بقا که بر آن مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز و انهم [illegible] نموده و این [illegible] را وصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه نیز [illegible] [illegible] اند و کان [illegible] اعتبار اندراج النهایة فی البدایة والا فالفناء والبقاء لا یکونان الا للمنتهی والوصل [illegible] الذاتی محصوص [illegible] و دوام الحضور مع الله سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل فلا رجوع له اصلا اما اطلاق [illegible] باعتبار [illegible] صحیح است و منتهی بر وجه [illegible] از این قبیل است فنا و بقا و تجلی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یاد داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس واقع است عزیزی [illegible] نموده که مبنای آن کتاب مکتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان در ابتدای معرفت من [illegible] الیه است تکلموا الناس علی قدر عقولهم در آنجا مرعی است و نیز از این قبیل است رساله سلسلة الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و رباعیات شرحه که حضرت خواجه ما مولانا [illegible] الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی نوشته اند و این لقا را بلا بر لقای که در جهت خادم پیدا شود آثار در توحید وجودیست لهذا بعضی از مشایخ حق الیقین را بر نهجی بیان کرده اند که با تشن توحید وجودیست و بعضی را همین بیان در اشتباه انداخته که حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صوریست

ولا الطعن شنیع اینجا مید و خوش است که این حق الیقین ایشان را بجهت جذبه پیدا شده است و این معرفت

مناسب آن مقام است که تجلی صوری چیز دیگر است کما لا یخفی علی ارباب الشهود وحدت در مرآت کثرت مرا نیز

که مرآت تمام مختفی شود و مشهود جز وجه باقی هیچ نماند انمقام را بیاد داشت دانسته اطلاق یاد داشت برین

کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند و آن کم شکن ان را

بوصل نساخته ع تو در وی کم شو وصال اینست و بس و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه عبید الله

از مشایخ متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است ع هر چه خوبان کنند خوب آید از کلمات

قدسیات ایشانست که زبان ما سوات دل است و دل مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی

مرآت حق سبحانه تعالی حقایق غیبیه از غیب ذات قطع مسافات بعید کرده بزبان می آید و اینجا صورت لفظی پذیرفته

بسامع مستعدان حقایق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت کردند یکی آنکه

هر چه نویسم جدید بود نه قدیم دویم آنکه هر چه گویم مقبول بود نه مردود و ازین کلمات قدسیه بزرگی ایشان

و علو منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان دران سخنان در میان نیستند و مرتبی ایشان نیند

و الله سبحانه اعلم بحقیقت الحال ما عندهم من علو درجه و منزلة کما انه این مثنویات انتساب حال خود میخوانند مثنوی

هر کسی از ظن خود شد یار من ٭ از درون من نجست اسرار من ٭ سر من از ناله من دور نیست ٭ لیک چشم و گوش را آن

نور نیست ٭ این حقیر شمه از حقیقت علوم و معارف ایشان در آخر این مکتوبات باندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت

و الامر عند الله سبحانه اگر حقیقتا بکمال عنایت خویش بعضی ایشان را بعد از حصول جذبه و تمامی آن بجهته بدولت

سلوک مشرف گردانند بمدد جذبه مسافت بعید را که تقدیر به پنجاه هزار ساله راه کرده اند در کریمه تعرج الملائکة والروح

الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمز ایست باین تقدیر باندک مدت توانند قطع نمود و بحقیقة فنا فی الله

و البقاء به توانند رسید منتهای سلوک ما نهایت سیر الی الله است که بفنای مطلق معبر است بعد از آن باز مقام جذبه است

که از آن بسیر فی الله والبقاء بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک مظهر است که سیر فی الله

سیر در آن اسم است چه هر اسم جامع اسمای بی نهایت است پس سیر در آن نیز بی نهایت باشد و این در دلیل را

را معرفت خاص است در این نزد کسی که خواهد یافت ان شاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق علم

است که عین ثابته سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن جماعه که بفضل ایزدی جلشانه مخصوص اند

ازان ہم نیز عروج میسر باید و ترقیات بے نہایت الی ماشاء اللہ نماید شعر ومن بعد ہذا مایدق صفاتہ * وکتمہ احظے
لدیہ واجمل اگرچہ واصلان سایر ارباب سلوک در جہت ثانیہ بایشان شریک کنند و بفنا فی اللہ والبقاء بہ متحقق لیکن
مسافتے کہ ارباب سلوک بریاضیات ومجاہدات قطع میکنند و درازمنہ طویلہ بمنتہای آن میرسند اکابرین جانواده بزرک
بالتذاذ دولت شہود وذوق یافت مقصود آن مسافت را بزمان قلیل قطع میسر باید و بکعبہ مطلوب میرسند بعد ازین
ترقیات بے نہایت مینماید کہ منتہیان ارباب سلوک ازان ترقی و قرب قلیل النصیب اند چہ تقدم جذبہ بر سلوک بحکم
ازمعنی محبوبیت میطلبد تا مراد نباشد جذب نمیکنند چون بعلم میکشند ہر آئینہ نزدیکتر افتند و قرب بیشتر پیدا کنند از خود رستہ شدہ
وبما خواہند فرق بسیار است ذالک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم **مثنوی** عشق معشوقان نہان است
و ستیره عشق و عاشق با دو صد طبل و نفیر یک عشق عاشقان تن زه کند عشق معشوقان خوش و فربہ کند
اگر گویند کہ مراد ازان واصل دیگر ہم و ازین ترقی و قرب تنزل کنید چہ جذبہ بر سلوک شان مقدم است پس نسبت ایشان بطریق
دیگر چہ باشد و اقرب طرق ہر آنچہ گفتہ شد و جواب آنست کہ طرق دیگر موضوع از برای حصول انمعنے نیستند بلکہ
بعض ایشان را بسبیل اتفاق این دولت دست میدہد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت است و باید دانست
کہ در عبارات اکابر این سلسلہ علیہ واقع میشود لہذا از تحقق ہر دو جہت جذبہ و سلوک مقصود میرسد و نہایت
اورا باعتبار نہایت مراتب شہود و آگاہی است و الانہایت مطلق ورای ہست تفصیلش آنست کہ شہود یا در
صورت است یا در مرات معنی یا ورای صورت و معنی این شہود و بے پردہ را برق گفتہ اند یعنے حصول آن شہود
است باز در پردہ میشود ہمین شہود اگر بمحض فضل ایزدی جلسلطانہ دوام پذیرد و بتمام از ضیق پردہا برآید
بیاد داشت میسر باید کہ حضور بے غیبت است چہ ہرگاہ شہود در پردہ آمد غیبت متحقق گشت مادام کہ دوام
بے پردگی پیدا نکند نام یادداشت بران اطلاق نمیشود و اینجا دقیقہ ایست باید دانست کہ بہر واصل کہ رجوع
باشد آگاہیش دایمی است اما سریان آن نسبت در کلیہ و کالبرق است بخلاف محبوبان کہ جذبہ بر سلوک شان
مقدم است این سریان دایمی است و کلیہ ایشان حکم سر گرفتہ است و کار سر میکنند کما مرت الاشارة الیہ لانت
احبادہم کمالات ارواحہم حتی صارت ظواہرہم بواطنہم وبواطنہم ظواہرہم لیس لاجرم غیبت را در آگاہی ایشان گنجایش
نباشد پس این نسبت فوق ہمہ نسبتہا باشد و بہمین معنے در کتب رسایل این حضرات آن عبارت شایع
است چہ نسبت عبارت از آگاہی ست و نہایت مرتبہ آگاہی آنست کہ بے پردہ میسر شود و دوام پذیرد ست.

انطریقه که این نسبت را بنحو مخصوص میل اند باعتبار وضع طریق است از برای حصول این دولت کما هو والا بعضی
اکابر سلاسل دیگر را هم اگرچه میسر شود جایز است بلکه واقع قدوة اکابر اهل الله شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی
سره ازین آگاهی رمزی مینماید و از استاد خود تحقیق آن میفرماید اینجا که میپرسد که این حدیث دایمی باشد او استاد
در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب می یابد و مرتبه سویم باز تکرار آن سوال
میکند استادش در جواب میفرماید که اگر باشد نادر است شیخ برقص در آمده و گفته که این از آن نادرهاست
و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق ورا الوراست بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر عروجی واقع شود در
گرداب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج واپس میگذارد و همین حیرت است که بسیمی بحیرت
کبری است که مخصوص باکابر ما برست کما وقع فی کتب القوم بزرگی درین مقام میفرماید ه حسن ما کرد
جهان زیر و زبر ؛ زخال و خط و زلف تو ام نیست خبر ؛ دیگری میفرماید ه عشق بالای کفر و دین دیدم ؛ برتر
از شک و از یقین دیدم ؛ کفر و دین و یقین و شک چاره ؛ همه با عقل همنشین دیدم ؛ چون گذشتم ز عقل صد عالم
چون بگویم که کفر و دین دیدم ؛ هرچه هستند سد راه تو اند ؛ سد سکندری همین دیدم ؛ عزیزی دیگر میفرماید ه
لا و هو زان سرای روز بهی ؛ باز گشتند جیب و کیسه تهی ؛ بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا کرا باین دولت
مشرف سازند و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطلوب محققان درین ایمان
است و مقام دعوت و کمال متابعت حضرت صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام که ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی
درانمقام است که آنسرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام این ایمان را میطلبد و میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا و یقینا
لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرتست استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر والکفر این مرتبه مرتبه نهایت حق الیقین
است اینجا علم و عین حجاب یکدیگر نیستند شعر طوبی لارباب النعیم نعیمها ؛ وللعاشق المسکین ما یتجرع ؛ بدان
ارشدک الله تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و بمیامن متابعت طریقه
ایشان میسر باین حضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات است و استهلاک
و اضمحلال در آن نوع دویم که مبدء ظهور آن درین طریق حضرت خواجه نقشبند و آن از راه معیت ذاتیه منبعث و آن جذبه
از حضرت خواجه بخلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الدین رسیده و چون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند
از برای حصول این قسم جذبه نیز طریقی وضع کردند و آن طریق در خانواده ایشان بطریق علائیه مشهور است

در عبارت ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقهٔ علیهٔ علائیه است هر چند اصل این جذبه از حضرت خواجه نقشبند است
اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن بخواجه علاء الدین است قدس الله تعالی اسرارهما و حق که این طریق کثیر البرکت
است اندک این طریق نافع تر از بسیار طرق دیگر است تا اینوقت خلفای مشایخ خانواده علائیه و احراریه
باین دولت عظمی بهره مندند و طالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار باین دولت عظمی
از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجه علاء الدین رسیده است نوع اول
از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی منسوب است طریق علیحده از برای حصول آن موضع است و آن طریق
وقوف عددی است و سلوکی که بعد از حصول این جذبه متحقق میشود هم دو نوع است بلکه انواع است نوعی است
که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از آن طریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلاة
والسلام والتحیة نیز از همین خانه جذبه بهمین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاق
که بآن سرور داشتند و فانی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین خصوصیت
طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسیده و چون
والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرموده اند ولدنی ابوبکر
مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود هم نسبتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را
با سلوک ایشان جمع فرموده اند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق میان این هر دو سلوک آنست که سلوک حضرت
امیر بسیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با آفاقی چندانی تعلق ندارد بان میمانند که نقبی از خانه جذبه
کنده باشند و مطلوب رسانیده و سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی غلبهٔ محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه
علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت آن سرور علیه الصلاة والسلام پیدا کرده قال علیه الصلاة والسلام لو کنت
لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جذبه که منشأ آن محبت است و جهت
سلوک آفاقی که منشأ علوم و معارف است نصیبهٔ وافر از محبت و معرفت حاصل کرده اند بعد از آن امام این نسبت
مرکبه الطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گویا این بار امانت بر پشت ایشان
مانده اند تا بتدریج باهل آن برسد و روی توجه شان جانب دیگر است پیش از تحمل آن امانت تا آن نسبت
مناسبت ندارند و درین تحمیل نیز حکمتها است هر چند حاملان این نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت را

از انوار آن بزرگوار نصیب وافر یست مثلا نوعی از سکر که درین نسبت مندمج است از آثار انوار سلطان العارفین است
آن سکر بمبتدیان از حسن جاذبه میسازد و از هوش میبرد و بعد از ان بتدریج رو باستتار می آرد و باعتبار غلبه صحو این
نسبت در مراتب صحو مندمج میگردد در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان حال ایشان است
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان و علی هذا القیاس بهر بزرگی
نوری فرا گرفته تا باهل خود رسید و آن عارف ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است که سر حلقه سلسله حضرات
خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم و در آنوقت باز این نسبت علیا زیب طراوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از
ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد بعد حصول جذبه راهها دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا
کردند تا زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت با جذبه و سلوک آفاقی هم
باز ظاهر گشت و با آن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذبه دیگر که از راه معیت ذاتیه
نیز ایشانرا عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر بخلیفه ایشان یعنی خدمت خواجه
علاء الحق والدین را حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیت ارشاد
رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق
ایشان فرمودند که هر کسیکه مرا بدین سن بکند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند مقصود از وجود
بهاء الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا با وجود این کمالات نسبت فردیت مولانا عارف دیوکرانی
است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشانرا مانع شیخی و تکمیل طلبه گشت والا در کمال و تکمیل
درجه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از وی منور شود و مولانا عارف
این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین که پدر ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فردیت
را تمام رو بحق است بجانب شیخی و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام
دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است پروای ارشاد و تکمیل ندارد و درین صورت
والا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس
درجه علیا در مقام دعوت خلق حضرت این دو نسبت راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت
کفایت میکند اما این بزرگواران را در همین مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و صحبت ایشان

واقم الحروف نا مرضیه سلسله الطائفه جنید البغدادی با مید ولت مستسعد شده بود و باین منزلت مشرف گشته نسبت
قطبیت ایشانرا از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از سخنان قدس سره مثال ایشان
مردم میدانستند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش
کرده و جنب آن بعدم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت خواجه
احرار بودند جذبه خواجها را اتمام نموده متوجه سیر فنائی گشتند و تا اسم سیر را رسانیده بی آنکه در اسم در آمده استهلاک
و فنا دران پیدا کنند باز بجانب جذبه بر آمدند و استهلاک و اضمحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقا هم در همین جهت
یافتند بالجمله شان عظیم در محبت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشانرا در همین مقام میسر شد
اگرچه در علوم بواسطه تغایر جهتین تفاوت پیدا است یکی از لقا و تنها اثبات توحید وجودیست و عدم آن
و همچنین است اثبات امور یکه مناسب توحید مذکور اند من الاحاطة والسریان والمعیة الذاتیات و شهود الوحدة
فی الکثرة مع استتار الکثرة بالکلیة بحیث لایرجع کلمة انا علی السالک اصلا و امثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب
علی البقاء الذی بعد الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة لعلوم الشریعة بحقیقة غیر محتاجة الی
التمحلات والتکلفات فی الاسولة والاجوبة بالجملة بقائیکه در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر نمی برآرد
و در صحو نمی آرد لهذا با وجود بقا انا بر باقی رجوع نمیکند و اشارت باو نمی فتد چه در جذبه غلبه محبت است و غلبه
محبت را سکر لازم است پس بهیچ وجه سکر از وی منفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشند کالقول بوحدة
الوجود فان مبناها علی السکر و غلبة المحبة بحیث لاینبغی فی نظره الا المحبوب فیحکم بنفی ماسواه و اگر بصحو می آمد
شهود محبوب با غیر شهود ماسوا را نفی نکند و حکم بوحدت وجود نمیکرد و بقائیکه بعد از فنا مطلق و نهایت سلوک است
منشا صحو و سبب رفع سکر است سکر را در انموطن مدخلی نیست آنچه از سالک در حالت فنا گم شده بود همه رجوع کرده
انا منصبغ برنگ اصل هم هو المعنی بالبقاء بالله پس ناچار علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان
مطابق علوم انبیا باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات الی یوم الدین و ایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت
خواجه نسبتی با آبا و اجداد خود که صاحب احوال غریبه بودند و جذبهای قویه داشتند نیز حاصل کرده بودند و استعانت
قطب اقطاب عشر که تایید دین با ایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب عظیم بود
تایید شریعت و نصرت دین ایشانرا از انجا بود و شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد از ان

احیای طریقت این بزرگواران واشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص ممالک هندوستان که اهل آن
از کمالات ایشان بی بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف آگاهی موید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی
سلمه الله تعالی متحقق گشت خوهست که شمهٔ از کمالات ایشان نیز درین مکتوب درج نماید چون رضای ایشان
درین باب مفهوم نگشت از جرات آن درین باب تقاعد نمود **مکتوب صد و نود و یکم** بمولانا عبد الحی
صدور یافته در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف متعلقهٔ آن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العلمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که منشأ توحید وجودی
جمعی را کثرة ممارسة مراقبات توحید است وتعقل معنی کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید
بعد از تحمل و تأمل و تخیل بواسطهٔ استیلای سلطان خیال است که از کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت و تخیل
نقش بسته است و چون تخیل جاعل مجعول است هر آئینه معلوم است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب
احوال ارباب قلوب اند و این از مقام قلب بی وقوف خبری ندارد علمی بیش نیست بلکه علم را درجاتست بعضها فوق بعض
وجمعی دیگر را منشأ توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا بیادگار د مراقبات که خالی از تخیل معنی توحید است
اشتغال نموده اند و بجد و جهد یا بمجرد سابقهٔ عنایت بمقام قلب رسیده اند و جذبی پیدا کرده اند درین مقام اگر ایشان را حال
توحید وجودی ظاهر شود سبب آن غلبهٔ محبت محبوب خواهد بود که ماسوای محبوب را از نظر ایشان مختفی ساخته است و متواری
گردانیده و چون ماسوای محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمیدانند این قسم توحید از احوال است
واز علت تخیل و شائبهٔ توهم پاک و مبرا واگر اینجا ارباب قلوب را ازین مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر فرد
از ذرات عالم مشاهده نمایند و موجودات را مرایا و مجالی حسن و جمال محبوب یابند اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه
از مقام قلب آمده متوجه جناب قدس مقلب القلوب گردند این معرفت توحیدی که در مقام قلب پیدا شده بود در وی زوال
پذیرد و هر چند در معارج عروج صعود نمایند خود را باین معرفت بی مناسبت تر یابند جمعی از اینها تا بحد انکار و طعن
برسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت
نفی و اثبات آن کار نمیماند کار ترک این سخن از انکار ارباب این معرفت شیخی نمیباید بار طعن ایشان را خود راه دهند بار د
ما انکار و طعن را وقتی مجال باشد که ارباب آن حال را در ظهور آن حال قصد و اختیاری باشد بی اراده ایشان این معرفت
در ایشان ظاهر شده است ایشان مغلوب آن حال اند لیس هر آئینه معذور باشند ولا رد ولا طعن علی المضطر المعذور ولکن التقلید

میداند که فوق این معرفت معرفت دیگر است و ورای این حال حالتی دیگر متحقق محبوبان این مقام از کمالات انبیا بهره مند اند
از مقامات بیشمار محروم این حقیر قلیل البضاعت را بآنکه ممارست معنی توحید نماید در ضمن مراقبات و اذکار بلکه بی تکلف
جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی در ملازمت هدایت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین حضرت
شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان بمقام قلب آورده در این معرفت
گشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و دقایق این معارف را منکشف ساخته تا مدتی
در این مقام داشتند آخر الامر از کمال بنده نوازی از مقام قلب آوردند در این ضمن آن معرفت رو بزوال آورده رفته رفته
بتمام معدوم گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف و ذوق تحریر
آورده است نه از روی ظن و تقلید و معارف توحیدی که از بعضی اولیاء الله ظاهر شده اند در ابتدای احوال در مقام قلب بر زده
باشند پس بنقص ایشان ازین راه لاحق نشود این حقیر نیز در آن وقت رسائل در معارف توحیدی نوشته است و چون
آن نوشتها را بعضی یاران منتشر ساخته اند جمعی آنرا استعمال داشته اند آن رسائل بحال خود گذاشته نقص وقتی لازم میآید
که از آن مقام نگذرانند طائفه دیگر از ارباب توحید آنانند که استهلاک و اضمحلال در شهود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت
ایشان آنست که در شهود همواره مضمحل و معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود و رجوع آثار را خوف
کفر میدانند و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز گرفتاری میدانند بعضی از ایشان میفرمایند اشتهی
عدما لا اعود له ابدا عدمی میخواهم که هرگز او را وجود نبود ایشان از مقتول محبت حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان
ایشان متحقق است همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در غفلت است بر تقدیر دوام استهلاک
غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی میفرماید کیسه مرا یکساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است که گناهان
او را ببخشند وجود بشریت را غفلت در کار است حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش هر یکی را از ایشان باندازه
استعداد او بامور که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف
یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طائفه تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساخته و گروهی را ببعضی امور
مباح مشغول داشته عبد الله اصطخری همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزی سر آن پرسید فرمود تا نفس
از بار وجود خلاص شود و بعضی را العلوم توحید وجود و شهود وحدت در کثرت آرام داده تا از آن بار ساعتی بیاساید
ازین قبیل است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله اسرارهم ظاهر شده است نسبت ما بزرگواران

بتنزیه صرف میکنند بعالم شهود در عالم کثرت مدار رند معارف بکار ارشاد و مناهی حقایق و معارف دستگاهی ناصر الدین خواجه
عبدالله مناسب علوم توحید وجودی و شهودی وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب نفقرات ایشان
که مشتمل است بر بعضی علوم توحید جز آن منشأ علوم آن کتاب و مقصود ازان معارف استیناس و الفت ایشان است
بعالم و همچنین است معارف خواجه که در بعضی رسائل کلام کتاب نفقرات تحریر یافته منشأ این علوم توحید نه بهر است
نه غلبه محبت و شهود ایشان را با عالم نسبتی نیست آنچه ایشان را در عالم مینماید شبه و مثال مشهود حقیقی ایشان است مثلا شخصی
گرفتار جمال آفتاب است و از کمال محبت خود را در آفتاب گم ساخته است و نام و نشانی از خود نگذاشته همچنین گم شده را
اگر خواهند باو باز دهند و نسبتی و نفیی در روی بما سوی آفتاب پیدا آرند تا ساعتی از شعشعان نور آفتاب نفسی راست
کنند و می بیا سایه بها آن آفتاب در مجالی این عالم وا مینمایند و بآن علاقه او را باین عالم انسی و التفاتی پیدا میسازند
گاهی او را می نمایند که این عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در مرآت ذرات عالم
جمال آفتاب مینمایند اینجا کسی سوال نکند که چون عالم نفس الامر عین آفتاب نباشد پس آنرا آفتاب نمایندن خلاف
واقع باشد زیرا که گوئیم افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال
قدرت خویش امور یکه باعث امتیاز اند بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظر اینها مختفی میسازد و اجزای مشترک فقط
مشهود میسازند پس ناچار حکم باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب نیز باین علاقه عین عالم می یابد همچنین حق سبحانه
با عالم هرچند فی الحقیقت هیچ مناسبت ندارد اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلا حق سبحانه و تعالی موجود است
و عالم هم موجود هرچند فی الحقیقت درمیان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین او تعالی عالم و سمیع و بصیر و حی
و قادر و مرید است و بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هرچند صفات یکدیگر از همدیگر جدا است اما چون
خصوصیت وجود امکانی و نقائص صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجایش دارد
اینقسم اخیر توحید اعلای اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت ارباب این معرفت مغلوب این وارد نیند و سکر ایشان باعث
این معرفت نشده است بلکه این وارد را بر ایشان از برای مصلحتی آورده اند و خواسته اند که بتوسل این معرفت ایشان را از
سکر بصحو آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را السماع و رقص و طائفه را اشتغال بعضی امور مباح تسلیه داده اند باید دانست
که همگنان ایشان ازین طایفها ببعضی امور که مغایر مشهود ایشان است اشتغال مینمایند و تسلی می یابند بخلاف این
بزرگواران که هر چه که مغایر مشهود ایشان است التفات نمی نمایند و آرام نمیگیرند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند

میکردند لیکن چار عالم را عین شهود ایشان مینماید یا در مرآت عالم آرا جلوه میدهند یا در مرآت عالم آرا مینمایند
تا ساعتی ازان حال بتخفیف یابند منشاء این قسم از توحید این حقیر الطریق کشف و ذوق علوم نبود همان وجه سابق را
میدانست طبعی بانقسیم واداشت و لهذا در رسائل و مکتوبات همان وجه بلکه وجه دویم را نوشته است و توحید وجودی را
منحصر دران ساخته است لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت مزار شریف ببلده محروسه
دهلی اتفاق عبور افتاد روز عید بزیارت مزار شریف ایشان رفته بود در اثنای توجه بمزار متبرک اتفاقی تمام از
روحانیت مقدسه ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت خاصه خود را که بحضرت خواجه احرار منسوب بود
مرحمت فرمودند چون آن نسبت مخصوص دریافت بضرورت حقیقت انعدام و معارف آن الطریق فوق مرسانید معلوم
گشت که منشاء توحید وجودی در ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تخفیف از تنها
است تا مدتی اظهار بعضی را مناسب ندید اما چون در بعضی رسائل آن دو وجه سابق مذکور شده بود مردم قلیل الاستعداد
ازان مر توهم افتادند که ازین بیان تنقیص این دو اکابر لازم می‌آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است با وجود
توسل بایشان فتنه انگیزی دراز کردند حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت
بضرورت مصلحت در اظهار این قسم توحید دید و از برای استشهاد ذکر آن واقعه نیز مناسب النسبه در تحریر آورد و در بعضی
از مخلصان خواجه ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعه کتب ارباب توحید نسبتی فرا گرفته ایم چنین نیست مقصود
آنست که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن موید کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبد الحق که از مخلصان حضرت
خواجه ما است نقل کردند که حضرت خواجه قبیل ایام رحلت میفرمودند که ما را بعلم الیقین بیقین معلوم شده است که توحید
کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین هم میدانستم اما این قسم یقین اکنون بظهور آمده است ازین سخن
نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت نداشت در ابتدای حال اگر این قسم توحید هم ظاهر شده
باشد باکی نیست بلکه بسیاری از مشایخ را در ابتدا این قسم بظهور آمده است و بآخر کار ازان بر آمده اند ایضا العبد از
وصول بمقام جذبه نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر جدا است و علوم و معارف
نیز از همدگر جدا اند غلبه توجه حضرت خواجه احرار بعد ازان به نسبت باطنی اجداد مادری خود است که ایشان چرکی
آمده اند و این فنا و بقا که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت
ابنای این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت خواجه نقشبند اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق

بعلوم ظاهر شریعت بیشتر مناسبت دارند چه درین زمان ما سه رکن ارکان شریعت در آن سستی تمام پیدا کرده اند اظهار آنها
مناسب دیده لا تعیین همان طریق از برای افاده طلبه نمود و اگر حقیقت طریق اطریه را بتوسط این حقیر ترویج نموده است عالم
را بآن انوار منور ساخت چه انوار این هر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرموده است و طریق تکمیل هر دو کار را
وا نموده ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ۵ بادشاهیست که ز عنایت خویش ۰ هر دو عالم
بیک گدا بخشد ۵ اگر با دشته بر در پیرزن ۰ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ۰ بحکم واما بنعمة ربک فحدث بعضی اسرار
خفیه را در معرض ظهور آورده است حقیقتها و تعلیم طالبان حق را از آن بهره مند گردانید هر چند میداند که منکر از اغیار
انکار نخواهد افزود اما مقصود افاده طلابست منکران از مبحث خارج اند و از مطمح نظر بیرون یضل به کثیرا ویهدی به
کثیرا ارباب بصیرت مخفی نیست که از اختیار یک طریق برای مصلحتی فضیلت آن طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و نقص
دیگر نمیگشاید ۵ دروازه شهر را توان بست ۰ نتوان دهن مخالفان بست ۰ **مکتوب دو صد و نود و دوم**
بشیخ حمید صدر بافت در بیان آداب ضروریه مریدان و رفع شبه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب
النبویة وهدینا باخلاق المصطفویة علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها بداند که سالکان این راه از دو حال
خالی نیستند مریدند یا مراد و اگر مرادند طوعا بهم براه انجذاب و محبت ایشان را کشان کشان خواهند برد و بمطلب اعلی
خواهند رسید و هر ادبی که در کار شود بتوسط یا بی توسط تعلیمشان خواهد شد و اگر زلتی واقع شود زود متنبه خواهند فرمود
و بران مواخذه نخواهند کرد و اگر پیر ظاهر احتیاجی داشته باشد بی سعی ایشان بدولت دلالت خواهند فرمود با جمله
عنایت ازلی جل سلطانه متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بی سبب کار ایشان را خواهند کرد الله یجتبی من یشاء
و اگر مریدند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل دشوار است پیری باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد و بسعادت
فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله را باتمام رسانیده و اگر جذبه
او بر سلوک او مقدم است و تربیت مرادان یافته شده کبریت احمر است کلام او دوا ست و نظر او شفا احیای دلهای مرده
بتوجه شریف او منوط است و تازگی جانهای افسرده بالتفات لطیف او مربوط و اگر اینطور صاحب دولتی پیدا نشود سالک
مجذوب هم مغتنم است و تربیت ناقصان از وی نیز می آید و بتوسط او و بدولت فنا و بقا میرسند ۵ آسمان نسبت
بعرش آمد فرود ۰ ور نه بس عالیست پیش خاک تود ۰ و اگر بعنایت خداوندی جل سلطانه طالبی را اینطور پیر کامل
مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را بتمام باو سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند

شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسد بجمله هوای خود را تابع رضای او سازد و در خبر نبویست علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات انهم اولیاء الله لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بدانکه رعایت آداب صحبت و مراعات شرایط
از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح گردد و بدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجلس بعضی از آداب
وشرایط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش باید شنید باید آنکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات
گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و
بکلیه خود متوجه او نشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند
نقل کرده اند از سلطانی که در آن وقت که وزیر پیش او ایستاده بود اتفاقا درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب جامه
خود کرده بند او را بدست خود راست میساخت درین حال نظر سلطان بآن وزیر افتاد دید که بغیر او متوجه است
بزبان عتاب گفت که این را هضم نمی توانم کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من بجانب جامه التفات نمایی باید اندیشید که
هرگاه وسائل دنیا دنیه را آداب دقیقه در کار است وسائل وصول الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم
خواهد بود و مهما امکن در جایی نایستد که سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد و پا بر مصلای او ننهد و در متوضای او طهارت
نکند و ظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور آب نخورد و طعام تناول ننماید و بکسی سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد
و در غیبت پیر در جایی که او ست پا دراز نکند و بزاق در آن جانب نیندازد و هرچه از پیر صادر شود از اصواب داند
اگرچه بظاهر صواب ننماید او هرچه میکند از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر
در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است ملامت و اعتراض بر آن تجویز نیست
و ایضا چون این را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هرچه از محبوب صادر میشود محبوب مینماید پس اعتراض را
مجال نباشد و در کلی و جزوی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید
ادا کرد و فقه را از عمل او باید اخذ نمود ع آنرا که در سرای نگار است فارغ است از باغ و بوستان و تماشای لاله زار
و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض مقدار حبه خردل باشد زیرا که از آن غیر از حرمان
نتیجه نیست و بی سعادت ترین جمیع خلائق معیب بین این طائفه علیه است نجانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم و طلب
خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد هیچ شنیده که مؤمنی از پیغمبر خود معجزه
طلب کرده باشد معجزه طلبان کفار اند و اهل انکار ع معجزات از بهر قهر دشمن است ؛ بوی جنسیت پی دل بردن است

موجب بیان نباشد معجزات؛ بوی خبیث کند صفات؛ واگر شبه پیدا شود در خاطر آنرا بی توقف عرض نماید اگر
حل نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ منقصت را بجناب پیر جا ندهد نسازد و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر واقعه
ازو طلب کند و تعبیری که بر طالب منکشف شود نیز عرض نماید و صواب و خطا را ازو جوید و بر کشوف خود زنهار اعتماد
ننهد که حق با باطل درین دار ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از و جدا نشود که غیر او را بر وی
گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ادب است و هر فیضی و فتوحی که میرسد
آنرا بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضی از مشایخ دیگر رسیده است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات
و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص مرید ملائم کمال شیخی از شیوخ که صورت افاضه از وی ظاهر شده است
و بمرید رسیده است و لطیفه از لطایف پیر که مناسب آن فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده است بسبب استیلای
مریدان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض را از آن دانسته این مغلطه عظیم است حق سبحانه از زلت قدم نگاه دارد
و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بالجمله الطریق کله ادب مثل مشهور است
هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند و در ادای آن بتعنی نرسد و اگر سعی هم
نتواند از عهده بر آید معفو است اما از اعتراف بتقصیر ناچار است و اگر عیاذاً بالله سبحانه رعایت ادا نکند و خود را
مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم است ۵ هر کرا روی به بهبود نداشت، دیدن روی نبی سود نداشت
آری مریدی که ببرکت توجه پیر بمرتبه فنا و بقا برسد و راه الهام و طریق فراست بر وی ظاهر شود و پیر او را مسلم دارد
و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی با پیر خلاف کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر
خلاف آن متحقق بود چه آن مرید درین وقت از ربقه تقلید بر آمده است و تقلید در حق وی خطاست نمی بینی که اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزله با آن سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات
صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبه کمال
مجوز است و از سوء ادب بیرون است بلکه اینجا همین ادب است و اگر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که بکمال
ادب موصوف بوده اند غیر از تقلید امر دیگر نمیکرده اند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی
عنه خطاست صواب متابعت رای خود است نه رای ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابا حنیفه
فی مسئلة خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر بر یک فکر ماندی تا ابد پیدا نکردی

نحوی که در زمان سیبویه بوده است امروز با اختلاف آرا و تلاحق انظار وه صد زیادتی و کمال پیدا کرده است
اما چون بنا را او نهاده است فضل او راست الفضل للمتقدمین لیکن کمال آنها را شامل است کمثل المطر لا یدری
اولهم خیر ام آخرهم که حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوة والسلام تذییب لرفع شبهه بعض المریدین که گفته اند
گفته اند که شیخ یحیی و یمیت احیا و امات از لوازم مقام شیخی است مراد از احیا احیاء روحی است نه جسمی و همچنین
مراد از امات امات روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که بمقام ولایت و کمال آن بیان نمایم
و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است پس شیخ را ازین احیا و امات چاره نباشد بمعنی یحیی
و یمیت بقی و نفی احیا و امات جسمی را بمنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا حکم کاه ربا دارد هر کس را که با او
مناسبت دارد رنگ خس و خاشاک در عقب او میدود و نصیب خود را ازوی استیفا مینماید خوارق و کرامات
از برای جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنوی منجذب میگردند و آنکه باین بزرگواران مناسبت ندارد
از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه خوارق و کرامات بیند ابوجهل و ابولهب شاهد این معنی
باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول
الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام مکتوب دو صد نود و دوم بشیخ محمد چتری صدور یافته
در جواب سؤالی که پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام آمده است و ابوذر
غفاری نیز همین را گفته و چنان چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت شیخ عبد القادر فرموده
و دیگری نیز همین را گفته حقیقت این معامله چیست و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر گردن اینها
بود اولیاء همان عصر اند یا مطلقا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند
بود رسید و ازان مستبهج و مسرور گردیدند چه نعمتی است که دوستان حق جل سلطانه دور افتادها را یاد فرمایند اندراج یافته بود
که حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت ابوذر غفاری
نیز همین گفته و حضرت میران محی الدین گفته که پای من بر گردن همه اولیا و دیگری نیز همین گفته است گاه
براین دو لفظ غوغا میشود و غایت نموده نوشته اند که این دو سخن چه معنی دارد و درین دو چه فرق است چون
شده تمامی را مفصل نوشته که قریب الفهم این غریب باشد ارسال نمایند مخلصا این فقیر در رسائل خود نوشته
است که آن سرور را با وجود استمرار وقت وقت نادر هم بوده است ما فوق درحین اداء نماز بوده است

معراج المومن شنیده باشند و ارحنی یا بلال شاهد یست عدل بر اثبات این مطلب و ابوذر غفاری بوراثت
و تبعیت نیز باین دولت مشرف شده باشد چه کمل تابعان آن سرور را از جمیع کمالات او علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات بطریق وراثت نصیب وافر است و حظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدمی هذه علی رقبة
کل جمیع الاولیا ر ولی الله صاحب عوارف که مرید و مربای شیخ ابو النجیب سهروردی است گفته که مشعر عجب اند که از مشایخ
در بدایت احوال بواسطه بقایای سکر صدور یافته اند و در نفحات از شیخ حماد دباس و از شیوخ حضرت شیخ است
نقل کرده است که او بطریق فراست فرموده که این عجمی را قدمیست که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود
و هر آئینه مامور شود به آنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه از آنکه بگوید همه اولیا بر گردن بنهند بهر تقاضا
حضرت شیخ در این کلام محق اند این کلام خواه از بقایای سکر ایشان سر بر زده باشد و خواه مامور باشند
باظهار این کلام چه قدم ایشان بر گردنهای جمیع اولیا آنوقت بوده است و جمیع اولیا آنوقت زیر قدم
ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیای آنوقت است اولیای ماتقدم و ماتاخر ازین حکم
خارج چنانکه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی که در بغداد
بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبدالله بزیارت او رفته بودند که آن غوث بطریق فراست
در حق شیخ گفته که می بینم ترا در بغداد که بمنبر برآمده و میگوئی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و می بینم اولیای
وقت ترا که همه گردنهای خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که این حکم
مخصوص باولیای آنوقت بوده است در آنوقت نیز اگر کسی را حق سبحانه و تعالی چشم بینا عطا فرماید بیند چنانچه
آن غوث دیده بود که گردنهای اولیای آنوقت زیر قدم وی اند و این حکم تجاوز بغیر اولیای آنوقت نکرده است
در اولیای ماتقدم این حکم چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که بیقین از حضرت شیخ فضل اند و در ماتاخرین
چگونه منتشی باشد که شامل حضرت مهدی است که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بقدوم او بشارت داده است
ذات را بوجود او مبشر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
که از انبیاء اولو العزم است از سابقان شدند و بواسطه متابعت این شریعت ملحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیهم الصلوة والسلام
از بزرگی متاخران این امت توانند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام
آخرهم بالجمله حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شانی عظیم است و درجه علیا است ولایت خاصه محمدیه را اعلی

صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از راه سر بنقطهٔ آخر رسانیده است و سر حلقهٔ آن دائره گشته از اینجا کسی توهم نکند که
چون شیخ سر حلقهٔ دائرهٔ ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیا افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیا
است علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات زیرا که گوییم سر حلقهٔ ولایت محمدی نیست که از راه سر حاصل گشته است چنانکه
گذشت سر حلقهٔ مطلق آن ولایت تا افضلیت لازم آید یا آنکه گوییم سر حلقهٔ مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم افضلیت
نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کمالات نبوت محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و فضلیت از برای
آن کمالات و وراثت باشد جمعی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر در حق شیخ غلو بسیار مینمایند و در محبت جانب
افراط میگیرند و در رنگ محبان مفرط حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه از فحوای کلمه و کلام اینجماعه مفهوم میشود که شیخ را
ایشان از جمیع اولیا ما تقدم و ما تأخر افضل میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات معلوم نیست که دیگری را از
حضرت شیخ فضل نهند این از افراط محبت است اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است
از هیچ ولی بظهور نیامده پس افضل او را باشد گوییم که کثرت ظهور خوارق بر فضلیت دلالت ندارد تواند بود که کسی
بود که هیچ خارقی از وی بظهور نیاید افضل باشد از آنکس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ الشیوخ در
عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده است کل هذه مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم
و یعطی و قد یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین و من منح صرف الیقین لا حاجة له
الی شیء من هذا و کل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر فی القلب و وجود ذاکر الذات کثرت ظهور خوارق را
دلیل بر فضلیت ساختن همرنگ آنست که کسی کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت او سازد
بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل و مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشنو خوارق بر
دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که بذات و صفات و افعال واجبی جل و علا تعلق
دارد و ورای طور نظر عقل است و خلاف متعارف معتاد است که بندهای خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی
کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است و نوع
ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا عزت
و اعتبار دارد که با اولیاء خود مخصوص ساخته است و اعدا را دران شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق
معتبر است و در نظر ایشان معزز و محترم اینچنین اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که آنرا بخدائی بردارند و از او استشفا نمایند

و بهر طلب یا نیس که او الیشان از تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه محجوبان نوع اول از خوارق نمیدانند و از
کرامات نمی شمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور
مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان زهی بیخردان علمیکه باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت و کرامت دروی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و
احوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی است حقتعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و
احترام شایان ع پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز * بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبیست * و در
قریب مما ذکرنا قال شیخ الاسلام الهروی والامام الیافعی فی منازل السائرین وشارحه والذی ثبت عندی
بالتجربة ان فراسة اهل المعرفة انما هی فی تمییزهم من یصلح لحضرة الله جل وعلا ممن لا یصلح ویعرفون اهل الاستعداد
الذین اشتغلوا بالله سبحانه ووصلوا الی حضرة الجمع فهذه فراسة اهل المعرفة واما فراسة اهل الریاضة بالجوع
والخلوة وتصفیة الباطن من غیر وصلة الی جانب الحق تعالی فلهم فراسة کشف الصور والاخبار بالمغیبات
المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق سبحانه واما اهل المعرفة فلاشتغالهم بما یرد علیهم من
معارف الحق تعالی لا یکون اخبارهم الا عن الله تعالی ولما کان العالم اکثرهم اهل انقطاع عن الله سبحانه واشتغال بالدنیا
مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور والاخبار عما غاب من احوال المخلوقات فعظموهم واعتقدوا انهم اهل الله وخاصته
واعرضوا عن کشف اهل الحقیقة واتهموهم فیما یخبرون عن الله سبحانه وقالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما یزعمون لاخبرونا
عن احوالنا واحوال المخلوقات واذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی
کشف امور اعلی من هذه وکذبوهم بهذا القیاس الفاسد وعمیت علیهم الانباء الصحیحة ولم یعلموا ان الله تعالی حماهم
هؤلاء عن ملاحظة الخلق [illegible] بما سواه حمایة لهم وغیرة علیهم ولو کانوا ممن یتعرض الی احوال الخلق ما صلحوا
للحق سبحانه وقد [illegible] کشف الصور ادرکوه منها لا یقدر غیرهم علی ادراکه بالفراسة
التی یثبتها اهل المعرفة هی الفراسة فیما یتعلق بالحق سبحانه والقرب منه واما فراسة اهل الصفاء الحاجبین
المتعلقین بالخلق فلا تتعلق بجناب الحق سبحانه ولا القرب منه ویشترک المسلمون والنصاری والیهود وسائر الطوائف
فیها لانها لیست شریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله **مکتوب دو صد و نود و چهارم** بمخدوم زاده
که جامع علوم ظاهره و معارف و اسرار باطنه اند مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان معاملة

بصفات ثمانیهٔ واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و مبادی تعینات سایر خلایق و لحوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات یک کلی بسوی کلی دیگر و در
فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات و در بیان حصول وصل عریان مر کمل تابعان را
با وجود توسط انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و در تحقیق الفاظ محو و اضمحلال که در عبارت مشایخ قدس سرهم واقع شده
اند بدانکه مناسب آنکه صفات ثمانیهٔ حقیقیهٔ واجب الوجود تعالی و تقدس که اول شان صفة الحیوٰة است و آخر شان
صفت تکوین سه قسم اند قسمی است که تعلق آن بعالم غالب است و اضافت آن بخلایق بیشتر کالتکوین آنچنان
که جمعی از اهل سنت و جماعت انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است و تحقیق
آنست که از صفات حقیقیه الغالبة علیها الاضافة و قسمی دیگر آنست که اضافت دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم والقدرة
والارادة والسمع والبصر والکلام و قسم ثالث اعلی اقسام ثلثه که آنرا هیچ وجه بعالم تعلق نیست و رایحه از اضافت
ندارد کالحیوٰة این صفت ام جمیع صفات است و اصل همه آنها و سبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است
که مبدا التعین خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است
و چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و ترزیق
و احیا و اماتت جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز مثل کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده
و هر که مبدا التعین او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آن شخص خواهد بود و زیر قدم
او زندگانی خواهند نمود ازینجاست که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم
موسی علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات اتمها و اکملها و چون این جزئیات را در طریق سلوک ترقی واقع شود
ملحق بکلیات خود خواهند شد و شهود جزئیات شهود کلیات خواهد بود و فرق باصالة و تبعیت خواهد ماند
و امتیاز بتوسط و عدم توسط خواهد شد چه تابع هر چه یابد و هر چه بیند بتوسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع
از قصور خود اصل را متوسط نداند اما فی الحقیقة اصل در میان تابع و مشهود او حائل است نه حائلی که مانع شهود
باشد بلکه باعث شهود و در رنگ عینک صاف و جایز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج
کرده تحت کلی دیگر در آیند و مشهود ایشان مشهود آن کلی دیگر شود مثلا جماعه که زیر قدم موسی اند انتقال نموده
زیر قدم عیسی داخل شوند اما توانند بود که زیر قدم محمد اند بلکه همیشه زیر قدم او یند علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

زیرا که رب محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل الاصل باشد و این
ترقی گویا باصل الاصل است نه باصل که میان این اصل آنها است اینقدر فرق در میان جزئیات و کلیات
البته خواهد ماند که جزئی را دو حائل است یکی اصل خود که کلی اوست و حایل دیگر اصل الاصل و کلی اورا
حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم در پرده
تعینات است و شهود دیگران در پرده تعینات لا اقل در پرده تعین محمدی ازینجاست که گفته اند تجلی ذات
خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم و تجلی دیگران در پرده صفات لا اقل در پرده رب الارباب
که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفت حیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید شهود
سائر انبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات در پرده مبدا التعین محمدیست که رب وست و اولیای امت او که تابع
زیر قدم اویند علیه الصلوة و السلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیا در پرده رب الارباب خواهد بود
پس فرق در میان سائر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و در میان اولیای امت او علیه الصلوة
و السلام چه باشد در جواب گوییم که انبیا را سوای این شهود که در پرده حقیقت محمدی است شهود دیگر هم
است که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالاصالة تعینهای مخصوصه خود را بدیدهای بصیرت
گذاشته مشاهده غیب الغیب مینمایند باید دانست که این دو شهود نه آن معنی است که هر دو معا متحقق میشوند
بلکه بآن معنی است که اگر ترقی که باصل الاصل برسد شهود او در پرده حقیقت محمدیست در رنگ عیسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام که بعد از نزول بآن دولت مشرف خواهد شد و این ترقی بسیار متعسر است نزدیک
باستحاله است بفضل عظیم خداوندی جل سلطانه در کار است و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی مشرب است و اگر
ترقی از اصل خود نموده و از حقیقت خود بحقیقة الحقایق نرسید شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است
بدان و آگاه باش و همچنانکه بحضرت ذات تعالی و تقدس راهی است از حقیقت الحقایق که بعد طی منازل کثیره
وصول میسر میشود همچنین است از سائر حقایق کلیات نیز راهی بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل متکثره
وصول حصول می پیوندد و نهایت ما فی الباب در راه حقیقت الحقایق وصول بالاصالت است و در سائر طرق هم
وصول ذات میسر میشود اما برین شعر از منتهای وصول بالیه حقیقت الحقایق که حقیقت محمدی است در میان
حایل است اگرچه حاجز حصین نباشد و مانع متین نبود همین قدر حاجز است که بالغ اطلاق تجلی ذات گشته

واگرچه سایر انبیا را نیز بالاصالة از ذات تعالی نصیب است و ایشان کمل اند اما بتبعیت این بزرگواران علیهم و
علی امهم الصلوة والتحیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفت الحیوة فوق صفت العلم باشد پس را حقیقت
الحقایق نیز التعین صفة الحیوة حایل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرا ناشد جواب آن تعین
کالعین است محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتباری و را در مرتبه حضرت ذات تعالی نماند هر چند صفات
دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما آنها تا مرتبه ذات نمیرسد بنوعی که متلاشی گردند بخلاف
صفة الحیوة که آنجا میرسد و متلاشی میگردد لهذا التعین حقیقت محمدی و سایر تعینات خلایق دیگر دایمی
اند و زوال آنها در مرتبه از مراتب محال گشت بلکه رسیدن آن شی دیگر است و مضمحل گشتن و شی دیگر
در عبارت بعضی از مشایخ قدس الله اسرارهم که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از آن محو نظری است محو
عینی یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعی از ناقصان
این راه از آن الفاظ موهمه محو و اضمحلال عینی دانسته اند و بزندقه رسیده اند و از عذاب و ثواب اخروی انکار
نموده اند و خیال کرده اند که چنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدت
خواهند رفت و این کثرت در آن وحدت مضمحل خواهد شد و جمعی از زنادقه آن بحوشان را قیامت کبری
خیال کرده اند و از حشر و نشر و حساب و صراط و میزان انکار نموده اند نعوذ بالله من اعتقاداتهم الفاسدة و شخصی را
از آن جماعت دیدم که مطلب خود در شعر مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی استشهاد می آورد بیت
جامی معاد و مبدا ما وحدتست و بس ما در میانه کثرت موهوم والسلام و نمیداند که مراد مولانا از این بیت
عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یک ذات مشهود ایشان نمیماند و کثرتها تمام از نظر
ایشان مختفی میگردد نه رجوع عینی و وجودی مگر کور زندقه نمی بیند که از هیچ کاملی عجز و نقص و احتیاج زایل نشده است
پس معنی رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال کرده اند که فرزندیق اند که از
عذاب اخروی انکار ورزند و البطال بعوث انبیا نمایند علیهم الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها سوال بعضی
از رسایل خود نوشته که فنای اخفی مخصوص بولایت محمدی است معنی این سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم
معلوم شد که وصل عریان مخصوص بولایت محمدیست و دیگران هر چند حجب هم مرتفع شود اما از حجاب تعین چاره
نیست که از راه توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد و چاره نبود که امر لیس از اخفا که نهایت ابدا بسیار است در نظر

باندازه ان حیلولة البقیة مینماند پس ملاحظه آن بقیه اطلاق فنای مطلق مجوز نباشد بقای این بقیه را غیر از محمدی
کیست که دریابد وانسرار آن محمدی المشرب اگر یکی را این حدت نظر پیدا شود هم مغتنم است مشایخ طبقات
اکثر شان تا رو حرو سر سخن کرده اند کم کسی باشد که از خفی سری گفته باشد چه کیف از اخفی و آنکه در دریای
اخفی غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسید و اطلاع یافته کبریت احمر است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم سوال معتقد تو آنست که هر چه نبی را علیه و علی آله الصلوٰة والسلام از کمالات حاصل است
کمل تابعان او را نیز بتبعیت از آن کمالات نصیب است پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حایل
آنکه همان نبی در میان حایل است جواب حیلولة نبی در وصل عریان ضرر ندارد چه آن وصل بتبعیت است
باصالة پس حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول بتوسط است نه رفع متوسط که آن مناسب
مقام اصالت است پس هم حیلوله باشد و هم وصل عریان بتبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در ما و در کمل
تابعان نبی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات
الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیهم این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکه حیلوله نبی ما علیه الصلوٰة والسلام در هر
ماده حاصل جواب تجویز این اطلاق در ما و در کمل تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق
نیست چنانکه گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات اگر این اطلاق تجویز نماید باعتبار
اصالة خواهد بود چه این بزرگواران باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک نیست که
حصول بتوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق اصالة
وتبعیت در میان انبیاء را لقدم و کمل تابعان این هست علی نبینا وعلیهم وعلی امهم الصلوٰة والسلام والتحیة موجب
فضلیت انبیاء است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات چه اصیل مقصود است و تابع طفیلی هر چند تابعان را
اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلی را چه یارا که با مقصود
مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در اصیل بوجه اتم و اکمل است و در تابع بوجه ابهم در رسم
است که این مناسبت تصحیح نسبت مینماید و تابع را همچو متبوع میسازد و لهذا خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات علماء
امت خود را همچو انبیاء بنی اسرائیل فرمود پس ازین بیان لازم آمد که حصول تجلی ذات مر اولیاء را این است
موهم فضل نباشد مر انبیاء را که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من مزلة الاقدام والقصف فان هذه العلوم ...

سبحانه نذ العبد بها الصدقة حبیب محمد علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام سوال مقرر است که مقصود از آفرینش خاتم الرسل
است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات دیگران در نفس وجود و حصول کمالات طفیلی او یند و در تبعیت او بدرجات
علیا میرسند لهذا در روز قیامت آدم و من دونه تحت لوای او علیه وعلیهم الصلوٰة خواهند بود و تو گفته که
وصول هر سائر انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات بطریق اصالت است نه بطریق تبعیت وجه آن
چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول الله را صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم از راه حقیقت خود طریقی است
بحضرت ذات تعالی وتقدس انبیاء دیگر را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات نیز راهها است از حقائق
خود بحضرت ذات تعالی شانه درین وصول تبعیتی نیست بخلاف امتان که به تبعیت انبیاء را از راه حقائق ایشان
که مناسب استعداد هر کدام است بمطلب میرسند اصاله در حق ایشان مفقود است نهایة ما فی الباب حصول این دیگران
اگرچه باصالة باشد وصول عریانی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات والتسلیمات پیراهن شعار مطالب
گشته است پس ناچار اول فیضی که میرسد با تحقیقت اتصال می یابد بعد از آن بتوسط او بدیگران میرسد
و معنی تبعیت همین حصول توسط است پس آن اصالة با این تبعیت جنگ ندارد نیک باید دریافت تبعیتی که در حق
امتان گفته شده است و رای این تبعیت است که منافی اصالة است کما مر غیر مرة فافترقا اگر گویند که در مراتب
عروج از مرتبه صفة الحیوٰة نیز نصیب کمل هست یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که نهایت این صفت
اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی وتقدس نصیب کمل از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه
تو در بالا گفته که تعینات حقایق را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی بالجاء و بعد
میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کار اضمحلال نظری کافیست اگرچه درین اضمحلال مراتب متفاوته باشد
فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد نود و پنجم

بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان
نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوة در انجمن که اصول مقرره طریقه علیه نقشبندیه است قدس
الله تعالی اسرار مشایخها باید دانست که یکی از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار مشایخها نظر
بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل بفوق ننماید زیرا که
خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق سیر باید و قدم را ردیف خود نماید زیرا که عروج بر نهایات علی

اول نظر است بعد از ان قدم صعود مینماید و چون قدم بمرتبهٔ نظر رسید نظر از انجا بزینهٔ بالا می آید و قدم هم
بتبعیت ان نیز صعود میفرماید بعد از ان باز نظر از ان مقام ترقی میکند علی هذا القیاس و اگر مراد انست که
نظر باید که بمقامی ترقی نماید که انجا قدم را گنجایش نباشد پس ان نیز غیر واقع است زیرا که بعد از تمامی
قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فایت شود بالزم انست که نهایت قدم تا نهایت مراتب
استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که ان سالک بر قدم اوست لیکن قدم اول بالاصالت است
و قدم ثانی به تبعیت ان نبی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت
پیدا کند منتهای و نهایت مراتب نظر ان نبی است علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات که ان سالک قدم او
چه کمل تابعان نبی را که از جمیع کمالات او نصیبست الیکن تا بنهایت مراتب استعداد او که باصالت سالک بتبعیت
اوست قدم و نظر موافقت دارند بعد ازا قدم کوتاهی میکند و نظر تنها صعود مینماید تا نهایت مراتب نظر
ان نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود میفرماید
و کمل متابعان این بزرگواران را از مقامات انظار ایشان نیز نصیبست چنانچه از مقامات اقدام ایشان
نصیبها است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مقام رویت است که دیگر از ان موعود
باخرت است انچه دیگر ازان نصیب او را نقد است کمل تابعان او را ازین مقام نصیبست اگرچه رویت نیست ٥
فریاد حافظ این همه اخر بهرزه نیست ، هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هاست ، بر سر اصل سخن رویم و گوییم که اگر مراد
انست که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بنوعیکه در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیکیست زیرا که این معنی
مانع ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد چه در وقت راه
رفتن نظر پراگندگی پیدا میکند و بمحسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت
اقرب باشد و این مراد مناسبت بمعنی کلمهٔ دیگر که قرین او ست و ان کلمه هوش در دم است و غایت ما فی الباب
کلمهٔ اولی از برای دفع تفرقهٔ الیست که از افاق میخیزد کلمهٔ ثانی دفع تفرقهٔ انفس میسازد و کلمهٔ ثانی که قرین
این دو کلمه است کلمه سفر در وطن است و ان عبارت از سیر در انفس است که منشا حصول اندراج النهایة فی
البدایت است که مخصوص باین طریقهٔ علیه است هر چند سیر در انفس در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر افاقی
است و درین طریق شروع ازین سیر است و سیر افاقی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر در نظر

عالی مندرج الدرایت فی النهایة نیز گویم گنجایش ندارد و کلمه چهارم که قرین این کلمات سه گانه است کلمه خلوت
در انجمن است هرگاه سفر در وطن میسر شد پس انجمن نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید متفرقه آفاق بحجره انفس راه نیابد
این نیز بر تقدیری است که درهای حجره را بربسته باشند و روزنها مسدود ساخته پس باید که در انجمن تفرقه
متکلم و مخاطب نباشند و ملتفت احدی نگردد و اینهمه تخیلات و تکلفات در ابتداست و در وسط و در انتها
هیچ ازینها در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر ازینجا کسے گمان نکند که تفرقه و عدم
تفرقه در جمعیت حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت باطن او برابر است
مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود قال الله سبحانه
تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات آن
تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا شود پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن هیچ
وقتی از اوقات مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم از برای حق باشد
جلشانه باطن تمام و نصفے از ظاهر و نصفے دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق
چونکه امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر هم نیز راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر
کله فاعبده **مکتوب دوصد و نود و ششم** در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعدد و تعلق آن
باشیا بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی وابقاه صدور یافت الحمد لله رب العلمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بدان اسعدک الله تعالی که صفات واجبی جل سلطانه در رنگ
ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و هر بسائط حقیقیه اند مثلا علم یک انکشاف بسیط است که معلومات ازل
را ابد بهمان یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت کامله بسیط است که مقدورات اولین و آخرین بوسیله
آن بوجود می آیند دیگر یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد بهمان کلام گویاست علی هذا القیاس سایر الصفات
الحقیقیه و تعددی که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز در آن مرتبه مفقودست اشیا معلوم و مقدور
حق اند سبحانه اما صفت علم و قدرت را با اشیا هیچ تعلقی نیست این معرفت ورای طور نظر عقل است ارباب
معقول هرگز مثل اینمعنی تجویز نمی نمایند و محال میدانند که اشیا معلوم و مقدور حق باشند جلشانه و علم
او تعالی بانها تعلق نکند و همچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند که در انمرتبه ازل و ابد آن حاضر است

بلکه اینجا هم گنجایش ندارد پیش از تعبیر باقرب نیست واوفق آن نیست که موجودات ازل و ابد در آن آن حاضرند
همان آن حاضر زید را هم معدوم میداند وهم موجود وهمچنین میداند هم صبی وهم جوان میداند وهم پیر هم
میداند وهم میت وهم در برزخ میداند وهم در حشرات وجنات ومعلوم است که آن آن را بآن همه موجودات
هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از آنیت خواهد برآمد وزمان نام خواهد یافت وماضی ومستقبل
خواهد گشت پس آن همه موجودات هم در آن ثابت اند وهم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود بسیط
حقیقی که او را بهیچ یکی از معلومات تعلقی نباشد وجمیع معلومات بآن یک انکشاف معلوم گردند چه عجب زیرا که
جمع نقیضین در همو طن از استحاله برآمده است که مخصوص باتحاد زمانست واتحاد جهت اینجا زمان را
گنجایش نیست اذ لا یجری علیه سبحانه زمان واتحاد جهت نیز مفقود است که فرق اجمال وتفصیل است
درنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم وفعل وحرف که قسیم یکدیگر اند همه را در آن مرتبه در آن واحد متحد
می بیند ومتصرف را عین غیر متصرف می یابد ومبنی را عین معرب میداند وبگوید که باوجود این جامعیت کلمه را
باهیچ یکی ازین اقسام تعلقی نیست وازین همه مستغنی است وهیچ یکی از عقلا انکار این شخص نمی نماید واستبعاد
آن نمیکند ودر ما نحن فیه ولله المثل الاعلی چرا استبعاد کنند وتوقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته
است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست ونامناسب مرتبه وجوب تعالی وتقدس
خربوزه بخور تر الفالیز چه کار مثالیکه در مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معرفت آنست که گفته
اند که علم بعلت مستلزم علم بمعلول است ودرینصورت بالاصالة مدرک متوجه علت است وتعلق بعلت پیدا کرده
علم معلول بتبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد اما ارباب معقول درینصورت نیز بی
تعلق علم در مرتبه ثانی معلومیت معلول تجویز نخواهند کرد واگرچه آن تعلق باصالة نباشد لیکن مثال قریب تر
ازین مثال معلوم نیست که پیدا شود مقصود توضیح است نه اثبات والله تعالی اعلم بحقایق الامور کلها والصلاة
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات والتحیات المبارکات

مکتوب دو صد ونود وهفتم بمولانا بدر الدین صدور یافته در تحقیق احاطه وسریان حقسبحانه وتوضیح آن
بامثله ودر رعایت حفظ مراتب وجوبی وامکانی اعلم ان احاطة الحق سبحانه بالاشیاء وسریانه فیها
کاحاطة المجمل بالمفصل وسریانه فیه کالکلمة مثلا ساریة فی جمیع اقسامها من الاسم والفعل والحرف وکذا فی اقسام الاقسام

من الماضی والمضارع والامر والنهی والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنے المتصل والمنقطع والحال والتمیز والثالث
والرابع والخامس وحروف الجار والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء والحروف
الداخلة علیهما الی غیر ذلک من الاقسام الحاصلة من التقسیمات الغیر المتناهیة فهذه الاقسام کلها غیر الکلمة بل
هو لا اعتبارات مندرجة تحت الکلمة ما زاد فی تفصیلها وتمیزها عن الکلمة وفی تمیز بعضها عن بعض شئ الا اعتبار
العقل وفی الخارج لیست الا الکلمة ولهذا صح الحمل ولکن لکل مرتبة من المراتب اسم یخصه هو بها واحکام لا تجاوز
غیرها مثلا الدال علی المعنی بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغیر الاقتران اسم وغیر الدال علی المعنی
بالاستقلال حرف وکذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض وبالزمان الحال والاستقبال مضارع وما وجد فیه علتان
من العلل التسعة المشهورة غیر منصرف والا منصرف وحروف عملها الجر جارة وحروف عملها النصب ناصبة فاطلاق
اسم مرتبة علی مرتبة اخری واجراء احکام احدهما علی الاخری کاطلاق فعل الماضی علی المضارع والمتصرف
علی غیر المتصرف والجارة علی الناصبة مع کون المراتب کلها لیست الا الکلمة فاجراء احدهما علی الآخر ضلالة
محضة وخروج عن الصراط السوی فنقول والله سبحانه اعلم ان لکل مرتبة من المراتب تنزل الوجود سبحانه اسماء مختصة بها
واحکام لا توجد الا فیها فالوجوب الذاتی والاستغناء الذاتی مختصة بمرتبة الجمع والالوهیة والامکان الذاتی
والافتقار الذاتی مختصة بمرتبة الکون والفرق والمرتبة الاولی مرتبة الربوبیة والخالقیة والمرتبة الثانیة مرتبة العبودیة
والمخلوقیة فلو اطلق اسماء احدیهما علی الاخری واجری احکام مختصة بمرتبة علی المرتبة الاخری لکان زندقة صرفة
وکفرا محضا ثم العجب من بعض الملاحدة الزنادقة انهم کیف یخلطون المراتب ویجرون احکام مرتبة علی مرتبة اخری
فیصفون الممکن بصفات الواجب والواجب بصفات الممکن مع علمهم بتمایز صفات الممکن الذی هو مرتبة وحدة
بعضها عن بعض واختلاف احکامهم وعلمهم بعدم زوال تمایزهم واختلاف احکامهم اصلا مع اتحادهم فی المرتبة الکونیة
فانهم یعلمون بالبداهة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصة بها لیست واحدة منها فی الماء
فلا یوصف بها الماء وکذا البرودة التی تختص بالماء لیست فی النار وکذا یتمیزون بالضرورة بین ازواجهم
وامهاتهم ویحکمون بتفرقة احکامهم والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دوصد و نود و هشتم

بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافت در بیان وصول بنهایت کار بطریق اشارات
خفیه وعبارت لطیفه و بر سر این همه غیر از مخدوم زاده کلان علیه الرحمة والرضوان از یاران هیچکس اطلاع نیافته

بدان ارشدک الله تعالی مدتها که سیر در ظلال داشت وصل بظل عین حصول می یافت حالا که وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الا ظله فافهم فان کلام اشارت بمانند عبارتی مناسب این طریق که بطریق رمز و اشارت تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند و کرجیان ما نیز داز پیر راه دان مداومت بران باز گشت بفضل حضرت رحمان وصل عریان باقی همه حسبان و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها

مکتوب دو صد و نود و دوم بشیخ فرید راهولی صدور یافته در تعزیت مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بالقضا و فضیلت مرگ طاعون و آنکه گناه کبیره است و در رنگ قرار یوم الزحف است الحمد لله و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بالقضا باید داد ۵ من از روی نیز بیچم کرم بیار آری ٭ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ٭ قال الله تبارک و تعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و قال تبارک و تعالی ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از شومی اعمال ما اهل هوشان هلاک شدند که بما اختلاط بیشتر داشتند و زنان که مدار نسل و بقای نوع انسان بر وجود ایشان است بیشتر از مردان مردند و هر که درین وبا از مردن گریخت و سلامت ماند خاک بر حیوة او و آنکه نگریخت و مرد طوبی له و بشری له بالشهادة و قد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لا یسئل لانه نظیر المقتول فی المعرکة و بان الصابر فی الطاعون محتسبا العلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکره الشیخ الاجل السیوطی فی کتاب شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور و قال و هو حجة جیدة و همین کسیکه نگریخت و نمرد از جملهٔ غازیان و مجاهدان است و از جرگهٔ صابران و بلاکشان سری لا جلکی اجل مسمی که گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریزایان که سلامت ماندند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بود نه آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت و اکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس الفرار بمنجیه الا الاستقرار بمهلکه این قرار در رنگ فرار یوم الزحف است و گناه کبیره است از مکر خدا وندیست جل سلطانه که گریزندگان سلامت مانند و صبر کنندگان هلاک شوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا شنیده میشد از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت شما بمسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت اطفال و تحمل اذای ایشان و لنتک نشوند که امیدوار

در بیان آنکه [illegible] از زمین طاعون

اجر جبرئیل آن مترتب است زیاده چه نویسد والسلام **مکتوب صدم** بمخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی
مجد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غریبه بلسان رمز و اشارات
و ایمای از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل چون
بسیر تفصیلی مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات الهی جل سلطانه
گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است تمام مختفی شود و غیر آن کمالات در وی هیچ چیز ظاهر نبود این زمان
به بقای خاص که منوط بان کمالات است بعد از حصول فنای تام که مربوط باختفای عدم او بوده مشرف گردد و باسم ولایت
مرسومی صادق آید و بعد از ان اگر عنایت ازلی جل سلطانها شامل حال او بود تواند بود که مرة ثانیه این کمالات
که عارف آن بقا یافته بود در مرات حضرت ذات تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند درین وقت
سر قاب قوسین بظهور آید باید دانست که ظهور شیی در دیگری در مرتبه بطون کنایت از حصول نسبت مجهول است مر شیی را
با ان مرتبه نه آنکه آنجا حقیقت مرات است و حصول شیی است در وی ولله المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف بقا
بآن یافته بود در مرات آنجناب قدس بطریق حقیقت و اصالة منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول الکیفیت
او را آنجا حاصل شود لاجرم انا که بعارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد و خود را آن کمالات ظاهره ببیند نهایت
عروج انا در مقام قاب قوسین تا اینجاست ای فرزند شنو مرات صوری که در وی حسن و جمال منعکس گردیده و گاه
و صفا آن مرات صلوة و علم پیدا کند ناچار بظهور آن حسن و جمال ملتذ خواهد شد و حظ وافر خواهد برد و مرات
هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکان است اما امری که شایان آن مرتبه علیاست و از سمات نقص
و حدوث مبراست این وقت ثابت است ع فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ع هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
این کمالات ظاهره که در آن مرتبه نسبت مجهول الکیفیت پیدا کرده اند حکم اینها در رنگ حکم عالم خلق انسان است نسبت
بعالم امر و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا دریاب و چون این کمالات ظاهره که تفصیل حضرت
اجمال ذات تعالی و تقدس اند نسبت مجهول الکیفیت بحضرت اجمال پیدا کرده اند و اتصال بلاکیف بدست آورده
اند و آئینه داری حضرت اجمال نموده اند ناچار در حضرت اجمال تفصیل بمجرد اعتبار محض توهم نیز پیدا شد که
بسبب عروج انای عارف گشت این کمال و البته بمقام او ادنی است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ع
اینست بیان النهایات و غایة الغایات که فهم آن از ادراک خواص مراحل دور است و از عوام چه گویم

از خواص خواص نیز اقل قلیل اند که باین دولت معرفت مشرف گشته اند ٥ اگر بادشه بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه
سبلت مکن ٭ این نهایت باعتبار ظهورات وتجلیات است که بعد از ان از قسم تجلی وظهور هیچ متصور نیست ٥
ومن بعد هذا ما یدق صفاته ٭ وما کتمه احظی لدیه واجمل ٭ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی آله وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی آل کل وملائکة المقربین الصلوة والتسلیمات والتحیات والبرکات
انمها واکملها واولیها واعلاها وادومها وابقاها وعمها وشملها **مکتوب سیصد و یکم** بمولانا امان الله در بیان
قرب نبوة وقرب ولایت وراهها که بقرب نبوة موصل اند بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندی مولانا امان الله
باد که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که شائبه ظلیت ندارد وعروجش رو بحق دارد جل وعلا ونزولش
رو بخلق این قرب بالاصالة نصیب انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات واین منصب مخصوص باین بزرگواران
علیهم الصلوات والبرکات وخاتم این منصب سید البشر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام حضرت عیسی علی نبینا
وعلیه الصلوة والتحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیهما الصلوة والسلام غایت ما فی الباب
متابعان وخادمان را از دولت وراثت صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیهم الصلوات والتحیات کمل تابعان را
هم نصیب بوده وعلوم ومعارف وکمالات این مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد ع خاص کند بنده مصلحت
عام را ٭ پس حصول کمالات نبوة مر تابعان را بطریق تبعیت ووراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه وعلی جمیع الانبیاء
والرسل الصلوة والتحیات منافی خاتمیت او نیست علیه وعلی آله الصلوة والسلام فلا تکن من الممترین بدان
اسعدک الله تعالی راهها که بکمالات نبوة موصول اند دو راه است یکی مربوط بطی کمالات مقام ولایت
است ومنوط است بحصول تجلیات ظلیه ومعارف سکریه که مناسب قرب ولایت اند بعد از طی کمالات وحصول
این تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده می آید در مقام وصول آن اصل است والتفات بظلیت ذنب و راه دیگر
آنست که بی توسط حصول این کمالات ولایت وصول بکمالات نبوة میسر گردد واین راه دویم شاهراه است
و اقرب است بکمالات نبوة رسیده است الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام واز
اصحاب ایشان بتبعیت ووراثت ایشان علیهم وعلی اصحابهم الصلوات والتحیة وراه اول عرج دراز است وعسیر
ومتعذر الوصول جمعی از اولیا در مقام ولایت که بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتی که بمقام نزول تعلق دارد
کمالات نبوة خیال کرده اند ورو بخلق را که مناسب مقام دعوت است از خصائص مقام نبوة انگاشته اند [illegible]

بلکه این نزول در رنگ عروج هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد
و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق است که به نبوت مناسبت دارد و این دعوت غیر آن دعوت است که از کمالات نبوت
شمرده اند چه کنند که قدم از دائره ولایت بیرون ننهاده اند در حقیقت کمالات نبوت را در نیافته نصف ولایت را
که جانب عروج اوست تمام ولایت انگاشته اند و نصف دیگر آن را که جانب نزول اوست مقام نبوت تصور کرده اند
ع چو آن کرمی که در سنگی نهان است ٭ زمین و آسمان وی همان است ٭ و ممکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند
و جمیع کمالات مفصل ولایت و نبوت نماید و تمیز در میان کمالات این دو مقام کما ینبغی حصول فرماید و عروج
و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بآنکه نبوت نبی بهتر است از ولایت او باید دانست که بعد از وصول
براه دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بتفصیل نه پیوسته است اما زبده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر
گشته است توان گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند و این واصل مغز آن را حاصل
کرده است بعضی از علوم سکریه و ظهورات ظلیه که ارباب ولایت را حاصل شده است این واصل از آن علوم
و ظهورات قلیل النصیب است این معنی موجب مذمت نیست بلکه آن واصل را از این علوم و ظهورات ننگ و ناموس
است چه آن عارف که از ذنب وجود سودا ندارد بلی وصل اصل از ظلال آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتار
ظل تا زمان عدم وصول است باصل ظل بی حاصل است و توجه بظل سوء ادب است فرزند حصول کمالات
نبوت مربوط بموهبت محض است منوط بکرامت صرف کسب و تعمل را در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلی نیست
کدام عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که ثمره این نعمت اسنی بود بخلاف
کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسبی است و حصول آن مربوط بریاضت و مجاهده است هر چند رواست
که بعضی را بی سوابق کسب و عمل نیز باین دولت ممتاز سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت از آنست نیز موهبت است
که بعد از کسب مقدمات بتفضل و کرم هر کرا خواهند بدولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهدات انبیاء علیهم
و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل الطاعة اجمعین الصلوات والتسلیمات پیش از
بعثت و بعد از بعثت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر منظور بود مثل قلت حساب و کفارات
زلات بشریت و ارتفاع درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل که از اکل و شرب پاک است و کثرت
ظهور خوارق که مناسب مقام نبوت اند و امثال آن باید دانست که حصول این موهبت در حق انبیاء علیهم الصلوات

والتسلیمات بتوسط است و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که بتبعیت و وراثت باین دولت مشرف
گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات والبرکات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسے
باین دولت مشرف گشته است هر چند جایز است و دیگران را نیز بتبعیت و وراثت باین دولت ممتاز سازند ؏
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ✽ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ✽ انکار نمیکنم که این دولت در کبار تابعین نیز پرتو
انداخته است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه افگنده بعد ازان رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی از بعثت
آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسید درین وقت نیز این دولت بتبعیت و وراثت بر منصه ظهور آمده و آخر را
با اول مشابه ساخته ؏ اگر بادشه بر در پیر زن ✽ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ✽ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب صد و دوم** بمخدوم زاده
که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند اعنی مجد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان فرق
ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت ملا اعلی است علی نبینا
وعلیهم الصلوات والتحیات و در بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت است و بعضی از خصایص معارف که به نبوت
تعلق دارند و ما یناسب ذلک بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که از شائبه
ظلیت صورت نه بندد و بی حیلوله حجب حصول نپذیرد اگر ولایت اولیاست البته بداغ ظلیت متسم است و ولایت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از ظلیت بر آمده است اما بی حیلوله حجب اسما و صفات متحقق نیست و ولایت
ملا اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از حجب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات
ذاتیه چاره ندارد نبوت و رسالت است که شائبه ظلیت بادراه نیافته است و حجب صفات و اعتبارات را در راه
گذاشته پس ناچار نبوت از ولایت افضل باشد و قرب نبوت ذاتی و اصلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتها حکم
بالعکس و جزم بالقلب پس وصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بملاحظه ظلیت صورت
نپذیرد بخلاف وصول ایضاً در کمال حصول فی الجمله اثنینیت است و در کمال وصول نفی اثنینیت پس رفع دوگانگی
مناسب مقام ولایت باشد و بقاء دوگانگی ملائم مرتبه نبوت و چون رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت است ناچار
سکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقاء اثنینیت است پس صحو از خواص این مرتبه بود و
ایضاً حصول تجلیات خواه در کسوت صور و اشکال بود خواه در پرده الوان و انوار همه در مقامات ولایت است

و در طی مقامات و مبادی آن بخلاف مرتبه نبوت که در انموطن وصول باصل است و استغنا است از تجلیات و ظهورات
که ظلال آن اصل اند و همچنین در وقت طی مقامات و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج به آن تجلیات نیست مگر آنکه از راه
ولایت عروج واقع شود در این زمان حصول آن تجلیات بوسطه ولایت است نه بوسطه طی مسافت راه وصول نبوت
بالجمله تجلیات و ظهورات از ظلال خبر میدهند و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات وارسته است ما
زاغ البصر اینجا باید طلبید ای فرزند لوای عشق و طنطنه محبت و نعرهای شوق انگیز و صیحه های درد آمیز و جلوه
و رقص و رقاصی همه در مقامات ظلال است و در اوان ظهورات و تجلیات ظلالیه بعد از وصول باصل حصول
این امور متصور نیست محبت در انموطن بمعنی اراده طاعت است چنانچه علما فرموده اند نه بمعنی زائد بران که منشا
شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است
ناچار اولیا را زوال اراده سعی مینماید شیخ بسطام گوید ارید ان لا ارید و در مرتبه نبوت چونکه رفع اثنینیت در کار نیست
زوال اصل اراده مطلوب نگشت چرا مطلوب باشد که اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی بلو راه یافته
است بواسطه صفت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر مجتنب و نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرضی حق
باشند جل و علا همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میکوشند و در مرتبه نبوت مطلوب نفی متعلقات
سوء این صفات است نه نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلا صفت علم فی حد ذاتها از صفات کامله
است اگر نقصی بوی راه یافته است از راه متعلق سوء اوست پس نفی متعلق سوء آن ضروری آمد نه نفی اصل آن صفت
علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در اثنای راه از نفی اصل صفات چاره نبود
و آنکه بی توسط ولایت به آن مقام رسیده است او را به نفی اصل صفات کاری نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید
کرد باید دانست که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که بولایت صغری معبر است و ولایت اولیا
است اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی متعلقات سوء صفات بشریت است
نه نفی اصل این صفات و چون نفی متعلقات سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بحصول پیوست بعد ازان عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوت خواهد بود و ازین بیان لایح گشت که نبوت
از حصول ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات اوست اما ولایت ظلی در وصول کمالات نبوت
هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلا با به آن عبوری واقع نشود فهم و نشان نیست که نفی

اصل صفات متعسر است نسبت بنفی متعلقات سوء آن صفات پس حصول کمالات نبوت آسان و اقرب باشد نسبت
بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بسیر و قربست در هر امر که وصول باصل دارد نسبت باموریکه از اصل جدا
افتاده اند نمی بینی که کیمیای اصل بسهولت عمل میسر است و باقرب طرق حاصل و آنچه از اصل آن جدا افتاده است
و در محنت است و عمری در تحصیل آن فانی میسازد مع ذالک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده
بعد العنا و التعب شباهت بآن اصل دارد و بس است آن شباهت عارضه از وی زایل گردد و باصل خود عود
نماید و انقلابی و غلبی بکشد بخلاف اصل آن اصل که آنچه با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف انقلاب و تحلل
ایمن است جمعی از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده نظری از ظلال رسیده اند گمان برده اند
که وصول بمطلب منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه هست
و موصل بنهایت النهایات و آن راه اجتباست که بمجرد فضل و کرم منوط است و در راهی که ایشان اختیار کرده اند
راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و اصلان این راه اقل قلیل اند و واصلان راه اجتبا جم غفیر انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات همه براه اجتبا رفته اند و اصحاب ایشان علیهم الصلوات و التحیات نیز بتبعیت و وراثت ازین راه
واصل گشته اند ریاضات ارباب اجتبا از برای ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلوة و السلام فی جواب
السائل عن وجه ریاضاته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة و المتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا و مجاهدات
اهل انابت از برای حصول وصول است شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردن است و راه انابت راه رفتن از بردن
تا رفتن فرق عظیم است زود می برندش و بسر میرسانندش و دیر میروند و در راه میمانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره
فرموده اند ما فضلیانیم بلی تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد ذالک
فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این فقیر در عرضه داشتهائیکه
بزرگوار خود قدس سره نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع گشته اند ما لفظ اراده هنوز برجاست بعد از
مدتی نوشته که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات مشرف ساخت دانست که رفع متعلق سوء آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده و لازم نیست
که رفع متعلق سوء بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بمجرد فضل آن میسر شود که
بعمل و تکلف عشر عشیر آن حاصل نگردد ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتار

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید تصور نمود و درد آخرت را در رنگ درد دنیا مذموم نباید دانست امام داؤد طائی فرموده
ان اردت السلامة سلّم علی الدنیا وان اردت الکرامة کبّر علی الآخرة و دیگری ازین طائفه گوید کریمهٔ منکم من
یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان ماسوای حق است
جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر دو اجزاء ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود
در مرتبهٔ کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و درد آخرت مرضی و مقبول بلکه در ان موطن درد آخرت است
و گرفتاری آخرت کریمهٔ یدعون ربهم خوفا وطمعا و کریمهٔ ویخشون ربهم ویخافون عذابه و کریمهٔ والذین یخشون ربهم
بالغیب وهم من الساعة مشفقون لقد وقت ارباب این مقام است گریه و نالهٔ ایشان از تذکر احوال آخرت است
و الم و اندوه ایشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنهٔ قبر مستعاذه اند و همیشه از عذاب دوزخ متضرع
در حق جل و علا نزد ایشان درد آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه اگر لقاست
موعود بآخرت است و اگر رضاست کامل آن نیز موقوف بآخرت دنیا مبغوضهٔ حق است جل و علا و آخرت
مرضیهٔ او تعالی مبغوضه را با مرضیه هیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان
اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین شکر است و خلاف موعود مرضی او تعالی کریمهٔ والله یدعوا الی دار السلام
شاهد این معنی است حضرت حق سبحانه و تعالی به مبالغه و تاکید ترغیب آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت
معارضه است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن است امام داؤد طائی بان بزرگی چون در ولایت
قدم راسخ داشت ترک آخرت را کرامت گفت نگردانست که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه بدرد آخرت مبتلا بوده
و از عذاب آخرت ترسان و لرزان روی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شنید که سوار کوچه میگذشت قاری این کریمه
را خواند ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع از استماع ان از هوش رفتند و از شتر بوجود بر زمین افتادند از انجا بر داشته بخانه
بردند و تا مدتی از ان درد بیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند آری در توسط احوال در مقام فنا
نسیان از دنیا و آخرت میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میداند اما چون بشرف بقا
مشرف گشت و کار را بانجام رسانید و بکمالات نبوت پرتوی انداخت آنجا همه درد آخرت است و استعاذه از دوزخ است
تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شیاء دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها دو طرف نقیض
اند در رنگ تناقض غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند

پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان نهتا بند پرسیدند که چه طور نشانیم
فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام به تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله بگویند تا در بهشت نهال یک درخت
نشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات نیز همچنین است چنانچه درین کلمه در کسوت حروف و اصوات
مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه میفرمایند علی هذا القیاس آنچه در بهشت نتیجه عمل
صالح و هرچه از کمالات وجوبی بغایت ولتقاربست در ضمن کسوت صلاح قولی و عملی اندراج یافته است در بهشت
آن کمالات در پرده لذات و تنعمات ظهور میفرمایند پس ناچار آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشند و وسیله باشند
از برای بقاء وصول لعه بیچاره اگر این سر آگاه میگشت فکر سوختن بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری
حق جل و علا نمیدانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی که منشاء آن جنت و شرارتست و نتیجه آن حرمان دار آخرت
اعاذنا الله سبحانه منه این تلذذ اگر مباح شرعی است محاسبه در پیش است اگر رحمت دستگیری نفرماید و اصد وای
و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این
تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود این تلذذ سم قاتل است و آن تلذذ تریاق نافع پس دوا آخرت با نصیب عوام مومنان
با نصیب اخص خواص اص از ین در دنیزه مینامید و کراهت در خلاف آن می انگارند یا لیتنا نندمن خبینیم یارب

مکتوب صد و سیوم بحاجی یوسف کشمیری بعد الحمد والصلوة باید دانست که کلمات اذان هفت است
الله اکبر ای الله اکبر ان یکون له حاجة الی عبادة عابد کررت هذه الکلمة اربع مرات لتاکید هذا المعنی اشهد ان
لا اله الا الله ای اشهد انه تعالی مع کبریائه واستغنائه عن العبادة لیس المستحق للعبادة الا هو سبحانه اشهد ان محمدا
رسول الله ای اشهد انه علیه و علی آله الصلوة والسلام رسوله سبحانه و مبلغ عنه تعالی طریق العبادة فلا یکون العبادة
اللائقة بجنابه قدس تعالی الا ما هی ماخوذة من جهة تبلیغه و رسالته علیه و علی آله الصلوة والتحیة حی علی الصلوة حی
علی الفلاح کلمتان لطلب المصلی الی اداء الصلوة المودیة الی الفلاح الله اکبر ای اکبر من ان یلیق بجنابه قدس تعالی
عبادة احد الا الله لا اله الا الله ای انه تعالی لا محالة هو المستحق للعبادة وان لم تصدر العبادة من احد ما لائقة بجنابه
قدس تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این کلمات که موضوع از برای اعلام نماز است باید دریافت سالی
که نکوست از بهارش پیداست اللهم اجعلنا من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها **مکتوب صد و چهارم** بمولانا عبد الحی صدور یافته در بیان اعمال صالحه که در اکثر ایتها

قرآنی وعدهٔ دخول بهشت منوط بآن ساخته است تعالی وتقدس و در بیان اداء شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز
بعد الحمد والصلوٰة بدان اسعدک الله تعالی تا حال تردد داشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه وتعالی ذکر
ایشان در قرآنی وعده دخول بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی اگر جمیع است متعسر است
کم کسی باتیان جمیع موفق شده باشد و اگر بعضی است مجهول است و تعین نیافته آخر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه
بخاطر ریخت که شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمسه اسلام باشد که بنای اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول
پنجگانه اسلام بر وجه کمال ادا یابند نجات و فلاح متوقع است چه اینها فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و مانع سیئات
و منکرات اند کریمه ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر شاهد این معنی است و چون اتیان این پنجگانه اسلام میسر شد
امید است که شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب نجات حاصل آمد ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وامنتم
پس در اتیان این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است مهما امکن ترک ادنی
از آداب آن مرضی نباید شد اگر نماز تمام ساخت اصل عظیم از اسلام بدست آورد و حبل متین از برای خلاصی
حاصل کرد والله سبحانه الموفق بدانکه تکبیر اولی در نماز اشارت به استغنا و کبریایی اوست تعالی از عبادت عابدان
و از نماز مصلیان و تکبیرات که بعد از ارکان اندر موزو اشارت اند بعدم لیاقت اداء هر رکن از ارکان عبادت جناب قدس
او تعالی و تسبیح در رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین که با وجود
تسبیحات آنها در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسی در وهم نیفتد که در سجود که نهایت انحطاط و انخفاض است
و غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا نمی باید و از برای دفع این وهم هم در تسبیح سجود لفظ اعلی اختیار افتاده
و هم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون نماز معراج مومن است در آخر نماز کلماتی که آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
در شب معراج بآن کلمات مشرف شده بود خواندن فرموده پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب
در نماز جوید قال علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة و مصلی چون مناجی رب است
عز شانه و مشاهد عظمت و جلال اوست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی رعب و هیبتی پیدا شود و از برای
تسلی او ختم نماز بتسلیمتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام صد بار تسبیح
و تحمید و تکبیر و تهلیل بعد از نماز فرض مر علم فقیر سر آن آنست که در ادای نماز هر چه از قصور و تقصیر واقع شده است
بتسبیح و تکبیر تلافی آن باید نمود و اعتراف بعدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است که چون
ادای نماز مقرون بشرائط و آداب متحقق شود و بعد از آن تلافی تقصیر در شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت از غیر او
تعالی از صمیم قلب این کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوند جل سلطانه گردد و صاحب آن نماز
مصلی مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب
سی و ششم بمیر محب الله صدر سیانت در بیان اسرار نماز و فرق درمیان نماز مبتدی عامی و درمیان نماز منتهی
ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که تمامی صلوة
و کمال آن نزد فقیر عبارت از اتیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است که در کتب فقهیه بتفصیل بیان
یافته است امری دیگر ورای این امور اربعه نیست که در تمامی نماز از امد خلی باشد خشوع نماز نیز مندرج
درهمین امور اربعه است و خضوع قلب نیز منوط باینها جمعی که بعلم این امور کفایت ورزیده اند و در عمل مساهله
و مداهنه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بحق سبحانه داشته در
اعمال دیگر جوارح کم پرداخته اند و اقتصار بر فرائض و سنن نمایند و اینجماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند و کمال
نماز را از غیر نماز جسته چه حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب
تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه تا فتوری در اتیان امری ازین امور واقع نشود و در
این حضور حضور دیگر بفهم این فقیر نمی درآید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بیان امور اربعه گشت
و امر دیگر ورای اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق درمیان نماز مبتدی و منتهی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان
این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل چه یک عمل بواسطه تفاوت عمل متفاوت
عملیکه از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از آن اجری که مترتب بر عمل غیر آن
عامل باشد چه عامل هرچند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است از اینجا گفته اند که عمل ریا عارف بهتر از عمل
با اخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود لهذا حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت
پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة بهتر از صواب عمده خود دانسته طلب سهو او علیه و علی آله الصلوة والتحیة نموده
گفته یا لیتنی کنت سهو محمد و نیز آن سرور که بکلیت خود سهو آن سرور باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام پس تمامی
اعمال و احوال خود را کم از عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة والتحیة میدانند که بمنتهای تمام تمامی حسنات خود

السرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مسالت نماید و عمل ہو السرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مثل سلام داده
است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ہر دو رکعت نماز فرض چہار گانہ بطریق ہمیشگی کہ آرزوی این نماز منتہی با وجود نتایج
وثمرات دنیوی جز جزیل آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی عامی ہم چہ نسبت خاک را با عالم پاک
شمہ از خصایص نماز منتہی دریں نماید ازانجا قیاس نماید نگاہ ہست کہ منتہی در نماز در وقت قرات قرآن واتیان تسلیمات
وتکبیرات زبان خود را در رنگ شجرہ موسوی میابد و قوی و جوارح خود را پیش از آلات و وسایط نمی داند و گاہی
مے یابد کہ در وقت ادای نماز باطن و حقیقت تمام از ظاہر و صورت تعلق گسستہ بعالم غیب ملحق شدہ ہست و نسبت
مجہول الکیفیۃ بغیب پیدا کردہ و چون از نماز فارغ شدہ باز رجوع نمودہ تا آنکہ جواب اصل سوال گوئیم کہ اتیان
امور اربعہ مذکورہ بتمام و کمال نصیب منتہی ہست مبتدی و عامی دور ہست کہ با تیان این امور بتمام و کمال موفق شود
ہر چند ممکن و جائز ہست فانها لکبیرة الا علی الخاشعین والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب صد و شصت و ششم**
بمولانا صالح صادر یافتہ در ذکر بعضے از مناقب و کمالات حقایق آگاہ معارف دستگاہ مخدوم زادہ کلان خواجہ
محمد الصادق علیه الرحمة والغفران و مخدوم زادہای خورد مرحومی مغفوری محمد فرخ و محمد عیسی رحمة الله علیهم ودر
خاتمہ این مکتوب بیان فنای ارباب ولایت و در بیان آنکہ این فنا در قرب نبوت ہیچ در کار نیست و ما یناسب ذلک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ملا صالح واقعات اہل سرہند را شنیدہ باشند فرزندی اعظمی رضی الله عنہ
نیز با دو برادر خورد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانہ کہ اولی
باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمودند تا نیہ بلیہ را سر دادند خوش گفتہ سعدی من از بے نوری نہ بیچم کرم بسیار است کہ خوش
بود بر عزیزان تحمل خواری فرزندی مرحومی آیتی بود از آیات حق جل وعلا و رحمتی بود از رحمتہای رب العالمین در سن
بست و چہار سالگی آن یافت کہ کم کسے یافتہ آموزیت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بحد کمال رسانیدہ بود
حتی کہ تلامیذہ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینہا را بقدرت تمام درس می دادند و حکایات معرفت و عرفان
و قصص شہود و کشوف ایشان مستغنی ہست ازانکہ در بیان آرد معلوم شما ہست کہ در سن ہشت سالگی بر نہجی مغلوب حال
شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ما قدس سرہ معالجہ تسکین حال ایشان بالطعامہا بازار کہ مشکوک و مشتبہ ہست می نمودند و می فرمودند
کہ محبتے کہ مرا بمحمد صادق ہست ہیچکس را نیست و ہمچنین محبتی کہ او را با ماست ہیچکس را نیست ازین سخن بزرگی ایشان
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود و عجایب و غرایب آن ولایت علیہا بیان می فرمودہ بود

متواضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و متکسر بوده و میفرموده که هر یکی از اولیا از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته
است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان و به
شعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که در سن طفولیت دنیا را بلا
وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که بیمارداری او میکردند عجائب و غرائب از وی
مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد عیسی تا هشت سالگی که مردم معاینه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیس
بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد و المنة که امانات را باهل امانات بی کره و بی اکراه حواله نمودیم اللهم
لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ۵ از هر چه میرود سخن
دوست خوشتر است ؛ بدانند که مقصود از فنا که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه آنست که محبت گرفتاری
ما دون او تعالی زائل گردد چه هرگاه ذوات و صفات و افعال اشیا از دید و دانش زائل گردند گرفتاری محبت آنها
ناچار رو بزوال خواهد آورد و در طریق ولایت از برای زوال گرفتاری ما دون حق جل و علا از نسیان ماسوی
چاره نبود و در مدارج قرب نبوت در زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیرا که در قرب نبوت گرفتاری
با عمل که فی حد ذاتها حسن و جمیل است نمیگذارد که از گرفتاری اشیا که فی نفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی
بماند اشیا فراموش شوند یا نه زیرا که علم اشیا بواسطه گرفتاری با اشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس او تعالی
وصف ذم پیدا کرده بودند و چون گرفتاری اشیا زائل گشت علم اشیا مذموم نشد علم اشیا چگونه مذموم بود که
اشیا همه معلوم حق اند جل سلطانه و علم اینها از صفات کامله است اگر گویند که هرگاه علم ما دون حق جل و علا زائل
نشود پس علم حق جل و علا با علم ما دون حق جل شانه در یکوقت چگونه جمع شود پس از نسیان ما دون او تعالی
چاره نبود گوئیم علمی که با اشیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است و علمیکه بحضرت حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا میکند
مشابه بعلم حضوری پس هر دو علم در یکوقت جمع شوند و هیچ محذور لازم نیاید محذور وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی
باشند و آنکه گفتم از قبیل علم حصولی است و مشابه علم حضوری زیرا که اینجا نه حقیقت حصول است و نه حقیقت حضور
علم حضرت حق سبحانه و تعالی که با اشیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا که حوادث را در ذات و صفات او تعالی حلول
و حصول نیست و علم این عارف بر او تعالی حصولی است از آن علم و علمی که متعلق بحضرت حق سبحانه بود از احضوری نیز نمیتوان
گفت زیرا که او تعالی بمدرک از مدرک هم نزدیکتر است علم حضوری نسبت بآن علم هیچ علم حصولی است نسبت بعلم حضوری

این معرفت وراء طور عقل و فکر است من لم یذق لم یدر پس مقرر شد که علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا بلکه
نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا انجا بی نسیان اشیا متصور نیست
چه در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری ظلال را آن قدر قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری
اشیا را تواند زایل گردانید پس لا بد از نسیان اشیا چاره نبود تا گرفتاری ها زایل گردد این معرفتی است
که مخصوص باین درویش است و دیگری باین تکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق **مکتوب صد و هفتم** بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان معنی
کلمه طیبه سبحان الله و بحمده و مناسب آن بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة باید دانست که عابد
در وقت ادای عبادت هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندی است جل سلطانه
و از حسن تربیت و احسان اوست تعالی و هر چه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یابد آن همه را باید بنفس او دانست
و از شرارت جبلی او ناشی شده است و بجناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و قصور راجع نیست آنجا همه خیر
و کمال است و همچنین هر چه در عالم بوقوع می آید حسن و کمال آن راجع بجناب قدس است تعالی و شر و نقص آن
تمام بدائره ممکنات که قدم راسخ در عدم دارد که منشأ هر شر و نقص است کلمه طیبه سبحان الله و بحمده بوجه
ابلغ بیان این دو امر میفرماید و کمال تنزیه و تقدیس او تعالی مینماید از آنچه شایان جناب قدس او تعالی نیست
از شرور و نقایص و ادای شکر بعبارت حمد که راس هر شکر است میکند بر صفات و افعال جمیله او و بر انعامات
و احسانات جزیله او و شاید از اینجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که هر که این کلمه
طیبه را در روزی یا در شبی صد بار گوید هیچ یکی در عمل آن روز و در آن شب برابر بجو نیاید مگر آنکه مثل او این
کلمه طیبه را گوید چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت او ادای شکر ها ست از شکرهای خداوند جل سلطانه
که بجزو این کلمه طیبه را یافته است و جزو دیگر او که بیان تنزیه و تقدیس او تعالی مینماید علاحده است فعلیکم بالتکرار
هذه الکلمة الطیبة کل یوم و لیلة مائة مرة و الله سبحانه الموفق سوال در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته و آمده است سبحان الله ملء المیزان
و آمده الحمد لله اضعاف ما حمده جمیع خلقه و قایل غیر از یکبار نگفته است و عدد غیر از یکی فرد بوقوع نیامده از اعداد خلقه
بچه اعتبار گویند و رضا نفسه بچه معنی گویند و زنة عرشه چگونه بود و مداد کلماته چون راست آید و ملء المیزان را چگونه سازد

واضعاف ما حمد جمیع خلق بہ بجہ معنے گفتہ شود گوئیم کہ انسان جامع عالم خلق و عالم امر ست ہرچہ در خلق و امر است در انسان ہست مع شی زاید وآن ہیئۃ وحدانی اوست کہ از ترکیب خلق و امر ناشے شدہ ہست واین ہیئۃ وحدانی ہیچکس را بغیر او میسر نشدہ ہست واین ہیئۃ اعجوبہ ایست غریب انوذجے ہست مر اپس حمد کہ از انسان بوقوع آید اضعاف حمد جمیع خلایق خواہد بود وعلی ہذا القیاس حال سایر الاسولہ پس مراد از جمیع خلق ما سوا انسان باید داشت واگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم کہ انسان کامل چنانچہ جمیع افراد عالم را اجزا خود می یابد افراد انسان نیز اجزاء خود میابد وخود را کل ہمہ میداند برین تقدیر حمد خود را اضعاف حمد خود می یابد و اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خواہد یافت والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا

مکتوب صد و ہشتم بمولانا فیض اللہ پانی پتی صدور یافتہ در بیان معنے حدیث نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان اللہ وبحمدہ سبحان اللہ العظیم بدان ارشدک اللہ تعالی قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان اللہ وبحمدہ سبحان اللہ العظیم وجہ خفتہما علی اللسان ظاہر لقلۃ الحروف واما وجہ ثقلیہما فی المیزان وکونہما حبیبتین الی الرحمن فلان الجزو الاول من الکلمۃ الاولی یفید تنزیہ الحق سبحانہ وتعالی عما لا یلیق بجناب قدسہ عز وجل والعاد جناب کبریائہ عن صفات النقص وسمات الحدوث والزوال والجزو الثانی من تلک الکلمۃ یفید اثبات صفات الکمال وشیونات الجمال لہ تعالی سواء کانت الصفات والشیونات من الفضائل او من الفواضل وجعل الاضافۃ للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیہات والتقدیسات وثبوت جمیع صفات الکمال والجمال لہ تعالی فحاصل الجزئین من الکلمۃ الاولی ارجاع جمیع التنزیہات والتقدیسات للہ سبحانہ واثبات جمیع صفات الکمال والجمال لہ عز وجل وحاصل الکلمۃ الثانیۃ اثبات جمیع التنزیہات والتقدیسات لہ تعالی مع اثبات العظمۃ والکبریاء لہ عز وجل وفیہا ایماء الی ان سلب النقایص عنہ تعالی لیس الا لاجل عظمتہ وکبریائہ سبحانہ فلا جرم تکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان حبیبتین الی الرحمن ومع ذلک ایضا التسبیح مفتاح التوبۃ بل بدء التوبۃ وخلاصتہا کما حققت فی بعض المکاتیب فیکون التسبیح وسیلۃ الی محو الذنوب وعفو السیئات فلا جرم یکون ثقیلا فی المیزان ومرجحا لکفۃ الحسنات وحبیبا الی الرحمن لانہ سبحانہ یحب العفو وایضا ان المسبح الحامد لما نزہ جناب قدسہ تعالی عما لا یلیق بہ واثبت صفات الکمال والجمال لہ تعالی فالمرجو من الکریم الوہاب جل شانہ ان ینزہ المسبح عما لا یلیق بہ ویوجد فی الحامد صفات الکمال کما قال اللہ

هل جزاء الاحسان الا الاحسان فلا جرم تکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان لمحو السیئات بسبب تکرارها حبیبتین الی الرحمن
بوجود الاخلاق الحمیدة بوساطتهما والسلام **مکتوب صد و نهم** بمولانا حاجی محمد فرکتی صدور یافته در بیان
محاسبه یومیه و لیلیه کما ورد حاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که جمعی از مشایخ کرام
قدس الله تعالی اسرارهم طریقه محاسبه اختیار کرده اند و در شب قبیل نوم دفتر افعال و اقوال و حرکات و سکنات
یومیه خود را ملاحظه مینمایند و تفصیل بحقیقت هر کدام دامی رسند تقصیرات و سیئات خود را تدارک توبه و استغفار
والتجا و تضرع میفرمایند و اعمال و افعال صالحه خود را جز توفیق او تعالی ساخته بحمد و شکر خداوند جل سلطانه
پیش می آیند و صاحب فتوحات مکیه قدس سره از محاسبان بوده میفرماید من در محاسبه خود از مشایخ دیگر افزودم
و خطرات و نیات خود را نیز محاسبه میکردم و نزد فقیر صد بار التسبیح و تحمید و تکبیر قبیل نوم که بجا آرند بخبر صادق بثبوت
پیوسته است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات حکم محاسبه دارد که کار محاسبه مینماید گویا تکرار کلمه تسبیح که مفتاح
توبه است اعتذار از تقصیرات و سیئات خود مینماید و جناب قدس او تعالی از انجبار ارتکاب این سیئات که ما شده
بود تنزیه و تقدیس میفرماید چه مرتکب سیئات را اگر عظمت و کبریای جناب قدس حضرت امر و ناهی ملحوظ و منظور میشد
هرگز بعدم امتثال امر او تعالی مبادرت نمی نمود و چون مبادرت نمود معلوم شد که امر و نهی او تعالی نزد مرتکب عظمتی و
اعتباری نبوده اعاذنا الله سبحانه من ذلک لهذا تکرار کلمه تنزیه تلافی آن تقصیر مینماید باید دانست که استغفار
طلب ستر ذنب است که مند تکرار کلمه تنزیه طلب استیصال ذنب نه امن فی ذلک سبحان الله عجب کلمه الست لفظا
در غایت قلت و معانی و منافع آن در نهایت کثرت و تکرار کلمه تمجید شکر توفیق خداوند جل سلطانه بجا آوردن
و ادای شکر نعم او تعالی میفرماید تکرار کلمه تکبیر اشارت است به آنکه جناب قدس او تعالی بلند تر است از آنکه این اعتذار
و این شکر شایان آنحضرت جل شانه باشند زیرا که اعتذار و استغفار و محتاج اعتذار و استغفار کثیره است
حمد او راجع بنفس و سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین محاسبان
به استغفار و شکر کفایت مینمایند و باین کلمات قدسیه هم کار استغفار حاصل میشود و هم شکر بجا آورده و هم اشارة ظهار
نقص استغفار و شکر میسر میگردد ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
و سلم و بارک علیه و علیهم اجمعین **مکتوب صد و دهم** بمولانا محمد هاشم در بیان جامعیت انسان بعضی
از اسرار غامضه که تعلق بآن مقام دارد و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة مینماید که هر چه در انسان از کمالات هست هم

مستفاد از مرتبه وجوبست تعالت وتقدست اگر علم است مستفاد از علم آن مرتبه است و اگر قدرتست نیز ماخوذ
از قدرت آن مرتبه علی هذا القیاس تا کمال هر مرتبه باندازه آن مرتبه است علم انسان در جنب علم واجب تعالی وتقدس
حکم مرده دارد که لاشی محض است نسبت بزنده که بحیات ابدی زندگی یافته باشد همچنین قدرت انسان
در جنب قدرت واجب تعالی وتقدس حکم عنکبوت دارد که نساجی بیت خود نماید نسبت بشخصی که بیک ید او
آسمانها و زمینها و جبال و بحار را پاره پاره کردند و هبا منثور شوند کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد این تفاوت
از تنگی عبارت گفته میشود والا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ولیکن کمالات انسان در صورت کمالات
مرتبه وجوب تعالت وتقدست گشت و این کمالات پیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیزی دیگر حاصل نکرده
ازینجاست ان الله خلق آدم علی صورته و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لایح میگردد چه هرچه در
نفس ست اگرچه صورتست همانست که حقیقت آن مرتبه وجوب تعالت وتقدست حاصلست ازینجاست که خلافت
انسان بر او درست آمد چه صورت شی خلیفه شی است درین مقام زنادقه و مجسمه گمان برده اند که خدا عزوجل سلطانه بصورت
انسان است از تجرد و قوی و جوارح انسانی را در آنحضرت جل سلطانه اثبات نموده اند ضلوا فاضلوا ندانسته
اند که اطلاق صورت و مثل آن در آنحضرت از قبیل تشبیه و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت صورت
ترکیب میطلبد و تبعض و تجزی میخواهد که منافی وجوبست و مانند قدم متشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل
محمول قال الله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل آن متشابه را هیچکس نمیداند مگر خدای عزوجل پس معلوم شد که متشابه
نزد خدای جل و علا نیز محمول بر تاویل است و از ظاهر مصروف و علمای راسخین را نیز از علم این تاویل نصیبی عطا میفرماید
چنانچه از علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خلص رسل را اطلاع می بخشند تاویل اختیال نکنی که در رنگ تاویل
ید ست بقدرت و تاویل وجه ست بذات حاشا و کلا آن تاویل از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرماید
و باید دانست که صاحب فتوحات مکیه و تابعان او میگویند که صفات واجبی تعالی وتقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی
همچنین این صفات نیز عین یکدیگرند مثلا علم چنانچه عین ذاتست عین قدرتست نیز و عین اراده است و علی هذا
سمع و عین بصر علی هذا القیاس سائر الصفات این سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود
صفات زائده است که خلاف مذهب اهل سنت و جماعت است چه صفات ثمانیه یا سبعه بروفق آرای این بزرگواران
در خارج موجود ندمانا که توهم عینیت ذات و صفات واجبی تعالی وتقدس ایشان را ازینجا ناشی شده است که تغایر

علم غیب بخصوص رسل

وتباین شان بوطن را در رنگ تباین و تغایر آنموطن خیال کرده اند و چون آنرا در رنگ تباین و تغایر آنموطن گرفته
وصفات ما باشند یافتند و تمایز آنرا با تمایز این مشابه ندیدند لاجرم حکم بنفی تغایر و تمایز نمودند و بعینیت یکدیگر
قایل گشتند ندانستند که تمایز و تباین آنموطن در رنگ ذات و صفات واجبی تعالی بیچون و بیچگونه است و آن تمایز را
با این تمایز نسبتی نیست الا در صورت و اسم لیکن تباین و تمایز در آنموطن متحقق باشند ما در ادراک آن عاجز باشیم نه آنکه
هرچه در ادراک نتوانیم کرد نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم والله سبحانه الملهم للصواب **مکتوب صد و یازدهم**
بمخدوم‌زادگی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید صدور یافت در بیان اسرار غامضه و حقایق
نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات دارد که از متشابهات قرآنی است که علما راسخین را
از تاویل آن اطلاع داده اند اللهم ه های دوچشمی است عربی ۰ ۰ همچو الف ب حبیب خدا الام منزلی خلیل الله است
میم ز تدبیر کلیم الله است ۰ مبدا کار و بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت الف است و مبدا
معامله این حقیر نیز بتبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن بازگشت حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
بحقیقت میم است و بازگشت این حقیر بحقیقت های دوچشمیه الحال مرجع و ملاذ من همین حقیقت هاست این
حقیقت همان است که تعبیر از ان غیب هویت مینمایند و این حقیقت گنجینه رحمت است آن یک رحمت که در دنیا پهن کرده اند
و نود و نه رحمت که برای آخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه آنها همین حقیقت است گویا یک چشم آن مخزن
رحمت دنیاست و چشم دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین ازین حقیقت ابتدا مینماید در آنموطن ظهور
جمال صرف است که شائبه از جلال آنراه نیافته است دوستانرا در دنیا هرچه از قسم محنت و اندوه بدیشان رسید جمال
است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنانرا در دنیا هرچه از جنس نعمت و سرور بدیشان رسید جلال است که بصورت
جمال نموده اند هذا هو المکر الالهی جل سلطانه یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و مبدا کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات حقیقتی است که فوق حقیقت الف است و همچنین مبدا حضرت خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام همان حقیقت فوقانی است غایت ما فی الباب حقیقت مبدا حضرت خاتم الرسل اجمال آن حقیقت
است و حقیقت مبدا حضرت خلیل تفصیل آن حقیقت علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها و بازگشت حضرت
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام حقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
حقیقت لام است بسبب اجمال را بوحدت بیشتر مناسبت است لاجرم بالف مرجعیت میسر گشت که قرب بوحدت است

و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار بازگشت به لام کرد نزدیک بکثرت است اجمال او پس حضرت ابراهیم علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام هم صفت العلم کثیر البرکت اند و هم ورود معاد و مرجع از انجاست که سید البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام صلوة و برکت که مماثل صلوة و برکت حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مسألت
می نماید و در اسماء الله که رتبه اینها فوق رتبه صفات است رب حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
اسم مبارک الله است تعالی شانه و رب این حقیر اسم مبارک الرحمن است جل و علا چون این حقیر را در صفات
مناسبت بحضرت کلیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ناچار برکات بسیار از آنحضرت باین حقیر رسیده اند
هر چند ولایت این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت مملو است و ترقیات بسیار از آن راه
نموده استفاده که این حقیر از آن ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت است و استفاده فرزندی اعظمی
علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت رجل مؤمن
که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه بولایت سحره فرعون است که ایمان آورده اند مکتوب
سه صد و دوازدهم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالی که پرسیده بود در انجا تحقیق اشارت
سبابه است و آنچه مختار علماء حنفیه است دران باب الحمد لله رب العلمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی
اخوانه من الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین صحیفه شریفه که بمصحوب ملا محمود
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علما میگویند که زمین روضه متبرکه مدینه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکه معظمه بزرگتر است با وجود مسجود بودن صورت و حقیقت کعبه معظمه بر صورت
و حقیقت محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیة زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر ثابت شده است
آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است بعد ازان روضه مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة والتحیة بعد ازان زمین حرم
حضرت مکه حرسها الله تعالی عن الآفات اگر علماء روضه متبرکه را از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای زمین
کعبه مقدسه مراد داشته باشند و ایضا پرسیده بودند در ماده تجویز اشارت سبابه بملازمان مرحوم مولانا علم الله
رساله نوشته اند فرستاده شده است درین باب هر چه اشارت شود مختار بود ما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة در باب جواز اشارت سبابه بسیار وارد شده اند و بعضی از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب مرحوما آنچه
در رساله ایراد نموده است و چون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت

بغیر روایات اصول است و غیر ظاهر مذهب است و آنچه امام محمد غیبا گفته کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وسلم یشیر ونصنع کما یصنع النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ثم قال هذا قولی وقول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما از روایات
نوادر است و نه روایات اصول فی الفتاوی الغرائب فی المحیط هل یشیر باصبع السبابة من یده الیمنی لم یذکر محمد هذه المسئلة
فی الاصل وقد اختلف المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر ومنهم من قال یشیر وذکر محمد فی غیر روایت الاصول حدیثا
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان یشیر ثم قال هذا قولی وقول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما وقد قیل
انه سنة وقیل مستحب ثم قال هذا فیها ما ذکروا والصحیح ان الاشارة حرام وفی السراجیة ویکره ان یشیر بالسبابة
فی الصلوة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار ومن الکبری وعلیه الفتوی لان مبنی الصلوة علی السکون
والوقار وفی الغیاثیة من الفتاوی لا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار وعلیه الفتوی وفی جامع الرموز ولا یشیر ولا یعقد وهو
ظاهر اصول اصحابنا کما فی الزاهدی وعلیه الفتوی کما فی المضمرات والوالجی والخلاصة وغیرها وعن اصحابنا انه
سنة فی خزانة الروایات من التاتارخانیة ثم اذا انتهی فی التشهد وانتهی الی قوله لا اله الا الله هل یشیر باصبعه السبابة
الید الیمنی لم یذکر محمد رحمه الله فی الاصل فقد اختلف المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر وفی الکبری وعلیه الفتوی
ومنهم من قال یشیر ومن الغیاثیة ولا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار هرگاه در روایات معتبره حرمت اشارة واقع
شده باشد و بکراهت اشارت فتوی داده باشند و از اشارت و عقد نهی کنند و آن ظاهر اصول اصحاب
گویند ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرارت و اشارت نمائیم و به فتاوای چندین علمای مجتهدین
مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم مرتکب این امر از حنیفه از دو حال خالی نیست یا آنکه علمای مجتهدین را علم احادیث
معروفه جواز اشارت اثبات نمی نماید یا آنکه عالم این احادیث میدانند ما عمل بمقتضای این احادیث و در حق این
بزرگواران تجویز نمیکنند و مرا انکار و که اینها بمقتضای آرای خود برخلاف احادیث حکم بر حرمت و کراهت کرده اند
و این هر دو شق فاسد است تجویز نکند از اگر سفیها معاند و آنچه در ترغیب الصلوة گفته است که انگشت شهادت
بر داشتن در تشهد سنة علمای متقدم است الحال علمای متاخر نهی کرده اند از انکه چون رافضیان درین غلو کردند سنیان
ترک کردند از برای نفی تهمت سنی بر رافضی مخالف روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب عدم
اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت سنت علمای متقدم شد و وجه ترک نفی تهمت نگشت حسن ظن ما
به اهل کار دین آنست که ما از زمانی که دلیل حرمت یا کراهت در مذهب ایشان ظاهر نشده است حکم بحرمت

باکراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت واستحباب اشارت گویند نه اما ذکروا والصحیح ان الاشارت حرام معلوم
میشود که ادله سنیت واستحباب اشارت نزد این بزرگواران بصحت نپیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده
غایت ما فی الباب ما را بآن دلیل نیست واین بمعنی مستلزم قدح اکابر نیست اگر کسے گوید که ما علم بخلاف
آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد در اثبات حل وحرمت معتبر نیست در بنا بر ظن مجتهد معتبر است ادله مجتهدین
را وهن از بیت عنکبوت گفتن بسیار جرأت نمودن است وعلم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاهر اصول
اصحاب حنیفه را باطل ساختن وروایات معتبره مفتی بها را برهم زدن وشواذ گفتن احادیث را این اکابر بواسطه
قرب عهد ووفور علم وحصول ورع وتقوی از ما دور افتادگان بهتر میدانستند وصحت وسقم ونسخ وعدم النسخ
انها را بیشتر از ما می شناختند البته وجه موجه داشته باشند در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة
والسلام وما قاصر فهمان اینقدر می فهمیم که روات احادیث در کیفیت اشارت وعقد اختلاف بسیار دارند وکثرت
اختلاف ایشان اضطراب را در نفس اشارت پیدا کرده است از بعضے روایات مفهوم میشود که اشارت بی عقد
فرموده اند وآنکه بعقد گفته اند بعضے روایت کرده اند که عقد پنجاه وسه بود وبعضے دیگر روایت کرده اند
که عقد بست وسه وبعضی بقبض خنصر وبنصر وحلقه ابهام با وسطے اشارت سبابه روایت کرده اند ودر روایتے
بمجرد وضع ابهام بر وسطے اشارت میفرمودند ودر روایتے آمده که دست راست را بر فخذ چپ ضم کرده دست چپ را
بر پای راست نهاده اشارت میکردند ودر روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ ورسغ بر رسغ
وساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند ودر بعضے روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت
میکردند از بعضے روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه بوده است ودر بعضے دیگر اثبات تحریک هم
مینمایند وایضا در بعضے روایات واقع شده است که اشارت در وقت قراءة تشهد میفرمودند من غیر تعیین ودر بعضے
دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است ودر بعضی روایات مقید بوقت دعا ساخته
است که میفرمود یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک وچون علماء حنفیه را این اشارت اضطراب واقع دیدند
فعل زائد در نماز بخلاف قیاس را اثبات ننمودند که مبنای صلاة بر سکون ووقار است وایضا توجیه اصابع بجانب
قبله تا ممکن باشد سنت است کما قال علیه الصلوة والسلام فلیوجه من اعضائه القبلة ما استطاع اگر گویند که کثرت
اختلاف وقتی مضطرب میسازد که توفیق درمیان روایات ممکن نباشد ودر ما نحن فیه توفیق ممکن است زیراکه

توانا بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع شده است
که نزد غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یمکن التوفیق و آنچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف
قول من بیابید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نمائید مراد از ان حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است
و بنابر عدم علم آنحدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از ان قبیل نیست احادیث معروف و اند
احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علمای حنفیه بجواز اشارت نیز فتوی داده اند بمقتضای فتاوی متعارضه بهر
که عمل نموده آید مجوز باشد گوئیم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز
راست و جانب حرمت را و ایضا شیخ ابن همام در رفع بدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند
بالقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که مبنای صلوة بر سکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است
والعجب من الشیخ ابن الهمام انه قال و عن کثیر من المشایخ عدم الاشارة و هو خلاف الروایة والدرایة کیف
نسب التجهیل الی العلماء المجتهدین المتمکنین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع و هو ظاهر المذهب و ظاهر
الروایة عند ابی حنیفة و هذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الروات فی متنه
ارشدی محمد سعید در باب رساله مینویسید چون بیاض شد فرستاده خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا پرسیده بودند
که طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعی هستند در هیچ جا دلیری نگردد مگر گفته که سر حلقه بلا شد بهر چه ثابت
شود هر کرا مناسب دانند فرمایند که سر حلقه جمعی باشند این امر باصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه
امر فرمایند والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب صد و سیزدهم** بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل اسوله
که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط به فنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه سوال دوم آنکه
در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و بعضی میدانند و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
ریاضات شاقه کشیده اند سوال سوم آنکه این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سوال چهارم آنکه در یک
مکتوب نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند
که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی آوردند وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیراهن پیش چاک باید پوشید
یا پیراهن حلقه گریبان سوال ششم آنکه توجه نفی و اثبات بدل گفته شود لا را چرا به فوق برند و اله را بجانب
یمین و در آخر این مکتوب پاین مراعات آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم دفتر این مکتوبات است

مکتوبات را زیاده از سیصد و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات و التسلیمات
و نیز عدد اهل بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرضه داشتی که حضرت مخدوم زاده
کلان علیه الرحمة و الغفران نوشته اند نویسند تا خوانندها بدعا و فاتحه ایشان را یاد کنند بحمد الله و الصلوة
و تبلیغ الدعوات بجناب خوبی خواجه محمد هاشم میرسانند سوالی که طلب حل آنها در مکتوب بمیر سید محب الله
نموده بودند جواب آنها آنچه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال و آن آنکه قرب الهی جل سلطانه بحسب
فنای فی الله و بقاء بالله و طی تمام مقامات جذبه و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم
الصلوة و السلام از اولیای امت افضل گشتند آیا این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت
فضل بود و از تمامی سیر و سلوک بگذر فنا و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم الصلوة
و التحیة بالمجد و السلام و نیز ایشان را علم بسلوک جذبه حالاً و مقاماً بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخواندند و اگر طریق
سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف
بخدمت سخنی که درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اند
از جواب گفتن چاره ندارد بالضرورت بوجه اجمال حل آن معما استماع نمایند قربی که منوط بفنا و بقا و سلوک
و جذبه است قرب ولایت است که اولیای امت بآن مشرف گشته اند و قربی که اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام
علیه و علیهم الصلوة و السلام میسر شد قرب نبوت است که بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل گشت و درین
قرب فنا است نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب
قرب اصالت است و آن قرب قرب ظلیت شتان ما بینهما اما فهم هر کس باین دقایق معرفت نرسد نزدیکست که
خواص هم در فهم این معرفت بعوام مشارک باشند

گر بو علی نوای قلندر نواختی ٭ صوفی بدی هر آنکه بعالم قلندرست

آری اگر بندهٔ کمالات قرب نبوت براه قرب ولایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره نباشد
که اینها مبادی و مقدمات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاهراه قرب نبوت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه
و سلوک هیچ درکار نباشد اصحاب کرام بشاهراه قرب نبوت رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند
بیان این معرفت از مکتوبی که بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسایل
خود نوشته است که معامله من بماورای سلوک و جذبه است و ورای تجلیات و ظهورات است مراد از آن همین قرب است

در ملازمت حضرت خواجه عرض کرده بودم که بر من امری ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بآن امر هیچ سیر آفاقی است
نسبت به سیر انفسی زیاده برین عبارت در خود قدرت تعبیر از آن دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این معامله
عجیبه منقح و محرر گشت بعبارات مجمله در تحریر آورد والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذبه و سلوک محدث باشد و از مخترعات مشایخ بود مولوی جامی
علیه الرحمة در نفحات می نویسد که اول کسیکه دم از فنا و بقا زده است ابوسعید خراز است قدس سره حاصل
سوال دویم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ریاضات
عجیبه مگر سنگیهای شدیده کشیده اند و درین طریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات را بواسطه ظهور کشوف
صوریه مضر میدانند عجب مینماید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود و محبت اطوار اگفته است که ریاضات
در طریقه ممنوع اند و از کجا شنیده که ریاضات را مضر میدانند درین طریق دوام محافظت السنت و التزام متابعت
سنت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة دسه درستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در
مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده است غایت ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات
نمی شمرند و از مجاهدات نمیدانند ریاضت و مجاهدت نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر شان
عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهایم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس ناچار ترک آن ریاضت
شاقه بود و مجاهده شدیده باشد بخلاف دوام محافظت السنت والتزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة
والتحیة و امثال آنها را در نظر عوام قدری نیست و اعتدادی نه تا ترک آنها را از منکرات دانسته تحصیل این امور را
از ریاضات شمرند پس لازم است برکار این طریقت که در ستر احوال میکوشند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر است
و باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفته است و شمر شرارت نماید قال علیه و علی آله الصلوة
والسلام بحسب امری من الشران یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله نزد فقیر گرسنگیها و درا
از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسانست و بسر تمام دارد می باید که ریاضت مراعات توسط حال از
ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که
دران جا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن در وصول مطلوب کافی است
با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست و حق که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال و میانه روی

موجود بود فرق [illegible] که لا بعد ورود از نظر ظهور ورود بود و این عبارت بحضور حضرت ایشان [illegible]

چه بلا زیباست ؎ نه چندان بخور کز دهانت برآید ؛ نه چندان که از ضعف جانت برآید ؛ حضرت حق سبحانه
و تعالی حضرت پیغمبر ما را علیه و علی آله الصلوة والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار گرسنگی
شاقه مینمودند و اصحاب کرام نیز ببرکت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والتحیة تحمل این بار میفرمودند
و هیچ فتوری و خللی در اعمال و افعال ایشان واقع نمیشد باوجود گرسنگی قدرت بر محاربه اعدا بنهجی داشتند
که قدرت سیر شکمان بعشر آن نرسد ازینجا بوده که نسبت یکس از صحابه آن برده است که یکس از کفار غالب می آمد
و صد کس بر هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از صحابه نزدیکست که در اتیان اداء سنن عاجز آیند بلکه
بسیاست که از عهده اداء فرائض بتکلف بر آیند بی قدرت درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن و طاقتیان سنن
و فرائض خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام نموده صوم وصال اختیار کردند از ضعف و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریق
اعتراض فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام کیست از شما مثل من نزد پروردگار خود بیتوته میکنم و طعام و شراب
از آنجا میخورم پس بی قدرت تقلید نمودن مستحسن نداشتند و ایضا اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر الانام علیه و
علیهم الصلوة والسلام از مضرتهای خفیه کثرت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگران ازین حفظ و امن بی نصیبند
بیانش آنست که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفای قلب می بخشد و جمعی دیگر را صفای نفس صفای قلب
هدایت افزای و نور بخش است و صفای نفس ضلالت نما است و ظلمت افزا فلاسفه یونان و براهمه و جوکیه هند
همه را ریاضت گرسنگی صفای نفس بخشیده ضلالت و خسارت دلالت نمود افلاطون بخیره اعتماد بر صفای
نفس خود نموده صور کشفیه خیالیه خود در مقتدای خود ساخته عجب بر زید و بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة
که در آنوقت مبعوث شده بود نگروید و گفت نحن قوم مهدیون لا حاجة بنا الی من یهدینا اگر این صفای
ظلمت افزای نمیداشت صور کشفیه خیالیه سد راه او نمی گشتند و از وصول بمطلب او نمی آمدند او بمظنه این صفا
خود را نورانی یافت ندانست که این صفا از پوست رقیقه اماره او گذشته است و اماره او برهمان خبث و نجاست
خود است بیش ازین نیست که نجاست مغلظه را بشکر غلاف رقیق نماید قلب که فی حد ذاته پاکیزه است و نورانی
زنگی که بر وی از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است باندک تصفیه بحال اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد بخلاف
نفس که فی حد ذاتها خبیث است و ظلمت صفت ذاتی اوست تا زمانی که بسیاست قلب بلکه بمتابعت سنت و اتباع

شریعت علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة بلکه محض فضل خداوندی جل سلطانه تزکیه و مطهر نگردد خبث ذاتی او
زایل نگردد و فلاح و بهبود از وی متصور نیست افلاطون از کمال جهل صفای خود را که بابارهٔ او تعلق وحشت و زنگ
صفای قلب هوسوی انگاشت ناچار خود را نیز مهذب و مطهر از زنگ و خیال گردانید و از دولت متابعت اعلی نبینا
و علیه الصلوٰة والسلام محروم ماند و بداغ خسارت ابدی متسم گشت اعاذنا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون این مضرة
در نهاد جوع مکنون بوده اکابر این طریقه قدس الله تعالی اسرارهم ریاضت جوع را ترک نموده در مطعومات برعایت
اعتدال و مجاهده توسط حال دلالت نموده اند و منافع جوع را باحتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کرده اند و دیگران منافع
جوع را ملاحظه نموده چشم از مضاران پوشیده اند و بجوع ترغیب نموده اند مقرر عقلاست که باحتمال ضرر منافع کثیره را
نتوان گذاشت نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم که اگر امری متردد باشد میان سنت
و بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت توقع منافع پس احتمال
ضرر را بر توقع منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود
تحقیق این سخن آنست که آن سنت گویا موقت بان قرن است چون توقیت او بواسطه وقت و خفا جمعی در منافقه
اند مبادرت در تقلید آن نموده اند و جمعی دیگر از اموقت دانسته تقلید نورزیده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
سوال سیوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیه است که نسبت ما بحضرت صدیق منسوبست بخلاف سایر طرق اگر مدعی
گویند که اکثر طرق بامام جعفر صادق میرسد و حضرت امام بحضرت صدیق منسوبست پس سلاسل دیگر چرا بحضرت
صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی
عنهما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جداست و از یکدیگر متمیز نسبت
جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب گشته و جمعی دیگر
هم بواسطه مناسبت امیری نسبت امیریه را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشته اند این فقیر بتقریبی در پرگنه بنارس
رفته بود که آنجا آب گنگ و آب جمن جمع اند و با وجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علاحده است و آب جمن علاحده
بنهجی که گویا در میان برزخی مانده اند که آب یکی بدیگری خلط نشود جمعی که بجانب آب گنگ واقع شده اند از
آب مجتمع آب گنگ میخورند و جمعی دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا
قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه از حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰة

والسلام والتحیة تربیت یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق
باشد و فرق چه بود گوییم با وجود اتحاد نسبت خصوصیات تعدد محال بحال خود است یک لمع بسبب تعدد محال
خصوصیات متمیزه پیدا میکند پس وجه است که نظر بخصوصیت هر یکی طریقه باو منسوب شود حاصل سوال چهارم آنکه
در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد ولایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف ورا
به استعداد ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب ولیش زاده کلان قدس سره نوشته اند که شما را از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده جه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق واقع شده است که از ولایت موسوی بولایت
محمدی بردن معلوم الوقوع نیست و آنوقت علم بوقوع این امر نبوده بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و
تبدیل دادند نوشته که شما را ازین ولایت بآن ولایت برده زمانی منجر نیست تا تناقض متصور شود حاصل سوال پنجم آنکه
پیراهن را صوفیان این جائی پیش چاک می پوشند و میگویند سنت نیست و بندگان حضرت میر بطریق حلقه میان زنند
تحقیق این چیست بدانند که ما هم درین باب تردد داریم اهل عرب پیراهن پیش چاک میپوشند و آنرا سنت میدانند
از بعضی کتب معتبره حنفیه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک مردان را نباید پوشید که لباس زنانست امام احمد و
ابو داود از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام لعن رجل تلبس لبس المراة والمراة
تلبس لبس الرجل فی مطالب المؤمنین ولا تشبه المراة بالرجل ولا تشبه الرجل بالنساء فان کلا الفریقین ملعون بلکه
مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس اهل دین و اهل علم نیست لهذا اهل فهم را این لباس تجویز ننموده اند در جامع الرموز
از محیط نقل میکنند فلا تلبس الذی مایختص باهل الدین والعلم کالرداء والعمامة بل قمیصا خشنا من الکرباس جیبه
علی صدره کالنساء و ایضا بقول بعض علما پیش چاک قمیص نیست بلکه درع است قمیص نزد ایشان آنست که بمنکبین
چاک داشته باشد فی جامع الرموز فی بیان کفن المراة وفی الهدایة بدل القمیص الدرع و فرق بینهما ان شقه الی الصدر
والقمیص الی المنکب وقالوا بالترادف نزد فقیر صواب آن مینماید که چون مردان از تشبیه بلباس زنان ممنوع گشته اند
ببینیم جائیکه زنان پیراهن پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبیه زنان نموده پیراهن حلقه گریبان بپوشند و جائی
که زنان پیراهن حلقه گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند در عرب زنان حلقه گریبان می پوشند
مردان بضرورت پیراهن پیش چاک بپوشند و در ما وراء النهر و هند لباس زنان پیراهن پیش چاک است ناچار مردان اینجا
حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی میگفت که در حضرت مکه بودم دیدم که یکی از مریدان شیخ نظام نارنولی

پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه نماید و جمعی از عرب پیراهن را تعجب دارند که پیراهن زنان پوشیده است پس باعتبار
عرف و عادت هم عمل عرب برصواب باشد و هم عمل هند و ماوراء النهر لکن وجه آنکه اگر سنیت پیراهن پیش چاک ثابت میشد
علما حنفیه لباس آنرا با اهل فسق تجویز نمی نمودند و مخصوص باهل دین و اهل علم میداشتند و چون زنان درین لباس پیش قدمند
اینجا لباس مردان تابع لباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون از ابتدا توجه طالبان باین طریق با حدیت
صرف است باید که نفی و اثبات این توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب آنکه توجه بغیر از برای تقویت تربیت
توجه احدیت است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس توجه بنفی غیر منافی توجه احدیت
نباشد و منافی توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر شتان ما بینهما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدی بطریق نقش
بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا در نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لا بفوق
و اله بیمین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را گوید چه نقصان دارد و لا را بفوق میبرد و اله را بجانب یمین صرف کند
و الا الله را بجانب چپ و جنبش دهد با آنکه نفی و اثبات را در ان طریق به تخیل میگذرانند بکام و زبان کاری ندارد تا ملاحظات قلب
شرط قبول نمایند این و سوال اخیر شما از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر نیک متوجه میشدید مندفع میگشت بقیة المرام آنکه
بعضی از یاران اینجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طالبان کم می پردازند و گرفتاری بعمارت دارند
و مبلغ فتوح بر عمارت خرج میشود و فقرا بی نصیب می مانند این مقدمات را بر نهجی نوشته بودند که شائبه اعتراض ازینجا مفهوم
میگشت و بوی انکار می پیدا اند که انکار این طایفه سم قاتل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران زهر افعی که بموت
ابدی رساند و هلاک سرمدی گرداند فکیف که این انکار و این اعتراض عاید به پیر گردد و سبب ایذا پیر شود منکر این طایفه از
دولت ایشان محروم است و معترض بر ایشان هر وقت خایب و خاسر تا زمانیکه جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید
مستحسن و زیبا در نیاید از کمالات پیر بهره نیابد و اگر یابد استدراج بود که عاقبت آن خرابی و رسوایی است مرید را وجود کمال محبت
و اخلاص که به پیر دارد اگر در خود برابر سر موی گنجایش اعتراض به پیر یابد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر بی نصیب بود و اگر
فرضا مرید را در فعل از افعال پیر شبهه پیدا شود و دفع نشود باید که از استفسار بر نهجی نماید که از شائبه اعتراض پاک بود و از
مظنه انکار بیزار درین وقت چون محق و مبطل ممتزج اند اگر احیانا از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که مریدان امر
تقلید پیر نکنند و بحسن ظن مهما امکن از ان محملی طلبند و وجه صحت خواهند و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتلا
بحضرت حق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع شود و گریه و زاری سلامتی پیر خواهند و اگر مرید را در حق پیر شبهه ارتکاب امر مباح

پیدا شود و آن شبهه را اعتبار نکنند هرگاه مالک الملک جل سلطانه در ایشان ساحر منع نفرموده باشد و عرض نموده دیگر را چه رسد
که از نزد خود اعتراض کنند بسیار است که بعضی جاها ترک آداب اولی باشد از ایشان اولی در حدیث نبوی آمده علیه وعلی آله الصلوة
والسلام ان الله کما یحب ان یؤتی بالعزیمة یحب ان یؤتی بالرخصة خدمت میر چون فیضها مفرط دارند در ایام قبض اگر
باحوال مریدان نپردازند و تسلی خود بعضی از امور مباحه نمایند چه جای اعتراض است در نوبت عبدالله اصطخری از برای تسلی خود
همراه سگ بانان بصحرا شکار میرفت بعضی از مشایخ در نوبت تسلی خود بسماع و نغمه می نمودند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **خاتمه عرضداشت اول که مغفرت پناه محمد و منزاده**
کلان قدس سره نوشته بودند عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و
اوضاع این حدود همین توجهات علیه بجمعیت صوری و معنوی گذشته است و هیچ است که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران
و پریشان می بوده روز تحریر عریضه میان بدرالدین رسید خیر و عافیت کامل شنانیده فرحت بیحد و مسرت بی اندازه
روی نمود بحمد لله سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً کثیراً قبله گاها حافظ بهاء الدین شب سیزدهم ختم قران مجید کرد از شب چهارم
حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره میخواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکنند در عشره اخیر حافظ
بهاء الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قران میخواند که مقامی وسیع بس
نورانی ظاهر شد گویا که مقام حقیقت قرآنی بود هرچند باین جرأت نمیتواند کرد چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی
صاحبها الصلوة والسلام اجمال آن مقام است گویا که دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی
است و اکثر از انبیا و اولیا رکمل بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام
نصیبی مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه و تعالی بتوجه عالی نصیبی کامل روزی گرداناد و تا هنوز آن مقام خوب واضح
نشده است باقی احوال بجمعیت گذشته است و درین ماه معظم خیلی برکت مفهوم میشود آخوند محمد سعید اوضاع هموار دارد
و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال چهار سیپاره چیزی بالا حفظ کرده است
تا روز عید ظاهرا پنج سیپاره یاد کند والعبودیة **عرضداشت دویم** عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بذروه
عرض میرساند که احوال و اوضاع اینجا بوده و مستوجب شکر است خیریت آن ذات کامل برادات مع جمیع خادمان و مخلصان مطلوب
و مسئول است سرفرازنامه صحیفه گرامی که مصحوب اسماعیل مرسل بود بمطالعه آن مشرف و مبتهج گردید حق سبحانه و تعالی سایه
عاطفت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام باقی و پاینده دارد بحرمة النبی الامی و آله الامجاد علیه وعلیهم من الصلوة اتمها ومن التسلیمات اکملها

قبله گاها از خرابی احوال چه نویسد که غیر از حسرت و ندامت بر صدور اعمال و تضییع احوال ماضیه فی حال هیچ مایه بدست ندارد از روی
هیچ بخطره و مناسبتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن سرور درگاه مدد فرمایند و دستگیری نمایند
که از کریمان کارها دشوار نیست الحمد لله و المنة که تا حال بهمین توجه شریف بطریقیکه امر فرموده بودند استقامت دارد و والد
کم فقیر کسی راه می یابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و حافظ بهار الدین چون
از ترددات فرصتی یابد قرآن نیز میخوانند و این فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط و قبض و بسط و توجه
و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطائف سته نه متوجه اند و نه غافل و اگر متوجه اند توجه آنها
مثل علم حضوری نیست بلکه عین آن توجه و ذوق و مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از ظل متجاوز نمی یابد و لطائف اولا
ببدن مخلوط بود و در نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانچه بحضور موفور السرور عرض کرده بود و بحال از بدن
ممتاز دیده می آید و این مقام مقام بقا میداند و بعد از بقا بار دیگر نوعی از فنا لطائف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنای الخ
بقا شود تمامی کار نیست و بحال نیز دور است که مقبوض و معامله سر در کم است تا آنچه ظاهر شود فاما تا حال توجه بعالم بالا
چون عرض احوال ضروری بود هر چند کلمه جرات نمود قبله گاها فقیر هر شب حضرت را بخواب می بیند الا ما شاء الله زیاده چه نویسد والسلام
ملفوف ترسیمه است و اجوبه

عرضداشت سیوم عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند
که این حقیر مدتیست که مقبوض مغموم می بود آخر الامر بمحض ترحم قدس عنایت خداوندی جل سلطانه در رسید و بسطی عظیم رو نمود
و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سالک را یاد و توجه مثلا از جانب اینکس میبود بحال هر چه هست از جانب او سبحانه و تعالی
و تقدس و در خود بیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیها الشمس فاحترق بها لما طلوع کل ظلمة و کدورة
من البدن و اللطائف و حصل فیها کالنور و برکته ینبغی فانشرح الصدور و اتسع القلب و صار البدن کالنور امضیا الطف من الروح
و السر الذی کان قبل ذلک و وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلبا آخر التجلی علیه
فلما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلبا آخر و هکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیطا الا و قلب آخر فیه و لم یتوجه
الآن ان ینتهی الی القلب البسیط و لیس لی تیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها کانت کالها کالفا
صرفة و کان یخطر فی هذا المقام فما کتبتها لسوء الادب قبله گاها همه کمترین از سرتا پا قالب طهر اگر بر تن من زبان شود
هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد * حضرت سلامت آرزومند دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد
شب و روز بلکه هر ساعت تصور نیست که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که مطلب اعلی و مقصد اعظم حاصل

خواهم پیوست و غیر ازین تمنائی آرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی با حسن وجوه وا وفق طرق این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة سید النبی و آله الامجاد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و اکملها و من التحیات ابلغها فقط

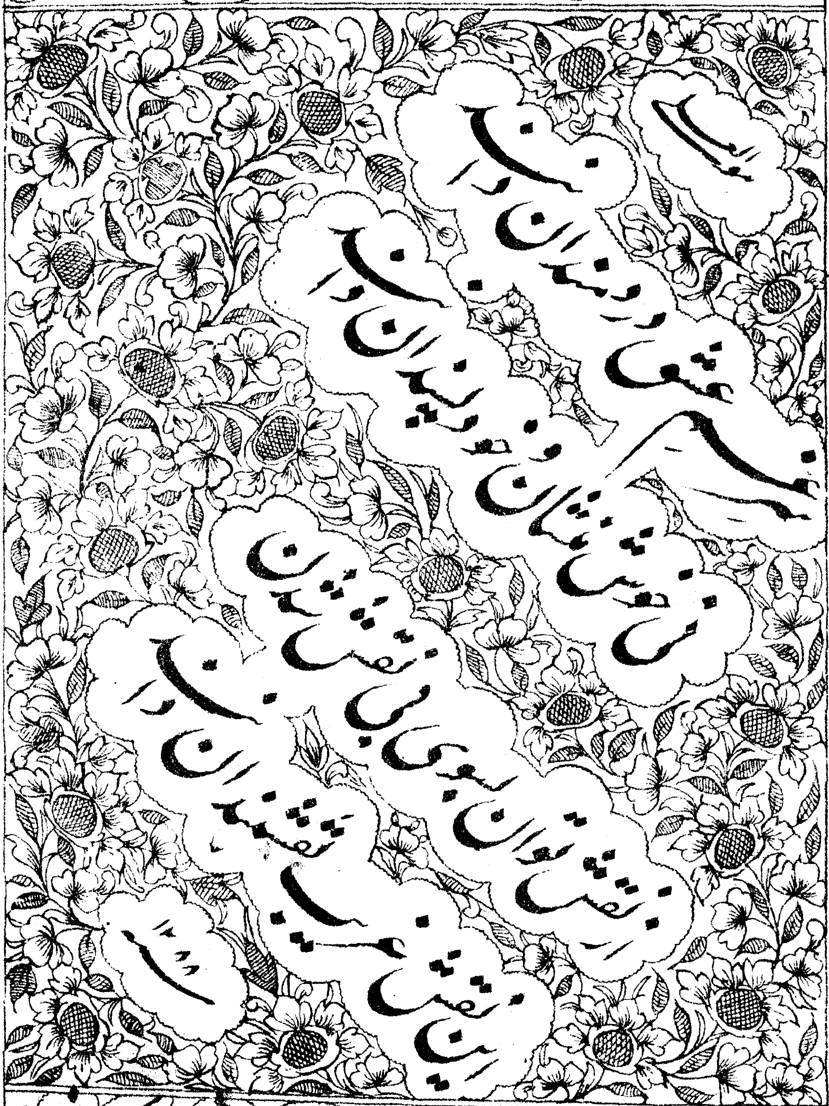
تقریر دلپذیر چکیده قلم فیض رقم غواص معانی بحر عرفان منشی حبیب الدین احمد خان سوزان سلمه الرحمن

الله الصمد حبیب الدین احمد را چه شد که دنیا و آخرت را عرضه کرده اند و هیچ یک سر فرو نمی آرد و هیچگونه دامن ایشان از دست نمیگذارد گاهی بیاد رفتار ایشان از خود میرود و گاهی بگفتار ایشان دل غمزده را خوش میکند عجب بیت هر که ایشان را یافت خداوند جهان را یافت و هر که خدا را یافت روان جان جهان تر یافت رباعی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند چون عمریست که فقیر بحسب بیرنگی بحکم تقدیر بحیر البلاد شاهجهان آباد بسر برده وا نیافت مقصود خون جگر میخورد درین ایام که درین بقعهٔ طیبه رهبر راه خدا مالک مطبع احمدی مولانا شیر محمد خان سلمه الله تعالی در خور دم حظ وافر بردم چه او مرد صاحب درد دست و در ترک تعلقات فرد و هیچو من از فقدان مراد ناشاد بلکه از من صد ره ناشاد تر و نامراد روزی مکتوبات قطب ربانی حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة را که بحسن عقیدت طبع می فرمود من نمود دل دیوانه را دیوانگی دگر افزود خواستم که دامن از صحبت جهان و جهانیان برچینم و دلق بپوشم و بیاد حق در گوشه بنشینم اما علائق بازماندگان و خیال بیکسی ایشان دست ارادهٔ من محل زدوده من نگذاشت ناچار بر وقت دیگر موقوف داشت سبحان خواجه اعجب کتاب ست که هر حرفش مجموعه مغلق عرفان را مفتاح الابواب ست و هر لفظش معنی شریعت و طریقت را باب فاعتبروا یا اولی الالباب قطعه هر نکته سر بستهٔ او نافهٔ مشک ست ؛ هر نقطهٔ او شوخی از چشم غزال ست ؛ فیض قلمش از حق غیب سروش ست ؛ مد قلمش وافق فضل هلال ست ؛ صد بار سراپا سر هر حرف گذشتم ؛ لیلی ست که سر تا بقدم غنج و دلال ست ؛ دریوزه گر زلهٔ او بند حریفان ؛ هیچ رگ بر قلمش بحر نوال ست ؛ سوزان تو کجا و مدح گری خواجه کجا ای سوخته ضبط نفس کن و ازین سخنهای گرم بس کن قطعه سخن را با ستایش نیست حاجت ؛ تو دریا را خروشیدن میاموز ؛ بگوش محرمان خود باز گوید ؛ تو بلبل را سرائیدن میاموز ؛ تاریخ بست و هفتم رجب سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و هشت اتفاق تحریر اینچند کلمات افتاد و الله ولی الارشاد فقط

قد طبع اسرار الحقایق بعون الله الواحد القوی

۱۲۸۸

جلد اول مکتوبات معدن فتوحات حضرت مجدد الف ثانی



در مطبع احمدی دہلی باہتمام شیر محمد خان زیور طبع پوشید

وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

درین اوان میمنت اقتران سراسر لطیفه و دقایق غریبه شریفه اعنی



مکتوبات امام ربانی

١٢٨٨

حضرت مجدد الف ثانی به تصحیح و تنقیح تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان جهجری غفر الله له

بمطبع احمدی دهلی حلیه طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد فهذه فهرس جلد الثانی من مکتوبات امام ربانی

تمت

بحسن توفیق خالق کون و مکان و مخترع زمین و زمان

درین اوان میمنت اقتران اسرار عجیبه لطیفه و دقایق غریبه شریفه اعنی

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی بتصحیح و تنقیح تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان جهجری غفر الله

در مطبع خاص محمدی واقع دهلی رونق آگین طبع گردید



الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه وعليه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على حبيبه محمد وآله
واصحابه واهل بيته وكمل ورثته وسائر من اتبع الهدى وعلى جميع الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين كما يليق
بعلو شأنهم ويحرى اما بعد فهذه مكاتيب متضمنة لعلوم غريبة ومعارف عجيبة واسرار لطيفة ودقائق شريفة
ما تكلم بها احد من العرفاء وما اشار اليها واحد من الاولياء مقتبسة من مشكوة انوار النبوة للامام الهمام قدوة العلماء الراسخين
المتشرف بتشريفات المرسلين صاحب الولاية الاصلية مخزن الاسرار الالهية واقف دقائق المتشابهات
القرانية الآية العجيبة من الآيات الرحمانية مجدد الالف الثاني شيخنا وامامنا الشيخ احمد الفاروقي
سلمهم الله تعالى سبحانه على رؤس العالمين چون جلد اول مکتوبات بسیصد وسیزده مکتوب رسید
حضرت ایشان سلمهم الله تعالی فرمودند که برهمین عدد ختم کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است صلوة الله تعالی علی نبینا وعلیهم
ونیز موافق عدد اهل بدر است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تبرکا وتیمنا بران عدد ختم نموده آمد بعد ازان مکتوبات قدسی
آیات دیگر که صدور یافتند معارف آگاهی حقایق دستگاهی مظهر فیض الهی منظر اسرار نامتناهی جامع علوم ظاهره وباطنه
حضرت مخدوم زادگی شیخ مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی وابقاه واوصله الی غایة ما یتمناه باعث گشتند که این
مکاتیب جمع شوند حسب اشاره شریف ایشان کمترین خادمان این درگاه ضعیف عباد الله الباری عبد الحی بن خواجه چاکر
حصاری غفر الله تعالی ذنوبه وستر عیوبه الیه تعالی واحسن الله تعالی خاتمته متصدی جمع این مکاتیب گشت هو الله الموفق وعلیه التکلان

مکتوب اول بشیخ عبد العزیز جونپوری صدور یافته در بیان تحریر مذهب شیخ محی الدین بن العربی در مسئله وحدت
الوجود وبانحیه مختار حضرت ایشان است سلمه الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الامکان مرآت للوجوب

وصور العدم مظهر الوجود والوجوب والوجود وان كانت صفتي كماله سبحانه فهو تعالى وراء جميع الاسماء والصفات ووراء جميع الشئون
والاعتبارات ووراء الظهور والبطون ووراء البروز والكمون ووراء التجليات ووراء المشاهدات والمكاشفات ووراء كل محسوس
ومعقول ووراء كل موهوم ومتخيل فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء
چه گويم با تو از مرغى نشانه * كه با عنقا بود هم آشيانه * ز عنقا هست نام پيش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم
فلا يصل حمد حامد الى جناب قدسه تعالى اذ هو منزه عن جميع المحامد دون سرادقات عزته فهو الذى اثنى
على نفسه وحمد ذاته بذاته فهو سبحانه الحامد والمحمود وما سواه عاجز عن اداء الحمد المقصود كيف
وقد عجز عن حمده سبحانه من هو حامل لواء الحمد يوم القيمة تحته آدم ومن دونه وهو افضل البرايا واكملهم ظهورا واقربهم منزلة
واتمهم كمالا واشملهم جمالا وارفعهم قدرا واعظمهم ابهة وشرفا واقواهم دينا واعدلهم ملة واكرمهم
حسبا واشرفهم نسبا واعرفهم بيتا لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبية وكان نبيا وآدم
بين الماء والطين واذا كان يوم القيمة كان هو امام النبيين وخطيبهم وصاحب شفاعتهم الذى قال نحن الآخرون
ونحن السابقون يوم القيمة وانى قائل قولا غير فخر وانا حبيب الله وانا خاتم النبيين ولا فخر وانا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطيبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا
مبشرهم اذا يئسوا والمفاتيح يومئذ بيدى * در قفا نكه اوست وانم نرسم * اين بس كه رسد ز دور بانگ جرسم
صلوات الله سبحانه وتسليماته تعالى وتحياته عز شانه وبركاته جل برهانه عليه وعلى جميع اخوانه من النبيين والمرسلين
والملائكة المقربين وعلى اهل الطاعة اجمعين صلوة وسلاما وتحية وبركة هو لها اهل وهم لها اهل كلما ذكره الذاكرون وكلما غفل
عن ذكره الغافلون وبعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات وارسال التحيات نموده مى آيد صحيفه شريفه كه نامزد اين فقير ساخته
بودند اخوى اعزى شيخ محمد طاهر رسانيدند وخوشوقت ساختند چون متضمن حقايق ومعارف ارباب كشف وشهود
بود فرحت بر فرحت افزود وجزاكم الله سبحانه فقير نيز موافقت صحيفة الشان نموده از اذواق ومذاق اين طائفه
عليه سخن در ميان آورده بچند كلمه متصدع گشته مخدوما معلوم شريف است كه وجود مبدا هر خير وكمال است وعدم
منشا هر نقص وشرارت پس وجود مر واجب را ثابت باشد جل سلطانه وعدم نصيب ممكن بود تا همه خير وكمال عايد باو شد
وهمه شر ونقص راجع باين ممكن را وجود ثابت كردن خير وكمال را جز با و داشتن است فى الحقيقة شريك كردن است او را در ملك
وملك حق جل سلطانه همچنين ممكن را عين واجب گفتن تعالى شانه وصفات وافعال او را عين صفات وافعال او تعالى

ساختن سوء ادبست و بجا دست در اسما و صفات او تعالی کنایس حسیس که منقبض خبث ذاتی متسم است چه محال که خود را
عین سلطان عظیم الشان که منشاء خیرات و کمالات است تصور نماید و صفات و افعال ذمیمه خود را عین صفات و افعال
جمیله او توهم نماید تا فی البابِ بر قضیه تشکیک در وجود واجب تعالی اولی و اقدم گفته اند همینے موجب تشریک ممکن
بواجب تعالی در کمالات و فضائل که از وجود ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث قدسی آمده
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری اگر علما ظواهر ازین دقیقه آگاه میگشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند
و خیر و کمال که مخصوص آنحضرت است جل و علا باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال آنرا عین
میگویند ⁂ همسایه و همنشین و همره همه اوست ⁂ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ⁂ در انجمن فرق و نهانخانه جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ⁂ این بزرگواران هر چند از تشریک وجود تنزه نموده اند و از اثنینیت گریخته اما غیر
وجود را وجود یافته اند و نقایص را کمالات گفته میگویند هیچ چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی
است سم قاتل نسبت بانسان شرارت دارد که مزیل حیات اوست و نسبت بحیوانی که در آن سم مخلوق است
آب حیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین امر کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند و دریافته اند
اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی درین باب آنچه بر فقیر ظاهر ساخته اند بتفصیل درمی نماید اول مذهب شیخ محی الدین بن العربی
که امام و مقتدای متاخران صوفیه است درین مسئله بیان میکند بعد از آن آنچه مکشوف گشته است در تحریر می آرد تا فرق
در میان هر دو مذهب وجه اتم حاصل گردد و از دقت بحث بدیگری غلط نشود شیخ محی الدین عربی و تابعان او میفرمایند که
اسما و صفات واجبی جل و علا عین ذات واجب اند تعالی و همچنین یکدیگراند مثلا علم و قدرت چنانچه عین ذات اند تعالی
عین یکدیگر اند نیز پس در آن موطن هیچ اسم و رسم تعدد و تکثر نباشد و تمایز و تباین خود غایة ما فی الباب
آن اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت عالم تمایز و تباین پیدا کرده اند اجمالا و تفصیلا اگر تمیز اجمالی
است معبر بتعین اول است و اگر تفصیلی است مسمی بتعین ثانی تعین اول را وحدت می نامند و از احقیقت
محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقایق سائر ممکنات می انگارند و این حقایق ممکنات را اعیان
ثابته میدانند این دو تعین علمی که وحدت و واحدیت اند در مرتبه وجوب اثبات مینمایند میگویند این اعیان بوی
از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج مینماید

عکس آن اعیان ثابته است که در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج هیچ شیئی موجود نیست منعکس گشته است وجود تخیلی پیدا کرده در رنگ آنکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد وجود تخیلی در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی جز در تخیل ثابت نیست و در مرآت روی حلول نکرده است و در روی آن مرآت چیزی منقش نگشته اگر انتقاش است در تخیل است که در روی مرآت متوهم شد این متخیل و متوهم چون صنع خداوند یست جل سلطانه که اتقان تمام دارد برفع وهم و تخیل مرتفع نگردد و ثواب و عذاب ابدی بر آن مترتب باشد این کثرتے که در خارج نمودی پیدا کرده است بسه قسم منقسم است قسم اول تعین جسدی که بشهادت تعلق دارد این سه تعین را تعینات خارجیه میگویند و در مرتبه امکان اثبات مینمایند تنزلات خمسه عبارت از این تعینات پنجگانه است و این تنزلات خمسه را حضرات خمس نیز گویند چون در عالم خارج غیر از ذات واجب تعالی و غیر از اسما و صفات واجبی جل سلطانها که عین ذات تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین این صورت دانسته اند بتشبیه و مثال آن همچنین صورت منعکسه اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان را تصور کرده اند نه شبح آن ناچار حکم باتحاد نموده اند و همه اوست گفته اینست بیان مذهب شیخ محی الدین ابن العربی در مسئله وحدت وجود بر وجه اجمال همین علوم مند لوای این علوم که شیخ آنها را مخصوص بخاتم الولایت میداند و میگوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایت اخذ مینماید و شراح فصوص در توجیه آن تکلفات مینمایند بالجمله پیش از شیخ هیچ یکے ازین طائفه باین علوم اسرار زبان نگشاده است و این حدیث را برین نهج بیان ننموده هرچند سخنان توحید و اتحاد در غلبات سکر از ایشان بظهور آمده اند و انا الحق و سبحانی گفته اند اما وجه اتحاد را معلوم نساخته اند و منشار توحید را در نیافته پس شیخ برهان متقدمان این طائفه آمده و حجت متاخرین ایشان گشته مع ذلک دقایق کثیره درین مسئله مختفی مانده است و اسرار غامضه در نیامده بر منصه ظهور نیامده که فقیر باظهار آن توفیق یافته است و بتحریر مستبشر گشته والله الحق و هو یهدی السبیل مخدوما صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس متمیز باشند بتمیزیکه از قسم بیچونی و بیچگونی بود و همچنین این صفات از یکدیگر متمیز بتمیز بیچونے ملکہ تمیز بیچون در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسع بالوسع المجهول الکیفیة تمیزے که فراخور فهم و ادراک ما باشد ازان جناب قدس مسلوب است چه تبعض و تجزی و آنجا متصور نیست تحلیل و ترکیب را دران حضرت جل سلطانه بار نه و حالیت و محلیت را گنجایش نه بالجمله آنچه از صفات

[illegible]

که نزد اهل حق مرکز المدعو مسیم در خارج موجود اند ناچار در خارج از ذات تعالی و تقدس هم

و عراض ممکن است ازان جناب قدس مسلوب است لیس کمثله شیء لا فی الذات ولا فی الصفات ولا فی الافعال با وجود این تمیز
بیچونی و وسعت بیکیفی اسما و صفات واجبی جل سلطانها در خانه علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منعکس گشته و هر
اسم و صفت تمیز را مقابلی است در مرتبه عدم و نقیضیست در ان موطن مثلا صفة علم را در مرتبه عدم مقابلی
است و نقیضی که عدم علم باشد که معبر بجهل است و صفة قدرت را مقابلی است عجز که عدم قدرت باشد علی هذا القیاس
وان عدمات متقابله نیز در علم واجبی جل شانه تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و مرایای اسما و صفات متقابله خود
گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نزد فقیر آن عدمات با آن عکوس اسما و صفات حقایق ممکنات اند غایة ما فی الباب
آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن عکوس همچون صور حاله دران مواد پس حقایق ممکنات نزد
شیخ محی الدین همان اسما و صفات متمیزه اند در مرتبه علم و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که نقائض اسما و
صفات اند با عکوس اسما و صفات که در مرایای آن عدمات در خانه علم ظاهر گشته و با یکدیگر ممتزج شده و تعالی
تقدس جل سلطانه هرگاه خواست که ماهیتی از ان ماهیات ممتزجه بوجود ظلی که پرتوی است از حضرت وجود برین منصبغ
گردانیده موجود خارجی ساخته بالجمله پرتوی از حضرت وجود برین ماهیت ممتزجه انداخته مبدا آثار خارجیه گردانید
پس وجود ممکن و علم و در خارج در رنگ سائر صفات او پرتویست از حضرت وجود و از کمالات تابعه او مثل علم
ممکن پرتویست از علم واجب تعالی و تقدس و ظلی است ازان که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز ظلی
است که در عجز و مقابل اوست منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که در مرات عدم که مقابل
اوست منعکس گشته است بیت نیاوردم از خانه چیزی نخست ؛ تو دادی همه چیز و من چیز تست ؛ لیکن نزد فقیر
ظل شئ عین شئ نیست بلکه شبحی است و مثال آن شی و حمل یکی بر دیگری ممتنع است پس نزد فقیر ممکن عین واجب تعالی
نبود چه حقیقت ممکن عدم است و عکسی که از اسما و صفات دران منعکس گشته است شبح و مثال آن اسما و صفات
است نه عین آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه ازوست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که شرارت
و نقص و خبث را منشا است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود و توابع آن همه مستفاد ازان حضرت
است جل سلطانها و پرتوی است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس ناچار او تعالی نور آسمانها و زمین باشد و ماورای او
سبحانه همه ظلمت بود کیف العدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این مبحث کما ینبغی در مکتوبی که بنام فرزندی اعظمی مرحومی
در بیان حقیقت وجود و تحقیق ماهیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند پس عالم بالسرها نزد شیخ محی الدین عبارت

از ہماوصفات ہست کہ درخانہ علم تمیز پیدا کردہ درمرآت ظاہر وجود درخارج نمودی حاصل کردہ ہست ونزد
فقیر عالم عبارت از عدمات ہست کہ ہماوصفات وجبی جل سلطانہا درخانہ علم درانجا منعکس گشتہ اند ودر
خارج بایجاد حق سبحانہ آن عدمات بآن عکوس بوجود ظلی موجود شدہ پس در عالم خبث ذاتی پیدا شد وشرارت جبلی
ظاہر گشت وخیر وکمال ہمہ ازیجناب قدس وشد جل وعلا اکرم ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ وما اصابک من سیئۃ فمن نفسک
مویداین معرفت ہست واللہ سبحانہ الملہم پس ازین تحقیق معلوم گشت کہ عالم درخارج موجود ہست بوجود ظلی
بل ہذا تہ غایۃ ما فی الباب این خارج نیز ظل ہمان خارج ہست در رنگ وجود وصفات پس عالم را عین حق جل وعلا
سلطانہ نمیتوان گفت وحمل یکی بردیگری جائز نباشد ظل شخص را عین شخص نمی توان گفت لوجود التغایر بینہما
فی الخارج لان الاثنین متغایران واگر کسی ظل شخص را عین شخص گوید بر سبیل تسامح وتجوز خواہد بود کہ خارج از مبحث
ہست اگر گویند کہ شیخ محی الدین وتابعان او نیز عالم را ظل حق میدانند تعالی پس فرق چہ بود گوئیم کہ ایشان
وجود آن ظل اجز در وہم نمی انگارند وبوئی از وجود خارجی درحق آن تجویز نمی نمایند بالجملہ کثرت موہومہ را
بظل وحدت موجودہ تعبیر مینمایند ودرخارج موجود واحد میدانند تعالی شانہ تا لیتہما پس منشا حمل ظل بر اصل
وعدم آن حمل اثبات وجود خارجی گشت مر ظل را وعدم اثبات آن وجود ایشانان وجود ظل ہیچ وجود خارجی
اثبات نمی نمایند ناچار بر اصل محمول میسازند واین فقیر چون ظل را درخارج موجود میداند بحمل نیاورد بلکہ تمیناً
در نفی وجود اصلی از ظل فقیر وایشان شریکند ودر اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در خارج
اثبات مینماید وایشان وجود ظلی را در وہم وتخیل سے انکار نند ودرخارج جز احدیت مجردہ را موجود نمیدانند
وصفات ثمانیہ را کہ بارای اہل سنت وجماعت رضی اللہ تعالی عنہم وجود اینہا درخارج ثابت شدہ ہست نیز در علم
اثبات نمیکنند علماء ظواہر وایشانان رضی اللہ تعالی عنہم دو طرف اقتصار را اختیار فرمودہ اند حق متوسط نصیب
این فقیر بودہ کہ بآن موفق گشتہ اگر ایشانان نیز این خارج را ظل آن خارج میافتند از وجود خارجی عالم
انکار نمینمودند وبوہم وتخیل اقتصار نمیفرمودند وانکار از وجود خارجی از صفات واجب الوجود نیز نمیکردند
واگر علماء نیز آگاہ میگشتند ہرگز ممکن را وجود اصلی اثبات نمیکردند بوجود ظلی اکتفا مینمودند وانچہ فقیر در بعضی مکتوبات
نوشتہ ہست کہ اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت ہست نہ بطریق مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا کہ ممکن در
خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود ہست نہ بر سبیل توہم وتخیل کما زعموا سوال صاحب فتوحات مکیہ عیان ثابتہ

[illegible]

ثانیه را برزخ گفته است بین الوجود والعدم پس عدم بطور او نیز داخل حقایق ممکنات گشت پس فرق درمیان
تحقیق و آن قول چه بود جواب برزخ باین اعتبار گفته است که صور علمیه یاد در دست از روئی است که بوجود دارد
بواسطه ثبوت علم در روئی است که بعدم دارد بواسطه خارجی لان الاعیان ما شمت رائحة من الوجود الخارجی عندهم
عدمی که درین تحقیق اندراج یافته است حقیقت دیگر دارد و همچنین آنچه در عبارات بعضی اعزه که اطلاق عدم
بر ممکن رفته است مراد از آن معدوم خارجی است نه عدمی که بالا تحقیق یافته و اسماء او تعالی از آن اسما و صفات که در علم
تفصیل و تمیز یافته اند در مرایای عدمات منعکس گشته حقایق ممکنات شده اند در اموری است پس با عالم او را سبحانه
به هیچ وجه مناسبت نباشد ان الله لغنی عن العالمین او را سبحانه با عالم عین و متحد ساختن بلکه نسبت دادن نیز
بر فقیر بسیار گران است **ع** آن ایشان اند و من چنینم یارب و سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب دویم** بمیر شمس الدین خلخالی تحریر یافت در بیان آنکه مرتبه ذات او تعالی
و مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مفاوضه
شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فرحت فراوان ساخت کثرت اخوان درین مسبب
امیدواری است در آخرت اللهم اکثر اخواننا فی الدین و ثبتنا و ایاهم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها **ع** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است محبت آثار صفات سبعه یا ثمانیه
واجب الوجود تعالی و تقدس اختلاف الآرا است که صفات حقیقیه اند در خارج موجوداند و غیر از اهل حق شکر الله تعالی
سعیهم از فرق مخالفه هیچ یکی بوجود صفات واجبی جل سلطانه قائل نگشته است حتی که متاخران صوفیه از ایشان
نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادتی صفات را بعلم راجع داشته گویند از روی تعقل همه عین اند صفات با ذات
تو از روی تحقیق همه عین اند والحق که سخن اهل حق بر حق است و مقتبس است از مشکات نبوة و موید است بنور کشف
و فراست غایة ما فی الباب اشکالی که مخالفان در وجود صفات دارند قوی است چه صفات اگر موجود باشند خالی
نیستند ممکن باشند یا واجب امکان مستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم
و قول بتعدد واجب منافی توحید است و ایضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات او تعالی و تقدس لازم
این اشکال آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی بذات خود موجود است نه بوجود که عین باشند
آن وجود یا زائد و صفات واجب تعالی بذات تعالی او موجوداند نه بوجود زیرا که وجود را در آن موطن گنجایش نیست شیخ

[illegible]

علاء الدوله اشارتی باین مقام فرموده است آنجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک الودود ولیس نسبت امکان و وجوب
نیز در آن موطن متصور نباشد چه امکان و وجوب نسبتی است میان ماهیت و وجود و نخیست لا وجود و لا امکان و لا وجوب این
معرفت ورای طور نظر و فکر است محبوسان عقل با عقل این معرفت چه دریابند و غیر از انها نصیب ایشان چه بود والا من
عصمه الله سبحانه دیگر سیادت پناه میر محب الله چند گاه اینجا بودند الحال چون متوجه آنجا شدند صحبت و خدمت
ایشان را مغتنم دانند والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب سیوم** بمخدوم زادگی حقایق و معارف آگاهی منظهر
فیض آلهی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی الصمد و بالرفیق در بیان آنکه معامله آفاق و انفس داخل ظلال است و در بیان ولایت صغری
و کبری و کمالات نبوة و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را رو داده اند که آن ظل فعل حق است نه عین فعل
بصفات و ذات الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی هر چه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود بداغ ظلیت متسم
است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معامله از آفاق و انفس گذشت از قید ظلیت رست و شروع
در تجلی فعل و صفت میسر گشت و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رو داده بود در سیر آفاقی و انفسی اگر چه از تجلی
ذات دانند همه تعلق بظلال فعل و صفت داشت نه بنفس فعل و صفت بذات خود چه رسد تعالی و تقدس زیرا که دائره
ظلیت بنهایت انفس منتهی میگردد پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز هر چند
فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس اما داخل دائره ظلال نیند و ولایت این مرتبه ولایت اصلی است بخلاف
ولایت مرتبه سابق که بآفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتهیان دائره ظل را تجلی برقی که ناشی
از مرتبه اصل است میسر است که یکساعت از قید آفاق و انفس برآرند و جمعی که از دائره آفاق و انفس در
گذشتند و از ظل با اصل پیوستند نسبت تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه مسکن و ماوای این بزرگواران دائره اصل است
که تجلی برقی ناشی از آن است بلکه معامله این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور
بهر مرتبه که تعلق گیرد از شائبه ظلیت بیرون نیست و گرفتاری اصل الاصل ایشان را از ظل فارغ ساخته است
و از زیغ البصر خلاف کرده نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است تجلی برقی حصول می پیوندد و این تجلی برقی
قدم اول است در ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیا است
قدس الله تعالی اسرارهم ازینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیماته و سبحانه علیهم
که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیهم الصلوات و التحیات چه گوید که بدایت نبوت نهایت این ولایت

مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره نصیبی از ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات بتبعیت و وراثت فرا گرفته اند که گفته
ما نهایت را در بدایت درج می کنیم این فقیر انقدر رسیده اند که نسبت حضور نقشبندیه چون بکمال رسد بولایت کبری
می پیوندد و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است
سبحانه وتعالی زیرا که فعل او تعالی نیز از ما با نزدیکتر است و همچنین صفت او تعالی از ما و از فعل و تعالی نیز هم
از ما و هم از فعل و صفه او سبحانه بما نزدیک است سیر درین مراتب سیر اقربیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی
صفه و تجلی ذات درین موطن متحقق میشود از سلطنت وهم و دائره خیال اینجا نجاتی حاصل میگردد زیرا که سلطان
وهم و خیال او بیرون دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت وهم تا نهایت ظلال است هر جا ظل بود
وهم نبود پس با چار در ولایت ظلی خلاصی از قید وهم خیال درین نشأه میسر است با وجود وهم از آدمی است آنچه
طائفه اولی را در آخرت است طائفه آخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشأه حصول مطلوب
غیر از نحوت وهم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علة تراش وهم منزه و مبرا است تا که حضرت ملا
آدم از حیطه وهم و قید خیال هم تنگ آمده از رزی موت میفرمایند تا بود که مطلوب را عریان از لباس وهم و خیال در کنار
کشد و در رسالۀ موت منه عفا الله نموده می فرماید سه من شوم عریان ز تن او از خیال * تا خرامم در نهایات
الوصال * بشنو آنکه گفته ایم که در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است نه تجلیات نفس افعال و صفات
بایش آنست که تکوین از صفات حقیقیه است چنانچه مذهب علمای ما تریدیه است شکر الله تعالی سعیهم نه از صفات اضافیه
کما زعمت الاشعریة درین صفه چون رنگ اضافه غالب است نظیر بصفات دیگر آنرا از صفات اضافیه گمان برده اند
نه این چنین است بلکه آن صفت از صفات حقیقیه است که رنگ اضافه با آن ممتزج گشته است و این صفه تکوین
پایان تر جمیع صفات است رنگ صفات عالیه دارد و شمل نصیبی از علم و حیوة دارد و حظی از قدرت و ارادت
نیز دارد و این صفت تکوین را جزئیات است که فی الحقیقه ظلال وی اند همچون تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت
و انعام و ایلام این جزئیات داخل افعال اند که فی الحقیقه ظلال آن صفه اند و از دائره صفات حقیقیه خارج
و این فعل را دو وجه است وجه الیست بفاعل و وجه الیست دیگر بمفعول این دو وجه در نظر کشفی متمائز وجه اولی
عالیست و وجه ثانیه سافل و انتصاف وجه اولی در نظر همچو اصل می درآید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن اصل و
انتصاف وجه اولی رنگی از وجوب دارد و وجه ثانی بزنگی از امکان این وجه ثانی مبادی تعینات غیر انبیا است

علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیاء کرام وسائر را نام داین فعل حق جل سلطانه چون باعتبار جهت تحتانی رنگی از وجوب دارد
رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از واجب و ممکن ممکن است وایضا این فعل چون باعتبار جهت فوقانی
روی بقدم دارد و باعتبار جهت تحتانی قدمی و حدوث ناچار حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم و حادث حادث است
وجمعی که فعل حق را جل سلطانه قدیم گفته اند نظر بجهت اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان
جهت اخری است نظر طائفه اولی بلند است و نظر طائفه ثانیه پست هرچند هر دو فریق از حق دو طرف مانده اند
و حق متوسط آنست که این فقیر بآن امتیاز یافته است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقیه نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که
وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق خاص است که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از جزئیات مطلق
خلق مثلا و این خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات
زید و خلق افعال زید و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که همچون کلی است و خلق فعل
زید را نیز ظلی است و مظهری و آن کسب زید است که تعلق بفعل نموده است این کسب را زید از خانه خود
نیاورده است بلکه کسب او پرتوی است از خلق حق جل و علا پس ازین معارف معلوم گشت که فعل ظل تکوین
است که خلق زید بود و مثلا خلق زید را نیز ظلی است که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلی است که کسب زید
باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر سالکان در وقت سلوک مثلا چون نسبت کسب از زید منتفی
گردد و اضافه آن بزید مرتفع شود ناچار فاعل آن فعل حق را بیند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه
خلایق را فعل یک فاعل می یابند و ظهور این معنی تجلی افعال می انگارند انصاف می باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است
سبحانه یا تجلی ظلی از ظلال آن فعل است که بمراتب تنزل نموده هم ظلیت یافته است بر تجلی فعلی تجلیات دیگر را
قیاس باید کرد که بظلی از ظلال کفایت نموده اصل را گذاشته اند و بجوز و مویز آرام یافته باید دانست که وجوب
وجود چونکه نسبت و اضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت بعالم مناسبت ندارد
بلکه مخصوص بصانع عالم است تعالی و تقدس پس بوجه اولی از فعل بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند
ازین بیان لازم آید که وجوب در مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات و صفات او تعالی و تقدس
واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات و صفات مسلوب بود چنانچه امکان و امتناع از آنحضرت

لازم می آید

تعالی سلوب ست پس قسم رابع پیدا شد سوای وجوب امکان و امتناع و حال آنکه انحصار عقلی ثابت شده
است در این اشیاء ثلثه گوئیم که این انحصار در ماهیة راست بنسبت بوجود آن بحیث لا انسبة للماهیة الی الوجود لا انحصار
کما فی ذات الواجب تعالی وصفاته سبحانه فان ذاته تعالی موجود بذاته لا بالوجود عینا کان او زائدا
وصفاته تعالی موجودة بذاته سبحانه من غیر ان یتخلل فیها وجود فذاته تعالی وصفاته سبحانه فوق الانحصار
الثلثة المنحصرة غایة ما فی الباب اذا تصور ذاته تعالی وتعقلت صفاته سبحانه بالوجوه والاعتبارات
اذ لا سبیل الی الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود التصوری الظلی الوجوب کما هو المناسب واللائق بعنایته
تعالی وعرض لصفاته سبحانه فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب لها لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی
وصفاته سبحانه فی حد انفسها فوق مرتبة الوجوب والامکان بل فوق مرتبة الوجود ایضا وباعتبار الوجود
التصوری الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی والامکان یناسب الصفات تعالت وتقدست فالصفات تعالت
من حیث الوجود الخارجی لا واجبة ولا ممکنة بل هی فوق الوجوب والامکان وباعتبار الوجود الذهنی ممکنة
ولا یلزم من هذا الامکان الحدوث لما انه لیس لذواتها کما ل الممکنات بل لوجوداتها الظلیة ویناسب هذه
المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الکلیة والجزئیة تعرضان للماهیة باعتبار خصوصیة الوجود الذهنی
فلا یوصف بهما الماهیة حال الوجود الخارجی فزید الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل لیس بجزئی کما انه لیس بکلی
بل عرض له الجزئیة بعد الوجود الذهنی الظلی بل نقول جمیع النسب والاضافات والاحکام والاعتبارات
التی تحمل علیه تعالی کالالوهیة والازلیة غیر الصفات الثمانیة الموجودة انما تصدق علیه سبحانه باعتبار التصور
والتعقل والا فالذات من حیث هو غیر متصف بصفة ولا مسمی باسم ولا محکوم بحکم فصاحب الشرع تعالی
انما اطلق علی ذاته اسماء واحکاما باعتبار التناسب والتشابه لتکون قریبة الی افهام المخلوقات ویکون التکلم معهم
علی قدر عقولهم کما یقال لزید الموجود فی الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی سبیل التشبیه و
التنظیر ویکون حکمهم بالجزئیة لزید انسب واشبه من حکمهم بانه کلی فکذلک الحکم بالوجوب والوجود علی الذات الغنی
العلی اولی وانسب من الحکم بالامکان والامتناع والا فلا یصل الی جناب قدسه تعالی وجوب ولا وجود کما یلیق بجناب تنزیهه تعالی امکان وامتناع
هذه المعرفة الشریفة القدسیة فانها اساس الدین وخلاصة علم الصفات والذات تعالت وتقدست وما تکلم بها احد من العلماء ولا الاولیاء من الکبراء
استاثر الله سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهارم بمیر محمد نعمان** در بیان آنکه صدور بافته بسیادات

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که بعضی صوفیه قرار داده اند فی الحقیقة دو شطر اند از سه شطر علم الیقین

در پیش است تا بعین الیقین چه رسد بیان آنکه صاحب این علوم مجدد این الف است * الحمد لله و سلام

علی عباده الذین اصطفی مدتی است که از احوال خیر مآل خود اطلاع نبخشیده اند المسئول من الله سبحانه سلامتکم

و استقامتکم بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیاتست که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقة استدلال

است از اثر بموثر پس آنچه از تجلیات و ظهورات در مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال

اثر بموثر است اگرچه آن تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهور را بی کیف خوانند چه ظهور شئ در مرآت

حصول اثر است از آثار آن شئ نه حصول عین آن شئ پس سیر آفاقی و انفسی تمامه قدم از دائره علم الیقین بیرون

نگذارند و غیر از استدلال از اثر بموثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم

حتی یتبین لهم انه الحق دیگران سیر آفاقی را علم الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین در سیر انفسی

اثبات نموده اند و سیر و ن الفنس سیر نگفته ــه آن الیشانند و من چنینم یا رب * میدانند که حضرت حق سبحانه

به بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب اقربیت سیر دیگر متخلل است که وصول

بقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی الحقیقة مثبت علم الیقین است هرچند از دائره ظلیت بیرون نیست

اما از شائبه ظلیت پاک و مبرا نیست زیراکه اسما و صفات او جل سلطانها فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند

تعالی و تقدس هرجا شوب ظلیت است دخل آثار و آیات است پس ایشانان از سه سیر علم الیقین

یک سیر اول را مخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دویم را محصل عین الیقین و حق الیقین گردانیده اند و

بسیر ثالث نرسیده تا دائره علم الیقین تمام شود ــ عین الیقین و حق الیقین هنوز در پیش است

ــه قیاس کن ز گلستان من بهار مرا * از عین الیقین و حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و که دریابد

این معارف از حیطه ولایت ارباب ولایت در رنگ علماء ظواهر در ادراک آن عاجز اند و در رنگ این علماء

این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة و السلام و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی به

تبعیت و وراثت تازه گشته اند و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف است

کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تتلبس بالاحوال و المواجید

و التجلیات و الظهورات فیعلمون ان هولاء المعارف و العلوم وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء

و دیگر منظر علم الیقین و

بل علوم هولاء بالنسبة الی تلک العلوم قشر و تلک للعارف لب ذلک القشر والله سبحانه الهادی و باید دانست که بر سر هر مائة
مجددی گذشته است اما مجدد مائة دیگر است و مجدد الف دیگر چنانچه درمیان مائه و الف فرق است در مجددین
اینها نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده ازان و مجدد آنست که هرچه دران مدت از فیوض با متان رسد بتوسط
او برسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند و خاص کنند و مصلحت عام را والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی و علی جمیع اخوانه
من الانبیاء والمرسلین والملئکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین **مکتوب پنجم**
بمیر شمس الدین علی خلخالی صدور یافته دربیان آنکه صفات او تعالی دو اعتبار دارند اول اعتبار حصول آنها
است فی انفسها و اعتبار دوم قیام آنها است بذات و هر دو اعتبار متمیز و خارج اند الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی مخدوما صفات واجبی جل سلطانها که موجود اند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس دو
اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه قیام بذات واجب دارند تعالی
و تقدس باعتبار اول مناسبت بعالم دارند و مبادی تعینات اند و باعتبار دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی
بعالم و عالمیان ندارند و ایضا در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک می نماید و اثبات ذات
تعالی و تقدس ماورای اینها منظور می آید و باعتبار ثانی نه چنین اند و انفکاک متصور نه و ایضا باعتبار اول
حجاب ذات اند تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب نوعی است در رنگ آنکه بیاضی که قایم بجامه باشد حجاب جامه
نیست غایة ما فی الباب حیث هر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب ذات جامه نیست هرچند محسوس
همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بخلاف صفات واجبی تعالت تقدست که باعتبار اول حجاب
اند و باعتبار ثانی غیر حاجب فرق درمیان این دو اعتبار را نزدیک به پانزده سال قطع کرده است
علمای متقدمین بفرق این دو اعتبار مهتدی نگشته اند و گفته اند که حصول عرض فی نفسه همان حصول قیامی او است
در جوهر و از علمای متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی
عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجد فقام فالوجود غیر القیام این تحقیق
متاخران که در عرض نموده اند گویا زینه بود از برای عروج مستمندی و وسیله بود از برای معرفت حاجتمندی
بسیاری از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و سلوک مدد نموده است و واسطه معارف الهی جل شانه گشته والسلام

[illegible]

علی من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ وعلیٰ آلہ واصحابہ من الصلوات اتمہا ومن التسلیمات اکملہا

مکتوب ششم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلیہ ونقلیہ مجد الدین خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ صدور یافتہ در بیان بعضے از اسرار غامضہ واز آنجا وجہ امر اتباع پیغمبر مامر ملت حضرت ابراہیم علیہ الصلوٰۃ والسلام مفہوم میگردد۔ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ انکارم کہ مقصود از آفرینش من آنست کہ ولایت محمدی بولایت ابراہیمی علیہما الصلوات والتحیات منصبغ گردد وحسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود ورد فی الحدیث اخی یوسف اصبح وانا املح۔ وباین انصباغ وامتزاج مقام محبوبیت محمدیہ بدرجہ علیا رسد ما نا کہ مقصود از امر باتباع ملت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام حصول این دولت عظمیٰ بودہ است وطلب صلوات وبرکات مماثل صلوٰۃ وبرکات حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام برای این غرض بودہ ملاحت وصباحت ہر دو منبی از حسن ذات اند تعالیٰ لیکن حسن صفات وافعال وآثار ہمہ مستفاد از حسن صباحت است کہ کثیر البرکت است حسن ملاحت بحضرت اجمال مناسب است گویا ملاحت مرکزی است مر حسن را وصباحت دائرہ آن مرکز ودر حضرت ذات تعالیٰ وتقدس چنانچہ بساطت است وسعت است نیز آن بساطت ووسعت کہ در فہم ما در آید ونہ آن اجمال وتفصیل کہ مدرک ما گردد لا تدرکہ الابصار وہو یدرک الابصار وہو اللطیف الخبیر بساطت ووسعت کہ در حضرت ذات تعالیٰ اثبات می نمائیم از یکدیگر جدا اند نہ آنکہ عین یک دگر اند چنانچہ بعضی گمان بردہ اند اما تمیزی کہ درمیان انہا درانمرتبہ ثابت است خارج از حیطہ ادراک ما است وبیرون از دائرہ افہام ما پس ملاحت وصباحت نیز درانمرتبہ متمیز باشند واحکام یکدیگر از ہمدگر جدا بوند وکمالاتی کہ بانہا متعلق شوند از ہمدگر جدا باشند وآنچہ مقصود از آفرینش خود می دانستم معلوم شد کہ بحصول پیوست ومسئول ہزار سالہ باجابت قرین گشت الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین ومصلحا بین الفئتین الکمل الحمد علی کل حال والصلوٰۃ والسلام علی خیر الانام وعلی اخوانہ الکرام من الانبیاء والملائکۃ العظام وچون صباحت نیز برنگ ملاحت متلون گشتہ است لاجرم مقام خلت ابراہیمی نیز وسعتی پیدا کردہ است ومحیط حکم مرکز نیز یافتہ باید دانست کہ مقام محبت بمرتبہ ملاحت مناسبت دارد ومقام خلت بمرتبہ صباحت ومحبت محبوبیت صرف نصیب خاتم الرسل است علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام ومحبت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وحضرت

خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نسبت یاری و ندیمی دارد محب و محبوب دیگر است و یار و ندیم دیگر بهر کدام نسبت
علیحده است و این فقیر چون مربی ولایت محمدیه و ولایت موسویه است علی صاحبهما الصلوة والسلام والتحیة
در تمام ملاحت دارد لیکن بواسطه غلبه محبت ولایت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نسبت محبوبیت غالب است
و نسبت محبیت مغلوب و مستور افتاده و با وجود این معامله بخلقت من مربوط بوده است کارخانه عظیم دیگر بمن حواله فرموده اند
در باب پیری و مریدی مرا نیاورده اند و مقصود از خلقت من تکمیل و ارشاد خلق نیست معامله دیگر است و کارخانه دیگر
درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت والا معامله تکمیل و ارشاد نسبت بآن کارخانه امریست همچون مطروح
فی الطریق دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نسبت به معاملات باطنیه ایشان همین حکم دارد هر چند منصب نبوت ختم
یافته است اما از کمالات نبوت و خصایص آن بطریق تبعیت و وراثت کمل تابعان انبیا را نصیب است علیهم الصلوات
والتحیات **مکتوب هفتم** بفقیر حقیر عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان مراتب سه گانه محبوبیت
و محبیت و محبت و حب و رضا و مرتبه فوق اینها و خصوصیت هر کدام اینها با پیغمبری از انبیا سبحانه الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد در مرتبه اعتبارات است
محبوبیت و محبیت و محبت ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوة والتسلیمات مسلم است
نهایة ما فی الباب جانب محبوبیت دو کمال است فعلی و انفعالی فعلی اصل است و انفعال تابع آن لیکن انفعال علت غائیت است
مر فعل را هر چند در وجود متاخر است اما در تصور متقدم و ظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و اعتبار سیوم که نفس محبت است ابو البشر حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اولا در آنجا مشهود گشت ثانیا
حضرت ابراهیم نیز علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همانجا مشهود شدند ثالثا حضرت نوح نیز در همان اعتبار منظور اند والامر الی الله
سبحانه حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را دوست میدارد کمالات اسمائی و صفاتی و افعالی خود را نیز دوست میدارد
ظهور این محبت حضرت ذات تعالی و تقدس مر اسمای و صفات خود را در حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی و افعالی در انبیای دیگر علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام والتحیات در رنگ
ظهور محبت اینها و چون اسما و صفات و افعال ظلال است ظهور محبوبیت آن ظلال بتوسط اصول اینها نصیب اولیای مرادان
که محبوبان است در رنگ محبت آن ظلال که نصیب اولیای مریدین و محبین است و فوق مقام محبت ذاتیه مقام حب است
که جامع اعتبارات ثلثه است و جمال اینها و مقام رضا فوق مقام محبت و حب است و مرتبه رضا فوق مرتبه محبت است زیرا که

[illegible]

متحقق است

در محبت وجود نسبت است اجمالا و تفصیلا و در مقام رضا خود نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس
فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات را ازان مقام خبر داده که فرموده علیه و علی
آله الصلوة والسلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در حدیث قدسی که مرا این خصوصیت با
اشارت است که وارد شده یا محمد انا و انت و ما سواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام
اللهم انت و ما انا و ما سواک ترکت لاجلک علی الخصوص عظمت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امروز چه دریابند و بزرگی ایشان را
درین نشاء چه بشناسند که محل بطلان و دین و دار ابتلا است و حق با باطل مخلوط در روز قیامت بزرگی
ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان و آدم و من دونه همه تحت لواء ایشان
بوند علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها جائز است که در موطن
خاص که فوق مقام رضاست خادمی را از خادمان این سرخوان ایشان بوراثت و تبعیت جا دهند و طفیلی محرم آن بارگاه
سازند ه از کریمان کارها دشوار نیست و این معنی مستلزم مزیت تابع بر انبیا نیست علیهم الصلوة والتحیات چه خادم
با مکان مخدوم توهم مساوات و تابع را بهمه آن مطبوع چه نسبت اصل مقصود دیگر است و تابع طفیلی نهایت ما
تابع بتفضل جزئی میگشته که در آن محظور نیست چه سرحائک و حجام باعتبار صنعت خود بر عالم ذی فنون تفضیل دارد
کر از حیز اعتبار ساقط است کلامنا اشارات و رموز و بشارات و کنوز لا نصیب منها للاکثر الا ان یومنوا بها
فینتج ایمانهم ثمرات تنفع لهم والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها **مکتوب ششم** بجانب خانخانان صادر شده
در بیان فرق ایمان غیب خص خواص و ایمان عوام و ایمان متوسطان الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است قال الله تبارک و تعالی و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و قال الله تعالی
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
او تعالی بحقیقت ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را به بیچون راه نیست این جا معنی قرب و معیت که بعقل و فهم ما
مدرک شود و یا بکشف و شهود ما در آید او تعالی از آن معنی منزه و مبرا است که قدمی در مذهب مجسمه دارد ایمان آریم که او تعالی قریب و با ما
است اما معنی قرب و معیت ندانیم که چیست درین نشاء نهایت نصیب کمل ایمان بغیب است بذات و صفات او تعالی درین نشاء
بارگاه است ... پیش این سر پرده اندر است پایان بغیب نصیب خص خواص است در رنگ ایمان غیب عوام نیست عوام بسماع ایمان آورده اند

ایمان بغیب حاصل کرده اند وخصوص هم غیب الغیب وغیبت هویت ذاتی جلال جمال وجلال در اطوار وتجلیات تجلیات وظهورات مثال نموده

ایمان بغیب حاصل نموده اند وسلطان ظلال اصل انگاشته وتجلیات مین متجلی دانسته با یمان شهودی خرسند اند و

حق ایشان ایمان بغیب الغیب است کل حزب بما لدیهم فرحون باعث تقدیم آنکه مولانا عبد الغفور ومولانا جامی محمد از باران

مخصوص اند هر چند ایشان با ایشان اند موجب تنزل نمان تقریب است ۵ با کریمان کارها دشوار نیست؛ والسلام باتحقیق

بیان معارف حقیقت بیان نفی واثبات کلمه طیبه لا اله الا الله وتحقیق مقام تنزیه و بیان آنکه ایمان بغیب حقیقی تحقق بشود که ساحت

حیرت این حیا ملا از قید هم وخیال بیرون است الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آلهه نموده

اثبات معبود حق جل سلطانه نماید هر چند بدشواری وحیرت قسم است آنرا در تحت لا داخل ساخته ایمان بجناب بیچون جل شانه حاصل کند

تمام ترین عبارات در نفی واثبات کلمه طیبه لا اله الا الله است قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام افضل الذکر لا اله الا الله

وقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام حاکیا عن الله سبحانه لو ان السموات السبع وعامرهن غیری والارضین

السبع فی کفة ولا اله الا الله فی کفة افضل نباشد واجر نیاید که کلمه لا در نفی جمیع ما سوی مثل جمیع سموات وجمیع ارضین وجمیع عرش وجمیع کرسی وجمیع روح

وجمیع قلم وجمیع عالم وجمیع آدم وکلمه دیگران اثبات معبود حق جل سلطانه است که خالق سموات وارضین است وما سوا حق جل سلطانه هر

چه از آفاق وانفس بداغ حدوث وحیثیت قسم است پس تا چار هر چه در مرآت آفاق وانفس متجلی شود بطریق اولی چنین خواهد بود

خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم ومشهود ومحسوس همه بیچون چگونه منتفی است وبعبث وبیکان معروف ادراک

معلوم ومحسوس ما منحوت ما است مجعول ما است که علم ما بآن متعلق شود عین تشبیه است وکمال آن اندازه فهم ما بود عین النقص پس هر چه

در تجلی ومکشوف ومشهود گردد همه غیر حق است سبحانه وتعالی وراء الوراء است حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام فرمایند تعبدون

ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون منحوت ما خواه بدست تراشیده باشیم وخواه بعقل ووهم همه مخلوق حق است سبحانه وشایان نفی ونه

شایان عبادت آن ذات بیچون بیچگونه است که دست همم از دامن ادراک او تعالی کوتاه است دیده کشف وشهود ما از شهود عظمت

وجلال وکبریا خیره وشاهد بیان این ایمان بیچون بیچگون جل شانه میسر نشود مگر بطریق غیب یعنی ایمان شهودی ایمانی نیست که

ملک ایمان منحوت خود که از مخلوقات است تعالی وتقدس بلکه ایمان غیب است وبس اعاذنا الله

سبحانه عن ذلک ایمان بغیب آنگاه میسر شود که وهم و خیال را بجناب او جل شانه گنجایش نماند و هیچ چیز از اینجا در متخیله

متصور نگردد داغ نفی در او نیست از آن تحقق است که از ضبط وهم و خیال بیرون است چه هر چند معمور بود و جولانگاه وهم آنجا

بیشتر باشد و سلطنت خیال زودتر ذهن شود وایمان دولت مخصوص انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و تبعیت ایشان

الی آخره

وایمان بغیب ادلی

علیهم الصلوات والتسلیمات

هرکرا باید دولت مشرف سازند ایمان بغیب با مر[ی] پنهان حاصل است از حیطه وهم خارج نیست چه او را از وراء حجاب بعید است که چون ... او

دانم است و او را از وراء این بزرگواران علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات حجاب کبریا هم آنجا مجال نیست تا زمانیکه نهایة نهایات

و نهایات نیاز نموده است از ایمان غیب چاره نماند ایمان شهودی اینجا معلوم است و چون نشأه آخرت پیدا آید ... در صورت وهم و خیال

نشانند ایمان شهودی مقبول بود و از ان دولت بعمل و خدمت میسر باشد انکارم که چون محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم در دنیا به دولت

رؤیت مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق وی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

باید دانست که کلمه نفی را حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمام کرده و در رای ازدر ... شرک گذشته که مسدود ساخت

لهذا انبیاء آمده علیهم الصلوة والسلام بیشتر تمام الشان گشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات چه نهایات کمال در نشأه بود تا تمامیت

نفی است زیراکه ظهور کمالات کلمه طیبه اثبات موقوف بنشأه آخرت است غایت ما فی الباب چون خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در

در این نشأه بدولت رؤیت مشرف گشت از کمالات کلمه طیبه اثبات در این نشأه نیز نصیب فریافت توان گفت که کلمه اثبات باندازه این نشأه

بالنسبت ایشان تمام گشت علیه وعلی آله الصلوة والسلام و همین معنی نیز اند بود که تجلی ذات در حق ایشان در این نشأه اثبات نمایند و دیگران را

وعده میسازند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب دهم

بحقائق آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان میان محمد سعید ... صدور یافت در بیان آنکه ظهور رکیه ... بتجلیات ... ظهور

فوق عرش چون قلب نهایت شود سه لمعه از انوار عرشی اقتباس نماید شیخ ابو یزید بسطامی گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در

قلب عارف نهند ... از فراخی قلب ... احساس آن نشود و شیخ جنید باید این سخن نماید در بیل اثبات آن میکند و میگوید که عادت

چون بقدیم مقترن گردد اثر نماند یعنی عرش و ما فیه حادث است قلب عارف که محل ظهور انوار قدم است چون آن حادث

بان قلب اقتران او شود مضمحل و متلاشی گردد فکیف که محسوس شود عجب است صوفیه که سلطان العارفین و سید الطائفه

باشند هرگاه چنین گوید عرش مجید را در جنب قلب عارف هیچ اعتبار ننهند عرش را خالی از ظهورات انوار قدم دانند و حادث

گویند و قلب را بواسطه ظهور انوار قدم قدیم دانند از دیگران چه گویند ... انچه برسد نزد این فقیر درباب مخدومات که هست

آنست که قلب عارف چون ... استعداد خاص ... بنهایت النهایه رسد ... حاصل کند که فوق آن متصور نباشد قابلیت

آن پیدا کند که لمعه از لمعات بی نهایت ظهورات عرشی بروی فایض گردد و این لمعه بنسبت آن لمعات تنعم و ... باشد

نسبت قطره با محیط بل اقل ... عرش آنست که حضرت حق سبحانه وتعالی از عظمت خود مر استوا آنجا اثبات نمود

قلب عارف را بواسطه جامعیت بر سبیل تشبیه و تمثیل عرش الله میگویند چنانچه عرش مجید برزخ است در میان عالم خلق و عالم

امر در عالم کبیر جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز برزخ است میان
خلق و امر از عالم پس قلب را نیز بر سبیل تشبیه عرش میتوان گفت لیکن نسبتی عالمه بعالم خلق در عالم صغیر جامع است هر دو طرف
منزه و مبرا است مخصوص بعرش مجید است هیچکس از عالم خلق و نه از عالم امر و نه از عالم ظهور انوار قدم که از شائبه ظلیت
وارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل بواسطه علاقه جامعیت و برزخیت از آن انوار اقتباس مینماید هر دو نه از عالم صغیر این قابلیت
بعد عرش در قلب عارف تمام المعرفة هر جا ظهوری است بداغ ظلیت متسم است و کسی از اهل نیافته با یزید اگر گفته نیز
گوید میرسد اما از جنید که مدعی صحو است این سخن بیا نیست چه کنند که از حقیقه معامله آگاهی نیافتند و از گرداب
دریای ظلیت بساحل نشتافتند این سخن هر چند امروز در نظر اکثر خلق مستبعد می نماید اما امروز را فردا نزدیک است
استعمال نمایند اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات العلی وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی الملائکة المقربین وعلی سائر الصالحین
علی المؤمنین والمؤمنات اجمعین

مکتوب یازدهم

بمخدوم زادگی حقایق و معارف آگاهی مظهر فیض الهی مجد الدین خواجه محمد معصوم صدور یافته
در بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرشی و معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض الآیة و بعضی از خصوص کمالات الشان
و فضائل حضرت رضی ما یناسب ذلک نحمده ونصلی علی عبده ونسلم علیه وعلی آله الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چون کیفیت
هیئة وحدانی ندارد قابلیت ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسب و اعتبارات است و معرا از تفاصیل شیون و صفات است ندارد
و اشرف اجزاء عالم کبیر عرش حسن است که محل ظهور انوار حضرت ذات مستجمع بصفات است جل سلطانه و ماورای
عرش مجید هر جا از عالم کبیر است ظهور و قادران از شائبه ظلیت خالی نیست لهذا رب العالمین سر استوا را در میان اجزاء عالم کبیر
مخصوص بعرش مجید گردانید که افضل اجزاء آن عالم است زیرا که ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقه ظهور او نیست تعالی بالعبارت استوا نموده
والفضا ظهوری که اینجا است وهمی است بی تخلل ستار هر چند نور آسمان و زمین اوست تعالی اما آن نور مقرون بحجب ظلال است
بی توسط ظلیت سیما ظهور نفس مرموز است و همه آن ظهورات مقتبس از انوار ظهور عرشی است که بحجاب ظلی از ظلال محتجب گشته ظهور فرموده
است در رنگ آنچنانکه از دریای محیط بتوسط ظروف آب هر جا برند و منتفع گردند و در رنگ آنکه از مشعل کلان چراغهای خورد را
گیرانند و اطراف و اکناف را بآن چراغها روشن سازند تا که در کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم
تمسسه نار ایمای است باین معارف زیرا که در کریمه تمثیل برای آن اختیار افتاده تا ظهور آن نور را در مینا بی توسط نفهمند و ظلال

باصل مشتبه نسازند و نور ظل را موقد و مقتبس از اصل دانند یهدی الله لنوره من یشاء الایة الکریمة محمول
علی مراد الله تعالی و نحن تاولنا بتاویل کشف علینا فنقول بعون الله تعالی سبحانه و حسن توفیقه تعالی الله نور السموات
والارض نور آنست که اشیا باو روشن گردند آسمانها و زمین باو تعالی روشن گشته است چه او سبحانه اینها را از ظلمات
عدم برآورده است و بظلال وجود و توابع وجود متصف گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین که بآن نور ایشانها
روشن گشته اند در رنگ مشکوة تصور باید نمود و آن نور را شبیه بمصباح باید دانست که دران مشکوة موضوع است و خواهد
تمثیل بمشکوة بنا بر اشتمال آن مشکوة است بران مصباح و از زجاجه پرده اسما و صفات ملاحظه باید نمود چه آن نور متلبس
باسما و صفات است نه معرا از شئون و اعتبارات و زجاجه صفات عز سلطانه بحسن و خوبی جمال قدم
همچون کوکبی است درخشان و آن مصباح که دران مشکات موضوع است از شجره مبارکه زیتونه اتقاد یافته است
کنایت از ظهور جامع عرشی است که استوی مر رسیت از ان ظهور چه ظهورات دیگر که باسما و زمین تعلق دارند در رنگ
اجزا اند مران ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع لامکانی است در بی جهت است لا شرقیة و لا غربیة از [illegible]
گفت یکاد زیتها یضئ ولو لم تمسسه نار صفت مادحه است مران شجره مبارکه را و بیان صفا و نورانیت آن شجره است
که بمثل نهایت نور یعنی آن پرده زجاجه از جهت صفا و درخشندگی ازدیاد آن نور نموده است و در حسن و جمال
آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس ضم گشته است و حسن صفات با حسن ذات تعالی مقترن گشته
با وجود تضاعف نور و کمال ظهور یهدی الله لنوره من یشاء بلی من لم یجعل الله له نورا فما له من نور این ظهور
جامع که بعرش استوا یافته است منتهای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است و نهایت تجلیات ظهورات
است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از ان معامله باصل قرار می یابد چنانچه شمه از ان در بیان خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و این ظهور جامع هرچند مقرون بصفات است اما صفات درین موطن حجاب ذات نیستند حجاب
صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است [illegible] و اصل را
در مقام عین بود در علم صفات حجاب ذات اند نه در عین نمی بینی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنند ظهور او در علم بصفات
خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب این همه صفات که تعقل کنند حجاب ذات او میان
همه تقییدات کلیه مفید تشخص او نخواهند گشت و چون ان زید خارج از علم بعین کنند با وجود صفات مشهود ذات
و معامله از ظلیت باصالة قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی را که اصل وی است اینجا صفات

حجابات اند نخواهند بود چه حصول تجلی مستتبع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی
وتقدس در مراتب ظلال است و در تصویرات مثال چون وصول باصل میسر گشت صفات را منفک از ذات تعالی نخواهد
یافت و شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال
علاحده دانسته اند همه در مقامات ظلال است بعد از وصول باصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است
مثلاً زید را که می بیند شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بیند می یابد
که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب دید او نمیشوند منفک از او نیز نمی دارند آری اگر زید را تعقل کند
و صور ظلیه او را ادراک نماید صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت
نمی بینی که مرئی در آخرت ذات است مستتبع صفات است تعالی وتقدس ذات معرا از اسما و صفات که آن مجرد اعتبار است
زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد بآن اعتبار گویند که عارف
کامل را چون گرفتاری ذات تعالی وتقدس استیلائی یابد ملاحظهٔ اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از
ذات احدیت تعالی هیچ مشهود او نمی ماند پس تجرد ذات تعالی وتقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار
خارج و نفس امر کما سیجیئ تحقیقه ان شاء الله تعالی و ایضاً این ظهور جامع تصویرات مثال است کمالی که بعد از آن
رود بود در مرآت مثال تصویر نتوان یافت چه در مثال امری را تصویر نماید که مشابهت و مناسبت بخارج
داشته باشد اگرچه آن مشابهت در اسم بود و امری که بهیچ چیز و بهیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن
در مثال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که بهیچ چیز بهیچ وجه مشابهت آنها نیست تا در مثال تصویر آن نموده آید
ازینجاست که در آن موطن جهل همه وقت دامنگیر است و عدم ادراک نشانهٔ ادراک است درین نشاه هرچند از مقام
غیر از جهل علم یافت امری دیگر بحصول نپیوسته امّا امید است که در آخرت توفیق بخشند و دلی دهند که در شعشعان نور
متلاشی نگردد و از حقیقة معامله آگاه بود ه تو مرا دل ده و دلیری بین ؛ روبه خویش خوان شیری بین ؛؛
آگاه باش که ظهور فوق العرش در وهم میندازد که حضرت حق سبحانه وتعالی فوق العرش مستقر بود و مکان
و جهت او را ثابت باشد تعالی عن ذلک وعما لا یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت مستلزم
استقرار زید نیست در مرآت هرچند بیخردان در توهم افتند ولله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت
حق سبحانه وتعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و همه مخلوق وی اند

تعالی و تجلی که بکوه طور و امثال آن شد بود شائبهٔ حالیت و محلیت نداشت نکتهٔ ثانی الباب بعضی محال قابلیت ظهور
دارند و بعضی دیگر را این قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صورت دارد و نعل سنگ را این قابلیت نیست با آنکه
هر دو را آهن اند پس تفاوت در مظهر است نه در ظاهر و نسبت بظاهر همه مظاهر برابر اند قابل و ناقابل و بعبارت الفاظ ظرف
که موهم کلیة و جزئیة باشند و یا حالیت و محلیت از آن مفهوم میگردد از ظاهر مصروف اند و شایان جناب قدس
او تعالی نیستند از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ نموده می آید ه این قاعده یاد دار که بسیار کار آمد است و در
جزو و کل ظرف و مظروف دست آید و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و مشابه عرش عالم کبیر تجلی که آن را ع اثبات
بی شائبهٔ ظلیت است از همان تجلی بی آن شائبه نصیب آن قلب است هر چند آسمانها و زمین نیز از همان تجلی
رسیده است اما در پردهٔ ظلی از ظلال است تا قلب که در رنگ عرش از شائبهٔ ظلیت مبرا است اگر ظهور یابد تا صغیر
و کبیر تفاوت است ه لقد آئینهٔ حسن تو نمایاند دو مع تجلی بی شائبهٔ ظلیت لهذا از عرش مجید نصیبها
قلب کمل انسان است و دیگران را ظلیت دامنگیر است باید دانست که ظهور عرشی مبرا از شائبهٔ ظلیت مبرا است اما اینجا
صفات با ذات تعالی و تقدس متمیز است و شیون و اعتبارات در ذات تعالی ثابت اگر چه صفات و شیونات
در آن مرتبه حجاب ذات نباشند لیکن مزید و دالنش مشارکت اند در محبت و گرفتاری هم گرفتار محبت احدیت
مجرده تعالت و تقدست بشرکت امری راضی نیستند و بحکم کریمهٔ الا لله الدین الخالص خالص او را خواهانند عدم
شرکت صفات علی تفاوت الدرجات نصیب هیئت وحدانی انسانی است که اخص انسان است و فوق همه اینها هیئة
وحدانی انسان از آنکه برنگ جزو ارضی او برآمده است و حکم آن گرفته باعتبار همه این هیئت مائل جزو ارضی است امر دیگر
در رنگ حسنات زائده است در انسان دو چیز اند که عرش ندارد و عالم کبیر را ازین نصیب نیست در انسان
جزو ارضی است که در عرش نیست و هیئت وحدانی است که در عالم کبیر نیست و شعوریکه بهیئت وحدانی تعلق دارد
نور علی نور است که مخصوص بعالم صغیر است پس انسان عجوبه ایست که لیاقت خلافت پیدا کرده است و بار
امانت برداشته است از خصائص عجیبهٔ انسانی بشنو که معاملهٔ او بجای میرسد که قابلیت مرآتیت حضرت
احدیت مجرده پیدا میکند و بی اقتران صفات و شیونات مظهر ذات احد میگردد تعالی شانه در حال آنکه حضرت
ذات تعالی و تقدس همه وقت مستجمع صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاکی از صفات
و شیونات نیست با این شرف اینکه انسان کامل چون از گرفتاری ماسوای ذات احدیت تعالی و تقدس

آری او گشته گرفتاری بذات احد جل سلطانه پیدا کند و از صفات و شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد
بحکم المرء مع من احب او را ایک قسم تعالی مجهول الکیفیة بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری که بذات
احد جل سلطانه او را حاصل شده بود نسبت قرب بیچون بذات بیچون در وی اثبات نماید درین وقت انسان کامل مرآت
ذات احد میگردد بتجلیی که از صفات و شیونات دران هیچ مشهود و مرئی نشود بلکه احدیت مجرده لذات
و تقدست در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک نداشته در مرآت
این انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی ممیز شد و این مرآتیت و مظهریت غیر
از انسان کامل حد را میسر نشده است و حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ چیز
غیر از انسان متجلی نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر حضرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان
کامل در عالم صغیر مظهر ذات احد است که مجرد از اعتبارات است این مرتبت از عجوبکیهای انسان است
والله سبحانه المعطی لا مانع لما اعطاه ولا معطی لما منعه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی اله واصحابه الصلوات والتحیات العلی **مکتوب دوازدهم** بمراتب آگاهی برادر حقیقی
حضرت الشان سلمه تعالی میان غلام محمد صدور یافت در بیان آنکه ملک هرچند مشاهد اصل است و شهود انسان
در مرآت نفس است اما آن دولت را در انسان کالجزء ساخته اند و بقای بالنفس بخشیده و ما یناسب ذلک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام مشاهد اصل اند و متوجه اصل و گرفتاری
با اصل دارند شائبه ظلیت در حق ایشان مفقود انسان بیچاره درین نشاء کم است که از دائره ظلیت قدم بیرون
نهد و بی توسط مرایای آفاق و انفس شهود و آگهی پیدا کند بعد از وصول باصل پرتوی از شعشعان انوار اصل در مرآت قلب افسا
متجلی ساخت لعل المشتی باز میگردانند تربیت ناقصان با حواله میدارند درین رجوع هم تربیت اوست و هم تربیت
دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که همچو جزو او ساخته اند در مدت رجوع اجزا دیگر او را نیز منصبغ برنگ خود
میسازد و متلون بلون خود مینماید چنانچه دیگر اجزا از نقص بکمال می آرد و از غیب شهود دلالة میکند و چون
مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب تا بجل رسد شوق اصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند و از
تعلقات عشقی وابسته رخت از غیبیة بشهادة کشد و معامله را از گوش تا آغوش رساند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
اینجا صادق آید باید دانست که ملک هرچند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را

در انسان کالجزء ساخته اند و بقای بآن بخشیده اند و متحقق بان گردانیده بخلاف ملک که اندولت را در روی کالجزء
نگردانیده اند در بیرون نظارگی میکنند و مقامی تحقیقی بان حاصل نیست آن انصباغ و تلون که انسان را بلون
اصل میسر شده است ملک را نه و اختصاصی که خاکیان را دست داده قدسیان را حاصل نه زیرا که از درون تا
بیرون تفاوت بسیار است اگرچه دولت درونی کالجزء بود و دولت بیرونی کالکل درون درون است و بیرون بیرون
کلامنا اشارة والبشارة لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود اینها استحقاق خلافت پیدا کردند والله
یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم ع زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زمان را بس انداخته این دولت
انسان بواسطه جزء ارضی میسر شده است و قلب عرش الله گشته است بدولت عنصر خاک است که جامع کل است و مرکز
دایره امکان است زمین از پستی و بی سری این همه بلندی و رفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سر بلند ساخته من تواضع
لله رفعه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت بعد از انصباغ بصبغة الاصل رجوع بعالم
نماید و متوجه بجناب قدس گردد و اختصاصی و انبساطی که او را آنجا میسر شود یقین است که دیگری را نشود و قرب و شرف نسبتی
که او را حاصل گردد غیر او را نه چه او وصل فانی گشته است و بقائی باصل پیدا کرده و منصبغ برنگ اصل شده دیگری را چه
مجال که با او برابری جوید چه انصباغ دیگران اگرچه باعتبار تجرد و تنزه اکمل و اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارضی
دارد و انصباغ هم انسان چون وصفی ذاتی است حکم ذاتی دارد شتان ما بینهما این کمال مخصوص بانبیاست صلوات الله تعالی و تسلیماته
علیهم اجمعین مراد از خواص بشر انبیا اند و بوراثت و تبعیت هر کرا باین دولت عظمی مشرف سازند و صحابه
انبیا علیهم الصلوات والتحیات ببرکت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا بنوازند
هر چند قلیل بوند بل اقل ع اگر بادشه بر در پیر زن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ع ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات

مکتوب سیزدهم

بمیرزا شمس الدین صدور یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه نصیب علما از ظواهر جلدیست و نصیب صوفیه علیه لبیست
و نصیب علمای راسخین خبیست که ورثه انبیا اند علیهم الصلوة والسلام الحمد لله والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که از روی کرم
صادر فرموده بودند اخوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند اندراج یافته بود که تا زمان حصول ملاقات
بمکتوبات که مشتمل بر نصایح باشد یاد میکرده باشند مخدوما مکرما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها نصیب علمای ظواهر از دین متابعت بعد از تصحیح عقاید علم شرایع و احکام است و عمل بمقتضای آن

سید المرسلین

علم و نصیب صحیح فیما یلیه آنچه علما دارند احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علما راسخین که ورثه انبیا اند علیهم
الصلوات والتسلیمات با آنچه علما ظواهر دارند و با آنچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقایق است که در متشابهات قرآنی
رمزی و اشارتی بآن رفته است و بر سبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المتابعة والمحققون
بالوراثة ایشان بسبیل تبعیت و وراثت شریک دولت خاص انبیا اند علیهم الصلوة والتسلیمات و محرم بارگاه لاجرم
بشرف کرامت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مشرف گشته اند فعلیکم بمتابعة سید المرسلین حبیب رب العالمین
علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین الصلوات والتحیات عما و علا و حالا
لتکون بسبیلها متحصل الوراثة التی هی نهایة الکمال والسلام **مکتوب چهاردهم** بمولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار او که صاحب
منصب البته صاحب علم است یا نه و استفسار دیگر که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیامد و در عدم اطلاع
بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه پی در پی رسید عزای
مصائب نوشته اند انا لله وانا الیه راجعون یاران و دوستان بفرمایند که هفتاد هفتاد هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله
بروحانیت مرحومی خواجه محمد صادق و بروحانیت مرحومه همشیره او ام کلثوم بخوانند و ثواب هفتاد هزار بار را بروحانیت
یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت دیگری از دوستان دعا و فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوبات اندراج
یافته است که صاحب منصب صاحب علم است مخدوما قطب الاقطاب صاحب علم است و اقطاب بقیات در رنگ اجزای
وی دست و پای وی اند بعضی را علم بمادریت خود بود و بعضی دیگر را نبود و نوشته بودند که فنا فی الله و بقا بالله
تا اکنون بدست نیامده چه توان کرد که شما در صحبت کم بوده اید انتظار برکت نکردید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع
داده شود و اکنون از هندوستان فنا و بقا شما را افاده میکنم و این نعم کمال که گفته اند شما حاصل می نمایم و شما
انکار ایمعنی مینمائید مسافت بعیده در میان است تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال چگونه متعسر است مشایخ
در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه برمز و اشارت است از خود کسی چیزی دریابد و خصوصیت حق سبحانه همه علم و احوال که بخشند
شخصی را علم باحوال عطا فرموده پیشوا امتیاز دهد و جمعی را باو مربوط ساخته بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند خاص کنند
بنده مصلحت عالم را کاش شیخ حسن را چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال او زاده بخدمت شما میفرستادیم
آمدن شما مشکل و از یاران رشید قابل شما اگر کسی می آمد و چند روز اقامت میکرد و فهم سخن میداشت چه بلا خوب
بوده تا خبرهای حضرت کسی بوده میشد مقصود آنست که احوال حاصل شوند اطلاع بر احوال امر دیگر است والباقی عند التلاقی انشاء الله الباقی

والسلام ونصیحتی که لابد است آنست که در درس علوم دینیه و صحبت در اصحاف مدارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود
هیچ و فکر و ذکر نکنند ساعات شب از برای ذکر و فکر فراخ است شیخ حسن را نیز در سبق شگفته باشند و معطل نگذارند
چون اکثر مردم از علم قلیل النصیب است احیای علوم شرعیه نمایند زیاده چه مبالغه نماید اوراق وقائع خواجه اویس سید
اکثر جاها بنظر درآمد مستبشر اند از حضرت حق سبحانه وتعالی امیدوار باشند تا از قوه بفعل آید والسلام **مکتوب پانزدهم**
بسادات عظام و قضاة و اهالی و موالی کرام بلده سامانه صدور یافته در نکوهش خطیب آنجا که در عید قربان ذکر خلفاء
راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده نخوانده و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی باعث تصدیع خدام
ذوی الاحترام سادات عظام و قضاة و اهالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبه عید قربان
ذکر خلفاء راشدین را رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و اسامی متبرکه ایشان را نخوانده و نیز شنیده که چون جمعی باو تعرض
نمودند بسهو و نسیان خود اعتذار نا کرده تمرد پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین مذکور نشده و نیز
شنیده که اکابر و اهالی آن مقام درین باب مساهله ورزیدند و بشدت و غلظت با آن خطیب بی انصاف پیش نیامدند
وای نه یکبار که صد بار وای بود ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگرچه از شرائط خطبه نیست ولیکن از
شعائر اهل سنت است ترک نکند آنرا بالعمد و تمرد مگر کسیکه دلش مریض و باطنش خبیث اگر فرض کنیم که بتعصب
و عناد ترک نکرده باشد من تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهمت که اتقوا مواضع التهم چگونه
خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین متوقف است طریق اهل سنت را رافض است و اگر در محبت
حضرات ختنین متردد است نیز از اهل حق خارج بود درست که آن اخی عقیقت که بکشمیر منسوب است این خبث را از مبتدعان
کشمیر اخذ کرده باشد معقول و باید ساخت که فضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه
نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضل ابی بکر
ثم عمر علی بقیة الامة قطعی وقد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته وکرسی مملکته بین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر
وعمر افضل الامة قال الذهبی ثم قال ورواه عن علی رضی الله تعالی عنه نیفا وثمانون نفسا وعدد منهم جماعة ثم قال
فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروی البخاری الذی کتابه اصح الکتب بعد کتاب الله تعالی انه قال خیر الناس بعد النبی علیه وعلی آله
الصلوة والسلام ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وامثال ذلک
عنه و عن غیره من اکابر الصحابة والتابعین کثیرة شهیرة لا ینکرها الا جاهل و معاند ربانی بی انصاف بد گفت

که محبت جمیع صحابهٔ پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ماموریم و از بغض و ایذای ایشان ممنوع حضرت شیخین از اکابر
صحابه اند و از اقارب پیغمبر علیه و علیهم التحیات نیز پس بمحبت و مودت احق باشند قال الله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و قال علیه و علی آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی
فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله یوشک ان یاخذه این قسم گل بوا از ابتدای اسلام
تا این وقت معلوم نیست که در هندوستان شگفته باشد نزدیک است که ازین معامله تمام شهر متهم گردد بلکه عیاذا بالله سبحانه از هندوستان
مرتفع شود سلطان وقت نصره الله سبحانه علی اعداء الاسلام از اهل سنت و حنفی مذهب است در زمان او این چنین
بدعت نمودن نهایت جرأت است بلکه فی الحقیقة منازعه کردن است با سلطان و خروج است از طاعة اولی الامر
ذلک عجبست که مخادیم عظام اهتمام درین واقعه خود را معاف دارند و مساهله فرمایند قال الله تبارک و تعالی فی ذم اهل الکتاب
لولا ینههم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون و قال الله تعالی ایضا
کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یصنعون درین طور واقعات تغافل ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن
است و رخنه در دین کردن این مساهلات است که جماعهٔ مبتدعه را اینجا رسانیده که اهل حق را بباطل خود دعوت مینمایند و در اندک
مدت یک دو ی را در رنگ گرگان از رمه میربایند زیاده چه تصدیع دهد چون سماع این خبر وحشت انگیز و شور
آور در رگ فاروقیم را حرکت داد بچند کلمه اقدام نمود معذور خواهند داشت والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات **مکتوب شانزدهم** بشیخ
بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب استفسارهای او و در بیان عجائب و غرائب احوال برزخ صغری
و فضیلت مرگ طاعون الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه رسید اندراج یافته بود که درین
حدود دو حادثهٔ قوی روداده است اول حادثهٔ طاعون دوم حادثهٔ قحط اعاذنا الله سبحانه و ایاکم عن البلیات
نوشته بودند که با وجود این فتن شب و روز بعبادت و مراقبه صرف میگردد و باطن معمور است لله سبحانه الحمد والمنة
علی ذلک جواب سوالها که اندراج یافته بود در سنن اکثر اوقات قرائت چهار قل کرده میشود و کفن مسنون
رجال سه ثوب است و دستار زائد است اقتصار بر مسنون نمائیم در جواب نامه نمی نویسیم که احتمال تلوث
بقاذورات است و بسند صحیح بثبوت نه پیوسته است و عمل علمای ما وراء النهر برانست و پیراهن متبرکی را
اگر بجای قمیص کفن بدهند گنجایش دارد جامهای شهدا همان اکفان ایشان است و حضرت صدیق رضی الله عنه

وصیت کرده بودند کفنونی فی ثوبی هذین برزخ صغری چون از یک جهة از سواطن دنیوی است که بخار ترقی دارد
و احوال این موطن نظر باشخاص متفاوت تفاوت فاحش دارد الانبیاء یصلون فی القبور شنیده باشند و حضرت پیغامبر را
علیه و علی آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشتند دیدند که در
قبر نماز میگذارد و همان لحظه چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله این موطن عجائب و غرائب دارد
و درین ایام چون بتقریب فرزندی عظمی مرحومی نظر باین موطن بسیار کرده میشود اسرار غریبه بظهور
می آید که اگر شمه ازان در گفت آید باعث فتنها گردد و هرچند سقف جنت عرش مجید است اما قبر
نیز روضه ایست از ریاض جنت هرچند عقل کوته اندیش در تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است
که تماشای این اعجوبها نماید مجرد ایمان اگرچه بعد الالتیا والتی منجی است اما رفع کلمه طیبه مربوط بعمل صالح
است و گریختن از موت گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف و کسیکه در زمین وبا باصبر ماند و بمیرد
از شهدا است و از فتنه قبر مامون و آنکه صبر نماید و بمیرد از عاصیان است ان قال لی مت مت سمعا وطاعة
وقلت للداعی للموت اهلا و مرحبا چند روز است که بلغم و سرفه زبون ساخته است و ضعف بدن
بهم رسید بضرورت اقتصار بر اجوبه نموده آمد والسلام **مکتوب بیست و هفتم** بمیرزا حسام الدین احمد صدور
یافت در بیان آنکه مصیبتهای این عالم اگرچه بظاهر جراحت اند اما فی الحقیقة باعث ترقیات اند و مراهم و در فضائل
مرگ طاعون و مایناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات تصدیع داده میگردد که صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ مصطفی در
باب عزا و مصیبتها ارسال داشته بودند مضمون آن شرف گشت انا لله وانا الیه راجعون این مصیبتها
بظاهر جراحتها بوده است و فی الحقیقة ترقیات و مراهم بعنایت الله سبحانه نتایج و ثمراتی که درین
نشأه بر آنها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمرات است که از عنایات او تعالی در آخرت
متوقع و مامول است پس وجود فرزندان علین رحمت است هم در حیوة شان منافع و فوائد است
و هم بر ممات شان ثمرات و نتایج مترتب است امام اجل محیی السنة در حلیة الابرار مینویسد که در زمان
عبد الله بن الزبیر سه روز طاعون واقع شد و دران طاعون هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم
حضرت پیغامبر بوده علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات و آن سرور در حق او دعاء برکت فرموده فوت گردیدند
و چهل پسر از حضرت عبد الرحمان بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هرگاه باصحاب کرام خیر الانام

علیه و علی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند ما عاصیان در کدام حساب. خبر آمده است که طاعون امتان
سابق را عذاب بوده است و این امت را شهادت است و آن جماعه که درین وبا میمیرند عجب حاضر و حضور
میمیرند هوس می آید که کسی درین ایام بآن جماعه ارباب بلا ملحق شود و رخت از دنیا بآخرت بکشد این
بلا درین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در لاهور در ایام
طاعون شخصی دیده بوده که میگویند که هر که درین ایام نمیرد حسرت خواهد کشید بلی هرگاه که نظر باحوال
این گذشتگان سر داده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میگردد دیگر شهدا را فی سبیل الله
باین خصائص متمیز باشند مخدوما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از اعظم مصائب است معلوم
نیست که کسی بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر و شکریکه حضرت حق سبحانه و تعالی
درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانه
مسألت مینماید که جزاء این مصیبت معدّ بآخرت باشد و در دنیا هیچ ازان جزا ظاهر نشود هرچند میداند
که این مسألة از تنگی سینه است والله تعالی واسع الرحمة فلله الآخرة والاولی المسئول من الاخوان الامداد
والاعانة و دعاء سلامة الخاتمة والعفو من الزلات اللازمة للانسانية والتجاوز من التقصيرات الناشية
من البشرية ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا في امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی **مکتوب هژدهم بشیخ جمال** ناگوری صدور یافت در بیان آنکه
علماء راسخین چیست و نصیب علماء ظواهر چیست و نصیب صوفیه چیست در جواب التماسی که نموده بود الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی العلماء ورثة الانبیاء در مدح علماء عظام کافی است علم وراثت علم شریعت
است که از انبیا باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنکه
نصیب علماء ظواهر است شکر الله تعالی سعیهم که تعلق بمحکمات کتاب و سنت دارد و حقیقتش آنکه نصیب علماء
راسخین است رضی الله تعالی عنهم که متعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکمات هرچند امهات
کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب اند امهات وسایل پیش نیستند از برای
حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشر آن لب متشابهات اند که برمز و اشارت
بیان اصل مینمایند و از حقیقت آن معامله نشان میدهند علماء راسخین قشر را با لب جمع ساخته اند و مجموع

مبحث تنبیه بر کسان شریعت را

بصورت و حقیقت شریعت را در رنگ شخصی تصور نموده اند که قشر و لب آن از صورت شریعت و حقیقت شریعت
باشد علم شرایع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقایق و اسرار را حقیقت شریعت دریافته
جمعی بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقتدای خود را غیر از مداینه و زندیق
دانسته و جمعی دیگر هر چند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت
را مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشته و لب را ورای آن تصور نمودند لاجرم از حقیقت آن حقیقت
آگاهی نیافتند و از متشابهات نصیبی فرا نگرفتند والعلماء الراسخون هم الوارثون فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه
و ایاکم من محبیهم و مقتفی آثارهم ثانیاً آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند که میفرمودند ما را
از مشایخ سلاسل اجازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازت میخواهیم مخدوما مکرما پیری و مریدی
در طریقه علیه نقشبندیه بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف هست طریق
این بزرگواران صحبت هست و تربیت ایشان انعکاسی هست لاجرم در بدایت ایشان نهایت دیگران
اندراج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجه شان دافع علل معنویه
بیت
نقشبندیه عجب قافله سالارانند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ٭ معذور خواهند داشت ٭
والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام

مکتوب نوزدهم بمیر محب الله صدور یافته در اتباع سنت سنیه
و اجتناب از بدعت نامرضیه انیا سنت بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بسیادت پناهی اخوی اعزی
میر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم
و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیت احوال آنجا و اطلاع نه بخشیده اند بعد مسافت از موانع است
النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والسلام و اتیان السنة السنیة والاجتناب عن
البدعة اللامرضیة وان کانت البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها ولا ضیاء ولا للعلیل منها شفاء
ولا للداء منها دواء کیف والبدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها والساکتة لابد وان تکون زائدة
علی السنة فتکون ناسخة لها فی الحقیقة ایضا لان الزیادة علی النص نسخ له فالبدعة کیف کانت تکون رافعة للسنة نقیضة لها
فلا خیر فیها ولا حسن فیها لیت شعری من این حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل الاسلام المرضی بعد
تمام النعمة ولم یعلموا ان الاحداث بعد الاکمال والاتمام و حصول الرضاء بعید من الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال ولو علموا ان الحکم

فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله ومنبئ عن عدم
تمام النعمة لما اجترؤا علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب بستم** بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در فضائل صلوة
وتحریص نمودن بر آنکه ارکان وشرائط وآداب وتعدیل ارکان کما ینبغی بجا باید آورد وما یناسب ذلک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که از نواحی جونپور نوشته بودند رسید چون متضمن خبر
ضعف بوده باعث بی آرامی گشت شکر صد شکر خبر صحت هست بدست آیندها مرسل دارند وکیفیات احوال
نویسند محبت اطوارا چون این دار دار عمل ودار جزا دار آخرت است سعی در اتیان اعمال صالحه باید نمود
وبهترین اعمال وفاضلترین عبادات اقامت صلوة است که عماد دین است ومعراج مؤمن است پس اهتمام تمام
در ادای آن مرعی باید داشت واحتیاط باید نمود که ارکان وشرائط وسنن وآداب آن کما ینبغی ویلیق ادا یابد
در رعایت طمانیت وتعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضایع
ساخته اند وطمانیت وتعدیل ارکان را برهم زده اند وعیدها در حق اینها وارد شده اند وتهدیدها آمده چون نماز
درست شد امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین برپا شد ومعراج عروج باتمام رسید ه بر شکر [illegible]
ازبرای کوری سودائیان ه والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
العلی **مکتوب بست ویکم** بخواجه محمد صدیق ملقب بهدایه صدور یافته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی
واقع شده است لا یسعنی ارضی الخ مضغه است نه حقیقة جامعه که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضغه که بعد
سلوک وجذبه وبعد از تصفیه وتزکیه وبعد تمکین قلب واطمینان نفس از ترکیب اجزای عشره صورت یافته وهیئت وحدانی پیدا کرده ومزیت
این مضغه بر حقیقة جامعه بچندین وجه ه ودر بیان آنکه این همه کمالات که مضغه را اثبات نموده شد در مقام قاب قوسین است
ومعامله او ادنی ورای این است ه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند
که تو در مکتوبات ورسائل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی وفضل کلی مر ظهور عرشی راست
ودر حدیث قدسی آمده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث لازم می آید که
ظهور قلبی اتم بود وفضل مر او را باشد محبت آثارا حل این سوال متبنی بر مقدمه است بدانکه ارباب ولایت قلب
گویند ومراد حقیقت جامعه انسانی دارند که از عالم امر است وملبسان نبوت علی صاحبها الصلوة والسلام

و مضغه قلب عبارت از مضغه است که صلاح آن بصلاح جسد مربوط است و بفساد آن فساد جسد منوط کما ورد فی
الحدیث النبوی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ان فی جسد آدم لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله
الا و هی القلب وسعت قلب لازم اطلاق اول است ازینجاست که بایزید و جنید قدس الله تعالی اسرارهما از وسعت قلب خبر داده اند و عرش و
ما فیه را در جنب عظمت قلب محقر انگاشته و تنگی قلب لازم اطلاق ثانی است درین مقام قلب را تنگی بر تنگی است که جزء
لا یتجزی را که احقر و اصغر جمیع اشیاست دران جا گنجایش نیست و بعضی اوقات که تنگی قلب را بجزء لا یتجزی نسبت داده میشود
آن جزء محقر در نظر در رنگ طبقات سموات و ارض ظاهر میگردد و این معامله ها طور نظر عقل است
فلا تکن من الممترین هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهوریکه بحقیقت جامعه مربوط است شک نیست که البته
نسبت بظهور تام عرش فضل کلی درین مقام مر عرش راست و شیخ بایزید و شیخ جنید که قلب را اوسع از همه گفته اند و
عرش و ما فیه را در جنب آن محقر دانسته از قبیل اشتباه شی به انموذج شی است انموذجات عرش و ما فیه را
در جنب جامعیت قلب محقر دیده حکم بر حقایق عرش و ما فیه نموده اند و منشاء این اشتباه را این فقیر در کتب
و رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیاست علیهم الصلوات
و التسلیمات مراد ازان قلب مضغه نیست و شک نیست که ظهور اتم اینجاست و مرائیت احدیت ذات
تعالی مجرده مر او را مسلم است و عرش را هر چند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات
را دران موطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن
ظهور از شائبه ظلیت پاک و مبرا باشد ازینجاست که عرش را ازین ظهور الثانی که باصل صرف تعلق
دارد توقعات است و مرکز این معامله دوست سؤال از حدیث سعت ان قلب مفهوم میگردد و تو مر اتنگ میگوئی
جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش ماسوی است در وی و وسعت آن باعتبار ظهور انوار قدم است فلا
منافات این فقیر در بعضی رسائل خود تعبیر ازان قلب باین عبارت کرده است الضیق الاوسع الابسط والبسیط
والاقل الاکثر سؤال شایان فضیلت حقیقت جامعه از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از
عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلتی است بر عالم امر که ادراک عوام بلکه ادراک
اکثر خواص ازان مرتبه قاصر است این معنی را این فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی محمد صادق در بیان
طریق نوشته است واضح ساخته اگر ترددی ماند ازانجا التماس مطالعه حقیقت این مضغه بشنو عوام ازین سخن بیگانه

عناصر اربعه بهم رسیده ست وخواص را بلکه اخص خواص را مضغه ایست که بعد از سلوک وجذبه وبعد از تصفیه
وتزکیه وبعد تمکین قلب واطمینان نفس بلکه به محض فضل وکرم خداوندی جل سلطانه از ترکیب اجزای عشره
صورت یافته ست چهار جزو از عناصر ویکجزو از نفس مطمئنه وپنج جزو از عالم امر این هر ده جزو با وجود
تضاد وتباین بیکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی وتقدس صورت تضاد وتباین اینها
زائل گشته جمع شده اند وهیئة وحدانی پیدا کرده این اعجوبه را حاصل نموده اند جزو اعظم
درین معامله عنصر خاک ست این هیئة وحدانی نیز برنگ جزو ارضی برآمده ست وبخاک
اختصار یافته خاک شو خاک تا بروید گل ؛ که بجز خاک نیست مظهر گل ؛ بے بها دست
ارباب ولایت بدامان این علوم ومعارف نرسد که مقتبس از مشکوة انوار نبوت ست علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وقلبی که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمنا وطلب اطمینان آن مسألت نموده همین مضغه ست که حقیقت
جامعه وعلی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بتمکین پیوسته بود ونفس باطمینان رسیده زیرا که این تمکین
واین اطمینان در مرتبه ولایت صورت می بندد که زینه نبوت ست علی اربابها الصلوة والسلام
والتحیة مناسب شان نبوت تقلب واضطراب مضغه ست نه تقلب حقیقت جامعه که آن نصیب عوام ست وحضرت رسالت
خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که ثبات قلب طلب نموده اند وگفته اللهم یا مقلب القلوب ثبت
قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه ست ودر بعضی احادیث که در باب تقلب قلب وارد گشته اند نظر باحوال آن
اگر از قلب معنی گرفته شود که جا شامل حقیقة جامعه ومضغه بود گنجایش دارد وحال این مضغه هرگاه بشرف اطمینان تام
عبد المؤمن مشرف شده باشد وشایان مرتبه حضرت تعالی وتقدس گشته تقلب واضطراب دروی چرا بود
ومحتاج باطمینان برای چه باشد جواب ظهور هر چند امنیت پیدا کند واز شائبه شیون وصفات وارهد جهل
وحیرت بیشتر پیدا کند ونکارت نافیه زیاده تر حاصل آید بناست که با وجود این ظهور وبا وجود این گنجایش
از کمال جهل وحیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید ورنگ عوام باستدلال یا تقلید یقین بوجود صانع
تعالی پیدا کند پس تقلب واضطراب مناسب حال آن با شد وطلب اطمینان مراد را ضروری بود واین فقیر
در بعضی از رسائل خود نوشته ست که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج باستدلال میگردد

در این مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل ست این مقام موافق حال کمالات مرتبهٔ
نبوت ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و آن مقام مناسب حال ولایت و چون حصول این قلب
رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب و تقلب و تلون قلب را بیشتر خواهد بود و هرگاه در عین وصول بواسطهٔ اهل دعوت
محتاج بدلیل ست در زمان فرقت اولی باستدلال محتاج بود تا بوسیلهٔ استدلال فی الجمله اطمینان پیدا کند اما آنکه محکم
کرده دولتی که چند روز از دو پوشیده و شبه اند بلاغ فرقت آن هشتم ساخته جای آن دارد که همواره بقلق و اضطراب بود
و بر دوام بحزن اندوه باشد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر بعضی وجوه که فارق این دو
اطلاق قلب است بیان میکند بگوش هوش استماع باید نمود حقیقت جامعه که از عالم امرست بعد از تصفیه و تزکیه تمکین
تام بر دوام او را میسرست بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط بادراک حواس ست تا زمانی که شی را بحواس در نیابد از
قلق نه برآید لهذا حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین از برای
اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی فارق دیگر آنکه حقیقت جامعه بذکر متاثر می گردد و چون بکمال
ذکر می رسد بذکر متحد میشود و تجوهر بذکر میگردد و درین مقام از صاحب عوارف قدس الله تعالی سره مقصد اسنی که عبارت است
و این تجوهر قلب را بذکر ذات تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را باو راه نیست تا نزد او گنجائی تجوهر کجا ظهور ذکر او را
باصالت نه بظلیت نهایت عروج ذکر او ظلیت مذکورست فرق دیگر آنکه حقیقت جامعه چون بنهایت النهایات میرسد و از
ولایت خاصه نصیب وافر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاهر در وی ظل مطلوب خواهد بود نه عین
آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در وی شبح شخص ست نه عین شخص بخلاف مضغه که بر خلاف مرآت ظاهر
در وی عین مطلوب ست نه ظل او لهذا فرموده یسعنی قلب عبدی المؤمن این معامله ورای طور نظر و فکرست زینهار از ینجا حلول
و تمکین فهم نکنی که آن کفر و زندقه ست هر چند عقل متحاشی باور نکند که عین یک شی در شی دیگر ظاهر شود و حلول
و تمکن اینجا نباشد این از قصور عقل ست و قیاس غائب بر شاهد فلا تکن من القاصرین فرق دیگر آنست که
حقیقت جامعه از عالم امرست و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هر دو اجزای اویند خلق جزو عظیم او و
امر جزو صغیر او از اجتماع این هر دو جزو هیئت وحدانی ایجاد یافته ست که اعجوبه روزگار گشته این اعجوبه هر چند از
عالم خلق و از عالم امر ست و هیچ کدام بواسطه هیئت ترکیبی تناسب و تشابه ندارد اما معدود از عالم خلق ست
زیرا که جزو ارضی درین معامله عمده ست بحیثیت [illegible] فرق دیگر آنکه سعت حقیقت جامعه باعتبار ظهور

انشیاست و وسعت مضغه که بعد از تنگی آن مکشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که نامحدود انتهائی ست
وان همگی بلندی اوست که تنگی وضوال ماسوای ست همین که اگر اینها نمی گذارد که وصل سرادقات قدس گوشه ونایبه ظلمت
را نیز نمی ماند که گرد آن حریم مقدس گردد و اتصاف فراخی اول چون شایبه چون دارد شایان گنجایش بیچون نبود
و فراخی ثانی چون نصیبی از بیچونی یافته است چون گنجایش نه بد عجائب کار و بار است همین قلب را بعد از جمیع
کدورات ظلمت و نعین طارئی میگردد و از ینجاست که سید البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات فرموده انه لیغان
علی قلبی تا چند بیان فرق نماید للتراب و رب الارباب ای برادر این مضغه را پرچه گوشت لا یعبأ به خیال مکنی
کران جوهر نفیس ست که خزاین واسرار عالم خلق در وی مخزون گشته و دفاین وخفایای عالم امر در وی
مدفون شده باز باقی معاملات خاصه که نهفته و بستنی او منوط ست اول اجزای عشره را بتصفیه و تزکیه جذبه
و سلوک و بقا مزکی و مطهر ساخته اند و از وث تعلقات ما ... گردانیده اند مثلا قلب را از تقلب گذرانیده بتمکین رسانیده
اند و نفس را از امارگی باطمینان آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و فنا فرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی و دنائت
فطرتی ارتفاع داده اند علی هذا القیاس جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط آورده اند بعد از ان
بمحض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده بشخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه
اوست و مرکز وجود او بمضغه تعبیر نموده اند اینست حقیقة مضغه که باندازه عبارت در گفت آمده ست والامر الی الله
سبحانه اگر ناقصی بگوید که هر انسان مرکب از همین اجزای عشره ست و از ترکیب اینها هیئة وحدانی دارد گوئیم آری این
اجزا مرکب ست اما آن اجزای مزکی و مطهر نگشته اند بجذبه و سلوک از لوث تعلقات ماسوی آزاد نگشته بخلاف اجزای
انسان کامل که بفنا و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا متباین و متمایز اند
هر جزو را احکام و احوال متمایزه ست ناچار از هیئة وحدانی نصیبی ندارند اگر هیئتی پیدا کرده است اعتباری ست
نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمایز و تباین برآمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمایز ایشان
داخل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئة وحدانی در وی حقیقی بود نه اعتباری و سنگ لانکه معجون را
از ادویه مختلفه ست سازند و تحقق نموده جمیع اجزای او را بایکدیگر خلط کرده هیئة وحدانی ثابت کنند و انا احکام متباینه
متحکم بنندا فافهم و هو سبحانه اعلم ای برادر این همه کمالات که در مضغه اثبات نموده ست مقام نو تعالی تعلق بمؤمن آخر دارد لهم
از مضغه هم سید ست هر چند اینجا ظاهر اصل ست نه مثل آن که صورت بلند اما شخص ظاهر از تنگ مرتبت پاک و صفوت

پس قوسین نابت باشند و ماورای این مقام مقام اوادنی ست که ظاهر از مظهر رنگی نگرفته ست و امر زاید
انجا در تحمل نیامده پس قوسین انجا مفقود باشند بغیر یکرنگی در اینجا متصور نباشد که مناسب مقام اوادنی ست
و معامله اینمقام علاحده ست تمام ورق را باید گردانید تا از قوسین بیاوادنی رخت بر بسته شود کلما منا نهایات
در رموز و بشارات و کنوز و الله سبحانه الالهم و صلے الله تعالیٰ علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک **مکتوب بیست و دوم**
بمولانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن شهر سرهند بر اکثر بلاد بطفیل حضرت ایشان سلمه الله تعالیٰ و زیاده نمودن
نوری که سر گردی از صفت دیگران راه نیافته و در زمین مسکنی خود و آن زمین بعد از چندگاه روضهٔ مقدسه مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق قدس سره گشته
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعنایة الله تعالیٰ و سبحانه و بصدقهٔ حبیبه تعالیٰ علیه و علی آله الصلوة
والسلام والتحیة والبرکة بلده سرهند گویا زمین احیای من ست که برای من چاه عمیق تاریک را برکرده
صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع امتیاز ارتفاع داده و نوری در آن زمین در ودیعت گذاشته که
مقتبس از نوری صفتی و بی کیفی ست و در رنگ نواری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع ست پیش
از ارتحال فرزندی اعظمی مرحوم به چند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویهٔ زمین
مسکنای فقیران را لشان داده نوری نمودند ساطع که گردی از صفت و نشان نوری راه نیافته بود و از
کیفیات منزه و مبرا آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را به فرزند
اعظم که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و از آن آرزوی مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی
باین دولت سبقت کرد و در پردهٔ خاک و در دریای نور مستغرق گشت ـــه هنیئاً لارباب النعیم نعیمها
وللعاشق المسکین ما یتجرع و از شرافت این بلده معظم ست که مثل فرزندی عظمی که از اکابر اولیاء الله است
در آنجا آسوده ست و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور ممزوج لمعهٔ ایست از انوار قلبیه این فقیر که از اینجا
اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از شعله برافروزند قل کل من عند الله نور السموات
والارض سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **مکتوب بیست و سوم**
بمخدوم زاده خواجه محمد عبد الله سلمه الله تعالیٰ و ابقاه و اوصل الی نهایة ماتمناه صدور یافته در بیان آنکه مجدد کامل تابع سنت سنیه
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بفضیمتی که بفرزندی اعزی سلمه الله سبحانه عما یلیق بجنابه
وسامرا حمائینوده می آید اتباع سنت سنیه ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه

چون اسلام درین اوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا میروند غربت بیشتر میکنند تا بحدی که الله گوی نخواهد ماند و تقوم الساعة علی شرار الناس سعادتمند کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و اماتت
بدعتی از بدع مستعمله فرماید این آن وقت است که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام گذشته است و علامات
قیامت پرتو انداخته و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت بعلت افشای کذب جلوه گر گشته شهبازی باید
که نصرت سنت نماید
و هزیمت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام
شنیده باشند بهمگی همت و تمامی نهمت متوجه آن باید بود که ترویج سنتی از سنن نموده آید و رفع بدعتی از بدع کرده شود
همه وقت خصوصا درین اوان ضعف اسلام اقامت مراسم اسلام منوط بترویج سنت است و تخریب بدعت گذشتگان
در بدعت حسنه دیده باشند که بعضی افراد آنرا استحسان داشته اند اما این فقیر درین مسئله بایشان موافقت ندارد و هیچ فرد بدعت را حسنه
نمیداند و جز ظلمت و کدورت در آن احساس نمی نماید قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة می باید که درین غربت
و ضعف اسلام که سلامتی منوط باتیان سنت است و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعتی که باشد بدعت را در رنگ کلند میداند که هدم بنیاد
اسلام مینماید و سنت را در رنگ کوکب درخشان می یابد که در شب دیجور ضلالت هدایت می فرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه
و تعالی توفیق دهاد که بحسن هیچ بدعت لب نکشایند و باتیان هیچ بدعت فتوی ندهند اگرچه آن بدعت در نظر ایشان در رنگ فلق صبح
روشن می آید چه تسویلات شیطان در ماورای سنت سلطان عظیم دارد در ازمنه ماضیه چون اسلام قوت داشت تا چار تحمل ظلمات
بدع می نمود و شاید که بعضی از آن ظلمات در شعشعان نور اسلام نورانی متخیل میشد و بحکم حسن آن می گشت اگرچه فی الحقیقة
هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که بواسطه ضعف اسلام است تحمل ظلمات بدع صورت ندارد اینجا فتوی متقدمین و متاخرین
متمشی نباید ساخت چه هر وقت را احکام علیحده است درین وقت عالم بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات بنظر می آید
و نور سنت باعتبار غربت و ندرت در آن دریای ظلمانی در رنگ کرمک شب افروز محسوس میگردد و عمل بدعت ازدیاد آن ظلمت مینماید و تقلیل
نور سنت مینماید و عمل بسنت باعث تقلیل آن ظلمت و تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر ظلمة البدعة ومن شاء فلیکثر نور السنة
ومن شاء فلیکثر حزب الشیطان ومن شاء فلیکثر حزب الله الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون الا ان حزب الله هم المفلحون و صوفیه وقت نیز اگر انصاف بدهند و ضعف الاسلام و فشو
کذب را ملاحظه کنند باید که در ماورای سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانه عمل شیوخ دیدن خود نگیرند اتباع
سنت البته منجی است و مثمر خیرات و برکات و در تقلید غیر سنت خطر در خطر است وما علی الرسول الا البلاغ پیران ما را حضرت حق سبحانه و تعالی
از ما جزای خیر دهاد که مریدان را باتیان امور مبتدعه دلالت نکرده اند و بتقلید خود در ظلمات مهلکه نینداخته اند و جز براه متابعت سنت ...

وغیر از اتباع صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیه وغیر از عمل بعزیمت بدایت نظر نمودند لاجرم
کارخانه این بزرگواران بلند آمد و مبنی طاق وصول ایشان مرتفع گشت ایشانند که سماع و رقص را پشت پا زده
اند و وجد و تواجد را به نیم انگشت شبهات و نیم ساخته مکشوف و مشهود دیگران نزد این بزرگواران داخل ما سوی است
و معلوم و متخیل آنها قابل نفی معامله این اکابر در ماورای دید و دانش است و در ماورای معلوم و متخیل است و ورای تجلیات
و ظهورات است و ورای مکاشفات و معاینات است اهتمام دیگران در اثبات است و همت این بزرگواران در نفی
ما سوی دیگران تکرار کلمه نفی و اثبات برای آن میکنند تا دایره اثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم که ابتدا
غیب پیدا است بتکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد و همه را حق ببینند و حق یابند تعالی و تقدس
بخلاف این بزرگواران که مقصود شان از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله وسعت دایره نفی است تا هرچه مشهود و مکشوف و معلوم
و متخیل شده بود همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود و اگر وضعا در جانب اثبات امری
ظاهر شود آنرا نیز راجع به نفی باید ساخت و غیر از تکلم بکلمه مستثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و
اثبات در طریق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمه اثبات محض است بعض ازان مناسب
بود با نسبت مکشوف بتکرار این کلمه اثبات استقرار و استمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که برعکس است
که اول اثبات است و ثانی نفی آن اثبات پس ذکر اسم الله در این طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات
بعد ازان صورت بندد و اگر ناقصی سوال کند و بگوید که برین تقدیر اکابر این طریق را انتهای اثبات نصیب
نباشد و غیر از نفی نقد وقت شان نبود جواب گوئیم که اثبات دیگران در اوایل حال این بزرگواران را است میسر
اما از بلند همتی بان التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی می نمایند مطلوب مثبت را در آن میسر نشد
پس هم اثبات دیگران ایشان را میسر است و هم نفی ازان اثبات که مناسب مقام کبریای است ایشان را مسلم
مزد فی انجام پی بکمال ایشان نبرده هر بوالهوسی از حقیقت معامله ایشان آگاه نبود و شمه از عدم حصول بر
اکابر که دران موطن نفس حصول است گفته شد اگر از حصول اکابر ایشان لب کشاید خواص العوام متحیر
شوند و منتهیان در رنگ مبتدیان سبق الف و با اختیار کنند شعر فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ❊ هم
قصه غریب و حدیث عجیب هست ❊ و مراقبه ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیز
اعتبار ساقط است و بی حاصل و مرتبه که آنجا حظی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا و ذات او تعالی

بلکه اسماء و صفات او سبحانه نیز بیرون از حیطهٔ فکر و مراقبهٔ ماست این مقام عجز از جهل و حیرت لیکن نیست آن
جهل و حیرت که مردم آنرا جهل و حیرت دانند که آن مذموم است جهل و حیرت اینموطن عین معرفت و اطمینان است
نه آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چون است و از بیچونی نصیب ندارد این موطن و هرچه نصیب است
بیچون خواهد بود و تعبیر از آن خواه بجهل کنیم و خواه بمعرفت من لم یذق لم یدر و ایضا توجه این بزرگواران باحدیت ذات
است تعالی و تقدس و از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات به صفات فرود نمی آیند و
از ذروه به حضیض نمیگرایند عجب کاریست جمعی ازین طائفه ذکر اسم الله ضیا نموده اند و بآن اکتفا نموده بصفات
فرود می آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم مینمایند و باز بسبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند و تنها اکتفا
نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی نسازند اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکَافٍ عَبْدَهٗ نص قاطع است و کریمه قل الله ثم ذرهم
مؤید این معنی است بالجمله نظر همت بزرگواران این طریقه علیه بلند افتاده است بهر تراقی و تواصی نسبت ندارند
لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است و مبتدی طریقه ایشان حکم منتهیان طرق دیگر یافته
و از ابتدا سفر ایشان در وطن مقرر شده و به خلوت در انجمن بحصول پیوسته و دوام حضور نقد وقت شان آمده
ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیه ایشان است و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف شان نظر
شان شافی امراض قلبیه است و التفات شان دافع علل معنویه یکتوجه ایشان کار صد اربعین میکند و یک التفات
شان برابر ریاضات و مجاهدات سنین ؎ نقشبندیه عجب قافله سالارانند + که برند از ره پنهان بحرم قافله را
سعادت آثار ازین بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و شمائل جمیع ساتذه و تلامذه طریقه علیه نقشبندیه را حاصل است
کلا بلکه این شمائل مخصوص باکابر اکابر این طریقه علیه است که کار را بنهایة النهایه رسانیده اند و مبتدیان را که باین
اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اند اندراج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بخلاف
مبتدی این طریق که بشیخ ناقص این طریق برسد اندراج نهایت در حق او متصور نیست چون شیخ او به نهایت نرسیده
در حق مبتدی نهایت چگونه متصور شود ؎ ازکوزه برون همان تراود که در وست + نجات آثار الطریق
این اکابر طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بدایت از آثار اندراج است که در صحبت
خیر البشر میسر میشد علیه و علی آله الصلوة والسلام زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام آن میسر میشد
که در انتها کم است که دیگران را میسر گردد و این فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در قرن اول بظهور می پیوست

هرچند در مظاهر آخر از اول دورست نسبت بوسط اما فی الحقیقة آخر باول از وسط نزدیکتر ست و تحقیق
بعض آن متوسطان آنرا باور دارند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که به حقیقت این معامله
دارسند والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب بست چهارم بحاجی محمد دکنی صدور یافت

در جواب کتابت او الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مراسله
شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره
شمارا با حسب رابطه میدارد و بوسطه فیوض انعکاسی میشود شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و قبض و بسط هر دو
بازوی طیران این راه اند به قبض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نکردند آرزوی آن نموده بودند که در جمیع ذرات
بوده جمال لایزالی در مرات ذرات مشاهده نمودن از قصور نظرست ذرات را چه مجال که مرایا
آن جمال کردند آنچه در مرایای ذرات مشهود می گردد ظلی از ظلال بی نهایت آن جمال ست و اوتعالی
وراء الوراء باید جست بیرون دائره آفاق و انفس باید طلبید که استعدادی که شما دارید فوق متمنای شماست
زنهار بتقلید مردم به پستی میل نکنند و تمنای نزول از اوج بحضیض ننمایند کارخانه اکابر بلندست ان الله
سبحانه یحب معالی الهمم المسئول من الله سبحانه جمعیتکم الصوریة والمعنویة والسلام

مکتوب بست پنجم

بخواجه شرف الدین حسین در آنکه هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکرست سری بو الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد ارسال داشته بودند رسید
و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه خیرا استماع خبر صحت شما فرحت فراوان رسانید ای فرزند فرصت در صحت و فراغ غنیمت است
مغتنم همواره اوقات را بذکر الهی جل شانه مصروف باید ساخت هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید
داخل ذکرست اگرچه بیع و شری باشد پس در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام شرعیه باید نمود همه ذکر گردد چه ذکر
عبارت از طرد غفلت ست و چون مراعات اوامر و نواهی در جمیع افعال نموده آید از غفلت آمر و ناهی آنها نجات
میسر شد و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت اند دوام ذکر و یاد داشت حضرت خواجها ست قدس الله تعالی اسرارهم
آن مقصور بر باطن ست و این در ظاهر نیز متمشی ست اگرچه متعسر ست وفقنا الله سبحانه وایاکم بمتابعة صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة
والسلام والتحیة

مکتوب بست ششم

مکتوب بیست و ششم بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد ارسال یافته در جواب کتابت او که از انجا بوئی جانب داری می آید
در آنکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی صبیان نیست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه مکرمت
که مصحوب قاصد کشمیر کرم ده ارسال داشته بودند مطالعه آن مشرف گشت چون متضمن خیریت حضرت مخدوم
بوده فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیر الجزا اندراج یافته بود که مخدوم زاده کلان و خواجه جمال الدین حسین بواسطه شرم
تلقین میان شیخ الهداد انجا نتوانستند رسید مخدوم ما هنوز ازین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و نیز
طرح و وضع مباینت و مخالفت مفهوم میکردد اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ مخدوم زاده کلان بایستی شرم وصیت
والد بزرگوار خود میکردند و شرم توجه و افاده که در خصوص ایشان نسبت بهر دو مخدوم زاده با مر حضرت ایشان
واقع شده بود نیز میکردند و میان شیخ الهداد با وجود دعوی پیری رستی باید درین امر جرات نمی نمودند و ملاحظه وصیت و سبقت
افاده میکردند آنچه شما نوشته اید حق و صواب خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زاده کلان بمصحوب برادر عزیز خود
ارسال داشته بودند متضمن کمال توضع بوده و مشتمل بر فرط طلب و شوق عبارتها در آن مکتوب اختیار نموده
بودند که بی جنون طلب ایراد آن عبارت متصور نیست بعد از ارسال مکتوب مگر انحرافی راه یافته باشد رَبَّنَا لَا تُزِغْ
قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهَّابُ اما فقیر میداند که وصیت ایشان بی حکمت نخواهد بود و همیشه
که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شمه از آن از مکتوب ایشان مفهوم می گشت بر باد
و ضد آن بجای آن نشیند بر دوستان و هوا خواهان همین بسیار گران است جای لست که تمام اندازند
مگر اگر کار بمجرد تلقین تمام است مبارک باشند نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مر صبیان را که
مجرد همین تعلیم محصل ملکه مولویه است چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما آنست که پله طرف داری را
بگذارند و بجمیع ایشان بمسا واة آشنائی کنند زیاده چه مبالغه نماید و السلام **مکتوب بیست و هفتم**
بمولانا محمد طاهر بدخشی در جواب تشکیکات شیخ عبد العزیز جونپوری در مکتوب اول که بنام اوست ارسال یافته بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسید فرحت رسانید حضرت حق
سبحانه و تعالی جمعیت ظاهر و باطن متحلی و متزین داراد فقیر درین مدت سه مکتوب بشما نوشته است از آن جمله یک مکتوب
بشما رسیده است مسافت بعید عذر نمیاید و مکتوبیکه مشیخت مآب شیخ عبد العزیز نوشته بودند بمصحوب مکتوب شما نیز رسید و آنچه
اندراج نموده بودند بوضوح انجامید بجا اندراج یافته بود که اگر حقایق ممکنات که صور علمیه اند عدمات باشند که ضد او صفات اند

لازم می آید حصول آن عدمات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزه عن ذلک عجب شبه است میدانند که حضرت حق جل و علا حصول نیست و هیچ کدام نقصانی درین صورت حصول از کجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقایق ممکنات باید که وجودی و ثبوتی باشند معدومی که حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است بلی وجود و ثبوت علمی دارند که در کار است باید که این اعتراض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان ما شمت رائحة الوجود و عجب کاست اینجا حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابته معلومات هم گذاشته و نیز اندراج یافته که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیا علیهم الرضوان و سائر افراد انسان که از ممکنات اند اگر حقایق اینها عدمات باشند شرف و کرامت ازین زمره علیه مسلوب و معدوم گردد چرا مسلوب و معدوم گردد که او تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله خود آن عدمات را بحسن تربیت خود مرآیا و عکوس اسما و صفات خویش ساخته بشرف نبوت و ولایت مشرف گردانیده و بظلال کمالات خود متحلی گردانیده معزز و مکرم ساخته چنانچه انسان را از ماهیت عدم خلق کرده مبتلای عجایب آن ساخته عجب دیگر اینست انسان را در نظر در آورند و تنزیه و تقدیس واجب را تعالی و تقدس از دست داده اند میگویند همه اوست و اشیای خسیسه و رذیله را عین حق میگویند تعالی و تقدس و از مقوله تحاشی نمی نمایند و حقایق عدمیه مر انسان را تجویز نمی نمایند و از آن تحاشی دارند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف دهاد و نیز اندراج یافته بود که سخن اجماعی را با بداع ارتفاع نمی توان نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را میدانیم مقوله همه از دست مجمع علیه است تا این زمان که راه ملامت و شناعت بر صاحب فصوص مسلوک است بواسطه همین مقوله که همه اوست میگوید و حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از وست که مقبول شرع و عقل است فکیف که موید بکشف و الهام گردد و شیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقایق ممکنات ارواح انسانی دارند موافق جمهور است از جمهور کدام صنف را مراد داشته اند تا این زمان مسموع نشده است که حقایق ممکنات را کسی ارواح انسانی گفته باشد العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسی سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بتفکر و تخیل می بافد کلا معارفی که بی کشف و الهام در گفت و نوشت آید دلیل شهود و مشاهده در تحریر و تقریر کنجد بهتان و افتر است علی الخصوص که مخالف قوم گوید شیخ مشار الیه تا چه عقاید داشته باشد و این معارف را از کدام قبیل فهمیده بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین و السلام +

مکتوب بست و هشتم بمولانا محمد صادق کشمیری در جواب سوالهای او بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات

اینها در ذات او تعالی اند ... سبحانه ... [illegible]

میرساند مکتوب شریف سید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در روایت معامله
بجای رسیده است که حمل صفات بروی تعالی و تقدس بی تکلف می نماید و ویرا سبحانه و را همه میدانند سعی نمایند که
که این حمل بی تکلف هم میسر شود و بحیرت صرف انجامد پرسیده بودند که در رشحات از بابا آبریزی نقل کرده است که گفته حق
سبحانه و تعالی روز ازل گل آدم میسرشت من آب بران گل میریختم تاویل این چگونه باشد بدانند که در خدمات
طینه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنانکه ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام دخل داده بودند
روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آبریزی باو سپرده و بعد از نشاء عنصری او بلکه بعد از کمال
او برین معنی او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی بدهد که افعال
اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبرا از افعال شاقه خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری ایشان بعرصه
متطاوله صادر شده بودند آن صدور افعال از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع برین معنی ایشان را بعد از
وجود عنصری حاصل شده جمعی را صدور این افعال در توهم تناسخ می اندازد حاشا و کلا که ببدنی دیگر باز تعلق گرفته باشد
روح مجرده است که باقدار خداوندی جل سلطانه کار بدن میکند و ارباب را در ضلالت می اندازد درین مقام
مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه فایض گشته اگر توفیق یافت جائی ثبت خواهد نمود ان شاء الله تعالی الآن وقت
مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که در رشحات می نویسد که چون خواجه علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین
خاموش قدس سره گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت التجا بروحانیت
آنسرور علیه و علی آله الصلوات والسلام و از آن حضرت علیه و علی آله الصلوات والسلام بحضرت خواجه خطاب رسید
که نظام الدین از آن ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب
می نویسد که در پیری حضرت خواجه احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا می گفت
که خواجه ما را پیر یافتند و هرچه داشتیم بردند و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که
حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوات والسلام کسی را که از خود ساخته باشند و
فرموده که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره چگونه بروی تصرف کنند
بدانند که حضرت خواجه قدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا توقف داشتند و
میفرمودند که مولانا عبدالرحمن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعدالدین کاشغری که مرید مولانا نظام الدین است

بسیارند وهیچ یکی باین نقل لب نگشاده است و بردّ و قبول پیش نیامده مولانا فخر الدین علی از کجا نوشته باشد
واگر این خبر صدق می داشت بتواتر نقل میشد لتوافر الدواعی علی نقله وچون بتواتر منقول نگشت وبه خبر
واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد است وبعضی از نقلهای دیگر که صاحب نفحات کرده است
از صدق دور اند واهل این سلسلهٔ علیه در آن نقلها تردد ها دارند والله سبحانه اعلم والیضا حضرت خواجه قدس سره
می فرمودند که مفلس ساختن دلالت بر سلب ایمان دارد اعاذنا الله سبحانه منه واین معنی تجویز نمودن بسیار مشکل است
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب **مکتوب بست نهم** [بفضیلت] پناهی شیخ
عبد الحق دهلوی صدور یافت در بیان آنکه بهترین نعمتها که این نشاء حزن واندوه است وگواراترین نعمتها این نشاء
الم ومصیبت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما درد ومصائب هرچند تحمل آن ثقیل است اما آنکه ستهاست
بهترین نعمتها این نشاء حزن واندوه است وگواراترین نعم این مائده الم ومصیبت این شکر پاره ها را بلباس
تلخ غلاف رقیق در فرموده اند واین حیله را ابتلا وامتحان سعادتمندان نظر بر حلاوتها انداخته
وآن تلخی را در رنگ شکر می خایند ومرارت را بر عکس صفرا شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که افعال محبوب همه
شیرین اند علتی مگر از تلخ یابد که بما سوای گرفتار است ودولتمندان در ایلام محبوب آن قدر حلاوت ولذت می یابند
که در انعام آن تصور نباشد هرچند هر دو از محبوب اند لیکن در ایلام نفس محب بالکلیه نیست ودر انعام قیام مراد نفس است
ــه هنیئا لارباب النعیم نعیمها اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم وجود شریف ایشان درین غربت اسلام
اهل اسلام را مغتنم است سلمکم الله سبحانه وابقاکم والسلام **مکتوب سی ام** بخواجه محمد اشرف وحاجی محمد فرکتی در جواب
سوال یکی از ایشان در نسبت رابطه ودیگری از فتور مشغولی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفه که اخوی اعزی اشرفی ارسال داشته بودند رسید وکیفیات احوال که اندراج یافته بود وضوح انجامید آنچه
محمد اشرف در نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی استیلا یافته است که در صلوت آنرا مسجود خود
میدانند ومی بینند واگر فرضا نفی کنند منتفی نمیگردد محبت اطوار این دولت متمنای
طلاب است از هزاران یکی را مگر بدهند صاحب این معامله مستعد تام المناسبت است
محتمل که باندک صحبت مقتدا جمیع کمالات مقتدا جذب نماید رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه
مسجود له چرا محاریب ومساجد را نفی نکنند ظهور این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا در جمیع

احوال صاحب رابطه را متوسط جمعه دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه بیدلان که خود را مستغنی
دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت والده فرزندان خود نوشته
بودند إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ خوانده فاتحه خوانده شد و در اثناء خواندن اثر اجابت مفهوم گشت مولانا خواجه
محمد التماس نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت
نمانده مودت اطوار اعم نیست اگر در دو چیز فتور نرفته باشد یکی ازان دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات دویم محبت و اخلاص است بشیخ خود با ثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات
طاری شود باک ندارد و آخر او را ضایع نخواهند گذاشت اگر عیاذا بالله سبحانه از این دو چیز نقصان پیدا
کرد خرابی در خرابی است اگرچه بحضور و جمعیت باشد که آن استدراج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت
حق سبحانه تعالی بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئله نمایند فانهما ملاک الامر
ومدار النجاة والسلام علیکم وعلی سائر الاخوان خصوصا علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور سمرقندی **مکتوب**
سی و یکم به خواجه شرف الدین حسین صدور یافته در بیان وعظ و نصیحت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزند
عزیز فرصت مغتنم است باید که تمام عمر بامور لاطائل صرف نشود بلکه تمام بمرضی حق جل وعلا صرف یابد نماز
پنجگانه بجمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که ادا یابد و نماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را رایگان
نگذارند و بجواب خرگوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مصر نگردند و تذکر موت و احوال آخرت نصب عین دل سازند
بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و سائر اوقات باشتغال امور آخرت
معمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر باحکام شرعیه متحلی و متزین
سه کار اینست غیر این همه هیچ + باقی احوال بخیر است والسلام **مکتوب سی و دویم** بمرزا ابراهیم قلیچ الله
صدور یافت در جواب عریضه او که شکایت از جمعیت باطن نوشته بودند مناسب ذلک بعد الحمد والصلوات وتبلیغ
الدعوات میرساند صحیفه شریفه که در باب عزا نوشته بودند رسید إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ماهم بتوفیق الله سبحانه
بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم راضی باشند بدعاء و فاتحه مدد و معاون کردید دیگر خبر خلاصی شما
باعث مسرت و فرحت گشت و والده والم بکلی الم تسکین یافت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک شکایت
از جمعیت باطن نوشته بودند بلی تشتت ظاهر را تاثیر عظیم است در تصرف باطن چون در باطن

کدورت یابند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت نایلیه ظاهر شود بکلمهٔ تمجید لاحول ولا قوة
الا باللہ العلی العظیم لفظ دفع آن بکنند و تکرار معوذتین دران وقت مغتنم است باقی احوال مستوجب حمد است
للہ سبحانہ الحمد والمنة دایما وعلی کل حال ونعوذ باللہ سبحانہ من حال اہل النار فقیر از شر ضعف دست بنا بران تفصیل
احوال نیسر (؟) وخست حضرت حق سبحانه وتعالی ما وشما را بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة مستقامت
کرامت فرماید والسلام **مکتوب سی وسیوم** بمولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محبت
در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه نزد اقل ایلام از دیاد محبت بخش است از انعام و ذمت حمد بر
شکر و ما بینا سببی لک الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد صالح معلوم فرمایند که
محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت محبوب است و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام
نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند در وقت انعام از دیاد محبت محبوب است از وقت ایلام
از دیاد هر دو در وقت مساوات است و نزد اقل عکس این معامله است و ایلام از دیاد محبت بخش است از انعام
او مقدمه این دولت عظمی حسن ظن است بمحبوب حتی که اگر محبوب بر حلقوم محب اجرای سکین نماید و هر عضو او را از عضو دیگر جدا
سازد محب آنرا عین صلاح خود داند و به بود خود تصور کند و چون بحصول این حسن ظن کراهت فعل محبوب از نظر
محب برخاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص حبیب رب العالمین است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات و معراست از
جمیع نسب و اعتبارات مشرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب التذاذ و فرح یافت الکلام که این مقام
فوق مقام رضاست چه در رضا دفع کراهت فعل ایلام محبوب است و اینجا التذاذ باین فعل زیرا که هر چند
از جانب محبوب جفا بلند پیشتر بود از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد شتان ما بینهما و چون محبوب در نظر محب
بلکه در نفس امر همه وقت و همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع و نفس امر
محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مادح و ثنا خوان او بر فرح یصدق لهذا
المحب الصادق ان یقول صادقا ومصدوقا الحمد للہ رب العالمین علی کل حال ولیصیر بهذا المحب
من الحامدین له سبحانه فی السراء والضراء حقیقة ما ناکه مزیت حمد بر شکر ازین رهگذر است که در
شکر انعام منعم ملحوظ است که راجع بصفه بلکه بفعل است و در حمد ملحوظ حسن و جمال محمود است سواء کان
ذاتیا او صفیا او فعلیا وسواء کان انعاما وایلاما فان ایلامه سبحانه حسن کانعامه تعالی فیکون الحمد ابلغ فی الثناء واجمع لمراتب

الحسن والجمال والبقی فی حالتی السراء والضراء بخلاف السکر فانه مع قصوره سریع الزوال علی شرف الهلاک
بزوال الانعام وهلاک الاحسان سؤال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت
و مقام حب است و اینجا می نویسی که این مقام محبت فوق مقام رضاست توفیق درمیان دو سخن چیست
جواب این مقام محبت ورای آن مقام محبت حب است چه آن مقام مشتمل بر نسب و اعتبارات است اجمالا
و تفصیلا اگرچه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حب را حب ذات تصور کنند زیرا که اینجا قطع نظر از ملاحظه شیون
و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسب و اضافات مبراست کما مر و آنچه در بعضی مکتوبات اندراج
یافته است که فوق رضا قدمگاهی نیست الا خاتم الرسل را علیه و علیهم علی آله اکمل الصلوات والتسلیمات مگر
عبارت ازین مقام است که مخصوص باوست علیه و علی آله الصلوة والسلام والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
باید دانست که کراهت ظاهر منافی رضا باطن نیست و مرارت صورت منافی حلاوت حقیقت نه زیرا که ظاهر
و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته اند باقیات کمالات او کرده اند تا ابتلا و آزمایش پیدا
کنند و محق با مبطل ممتزج بود این ظاهر و صورت عارف کامل نسبت بباطن و حقیقت او در رنگ جامه
یکتا تصور باید نمود نسبت بشخص لابس آن جامه معلوم است که جامه را نسبت بان شخص چه مقدار است
همچنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را بی بصران در رنگ کوه می انگارند و
مثل صوری حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب می نمایند والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی **مکتوب سی و چهارم** بنور محمد تاری صدور یافته در جواب عریضه که از توارد
احوال نوشته بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از توارد احوال نوشته بودند و موضح
انجا مید بود که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست چنانچه منفصل از عالم
نیست بعالم متصل هم نیست او تعالی است ما ورای این همه صفات دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه
مسلوبست خالی ازین صفات اربع او را سبحانه باید جست و بیرون این صفات او را تعالی باید یافت
اگر رنگی ازین صفات ممتزج است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است باکی بصفت بیچونی و بیچگونی که گردی از
علیت نه نشسته باشد او را تعالی باید طلبید اتصال بیچونی با آن مرتبه پیدا باید کرد این دولت نتیجه صحبت است گفتن و نوشتن راست نمی آید اگر بخود
که فهم کند دیده باید بکار خود سرگرم باشند و چنین ملاقات کیفیات احوال را نوایان باشند والسلام **مکتوب سی و پنجم** به میرزادگی جه

محمد عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در جواب استفسارهای که نموده بودند از توحید و از عین الیقین و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده میرساند صحیفه شریفه رسید از مطالعه
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آن اندراج یافته بود نیک مبارک
است این دولت که شمارا در سه ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظیم شمرند
داد عظیم بقصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد و چون میداند که فطرت شما بلند است و به تحسین این قسم احوال
از شائبه عجب آمن است اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نعمت قاطع است نوشته بودند بشگاه توحید ظهور کرده آن
گرفته اید دولت نیز مبارک باشد بادب قبول این وارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شرعیه را نیک مراعات
فرمایند و حقوق بندگی را کما ینبغی بجا آرند نوشته اند که این شعبده بر تقدیر صدق و صحت بواسطه استیلاء محبت
محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر از محبوب نه بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد از امنو
به محبوب دارد درین صورت شهود محبت کثرت است لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن
متحقق نباشد زیرا که در فنا رفع شهود کثرت است بالکل بواسطه استیلاء شهود وحدت این فنا نیز نسبت
بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی متحقق شود که کثرت اسماء و صفات و شیون و اعتبارات
نیز تماما از نظر مختفی گردند و جز احدیت ذات مجرد تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی
سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه درین مقام صورت بندد و این زمان
معامله باصل اصول افتد و از دوال بمدلول رسیده شود و از علم بعین و از گوش باغوش عروج
نموده آید وصل عریان متحقق گردد و کذا و کذا ثم کذا و کذا بغیر از رمز و اشارت و آن هم مبهم سر در
گم از آن موطن لب نتوان کشاد مخدوم زاده از ما بیان آن عین الیقین می طلبند و می خواهند
که آن عین الیقین در علم گنجد مشکل کار است چه کنند و چه گویند چه سان وا نمایند معقول سازد دیگر مخدوم زاده
انکرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند و دو سوالی که مخدوم کردند هر دو سوال از علم ذاتی بلند نظر
خبر داد یک سوال از بیان عین الیقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر از بیان تاویل متشابهات
قرانی بوده که علم آن نصیب علماء راسخین است جواب سوال دویم از جواب سوال اول هم دقیق تر است
و پوشیده تر و شایان استتار است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات کتابیات از معاملات مخصوص برسل است علیهم الصلوات

والتسلیمات از ہمتان کہ از قبل قلیل را بہ نسبت و درایت ازین علم نزلی ارزانی دارند و درین نشاء برقع از جمال شان بر ایشان نکشایند اما امیدست کہ در نشاء آخرت جم غفیر از ہمتان نیز بہ نسبت باین دولت مہتدی گردند این قدر معلوم می آید کہ درین نشاء نیز بعضے دیگر را ورا آن اقل روست کہ بہ این دولت مشرف سازند اما علم بحقیقۃ معاملہ ندہند و تاویل را منکشف نسازند بالجملہ جائز ست کہ تاویل متشابہات حاصل آن بعض بوده باشد اما ندانند کہ چہ حاصل دارد زیرا کہ متشابہات کنایات از معاملات ست روا بود کہ معاملہ حاصل شود و علم بان معاملہ میسر نگردد و این معنی در یک فردی از منتسبان خود مشاہدہ نمودہ ست بدیگران تا چہ رسد سوال شما ازین معاملہ امیدوار ساختہ ست رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ والسلام

مکتوب سی و ششم بخواجہ محمد تقی صدور یافتہ در بیان بحث امامت و حقیقت مذہب اہل سنت و جماعت و مذہب مخالفان و در بیان آنکہ اہل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط کہ خوارج و روافض اختیار کردہ اند و در محبت اہل بیت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم وما یناسب ذلک بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوۃ و تبلیغ الدعوات میرساند محبت درویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت استماع سخنان این طایفہ علیہ و میل با وضاع و اطوار این طبقہ سنیہ از اجل نعم خداوندیست جل سلطانہ و از اعظم دول و تعالی مخبر صادق فرمودہ ست علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام المرء مع من احب پس محب ایشان با ایشان ست و محرم حریم قرب بطفیل ایشان تزنق تا سعادت حوار فرزندی خواجہ شرف الدین حسین ظاہر ساختند کہ این اوصاف حمیدہ در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع ست و این معانی پسندیدہ با وجود **گرفتاریہا** لاطائل مجتمع ست بحمد اللہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر و فلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کثیر منشا الیہ ظاہر ساختند کہ ایشان بسخنان توجہ نمودہ اند و رغبت باستماع علوم نمودہ اند اگر چند کلمہ بجناب ایشان نویسی بہتر باشد اجابۃ للملتمس چند کلمہ نوشتہ شد چون درین ایام بحث امامت بسیار مذکور میشود و ہر کسی درین باب بظن و تخمین سخن میراند بضرورت درین مبحث چند سطر نوشتہ آمد و حقیقت مذہب اہل سنۃ و مذہب مخالفان بیان نمودہ شد نحبت آثارا من علامات اہل السنۃ والجماعۃ تفضیل الشیخین و محبۃ الختنین تفضیل شیخین کہ با محبت ختنین جمع شود از خصائص اہل سنت و جماعۃ ست تفضیل شیخین باجماع صحابہ و تابعین ثابت شدہ ست چنانچہ نقل کردہ اند آن را اکابر ائمہ کہ یکی از ایشان امام شافعی ست و شیخ ابو الحسن اشعری می فرماید کہ تفضیل ابوبکر و عمر رضی بر باقی امت قطعی ست و از حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شدہ ست کہ در زمان خلافت و اوان مملکت خود در حضور جم غفیر کردہ خود منبر بود

که ابوبکر و عمر بهترین این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته ست و امام بخاری روایت کرده که حضرت امیر فرموده
ست که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام ابوبکرست بعد عمر بعد مرد دیگر پس گفت پسر
او محمد بن حنفیه بعد تویی فرمود نیستم مگر یک مردی از مسلمانان بالجمله تفضیل شیخین از کثرت روات ثقات بحد ضرورت
و تواتر رسیده انکار آن یا از راه جهل ست یا از راه تعصب چون مجال انکار نیافت عبد الرزاق که از اکابر شیعه ست ناچار به
تفضیل شیخین قائل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من هم به تفضیل او
ایشان را بر وی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل نمیداد من هم تفضیل نمیدادم گناه ست که من دعوی محبت علی نمایم و به
او مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرت ختنین ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود و بدلهای
مردم ازین راه کدورت بی حد پیدا گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته بضرورت محبت ختنین نیز از
جمله شرائط سنت و جماعت اعداد نموده اند تا جاهلی ازین راه سوء ظن باصحاب خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام
پیدا نکند و بجانشینان پیغمبر علیه و علیهما الصلوة والسلام بغض و عداوت حاصل نیارد پس محبت حضرت
امیر شرط سنت آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت امیر طرف
افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود و به سب و طعن اصحاب خیر البشر علیه و
علیهم الصلوة والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
کرد رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که
روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط ست و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه
امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که
در تو مثلی ست از عیسی علیه السلام دشمن داشتند او را یهود تا آنکه بر مادر او بهتان بستند و دوست
داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلی که او نداشت یعنی ابن الله
گفتند پس امیر فرمود هلاک گردند در من دو مرد یکی آنکه در محبت من افراط نماید
و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید و بعداوت
بر من بهتان بندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض
را بحال نصاری که هر دو از حق وسط دو طرف افتاده اند خیلی جاهلے باید که اهل سنت

وجماعت را از محبان حضرت امیر نداند و محبت امیر را مخصوص بر فضه دارد محبت امیر رفض نیست
تبری از خلفاء ثلثه رفض است و بیزاری از اصحاب کرام مذموم امام شافعی میفرماید ؎ لو کان
رفضا حب آل محمد ۔ فلیشهد الثقلان انی رافض ۔ یعنی حب آل محمد رفض نیست چنانچه گمان می برند واگر همین حب را
رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که رفض مذموم از راه تبری دیگران می آید نه از راه محبت ایشان پس محبان
اهل بیت رسول علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت باشند و فی الحقیقة گروه اهل بیت هم ایشان اند
شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوٰة والسلام می نمایند و خود را گروه اهل بیت میگیرند
اگر محبت اهل بیت اقتصار نمایند تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
والتحیات بجا آرند و مشاجرت ایشان را بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت باشند و از خوارج و روافض
بیرون بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام استعمال جمله منافی السنن بر حب اصحاب
او علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات عاقل منصف بر گزینند بغض اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گزید و
بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات قال علیه الصلوٰة والسلام من احبهم فبحبی احبهم
ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوییم چگونه عدم محبت اهل بیت در حق اهل سنت گمان برده
شود که ان محبت نزد این بزرگواران جزو ایمان است و سلامتی خاتمه را بر رسوخ این محبت مربوط ساخته اند و الد بزرگوار این
فقیر که عالم بودند بعلم ظاهری و بعلم باطنی در اکثر اوقات ترغیب بمحبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این
محبت را در سلامتی خاتمه دخلیست عظیم نیک رعایت آن باید نمود در مرض موت ایشان این فقیر حاضر بود چون
معامله ایشان باخر رسید و شعور با این عالم کم ماند فقیر در آن وقت سخن ایشان را بایشان یاد داد و از آن محبت استفسار نمودند
بیخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتیم شکر خدا عز و جل را که آن وقت بجا آورده شد محبت اهل بیت سرمایهٔ اهل سنت
است مخالفان این معنی غافلند و از محبت متوسط ایشان جاهلان جانب افراط را خود اختیار کرده اند و ما دون افراط را تفریط انگاشته
حکم بخروج نموده اند و مذهب خوارج انگاشته اند ندانسته اند که در میان افراط و تفریط حد وسط است که مرکز حق است و موطن
صدق که نصیب اهل سنت گشته است شکر الله تعالیٰ سعیهم عجب است که خوارج را اهل سنت گشته اند و استیصال دشمنان اهل
بیت ایشان نموده اند از رفضه در آن وقت امی و نشانی نبوده و اگر بوده حکم عدم داشته مگر بزعم فاسد
خود محبان اهل بیت را رفضه تصور کنند و اهل سنت را روافض گویند عجب معامله است که اهل سنت را از

بیان آنکه تبری از صحابه رفض است و بغض اهل بیت خروج

خوارج میشمردند که افراط محبت ندارند و گاهی نقص محبت را این بزرگواران احساس نموده ایشان را در نقص
میدانند فلهذا ایشان را از جهت کلیات خود اولیا و عظام اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت میزنند و افراط حب آل محمد مینمایند
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات روافض انکار نکنند و بسیاری را از علمای کرام اهل سنت که منع از افراط آن محبت مینمایند
و در تعظیم و توقیر حضرت خلفای ثلثه میکوشند خوارج میدانند و ای هزار وای این جرأتهای نامناسب ایشان اعاذنا الله
سبحانه من افراط تلک المحبة و من تفریطها از افراط محبت است که تبری از خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط محبت امیر دانسته اند
انصاف باید نمود که این چه محبت است که شرط حصول آن تبرای از جانشینان پیغمبر بود علیه و علیهم الصلوة والسلام و سب و طعن
اصحاب خیر البشر باشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات لکن اهل سنت همین است که با محبت اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن
سرور مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ یکی را از ایشان با وجود منازعات که با یکدیگر در مخالفت هم به بدی یاد نمی کنند و از هوا و تعصب
دوری دانند از جهت تعظیم صحبت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام و تکریم مصاحبان او علیه و علی آله الصلوة والسلام
مع ذلک محق را محق میگویند و مبطل را مبطل با بطلان او را از هوا و هوس دور میدانند و برای اجتهاد حواله
مینمایند و روافض از اهل سنت وقتی خشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند
و سوء ظن با این اکابر دین حاصل کنند چنانچه خوشنودی خوارج مربوط بعداوت اهل بیت است و منوط به بغض آل
محمد علیه و علیهم الصلوات والبرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
نزد اکابر اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در وقت منازعات و محاربات که با یکدیگر کرده
بودند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیت جانب امیر را معلوم نموده بودند و جمعی دیگر نیز بدلیل و اجتهاد حقیت
جانب دیگر را یافته و طائفه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده پس بر طائفه
اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم نصرت جانب مخالف
امیر لازم که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه سیوم توقف لازم است و ترجیح یکی بر دیگری
خطا پس هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آورده اند
پس ملامت چه گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن
عبد العزیز است تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا از این عبارت مفهوم میشود
که حقیت یکی و خطای دیگری هم لب نباید کشود و همه را جز به نیکی یاد نباید کرد و هم چنین در حدیث

نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند و از مثالب
ایشان یاد کرده شود شما خود را نگاه دارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلی که برایشان ظاهر شده
باشند برآنند که حقیقت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا رسیده لیکن این خطا چون خطاء اجتهادی است
از ملامت و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک و مبرا از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران ما بر ما
باغی گشتند اینها نه کافرانند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت
در قضیه هر دو تخطیه محاربان امیر مینمایند و هر دو حقیقت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که
ناشی از تاویل است در حق محاربان امیر تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند و رعایت حق صحبت
خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا بترسید جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من از
برای تاکید این کلمه را تکرار فرموده مگیرید اصحاب مرا نشانه تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من همچو ستارهااند هر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث دیگر هم
در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را معزز و مکرم باید داشت و ذلات ایشان را بمحامل نیک حمل باید
نمود اینست مذهب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو می نمایند و محاربان امیر را تکفیر میکنند و بانواع طعن
و اقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیت جانب امیر است و اظهار خطاء محاربان او
پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و برحد اعتدال است سب و طعن اکابر دین نمودن از دیانت
و تدین دور است که رفضه اختیار آن نموده و شتم اصحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام دین و ایمان خود تصور
کرده عجب دینی است که سب جانشینان پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات جزو اعظم اوست طوائف مبتدعان هر کدام
بدعتها اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض دور از معامله اند و از حق بعید
افتاده اند جمعی که سب و لعن اکابر دین را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت روافض دوازده فرقه اند همه
تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام مینمایند و سب خلفاء راشدین را عبادت میدانند این جماعت از
بسیار در حق رفضه آمده است کاشکی از معنی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری از اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات نمی کردند هندوان هندوستان نیز خود را هندو میگویانند و از کفر تحاشی

میکنند و خود را کفار نمیدانند و کفار ساکنان دار حرب را می انگارند غلط فهمیده اند هر دو صنف کفار اند بحقیقت
کفر متحقق اینها مگر اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ خود ها تصور کرده اند و ایشان را نیز دشمنان
ابی بکر و عمر خیال نموده و این جماعت بحکم تقیه که دارند اکابر اهل بیت را منافق و مخادع انگاشته اند بحکم که گمان کرده اند
که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفاء ثلثه صحبت نفاق داشته اند و بنا حق تعظیم و توقیر ایشان نموده عجب نموده
عجب معامله است اگر محبت اهل بیت رسول الله بوسیله محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات باید که دشمنان رسول را
نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و لعن دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابوجهل را که دشمن رسول است علیه و علیهم آله
الصلوات والتحیات که انواع آزار و جفاهای بیشمار بآن سرور رسانیده علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین جماعت کسی عشر عشیر
است که سب و لعن او کرده باشند و در مساوی او زبان کشاده ابوبکر صدیق را که احب الرجال الی رسول الله است
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بزعم فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده به سب و طعن او زبان درازی می نمایند
نامناسب با وسنت مبادا زند اینچه دیانت و تدین است خدا انکند جل شانه که ابوبکر و عمر و سائر صحابه کرام با اهل بیت رسول
علیه و علی آله الصلوات والسلام دشمن بوند و بغض و عداوت با آل محمد داشته باشند این بی انصافان که بتشکیک دشمنان
اهل بیت سب کنند و تعمیم تمامی اکابر صحابه می نمایند و سوء ظن به بزرگان دین پیدا ساخته اند این زمان
درین باب مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن اند و بطعن
و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت است که شخص معین را که بانواع کفر مبتلا بود باحتمال اسلام و توبه جزم
نمی گویند و اطلاق لعن بر وی تجویز نمی کنند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر معین
تجویز لعن نمیکنند تا زمانی که سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم نشود در حق ابی جهل شقی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
لعن میکنند و اکابر صحابه را بسب و طعن می نمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط درین مبحث در دو مقام اختلاف
عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیت خلافت خلفاء اربعه قائلند و هر چهار را خلفاء
بحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که چهار را از مغیبات است الخلافة بعدی ثلثون سنة و این مدت
بخلافت حضرت امیر تمام شد پس بمصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت بر حق باشند و مخالفان
انکار حقیت خلافت خلفاء ثلثه می نمایند و خلافت ایشان را بتعصب و تغلب منتسب می سازند و امام بر حق
غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بیعتی که از امیر بخلفاء ثلثه واقع شده بود بر تقیه حمل میکنند و

میان اصحاب خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگاشتند و مدارت یکدیگر را مخادع
تصور مینمایند زیراکه برعم اینها موافقان امیر مخالفان او بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند و خلاف آنچه در دل
ایشان بوده بزبان ظاهر می ساختند و مخالفان نیز برعم ایشان اعدای امیر و دوستان امیر بودند با ایشان بنفاق زندگانی
میکردند و معاملات را بموالات مینمودند پس برعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات منافق و
مخادع بودند بظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید نزد اینها بدترین امت اصحاب کرام باشند و بدترین
صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه و علی آله الصلوة والسلام که این اخلاق ذمیمه از آنجا ناشی شده است و بدترین قرون
قرن اصحاب باشد که پر از نفاق و عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام
مجید خود ایشان را رحماء بینهم میفرماید اعاذنا الله سبحانه من معتقداتهم السوء هرگاه سابقان این امت را با این اخلاق ذمیمه
متصف سازند در لاحقان چه خیریت خواهند یافت این طائفه کمرا آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل صحبت
خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام و در فضیلت اصحاب کرام و علیه و علی آله الصلوة والسلام را خیریت این امت وارد شده
اند ندیده اند و یا دیده اند ایمان ندارند قرآن و احادیث بتبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون
باشند دینی که از راه ایشان بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ بالله من ذلک مقصود این جماعة
مگر ابطال دین است و انکار شریعت او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات میکنند کاشکی امیر و موافقان امیر را مسلم
میداشتند و داغ تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق است متهم نمی ساختند جماعة از موافقان امیر را از مخالفان او
که سی سال با یکدیگر صحبت + بنفاق داشتند بمکر و خداع زندگانی نمایند چه خیریت در اینها خواهد بود در
اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود ابو هریره رضی الله تعالی عنه را که طعن مے کنند و مذمت مینمایند
که در طعن او بنصف احکام شرعیه مطعون میگردد زیراکه علماء مجتهدین فرموده اند که احکام
سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است از آن جمله
یکهزار و پانصد بروایت ابو هریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن بنصف احکام شرعیه باشد و امام
بخاری گوید که راویان ابی هریره زیاده از هشتصد اند از اصحاب کرام و تابعین یکی از ایشان
ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کند و هم چنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة
اوست و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مفتری است چنانچه

علمای تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعای آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مر ابی هریره را ابلغهم در علماء
معروفست قال ابوهریره حضرت مجلساً لرسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم فقال من یبسط منکم رداءه حتی
افیض فیه مقالتی فیضمها الیه ثم لاینساها فبسطت بردة کانت علیّ فافاض رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم
مقالته فضممتها الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس بمجرد زعم خود شخص بزرگ دین را دشمن امیر داشتن و
طعن و لعن در حق او جائز داشتن از انصاف دورست این همه کلها از افراط محبتست که نزدیک است سر از ربقه
ایمان بیرون اندازد اگر فرضا تقیه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر
در افضلیت شیخین منقول گشته اند و هم چنین کلمات قدسیه او که در بین خلافت و مملکت خود در حقیت خلافت خلفاء
ثلثه صادر شد چه تقیه همین قدرست که ستر حقیت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفاء ثلثه را ظاهر نسازد اما
اظهار حقیت خلافت خلفاء ثلثه و بیان افضلیت شیخین امریست علی حده اداء آن تقیه که محملی غیر از صدق و
صواب ندارد و بتقیه رفع آن صورت نه بندد و ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته
که در فضیلت حضرات خلفاء ثلثه و غیر ایشان وارد گشته است و جمعی را از ایشان مبشر بجنة ساخته آن احادیث را
چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران
لازمست علیهم الصلوات والتسلیمات و ایضا آیات قرآنی که درین باب نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست حضرت
حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد معلوم ارباب معقول است که تقیه از صفات جبانت است با سد الله
از نسبت آن نامناسبست بحکم بشریت صفة تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش
دارد تا سی سال در بسته اسد الله این صفت جبانت اثبات نمودن و مضمر تقیه داشتن ب
بسیار مستکره است اصرار بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب شقاق
با صحاب نفاق چه خواهد بود کاش قباحت این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گریخته اند که مستلزم
اهانت امیرست و تقیه اختیار کرده اند که شناعت صفة تقیه را که از صفات ارباب نفاق است
می فهمند هرگز تجویزات منکر و ندماز دو بلیه اهون اختیاری نمودند بلکه گوییم در تقدیم شیخین
هیچ اهانت امیر نیست حقیت خلافت امیر بحال خودست و درجه ولایت و رتبه هدایت و ارشاد او کرم الله تعالی
وجهه بحال خود در اثبات تقیه تنقیص و توهین لازم است که این صفة از خصائص ارباب نفاق است

لوازم اصحاب مکرر و خداع مقام دویم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم مشاجرات و منازعات اصحاب خیر البشر را علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التحیات مزکی شده بود و سینهای ایشان از عداوت و کینه پاک گشته غایة ما فی الباب چون هر کدام را رای و اجتهادی بوده و هر مجتهد را عمل بموافق رای خود واجب بالضرورت در بعض امور مخالفة الآرای مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در رنگ موافقت برای حق بوده نه برای هوا و هوس نفس اماره مخالفان محاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق محاربان تجویز مینمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه با آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مخالفت کردند بخلاف رای آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام حکم نموده اند و آن اختلاف ایشان مذموم نبود و ملام و منع آن با وجود نزول وحی ننامده مخالفة با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان چرا مطعون و ملام باشند محاربان هم غفیر اند از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند و بعضی از ایشان مبشر بجنت تکفیر و تشنیع ایشان امر آسان نیست کبرت کلمة تخرج من افواههم قریب نصف دین و شریعت را نزدیک است که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شطر دین می خیزد و چگونه این بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچکدام ایشان را هیچکس رد نکرده نه امیر و نه غیر آن و در صحیح بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله تعالی شیعه نیز بر آن اعتراف دارند امیر است و هم از مخالفان امیر و به موافقت و مخالفت راجح و مرجوح ندانسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت دارد اگر شائبه طعن در معاویه در روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را ابداع نکردی و هم چنین در سلف که نقاد احادیث بوده اند همیچ یکی با این وجه در روایت حدیث فرق نکرده است و مخالفة امیر را منشا طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافیه محق باشند و مخالفان ایشان بر خطا هر چند در امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که بسا است که در احکام خلافیه صدر اول علمای تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بمذهب او نکرده اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن را علیه الرضوان بواسطه نسبت بنوت منظور نداشته و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل

[Marginal note:] ... فقیر از امام حسن ... رسیده بوده شنیده ام که ... کتاب بخاری از اصح الکتب است ... بعد آنکه ... از محدثان هم

دیگر هم اعتبار اقوال غیر امیر که مخالف رای امیر بوده است بسیار است بر متتبع منصف مخفی نخواهد بود تفصیل آن
اطالت میطلبد پس بر مخالفه امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیب رب العلمین بوده است تا آخر عمر مقبوله و منظوره او علیه الصلوة والسلام بوده حضرت
پیغمبر مرض موت را به حجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته مع
ذلک الشرف حضرت صدیقه عالمه مجتهده بوده است و پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام بیان شطر دین را
باو حواله داشته و اصحاب کرام در مشکلات احکام رجوع بوی مینمودند و حل معضلات از وی یافتند این چنین
صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیاء ناشایسته را بوی منتسب نمودن
بسیار نامناسب است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام حضرت امیر اگر داماد
حضرت پیغمبر است و پسر عم اوست حضرت صدیقه زوجه مطهره اوست علیه وعلی جمیع اهل بیته الصلوات
والسلام و حبیبه مقبوله او علیه وعلی آله الصلوات والسلام پیش ازین بچند سال داب فقیر آن بوده که اگر طعامی
می پخت مخصوص بروحانیات مطهره اهل عبا می ساخت و بآن سرور و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرات ائمه
را ضم میکرد علیهم الصلوات والتسلیمات شبی در خواب میبیند که آن سرور حاضر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام
فقیر بایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند و بجانب دیگر دارند و این زمان بفقیر فرمودند که من طعام
در خانه عایشه میخورم هر کرا طعام فرستد بخانه عایشه فرستد این زمان فقیر دریافت که سبب عدم توجه
شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را در آن طعام شریک نمی ساخت بعد ازان حضرت صدیقه را
بلکه سائر ازواج مطهرات را که همه اهل بیت اند شریک می ساخت و بجمیع اهل بیت توسل مینمود پس ایذا روا باید که حضرت پیغمبر
علیه وعلی آله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه برسد زیاده از آن ایذا است که از راه حضرت امیر برسد بر عقلا صاحب انصاف
این معنی مخفی نیست آری این بر تقدیریست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه وعلی
آله الصلوات والسلام و بواسطه قرابت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام و اگر کسی محبت امیر را استقلالا اختیار کند حب حضرت
پیغمبر را در آن مدخل ننهد از بحث ما خارج است و قابل مخاطبه نه غرض او ابطال دین است و هدم شریعت میخواهد که
بی توسط حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والسلام راهی اختیار کند و از محمد بعلی گراید و هو عین الکفر محض الزندقة
و علی نیز ازوی بیزار است و از کردار او در آزردگی اصحاب و خصمان او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بواسطه دوستی علی الا...

الصلوة والسلام قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم پس چنین کسی با ایشان دشمن است بدشمنی پیغمبر در گشت
کما قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که باصحاب من متعلق شده است همان محبت است که بمن تعلق گرفته
است وهم چنین بغض ایشان همان بغض است که بمن متعلق گشته است طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند و در
عشره مبشره بجهت طعن و تشنیع ایشان نامناسب است و لعن و طرد ایشان نماید و لاعن و طاعن همان طلحه و زبیر اند که حضرت فاروق
خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شوری گذاشت و طلحه و زبیر را داخل آن شش ساخت و بر ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح نیافت و
طلحه و زبیر باختیار خود تعقیب خلافت را گذاشتند و هر یکی ترک حظ گفته و همان طلحه است که بدن خود را بواسطه سوء ادب که
نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام از وی بوجود آمده گشته است و سپر او را در ملامت آن سرور آورده در قرآن
مجید ثنا خوانی او برین فعل آمده و همان زبیر است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام قاتل او را وعید بدوزخ فرموده
حیث قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام قاتل الزبیر فی النار ولاعن زبیر از قاتل او هیچ کمی ندارد فالحذر ثم الحذر
عن طعن اکابر الدین وذم کبراء الاسلام الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام ونصرة سید الانام وانفقوا
اموالهم فی تائید الدین باللیل والنهار وفی السر والجهار وترکوا بحب الرسول عشائرهم وقبائلهم واولادهم وازواجهم
واوطانهم ومساکنهم وعیونهم وزروعهم ونخیلهم وانهارهم وآثروا نفس الرسول علیه وعلیهم الصلوة والسلام علی انفسهم و
اختاروا محبته علی محبتهم ومحبة اموالهم وذریاتهم هم الذین نالوا شرف الصحبة وفازوا فی صحبته برکات النبوة و
شاهدوا الوحی وتشرفوا بحضور الملک ورأوا الخوارق والمعجزات حتی صار غیبهم شهادة وعلمهم عیانا واعطوا من الیقین ما لا یعطی لاحد من
بعدهم حتی لا یبلغ انفاق غیرهم مثل احد ذهبا مبلغ انفاق شعیرهم ولا نصیفه وهم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن
المجید ورضی عنهم ورضوا عنه ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع
سمی الله تعالی غایظهم کفارا فلیحذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر والله سبحانه الموفق جماعه که این چنین نسبت را بآن سرور
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درست کرده باشند ومقبول ومنظور او علیه وعلیهم الصلوات والتحیات گشته اگر در بعض امور
با یکدیگر مخالفه کنند و مشاجرت نمایند چه رای و اجتهاد خود عمل فرمایند مجال طعن و اعتراض نیست بلکه حق و صواب در آن
موطن اختلافست وعدم تقلید رای غیر خود است امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید امام ابی حنیفه رضی الله
تعالی عنهما خطا است و صواب تقلید رای خود است امام شافعی قول صحابی را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر
برای خود تقدیم مینهد و عمل بمأخذ خود اگرچه مخالف قول صحابی باشد صواب میداند هر گاه مجتهد است گنجایش

مخالفه آرای اصحاب گشت اگر اصحاب با یکدیگر مخالفه نمایند چرا مطعون باشند با آنکه گویم اصحاب کرام در امور اجتهادیه
با آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیات حکم نموده با وجود نزول وحی ذم بر خلاف ایشان نیامده و بر خلاف
ایشان منع وارد نگشته چنانچه گذشت اگر این خلاف کنندگان وعید نازل گشتی منهی عنه یعنی جهر که در مکالمه آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام رفع صوت مینمودند چگونه منع آن صوت آمد و وعید بران رفع مترتب گشت قال الله تبارک و
تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا فوق صوت النبی ولا تجهروا بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون
و اساری بدر اختلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق و سعد و معاذ حکم بقتل آن اساری نموده بودند و دیگران بتخلیص و فدیه
حکم کرده بودند و مقبول رای آن سرور علیه و علیهم الصلوة والتحیات حکم بتخلیص و فدیه بوده مو ۱ صنع ÷ ÷ ÷
۷ اختلافات بسیار است از ان قبیل است اختلافی که در اتیان قرطاس نموده بودند آن سرور علیه و علی آله
و علیهم الصلوة والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس فرموده بودند تا از برای ایشان چیزی بنویسند بعضی گفتند قرطاس باید آورد
و جمع دیگر منع اتیان قرطاس نمودند حضرت فاروق از ان جماعه بوده که باتیان قرطاس راضی نشده و گفت حسبنا
کتاب الله طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق ریز کرده اند و زبانها بطعن و تشنیع کشاده گردانیدند فی الحقیقه محل
طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بودند که زمان وحی منقطع گشته است و احکام سماوی تمام شده غیر رای
و اجتهاد در اثبات احکام گنجایش نمانده درین وقت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام هرچه خواهند نوشت
از امور اجتهادیه خواهد بود که دیگران را دران شرکت است بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار پس صلاح دران دید که در منظور علیه جمیع
ایشان را التصدیع نباید داد و به رای و اجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله یعنی قران مجید و ماخذ قیاس
و اجتهاد سنت و مستنبطان را کافی است احکام را از انجا استنباط خواهند نمود و تخصیص ذکر کتاب الله تواند بود که برای
ان باشد که تفسیر این معلوم کرده باشند که این احکام که در صدد نوشتن آنها بودند ماخذ آنها در کتاب است نه در سنت تا که
سنت نموده آید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که ان حضرت در شدت وجع بامری تصدیع
نکشند چنانکه امر باتیان آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز برای امتحان بوده نه وجوب تا دیگران از پیش استنباط
آن نموده باشند و اگر امر انحضرتی برای وجوب بودی در تبلیغ آن مبالغه فرمودی و بمجرد اختلاف اعراض ازان ننمودی
سوال حضرت فاروق دران وقت گفته اهجر استفهموه مراد ازان چه باشد جواب حضرت فاروق شاید دران وقت
فهمیده باشند که این کلام از ایشان بواسطه وجع بی قصد و اختیار واقع شده است چنانچه از لفظ اکتب متوهم میشود

چه الشر در کاهی چیزی نوشته است وایضا فرمود لن تضلوا بعدی هرگاه دین کامل شده باشد ونعمت تمام گشته در رضاء
مولی بآن پیوسته ضلالت بعد آن چه صورت خواهد داشت دیگر عجبست تا چه خواهند نوشت که دفع ضلالت کند آنچه در بیست و سه
سال نوشته شده است مگر کافی نیست و دفع ضلالت نمی کند در یک ساعت باوجود شدت مرض چیزی نویسند که دفع
ضلالت نماید ازین جا حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام بنابر بشریت بی قصد ایشان بر زبان رفته است
تحقیق این معنی بکنید و بتجدید استفسار آن نمایید درین اثنا سخن خلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید محل لغط
نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر از ان مقوله سخن نفرمودند واز دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که
اختلافی که اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مینمودند اگر عیاذاً بالله سبحانه شائبه هوا
وتعصب میداشت بزمره اهل ارتداد می کشید وسر از ربقه اهل اسلام بیرون می انداخت چه سوء ادب وسوء معاشرت با آن
سرور کفر است علیه وعلیهم الصلوات والتحیات اعاذنا الله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنابر امتثال امر فاعتبروا بوده است
زیرا که شخصی که پایه اجتهاد داشته باشد در احکام اجتهادیه او را تقلید اجتهاد و رای دیگری نمودن خطاست و منهی عنه آری
در احکام منزله که رای و اجتهاد را در آن مدخلی نیست غیر تقلید هیچ گنجایش ندارد ایمان وانقیاد آنها واجب است
اصحاب قرن اول از تکلفات بری بودند واز آرایش عبارت مستغنی اهتمام ایشان باصلاح جان بوده است وظاهر
ایشان از نظر شان مطروح وغیر ملحوظ بوده ومراعات آداب در ان قرن باعتبار حقیقت ومعنی بود نه باعتبار صورت
و نقش امتثال امر رسول علیه وآله الصلوة والسلام کار ایشان بوده و جانها بار مرضیات آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
معامله ایشان با آبا وامهات واولاد وازواج خود را فدای آن سرور نموده بودند علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات واز کمال
اعتقاد واخلاص لعاب مبارک آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات نمیگذاشتند که بر زمین افتد بلکه در رنگ آب حیات آنرا
فرو میبردند وقصد خوردن خون مبارک او را بعد از فصد از کمال اخلاص مشهور ومعروف است اگر عبارتی که موهم سوء ادب است
نزد اهل این قرن که بری از کذب وخداع است از ان بزرگواران صادر شود ونسبت با آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام محمل
نیک فرود باید آورد و در حمل عبارت باید رفت الفاظ هر قسم که باشند ملحوظ نباید ساخت طریق سلامتی اینست والله سبحانه الموفق سوال
چون در احکام اجتهادیه احتمال خطا را گنجایش شد در جمیع احکام شرعیه که از ان سرور منقول است علیه وعلی آله الصلوات
والسلام چگونه نموده آید جواب احکام اجتهادیه در ثانی الحال احکام منزله سماوی گشته است زیرا که بر خطا مقرر داشتن انبیا جائز نیست
علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت اجتهاد و استنباطات واختلاف آرای ایشان حکمی

از نزد حق جل و علا نازل میگردد که صواب را از خطا جدا سازد و متیاز محق از مبطل نماید پس احکام اجتهادیه نیز در زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از نزول وحی که تمیز صواب از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا اندران نماند پس جمیع احکام که در زمان آنسرور علیه و علی آله وعلیهم الصلوات والسلام که بثبوت پیوستند قطعی اند و در آن احتمال خطا مفقود زیرا که بوحی قطعی ثابت گشته اند ابتدا اگر چه بطور اجتهاد مقصود از استنباط و اجتهاد این احکام آن بود که مجتهدان و مستنبطان ایشان حکمی از نزد حق جل و علا نازل میگردد که صواب را از خطا جدا سازد و امتیاز درجات گرمهات حاصل آید مخطی و مصیب علی تفاوت تماثل درجات ثواب یابند پس در احکام اجتهادیه هم درجات مجتهدان بلند گشت و هم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد آری بعد از انقراض زمان نبوت احکام اجتهادی ظنی اند که مفید عمل اند نه مثبت اعتقاد که منکر انها کافر گردد مگر که اجماع مجتهدان بران حکم منعقد شود این زمان مثبت اعتقاد نیز باشد و لنختم المکتوب بالخاتمة الحسنة فی فضائل اهل بیت الرسول علیه و علی آله وعلیهم الصلوة والسلام والبرکات والتحیات روی ابن عبد البر انه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن آذی علیا فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله واخرج الترمذی والحاکم وصححه عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم ان الله امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم قیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا وابو ذر والمقداد وسلمان اخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم النظر الی علی عبادة اسناده حسن واخرج الشیخان عن البراء رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والحسن علی عاتقه وهو یقول علیه و علی آله الصلوة والسلام اللهم انی احبه فاحبه واخرج البخاری عن ابی بکر قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم علی المنبر والحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة والیه مرة ویقول ان ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین اخرج الترمذی عن اسامة بن زید قال رأیت النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم وحسن وحسین علی ورکه فقال هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما اخرج الترمذی عن انس قال سئل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن والحسین وروی المسور بن مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن ابغضها ابغضنی وفی روایة یریبنی ما رابها ویوذینی ما آذاها واخرج الحاکم عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لعلی فاطمة احب الی منک وانت اعز علی منها وعن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ان الناس یتحرون بهدایاهم یوم عائشة یبتغون بذلک مرضاة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقالت ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم کن حزبین فحزب فیه عائشة وحفصة وصفیة وسودة والحزب الآخر ام سلمة وسائر النساء

رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم یکلم الناس فیقول من اراد ان یهدی الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فلیهد الیه
حیث کان فکلمته فقال لها لا تؤذینی فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امراة الا عائشة قالت اتوب الی الله من اذاک یا رسول الله
ثم انهن الرسول صلی الله علیه وآله وسلم فکلمته فقال یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی هذه وعن عائشة رضی الله
تعالی عنها قالت ما غرت علی احد من نساء رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما غرت علی خدیجة وما رایتها ولکن کان یکثر ذکرها
وربما ذبح شاة ثم یقطعها اعضاء ثم یبعثها فی صدائق خدیجة فربما قلت له کانه لم یکن فی الدنیا امراة الا خدیجة فیقول انها کانت
وکانت وکان لی منها ولد وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم العباس منی وانا منه اخرج الدیلمی
عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اشتد غضب الله علی من آذانی فی عترتی واخرج الحاکم عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم قال خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی اخرج ابن عساکر عن علی کرم الله تعالی وجهه ان رسول الله صلی الله تعالی
قال من صنع الی اهل بیتی یدا کافاته علیها یوم القیمة اخرج ابن عدی والدیلمی عن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ــه الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان
کنی خاتمه اگر دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامان آل رسول صلی الله تعالی علیه وعلیهم وعلی جمیع اخوانه من
الانبیاء والمرسلین والملائکة الکرام المقربین وعلی عباد الله الصالحین اجمعین **مکتوب سی و هفتم** بفقیر حقیر عبد الحی که
جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان فضائل کلمه طیبه لا اله الا الله و بیان سبب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله هیچ چیز در تسکین غضب رب جل وعلا شانه از این کلمه طیبه نافع تر نیست هرگاه این کلمه تسکین غضب دخول نار نماید
غضبهای دیگر خود بدون اوست بطریق اولی تسکین آنها نماید چرا تسکین نماید که بنده بتکرار این کلمه طیبه نفی ماسوی نموده از همه گردانیده
است وقبله توجه معبود برحق ساخته منشاء غضب توجهات شتی بوده که بنده بآن مبتلا گشته بود ولیس الخبر کالمعاینة در عالم مجاز
مشاهده نمائی چون مالکی از مملوکی در آزار باشد وبر وی غضب نماید بعد از حسن نشار که وی توجه خود را از ماسوای مالک
خود گردانیده تمام خود را متوجه مالک گردانید این زمان ناچار مالک رشفقت و مرحمت در حق مملوک خود پیدا گردد وغضب وآزار
مرتفع شود و این کلمه طیبه اکلید خزینه نود و نه رحمت که برای آخرت ذخیره فرموده است می یابد و می دانند که شفیع تری از برای محو
ظلمات کفر و کدورات شرک از این کلمه طیبه دیگری نیست کسیکه تصدیق باین کلمه کرده باشد ذره ایمان حاصل نموده مع ذلک بسوء
کفر ورذائل شرک مبتلا گشته هست آنکه بشفاعت این کلمه طیبه از عذاب بیرون آید وانه خلود دوزخ نجات یابد چنانچه
در دفع عقوبات سائر کبائر این هست شفاعت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم انفع وادخل است

وآنکه گفتیم کبائر این امت نیز آنکه در امم سابقه ارتکاب کبائر کمتر است بلکه اخراج ایشان کفر در ذایل شرک نیز
اندک بیشتر محتاج شفاعت این امت است در امم سابقه جمعی بر کفر مصر بودند و جمع دیگر ایمان با خلاص
آوردند و امتثال او امر نمودند لاکن میگذشت این امت پر گناه اگر مثل کلمه طیبه شفیع ایشان نمی بود و مثل
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتحیات شفاعت شان نمی نمود امة مذنبة و رب غفور آن قدر عفو و غفران
حق جل و علا که در شان این امت بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شان همه امم ماضیه بکار رود و بود و شد رحمت
را گویا برای این امت پر ذنوب ذخیره ساخته اند ه که مستحق کرمت گناهگارانند و چون حق سبحانه و تعالی
عفو و مغفرت را دوست میدارد در هیچ امه از برای عفو و مغفرت برابر این امت پر تقصیر نیست لاجرم این امت
خیر الامم گشت و کلمه طیبه که شفاعت کننده ایشان است افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا خطاب یافت
علیهم الصلوات والتحیات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما بلی ارحم الراحمین چنین باشد و اکرم الاکرمین
چنین بود ه با کریما کارها دشوار نیست و کان ذلک علی الله یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا
و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین و نیز از فضائل این کلمه بشنو قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بارک
قال لا اله الا الله دخل الجنة کوته نظران تعجب دارند که بیک کلمه گفتن لا اله الا الله چگونه دخول جنت میسر شود از برکات این کلمه
طیبه بخشند و بهشت فرستند گنجایش دارد مشهود میگردد که برکات این کلمه مقدسه را اگر بتمام عالم قسمت کنند تا
ابد الآباد همه را کفایت کند و همه را سیراب گرداند فکیف که این کلمه طیبه کلمه مقدسه محمد رسول الله جمع شود و تبلیغ جدید
انتظام یابد و رسالت با ولایت قرین گردد مجموعه این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است و هادی سبیل این
هر دو سعادت است که ولایت را از ظلمات ظلال پاک سازد و نبوت را بدرجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة
و ثبتنا علیها و امتنا علی تصدیقها و احشرنا مع المصدقین لها و ادخلنا الجنة بحرمتها و بحرمة مبلغها علیهم الصلوات
والتحیات والتسلیمات والبرکات ایضا چون نظر قدم واپس ماند و پر و بال همت فرو ریزد در
معامله بغیب صرف افتد در آنموطن جز به پای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیک گفتن
کلمه طیبه بنده ان مومن هم با مداد و اعانت حقیقت این کلمه مقدسه یک گام راه از آن
مسافت قطع مینماید از خود دور و بحق جل سلطانه نزدیک می افتد هر خطوه از آن مسافت بجمع از آباد عالم است

تمام دائرہ عالم امکان پس از اینجا فضیلت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را در جنب آن هیچ
مقداری و حسابی نیست کاشکی حکم قطرہ داشتی نسبت بدریای محیط عظمت این کلمہ طیبہ باعتبار درجات گویند که هر چند درجہ
بیشتر بیشتر یک وجهه من اثر اما زودتر نظر از آرزوی در دنیا معلوم نیست کہ برابر این باشد کہ کسی در گوشہ
خزیدہ باشد و بتکرار این کلمہ طیبہ ملتذ و محظوظ بود اما چہ توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست و از غفلت
و اختلاط خلق چارہ نہ ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی
المرسلین والحمد للہ رب العالمین

مکتوب سی و هشتم

بحاجی یوسف کشمیری صدور یافتہ در بیان آنکہ اهل اللہ را در باطن برابر خردلہ تعلق بدنیا نیست هر چند ظاهر ایشان باسباب دنیاوی تشبث نمایند و ما یناسب ذلک

الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی معرفت خدا جل سلطانہ بر آنکس حرام کہ برابر خردلہ در
باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او را انیقدر تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا در باطن
او خطور کند ماند ظاهر او کہ از باطن بمراحل جدا افتادہ است و از آخرت بدنیا آمدہ و اختلاط بمردم
پیدا کردہ لحصول المناسبۃ المشروطۃ فی الافادۃ والاستفادۃ اگر سخن از دنیا گوید و باسباب دنیوی
تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکہ محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق
افادہ و استفادہ مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جوی نمای گندم فروش
دارد و مردم ظاهر بین در رنگ خود ها او را گندم نمای و جو فروش تصور مینمایند و ظاهر او را از باطن
او بهتر میدانند و خیال میکنند کہ بظاهر بی تعلق و سهی نماید در باطن گرفتار است ربنا افتح بیننا و بین قومنا
بالحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوۃ
والتسلیمات العلی

مکتوب سی و نهم

بسید عبد الباقی سارنگپوری صدور یافتہ در بیان اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقان و ما یناسب ذلک

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی
بدان ارشدک اللہ تعالی کہ اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند و اصحاب یمین اصحاب ارباب حجب نورانی و سابقان آنند
کہ از این حجب و از آن حجب بر آمدہ اند و یک قدم بر شمال و قدم دیگر بر یمین نهادہ گوی سبقت میدان اصل بردہ اند
و از ظلال امکانی و ظلال وجوبی بالا گذشتہ و از اسم و صفت و از شان و اعتبار جز ذات تعالی و تقدس اصحاب شمال ارباب کفر و
شقاوۃ اند و اصحاب یمین اهل اسلام و ارباب ولایت اند و سابقان بالاصالۃ انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هر کرا این دولت میسر شود

[illegible]

سازند این دولت بیشتر بتبعیت و وراثت بر اصحاب انبیاست علیهم الصلوات والتحیات و بر سبیل قلت و ندرت در غیر
اصحاب نیز متحقق است و فی الحقیقه این شخص نیز از زمرهٔ اصحاب است و ملحق بکمالات انبیا علیهم الصلوات والبرکات
در حق او یکی فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم هرچند فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام خیر القرون قرنی
والله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت است بر افضلیت شیخین و بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کسی نیست
که بر ابوبکر سبقت کرده باشد سبق سابقان این امت اوست و اقدم پیشینیان این ملت او و حضرت فاروق بتوسل او
بدولت افضلیت مشرف گشته است و بتوسط او از دیگران بالا گذشته از اینجاست که فاروق را خلیفه صدیق میگفتند
و در خطبه خلیفه رسول نمی خواندند شهسوار این میدان حضرت صدیق است و حضرت فاروق ردیف اوست تو
ردیفی که شهسوار مرافقت نماید و با خصص اوصاف او مشارکه فرماید بر سر اصل سخن رویم و گوییم که سابقان از احکام
یمین و شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی فوق کتاب ایشان را کتاب یمین و کتاب شمال است و محتاج
ایشان در امر محاسبه اصحاب یمین و اصحاب شمال کار دارند ایشان علیحده است و غنج و دلال با ایشان جدا اصحاب یمین
در رنگ اصحاب شمال از کمالات ایشان چه دریابند و ارباب ولایت در رنگ عامه مومنان از اسرار ایشان چه فرا گیرند
حروف مقطعات قرآنی رموز اسرار ایشان است و متشابهات فرقانی کنوز مدارج وصول ایشان و وصول باصل
ایشان را از ظل فارغ ساخته است و ارباب ظلال را از حریم خاص ایشان دور ساخته مقربان از ایشان [illegible] نصیب ایشان
اینان اند که بفزع اکبر اندوهگین نمی گردند و باهوال قیامت در رنگ دیگران از جا نه میروند اللهم اجعلنا من محبیهم فان المرء
مع من احب بالصدق سید المرسلین علیه وعلی آله علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات مکتوب پنجاهم بمولانا بدیع الدین
صدور یافته در بیان خرق حجب که باعتبار شهود است نه باعتبار وجود و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی حجب
اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس دو قسم است خرقی است که باعتبار شهود است و
خرقی است باعتبار وجود خرق وجودی ممتنع است و خرق شهودی ممکن بلکه واقع هرچند نصیب
اقل قلیل و اخص خواص بود و آنچه در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة
لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد ازین کشف و خرق خرق وجودی
است که ممتنع است و آنچه این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است از خرق حجب حضرت ذات تعالی
و تقدس مراد از آن خرق خرق شهودی است چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی شخصی را بصارتی کرامت فرماید که ما ورای حجب [illegible]

دهانهای مستوره را به بینند درینجا خرق حجب و استار باعتبار شهودست فکذا اذا پس معلوم شد که آنچه
این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی خبر عدم جواز خرق حجب نیست آن خرق دیگرست این خرق دیگر
فلا تکن من الممترین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات

مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید نیسری صدور یافته در بیان آنکه مرتب نهایت النهایه مرتبه پیش می آید

که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام دائره امکان بود بعنایة الله سبحانه و بالصدقة حبیبه علیه وعلی اله
الصلوة والسلام در وقت عروج مرتب نهایت النهایه مرتبه پیش آمد که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام
دائره امکان بوده پس اگر ذره ازان موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضعاف دائره
امکان قطع میسر شده باشد فکیف که کسی مسافه طویله را ازان مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که تمام
امکان را نسبت بمرتب وجوب مما فوقها هیچ مقداری نیست کانه حکم قطره دارد نسبت
بدریای محیط پس ناچار بقوت پای خویش بکوی دوست نتوان رسید و بچشم خود ورا نمی توان دید
لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه

مکتوب چهل و دوم به خواجه جمال الدین حسین ولد میرزا حسام الدین احمد
در بیان انحصار نمودن صوفیه سیر را در آفاق و نفس و نهایت نمودن تخلیه و تجلیه را در آن سیر و منع نمودن حضرت
ایشان قدس سره این معنی را و نهایت النهایه را بیرون انفس و آفاق اثبات فرمودن بعنایة الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الکرام واصحابه العظام الی یوم القیام فرزند عزیز اسعده الله
تعالی فی الدارین بگوش هوش بشنو که چون سالک بعد از تصحیح و تخلیص نیت بذکر الهی جل سلطانه مشتغال نماید
و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف رذیله او باخلاق حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت
میسر گردد و حب دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این مقامات حاصله خود را بتدریج و ترتیب در عالم
مثال مشاهده نماید و وجود را از کدورات بشریت و از رذائل صفات پاک و مصفا ببیند این سیر آفاقی را تمام کرده باشد جمعی ازین طائفه
در مقام استقامت رسیده اند و هر لطیفه از لطائف سبعه انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسب آن قرار داده اند و علامت صفای
هر لطیفه را ظهور نوری ازان انوار مقرر داشته اند و این سیر را از لطیفه قلب ابتدا نموده بتدریج و ترتیب تا لطیفه اخفی که منتهای
لطائف سبعه است رسانیده اند مثلا علامت صفای قلب سالک را ظهور آن قلب دانسته اند و در عالم مثال بصورت نور سرخ و علامت صفای روح را بصورت نور زرد
قرار داده علی هذا القیاس پس حاصل سیر آفاقی آن شد که سالک تبدیل اوصاف و تغیر اخلاق خود را در مرآت عالم مثال مشاهده نماید و زوال ظلمات و کدورات خود را در آن عالم احساس کند

یقینی بصفائی خود او را حاصل آید تبشر که بخود او را ثابت کرد و چون سالک درین سیر ساخته گشت احوال و اطوار خود را
در عالم مثال که از جمله آفاقیات است مشاهده می نماید و انتقال خود را درین عالم اشیاء مختلفه می بیند گویا سیر در آفاق وارد
هر چند این سیر فی الحقیقة تسیر در نفس سالک است و حرکت کیفی است در اوصاف و اخلاق او اما چون از دو بینی مطمح
نظر او آفاق است نه نفس سیر نیز آفاق منشعب گشت تمامی این سیر آفاق منسوب است تمامی سیر الی الله قرار
داده اند فنا آنها مربوط باین سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیری که واقع شود آنرا سیر انفسی می نامند
و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقا هم باشد درین موطن اثبات مینمایند و درین مقام حصول جذبه بشریت دانسته قابلیت
آن پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست در مرایای این لطائف ظاهر کردند و این لطائف موارد
تجلیات و ظهورات جزئیات این اسم جامع باشد باید سیر را سیر انفسی برای آن نامند که نفس مرایای ظلال و عکوس اسمائیه
است نه که سیر سالک در نفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشت که باعتبار مرتبت آنرا سیر آفاقی گفته اند اگر نه سیر در آفاق است
درین سیر فی الحقیقة سیر ظلال اسماست در مرایای نفس لهذا این سیر را سیر معشوق در عاشق گفته اند ع
آئینه صورت از سفر دورست ✚ کان پذیرای صورت از نورست ✚ این سیر را سیر فی الله باین اعتبار گفتن توان
که گفته اند سالک درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد و از خلقی بخلقی دیگر انتقال مینماید زیرا که مظهر را بعضی
اوصاف ظاهر نصیب شود فی الجمله پس گویا سیر در اسما او تعالی متحقق گشت این است نهایت تحقیق این مقام
و تصحیح این کلام حسب مقام صاحب مقام تا چه حال داشته باشد و متکلم کلام را تا چه مراد بود هر کس باندازه فهم و دریافت خود
چیزی میگوید متکلم از کلام خود اراده معنی مینماید و سامع از همان کلام معنی دیگر فهمیده ایشان سیر انفسی را
بی تکلف سیر فی الله میگویند و بی تحاشی این القاب را سیر فی الله می نامند و مقام وصال و اتصال می انگارند و این
اطلاقات برین فقیر بسیار گران می آید لاجرم در تصحیح و توجیه آن ارتکاب عمل تکلف نموده می آید که باره از آن
محمل از کلام ایشان با خود است و باره از راه افاضه و الهام آمده در سیر آفاقی گویا تخلیه مناسب مقام فناست و
تحلیه مناسب مقام بقا این سیر انفسی را نهایت ندانسته اند و بعدم انقطاع آن اگرچه عمر ابدی میسر شود حکم نموده گفته اند
که شامل او صاف محبوب را نهایت نیست پس لایزال در مرتبت سالک متخلق بخلقی صفات است و خواهد بود و ظهور کمالی از
کمالات خواهد شد پس انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند ع گر چه عمری تک شد در خود بود ✚ و این فنا و
بقا سیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شده اطلاق اسم ولایت مینمایند و نهایت کمال را تا اینجا میدانند بعد از آن اگر سیر

شده‌اند و اینها سیر رجوعی است که معبر است بسیر عن الله بالله و هم چنین سیر رابع را که سیر فی الاشیا بالله گفته‌اند
نیز به نزول تعلق دارد و این دو سیر را برای تکمیل و ارشاد قرار داده چنانچه آن دو سیر برای حصول نفس ولایت و کمال آن است
و هم چنین گفته‌اند که قطع هفتاد هزار حجاب که در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة در سیر آفاقی خرق می‌یابد چه
در هر لطیفه از لطائف عشر ده هزار حجاب خرق می‌گردد و چون آن سیر بتمامی رسد حجب تماماً مرتفع گردد و سالک بسیر الی الله
متحقق شود و بمقام وصل برسد این است حاصل سیر و سلوک ارباب ولایت و نسخه جامع کمالات تکمیل ایشان و درین باب
آنچه برین فقیر بمحض فضل و کرم خداوندی جل سلطانه ظاهر ساخته‌اند و آن مسلکی است فرموده اظهاراً للنعمة و شکراً للعطیة
مسوده می‌نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی که بیچون و بیچگون است
چنانچه ورای آفاق است ورای انفس است نیز پس سیر آفاقی را سیر الی الله گفتن و سیر انفسی را سیر فی الله دانستن معنی ندارد
بلکه هر دو سیر آفاقی و انفسی داخل سیر الی الله است سیر فی الله سیری است که برتر از آفاق و انفس بعید است و ورای اینها است
عجب معامله است سیر فی الله که سیر انفسی قرار داده‌اند و آن سیر را بی‌نهایت گفته‌اند و بعمر ابدی قطع آن تجویز نکرده‌اند چنانکه گفته‌اند
چون نفس در رنگ آفاق دایره امکان است پس برین تقدیر قطع دایره امکان ممکن نباشد لاجرم یکون البحر آنها
والابد انحصار سرمداً و لا تحقق الفناء ابداً و لا یتصور البقاء حینئذ فکیف الوصل والاتصال وکیف القرب والکمال سبحان الله
هرگاه بزرگان از آب سراب کفایت کنند و الی الله را فی الله انگارند و ممکن را واجب تصور کنند و چون از ایشان تعبیر فرمایند
از خوردان پست فطرتان چه گله نماید و اظهار شکایت کند چه بلا شد نفس را بکدام اعتبار حق گفته‌اند جل و علا که سیر در او وجود
نهایتی بی‌نهایت انگاشته‌اند ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که درین سیر انفسی قرار داده‌اند ظهور ظلی
از ظلال اسما و صفات است نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق این معنی در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت ان شاء الله
تعالی حکیم و چگونه این سوء ادب با وجود علم و تمیز بجناب قدس او تعالی جائز دارم و در ملک او تعالی غیر او را بیچ شریک
سازم هرچند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرارهم بر ذمه خود لازم دارم که بانواع تربیت مربی ایشانم اما حقوق حضرت واجب الوجود
و تربیت او تعالی فوق تربیت‌هاست دیگران که بمحض تربیت او تعالی ازین ورطه نجات یافته‌ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را بیچ شریک نساخته
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله او تعالی بیچون و بیچگون است و هرچه بدام چون و چند در آید تسنم است
جناب او تعالی ... است پس سیر الی الله گاه و مجال انفس را در آنجا گنجایش نباشد و هرچه در اینها ظاهر گردد در رنگ مظاهر خود
چون بود پس آفاق و انفس باید گذشت و در آنجا ورای آفاق و انفس باید جست و هم چنین در دایره امکان چه آفاق چه

نفس چنانچه ذات او سبحانه گنجایش نیست اسما و صفات تعالت و تقدست و تشبیه و مثال اینها بلکه ظلیت اسما و صفات و مثالات
اینها نیز بیرون آفاق و نفس است اینجا بیش از تعدیه نیست و زیاده از انعکاس قدرت نه ظهور کرا و تجلی کجا نیز اکه اسما و صفات
او سبحانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و بی شبه و نمونه تا از آفاق و انفس بیرون نرود معنی ظلیت اسما و صفات
او تعالی نداند فکیف الوصول الی الاسماء و الصفات تعالت و تقدست عجائب کار و باری است اگر سخنی از مکشوفات
و معلومات بعینه خود بگوییم که موافق مذاق مشایخ نباشد و مطابق مکشوفات ایشان نبود از کجا باور کند و که قبول کند
و اگر نه گوییم و ستر نماییم تجویز التباس حق بباطل کرده باشیم و جواز اطلاق ما لا یجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده
بضرورت آنچه حق است و شایان جناب قدس اوست تعالی اظهار مینماییم و آنچه ناشایان جناب قدس است سبحانه
و تعالی سلب میکنیم و از خلاف دیگران باک نداریم و غم نخوریم خوف از مخالفة دیگران وقتی متحقق شود که در معامله خود
تذبذب داشته باشیم و در مکشوفات خود مشتبه باشیم هرگاه در منازل خلق صبح حقیقت کار را نمایند و در رنگ قمر لیلة البدر معاملة اهل الله
واضح سازند و از ظلال تمام بگذرانند دار شبه و مثال بالا برند اشتباه کجا بود و تذبذب کرا باشد حضرت خواجه ما قدس سره
میفرمودند که علامت صحت احوال حصول یقین است بر کمال و نفی تذبذب و اشتباه چگونه صورت بندد که بعنایت الله سبحانه
و تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرره این بزرگواران میسر شده است و معارف این توحید و اتحاد و احاطه و سریان مکشوف
گشته و حقیقت مکشوف و مشهود ایشان بحصول پیوسته و دقایق علوم و معارف ایشان بوضوح انجامیده تا مدتها در مقام
اقامت ورزیده و به تحلیل و تکثیر شأن الا ما شاء الله تعالی وا رسیده آخر الامر بفضل خداوندی جل سلطانه ظاهر گشت که
اینهمه شعبده های ظلال است دیگر فا کسی اشبه و مثال مطلوب ما و را آنها است مقصود ما سوای سوای ایشان نا چار از آن
همت نافذ متوجه جناب قدس بیچون گشت و از هر چه بلیغ چند و چون مستعم است مبرا شد انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین اگر معامله این چنین بودی هرگز بخلاف مشایخ این بحث سامی و بطن تخمین ایشان
مخالفة کرده و البته این خلاف اگر بذات و صفات و ما یجب جل سلطانه تعلق نداشتی و بجز تقدیس و تنزیه او تعالی نبودی البته
اظهار خلاف مکشوف این اکابر موقع نیاوردی و سخن از مخالفة علوم ایشان بحصول نه پیوستی که من کمینه خوشه چین
خرمنهای دولت ایشانم و در طفیلی ذله بردار خوانهای نعم ایشانم کمر اظهار مینماییم که ارشاد نمود اند اطلاع بر حقیقت رمزی سخنان
و با صناف کرم و احسان منتفع گردانیده اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جل سلطانه فوق حقوق ایشان است چون
بحث بذات و صفات او تعالی افتد و معلوم شود که اطلاق بعضی امور نا شایان جناب قدس او نیست تعالی و بین امر

و از معاملات او دیانات دور است و مقام بندگی و طاعت آنرا بر نتابد خلاف علما با مشائخ رحمهم الله سبحانه در امور خلافیه
کمسئلة التوحید و غیرها از راه نظر و استدلال است و خلاف این فقیر با ایشان درین امور از راه کشف و شهود و علما در تقبیح
این امور قائل‌اند و این فقیر تحسین این امور بشرط عبور خلاف شیخ علاء الدوله در مسئله وحدت وجود بطور علما مفهوم میشود
و تقبیح آن ناظر است هر چند بدلالت کشف آنرا تقبیح نداند زیرا که این مسئله متضمن احوال غریبه است و مشتمل بر معارف عجیبه غایت
ما فی الباب اقامت درین موطن مستحسن نیست و اکتفا باین احوال و معارف زیبا نه سؤال برین تقدیر مشائخ بر باطل
باشند و حق ماورای مکشوف و مشهود ایشان بود جواب باطل آنست که محمل آن صدق [illegible] و در ما نحن فیه منشا این احوال
و معارف غلبه محبت حق است سبحانه و استیلا حب او تعالی بر نهجی که نام و نشان ماسوی را از نظر بصیرت شان
نگذاشته و [illegible] غیر و غیریت را محو و متلاشی ساخته درین وقت ناچار بواسطه سکر و غلبه حال ماسوی را معدوم خواهند دانست
و موجود جز حق را نخواهد دید تعالی الله باطل را چه مناسبت و بطلان کجا درین موطن استیلا حق است و بطلان باطل این بزرگواران
در محبت حق جل و علا خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک است که باطل از ساحت ایشان
بگریزد و اینجا همه حق است و برای حق است علما ظاهر بینان از حقیقت ایشان چه دریابند و غیر از مخالفت صوری
چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند سخن درین است که ما ورای این احوال و معارف کمالات دیگر است که
این احوال و معارف نسبت با آن کمالات حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط ؎ آسمان نسبت بعرش آید فرود
ورنه بس عالی است پیش خاک تودا؛ بر سر اصل سخن رویم و گوئیم آنچه در خرق حجب گفته اند که در سیر آفاقی حجب ظلمانی
و نورانی همه مرتفع میگردند چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت شده و مشهود گشته
که خرق حجب ظلمانی منوط بطی جمیع مراتب امکان است که بسیر آفاقی و سیر انفسی میسر است و خرق حجب نورانی مربوط
بسیر اسما و صفات و شیونات و اعتبارات است تعالی و تقدس حتی لا یبقی فی نظره اسم ولا صفة ولا شان ولا اعتبار فمن تیسر له
خرق الحجب النورانیة بتمامها فتشرف بالوصل العریانی و کان هذا الوصل اقل حصولا و هذا الوصل اعز وجودا پس در سیر آفاقی
معلوم نیست که نصف حجب ظلمانی خرق شده باشد خرق حجب نورانی آنجا چه صورت دارد غایة ما فی الباب
در حجب ظلمانی مراتب متفاوته اند که اشتباه میگردند چه حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است مثلا بسیر
قلبی ظلمه اگر خود را معلوم [illegible] نسبت [illegible] نورانی متخیل شود فی الحقیقة ظلمانی است و نورانی [illegible]
[illegible] غلط کند [illegible] اشتباه [illegible] ظلمت [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و [illegible]

که این فقیر را بتسلیک آن مشرف ساخته اند طریقتیست که جامع جذبه و سلوک ست و تخلیه و تحلیه اینجا باهم جمع
اند و تصفیه و تزکیه در آن موطن با یکدیگر مقترن و سیر انفس در آن مقام متضمن سیر آفاق ست و در عین تصفیه
تزکیه ست و در عین تحلیه تخلیه نفس جذبه محصل سلوک ست و انفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی مر تحلیه و جذبه
راست و تصفیه را بر تزکیه سبقت ذاتی ست و ملحوظ نظر انفس ست نه آفاق پس نا چار درین طریق راه قریب تر گشت
و به وصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصل ست و احتمال عدم وصول اینجا مفقود ست از حضرت حق
سبحانه و تعالی استقامت مسئلت باید نمود و فرصت باید طلبید و الله گفتیم که این طریق البته موصل ست زیرا که اول قدم این جذبه
ست که بدلهیز وصول ست و موقع توقفات با منازل سلوک ست یا مواطن جذبه که متضمن سلوک نباشند و درین طریق
هر دو مانع مرتفع ست زیرا که سلوک طفیلی ست در ضمن جذبه بحصول میپیوندد پس اینجا سلوک خالص نیست تا منشا
نارسیدگی گردد و این طریقی ست که شاهراه انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات این بزرگواران ازین راه بمراتب
وصول علی تفاوت مراتب درجاتهم رسیده اند و آفاق و انفس را بیک گام قطع کرده گام دیگر ماوراء آفاق و انفس نهاده
اند و معامله را از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک تا نهایت سیر آفاق ست و نهایت جذبه تا نهایت
سیر انفسی و چون سیر آفاقی و انفسی بنهایت رسید معامله سلوک و جذبه تمام گشت بعد از آن نه سلوک نه جذبه این معنی فرا
خور فهم هر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که نزد ایشان ماورای آفاق و انفس قدمگاهی نیست اگر بالفرض
عمر ابدی یابند در سیر انفس صرف نمایند و هنوز اینرا تمام ندانند بزرگی گوید

ذره گر بس نیک ور بس بد بود ❊ گرچه عمری تک زند در خود بود ❊ چنانکه گذشت و دیگری فرماید و التجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له

ما رأی صورة فی مرآة الحق ما رأی الحق و لا یمکن ان یراه باید دانست که پیران من و بخدا رهنمایان من که بتوسل
ایشان درین راه چشم وا کرده ام و بتوسط شان ازین مقوله کینا ده در طریقت سبق الف با از ایشان
گرفته ام و ملکه مولویت از توجه تشریف شان حاصل کرده ام اگر علمی دارم طفیل ایشان ست و اگر معرفتست
هم از التفات ایشان طریق اندراج النهایة فی البدایة ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بجهت فوقیت
از ایشان اخذ نموده و بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در اربعین نه بینند و بیک کلام شان آن یافته ام
که دیگران در سیتی نیابند

اگه به تبریز یافت یک نظر شمس دین ❊ طعنه زند بر دیه سخره کند چله ❊ خوش گفت

آنکه گفت

نقشبندیه عجب قافله سالارانند ❊ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ❊ از

علو فطرت و سمو همت ابتدای طریقت را از سیر انفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده
سفر در وطن در عبارت ایشان کنایت ازین سیر است در طریق این بزرگواران راه اقرب است و
بوصول نزدیکتر نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج می کنیم
بالجمله طریق این بزرگواران میان سایر طرق مشایخ قدس الله اسرارهم جمیعهم بسیار عالیست و حضور و آگاهی
ایشان توان گفت که فوق آگاهی های اکثر ایشان است ازینجاست که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتهاست
و از نسبت حضور و آگاهی مراد داشته اند لیکن چون در ماورای آفاق و انفس و ورای سلوک و جذبه ولایت اولیا را
قدمگاهی نیست و گذرگاهی نه ناچار این بزرگواران نیز از بیرون آفاق و انفس خبر نداده اند و از ماورای سلوک
و جذبه سخن سر نزده باندازه کمالات ولایت می فرمایند اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند در خود
می شناسند و حیرت در ذات ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون سبحانه الحمد و المنة که این بزرگواران هر چند از بیرون
انفس خبر نداده اند اما گرفتار انفس هم نیند میخواهند که انفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلت غیریت نفی آن
نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی
آن باید کرد ؎ نقشبندند ولی بند بهر نقش نیند ، هر دم از بوالعجبی نقش دگر پیش آرند ؎
نقشبندند ولیک از نقش پاک ، نقش ما هم گرچه پاک از لوح خاک ، اینجا سریست باید دانست که نفی
غیریت دیگر است و انتفای غیریت دیگر شتان ما بینهما آنکه گفتیم که ولایت را بیرون جذبه و سلوک و آفاق و انفس قدمگاهی
نیست زیرا که ماورای این ارکان اربعه ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را از آن شجره بلند بالا
دستی کوتاه است اکثر از اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و قلیلی از سائر امم به تبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوة والتحیات
باین دولت مهتدی گشته اند و باین راه جامع جذبه و سلوک قطع منازل بعد نموده در ماورای سلوک و جذبه قدم
نهاده اند و از دائره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق واپس گذاشته اند در مقام تجلی ذاتی برقی که
دیگران را کالبرق الخاطف است ایشان را دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است چه برقی و چه غیر برقی
زیرا که تجلی بنحو ظلیت می طلبند و نقطه از ظلیت برین بزرگواران کوه عظیم است بدایت کار این بزرگواران جذبه
محبت الهی است جل سلطانه و چون بغایت بی نهایت خداوندی جل سلطانه و عظم شانه این محبت ساعة
فساعة استیلا می یابد و قوت و غلبه پیدا میکند ناچار محبت ماسوی درجه فدرجه رو بزوال مے

می آرد و تعلق گرفتاری اغیار بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را استیلاء محبت خداوندی جل
سلطانه محبت ماسوی بالکل زائل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل سلطانه بجای آن نشست
تا چار اوصاف رذایل و اخلاق ردیه او بتمام مرتفع شد و متحلی باخلاق حمیده گشت و بمقامات عشره متحقق آمد تا آنچه بسیر
آفاقی تعلق داشت بی مؤنت سلوک تفصیلی و بی ریاضات و مجاهدات شاقه میسر شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید
و چون محبت بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه اتم باندازه قوت بشری حاصل گشت
مقامات عشره میسر شد و بهمین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیرا که مخبر
صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام المرء مع من احب و چون محبوب ماورای آفاق و انفس است محب او
نیز بحکم معیت از آفاق و انفس باید گذشت پس ناچار سیر انفسی را نیز وا پس گذارد و دولت معیت حاصل کند پس این
بزرگواران بدولت محبت نه با آفاق کار دارند نه با انفس بلکه آفاق و انفس تابع کار ایشان است سلوک و جذبه تفصیلی
معامله ایشان سرمایه این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب از آن لازم است و اطاعت محبوب مربوط باتیان
شریعت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که دین مرضی اوست تعالی پس علامت کمال محبت کمال
اتیان شریعت آمد و اتیان کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت
بندد در جمیع حرکات و سکنات متصور باشد که نصیب مخلصین است بفتح لام مخلصان مکسور اللام ازین معامله ناامید
والمخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه و تصفیه
تطهیر نفس است از اخلاق ردیه و اوصاف رذیله که رئیس آن همه و نام گرفتاری است بانفس و حصول مراد است و هواهای
نفس است پس از سیر انفسی چاره نبود و از صفات ذمیمه بصفات حمیده رفتن گذر نه و سیر آفاقی خارج از مقصود است
و غرض معتد به بآن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری انفس است چنانچه
کسی دوست میدارد بواسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست میدارد
برای تمتع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در سیر انفسی دوستی خود بواسطه استیلاء محبت حق جل
و علا زایل گشت دوستی فرزند و مال در ضمن آن نیز زایل شد پس انفس ضروری آمده و سیر آفاقی
بطفیل و در ضمن آن میسر گشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بانفس مقصور گشت و آفاقی بطفیل
و ضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت قطع آن بدهند و بی تحمل توقفات بانجام آن

رسانند و اگر فرصت قطع آن ندهند و بتوقفات مبتلا سازند نزدیک است که آفاقی را داخل مالا یعنی
شمرده شود و از موانع حصول مطلوب اعتداد نموده آید سیر انفسی هر قدر که قطع کرده شود مغتنم است که از شائبه عبث
رفتن است نعمت عظیم است که این سیر را بانجام رسانند و بیرون دائره نفس خرامد چه در کار است
که کسی تلوینات نفس را در مرآت آفاق مشاهده نماید و تغیرات خود را در آفاق معاینه کند چنانچه
صفای قلب خود را مثلا در مرآت مثال معلوم سازد و آن صفا را بصورت نور سرخ ببیند چرا وجدان
خود را کار نفرماید و نظر بسوی خود صفائی آنرا احاله نکند مثلی مشهور است که دوازده ساله طبیب چه حاجت
چه بوجدان صحیح خود تلوینات احوال خواهد دریافت و نبض صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت
آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار دارد اما جمیع آنها راجع به ظلال است
و تسلی بشبه و مثال هرگاه سیر انفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رسائل و مکاتیب تحقیق
آن نموده است سیر آفاقی باید که بظل ظل متعلق شود چه آفاق همچون ظل است مر نفس را و مرآت است
مر ظهور او را سبحانه باید دانست که احوال نفس را که در مرآت آفاق مشاهده می نمایند و صفا و تجلیه را از آنجا معلوم
میسازند در رنگ آنست که کسی در خواب یا در واقعه در عالم مثال خود را پادشاه ببیند یا خود را قطب وقت
آنجا مشاهده نماید فی الحقیقه نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف
گردد غایة ما فی الباب از این خواب و از این واقعه استعداد پادشاهی و قابلیت قطبیت او معلوم می
گردد چه باید کشید تا معامله از قوت بفعل آید و از گوش به آغوش رسد در ما نحن فیه نیز تزکیه و تجلیه منوط بسیر
انفسی است آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد و قابلیت تزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر انفسی خود را
مزکی و مطهر نبیند و بوجدان خود را مصفی نیابد فی الحقیقه از فنا بی نصیب است و از تحقق بمقامات بی بهره است و از اطوار مشعشعه
بجز پوست بدست نیاورده پس ناچار سیر انفسی داخل سیر الی الله گشت و تمامی سیر الی الله که مقام فنا است مربوط بتمامی سیر انفسی شد
و سیر فی الله مراحل بعد از سیر انفسی صورت می بندد و کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف
سعادت آثارا چون در سیر انفسی تعلق علمی وجهی که بذات سالک منسوب بوده زائل میگردد و گرفتاری که بخود داشت
مرتفع میشود و گرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری خود است فنا از خود زائل میگردد چه گرفتاریهای دیگران بواسطه گرفتاری
خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس راست آمد که سیر انفسی قطع گشت و سالک همین یک سیر هم از گرفتاری دیگران نجات یافته بمرتبه بلند

سیر آفاقی در ضمن

آن تحقیق معنی سیر انفسی و معنی سیر آفاقی بی تکلف رو آمده چه فی الحقیقه سیر در انفس است و قطع تعلقات هم سیر آفاق است چه قطع تعلقات انفس بتدریج سیر در انفس است قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر انفسی صورت می یابد سیر در آفاق است بخلاف سیر آفاقی و سیر انفسی بطور دیگر که محتاج بتکلف است چنانچه گذشت بلی هر جا حقیقت است از تکلف آزاد است والله سبحانه الموفق لشمول ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرتبه سالک که در سیر انفسی گفته اند و آنرا تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقه آن ظهور ظهور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تخلیه نیست بلکه ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات است که محصل تجلیه است و مسهل تزکیه و تصفیه بیانش آنست که سبقت ازان طرف است که منشا مبدا است اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرتبه طالب بحصول می پیوندد تا ظلمات و کدورات طالب را زایل گرداند و تصفیه و تزکیه او را حاصل کند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی سیر انفسی است تجلیه صورت می بندد و استعداد تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه میگردد پس در سیر انفسی تحصیل تجلیه است که منوط بتزکیه و تصفیه است اما و تجلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تجلیه بود نه حقیقت تجلیه تا در سیر انفسی حصول تجلیه و ظهور متصور شود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن ظلی بر گسستن متقدم است تا ظلی از ظلال مطلوب در مرتبه سالک منعکس نشود از غیر مطلوب گسستن متصور نباشد اما پیوستن باصل بعد حصول گسستن است پس از مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد ازان پیوستن ظلی باید داشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد ازان پیوستن باصل باید نمود تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد شیخ ابو سعید خراز قدس سره در تحقیق این مقام میگوید تا نرهی نیابی تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظل پیش از رهیدن است و یافت اصل بعد از رهیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از ظلمات خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب بر زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع پادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه است هر چند تخلیه و تصفیه بی مقدمه طلوع شان متصور نیست فظهر الحق وارتفع النزاع و زال الاشتباه والله سبحانه الملهم

مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد فضل صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در ان حضرت ذوق یافت هست نه یافت و در تحقیق اندراج النهایة فی البدایة که خاصه این طریقه علیه است و بیان افضلیت این طریقه بر طرق دیگر

[illegible] عبارات مشایخ این طریقه علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که در ان

حضرت جل سلطانه ذوق یافت ست نه یافت این سخن منا مقام اندراج نهایت در بدایت ست که موطن جذبه خاص
این بزرگواران ست دران مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص بانتهاست لیکن چون چاشنی از نهایت
در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر ست و چون از جذبه معامله بیرون رود و از ابتدا بتوسط آید ذوق یافت
نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت باشد نه ذوق یافت چون کار بنهایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت
مفقود بود و چون ذوق یافت در منتهی مفقود ست ناچار التذاذ و حلاوت در حق وی کمتر ست منتهی ذوق و حلاوت
را در وقت اول گذاشته ست و در آخر مخمول نادیده بی حلاوت و بی مزگی گشته کان رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وصحبه وسلم و بارک متواصل الحزن دایم الفکر سوال چون منتهی را یافت مطلوب میشد ذوق یافت چرا
مفقود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب ست ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب باطن منتهی است
که بعد از انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت باین دولت مشرف گشته ست و چون باطن را از ظاهر او تعلق کا نمانده
ست ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند و از یافت باطن ظاهر ذوق نگیرد و ملتذ نشود پس باطن منتهی را
یافت مطلوب حاصل بود و ظاهر او را ذوق آن یافت نباشد باقی ماند ذوق باطن که یافت نصیب اوست
چون باطن نصیبی از بیچونی یافته ست آن ذوق او نیز از عالم بیچونی خواهد بود و در مدرک ظاهر که سراسر چون است
نخواهد در آمد پس مناسب ست که بظاهر نفی ذوق آن باطن نماید و باطن نیز در رنگ خود بی حلاوت داند چه ذوق
چون دیگر ست و ذوق بی چون دیگر و چون ظاهر منتهی از ذوق باطن او خبر ندارد عوام ظاهر بین از باطن منتهی
چه خبر خواهند داشت و غیر از انکار نصیب ایشان چه خواهد بود ذوقی که بفهم ایشان در آید ذوق ظاهر ست که از
عالم چون ست از ینجاست که سماع و رقص صحیحه و اضطراب و مثال اینها که از احوال ظاهر ست و از اذواق
صورت نزد ایشان عزیز الوجود ست و عظیم القدر بلکه بناست که اذواق و مواجید را منحصر درین
امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور انکار نمایند اهدنا الله سبحانه سواء الصراط احوال
ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد و نسبت بیچون نصیبی دارد بمدرک ظاهر او نمی در آید بلکه ظاهر نفی
آن ذوق حاکم ست هر چند بیافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمی تواند دریافت
پس نظر بظاهر توان گفت که منتهی را یافت میسر ست اما ذوق یافت مفقود ست و در مبتدی شاید این
طریق عالی که ذوق یافت اثبات نمایند با وجود فقدان یافت بواسطه آنست که این بزرگواران را در ابتدا

[illegible]

چاشنی از انتها درج مینمایند و بطریق انعکاس پرتوی از نهایت در باطن مبتدی رشید می اندازند و چون ظاهر
مبتدی بباطن او مرتبط است و قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت و آن چاشنی
ولایت از باطن بظاهر مبتدی می دود و ظاهر را برنگ باطن او منصبغ میسازد و ذوق یافت بی اختیار در ظاهر
او وا میگردد پس ثابت آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان علو طریقه اکابر
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و رفعت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال اهتمام این بزرگواران
در حق مریدان و طالبان مفهوم می گردد در قدم اول آنچه خود دارند باندازه حوصله مرید رشید بطالب صادق عطا می فرمایند
و بعلاقه و ارتباط صحبت بالتفات و انعکاس تربیت او می نمایند بعضی از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم از سخن اندراج
النهایه فی البدایه که ازین بزرگواران صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این سخن تردد دارند و تجویز نمی کنند که
مبتدی این طریق را بر منتهی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی اینطریق با منتهی طرق دیگر از
کجا فهمیده اند بیش از اندراج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر نزده است و این عبارة دلالت بر مساوات
ندارد و مقصود ایشان آنست که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایت خود بطریق
انعکاس بمبتدی رشید عطا می فرماید و در بدایت او نمک نهایت خود مندرج مینماید مساوات کجاست و محل اشتباه کدام
در حقیقت آن چه گنجایش تردد است و این اندراج دولتی است بس عظیم مبتدی این طریق هر چند حکم منتهی ندارد
اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و وصول و طی منازل آن نشد
از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت او را ملیح و نمکین خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طرق
دیگر که از نهایت دور از کارند و در قطع منازل و طی مسافات زیر بار وادی هزار رواحی اگر ایشان را فرصت این قطع
نه دهند و طی مسافات در حق ایشان تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طرق دیگر فرق
واضح گشت و مزیت این مبتدی بر دیگر ارباب بدایت لازم شد باید دانست که در میان منتهیان اینطریق و طرق
دیگر همین قدر فرق است و مزیت این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت اینطریقه
علیه و بلندی نهایات سایر طرق منشأ است این سخن را ازین باور دارند یا نه اگر بر سر انصاف آیند شاید باور دارند
نهایتی که بدایت و نهایت آمیز باشد از نهایات دیگران البته امتیاز خواهد داشت و ناچار نهایت آن نهایات خواهد بود
۵ سالکه نموده است انهارشان ببدایت در سلاسل دیگر را میگویند که نهایت ما وصول بحق است بخلاف

و آنرا شما بدایت خود میگوئید پس از حق کجا خواهید رفت و نهایت شما ورای حق چه خواهد بود که ما از حق بحق میرسیم
جل سلطانه از ظلیت گریخته باصل الاصل می پیوندیم و از تجلیات اعراض نموده متجلی را می جوئیم و ظهورات را وا
گذاشته ظاهر را و بطن البطن بطون میخواهیم و چون در بطنیت مراتب متفاوته است از یک بطنیت بابطنیت دیگر میرسیم و
از آن بطنیت دیگر بابطنیت ثالث قدم می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بسیط حقیقی
است اما و اسع است نیز زبان وسعت کر طول عرض دارد که از امارات مکان و علامات حد و نهایت است و وسعت او تعالی
در رنگ او سبحانه بیچون و بیچگونه است و سیر که در آن وسعت واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است و مسافت سیر نیز با وجود
بیچونی و چندی بقوت بیچونی و بیچگونگی قطع آن منازل بیچونی می نماید و از چون به بیچون می گراید بیچارگان
بی سر و برگ از حقیقت معامله چه دریابند و گرفتاران عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعتراض می
انگارند و بنا دانی خود تشنیعها می نمایند ﻫ بی‌خبری چند ز خود بیخبر ٭ عیب پسندند بزعم هنر ٭ این قدر نمی فهمند
که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات نیز حق است
سبحانه و نهایت ایشان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند
پس تواند که جمعی را نهایتی میسر شده باشد که ورای نهایت ایشان بود و دون نهایت آن بزرگواران علیهم الصلوات
و التحیات باشد پس ثابت است اندکه نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوایف علی تفاوت درجاتهم
ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول بحق میدانند جل سلطانه لیکن بسیاری هستند که ظلال و
ظهورات حق را حق میدانند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس نهایات جمیع ارباب
نهایات لنفس الامر وصول به حق نشد تعالی و تقدس بلکه بزعم هر یکی منتهای او حق است سبحانه پس اگر ابتداء
یکی ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس که نهایت دیگریست بزعم حقانیت و نهایت آن یکی وصول
بحق باشد تعالی که ماوراء آن ظلال و ظهورات است چه استبعاد بود و چرا محل انکار و اشتباه باشد ﻫ قاصری
گر کند این طائفه را طعن قصور ٭ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ٭ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ٭ روبه
از حیله چسان بگسلد این سلسله را ٭ ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکفرین

مکتوب چهل و چهارم به محمد صادق ولد حاجی محمد مومن صدور یافته در جواب استفسار او که از وحدت
وجود پرسیده بود و تطبیق دادن آن با علوم شرعیه و ایضا پرسیده بود از احب الله سبحانه عبد الله بچه معنی است الحمد لله و سلام

علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که صوفیه بوحدة وجود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طائفه از
فرقه ناجیه اند حقیقت این معامله نزد تو چیست محبت انا التحقیق این مبحث را این فقیر در مکتوبات و رسائل خود بتفصیل
نوشته است و نزاع فریقین را لفظی راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود بضرورت
چند کلمه نوشته آمد بدانند که از صوفیه علیه هر که بوحدت وجود قائل است و اشیا را عین حق می بیند تعالی
و حکم به همه اوست می کند مرادش آن نیست که اشیا با حق جل و علا متحد اند و تنزیه تنزل نموده تشبیه گشته است
و واجب ممکن شده و بیچون به چون آمده که این همه کفر و الحاد است فهو سبحانه الآن کما کان فسبحان من لا یتغیر
بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان او سبحانه و تعالی بر همان صرافت اطلاق خود است از اوج وجوب
بحضیض امکان میل نفرموده بلکه معنی همه اوست آنست که اشیا نیستند و موجود اوست تعالی و تقدس منصور
که انا الحق گفت مرادش آن نیست که من حقم و با حق متحدم که آن کفر است و موجب قتل او بلکه معنی قول او آنست
که من نیستم موجود حق است سبحانه نهایة ما فی الباب صوفیه اشیا را ظهورات حق میدانند تعالی و تقدس و مجالی اسما
و صفات او سبحانه می انگارند بی شائبه تنزل و بی مظنه تغیر و تبدل در رنگ آنکه ظل از شخص ممتد شود نمی توان
گفت که آن ظل با آن شخص متحد است و نسبت عینیت دارد یا آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه
آن شخص بر صرافت اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی شائبه تنزل و تغیر هر چند بعضی اوقات جمعی را
بواسطه کمال محبت که بوجود آن شخص پیدا کرده اند وجود سایه از نظرشان مختفی گردد و غیر از شخص هیچ چیز مشهود ایشان
نباشد شاید که بگویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است و موجود همان شخص است و بس ازین تحقیق لازم آمد
که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند تعالی نه عین حق جل سلطانه پس اشیا از حق باشند نه حق جل شانه پس معنی
کلام ایشان که همه اوست همه از اوست باشد که مختار علماء کرام است و نزاع در میان علماء کرام و صوفیه عظام کثرهم
سبحانه الی یوم القیام فی الحقیقة ثابت نباشد و مآل قولین یکی بوده این قدر فرق است که صوفیه اشیا را ظهورات
حق میگویند تعالی و علما ازین لفظ نیز تحاشی مینمایند از جهت تحرز نمودن از توهم حلول و اتحاد سوال صوفیه اشیا را
با وجود ظهورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج جز حق را نمی بینند سبحانه و علما اشیا را موجودات خارجیه
میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت شد جواب صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج وجود وهمی
ازرا اثبات مینمایند و از اثرات خارجی میگویند و از کثرت وهمیه خارجیه انکار نمیکنند مع ذلک میگویند که این وجود وهمی

که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجودات وهمیه است که بارتفاع وهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار ندارد
بلکه این وجود وهمی و این نمود خیالی چونکه بصنع حق است سبحانه و نقاش قدرت کامله اوست تعالی از زوال محفوظ
است داخل مضمون معامله این نشاء و آن نشاء با آن مربوط است سوفسطائی که عالم را اوهام و خیالات
می داند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم و خیال هم انگار میگویند که وجود اشیا تابع اعتقاد ماست نفس امر متحقق ندارند
اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین را اعتقاد آسمان و شیرین را اگر تلخ دانیم تلخ است و تلخی اعتقاد
ما شیرین بالجمله این بیخردان انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه مینمایند و اشیا را باو تعالی مستند نمیدانند
ضلوا فاضلوا این صوفیه اشیا را در خارج وجود وهمی که ثبات و استقرار دارد و بارتفاع وهم مرتفع نمیگردد و احکام
مینمایند و معامله این نشاء و آن نشاء که متعلق بموجود است آن وجود مربوط میسازند و علما اشیا را در خارج موجود
میدانند و احکام خارجی ابدی بر اشیا مرتب میسازند ... و اثبات وجود اشیا را بجنب وجود حق جل و علا ضعیف
و نحیف تصور مینمایند و وجود ممکن را نسبت بوجود واجب تعالی و تقدس ... نزد فریقین اشیا را
در خارج وجود ثابت گشته که احکام این نشاء و آن نشاء بآن مربوط است و بارتفاع وهم و خیال بر غیر مرتفع است
فارتفع النزاع و نزال بخلاف ... الا آنکه صوفیه ان وجود را وهمی میگویند از آنکه در وقت عروج وجود اشیا از
نظر ایشان مختفی میگردد و غیر از وجود حق جل شانه در نظر شان نمی ماند و علما از اطلاق لفظ وهم بر آن وجود تحاشی
مینمایند موجود وهمی نمیگویند تا قاصر نظری بارتفاع آن حکم نکند و از ثواب و عذاب ابدی انکار ننماید سوال صوفیه که
اشیا را وجود وهمی اثبات می نمایند مقصود شان آنست که این وجود با وجود ثبات و استقرار از نفس امری نیست و جز
در وهم ندارد و غیر از نمود تصدیه نیست و علما اشیا را در خارج موجود میدانند با وجود نفس امری فالنزاع باق جواب
وجود وهمی و نمود خیالی چون بارتفاع وهم و خیال مرتفع نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال وهم جمیع متوهمان این وجود
ثابت است بزوال آنها هرگز زائل نمیگردد و لا نعنی بالواقع و نفس الامر الا هذا انقدر هست که این نفس امری که در وجود
ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشئی دارد و نزدیکست که آنرا در موهومات
و متخیلات شمرده شود و در رنگ اتراکی مشکک که باید گر تفاوت خاص دارند چنانچه وجود ممکن که نسبت بوجود واجب تعالی حکم لا
... و نزدیک است که آنرا در عدمات شمرده آید فلا نزاع فی الحقیقة سوال وجود همه اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در
موجودات متعدد باشد در نفس الامر یک موجود نبود و این منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس امری آن دو حا

وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع نقیضین ممنوع است این بحث بمثالی روشن
گردد و صورت زید مثلا که در مرآت می نماید نفس امر در مرآت هیچ صورت کائن نیست زیرا که آن صورت نه در تجرد
مرآت است و نه در روی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و پس از اراده خیالی آنرا در مرآت
حصولی نیست و این وجود وهمی و اراده خیالی که صورت را در مرآت پیدا شده است نیز نفس امریست لهذا اگر کسی گوید
که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلا و عرفا او را درین کلام صادق میدانند و محق می انگارند و چون مبنای ایمان بر
عرف است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که و الله من صورت زید را در آئینه دیده ام می باید که حانث نشود پس درین صورت هم عدم
حصول آن صورت زید در مرآت نفس امریست و هم حصول آن صورت در مرآت و باعتبار تخیل و توهم نفس امری الا نفس امر
سابق مطلقا نفس امر است و نفس امر لاحق بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است باعتبار توهم و تخیل که منافی نفس امر است
اینجا همان باعتبار تحصیل نفس امر گشته است اذ لولاه لما حصل هذه نفس الامر مثال دیگر نقطه جواله است که باعتبار توهم و تخیل صورت
دائره در خارج ثبوتی پیدا کرده است و اینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امریست و هم حصول آن دائره
در خارج باعتبار توهم و تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امریست و حصول آن دائره بملاحظه
توهم و تخیل نفس امر تبعی پس اول مطلق است و ثانی مقید است پس دو ما نحن فیه وحدت وجود مطلقا نفس امر است
و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پس بملاحظه اطلاق و تقیید در میان این دو نفس امر تناقض نباشد
و اجتماع نقیضین ثابت نبود سوال چون زوال وهم جمیع اوهام فرض کرده شود وجود وهمی و نمود خیالی
چگونه ثابت باشد جواب این وجود وهمی بمجرد اختراع وهم حاصل نشده است تا بزوال وهم زائل گردد
بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه وهم حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است ناچار بزوال وهم خلل نپذیرد و
وجود وهمی باین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است و چون خلق او
تعالی هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده
است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده شد هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد وهم
بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امریست و آنکه گفتم که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق
فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه را حصولی و ثبوتی نیست مگر در حس و وهم و نکته
آنکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را ده چیز وانماید آن ده چیز را حصولی نیست مگر

مگر در حس و وهم و نفس امر جز یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله خداوندی جل سلطانه
ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و عروض زوال محفوظ باشند نفس امری میگردند پس آن ده چیز هم در نفس
امر هستند و هم نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود نیستند و به ملاحظه حس و وهم هستند
قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد شعبده بازی نموده بودند
و درین اثنا طلسم شعبده باغ درختهای انبه بنظر آوردند و نمودی بودنها را ظاهر ساختند و در همان مجلس نمو کنان
درخت های کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس از آن بارها تناول نمودند درینوقت آن سلطان
حکم کرد که شعبده بازان را بقتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبده اگر شعبده باز را بکشند آن
شعبده بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود می ماند و اتفاقا چون آن شعبده بازان را کشتند
آن درختهای انبه بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان بحال
خودند و مردم از میوه آنها می خورند و ما ذلک علی الله بعزیز پس درین صورت متنازع فیه حضرت حق سبحانه و
تعالی که جز او در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسما و صفات خود را در پرده صور ممکنات در
مرتبه حس و وهم ظاهر ساخت و بوجود وهمی ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیا جلوه گر گردانید یعنی
اشیا را بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و وهم ایجاد فرموده تا نمود وهمی و ثبوت خیالی پیدا کردند پس بود
اشیا باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده
است و در صنع اشیا اتقان مرعی داشته و معامله ابدی باینها مربوط ساخته ناچار وجود وهمی و ثبوت خیالی
اشیا نیز نفس الامر گشته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج باعتبار نفس الامر هم موجود اند
و هم موجود نیند لیکن بدو اعتبار چنانچه گذشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که از علمای محققین بودند قدس سره میفرمودند
که قاضی جلال الدین اکرمی که از علمای متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است
شریعت که مبنای آن بر احکام متباینه و متمایزه است باطل میگردد و اگر نفس امر کثرت است قول صوفیه که بوحدت
وجود قایلند باطل میشود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امر است و نیز بیان فرمودند
بخاطر فقیر نمانده است که در بیان آنچه فرمودند بچه درینوقت بخاطر فقیر ریخته در تسوید آورده والامر الی الله سبحانه
پس صوفیه که بوحدت وجود قائل اند محققند و علما که بکثرت وجود حاکمند نیز محق مناسب احوال صوفیه

وحدت است و مناسب احوال علما کثرت زیرا که مبانی شرایع بر کثرت است و تغایر احکام بکثرت مربوط است و
دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و تنعیم و تعذیب اخروی بکثرت تعلق دارد چون حضرت حق سبحانه و تعالی
بحکم فاحببت ان اعرف کثرت را می خواهد و ظهور را دوست میدارد و بقا این مرتبه نیز ضروری است چه مرتبه بقا
مرتبه مرضی و محبوب رب العالمین است سلطان فی شان لا خدم و حشم باید و عظمت و کبریای او را ذل و افتقار دیگران
در کار است معامله وحدت وجود هرچند که حقیقة است معامله کثرت نسبت باو در رنگ مجاز لهذا آن عالم را عالم حقیقت
گویند و این عالم را عالم مجاز اما ظهورات چونکه محبوب او تعالی گشته است و بقای ابدی اشیا را عطا فرموده است
و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور شده است و این مجاز
متعارف گشته نقطه جواله هرچند که حقیقة است و دایره که ناشی از آن نقطه است کالمجاز اما حقیقت آنجا مهجور است و آنجا
متعارف است مجازیست و التقاء پرسیده بودند معنی این قول اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب بدهند که چون دوست دارد
حق سبحانه و تعالی بنده را ذنب از وی صادر نشود که اولیا حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگرچه جایز است که ذنب از
ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که از ذنوب معصوم اند جواز صدور ذنب هم از ایشان مسلوب
و چون ذنب از اولیا صادر نشود یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود و پس در صورت عدم صدور ذنب لا یضره
ذنب درست است کما لا یخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول
بدرجه ولایت صادر شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات العلی **مکتوب چهل و پنجم** بحقایق آگاهی معارف دستگاهی خواجه
حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه عالم بتمام مجالی اسما و صفات واجبی است جل سلطانه بخلاف
ذات که ممکن از آن دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی از ازل نداشته اند بنا می عرض است
بوی از جوهریت نیافته و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما
از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است از معارف غریبه نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه حضور
خوص نموده می آید توجه بلیغ نمایند باید دانست که عالم بتمامه مجالی و مظاهر اسما و صفات واجبی است
تعالی و تقدس اگر ممکن حیات است مرآة حیوة واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرآة علم

اوست سبحانه واگر قدرتست هم مرتبت قدرت اوست تعالی علی هذا القیاس وذات او تعالی در عالم مظهری
نیست و مرآتی نه با که ذات او تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز اشتراکی نه اگرچه آن مناسبت
وهم بود و آن مشارکه درصورت باشد ان الله لغنی عن العلمین بخلاف اسما وصفات که با عالم مناسبت اسمی دارند و
مشارکه صوری در میان ایشان ثابت است چنانچه در واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است
وچنانچه انجا قدرتست اینجا نیز صورت آن قدرتست بخلاف ذات که ممکن ازان دولت بی نصیب است و قیام
بخود در حق وی ارزانی نداشته اند بلکه ممکن چون بر صور اسما وصفات او تعالی مخلوق است تمامه عرض است و بوی
از جوهریت نیافته و قیام او بذات واجبی است تعالی وتقدس و ارباب معقول که ممکن را بجوهر وعرض تقسیم نموده
اند از ظاهر بینی است و قیام بعض ممکن ببعض دیگر ثابت است از قبیل قیام عرض بعرض است نه از قبیل قیام عرض
بجوهر بلکه فی الحقیقة آن هر دو عرض بذات واجبی قیام دارند تعالی جوهریتی در میان ایشان ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات
اوست تعالی وتقدس پس ممکن را فی الحقیقة ذات نبود که صفات او قائم بآن ذات باشند بلکه ذات مر واجب است
تعالی که صفات او تعالی و هم چنین جمیع ممکنات باو قایمند و اشارتی که هر یک بذات خود بلفظ انا می نماید آن اشاره
فی الحقیقة بجمیع بهمان یکذاتست که همه را قیام باوست اشاره کننده داند یا نداند هر چند ذات تعالی مشار الیه هیچ
اشارت نیست و با هیچ چیز متحد نه این معارف غامضه را گوشه نظر اند با معارف توحید وجودی خلط نکنند و
دست در گریبان یکدیگر ندانند ارباب توحید وجودی جز یکذات تعالی وتقدس موجود نمیدانند و اسما وصفات او تعالی نیز عین ذات
علمی می انگارند و حقایق ممکنات را میگویند که بوی از وجود بایشان نرسیده است الاعیان ما شمت رائحة الوجود
کلام ایشان است و این فقیر صفات او تعالی نیز موجود بوجود زاید میداند چنانچه علما اهل حق فرموده اند
و ممکنات را که ظلال اسما وصفات او تعالی اند نیز وجودی اثبات مینماید غایة ما فی الباب ممکنات را غیر از عرض که
قیام بخود ندارند نمیداند و جوهریت که قیام بخود دارد در ممکنات اثبات نمی کند و همه را قیام بذات او تعالی و تقدس
مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی وممکن با واجب متحد است جل
شانه این محال است که مستلزم قلب حقایق است جواب گوییم که ذات ممکن یعنی ماهیة و حقیقت
او همان اعراض متعدده مخصوصه است که ظلال اسما وصفات واجب تعالی واین اعراض را بذات
واجب تعالی وتقدس هیچ عینیتی نیست و بهیچ وجه اتحادی نه تا قلب حقایق لازم آید بیش ازین نیست که قیام

ایراعراض بان ذات حق تعالی و قیوم جمیع اشیا اوست سبحانه سوال چون اشاره هر یک که بذات خود بلفظ
انا می نماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب
بود تعالی چه اشارت هر کس بلفظ انا بماهیت و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعینه سخن
ارباب توحید وجودیست جواب آرا می اشارت هر کس بلفظ انا هر چند به حقیقت خود است اما حقیقت او چون
اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد و چه عرض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت حسی نیست چون
حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع به مقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن که همان
اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انا می او بواسطه عدم قابلیت حقیقه او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب است
تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب نگشت تعالی و تقدس و دلیل سخن ارباب توحید
شد عجب معامله است انا می ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول سجافی وانا الحق تکلم
نکند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او
تعالی و آن ممتنع است جواب امتناع قیام حوادث بمعنی حلول حوادث است در ذات
او تعالی که محال است لیکن قیام اینجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنی ثبوت و تقرر است
یعنی تحقق و تقرر ممکن بذات واجب است تعالی سوال چون ممکن بذات واجب است تمامه
عرض شد از محل او را چاره نبود که قائم بآن باشد و آن محل کدام است ذات واجب نیست
تعالی و هم چنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر
بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از معنی حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات
محل نموده اند و بغیر محل ثبوت او را محال انگاشته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ
درکار نباشد محسوس و مشاهد ماست که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالی هیچ حلول و محلی درمیان نیست
ارباب معقول انرا باور ندارند تشکیک ایشان مصادم بداهت ما نمی شود و یقین ما بتشکیک ایشان زایل نمی گردد
و این مبحث را انشاء الله تعالی واضح گردانیم ارباب طلسم و اصحاب سیمیا چیزها می نمایند از جنس اجسام غریبه و اعراض عجیبه
در صورت هر کس می داند که این اجسام را در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب
طلسم است و هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز می دانند که درین قیام شائبه حالیت و محلیت نیست بلکه ثبوت

و تقرر اینها بذات صاحب طلسم ست بی توهم حلول و در ما نحن فیه نیز همین تصویر ست چه حضرت حق سبحانه
و تعالی اشیا را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده و اتقان و احکام در صنع اینها مراعات نموده و معامله ابدی
و تنعیم و تعذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قایم بذات حق اند
سبحانه بی شائبه حلول و بی مظنه حالیت و تمثیل دیگر صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود ابلهی
باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انگارد و آن تماثیل را جواهر انگاشته قایم بخود داند و اگر فرضا شخصی
آن صور را اعراض داند و قایم بغیر تصور نماید و بعلت عرضیه طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت
آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه ست که به تقلید مردم انکار بدیهات خود مینماید تمیز وار و ببداهته می یابد
که آن صور را اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بمحال ندارند همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات
در رنگ آن صور اند و مثل آن تماثیل هستند غایة ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور و تماثیل
را بصنع کامل خود بر نهجی اتقان و احکام داده ست که از خلل مصون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروی
ابدی باینها مربوط ست که امر غیر مره از متکلمین نظام که از علما معتزله ست بحکم رؤیته من غیر رأیه عالم را
مجموع اعراض دانسته ست و از جوهر خالی انگاشته علی ان الکذوب قد یصدق چون او از کوته نظری
قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطانه ندانسته مورد طعن و تشنیع عقلا گشته ست چه
عرض را از قیام بغیر چاره نبود و بوجود جوهر قایل نیست تا قیام را باو مستند سازند و از صوفیه صاحب
فتوحات مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارت از ذات احدیت داشته
جل سلطانه لیکن بعدم بقای این اعراض در دو زمان حکم کرده ست و گفته عالم در هر آنی
بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و نزد فقیر این معامله شهودیست نه وجودی چنانچه در حواشی
رباعیات بتحقیق این بحث نموده ست سالک را در توسط احوال پیش از آنکه ماسوی از نظر او مطلقا مرتفع گردد در آنی چنان
می بیند که عالم معدوم گشته ست و در آن ثانی می یابد که عالم موجود ست و در آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن رابع موجودی
انگارد تا آنکه بفنای مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوی را معدوم یابد و درین زمان در شهود او عالم مستمر العدم ست و همچنین
چنین در توسط ــــ حصول بقا و رجوع بعالم گاهی عالم بنظر میدر آید و گاهی مختفی میگردد و از اینجا نیز حالت تجدد
امثالی متوهم میگردد و همین عارف را معامله بقا بمقام تکمیل و ارشاد و استهناد فرمایند باز عالم بنظر او خواهد درآمد و عالم را مستمر الوجود خواهد یافت

با انجام میرسد در رجوع بعالم

پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه بر یکو تیره دست اگر تذبذب ست در
شهود ست و الله سبحانه اعلم بالصواب و حکم بعدم بقاء اعراض در دو زمان که بعضی از متکلمین گفته اند
مقبول ست و ثبوت نه پیوسته داده اند که بر عدم بقای اعراض آورده اند تا تمام اند این معارف غامضه گویا
سبق آموز یاران آنجا بود لمعات فرستاده بنقل آنها ابتهاج بشوق کنند التفات فرمایند چون در دفتر سلیمی
بود بهر کدام از یاران کرامت علمی ده نوشته است با انکشاف این معارف نموده اند والسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب چهل و ششم بملا حامد بنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبه که متضمن طریقت و حقیقت
و شریعت ست و در بیان آنکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و ولایت را
از شریعت چاره نیست و همیشه شریعت مکلف است و باطن گرفتاران معامله لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه
طیبه متضمن طریقت و حقیقت و شریعت ست تا زمانی که سالک در مقام نفی ست در مقام طریقت ست چون
از نفی تمام فارغ شود و ماسوی از نظر او منتفی گردد طریقت را تمام کرده باشد و بمقام فنا رسیده بود
و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بجذبه آید اسم ولایت صادق می آید و نفس از امارگی
باطمینان می گراید و مزکی و مطهر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بجزو اول این کلمه طیبه گشت که نفی
و اثبات ست باقی ماند جزو دویم این کلمه مقدسه که مثبت رسالة خاتم الرسل ست علیه و علی آله و علیهم الصلوات
والتسلیمات این جزو اخیر محصل و مکمل شریعت ست آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود
صورت شریعت بود و اسم و رسم او بود و حصول حقیقت شریعت درین موطن ست که بعد از حصول مرتبه ولایت
بحصول می پیوندد و کمالات نبوت کمل تابعان را بتبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات
والتحیات حاصل میگردد نیز درین موطن ست طریقت و حقیقت که محصلان ولایت اند گویا شرائط اند
از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت و ولایت را همچون طهارت باید دانست و شریعت
را همچون صلوة و در طریقت گویا ازاله نجاسات حقیقیه ست و در حقیقت ازاله نجاسات حکمیه تا
بعد از طهارت کامله شایان اتیان احکام شرعیه گردد و قابلیت ادای نمازی که نهایت مراتب قرب ست
و ستون دین ست و معراج مومن ست پیدا کند جزو اخیر این کلمه مقدسه را دریائی یافتم بیکران که جزو اول
در جنب آن قطره می نمود لهذا کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست ذره را

در جنب آفتاب چه مقدار بود   سبحان الله جمعی از کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند و شریعت
را که لب لباب است پوست انگاشته چه کنند نظر ایشان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جز پوست
بدست نیاورده اند و نبوت را به علت توجه بخلق قاصر انگاشته اند و این توجه را در رنگ توجه عوام ناقص
دانسته ولایت را که توجه بحق دارد جل و علا بر آن توجه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته
نمیدانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج رو بحق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه ازان ذکر خواهد یافت
و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت رو بخلق است اینقدر فرق است که در ولایت بظاهر متوجه
بخلق است و بباطن بحق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن متوجه خلق است و بکلیت خود
ایشان را بحق جل شانه دعوت مینماید و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب
و رسائل تحقیق آن نموده است و این توجه ایشان بخلق نه در رنگ توجه عوام است چنانچه کمان برده
اند بلکه توجه عوام بخلق از جهت گرفتاری ایشان است که بماسوی دارند و توجه خواص بخلق نه بواسطه
گرفتاری است بماسوی چه این بزرگواران گرفتاری ماسوی را در اول قدم وداع نموده اند و گرفتاری
بخالق خلق جل سلطانه بجای آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگواران را برای هدایت و ارشاد است تا
بخالق خلق جل سلطانه ایشان را رهنمونی فرمایند و بمراضی مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت
نمایند و شک نیست که این قسم توجه بخلق که مقصود ازان تخلیص ایشان است از رقیت ماسوی فاضلتر است
ازان توجهی که بتمامی خود بحق نماید جل و علا مثلا شخصی بذکر الهی جل سلطانه اشتغال دارد درین اثنا
نابینائی پیدا شد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود درینصورت
آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا نابینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نابینا
بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است ازو و از ذکر او و نابینا بنده است
محتاج که دفع ضرر ازوی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود و این تخلیص
او هم ذکر است که امتثال امر است در ذکر ادای یک حق است که حق مولا است جل شانه
و در تخلیص که بامر واقع شود ادای دو حق است حق عبد و حق مولی تعالی بلکه نزدیک

ست که ذکر گفتن درآن وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات
ذکر ناگفتن مستحسن ست چون در ایام منهی و در اوقات مکروه روزه نا داشتن و نماز ناگذاردن از روزه
داشتن و از نماز گذاردن بهتر ست باید دانست که ذکر عبارت از طرد غفلت ست بهر وجه که میسر شود
نه آنکه ذکر مقصود بر تکرار کلمه نفی و اثبات ست یا تکرار اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه
از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی شرعیه نموده آید همه داخل ذکر ست بیع و شری با مراعات حدود شرع
ذکر ست و هم چنین نکاح و طلاق با آن مراعات ذکر صوریست مباشر [illegible]
آمر و ناهی جل سلطانه نصب عین مباشر این امور ست پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکری
که باسم و صفت مذکور واقع شود سریع التاثیر ست و محبت بخش مذکور ست و قریب الایصال ست بمذکور بخلاف
ذکری که به امتثال اوامر و انتهاء از نواهی واقع شود که ازین صفات قلیل النصیب ست هرچند این صفات در بعضی افراد
که ذکر شان بامتثال اوامر و انتهاء از مناهی شرعیه ست بر سبیل ندرت یافته شود حضرت خواجه نقشبند میفرموده اند
قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تایبادی قدس سره از راه علم بخدا رسیده ست جل سلطانه و ایضا ذکری که باسم
و صفت واقع شود وسیله ایست مر ذکری را که بمراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعیه نمودن
بی محبت تام بصاحب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذکر اسم و صفت اوست تعالی پس اول آن ذکر باید تا بدولت
این ذکر مشرف گردد و معامله نهایت دیگر ست انجا نه هیچ وسیله الله یجتبی من یشاء برسر اصل سخن رویم و گوئیم که در ابتدا این معامله
سه گانه طریقت و حقیقت و شریعت معامله دیگر ست و کار و بار دیگر نتوان گفت که این معامله را در جنب آن
معامله هیچ اعتدادی و اعتباری هست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود با ثبات تعلق داشت صورت این معامله بود
و این معامله حقیقت آن صورت ست در رنگ صورت شریعت که در ابتدا بمرتبه عوام بحصول پیوسته بود و بعد
از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت میسر میگردد خیال باید کرد معامله که صورت او حقیقت باشد
و مقدمه او ولایت بود در گفت گو چگونه درآید و در بیان چگونه گنجد و اگر فرضا بیان کرده شود که دریابد چه
دریابد این معامله وراثت انبیا اولی العزم ست علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات که نصیب اقل قلیل است
هرگاه اصول درین معامله قلیل باشند فروع را چاره اقل خواهند بود سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب
عارف قدم از شریعت بیرون می نهد و به ماورای شریعت عروج مینماید جواب شریعت عمال ظاهر ست و آن معامله در نشأه

مبحث [illegible]

بباطن متعلق ست ظاهر به شریعت مکلف ست و باطن گرفتار آن معامله و چون این نشاة اعمال ست
باطن را از اعمال ظاهره مدد عظیم ست و ثمرات باطن مربوط باتیان شریعت ست که بظاهر تعلق دارد پس
همه وقت درین نشاة ظاهر و باطن را از شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریعت ست و نصیب باطن
نتایج و ثمرات پس شریعت ام جمیع کمالات آمد و اصل جمیع مقامات گشت نتایج و ثمرات شریعت مقصور برین
نشاة دنیوی نیست کمالات اخروی و نعمات سرمدی نیز از ثمرات نتایج شریعت ست پس شریعت
[illegible] ست و درین نشاة از ثمرات و نوال آن عالم منتفع ست و جمال آن فوائد از آنجا
ماخوذ ست سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق ست سبحانه و ظاهر بخلق
و خود در مکتوبات و رسایل خود نوشته و بالا نیز گذشته ست که در مقام نبوت که محل دعوت ست تمام رو
بخلق ست وجه توفیق چیست جواب این معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط ست
پس در وقت عروج باطن بحق ست سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفق شریعت غرا ادای حقوق اینها
نماید و در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشند و بکلیت خود خلق را بحق جل سلطانه دلالت فرمایند فلا منافاة
و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه بحق ست سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله نه باین معنی که ممکن عین
واجب ست سبحانه یا مرآت واجب ست تعالی ممکن حقیر را چه یارا که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا
قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن ست و اشیا را مرآت واجب
تعالی چنان متوهم نشود که صور اشیا در مرتبه صورت حلولی و سریانی نیست هم چنین این اشیا را در مرآت
واجب تعالی حلول و سریانی نه چگونه حلول متصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجودی نیست وجود صور در مرتبه
توهم و تخیل ست و بس آنجا که مرآت ست صور نیست و آنجا که صورت ست مرآت را آنجا بار ازان عار ست زیرا که صور را
بیش از نمود خیالی ثبوتی نیست و غیر از تحقق وهمی بودی نه اگر مکان دارند در مرتبه توهم دارند و اگر زمان دارند در مرتبه
تخیل دارند لیکن این نمودی و بودی اشیا چون بصنع خداوندی جل سلطانه از خلل مصون ست و از مزاحمت زوال محفوظ و معامله
ابدی بایشان مربوط ست و عذاب و ثواب سرمدی بایشان منوط بدانند که در مرتبه صورت ملحوظ
اولا صورت ست و التفات ثانی از برای شهود مرآت در کار ست و در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا
همان مرآتیت و التفات ثانی از برای شهود اشیا در کار ست و ایضا در مرتبه صورت نیز مرایای که

احکام و آثار مرآت‌اند اگر مرآت طولانی است مثلا صور نیز طولانی ظاهر میشوند و مرایای طول مرآت
میگردند و همچنین اگر مرآت صغیر است آن صغیر در مرایای صور ظاهر میگردد بخلاف مرآت ذات
واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او نمی توانند شد چه در آن مرتبه علیا هیچ حکمی و اثری نیست
بلکه همه نسبت آنجا مسلوب است اشیا اگر مرایا باشند چه چیز وا نمایند آری در مرتبه تنزل که موطن ثبوت
اسما و صفات است اگر اشیا مرایای صور احکام واجبی باشند گنجایش دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت
مثلا که در مرایای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصر و علم و قدرت مرتبه وجوبند که مرآت آن اشیا است اینها
احکام مرآت نیست اند که در مرتبه اشیای ظاهره ظاهر گشته اند و اگر گفتیم که در مرتبه واجب تعالی ملحوظ اولا
همان مرتبه است و التفات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند در آن مرتبه در کار است حال ابتدای رجوع
است که صور بنظر در آمده اند بعد از آنکه از نظر بتمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع باخر رسد
و سیر در اشیا دور و دراز واقع شود و استقرار در مرکز دائره امکان میسر گردد تا پاره شهود بغیب
مبدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود
و ندای الرحیل در زنند آنوقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم
و اکمل خواهد بود از آن شهود دیگر که قبل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که باخرت تعلق
دارد اکمل است از آن شهودی که بدنیا متعلق است ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق
المسکین ما یتجرع ٭ باید دانست که از تحقیق سابق لائح گشت که صورت شیء را که در مرآت مینماید در تخیل ثبوتی
نیست مرآت صرف بتجرد منزه است از حصول آن صورت این صورت را نتوان گفت که آئینه قریب
است و نیز نتوان گفت که آئینه محیط آن صورت است و با آن صورت است این قرب و احاطه و معیت نه از قبیل
قرب و احاطه جسم با جسم یا جوهر بعرض بلکه آنجا قرب و احاطه است که عقل در تصویر آن عاجز است و در ادراک کیفیت قاصر
در این صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و لله المثل الاعلی همچنین است قربی که
حضرت حق را سبحانه با عالم است و همچنین احاطه و معیت او تعالی معلوم الانیت است و مجهول الکیفیت ایمان
آریم که او تعالی قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه و معیت او تعالی ندانیم که چه حیثیت دارد چه این صفات
از صفات اشیا جدا است و از سمات امکان و حدوث علاحده هر چند نظری و تشبیهی آمد در عالم مجاز که قنطره حقیقت است

آورده است و به آئینه و صورت ایمای فرموده تا ممتنبهان بعنایت او تعالی از مجازی به حقیقت برند و از صورت
به معنی گرایند والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و هفتم** بخواجه محمد قاسم بدخشی صدور یافته در نصیحت
و تنبیه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند سبحان الله الحمد و المنة که از کلمه کلام آن اخوی
حرارت طلب مفهوم میشود و بوی از جمعیت می آید اما که این دولت اثر قرب صحبت است گرفتاریهای لا طائل
شما را نگذاشت که بکیفیت صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشد از خدا شرم
باید داشت مثل سلطان که از هزار کروز آدم برای خدا عز و جل انتخاب می کند دا از تعلقات شتی خود را جمع نمایند صحبت
بر شما درست شده است و به وجدان خود دریافته اید که یکساعت این صحبت به انوار ریاضات مجاهده است دریغ که
ازین صحبت گریزانند و بحیلهای خود را دور می اندازند جوهر استعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت بفعل
نیامده استعداد شما افتاده بلند است لیکن همت شما پست در رنگ طفلان از جوهر نفس بخزف ریزه های خسیس آرام گرفته
ع بوقت صبح شود همچو روز معلومت : که با که باخته عشق در شب دیجور : حالا هم هیچ نرفته است فکر
حال باید نمود عمده اینجا صحبت ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل شانه
گرامی نمود از صاحب دولت است مشغول باید داشت و هر چه منافی ذکر است ازان اجتناب باید نمود و در حل و حرمت
شرعی نیک احتیاط باید فرمود و مبالغه باید گذرانید و نماز پنجوقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان سعی بلیغ
مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا یابد ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالب بدخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بمقام رضا بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خواهان مطلوب باشند خبر فوت
قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزد مومن
از همه چیز عزیزتر و محبوب تر است چه اموال و چه انفس و احیا و اماتت فعل اوست تعالی که دیگری را در وی
دخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیزتر و محبوب تر خواهد بود و جای آنست که محبان از فعل محبوب
لذت بگیرند و عیش نمایند صبر چه دلالت کند که ایمای بکراهت دارد و مقام رضا هر چند از رغبت و سرور
خبر میدهد اما مرتبه التذاذ امری دیگرست ع عشق آن شعله است کو چون بر فروخت : هر چه جز معشوق
باقی جمله سوخت : تیغ لا در قتل غیر حق براند : در نگر زان پس که بعد لا چه ماند : ماند الا الله باقی جمله رفت : شاد باش ای عشق

شرکت سوز رفت و السلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و نهم** بخواجه گدا صدور یافته در بیان آنکه برای
ماسوی گام اول این طریق است سعی کنند که این کوتهی نشود حمده و نصلی علی نبیه و سلم علیه و علی آله الکرام
نصیحتی که باجوی خواجه محمد گدا نموده می آید بعد تصحیح عقاید کلامیه بعد اتیان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است جل سلطانه
برنهجی که یاد گرفته اند باید که ذکر الهی بحدی استیلا یابد که غیر مذکور را در باطن نگذارد و تعلق علمی و حبی را از ماسوی کوتاه
زائل گرداند الفرمان قلب را نسیان از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر به تکلف و تعمل
اشیا را بوی یاد دهند یاد نکند و نشناسد و همواره مستهلک و مستغرق مطلوب بود چون معامله تا اینجا رسد یک
گام درین راه زده شد سعی نمایند که از یک گام هم کوتهی نکنند و بدید و دانش غیر گرفتار نمانند ه
گوی توفیق و سعادت در میان افکنده اند کس به میدان در نمی آید سواران را چه شد ه بظاهر تعلقات
تاکمر مینماید اما بشوق تعلق خود را با رباب تعلق مخمور میدارند الصبی بالضرر لا یستحق النظر مسئله مقرره است
والسلام **مکتوب پنجاهم** بمیرزا شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت و
در بیان آنکه از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود و در بیان تمکین قلب و طغیان نفس و اعتدال اجزای
قالب که در مرتبه نبوت است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شریعت را صورت است
و حقیقت صورت شریعت عبارة از اتیان احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و رسوله و بما جاء من عنده
سبحانه با وجود منازعت نفس اماره و با وجود سرکشی و طغیان و انکار که در جبلت او مودع است درین
موطن اگر ایمان است صورت ایمان است و اگر نماز است صورت نماز است و اگر روزه است صورت روزه و علی هذا القیاس
سایر الاحکام الشرعیة زیرا که نفس که عمده وجود انسان است و مشار الیه هر فرد بقول انا هم اوست بر کفر
و انکار خود است حقیقة ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود در رحمت خداوندی است جل شانه که
مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده است و هم رحمت اوست
تعالی که در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایت فرموده است و به اذعان نفس تکلیف ننموده بلی جنت را هم
صورت است و هم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت از حقیقت جنت صاحب
صورت و ارباب حقیقة از یک فاکهه جنت تناول نمایند صاحب صورت از ان لذتی یابد و صاحب حقیقت لذتی دیگر ازواج
مطهرات امهات المومنین با آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام در یک جنت باشند و از یک فاکهه تناول فرمایند

اما التذاذ و تنعم هر کدام علیحده است واگر علیحده نباشد لازم آید فضل امهات المومنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیه وآله الصلوة والسلام ونیز لازم آید که هر که فضل ثابت از شخص از وجه او نیز از آن شخص افضل بود از وجه باز وج ممتزج است این صورت شریعت بشرط صحت موجب فلاح است ومستلزم نجات اخروی وصحیح دخول جنت چنانچه گذشت وچون صورت شریعت درست کرد ولایت تا حاصل نمود الله ولی الذین آمنوا واین زمان بعنایة الله سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهد ودر تعبد بولایت رسانید آرد ونفس را از امارگی بتدریج باطمینان کشد لیکن بدنهد که طی منازل وصول آن بولایت نیز مربوط باعمال است وذکر الهی جل شانه که عمده این راه است از مامورات شرعیه است واجتناب از مناهی شرعیه نیز از ضروریات این راه است واداء فرائض از مقربات است طلب پیر که دلیل این راه نماید وبدو تواند شد نیز مامور شرعی است قال الله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة بالجمله از شریعه چاره نبود چه صورت شریعت وچه حقیقت شریعت زیرا که اهم جمیع کمالات ولایت ونبوة احکام شرعیه است کمالات ولایت نتایج صورت شریعت است وکمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت کما سیجئ ان شاء الله تعالی مقدمه ولایت طریقت است آنجا نفی ما سوی مطلوب است ودفع غیر مقصود وچون بفضل خداوندی جل شانه ما سوی بکلی از نظر مرتفع گشت وور دیدنامی ونشانی از غیار نماند فنا حاصل گشت ومقام طریقت بانجام رسید وسیر الی الله تمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات است که معبر بسیر فی الله است وهمین است مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصد اقصی است آن از ولایت تا آن طریقت وحقیقت که فنا وبقا است اسم ولایت صادق می آید اماره مطمئنه میگردد واز کفر وانکار خود باز می آید واز مولای خود جل سلطانه راضی میگردد ومولی نیز ازوی راضی میشود وکراهتی که در جبلت خود داشت زایل میشود وگویند هر چند نفس در مقام اطمینان بعد از سرکشی خود باز نیاید هر چند که نفس مطمئنه گردد هرگز ساقط خود نگردد جهاد اکبر نیز علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر فرموده است مراد از آن جهاد با نفس دانسته اند ودر کشف فقیر در آمده است بوجدان خود فهمیده است خلاف این حکم مفهوم است بعد از حصول اطمینان نفس هیچ سرکشی وطغیان نمی باید ودر مقام بقا دشمن نمی بیند بلکه آنرا در رنگ قلب متمکن کرده نسیان ما سوی نموده است می باید که از دیدن نیز وخبریت گذشته است وازجمله وسیاده از ثبوت دلم فتح نجات او سرکشی کرد پیش از حصول اطمینان اگر چه برابر سر مو تفاوت کند هر چه گویند از منیات وسرکشی گنجایش دارد اما بعد از حصول اطمینان

(حاشیه:) ...

باستعانت نظر مطالعه نموده است مدرج حل این معما در رقعه که مخالف مقرر قوم است اما بعنایت الله سبحانه برابر سر مو
در نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و جز استهلاک و اضمحلال چیزی دیگر روی ندیده هرگاه حق تعالی راضی گشت
در حضرت حق سبحانه و تعالی از وی راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضا است مرضی حق جل شانه هرگز نامرضی
نمی گردد و مراد از جهاد اکبر والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال تواند بود که جهاد با قالب است شهوت از قالب ناشی است و اگر غضب
هم از انجا است هویدا یعنی سائر حیوانات که نفس ناطقه ندارند این صفات رذیله را انها کاین است شهوت و غضب
سره و حرص متصف اند این جهاد همیشه برپا است اطمینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و تمکین قلب هم این قتال را نیز ماید
این جهاد فوائد کثیره است که متضمن تنقیه و تطهیر قالب است تا کمالات آن نشاء در معامله آخرت باصالت او تواند مربوط گشت چه در
کمالات این نشاء قالب تابع است و قلب متبوع و آنجا کار برعکس است قلب تابع است و قالب متبوع و چون این نشاء ضلال پذیر بود آن
نشاء پیدا انداز در اینجا مقتضی گردد و این قتال با نجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام اطمینان آمد و منقاد احکام
جل شانه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از ان هر چه بعمل خواهد در آمد از حقیقت خواهد بود و اگر نماز
ادا یافت حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر اتیان الاحکام
الشرعیة لیس طریقت و حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بولایت خاصه مشرف نشود از
اسلام مجازی به اسلام حقیقی نرسد و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت متحلی گشت و اسلام حقیقی میسر شد
مستعد آن گشت که از کمالات نبوت بتبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات بهره تمام یابد و نصیب وافر گیرد چنانچه
صورت شریعت همچون شجره طیبه است مر کمالات ولایت را که گویا ثمرات او یند حقیقت شریعت نیز گویا شجره
مبارکه است مر کمالات نبوت را که همچون ثمرات اویند و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات
نبوت ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صور باشند مر کمالات نبوت را که حقایق آن
صور اند باید دانست که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از راه نفس آمده بود
که در صورت نفس اماره طغیان داشت و حقیقت شریعت با انکار خود بوده در حقیقت نفس مطمئنه
گشته است و مسلمان همچنین فرق در میان کمالات ولایت که کالصور اند و در میان کمالات نبوت
که کالحقایق اند از راه قالب است در مقام ولایت اجزاء قالب از طغیان و سرکشی باز نمانده اند
مثلا جزء ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکبر خود باز نمانده است و جزء ارضی از خست

خود دشیان نگشته علی هذا القیاس سائر الاجزا را در مقام کمالات نبوت اجزا رقالب نیز باعتدال آمده است
و از افراط و تفریط باز گشته از ینجا تواند بود آنچه ظهور فرموده علیه وعلی آله الصلوات والسلام اسلم
شیطان چنانچه در آفاق است در انفس است نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است و خواهان
تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رذیله است و اسلام او کنایه از رفع این ارذل رذایل است پس کمالات
نبوت هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزا رقالب و در ولایت همین تمکین قلب است و بعد
اللتیا والتی اطمینان نفس هم اما گفتم بعد اللتیا والتی اطمینان نفس زیرا که اطمینان مر نفس را بر جه کمال و
بے تکلف بعد از اعتدال اجزا رقالب است لهذا ارباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزا رقالب
رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانے که بعد از اعتدال اجزا ر
قالب مر نفس را حاصل میگردد از رجوع بصفات رذیله پاک و مبراست پس اختلاف رجوع آن مبنی بر اختلاف ۲ نفس بزبان حال [illegible]
مقامات نفس است + + + والله اعلم بالاسرار هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده
سوال هرگاه اجزا رقالب نیز بحد اعتدال آید و از طغیان و سرکشے باز ماند جهاد با ینها چه صورت دارد
و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از ینها نیز مرتفع گردد جواب فرق است در میان مطمئنه و این اجزا چه مطمئنه صاحب
استهلاک و اضمحلال است و ملحق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزا بواسطه
اتیان احکام شرعیه که مبنای آن بر صحو است مناسبة باستهلاک و سکر ندارند و در مستهلک گنجایش مخالفة
نیست و آنکه صحو دارد بواسطه بعضی مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد
امید است که این مخالفة بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک استحباب بالا نرود و از ارتکاب کراهت
تنزیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد در مرتبه قالب وجود اعتدال اجزا او متصور شود و در مطمئنه
جهاد مجوز نباشد تحقیق این مبحث در مجلد مکتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی
مرحومی نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد انجا رجوع نمایند و اگر
بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بکمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شرعیت اند نیز بانجام رسند
و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشند معامله دران موطن بمحض فضل خداوندی و احسان حضرت
رحمان است جل سلطانه اعتقاد آنجا اثر نیست و علم و عمل را آنجا حکم نه فضل در فضل و کرم در کرم است

این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی است و وسعت تمام دارد و نورانیتی دارد که در سابق اثری
از آن نبود این مقام باصالت مخصوص انبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هر کرا
نوازند و بوراثت هر کرا مشرف سازند با کریمان کارها دشوار نیست ۞ اینجا کسی غلط نکند و نگوید که درین
موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتیان احکام شرعیه نمی ماند زیرا که صورت شریعت
اصل نگار است و بنیاد این معامله است قصر رفعت هر چند بالا رود و سر فراز گردد و دیوار هر چند بلند برآید
و کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشند و احتیاجی ذاتی از ایشان زایل
نگردد مثلا خانه علو هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دورتر بود از خانه سفل ورا چاره نبود و احتیاج
او از سفل هرگز زایل نشود و اگر فرضا بخانه سفل خللی راه یابد آن خلل در خانه علو نیز تاثیر خواهد
نمود و زوال سفل بزوال علو خواهد رسانید پس شریعت همه وقت و بهمه حال در کار است و باتیان
احکام آن همه کس محتاج و چون بعنایت خداوندی جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا رود و کار از
تفضل بمحبت آید مقامی پیش خواهد آمد بس عالی که بالاصالة مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم و
علی آله کل الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند
آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر تنگ می درآید حضرت صدیق را درانجا بطریق وراثت تاتف
داخل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهتد است و از امهات المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت
صدیقه را با آن سرور علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والسلام بعلاقه ازدواج آنجا نیز می بیند والامر الی الله سبحانه

مکتوب پنجاه و دوم بخواجه محمد صدیق صدور یافته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اعلم
ایها الاخ الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد یکون شفاها و ذلک لافراد من الانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
وقد یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضا واذا کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم
سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه وهذا غیر الالهام وغیر الالقاء فی الروع وغیر الکلام الذی
مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل بجامعیته الامر والخلق والروح والنفس والعقل والخیال
والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم ولا یلزم من کون الکلام شفاها ان یکون المتکلم مرئیا للسامع
لجواز ان یکون السامع ضعیف البصر لا یتحمل شعشعان انواره کما قال علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فی جواب سؤال

الرؤیة عنه نورانی ارا ه ولان فی شفاه حرق الحجب الشهودی لا الوجودی فافهم فان هذه معرفة شریفة

قلما تکلم بها احد والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و دوم** بخواجه محمد علی کشمیری صدور یافته ؟

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود مع هدایا رسید

حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبتان این طائفه استقامت کرامت فرماید و با ایشان محشور دارد وهم قوم لا یشقی

جلیسهم ولا یحرم انیسهم ولا یخیب طلیبهم وهم جلساء الله وهم اذا رؤا ذکر الله وهم من عرفهم وجد الله نظرهم دواء

وکلامهم شفاء وصحبتهم ضیاء وبهارهم من را ظاهرهم خاب وخسر من را باطنهم خوش گفت الهی چیست اینکه

دوستان خود را کردی گو هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت یعنی

شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر منفک نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک

اعتبار یافت را و مختار قایل تقدم آن طرف است لانه المبدا و منه البدایة اولی و احری والسلام علیکم

و علی من لدیکم **مکتوب پنجاه و سیوم** بیکی از مشایخ نواحی صدور یافته ؟ الحمد لله وسلام علی عباده الذین

اصطفی رسید بود نداگر در ریاضت خود رامی آرم نفس را اعتقا پیدا میشود و میداند که مثل من صالحی

نیست اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود را متهم و فروتر خیال میکند علاج این چیست توفیق تا ال

احتیاج و فروتنی که مبنی از ندم است در شق ثانی که پیدا میشود نعمت عظیم عیاذا بالله سبحانه اگر

بعد از ارتکاب محظور شرعی ندامت هم که اشعب توبه است پیدا نشود و باتیان ذنب ملتذ و محظوظ بود

که التذاذ ذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سیئه صغیره است بکبیره میرساند و اصرار کبیره و بالکفر

است شکر این نعمت عظمی نمایند تا ازدیادی در ندم پیدا شود از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد

قال الله سبحانه تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال

صالحه و این عجب سمی است قاتل و مرضی است مهلک که اعمال صالحه را نابود میگرداند چنانچه آتش

حطب را ناچیز سازد و منشای عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مرتب می در آیند و مستحسن می نمایند

فالمعالجة بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبایح خفیه حسنات را در نظر آرد خود را و اعمال خود را

قاصر ملک شایان لمن و طاد دیابد قال علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رب قاری للقرآن والقرآن

یلعنه وکم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء و الجوع خیال نکند که حسنه او قبیح ندارد اگر اندک متوجه شود

بعنایة الله سبحانه همه قسم یابد و بوی حسن احساس نکند عجب کجا و استغنا کرا بلکه از استیلای دید قصور عمال باید که از اتیان حسنه منفعل و شرمنده بود نه معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و بقبول سزاوار بود و سعی نماید که این دید پیدا شود و دا د عجب نه دید دید و نه خرط القتاد الا ان لیشار ربی شیا جمعی را که این دید قصور اعمال بوجه کمال میسر میگردد چنان می انگارند که کاتب یمین معطل و بیکار است و حسنی نیست که در کتابت او در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که همه قسم و سو است و چون معامله عارف تا باین مرحد میرسد عوض ملاحظه عوض ملال ه قلم اینجا رسید و سر بشکست و والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب

پنجاه و چهارم بسید شاه محمد صدور یافته در بیان آنکه متابعت سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل آن الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی متابعت سرور علیه و علی اله الصلوة والسلام که سرمایه سعادت دینیه و دنیویه است درجات و مراتب دارد درجه اولی مر عوام اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعیه و متابعت سنت سنیه بعد از تصدیق قلبی پیش از اطمینان نفس که مدرجه ولایت مربوط است و علماء ظواهر و عباد و زهاد که معامله شان با طمینان نفس نه پیوسته است همه درین درجه متابعت شرکت کنند و در حصول صورت اتباع برابر اند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود نه رسته است لاجرم این درجه مخصوص صورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و رستگاری آخرت است و منجی از عذاب نار است و مبشر دخول جنت از کمال کرم انکار نفس را اعتبار نا نمود و تصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را مربوط بان تصدیق ساخته ه میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول ای که در ساخته قطره بارانی را ‌ درجه دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال و است علیه و علی آله الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذائل صفات و ازاله امراض باطنیه و علل که متعلق بمقام طریقت اند این درجه اتباع مخصوص بارباب سلوک است که طریقه صوفیه را از شیخ مقتدا اخذ نموده بوادی و سیر الی الله را قطع مینمایند درجه سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارند و این درجه مخصوص بارباب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبه ولایت بانجام رسد نفس مطمئنه گشت و از طغیان در سرکشی باز ماند و از انکار باقرار در آمد و از کفر باسلام آمد بعد ازین هر چه در متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز ادا نماید حقیقه

متابعت بجای آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین منظ است و علی هذا القیاس در اتیان جمیع احکام
شرعیه حقیقة + + + اتباع کامل است سوال حقیقت نماز و روزه بجز چه معنی است نماز و روزه فعال
افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یابد حقیقت ادا یافته باشد صورت چه بود و حقیقت
ورای آن چه باشد جواب مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعیه از وی
باعتبار صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت قبول احکام شرعیه نموده اتیان احکام از وی
باعتبار حقیقت است مثلاً منافق و مسلم هر دو ادا نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجای آرد
و مسلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متحلی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این
درجه چهارم درجه ایست از متابعت در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این درجه
چهارم از اتباع مخصوص بعلماء راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس بدولت متابعت ممتاز اند
اولیاء الله را قدس الله تعالی اسرارهم هر چند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان
مر نفس را بتحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقة شریعت که حقیقة اتباع
است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت
متحقق علامتی از برای علماء راسخین بیان کنم تا ظاهر دانی دعوای رسوخ نماید و اماره خود را مطمئنه نه انگارد
عالم راسخ کسی است که او را از تاویل متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار حروف مقطعات
اوائل سور قرانی بهره دارد تاویل متشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل علماء
ظاهر است و تاویل و جه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است باسرار کار ندارد و صحاب این اسرار انبیاء اند علیهم
الصلوات و التسلیمات و این سوزات اشارات معاملات ایشان است و بتبعیت و وراثت این بزرگواران سر کرا باین
دولت عظمی مستسعد سازند حصول این درجه متابعت که منوط باطمینان نفس است و صول بحقیقت متابعه صاحب شریعت
است علیه و علی اله الصلوة والسلام گاه است که بتوسط فنا و بقا بی توسل سلوک و جذبه میسر گردد و تواند بود
که از مواجید و احوال و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن این راه
ولایت باین دولت رسیدن از قسم است از انکه براه دیگر برسد و آن راه دیگر بزعم این فقیر التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ

[illegible]

بدعت سیئه احتراز نماید بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد و این معنی امروز متعسر است که عالم در دریای
بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت
لب کشاید اکثر علمای این وقت رواج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای سنت بدعتهای پهن شده را تعامل
خلق دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را ببدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع
پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر است
همانست که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام
الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل
فی بلدة لا یدل علی الجواز وانما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه وعلی اله الصلوة والسلام
ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه علیه وعلی اله الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک
من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالحل ... و معلوم
است که علم تعامل کافه انام و عمل جمیع قری و بلدان از حیطه بشر خارج است باقی ماند تعامل صدر اول که فی الحقیقة
تقریر است از آن سرور علیه وعلی اله الصلوة والسلام و راجع است بسنت او علیه وعلی آله الصلوات والسلام بدعت کجا
و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت خیر البشر کافی بود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
و از علمای سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و بسلوک و جذبه قطع مسافت
کند بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا
علی متابعة السنة وجنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی اله الصلوة والسلام که علم و عمل را در حصول
آن کمالات مدخلی نیست بلکه حصول آن منوط بمحض فضل و احسان خداوندی است جل سلطانه و این سخن بس عالی
است درجات سابق را بآن مساسی نیست این کمالات بالاصالة مخصوص بانبیاء اولو العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات
و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند درجه ششم از متابعت اتباع آنسرور است علیه وعلی اله الصلوة والسلام
در کمالی که مخصوص بمقام محبوبیت آنسرور است علیه وعلی اله الصلوات والسلام چنانچه در درجه پنجم افاضه کمالات بمجرد
فضل و احسان بود درین درجه ششم افاضه کمالات آن بمجرد محبت است و فوق تفضل و احسان است ازین جهت
متابعت نیز افضل فضل الفضیلت است این هفت درجه متابعت غیر از درجه اولی همه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول انتها

بصعود مربوط است درجه ششم از متابعت است که تعلق بنزول و هبوط دارد و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات
سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است و هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال
اجزاء قالب که از طغیان و سرکشی بازمانده اند درجات سابق گویا اجزاء متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است
مر آن اجزاء را درین مقام تابع به متبوع بنهجی شباهت پیدا میکند که گویا اسم تبعیت از میان میخیزد و امتیاز تابع و
متبوع زایل میگردد و چنان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگیرد از اصل میگیرد گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند
و هر دو هم آغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا
در اتحاد نسبت تغایر گنجایش ندارد عجب معامله است درین مقام هرچند بامعان نظر ملاحظه مینماید نسبت تبعیت هیچ ملحوظ
و منظور نمیگردد و امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود و انقدر هست که خود را طفیلی میداند و وارث نبی خود مییابد
علیه و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا آنکه تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هرچند همه در
قطار تبعیت اند ظاهرا در تابع حیلوله متبوع درکار است و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی درکار نیست تابع
از ولیش خورده است و طفیلی جلیس ضمنی بالجمله هر دولتی که آمده است از برای انبیا آمده است علیهم الصلوات و التحیات
سعادت امتان است که بطفیل انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات از آن دولت بهره یابند و از اولش ایشان تناول نمایند
در قافله که اوست دانم نرسم این بس که رسد ز دور بانگ جرسم تابع کامل کسی است که باین هفت درجه متابعت
متحلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت دارد و بعضی ندارد تابع فی الجمله است علی تفاوت الدرجات علماء ظواهر بدرجه
اولی خرسند گشته اند چه راه سرانجام بربندند متابعت مقصور بر صورت شریعت داشته اند و ورای آن امری دیگر
انگاشته طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بیکار تصور نموده اند و اکثر شان پیر و مقتدای خود را
غیر از هدایه و بزدوی ندانسته چو آن کرمی که در سنگی نهان است زمین و آسمان وی همان است حققنا الله سبحانه و
ایاکم بحقیقة المتابعة المرضیة المصطفویة على صاحبها الصلوات والسلام والبركة والتحية وعلى جميع اخوته من الانبياء الكرام والملائكة
العظام وعلى جميع اتباعهم الى يوم القيام **مکتوب پنجاه و پنجم** بمخدوم زاده های عالی درجات اعنی خواجه محمد سعید و خواجه
محمد معصوم سلمهما الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم کوفی
و در بیان آنکه اصل این کار شریعت است و مداحی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه همه وقت تابعه و ما یناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع جمیع

شرایع ما تقدم است غایة ما فی الباب بعضی از احکام این شریعت از آن قسم اند که بعبارت نص و اشارت نص و
دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم میگردند عوام و خواص از اهل لغت درین فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که
بتوسط اجتهاد و استنباط مفهوم میگردند این فهم مخصوص بائمه مجتهدین است که آن سرور را شد بقول جمهور و اصحاب کرام
آن سرور و مجتهدان سائر امت آن سرور نیز شریک اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آن سرور که اوان
وحی بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام در میان خطا و صواب متردد نبوده اند بلکه بوحی قطعی صواب محقق از خطا که
مخطی متمیز میگشت و حق با باطل ممتزج نمیماند که تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقراض زمان
وحی بطریق استنباط مجتهدان حاصل گشته اند در میان صواب و خطا متردد اند لهذا احکام اجتهادی که در زمان وحی
مقرر گشته اند موجب یقین اند که مفید علم و اعتقاد است و بعد از زمان وحی از ادله موجب ظن شده اند که مفید عمل است نه موجب
اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن از آن نوع اند که طاقت بشری در فهم آن عاجز است تا اعلام از جانب منزل احکام جل سلطانه
حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود و حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام و غیر پیغمبر این اعلام نکنند
این احکام سر خفیا اخذ از کتاب اند اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام ناچار این احکام را منسوب
بسنت داشته اند که مظهر آن سنت است در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است
این سنت و قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگرچه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است که محل خطا
است و دیگری مؤید باعلام حق است جل سلطانه که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت باصل دارد گویا ثابت
احکام است هر چند فی الحقیقه مثبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است و نیز باید دانست که در احکام اجتهادیه غیر پیغمبر را اتباع پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة والسلام مجال خلاف است اگر آن غیر پیغمبر باجتهاد در مسائل احکامیکه بعبارة و اشارت و دلالت
نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است اصلا مجال مخالفت نیست بلکه جمیع امت را اتباع آن احکام
لازم است پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه متابعت رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه بمقتضای موطن متابعت
رای خود در اجتهاد دقیقه است باید دانست که پیغمبران که متابعت شرایع پیغمبران اولوالعزم مینمایند علیهم الصلوات والسلام واجب
بر ایشان همان اتباع احکام است که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه آن احکام
که باجتهاد و سنن ایشان ظاهر گشته زیرا که در احکام اجتهادی هرگاه مجتهد را متابعت لازم نبود چنانچه گذشت
پیغمبر تابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مظهر آنها سنت است چنانچه پیغمبر اولی العزم بر آن احکام باعلام حق حاصل اند

و پیغمبر غیر اولی العزم را نسخ احکام با علام او تعالی ثابت اند متابعة چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که
باندازه هر وقت و مناسب هر گروه احکام علاحده است گاهی حل مناسب است و گاهی حرمت پیغمبر
اولی العزم را اعلام بحل امری شده بود و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت
هر دو ماخوذ از صحیفه منزل است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم مختلف اخذ مینمایند یکی از انجا
حل می فهمد و دیگری حرمت سوال این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن بر رای است
که هم احتمال ثواب دارد و هم احتمال خطا اما مخفی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که انجا تردد در صواب
و خطا جائز نیست بلکه نزد حق جل و علا حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را
مجال نیست جواب روا است که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبة بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا در یک
واقعه متعدد باشد نسبت بتعدد قوم و لا محذور آری در امت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات این راست نمی آید که کافه انام درین
شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا عز و جل سلطانه انجا دو حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هرگاه بحکم حل
امری کرده باشد و پیغمبر دیگر متابع او در ان امر حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی ناسخ حکم اول باشد و این
جائز نیست که نسخ مخصوص پیغمبر اولی العزم است غیر او ناسخ نمیتواند شد جواب نسخ وقتی لازم می آید که حکم ثانی
عام بود و نسبة بکافه انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانی عام نیست بلکه نسبت
بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول چه کار ندارد نمی بینی در یک واقعه مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد
دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که انجا
رای است و انجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد اما تعدد قوم علاج آن مینماید
چنانچه گذشت پس شرائع با تقدم احکامی که از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لغة مفهوم میکردند
پیغمبران متابع را نیز در انها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام دار گشته اند هر پیغمبر متابع که بهر
قوم که دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است
تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و رفع آن حکم فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار همان احکام
باشد که بحسب لغة از صحیفه منزله ماخوذ اند و احکامی که باجتهاد و اعلام ثابت شده اند مثل سنت و اجتهاد منسوب اند نسخ
در انها متصور نیست که این احکام نسبت بعض است نه بعض دیگر پس اجتهاد پیغمبری و همچنین سنت او رافع اجتهاد و سنت پیغمبر

دیگر منتفی اند شنیده باشند که آن نسبت به قومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافه انام یا نسبت به یک امت
البته منسوخ است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت بکافه انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است پس سنت لاحق نبینا علیه
وعلی آله وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین الصلوات والتحیات ناسخ باشد مر سنت سابق او را علیه وعلی آله الصلوة والسلام و حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول متابعت این شریعت خواهد کرد و نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است
که علمای ظواهر مجتهدات او را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از کمال دقت و غموض مأخذ انکار نمایند و مخالف کتاب
و سنت دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که ببرکت ورع و تقوی و بدولت متابعت سنت درجه علیای
اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجزاند و مجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب
و سنت دانند و او را و اصحاب او را اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه و درایته و عدم الاطلاع علی فهمه
و فراسته امام شافعی شمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان دریافته است که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة
وای از جرأت قاصر نظران که قصور خود را بدیگری نسبت نمایند ع قاصری گر کند این طائفه را
طعن قصور حاش لله که برآرم بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از حیله چسان
بگسلد این سلسله را و بواسطه همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول
سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد
یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
که شان او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از آن بلندتر است که تقلید علما امت فرماید بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود
که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید و سائر مذاهب در رنگ حیاض و جداول بنظر می درآیند
و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان و این مذهب با وجود کثرت
متابعان در اصول و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارد و این معنی منبی از حقیقت است
عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان
متابعت میداند و بر رأی خود مقدم میدارد و همچنین قول صحابه را بواسطه شرف صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
بر رأی خود مقدم میدارد دیگران چنین نیستند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند و الفاظی که منبی از سوء ادب اند بدو
منسوب میسازند با وجود آنکه همه بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند حق سبحانه وتعالی ایشان را توفیق دهاد که از

راسخ ترین رئیس اسلام نمایند و سواد اعظم اسلام را اند انکنند یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم جماعه که این
اکابر دین را اصحاب رای میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشان برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت
نمی‌نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از جرگه اهل اسلام بیرون بودند این
اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش ابطال شطر دین است ناقصی چند احادیث
چندی را یاد گرفته اند و احکام شریعت را منحصر در آن ساخته اند و ماورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت
نشده منتفی میسازند ~ چو آن کرمی که در سنگی نهان است ~ زمین و آسمان او همان است ~ وای هزار
وای از تعصبهای بارد ایشان و از نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابوحنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته
اند و در ربع باقی همه شرکت دارند در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند با وجود التزام این مذهب
مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید مذهب وی مینمایم اما چه کنم
که دیگران را با وجود وفور علم و کمال تقوی در جنب امام ابوحنیفه در رنگ طفلان می یابم والامر الی الله سبحانه
بر سر آنچه مقصود است [illegible] است که اختلاف احکام اجتهادیه اگر چه آن اختلاف [illegible] از پیغمبر ما
شود [illegible] است که اختلاف در احکام کتاب
و سنت [illegible] و اثبات احکام شرعیه کتاب و سنت است و قیاس
مجتهدان و اجماع [illegible] مثبت احکام شرعیه [illegible] الهام
[illegible] جماعه مومنان
در تقلید مجتهدان برابر کشوف و الهامات ایشان [illegible] برابر و ذوالنون و
و صحبت [illegible] احکام اجتهادیه مساوی نداشت
[illegible] اصحاب کشوف و مشاهدات ایشان اند و ارباب تجلیات و ظهورات هم
ایشان اند که [illegible] محبت محبوب حقیقی [illegible] و ماسوای او گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اگر حاصل [illegible] اند و اگر واصل [illegible] در عالم [illegible] عالم اند با خود بیخود اند اگر سیر [illegible]
زنند و اگر [illegible] ایشان [illegible] محبت [illegible] هر ذره از ذرات عالم مشاهده [illegible]
در هر ذره [illegible] کمالات اسمائی [illegible] ایشان [illegible] ایشان اند

اول شان نسیان ما سوی است از لوازم ثانی ایشان چه وانماید که بیرون آفاق و انفس است الهام ایشان درست
و کلام با ایشان است آنکه ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ می نمایند و در رنگ مجتهد که تابع رای و اجتهاد خود است
ایشان نیز در معارف و مواجید تابع الهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که
در افاضه علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتسلیمات ظاهرا
این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منتهی دیگر است کما لا یخفی علی الکشف الصریح و مؤید این تحقیق است آنچه
از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله تعالی سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف می نمودند در اثنا
گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمودند که اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو از این عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان
نیست از امم سابقه است چون چنین باشد محمدیان را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما وراء احکام
شرعیه که اهل الله بآن مخصوص اند هر چند آن معارف ثمرات و نتایج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات
اوست و تا زمانیکه درخت برپا است ثمرات متوقع است و چون اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت عقلی باشد که درخت
را ببرد و ثمرات را توقع دارد هرچند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات را فراوان آرد و ثمره اگرچه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم
شریعت و منکر شریعت را برین قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب معرفت است هرچند التزام بیش معرفت بیشتر
و آنکه منکر است از معرفت بی نصیب است و بالفرض اگر بزعم فاسد خود دارد اگر چیزی دارد از قبیل استدراج است که هیچ
و در ایشان را در آن شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة و آنچه دلیل مع است که خواص اهل الله در معارف ذات و
صفات و افعال وی تعالی بعضی از اسرار و دقایق فهم کنند که ظاهر شریعت بآن ناطق نیست و در حرکات و سکنات از وی تعالی علم
اذن یابند مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات ادای بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی بینند و ترک
آن ماذون گردند گاهی نوم را به از یقظه بینند احکام شرعیه با وقات موقت اند و احکام الهامیه هر وقت ثابت اند و چون
حرکات و سکنات این بزرگواران مربوط باذن است اعمال نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشند مثلا یک فعل نسبت
بیک شخص بحکم شریعت نفل است و همان فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض است و دیگران گاهی ادای نوافل بجا میدهند
گاهی مرتکب امور مباحه میگردند و این بزرگواران چون کار را بامر و اذن همی عمل سازند آنکه نفل بنزد ایشان فرض و اهمی هم
مستحب و مباح دیگران فرض ایشان است ... این بزرگواران باید دریافت علما ظواهر امور دین اخبار انبیا
منصوص است و اخبار پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات ... و دیگر از درون اخبار شرکت میدهند همین است معنی وراثت است

نفی است مر بسیاری از علوم و معارف صحیحه را که بدین تعین تعلق دارند از احکام شرعیه مربوط باو و آن ربوبیت است
که الهام را در آن گنجایش نیست اما امور دینیه ما ورای احکام شرعیه بسیار است که اصل خامس در آنجا الهام است
بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را با این
بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران
در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود و لیکن در حق جل و علا ترک ایشان از فعل دیگران شد عوام
بخلاف این حال کنند از اعمال بد میدانند و این را مکار میشمرند سوال چون دین بکتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام
چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده
در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق و اسرار است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند در میان اجتهاد
و الهام فرق واضح است که آن مستند بخالق رای جل سلطانه پس در الهام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام
شبیه اعلام نبی است که مأخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است و آن اعلام قطعی ربنا آتنا
من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و ششم** بمولانا عبدالقادر
انبالی صدور یافت در بیان آنکه معامله عارف بجائی میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکند بسم الله
الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله درویش بعنایة الله
سبحانه و بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام تا بجائی میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و رذائل ایشان
حمائد او میشود و مثلا ریا و سمعه از سیئات است و از رذائل و صاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم حمد و شکر میگیرد
زیرا که آن درویش جمیع اقسام عظمت و کبریائی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه منسوب داشته است
و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود دور داشته باو تعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص هیچ نمییابد
و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمیبیند اگر فرضا فردی از افراد عظمت و کبریائی اینجا مستوجب او شود و او از خود
خواهد یافت که از راه او بفوق خواهد گذشت و بجنابی که شایان عظمت و کبریائی است خواهد رسید و همچنین است حال
حسن و جمال و خیر و کمال که پیش از رسیدن بودن از اینها نصیب او نیست امانات باهل امانات راجع است پس در صورت
ریا و سمعت مقصود و اشتهار و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است سبحانه و اعلام احسان اوست تعالی
که نسبت باو نموده است پس ریا و سمعه همین حمد و شکر حق باشند تعالی و تقدس که از رذالت بحمد آمده است و علی هذا القیاس

سایر الصفات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما والسلام **مکتوب پنجاه و هفتم** به ملا عارف ختنی صدور
یافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا شانه اولی است از صلوة فرستادن بخیر البشر علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات
اکملها الا ذکری که شایان قبولیت داشته باشد یا ذکری که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد و ما یناسب ذلک
چندگاه بصلوة خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام صلوة درود میفرستادم و نتایج و ثمرات
ما حلیه بران مترتب مییافتم و بدقایق و اسرار ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مستفید میگشتم
چون مدتی برین عمل گذشت اتفاقا فتوری درین التزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال زائل شد و بر صلوة الله موقته
اقتصار افتاد و در آنوقت خوش می آمد که بجای صلوة به تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود
تا چه ظاهر سازند آخر بعنایت الله سبحانه معلوم گشت که درینوقت ذکر گفتن به از درود فرستادن است هم مرسل را
و هم مرسل الیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده است من شغله ذکری عن مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین
وجه دوم آنکه چون ذکر ماخوذ از حضرت پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور
نیز مثل آن ثواب میرسد قال علیه و علی آله الصلوة والسلام همچنین هر عملی نیک که از امتان بوجود می آید اجر آن عمل چنانچه بعامل
میرسد به پیغمبری که واضع آن عمل است نیز همان قدر اجر واصل میگردد بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کنند و نیز
در کار نیست که عامل نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطای حق است جل سلطانه عامل را دران دخلی نیست آری اگر
از عامل نیت پیغمبر نیز بوجود آید باعث ازدیاد اجر عامل خواهد بود و این زیادتی نیز به پیغمبر عاید خواهد گشت ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه و طلب اجر بطفیلی
اوست و در درود مقصود اصلی طلب حاجت است مشتاق اینجا پس فیوضی که از راه ذکر به پیغمبر برسد باضعاف زیاده
خواهد بود از آن برکاتی که از راه درود به او برسد علیه الصلوة والسلام باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد و ذکری
که شایان قبول است باین مزیت مخصوص است ذکر این چنین است و درود را بدین مزیت است و وصول برکات
از درود بیشتر متوقع است لیکن هر کرا که طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید و بشرائط طریقه بران مداومت کند ذکر در
گفتن افضل است چه این ذکر وسیله آن ذکر است تا این ذکر نکند به آن ذکر نرسد ازینجاست که مشایخ طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را غیر از ذکر تجویز نکرده اند و در حق او اقتصار بر فرائض و سنن نموده
اند و از امور نافله منع ساخته اند ازین بیان لائح گشت که هیچ فردی از امت اگرچه در کمالات بدرجه علیا برسد

به پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیرا که این کمالات که او را حاصل شده است بواسطهٔ متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة
والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت باشند با کمالات تابعان دیگر و کمالات مخصوصه او علیه الصلوات
والسلام و همچنین آن فرد کامل به مرتبهٔ هیچ پیغمبری نرسد اگرچه آن پیغمبر را هیچ کس متابعت نکرده باشد و دعوة او را قبول
ننموده بود چه هر پیغمبر به اصالت صاحب دعوت است و به تبلیغ شریعت مامور انکار امتان در دعوت و تبلیغ قصوری پیدا
نکند و پر ظاهر است که هیچ کمالی به مرتبهٔ دعوت و تبلیغ نرسد قال احب عباد الله الی الله الذین احبوا الله الی عباده
و حببوا الله الیهم و هو الداعی و المبلغ شنیده باشند که در خبر آمده است فردای قیامت سیاهی علما را با خون شهدا فی
سبیل الله وزن کنند و پلهٔ آن سیاهی بر پلهٔ آن خون راجح آید دولت ایشان را میسر شده و دست هر چه دارند
طفیلی ضمنی است اصل اصل است و فرع مستنبط از اینجا فضل اعیان مبلغان این امت باید دریافت هر چند در دعوت
و تبلیغ درجات است و در اعیان مبلغان هم در درجات متفاوت اند علما به تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه به باطن اهتمام دارند
و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه و علی
آله الصلوة والسلام جمعی محدثان این امت را که تبلیغ احادیث نبوی می نمایند علیه و علی آله الصلوات والسلام جمعی محدثان
این امت را که احادیث نبوی می نمایند علیه و علی آله الصلوة والسلام افضل این امت دانسته اند اگر مطلقا افضل دانسته
اند محل خدشه است و اگر نسبت به مبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد فضل مطلق مر مبلغ جامع را است که هم تبلیغ ظاهر
و هم تبلیغ باطن و هم ظاهر دعوت کند و هم باطن لان فی الاقتصار قصورا ثابتا فی اطلاق التفضیل فافهم فلا تکن من القاصرین
بلی ظاهر هر چند عمده است و مناط نجاة و کثیر البرکة و عموم المنفعة اما کمال او مربوط به باطن است ظاهر بی باطن
ناتمام است و باطن بی ظاهر نافرجام و آنکه باطن را با ظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و هشتم** به خواجه محمد تقی صدور یافته در جواب استفسار
آنکه از عالم مثال بود باشد دو جماعه که به تناسخ قائل و جماعت دیگر که بنقل روح میگویند بیان کمون و بروز و بیان اسباب
ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین صحیفه شریفه که
از حسن نشاء و علو فطرت التفات فرموده بودند مطالعه آن مشرف گشت سلمکم الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین
العربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات والسلام ان الله
خلق مائة الف آدم و حکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه معظمه جمعی ظاهر شد که ایشان

جمعی طواف میکنند که من ایشانرا نمی‌شناسم و در اثنای طواف ایشان دو بیت عربی میخوانند که یکی ازان دو بیت
این است ؎ لقد طفنا کما طفتم سنینا ٭ بهذا البیت طرا اجمعینا ٭ چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها ابدال
عالم مثال اند و مقارن این خطور یکی ازینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جملهٔ اجداد توام من پرسیدم که
چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من زیاده از چهل هزار سال است من از روی تعجب گفتم که از ابتدای
خلقت آدم ابی البشر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تا اینزمان هفت هزار سال تمام نشده است فرمود تو از کدام
آدم میگوئی این آدم هست که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در تقویت این حدیث نبوی علیه
وعلی آله الصلوة والسلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که مؤید این قول است مخدوما مکرما درین مسئله
بعنایة الله سبحانه آنچه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که این همه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام گذشته اند وجود شان در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است
که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و مسجود ملائکه شده صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علی نبینا
و علیهم اجمعین غایة ما فی الباب آدم چون بصفت جامعیت مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف و معانی
بسیار دارد و پیش از وجود او بقرون متطاوله در هر وقتی از اوقات صفتی از صفات یا لطیفهٔ از لطائف او
بایجاد خداوندی جل سلطانه در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و مسمی باسم او گشته و کاروبار
آدم منتظر ازوی بوقوع آمده حتی که توالد و تناسل که مناسب عالم مثال است نیز بظهور پیوسته و کمالات صوری و معنوی
مناسب آن عالم نیز یافته و مثابان مثاب ثواب گشته بلکه در حق او قائم شده [illegible] گذشت و دوزخی بدوزخ رفته
بعد ازان در وقتی از اوقات بمشیة الله سبحانه صفتی یا لطیفهٔ دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در همان عالم بمنصه ظهور آمده و کاروباریکه از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آمده
و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث ازان صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حصول
پیوسته و چون آن ظهور نیز دورهٔ خود را تمام کرده ظهور رابعه بوقوع پیوسته الی ماشاء الله تعالی و چون دوائر ظهورات
مثالیه او که تعلق بصفات و لطائف او داشت تمام گشته آخر الامر [illegible] نسخهٔ جامعهٔ او در عالم شهادت بایجاد
خداوندی جل سلطانه بوجود آمده و بفضل خداوندی جل سلطانه معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم
باشند اجزاء همین آدم اند و دست و پای وی اند و مبادی و مقدمات وجود او بند چه شیخ بزرگوار که زیاده

از چهل هزار فوت او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف چه شیخ که بعالم شهادت وجود
داشته است طواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده چه کعبه معظمه را نیز در مثال صورتی و نشیبی
بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر را دور دور فرستاده و تعمق بسیار نموده
در عالم شهادت آدم دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثالی گفته که من جد توام
و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدمهای پیشین ظهورات صفات
و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علاحده داشته اند زیرا که آدم مباین بودند چه مباین را با این آدم چه نسبت
و چرا جد بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد جماعه که در دلهای ایشان
مرض است ازین حکایات تناسخ می فهمند و نزدیک است که بقدم عالم قایل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند
و می انکارند بعضی از ملاحده که بباطل خود را مستغنی گرفته حکم بجواز تناسخ مینمایند و می انکارند که نفس تا زمانه
که بحد کمال برسد از تقلب بدان او را چاره نبود و میگویند چون بحد کمال رسید از تقلیب بدان بلکه از تعلق
ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت او کمال او دست داده است و این سخن کفر صریح است و انکار است از
آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هرگاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد و معذب
کدام بود و این انکار دوزخ است و انکار عذاب آخروی است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزعم ایشان نفس را
احتیاجی بآلات کمالات او نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعه موافق اعتقاد
فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد
فلاسفه هم بدتر است که آنها در تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ
مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند
و عذاب نزد اینها عذاب دنیا است که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی
وجهه و از بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری
ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است تحرا این تجویز تناسخ چگونه است جواب آنچه در
این اعمال [illegible] این بزرگواران است که بمشیت الله سبحانه خود متجسد با جساد گشته مباشر افعال عجیبه
گشته اند جسد دیگر است که بان تعلق گیرند تا تناسخ آن است که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین مغایر آن

روح است تعلق گرفته باشد وچون خود متجسد بجسد گردد تناسخ چه بود جنیان که متشکل باشکال میگردند ومتجسد
باجساد میشوند ودرین عجیبه که مناسب این اشکال اجساد است بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست وهیچ حلولی نیز گاه
جنیان را بتقدیر الله سبحانه این قدرت بود که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند وارواح کمل را اگر این قدرت
عطا فرمایند چه محل تعجب است وچه احتیاج ببدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضے اولیاء الله نقل میکنند که ایشان
در امکنه متعدده حاضر میگردند وافعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفه اند ومتشکل باشکال
متباینه وهمچنین عزیزیکه مثلا در هندوستان توطن دارد وازان دیار برآمده است جمعی از حضرت مکه معظمه می آیند
میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم وچنان وچنین در میان ما ونحو او گذشته است وجمعی دیگر نقل میکنند
که ما او را در روم دیده ایم وجمعی دیگر از بغداد دیده اند این همه تشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفه
وگاه است که آن عزیز را ازان تشکلات اطلاع نبود ولهذا در جواب آن جماعت گاه میگوید که این همه بر من تهمت
است من از خانه برآمده ام وحرم کعبه را ندیده ام وروم وبغداد را نمی شناسم ونمیدانم که شما چه کسانید و
همچنین ارباب حاجات از اعزه احیا واموات دران مخاوف ومهالک مدد ها طلب مے نمایند ومی بینند که
آن صور اعزه حاضر شده دفع بلیه از ایشان نموده است گاه است که آن اعزه را از دفع آن بلیه اطلاع بود وگاه
نبود نموده از ما وشما بهانه برساخته اند این نیز تشکل لطائف آن اعزه است واین تشکل گاه در عالم شهادت
بود وگاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آن سرور را علیه وعلی آله الصلوات والسلام بصور مختلفه در خواب
مے بینند واستفاده ها مینمایند این همه تشکل صفات ولطائف دست علیه وعلی آله الصلوات والسلام بصور متباینه
مثالی وهمچنین مریدان از صور مثالیه پیران استفاده ها مینمایند وحل مشکلات می فرمایند مکون وبروز که از بعضے مشائخ
گفته آمده اند بتناسخ پیرامن ارد زیراکه در تناسخ تعلق نفس ببدن ثانے از برای ثبوت حیات است وبرای سلوک
حس ونقلت آن بدن است ودر بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای این حصول غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق تحصیل
کمالات است مر آن بدن را وصول بدرجات است مراد را چنانچه جنی بفرد انسانے تعلق پیدا کند ودر تحصیل او
بروز نماید این تعلق برای حیات آن فرد نیست چه او حی حساس ومتحرک پیش ازین تعلق است چیزیکه ازین تعلق
در وی حادث میشود ظهور صفات وحرکات وسکنات آن جن است ومشائخ مستقیم الاحوال بعبارت مکون وبروز
هم لبے نکشایند وبا قصان او ربطا وفتنه نمی اندازند ودفقیر کمون وبروز هیچ دخلی در نسبت کاملے اگرچه نیست

ناقصی خواهد بی آنکه بروی بروز نماید باید که بانقیاد خداوندی جل سلطانه صفات کامله خود را در مرید ناقص
منعکس سازد و توجه والتفات آن انعکاس را ثبات و استقرار دهد تا مرید ناقص از نقص بکمال آید و از صفات
رذیله بصفات حمیده گراید و هیچ مکون بروز در میان نبود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
بعضی دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد
و ببدن دیگری داخل شود نقل میکنند عزیزی که این کمال و این قدرت را داشت دید جوانی فوت کرد این عزیز بدن
خود را که بسن کبر رسیده بود گذاشت و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول میت گشت و بدن ثانی
زنده گشت این قول مستلزم تناسخ است که تعلق ببدن ثانی از برای حیات آن بدن است اینقدر فرق است که قائل
بتناسخ منقص نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح قایل است روح را کامل
می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول بتناسخ هم ساقط تر است زیرا که
تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطل است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان برده
اند اگرچه هیچ کمال نیست هرگاه تبدل ابدان از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل بدن
ثانی برای چه بود اهل کمال تماشائی نیستند همت ایشان بعد از حصول کمال تجرد از ابدان است که تعلق با بدان برای که مقصود
از تعلق بوده است بحصول پیوسته و ایضا در نقل روح اماتت بدن اول است و احیاء بدن ثانی است پس بدن
اول را از حصول احکام برزخ چاره نبود و از عذاب ثواب قبر گذرد و بدن ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینمایند
حشر در حق او در دنیا ثابت گشت انکار محشر که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعذاب و ثواب قبر قایل باشند و بحشر
و نشر معتقد بوند افسوس هزار افسوس این قسم بطالان خود را بمسند شیخی گرفته اند و مقتدای اهل اسلام گشته ضلوا فاضلوا ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات

تذییل در بیان بعضی از علوم و معارف که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراختر است
هرچه در جمیع عوالم است صورت او در عالم مثال است معقولات و معانی نیز آنجا صورت دارند گفته اند حق سبحانه و تعالی
مثلی نیست اما مثال هست و لله المثل الاعلی این فقیر در مکاتیب خود نوشته است که در مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل
نیست مثال هم نیست فلا تضربوا لله الامثال و در عالم صغیر نمونه عالم مثال خیال است چه جمیع اشیا در خیال صورت
متصور است کیفیات احوال و مقامات سالک چنانچه است اشیا را که تصور کرده مینماید و ارباب علم میسازد و اگر خیال

نبود و تلوین نکند و جهل لازم بود ازینجاست که فوق مرتبه ظلال جهل و حیرت است چه تک و پوی خیال در مرتبه ظلال
است هر جا ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هرگاه صورت تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت و خیال
که پرتو لیست از مثال چگونه صورت تنزیهی متصور بود فلا جرم لا یکون ثمه الا الجهل و الحیرة و هر جا علم نبود گفت
نبود من عرف الله کل لسانه نشان آنست و هر جا علم بود گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه بیان آنست
پس درازی لسان در ظلال بود و گنگی زبان فوق مراتب ظلال است فعل بود یا صفت یا اسم پس چه
منحوت خیال است چون از ظلال است معلول است و لعلت جعل مجعول پیش ازین نیست که چون از آثار و
علامات مطلوب است مفید علم الیقین است عین و حق الیقین ورای ظلال و خیال است خلاصی از بحث خیال وقتی میسر گردد
که سیر انفسی انیز در رنگ سیر آفاقی و الیس نداز دو در او را آفاق و انفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا را
بعد از مرگ میسر میگردد تا حیوة است خیال امن گیر شان و اهل الله را از اکابر این دولت درین نشاء میسر میگردد
با وجود حیات صوری از تصرف سلطان خیال بیرون آیند و مطلوب بی محنت وجعل و در کنار میگیرند
تجلی ذاتی برقی ... میگیرند و وصل ... پرتو می اندازند ه هنیئا لارباب النعیم
نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع **سوال** جمعی در واقعات و منامات و مثال و خیال می بینند که بادشاه
شده ایم و خدم و حشم خود را معاینه میبینند و نیز می بینند که قطب شده ایم و عالم رو بما آورده در عالم الیقظ و افاقت
که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات بظهور نمی آید این رویت صحیح دارد یا باطل محض است **جواب** این رویت
محلی از صدق دارد و بیان آنست که معنی بادشاهت و قطبیت در ان جماعه کاین است لیکن آن معنی در ایشان ضعیف
است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور پیدا کند از ان در خیال خالی نیست اگر آن معنی بعنایة الله سبحانه
قوت پیدا کرده و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الله سبحانه در عالم شهادت ظاهر گردد و
بهمان ظهور مثالی که ضعیف الظهور است کفایت می کنند و بقدر قوت ظهور می یابد ازین قبیل است واقعاتی که طالبان
این راه می بینند و خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که بمناصب ولایت سرفراز گشته اند اگر در
شهادت آن معنی ظهور کند دولت است عظیم و اگر بظهور مثالی کفایت شد بی حاصل است و جای مصیبت است
و سر حالیکه حجام در خواب خود را بادشاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد وقت او نیست پس در مقامات اعتبار
نباید نهاد و در شهادت هرچه میسر شود از آن او است ه چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم

که حدیث خواب گویم ازینجاست که اکابر نقشبندیه بواقعات اعتباری نمی نهند و بتعبیر وقایع طالبان متوجه نمیگردند
که قلیل الجدوی است معتبر آنست که در افاقت و یقظه میسر گردد لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و ستر از حضور
دولت دانسته اند حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است ازینجاست
که نسیان ماسوی حق ایشان دائمی گشته است و خطور غیر از قلب شان همه وقت منتفی شده بلکه بنهایت در نهایات
او شده جر گرد داین کمالات ازوی چه مستبعد بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین والسلام **مکتوب پنجاه ونهم** به میرزادگی خواجه محمد عبدالله سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه
معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ماسوی است الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که قرة العین
ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که یاد حضرت حق سبحانه و تعالی آن شعبده ها بر طرف شده
است و از معقولیه هیچ نمانده است همت بران مصروف است که از اثبات هیچ چیز درست نیاید معقول و موهوم همه در تحت
لا داخل است انتهی کذا نوشته بودند اما انعی بتکلف است امید است که بی تکلف نصیب شود و نجابت آثار معقول و
موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخل دائره ماسوی است و از جمله لعب و لهو است و بیش از گرفتاری
به شعبده بازی نیست زوال این گرفتاری اگر بتکلیف است داخل طریقه است و از جمله علم الیقین است و بعد اللتیا والتی
اگر این دولت بی تکلف میسر گردد و از تکلف نفی بانتفاء ماسوی سر از مضیق طریقه وا رهد و اگر چه علم بیرون جهد و بفنا
مشرف گردد انتهی گفتن آسان است بسیار دشوار الا من یسر الله سبحانه کار و باری که بحقیقت تعلق دارد پس از
در گذشت نفی بلکه انتفا مقام اثبات است و بیرون علم عین است بدانند که طریقت را در جنب حقیقت هیچ اعتدادی
نیست و نفی را نسبت باثبات هیچ اعتباری نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب تعالی اثبات
همچون قطره در نظر می درآید در پهلوی دریای بی کران و به حصول این نفی و اثبات بولایت خاصه
مشرف میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج و اما النزول ان کان النزول لذلک العروج لازما ایضا ربنا اتمم لنا
نورنا و اغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه الصلوة
والسلام **مکتوب شصتم** بمحمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه از فضولیات دین خبان
معطوف ساخته بضروریات دینیه پرداخت و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مطالعه صحیفه
شریفه مشرف گشت و دلائلی که بآن متمسک گشته اند و اندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه

باجماع اهل حل و عقد صدر اول که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
که بترتیب خلافة الشان مترتب است و در باب سکوت ورزیدن از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات فرحت فراوان رسانید این اعتقاد در بحث امامت کاملست و موافق اهل سنت و جماعت
شکر الله تعالی سعیهم مخدوما مشفقا آثار بحث امامت از فروع دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین
دیگر است که باعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و علم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته به فضولیات پرداختن
عمر خود را صرف مالایعنی کردنست و در اخبار آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اگر بحث امامت
از ضروریات دین و از اصول شریعت می بود چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود
تعیین استخلاف می فرمود و تشخیص خلیفه می نمود و حضرت پیغمبر نیز علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات امر خلافه یکی میکرد
بتنصیص و تصریح یکی را خلیفه میساخت و در کتاب و سنت چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت
از فضول دین است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید القدر ضروریات دین بیش است که
نوبت الفضول نمیرسد اول تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد
و اعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام از نزد حق جل و علا آورده است و بالضرورت و تواتر از
دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی دائمی و سائر سمعیات همه حق است و احتمال تخلف ندارد
اگر این اعتقاد [نبود نجات متصور نبود] ثانیاً از احکام فقهیه هم چاره نبود از ادای فرائض و واجبات بلکه از ادای سنن و مستحبات
نیز گذر نه رعایت حل و حرمت شرعیه نگاه باید نمود در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و رستگاری از عذاب
آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل او درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد و امیدوار کمالات ولایت گردد
بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است نهایة ما فی الباب چون مخالفان دین از باب غلو موفور
اند و طعن در اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات کرده بالضرورت در رد ایشان مقدمات طویل الذیل
ایراد نموده می آید که لزوم فساد از دین متین دفع نمودن از ضروریات دین است والسلام **مکتوب شصت و یکم**
در عزا مرحومی مولانا احمد برکی صدور یافت در نصیحت یاران مولانا حسن را سر حلقه آنها ساختن و مناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة سینا بید
وجود شریف مولانا درین وقت مر مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل و علا و جمعی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا

لاتحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران هندوستان مدد و اعانت مرگذشتگان را اسوای عسرت خدمتگاری و محبت
فرزندان و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند
احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان او نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی
مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه و شغل باید که فتور واقع نشود و یاران
جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته
بود که اگر مولانا سفری اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر مراد بوده است بحال
هم که بکر ملاحظه مینمایم شیخ حسن را متعین این امر می‌یابیم اینمعنی بر بعضی یاران گران نباید که باختیار ما و ایشان
انقیاد لازم است شیخ حسن را بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که ازینجانب گرفته بودند
شیخ حسن را دران نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و توحید
و اتحاد متجلی گردند اما این دولت دیگر است و این کار و بار دیگر است کسوف کشوف را اینجا بجوی نمی‌خرند و از
توحید و اتحاد مستغفر اند بالجمله باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند
اخوی خواجه برادر ویل همین معنی را معقول یاران ساخته بحلقه و شغل دلالت نماید و شیخ حسن نیز نصیب باید حسن هم باید
که محافظه خاطر هم پیرکان نماید و حقوق برادری بجا آرد و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت
فرماید و بمتابعت سنت سنیه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و تضرع و زاری را از دست ندهد
و مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم بر اقران در مهالکه اندازد و خراب ابتر سازد همه وقت خود را قاصر
و ناقص داند و طالب کمال خود باشد نفس و شیطان دو دشمن قوی اند مکین اند که از راه نعوذ بند و خائب و خاسر سازند
سه همه اندر زمن تو انیست که تو طفیلی خانه زنگین آمد هندوستان از شما دور است در دو ساله یک نامه می‌آید
و خبر می‌آرد و می‌برد احوال انولسیان باشند اگر نتوانید رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف بما نزدیک اند
و تا مدتی اینجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند در حقیقت فنا اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد
و صادق الاخلاص است والله سبحانه الموفق چون شما در افتاده اید در نصیحت مبالغت نموده می‌آید هوشیار
باشید در ریاست بلای جان خود دانید ترسان و لرزان باشید مبادا درین ریاست لذتی پیدا شود و بهلاکت
ابدی ساند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین بجاه رب الع

عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب شصت و دوم بخان خانان صدور یافت در بیان
آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است و در تمدن و تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است و خوبی انسان همین احتیاج است
و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ترقیات صوری و معنوی شما را از حضرت حق سبحانه و تعالی
مسالت مینماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاهیت جم غفیر از مسلمانان است و دعا شما گویا دعای
جمیع ایشان است سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها چون نسبت محبت و ارادت و خلوص شما باکابر سلسلهٔ علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم میدانند
که بر وجه اتم و اکمل است بنا بران تصدیع میدهند و میگویند که با اهل این سلسلهٔ علیه درین ایام غربت افتاده اند و اهل
این دیار را بواسطه شیوع بدعت بطریقه این اکابر که ملتزم سنت اند قلت مناسبت است اینجاست که بعضی از اهل
این سلسله بواسطه قصور نظر درین طریقهٔ علیه بدعتها اختیار نموده اند و دلهای مردم را بعلاقهٔ ارتکاب بدعت
بجانب خود کشیده اند و این جمع از زعم خود تکمیل این طریقهٔ علیه کوشیده اند و بحقیقت معامله اکابر این طریقه را
هداهم الله سبحانه سواء الصراط چون اهل این سلسلهٔ علیه درین ایام عزیز الوجود اند بر مریدان و محبان این سلسله
امداد و اعانت این اکابر و طالبان این طریق که آدمی مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج
است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین هرگاه در کفایت مهمات خیر البشر علیه و علی
آله الصلوة و السلام مؤمنان را دخل داده باشند دیگران چه مضایقه اکثر فقیرا را این وقت در دوستی را عبارت
از عدم احتیاج میدانند کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات بلکه خوبی انسان همین احتیاج
است و ذل بندگی از این راه ناشی است چه اگر فرضاً احتیاج از انسان زائل گردد و استغنا پیدا کند
غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمانی بر داری آن وقت ازو نخواهد بود قال الله سبحانه و تعالی
ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نهایة ما فی الباب فقرا که از گرفتاری ماسوی وارسته اند احتیاجی که
باسباب دارند آن احتیاج را بمسبب الاسباب حواله مینمایند و دولت همین شده را از خوان نعمت او تعالی
میدانند و معطی و مانع فی الحقیقة او را سبحانه تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و مصالح در میان
آورده اند حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را باسباب
راجع میگردانند و نیک و بد بالظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را دخل نمیدهند کارخانهٔ عظیم را معطل سازند بنا بر حکمت

نها باطلا سبحانه وجود شریف سیادت پناه حقایق ومعارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان را نحمد ومعتنم
است دعا وتوجه ایشان کبریت احمر انگارم که برکات وفیوض توجهات ایشان قوایم دولت شما اند ودر
حضور وغیبت ایشان امداد ومعاون شمااند بیم زیاده از یکسال شده است که ایشان از خوبیهای شما ما بانع
به فقیر نوشته بودند ومحبت واخلاص که شما را بآستانه فقرا حاصل است درانجا درج نموده وظاهر ساخته بودند که
صوبه داری پنجاب را بدیگری تفویض نموده اند وقت توجه ودستگیری است فقیر در اثنای مطالعه آن مکتوب
توجهی دربن باب حاصل گشت وشمارا در آن وقت رفیع القدر یافت ظاهر ادر همان ساعت شخصی را طلبیده در جواب
آن باین عبارت نوشت که خان خانان منظر رفیع القدری آمده والامر عند الله سبحانه والسلام **مکتوب شصت**
وسیوم بنور محمد انبالی صدور یافت در جواب استفساراو که پرسیده بود که با وجود پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر
برود وطلب حق جل وعلا نماید مجوز است یا نه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات سابق
مکتوبی که ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود وطلب
حق جل وعلا نماید مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه وپیر وسیله است بوصول جناب حقتعالی
اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند ودل خود را در صحبت او با حق سبحانه جمع یابد رواست که درحیوة
پیر بی اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود وطلب رشد از و نماید اما باید از پیر اول انکار نکند وجز به نیکی یاد ننماید
علی الخصوص پیر که در مریدی نوقت از خود خبر ندارند وایمان را از کفر جدا نمی توانند کرد از خدا جل شانه چه خیر
خواهند داشت ومریدان را هم را خواهند نمود اگر از خویشتن چو نیست چنین کی خبر دار شود از جهان چنین وای مریدی که
برین طور پیر اعتقاد کرده بنشیند وبدیگری رجوع نکند وراه خدا جل شانه معلوم نسازد خطرات شیطانی
است که از راه حیات پیر ناقص آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد دست بر چار شدند وجمعیت دل ما فیه شود دل او
رجوع باید کرد واز وسوسهای شیطانی پناه باید جست **مکتوب شصت وچهارم** به محمد مومن لعل خوشی
خواجه علیجان صدور یافته در بیان آنکه از تلون احوال وازعدم حصول آمال ناامیدی دنیه ملکف نباشند بسم الله
الرحمن الرحیم سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم الدنیا سجن المومن دنیا زندان مومن است مناسب حال زندان
درد والم واندوه ومصیبت است از تلون احوال تنگ نباشند واز عدم حصول آمال دلگیر نشوند فان مع العسر یسرا
ان مع العسر یسرا یک تنگی دو فراخی مقرون فرموده است تا اگر فراخی دنیا وفراخی آخرت خواسته

با کریمان کارها دشوار نیست. باقی احوال این حدود را سیادت مآب رفیق آثار میر سید عبد الباقی بالمشافهه خواهند
گفت مشار الیه مراسم اشفاق و حقوق شمار نموده بملاقات گرامی متوجه است **مکتوب شصت و پنجم** بمولانا
محمد هاشم خادم صدور یافته در احتراز از امور لاطائل بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند درین مدت از احوال باطن خود خبر معتد به نوشته اند تا باعث فرحت باشد امور لاطائل است دنیا و ما
فیها کرامی ان سکند که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسی به حشویات اشتغال نماید هر چند نیت شما بخیر خواهد بود اما
حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند طفیلی را ضروری دانند والضرورة
تقدر بقدرها لله سبحانه الحمد والمنة که فقرای اینجا هر چند رزق معلوم ندارند اما بی سعی و بی کوشش بفراغت
و وسعت میگذرانند زیاده از قدر کفاف میرسد روزی کو انقد وقت است باقی احوال اینجا در مکتوب
محمد است درین چند ماه وبا عود کرده بود کسیکه اجل در رسیده بود مرد و حالا برطرف شده است لله سبحانه الحمد
والمنة علی جمیع النعماء والسلام **مکتوب شصت و ششم** بجان خان صدور یافته در بیان توبه و انابت و
ورع و تقوی و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی [illegible]
در ملاهی و تقصیرات و هفوات گذرانیده خوش می آید که از سخن توبه و انابت گویید و دم از ورع و تقوی زنید قال الله
تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال تعالی و ذروا ظاهر الاثم و باطنه فالتوبة
من الذنوب واجبة و فرض عین علی کل شخص لا یتصور ان یستغنی عنه احد من البشر کیف والانبیاء علیهم الصلوة والسلام
لم یستغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم الصلوات التسلیمات والتحیات انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله
فی الیوم واللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی تتعلق بحق الله تعالی سبحانه و لا تتعلق بالحقوق و مظالم العباد و
حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع الملاهی والنظر الی غیر محرم و مس المصحف بغیر وضوء و اعتقاد بدعة فتوبته عنها بالندم
والاستغفار والتحسر والاعتذار الی الله عز و جل و لو ترک فرضا من الفرائض لا بد فی التوبة من ادائه و ان کانت المعاصی
تتعلق بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم الیهم والاستحلال منهم والاحسان الیهم والدعاء و ان کان صاحب المال او العرض
میتا فالاستغفار له والاحسان و رد المال الی اولاده و ورثته و ان لم یعلم له وارث یتصدق بقدر المال و جنایته
علی الفقراء والمساکین بنیة صاحب المال الذی اوذی بغیر حق قال علی کرم الله تعالی وجهه سمعت ابا بکر رضی الله تعالی عنه

يقول لو من الصادقة قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول جل وعلا ومن يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث آخر من اذنب ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارته وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد ثلث مرات كتب في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام هلك المسوفون يقولون سوف نتوب اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان الموت يأتيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه رد فلس من الحرام افضل من مائة فلس يتصدق به وقيل رد دانق من فضة افضل عند الله من ستمائة حجة مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عبدي اد ما افترضت عليك تكن من اعبد الناس وانته عما نهيتك عنه تكن من اورع الناس واقنع بما رزقتك تكن من اغنى الناس وقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لابي هريرة رضي الله عنه كن ورعا تكن اعبد الناس وقال الحسن البصري ره سبحانه مثقال ذرة من الورع خير من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضي الله تعالى عنه جلساء الله تعالى غدا اهل الورع والزهد اوحى الله تعالى الى موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام لا يتقرب الى المتقربون بمثل الورع قال بعض العلماء بالله لا يتم الورع الا ان يرى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ اللسان عن الغيبة والثاني الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخرية والرابع غض البصر عن المحارم والخامس صدق اللسان والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه كيلا يعجب بنفسه والسابع ان ينفق ماله في الحق ولا ينفقه في الباطل والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر والتاسع المحافظة على الصلوات والعاشر الاستقامة على السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير مخدوما مكرما شفقت ومكرمت اثارا

اگر توبه از جمیع ذنوب میسر شود و ورع و تقوی از جمیع محرمات و مشتبهات حاصل آید نعمتی است عظمی و دولتی است قصوی والا توبه از بعض ذنوب و ورع از بعض محرمات هم مغتنم است شاید برکات و انوار این بعض در ابعاض دیگر سرایت کند و توفیق توبه و ورع از سائر معاصی نیز میسر گردد ما لا یدرک کله لا یترک کله اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک وعلی طاعتک بحرمة سید المرسلین وقائد الغر المحجلین علیه وعلیهم وآله الصلوات مکتوب

شصت و هفتم بخانخانان صدور یافته در بیان عقاید اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بیان
ارکان اسلام و تحریض نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام گوش زد سلطان وقت نماید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم والتفات نامزد فقرا نامراد ساخته بودند
رسید حمدا لله سبحانه که درین طور اوان پر شر و شتابه اغنیا را سعادت مندی از حسن ثنا که دارند با وجود
مناسبتها با فقرا دور از کار بسر نیاز است و ایمانی باین طائفه حاصل است چه نعمتی است که تعلقات شتی مانع
حصول این دولت نگشته است و توجهات پراگنده از محبت ایشان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا باید
آورد و امیدوار باید بود که المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه وعلی آله الصلوة والسلام سعادت و نجات
ابدی آدمی را تصحیح اعتقاد موجب است رای فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم و جم غفیر اند
چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود خبث اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است سم قاتل است
که بموت ابدی و عذاب سرمدی رساند مداهنت مسامحت در عمل امید مغفرت دارد اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت
ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت را ملبسان بایجاز و اختصار ایراد می نماید بمقتضای
آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت برین دولت بتضرع و زاری مسالت باید نمود
بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سائر اشیا بایجاد او سبحانه موجود گشته اند بتخلیق او تعالی
از عدم بوجود آمده پس او تعالی قدیم و ازلی باشند و اشیا همه حادث و نو پدید باشند و هر که قدیم و ازلی است
باقی و ابدی است و هر چه حادث و نو آمده است فانی و مستهلک است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه
یگانه است شریک ندارد نه در وجوب وجود نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او تعالی نشاید و استحقاق عبادت
سوای او سبحانه نسزد و مر او را تعالی صفات کامله است از انجمله حیات و علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت متصف اند و بحضرت ذات جل سلطانه
قایم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکنند و حدوث متعلق بانعدام ازلیت ایشان
نگردد فلسفه از بیخردی و معتزله از کوری از حدوث متعلق پی بحدوث متعلق برند و نفی صفات
کامله نمایند و عالم بجزئیات ندانند که مستلزم تغیر است که امارت حدوث است نمیدانند
که صفات ازلی باشند و تعلقات صفات بمتعلقات حادث باشند و صفات نقائص از جناب

قدس او تعالی مسلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان
و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق او یند که او را سبحانه فوق العرش داند و جهت
فوق اثبات کند عرش و ما سوای آن همه حادث اند و مخلوق او یند تعالی مخلوق و حادث را چه مجال که مکان خالق
قدیم گردد و مقر او شود اینقدر هست که عرش اشرف مخلوقات اوست تعالی و نورانیت و صفا از همه ممکنات
در وی بیشتر است ناچار حکم مرائیت دارد که ظهور عظمت و کبریای خالق جل و علا آنجا پیدا و هویدا است
باین علاقه ظهور آنرا عرش الله نامند و الا عرش و غیره نسبت باو تعالی برابر اند که همه مخلوق او یند تعالی اما عرش
را قابلیت نماید کی هست و دیگر از آن نیست آئینه که صورت شخص را مینماید میتوان گفت که آن شخص در آئینه است
بلکه نسبت شخص با آئینه و سائر اشیا متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آئینه قبول صورت شخص
مینماید و دیگران این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست و محدود و متناهی نیست طویل و عریض نیست
دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که بفهم ما در آید محیط است نه بآن احاطه
که مدرک ما شود و قریب است نه بآن قرب که متعقل ما گردد و با ما است نه به معیت متعارفه ایمان داریم که واسع است و محیط
است و قریب است و با ما است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هر چه دانیم دانیم که قدمی در مذهب مجسمه
دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز باوی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند و او تعالی
در هیچ چیز حال نشود و تبعض و تجزی در جناب قدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت جل شانه
ممنوع است و او را سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بیچگونه و بیچون اند بی شبه
و بی نمونه اند اینقدر میدانیم که او تعالی هست و باسما و صفات کامله که خود را بآن ستوده است متصف است
اما هر چه از آن در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور ما شود او تعالی از آن منزه و متعالی است چنانچه گذشت
لا تدرکه الابصار ۵ دور بینان بارگاه الست ۵ بیش ازین پی نبرده اند که هست ۵ باید دانست که اسماء
الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت حق سبحانه آمده
است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگر چه در آن اسم معنی کمال مندرج باشد جواد اطلاق
باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطانه که بلباس حرف و صوت آورده
بر پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و السلام منزل ساخته است و عباد را بآن امر و نهی فرموده چنانچه ما کلام نفسی خود را بتوسط

کلام و زبان و لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیهٔ خود را در عرصهٔ ظهور می آریم همچنین حضرت
حق سبحانه کلام نفسی خود را بے توسط کلام و زبان بقدرت کاملهٔ خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد
فرستاده است و اوامر و نواهی خفیهٔ خود را در ضمن حرف و صوت آورده بر منصهٔ ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم
کلام کلام حق باشند جل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقه باشد چنانچه هر دو قسم کلام ما نفسی
و لفظی بطریق حقیقه کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیراکه مجاز را نفی جائز است و کلام
لفظی را نفی کردن و کلام خدا ناگفتن کفر است و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات
والتسلیمات انزال فرموده است همه کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کتب و صحف مندرج است احکام
خداوندیست جل سلطانه که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و دیدن مومنان مر حضرت حق
سبحانه را در بهشت بے جهت و بے مقابله و بے تکیف و بی احاطه حق است ایمان آریم باین و بے کیفیت آن مشغول نشویم زیراکه رویت او تعالی بیچون است و درین نشاء حقیقت آن بر ارباب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان
نصیب ایشان نبود وای بر فلاسفه و معتزله و سائر فرق مبتدعه که از حرمان و کوری انکار رویت آخروی نموده اند قیاس
غایب بر شاهد کنند و بدولت ایمان آنهم مشرف نگردند و او تعالی چنانچه خالق عباد است خالق افعال ایشان است
نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست تعالی اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو بارادت
و مشیت اوست سبحانه لیکن باید دانست که شر تنها را بو سطهٔ ادب و تعالی نسبت نباید کرد و خالق الشر نباید گفت
بلکه خالق الخیر والشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شیٔ باید گفت و خالق القاذورات
والخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از شومی که دارند خالق افعال بنده را دانند
و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب ایشان میفرماید آری علماء حق قدرت بنده را در فعل و دخل
داده اند و کسب بنده اثبات نموده زیراکه فرق واضح است در میان حرکت مرتعش و حرکت مختار و قدرت و کسب بنده را
در حرکت هیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری دخل است همین قدر فرق باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب
مینماید اکثر مردم در قدرت و کسب بنده را در حرکت ارتعاش هیچ مدخلی نیست و اختیار عبد تردد دارند و بنده را مضطر
دانند ایشان مراد علماء را نفهمیده اند اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده هرچه خواهد بکند و هرچه نخواهد نکند
این معنی از بندگی دور است که بنده بآنچه مکلف شده است از عهدهٔ آن تواند بر آمد مثلا نماز پنجوقت تواند ادا کرد و زکوة

بجهل سیّئه تواند داد و هر دو از ده ماه یکبار روزه تواند داشت و دیگر خود بسیار در رساله یک حج تواند نمود و علی هذا القیاس
باقی احکام شرعیه است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی و سهولت و آسانی در آنها رعایت فرموده
است از جهت ضعف و قلت توانائی بنده قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی خدا تعالی برای شما
آسانی خواهد و دشواری نمی‌خواهد و نیز فرموده است جل سلطانه یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا
یعنی می‌خواهد خدا تعالی که تخفیف کند از شما گرانی تکلیفات شما را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر
از شهوات نمی‌تواند کرد و تکلیفات شاقه را نمی‌تواند برداشت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات فرستادهای حق اند جل و علا سوی
خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت براه آرند هر که دعوت ایشان را قبول کند او را به بهشت
بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده همه
حق است و صدق که شائبه تخلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و دین او ناسخ ادیان
سابق است و کتاب او بهترین کتب با تقدم است و شریعت او را ناسخی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که نزول خواهد نمود عمل بشریعت او خواهد کرد و بشوان امت او خواهد بود و آنچه او علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات از احوال آخرت خبر داده است همه حق است از عذاب گور و ضغطه آن و سوال منکر
و نکیر در آن و فنای عالم و انشقاق سموات و انتشار کواکب و برداشتن زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها
و حشر و نشر و اعاده روح بجسد و زلزله ساعت و هول قیامت و محاسبه اعمال و شهادت جوارح با عمال ایشان
و طیران نمودن نامهای حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان که حسنات و سیئات را با آن وزن کنند و کمی و زیادتی
حسنه و سیئه معلوم سازند اگر پله حسنات گران آید علامت نجات است و اگر خفت ظاهر شد علامت خسران است ثقل و خفت
آن میزان برخلاف میزان دنیاست آنجا پله که بالا رود ثقیل است و آنکه پست باشد خفیف و شفاعة انبیا و صلحا علیهم الصلوات
والتسلیمات اولا و ثانیا مر عصاة مومنان را باذن مالک یوم الجزاء جل سلطانه ثابت است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند مومنان از آن پل عبور کرده به بهشت روند و کافران
بلغزیده در دوزخ افتند و بهشت که معد از برای تنعیم مومنان است و دوزخ که از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند ابدا لآباد
باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از محاسبه مومنان چون به بهشت روند در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت
بیرون نخواهند آمد و همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابدا لآباد معذب خواهند ماند تخفیف در عذاب در حق

ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون و هر که در دل وی ذره از ایمان
خواهد بود او را بواسطه افراط معاصی اگر در دوزخ ببرند بقدر عصیان معذب خواهد بود و آخر او را از دوزخ خواهند
برآورد و نیز روی او را سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و زنجیر نخواهند کرد چنانچه کفار را کنند
از جهت حرمت ایمان او و ملائکه بنده های خداوند جل سلطانه مکرم اند و عصیان از امر خدا جل شانه در حق ایشان
جائز نیست و آنچه مأمور اند بفعل می آرند و از زن و شوی پاک اند توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است
بعض ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی برسالت برگزیده است و به تبلیغ وحی مشرف ساخته مبلغان کتب
و صحف انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هر چه ایشان
از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شائبه احتمال اشتباه ندارد و این بزرگواران
از عظمت و جلال او سبحانه ترسانند و غیر از امتثال امر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی
بآنچه از دین بتواتر و ضرورت بما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان
کمال می افزایند و حسن پیدا میکنند امام اعظم کوفی علیه الرحمة میفرمایند که ایمان قبول زیادت و نقصان نمیکند
زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان قلبی است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول
تفاوت میکند داخل دائره ظن و وهم است کمال و نقصان ایمان باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعت بیشتر
کمال ایمان بیشتر پس ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا نباشد علیهم الصلوات والتسلیمات که آن ایمان بواسطه اقتران
طاعات بدرجه علیا از کمال رسیده است که ایمان عوام مومنان بگرد آن نرسد هر چند این هر دو ایمان در نفس
ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطه طروق طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان
نیست و در میان هر دو تماثل مشارکت مفقود است عوام انسان هر چند با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در نفس
انسانیت شریک اند اما کمالات دیگر مر انبیا را علیهم التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر یافته
کرده گویا از حقیقت مشترکه عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم نسناس دارند امام اعظم علیه الرحمة فرمایند
انا مؤمن حقا و امام شافعی گوید علیه الرحمة انا مؤمن ان شاء الله تعالی هر کدام را وجهی است باعتبار ایمان حال توان گفت
انا مؤمن حقا و باعتبار مآل و خاتمه توان گفت انا مؤمن ان شاء الله تعالی اما بهر وجه که گویند از صورت استثناء اجتناب
بهتر است مؤمن بارتکاب معاصی اگر چه کبائر باشند از ایمان بیرون نرود و داخل دائره کفر نگردد منقول است

که روزی امام اعظم رحمه الله علیه است که روزی امام با جمعی از علما رکبار نشسته بودند شخصی آمده پرسید که چه میگویند در حق مومن فاسق که پدر خود را بناحق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسه سر او شراب بنازد و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر خود زنا کند آیا مومن است یا کافر هر کدام از علما در حق او غلظها نمودند و دور از معامله ساختند امام اعظم درین اثنا فرمود که او مومن است و ارتکاب این کبائر از ایمان نه برآمده است این سخن امام بر علما گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان را دراز ساخت آخر چون سخن امام برحق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عاصی پیش از غرغره توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر بتوبه و انابت مشرف نگشت امر او بمشیت است جل سلطانه اگر خواهد عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند بآتش و بعد از آتش اما آخر کار او نجات است و مآل او بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از رحمت خداوند جل سلطانه مخصوص باهل کفر است و هر که ذره از ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بواسطه علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد در انتها بعنایت الله سبحانه تعالی برسد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

بحث خلافت و امامت نزد اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم هر چند از اصول دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه درین باب غلو نموده اند و افراط و تفریط کرده اند بضرورت علما اهل سنت حق رضی الله تعالی عنهم این مبحث را ملحق بعلم کلام ساخته اند حقیقة الحال بیان فرموده اند امام برحق خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات حضرت ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت عثمان ذو النورین است رضی الله تعالی عنه بعد از ان حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالی علیهم و فضیلت ایشان بترتیب خلافت است فضیلت حضرت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که فضیلت شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند مگر جاهل یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید کسیکه مرا بر ابوبکر و عمر فضل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانکه مفتری را زنند حضرت عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشانست میفرماید و حدیث نقل میکنند که آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مسالت نمودم که خلیفه بعد از من علی بود ملائکه گفتند که ای محمد هر چه خدا خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد با من که خلیفه بعد از فوت من ابوبکر خواهد بود

بعد ازان عمر بعد ازان عثمان بعد ازان تو خلیفه خواهی بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسن افضل است
از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علماء اهل سنت در علم و اجتهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنها فضیلت میدهند فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه را تقدیم میدهد و آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت عائشه در علم
و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد و انقطاع پیش رو است و لهذا فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه
در انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوای صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشکلی در علم بر اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات پیش نمی آید مگر آنکه حل آن نزد عائشه بود رضی الله تعالی عنها و محاربات و منازعات
که در میان اصحاب کرام علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربه جمل و محاربه صفین بر محامل نیک صرف باید نمود
و از هوا و تعصب دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات
از هوا و هوس مزکی شده بودند و از حرص و کینه پاک گشته اگر مصالحه دارند برای حق دارند و اگر منازعة
و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را بی شائبه هوا و تعصب
از خود دفع کرده اند هر که در اجتهاد خود مصیب است دو درجه و بقولی ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطی است
یک درجه ثواب او را نقد وقت است پس مخطی نزدیک مصیب از ملامت دور است بلکه امید درجه از درجات
ثواب دارد علما فرموده اند که دران محاربات حق بر جانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجهه و اجتهاد مخالفان از
مع ذلک موارد طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود و امیر کرم الله تعالی
وجهه فرموده است برادران ما باغی گشتند ایشان نه کافرانند نه فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که منع کفر و فسق
مینماید حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را
علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات بزرگی باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد و در حق هیچ یکی ازین بزرگواران
بدی یاد نباید بود گمان بد نباید کرد و منازعت ایشان را به از مصالحه دیگران باید داشت طریق فلاح و نجات
اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات بزرگی فرماید ما آمن
برسول الله من لم یوقر اصحابه علامات قیامت که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات ازان خبر داده است
حق است احتمال تخلف ندارد مثل طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور

و ظهور حضرت مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و خروج دجال و ظهور یاجوج
و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانی که از آسمان پیدا شود و تمام مردم را فرا گیرد و عذاب دردناک کند مردم
از اضطراب گویند ای پروردگار من این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان می آریم و آخر علامات آتش است
که از عدن خیزد و جماعه از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود
بوده است پس بزعم ایشان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در فره است و احادیث
صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنوی رسیده اند تکذیب این طائفه است چنان سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام مهدی را
علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشان است آن علامات مفقود اند در احادیث نبوی آمده است
علیه و علی آله من الصلوة و السلام که مهدی موعود بیرون آید و بر سر وی پاره ابر که در آن ابر فرشته باشد که ندا کند که
این شخص مهدی است او را متابعت کنید و فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام که تمام زمین را مالک شده اند چهار کس
دو کس از مومنان و دو کس از کافران ذو القرنین و سلیمان از مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک
خواهد شد آن زمین را شخص پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام نرود دنیا تا آنکه بعث کند خدا تعالی
مردی را از اهل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را
بداد و عدل چنانکه پر شده بود بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان حضرت مهدی خواهند بود و حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا و
و علیه الصلوة و السلام در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد
و در اول آن ماه خسوف قمر بر خلاف عادت زمان و بخلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که این علامات در آن
شخص هیچ بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام
شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدویست علامت میکشد نهایت جهل است که با وجود
وضوح امر مهدی موعود همچو در ضلالت مانند هداهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام
بدرستی که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نار اند مگر یکی از ایشان و زود است که امت من
بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه پرسیدند که آن فرقه ناجیه چه کسانند
فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام آنانکه باشند بر مثل آنچه من بر آنم و اصحاب من بر آنند علیه و علی آله الصلوة و السلام

و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام و التسلیمات و متابعت
اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اللهم ثبتنا علی معتقدات اهل السنة و الجماعة و امتنا فی زمرتهم و
احشرنا معهم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و بعد از تصحیح اعتقاد از امتثال
اوامر و انتهای از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز چاره نبود نماز پنجوقت بی فتور با تعدیل ارکان با جماعت ادا
باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است چون اداء صلوة بر وجه مسنون میسر شد حبل متین
از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصل دویم است از اصول پنجگانه اسلام و اصل اول ایمان بخدا و رسول
اوست جل شانه و اصل دوم نماز است و اصل سیوم اداء زکوة است و اصل چهارم روزه ماه رمضان
است و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول با ایمان تعلق دارد و اصول اربعه باعمال تعلق دارند جامع ترین
جمیع عبادات و فاضل ترین آنها نماز است در روز قیامت ابتدای محاسبه از نماز خواهد بود اگر نماز درست ادا
شد محاسبه دیگر بعنایت الله سبحانه نیز بسهولت خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود و
نامرضیات مولی را جل شانه سمیات مهلکه باید دانست و هواء تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب
آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی اینست والله سبحانه الموفق و آنکه در تحاشی
ارتکاب نامرضی مولای خود نماید جل شانه و از آن عمل خود در تشویر و انفعال نبود بار در تمرد است اصرار و
تمرد او نزدیک است که صاحب او را از ربقه اسلام بیرون کشد و در دایره اعدا داخل سازد ربنا آتنا من لدنک
رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا دولتی که حضرت حق سبحانه و تعالی شما را بآن ممتاز ساخته است و
مردم از آن دولت غافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آنرا دریابند آنست که بادشاه وقت که هفت پشت
مسلمان آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال است درین اوان که اوان قرب
قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم بشومی طمع که ناشی از خبث باطن است بامرا و سلاطین تقرب
جسته براه خوش آمد ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبهات پیدا کردند و ساده
لوحان را از راه بردند اکنون چنین بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شما را بحسن استماع میشنود باید به قبول تلقی
نماید چه دولت است که صریح یا باشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات اهل سنت و جماعت است
شکر الله تعالی سعیهم گوش زد ایشان نمایند و هر قدر که گنجایش داند سخن اهل حق را بعرض رسانند بلکه همواره

منتظر و مترصد باشند که تقریبی پیدا شود و سخن مناسب ملت درمیان آید تا اظهار حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان و شناعت کفر و کافری کرده شود و کفر خود ظاهر البطلان است هیچ عاقل آنرا نه پسندد و بطلان آنرا بی تحاشی باید ظاهر ساخت و آلهه باطله ایشانرا بی توقف نفی باید کرد و آله بر حق جل سلطانه را بی تردد و بی شبهه خالق سموات است هیچ شنیده آید که آلهه باطله ایشان پیشترها آفریده باشند اگرچه همه جمع آیند و اگر پشه ایشانرا نیش زند و آزار رساند خود را محافظه نتوانند نمایند چه جای آنکه دیگرانرا محافظه کنند کفره گو باشناعت این مرا ملاحظه نموده میگویند که این آلهه شفعای ما خواهند بود نزد حق جل و علا ما را بخدا جل شانه نزدیک خواهند ساخت سبحان الله سفهای ایشان نمیدانند که این جمادات را مجال شفاعت نخواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت کسی را که در حقیقت دشمنان وی اند در حق عبده دشمنان خود قبول نخواهد کرد و در رنگ آنست که باغیان بر سلطان خروج نمایند و عزم کامرانی نمایند بر دعوت آنکه این باغیان نزد سلطان شفعای خواهند بود و بوسیله ایشان تقرب بسلطان خواهیم یافت زهی بیخردان خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب جویند چرا خدمت سلطان بر حق نکنند و باغیانرا شکست بدهند تا از اهل قرب از اهل حق باشند در این ایام بعضی نادانان سنگی را بگیرند و بدست خود تراشند و سالها آنرا پرستش نمایند و توقعات از وی میدارند این جهالت دین کفر ظاهر البطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل هوا و بدعت است و آن طریق قویم طریق آنسرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام و طریق خلفای راشدین است علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیة الطالبین میفرماید که دینهای مبتدعان که اصول آنها طائفه اند خوارج و شیعه و معتزله و مرجئه و مشبهه و جهمیه و ضراریه و نجاریه و کلابیه در زمان آنسرور نبودند علیه و علی آله الصلوة والسلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین نبودند خلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از سالها از موت صحابه و تابعین و موت فقهای سبعه رضی الله تعالی عنهم اجمعین حادث شده است خبر آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات کسیکه بعد از من خواهد زیست اختلاف بسیار خواهد دید پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین مرا آنرا بدندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر بدعت ضلالت است و سخن حق بعد از من پیدا شود درست است پس ثابت شد که بعد از زمان آنحضرت و خلفای راشدین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حادث شود از غیر اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از

در حکم مجوزان امداد باغیان نوشته

ل کرم و فضل ما را داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نگردانید
باعتقادات فاسده ایشان مبتلا نکرد و از جماعت نساخت که بنده را در بعض صفات مولی جل شانه شریک گردانند
و خالق افعال بنده بنده را گویند و منکر رؤیت اخروی باشند که سرمایه دولت نقد اخروی رؤیت است و نفی وجود صفات
کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن دو طائفه نساخت که با اصحاب کرام خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بغض
و با کابر دین سوء ظن نمایند و ایشان را از معاصی یکدیگر تصور کنند و بغض و کینه مبطن ایشان سازند حق سبحانه و تعالی
در حق این بزرگواران رحماء بینهم میفرماید و این دو طائفه تکذیب کلام حق جل و علا می نمایند و اثبات عداوت
و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی ایشان را توفیق دهاد و بصراط مستقیم بنا
گرداناد و نیز از آن جماعه نگردانید که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسم جسمانی انگارند و امارات
حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم معلوم ایشان است
که سلطان کالروح است و سائر انسان کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسد است
بدن فاسد پس در اصلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و صلاح در اظهار کلمه اسلام است
بهر روشی که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلمه اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعة نیز گاه گاه گوشزد باید
ساخت و رد مذهب مخالف باید نمود و اگر این دولت میسر گردد وراثت عظمی از انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات
بدست آید شما را این دولت مفت بدست آمده است قدر آن را بدانند زیاده چه مبالغه نماید هر چند مبالغه در این امر
مستحسن است والله سبحانه الموفق **مکتوب شصت و ششم** بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در بیان
ستون نورانی ستاره و نیزه که از جانب مشرق طلوع نموده بود که از علامات قیامت و دنیا ست بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق علیهم الصلوة و التحیات صحیفه شریفه که فرزندی اعزی مولانا ابو الحسن فرستاده
بودند رسانیده خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است که
استفسار نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون پادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت
مهدی موعود است علیه الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانب مشرق قرن ذو سنین در حاشیه نوشته یعنی عمودی که
دو سر داشته باشد و اول اطلاع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام

و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلوع نموده بود و وقتی که او را در آتش انداختند و در وقت
هلاک فرعون و قوم او بود و در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس چون ببینند از آنحضرت حق سبحانه
و تعالی استعاذه بکنند از شر فتنهای این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود منور
بوده و بعد از ان کجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شاخ است حاصل نموده و نیز باین اعتبار فرموده
باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر
اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد از آنکه این ستون نیز بجانب فوق دو سر
داشته شبیه بود بدندان که درمیان آنها اندک فاصل بوده در صحو التشخیص این معنی نموده باشند و
جمعی دیگر نیز بمثل این تعبیر داده اند این طلوع و رای این طلوع است که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد
شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مائه خواهد بود و درین وقت از مائه سیزدهم هشت سال گذشته است
و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که از او ذنب
باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است او ست یا مثل او این ستاره ذنب ار نواند بود که برای آن
گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس وی آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق ذنب است
داشت آن بجانب مغرب این درازی بیاض را پس پشت او ست که مناسب ذنب است و اما مشرق
که بجانب مغرب هر روز بلند می آید بسیر قسری او ست که مربوط بسیر فلک اعظم است و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
بالجمله وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است تا سر مائه که اوان ظهور او ست چه مقدمات و مبادی ظهور
آیند این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان در رنگ ارهاصات پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نطفه عبد الله که صورت
حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوة والسلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین نگونسار
شدند که همه شیاطین از کار خود باز ماندند تا آنکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و او را در دریا انداختند و چهل روز معذب
کردند و در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ایوان کسری بجنبید و چهارده کنگره از ان بیفتاد و
آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بودند و نمرده بود فرو مرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود
والقوت عظیم بسبب او با سلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد

وصاحب خوارق وکرامات بسیار خواهد بود وآیات عجیبه زمان او بظهور خواهد آمد وهست که پیش از وجود
او چیزهای خوارق عادت در رنگ ارهاصات نبی علیه الصلوة والسلام بظهور آید ومبادی ظهور او شد
چنانچه از احادیث مفهوم میگردد ومیدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا زمانیکه کفر استیلا
وزبونی اسلام ومسلمانان نگردد این آنوقت است که غربای اهل اسلام را آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
طوبی فرموده است وبشارت داده وفرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام العبادة فی الهرج کهجرة الی
یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شما است که سپاهیان در وقت
استیلاء فتنه وفساد اگر اندک جرات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند در وقت تسکین فتنه اگر بسیار تردد
نمایند بی اعتبار اند پس وقت کار کردن وقبول افتادن همین وقت فتنها است تمام خود را در مرضیات
حق جل وعلا در بازند وغیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة هیچ چیز را اختیار نکنند
اگر خواهند که مقبولان محشور شوند اصحاب کهف بیک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده
بود باین درجه علیا رسیدند شما خود میدانید و داخل خیر الامم اید وقت خود را بلهو ولعب از دست ندهید
ودیجور ... در رنگ طفلان کول نگردید ه دادیم ترا از گنج مقصود نشان ، گر ما نرسیدیم تو شاید برسی
دعموده ... که پیش از ظهور این کوکب ذنب ار طالع شده بود ظلمتی دیگر در شمسی دران مفهوم نمی شد وغیر از
خبیر در نظر نمی در آید اما ستاره ذنب ار شائبه کدورت دهشت لا بل النافع والضار هو الله سبحانه در هیچ
ستاره موت شخصی وحیات آحدی ولیعت نفرموده اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستاره های
تعلق دارد سه چیز است وفرموده وبالنجم هم یهتدون بستاره راه مییابند در سفرهای بر وبحر وفرموده
ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین آسمان دنیا را بستاره ها مزین ساخته
غرض هرچه گویند به ثبوت نه پیوسته است ومحض اوهام وخیالات است ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز مکرم میتواند سید که وقت توبه وانابت است وهنگام متبل ع انقطاع کرنا از
دنیا ودخیهاست ونزدیک است که در رنگ یاران نسیان فتنها بریزند عالم را در گیرند محمد صادق فرموده
است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا ویمسی کافرا ویمسی
مومنا ویصبح کافرا القاعد فیها خیر من القائم والماشی فیها خیر من الساعی فکسروا ... وقطعوا فیها اوتارکم ...

واخربوا بیوتکم بالحجارة فان خشی احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم وفی روایة قالوا فما تامرنا قال کونوا احلاس
بیوتکم وفی روایة والزموا فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین وقتها کفار دار الحرب نواحی نگرکوت
بر مسلمانان بیباکانه و اسلام چه ستمها نمودند و چه اهانتها رسانیدند خذلهم الله سبحانه این قسم گلهای تو بمقتضای
آخر الزمان بسیار خواهد شکفت ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والسلام
وعلی آل کل وعلی ملئکة المقربین

مکتوب شصت ونهم بمحمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان تعدیل
ارکان نماز وطمأنینت وتسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته‌اند تقصیر نیست و بنماز تهجد امر فرمودن
واحتیاط در لقمه نمودن و ما یتعلق به بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال
داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله سبحانه
ثباتا و استقامة اندراج یافته بود امری که بآن مامور است با جمعی از یاران که داخل طریقه شده‌اند در آن امر
مداومت نمایند و نماز پنجوقت با جماعت پنجاه و شصت کس ادا میکنند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است
که باطن بذکر الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر باحکام شرعی متحلی شود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز
مساهلت مینمایند و طمأنینت و تعدیل ارکان تقیدی ندارند بضرورت از یاران درین باب تاکید و مبالغه
مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام دزدترین دزدان کسی است
که از نماز خود بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه می دزدد فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام نکند
رکوع نماز را و نه سجود نماز را + نیز فرموده است نظر نکند خدای جل شانه بنماز بنده که ثابت ندارد صلب
خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد و رکوع و سجود
تمام نمی آرد فرمود اتخاف لو مت علی ذلک لمت علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة
والسلام تمام نشود نماز یکی از شما تا آنکه در رکوع تمام بایستد و صلب خود ثابت ندارد و هر عضوی در محل خود قرار گیرد
و همچنین فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا در میان دو سجده نه نشیند و صلب خود را راست نکند و ثابت ندارد نماز او
تمام نشود حضرت رسالت علیه وعلی آله الصلوة والسلام بیکی از نماز گذاران میگذشت دید که احکام و ارکان قومه و
جلسه بجا نمی آرد فرمود که اگر تو بمیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی الله عنه فرموده است کسی باشد که شصت سال
نماز گذارد و یک نماز او را نپذیرند آن کس باشد که رکوع و سجود تمام بجا نیارد گفته‌اند زید بن وهب مردی را دید که نماز میگذا

در رکوع و سجود تمام بجا نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه است که تو چنین نماز میکنی گفت چهل سال است
گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمیری منقول است که بنده مومن چون
نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را آن نماز انبساشت بود نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان می برند
و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میکنند و میگویند حفظک الله سبحانه کما حفظتنی یعنی خدا عز وجل ترا نگاه دارد
چنانکه تو مرا نگاه داشتی واگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان اکراهت آید نماز را باسمان
نبرند و نماز بر نماز گذارنده را دعای بد میکنند و میگویند ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی یعنی خدا عز وجل
ضایع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضایع گردانیدی پس نماز تمام می باید گذارد و تعدیل ارکان باید نمود طمانینت در رکوع
و سجود و قومه و جلسه نیک بجا باید آورد و دیگران را نیز تمامی نماز دلالت باید کرد و طمانینت و تعدیل ارکان
راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم مانده اند و این عمل متروک گشته است احیای این عمل از اهم مهام
اسلام است آنسرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام کسیکه سنت مرا احیا نماید بعد از آن که آن سنت
مرده باشد آنکس را ثواب صد شهید بود و نیز باید که در نماز بجماعت صفها را برابر باید کرد تا هیچکس از مصلیان
پیش و پس نماند سعی باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام اول تسویه صفوف
میفرمود بعد از آن تحریمه می بست و فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام تسویه صفوف از اقامت صلوة است
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا سعادت آثار اعمال به نیت درست میشود چون بجهاد کفار حرب رفته اند
اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ و جدال اعلای کلمه اسلام باشد و توهین
و تخریب اعدای دین بود که ما بآن مأموریم و مقصود سر جهاد هم همین است با مور دیگر نیت خود را باطل
نسازند علوفه غازیان از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان نمی آرد تنها
بابطال عمل می نماید تصحیح نیت بکنند از بیت المال علوفه خورند و جهاد نمایند و امیدوار اجر های غازیان
و شهیدان باشند بحال شما غبطه می آید که در باطن بحق مشغول اید جل و علا و در ظاهر بنماز بجماعت کثیره ادا مینمایند
مع ذلک بدولت جهاد کفار دار الحرب مشرف گشته اید هر که سلامت میماند غازی است و مجاهد و آنکه هلاک
شود شهید پاک است اما این همه بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقة نیت متحقق نشود متکلف خود را برین نیت باید
آورد و به حضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باید بود تا حقیقت نیت میسر گردد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا

انه علی کل شیء قدیر نصیحت دیگر که بیان آن نموده شد التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریق
است و خصوص هم لشما گفته بود که اگر این معنی متعسر نماید و بیداری خلاف معتاد میسر نشود جمعی از متعلقان را
برین امر باید گماشت تا در آن وقت شما را للضرورة با کره بیدار سازند و نگذارند که شما در خواب غفلت مانده
باشید چون چند روز چنین کنند امید است که بی تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و نصیحت دیگر
احتیاط در لقمه است چه در کار است که هر چه از هر جا که پیدا شود باید خورد و ملاحظه حل و حرمت شرعی نباید کرد آخر
کم پسر خود نیست تا هر چه خواهند بکند مولای دارد جل سلطانه که با مر و نهی تکلیف فرموده است و برضا و عدم رضا
خود را بتوسط انبیا که رحمتهای عالمند علیهم الصلوات والتسلیمات بیان نموده است بی سعادت مند باشد که خلاف رضای
مولای خود را تقاضای نماید و بی اذن مولای در ملک و ملک مولی تصرف کند شرم باید داشت رعایت رضای
صاحب مجازی مینمایند رضای مولای حقیقی نمی خواهند که دقیقه درین باب فرو گذاشت شود مولای حقیقی تاکید و مبالغه دارد
با مر و نهی میفرماید و زجر بلیغ مینماید هیچ التفات بآن نمی نمایند این اسلام است یا کفر نیک تفکر فرمایند و برفته را
تدارک ما سبق ممکن است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له بشارت است و مقصران را امر ذلک اگر کسی
مقصر و مذنب بود و بآن خورسند باشد منافق است صورت اسلام دارد عقوبت او نیز باید و سم عذاب و نکند تنها
چه تاکید و مبالغه نماید العاقل تکفیه الاشارة دیگر در مواضع مخوف و در محال استیلای اعدا آیت الکرسی امن رعایت
قراءة سوره لایلاف مجرب است لااقل هر روز و هر شب یازده بار بخوانند در حدیث مصطفوی علیه وعلی آله
الصلوة والسلام آمده است من نزل منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی
یرتحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هفتاد و دوم** بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان
اسرار حقائق کعبه معظمه که چنانچه در انسان نمونه عرش است نمونه کعبه هم ثابت است و در انسان چنانچه قلب او نمونه
عرش رحمن است جل سلطانه و ظهور قلبی را نمونه ظهور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است که میان
است و از یمین و شمال بیگانه است و حقیقت یگانه است ارباب این دولت عظمی بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات
والتسلیمات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند و از اصحاب انبیا
علیهم الصلوات والتحیات ببرکت صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان
اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را باین دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند مغتنم بود

وکبریت احمر باشد و این شخص داخل زمرهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان از سابقان است و صاحب این نسبت
علیه دولت مرکز مطلوب تمیز است هرچند در نفس مرکز هم مراتب است اما دولت سبقت شرف است
زیاده ازین چه آید و نماید و بیش ازین رموز چه شرح دهد و چون بفضل الله سبحانه این نسبت علیه سر برآرد انتهای
پیش همه نزد آرد و نامی و نشانی ازان نماند چه نسبت قلبیه وغیر قلب ازو اجار نصر الله ببطل نهر عیسی نشان آن
موطن است اصحاب این دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب مجازی فتاده است ما نکه ازین صراط
یمین و شمال است وصول و بظلی از ظلال است اگرچه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه بداغ ظلیت متسم اند ؎
فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار ست ؛ وصول مطلوب بسی ترسم و ؎
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین ره که تو میروی بترکستان است ؛ ثبتنا الله سبحانه علی الصراط المستقیم و
السلام علی من اتبع الهدی **مکتوب صد و شصت و دوم** بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجه محمد سعید سلمه الله
تعالی صدور یافته ؛ لا اله الا الله محمد رسول الله کلمهٔ اولی متضمن اثبات مرتبهٔ ذات است تعالت و تقدست
ظهور مرتبهٔ وجوب صورت مثالی بصورت نقطه انسب از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل عریض مشهور گردد
هرچند دران مرتبه نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه انجا طول امحال است و نه عرض و عمق را الاجرم در
صورت کشفی کلمهٔ مثبت در رنگ نقطی می نماید و کلمهٔ محمد رسول الله که منبئی از دعوت خلق است که با جسام و
جواهر تعلق دارد و طول و بسط را انجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل عریض
می درآید درین مقام سالک بواسطه بقیه سکری که در دماغ مانده است کلمهٔ ثانیه را در رنگ دریای محیط می یابد و کلمه
اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند ازینجاست که این فقیر نیز بواسطه بقیه سکر که مانده بود
حکم کرده است و نوشته که کلمهٔ ثانیه دریا است که در جنب آن کلمهٔ اولی کالنقطه است و درین مقام صاحب فتوحات
مکیه نیز گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع بی پایان الهی جل سلطانه و چون بعنایة الله سبحانه دولت
صحوی مرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست پرتو انداز دو احاطه بیکیفی ان مرتبه بقدر سخا سر گردد و عالم تمامه با این طول
و عرض حکم جزء لا یتجزی پیدا کند نسبت بدریای بی پایان چیزی که اول نقطه می یافت الحال دریای بی پایان
می یابد و دریای محیط را از جزء لا یتجزی خوردتر می بیند ازینجا گمان نکنند که ولایت افضل از نبوت باشد
زیرا که ولایت مناسب کلمهٔ اولی است و نبوت ملائم کلمهٔ ثانیه زیرا که گوئیم نبوت عبارت از محصول هر دو کلمه

مقدس است عروج نبوت بکلمه اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمه ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد
نه آنکه کلمه ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعی گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص بولایت داشته اند
نه این چنین است بلکه سیر در کلمه حاصل مقام ولایت ظلال مقام نبوت و کمالات ولایت ظلال اند مر کمالات نبوت
را و مقام سکر هرچه بگویند معذور اند و این فقیر در بسیار جایها با ایشان شریک است و لهذا در بعض مکاتیب
خود کلمه اولی را مناسب مقام ولایت نوشته است و کلمه ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر هم نعمت عظمی است اگر بصحو آرند
و از کفر طریقت باسلام حقیقت برند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بالصدقة حبیبک محمد علیه و علی آله الصلوة
والسلام ویرحم الله عبدا قال آمینا مکتوب شصت و دوم بمخدوم زاده گی خواجه محمد معصوم صدور
یافته در بیان آنکه معامله بیت المقدس فوق تجلیات و ظهورات است و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق
و وصول بحقیقت کعبه و شوق زیارت صورت کعبه معظمه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی
هرچند فوق همه ظهورات است اما معامله که به بیت المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است آنجا
تمام ظهور و تجلی برون شک است تجلیات و ظهورات حکم محیط دائره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دائره
است و شک نیست که محیط دائره با وجود وسعت ظل مرکز دائره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را
بهمین جامه است و برنگ نقطه برآمده محیط دائره گشته است و در ما نحن فیه تعبیر بنقطه از قبیل تعبیر باقرب اشیا است
و الا آنجا نقطه نیز در رنگ دائره مفقود است نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر را در آن موطن نه اصل گنجایش
دارد و نه ظل چه اصل هزاران ولت سر در آن ظل در راه مانده است چگونیم یا تو از عجز نشانه که با عقاد
هم نشانه عنقا است نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم گم کعبه انبیای بنی اسرائیل علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات
که صخره بیت المقدس است کمالات ظهورات آن آخر رجوع بکمالات این کعبه معظمه دارند و ملحق باین میگردند
چه اطراف اغیار لحوق هرگز چاره نیست طرق تا مرکز نرسد که صراط مستقیم است مطلب راه نیابد و شوقی
که بلقاء اللعبة المعظمة دارد قال الله تبارک و تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین
فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله
غنی عن العالمین هرچند بفضل الله سبحانه لحاق بحقیقت کعبه میسر شده است و ترقیات بی اندازه بعد از لحوق
بحصول پیوسته است الشوق ملاقات صورت کعبه است حج فرض الحق گشته است و امن طریق هم

بواسطهٔ غلبهٔ سلامت تحقق شده است وشوق ادای آن فرض هم بروجه کمال است لیکن تسویف در تسویف است
استخاره بسفر مساعدت کم مینماید هرچند بنیک متوجه میشود دراه رفتن نمی‌گشاید و وصول بکعبه بنظر نمی‌آید چه توان
کرد در تاخیر ادای فرض این همه عذرها مسموع‌مند نیست بهرحال بقصد ادای فرض حج بتوفیق الله سبحانه لابد
باید برآمد و بدیه وسر قطع مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمتی است عظمی و اگر در راه ماند امیدواری نقد
وقت است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله وصحبه
وبارک وسلم **مکتوب نود و سیوم** بحضرت مخدوم زادگی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی
صدور یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و ما یناسبه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
انسان عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امر است عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور نمایند و عالم امر را
حقیقت و باطن انسان میدانند و اعیان ثابته که حقایق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات
ظلال آن اعیانند و آن اعیان اصول اینها است چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیان است
که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات وجوبیه انجا اثبات
مینمایند و فوق مراتب امکان از امیدانند زیرا که تعین وحدت و تعین احدیت را که مرتبه اعیان ثابته است
تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند
پس تعین وجوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان
خواهد بود که از مرتبه وجوب اصل شیء گویا حقیقت شیء است پس آنچه گفته اند که صوفی کائن بائن است یعنی بظاهر
با خلق است و بباطن از ایشان جدا است که با حق است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او داشته اند و از
باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام را که جمع بین التوجهین است بس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و بمنزله
دعوت انگاشته و این فقیر را در بین باطن معرفت خاصه است و آن آنست که شخصی باشد از اخص خواص که
نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدا تعین است
با اسماء و شیونات دیگر که کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرة الذات المجردة عن الشیون والاعتبارات
این تمام المعرفة میان جمیع مراتب امکانیه را طی کرده و وصل بآن اسم که قیوم است او را میسر شده است و دنای او
از مراتب امکانیه کنده شده با آن اسم منطبق گشته است و بترتیب بر سبیل عروج از آنجا تا بمراتب فوق آن اسم

که کالاصل اند مراین سهم را انطباق عاینه است و برهمین نمط باحدیت مجرده رسید پس این همه مراتب انطباق
انای حقیقت او گشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در
رنگ لباس است مرآن حقیقت را که همچون شخص لابس است مرآن جامه را و چون دیگران اطلاق انا مقصور
بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها همین عالم خلق و عالم امر باشند و آن اسما که مبادی
تعینات ایشانند پس از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هرچند بکمال معرفت پیدا کند از جمله ممکنات است
و از امکان بوجوب متصف نمیگردد پس اسمی که قیوم اوست و از مرتبه وجوب است چگونه حقیقت او بود و خود او
باشد جواب گوئیم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود تا محظور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند
این شهود مجرد تخیل نیست ثمرات و نتایج بران متفرع است ه فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست پس محقق شد که آنچه مجموعه صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف
است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت
آنچه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مماثل صور و حقایق خود را چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت
حق است سبحانه اذا رأوا ذکر الله سبحانه نشان تمام است الی حیث اینکه دوستان خود را کرد ملکه هرکه
ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل خود نوشته است
که عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد نه آنکه بظاهرش بخلق است و باطنش
بحق جل سلطانه مراد از آن کلیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم
امر هردو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و اسم قیوم و مافوق آن
مراد داشته توجه او بحق جل و علا معنی ندارد که از عالم وجوب است چنانچه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع
توجه عارف کامل بتمام بجانب خلق است و آنکه یک رو بخلق دارد و روی دیگر بحق جل و علا دارد در توسط سیر است
لیکن این شخص سالک بلندتر است که روی تمام بحق است جل علا سلطانه زیرا که این شخص در اداء حقوق
عباد ناقص است و آنکس ادای هر دو حق حق خالق جل علا و حق مخلوق بهما امکن بجای آورد و خلق را بجانب
خالق میخواند جل سلطانه پس نسبت او اکمل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطانه بعد ... بعد ... حق
این عارف نصیب دیگران گشته است که بتوجه بمقامات هیچکس نه دیده که بخود متوجه باشند و تکلیف که از خود و نفس دیگ ...

که توجه بوی صورت ندارد و این عدم توجه از خصائص کمالات آن عارفست و دوربینان نزدیک است
که از نقص انگارند و توجه را از عدم توجه کمال تصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف
دهاد که بجهل مرکب خود حکم نکنند و هنر را عیب ندانند **مکتوب هفتاد و چهارم** بخواجه هاشم صدور یافته
در تاویل کریمه فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ الآیة و در بیان کریمه اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ الآیة و در بیان
خلافت انسان کامل که معامله او تا بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا میسازند و آن ظالم لنفسه است و مقتصد را
بندیم و خلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات بحبیب محبوب که سرحلقه آن محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات
والسلام قال الله تبارک و تعالی و تعاظم ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و
منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله وقال تعالی انا عرضنا الامانة علی السموت والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا مراد از این دو آیه ما اراد الله سبحانه و نحن نا...
ان نسینا او اخطانا باید دانست که ان الله خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه و متعالی است پس خلق آدم
بصورت او سبحانه باین معنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود هر آئینه مقتضی
جامع خواهد بود که انسان جامع بران صورت موجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که مثال
آن مرتبه مقدسه تواند بود و مرآت آن تواند گشت ازینجا است که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است
زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی نباشد چه خلیفه شی خلف شی است و تا
مناسب آن شی است و چون انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت استعداد یافت لاجرم
عطایا الملک لا مطایاه آسمانها و زمینها و کوهها جامعیت از کجا یابند تا بصورت او تعالی مخلوق گردند
و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میگردد که اگر این بار امانت را
فرضا باسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثری از انها باقی نماند و آن امانت بزعم این
حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسان است یعنی معامله انسان
کامل تا بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضه وجود و بقا و سایر کمالات
ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملک است باو متوسل است و اگر انس و جن است باو متشبث فی الحقیقة
توجه جمیع اشیا بجانب اوست و همه نگران ویند این معنی را دانند یا نه فرموده انه کان ظلوما جهولا کسر الظلم

لنفسه بحیث لا یبقی من وجوده و لا من توابع وجوده اثرا و لا حکما و تا بر خود چنین ظلم ننماید شایان تحمل بار امانت
نبود و جهولا کثیر الجهل بحیث لا یکون له علم و لا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود و عجز
و جهل در آن موطن کمال معرفت است لان اجهلهم اعرفهم ثمه و لا شک ان اعرفهم الیق بحمل الامانة اینده وصف
گویا علت اند از حمل بار امانت را این عارفی که به منصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات
مخلوقات را باو مرجوع داشته اند هرچند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط بتوسط وزیر است از میر
این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و این منصب عالی بالاصالة مخصوص بانبیای
اولی العزم است علیهم الصلوات و التحیات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا باین دولت مشرف سازند
با کریما کارها دشوار نیست و طائفه اولی از وارثان کتاب که برگزیدگان از عباد او تعالی همین ظالم لنفسه است
که به منصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر از آن بمقتصد فرموده است
آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب مجالس و مشوره اند هرچند معامله کاروبار پادشاهست
بوزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب انس و الفت است این از برای فرحت خود است و آن از
برای مهمات دیگر است شتان ما بینهما و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام خلت مقام محبت است که طائفه ثالثه که
سابق بالخیرات اند بآن مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم دیگر است و محب و محبوب دیگر اسرار و معاملاتی که
به محب و محبوب میگذرد یار و ندیم را در آنجا چه مدخل هرچند در وقت کمال انس و الفت اسرار حقیقه محبت را
بخلیل جلیل القدر در میان می توان آورد و اورا محرم اسرار محب و محبوب میتوان ساخت سر حلقه محبان حضرت
کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و سر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات
و التحیات و التسلیمات و به تبعیت و وراثت این صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند
و مقاماتی که مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات این حقیر ذکر یافته اند و صدرنشین آنجا نیز محمد رسول الله
است علیه و علی آله الصلوة و السلام همه خیل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از وارثان کتاب
رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ

مکتوب هفتاد و پنجم

بمیرزا مظفر صدر ریاست در بیان آنکه محن و بلیات هندوستان از کفار الست له تبضرع و زاری عفو گناهان

باید طلبید سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق چنانچه بکم ورود محن و بلیات دنیویه بر هندوستان که کفارت است مر زلات ایشان را بتضرع و زاری و بالتجاء و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس وی تعالی باید طلبید تا زمانه که آثار اجابت مفهوم شود و تسکین فتن معلوم گردد هرچند هندوستان و خیر اندیشان هیچ کاره اند اما صاحب معامله را حق باین کار است دارد خورد همه به پیش نمودن کار صاحب غرض است دیگران پیش از عوان نیستند عمده از المرض حقیقت معامله آنست که هرچه از محبوب حقیقی بر بنده باکشاده گی جبین و فراخی سینه او را قبول باید کرد بلکه بان متلذذ باید گشت رسوائی و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از ناموس و ننگ و نام است که مراد نفس اوست اگر این معنی و محبت حاصل نگردد در محبت ناقص است بلکه کاذب اگر طمع خواهند در سلطان خاک بر فرق قناعت بعد ازین شیخ جناب شریعت مآب چون از خدمت برگشته آمدند از احوال سفر و تنگی احوال مسلمانان بیان نمودند فاتحه سلامت و عافیت ایشان خوانده شد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العلمین

مکتوب شصت و ششم

مولانا فرخ حسین صدور یافته در بیان حقیقت عرش که برزخ است در میان عالم خلق و امر و از هر دو رنگی دارد و از ظهور ارض و سما نیست در بیان کرسی و وسعت آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی از زمین دارد و هم رنگی از آن و عالم خلق که در شش روز خلق شده است عبارت از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خلق الارض و جعل فیها رواسی من فوقها واقع شده است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء که تقدم خلق عرش از زمین کریمه مفهوم میگردد عرش مجید چنانچه از مقام سماوات هم نیست چه خطوط افراز عالم امر هم دارد و انبیا نداریند تا یه ما فی الباب چون مر السموات مناسبت بیشتر است مناسبت برین تا چار معدود در سموات است و الا فی الحقیقة چنانچه او از ارض نیست از سما هم نیست لیکن جرم ندارد و احکام ارض و سما جدا باشد باقی ماند کرسی که از کریمه وسع کرسیه السموات والارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و اوسع جمیع اینها است و شک نیست که کرسی از عالم امر نیست که امر او را تحت عرش گفته اند و سما لا عالم امر فوق عرش است و چون از عالم خلق بوده خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او و سما هم در این شش روز نبود

نفرموده است تعالی که خلق نا که از عالم خلق است در ماورای این شش روز چنانچه گذشت و چون سطح عالم
کرسی نیک با لمکشوف نشده است تحقیق انرا بر وقت دیگر اندازیم که از کرم حق جل علا امیدوار یهاداریم
ربّ زدنی علماً ازین تحقیق دو اعتراض تعری مندفع گشت یکے انکه چون زمین و آسمانها نبوده تعین
و تشخیص شش روز از کجا بوده و یوم الاحد از یوم اثنین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثا را از یوم الاربعاء چه نوع
ممتاز بوده یوم الخمیس از یوم الجمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم
گشت حصول آنها متصور شد و ثبوت ایام بوضوح انجامید و اعتراض مندفع گشت چه در کار است که مبانی
ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه در بهشت این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است کما ورد
فی الاخبار اعتراض دویم که مندفع شد و مخصوص بعلوم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی مده آمده است
جل سلطانه لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب
عبد مؤمن است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم
در عرش مجید است و ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید
علیحده است ارض و سموات گنجائش نبود در عرش نبود آری زمین و آسمان با انچه درینها است قابلیت
آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مؤمن که مستعد این دولت است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سماوات
شد نه نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض
الثانی ایضا باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض و سموات را با انچه درینها است
در تقابل آن مے اندازم بے توقف ناچیز و مضمحل میگردند و اثری ازینها باقی نمیماند الا قلب انسانی که
منصبغ برنگ وسعت باقی میماند لاشی محض نمیگردد و همچنین ظهوریکه در جانب فوق بماورای عرش تعلق دارد
که از عالم امر صرف است عرش با النسبة بان مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را بالنسبت بعرش بوده است
و همچنین هر فوق را بالنسبت بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از تمامی این دائره معامله به
حیرت است و به جهل اگر معرفت است هم مجهول الکیفیه است که فراخور عقل و فهم حادث نیست شمه از کمالات
انسانی و قلب انسانی نیز بگویم سه عجب که جمله گفتم نیز شنو نیز بگو که عرش مجید هر چند او وسعه و ظهور اتم
است اما علم بحصول این دولت خود ندارد و شعور باین کمالات او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

که صاحب شعور است و بعلم و معرفت خود معمور و مزیت دیگر مرتبه آنست که بیان نمایم تا نیک استماع نمایی
مجموعهٔ انسان که عالم صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما از هیئة وحدانی حقیقی حاصل است
که آثار و احکام بر آن هیئه مرتب است و عالم کبیر را این هیئه حاصل نیست اگر هست اعتباری است لیکن فیض و نفع
که از راه این هیئه وحدانی بانسان متوسط او بقلب انسان میرسد بعالم کبیر عرش مجید که مجموعه تا ملکیات
مر آن عالم را از این فیوض و برکات قلیل النصیب است و ایضا جزو ارضی که فی الحقیقه خلاصه مخلوقات است با وجود
دوری قرب ظهورات است کمالات آن در مجموعه عالم صغیر میسر است نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقه
چونکه مجموعه نیست این میسر است آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف عرش مجید
باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می شود چون سنگ مثلا حفظ نماید داخل فضل جزئی است
فضل کلی مر ظهور عرشی راست باید مثل عرش و مثل قلب چنان می باید که گویا آتش است و سنگ را دشت و صحرا را
منور ساخته است و از آن آتش مشعلی گیرد مده اند که بواسطه خروق بعضی نورانیت دیگر پیدا کرده است که آن
آتش نیست و شک نیست که این زیادتی جز فضل جزئی اثبات نمی نماید والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شیء قدیر وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
اجمعین وبارک وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملئکة المقربین اجمعین مکتوب شصت و هفتم
مولانا حسن برکی صدور یافته در جواب بعضی از اعتراضات بر ظواهر کلام صوفیه که در آخر مکتوب نوشته بود
که گویا هر حکمی از احکام شرعیه حیله ایست که موصلست بسر مقصود و در بیان استقصای آن الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی شیخ حسن رحمه الله تعالی حامله رسید چون مبنی بر شرع و استقامت در آن
خوش وقت گردانید نوشته بودند که سلوکی که مشهور است و متعارف سالکان که مفهوم ما است این است که ابتدا
ذکر باید گفت تا وقتی که دل گویا شود باز تا وقتی که از ذکر گفتن باز ایستد و محل الهامات و تجلیات شود و سالک
بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک هیچ مسمی بالغیر است نماند
بر بندد و بغیر از وجود حق تعالی و تقدس دید و دانش سالک نماند که آنرا شهود و مشاهده و غیرها گفته مقصود آنکه همه
خود حق را می بیند تعالی و مسمی بالغیر را نمی بیند و دید این اشترک طریقت می نامند و نوشته اند که فقیر را این معارف
این معارف از جامی در نظر است که اگر مقصود ایشان اینست که حق را جل و علا سلطانه در دنیا به بصر یا به بصیرت دیده

اگر باین شهود و رویت شعور دارند پس ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر باین معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند که
خبر میدهند و نوشته اند که آنچه می بینند بکل من الوجوه خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی و خواه نوری یا غیر
ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل و علا من حیث هی که آنچه مسمی بغیر است ظهور او میدانند
نزد این فقیر بیحاصل و دور از کار است و خلاف نص کریمه لیس کمثله شیء و کریمه لا تدرکه الابصار شاهد این معنی است
پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که می گویند که غیر حق نمی بینیم جل و علا و نمی دانیم که آنرا عبارت از شهود و
مشاهده کرده اند و این همه اندیشه ها که در تدبیر اهل و عیال خود می نمایند غیر است یا نه بدانند و آگاه باشید
که این همه در از نفسها و اعتراضات نا ملائم که بر مشایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرارهم منشای آن
نارسائی است مراد این بزرگواران توحید شهودی که یکی را دیدن است مربوط بنسیان ما سوی است [illegible]
طریقت این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری غبار خلاصی نگردد شما باین دولت و ارباب این
دولت سخریت مینمائید شهود و رویت که در عبارت اکابر مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم واقع میشود کنایت
از حضور بیچونی اوست تعالی و تقدس که مناسب مرتبه تنزیه است و از حیطه ادراک که از عالم چون است بیرون است
و این دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته اند ظاهر را همه وقت از دو بینی چاره نیست لهذا گفته اند در
عالم کبیر چنانچه مشرک و موحد است در عالم صغیر نیز مشرک و موحد هم است باطن کامل همه وقت موحد است و ظاهر آن
مشرک پس باطن کامل تنها باشد جل و علا و ظاهر در تدبیر اهل و عیال و دو بینی محظور لازم نیاید اعتراض از نافهمید
گیست زنهار این قسم سخن نکنند و از غیرت خداوندی جل سلطانه بترسند مدعیان شوق ظاهر شما را
در شورش می آرند ملاحظه بزرگان ضروریست اگر به مجذوبات و مخترعات مدعیان سخن کنند کجا بس و از دامانچه
مقرر قوم است و لا بد این راه است آنجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده باید
که از توحید شهودی چه قدر نوشته است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایستی این معنی را استفساری
نمود و بعد تحسین در سوال میکردید این گلیست که از مفارقت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمة شگفته است در حق
مولانا هر گاه این قسم سخن از شما بظهور نمی آمد نیک واقع بشد که نوشتید و تنبیها فتید و بیشتر هم هر چه او وید نویسید
و ملاحظه صحت و سقم نکنید اگر صحیح است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب انتباه است بهر حال از نوشتن
تقاعد نکنند بعد از رسالی کتابت شما همراه قافله می آید در رسالی یکبار هم نصایح ضروریه ضروریست تا از ان ۔

نویسند چنین بانیر سند را گفتگو نمی‌گشاید پرسیده بودند که قلب از جملهٔ ظاهر است یا از جملهٔ باطن ظاهر و باطن
عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است بملا عبدالحی خواهم گفت که نقل آن بشما فرستد از انجا ملاحظه نمایند و ایضا
پرسیده بودند طریقی که بی تجلیات و کشفیات است طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست بدانند
اگر این سالک که علم باحوال خود ندارد در خدمت شیخ کامل مکمل راه دان راه بین است علم آن شیخ بحال او
کافی است و باعلام او توسط و انتها را خواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را بکنوع اجازت ارشاد خلق داده است
احوال مریدان او مرآت کمالات او خواهد گشت و از انجا مطالعهٔ نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت دیگر از
برای معرفت انتها آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ باقی نماند و سینهٔ او از جمیع ماسوی بالتمام
خالی و صاف شده نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض قدم اول نهایت همین است که ذکر یافته
والله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این شیخ بضاعت را تسلی میدهد معارف شرعیه است گویا هر حکمی از احکام
شرعیه ریسمانی الیست که موصل است بشهر مقصود و نشانه است از آن شاه بی نشان و همین است نصب العین
ما بسفر میرویم عزم تماشا کراست ما بر او میرویم کز همه عالم فداست این معرفت شما بسیار اصلیت
و نسبتی عالیست و امید واری بخش است مطالعهٔ این معرفت بسیار محظوظ ساخت و نا ملایمت اول مکتوبه
زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رساناد و پرسیده بودند که بعضی از رجال و نسای
طریقه التماس می‌نمایند و از اکل و لبس که بر ربوا حاصل میگردد پرهیز نمی‌کنند و میگویند که ما بحیلهٔ شرعی آراسته می
سازیم امر کفتن طریقه بیست یا طریقه را بایشان بگویند و ترغیب باجتناب محرم نمایند شاید ببرکت طریقه از آن
اشتباه برآیند دیگر از آن دو علم سفید که در جانب شرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار نموده بودند
بعد از استفسار یاران درین باب مکتوبی نوشته است بملا عبدالحی خواهد گفت انشاء الله تعالی که نقل آن را نیز
بشما فرستد و ایضا پرسیده بودند که ختم کلام الله و نماز نفل گذاردن و تسبیح و تهلیل کردن و ثواب آنرا بوالدین
یا باستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بکسی ندادن بهتر بدانند که دادن بهتر است که هم نفع بغیر است
و هم نفع بخود در نادادن نفع مخصوص بخود است نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمایند والسلام

مکتوب شصت و هشتم بمیرزا خان صدر یافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که آن محبت
و اخلاص بندهٔ فانی فی الله و بقا بالله و از آیات الله است الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی دولتست

خوشگوار که در خاندان شما احساس نموده می‌شود با وجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیازمندیست بفقرا
و خدمتگاریست با این طبقه علیا که منبئی از محبت و اخلاص این طائفه علیه است و مشعر از مودت و اختصاص
این فرقه ناجیه بشان این طائفه را بشارت المرء مع من احب کافی است و علیای این طبقه انو هم قوم
لا یشقی جلیسهم ثانی و چون بعنایة الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهجی که غیر این محبت را
در دل نگذارد و گرفتاری ماسوای دیگر تمام از دل رخت بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوبست و مراد او برپا
بودنست و باخلاق او و اوصاف او متخلق شدنست ظاهر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل شود
و تشبیه بفنا فی الشیخ که مبدأ اول است درین راه و این فنا فی الشیخ ثانیاً وسیله فنا فی الله میگردد که بقا بالله
بران مترتبست که محصل ولایت است بالجمله اگر در ابتدای بی توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی
میسر گردد دولتی است عظیم که محصل فنا و بقاست والا از متوسط کامل مکمل چاره نبود و اول مراد خود را در مراد
او باید در باخت و در وی فانی باید گشت تا آن فنا وسیله فنا فی الله گردد و از گرفتاری ماسوا تمام خلاص
سازد و بدرجات ولایت رساند ؏ شکر تلخ بدی صفرائیان شد از برای کوری سودائیان مثال
این سخنان از برای تنویه و تشویق طالبان مهوسان ایراد نموده می‌آید والله سبحانه الموفق بقیة المرام رافع
رقیمه فقیر احمد قاسم بزرگ زاده است و در خدمت فقرا بوده اما در حجر تربیت برادر کلان بناز و نعم کلان شده
است و محتاج روزگار کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته بحال او التفات
مرعی دارند از کرم بعید نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد والسلام **مکتوب هفتاد و نهم** بشیخ یوسف برکی
صدور یافته در جواب رساله که نوشته بود مشتمل بر اعتراض از کفر حقیقی و مشعر از اقبال باسلام حقیقی و [illegible]
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبدالحی نموده بودند که [illegible] در خدمت نمود [illegible]
مولانا [illegible] آن رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت که مشتمل
بر اعتراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازیست اسلام طریقت
نیز به از کفر طریقت است در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی به از سکر
مجازیست صحو طریقت نیز بهتر از سکر طریقت است ثمره کفر طریقت تشبیه است و نتیجه اسلام طریقت تنزیه
هر قدر فرق که در میان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفه که جمع میان تشبیه

تشبیه و تنزیه اعتبار کرده اند فارغ از کمال انتفاء آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است که در نظر شان تنزیه در آمده است و الا
تشبیه را چه یارا که با تنزیه حقیقی جمع شود و در شعشعان انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد ٥ بلی هرجا شود مهر آشکارا
سها را غیر پنهان بودن چه یارا حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله
الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مولانا بابو چون همراه بود به چند کلمه اختصار افتاد و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب
هشتاد و دوم به شیخ حامد بنگالی صدور یافته در بیان آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضاة می نویسد شما که
خدا میدانید جل شانه نزد ما محمد است علیه الصلوة و السلام و شما که محمد میدانید نزد ما خداست جل سلطانه الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص و وفور مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند
رسید و فرحت فراوان رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرمایاد محب طائفه
بان طائفه است المرء مع من احب ثابت نبویست علیه و علی آله الصلوة و السلام معنی عبارت تمهیدات عین القضاة
استفسار نموده بودند که میگویند شما که خدا میدانید جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة و السلام و شما که محمد
میدانید علیه و علی آله الصلوات و التحیات نزد ما خداست جل سلطانه مخدوما مثل این عبارات که مبنی از توحید و اتحاد
است در غلبات سکر که مرتبه جمع است و معبر بجمع طریقت از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور می یابد و امتیاز
و اثنینیت از نظر شان مرتفع میگردد و ممکن را عین واجب می یابند تعالی بلکه ممکن را نمی یابند و جز واجب تعالی مشهود شان
نمیماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی و اثنینیتی که نزد شما در میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی
آله الصلوة و السلام حاصل است نزد ما آن امتیاز ثابت نیست و مغایرت نه بلکه آن یکی که منزه از یکی است نیز عین
دیگر است که گاه ملتبس از ممکنات است نسبت مغایرت مرتفع میگردد محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم که مظهر اتم
کمالات اوست تعالی نسبت امتیاز او چگونه ثابت بود این مدید مخصوص به مرتبه جمع است و چون سالک ازین مقام بلند رود
و چشم از افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول او داند تعالی چنانچه در ابتدا میدانست النهایة هی الرجوع الی البدایة
شنیده باشید بدانند که اشتراک در میان مبتدی و منتهی در صورت است که موجب قباب با منتهی است و الا ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک هرگاه متوسط با منتهی نسبت نبود مبتدی را از معامله او چه نسبت بود رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا
وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب هشتاد و سوم به محمد مراد
صدور یافته در ابتدای نصیحت و اجتناب از مزخرفات دنیای دنیه و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین

اصطفی میسر شوم مبادا یاران نیک فرجام بزخرفات دنیای دنیه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد و رنگ ضلال
فریفته گردند و بملالت دشمن لعین از مباح بمشتبه و از مشتبه بمحرم گرایند و از مولای خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند
در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت ع همه اندرز من بتو این است
که تو طفلی و خانه رنگین است حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دائره مباح را بر عباد وسیع ساخته است بی دولتی باشد
که از تنگی سینه این همه وسعت را تنگ انگاشته در ماورای این دائره وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید
و در مشتبه و محرم افتد ملتزم حدود شرعیه باید بود و شرم کرد از آن حدود تجاوز نباید نمود نمازگزاران و روزه داران
بر رسم و عادت بسیار اند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند قلیل اند و فارقی که محق را از مبطل جدا
سازد همین پرهیزگاری است چه صوم و صلوة از هر دو بوجود می آید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام ملاک
دینکم الورع و قال ایضا علیه و علی آله الصلوة والسلام لا تعدل بالرعة شیئا یاران هر چند طعامهای تکلف نخورند
و لباسهای پر تکلف نپوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس فقرا است ع آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد
این ادا از آن با این فرق بسیار است چه آن رعنا سوی جل سلطانه بعید است و این بصفای و تعالی نزدیک
و نیز محاسبه آن ثقیل است و محاسبه این خفیف ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا برخورداری
سلطان مرا توفیق توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت
مسئول است والسلام علیکم و علی سائر الاخوان **مکتوب هشتاد و دوم** بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت
در اجتناب دنیای دنیه و تحریص نمودن بر شریعت غراء و ما یناسب ذلک اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی
قلوبنا بحرمت حبیبک علیه و علی آله الصلوة والسلام فرزند عزیز با تمیز زینهار بزخرفات دنیه اغنیا نشوی و بطمطراقات
فانیه فریفته نگردی و سعی نمائی که جمیع حرکات و سکنات بمقتضای شریعت غرا عمل نموده آید و بر وفق سنت زیرا
زندگانی کرده شود و اول تصحیح اعتقاد بمقتضای آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ضروریست بعد
از آن احکام مسائل فقهیه عملیه است و در ادای فرائض اهتمام تمام باید نمود و در حل و حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات
نافله در جنب عبادات فرض کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم امروز در ترویج نوافل اند
و در تخریب فرائض مراعات ایشان در فعل عبادات اهتمام دارند و فرائض را خوار و بی اعتبار شمرند مبلغی کلی بتقریب و بی
تقریبی بمستحق و غیر مستحق صدقه میدهند اما یک جیتل در ادای زکوة ایشان را دشوار است و در مصرف آن متعسر است نمیدانند که

یک جیتل در زکوة ایشان ادا مصرف دادن به از لکها صدقه نافله است در ادای زکوة مجرد امتثال امر مولی
است جل سلطانه و در صدقه نافله بسیار است که منشای آن هوای نفسانی بود لهذا در فرض ریا را گنجائش نیست
و در نفل جولانگاه ریاست اینجاست که در ادای زکوة اظهار اولی است که نفی تهمت نماید و در صدقه نافله اخفا
بهتر است که الیق بقبول است بالجمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از مضرت دنیا رستگاری متصور شود
اگر بحقیقت ترک دنیا میسر نگردد از ترک حکمی دنیا کوتاهی نکنند و آن التزام متابعت شریعت است در اقوال و افعال والله سبحانه
الموفق والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و سیوم** به میرزا محمود صدور یافته در محبت این طائفه علیه که
سرمایه جمیع سعادت دینی و دنیائی است الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است
المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والبرکة والتحیة طریقه که اخوی اعزی رشدی ازین فقیر اخذ نموده بودند هر چند بواسطه قلت دریافت صحبت که
محل عظیم است نزد این بزرگواران ثمرات لائقه برکات بر آن مترتب نشده باشد اما اگر شمه از ارتباط حبی که از لوازم
تعلیم طریقه است مانده باشد دولتی است عظمی لان المرء مع من احب کیت اولی که در صحبت اول مبتدی رشید
این طریقه علیه را حصول حضور میشود دوام توجه قلب است بمطلوب حقیقی جل سلطانه و در اندک فرصت این دوام
توجه به نسیان ما سوی میسر میشود که اگر فرضاً عمر طالب ارسال فاکنند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند بواسطه
نسیانی که او را از ماسوی حاصل شده است اگر بتکلف بتقبل ماسوا را بیاد او دهند یاد نکند و چون این نسبت
حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع الی ماشاء الله تعالی چه نویسد القلیل یدل
علی الکثیر والقطرة تنبئ عن البحر الغدیر مقصود ترغیب است حضرت حق جل و علا ما را فرو گذارد و میان عبدالعظیم
کیفیات اخبار محبت و اخلاص ایشان از زبانی بیان نموده برین گفتگو آورده والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام **مکتوب هشتاد و چهارم** بشیخ حمید بنگالی صدور یافته
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی رشدی میان شیخ حمید عجب انزوا اختیار
نموده‌اند که سلام و پیام را هم آنجا گنجایش کمتر است درین هفت و هشت سال یک کتابت از جانب شما رسیده هم
ناتمام و بی سرانجام کتابتها که ازینجانب میرود معلوم نیست که بشما میرسد یا نه اخوی اعزی شیخ عبدالحی چون
متوطن حرو بوده یاد گفته که یکبار خود را بشما رساند و بر احوال شما مطلع گردد شیخ عبدالحی نزدیک بنجبال

در صحبت بوده و اکثر خدمات حضور یا و تعلق و شتند از علوم و معارف فقیر بیر نسبت و از احوال جذبه و سلوک
آگاه است مشار الیه گفته است که چندروز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه مناسب وقت و
حال بود در میان آرد احوال گذشته و آنچه نقد بوده باشد از احوال و مواجید همه را بمشار الیه وانمایند و با نچه
نصیحت کند باور دارند باقی احوال امشار الیه مشافهه بشما خواهد گفت انشاء الله تعالی والسلام علیکم وعلی سائر
من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و پنجم** بشیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال
و اوضاع فقرا رامید و دستوجب حمد است والمسئول من الله سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ عبد الکریم که همهٔ
شما است به جوار شما آمده است نسخهٔ علوم و معارف غریبه است که نو آمده است و چیزهای نو آورده از فنا و بقا
نزد او نشان است و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقا و معارف و از گذشت جذبه و
سلوک بهتر نیز او آگاه است توان گفت که او در انجا گذرگاه است بیشتری از معارف غریبه مکتوبات گوش
زد او شده است و مهما امکن استفا نموده دریافته است والله سبحانه الموفق احوال تفصیل مشار الیه معلوم
خواهند ساخت زیاده چه پردازد والسلام **مکتوب هشتاد و ششم** بشیخ طاهر بخشی صدور یافته
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه اخوی اعزی سیادت احوال المعارف که اندراج یافته بود
بوضوح انجامید مسرور گردانیده چه دولت است که محبان مخلصان آل زمه شکسته متوجه جناب قدس الهی
گردیدند و ماسوای را پشت پا زده بکلیت باو سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات این جد و اخوی شیخ عبد الحی
شاید بتفصیل وانماید علوم و معارف ربانی و کتابتی نزد مشار الیه بسیار است از ان معقول چیزی نوشت
عواقب جمیع امور بخیر باد بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب هشتاد**
و هفتم بفتح خان افغان در نصایح صدور یافت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف
که منبی از کمال محبت و خلاص فقرا بود رسید حضرت حق سبحانه وتعالی بر محبت ایشان استقامت بخشاد
نصیحتی که بدوستان سعادتمند نموده می آید اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة است و اجتناب
از بدعت نامرضیه است هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است
تکلیف کرا احیا فرضی از فرائض نماید احیای اعیان واجبات نماید پس تعدیل ارکان نماز که نزد اکثر علمای حنفیه
واجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی علمای حنفیه سنت و بیش اکثر مردم این عمل

متروک گشته است احیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود و علی هذا القیاس
سائر الاحکام الشرعیة من الحل والحرمة والکراهة وغیرها فرموده اند که واپس دادن نیم دانگ را بکسی که از آن
کس بستم بی جهت شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه دویست درم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را
عمل صالح در رنگ عمل پیغمبر بود و بر آنکس نیم دانگ از حق کسے مانده باشد آنکس را به بهشت نبرند تا آن نیم دانگ را
ادا ننماید بالجملة ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه علی الدوام
و احوال باطنی استدراجات و بعلامت صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه و
استقامت اینست والله سبحانه الموفق **مکتوب هشتاد و هشتم** بملا بدیع الدین در بیان رضا بقضا الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی بنده مقبول آنست که بفعل مولای خود راضی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده
خود است اگر مولی بحلقوم بنده اجرا کارد نماید باید که بنده در آنوقت شادان و خندان باشد و همان فعل
مولی را مرضی خود یابد بلکه بآن فعل متلذذ بود و اگر عیاذا بالله سبحانه او را ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه
تنگی آرد از دایره بندگی دور است و از قرب الهی مطرود و مهجور چون طاعون مراد اوست تعالی باید که اهل اراده خوش
و السنة شادان و خرم باشند و از استیلای طاعون گریزان نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است
بآن متلذذ باشند هر کسے را اجل مسمی است که احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از
بلاها عافیت طلبند و از سخط پناه جویند که مرضی و تعالی و دعا و سوال بنده است قال ربکم ادعونی استجب
لکم مولانا عبدالرشید آمده احوال این طرف را بیان نمود عافاکم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة والباطنة
مکتوب هشتاد و نهم بسیادت پناه میر محب الله در نصیحت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة آبائکم الکرام
بصدقة حبیبه سید الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام احوال و اوضاع فقرای این جا موجب حمد است لله سبحانه
الحمد والمنة دائما و علی نبیه الصلوة والتحیة سرمدا مسؤل من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم مخدوما
مکرما شفقت آثارا وقت کار گذشته بسر رود و بر آنچه که میگذرد و بعضی که مانده کم است اجل هم را قریب میسازد
امروز اگر تنبه نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود اهتمام باید کرد که درین چند روز حیات
بوفق شریعت غراء زندگانی نموده آید تا نجات متصور شود اینوقت وقت عمل است وقت عیش و عشرت آنجاست
کشت زراعت این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن است که از بسیار داشتن زیاده

حمد لله و بعد دعای بهبودی صوری و معنوی حاصل باد مکتوب نوزدهم بمرزا عرب جان در سفارش ... دریافت بر مدعی
الله سبحانه و نصرکم علی الاعداء الآفاقیة والانفسیة ونجاکم من البلیات الصوریة والمعنویة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللهِ وَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَی اللهِ مَنْ اَحْسَنَ اِلٰی عِیَالِہٖ حضرت حق سبحانه وتعالی متکفل ارزاق خلایق
گشته است پس خلایق همه رنگ عیال وی باشند تعالی پس هر که بعیالی کسی اساءة کرده باشد و بار او را بر داشته
باشد هر آینه این کس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را سبکبار ساخته و مؤنت او را بر خود گرفته بنا
علی ذلک تصدیع جرأت مینماید که حافظ حامد و صالح دو تا لی قرآن مجید است کثرت عیال دارد بعشوش میدارد
که از عهده شان نمیتواند بر آمد مسئول از کرم الشان مدد و اعانت مشار الیه است کرما برای کرم بهانه کافی است
والسلام مکتوب نود و یکم بحضرت مخدوم زادگی که خواجه محمد سعید در اسرار قاب قوسین او ادنی الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی سر عظیم در مقام قاب قوسین و او ادنی اینست که چون انسان کامل بعد از تمامی سیر الی الله
سیر فی الله متحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد و با جمال این سیر نیز تمام کند و دایره ظهور عکوس اسماء و صفات
را که مربوط بسیر فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالت بی شائبه ظلیت و توهم
حالیت و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار
ظهور ذات مع صفات در عین عاشق خواهد بود و دو قوس بحصول خواهد پیوست که قوس صفات و قوس
ذات بود این مقام اعلا مقام قاب قوسین است که متعلق بظهور اصلی است بی شائبه ظل و اگر عنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت هیچ نخواهد در این وقت
بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت تمام از نظر او میخیزد و جز ذات هیچ چیز ملحوظ او نمیماند هر چند
صفات موجود باشند اما مشهود او نبوده نعیال سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثر نمیماند از مقام
اعلی چون هبوط واقع شود قدم اول بعالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک نشسته است که آن عنصر پاک
با وجود دوری و مهجوری اقرب بجود بعالم قدس عجب کاروبار است اگر عروج و صعود را از اعتبار کنیم عالم امر
را اقرب موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه اقرب یابیم بعالم قدس و چون نزول و هبوط
نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق می یابیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم بلی نقطه اعلی از دایره چون
جانب عروج او را ملاحظه نمائیم اقرب نقطه بان جانب عروج نقطه ثانیه است از آن دایره و در جانب هبوط که ملاحظه

که ملاحظه نموده شود که آید اقرب بنقیمه بان نقطه اولی نقطه اخیرا ن دائره است اینقدر فرق است که آن نقطه تا این
در عروج معرض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه بهمان نقطه اولی است شتان ما بین المعرض
والمقبل نقطه ثانیه میل بظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر پشت بظهورات نموده ذات ظاهر اخوانا
فاین هو من ذاک رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نود و
دویم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است و خوارق و کرامات شرط آن نیست
و در بیان حکم سجده تحیت مر سلاطین را و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سیادت مآب
اخوی اعزی میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست چنانچه
علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نیند چه ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه
که بعد از نسیان ما سوی با ولیا خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات محفوظ ساخته
هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ
ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اهل استدراج و صفائی نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته است
و در ضلالت انداخته کریمه و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال شان است و شخص اول و شخص
ثانی که بدولت قرب مشرف اند اولیاء الله اند کشف مغیبات نه در ولایت شان می افزاید و عدم کشف
اینها نه در ولایت شان نقصان می آرد تفاوت آنها باعتبار درجات قرب است بسا است که صاحب عدم
کشف صوری غیبی از صاحب کشف آن صور فضل بود و بیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل
شده است صاحب عوارف که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارف خود تصریح باین معنی فرموده
اگر کسی این سخن را از من باور نکند بان کتاب رجوع نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق که این
همه کرامات و خوارق مواهب حق اند جل سلطانه گاه هست که در مرتبه فوق آن مقام باشند شخصی از این طایفه
که او را هیچ ازین کرامات و خوارق ندهند زیرا که این همه کرامات از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف
یقین داده شده است او را بان کرامات حاجت نبود و این همه کرامات دون ذکر خفات است و در تحت قلب
است بذکر ما با ما ذکر یافته است انتهی و امام این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام است

دو نشان از اهل السائرین فرموده است که فراست بر دو نوع است فراست اهل معرفت است و فراست اهل جوع
و اهل ریاضت است فراست اهل معرفت متعلق است به شناختن استعداد و طلبات و شناختن اولیای حق
سبحانه که بحضرت جمع و وصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص کشف صور و احوال مخلوقات
است که بمخلوقات تعلق دارند و چون اکثر خلائق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل علا و اشتغال بدنیا
دارند لهذا الیشان را میل بکشف صور و اخبار مغیبات مخلوقات است و همین نزد شان معظم است
و گمان می برند که اینها اهل الله اند و خواص وی اند سبحانه و اعراض می نمایند از کشف اهل حقیقت و تهمت می نمایند
اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار می نمایند و می گویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه
گمان می برند هر آئینه اینها خبر می دادند از احوال غیبی و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را
قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت خواهد بود بر کشف اموری که اعلا است از احوال مخلوقات و تکذیب
می نمایند فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد و باین قیاس فاسد
خود محروم ماندند بیچاره ها از علوم و معارف ایشان این بزرگان ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت
این بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشان را بجناب قدس خود جل و علا
و مشغول ساخته است ایشان را از ماسوی خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان
باحوال خلق متعرض می شدند صلاحیت حضور جناب قدس وی ایشان نمی ماند انتهی کلامه و امثال این
سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام که می فرموده که شیخ محی الدین ابن
العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که کرامات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر
از ظهور این کرامات نادم بوده اند و تمنی می کرده اند که کاش این خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل بنابر
ظهور خوارق می بودی ندامت بر ظهور معنی نداشتی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی
چگونه متمیز شود و محق از مبطل چه نوع جدا گردد جواب که متمیز شود که محق و مبطل متمیز چه بود و اختلاط حق
با باطل لازم این نشأه دنیوی است علم بولایت ولی هیچ در کار نیست بسیاری از اولیاء الله اند که بولایت
خود اطلاع ندارند تکلیف دیگری را باطلاع بر ولایت شان لازم بود و دربی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی
متمیز شود که علم بنبوت نبی واجب است در ولی چون انبیاء شریعت نبی دعوت مینمود از خارق چاره نبود و چون

او مخصوص بشریعت نبی ست خارق هیچ در کار نیست علما دعوت بظاهر شریعت مینمایند و اولیا هم دعوت بظاهر شریعت
مینمایند و هم بباطن شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را توبه و انابت و دلالت مینمایند باتیان احکام
شرعیه ترغیب میفرمایند و تا نیا بذکر حق جل و علا سلطانه راه مینمایند و تاکید میفرمایند که جمیع اوقات خود مستغرق
ذکر الهی جل سلطانه دارد بحدیکه ذکر سهتیلا فرماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه نسیانی از جمیع ما سوی
مذکور حاصل گردد که اگر بتکلف یاد اشیا نماید یاد ش نیاید یقین است که ولی را از برای این دعوت که بظاهر شریعت
و بباطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پیری و مریدی عبارت است ازین دعوت ایشان خوارق
کار ندارد و دیگر امت او امساس نیست با آنکه گوئیم مرید رشید و طالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق خوارق
و کرامات پیر احساس می نماید در معامله غیبی هر زمان از وی مدد می خواهد و می یابد و ظهور خوارق نسبت بدیگران
در کار نیست اما نسبت مریدان کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق پیر نکند
که پیر دل مرده را زنده گردانیده است و مشاهده و مکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسد عظیم الشان است
و نزد خواص احیای قلبی و روحی برهان فیه الشان است خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه میفرماید
که احیای جسدی پیش اکثر مردم چون عتبار داشت اهل الله از ان احیا اعراض نموده با حیای روحی پرداخته اند
و متوجه احیای دل مرده طالب گشته اند و لحق که احیای جسدی نسبت با حیای قلبی و روحی کالملغی و حرف
فی الطریق است و نظر باین دخل عبث چه این احیای سبب حیات چند روزه است و آن احیا وسیله
حیات دایمی است بلکه گوئیم که فی الحقیقه وجود اهل الله کرامتی ست از کرامات و دعوت ایشان خلق را بحق
جل سلطانه رحمتی ست از رحمتهای حق جل سلطانه و احیای قلوب اموات آیتی ست از آیتهای عظمی ایشان ایشان
اهل رضاند و غنیمت روزگار اند هم یمطرون و هم یرزقون در شان ایشانست کلام شان و هست و شان
شان نفاهم جلسا الله و هم قوم لا یشقی جلیسهم لا یخیب انیسهم علامتی که محک این طایفه از مبطل ایشان جدا شود اینست
اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی
پیدا میگردد و بر دل از ما سوی مفهوم میشود آن شخص شخص محق است و در عداد اولیاست علی تفاوت الدرجات
این هم نظر بار باب مناسبت است بی مناسبت محض محروم مطلق است ه هرکه او روی بهبود نداشت
دیدن روی نبی سود نداشت ه در مکتوب شریف شمه از حسن نثار خدا طلبی سلطان عهد اندراج یافته بود و مرقوم

از عدالت والتزام احکام شرعیه بود مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق
سبحانه وتعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت وملت محمدیه را نیز
بحسن اهتمام ایشان نصرت وعزت بخشد محبت آثارا الحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا مربوط بحسن
اهتمام سلاطین عظام است امیغنی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند
بی تحاشی هدم مساجد مینمایند و در آنجا تعمیر معبدهای خود میسازند در تانیسر در درون حوض کهیت مسجدی
بود ومقبره عزیزی آنرا هدم کرده بجای آن دیهره کلان ساخته اند ونیز کفار برملا مراسم کفر بجامی آرند ومسلمانان
در اجرای اکثر احکام اسلام عاجزاند روز ایکادسی هنود که ترک اکل و شرب مینمایند اهتمام دارند که در آن روز
در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد ونفروشد ودر ماه مبارک رمضان برملا نان و طعام میپزند و
میفروشند وهیچکس از زبونی اسلام منع آن نمیتوانند نمود فسوس صد هزار افسوس بادشاه وقت از ماست وما
فقیران باین زبونی وخرابی باکرام واعزاز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت وعلما وصوفیه
معزز ومحترم بودند وبتقویت ایشان در ترویج شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران امیر تیمور
علیه الرحمة بکوچه بخارا میگذشت اتفاقا درویشان خانقاه حضرت خواجه نقشبند قدس سره در آن کوچه
گلیمهای خانقاه خواجه را می‌فشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن اسلام و مسلمانی که داشت در آن
کوچه توقف فرمود تا گردهای خانقاه را عبیر و صندل خود ساخته ببرکات فیوض درویشان مشرف گردد مگر بآن
تواضع وفروتنی که باهل الله نموده بود بحسن خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره
بعد از وفات امیر میفرمودند تیمور را ایمان بردند میدانید که در خطبه جمعه نام سلاطین را که در زینه پایان فرود آمده
میخوانند وجهش چیست این تواضعی است که سلاطین عظام نسبت بآن سرور وخلفاء راشدین رضوان الله علیهم الصلوات
والتسلیمات نموده اند وجائز نداشته اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یکدرجه مذکور شود شکر الله
سعیهم بذیل ای برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است متضمن غایت تذلل و انکسار است
ومشتمل بر کمال تواضع وفروتنی است لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه داشته اند
وغیر او سبحانه تجویز نموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام روزی براهی میرفتند اعرابی آمده
معجزه طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا می‌طلبد آن درخت

از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت گشته علیه وعلی آله الصلوة والسلام آن اعرابی چون این حال را مشاهده
نمود اسلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شانه سجده جائز نیست
غیر حق را جل سلطانه اگر سجده تجویز می نمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقها هر چند سجده تحیت
بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه و تعالی تواضع نمایند
و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالمی را مسخر ایشان گردانیده
است و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که مبنی از کمال عجز و انکسار است
بجناب قدس او تعالی مسلم دارند و درین امر با او شرکت نجویند هر چند جمعی تجویز این معنی نمایند اما حسن تواضع ایشان
با آنکه تجویز این معنی نکنند هل جزاء الاحسان الا الاحسان چون بادشاه وقت از اقصای ممالک خود مراجعت
فرموده بدار الخلافه آمده است محتمل که این فقیر بمشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را رساند و الباقی
عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات العلی مکتوب نود
و سیوم بخواجه هاشم بدخشی کشمی در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد و هم باطن
و لحوق این باطن باسم قیوم عارف و در بیان آنکه عارف در وقت نزول القالب ظاهر و باطن متوجه عوام است
عبادت است و عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفه هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند لیکن نسبت باسم قیوم که وجه خاص
اوست که فی الحقیقه باطن و حقیقة العارف چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر
و صورت را بحدت نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه مینمائیم اینجا نیز ظاهر و باطن
پیدا میگردد و صورت و حقیقت هویدا میشود نه آنکه عالم خلق را تمام ظاهر پنداریم و عالم امر را باطن چنانچه جمعی کمان
برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورتست و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر دارد و هم باطن
و همچنین اخفا را هم ظاهر است و هم باطن و این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق دارد روز بروز بتوسل اعمال صالحه بلکه بمحض
موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم آن باطن که باسم قیوم مربوط است ملحق میگردد تا بحدی که ازین باطن هیچ اثری
نمیماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود مختفی میگردد و لحاق این باطن باسم قیوم نه باین معنی است که این باطن و آن
اسم حال میگردد یا با آن اسم اتحاد پیدا میکند که آن محال است سبحان من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه
بحدوث الاکوان بلکه این باطن را با آن اسم نسبتی پیدا میشود مجهول الکیفیة که موهم حلول و اتحاد میگردد فی الحقیقه

نه حلول است نه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت امکان است بحقیقت وجوب تعالت وتقدست که محال عقلی است
و در شریعت زندقه است و آن ظاهر صرف که باقی میماند هرچند که از عالم شهادت است که شهود و مرئی است اما
منصبغ برنگ باطن است اگرچه باطن از حیطه شهود و ادراک برآمده است و ملحق بغیب گشته و رنگ پیدا کرده زیرا که
چون تا رنگ بیچونی پیدا نکند از حیطه ادراک چون بیرون رود و رخت از شهادت بغیب کشد از بیچون حقیقی نصیبی
نیابد و از غیب الغیب حظ نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده را تمام رو بخلق است و طاعات و عبادات
شرعیه با و مربوط است و معامله دعوت و تکمیل نیز با و منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلق
بمراتب مکانی دارد و خواه تعلق بمقامات وجوبی دارد نیز متوجه ظاهر است و بهره ظاهر دور و دارد و در وی
او نیز مان سو است از جهت تکمیل و تربیت و تتمیم عبادت چه این دار دار عمل است و این موطن موطن
دعوت است حقیقت شهود و مشاهده در آخرت است و معامله در پیش است عبادت معبود جل سلطانه درین
موطن به از استغراق در شهود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استهلاک در
مطلوب است ارباب سکر این را باور دارند یا نه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را جانب
خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل مسمی در رسید و صورت
برآمده قدم در کوی وصال محبوب خود نهاد و بدولت وصل و اتصال بی مزاحمت اغیار مشرف خواهد گشت
هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین ما یتجرع ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر خلق الله وعلی آله الکرام واخوانهم وصحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب نود و چهارم بمولانا عبدالقادر انباطی صدور یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقه
صورت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین حقایق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است
که منشأ هر شر و نقص است با عکوس صور علمیه اسماء و صفات الهیه جل شانه که در آن عدمات ظهور یافته اند غایة
ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال گشته است تشخص و تمیز
عدمات از آن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیزه و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست بلکه
در رنگ قیام صورت است که بهیولی گفته اند تشخص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه سالک

متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعة فساعة از ماسوی اعراض مینماید انعکاس صور علمیه
و صفات واجبی جل سلطانه در آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط می یابد
الا ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجای میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است و عکوس را
روپوش و ستار می آمد بالکلیه تمام از نظر سالک مختفی میگردند و غیر از عکوس با صول اصول وصول خود در نظر او
نمیماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا را از اختفا چاره نبود و این مقام مقام
فناست و بس بلند است و اگر این سالک فانی را لبقا بالله بخشند و بعالم بازگردانند عدم خود را در رنگ
پوست تنک که وقایه بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا کرده است
تعبیر از آن پیراهن شعر نماید و از خود مباین یابد اما فی الحقیقة درین موطن عدم از وی مباین نشده است و داخل
منطان انای اوست بالجمله عدم درین مقام جزو مغلوب مستور اوست و از حالتی که داشت فرود آمده است
و تابع بلکه قایم بان عکوس که با و قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را
در رنگ پیراهن شعر از خود جدا می یافته و لعبد اللتیا والتی چون عنایات بیغایات خداوندی جل سلطانه
شامل حال گشت دید که آن جزو مغلوب ازین ترکیب انحلال یافته مفارقت گزید و تشخیص که بحصول آن
عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و بعدم مطلق گویا ملحق گشت و سنگ آنکه صورتی را بر کالبد است ساخته
و قیام آن بان کالبد دهند و چون صورت درست شود ثبات و رسوخ پیدا کند آن کالبد را شکنند و قیام او را
کالبد دور ساخته بخود قایم دارند درما نحن فیه نیز این عکوس که قیام با و داشتند یافت که قیام خود بلکه با صول
خود پیدا کرده اند این دم اطلاق لفظ انا جز بر عکوس بحصول آن عکوس نماند و جزو عدمی گویا با و مساس نداشت
دریافت که حقیقت فنا درین موطن صورت است نسبت فنای سابق گویا صورت این فنا بوده است و
ازین مقام چون ببقا آورند و بعالم بازگردانیدند آن عدم را که نسبت جزئیت داشت و اصالت
و غلبه مر او را بود بازگردانیده مجاور و قرین او ساختند و از حقیقت و صورت او مباین
گردانیده از اطلاق لفظ انا بیرون کردند برای حکم و مصالح انرا باز در رنگ پیراهن شعر پوشانیدند
و درین حالت اگرچه عدم را باز آوردند اما قیام آن عکوس بان وابسته نساختند بلکه عدم را
بان عکوس قیام بخشیدند چنانچه در بقای سابق گذشت هرگاه دران بقا این نسبت باشند اینجا

که حقیقت لقا است این نسبت بر وجه اتم خواهد بود و نهایة ما فی الباب جامه را العبد از لابس صاحب جامه
تأثیرست چه اگر جامه گرم است لابس بگرمی متأثر میگردد و اگر سرد است به سردی متأثر میگردد و همچنین این عدم
مانند جامه او خود تأثیری یافت و اثر او را در تمام بدن سرایت پیدا ما میدانند که این تأثیر و سرایت بیرونی
است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است نه از مجانس داخل اگر شر و نقص است که از آن عدم
ناشی گشته و خارجی هم عرضی است نه ذاتی و اصلی صاحب این مقام هر چند با سائر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صفات
صفات بشریت با دیگران سهیم اما از روی ابنای جنس می ظهور صفات بشریت عرضی است که از مجاور
آمده است و در دیگران ذاتی و اصلی شان با بینها عوام مشارکت صوریه را ملاحظه نموده خواص بلکه اخص خواص را
در رنگ خود ما تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند و محروم میمانند کریمه فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا
و کریمه وقالوا ما لهذا الرسول یأکل الطعام ویمشی فی الاسواق نشان همین جماعت است بعنایة الله سبحانه درویش
هر چه از صفات بشریت در خود می یابد می بیند که حاصل آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت و دیده است و تبرا
کرده خود را به تمام و کمال از آن صفات پاک و مبرا می یابد و شمه از آن در خود احساس نمیکند لله سبحانه الحمد والمنة
علی ذلک این صفات که بسبب مجاور بر ظاهر میشود در رنگ آنست که شخص لابس لباس سرخ است به سرخی لباس
مجاور سرخ مینماید ابلهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخص را سرخی آن شخص میدانسته حکمهای خلاف واقع میسازند

هر کسی افسانه بخواند افسانه است ... وانکه دیدش نقد خود مردانه است
قوم موسی را نه خون بود آب بود

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و نهم بمقصود علی
تبریزی در سوال و از کفر حقیقی صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیه رفته بود مخدوما وقت و مکان هر چند تقاضای گفت
و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد مجمل کلام در حل جمیع آن سوالها آنست
در شریعت چنانچه کفر و اسلام است و طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر شرارت
و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال کفر طریقت
عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه مشهود سالک
درین موطن جز سراپا ملی جمیله در غلبه جمال وحدت محبوب نیست خیر و شر و کمال و نقص جز مظاهر ظلال آن

وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است درحق او معدوم است ناچار همه درمقام صلح است
وهمه را برصراط مستقیم می یابد و باین کریمه ترنم مینماید ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
وگاهی مظهر اسم الظاهر والسنة خلق را عین حق میداند انکار و دو مربوب را عین رب میداند این همه کلمات است
که از مرتبهٔ جمع می شگفد منصور درین مقام گوید کفرت بدین الله والکفر واجب لدی وعند المسلمین قبیح این کفر طریقت است
بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هرچند کافر شریعت مردود است ومستحق عذاب کافر طریقت مقبول است
ومستوجب درجات چه این کفر واستتار از غلبهٔ محبت محبوب حقیقی ناشی شده است وغیر محبوب همه را
فراموش کرده است پس مقبول بود وآن کفر از استیلای جهل وتمرد پیدا گشته ناچار مردود باشد واسلام
طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است وحق از باطل متمیز است اینجا متمیز است
این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد
با این اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق درمیان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت است
و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبهٔ کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلند تر است هرچند نسبت با اسلام
حقیقت شریعت پست ودون است ۵ آسمان نسبت بعرش آمد فرود ورنه بس عالی است پیش خاکتوده
واز مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که به شطحیات تکلم نموده است وسخنان مخالف ظاهر شریعت گفته همه درمقام
کفر طریقت بوده است که موطن سکر وبی تمیزی است بزرگانی که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند
از امثال این سخنان پاک ومبرا اند وبظاهر وباطن اقتدا بانبیا دارند ومتابع ایشانند علیهم الصلوات والتسلیمات
پس شخصی که تکلم بشطحیات نماید وهمه درمقام صلح باشد وهمه را برصراط مستقیم انگارد ودرمیان حق وخلق اشیا
تمیز نکند وبوجود اثنینیت قایل نبود اگر آن شخص بحصول احوال ووصول بمرتبهٔ اولی از کمال است این سخنان
متکلم است وهمه را برحق وبرصراط مستقیم میداند وتمیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه وملاحده است که مقصود
ابطال شریعت است ومطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات والتحیات پس این
کلمات خلافیه اگرچه از محق صادر میشوند وهم از مبطل محق را آب حیات اند ومبطل را سم قاتل هم رنگ آب نیل
که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده وقبطی را خون ناگوار این مقام مزلة الاقدام است جمعی غفیر از اهل اسلام بتقلید
سخنان اکابر ارباب سکر از صراط مستقیم منحرف گشته اند بکوچهای ضلالت وخسارت افتاده اند ودین

خود را بر باد داده اند ندانسته اند که قبول این سخنان بشروط و شرایط است که ارباب سکر موجود اند و در ویشان مفقود معظم این شرایط نسیان ما سوای حق است سبحانه که دلیل آن قبول است و مصداق و امتیاز محق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه محق است با وجود سکر و بی تمیزی سر موی ارتکاب خلاف شریعت نخواهد نمود منصور با وجود قول انا الحق در هر شب در زندان با زنجیر گران پانصد رکعت نماز نافله ادا میکرد و طعامیکه دست ظلمه با ان رسیده اگرچه از وجه حلال بوده نمیخورد و آنکه مبطل است اتیان احکام شرعیه بر وی چون کوه قاف گران است کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه نشان حال شان ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و ششم بخواجه ابو الحسن بدخشی الکشمی صدور یافته

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا کتاب الله و گفت اهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة هرچه میفرمودند از روی وحی میفرمودند کما قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و منع ورد وحی کفر است کما قال الله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا تجویز هجر و هذیان بر پیغامبر مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و دادن آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قویه چیست مدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط این شبهه و امثال این شبهه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و بر سایر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم ایراد مینمایند با این تشکیکات رد ایشان میخواهند اگر بنظر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را علیه وعلی آله الصلوة والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام از هوا و هوس مزکی شده بودند و سینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشانند اکابر دین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمه اسلام و در نصرت سید انام والانفاق فرموده اند اموال خود را در اعلای کلمه اسلام از برای تایید دین متین در لیل و نهار و در سر و جهار گذاشته اند عشایر و قبایل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زروع خود را

و اشجار و انهار هم از جهت محبت رسول علیه و علیٰ آله الصلوة والتسلیمات و ایثار نموده اند نفس را بنفوس اهلیش فدا
کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و ایشان مشاهدهٔ ان وحی و ملک
و دیدهای معجزات و خوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و علم ایشان عین شده هم الذین اثنی
الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک مثلهم فی التورٰیة و مثلهم فی الانجیل هرگاه
جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک باشند ازینجا اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهای
ایشان چه وانماید همان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی بعد شان او در رسول خود را فرمود
یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این
آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر الصاف و بعد از قبول شرف
صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والتحیات و بعد از دانستن بزرگیهای و علو درجات اصحاب کرام علیهم
الرضوان اجمعین اعتراض کنندگان و تشکیک پیدا آرندگان نزدیک است که این شبهها را در رنگ خیالات
و سفسطهای زراندوده تصور نمایند و از درجه اعتبار ساقط کنند اگرچه مادهٔ غلط را دران شبهها تشخیص نکنند
و محل سفسطه را تعیین ننمایند لا اقل مجملا اینقدر شاید دانند که مؤدای این تشکیکات و حاصل این شبهات
بے حاصل است بلکه مصادم بداهت و ضرورت اسلامیه است و مردود و مطرود کتاب و سنت است و لکن
در جواب آن سوال و در تعیین مواد اغلاط آن شبهه چند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته می آید استماع نمایند حل این
اشکال بر وجه کمال مبتنی بر چند مقدمه است هر چند هر مقدمه جوابی است علاحده اول آنکه منطوقات و معقولات
آنحضرت علیه و علی آله الصلوة والتحیة موجب وحی نبوده و کریمه و ما ینطق عن الهوی مخصوص بقرآنی است کما
قاله اهل التفسیر و نیز اگر جمیع منطوقات او علیه و علی آله الصلوة والسلام موجب وحی بودی بر بعض مقولات او علیه
و علی آله الصلوة والسلام از نزد حق جل شانه اعتراض وارد نگشتی و عفو از ان گنجایش نداشتی قال الله تعالی
خطابا للنبی علیه و علی آله الصلوة والسلام عفی الله عنک لم اذنت لهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتهادی
و در امور عقلیه بموجب کریمه فاعتبروا یا اولی الابصار و کریمه و شاورهم فی الامر اصحاب کرام را با آن سرور علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات گنجایش گفتگو بوده است و رد و بدل مجال داشته چه امر با عتبار امر مشوره در حصول
رد و بدل صورت در قتل و فدیه اساراء بدر که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق بقتل حکم کرده بود و دیگر

موافق رای فاروق آمد و بر اخذ فدیه وعید نازل گشت آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام
لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر و سعد بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتل آن اساری نموده بود مقدمه سیوم آنکه
سهو و نسیان بر پیغامبر جایز هست بلکه واقع علیه و علی آله الصلوة والسلام در حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور
علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام داد ذوالیدین عرض کرده اقصرت الصلوة
ام نسیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام برخاسته دو رکعت
دیگر با آن منضم ساختند و سجده سهو کردند هرگاه سهو و نسیان در حالت صحت و فراغت بمقتضای بشریت
جایز باشد صدور کلام بی قصد و بی اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع بمقتضای بشریت از آن
سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام چرا جایز نباشد و اعتماد از احکام شرعیه برای چه مرتفع شود زیرا که حضرت
حق سبحانه تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو و نسیان او میفرموده و صواب را از
خطا متمیز ساخته چه تقریر نبی بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد هست از احکام شرعیه و لیس ثابت شد که
موجب رفع اعتماد نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب رفع اعتماد هست از احکام شرعیه و آن
تقریر مقرر هست که مجوز نیست مقدمه رابعه آنکه حضرت فاروق بلکه خلفاء ثلاثه رضی الله تعالی عنهم مبشر بجنت اند
بکتاب و سنت و احادیث مخصوص مه بالبشارت جنت ایشان از کثرت رواة ثقات توان گفت که بحد شهرت بلکه
بحد تواتر معنی رسید باشد انکار آن از جهل است یا از عناد رواة احادیث صحاح و حسان اهل سنت اند
که از اساتذه خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواة جمیع فرق مخالفه را اگر جمع کنند معلوم نیست که عشر
عشیر اهل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث اهل سنت مشحون با بشارت این اکابر به
بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرقه مخالفه این بشارت را روایت نکرده باشند غم نیست که عدم روایت بشارت
بعدم بشارت دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت در قرآن مجید پس هست بآیات متکثره
قال الله تبارک و تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم و قال
تبارک و تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد الله الحسنی هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح انفاق و مقاتله کرده اند مبشر به بهشت باشند از اکابر

صحابه که در انفاق و مقاتله و مهاجرت سبق اند چگونه و چه توان گفت و عظمت درجات ایشان را چگونه درک نماید و اهل بیت
اهل تفسیر گفته اند که کریمه لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که سبق یافته
است در انفاق و مقاتله و قال سبحانه و تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة امام
محی السنة در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها
که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند حضرت حق سبحانه و تعالی ازین قوم خشنود شد
و شک نیست که تکفیر شخصی که مبشر به بهشت باشد بکتاب و سنت ++ کفر است و از اقبح قبایح مقدمه خامس
آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در اتیان قرطاس از روی رد و انکار بوده عیاذا بالله
سبحانه من ذلک این تسلیم سو ادب از وزرای و ندمای پیغمبری که بخلق عظیم متصف است چگونه باشد بلکه از ادنای
صحابی که یکبار یا دو بار بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام امت او
که بدولت اسلام مستعد گشته اند این قسم رد و انکار متوهم نیست فکیف کسیکه از اکابر وزرا و ندما باشد و از
اعاظم مهاجرین و انصار بود این معنی تخیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس انصاف داد که با کابر دین
این قسم سوء ظن پیدا نکنند و نافهمیده بهر کلمه و کلام مواخذه ننمایند بلکه مقصود حضرت فاروق استفهام و استفسار
بوده چنانچه گفته استفهموه یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر درین باب جد ننموده
باشند درین وقت نازک تصدیع ایشان نباید داد چه اگر بوحی امر طلب قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه
طلب قرطاس خواهند کرد و آنچه مامور اند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب است و اگر این طلب بامر وحی
نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد حکم چیزی نویسند وقت مساعدت آن نمیکند پایه اجتهاد بعد از ارتحال
ایشان باقی است مستنبطان امت ایشان از کتاب که اصل اصول دین است احکام اجتهادیه را استنباط خواهند
نمود هر گاه در حضور ایشان که اوان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان را گنجایش بود بعد از ارتحال ایشان که زمان
انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط و اجتهاد اولی العلم مقبول خواهد بود و چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام درین
باب جد و اهتمام نفرمودند بلکه ازین امر اعراض نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقفی که برای مجرد
استفسار بود هیچ مذموم نیست ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه و علیهم الصلوة
و السلام عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و حضرت زکریا

در وقت بشارت ولادت حضرت یحیی علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام گفته انی یکون لی غلام وکانت
امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا وحضرت مریم رضی الله تعالی عنها گفته انی یکون لی غلام ولم یمسسنی
بشر ولم اک بغیا وحضرت فاروق هم اگر برای استفهام واستفسار در اتیان قرطاس توقف نموده باشند چه مضائقه
و چه شور و شر است مقدمه سادس آنکه حصول حسن ظن بصحبت آن سرور و باصحاب آن سرور علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات در کار است و الستماع آنکه بهترین قرون قرن او بوده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام وصحابه
او بهترین بنی آدم بوده اند بعد از انبیا علیهم الصلوة والتحیات نیز در کار است تا یقین شود که بهترین قرون
از استحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات جماعه که بهترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات
بعمل باطل اجتماع نخواهند کرد و فسقه کفره را جانشین خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب بهترین بنی آدم
اند زیرا که این امت بنص قرآنی خیر الامم است و بهترین امت ایشانند چه هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد
پس اندکی بر سر انصاف باید آمد و باید فهمید که اگر منع ایشان قرطاس از حضرت فاروق کفر می بود حضرت
صدیق که بنص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تخصیص بخلافت او نمیکرد و مهاجر و انصار که حق
سبحانه وتعالی در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرموده است و از ایشان راضی گشته است و موعود بجنت ساخته
است با وی بیعت نمیکردند و جانشین پیغامبر نمیساختند و چون حسن ظن بصحبت و اصحاب آن سرور علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزحمت این قسم شبهات نجات میسر شد و حدس بطلان این اشکال
پیدا آمد و اگر عیاذا بالله سبحانه حسن ظن بصحبت او و صحاب او علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات پیدا نشد و کسی
ظن گشته این سوء ظن با حال اصحاب آن صحبت و اصحاب آن اصحاب منجر خواهد شد بلکه بسوء لای آن صاحب
خواهد رفت شناعت این امر را باید دریافت ما آمن برسول من لم یوقر اصحابه قال علیه وعلی آله الصلوة
والسلام فی شان اصحابه الکرام علیهم الرضوان من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم پس محبت
اصحاب مستلزم محبت او گشت علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات و بغض اصحاب مستلزم بغض او علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات والتحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبه و امثال آن شبه حاصل شد بلکه
جوابهای متعدده بحصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات توان گفت که جوابی است از اجوبه متعدده چنانچه گذشت
و مجموع این مقدمات بعون الله سبحانه حسم ماده این شبه مینماید و در دفع این تشکیک از نظر مجدد سعی آورده کما لا یخفی

على اللفظ المصنف لفظ خمس لسرفه بر زبان مى آرد والا امثال اين تشكيكات بديهى البطلان اند و مقدار
که در بیان بطلان آن شبهات آورده میشود از قبیل تنبیهات است بر آن بداهت بلکه این قسم شبهات
و تشکیکات نزد این فقیر در رنگ آنست که شخصی فنی از فنون نزد جماعه ابلهان بیاید و سنگی را که محسوس
ایشان است بدلائل و مقدمات زر اندوده برایشان اثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان
چون در دقت آن مقدمات همه عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه می افتند
بلکه بیقین ذهبیت آن سنگ می نمایند و حس خود را فراموش میسازند بلکه متهم میدارند زیرکی باید که اعتماد
بر ضرورت حس نماید و مقدمات موهومه را متهم سازد و در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفاء ثلثه بلکه
بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس
و مشاهد است قادح و طاعن این بزرگواران که بدلائل زر اندوده قدح و طعن در ایشان نماید آن طعن ایشان
در رنگ قدح آن سنگ است که در وجود آن نماید از بر در بیر زند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا
من لدنك رحمة انك انت الوهاب فيا ليت شعري ما حملهم على سب اكابر الدين وطعن كبراء الاسلام وليس طعن احد
وسب شخص من الفسقة و الكفرة مما يعد في الشرع عبادة و كرامة و فضيلة و وسيلة الى النجات فكيف سب
هداة الدين وطعن حماة الاسلام وما ورد في الشرع ان سب اعداء الرسول عليه و على آله الصلوة و السلام كابي جهل
و ابي لهب مثلا وطعنهم مما يعد عبادة و كرامة بل الاعراض عنهم و عن احوالهم اولى و انسب و اسلم عن تضييع الوقت
و الاشتغال بما لا يعنيه تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم و لا تسألون عما كانوا يعملون حق سبحانه
و تعالى در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام رحماء بینهم میفرماید پس در حق این بزرگواران
گمان عداوت و کینه با یکدیگر بردن منافی نص قرآنی است و نیز اثبات عداوت و کینه درین بزرگواران قدح
در فریقین پیدا میکند و هر امام از طائفتین می نماید پس هر دو فریق از اصحاب لازم می آید که مطعون باشند عیاذا بالله
سبحانه من ذلك بهترین بنی آدم بعد از انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات بدترین مردم باشند و بهترین قرون
بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه این زمان بعداوت و کینه متصف گشته اند هیچ مسلمانی باین امر جرأت
نماید و همچنین تجویز نکند چه قسم بزرگی است حضرت امیر را رضی الله تعالی عنه که خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم معاذ الله اعدا باشند
و حضرت امیر را با این حضرات عداوت مستبطنه بود این خود قدح طرفین است چرا باید که چون شیر و شکر باشند و نفاق

باید کرد نه امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطلوب نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود قیل و قالی از حضرت
صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر خریداری پیدا شود این خلافت را بیک دینار
بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت در امر خلافت بوده است بلکه قتال
با بغاة فرض میدانسته است و دفع ایشان میکرده قال الله تبارک و تعالی فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله
غایة ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان و اول اند و صاحب رای اجتهاد اند اگرچه درین اجتهاد مخطی
باشند از طعن و ملامت و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر در شان ایشان میفرماید اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة
ولا فسقة لما لهم من التاویل قال الشافعی هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف الرحیم والصلوة والسلام
علی سید الانام وعلی آله واصحابه الکرام الی یوم القیام **مکتوب نود و هفتم** بخواجه هاشم کشمی صدور یافت الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوب شصتم واقع شده است بکلام
که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی با ولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتسلیمات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت
با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد باید دانست که منصب دلالگی
و مشاطگی هیچ ممنوع و محذور نیست دلاله حسن و لالت و محبوب صاحب جمال و کمال را باهمدگر مختلط سازد و حسن یکدیگر را
بیکدیگر مقترن گرداند خدمتگاری او است و نهایت شرف و سعادت او درین معنی هیچ نقص و قصوری در شان او
و در صاحب جمال لازم نمی آید و همچنین اگر مشاطگی نموده در حسن و جمال آن صاحب جمال بیفزاید و طراوت و زینت
دیگر پیدا آرد شرافت و سعادت او است و هیچ نقص و قصور اینجا لازم نه از آن طرف نه ازین طرف کمال و نقصان او
و ازین طرف شرف و کار من باشد بالجمله استفاده و استفاضه که صاحب دولتان از راه غلامان و خدمتگاران نمایند
هیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب دولتان و خدمت غلامان و خدمتگاران
قاصر ملکی بود که از خدمه منتفع و متمتع شوند و انتفاع و تمتع از ایشان نقصان است و استمداد و استفاضه از ایشان نقص
قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که
سبب نزول این آیه کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله عنه بدیهی است که خدمات خادم و صاحب فضل
مزیت بخش مرتبه اکابر و اعالی است و اگر شخصی با مریدی هم استفاضه شود و قصوری نباشد چه سلاطین را اعمه تسلط

بخدم وحشم محتاج‌اند وکمالات خود را مربوط بایشان میدانند وازین معنی هیچ نقصانی وقصوری در مراتب ایشان نیست
چنانچه معلوم وضیع وشریف است منشاء این اشتباه عدم فرق است درمیان تمتع وانتفاعی که از جانب اصاغر
می‌آید وتمتع وانتفاعی که از جانب عالی حاصل میگردد ودرمیان این دو فرق که اول کمال بخش است وثانی نقصان افزا پس
اول محبوب باشد وثانی ممتنع والله سبحانه الملهم للصواب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب نود وهشتم** بحضرت مخدوم زاده‌های جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد سعید وخواجه محمد
معصوم صدور یافت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه
وتعالی نه داخل عالم است ونه خارج عالم نه متصل است به عالم ونه منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست جواب
حصول این نسبت دخول وخروج واتصال وانفصال نظر بدو وجود متصور است که موجودی بنظر موجودی
دیگر ازین نسبت خالی نیست ودر ما نحن فیه دو موجود کاین نیست تا حصول این نسبت متصور شود چه
او تعالی موجود است وعالم ما سوای او است سبحانه موهوم ومتخیل هرچند عالم بصنع حضرت حق سبحانه وتعالی
اتقان واستحکام بهم پیدا کرده است که بارتفاع وهم وخیال مرتفع نیست ومعامله تنعیم وتعذیب ابدی مربوط باو
است اما ثبوت او در مرتبه حس ووهم است وبیرون حس ووهم او را قدم گاهی نیست کمال قدرت او است سبحانه
که موهوم متخیل او در حق ثبات واستقرار حکم موجود عطا فرموده است واحکام موجود بروی جاری ساخته اما موجود
موجود است وموهوم موهوم هرچند غلط بینان موهوم را نظر به ثبات واستقرار او نیز موجود تصور نمایند وموجود
دانند تحقیق این معنی در کتب ورسائل مکتوب بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود بالنسبت
موهوم ازین نسبت هیچ نباشد توان گفت که موجود نه داخل موهوم است ونه خارج موهوم ونه اتصال با موهوم
دارد ونه انفصال از موهوم زیرا که آنجا موجود است از موهوم نامی ونشانی نیست تا تصور نسبتها بوجود آید این مبحث
را بمثالی منجر گردانم نقطه جواله که از سرعت سیر بصورت دایره متوهم میگردد موجود آنجا همان نقطه است وملحوظ دایره
جز در وهم ثبوتی نیست جایی که نقطه موجود است از دایره موهومه آنجا نامی ونشانی نیست درین صورت نمیتوان گفت
که نقطه داخل دایره است ونیز نمیتوان گفت که خارج دایره است وهمچنین اتصال وانفصال نیز درمیان اینها متصور
نیست چه در آن مرتبه دایره نیست تا نسبتی متصور گردد ثبت الحمد ... اما انتقش ... ال حضرت حق سبحانه نسبت قرب
و احاطه خود بعالم اثبات فرموده است وحال آنکه موجود با موهوم چه نسبت قرب وکدام احاطه است آنجا که

موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محیط و محاط متصور گردد شود جواب این قرب و احاطه نه از قبیل
قرب جسم بجسم است و احاطه جسم بجسم بلکه از قبیل قرب و احاطه آن نسبت است که مجهول الکیفیه و معلوم
الانیه اند قرب و احاطه مر حق را سبحانه اثبات نمائیم و آن بیان رسم اما کیفیت آن را ندانیم که چیست بخلاف نسبت اتحاد که در
سابق نفی آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیه است غیر معلوم الانیت اند نیز چه شرع به ثبوت این نسبت وارد
نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را مجهول دانیم هر چند معنی اتصال بیکیفی را به رنگ معنی قرب و احاطه
بیکیفی در آن حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است
متصل نباید گفت و قرب و محیط باید گفت و اطلاق انفصال و خروج و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است که نیامده
است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه جواله را النسبة بدایره موهومه احاطه و قرب و معیت اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیه خواهد
بود چه نسبت را از منتسبین چاره نیست و لیس الموجود الا النقطة الجوالة و همچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول
بیکیفی در مثال مذکور متصور است اگرچه منتسبین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه است که متعارف
و متعاد است و آنچه مجهول الکیفیه است از ضبط عقل بیرون است حکم در آنجا به لزوم وجود طرفین نمودن حکم
وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غائب بر شاهد است تنبیه عالم را که موهوم و متخیل گفته است این معنی
که خلق عالم در مرتبه وهم و خیال واقع شده است و صنع او در درجه حس و اراءت بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری
پرکمال دایره موهومه را که بتصنیف او غیر از اختراع وهم و خیال نیست در مرتبه حس خلق فرماید و بصنعه کامل خود آن را
در مرتبه اتقان و استحکام بخشد بنهجی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد در ثبوت آن خلل نپذیرد و در بقای آن
قصور پیدا نکند این دایره موهومه مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است و دایره
انتسابی بوجود خارجی دارد و استنادی بموجود خارجی او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دایره از کجا
ناشی شود شعر
خوشتر آن باشد که سر دلبران ۔ گفته آید در حدیث دیگران
این دایره را اگر روپوش این نقطه
گوئیم و اگر مرآت شهود آن نقطه گوئیم گنجایش دارد و اگر دلیل و هادی آن نقطه گوئیم نیز میگنجد روپوش گفتن
نظر بعوام است و مرآة شهود و ظهور دانستن مناسب مقام ولایت است و ملائم ایمان بغیب که از ایمان شهودی اتم
و اکمل است چه در شهود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب ازین گرفتاری فارغ است و غیب معامله با اصل جا حاصل
ندارد اما واصل است و گرفتار ظل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما غیر واصل است گرفتار نیز است که ظل

بالجمله حصول نقص است و وصول کمال این سخن فراخور فهم هر بی سر انجامی نیست بلکه نزدیک است که حصول
را بهتر از وصول میدانند سوفسطائی زنجیر دی عالم را موهوم و تخیل این معنی گوید که از ثبوت و تحقق نفس الامر
باختراع وهم و تراشیدن خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلاً اگر چیزی را
وهم شیرینی تصور کرده ثابت نیست اگر همان شی را وقتی دیگر وهم تلخی حکم کرد آن شی تلخ است این جماعت دیوانگان
از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافلند بلکه منکر از انتساب اشیا که بوجود موجود خارجی دارد عالم
میخواهند که باین امور احکام خارجیه که بعالم مربوط است نفی نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی را میکنند که مخبر صادق
علیه و علی آله الصلوة والسلام از آن خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اولئک حزب الشیطان الا ان حزب
الشیطان هم الخاسرون سوال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت کردید اگر در مرتبه وهم و خیال باشد و سوفسطائیه نیز تفهیم
اند که نیز در حق آن اثبات نمود بدیرا اطلاق وجود بر وی تجویز نمی نمایند و او را موجود نمی نامند و حال آنکه ثبوت
و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه جمهور متکلمین است جواب موجود نزد این طائفه بیشتر و اشرف و اکرم و اعز اشیاست
و از ابتدا هر چیز و منشا هر کمال میدانند همچنین جوهر نفیس را بما سوای حق جل و علا که سراسر نقص و شرارت
است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را با خس نمی توانند داد و مقتدای درین امر کشف و فراست است مکشوف
و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار آنست
که آن غیر نسبتی دارد باطنی هر چند مجهول الکیفیة بوده باین وجود ثابت است و در رنگ ظلی که باصل خود قیام دارد
آن غیر نیز قائم باین وجود است و نیز شئونی که در مرتبه وهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است
و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه وهم را بعد از صنع و اتقان
خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج هم گنجایش دارد و آن ثبوت وهمی را باعتبار این ظلیت اگر وجود
خارجی هم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جائز بود بالجمله ممکن هر چه
دارد مستفاد از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پدر خود چیزی نیاورده است و ورای ملاحظه
ظلیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است باو تعالی در اخص اوصاف و تعالی
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل نوشته که عالم موجود خارجی
گفته است آن نیز باین بیان راجع باید داشت و بر اعتبار ظلیت حمل باید نمود وجود را که متکلمین مترادف ثبوت

وتحقیق گفته اند اعتبار معنی لغوی خواهد بود والا وجود گاه و ثبوت گاه وجود را هم غیر از ارباب کشف و شهود و از اهل
نظر و استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه است شتان ما بینهما
فائده وجود چنانچه مبدا هر خیر و کمال است و منشا هر حسن و جمال عدم که مقابل وست هر آئینه مبدا
هر شر و نقص بود و منشا هر قبح و فساد اگر وبال است از و ناشی ست و اگر ضلال است هم از و پیدا و مع ذلک
هنرهای نیز در وی سوده است و خوبیها هم در وی مکنون و تقابل وجود خود را امنیت مطلق ساختن و لاشیء
محض گردانیدن از خوبیهای وست و نیز خود را دقایه وجود ساختن و شر و نقایص را بخود گرفتن هم از
هنرهای خوب او ست و نیز مرات وجود گشتن اظهار کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در بیرون خانه علم از
یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال بتفصیل آوردن از صفات مستحسنه اوست با جمله چند منسکاریهای وجود از و
برپا است و حسن و جمال و کمال هر وجود را از قبح و شر و نقص و هویدا است استغنا وجود از افتقار اوست و غنی ست
وجود از ذل و عظمت و کبریای هر وجود را بواسطه سفل و دنائت اوست و شرافت وجود از خساست او پیدا
و خواجگی وجود از بندگی وی هویدا ﻩ منم که استاد را استاد کردم * غلامم خواجه را آزاد کردم * ابلیس لعین که منشا
هر فساد و ضلال است از عدم هم شریرتر است و هنرها که در عدم کائن است آن بیدولت از آن هنرها هم بی نصیب است
قول انا خیر منه که از وی صادر شده است حسم ماده خیریت از وی کرده است و شرارت شرف و دلالت نموده عدم
چون نیستی و بلاشیئیت خود بوجود تقابل نموده ناچار مردود و مطرود شد حسن تقابل از عدم باید آموخت که
تقابل هستی به نیستی مینماید و در تقابل کمال نقص پیش می آید و چون لعزت و صلال سطرف می افتد ذل و انکسار
خود را می نماید بعین مطرود گویا شرارتها عدم را البلیت تکبر و تمرد که داشت بخود کشیده است و تخیل میکرد و
کرد عدم غیر از خیریت کم چیزی گذاشته بلکه تا خیر باشد مرات و مظهر خیر نتوانند شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس هم در این خانه عالی در کار بوده است که آگاهی نموده مزبله های همه را
بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید اما آن بیدولت چون از راه تکبر و ترفع در آمد و خیریت خود را و نظر داد و
عمل خود را حبط گردانیده و از اجر محروم ماند خسر الدنیا والآخرة فی الحقیقة نشان جلال وست بخلاف عدم باوجود
شرارت و نقص فی نفسه و نیستی ذاتی که داشت از حرمان بر آورده بمرآتیت حضرت وجود مشرف گردانید ﻩ
نی گفت کز من نیم شکر خورده شاخی که بلند شد تبر خورده سوال ابلیس کثرت شرارت از کجا ناشی شد ما در این

عدم وجود است که شرارت باو راه نیافته است **جواب** عدم چنانچه مرآت وجود است ومظهر خیر وکمال است
وجود نیز مرآت عدم است ومظهر شر ونقص است ابلیس علیه اللعنه در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن
عدم موطن شر است ودر جانب وجود نیز شرارت متوهمه را اخذ نموده است که از راه مرآتیت ومظهریت عدم
در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حاصل شرارت طرفین شد ذاتی وعرضی اصلی وظلی پس ناچار با خولیا رو
شرارت نما او را از نسبتی در لاشییت که از صفات عدم بوده محروم ساخته سوزاک جانب وجود
شرارتی که از مرآتیت عدم متوهم شده بود نیز نصیب وی آمد ناچار خسارت ابدی رسانید ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی وعلی من التزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب نود ودوم** بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب عرایضی که کرده بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی رسیده بود نوشته بودند که گاه است که سالک وقت عروج
خود را در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات می یابد حقیقت این معامله چیست بعضی مردم از ینجا مساوات
آن سالک با ارباب آن مقامات توهم میکنند وشرکت او را درین مقامات با اهالی آن مقامات در تخیل می زنند و باین
توهم وتخیل در طعن می نمایند وزبان ملامت وشکایت در حق او دراز میکنند کشف غطاء از روی این معما باید
نمود باید دانست که وصول سافلان بمقامات اعالی گاه است که از قبیل وصول فقرا ومحتاجان بود که بابواب اصحاب
دول واماکن خاصه ارباب نعم سیر گردد تا از ینجا حاجتی خواهند واز دول نعم ایشان دریوزه نمایند ودر از
کاری بود که این وصول را مساوات وشرکت فهمد واین است که این وصول از قبیل تماشای بود که بوسائط
ووسائل سیر اماکن خاصه امرا وسلاطین نمایند با نظر اعتبار تماشا کنند و غبطتی بعضی پیدا آرد توهم مساوات ازین
وصول چه گنجایش دارد وتخیل شرکت ازین سیر وتماشا چه متصور بود ووصول خادمان باماکن خاصه مخدومان
تا حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس وصریح وشریف است الهی بود که ازین وصول توهم مساوات وشرکت
نماید هر فراشی وکمنیزانی وشمشیر برداری قرین سلاطین عظام است در اخص امکنه ایشان حاضر خیلی خبط
میطلبد که از ینجا توهم شرکت ومساوات نماید بلکه بلای دردمندان از در و دیوار می آید مردم از سبب ملامت
عزیزی بهانه میطلبند برای طعن وتشنیع او محملی میخواهند حضرت حق سبحانه وتعالی انصاف شان دهد بالنسبه
در حق ضعیفی محملی از برای رفع شر در روی وفع ملامت میطلبیدند ودر حفظ عرض مسلمانی میکوشیدند امر ایشان

در بیان آنکه ... شرکت در ... مقامات ... الصلوات والتحیات

که طعن مینمایند و در حال حالی نیست اگر اعتقاد دارند که صاحب این خیال معتقد شرکت و مساوات است با ارباب
مقامات عالی ایشان را کافر و زندیق تصور میکنند و از زمرهٔ اهل اسلام می برآرند چه شرکت در نبوت و مساوات
با انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات کفر است و همچنین فضلیت شیخین علیهم الرضوان باجماع صحابه و تابعین ثابت
شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است علیهم الرضوان بلکه تفضیل همه
صحابه کرام رضوان بر باقی است در بیچ فضیلتی بفضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات عدیل
نشد فعل یسیر که از صحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از برای تائید دین مبین
و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر ریاضات و مجاهدات
طاعتها نمایند بمرتبه فعل قلیل صحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام که اگر انفاق کنید
نمائید بلکه نصف مد ایشان نرسد و فضیلت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او اسبق سابقان
است در ایمان و در بذل نفس و نفیس در خدمات لاکن لهذا در شان او نازل شده است کریمه لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی جمعی نظر بر
کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته در فضیلت او توقف مینمایند نمیدانند اگر سبب فضیلت کثرت فضائل
و مناقب بودی لیس است که بعضی از احاد است که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد
پس ما التفاضل دیگر است و رای این فضائل و مناقب و آن بزعم این فقیر سبقت تائید دین و اقدمیت
انفاق اموال و بذل النفس است در نصرت احکام دین رب العلمین چون پیغمبر اسبق است از جمیع است از همه افضل
باشند و همچنین هرگاه در این امر سبق است از مسبوقان افضل است سابق گویا در امر دین استاد و معلم لاحقان است
از انوار سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاضه میفرمایند و در این امت بعد از نبی ما علیه الصلوة والسلام
صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه است که اسبق سابقان است در انفاق اموال کثیره و در
مقاتله و مجاهده شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهة تائید دین و نصرت سید المرسلین
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پس افضلیت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
عزت و غلبه اسلام را چون که بسیار حضرت فاروق طلبیده و حضرت حق سبحانه و تعالی در نصرت حبیب خود در عالم
اسباب عمر را بکفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما

فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است پس بعد از حضرت صدیق فضلیت او متعین
بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر فضلیت این دو اکابر منعقد گشت چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی الله عنه
نیز فرموده است که ابو بکر و عمر فضل این امت اند هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانچه
در کتب رسائل خود تفصیل نموده اهتمام زیاده برین گنجایش ندارد و البته بود که خود را افضل اصحاب خیر البشر
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات سازد و جاهلی باشد از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن
باید دانست که این دولت سبقت که باعث فضلیت است مخصوص بقرن اول است که بشرف صحبت خیر البشر
مشرف است علیه و علی آله الصلوة و السلام و در قرون دیگر این معنی مفقود است که لاحقان یعنی قرون از سابقان قرون
دیگر افضل باشند حضرت حق سبحانه تعالی طاغیان را بینا گرداناد در شناعت طعن مسلم و طرد مومن بمجرد توهم و تخیل
و بر قباحت تکفیر مسلم و تضلیل او بمحض تعصب لعنت چه علاج خواهند کرد که اگر قائل بکفر و شایان تضلیل نباشند
الکفر و ضلال او بر ایشان قائل خواهد گشت و از مرمی بکفر برای کفر خدا چه بیست چنانچه در حدیث نبوی آمده است
علیه و علی آله ... و السلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین
بر اصل سخن رویم و از شوق ... بیان نمایم و گوییم اگر حقیقت حال طاعنان این اعتقاد ندارند و معامله او بکفر و نسبت
سم ... حال ... کسیرون نیستند واقعه او بکذب و بهتان حمل نمایند این خود سوء ظن است نسبت بمسلم
که محظور شرعی است و اگر او را کاذب نمیدانند و معتقد شرکت و مساوات نمی انکار ند پس چه طعن و ملامت چیست
تشنیع و تعیب او حرام است و اقوال صادقه را بر محامل نیک حمل باید نمود نه آنکه صاحب واقعه را تشنیع و تقبیح باید فرمود
اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شورانگیز چیست گوییم که ظهور این قسم احوال این مشایخ طریقت بسیار آمده است
و عادت مستمره ایشان گشته است لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و لی اراده صادقه
نخواهد بود گاه است که مقصود از نوشتن اظهار احوال خود همه است پیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال
بیان نماید و بر تعبیر و تاویل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصودش ازین نوشتن تحریص و ترغیب طالبان و تلامذه است
و گاهی باشد که مقصودش این هر دو نبوده باشد بلکه مجرد سکر و غلبه حال برین گفت و گو می آرد و تا ادمی چند زند
و نفسی است کند همی بطال است کسیکه مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال
وبال او است و استدراج است که متضمن خرابی او است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت

الوهاب وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم والقضا رسید بودند که سبب چیست که
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلا و مصائب مبتلا باشند و بیشتر ببلیات و محن
گرفتار بوده‌اند کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود میفرماید
ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هر که سیئات بیشتر نماید مصیبت بیشتر بود پس باید
غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و غیر اولیا علیهم الرضوان باشند گرفتار بلا و مصیبت نه انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات الی آخره
ثانیا ما لیعنی ان بزرگواران علیهم الصلوة والتحیات اضافه و ثنا محبوبان حق جل و علا و از خواص مقربان او اند
تعالی بمحبوبان خواص مقربان بلیات و محن حواله نمودن چرا بود و ازا الیشان بدام جدرست باشند دشمنان را
در ناز و نعیم و دوستان در بلیات و محن مقیم چون باشند بدان ارشدک الله و هداک سواء الصراط دنیا موضوع از برای
تنعیم و تلذذ نیست آخرت هست که برای تنعیم و تلذذ موضوع گشته است و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت ضدیت
و انقاضیت دارند و رضای یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری بود پس هر که
در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم بود در آخرت بیشتر متألم و متندم باشد و همچنین هر که در دنیا به بلیات و محن بیشتر مبتلا
باشد در آخرت تنعمات و تلذذات زیاده تر محظوظ و مسرور باشد و دنیا را نسبت ببقای آخرت که حکم
حکم قطره و نداشت نسبت بدریای محیط بلکه متناهی را با غیر متناهی چه نسبت بود پس ناچار مقتضای کرم دوستان را
محنت چند روزه اینجا مبتلا باید داشت تا بتنعمات ابدی محظوظ و مسرور نمایند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج
بتلذذات قلیله محظوظ باید ساخت تا بآلامات کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است
تألم او در دنیا رفع عذاب اخروی نمودن و بوصف محرومی گذاشتن در حق وی چون تنعم و تلذذات و نقص حسابان است
لهذا النفس در دنیا در حق کافر اطلاق جنت نموده‌اند غایة ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از
تلذذات دیگر بخشند و بعضی دیگر را رفع عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ رفع عذاب
اکتفا نمایند و ذلک حکم و مصالح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است چرا نتواند که دوستان را هم
در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت تنعمات کرامت فرماید و تلذذ دیگری در حق ایشان نباشد جواب آنکه جواب اینست
نیکی آنکه در دنیا بلیات و محن چند روزه نمی‌کشیدند قدر و نعمت تلذذات و تنعمات ابدی را نمی‌شناختند و نعمت صحت
و عافیت دائمی را کما ینبغی درک نمیکردند بلی تا جوع نکشند لذت طعام نیابد و تا مبتلا نشود قدر فراغ ندانند گوی با مقصود

از تألم سوخت ایشان بتحصیل کمال ملتذ و مسرور شان است جمال است که ابتلای عوام بصورت جلال و در حق این
بزرگواران ظاهر گشته است یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا جواب دوم آنکه بلیات و محن هرچند نزد عوام از اسباب
تألم است اما نزد این بزرگواران هرچه از جمیل مطلق جل شانه برسد از اسباب التذاذ شان است از بلایا همان
لذت بگیرند که از نعما بلکه از بلایا بیشتر محظوظ اند که خالص مراد محبوب است و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خواهان
نعما است و گریزان از بلایا پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیش از نعمت باشد
حظی که ایشان را در دنیا است از بلیات و مصائب است اگر دنیا این نمک نمی داشت نزد ایشان بجوی نمی
ارزید اگر این حلاوت درد دوستی بودی در نظر شان عبث می نمود ه غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غم است
ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است پس دوستان او تعالی هم در دنیا متلذذ اند و هم در آخرت محظوظ و مسرور
و این لذت دنیای ایشان که بحظ آخرت شان جنگ ندارد آن لذت دیگر است که بحظ آخرت جنگ دارد که
عوام را حاصل است الهی چه حیثیت است که دوستان خود را کردی که همه سبب تألم دیگران است سبب التذاذ شان است هرچه دیگران را
زحمت این بزرگواران را رحمت است و نعمت دیگران نقمت شان است مردم در شادی شادند و در غمی
غمناک و این بزرگواران هم در شادی شادند و هم در غم فرحناک چه نظر شان از خصوصیات افعال جمیله
و رذیله گذشته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصور گشته است و بحب فاعل افعال نیز محبوب شده
و التذاذ بخشیده هرچه در عالم مراد فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگرچه از قسم ایلام و اضرار شان باشد همچنین
عین مراد محبوب شان است و سبب التذاذ ایشان خداوندا این چه فضل و کرم است که چنین دولت خفیه
و نعمت هنیه را از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده و همواره ایشان را بمراد خود قائم ساخته
محظوظ و متلذذ داشته و کراهت و تألم که نصیب دیگران است ازین بزرگواران رفع گردانیده و ننگ و رسوائی
که نصیب دیگران است جمال و کمال این طائفه حلیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان ودیعت نهاده و این التذاذ
و سرور عاجل شان را برعکس دیگران سبب ترقیات حظوظ آخرت گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم جواب سوم آنکه این دار دار ابتلا است که حق با باطل ممتزج است و محق
با مبطل مختلط اگر بدوستان محن و بلا نرسند و بدشمنان نرسند دوست از دشمن متمیز نگردد و حکمت اختبار و ازالت لبس
باطل شود و آن منافی ایمان بالغیب است که سعادات دنیویه و اخرویه در ضمن آن مودع است و کریمه الذین

موصوف بالغیب گردد و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز نزد بعضی این خاک در چشم دشمنان
انداخته دوستان را نیز بصورت محن و بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و امتحان تمام شود و دوستان از محن و بلا متلذذ
باشند و دشمنان کور باطن خائب و خاسر بوند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا معامله انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات با کفار
همین بوده است که گاهی غلبه از ینجانب بود و گاهی از آنجانب جنگ بدر از جانب اهل اسلام بوده است
و در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک
الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین و لیمحص الله الذین آمنوا
و یمحق الکافرین جواب دیگر آنکه حضرت حق سبحانه هر چند بر همه چیز قادر است و تواناست که دوستان را هم اجرها ما بشعر
کرامت فرماید و هم اشغال العملی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانه و تعالی دوست میدارد که قدر خود را
در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و از اسباب و علل ارد پوشش جناب قدس خود فرماید این حکمت تقاضای صحت و بقا و دعوت
دوستان را از محن و بلیه میسازد چنانچه ابتلا است نیز و مرئی ایشان باشند و رمزی از تحقیق در جواب اصل سوال
در ابتدا گذشته است بر هر تقدیر تحقیق مقام و تتمه جواب اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب درد و بلاء و مصیبت
هر چند کسب ذنوب و سیئات است اما بلاء و مصیبت فی الحقیقه مکفر آن سیئات است و مزیل ظلمات آن ذنوب است
پس کرم آنست که دوستان را بیشتر بلاء و محنت بفرستد تا کفارت سیئات ایشان نماید و از ظلمات ذنوب ایشان فرماید
سیئات و ذنوب دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکند حسنات الابرار سیئات المقربین
شنیده باشند و اگر ذنب عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب عصیان دیگران نخواهد بود
نزدیک است که از قسم سهو و نسیان بود و از عزم و جد دور باشد قال الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی آدم من
قبل فنسی و لم نجد له عزما پس کثرت درد و بلا و مصائب دلالت بر کثرت کفارت سیئات دارد نه
بر کثرت کسب سیئات دوستان را بیشتر بلا دهند تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه بر بندد و ایشان را
از محنت اخروی محفوظ دارند منقول است که در وقت سکرات موت آنحضرت در آن بی آرامی و بیقراری آنسرور
علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آنحضرت داشت
و آنحضرت در حق حضرت زهرا فرموده بود الفاطمة بضعة منی نیز بی آرام و بی قرار بود چون آنسرور علیه و علی آله
الصلوة و السلام دانما از حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در آن وقت آن اضطراب و التهاب مشاهده فرمودند از برای تسلی

حضرت زهرا فرمودند پدر ترا همین محبت است و لیکن بیشتر هیچ مکروهی واقع نیست چه دولت است که عذاب اشد و
ابقی بمحنت چند روزه رفع شود و با دوستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفارت ذنوب
ایشان اینجا کما ینبغی نفرمایند بلکه مجازات ایشان را بآخرت اندازند پس با چار دوستان بکثرت درد و بلایای
دنیوی احق باشند و دیگران لایق این دولت نبوند که گناهان شان کبار اند و از التجا و تضرع و استغفار و انکسار
کمتر بهره دارند و بر کسب معاصی دلیر اند و بعزم و جد بتحصیل ذنوب می نمایند و از تمرد و تنمر خالی نیند و قریب است که بآیات
خداوندی جل شانه استهزا و استنکار نمایند و جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت دارد و صاحب جریمه ملتجی
و متضرع است آن جریمه قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر جریمه غلظت و شدت و ثقل دارد و صاحب جریمه
متمرد و متکبر است آن جریمه شایان جزای اخروی است که اشد و ادوم است و ما ظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
نوشته بودند که مردم استهزا و سخریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چرا محنت و بلا
میدهد و چرا همیشه بناز و تنعم ندارد و این گفت و گوی نفی اجتماع خواهند کفار نیز در حق آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام مثل این سخنان میگفتند وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل علیه ملک فیکون
معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت است و انکار عذاب و ثواب
دائمی است و نیز مدار بر اعتداد و اعتنای بلذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان بآخرت دارد و عذاب و ثواب
آخرت را ابدی میداند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ نمی در آید بلکه این محنت موقته که سبب راحت موبد
است عین راحت تصور میکند بگفت و گوی مردم مرد ندهد و بلا و محنت گواه عدل محبت است کور باطنان اگر معنی
محبت تصور کنند چه توان کرد غیر از اعراض از جاهلان و از مقوله ایشان علاج نیست فاصبر صبرا جمیلا و جواب
دیگر از اصل سوال آنکه بلا تازیانه محبوب است که محب را از التفات بما سوای محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس
محبوب گرداند پس شایان درد و بلا دوستان باشند و این بلا مکفر کسب سیئه التفات بما سوی ایشان باشند
و دیگران لایق این دولت نباشند و چرا ایشان را بزور بجانب محبوب شایند هرکرا میخواهند بزور بحضرت بجانب
محبوب می آرند و او را بمحبوبیت بر میدارند و هرکرا نمیخواهند او را با دیگران گذارند اگر سعادت ابدی دارد و براه آمد است
دست و بازو زده با مدد فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید و الا او و انده بکار او اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
پس معلوم شد که مراد از ابتلای بلا نازنین هم مشوه و از مریدان بهذا السرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که رئیس مرادان

ومحبوبان است فرموده است ما اوذی نبی مثل ما اوذیت لیس بلا معنی دلالکی پیدا کرد که حسن و لالت خود و دست
بدوست برسانند و از التفات بغیر دوست پاک گردانند عجب معامله است دوستان اگر گرهها بندید بند بند بلا را
بخرند و دیگران گرهها بدهند و دفع بلا خواهند سوال گاهست که در وقت درد و بلا از دوستان اضطراب و دگر هم
مفهوم میگردد و جنبش چیست جواب آن که آن اضطراب صوری است و به مقتضای طبیعت بشری است که در القای
آن حکم و صدمات آن نه چه جهاد و معادات بالنفس کالبد آن متصور نیست شنیده باشند بیقراری و بی آرامی که
از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر شد علیه و علی آله الصلوة والسلام و آن بقیه جهاد با نفس
بوده است تا انعام خاتم الرسل علیهم الصلوة والتحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدت دلالت
دارد تا همه مواد صفات بشریت نماید نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه
دارد و لیس بلا دلالة تا با جمعیت گشته و هر آینه ندارد بدالله چکار دارد و دلالکی بچه کار آمدی بد و نزد او چه قدرت
و قیمت داشته باشند و چه دیگر از برای درد و بلا آنست که محب صادق از مدعی کاذب تمیز گردد اگر صادق است
بوده با ملذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از بلا کره و تالم است و باین تمیز متقید نشود و گر کسیکه نتایج
از [illegible] باشند تا حقیقت کرده تالم را از ضرب است کره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت
صفات بشریت علی حده نماید الولی یعرف الولی میزلیست ازین بیان والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد
والصفا پوشیده نبود که عدم را لاشی محض گفته اند پس ورا وجود نباشد وجود نداشته باشد با وجود که در ذهن
پیدا کرده باشد او را آثار و ترقیات چه ان بود و اگر وجود ذهنی بود از دائره خیالی چون برآید مدانند که عدم سر خیلی
لاشی است اما این همه کارخانه اشیا باو برپا است و منشا تفصیل و کثرت اشیا مرآت اوست و صور علمیه اسماء الهی
جل سلطانه که در مرآت عدم منعکس گشته و او را تمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده تا جا از لا شئیت محض نیز او را
برآورده است و منشا آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام و بیرون خانه علم نیز کاین نند و در مرتبه حس و وهم نیز
ثابت و چون باستحکام صنع خداوندی جل شانه در آن مرتبه ثبات و استقرار پیدا کرده اند و بزوال حس و وهم نیز
مرتفع نشوند توان گفت که این آثار و احکام خارجی شما از ترقیات عدم چه تعجب باید این همه کر و فر کائنات مبنی بر عدم
است بکمال قدرت خداوند جل شانه مشاهده نماید که از عدم این همه کارخانه را چنین ساخته است و کمالات
وجود را بنقائص او ظاهر فرموده راه ترقی او در کمال او معلوم است که صور علمیه اسماء وجوبی جل سلطانه و حجره او منعکس اند

وباہم ہم بستر اند و در کنار او نیند و از صور حقیقت و از ظلال با صل شاه راه افتاده است کور باطن بود که احساس آن
نماید ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا لفظ دون دخیال شما را در اشتباه نیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما
دشوار ننماید که هر معامله که هست بیرون علم و خیال نیست غایة ما فی الباب خیال تا خیال فرق است خلو و مرتبه خیال
دیگر است و اختراع وهم و خیال دیگر امل نفس امر سیت و توان گفت که موجود خارجی است نیز و تانی از ین دولت
قلیل النصیب است و از ین ثبات و استقرار قلیل الجدوی بعضی از سرهای عدم را که در معرفت علیحده نوشته است
و نقل آن نزد امیر محب الله برده اگر ذوق داشته باشند از ملاحظه نمایند و ایضا از فنا و بقا پرسیده بودند معنی این کلمه را
در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار جا نوشته است مع هذا اگر خفائی در و مانده باشد علاجش حضور و شفاه است تمام
حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور می نماید کسے چه فهمد و چه دریابد فنا و بقا شهودی است
وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد والعبد عبد دائما والرب رب سرمدا زنادقه اند که فنا
و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند که رفع تعینات وجودی خود نموده با اصل خود که منزه از تعینات و قیود است
متحد میگردد و از خود ناچیز گشته برنگ حب و بقا پیدا کند در رنگ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و رفع قید
خود نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء حقیقت فنا عبارت از نسیان ما سوی او
سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینه است از جمیع مرادات و خواهشهای خود که مناسب
مقام بندگی است و مناسب مقام البقا قیام عبد است بمرادات مولای خود جل سلطانه و مرادات او سبحانه عین مرادات خود
یافتن است بعد از شهود آیات انفسی و ایضا پرسیده بودند که سیری که در بیرون نفس نوشته اند ان کدام باشد
سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر هیئة وحدانی داخل النفس هینا مدیس سیر در ماورای النفس کدام باشد بدانند
که النفس در رنگ آفاق ظلال اسمای الهی است جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را از ذات شیم
ساخته متوجه اصل خود گردد و محبت به اصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب خود را همان اصل خود خواهد یافت
و انائی خود را بر همان اصل خواهد انداخت و همچنین چون ان اصل را اصل دیگر است از این اصل تا آن اصل خواهد رفت
بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت و هلم جرا الی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر ماورای آفاق
والانفس است اما بدانند که همی سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ورای این سیر است اگر گفته اند حقیقة این
سیر حصولی است و آن سیر وصولی فرق در میان حصول و وصول در مکاتیب متعدده بتفصیل نوشته است از آنجا

معلوم کرده شد دیگر از قربیت ذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه پرسیده بودند بیان آن نیز بحضور تعلق
دارد مصلحت نیست که بنویسد اگر نویسد مغلق است معلوم نیست که بفهم در آید اگر بفقیر حضور رسد مفهوم گردد غنیمت
است دیگر از کمالات مرتبه نبوت پرسیده بودند که فنا و بقا و تجلی و سیر است تعین همه در مراتب کمالات ولایات
ثلثه است و سیر در مراتب کمالات نبوت بچه روش است بدانند که در مراتب عروج تا زمانیکه پایها بایکدیگر تمیز
اند و از پلی با پلی دیگر رفته میشود آن همه کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف میشود و این تفصیل
کم گردد و معامله با جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبه نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت
است ان الله واسع علیم اما آن وسعت وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین
چه نویسد چه مفهوم شود ربنا آتنا من لدنك رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا
بعضی اسرار نماز را که پرسیده بودند جواب آن را بوقت دیگر انداخته شد که الحال وقت بسیار تنگ است
دست زمانه و اهل زمانه سرقه کرده چیزی نوشته می شود بر فقیر رحم کنید و با استفسار دلیر نباشید
ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین الحمد لله
رب العلمین و المنة اولا و آخرا و الصلوة و التحیة علی رسوله دائما و سرمدا و علی آله الکرام
و صحبه العظام الی یوم القیام ٭٭٭

قد استتب بحمد الله طبع المجلد الثانی من مکتوبات
زبدة الاولیاء اسوة الاصفیاء قطب المعالی
الشیخ الکامل مجدد الالف الثانی
سمی رسول الله بالاسم الذی بشر
به المسیح روح الله علی نبینا و
علیه من الصلوات اکملها
افاض الله علی رؤس المسترشدین
من انوار فیضانه فی
تاریخ سابع و عشرین من شهر ذی الحجة سنة الف و مأتین و سبع و ثمانین من الهجرة النبویة بکمال التصحیح علی حسب الامکان

١

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله وآله اجمعین اما بعد فهرست جلد الثانی من مکتوبات

امام العارفین

الحمد لله علی الاتمام و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تمت

بحسن توفیق خالق کون و مکان و مخترع زمین و زمان

درین اوان میمنت اقتران اسرار عجیبه لطیفه و دقایق غریبه شریفه اعنی

مجلد الثالث

مکتوبات امام ربانی

سنہ ۱۲۸۸ ہجری

حضرت مجدد الف ثانی بتصحیح و تنقیح تمام باہتمام احقر الانام شیر محمد خان ہجری غفر اللہ

در مطبع خاص محمدی واقع دہلی رونق آگین طبع گردید

جلد سیوم مکتوبات مسمی به معرفة الحقایق

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد این کلمات طیبات وحروف عالیات که هر نقطه از آن مرکز پرکار دلهای بیقرارست و برآتش محبت
ذاتیه سپند چشم زخم اغیار وخال زینت بخش رخسار عروسان حقایق ومردمک دیدهٔ بینای دقایق
درة التاج لیست از دریای امواج احدیت که بید طولای باطن از کان غواصی بساحل آورده ونافه جان بخشی است
از ناف آهوی بیدای هویت که بنان بیان سیاحی بمحفل آورده غنی الله تعالی فقراره بهذا الدر الیتیم ودرج
مشام ارواحهم بهذا الشمیم ؎ زهر یک نقطه اش چون نافه پر شمیم وصل جانان میزند سر ولی آن کز
برودت در زکام است ؛ چه داند نافه اش گر در مشام است ؛ سرایم مدح آن سیاح غواصش کنم خورشید را
چون [illegible] ؛ معین سر زند فاروقست چون آب ؛ کنون نطق از زبان او کند سب ؛ سرا پا منبع
اخلاق فاروق ؛ چراغ نقشبند هفت محفل ؛ نگاهش نقشبند غیر از دل ؛ غوث الخلایق غوث الحقایق
[illegible] الوصول منهاج القبول خزینة الرحمة دفینة الحکمة مشرق القلوب مشرق الغیوب بحر العمل حجة الکمل حدیقة
الاخیار حدیقة الاحباب نور الطریقة نور الحقیقة زین العالمین علین العالمین ذروة المنا عروة الرجا مرآت الاله
[illegible] مطلع الرموز والاشارات منبع الکنوز والبشارات ملاح بحر الملاحة مصباح بیت الصباحة الصلا بین البحرین

المصلح بین الفئتین مستشهد المتکلمین مستمسک الموحدین برهان السلف سلطان الخلف وثیقة ندرة الوفود
طلیعة المهدی الموعود زکار الاصول والفروع منار الدین والشرع وارث سید البشر منور المائة الحادیة عشر مجدد
الالف الثانی الامام الربانی سلمه کجا گردد وصفش خامه گاه؛ چه نم دریا بداند دریا نگارش؛ همان بهتر
کزین پس گوش باشم؛ همه تن نغمه و خاموش باشم؛ سمی المصطفی بالاسم الذی بشر به علیه السلام الشیخ احمد بن الشیخ
عبد الاحد الفاروقی نسباً والحنفی مذهباً النقشبندی مشرباً فی الفروع ادام الله سبحانه ظل حیاته علی العلماء
واداهم من بحار برکاته الی یوم الدین حبذا وقت و حال آن ناظران سلیم البال که چون سواد نظر برین
مداد که سواد اعظم اسرار و حکم است بگشایند و باعلام ربانی از آن مداد همه مداد حضور یابند و از آن سواد
سویدای دل را پرنور و خوشتاب و حال آن قاریان مستقیم الاحوال که چون لسان شان آشنای این شکر
قلم گردد بالهام سبحانی جان شان در شکر شکر و سکر سکر گردد و مرحبا مر آن محبان پاک نهاد و مستعدان
نیک اعتقاد را که چون از غایت دقت و غموض حال این نکات و رموز که ورای طور عقل است از بنان
پرده گشاید به تمام یافت و قصور دریافت خویش را جمع داشته راه صدق و ایقان باشند؛ که کسی را
از ایشان جز ایشان نداند؛ گویا همه اسلمنا دارند و نقد ثمرات سعادت ابدی از آن بدست آرند فالمن
خستی ربه واحسرتا از آن خوانندگان کج‌بین و شنوندگان سخن‌چین که آنچه ازین ملهمات غیبیه بفهم شان قاصر آید
و موافق طبع شان آید بمبادره فال و بخت خیال صاحب این مقال راجع دارند و آنچه ازین بیان
چنین و چنان نیابند از کوتاهی نظر زبان زبان خویش دراز کنند و بحکم المرء لایزال عدو لما جهل چنگ جنگ
ساز کنند؛ ندانسته‌اند که این طائفه علیه در اظهار این اسرار خفیه در میان نیند سلمه ایشان نیند این همه بجاز
ز مطرب است؛ والله سبحانه اخوان ما را بصر به عیب خویش و اسرار غیب پاک دلان صفاکیش بینا گرداناد
و از قید کید و غل غل مخلصان عالم السر که سرمایه دل کردن خاطر دارند مخلص بخشاد؛ آنکه گفتم در اظهار اسرار در میان
نیند شاهد آن را هم از صاحب این اسرار بشنوند سلمه برحال تو هم حال تو هم برهان و دلیل؛ چون جلد اول
مکتوبات معدن الفتوحات که در المعرفت نام اوست و تاریخ اختتام یافت بعضی تشنگان زلال مقال آن حضرت
اقدس ساختند که اگر اشارت عالیه وارد شود نثار اسرار که بعد ازین از چشمه خامه گوهر نثار ابداع می یابد
جمع نموده دریای جلد ثانی پدیدار گردد بندگان حضرت از غایت انکسار و خشیت در جواب فرمودند همه

علوم که تبیین و تحریر یافت و دران فکرت و حیرتم که آیا مقبول و مرضی بودند یا نه آنگاه خاموش گشته تحریر جدید
بشارت و اشارت گشتند فردای آن روز فرمودند که دوش نداء دادند و ظاهر ساختند که اینهمه علوم که
نوشته بل هر چه در گفتگوی تو آمده همه مقبول و مرضی است که اشارت بنوشتهای من کرده فرمودند
اینهمه را گفته ایم و بیان ماست و دران وقت چه آن علوم را بنظر نیز درآشتند و من بر یک یک اجمالا و تفصیلا
نظر نکردم سیما در علومی که وقتی مراد آنها تردد می بود همه را دران حکم داخل یافتم الحمد لله علی الاحسان سبحان
قلم محترم را بنگارش اسرار قدوم حیران دادند و چون آن جلد بنود و نه ۹۹ مکتوب رسید که مطابق همان حسنی است
بر همان ختم شد در سالی که تاریخ آن از نور الخلایق هویداست بعضی مکاتیب که بعد از آن بر منصه گذارش در
صحیفه نگارش آمد الامیر النسیب و السید الحبیب قطب زمانه و یگانه بیت در تفرید تجرید و کانی بتن
تجرید را روحی و جانی بدم از آینه سازد نور زایل بدم او صیقل آینه دل معدن الایقان و العرفان
محمد نعمان بن شمس الدین یحیی الشهیر بمیر بزرگ البدخشانی سلمه الله و ابقاه که از اکمل خلفاء بزرگ حضرت
ایشانند بامر عالی آنحضرت در صوب دکن رهنمای مریدان و مروج این طریقه علیه اند التماس نمودند که آن
لآلی منثوره را فراهم آورده ضمیمه جلد ثالث گرداند که آید باجابت مقرون گشت و چون جمع مکاتیب
بسی و چند رسید میان خدمت سیادت پناه و خادمان این درگاه مهاجرت صوری ضروری حائل
گشت و حضرت ایشان را نیز مدت روزگار طویل ضمیر بی نظیر بتحریر معارف و تقریر مکاشف نیامد تا آنکه
بتایید و هدایة خداوندی جل شانه بعد از چندین سال آرزومندی این ضعیف که نام او در آخر مکتوب اول
این جلد بر قلم شریف رفته و رسنه که از لفظ خاک نشین ۱۰۲۱ مبرهن است بخاک نشینی عتبه علیه استعداد یافت
مقارن آن دریای لسان غیب ذا ایوب بیان حضرت ایشان در ممر تقریر و جوشش تحریر آمد و از غایت
رحمت و عنایت آن غریب نواز این کمترین بجمع آن مسودات و نقل آن از سواد ببیاض ممتاز گردید و
با تمام جلد ثالث در همان سال که از لفظ ثالث ۱۰۳۱ نیز معین است سرفراز شد و چون شمار مکاتیب بصد
و سیزده رسید که موافقت آن بعدد حروف باقی هویداست و لله الحمد بتقریر بران نهایت شایان
ذریبا بر همان انجام یافت در سالی که کاس الراسخین ملوح است بعد از آن مکتوبی را که تازگی علوم
جدیده و اسرار غریبه ظهور یافته بود فرمودند که مسک الختام گردد و چنان شد که با لحاق آن تطابق

[illegible]

عدد سور قرآنی عیان شد الحمد لله اولا و آخرا ظاهرا و باطنا طالب از این مائده پر فائده قوت جان را
و قوت ایمان باد الی یوم التناد بحق الحق الهادی الی سبیل الرشاد **مکتوب اول** بسیادت
پناه میر محمد نعمان در جواب سوال از اقربیت افعال و صفات و ذات واجبی جل سلطانه ورود یافت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه وصول یافت تصدیع
بسیار کشیده اند حضرت حق سبحانه و تعالی سعی الشان را مشکور گرداند چون مکرر از اقربیت افعال و صفات
و ذات واجبی جل سلطانه استفسار نموده اند، والا این بیان اند بضرورت اینقدر در می نماید بدانند
که هر شی بماهیت خود آن شی شی است و از برای ثبوت ماهیة مر آن شی را هیچ جعل جاعل در کار نیست
که ثبوت شی مر نفس خود را ضروری است ازینجا گفته اند که جعل و نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیة مجعول
نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود در کار است فعل صباغ در اتصاف ثوب است به لون
نه آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال است که تحصیل حاصل است پس جعل در
نفس شی نشد بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بماهیة خود خود شی است و ایضا
در نظر کشفی در ظل شی و عکس شی مفقود است که عکس و ظل شی بماهیة ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست
بلکه بماهیة اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیة ندارد همان ماهیة اصل است که بظل خود در ظهور
نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل با اصل خود ظل است نه بنفس خود و چون
عالم ظلال و عکوس افعال واجبی است جل سلطانه ناچار افعال که اصول ویند از عالم بعالم اقرب باشند
و همچنین افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم که افعال
باشند اقرب که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات اند تعالی و حضرت ذات جل سلطانه اصل
جمیع اصول است لاجرم حضرت ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد این
بیان اقربیت او تعالی که در حیز تحریر و بیان آید عقلا اگر بنظر انصاف ببینند محتمل که قبول ایشان نمایند
و اگر قبول ننمایند غم نیست که خارج از مبحث اند و چون درین بیان مقدمات معقوله نیز مندرج است
اگر سیادت پناهی میر شمس الدین علی را نیز در مطالعه این مکتوب سازند گنجایش دارد و نوشته
بودند که شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند که الحمد لله و هر چه صلاح بینند محتمل که مبارک باشد

وچون میر مشار الیه تفویض این امر نمایند فرمایند که نسخه راستی درست سازند و یک نقل آنرا بسرهند فرستند و
مسودات را بمحافظت نگاه دارند شاید احتیاج افتد دیگر فقیر در رفتن و ماندن شما حیران است از
آنجا که حرص ملاقات شما است برفتن شما لب نمیتواند کشود و بماندن هم دلالة نمیتواند نمود که سبب داعیه
دفع [illegible] ت مصالح جمع کثیر باشد اینقدر هست که اگر بروند خواجه محمد هاشم را فرستند که چندی روز در صحبت
باشد و اخذ بعض علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر میشود و مشار الیه مربی شما است و مذاق
دان شما استفسارها را با وحواله فرمایند که جواب گرفته بخدمت شما رسانند والسلام **مکتوب دوم** بحضرت
جامع الاسرار والعلوم مخدوم زاده های گرامی خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی در ورود یافته در مواهند و انقطاع
از خلق و توسل بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی ؛ الحمد لله رب العالمین فی السراء والضراء و فی الیسر
والعسر و فی النعمة والنقمة و فی الرحمة والزحمة و فی الشدة والرخاء و فی العطیة والبلاء والسلام والصلوة
علی من ما اوذی نبی مثل ما اوذی وما ابتلی رسول نحو ابتلاءه لهذا صار رحمة للعالمین و سید الاولین
والآخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هرچند تلخ و بیمزه است اما اگر فرصت دهد مغتنم است و در وقت
چون شما را فرصت داده اند حمد خدا جل شانه بجا آورده متوجه کار خود باشند و یک لمحه و لحظه فراغت
بر خود تجویز نکنند و یکی از سه چیز باید که خالی از آن نباشند تلاوت قرآن مجید و اداء نماز طول
قراءة و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله باید که به کلمه لا نفی آلهه ها سواهای نفس خود نماید و دفع مقاصد و مرادات
خویش کنند مراد خود طلبیدن دعوی الوهیت خود کردن است باید که هیچ مرادی را در ساحت سینه
گنجایش نبود و هوسی در متخیله نماند حقیقت بندگی متحقق شود مراد خود خواستن مستلزم دفع مراد مولای خود است
و معارضه کردن است بصاحب خود ایمعنی مستلزم نفی مولای خود است و اثبات مولویت خود قبح
این امر را نیک دریافته نفی دعوی الوهیت خود نمایند تا زمانیکه از مواهای و هوسها تمام پاک نگردند
و جز مراد مولا مرادی نداشته باشند ایمعنی بعنایت الله سبحانه امید است که در ایام بلا و در اوقات ابتلا
بسهولت میسر گردد و در غیر این ایام این مواها و هوسها سد راه سکندر است در گوشه ها خزیده باین امر مشتغل
باشند که فرصت مغتنمست در زمان رفتن اندک را بسیار قبول نمایند و در غیر زمان رفتن ریاضات و
مجاهدات شاقه در کار است خیر شرط است ملاقات واقع شود یا نه نصیحت همین است که مراد و هوس نماند والده خود را

نیز باینمعنی مطلع سازند و دلالت نمایند باقی احوال این نشاره چون گذرنده است چه در معرض بیان آرد جز آنکه
برخورداران شفقت دارید و بخواندن ترغیب نمایند و اہل حقوق را تا توانید از جانب خود راضی سازید
و بدعا رسلامتی ایمان مدد و معاون باشند مکرر و مؤکد نوشته میشود اینوقت را بامور لاطائل صرف نکنند
و بغیر ذکر الٰہی جل شانه باید که ہیچ چیز نپردازند اگر مطالعه کتب و تکرار طلبه بود وقت ذکر است ہوای نفسانی را
که الہه باطله اند در تحت لا آرید تا تمام منتفی شوند و ہیچ مرادی و مقصودی در سینه نماند حتی که خلاصی من که
بالفعل از اہم مقاصد شما است نیز باید که مراد شما نباشد و بتقدیر و فعل و اراده او تعالی راضی باشید و در جانب
اثبات کلمه طیبه غیر از غیب ہویت که ورای ورای معلومات و متخیلات است ہیچ نباشد غم حویلی و سرا و جایداد
و باغ و کتب و اشیاء دیگر نخورد سهل است باید که ہیچ چیز مزاحم وقت شما نشود و غیر از مرضیات حق جل و علا
مراد و مرضی شما نباشد اگر ما ہمی مردیم این ہمه اشیا میرفت که در حیات ما رفته باشد ہیچ فکر نکنند اولیا
این امور را باختیار خود گذاشته اند یا باختیار او تعالی این امور را گذاریم و شکر بجای آریم و سیلاب
که از مخلصان باشیم بفتح الام یا بسیار نشسته اند ہمانا از وطن انگار زندگی حیات چند روزه ہر جا که گذرد
باید که بیاد حق جل شانه گذرد معامله دنیا سهل است متوجه آخرة باشند و الده نور الله را تسلی بدہند و
ترغیب آخرة نمایند ہمانا ملاقات یکدیگر اگر حق سبحانه تعالی خواسته باشد میسر خواہد شد و الا بتقدیر
او تعالی راضی باشند و دعا کنند که در دار السلام جمع کردیم و تلافی ملاقات دنیا بکرم او تعالی در آخرت
حواله نمائیم الحمد لله علی کل حال **مکتوب سیوم** بسیادت مآب میر محب الله مانکپوری در وداد فقیه
در بیان معنی کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی لا اله الا الله نیست ہیچ چیزی
که استحقاق الوہیت و معبودیت داشته باشد مگر خدای بی ہمتای جل شانه که واجب الوجود است
و از سمات نقص و حدوث منزه و مبرا است زیرا که مستحق عبادة که عبارت از کمال تذلل و خضوع و
انکسار است کسی است که جمیع کمالات او را ثابت است و جمیع نقائص از وی مسلوب است و ہمه اشیا
بوی در وجود و توابع وجود محتاجند و او ہیچ چیز در ہیچ امر محتاج نه و نافع و ضار او ست و ہیچ بی اذن او
ہیچ یکی ضرر و نفع نمیتواند رسانید این چنین کس با این صفات کامله غیر او تعالی نیست و نشاید که باشد
چه اگر غیر با این صفات کامله بی زیادتی و نقصان متحقق شود غیر نخواہد بود لان الغیرین متمایزان ولا

ما نیز نمیم و اگر اثبات غیریت باثبات تمایز نمائیم لازم می آید نقص او که منافی الوهیت و معبودیت است
زیرا که اگر جمیع کمالات او را اثبات نکنیم تا تمایز پیدا کنند لازم می آید نقص او و همچنین اگر جمیع نقائص از وی
مسلوب ننمائیم نیز نقص لازم است و اگر اشیا بوی محتاج نباشند برای چه مستحق عبادت ایشان گردد
و اگر او بشی از اشیا در امری از امور محتاج بود ناقص باشد و همچنین اگر نافع و ضار نباشد اشیا را
با وجه احتیاج بود چرا مستحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی بی اذن او باشیا ضرر و نفع تواند
رسانید او بیکار مانده است و مستحق عبادت نماند لایکون الجامع لهذه الصفات الکاملة الا واحد لا
شریک له ولا یستحق العبادة الا هو الواحد القهار **سوال** اگرچه تمایز باین صفات بنحوی که
بیان گذشته است مستلزم نقص است که منافی الوهیت و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر
صفات دیگر داشته باشد که باعث امتیاز گردد و هیچ نقص لازم نشود هر چند ما آن صفات را ندانیم
که چیست **جواب** آن صفات نیز خالی نیست از صفات کامله است یا از صفات ناقصه بهر تقدیر
محذور مذکور لازم است هرچند ما آن صفات را بخصوص ندانیم که چیست اینقدر معلوم است که از دائره کمال
و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص دامنگیر است چنانچه گذشت و دلیل دیگر بر عدم استحقاق معبودیت
غیر حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هرگاه در جمیع ضروریات وجودی و توابع وجودی اشیا کافی
باشد و نفع و ضرر اشیا باو سبحانه مربوط بود دیگری بیکار و بی ما حصل محض بود و هیچ احتیاجی اشیا را
باو نباشد پس استحقاق عبادة او را از کدام راه پیدا شود و اشیا چرا بذلة و خضوع و انکسار باو پیش
آیند کفار بدکردار غیر حق سبحانه را عبادت کنند و اصنام تراشیده را معبود خود سازند بزعم فاسد که
اینان نزد حق سبحانه و تعالی شفعا ما خواهند بود و بتوسل اینها بحضرت حق سبحانه و تعالی تقرب خواهند
نمود زهی بی خردان از کجا دانسته اند که اینان را مرتبه شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و
تعالی اینها را اذن شفاعت خواهد فرمود بمجرد توهم احدی را در عبادت شریک ساختن جل و علا
نهایت خذلان و خسارة است عبادت امر آسان نیست که بهر سنگ و جماد کرده آید و هر عاجزی را
بلکه عاجزتری از خود را مستحق عبادت تصور کرده شود و بی معنی الوهیت استحقاق عبادت متصور
نیست هر که صلاحیت الوهیت دارد مستحق عبادت است و هر که این صلاحیت نیست این استحقاق

نیست و صلاحیت الوہیت مربوط بوجوب وجود ہست آنکہ وجوب وجود ندارد الوہیت را نشاید و مستحق
نبود پس عقلا اندکہ حضرت حق سبحانہ را در وجوب وجود شریک ندانند در عبادۃ باو تعالی شرکا اثبات
نمایند ندانستہ اند کہ وجوب وجود شرط استحقاق عبادت است وچون در وجوب وجود شریک نبود
در استحقاق عبادت ہم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن
است در وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمہ طیب ہم نفی شریک وجوب وجود باید ساخت
وہم نفی شریک استحقاق عبادت بلکہ اہم واحوج وانفع درین راہ نفی شریک استحقاق عبادت
است کہ مخصوص بدعوت انبیاست علیہم الصلوات والتحیات والتسلیمات مخالفان کہ ملتزم ملۃ
انبیا نیستند علیہم الصلوات والتسلیمات نیز بدلائل عقلیہ نفی شریک وجوب وجود مینمایند و واجب الوجود
جز یکی را نمیدانند ہمانا بشانہ اما از معاملہ استحقاق عبادۃ غافلند و از نفی شریک استحقاق عبادۃ
فارغ از عبادت غیر تحاشی ندارند و اعمارت دیر تکاسل نمیورزند انبیا اند علیہم الصلوات والتحیات
کہ ہم درین نمایند و رفع استحقاق عبادت غیر میفرمایند شرک بلسان این بزرگواران عکس است کہ
بعبادت غیر حق سبحانہ گرفتار است اگرچہ بنفی شریک وجوب وجود قائل باشد چہ اہتمام ایشان بنفی
عبادت ماسوی حق است سبحانہ کہ بعمل و معاملہ تعلق دارد و مستلزم نفی شریک وجوب وجود است
پس تا زمانیکہ کسی بشرایع این بزرگواران علیہم الصلوات والتسلیمات کہ مبنی از نفی استحقاق عبادت
ماسوی است متحقق نشود از شرک نرہد و از شعبہای شرک عبادت آلہہ آفاقی وانفسی نجات نیابد
کہ شرایع انبیا علیہم الصلوات والتحیات متکفل این نفی است بلکہ مقصود از بعثت شان تحصیل این دولت
است و در غیر شرایع این بزرگواران نجات ازین شرک میسر نیست و توحید بی التزام ملۃ انبیا
علیہم الصلوات والتحیات ممکن نہ قال اللہ تبارک و تعالی ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ مراد از آیۃ کریمۃ ما اراد اللہ
سبحانہ و یحتمل ان یراد لا یغفر ان لا یلتزم بالشرایع الا ان عدم التزام الشرایع لازم الشرک فذکر الملزوم
واراد اللازم فحینئذ فیہ ما یتوہم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سایر الشرعیات ایضا فما وجہ التخصیص
ویحتمل ان یکون معنی ان یشرک بہ ان یکفر بہ لان انکار الشرایع کفر باللہ سبحانہ فلا یغفر والعلاقۃ
بین الشرک والکفر بالخصوص والعموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص وارادۃ اللازم

فی ما نحن فیه من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فما وجه التخصیص باید دانست
که عدم استحقاق عبادت مر غیر حق سبحانه را بدیهی است لا اقل حدسی است که کسے معنی عبادت را
نیک تعقل کند بے توقف حکم بعدم استحقاق عبادت نماید مر آن غیر را مقدماتے که در بیان بینه
آورده میشود از قبیل شبهات است که بر بدیهیات نمایند و از نقض و مناقضه و معارضه برین
مقدمات گنجایش ندارد و نور ایمان اندک الذی است درک اعتقادات نماید بسیارے از بدیهیات
است که بر ابلهان و قاصر فهمان مخفی مانده است و همچنین جمعی که بمرض ظاهر و علت باطن گرفتارند
و بدیهیات جلیه و نقیه بر ایشان مختفی است **سوال** در عبارت مشائخ طریقت قدس الله تعالی
اسرارهم واقع شده است که هرچه مقصود تست معبود تست معنی این عبارت چیست و محملی که از صدق
دارد کدام است **جواب** مقصود شخص متوجه الیه آن شخص است و آن شخص تعلق جان دارد در تحصیل
آن مقصود خود را معاف نمیدارد و بهر قسم ذل و انکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و
از قاعده در نمیگذرد و این معنی مودای عبادت است که معنی آن کمال ذل و انکسار است پس مقصودیت شئے
مستلزم معبودیت آن شئ شد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانه و تعالی وقتی متحقق شود که غیر حق سبحانه
جل و علا مقصود نماند و مراد او جز او تعالی چیزے دیگر نباشد و تحصیل این دولت مناسب حال سالک معنی
کلمه طیبه لا اله الا الله لا مقصود الا الله است چندانکه تکرار این کلمه باید نمود که از مقصودیت غیر نامے
و نشانے نماند و مراد جز او تعالی هیچ چیز نبود تا در نفی معبودیت غیر صادق بود و در رفع آلهه متکثره
محق باشد و این قسم نفی آلهه متکثره نمودن و از نفی مقصودیت نفی معبودیت غیر آمدن شرط کمال
ایمان است که بولایت مربوط است و نفی آلهه هوا منوط تا نفس مطمئنه گردد و این معنی متوهم نیست
و طغیان نفس بعد از کمال فنا و بقا متصور است و در ظاهر شریعت غرا که مبنی از یسر و سهولت و مشعر برفع
از حرج عبادت است که بر ضعف مخلوق گشته اند آنست که اگر در تحصیل مقصودے عیاذا بالله سبحانه مر انسان
ربقه شریعت بیرون اندازد در حصول آن از حدود شرعیه تجاوز نماید آن مقصود معبود او باشد و الا او نبود
و اگر آن مقصود همچنین نبود و در تحصیل و حصول آن ارتکاب منکرات شرعیه نماید آن مقصود ممنوع شرعی
نبود گویا آن مقصود از مقاصد او نیست و آن مقاصد از مطالب او نه بلکه مقصود او فی الحقیقه حق است

یعنی غیر خدا را در عوض حق سبحانه داده ام

سبحانه و مطلوب و امر و نواهی شرعیه او تعالی پیش از میل طبعی با آن شیء مقصودی پیدا کرده است
و انهم مطلوب احکام شرعیه است و در حقیقة شریعت که بکمال ایمان دلالة می نماید جسم ماده مقصودیت غیر
مطلوب است چه در تجویز مقصودیت غیر حق سبحانه و تعالی ابا است که باعلاء امانت استیلاء
هوا و هوس لا مقصودیت غیر معارضه مقصودیت حق سبحانه و تعالی پیدا کند بلکه فضول ترا حصول
مراضی حق جل و علا اختیار نماید و بعبارة اخری رسانید پس نفی مقصودیت غیر مطلقا در اکمال ایمان
ضروری آمد تا از زوال رجوع مامون محفوظ بود آری بعضی از صاحب دبستان را بعد از نفی اراده
و رفع اختیار صاحب اراده و اختیار میسازند و اختیار و اراده جزئیه را از وی مسلوب گردانیده
صاحب اختیار و اراده کلیه می نماید تحقیق این معنی در مکتوب دیگر خواهد نمود و الحمد لله تعالی ربنا اتمم لنا
نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی جمیع الانبیاء و الصلوات
و التحیات و التسلیمات و البرکات اتمها و اکملها **مکتوب چهارم** بسیادت و ارشاد دستگاه میر محمد
نعمان در تاویل آیه کریمه لا یمسه الا المطهرون قال الله تعالی انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون
مراد الکلام ما اراد الله سبحانه در مرتبه که در مقام فهم قاصری در آید آنست که مس
نکند اسرار مکنونه قرآنی را مگر جماعه که از لوث تعلقات بشریه پاک شده باشند هرگاه نصیب پاکان مس
اسرار قرآنی بود دیگران چه رسد رمزی دیگر آنکه بخوانند قرآن را یعنی نشاید که بخوانند قرآن را
مگر جماعه که نفوس ایشان از هوا و هوس مزکی شده باشد و از شرک جلی و خفی و از آلهه آفاقی و انفسی
مطهر گشته بیانش آنست که مناسب حال مبتدی سالک ذکر است و نفی ماسوی مذکور است بحدی
که هیچ از ماسوی معلوم نماند و هیچ خبر غیر از حق سبحانه مراد او نباشد اگر بتکلف اشیاء را بیاد او دهند
یادش نیاید و مقصودش نبود و چون چنین شود که از شرک پاک گشته باشد و از آلهه آفاقی و انفسی آزاد
شد و این زمان مستعد شد که بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولت تلاوت ترقیات فرماید پیش از حصول
اینحالت مذکوره تلاوت قرآن نمودن و نفل اعمال ابرار است و بعد از حصول اینحالت تلاوت قرآن
از جمله اعمال مقربین چنانچه ذکر گفتن پیش از حصول این نسبت از اعمال مقربین بوده است
اعمال ابرار از جمله عبادات است و اعمال مقربین از جمله تفکرات تفکر ساعة خیر من عبادة سنة

او سنجیدن سخن شنیده باشند و تلفظ عبارة از باطل کسبو حق همان قدر فرق که در بیان ابرار و مقربین
است در عبادت و تذکر ایشان نیز همانقدر تفاوت است باید دانست ذکری که مبتدی را در
اعداد اعمال مقربین بود آنست که از شیخ کامل مکمل اخذ نموده باشد و مقصودش سلوک طریقت
بوده الا آن ذکر نیز از جمله اعمال ابرار است والله سبحانه الملهم للصواب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب پنجم
بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان بعضی از احوال و اذواق خاصه حضرت ایشان مد ظله العالی
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخفی نماند که تا زمانیکه بعنایة الله سبحانه آن عنایت بصورت جلال
و غضب او تعالی تجلی نفرموده محبوس قفص زندان نگشتم از تنگنای ایمان شهودی بالکلیه نرستم و از
کوچهای ظلال خیال و مثال تمام بر نیامدم و در شاه راه ایمان بغیب مطلق العنان تبختر ننمودم و از
حضور بغیب و از عین العلم و از شهود باستدلال بر وجه کمال نپیوستم و هنر دیگران عیب و عیب دیگران را
هنر بذوق کامل و وجدان تام در نیافتم و شربتهای خوشگوار بی تلخی ناموسی و مرباهای مزه دار خواری
و رسوایی را نچشیدم و از جمال طعن و ملامت خلق حظ نگرفتم و از حسن بلا و جفای مردم محظوظ نشدم و کالمیت
بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را تمام و کمال
نگسستم و حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و قسطاس رفیع
المنزلة استغنای حضرت حق سبحانه را که محفوف بسرادقات عظمت و کبریایی است مشاهده ننمودم
و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بی اعتبار و بی هنر و بی اقتدار و با کمال احتیاج و افتقار معلوم نشناختم
وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر محض
فضل تواتر فیوض و واردات الهی جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه
درین محنت کده شامل حال این شکسته بال نشد نزدیک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید گسسته
گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء وکرمنی فی نفس الجفاء واحسن بی فی حالة العناء
و وفقنی علی الشکر فی السراء والضراء وجعلنی من متابعی الانبیاء ومن مقتفی
آثار الاولیاء ومن محبی العلماء والصلحاء صلوات الله سبحانه وتسلیماته علی

الانبیاء و علی مصدقهم ثانیا **مکتوب ششم** بعارف آگاه شیخ بدیع الدین در بیان آنکه ایلام محبوب
از انعام او و جلالش از جمالش محبوب تر است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که
مصحوب شیخ فتح الله ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال
این طائفه است و صیقل زنگار ایشانست باعث قبض و کدورت چرا باشند اوائل حال که
فقیر باین مقام رسید محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ سحابهای نورانی
پی در پی میرسیدند و کار را از حضیض بالا وجهی برند سالها بتربیت جمالی قطع مراحل مینمودند حالا
تربیت جلالی قطع مسافت مینمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی
دانند نوشته بودند که از وقت خروج فقیر نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف
باشد که جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است چه باشد در رنگ عوام سخن کرده آید و
دور از صحبت ذاتیه رفته آید بر خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انگارند و ایلام را زیاده از
انعام تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است و در جلال و ایلام خالص
مراد محبوب است بخلاف مراد خود است مراد اینجا وقت و حال سابق است شتان ما بینهما از زیارت
حرمین شریفین نوشته بودند چه انداست حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ **مکتوب هفتم** بسیادت پناه
میر محب الله مانکپوری در بیان تحمل ایذای خلق بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه
شریفه سیادت پناه اخوی میر سید محب الله رسید فرحت فراوان رسانید از تحمل ایذای خلق چاره
نبود و از صبر بر جفای اقارب گذر نه قال الله تعالی آمراً لحبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام فَاصْبِرْ
كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ترک در مکافات انتقام عین ایذا و جفا است و شما در مقام فرار اید
از ان نمک آن یک پرورده تا اب نمک ندارد چه توان کرد **بیت** سر که عاشق شد اگرچه نازنین
عالم است * نازکی کی راست آید بار می باید کشید * اندراج یافته بود اگر اجازت باشد در اله
آباد منزل اختیار کنم منزلی تعین نمایند تا از افراط جفای انجا رفته نفسی راست کنند هذا هو
طریق الرخصة و طریق العزیمة الصبر والتحمل علی الایذاء درین ضعف بر فقیر غالب می آید چنانچه
معلوم شما است از جهت بچند کلمه اقتصار نمود و السلام **مکتوب هشتم** بحقائق آگاه مولانا محمد صدیق

در بیان اینکه تغییب ظلیت شهود نموده محبت شعار اغیب مقابل شهود است که شائبه ظلیت
وارد وغیب ازین شوب مبراست پس از شهود اکمل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه وعلی آله الصلوة
والسلام در شب معراج بدولت رؤیت مشرف شده باشد که ماورای اطوار ظلال است
وازشوب شائبه ظلیت اقدس است چرا در حق او علیه وعلی آله الصلوة والسلام غیب اکمل از رؤیت
بود واکتفا بغیب از برای رفع ظلیه بود چون رفع ظلیه بالکلیه در عین حضور میسر شود غیب چه در کار
بود این دولت است که مخصوص سید الکونین است علیه وعلی آله الصلوة والسلام واکمل تابعان
او را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ازین مقام بتبعیت ووراثت نیز نصیبی است چنانچه رؤیت نیست
وشهود ومشاهده هم نیست ازین مقام تعبیر بغیب بهترین عبارات است تفصیل این مقام بگفت راست
نمی آید هر کس باندازه یافت خود خواهد دریافت وهو وراء ذلك ولا نصيب منه الا قليل القليل والسلام

++ مکتوب هفتم بسیادت وارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان آیه کریمه ما آتاکم الرسول فخذوه الآیة

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالى ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ذكر
التقوى بعد ذكر الامتثال للاوامر والانتهاء عن المناهي اشارة الى اهتمام الانتهاء الذي هو حقيقة
التقوى وانه هو ملاك الدين قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبارك ملاك دينكم
الورع وقال عليه الصلوة والسلام في موضع آخر لا تعدل بالرعة شيئا والرعة هو الورع
والوجه لهذا الاهتمام والله سبحانه اعلم بالصواب ان الانتهاء اتم وجودا واكثر
نفعا اما انه يوجد في ضمن الامتثال ايضا لان الاتيان بالامر انتهاء عن ضده وهو ظاهر
واما كثرة نفع الانتهاء بغير جهة عمومه فلانه مخالفة محضة مع النفس لا حظ للنفس فيه
بخلاف صورة الامتثال فان للنفس قد يكون لذة فيه وكلما فيه زيادة مخالفة مع النفس لا شك انه
اكثر نفعا واقرب طريق الى النجاة فان المقصود الاصلي من التكليفات الشرعية قهر النفس لانها انتصبت بمعاداة
الله سبحانه ورد في الحديث القدسي عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتي فكل طريق من طرق
المشايخ تكون رعاية الاحكام الشرعية فيها اكثر يكون اقرب طريق الى الله سبحانه لوجود كثرة المخالفة
مع النفس وهو الطريق النقشبندية لهذا قال سيدنا وقبلتنا الاصل السيد بهاء الدين المشتهر بنقشبند قدس سره

وجدت طریقنا اقرب طرق الی الله سبحانه لوجود کثرة المخالفة مع النفس اما بیان زیادة
رعایة الشریعة فی هذه الطریقة فمما لا یخفی علی المصنف الفطن الخالص فی طرق المشایخ ومع ذلك
ننبیه بزیادة ایضاح فی بعض الرسائل والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وهو سبحانه حسبی
ونعم الوکیل وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد واله وصحبه وسلم وبارك والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دهم بسیادت وارشاد پناه میر محمد نعمان در تفسیر آیه کریمه واذا سألك عبادی عنی فانی قریب

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی قال الله تعالی واذا سألك عبادی عنی فانی قریب
قرب حضرت حق سبحانه وتعالی هر چند بیچون و بیچگونه است اما وهم را انجا گنجایش جولانگاه است
اقربیت او سبحانه تعالی که از حیطه وهم خارج است و از دائره خیال بیرون لهذا اقرب وان ابیات ندو
اقربیت وان قل تلیل نهایت قرب تا حصول اتحاد است هر چند اتحاد هم مجرد توهم است واقربیت
از گذشت اتحاد است در جانب قرب اگرچه عقل از خود نزدیکتری را غیر از بعید تصور نکنند این از
کوته نظری عقل است که بدو بینی عادت کرده است و از خود نزدیکتری را در نیافته والسلام

مکتوب یازدهم بسیادت پناه میر شمس الدین علی خلخالی در بیان جامعیت انسان که مرکب از
اجزاء عشره عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی آدمی نسخه ایست جامعه که مرکب از اجزاء عشره است از عناصر اربعه و نفس ناطقه و قلب و روح
و سر و خفی و اخفی و قوی و جوارح دیگر که در انسان است همین اجزاست و این اجزا با یکدیگر
متضاده اند تضاد عناصر اربعه با یکدیگر ظاهر است و همچنین ضدیت عالم خلق با عالم امر هویداست
و بیگانه عالم امر هر یکی بامر مخصوص است و بکمالی منسوب و نفس ناطقه خود خواهان هوای خود است
بهیچ یکی سر فرو نمی آرد و عنایت خداوند جل سلطانه این اشیا متضاده را بقدرت کامله
خود صورت هر کدام را شکسته جمع فرموده است و مزاج خاص و هیئت وحدانی عطا نموده بعد از حصول
مزاج خاص و هیئت وحدانی بحکمت بالغه خود صورتی او را بخشیده است تا حفظ اجزای متفرقه متضاده
او نماید این مجموعه را مسمی بانسان گردانیده و باعتبار جامعیت و حصول هیئات وحدانی بشرف
استعداد خلافت مشرف ساخته اند دولت بعد از انسان هیچ یکی را میسر نشده است عالم کبیر

اگرچه بزرگ است اما از جامعیت خالی است و از هیئت وحدانی بی نصیب این اجزا در جمیع افراد
انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان درین معنی شرکت دارند باید دانست که اشرف اجزاء
عالم کبیر عرش مجید است و تجلی مخصوص این فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا که آن تجلی جامع است
و آن ظهور مستجمع اسما و صفات وجوبی است تعالت و تقدست و ایضا آن تجلی دائمی است گنجایش
استتار ندارد و قلب انسان کامل که مناسبت بعرش دارد و آنرا عرش الله میخوانند آن تجلی
عرشی نصیب اوفر دارد و حظ کامل نهایة ما فی الباب آن تجلی کلی است و این تجلی نسبت بان
جزئی است اما قلب مزیتی دارد که در عرش نیست و آن شعور به متجلی است و ایضا قلب مظهریست
که گرفتاری بظاهر خود دارد و بخلاف عرش که ازین گرفتاری خالی است لهذا قلب را بواسطه
این شعور و گرفتاری ترقی ممکن است بلکه واقع زیرا که بحکم المرء مع من احب قلب با کسی است که با او
گرفتاری دارد و مفتون محبت اوست اگر محب اسما و صفات است با اسما و صفات است و اگر
محب ذات است تعالت و تقدس معیت آنجا درست کرده و از گرفتاری اسما و صفات در گذشته بخلاف
عرش مجید که تجلی مجرد از اسما و صفات در حق او غیر واقع است والسلام **مکتوب دوازدهم** بسیادت
میر محمد نعمان در فوائد تضرع و نیاز و ذکر و تلاوة قرآن و طول قنوت در نماز الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه سیادت پناه اخوی وصول یافته مسرور گردانید نوشته بودند که دعا و تضرع
و زاری و دوام التجا بحضرت حق سبحانه بهتر است یا ذکر گفتن بهتر باین روش ممزوج بذکر
بهتر از ذکر گفتن چاره نیست با اینهمه هرچه جمع شود دولت است مدار وصول بر ذکر نهاده اند چیزهای
دیگر در رنگ ثمرات و نتایج ذکر اند و نیز پرسیده بودند که ازین سه چیز کدام بهتر است ذکر نفی و اثبات
و تلاوة قرآن و نماز بطول قنوت ذکر نفی و اثبات در رنگ وضو است که شرط نماز است تا طهارت
درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا معامله نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات
و سنن هرچه کنند از عبادات نافله دخلی بال است اول ازاله مرض خود باید ساخت که مربوط
بذکر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح اند مردان را
باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است مصرع هرچه گیرد علتی

علة شوند وانجام این معامله لازم نیست که تعین نموده آید کاین حالت خود گویای تمامی خود است
نوشته بودند که جلد ثالث بنام چه کس مسجل شود پیش ازین هم ظاهرا فقیر نوشته بود که باسم شما
مسجل سازند در جواب کتابت شما حالا هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود همواره دل را نگرانی
توان گفت که بجانب شماست وجهی از برای نشستن شما در اگره معلوم نیست هر چند در جوار است
اما از ملاقات خالی است بی اعتبار است بتقریب فقیر اینجا نباشند مرا بخدای ارحم الراحمین سپرده
متوجه وطن شوند و مشتاقان آنجای را مسرور سازند و اگر وجهی از برای ماندن آنجا در دل تصور
کرده باشند امر دیگر است والده محمد امین موفق باشد به عصمت و آبرو بود واقعه های دور و دراز
که نوشته بودند بمطالعه در آمد هر چند چیزهای موحش و مکدر بسیار دارد اما نیکست که آخر هر کدام
بخیریت میشود فرمایند که ازین قسم واقعات باید که متنبه باشند و بتوبه و استغفار تلافی نماید تعلقات
دنیوی و مزخرفات فانیه لاشی محض است عاقل بان مفتون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید
که احوال آخرت بود و دوام بذکر مشغول باشند چه در کار است که لذت تمام در ذکر پیدا شود و چیزها در نظر
در آید آن خود داخل لهو و لعب است در ذکر هر چند مشقت بود بهتر باشد نماز پنجوقت ادا نموده
اوقات را بذکر الهی جل شانه معمور دارد و به التذاذ ذکر معطل نباشد باید که خدمت شما را غنیمت
دانسته در رضاجوئی شما باشد و شما نیز خیلی بجانب ایشان بروید و برفق تمام بجانب خود کشید
و دلالة بحسنات نمایید والسلام **مکتوب ۱۳ سیزدهم** بسیادة پناه میر محب الله مانکپوری صدور
یافته در تحریص رسوخ متابعة صاحب شریعه غرا علیه و علی آله الصلوة والسلام و متابعت پیر طریقت
بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریف سیادت مآب اخوی میر سید محب الله رسید مقامات ما من
که از روی اضطرار و اضطراب اندراج یافته بود بوضوح انجامید ناامیدی کفر است امیدوار باشند
و اگر درین دوام رسوخ دارند هیچ غم نیست متابعة صاحب شریعت غرا علیه و علی آله الصلوة والسلام
و اعتقاد و محبت بشیخ طریقت واقف باشند و ملتجی و متضرع بوده نه که درین دو دولت فتور نرود
دیگر هر چه باشد سهل است و تلافی آن ممکن و پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت
مانکپور کاره اند به آلهباس وطن اختیار کنند محتمل که مبارک باشد شما عکس فهمید لفظ مبارک هم

مگر دلالت نمود بحال نیز ہمان سخن است امشب بنظر در آمد کہ کوہا عنت شما را از مانکپور کشیدہ بالہ
باش بردہ اند ہمانجا دیرانہ اختیار کنید و اوقات بذکر الٰہی جل سلطانہ معمور دارید و بہیچکس کار نداشتہ
باشید ملتزم ذکر نفی و اثبات باشید و جمیع مرادات را بتکرار این کلمہ طیبہ از ساحت سینہ برآرند تا
مقصود و مطلوب و محبوب بجز یکے نباشد اگر دل از ذکر گفتن ماندہ شود بزبان بگوئید بشرط اخفا کہ جہر
درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کردہ آید تا توانید راہ تقلید را از دست
ندہید کہ تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرہا است زیادہ چہ نویسید والسلام
علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ واصحابہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا
واکملہا

مکتوب چہاردہم بشمس الدین علی در جواب سوال وار از وجود واجب تعالی ورود
یافتہ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ از روی کرم و شفقت مرسل داشتہ بودند مطالعہ
آن محظوظ و ملتذ گشت جزاکم اللہ سبحانہ خیرا آنکہ اندراج یافتہ بود ہرگاہ کہ ذات حضرت حق سبحانہ وتعالی
بماہیۃ خود موجود باشد نہ بوجود عینا کان و زائدا پس تقابل میان واجب الوجود کہ ذات اللہ سبحانہ
بلا اعتبار الوجوب والوجود است و میان ممتنع الوجود چگونہ متحقق شود و اطلاق واجب الوجود بر ذات
معرا از وجوب وجود بچہ وجہ توان نمود و اثبات استحقاق عبادۃ کہ منوط بوجوب وجود است چگونہ
خواہد شد و اطلاق واجب الوجود بر ذات عادیم الوجود والوجوب بچہ اعتبار خواہد بود مخدوما جواب
این سوال بتفصیل در مکتوبے از مکتوبات جلد ثانی کہ بظاہر ابنام یکے از فقیرزادہا است اندراج
یافتہ است اگر مطالعہ فرمایند بتحمیل کہ خط نمایند باجمالہ توانند بود کہ ماہیت واجبی جل سلطانہ بخودی خود
موجود نہ بوجود و اثبات وجوب و اطلاق وجوب دران حضرت جل شانہ از قبیل منتزعات عقل
باشد بل للہ المثل الاعلی و چنانچہ وجوب وجود از قبیل منتزعات است امتناع عدم نیز دران حضرت
جل سلطانہ از منتزعات است انجا کہ ذات بحت است جل و علا چنانکہ نسبت وجوب وجود نیست
نسبت امتناع عدم ہم نیست چون نسبت وجوب وجود پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم کہ مقابل است و
نیز ہویدا گشت و نسبت استحقاق عبادت کہ متفرع بر وجوب وجود است نیز بظہور آمد کان اللہ ولم
یکن معہ شیء و ان کان من النسب ولا اعتبارات فاذا ظہرت النسب ظہر التقابل والسلام اولا و آخرا

مکتوب پانزدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان ورود یافته در بیان آنکه لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام او زیباتر است الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان معلوم بوده باشد که مفهوم شد که هر چند یاران خیراندیش در تشبث اسباب خلاصی کوشیدند بظهور نیامد الخیر فیما صنع الله سبحانه پاره ازین امر بمقتضای بشریت حزنی پیدا شد و در سینه تنگی ظاهر گشت بعد از زمانی بفضل حق جل سلطانه آنهمه حزن وتنگی سینه بفرح وشرح صدر مبدل گشت و بیقین خاص دانست که اگر مراد این جماعت که در صدد آزارند موافق مراد حق است جل شانه این کره وتنگی سینه بی معنی است ومنافی دعوی محبت است چه ایلام محبوب در رنگ انعام او نیز محبوب ومرغوب محب است چنانچه که از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز ملتذ میگردد بلکه در ایلام او لذت بیشتر می یابد که از شائبه حظ نفس مراد او مبراست و چون حضرت حق سبحانه وتعالی که جمیل مطلق است آزار انکس خواسته باشد هر آئینه این اراده او تعالی نیز در نظر انکس بعنایت او سبحانه وتعالی جمیل است بلکه سبب تلذذ اوست و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانه واین مراد در ایشان مراد است هر آئینه مراد ایشان نیز مستحسن و موجب تلذذ است فعل شخصی که مظهر فعل محبوب بود آن فعل شخص نیز در رنگ فعل محبوب محبوب است وآن شخص فاعل بعلاقه این نیز در نظر محب محبوب می درآید عجب معامله است هر چند جفا ازین شخص بیشتر متصور بود در نظر محب زیباتر می درآید که نماینده صورت غضب محبوب بیشتر دارد کار دیوانگان این راه وارونه است پس بدی آن شخص فرع [illegible] بود منافی محبت محبوب نبود که آن شخص بیش از مرآت فعل محبوب بیش نیست جمعی که متصدی آزارند در نظر محبوب می درآیند نسبت بظاهر خلایق یاران بگویند وتنگیهای سینه را دور سازند وبجماعه که در صدد آزار بد نباشند بلکه باید که از فعل آنها لذت گیرند آری چون بدعا ماموریم وحضرت حق سبحانه وتعالی را دعا والتجا وتضرع وزاری خوش می آید دعای دفع بلیه نمایند وسوال عفو وعافیت کنند و آنکه مرات صورت غضب گفته شد زیرا که حقیقت غضب نصیب اعدا است با دوستان بصورت غضب است وبحقیقت عین غضب چندان منافع محب ودیعت نهاده اند که چه شرح دهد و نیز در صورت غضب که بدوستان عطا میفرمایند خرابی جماعه منکر است و باعث ابتلای ایشان و معنی عبارت شیخ محی الدین عربی

قدس سره معلوم نموده باشند که گفته است عارف را همت نیست یعنی همتے که قصد دفع بلیه شود از عارف مسلوب است زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب داند و مراد محبوب تصور نماید بدفع آن چه نوع همت بندد و در دفع آن چگونه خواهد اگر چه بصورت دعا در دفع بر زبان آرد از جهت امتثال امر دعا اما فی الحقیقة هیچ نخواهد و بانچه میرسد ملتذ است والسلام علی من اتبع الهدیٰ **مکتوب شانزدهم** بمولانا احمد دیبنی در ورود یافته در سر عدم اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایا مسترشدان بد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجید و علوم و معارف این طائفه علیه هیچ نمی یابم مع ذلک دو شخص طالب راه را که طریقه گفتم خیلے متاثر گشتند و احوال غریبه پیدا کردند چه آن چه باشد باید دانند احوالیکه در آن دو شخص پیدا گشته عکس احوال شما بوده است که در مرایا استعداد ایشان ظهور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند که احوال خود دیدند و شما را نیز دلالت بعلم حصول آن حال مستور کردند در رنگ آئینه که دلالت بحصول کمالات خفیه شخص نماید و هنرهای مکنونه او را واسازد مقصود حصول احوال است علم بآن احوال دولتی است دیگر جمعے را این علم بدهند و جمعی دیگر را ندهند مع ذلک هر دو از ارباب ولایت باشند و در قرب برابر بونفنا من علم و منا من جهل مقرر این طائفه است از عدم علم باحوال خود در آزار نباشند سعے نمایند که احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بمحول احوال حاصل گردند علم باحوال اگر بے توسط مسترشدان میسر شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطالعه نمایند و از راه مظاهر حظ بگیرند احوال باید علم بآن احوال اگر بے توسط میسر نشد امید است که بتوسط حاصل گردد نیز نوشته بودند که دوام آگاهی عبارة از چیست بسا است که دل ادر بعضے مشاغل و هولی زین آگاهی جدا می نماید تشخیص آگاهی و دوام آگاهی باید نمود باید دانند که آگاهی عبارة از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه شبیه بعلم حضوری که دوام لازم او است هیچ شنیده اید که شخصے در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهولے از نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهول در علم حصولے متصور است که مغایرة در میان است و در علم حضوری همه حضور در حضور است اگر چه ابلهٔ ازین حضور دور و نفور است و بحصول در غرور است پس آگاهی را دوام لازم آمد و آنچه دوام ندارد دیگر لونے است مطلوب که اشتباه بآگاهی مذکور دارد

ودوام آن متعذر است که شباهت بعلم حصولی دارد که از دوام قلیل النصیب است وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی
اطلاق علم حصولی وعلم حضوری نسبت بجناب قدس وی جل سلطانه بر سبیل تشبیه وتنظیر است چه آنکه
خود نزدیکتر بود تعالی شانه از ضبط علم حصولی وعلم حضوری بیرون باشد ارباب معقول هر چند این را
اصلا نتوانند نمود واز خود نزدیکتری را نتوانند دریافت اما نزدیک ارباب علوم لدنی از بعضی
ضروریست وبعنایت خداوندی جل شانه بسهولت حاصل رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ
لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا دیگر سیادت پناه اخوی چون بر شما حقوق بسیار دارند واز آمدن شما برخصت
در آزارند باید که بی توقف خود را در ملازمت ایشان رسانند وتلافی آزار نمایند اگر رخصت
ایشان می آمدند مضایقه نبود باید که موافق مرضی ایشان عمل نمایند وبرخصت بیایند زیاده چه تصدیع نو

مکتوب نوزدهم بصالحه از اهل ارادت در بیان عقائد دینیه وترغیب عبادات شرعیه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْعَمَ عَلَیْنَا وَهَدَانَا اِلَی الْاِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ سید الانام علیه وعلی آله الصلوة
والسلام باید دانست که حضرت سبحانه وتعالی منعم علی الاطلاق است اگر وجود است از جناب
قدس او تعالی موهوب است واگر بقا است هم از آن حضرت جل سلطانه عطا است واگر صفات
کامله است هم از رحمت شامله است سبحانه وتعالی زندگی ودانائی وتوانائی وبینائی وشنوائی و
گویائی همه از آن حضرت جل شانه مستفاد است وانواع نعم وصنوف کرم از حد وعد بیرون است هم از آن
جناب قدس است خلاص از عسر وشدت ادی نماید تعالی واجابت دعوت ودفع بلا ادی نماید سبحانه
رزاق است که از کمال رأفت خود ارزاق عباد در مقابلت گناهان ایشان منع نکند ستار است که از وفور
عفو وتجاوز هتک حرمت ایشان بارتکاب سیئات نماید حلیم است که در مؤاخذه وعقوبت ایشان استعجال
نفرماید کریم است که عموم کرم خویش از دوست ودشمن باز ندارد واجل واعظم این نعم واعلی واکرم اینها
دعوت باسلام است وهدایت بدار السلام ودلالت بمتابعت سید الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام
که حیوة ابدی وتنعمات سرمدی بدان مربوط است ورضای مولا وتعالی او سبحانه بآن منوط بالجمله
انعام واکرام واحسان او تعالی اظهر من الشمس است واجلی من القمر انعام دیگران باقدار وتمکین او سبحانه
تعالی واحسان شان از قبیل استعاره من المستعیر وسوال من الفقیر نادان در رنگ انا باید

قرار دارد و غبی مثل ذکی که باین امر معترف است **بیت** گر بر تن من زبان شود هر موی * یک شکر
وی از هزار نتوانم کرد * و شک نیست که بداهة عقل حکم بوجوب شکر منعم مینماید و تعظیم و توقیر او را لازم
میداند پس شکر حضرت حق سبحانه و تعالی که منعم حقیقی اوست سبحانه ببدیهه عقل واجب گشت و تعظیم
و تکریم او تعالی لازم آمد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی در کمال تقدس و تنزه است و عباد در نهایت
تدنس و تلوث از کمال بی مناسبتی چه دریابند که تعظیم او تعالی در چیست و تکریم او سبحانه در کدام است
بسا است که اطلاق بعضی امور را بر آن جناب اقدس ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقة نزد او تعالی
مستهجن باشد و تعظیم خیال کنند توهین بود و تکریم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکه تعظیم و تکریم او تعالی
از جناب قدس او سبحانه مستفاد نشود شایان شکر او نباشد سبحانه و قابل عبادت او نبود تعالی
چه حمدیکه از نیز والشان باشد نزدیک است که هجو بود و مدح قدح گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالی
که از آن حضرت مستفاد گشته است منسبت بامین شریعت حقه است علی مصدرها الصلوة والسلام
والتحیه اگر تعظیم قلبی است در شریعت حقه مبین شده است و اگر ثنائی لسانی است هم انجا مبین اعمال
و افعال جوارح را نیز بتفصیل صاحب شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالی منحصر در اتیان
شریعت گشت قلباً و قالباً اعتقاداً و عملاً و هر قسم تعظیم و عبادت او تعالی که ماورای شریعت ادا نموده
آمد شایان اعتماد نباشد بلکه بسا است که محصل اضداد بود و حسنه متوهمه فی الحقیقة سیئه باشد پس حسب
بیان مذکور عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر منعم تعالی بی اتیان آن متعذر گشت و
شریعت دو جزء دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین است و عملی از فروع دین فاقد اعتقاد
از اهل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقد عمل احتمال دارد که امر او مفوض
بمشیت اوست سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص
بفاقد اعتقاد است و مقصور بر منکر ضروریات دین فاقد عمل اگرچه معذب شود اما خلود نار در حق
او مفقود است و چون اعتقادیات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان آنها ابتدا
و در عملیات با وجود فرعیت چونکه تفصیل است حواله آنها بکتب فقه داشته شد در ترغیب بعضی
از عملیات ضروریه نیز بیان خواهد نمود ان شاء الله تعالی **اعتقادیات** الله تعالی بذات اقدس خود موجود است اعتقادیات

وهستی او تعالی بخودی خود است و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عدم
سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او تعالی راه نیست چه وجوب وجود که ینادم آن درگاه مقدس است
و سلب عدم که ینکناس آن بارگاه محترم و او تعالی یگانه است که شریک ندارد نه در وجوب وجود
نه در الوهیت و استحقاق عبادت چه شریک حقیقی در کار بود که او تعالی کافی بود و مستقل نباشد
و آن نقص است که منافی وجوب الوهیت است و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بیکار میماند
و عبث می افتد و آن نیز علاقه نقص است که منافی وجوب الوهیت است پس اثبات شریک
مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت است پس اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت
آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد و او سبحانه صفات کامله است از جمله
علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین و این صفات ثمانیه را صفات حقیقیه گویند
که قدیم اند در خارج موجودند بوجود زاید بر وجود ذات او تعالی و تقدس چنانچه مقرر علمای اهل حق است
شکر الله تعالی سعیهم و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بوجود صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس
قایل نیست حتی که صوفیه متاخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را عین ذات گفته اند و به مخالفان
موافق گشته اگرچه از نفی صفات تحاشی دارند اما از اصول از مباد عبارات ایشان نفی صفات
لازم است مخالفان بکمال او نفی صفات کامله بگماشته اند و بعقل خود از نصوص قرآنی جدا
افتاده هداهم الله سبحانه سواء الصراط و صفات دیگر باعتبار آنها سلبیه چون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت
و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست
محدود و متناهی نیست از جهت بی جهت است و از نسبت بی نسبت کنایت و تثلیث از جناب قدس
او تعالی مسلوب است و ضدیت و ندیت دران حضرت جل سلطانه مفقود از مادر و پدر و از زن و فرزند
پاک و مطهر است که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات مر جناب قدس او را ثابت است
و جمیع نقایص از ان حضرت جل سلطانه مسلوب یا بجهت صفات امکان حدوث که سراسر نقص و شرارت
دارند همه را از جناب قدس او تعالی مسلوب باید داشت و او سبحانه عالم کلیات و جزئیات است و
داننده اسرار و خفیات و در سموات و در ارضین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست

ف صفات سلبیه آن صفاتی است که [illegible]

بلی چون خالق همهٔ اشیا اوست سبحانه باید که عالم بجمیع اجزائها نیز بود که خالق را خلق جزء جزء
بود بیدولتان چند اند که حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم بجزئیات ندانند که آن بعقل ناقص
خود کمال انگارند چنانچه از کمال بیخردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانه صادر ندانند
و آنهم بایجاب نه باختیار و آن را نیز کمال انگارند عجب جاهلانند که جهل را کمال تصور نمایند
و اضطرار را از اختیار دانند و از جهل آنکه دانند اشیای دیگر را مستند بغیر او دانند سبحانه عقل
فعال از نزد خود تراشیده محدثات را باو منسوب دارند و خالق سموات و ارضین را معطل و بیکار
دانند هیچ طائفه نیز ازین فقیر سفیه تر ازین طائفه در عالم بوجود نیامده است سبحان الله جمعی هستند
که این بلیدان را از ارباب معقول تصور نمایند و بحکمت منسوب میدانند مگر احکام کاذبهٔ ایشان از مطابق
نفس امری انکار دارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
و او تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است اگر امر است از همان یک کلام است و اگر نهی است
هم از آن و همچنین اخبار و استخبار ناشی از همان یک سخن و اگر توریت و انجیل است همان سخن دلیل
است و اگر زبور و فرقان است هم از آن کلام نشان است و همچنین سائر صحف و کتب بر انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات نازل گشته تفصیل همان سخن است هرگاه ازل و ابد با این وسعت و امتداد
آنجا آن واحد بود بلکه گنجایش آن هم ندارد که اطلاق آن آنجا بوسیلهٔ تنگی عبارت واقع است پس کلامی
که در آن آن صادر شود یک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه خواهد بود و اطلاق نقطه آنجا نیز در رنگ
اطلاق آن است که بواسطهٔ تنگی عبارت واقع است و الا نقطه هم گنجایش ندارد وسعت در ذات و صفات
آنحضرت جل سلطانه از عالم بیچونی و بیچگونگی است ازین وسعت و تنگی که از صفات امکان است
پاک و منزه است و او را سبحانه مؤمنان در بهشت خواهند دید بعنوان بیچونی و بیچگونگی چه رؤیتی که متعلق
به بیچون شود آن رؤیت نیز بیچون خواهد بود بلکه رائی نیز از بیچون حظ وافر خواهد یافت تا بیچون را
تواند دید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه امروز این معما را بر خص خواص از اولیا خود حل ساخته اند و
منکشف گردانیده این مسئلهٔ غامض نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از
اهل سنت هیچکس از فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست و رؤیت حق را

جل سلطانه غیر این بزرگواران همه محال می انگارند و مستشهد بمخالفان قیاس غائب بر شاهد است
که مبنی الفساد است حصول ایمان با نقیصه مسئله غامضه بی نور متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة متعذر است ع لائق دولت نبود هر سری؛ بار مسیحا نکشد هر خری؛ عجب است
جمعی که ایمان بدولت رویت نداشته باشند چگونه بحصول آن سعادت مستسعد خواهند شد که نصیب
منکر حرمان است و این نیز عجب که در بهشت باشند و نه بینند زیرا که آنچه متبادر از شرع است حصول
دولت رویت است مر جمیع اهل بهشت را و نیامده است که بعضی از اهل بهشت خواهند دید و بعضی
دیگر نخواهند دید در حق اینها همان جواب حضرت موسی است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که در
سوال فرعون فرموده قال الله تعالی حاکیا عنها قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب
لا یضل ربی ولا ینسی الذی جعل لکم الارض مهدا وسلک لکم فیها سبلا وانزل من السماء ماء
باید دانست که بهشت و ماورای بهشت همه نسبت بحضرت حق سبحانه برابر است که همه مخلوق وی اند تعالی
او سبحانه در هیچ یکی ازینها حلول و تمکن نیست اما بعضی از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار ذات
نیست جل سلطانه و بعضی را هست آئینه لیاقت ظهور صور دارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت
از مظروف است با وجود نسبت مساوات از آنحضرت جل سلطانه ع این قاعده یاد دار اینجا
که حدیست نه جزو نه کل نه ظرف نه مظروف است؛ در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقت ظهور
آن دولت ندارد و هر که در دنیا بوقوع رویت قائل شود کذاب مفتری است و غیر حق را حق سبحانه
دانسته است این دولت درین نشاه اگر میسر شدی حضرت کلیم الله علی نبینا وعلیه الصلوة والتسلیمات
از دیگران بآن احق بود و حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام اگرچه باین دولت مشرف گشته اند
وقوع آن در دنیا نبوده است بلکه به بهشت رفتند و دیدند که از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا
برآمده بآخرت ملحق گشتند و دیدند او تعالی خالق سموات وارضین است و خالق جبال و بحار است
و خالق اشجار و اثمار است و خالق معادن و نباتات است چنانچه همانرا خلق ستارها مزین گردانیده
است زمین را خلق انسان مزین ساخته اگر بسیط است بایجاد او تعالی کاین گشته است و اگر مرکب
است هم بخلق او سبحانه پیدا شده بالجمله جمیع اشیا را از کتم عدم بوجود آورده است و حادث گردانیده

قدیم غیر او سبحانه نشاید و غیر او سبحانه هیچ چیز قدیم نباید جمیع اهل ملت بر حدوث ما سوای
او سبحانه اجماع دارند و باتفاق غیر او سبحانه قدیم ندانند و کسی که بقدم اینها قائل شود تضلیل
بلکه تکفیر او حکم نمایند امام حجة الاسلام در رساله منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و حکم
بتکفیر حکما که غیر حق را نیز قدیم دانند کرده و جمعی که بقدم سموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته
اند قرآن مجید را تکذیب مینمایند کما قال الله تعالی الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و امثال اینها از آیتهای قرآنی بسیار است سفیهی
بود که بعقل ناقص خود خلاف نصوص شرعیه نماید و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و چنانچه عباد
مخلوق حق اند سبحانه افعال عباد نیز مخلوق او یند تعالی چه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از
ممکن نباید که بقصور قدرت متسم است و بنقص علم متصف که شایان ایجاد و خلق نیست و آنچه بنده
در افعال اختیاریه خود دخل دارد کسب او است که بقدرت و اراده بنده واقع است خلق فعل از
حق است سبحانه و کسب فعل از بنده پس فعل اختیاری بنده بمجموع کسب بنده و خلق حق جل و علا واقع است
اگر کسب و اختیار بنده را اصلا در فعل او مدخل نبود حکم مرتعش پیدا کند و بخلاف محسوس مشاهده است
بداهة میدانیم که فعل مرتعش دیگر است و فعل مختار دیگر و همین قدر فرق از برای مدخلیت کسب در فعل او
کافی است و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت خود خلق خود را فعل بنده تابع قصد بنده ساخته
است بعد از قصد بنده ایجاد فعل بنده مینماید پس ناچار بنده ممدوح و ملوم بود و معاقب و مثاب باشد
و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه به بنده داده است هر دو جهت فعل و ترک دارد و نیز بتفصیل حسن و قبح
فعل و ترک را بلسان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بیان فرموده است با وجود این که بنده اختیار یک جهت
نماید چاره ندارد از انکه ملام بود یا ممدوح و شک نیست که حضرت حق سبحانه بنده را آن قدر قدرت و اختیار
داده است که از عهده ادای اوامر و نواهی شرعیه تواند برآمد چه در کار است که قدرت کامله دهند و اختیار تام بخشند
آنچه باید داد داده اند منکر آن مصادم بداهت است و مرض قلبی دارد که دلایل شریعت در مانده است
علی المشرکین ما تدعوهم الیه این مسئله از مسائل غامضه کلامیه است نهایت شرح و بیان این مسئله همین است
که درین اوراق تسوید یافته است والله سبحانه الموفق ایمان بانچه علماء اهل حق فرموده اند باید آورد

به بحث و جدل نباید افتاد بیت نه هر جای مرکب توان تاختن ✽ که جاها سپر باید انداختن ✽ انبیا
علیهم الصلوة والتسلیمات رحمت عالمیان اند که حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را برای هدایت خلق مبعوث
ساخته است و بتوسط این بزرگواران عباد را بجناب قدس خود خوانده است و بدار السلام که محل رضای
اوست دعوت فرموده بی دولت باشد که قبول دعوت کریم ننماید و از مائده دولت او منتفع نگردد
و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه وتعالی تبلیغ نموده اند همه حق و صدق است و ایمان بآن
آوردن لازم عقل هر چند حجت است اما در حجیت ناقص است حجت بالغه ببعثت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات
حاصل گشته است که عباد را محل عذر نگذاشته اول انبیا حضرت آدم است علی نبینا وعلیه وعلیهم الصلوة
والتحیات و آخر ایشان و خاتم نبوت ایشان حضرت محمد رسول الله است علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات
بجمیع انبیا ایمان باید آورد علیهم الصلوة والتسلیمات و همه را معصوم و راست گو باید دانست عدم ایمان
بیکے ازین بزرگواران مستلزم عدم ایمان است بجمیع ایشان علیهم الصلوة والتسلیمات چه کلمه ایشان
متفق است و اصول دین ایشان واحد و حضرت عیسے علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که از آسمان نزول
خواهد فرمود متابعت شریعت خاتم الرسل خواهد نمود علیه وعلیه الصلوات والتسلیمات حضرت خواجه محمد پارسا
که از خلفاء اکمل حضرت خواجه نقشبند است قدس الله تعالی سرهما و عالم و محدث است نیز در کتاب فصول
سته نقل معتمد می آرد که حضرت عیسے علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول عمل بمذهب امام ابی حنیفه
خواهد کرد رضی الله تعالی عنه و حلال او را حلال خواهد داشت و حرام او را حرام و ملائکه عباد کرام حق اند سبحانه
علی نبینا وعلیهم الصلوة والتسلیمات و بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی مشرف و بآنچه مامورند امتثال آن اند
و عصیان و نافرمانی مولی جل سلطانه در حق ایشان مفقود است و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زن و
شوی مبرا اند و از توالد و تناسل مبرا کتب و صحف الهی جل سلطانه بتوسط ایشان منزل گشته است و به ایشان
محفوظ و مامون مانده ایمان آوردن بایشان نیز از ضروریات دین است و دوست داشتن ایشان را
نیز از واجبات اسلام و نزد جمهور اهل حق خواص بشر فضل اند از خواص ملک چه وصول ایشان با وجود عداوت
است و قرب قدسیان بی مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگرچه کار قدسیان است اما جهاد
را باید دولت جمع کردن کار کمل انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم

علی القائلین درجة وکلا وعد الله الحسنی و مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام از آنچه خبر داده است
از احوال قبر و از احوال قیامت و از حشر و نشر و از بهشت و دوزخ همه حق است ایمان بآخرت در رنگ
ایمان بالله نیز از ضروریات اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر صانع است و قطعا کافر است عذاب
قبر و ضغطه و غیر آن حق است و منکران اگرچه کافر نیست اما مبتدع است که منکر احادیث مشهوره است
و چون قبر برزخ است در میان دنیا و آخرت عذاب آن نیز شبیه بعذاب دنیا دارد که انقطاع پذیر است
و شبیه بعذاب آخرت دارد که از جنس عذاب آخرت است بیشتر مستوجب این عذاب جماعت اند که از
بول تنزه نمینمایند و نیز جماعت که نمامست و سخن چینی مردم می درانند و سوال منکر و نکیر در قبر نیز حق است
و این عظیم فتنه ابتلاست در قبر حضرت حق سبحانه وتعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البته
آمدنی است دران روز سموات پاره پاره خواهند گشت و کواکب پراکنده خواهند ریخت و زمین و جبال نیز
پرچه پرچه خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نصوص قرآنی بآن ناطق است و اجماع جمیع فرق
اسلامیه بران منعقد آن کافرست اگر بمقدمات موهومه تسویل کفر خود نماید و الحاد از راه برود و دران
روز از قبور برانگیختن و اجزای استخوانهای پوسیده و ریخته نمودن حق است و حساب اعمال و وضع میزان
و طیران صحف اعمال و رسانیدن صحف ابرار بیمین شان و صحف اصحاب شمال بشمال شان نیز حق است
و بصراط که بر پشت دوزخ بنهند و از آنجا گذشته بهشتیان ببهشت روند و دوزخیان از آنجا در دوزخ
افتند نیز حق است چه اینها همه امور ممکن اند که مخبر صادق بوقوع آنها خبر داده است پس بی توقف قبول
آنها باید نمود و بمقدمات وهمیه تشکیک و تردید نباید کرد ما آتاکم الرسول فخذوه نص قطعی است و دران روز
شفاعت نیکان در حق بدان باذن حضرت رحمان جل سلطانه نیز حق است پیغمبر فرموده است علیه
وعلی آله الصلوة والتسلیمات شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی شفاعت من مر اهل کبائر است از
امت من و خلود کافران بعد از حساب در دوزخ و در عذاب دوزخ نیز حق است و همچنین خلود مومنان
در جنت و در تنعمات جنت نیز حق مومن فاسق اگرچه روا است که بشومی گناهان خود چندگاه بدوزخ
رود و بقدر ذنب آنجا معذب شود اما خلود در نار در حق وی مفقود است کسیکه در دل وی مقدار ذره از
ایمان بود در دوزخ مخلد نخواهد بود مآل کار او برحمت است و مرجع او بجنت و مدار ایمان و کفر بر خاتمه است

بسا است که در تمام عمر یکے ازین دو صفت متصف بود و در آخر بعد ازان متحقق گردد و انما العبرة للخواتیم
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بامور یکه از دین بطریق ضرورت و تواتر بثبوت پیوسته است
و اقرار لسانی نیز بآن امور ضروری همچو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالی و همچنین ایمان بحقیت کتب
و صحف منزله و ایمان بانبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات و التسلیمات الی یوم القیام و ایمان بآخرت از
حشر اجساد و خلود عذاب و ثواب در دوزخ و در بهشت و انشقاق سموات و انتشار کواکب و اندکاک
ارض و جبال همچنین بفرضیت صلوة خمس و تعیین رکعات دران و بفرضیت زکوة مال و صوم رمضان
و حج بیت الحرام بر تقدیر استطاعت راه و همچنین ایمان بحرمت شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و عقوق
والدین و سرقه و زنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال اینها که بتواتر بثبوت پیوسته است و از ضروریات
دین اند و مومن بارتکاب کبیره از ایمان نمی برآید استحلال کبیره کفر است و عمل و ارتکاب کبیره فسق
و خود را مومن برحق باید دانست یعنی بثبوت و تحقق ایمان خود اعتراف باید نمود و کلمهٔ استثنا یعنی کلمه
ان شاء الله با ایمان نباید مقرون ساخت که مبنی از شک است و بثبوت ایمان صورت منافات دارد
هرچند استثنا را راجع بخاتمه دارند که مبهم است اما از اشتباه ثبوت حالی هم خالی نیست پس احتیاط در ترک
صورت شک و اشتباه است و فضیلت حضرات خلفای اربعه بترتیب خلافت ایشانست باجماع اهل حق
است که افضل اهل بشر بعد پیغامبران صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم اجمعین حضرت صدیق است
رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه و وجه افضلیت آنچه این فقیر فهمیده است
نه کثرت فضائل و مناقب است بلکه اسبقیت ایمانست و اقدمیت انفاق اموال و اولیت بذل
نفس برای تائید دین و ترویج ملت متین چه سابق گویا در امر دین استاد لاحق است و لاحق هرچه
می یابد از خوان دولت سابق می یابد و مجموع این هر سه صفات کامله منحصر در حضرت صدیق است
رضی الله تعالی عنه باسبقیت ایمان که با انفاق مال و بذل نفس خود را جمع کرده است اوست
رضی الله تعالی عنه و این دولت غیر او را درین امت میسر نشده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی مرضه الذی مات فیه انه لیس من الناس احد امن علی فی نفسه و ماله من ابو بکر بن ابی قحافة

ولو کنت متخذا من الناس خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن خلة الاسلام افضل سدوا عنی
کل خو فی هذا المسجد غیر خو ابی بکر وقال علیه و علی آله الصلوة والسلام ان الله بعثنی
الیکم فقلتم کذبت وقال ابو بکر صدقت وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکو لی صاحبی قال
علیه و علی آله الصلوة والسلام لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و حضرت
امیر المومنین رضی الله عنه فرموده است که ابوبکر و عمر بهترین این امت اند کسیکه مرا بر ایشان
فضل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانچه مفتری را زنند منازعات و محاربات که در میان
اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شده است بر محامل نیک محمول باید داشت
و از مظنه هوا و هوس از حب جاه و ریاست و از طلب رفعت و منزلت دور باید ساخت چه این
رذائل از نفس اماره است و نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات
پاک و مزکی شده بودند اینقدر هست که در آن مشاجرات و محاربات که در خلافت امیر واقع شده بود
حق بجانب حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و مخالفان او مخطی بودند خطای اجتهادی که مجال
ملامت و طعن ندارد و تفسیق خود چه گنجایش دارد که صحابه همه عدول اند و مرویات همه مقبول و مرویات
موافقان امیر و مخالفان امیر در صدق و وثوق برابر اند و بعلت مشاجره و محاربت جرح احدی
نشده است پس همه را دوست باید داشت که دوستی ایشان بدوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات که فرموده من احبهم فبحبی احبهم و از بغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بغض ایشان
بغض آن سرور است علیه و علیهم الصلوات والتحیات که فرموده من ابغضهم فببغضی ابغضهم و تعظیم و
توقیر آن بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیه و علی آله الصلوة والسلام و در عدم تعظیم عدم
تعظیم او تعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات شیخ شبلی
فرموده ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه بعد از تصحیح اعتقاد از اتیان اعمال هم چاره نبود پیغمبر فرموده
علیه و علی آله الصلوة والسلام که بنای اسلام بر پنج چیز است یکی شهادت ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله که عبارت از ایمان و اعتقاد است به آنچه به تبلیغ محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه
و علی آله وسلم به ثبوت پیوسته است چنانچه گذشت دوم ادای صلوات خمس است که ستون دین است

سیوم ادای زکوة مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است لیس
نماز بهترین عبادات است بعد ایمان بالله و رسوله و در رنگ ایمان حسن لذاته است بخلاف سایر
عبادات که حسن آنها ذاتی نیست نیک تقید و رزیده بعد از طهارت کامله چنانچه در کتب شرع
مبین گشته است پس فتور ادای نماز باید نمود و در قراءة و رکوع و سجود و قومه و جلسه سایر ارکان احتیاط
باید کرد که بوجه کمال ادا یابد و سکون و طمانیت در رکوع و سجود و قومه و جلسه لازم باید دانست و صلاة
نباید گذرانید و نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه تکاسل و تجاهل تجویز نکنند بنده مقبول
کسی است که بمجرد امر مولی امتثال امر او نماید که تاخیر کردن در امتثال امر از تمرد و سوء ادب است و از
کتابهای فقه که بعبارت فارسی نوشته اند در رنگ ترغیب الصلوة و تیسیر الاحکام و امثال آنها
باید که همه وقت با خود دارند و مسائل شرعیه از آنجا اخذ نمایند و بعمل در آرند کتاب گلستان که مثل آن
در جنب کتب فارسی فقه دخل فضولی است بلکه نسبت بامر ضروری لا یعنی است آنچه احتیاج
در دین لازم باید دانست که یاد گرفتن آنها نباید مفت گذشت نماز تهجد هم که از ضروریات این راه
است سعی نمایند که بی ضرورت ترک نشود اگر در ابتدا این معنی متعسر شود و بیداری در آن وقت میسر نشود
جمعی از خدمتگاران را برای این امر تعین نماید که در آن وقت خواه و ناخواه بیدار سازند و نگذارند که
در خواب باشند بعد از چند روز که بیداری معتاد شود احتیاج به تکلف و تعمل نخواهد شد کسی را خواهد که در آخر
شب بیدار شود باید که اول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال مولا تا آن بیدار باشند
و استغفار و توبه و التجا و تضرع و تذکر معاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف عذاب اخروی
و ترس الم دائمی در آن وقت غنیمت دانند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه و تعالی خواهند
صد بار این کلمه استغفار را با توجه قلب بر زبان آرند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو
الحی القیوم و اتوب الیه سبحانه و نیز بعد از ادای نماز دیگر این کلمه استغفار صد بار بخوانند و با طهارة
و بغیر طهارة ترک ورد این کلمه استغفار ننمایند در خبر آمده است طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا
و نماز چاشت هم اگر ادا نموده شود دولتی است عظیم سعی نمایند که لا اقل دو رکعت بر دوام از چاشت
ادا کرده شود و اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ نماز تهجد دوازده است و بمقتضای وقت و حال

هر چه لذارده شود مغتنم ست وکوشش نماید که بعد از ادای هر نماز فرض آیة الکرسی خوانده شود که در خبر آمده ست که بعد از نماز فرض هر که آیة الکرسی بخواند مانع نباشد او را از دخول بهشت بگیر موت و نیز بعد از ادای هر نماز نمازهای پنجگانه باید که سی و سه بار کلمه تنزیه سبحان الله بگویند و سی و سه بار کلمه تحمید الحمد لله و سی و سه بار کلمه تکبیر الله اکبر و یکبار بگویند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر تا عدد صد پوره شود و نیز در هر روز و در هر شب صد بار سبحان الله و بحمده بگویند که ثواب بسیار دارد والعیاذ و صباح یکبار بگویند اللهم ما اصبح لی من نعمة او باحد من خلقك فمنك وحدك لا شریك لك فلك الحمد ولك الشکر و در شام بجای اللهم ما اصبح ما امسی بگویند و تمام کنند و در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات والسلام که هر که این دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آورده باشد و هر که در شب بخواند شکر آن شب بجا آورده باشد و این ورد را درکار نیست که بطهارت بخوانند بلکه در جمیع اوقات این ورد یومی دلیلی را بجا آرند و ادای مال زکوة هم از ضروریات دینیست رغبت تمام ست بمصارف زکوة باید رسانید هرگاه منعم حقیقی جل سلطانه از عطیه و انعام خود فرماید که از جمله حصه یک حصه را بفقرا و مساکین بدهند که در عوض آن اجر جزیل و جزای جمیل بشما خواهیم داد بسی بی انصاف بود بلکه متمرد باشد که در ادای این جزء محقر هم توقف نماید و در اعطای آن بخل ورزد این قسم توقفها که در امتثال اوامر شرعیه بود می آید منشأ آن مرض قلبی ست و عدم یقین باحکام منزله سماوی مخبر و کلمه شهادت گفتن کفایت ندارد منافقان نیز این کلمه را میگفتند علامت تصدیق قلب ایشان اوامر شرعیه ست بطوع و رغبت یک جیتل که بنیت ادای زکوة بفقیری بدهند بهتر از انفاق لکها ست که بی این نیت بدهند چه آن ادای فرض ست و این ایشان نفل و ادای نفل را نسبت بادای فرض بیچ اعتداد و اعتباری نیست کالشی حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط از تسویلات شیطان لعین ست که مردم را از فرائض باز داشته بنوافل دلالت مینماید و ادای زکوة نگاه میدارد و روزه ماه مبارک رمضان نیز از واجبات اسلام ست و از ضروریات دین ادای آن نیز اهتمام باید نمود بعذرهای نامسموع روزه نباید گشود پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام

که روزه سپر است از آتش دوزخ و اگر بعذر ضروری در رنگ مرض روزه قضا شود قضای آن را نه
بی درنگ ادا باید نمود و تکاهل و تکاسل نباید گذرانید این کس بنده است بسر خود نیست مولائی دارد و چاره ندارد
ازینکه بمقتضای اوامر و نواهی او زندگانی نماید تا امید نجات متصور بود و اگر چنین نکند بنده متمرد
باشد که سزای او انواع عقوبات بود و رکن پنجم اسلام حج بیت الحرام است و آن شرائط دارد که در
کتب فقه بیان فرموده اند بعد از تحقیق شرائط ادای آن ضروری است پیغمبر فرموده است علیه و علی
آله الصلوة والسلام که حج هدم میکند گناهان سابق را و در حل و حرمت شرعی نیک احتیاط باید نمود
از آنچه صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والتحیة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و محافظت
حدود شرعی باید کرد و اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب خرگوش تا چند خواهد بود و پنبه غفلت در گوش
تا کی آخر بیدار خواهند ساخت و پنبه غفلت خواهند برداشت آن زمان غیر از ندامت و حسرت فائده
نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل نی مرگ نزدیک است و عذابهای گوناگون آخرت مهیا و
آماده من مات فقد قامت قیامته پیش از آنکه بیدار سازند و سود نکند بیدار شوند و بمقتضای اوامر
و نواهی شرعی کار کنند و خود را از عذابهای گوناگون اخروی نگاه دارند قال الله تعالی قوا انفسکم
واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملئکة یعنی نگاه دارید نفسهای خود را
و اهلهای خود را از آتشی که هیزم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان اعمال صالحه
بمقتضای شریعت حقه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة اوقات خود را بذکر الهی جل شانه معمور باید
داشت و از یاد او تعالی فارغ نباید بود ظاهر را اگر بخلق مشغول دارند باید که باطن بحق باشد جل سلطانه
و بیاد او تعالی ملتذ باید بود این دولت در طریقه حضرات خواجگان ما قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را
در اول قدم در صحبت شیخ کامل مکمل بعنایت الله سبحانه میسر است شما بدایمان باین نعمت شما را هم
حاصل شده باشد بلکه نصیبی اگر چه اقل بود میسر گشته هر چه بدست آمده است آن را بناز دارند و در شکر
آن باشند امیدوار زیادتی بوند چون در طریقه حضرات نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
اندراج نهایت در بدایت است اگر ازین طریقه اندک است هم بسیار است که در بدایت از نهایت
خبردار است اما مبتدی را باید که هر چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود و اما از شکر آن فارغ نبود و

وهم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود اصلی از ذکر قلبی زوال گرفتاری ما دون حق است سبحانه
که مرض قلبی عبارت از آنست و تا زوال این گرفتاری حاصل نشود از حقیقت ایمان نصیب نبود و سعی
ادای اوامر و نواهی شرعیه میسر و سهولت میسر نیاید بنیت ذاکر ذکر گذرا جا است و پاکی دل از ذکر
رحمان است و در طعام خوردن باید که حظ نفس مطلوب نبود بلکه بنیت قوت و استطاعت بر عبادة
بود و اگر این نیت در ابتدا دست ندهد باید که بتکلف خود را برین نیت آرند و ملتجی و متضرع بوند که حقیقت
این نیت میسر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت تزئین از برای عبادت و ادای نماز بود
که در قرآن مجید آمده است خُذُوا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مقصود از جامها زیب پوشیدن نمودن خلق را
نبود که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکنات رضامندی مولا خود جل سلطانه
منظور بود و بمقتضای شریعت حقه او عمل کرده شود و این زمان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالی و دایم
حق بوند جل و علا مثلا خواب سراسر غفلت است چون بنیت دفع تکاسل در ادای طاعت کرده
شود آن خواب باین نیت عین عبادة گردد تا در آن خواب بود گویا در طاعت بود که به نیت ادای
طاعت است در خبر آمده است نوم العلماء عبادة هر چند میدانند که حصول این معنی امروز از تمام متعذر
است که هجوم موانع است و التزام رسوم و عادات است که منظور ننگ و ناموس است که ضدیت شریعت
غرا دارند چه شریعت از برای رفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع ننگ و ناموس که ناشی
از هوای اماره است آمده اما اگر بتوفیق الله سبحانه مداومت بر ذکر قلبی نمایند و نماز پنج وقتی بی فتور بشرایط
ادا کنند و در حل و حرمت شرعی مهما امکن احتیاط نمایند تحصیل کمال این معنی ظاهر شود و خود بخود ترغیب
گردانند چه دیگر از برای نوشتن این قسم نصایح است که اگر عمل بمقتضای این نصایح حاصل نشود
اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز دولتی است ؎ هر کس که بیافت دولتی یافت عظیم
و آنکس که نیافت معنا یافت مفلس است نعوذ بالله سبحانه از آنکه نیابد و از یافتن خود در بار نبود و تکنند
و از ناکردن خویش پشیمان نشود دیگر جاهل متمرد باشد که سر از ربقه بندگی برآورده بود یا از قید رقیت
کشیده ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا هر چند وقت و حال و زمان و مکان
تقاضای آن نمیکرد که چیزی بنویسد اما چون شوق و رغبت شما را بر وجه کمال دیده بتکلف خود را

برین امر آورده سطری نوشته بودند بکمال الدین حسین سپرده حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای آن
کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هژدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان ورود یافته
در بیان بے تعلقی از ماسوی و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العالمین دائما علی
کل حال فی السراء والضراء صحیفه شریفه مع هدیه که مصحوب سلیمان ارسال داشته بودند
رسید جزاکم الله خیرا نوشته بودند که مقصود ازین سفر حصول بعضے مقاصد بوده است که متعسر الحصول
گشته است امیدوار باشند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ابن عباس رض
میفرماید لن یغلب عسر یسرین از احوال پر اهوال خود چه نویسد و دوستان را بے مزه سازد و مع ذلک هزاران
هزار شکر است که در عین بلا عافیت است فسبحان من جمع من الضدین فی قرن بین
المتنافیین روزی فقیر تلاوت قرآن مجید میکرد آیت آمد قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم
وازواجکم وعشیرتکم واموال ن اقترفتموها وتجارة
تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله
فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین خواندن این آیت کریمه گریه بسیار مستولی شد و خوف غالب آمد و در
مطالعه حال خود نمود دید که هیچ یکے ازینها گرفتاری ندارد اگر همه تلف و ناچیز شوند تجویز امری که در مرضیات نعمت
اتیان آن منکر و مستحسن است نخواهد کرد و آن امور را برین امر نخواهد گزید نقیه امرام آنکه چون یاران ما
برای خدا صحبت میدارند باراهم باید که ایشان را عزیز داریم و از احوال ظاهر و باطن ایشان خبردار باشیم
حدیث قدسی یا داود اذا رایت لی طالبا فکن له خادما مشهور است زیاده از آنچه سابقا
بیاران توجه داشتند بعد ازین توجه دارند و شیوه بے پرواهی و تغافل منظور ندارند و دیگر نوشته بودند که مکتوب
قربیت معقول شد یا نه اگر شده است بهتر والا محل تردد را تشخیص کرده نویسند زیاده چه نویسد
المسئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم ومزید
توفیقکم وحسن عاقبتکم والسلام مکتوب ۱۹ نوزدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان ورود یافته فی الصبر والرضا
بمقتضای او تعالی الحمد لله رب العالمین فی السراء والضراء وفی العافیة والبلاء فعل الحکیم جل
سلطانه لا یخلو عن حکمة ومصلحة لعل الله سبحانه یرید به الصلاح عسی

ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون فاصبروا علی بلائه وارضوا ۱
بقضائه سبحانه وتعالی واثبتوا علی طاعاته تعالی واجتنبوا عن معاصیه سبحانه
انا لله وانا الیه راجعون قال الله تبارک وتعالی مَا اَصَابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ
اَیْدِیکُمْ وَیَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ فتوبوا الی الله سبحانه واستغفروا عما کسبت ایدینا
واسئلوا العفو والعافیة من الله سبحانه فانه تعالی عفو یحب العفو واجتنبوا عن البلاء ما استطعتم فان التعرض للبلاء
لیس من سنن المرسلین علیهم الصلوات والتسلیمات ونحن فی عین البلاء مع العافیة فلله سبحانه الحمد والمنة والسلام علیکم وعلی سائر

مکتوب بستم مولانا امان الله ورود یافته در بلندی همت و راجع داشتن وصول جمیع نعم به پیر خود

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب اخوی شیخ امان الله وصول یافت از احوال و مواجید خود نوشته
بودند بوضوح انجامید از شما زیاده ازین امور متوقع است هر چه عطا فرمایند با دب و منت قبول آن باید
کرد و متضرع و زاری و بالتجا و انکسار هل من مزید گویان طلب زیادتی و سوال مقام فوق باید نمود در
اتیان احکام شرعیه نیک مراعات باید فرمود که مصداق احوال استقامت بر شریعت است تعبیر واقعه که
از عالم مثال نوشته بودند نزدیک معامله است والامر الی الله سبحانه و چون در صحبت بسیار بوده
اید بحمد الله سبحانه که نظر شما بلند افتاده است بجوز و مویز در رنگ طفلان گول نمی شوید ان الله سبحانه یحب
معالی الهمم واقعه تربیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با خوی حافظ مهدی علی که نوشته
بودند مناسب حافظ بطریق ما مناسبت بسیار دارد اما انتقال باید دانست که دولت هر چند بصورت از هر جا
برسد فی الحقیقة از شیخ خود راجع باید داشت تا قبلهٔ توجه پراگنده نشود و در کارخانه خلل نیندازد از هر جا
برسد از پیر خود باید دانست که او جامع است بهر صورت و تربیت او ظهور یابد فی الحقیقة از وست
انتقام از مزال اقدام طالبان است واقف باید بود تا دشمن لعین راه نیابد و پراگنده نسازد شنیده باشند
هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حافظ را دعا رسانند والسلام

مکتوب بست و یکم به میر محمد نعمان در ورود یافته در جواب سوال او از مشار الیه بودن و تعالی بفضائل و فضل زهاد و کیفیت علم حق تعالی بذات جل سلطانه

وعم احسانه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که چون اشیا از ظلال باهیت خود اشیا نشده اند
بلکه باهیت اصل خود بر پا بوده اند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان اصل باشد این زمان

حمل بعض صفات که بان اصل نا ملایم اند بر ضمایر چون صادق آید در رنگ انا اکل و انا نائم را بناء ظل
نفی الحقیقة هرچند باصل خود بر پا است اما ثبوت ظلیت او اگرچه در مرتبهٔ حس و خیال بود همیشه بر جا است
و احکام ظلیت او را دوام و بقا است والعلم عند الله تعالی اگر گوئیم حمل آن صفات بران ضمائر بملاحظهٔ حیثیات
ظلیت روا است و هر مرتبه از وجود را احکام جدا است و هرچه در خارج کم است نه خاص است جل و علا دیگر معنی حدیث قدسی
که در باب فضائل رمضان و کرام وارد شده است پرسیده بودند معانی الفاظ آن ظاهر است و از فضل و کرم
خداوندی جل شانه بعید نیست که جمعی را الفیضان خصائص کرامات مخصوص کرده اند و درجات و مراتب
کرامات و ربا بارکه دیگران دران غبطه نمایند بعد علم حساب بیها که تردد داشتند گنجایش تردد نیست
بسیاری از امت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بیحساب به بهشت خواهند رفت از پیغمبر در
حدیث صحیح آمده است که هفتاد هزار کس از امت من بیحساب به بهشت خواهند درآمد پرسیدند که چه
کسانند آنها یا رسول الله فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام الذین لا یکتوون ولا یسترقون
وعلی ربهم یتوکلون در مقام سر علم است که اظهار آن از مصلحت دور است که از افهام اکثری بعید است
اگر فرصت ملاقات شد باید بدهند که شمه از آن مشافهة گفته آید مرقومی ازین سر در جلد مکتوبات ثانی
در مکتوبی اندراج یافته است اگر توانند دریافت سازند توانند دریافت دیگر پرسیده بودند که علم
حضرت حق سبحانه و تعالی محیط کنه ذات خود میتواند شد یا نه اگر تواند شد تناهی لازم خواهد آمد بدانند
که علم دو قسم است حصولی و حضوری محال است که علم حصولی بکنه ذات واجبی جل سلطانه متعلق شود
که مستلزم احاطه و تناهی است اما روا است که علم حضوری او تعالی بکنه ذات او سبحانه متعلق شود
و هیچ تناهی لازم نیاید والسلام

مکتوب سی و دوم بملا مقصود علی تبریزی در ورود یافته
در بیان آنکه مراد از نجاست مشرکان خبث باطن و سوء اعتقادات ایشان است نه نجس العین بودن
ایشان الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما شفقت آثارا معلوم نشد که مقصود از فرستادن تفسیر
حسینی چه بود صاحب تفسیر بیان آیت کریمه موافق ائمهٔ حنفیه نموده اند و از نجاست شرک خبث باطن
و سوء اعتقاد میخواهد و آنکه بعد ازان گفته است که اینها اجتناب از نجاسات نمی نمایند یعنی امروز در اکثر
اهل اسلام نیز موجود است و ازین راه فرق در میان عوام اهل ایمان و در میان کفار مفقود است

اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود معامله تنگ گردد لاحرج فی الاسلام و آنکه نقل
از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما کرده است که مشرکان نجس العین اند در رنگ کلاب و خنازیر نقلهای
شواذ از اکابر دین بسیار آمده است که محمول بر توجیه و تاویل است چگونه نجس عین باشند که آن
سرور دین علیه و علی آله الصلوة و السلام از خانه یهودی طعام خورده است و بظرف مشرکی طهارت کرده
و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه نیز از سبوی زن ترسا طهارت کرده است اگر گویند که آیه انما
المشرکون نجس بود که متاخر باشد و ناسخ آنها بود جواب تواند بود اینجا کفایت نمیکند اثبات تاخر باید نمود
تا دعوی نسخ صحت پیدا کند فان للخصیم ان یقول لم لا یجوز ان یکون المتقدم لو سلم متاخر باشد باید که مثبت حرمت نمود و مراد
از نجاست خبث باطن باشد زیرا که منقول است که هیچ پیغمبری مرتکب امری نگشته است که مال آن
در آن شریعت او یا در شریعت یکی از انبیا بحرمت کشد و آخر محرم گردد اگرچه آن امر در وقت ارتکاب
مباح باشد خمر که اول مباح بود و آخر حرام گشت هیچ پیغمبری آن را نخورده اگر مآل کار مشرکان نجاست
ظاهر قرار می یافت و اینها در رنگ کلاب نجس عین میگشتند هرگز آن سرور که محبوب رب العالمین است
علیه و علی آله الصلوة و السلام بظروف اینها مساس نمیکرد چه جای آنکه آب و طعام اینها میخورد و نیز حکم علیت
همه وقت نجس عین است اباحت سابق و لاحق درو گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس عین باشند
باید که از ابتدا چنین بوند و آن حضرت علیه و علی آله الصلوة و السلام با اینها از اول باندازه آن معامله
میفرمود و لیس فلیس و ایضا حرج در دین مدفوع است معلوم شریف است که حکم بنجاست ایشان کردن
و ایشان را نجس عین گفتن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است و ایشان را در رنج انداختن است ممنون
حنفیه رضی الله تعالی عنهم باید بود که مخلصی از برای مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکاب حرام بر آورده نه آنکه
ایشان را مطعون سازند و بر ایشان را عیب نکارند بر مجتهد چه جای اعتراض است که خطای او نیز
یک درجه ثواب است و تقلید او اگرچه خطا کند موجب نجات است چنانچه که بحرمت طعمه و اشربه کفار قایل اند
محال عادیست که خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصا در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر است
در مسئله که عموم بلوی دارد اولی آنست که فتوی باسهل الیسر امور بدهند اگر موافق مذهب خود نبود
و بقول هر مجتهد که باشد قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و قال تعالی

یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا بر خلق تنگ گرفتن والیشان را رنجانیدن حرام است
وغیر مرضی حضرت حق است سبحانه شافعیه در بعض مسائل که شافعی در آن تنگ گرفته است بمذهب
حنفیه فتوی میدهند وبر خلایق آسان میسازند مثلا در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه را بر جمیع
اصناف مصارف زکوة قسمت باید کرد یکی از آن اصناف مؤلفة قلوب اند که درین اوان مفقود اند
علماء شافعیه بمذهب حنفیه فتوی داده اند بر یکی ازین اصناف که بمد کفایت کرده اند وایضا اگر
مشرکان نجس عین باشند باید که از ایمان آوردن هم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطه
خبث اعتقاد است که زوال پذیر است ومقصور بر باطن است که محل اعتقاد است ونجاست درونی
بطهارت بیرونی نیک نگردد چنانچه معلوم وضیع وشریف است وایضا کلام حسن انتظام انما المشرکون
نجس اخبار از حال مشرکان است که نجسیت ومنحوسیت آن کا ندارد وجه تنجس در انشاء حکم
شرعی است نه در اخبار از شیء پس مشرکان همه وقت باید که نجس باشند ومراد از نجاست خبث اعتقاد
بود تا او را تعارض نباشند ومساس ایشان هیچ وقت محظور نبود آن روز که این فقیر کریمه وطعام الذین
اوتوا الکتاب حل لکم درین بحث خوانده بود شما در برابر آن فرمودید مراد از طعام اینجا گندم ونخود وعدس
است اگر این توجیه را اهل عرف پسندند چه مضایقه است اما انصاف درکار است مقصود تسلی از جهت
تصدیع واز این اطاله کلام آنست که بر خلایق رحم نمایند وحکم بعموم نجاست شان نکنند واهل اسلام
نیز بواسطه اختلاط کفار که از آن چاره دگر نیست نجس اند واز اطعمه واشربه مسلمانان بعلت نجاست
متوهم اجتناب نکنند واز این راه از همه تبری نمایند واین را احتیاط نه انگارند که احتیاط در ترک احتیاط است
زیاده چه تصدیع دهد بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است
والسلام

مکتوب ۲۳ بست وسیوم بخواجه ابراهیم قبادیانی در آنکه او تعالی بتوسط انبیا علیهم السلام خبر داده است از ذات وصفات خود واعمال مرضیه ونامرضیه عباد که عقل را در آن مدخلی نیست

الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد علیه وعلی آله
الصلوة والسلام انبیا عجب انعام بر عالمیان اند علیهم الصلوة والتسلیمات که حضرت حق سبحانه وتعالی
بتوسط بعثت این بزرگواران علیهم الصلوة والتحیات از ذات وصفات خود بما ناقص عقلان

وقاصر ادراکان را خبر داده است و باندازه فهم کوته بر کمالات ذاتیه و صفاتیه خود اطلاع بخشیده و مراضی خود را از نامراضی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و اخروی ما را از مضار ما ممتاز نموده اگر توسل وجود شریف شان نبودی عقول بشر در اثبات صانع تعالی عاجز بودی و در ادراک کمالات او سبحانه ناقص و قاصر آمدی قدما فلاسفه که خود را اکابر ارباب عقول میگیرند منکر صانع بودند و اشیا را از نقصان عقل بدهر منسوب ساختند و محاد له نمرود که بادشاه روی زمین بوده است بحضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در اثبات خالق سموات و ارض مشهور است و در قران مجید نیز مذکور و فرعون بید ولت میگفت ما علمت لکم من اله غیری ونیز فرعون بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خطاب کرده گفته است لئن اتخذت الها غیری لاجعلنك من المسجونین ونیز ان بیدولت بهامان گفته است یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات والارض فاطلع الی اله موسی وانی لاظنه کاذبا پس عقل در اثبات این دولت عظمی قاصر است و بدون هدایت این بزرگواران باین دولت سرافراز نمیشدند و چون تواتر دعوت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دعوت الی الشان بخدا که خالق زمین و زمان است جل شانه شهرت یافت و کلام این بزرگواران مرتفع گشت سفهای هر وقت که در ثبوت صانع تردد داشتند به تبع خود مطلع شده بی اختیار بوجود صانع قائل گشتند و اشیا را باو تعالی مستند ساختند این نور لیست که از انوار انبیا مقتبس گشته است و این دولتیست که از خوان انبیا بر روی کار آمده علیهم الصلوات والتسلیمات الی یوم التناد الی ابد الاباد ❊ و همچنین سایر سمعیات که بتبلیغ انبیا علیهم الصلوة والسلام بما رسیده است از وجوب صفات کمال واجبی جل سلطانه و از بعثت انبیا و از عصمت ملائکه علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات و البرکات و از حشر و نشر و از وجود بهشت و دوزخ و تنعیم و تعذیب دائمی ایشان و امثال آنها که شریعت بان ناطق است عقل و ادراک شان قاصر است و بی سماع از این بزرگواران در اثبات آنها ناقص و غیر مستقل و چنانچه طور عقل ورای طور حس است که آنچه بحس مدرک نشود عقل دراک آن مینماید همچنین طور نبوت ورای طور عقل است آنچه بعقل مدرک نشود بتوسل نبوت مدرک می گردد و هر که ورای طور عقل طریق دیگر از برای معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقة منکر طور نبوت است و مصادم بداهة است پس از وجود انبیا

چارہ نبود تا بشکر منعم جل سلطانہ کہ بعقل واجب است دلالت نماید و تعظیم مولی النعم جل و علا کہ بعلم و عمل تعلق دارد و از قبل او سبحانہ معلوم ساختہ ظاہر سازند چہ تعظیم او تعالی کہ از نزد او سبحانہ مستفاد نشود شایان شکر او نیست تعالی زیرا کہ قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکہ بسا است کہ غیر تعظیم او را سبحانہ تعظیم او تعالی انکارد و از شکر بہجو رود و طریق استفادہ تعظیم حضرت جل شانہ از ان حضرت تعالی و تقدس مقصور بر نبوت است و منحصر بر تبلیغ انبیا علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات و الہام کہ اولیا را است مقتبس از انوار نبوت است و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد فلاسفہ یونان کہ مقتدای خود عقل را ساختہ اند در تیہ ضلالت نمی ماندند و حق را سبحانہ از ہمہ بیش می شناختند و حال آنکہ جاہلترین مردم در ذات و صفات واجبی جل سلطانہ ایشان اند کہ حق را سبحانہ بیکار و معطل انگاشتہ اند و غیر از یک چیز و آنہم بایجاب باختیار او تعالی مستند نساختہ عقل فعال از نزد خود تراشیدہ حوادث را از خالق سموات و ارض باز داشتہ باو منسوب میدارند و اثر را از موثر حقیقی جل سلطانہ منع نمودہ از اثر تصور خود میدانند چہ نزد ایشان معلول اثر علت قریبہ است علت البعیدہ را در حصول معلول تاثیر ندانستہ اند و جہلا این عدم استنادِ اشیا را باو تعالی کمال او سبحانہ تصور نمودہ اند و تعطیل را تجلیل انگاشتہ و حال آنکہ حضرت حق سبحانہ خود را خالق سموات و ارض می ستاید و مدح خود رب المشرق و رب المغرب میفرماید و این سفیہان را بزعم فاسد خود با حضرت حق سبحانہ و تعالی ہیچ احتیاجی نیست و با او سبحانہ ہیچ سر نیاز نہ در وقت اضطرار و احتیاج باید کہ ایشان بعقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت خود را از و خواہند کہ معاملہ را با او رجوع داشتہ اند بلکہ عقل فعال نیز چون بزعم ایشان موجب است منشاء قضائی حاجت از وی خواستن ہم معقول است اِنَّ الْکٰفِرِیْنَ لَا مَوْلٰی لَهُمْ عقل فعال چہ بود کہ سر انجام اشیا نماید و حوادث باو مستند باشند در نفس وجود و ثبوت او ہزاران سخن است چہ تحقق و حصول او مبتنی بر مقدمات زر اندودہ فلسفیہ است کہ باصول نقضہ اسلامیہ تمام و ناتمام اند المبنی کہ اشیا را از قادر مختار جل شانہ باز داشتہ باچنین امر موہوم مستند سازد بلکہ اشیا را ہزاران ننگ و عار است کہ بمنحوت فلسفے مستند باشند بلکہ اشیا العدم خود راضی و خورسند بودہ ہرگز میل وجود

نمایند از آنکه استغنا و وجود شان مجبول سفسطه نموده آید از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار
جل سلطانه مستنفر کردند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
کفار و ارباب وجوب پرستیها از ینجماعه احسن حالند که بحضرت حق سبحانه جل و علا در تنگی التجا
دارند و بتهارا وسیله شفاعت پیش او تعالی سازند عجب آنکه جمعی این سفها را حکما نامند و بحکمت
منسوب میدارند اکثر احکام ایشان سیما در الهیات که مقصد اسنی است کاذبه اند و مخالف کتاب و سنت
اطلاق حکما بر اینها که سراسر جهل مرکب نصیب ایشان است بکدام اعتبار نموده آید مگر بر سبیل تحکم و استهزا گفته
شود و یا از قبیل اطلاق بصیر بر اعمی شمرده آید و جمعی از این سفها که بی التزام طریق انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بتقلید صوفیه الهیه که در هر عصر از متابعان انبیا بوده اند علیهم الصلوات والتحیات طریق
ریاضت و مجاهدات اختیار نموده اند و ببعضی صفاء وقت خود مغرور گشته بر خوابهای خیال خود اعتماد کرده اند
و کشوف خیالی خود را مقتدا ساخته ضلوا فاضلوا نمیدانند که این صفا صفای نفس است که راهی بضلالت
دارد نه صفای قلب که دریچه هدایت است چه صفای قلب منوط بمتابعت انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات و تزکیه نفس مربوط بصفای قلب و سیاست اوست مر نفس را نفس که صفا پیدا کند با وجود
ظلمت قلب محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغی برافروخته باشند از برای تاراج کردن
دشمن کمین که ابلیس لعین بود بالجمله طریق ریاضت و مجاهدت در رنگ طریق نظر و استدلال وقتی
اعتبار و اعتماد پیدا کند که مقرون بتصدیق انبیا بود علیهم الصلوات والتسلیمات که از قبیل حق جل و علا
تبلیغ نمایند و بتایید او سبحانه موید اند کارخانه این بزرگواران از نزول ملائکه معصومین از کید و مکر
دشمن لعین محفوظ است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان نقد وقت ایشان است و دیگران را این دولت
میسر نشده است و از دام بافریب لعین رهائی متصور نگشته مگر که التزام متابعت این بزرگواران
نموده آید و بر اثر ایشان رفته شود علیهم الصلوات والتسلیمات بیت محال است سعدی که راه صفا
توان رفت جز در پی مصطفی علیه و علی جمیع اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی سبحان الله افلاطون
که رئیس فلاسفه است دولت بعثت حضرت عیسی را علی نبینا و علیه الصلوات والسلام دریابد و خود را
بذات مستغنی دانسته با آنحضرت نگرود و از برکات نبوت بهره نگیرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

قال الله تبارک وتعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون
وان جندنا لهم الغالبون عجب معامله است عقول ناقصه فلاسفه که از طرف نقیض بطور نبوت افتاده است
هم در مبدا و هم در معاد و احکام آنها مخالف احکام انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات نه ایمان بالله
درست کرده اند و نه ایمان بآخرت بقدم عالم قائلند و حال آنکه باجماع متین است بر حدوث عالم
بجمیع اجزا خود و همچنین بانشقاق سموات و انتثار کواکب و اندکاک جبال و انفجار بحار که بروز قیامت
موعود است قائل نیستند و منکر حشر اجساد اند و انکار نصوص قرآنیه مینمایند و متاخران ایشان که
در زمره اهل اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان بر اصول فلسفه خود راسخ اند و بقدم سموات و کواکب
و امثال اینها قائلند و بانعدام و فنا و هلاک اینها حاکم قوت ایشان تکذیب نصوص قرآنی است و در رنگ
شان انکار ضروریات دین عجبست من نیز بخدا و رسول ایمان آرند اما آنچه خدا و رسول وی فرموده اند
قبول ندارند سفاهت ازین بیشتر گذرد ه فلسفه چون اکثرش با سفه است پس کل آن هم سفه باشد که
حکم کل حکم اکثر است این اغبیا خود را در تعلیم و تعلم آلتے که عاصم از خطای فکری است فراهم کرده اند و از باب
فتنها نموده چون بقصد اقصای ذات و صفات و افعال واجب رسیدند حل سلطان دست و پای
خود را گم کرده اند و آلت عاصمه را از دست داده خبطها خورده اند و در تیه ضلالت مانده اند و در رنگ شخصی
سالها آلات حرب را مهیا سازد و در وقت حرب دست و پای خود را گم کرده بکار نبرد مردم علوم فلسفه را
منسق و منتظم دانسته اند و از غلط و خطا محفوظ می انگارند بر تقدیر تسلیم آنچه کم در علومی صادق باشد که عقل را
در آنها استقلال و استبداد است که خارج از مبحث اند و داخل دائره مالایعنی اند و بآخرت که ادمی است
کار ندارند و نجات اخروی بآنها مربوط نیست سخن در علومی است که عقل از ادراک آنها عاجز و قاصر است
و بطور نبوت مربوط اند و نجات اخروی بآنها منوط است حجة الاسلام امام غزالی در رساله منقذ عن الضلال
میفرماید که فلاسفه علم طب و علم نجوم را از کتب انبیا ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
سرقه کرده اند و خواص ادویه و غیر آن که عقل در درک آنها قاصر است از صحف و کتب منزله بانبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات اقتباس نموده و علم تهذیب اخلاق را از کتب صوفیه الهیه که در
هر عصر و هر زمان از امت پیغمبری بوده اند ازانها ترویج باطل خود سرقه کرده اند پس این سه علم معتبر شان را

سر تحقیق گذشت ز خبطها که در علم الٰهی و در ذات و صفات و افعال واجب جل سلطانه خورده اند و در ایمان بالله و در ایمان بآخرت مخالف منصوص شرعی نموده اند شمهٔ از آن بالا ذکر یافته است ما نحن علم هندسه و مثل آن که با آنها نوع اختصاص دارد اگر منسق و منتظم باشد بچه کار خواهد آمد و کدام عذاب و وبال آخرت را خواهد دور ساخت علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه و هر چه بآخرت بکار نیاید لا یعنی است و علم منطق که علم آلیه است و آن را عاصم از خطا گفته اند بکار ایشان نیامده و مقصد اسنی از غلط و خطا ایشان را نبر آورده بکار دیگران چگونه خواهد آمد و از خطا چگونه خواهد رهانید ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و بعضی از مردم که بعلوم فلسفی سرکار دارند و بتسویلات فلسفی مفتون اند جماعهٔ را حکما دانسته مماثل انبیا میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات ملکه نزدیک است که علوم کاذبهٔ ایشان را صادقه دانسته بر شرائع انبیا تقدیم نمایند علیهم الصلوات و التسلیمات اعاذنا الله سبحانه عن الاعتقاد السوء آری هرگاه اینها را حکما دانند و علم اینها را حکمت گویند ناچار در این بلا افتند چه حکمت عبارت از علم بشیٔ است که مطابق نفس الامر باشد علومی که مخالف آنها بود غیر مطابقت بنفس امر خواهد داشت بالجمله تصدیق اینها و تصدیق علوم اینها مستلزم تکذیب انبیا و تکذیب علوم انبیا است علیهم الصلوات و التحیات که این دو علم دو طرف نقیض افتاده اند تصدیق یکی مستلزم تکذیب دیگری است هر که خواهد ملت انبیا را التزام نماید از حزب حق باشد جل و علا و از اهل نجات بود و هر که خواهد فلسفی شود در گروه شیطان باشد و خاسر و خائب در قال الله تبارک و تعالی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقا والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علی جمیع اخوانه من الانبیاء الکرام والملائکة العظام الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها والسلام

مکتوب بست و چهارم

بملا محمد مراد کشمی که از خادمان میر محمد نعمان است صدور یافته در بیان بزرگی اصحاب کرام النبی علیه و علی آله الصلوات و السلام و مهربانی آنها با یکدیگر قال الله تبارک و تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء

عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
الى قوله تعالى لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً
وَأَجْرًا عَظِيمًا درین کریمه جمیع اصحاب خیر البشر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بکمال مهربانی که بایکدیگر
داشتند مدح فرموده است چه رحیم که واحد رحما است متضمن مبالغه است در مهربانی وچون صفت مشبهه دلالت
بر استمرار نیز دارد باید که مهربانی ایشان بایکدیگر بصفت استمرار ودوام باشد چه در حضور آن سرور
چه بعد از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام وایمائی است بآنچه منافی مهربانی است در حق یکدیگر باید
که ازین بزرگواران بر دوام مسلوب باشد واحتمال بغض وکینه وحسد وعداوت بایکدیگر ازین اکابر
دین بر سبیل استمرار منتفی بود هرگاه جمیع صحابه کرام باین صفت مرضیه متصف باشند چنانچه مقتضای
کلمه والذین است که از صیغ عموم واستغراق است از اکابر صحابه چه گوید که این صفت اتم واکمل در آنجا
خواهد بود لهذا آن سرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ارحم امتی بامتی ابوبکر ودر شان
حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام لو کان بعدی نبی
لکان عمر یعنی لوازم وکمالاتی که در نبوت درکار است همه را عمر دارد اما چون منصب نبوت بخاتم الرسل
ختم شده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدولت منصب نبوت مشرف نگشت ویکی از لوازم
نبوت کمال مهربانی است وشفقت بر خلق وایضا رذائلی که منافی شفقت مهربانی است واز ذمایم
اخلاق است از حسد وبغض وکینه وعداوت در حق جماعه که بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته اند علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات چگونه متصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند وتابع
این ملت که ناسخ الملل است هم ایشان که قرن ایشان بهترین بوده است وصاحب ایشان افضل
انبیا ورسل بوده اگر ایشان باین صفات ردیه موصوف باشند که کمینه این امت مرحومه را ازان ذمایم
عار است ایشان چرا بهترین این امت باشند واین امت بکدام وجه خیر الامم بود وسبقیت ایمان
واولیت انفاق اموال وبذل انفس را چه مزیت وفضیلت باشد وخیریت قرن را چه تاثیر وفضل صحبت
خیر البشر را علیه وعلی آله الصلوة والسلام چه اثر باشد جماعه که در صحبت اولیای این امت زندگانی
مینمایند ازین رذائل نجات می یابند جمعی که در صحبت افضل الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات

عمر خود را صرف کرده باشند و از برای تایید و نصرت دین بذل اموال و انفس نموده بوند چه احتمال
دارد که این ذمائم در حق شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگی خیر البشر علیه و علی آله الصلوة
والسلام والتحیة از نظر ساقط شود عیاذاً بالله سبحانه و صحبت او علیه و علی آله الصلوة والسلام از صحبت
ولی امت ناقص متوهم گردد نعوذ بالله سبحانه منه و حال آنکه مقرر است که هیچ ولی امتی بمرتبه صحابی
آن امت نرسد فکیف به نبی آن امت شیخ شبلی علیه الرحمة فرموده است ما آمن برسول الله من لم
یوقر اصحابه جمعی گمان می برند که صحابه پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات دو فریق بودند گروهی
بودند که مخالفت بحضرت امیر داشتند رضی الله تعالی عنه وعنهم و گروهی دیگر موافق حضرت امیر بودند
کرم الله تعالی وجهه و این دو گروه با یکدیگر عداوت و بغض و کینه داشتند و بعضی از ینها از جهت
بعضی مصالح این صفات خود را مبطن میداشتند و تقیه می نمودند نیز گمان میکنند که این رذائل
در ایشان تا یک قرن نزدیک بوده است تا بوده اند این ذمائم داشتند و باین توهم مخالفان حضرت
امیر را بدیاد میکنند و چیزهای نامناسب بایشان نسبت میسازند انصاف باید نمود که برین تقدیر
هر دو فریق مورد طعن میگردند و برذائل صفات اتصاف میبایند و بهترین این امت بدترین این امت
بلکه بدترین جمیع امم میگردند و خیریت آن فرق بشریت تبدیل می یابد کدام انصاف است که حضرات
شیخین را رضی الله تعالی عنهما باین توهم بدیاد نموده آید و امور نامناسبه باین اکابر دین منتسب ساخته شود
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بحکم نص قرآنی اتقای این امت است زیرا که اجماع مفسرین است
چه ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و چه غیر آن برین که کریمه وسیجنبها الاتقی در شان حضرت صدیق
نازل است رضی الله تعالی عنه و مراد از اتقی اوست رضی الله تعالی عنه پس شخصی که حضرت حق سبحانه
اتقای این امت خیر الامم فرماید چسان باید کرد که تکفیر و تفسیق و تضلیل او چه مقدار شناعت بود
امام فخر رازی باین کریمه استدلال بر افضلیت حضرت صدیق رضی الله عنه نموده است زیرا که بحکم
کریمه ان اکرمکم عند الله اتقاکم گرامی ترین این است که مخاطب است نزد خدا جل و علا اتقای این
امت است و چون حضرت صدیق بحکم نص قرآنی اتقای این امتست باید که گرامی ترین این امت
نیز نزد حق جل و علا بحکم نص لاحق او باشد رضی الله تعالی عنه و اکابر ائمه سلف که یکی از ایشان امام شافعی

رضی الله تعالی عنهم اثبات اجماع صحابه و تابعین کرده اند بر افضلیت حضرات شیخین رضی الله تعالی عنهم و حضرت
امیر نیز حکم بافضلیت حضرات شیخین رضی الله تعالی عنهم نموده است امام ذهبی که از اکابر محدثین است و مورخ
است که این نقل را از حضرت امیر زیاده از هشتاد نفر روایت کرده اند و عبدالرزاق که از اکابر شیعه است
نیز موجب این نقل حکم بافضلیت شیخین نموده است و این عبارت گفته فضل الشیخین تفضیل
علی ایاهما علی نفسه والا لما فضلتهما کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه پس کسانیکه
بحکم کتاب و سنت و اجماع و نیز باعتراف حضرت امیر فضل این است خیر الامم باشند تنقیص و تحقیر
شان از کدام انصاف و دیانت باشد و کدام خیریت در ضمن آن مودع بود و اگر در سب حاکی معنی خیر است
و عبادت بود سب ابی جهل و ابی لهب که بنصوص قرآنی ملعون و مطرود اند روا این است بودی
و حسنات کثیره در ضمن آن حاصل آمدی و سب کدام خیریت است که متضمن فحش و قطیعت است علی الخصوص
در حق کسیکه مستحق آن نبود و اهل آن نباشد و وضع شی در غیر موضع آن شی ظلم است و از شی تا شی فرق
است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بون بعید بود و خلافت حضرت ذی النورین رضی الله
تعالی عنه باجماع صحابه کرام ثابت شده است و باتفاق صغار و کبار و ذکور و اناث آن قرن خیر القرون
بحصول پیوسته لهذا علما فرموده اند که انعقاد اتفاق و اجماع که بر خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی
عنه بحصول پیوسته است بر خلافت هیچ یکی از حضرات خلفای ثلثه دیگر بحصول نپیوسته زیراکه در بیعت خلافت
امیر رضی الله تعالی عنه چون بعضی تردد بوده اهل آن قرن درین ماده احتیاط بسیار مرعی داشته اقدام ننموده
باید دانست که صحاب کرام رضی الله تعالی عنهم مبلغان کتاب و سنت اند و اجماع هم بقرن ایشان منوط
بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و بتضلیل و تفسیق متصف بوند اعتماد از کلام دین یا بعض
دین مرتفع میگردد و فائده بعثت خاتم الانبیاء و افضل الرسل که مبنای تعلیم علیه و علیهم و آله الصلوات و التسلیمات
جامع قرآن مجید حضرت عثمان است بلکه حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنهم اگر ایشان
مطعون باشند و مسلوب العدالت بوند بر قرآن چه اعتماد ماند و دین بچه چیز برپا بود و شناعت این امر را باید
دریافت صحابه پیغمبر همه عدول اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و آنچه بتبلیغ ایشان بما رسیده است و سنت
همه حق و صدق است و مخالفات و منازعات این اکابر دین که در زمان خلافت حضرت امیر رضی الله تعالی عنه

واقع شده است نه از راه هوا و هوس و نه از حب جاه و ریاست بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط
بوده اگر چه در اجتهاد یکی خطا بود و استنباط او دور از صواب باشد مقرر علمای اهل سنت و جماعت است
رضی الله تعالی عنهم که محق دران محاربات و مشاجرات حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و
محاربان امیر بر خطا بودند اما این خطا که منشا آن اجتهاد است از طعن و ملامت دور است مقصود حقیقت
بجانب امیر است و خطا جانب مخالف امیر که اهل سنت آن قائلند مخالف را لعن و طعن نمودن زیادتی
است بی ما حصل بلکه متضمن احتمال ضرر است که اصحاب پیغمبر رضی الله تعالی عنهم و بعضی از ایشان مبشر بجنت
اند و بدریان اند که مغفورند و عذاب اخروی از ایشان مرفوع است چنانچه در احادیث صحاح آمده است اطلع
الله علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم و به بیعت رضوان
مشرف گشته اند که آنسرور فرموده که هیچ یکی از اینها از اهل دوزخ نیست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
بلکه علما فرموده اند که از قرآن مجید مفهوم میگردد که جمیع صحابه اهل بهشت اند لَا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ اَنْفَقَ
مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اُولٰئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا وَکُلًّا
وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ و حسنی جنت است و همه صحابه
که انفاق و قتال پیش از فتح کرده اند یا بعد از فتح موعود بجنت اند فرموده اند که صفت انفاق و قتال
از برای تقیید نیست بلکه از برای مدح است چه همه صحابه باین دو صفت متصف بودند پس همه موعود
بجنت باشند ملاحظه باید نمود که این قسم بزرگواران را بد یاد کردن و سوء ظن بایشان نمودن چه دور
انصاف و دیانت است **سوال** جمعی گفته اند که بعضی از اصحاب کرام بعد از ارتحال آنسرور علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات بان طریق نماندند و غصب منصب خلافت حضرت امیر کردند بلکه گمان
می برند که انحراف ایشان بحد کفر رسیده بود و بضلالت انجامید پس بزعم اینها این جماعه از وعده‌ها که باصحاب
کرام آمده است محروم باشند چه فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام شان سخن بود صحبت را
چه تاثیر باشد **جواب** حضرات خلفای ثلثه رضی الله تعالی عنهم باحادیث صحاح که بحد تواتر معنوی رسیده
اند مبشر بجنت اند احتمال کفر و ضلالت از ایشان مدفوع است و نیز حضرات شیخین از اهل بدر اند
که باحادیث صحاح مطلقا مغفورند و نیز به بیعت رضوان مشرف اند که جمیع اهل آن بیعت باحادیث

صحابه از اهل بیعت گشتند مگر حضرت عثمان که در بیعت حاضر نبود حضرت پیغمبر علیه و علی آله وسلم او را
در مدینه گذاشته آمده بودند از برای تیمارداری اهلیه او که بنت آن حضرت بوده علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات که فرموده بودند که هر چه بدریان را فضیلت حاصل شود ترا هم خواهد شد و در بیعت رضوان
که حاضر نبود آن سرور علیه الصلوة والسلام او را پیش اهل مکه فرستاده بودند از جانب او خود بیعت فرمود
چنانچه مشهور است و نیز قرآن مجید شهادت ببزرگی این حضرات پیغمبر میدهد و از علو درجات شان خبر میدهد
از کتاب و سنت کسیکه چشم پوشیده مکابره نماید از مبحث خارج است شیخ سعدی فرموده است بیت
بقرآن و خبر زو نرهی * اینست جوابش که جوابش ندهی * چه بلا شد اگر در حضرت صدیق احتمال ضلال
و کفر صورت بندد و شتی صحابه پیغمبر با آن عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر ساختند صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم در تکذیب خلافت حضرت صدیق تکذیب سی و سه هزار اهل آن قرن خیر القرون است تجویز
نکنند از کسیکه ادنی درایت دارد کدام خیریت در آن قرن ماند که سی و سه هزار اهل آن قرن بباطل
جمع کردند ضال و مضل را جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانه و تعالی انجماعه را انصاف بدهد که از طعن
اکابر دین زبان کوتاه کنند و حق صحبت پیغمبر را مرعی دارند آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة
والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فببغضی ابغضهم زیاده چه نویسد و اجلای بدیهی را چه جلا دهد زیرا که حضرت صدیق که قرآن مجید
بمدح او مملو است و سوره واللیل در کریمه در فضائل آنحضرت نازل گشته است و از احادیث صحاح
لا تعد و لا تحصی در کمالات و فضائل او مرویست و در کتب انبیای ما تقدم ذکر شمائل او و مناقب
بلکه ذکر جمیع صحابه آمده است کما قال الله تعالی مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل
و رئیس این امت مرحومه که خیر الامم است هم او است هرگاه او را کافر و ضال دانند دیگران
چه اعتبار نمایند و به کدام راه در آمده سخن کنند اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها * مکتوب بست و پنجم بملا طاهر در بیان نتائج

و ترقی مراتب که از ذکر گفتن و تلاوت قرآن و ... از ذکر گفتن چاره نبود که ترقی او مربوط بتکرار ذکر است
بشرط آنکه از شیخ کامل مکمل گرفته شود و اگر مقرون باین شرط نبود بسا است که از قبیل ورد و اوراد بود
نتیجه آن ثواب است نه وجه قرب که بمقربان تعلق دارد و آنچه گفتیم بسا است که از قبیل ورد و اوراد بود
زیرا که جائز است که بفضل خداوندی جل سلطانه بی توسط شیخی تربیت طالب نماید و بتکرار ذکر او را از مقربان
سازد بلکه روا است که بی تکرار ذکر او را بمراتب قرب مشرف سازد و از اولیاء خود گرداند و این شرط باعتبار اکثر
است و بر وفق حکمت و عادت است و چون بفضل خداوندی جل سلطانه معامله که بذکر وابسته بود تمام شود
و از گرفتاری آلهه هوای خلاصی میسر گردد و اماره باطمینان آید از آن زمان ترقی از ذکر گفتن حاصل نشود و ذکر
آنجا حکم ورد و اوراد پیدا میکند و در آن موطن مراتب قرب مربوط بتلاوت قرآن و اداء نماز بتطویل قراءت است
آنچه اول از ذکر گفتن میسر میگشت این زمان بتلاوت قرآن علی الخصوص که در نماز خوانده شود میسر است
بالجمله درین وقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند که در اول از قبیل ورد و اوراد بوده و تلاوت حکم ذکر پیدا کرده
که در ابتدا و توسط از مقربات بوده عجب معامله است درینوقت اگر ذکر بعنوان قراءت قرآن تکرار کرده شود
که از کلمات قدسیه آیات قرآنی است و باستعاذه شروع نموده آید همان فائده میدهد که از تلاوت قرآن میسر است
و اگر بعنوان قراءت تکرار کرده نشود همان رنگ عمل ابرار است هر عملی را مقامی است و موسمی که اگر در آن موسم
بجا آورده شود حسن و ملاحت پیدا کند و اگر در آن موسم ادا کرده نشود بسا است که خطا بود و اگر چه حسنه باشد
قراءت فاتحه در اوان تشهد خطا است اگر چه ام الکتاب است پس پیر درین راه از ضروریات آمد و تعلیم
او هم از اهم مهام گشت و بدون شرط القا و عزیزی فرموده است بیت از آرزوی که چشم تست احول
معبود تو پیر تست اول والسلام علی من اتبع الهدی

(۲۶) مکتوب بیست و ششم

بسیادت پناه میر محمد نعمان ورود یافته در بیان آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه بذات خود موجود است نه بوجود
همچنان بذات خود حی و عالم و موصوف بصفات ثمانیه است نه بصفات زائده الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی حضرت حق سبحانه و تعالی در نفس وجود و در سائر کمالات توابع وجود
از حیوة و علم و قدرت و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول
این کمالات محتاج بصفات زائده نیست هر چند صفات کامله زائده نیز او را سبحانه کائن است لیکن او تعالی

چنانچه بذات اقدس خود موجود است نه بوجود همچنین بذات خود زنده است نه بحیوة که صفت او ست تعالی و بذات خود دانا است نه بصفت علم و بذات خود بینا است نه بصفت بصر و بذات خود شنوا است نه بصفت سمع و بذات خود توانا است نه بصفت قدرت و بذات خود مرید است نه بصفت اراده و بذات خود گویا است نه بصفت کلام و بذات خود مبدء ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم بتوسط تکوین و سائر صفات است چنانچه تحقیق این معنی عنقریب خواهد آمد این تکوین ورای قدرت است چه در قدرت صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد و تکوین بعد از ارادت است این تکوین شبیه آن استطاعت بنده است که علماء اهل حق آنرا مقرون بفعل بنده داشته اند و مغایر صفت قدرت و ارادت دانسته اند قدرت مصحح هر دو طرف فعل و ترک است و ارادت مرجح یکطرف است و ایجاد بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد و اگر اثبات قدرت کرده شود که مصحح طرفین است ایجاب لازم آید و اگر تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند میماند چه قدرت مصحح ایجاد است و تکوین مباشر ایجاد است پس از اثبات تکوین چاره نبود که علماء ماتریدیه بان مهتدی گشته اند و اشاعره چون اضافت و تعلق در او باشد یا منشاء یافته اند از صفات اضافیه انگاشته اند والله یحق الحق وهو یهدی السبیل تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و امثال اینها راجع بتکوین و شئون بهتر است ازانکه هر کدام را صفت قدیمه گفته شود و قدمای ماتریدیه بی ضرورت اثبات کرده شود پس لائح شد که هر چه دیگران را بایجاد او تعالی بصفات میسر است او را سبحانه بذات خود بی توسط صفات حاصل چه ذات او تعالی بی ملاحظه امری اعتباری جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال چه تبعض و تجزی در انحضرت مفقود است تمام دانا است و تمام شنوا است علی هذا القیاس سائر الصفات مع ذلک او سبحانه صفات سبعه یا ثمانیه که علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بوجود آنها قائلند نیز ثابت اند و این صفات کامله که قدیم اند ظلال آن کمال ذاتیه اند و مظاهر آن کمالاتند و توان گفت که روپوش آن کمالاتند و حجب آن انوار مکنونه اند سوال چون ذات او تعالی در حصول جمیع کمالات کافی است صفات برای چه اثبات کرده شود و قول بوجود تعدد قدما چرا گفته اند لهذا فلاسفه و معتزله اکتفا بذات نموده اند و از وجود تعدد قدما گریخته بنفی صفات قائل گشته اند جواب حضرت ذات تعالی و تقدس هر چند در حصول کمالات کافیست اما در تکوین و تخلیق اشیا از صفات

زائده چاره نبود چه ذات او تعالی در غایت تنزه و تقدس است و در غایت عظمت و جلال
کبریائی است که کمال غنا او را ثابت است او را با اشیا چه اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ و مقتضای
حکمت و جری عادت در افاده و استفاضه از مناسبت بین مستفید و مستفیض چاره نبود صفات اند
که بکمرتبه تنزل فرموده ظلیت پیدا کرده اند و با اشیا مناسبت و توافق فی الجمله حاصل نموده اگر توسط صفات
نبود حصول ترقی از اشیا مقصود نبا شند زیرا که اشیا را در سطوات شعشعه انوار حضرت ذات تعالی و تقدس
جز هلاک و فنا و احتراق و انعدام نصیبی نیست سبحانه بلکه ایشان اثبات صفات نمایند و ایجاد اشیا بذات
بحت جل سلطانه منسوب نمی سازند اول چه بود که بی پرده صفات در سبحات وجه ذات او تعالی مضمحل و ناچیز
نگردد سوال فلاسفه و معتزله هر چند صفات را در خارج اثبات نموده اند اما باعتبارات علمیه قائل گشته اند
و در علم کمالات ذاتیه شمار کرده اند پس ایجاد اشیا بذات بحت منسوب نگشت که بتوسط اعتبارات پیدا شد
جواب چون عالم در خارج است و عالم در خارج موجود است پس از حجب خارجی چاره نبود تا تواند
وسیله وجود خارجی اشیا شده تواند اشیا را در خارج از احتراق و استهلاک محافظت کرد و اعتبارات
علمیه بوجودات خارجی بکار نیاید و حجاب علمی در محافظت وجودات خارجی کفایت نکند بعضی از صوفیه
که عالم را در علم موجود نمیدانند اعتبارات علمی اشیا را شاید نفع کنند و تواند وسیله وجودات علمی گشت
اما عالم در خارج موجود است اگر چه این خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس
از حجب خارجی که تواند وسیله وجود خارجی عالم گشت چاره نبود پس صفات حقیقت باید که در خارج
موجود باشند و سبب اشیا نمایند و کمالات ذاتیه را بوسائل خود در مرآت عالم جلوه دهند و در منصه
ظهور آرند و صفات هر چند محتجب اند تعالی اما ظهور کمالات ذاتیه بوجود ایشان مربوط است حجاب ایشان
نیز نیک حجاب نیست که سبب نمانند که است این ظهور و این نمایند که هر چند ظلی است اما
چه توان کرد که وجود ما را بالظل مربوط ساخته اند و بود ما را بالحجاب پرداخته ما بالذات لا ینفک عن الذات
مصرع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگ است و من بعد هذا ماید ق صفات و ما
کتبه الاخطل الیه بنده حق نشود جل سلطانه اما بفضل و تعالی از حق جدا نشود سبحانه المرء
مع من احب هر چند حق سبحانه را با اشیا نسبت معیت حاصل است اما این معیت که مذکور است آن

محبت است دیگر است تا محبت پیدا نکنند این معیت را ندانند و چون در محبت نیز درجات متفاوته است
باندازهٔ آن معیت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی از ظلمات است و همین معیت است
که بواسطهٔ اضمحلال ظلمت است همین معیت است که مزیل فوقیت است و مثبت صرف درین عبادت و همین
معیت است که مسقط انانیت است بلکه رافع انانیت بدرجات کمالیت باید دانست که معیت عامهٔ خود را
با ایشان فرموده است و مومن را معیت خاصه بحکم حدیث المرء مع من احب ایشان با وی اند
بمقتضای محبت شتان ما بین المعیتین چه در معیت خاصه اثبات معیت از طرفین است و در معیت
ازان طرف است لیکن ازین طرف لازم نبود و همین معیت یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله عالم هرچند
ظلال صفات است و بتوسط صفات وجود و بقا پیدا کرده است اما محبت حضرت ذات تعالی و تقدس
بتوسط محبت ذاتیه با حضرت ذات تعالی از صفات را اصول می اندیرو بی کیفی بالا رفته است و حصول
گذشته با اصل اصول پیوسته اما چون اصل بیکیف و اگر از اصل بالا نرود و آمدن را چه فایده بود و محبت چه کار
باشد اتصال با اصل هم وقت داشته و اصل ظلال او است [illegible] بود کاملیست که اصل را در رنگ ظل
زینه باید ساخت و بال محبت و لا بالا رفت هم این عروج فراخور دانش هر کس است و خود را گذشته
از خود بالا رفتن بقول ارباب نظر و فنا [illegible] صوفیه نیز از هزاران یکی را بدین دولت مشرف ساخته سر این
[illegible] منکشف است بیت هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند
سوال این سیر آفاقی است یا انفسی جواب نه آفاقی است و نه انفسی زیرا که آفاق و انفس بیرون و درون
میخواهند و اینجا هر دو را دخل و خروج است هرچند نزد ارباب نظر محذور است هر گاه مطلوب دخول و خروج
[illegible] و نسبتی که با وی پیدا شود ناچار از دخول و خروج منزه باشد و این سیر با این اشکال با انیوقت
نزد ارباب این سیر از ارباب علم بوده [illegible] سیر [illegible] است که معلوم و متمیز است و منزلی از منزلی
دیگر جدا است تنبیه عالم هرچند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات تعالی اما این ظلمات را درجات
و مراتب است که هر کدام حجاب [illegible] است ان الله سبحانه سبعین الف حجاب من نور وظلمة شنیده باشند
تا حجب مادام خرق نشود از ظلمات نرهد و مراد از خرق حجاب اینجا خرق شهودی است و آنچه در آخر این خبر
از منع خرق جمیع حجب آمده است مراد ازان خرق وجودی است که مستلزم رفع صفات قدیمه است

که محال است اما چون عیب غیر نیز بنظر درآمده است بحکم خرق وجودی دارد و با محبوب محجوب است افسوس
وقت است که امانت حواله نمایم ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الطاهرین اجمعین

مکتوب پنجاه وهفتم بملا علی کشمی در بیان آنکه بنده را باید که از مرادات خود تمام برآمده بمرادات خود تعالی شانه باشد با بیان مرض که عارضی شده بنده را باید که مراد او و مطلب او غیر از مولای خود جل سلطانه هیچ نبود و جز مراد مولی مراد بنده هیچ نباشد و اگر چنین نبود سر از ربقه بندگی برآورده باشد و یا از قید رقیت کشیده بود بنده که گرفتار مرادات خود است و بهوای خود خود فریفته است بنده نفس خود است و در اطاعت شیطان لعین است این دولت وابسته بحصول ولایت خاصه است که بفنای و بقای اتم و اکمل مربوط است سوال کامست که با استهای خواهشها از کمل نیز بظهور میآید و آرزوهای حصول مطالب شتی ازین بزرگواران هم محسوس میگردد امام انبیا و سلطان اولیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها سرد و شیرین را دوست میداشت و حرصی که بر هدایت امت داشت قرآن مجید مبین گشته است وجه بقای این قسم باستها درین بزرگواران چه بود جواب بعضی از استها منشاء آن طبیعت است تا نشاء طبیعت برپا است آن استها برجا است در وقت حاجت بی اختیار طبیعت بسر و کمال است در وقت بی وقت بکسی راغب این قسم بیست منافی عبودیت نیست و سبب گرفتاری بهوای نفس نبود چه ضروریات طبیعت خارج دایره تکلیف است و بیرون از هوای نفس اماره زیرا که نفس فضول مباح است یا مشتبه و محرم و آنچه ضروری است نفس را بآن مساس نیست لیکن ... و بمکرواری فضولیات مشغول آید اگر چه از قسم مباح بود چه فضول مباح بالنسبت قریب جوار است بمحرم که اگر بغوای دشمن لعین از آنجا قدم پیش نهد بمشتبه افتاد یا در محرم خواهد افتاد پس اقتصار بر مباح ضروری آمد که اگر از آنجا لغزش واقع شود بفضول مباح خواهد افتاد و اگر مسکن در فضول مباحات کرده شود و بعد از آن اگر قدم بیرون نهند یا در مشتبه یا در محرم خواهد افتاد و بعضی از استهها ازین قبیل است که حصول آن حاجت است مع خلوص الشخص فی نفسه عن المرادات و نابر ابر حضرت حق است که القا خیرات نمایند فان الله سبحانه واعطانی فذکا مومن یا شیطان است که القای و شر و عداوت است

بعدهم و بینهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا این فقیر بعد از ادای نماز بامداد در ایام سکونت قلعه
بطریق سکوت که روش این طریقه علیه است نشسته بود ناگاه آرزوهای لاطائل بی ملاحظه تکشید و جمعیت
با زوشت بعد از مدتی چون بعنایت الله سبحانه بجمعیت آورده دید که آن آرزوها مانند مگسان ناتمام
بیرون برآمده و با القا کننده همراه برفتند و خانه را خالی گذاشتند آنوقت معلوم گشت که این آرزوها
از بیرون آمده بودند از درون برخاسته از منافی بندگی بود با جمله هر وسواسی که منشأ آن نفس اماره است
منحوس است و هم قاتل و منافی مقام بندگی است و هر وسواسی که از بیرون آید اگرچه القای شیطانی بود
از ما نفس ما خلیه است که با سهل علاج زوال پذیر است قال الله تبارک و تعالی ان کید الشیطان
کان ضعیفا بلای ما نفس ما است و دشمن جانی ما همصاحب ما دشمن بیرونی مدد او بر ما استیلا می یابد
و با تمامت اعدا را از جا میبرد ما لم ترین یا نفس اماره است که دشمن بخواه خود است و همت او
اهلاک نفس خود است متمنای او معصیت حضرت رحمان است جل سلطانه که مولی و مولی النعم اوست و
الطاعت شیطان که دشمن جانی ولیست باید دانست که تمیز در میان مرض ذاتی و مرض عارضی فساد
داخلی و فساد خارجی بسیار متعذر است مبادا ناقص بابن زعم خود را کامل گیرد و مرض ذاتی خود را مرض
عارضی انگارد و در خسارت ماند ازین تردد نوشتن این حرجات ناگزیر و اظهار آنچه مستحسن نمی نماید
نزدیک به نوزده سال است که درین اشتباه بودم و فساد ذاتی را از فساد عارضی مختلط می یافتم در نهایت
حضرت حق سبحانه حق را از باطل جدا ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی تمیز گردانید لله سبحانه
الحمد والمنه علی ذلک و علی جمیع نعمائه یکی از حکمتهای اظهار این قسم اسرار آن است
که کوته نظری از کاملی را بوجود این نوع آرزوها که بیرونی اند ناقص ننگارد و از برکات او محروم نماند بسبب حرمان
کفار از دولت تصدیق انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات وجود این قسم صفات بوده است درین بزرگواران
فقالوا ابشر یهدوننا و آنچه فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی عارف را بعد از زوال مرادات
وابسته از وی مرادات صاحب اراده میسازد و اختیار بدست وی میدهد تفصیل این سخن ان شاء الله تعالی در جای دیگر
بیان یابد الله سبحانه خواهد شد بوقت مناسبت آن نیکو روشن علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب پنجاه و ششم بملا صالح کولابی در بیان آنکه کیفیت تصدق بارواح موتی چگونه است. الحمد لله

و سلام علی عباده الذین اصطفی روزی بخاطر آمد که بروحانیت بعضی از اقارب های خود تصدق کرده شود

در اثنای آن ظاهر گشت که باین نیت آن میت مرحوم را فرح و سرور حاصل شد و خرم و شادمان گشت بعد

از چندی وقت بخاطر آمد که آن صدقه را اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی

آله الصلوة والسلام تصدق رسانید و چنانچه عادت بود و بعد از آن بروحانیت آن میت

نیت کرده آید درین زمان در آن میت ناخوشی و اندوه احساس نمود و کلفت و کدورت ظاهر شد ازین

حال تعجب تمام رو داد و وجه ناخوشی و کلفت ظاهر نشد با وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه از آن تصدق

بآن میت رسید و فرح و سرور دیگر ظاهر گشت و همچنین روزی پاره مبلغ نذر آن سرور نمودم علیه الصلوة

والسلام و سایر انبیای کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز در آن نذر داخل ساختم و طفیلی آنحضرت ساختم

مرضی آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعضی اوقات که درود می فرستادم مرضی آن سرور در آن

ظاهر نشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات با وجود آنکه معلوم شده است که اگر بروحانیت یکی تصدق

کرده سائر موتی را شریک سازد بهمه برسد و از آن شخص که بنیت او داده بود هیچ نقصان نکند ان

ربک واسع المغفرة باین تقدیر وجه ناخوشی و عدم رضا چه بوده است این اشکال خدشه داشت آخر الامر

بفضل خداوند جل شانه ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بی شرکت بمیتی داده شود

آن میت از جانب خود بطریق تحفه و هدیه آن صدقه را در ملازمت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام خواهد

برد و بوسیله آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه خود نیت آن سرور کند علیه و علی آله الصلوة

والسلام میت را چه نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب آن صدقه است و در صورت

عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فیوض اتحاف و اهدای آن صدقه است از

نزد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین هر شخصی را که شریک سازند همین نسبت کائن

است که در شرکت یک درجه ثواب است و در عدم شرکت دو درجه که آن میت از جانب خود بآن بزرگ رساند و نیز

معلوم گشت که هدیه و تحفه که غریبی بخدمت بزرگی ببرد بی شرکت احدی اگرچه طفیلی باشد آن تحفه را گذرانیدن

بهتر است یا با شرکت شک نیست که بی شرکت بهتر است و آن بزرگ برادران خود را از نزد خود مدد بهتر است

فرع حسنی ... علمای ...

اگر قبول افتد

در اموات ... تصدق ...

از آنکه انعکس بعضوے دیگران را دخل میسازد وال اصحاب که در رنگ عیال آنسرور اند علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات ایشانرا که بطفیل دخل هدیه آنحضرت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات ساخته میشود مرضی ومقبول
مینماید مطلب تعارف است که در هدیات مرسومه اگر با بزرگے او وان او اشتراک سازند از ادب دور واز رضاے
او بعید مینماید واگر خدمه او را طفیلی او ساخته هدیه فرستند مرضی می آید که اعزاز خدمه اعزاز اوست
معلوم شد که بیشتر رضامندی مولی در افراد صدقه است نه در اشتراک صدقه اما باید که هرگاه صدقه
بهیت نیت بکند اول باید که به نیت آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام هدیه جدا سازد بعد ازان
بهیت تصدق کند که حقوق آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام فوق حقوق دیگران است ونیز
برین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطفیل آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والتحیات این فقیر در بعضی صدقات
موتے که در تصحیح نیت خود را عاجز مے یابد علاجی به ازین نمی یابد که آن صدقه را به نیت آنسرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام تعین نماید وآن نیت را طفیلی ایشان سازد امید است که به برکت توسط ایشان
قبول افتد فرموده اند که صلوة آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام اگر با ریا وسمعه ادا کرده شود مقبول است
وبه آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام از او وصول است اگرچه ثواب آن بصلوة فرستنده نرسد که ثواب
اعمال مربوط به تصحیح نیت است واز برای قبول آن حضرت که مقبول ومحبوب است بهانه کافی است کریمه
وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا در شان آنسرور نازل است عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهٖ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ وَعَلٰى جَمِيْعِ اِخْوَانِهِ الْكِرَامِ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمَلٰئِكَةِ الْعِظَامِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامِ

مکتوب بست وهم بسیادت پناه میر محب الله در بیان فهم کردن بعضے کلمات قدسی آیات
قرآنی وسابقا چون از قصور فهم در بعضے از کلمات قدسی آیات قرآنی خارشه وتردد پیدا میشد ودر تطبیق آن
عاجز میگشت در دفع وساوس بعنایت الله سبحانه به ازین علاج نمی یافت که با خود میگفت که این
نظم قرآنی را بکلام خدا جل شانه اعتراف مینمائے وایمان بآن دارے یا نه اگر ایمان نداری کافری و
واز مبحث خارجی واگر ایمان بان دارے پس قصور در فهمیدن تست نه در نظم قرآنی که کلام خالق ارض
وسموات است ومبدع عقول وادراکات است وچون بفضل خداوند جل سلطانه ایمان بحقیقت کلام ربانی
حاصل بوده آن وسوسه بی تردید مضمحل وناچیز میگشت واز تردد نجات می یافت درین اوان بفضل

الله سبحانه کار تا باینجا رسیده است که در نظم قرآنی هر محلے که انجا از قصور ادراک گنجایش تردد و خدشه است
همان محل باعث ازدیاد ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطه ظهور اعجاز است در فرقان و آن
اغلاق را از شعب اعجاز تصور مینماید و آن اشکال را از کمال بلاغت و براعت محمول میدارد که بشر در فهم
آن عاجز است آن قدر ایمان که در نافهمیدن قرآن حاصل است در فهمیدن آن که از انحای اعجاز کشاده است
که در فهمیدن نیست سبحان الله همین نافهمیدن جمعے را بضلالت میبرد و بانکار کلام حق میرساند جل و علا
و بعضے را همین نافهمیدن سبب کمال ایمان بقرآن میگردد و بهدایت می آرد يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا
وَّيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ

مکتوب سی ام بسیادة و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیان عروج مراتب اصول و مراتب عبادات

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ بیت
پایهٔ آخر آدم است و آدمی · گشت محروم از مقام محرمی
گر نگردد باز مسکین زین سفر · نیست از وی هیچکس محروم تر ·
و چون بعنایت الله سبحانه او را عروج باصول خود که او در رنگ ظل است مر آن اصول را واقع شود در هر اصلے از اصول اول مرتبه فنای است
در آن اصل و بعد از آن بقا بآن و باین فنا و بقا اطلاق انا بوی و از ان ظل زائل گشته بر آن اصل که
فنا و بقا او را در وی حاصل گشته است اطلاق خواهد یافت و خود را همان اصل خواهد دانست و همچنین
چون از ان اصل بکرم حق جل و علا او را عروج واقع شود باصلے که فوق آن اصل است و آن اصل ظل است
مر این اصل را فنا و بقا از ان اصل ورا در بین اصل ثانی حاصل خواهد گردد و اطلاق انا از اصل اول زائل
گشته باصل ثانی خواهد پیوست و خود را همان اصل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است اصل ثانی را
با اصل ثالث اگر عروج واقع شود اطلاق انا بران اصل ثالث قرار خواهد یافت که اصل ثانی ظل اوست و همچنین
در هر اصلے تحتانی که در رنگ ظل است مر اصل فوقانی را همین نسبت کاین است اگر بمحض فضل خداوندی
جل سلطانه عروج واقع شود و از ظل باصل گذرانند اطلاق انا از ظل باصل آن خواهد قرار یافت و
خود را همان اصل خواهد دانست ما شاء الله تعالی علی تفاوت درجات الاستعداد و این اصول با این
کثرت و با این رفعت اجزای او خواهند گشت تا قطره او را بحر خواهند ساخت و کاه را کوه خواهند گردانید
و چون این اصول اجزای او باشند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بهره کامل نصیب و خواهد شد

وکمال وجامع کمالات ان اجزا خواهد بود ازینجا فرق درمیان انسان کامل وسائر افراد انسان
توان شناخت که آن دریا محیط است وانها در رنگ قطره های محقر آن دریا لیس انها او را چه شناسند واز
کمال او چه دریابند خوش گفت آنکه چیست اینکه اولیای خود را کرامت کردی که هرکه ایشانرا شناخت ترا
یافت وتا ترا نیافت ایشانرا نشناخت وچنانچه درمیان انسان کامل وانسان ناقص بکثرت وقلت اجزا
تفاوتست درمیان طاعات وحسنات اینها نیز باندازه آن تفاوت است شخصی را که صد زبان بدهند
بان یکزبان یاد حق نماید جل وعلا ایمان ومعرفت وسائر کمالات را برهمین قیاس باید کرد رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا
نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَالصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ دَائِمًا وَّسَرْمَدًا وَّعَلٰى اٰلِهِ الْكِرَامِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ اِلٰى
يَوْمِ الْقِيَامِ

مکتوب سی وهشتم بملا بدر الدین در تحقیق عالم ارواح وعالم مثال
وعالم اجساد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم
مثال بوده است بعد از مفارقت از بدن باز بعالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در عالم مثال خواهد بود
در رنگ المی که در خواب عالم مثال احساس نماید ونوشته بودند که این سخن شاخسار بسیار دارد اگر قبول
نماید فروع بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که انقسامات از صدق قلیل النصیب است مبادا که
شمارا براه غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه بضرورت باوجود موانع در تحقیق این مبحث نوشته آمد وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ
الْهَادِيْ اِلٰى سَبِيْلِ الرَّشَادِ آنچه را عالم ممکنات را سه قسم قرار داده اند عالم ارواح وعالم مثال وعالم
اجساد وعالم مثال را برزخ گفته اند درمیان عالم ارواح وعالم اجساد ونیز گفته اند که عالم مثال در رنگ مرات است
مر معانی وحقایق این هر دو عالم را که معانی وحقایق اجساد وارواح در عالم مثال بصورلطیفه ظهور می یابند
دانجا مناسب هر معنی وحقیقتی صورتی وهیئتی دیگر است والعالم فی حد ذاته متضمن صور وهیئات واشکال نیست
صور واشکال سوای آن عوالم دیگر منعکس گشته ظهور یافته است در رنگ مرات است که فی حد ذاتها متضمن هیچ
صورت نیست اگر دروی صورت کاین است از خارج آمده است چون این سخن معلوم شد بدانند که روح پیش از
تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است وبعد از تعلق ببدن اگر تنزل نموده است بعالم
اجساد بعلاقه حبی غروه آمده است بعالم مثال کاری ندارد نه پیش از تعلق ونه بعد از تعلق پیش ازین نیست

و بصد زبان یاد حق نماید فضل وعطای حق نسبت وا رو بان شخص را که وی را یک زبان بود وم

که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضی از احوال خود را در مرآت آن عالم مطالعه می نماید و حسن و قبح احوال را
از انجا معلوم می سازد چنانچه در واقعات و منامات این معنی واضح ولایح است و بسا است که بی اخذ از حس غایب
شود این معنی احساس نمی کند بعد از مفارقت از بدن اگر روح علوی است متوجه فوق است و اگر سفلی است گرفتار
سفل است اما عالم مثال کاری ندارد و عالم مثال از برای دیدن است نه از برای بودن جای بودن عالم ارواح
است یا عالم اجساد و عالم مثال پیش از مرآت اینها و عالم نیست چنانچه گذشت و المی که در خواب در عالم مثال
احساس نموده می آید صورت و شبح آن عقوبت است که برای آن مستحق گشته است و از برای تنبیه او این معنی را
بروی ظاهر ساخته اند و عذاب قبر ازین قبیل نیست که حقیقت عقوبت است نه صورت و شبه عقوبت و نیز المی که در
خواب احساس نموده می آید اگر فرضا حقیقتی هم داشته باشد از قسم المهای دنیوی خواهد بود و عذاب قبر از عالم
عذاب اخروی است شتان ما بینهما چه عذاب دنیوی بالنسبة بعذاب اخروی اعاذنا الله سبحانه هیچ
مقداری و اعتباری نیست اگر شراره از آتش دوزخ در دنیا افتد همه را پاک بسوزد و متلاشی گرداند عذاب
قبر را در رنگ عذاب خواب انگاشتن از عدم اطلاع است از صورت عذاب و نیز منشاء این اشتباه توهم مجانست
عذاب دنیا است با عذاب آخرت و این باطل است بین البطلان سوال از کریمه اللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ
حِیْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِیْ لَمْ تَمُتْ فِیْ مَنَامِهَا الخ مفهوم میشود که توفی انفس چنانچه در موت است
در خواب است نیز عذاب یکی را از عذابهای دنیا شمردن و عذاب دیگری را از عذابهای آخرت گفتن کدام وجه است
جواب توفی در نوم ازان قبیل است که شخصی از وطن مالوف خود بشوق و رغبت از برای سیر و تماشا بیرون آید
تا فرح و سرور حاصل کند و خرم و شادان بوطن خود باز رجوع نماید و سیرگاه او عالم مثال است که متضمن
عجائب ملک و ملکوت است و توفی موت نه چنین است که انجا هدم وطن مالوف است و تخریب بنای معمور آنجا است
که در توفی نوم محنت و کلفت حاصل نیست بلکه متضمن فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کلفت
است پس وطن متوفای نوم دنیا بود و معامله که با و نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای موتی
بعد از تخریب وطن مالوف خود انتقال بآخرت نموده است و معامله با او از معاملات اخروی گشته من مات
فقد قامت قیامته شنیده باشند زنهار بکشوف خیالی و ظهور صور مثالی اعتقادات مقرره اهل سنة
و جماعت را شکر الله تعالی سعیهم از دست نه دهند و بخواب خیال مغرور نشوند که بجای متابعت

حقیقت عذاب قبر

این فرقه ناجیه متصور نیست نوبت طبعیها را موقوف داشته اگر آرزوهای نجات دارند بجان و دل
در اتباع این بزرگواران کوشند خیر بشر است ما علی الرسول الا البلاغ انبساط عبارت شما مرا در توهم انداخته است
که نزدیک است که این تخیلات شما را از تقلید این اکابر بیرون آرد و تابع کشفیات خود سازد نعوذ
بالله سبحانه منها ومن شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا شیطان دشمن
قوی است واقف باشند که از صراط مستقیم لیس کوچها نیند از مدت مفارقت تا یکسال هم کشیده است
چه بلا است در آن احتیاطها کرد و التزام متابعت سنت و اهل سنت نمود و محض نجات در تقلید این
بزرگواران مسکین دیگر همه فراموش گشت که تخیلات خود را مقتدای خود گردانیده شناختها را بروی
منفرد ساختند احتمال ملاقات ما بجهت سفر بسیار بعید می نماید چنان زندگانی نمایند که رشته امید نجات
گسسته نشود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب سی و دوم** بمقصود علی در بیان آنکه خطرات
که از اسباب وصل گفته اند باندازه تجلی صوری است و در تحقیق حقیقت کثرت وهمیه ما نیاسب نک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که روی این راه دانی رسید که از هجوم خطرات
پریشانم گفت مقتضای وهو علی کل شیء محیط چون احاطه و شمول مطلوب معلوم است خطره را از اسباب
وصل باید شمرد نه از موجبات فصل و پیوسته ابواب این راه مفتوح باید داشت و بر دل زدن غفلات را
مسدود این سخن باندازه تجلی صوری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین موطن اگر وصل
است هر چند فی الحقیقت فصل است باعتبار صورت است و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع مباعده است
هم بملاحظه صورت کاین و این تجلی نزد اکابر این راه از حیز اعتبار ساقط است که مقتضی وجود سالک نیست
و نیز محق و مبطل درین تجلی شریک اند جوکیه هند و فلاسفه یونان نیز ازین تجلی باخبر اند و از علوم و معارف
این موطن محظوظ و ملتذ غایة ما فی الباب محق را این دولت از راه صفای قلب حاصل میشود و مبطل را از
راه صفای نفس ناچار آن هدایتی برد و این بضلالت آرد اما هر دو گرفتار صورت اند و از معنی بیخبر
بیت صورت پرست غافل معنی چه داند آخر گو با جمال جانان پنهان چه کار دارد لیکن محق را احتمال
نجات از صورت کاین است و مبطل منهمک در صورت است بی التزام ملت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات

خلاصه از گرفتاری صورت محال است و ایضاً تجلی صوری دخل در علم است لیکن چون حال و ذوق
دوری پرتوی انداز در تعلم حال نمیگردد و نیز در تجلی شهود کثرت است لیکن بعنوان مظهریت وحدت
شهود کثرت بهر عنوان که بود وبال و روبال است باید که در نظر باطن از کثرت و شهود کثرت نامی و نشانی
نماند و شهود جز واحد حقیقی هیچ نبود تا فنا که قدم اول است درین راه میسر گردد زیرا که فنا عبارت
از نسیان ما سوی است از باطن پس کثرت را دران موطن چه مجال بود و شهود کثرت آنجا چه باشد
و خطره را که از اسباب وصل و از ابواب مشاهده گفته است مراد ازان وصل و مشاهده صوری است که عین
مفارقت و دوری است زیرا که وصل که نزد اکابر این طائفه علیه معتبر است در مقام بقا بالله حاصل است
که بعد از فنا و نسیان جمیع ما سوا حاصل میگردد و وجود خطره منافی آن دولت است و حصول وسوسه مانع
آن منزلت در مقام فنا که در ابتدای آن وصل است خطره نوعی منتفی میگردد که اگر بتکلف ما و شما دهند یاد نکند
بواسطه نسیانیکه او را از ما سوای حاصل گشته است نوشته بودند وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيْطٌ بیان
احاطه باین عبارت نیامده است اما که از کلام مولدین است چه تعدیه احاطه در کلام مجید بکلمه علی بسیار آمده
و متعارف در عبارت فصیح عرب تعدیه احاطه بکلمه با است قال الله تبارک و تعالی وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ مُحِيْطًا قال الله تعالی اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيْطٌ ظاهر این عبارت را از قرآن خیال
کرده بطریق استشهاد آورده نه چنین است بیان این معنی در کلام مجید بعبارات دیگر است چنانچه گذشت
و ایضاً نوشته بودند کثرت وهمی و تعدد اعتباری نوعی مستور گشته است که اکثر علما تعدد وجود را غلط فهمیده
از مغز بپوست و از لب بقشر قناعت نموده اند کثرت و تعدد هر چند وهمی و اعتباری است اما چون بصنع
و ایجاد خداوندی جل سلطانه پیدا گشته است متقن و مستحکم است و معامله دنیویه اخرویه بوی مربوط و آثار
خارجیه بروی مترتب هر چند وهم و اعتبار مرتفع شود ارتفاع این کثرت و تعدد ممنوع است چه عذاب و
ثواب دائمی و اخروی که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام ازان خبر داده است منوط بکثرت است
و مربوط بتعدد و حکم بارتفاع کثرت و تعدد نمودن دخول الحاد و زندقه است اَعَاذَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عن ذلک
پس صوفیه علیه و علمای کرام هر دو بثبوت و استمرار این کثرت و تعدد قایل اند و معامله اخروی ابدی
بوی مربوط میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از نظر صوفیه مرتفع میگردد از وهمی و اعتباری

ـسے یابند و چون در نفس الامر مرتفع نمیشود هر چند از شهود مرتفع شود و علما آنرا موجود میدانند پس نزاع فریقین
راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق در معنی هر کلام باندازه دریافت خود حکم کرده است صوفیه اعتبار شهود
نموده اند و ارتفاع شهودی را ملاحظه نموده حکم بوهمی اعتباری کرده اند و علما ملاحظه ثبوت و استقرار نفس
امری و را کرده حکم بوجود او فرموده لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا این معنی را این فقیر در مکتوبات و رسائل خود بتفصیل
بیان نموده است و نزاع فریقین را راجع بلفظ داشته اگر خفای مانده انجا رجوع باید فرمود نظر علما نزد این فقیر
بصواب است که مطابق نفس امر است و نظر صوفیه باعتبار سکر و غلبه حال است ستارها در روز مختفی
است و در نفس امر ثابت اند و از شهود مستور حکم بثبوت ستارها اقرب بصواب است از آنکه ملاحظه عدم
شهود آنها نموده حکم بعدم وجود ستارها نمایند علما که بوجود کثرت قائلند مقصود ایشان ابقاء شریعت است
که مبنای آن بر تعدد است و اجرای وعد و وعید صاحب شریعت که بی کثرت متصور نیست و صوفیه نیز باین معنی
معترفند هر چند بتکلف تطبیق آن شریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بی تکلف صادق است و بتحقیق
مطابق و هیچ غبار و کدورت ندارد و اثبات وجود مستقل بتمیز نمایند تا گنجایش سخن بود و شرکت آنجناب
بید الله تعالی وجود ضعیفی مفاض و مستعار از غیب اثبات مینمایند چه جای تخطیه است لعلما که اکابر دین اند
نسبت غلط نمودن غلط محض و محض غلط است ما داسی ماندگان دین و شریعت را از علما گرفته ایم و مذهب و ملت
را از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجایش طعن بود اعتماد از شریعت و ملت مرتفع گردد و لهذا
طاعن سلف را ضال و مبتدع گفته اند و طعن او را از اسباب تضلیل و تشکیک دین شمرده ببطلان او حکم
کرده نوشته از مغز بپوست قناعت نموده ما ناکه صور را مغز خیال کرده و تنزیه را پوست چه دعوت
و گرفتاری علما بتنزیه است و شهود و مطلوب صاحب تجلی صوری صور و اشکال انصاف باید داد که کدام گرفتار
مغز است و کدام بپوست وا مانده است وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ رَبَّنَا
آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا والسلام اولاً و آخراً مکتوب پنجاه و سیوم
بملا شمس ود یافته در بیان تحقیق این سخن شیخ شرف الدین یحیی منیری که گفته تا کافر نشود و سر برادر نبرد
و باد در خود حبت نشود مسلمان نشود ملا شمس استقامت باشید پرسید بود که شیخ المشایخ شیخ
شرف الدین یحیی منیری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا کافر نشود مسلمان نشود و تا

سالک سر برادر خود را نبرد مسلمان نشود و تا برادر خود جفت نشود مسلمان نشود مراد ازین کلمات
چیست بباید که مراد از کفر کفر طریقت است که عبارت از مرتبه جمع است که موطن استتار است و مقام عدم
امتیاز است میان حسن اسلام و قبح کفر بلکه چنانکه اسلام را مستحسن میداند کفر را آنجا نیز حسن مے یابد
و هر دو را مظاهر اسم الهادی و اسم المضل مافیه از هر دو حظ میگیرد و لذت میکرد و این آن کفر است که متصوف
از ان خبر داده است و در ان بوده است و بران مرده که گفته شعر کفرت بدین الله و
الکفر واجب : لدی و عند المسلمین قبیح شطحیات مثل قول انا الحق و قول سبحانی
و قول لیس فی جبتی سوی الله همه ثمار آن شجره جمع اند که منشاء آن استیلای حب غلبه محبت محبوب
حقیقی است که غیر محبوب از نظر شان مستور گشته است و مشهود جز محبوب نمانده این مقام مقام جهل است
و مقام حیرت است نیز اما آن جهل است که محمود است و آن حیرت است که مطلوب است و چون لعنایت الله سبحانه
از مرتبه جمع بلند تر سیر واقع شود و علم با این جهل جمع شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا
شود و از سکر بصحو آید دولت اسلام حقیقی ظهور فرماید و حقیقت ایمان میسر آید این اسلام و ایمان از
زوال محفوظ است و از طریان کفر مامون و در ادعیه ماثوره آمده است اللهم انی اسالک ایمانا
لیس بعده کفر این همان ایمان است که از زوال محفوظ است کریمه اَلَاۤ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ
عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ نشان حال اهل این ایمان است چه ولایت بے این ایمان متصور نیست هر چند
در مرتبه جمع هم اطلاق اسم ولایت میتوان نمود اما ناقص و قصور همه وقت دامنگیر آن مرتبه است چه کمال مر
ایمان و معرفت است نه در کفر و جهل هر کفر و جهل که باشد لیس است آمدیم آنچه شیخ گفته تا کفر طریقت متحقق
نشود باسلام حقیقت مشرف نگردد و آنچه گفته که تا برادر خود را نکشد مسلمان نشود مراد از برادر همزاد و شیطان
داشته که قرین اوست و همیشه او را دلالت بشر و فساد مینماید در حدیث آمده است علی قائله الصلوة
و السلام که هیچ بنی آدم نیست مگر آنکه او را قرینی از جن است پرسیدند یا رسول الله شما را قرین
هست فرمودند هست اما خدا تعالی مرا بروی اعانت داده است که از شر او سالم مانده ام این تقدیر است
که لفظ فاسلم که در حدیث واقع شده است بصیغه متکلم روایت کرده شود و اگر بصیغه ماضی روایت کرده شود
معنی چنان میشود که آن قرین من مسلمان شده است معنی اخیر مشهور است و کشتن آن قرین عبارت از اعدام

الفیاد دوست و خوار و زار دشمن است اما سوال آدمی باوجود عقل ... است چرا مغلوب آن شیطان
میگردد و بدلالت سوء او مسارعت مینماید و مرتکب نامرضیات حق جل شانه میشود جواب شیطان فتنه
و بلا است که حضرت حق سبحانه وتعالی از برای ابتلا و آزمایش عباد و مسلط ساخته است و او را از نظر ایشان
مستور فرموده است و بر احوال و ایشان را اطلاع نداده و او را بر احوال ایشان مطلع گردانیده است
و در رگ و پوست ایشان رنگ خون جاری داشته سعادتمندی باشد اگر بدیگر چنین بلا بحفظ خداوند
جل شانه محفوظ ماند معهذا حضرت حق سبحانه وتعالی در کلام مجید کید او را ضعیف یاد فرموده است
و سعادتمندان را دلیر ساخته بلی با عانت خداوندی جل سلطانه شیطان را با تسلط حکم روباه دارد
و بی امداد و فضل او شیر درنده است ۵ تو مرا دل ده و دلیری بین روبه خویش خوان و شیری بین
جواب دیگر آنکه شیطان از راه هواهای آدمی میدرآید و مشتهیات او را دلالت مینماید و یار را باعانت
نفس اماره که دشمن خانگی است بروی نصرت می یابد و او را منقاد خود میسازد و لیکن شیطان خود هم
ضعیف است کسیکه دشمن خانگی کار خود میکند فی الحقیقت بلای ما اماره است که دشمن جانی ما است
هیچکس دشمن خود نیست مگر این خسیس دشمن دیرینه با امداد او کار خود میکند پس اول شر نفس خود را باید برید
و از انقیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زار باید داشت ... در دشمنی این جهاد بریده خواهد شد
و خوار و زار خواهد گشت حجاب ما هیچکس نفس این کس است ... از حیث است که از در تشبیر
در دعوت مینماید و از صراط مستقیم سبیل میخواند بعد از انقیاد نفس و فرار این دشمن شاید با امداد خداوند
جل سلطانه با سهل وجوه مقصود است إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ اشارت بدین است مراد آن عباد را
که از قید نفس آمده اند و بعبادت معبود حقیقی ساخته والله سبحانه الموفق و آنچه گفته تا بعاد حقیقت نشود
مسلمان نشود و تواند بود که از ما در ادعیه ثابته او را مراد داشته باشد که سبب ظهور وجود است در خارج
و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته بما در تعبیر آمده است عزیزی فرموده اند ... ای ماها ان ذمه
اعیان مراد از عین ثابته خود داشته و پدر آن اسم الهی راجل سلطانه خواسته که عین ثابته ظل و عکس
وی تواند اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جل شانه در خارج بتوسط آن عین ثابته گشته است تعبیر
از آن ظهور بولایت نموده بالجمله مادر میگویند و عین ثابته میخواهند این عین ثابته را التعین جویند میگویند

زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که انرا تنزلات خمس گویند و حضرات خمس نیز گویند و تعین در مرتبه وجوب اثبات نمایند و سه تعین دیگر در مرتبه امکان ثابت میکنند و دو تعین وجوبی تعین وحدت و تعین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق باجمال و تفصیل علمیست و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینمایند تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین جسدی و چون عین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن وجوبی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان عین ثابته است که تعین وجوبی دارد و این شخص کا ظل است مر آن عین را لیس الا و این شخص از عالم وجوب دکا او را بعالم امکان ظهور داده است و جفت شدن بمادر یا بمعنی است که این تعین امکانی شخص با آن تعین وجوبی که حقیقت اوست متحد شود ع چو ممکن گرد امکان بر فشاند ٭ بجز واجب دگر چیزی نماند ٭ یعنی تعین امکانی او از نظر او مختفی شود و نامی خود را بر تعین وجوبی اطلاق دهد نه بمعنی که تعین امکانی فی نفس الامر بالتعین وجوبی متحد گردد که آن محال است و مستلزم الحاد و زندقه زیرا که معامله اینجا بشهود است اگر زوال تعین است بشهود تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشهود است بیت نه آن این گردد و نه این شود آن ٭ همه اشکال گردد بر تو آسان ٭ و چون آن شخص این تعین خود را با آن تعین متحد یافت امید دارد که گذشت ما از تلوثات امکانی وا رهد و بدولت اسلام و انقیاد در مرتبه وجوب مشرف گردد باید دانست که تنزلات خمس که گفته اند مجرد اعتبار اند در وجود و بکشف و شهود تعلق دارند نه آنکه فی الحقیقت تنزل و تغیر و تبدل است سبحان الله من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان صوفیه باندازه دید خود که متضمن سکر و غلبه حال است چیزها بر زبان می آرند ظواهر محمول نباید داشت و بتاویل و توجیه باید پرداخت فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها چون این سخنان قلق انگیز از بزرگی نقل کرده بعضرت و حل آنچه می نوشته شد والا این فقیر از امثال این سخنان مخالفت نماید و را سر نمید در پیوند و قبول آن مخالف نیست ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین الحمد لله رب العلمین اولا واخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما وسرمدا وعلی اله الکرام وصحبه

العظام الی یوم القیام **مکتوب سی و چهارم** بوالدهٔ میر محمد امین در ورود یافت
در نصیحت بنصیحتے که نموده می آید اول تصحیح عقائد است موجب آرای علمای اهل سنت و جماعت که فرقه
ناجیه اند شکر الله تعالی سعیهم بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضای احکام فقهیه ضروری است بانچه مامور اند از امتثال
آن چاره نبود و از انچه ممنوع اند از اجتناب آن گذر نماز پنجوقت بے کسل و بے فتور برعایت شرائط
و با تعدیل ارکان در ان ادا باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب ادای زکوة هم چاره نبود امام اعظم رضی الله
تعالی عنه در زیور زنان نیز زکوة دادن فرموده است و اوقات خود را به لهو و لعب نباید صرف کرد
و با مور لا یعنی عمر گرامی را تلف نباید نمود فکیف که با مور منهیه و محظورات شرعیه صرف کرد و بسرود و نغمه
رغبت نکنند و بالتذاذ آن فریفته نگردند که آن سمی است عسل اندوده و زهریست شکر آلوده و از غیبت
و سخن چینی مردم خود را محفوظ دارند که وعید ها شرعی در باب ارتکاب این دو ذمیمه وارد است و از دروغ
گفتن و بهتان بستن نیز اجتناب ضروری است که این دو رذیله در جمیع ادیان حرام است و مرتکب آنها
بوعید ها موعود است و ستر عیوب خلق و ذنوب خلایق و از زلات ایشان درگذرانیدن و عفو کردن از عزائم
امور است و بر مملوکان و زیردستان مشفق و مهربان باید بود و بتقصیرات ایشان مواخذه نباید نمود و بمقتضای
و بے تقریب این نامرادان را زدن و دشنام کردن و ایذا رسانیدن نامناسب و نا ملائم است و بتقصیرات
خود نظر باید کرد که نسبت بجناب قدس خداوندی جل سلطانه هر ساعت بوقوع می آید و او تعالی بمواخذه آن
تعجیل نمیفرماید و منع رزق نمی نماید و بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان احکام فقهیه اوقات خود را مستغرق ذکر الهی
جل شانه باید ساخت و بنهجی که طریق ذکر را اخذ نموده اند بعمل باید آورد و منافی آن هرچه باشد آنرا
دشمن خود انگاشته از ان اجتناب لازم باید دانست **بیت** هرچه جز ذکر خدای احسن است ٭ گر شکر
خوردن بود جان کندن است ٭ بشما در حضور هم گفته شده است که هر چند در امور شرعیه احتیاط
کرده می آید در مشغولی می افزاید و اگر مداهنه در احکام شرعیه خواهید نمود حلاوت و التذاذ مشغولی برباد
خواهید داد زیاده چه نویسد والله سبحانه اعلم **مکتوب سی و پنجم** بمرزا منوچهر در تعزیت و نصیحت
و اهتمام شأن بے وداد یافته ٭ حضرت حق سبحانه و تعالی برخوردار سعادت اطوار را خوشوقت و بجمعیت
دارد و حزن و اندوه ما مضے را در حق ایشان باحسن وجه تلافی فرماید لے فرزند زمان عنفوان

شباب چنانچه اوان هوا و هوس است زمان تحصیل علم و عمل است نیز عملی که بمقتضای شریعت غرا در
اوان با وجود استیلای موانع شهوانیه و غضبیه نفسانیه بوجود آید باضعاف مزیت و اعتبار و اعتداد دارد ازان
عملی که در غیر این اوان بوقوع آید چه وجود مانعی که باعث رنج و محنت است شان آنرا باسمان
برده است و عدم مانعی که مستلزم عدم کد و کره است معامله آنرا بزمین انداخته ازینجاست که خواص بشر
از خواص ملک افضل آمده که طاعت بشر مقرون بموانع است و عبادت ملک بی مزاحمت موانع و قدر اعتبار
و اعتداد سپاهیان در اوان استیلای اعدا است که موانع دولت اند اندک تردد ایشان را آنوقت باضعاف
مزیت و اعتبار دارد از تردد بسیار ایشان که در غیر این وقت بوقوع آرند و معلوم است که هوا و هوس مرضی
اعدای الله است که نفس و شیطان باشند و علم و عمل بمقتضای شریعت غرا مرضی حضرت رحمان جل سلطانه
از فطانت و زیرکی دور است که اعدای مولی را راضی دارند و مولی که مولی نعم است در سخط باشد والله
سبحانه الموفق مکتوب شصت و هشتم بجناب میر محمد نعمان ورود یافته در رفع شبهات منکران عذاب قبر
الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى جمعی در عذاب قبر که باحادیث صحاح مشهوره بلکه بآیات
قرآنی نیز ثابت شده است تردد دارند بلکه نزدیک است که استحالت و انکار آن جزم نمایند متمسک
ایشان احساس احوال موتای غیر مدفون است بر نهج واحد و بر نسق اعتدال و استقامت که
منافی تعذیب و ایلام است که تذبذب و اضطراب از لوازم آنست جواب حل این اشکال آنست که حیات
عالم برزخ که موطن قبر است نه از قبیل حیات دنیوی است که حرکت ارادی و احساس هر دو لازم آنست
که انتظام این نشاه مربوط باین دو امر است و در حیات برزخ حرکت هیچ در کار نیست بلکه منافی آن
نشاه برزخی است احساس فقط آنجا کافی است که وجدان الم و عذاب نماید پس حیوة برزخ گویا نصف
حیوة دنیوی است و تعلق روح ببدن آنجا نیز تعلق روح است ببدن که در نشاه دنیوی بوده است
که موتای غیر مدفون را بحیوة برزخی احساس عذاب و الم نماید و هیچ حرکتی و اضطرابی بحیوة برزخی آنجا
نبود تا ... مخبر صادق فرموده است صادق باشد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها
آنچه گویم ... ماده این اشکال و امثال این اشکال آنست که طور نبوت ورای طور عقل و فکر است امور یکه
عقل در ادراک آنها قاصر است اثبات آن امور بطور نبوت نموده می آید اگر عقل کفایت میکرد انبیا

برای چه مبعوث می گشتند صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علیهم اجمعین و عذاب
اخروی را چرا بعثت ایشان مربوط می ساختند قال الله تبارک وتعالی وَمَا كُنَّا
مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا عقل حجت است اما حجت بالغه نیست و در حجت
بالغه بعثت انبیا مختوم گشته است علیهم الصلوات والتسلیمات و زبان عذر مکلف را بسته
قال الله تبارک وتعالی رُسُلًا مُّبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَى
اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا و چون ادراک عقل را در بعض امور قصور
ثابت شد پس جمیع احکام شرعیه را بمیزان عقل سنجیدن مستحسن نباشد و فی الحقیقة التزام تطبیق آن حکم
باستدلال بود و انکار طور نبوت باشد اعاذنا الله سبحانه عن ذلک اول فکر ایمان
برسل باید کرد و تصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانسته شود و بوسیله
آن از ظلمات شکوک و شبهات خلاصی میسر آید اصل را معقول باید ساخت تا فروع بیتکلف
معقول معلوم گردند هر فرعی را بی اثبات اصل معقول ساختن بسیار متعسر است و اقرب طرق بوصول
این تصدیق و حصول اطمینان قلب ذکر الهی است جل سلطانه قال الله تبارک وتعالی اَلَا
بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ طُوْبٰى لَهُمْ وَحُسْنُ مَاٰبٍ
مراد نظر و استدلال این مطالب عالی را نرسید و در دو رست ع پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود باید دانست که متابعت انبیا بعد اثبات نبوت ایشان و بعد از تصدیق
رسالت شان علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از استدلال است و تقلید او در مضمون این احکام
در متوقف عین استدلال است مثلا شخصی که اصل را باستدلال ثابت نموده در متفرعات فروع که بداو
اصل ثابت کرده اند همه مستند بآن استدلال خواهد بود و باستدلال اصل اثبات جمیع فروع مستدل خواهد
بود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ هَدٰىنَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدٰىنَا اللّٰهُ لَقَدْ
جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى مکتوب بیست
و هفتم بمولانا محمد طاهر بدخشی در وجود یافته در بیان آنکه هر چه از جمیل مطلق سبحانه آید جمیل بود
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ دَائِمًا وَعَلٰى كُلِّ حَالٍ بود و اگر چه بصورت جلال نماید اما فی الحقیقت

جمال ایشان شد این سخن بر قبول محمول باشد و بر تقوه صرف نشود که تمام حقیقت وارده سراسر مغز است گفته
و نوشتن بهست نباید اگر در دنیا ملاقات میسر شود فبها والا معامله آخرت نزدیک است بشارت المرء
مع من احب بتسلی بخش مهجوران است صحیفه شریفه که مصحوب درویش محمد علی کشمیری ارسال داشته
بودید رسید و بآنچه نوشته بودند اطلاع یافت در جواب آنچه بمقتضای وقت گنجید نوشته فرزندان
در هندوستان بجمعیت باشند و در مکان خود ثابت بوند و بقضای او تعالی راضی باشند **مکتوب سی و هشتم**
ورود یافته بملا ابراهیم در جواب سؤال وی از معنی حدیث ستفترق امتی و در جواب بعض فقرها باید دانست
که مراد از قول آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که در حدیث تفرق این امت بهفتاد و دو فرقه
واقع شده است کلهم فی النار الا واحدة دخول ایشان است در نار بکشش ایشان است و عذاب
آن نه خلود در نار و دوام در عذاب ایشان که منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایة ما فی الباب چون
باعث دخول ایشان در نار معتقدات سوء ایشان است ناچار همه ایشان داخل نار گردند و باندازه خبث
اعتقاد معذب گردند بخلاف آن یک فرقه که معتقدات ایشان نجات بخش از عذاب نار است و سبب اعمال شان
انیقدر است که اگر بعضی از ایشان ارتکاب اعمال سوء نکرده اند و آن اعمال بتوبه و شفاعت معفو نگردند جایز است
که بقدر ذنب بعذاب نار مبتلا گردند و دخول نار در حق ایشان متحقق گردد و پس در فرق دیگر دخول نار در حق
جمیع افراد آنها کاین است اگرچه خلود نبود و در حق این فرقه ناجیه دخول نار مخصوص ببعض است که ارتکاب
اعمال سوء نموده اند و در کلمه کلهم رمز است باین بیان کما لا یخفی و چون این فرقه مبتدعه اهل قبله اند
در تکفیر آنها جرأت نباید نمود تا زمانیکه انکار ضروریات نمایند و رد متواترات احکام شرعیه کنند و قبول ما علم
مجیئه من الدین بالضرورت نکنند علما فرموده اند اگر نود و نه وجه کفر ظاهر شود و یک وجه اسلام یافته
شود تصحیح این وجه باید نمود و حکم بکفر نباید کرد والله سبحانه اعلم و کلمته احکم و نیز باید دانست که مراد
از نصف یوم که فقرای این امت بیش از اغنیای آن امت ببهشت خواهند رفت پانصد سال دنیوی است
زیرا که یوم نزد حق جل و علا هزار سال است وَاِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّکَ کَاَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّوْنَ
شاید این معنی و تقدیر آن مدت مفوض بعلم الهی است جل شانه زیرا که روز و شب سال و ماه متعارف
متحقق شود و مراد از فقیر فقیر صابر است که التزام اتیان احکام شرعیه نموده است و از محظورات شرعیه

اجتناب فرموده اند در فقر درجات و مراتب است بعضها فوق بعض اعلای مراتب آن در مقام فنا حصول
می یابد که غیر از حق جل شانه همه را ناچیز گرداند و نسیان نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است
از آنکه بعضی از آن مراتب دارد دون بعض پس یافت وجود و فنا هر که فقر ظاهر هم دارد افضل است از آنکه
با فنا فقر ظاهر ندارد فافهم **مکتوب چهلم** بخدمت خواجه حسام الدین احمد ورود یافته در جواب طلب
مشورت اجتناب بسفر حج و توابع الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى احوال و اوضاع فقرا
انجد و مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم صحیفه شریفه که از روی
شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که
در یکی از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد مخدوما مکرما رفتن متعلقان بنظر نمی درآید
بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود و اگر ایشان جریده بروند بنظر مستحسن می درآید و امید است که بسلامت برسند
والامر الى الله سبحانه دیگر در باره سیادت ماب نوشته بودند که اطبا بضرر آن حاکم اند شفقت آثارا
هر چند امعان نموده می آید در نظر هیچ ضرری از آن نمی آید چیزی که یک ظلمتی از آنجا محسوس می گردد که
غیر ظلمت این ضرر است تا جهتش چه باشد بالجمله ضرر اطبا مفقود است والله سبحانه اعلم والسلام
مکتوب چهل و یکم بیکی از صالحات ورود یافته در نصایح ضروریه نسا و ضمن تاویل کریمه یا ایها
النبي اذا جاءك المؤمنات الآية قال الله تبارك وتعالى يا ايها النبي اذا جاءك المؤمنات
يبايعنك على ان لا يشركن بالله شيئا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن
ولا يأتين ببهتان يفترينه بين ايديهن وارجلهن ولا يعصينك
في معروف فبايعهن واستغفر لهن الله
ان الله غفور رحيم این کریمه در روز فتح مکه نازل شده است و آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام چون از بیعت رجال فارغ گشت شروع در بیعت نسا فرمود و بیعت آنحضرت
علیه و علی آله الصلوة والسلام نسا را بمجرد قول بوده است و هرگز دست آنحضرت علیه و علی آله الصلوة والسلام
بدست نسا اجانب نرسیده است و چون ذمائم اخلاق ردیه در نسا بالنسبه برجال بسیار بوده است
بنابر آن در وقت بیعت نسا شرایع زائده بر بیعت رجال در میان آورده است و از جهت امتثال

امر خدا و نهی چون سلطانه نسا را در الوقت نهی از ان نمائم فرموده است شرط اول سیچ چیزرا باو تعالی
شریک نباید ساخت چه در وجوب وجود و چه در استحقاق عبادت کسیکه اعمال و از شائبه ریا و سمعت
پاک نباشد فطلب المدد از غیر او تعالی ولو بالقول و ذکر اکمیل میسر نبود و الغرض از دایره شرک بیرون
نباشد و سوم و مخلص نبود و قال علیه وعلی اله وصحبه الصلوة والسلام الشرک
فی امتی اخفی من دبیب النمل التی تدب فی لیلة مظلمة علی صخرة
سوداء بیت لانه ای شرک مزن کان زنتان پای مورچه در شب تاریک سنگ سیه پنهان است.
قال علیه وعلی اله الصلوة والسلام واتقوا الشرک الاصغر قالوا ما
الاصغر قال علیه وعلی اله الصلوة والسلام الریا و تعظیم مراسم شرک و رسوم
کفر همه را قدم سخ است و شرک مصدق و تبیین از اهل شرک است و تشبث بمجموع احکام اسلام و کفر
مشرک تبری از کفر شرط اسلام است و بیزاری از شائبه شرک توحید و استمداد از اصنام و طاغوت در دفع
امراض استمداد که در جهلاء اهل اسلام شائع گشته است عین شرک و ضلال است و طلب حوائج از سنگها
تراشیده و تراشیده نفس کفر و انکار از وجوب وجود تعالی و تقدس قال الله تبارک وتعالی
حکایة عن حال بعض اهل الضلال یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا
از روی جهل که دارند باین استمداد ممنوع مبتلا اند و طلب فر بلیه از این اسمار سمی
بیانیه و باب مراسم شرک و اهل شرک گرفتار اند علی الخصوص بنیضه از نیک و بدالیشان در وقت
عروض نو حدث که در زمان هندیه سیتله معروفست مشهود و محسوس است اکثر زنی باشد که از دقایق
این شرک خالی بود و برهمی از رسوم آن در انجا اقدام نماید الا من عصمها الله تعالی و تعظیم نمودن ایام
متبرکه نمودن و رسوم بجا آوردن ایام رسوم متعارفه جهود رانیز مستلزم شرک و مستوجب کفرست چنانچه
در ایام دو کفار بیله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجامی آرند و عید خود میسازند
و هدایا بخانهای دختران و خواهران و در رنگ اهل شرک میفرستند و ظرفهای
نوسال [illegible] سرخ آنها را پر کرده میفرستند و انموسم را اعتبار

واعتناسیدیند همه شرک است و کفرست بدین اسلام قال الله تبارک و تعالی وما یؤمن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون وحیوانات را که نذر مشایخ میکنند و بر سر قبر های
ایشان رفته آن حیوانات را ذبح مینمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و درین
باب مبالغه نموده واین ذبیحه را از جنس ذبایح جن انگاشته اند که ممنوع شرعیست و داخل امور شرک ازین عمل
نیز اجتناب باید نمود که شائبه شرک دارد و وجوه نذر بسیارست چه درکار است که نذر ذبح حیوانی کنند
و ارتکاب ذبح آن نمایند و نذر با ذبح جن ملحق سازند و تشبیه بعبده جن پیدا کنند و از همین عالم است صیام
نسا که به نیت پیران و بی بیان نگاه دارند و اکثر نامهای ایشان را از نزد خود تراشیده روزهای
خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای هر روزه خاص وضع مخصوص تعین مینمایند
و تعین ایام نیز میکنند از برای صیام مطالب و مقاصد خود را باین روزه ها مربوط میسازند و توسل
این روزه ها از آنها حوایج میخواهند و روای حاجت خود را از آنها میدانند این شرکت در عبادت است
و توسل عبادت غیر حاجات خود را از ان غیر خواستن است شناعت این فعل آنکه باید دریافت
و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است که او تعالی فرموده الصوم لی وانا اجزی به یعنی صوم مخصوص
برای من است و غیر مراد ر عبادت صوم شرکتی نیست هر چند در همه عبادت شرکت با او تعالی جائز
نیست اما تخصیص صوم از برای اهتمام این عبادت است که بتاکید نفی شریک دران عبادت کردن است
و حیله است آنچه بعضی از زنان در وقت اظهار شناعت این فعل گویند که ما این روزه ها را برای خدا
نگاه میداریم و ثواب آنرا به پیران می بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعین ایام از برای صیام چه در کار است
و تخصیص طعام و تعیین اوضاع شنیعه مختلفه در افطار برای چیست اینها است که در وقت افطار ارتکاب
محرمات نمایند و افطار با مر حرام کنند و بی حاجت سوال و گدائی کنند و بآن افطار نمایند و قضای حوائج
خود را مخصوص با ارتکاب این محرم دانند این خود عین ضلالت است و تسویل شیطان لعین است
والله سبحانه العاصم و شرط دیدیم که در وقت بیعت نساء میان آورده اند نهی از سرقه بوده است
که از کبائر سیئات است و چون این وسمه در اکثر افراد زنان متحقق است و کم زنی باشد که از دقایق
این وسمه خالی بود نهی این وسمه شرط بیعت شان آمد زنان که اموال شوهران بی اذن شان

متصرف شوند و بے تحاشی تلف و خرج آن مینمایند دخل سارقان کردند و بکبیره سرقه متحقق باشند ایشیعنے در عموم نسا توان گفت که ثابت باشد و این خیانت در جمیع افراد شان نزدیک است که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه کاش ایشیعنے را سیئه شمرند و بد تصور نمایند هم استحلال نسبت باین سیئه در حق شان غالب است و خوف کفر از راه این استحلال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق جل شانه بعد از نهے شرک و زنا نهے از سرقه فرموده که این ذمیمه در حق شان بواسطه شیوع استحلال آن از این قدمی راسخ در کفر دارد و از سائر کبائر سیئات در حق ایشان منکرتر است و چون زنان را بواسطه تکرار اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان زائل میگردد دور نبود که در املاک غیر شوهران نیز تعدی تصرف نمایند و بے تحاشی در اموال دیگران خیانت و سرقه کنند نزدیک است که ایشیعنے باندک تامل واضح و لائح گردد پس متحقق شد که نهے سرقه در حق زنان از اهم مهمات اسلام آمد و بعد از شرک نسبت با ایشان قبح آن متعین گشت **تذییل** روزی حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین کیست یعنی بدترین دزدان کدام است عرض کردند نمیدانیم فرمایند حضرت شا فرمود علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که اسرق السارقین کسی است که از نماز خود میدزدد و ارکان نماز را تمام و کمال ادا نمی نماید ازین سرقه نیز اجتناب ضروری آمد تا از بدترین دزدان نباشد بحضور دل نیت نماز باید کرد که بے حصول نیت عمل صحیح نمود و قرات را درست باید خواند و رکوع و سجود را با اطمینان بجا باید آورد و قومه و جلسه را نیز با اطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید ایستاد بمقدار یک تسبیح در ایستادن درنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست بمقدار یک تسبیح در نشستن مکث باید نمود تا در قومه و جلسه اطمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در قطار سارقان داخل سازد و مورد وعید گرداند شرط ثالث که در بیعت نسا منصوص است نهے از زنا است تخصیص بیعت نسا باین شرط بواسطه آنست که حصول زنا در اغلب بتوسط حصول رضا است از زنان با تمکین غرض که فعل انجا است نفوس خود را بر مردان پس زنان در تمکین سابق باشند و رضای ایشان در حصول این عمل معتبر باشد پس نهی از تمکین در حق زنان اگر باشد و مردان در تمکین تابع زنان باشند ازینجاست که حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود زن زانیه را بر مرد زانی تقدیم فرموده

الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة این زنا بغایت بخش ودنیا خراب است ودر جمیع ادیان مستقبح ومنکر است ابو حذیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر روایت کند علیه وعلی آله الصلوة والسلام که فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام ای گروه آدمیان از زنا پرهیز نمائید که در وی شش خصلت است سه در دنیا وسه در آخرت اما سه خصلت که در دنیا است یکی آنست که بها ونورانیت وصفا از زنا کننده زائل میگردد دویم آنکه زنا مورث فقر است سوم آنکه نقصان عمر می آرد وآن سه خصلت که زانیان را در آخرت است یکی سخط وغضب خدا است جل سلطانه دویم سوء حساب است سیوم عذاب نار بدانند که در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام زنای چشمان نظر بسوی محرمات است وزنای دستان گرفتن محرمات است وزنای پای رفتن بسوی محرمات قال الله تبارک وتعالی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وقال الله تعالی وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ یعنی بگو ای محمد مر مومنان را که بپوشند چشمان خود را از محارم خدا ونگاه دارند فرجهای خود را از محرمات وبگو مر زنان مومنات را که چشمهای خود را بپوشند از محرمات ومحافظه کنند فرجهای خود را از محرمات باید دانست که دل تابع چشم است تا زمانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود محافظت دل مشکل است وچون چشم گرفتار شود محافظت دل مشکل است وچون دل گرفتار شود محافظت فرج متعسر پس پوشیدن چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میسر شود وبخسارة دینی ودنیوی نرسانند ودر قرآن مجید نهی فرموده است از آنکه زنان با مردان بیگانه کلام نرم وملایم گویند در رنگ زنان بدکار بر نهجی که مردان بدکار را در دل هم سوء اندازند وطمع بد در دل افتد وبگویند زنان با مردان قول معروف وحسن را که خالی از وهم وطمع بود ونیز نهی آمده است از آنکه زنان اظهار زینت ومحاسن خود در پیش مردان نمایند ومردان را در خواهش اندازند والضا نهی آمده است از آنکه پایهای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه خلخال وامثال آن مد حرکت آید وآواز نماید که آن مستلزم میل رجال است مشار بالجمله هرچه منجر بفسق است منهی ومستقبح است احتیاط باید نمود که ارتکاب مقدمات ومبادی محرمات ننموده

نشود تا سلامتے از نفس محرمات میسر آید والله سبحانه العاصم وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ پوشیده نماند که زنان اجنبیه زنان را در رنگ مرد اجنبی است
در حق نظر و مس بشهوة روا نیست که زن خود را برای غیر شوهر خود بیاراید و خود را از زینت دهد
و فریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر بشهوت با مردان حرام است و مساس
امردان نیز ایشانرا بشهوت محرم زنان را نیز نظر بشهوت بزنان محرم است و مساس بشهوت ایشانرا
حرام نیک باید دقیقه را رعایت باید کرد که شاهراه بخسارت دنیا و آخرت است وصول مرد بزن
تباین صنفین تعسر دارد و موانع در میان است بخلاف وصول زن بزن اتحاد صنف در کمال تیسیر
آسان است احتیاط اینجا بیشتر مرعی باید داشت و در منع نظر و مساس نساء بنسا و از نظر مرد بزن
و نظر زن بمرد انذار بلیغ و بلاغ مبین باید نمود شرط چهارم که در بیعت نساء فرموده است نهی از قتل
اولاد است که زنان ایشان دختران خود را میکشتند از جهت ترس فقر این عمل شنیع چنانچه متضمن
قتل نفس بغیر حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کبائر سیئات است و شرط پنجم که در بیعت نساء
فرموده است نهی از بهتان و افترا است و چون این صفت در نسا بیشتر بوده است تخصیص نهی
بایشان فرموده است این صفت از اشد ذمائم صفات است و ارذل رذائل اخلاق که متضمن کذب
است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز متضمن ایذای مومن است که نسبت با وبهتان و افترا
نموده است و ایذاء مومن حرام است و نیز مستلزم فساد فی الارض است که بنص قرآنی ممنوع و محظور
و محرم و مستنکر است شرط ششم نهی از معصیت و نافرمان برداری پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام در هر امری که فرماید این شرط متضمن امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی شرعیه است چه صلوٰة
وچه زکوٰة وچه صوم وچه حج که بنای اسلام بعد از ایمان بالله و بما جاء من عنده بضرورة برین چهار رکن
است نماز پنجگانه را بے کسل و بے فتور بجد و جهد ادا باید نمود و زکوٰة مال برغبت و منت بمصارف
زکوٰة ادا باید کرد و صوم رمضان که کفارۂ سیئات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله
که در شان آن مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام الحج یجب ما کان
قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام را بر پا داشته اند و همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت

شرط پنجم نهی از بهتان و افترا

پیغمبر فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ملاک دینکم الورع یعنی بر پا دارنده دین
شما ورع است و آن عبارت از ترک منهیات شرعیه است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود و انرا
در رنگ خمر باید دانست و محرم و مستنکر باید داشت و از غنا نیز اجتناب ضروری است که داخل لهو و لعب است
که حرام است و آمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زنا است و از غیبت گفتن و سخریه
چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ایذا مومن بناحق بهر وجه
که باشد منهی عنه است اجتناب از آنهم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و انرا تاثیر ندانند
و نیز مرض یکی بدیگری ندانند که تجاوز کند و از مریض بصحیح برسد که مخبر صادق علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام ازین هردو منع فرموده است لا طیرة ولا عدوی یعنی شگون بد را اصل ثابت
نیست و مرض یکی بدیگری رسیدن متعلق متحقق نه و سخن کاهن و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه
ندانند از اینها استفسار نمایند و اینها را عالم بامور غیبیه ندانند که در شریعت مبالغه منع آن آمده است
و سحر نکنند و ساحر را کافر دانند که حرام قطعی است و قدم راسخ در کفر دارد و هیچ کبیره از سحر و ساحر
نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از دقایق آن شغل نماید که آمده است که مسلم تا زمانی
اسلام دارد سحر از وی در وجود نیاید و چون ایمان از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه
از زبان سحر از وی متحقق شود پس گویا سحر و ایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست
نیک حالیت این دقیقه باید کرد تا خللی در کارخانه ایمان نیفتد و بشومی این عمل اسلام از دست نرود
بالجمله آنچه مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام و علما در کتب شرعیه از بیان
فرموده اند بجان و دل امتثال آن باید کوشید و خلاف آن سم قاتل باید اندیشید که بموت
ابدی رساند و بعذابهای گوناگون مبتلا گرداند و چون نساء با بیعت این همه شرائط را
قبول نمودند آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بمجرد قول با ایشان بیعت فرمود و بامر حق جل و علا
ایشانرا طلب مغفرت نمود و استغفاریکه از آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بامر حق جل و علا
در حق جماعه بوقوع آید امیدوار تمام است که باجابت رسد و آن جماعه مغفور گردند هنده زوجه
ابی سفیان نیز داخل این بیعت بوده است بلکه سرگروه آنها او بوده از زبان آنها او سخن میکرد

ازین بیعت و استغفار در حق او امیدهای عظیم است لیس الزبان هر که باین شرائط اعتراف نماید
و بمقتضای آنها عمل کند حکما درین بیعت داخل شود و امیدوار برکات آن استغفار گردد قال
الله تبارک و تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم
یعنی چه کار دارد خدا تعالی بعذاب شما اگر شما شکر او بجا آرید و ایمان درست کنید شکر
بجا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعیه است و بمقتضای آن عمل نمودن است طریق نجات
و راه رستگاری همین متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام در اعتقاد و عمل
استاد و پیر برای آن غرض میگیرند که دلالت بشریعت نمایند و ببرکت ایشان تیسیر و سهولت در اعتقاد
و عمل شریعت پیدا شود نه آنکه مریدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران سپر ایشان گردند
و از عذاب نگاه دارند که این معنی تمنای محض است آنجا بی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و تا عمل
مرتضی نبود شفاعت او نکند مرتضی وقتی شود که تمنای شریعت حامل باشد و بموجب شریعت
زلتی اگر ازوی واقع شود بشفاعت تدارک آن ممکن بود و سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتضی توان
گفت جواب چون حضرت حق سبحانه و تعالی مغفرت آدمی خواهد وسیله از برای عفو او در میان
می آرد آن شخص فی الحقیقت مرتضی است اگرچه بظاهر مذنب است والله سبحانه الموفق ربنا
آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام مکتوب چهل و دویم بخواجه
محمد هاشم کشمی در بشارت او و ورود یافته بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه
شریفه که مصحوب ملا فتح الله ارسال داشته بودند رسید چون متضمن محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق
بود فرحت بخشید در وقت مطالعه کتابت انبساط نورانیت شما در نواحی بسیار بنظر در آمد و امیدوار
ساخت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک زیاده چه نویسد محبت اطوار معلوم نشد که ترک
مراسلات سعادت مآب میر محمد نعمان را باعث چه باشد اگر توهم از اینجانب از هیچ وقوع ندارد
وکمال صفا تصور نماید فقیر در محافظت مرغ عابت سعی میفرماید تا مبادا فتوری در کار طلب
طاری شود و سد راه سالکان گردد در رنگ مرغ که محافظت بچگان خود نماید و دیگر دو ماه نزدیک
است که فقیر ضعف وارد در تسوید جواب بعضی سوالها که در مکتوب سابق اندراج نموده بودند عاجز است

اگر صحت شد انشاء الله تعالی خواهد نوشت والا از دوستان التماس دعا و فاتحه ملتمس حَسْبُنَا اللّٰهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى سَائِرِ اَهْلِ اللّٰهِ ؛ فرزندان
گرامی برخوردار باشند **مکتوب چهل و سیوم** بحضرات مخدوم زاده های کبار خواجه محمد سعید
و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی در ورود یافت در مکالماتی که در محفل سلطان وقت مد ظله گذشته
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى احوال و اوضاع اینجد و مستوجب حمد است صحبتهای
عجیب و غریب میگذارند و بعنایت الله سبحانه سر موی درین گفته و گوهای امور دینیه و اصول اسلامیه
مساهلت و مداهنت راه نمی یابد و بهمان عبارات که در خلوات و در مجالس خاصه بیان میگردد درین معرکها
بتوفیق الله سبحانه بیان مینماید اگر یک مجلس را نویسد دفتری باید خصوصاً امشب که شب هفتدهم
ماه رمضان بود از القدر بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و از عدم استقلال عقل و از ایمان
باخرت و عذاب و ثواب آن و از اثبات رویت و از خاتمیت نبوت خاتم الرسل و از مجدد هر مائة
و از اقتدا بخلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و سنت تراویح و از بطلان تناسخ و از احوال جن
و جنیان و از عذاب و ثواب ایشان و امثال آنها بسیار مذکور شد و بحسن استماع مسموع گردید و بخیر
درین ضمن شعبهای دیگر از احوال اقطاب و ابدال و اوتاد و بیان خصوصیات ایشان کذا و کذا
مذکور گشت الحمد لله سبحانه که بجا میماند و تغیری بظاهر نمیشود و درین واقعات و ملاقات شاید حق را
سبحانه مصلحتها و سرها مکنون بود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ دیگر ختم قرآن را تا سوره عنکبوت رسانیده ام
هشت که از ان مجلس بر گشته می آیم بتراویح باشتغال مینمایم این دولت عظمی حفظ درین قرارت که عجیب
جمعیت بود حاصل گشت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا **مکتوب چهل و چهارم** بمیر عبد الرحمان
ولد میر محمد نعمان در رفع شبهات منکران رویت اخروی ؛ بسم الله الرحمن الرحیم اعتراضیکه در
مسئلهٔ رویت دارند بلکه دلیلی که بر نفی رویت آرند آنست که رویت بصر تقاضای محاذات
و مقابله میکند مرئی را با رای و آن در حق واجب تعالی مفقود است که مستلزم جهت است
که منجر باحاطه و تحدید و نهایت است که مستلزم نقص است و آن منافی الوهیت است تعالی الله

عن ذلک علواً کبیراً جواب نکته تا در بر کمال جل سلطانه هرگاه درین نشأ ضعیفه فانیه دنیویه بصر را که عبارت
از دو قطعه عصبه مجوفه بی حس و حرکت است قوت آن میدهد که بشرط مقابله و محاذات احساس و ابصار
اشیا نماید چرا نتواند که در نشأ آخرت که قویه و باقیه است همان دو قطعه عصبیه را قوتی عطا
فرماید که بی شرط مقابله و محاذات ابصار مرئی نماید در جمیع جهات بود آن مرئی یا بی جهت
باشد اینجا استبعاد چیست و محال کدام زیرا که فاعل جل سلطانه در اعلا مرتبه اقتدار است و
قابل مستعد احساس و ابصار غایة ما فی الباب بعضی امکنه و مصالح شرط محاذات و تعین جهت را
در احساس و ابصار مرعی داشته است و در بعضی امکنه و ازمنه دیگر اعتبار این شرط نفرموده و نفی حصول
این شرط رویت ابصار نفرموده یک موطن را بر موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلاف
و مقتضیات موطن از انصاف دور است و اقتصار نظر است بر مکشوفات عالم ملک شهادت
و انکار است از عجائبات عالم ملکوت خالق السموات والارض سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی
مرئی شود باید که محاط و مدرک بصر گردد و آن مستلزم حد و نهایت است تعالی الله عن ذلک
علواً کبیراً **جواب** گوییم روا باشد که مرئی بود و محاط و مدرک بصر نباشد قال الله تعالی لا
تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ مومنان در آخرت حق
را ببینند جل شانه و بیقین وجدانی بیابند که حق را می بینیم جل سلطانه و التذاذی که بر رویت مترتب شود
نیز بر وجه کمال رخ نماید اما مرئی هیچ مدرک ایشان نشود و هیچ حاصلی از مرئی بدست نیاید
و غیر از وجدان رویت بغیر التذاذ و دیدان هیچ چیز از مرئی نقد وقت شان نبود **بیت** عنقا شکار
کس نشود دام باز چین ؛ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ؛ نقصانیکه در رویت متوهم میگردد احاطه
و ادراک مرئی است که در آن موطن مفقود است مجرد ثبوت رویت بی جهت و التذاذ بگیرایی را
از آن رویت حاصل شود هیچ نقص تصور ندارد بلکه کمال انعام و احسان مرئی است که جمال با کمال
خود را بر سوختگان نائره محبت جلوه گر سازد و بزلال وصال رویت ایشانرا ملتذ و سیراب گرداند
هیچ نقص و قصور بجناب قدس او تعالی عاید نشود و هیچ جهت و احاطه آنجا پیدا نگردد ه از نظر
نپذیرد کمال و نقصان بود و زین طرف شرف و زنگار من باشد یا آنکه گوییم که مقابله و محاذات از دو

حصول رویت شرط باشد باید که چنانچه در جانب مرئی شرط است در جانب رائی نیز شرط باشد
زیرا که مقابله نسبتی است که بمتقابلین قایم است که رائی و مرئی باشند پس لازم آمد که حضرت حق سبحانه تعالی
هم اشیا را نه بیند و صفت رویت اشیا او را ثابت نباشد تعالی و تقدس و این مخالف نصوص
قرآنی است قال الله تعالی والله بصیر بما تعملون و هو السمیع البصیر و سیری الله
عملکم والنفی مستلزم نقص است و سلب صفت کامله است از وی تعالی **سؤال** اگر گویند
که رویت در واجب تعالی عبارت از علم اوست باشیا امری دیگر ورای علم که مستلزم جهت بود نیست
جواب گوییم که شک نیست که رویت از صفات کامله است و باستقلال مر واجب را سبحانه تعالی
بنصوص قرآنی ثابت ارجاع آن بعلم خلاف ظاهر است ولو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط
محاذات در وی لازم نمی آید گوییا علم دو قسم است که محاذات معلوم در وی شرط نیست و قسمی
دیگر آنست که محاذات در آنجا مشروط است که مسمی برویت است و آن در ممکنات اعلای اقسام
علم است که در مرتبه اطمینان قلب است و معقولات از معارضه وهم ایمنی حاصل نیست محسوس است
که ازین معارضه وارسته است و ازین خلد رسته و از اینجاست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلاة
والسلام با وجود ایمان و یقین باحیای موتی سوال رویت احیای موتی نمود تا اطمینان قلب بان
حاصل فرماید و لئن سلم که رویت از صفات کامله است هر گاه در واجب تعالی کاین نبود در ممکن
از کجا بیاید زیرا که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده است عکس آن کمال است که در مرتبه حضرت واجب تعالی
و تقدس است کاین ثابت بود نه اینکه در ممکن بود و در واجب نباشد تعالی و تقدس چه ممکن
فی حد ذاته نقص است اگر کمالی است در وی عاریتی است از مرتبه حضرت وجوب تعالت تنزهت
که همه خیر و کمال است هیچ نیاید و هم از اینجا حدیث نخست یا تو داری همه خیر و من خیر است
و دیگر مر اهل سوال اگر گوییم که این اعتراض در وجود واجب هم متمشی است تعالی و تقدس در یک
نفس رویت نفی وجود هم نماید از آن جناب اقدس که او نیز مثل شما نیست این اعتراض صادق
نبود که مستلزم محال عقلی است بیانش آنست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البته در جهتی
از جهات این عالم بود در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدام خواهد بود یا خلف در یکی خواهد بود

یا در شمال و آن مستلزم احاطه و تحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی
وتقدس عن ذلک **سوال** تواند بود که در جمیع جهات عالم بود و احاطه و تحدید لازم نیاید **جواب**
گوییم در جمیع جهات عالم بودن نفی احاطه و تحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته ورای عالم
خواهد بود زیرا که ورائیت لازم غیریت است و الاثنان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول
و آن مستلزم تحدید است پوشیده نماند که تفصی ازین قسم شبهات زرانده ده غیر حقه التزام فرق
است درمیان احکام غیبت و احکام شهادت و عدم قیاس کردن آنست غائب بر شاهد چه تواند بود
که بعض احکام در شاهد صادق باشند و در غائب کاذب و در شاهد محال باشند و در غائب نفس مرا کز
تباین احکام است علی الخصوص که درمیان مواطن بون بعید بود و ما للتراب و رب الارباب حضرت
حق سبحانه انصاف باد که باین توهمات و تخیلات مشتبه انکار نصوص قرآنی نمایند و تکذیب
احادیث صحاح نبوی کنند ایمان بانقسام احکام منزله باید آورد و کیفیت آنرا مفوض بعلم حق
حواله باید نمود و قصور ادراک کیفیت آنرا بخود راجع باید داشت نه آنکه ادراک خود مقتدا ساخته
نفی آن احکام باید کرد که از سلامتی و صلوب دور است تواند بود که چیزهای بسیار که در نفس امر
صادق باشند از ادراک عقول ناقصه مستبعد بوند عقل اگر کفایت میکرد مثل ابی علی سینا که مقتدای
ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیه محق می بود و غلط نمیکرد و حال آنکه در یک مسئله الواحد لا
یصدر عنه الا الواحد چند القدر غلط کرده است که بر ناظر منصف باد فی تامل واضح است و درین مقام امام فخر الدین
طعن او مینماید و باین عبارت ایراد میکند و العجب ممن یفنی عمره فی تعلیم الالة
العاصمة عن الخطأ فی الفکر و تعلمها ثم اذا جاء الی هذا المطلب
الاشرف وقع منه اشیاء یضحک منه الصبیان علماء اهل سنة
شکر الله تعالی سعیهم اثبات جمیع احکام شرعیه دارند معقول المعنی باشند آن احکام یا نه و لهذا بعلت عدم
دریافت کیفیت آنها نفی آن احکام نمینمایند مثل عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و پل صراط و میزان
اعمال و امثال آنها که عقول ناقصه از ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتدای خود کتاب و سنت
را ساخته اند و عقول را تابع آن گردانیده اگر توانند ادراک نمود فبها و الا قبول احکام شرعیه مینمایند

بعدم ادراک خود از مجمول بر قصور فهم خود میدانند نه در رنگ دیگران که هرچه عقول شان قبول کند
و توانند دریافت قبول نمایند و هرچه در درک عقول شان نه در آید قبول نمایند مگر نمیدانند که بعثت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه قصور عقول است از بعضی مطالب مرضیه مولای چون بجای
عقل هرچند حجت است اما حجت کامله نیست حجت کامله بعثت انبیا تمام شده است علیهم الصلوات
والتسلیمات قال الله تعالی وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُولًا برسر اصل سخن رویم و گوییم
که در رویت شاهد هرچند مقابله و محاذات شرط بود اما توانند بود که در غائب این شرط نبود چنانچه
[illegible] موجود است و در هیچ جهتی از جهات موجودات نیست مرئی بی رویت رائی از جهات
منزه است لهذا رویت نیز از هیچ جهت او را ثابت نباشد و مقابله و محاذات آنجا مفقود بود اینجا
کلام است با رویت باری تعالی است رویت بیچون هم بیچون است چه چون را به بیچون راه نیست لا یحمل
عطایا الملك الا مطایاه آن رویت بیچونی را بر رویت چونی که مرئیات چون متعلق است قیاس
کردن نامناسب است و از انصاف دور والله سبحانه الموفق للصواب **مکتوب چهل**
و نهم بمولانا سلطان سرهندی در بیان شان قلب و منع ایذای آن نقل بالمعنی الحمد لله
رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعین اما بعد فاعلموا ان القلب جار الله
سبحانه و لیس شیء اقرب الی جناب قدسه کالقلب فایاکم و ایذائه ای قلب مومنا
کان او عاصیا فان الجار وان کان عاصیا یحمی فاحذروا من ذلك واحذروا فانه لیس بعد الکفر
الذی هو سبب لایذاء الله سبحانه ذنب مثل ایذاء القلب فانه اقرب ما یصل الیه سبحانه
فان الخلق کلهم عبید الله سبحانه والضرب و الاهانة لعبد ای شخص یوجب ایذاء مولاه فما شانک
بشان المولی الذی هو المالك علی الاطلاق فلا یتصرف فی خلقه الا بالقدر الذی
امر و انه لیس بداخل فی الایذاء بل هو امتثال لامر الله تعالی مثل
الزانی البکر حده مائة سوط فلو زاد احد علی مائة سوط کان ظلما
و داخلا فی الایذاء و اعلموا ان القلب افضل المخلوقات و اشرفها و کمال
الانسان افضلها اجمالا و جمع ما من العالم الکبیر کذلك القلب جامع ما فی الانسان و کمال بساطته

واجماله وكلما كان الشيء اشد اجمالا واكثر جمعية يكون اقرب الى جنابه تعالى وان ما في الانسان اما هو من عالم الخلق او عالم الامر والقلب برزخ وفي مراتب العروج يعرج الانسان الى اصوله بمعنى انه يكون عروجه اولا الى الماء ثم الى الهواء ثم الى النار ثم الى اصول اللطائف ثم الى الاسم الجزئي الذي هو ربه ثم الى كليه ثم الى ما شاء الله تعالى بخلاف القلب فانه ليس له اصل يعرج اليه بل يكون العروج منه اولا الى الذات تعالى ذاته باب غيب الهوية لكن الوصول من طريق القلب وحده بغير ذات التفصيل متعسر بل انما يتيسر الوصول بعد من اتمام ذلك التفصيل الاثر الجامعية والتوسعة فيه انما يكون بعد طي تلك المراتب التفصيلية والمراد من القلب ههنا هو القلب الجامع البسيط لا المضغة اللحمية

مكتوب پنجاه وششم

في العروج والنزول الى حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعيد ومحمد معصوم مد ظله العالي نفتتح بالمطالب بحمده ونستعينه ونصلي على سيدنا ومولانا محمد واله واصحابه اعلموا ان سبحانه وتعالى اظهر على في الكائنات نقطة هي مركز العالم الظلي وتلك النقطة اجمال لجميع العالم والعالم بتمامه تفصيل لذلك الاجمال وتلك النقطة كالشمس في السماء به يتنور ما في الافاق فكل من يصل اليه الفيض منه سبحانه يكون بتوسل تلك النقطة وتلك النقطة محاذية لنقطة غيب الهوية وتلك النقطة كائنة في مرتبة النزول فما لم يكن النزول في هذه المرتبة من الهبوط والاسفلية لا يكون العروج الى تلك المرتبة المسماة بغيب الهوية وهذا النزول الدعوة والتكميل وفي ذلك النزول الذي يكون بمرتبة تلك النقطة يتخيل كان الوجه الى العالم والظهر اليه سبحانه وظهر ان هذا التوجه الى العالم والانقطاع عنه سبحانه انما هو الى الموت فاذا جاء وقت الوصال انعكس الحال ففي هذه النشاة الفراق والشوق عن الجانبين والملاقاة انما يكون بعد الموت وظهر معنى الحديث القدسي الا طال شوق الابرار الى لقائي واني اليهم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول في هذه المرتبة ليس بين السالك

پنجاه وششم

وبين الله سبحانه حجاب بل الحجب كلها مفقودة ولكن التوجه اليه سبحانه مفقود بل التوجه يكون ثمه بتمامه الى الخلق فهذه مقام الدعوة وقد يقع النزول من تلك النقطة التي هي مركز دائرة العالم الظلي الى النقطة التي هي مركز دائرة العلم وهو مقام الكفر بالله تعالى والانكار عنه سبحانه وعن انبياءه صلى الله تعالى عليهم وسلم وعن آياته تعالى ويقع العروج عن تلك النقطة الى مركز دائرة الاصل التي هي دائرة مقامات الانبياء عليهم السلام وتلك النقطة التي ذكرناها ظلمانية غاية الظلمة فالنزول في ذلك المقام تنويره واشراقه امر عظيم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهي النقطة التي يقع العروج اليها بعد هذا النزول الظلماني ومصباح تلك النقطة الظلمانية كلمة لا اله الا الله والسلام

مکتوب چهل و هفتم

بسلطان وقت مد ظله در اسرار دعا و مدحت علما و صلحا بکمترین دعاگویان احمد بعرض باریافتگان معلا درگاه و خادمان والا بارگاه اظهار شکستگی و نیازمندی می نماید و شکر نعمت امن و امانی که بدولت و اقبال بندگان شامل حال عوام و خواص است بجا می آرد و در اوقات خلوات و اوان مظنهٔ اجابت دعا زبان اجتماع فقرا بفتح و نصرت عساکر ظفر قرین میخواهد زیرا که هر کسی را بکاری ساختند که حبشت در کارخانهٔ خداوندی ممنوع است کاریکه بلشکر غزا و جهاد مربوط ساخته اند تقویت فرماید پایهٔ دولت قاهرهٔ سلطنت است که ترویج شریعت غرا منوط بآن است که الشرع تحت السیف گفته اند و همین کار جلیل الاعتبار نیز مربوط بلشکر دعا است که ارباب فقر و اصحاب بلا اند فتح و نصرت دو قسم است قسمی است که آنرا مربوط باسباب ساخته اند و آن صورت فتح و نصرت است که تعلق بلشکر غزا دارد و قسم دیگر حقیقت فتح و نصرت است که از نزد مسبب الاسباب است و کریمهٔ وما النصر الا من عند الله اشارت بآن است تعلق بلشکر دعا دارد پس لشکر دعا بواسطهٔ ذل و انکسار خود از لشکر غزا سبقت نموده و از سبب بمسبب دلالت فرموده ع بردند شکستگان ازین میدان گوی و ایضا دعا رد قضا می نماید چنانچه مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یرد القضاء الا الدعاء و سیف و جهاد این قدرت ندارد که رد قضا نماید پس لشکر دعا باوجود ضعف و شکستگی بقوت نیز از لشکر غزا و نیز لشکر دعا همچون روح است مر لشکر غزا را و لشکر غزا قالب است مر او را

پس لشکر غزا از لشکر دعا چاره نبود که قالب بے روح قابل تائید و نصرت نباشد ازینجا است که
گفته اند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستفتح بصعالیک المهاجرین
یعنی پیغمبر خدا طلب فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقرا مهاجرین با وجود لشکر غزا و سپاہ محاربان
پس فقرا که لشکر دعا اند با وجود خواری و زاری و بے اعتباری که الفقر سواد الوجه فی الدارین
گفته اند روزگار بکار مے آیند و با این بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از ہمکنان و ہمکاران پیش قدم
میگردند مخبر صادق فرموده علیه من الصلوات اتمها که فردای قیامت خون شہدا را با سیاہی علما
وزن کنند پله آن سیاہی راجح آید سبحان الله وبحمده این سیاہی و این سیاه روی باعث عزت و
سرخروی ایشان گشت و پایه ایشان را از حضیض باوج رسانید بلے ؎ تاریکی درون آب
حیات است ٭ شاعری گوید ؎ غلام خویشتن خواند لاله رخسار ٭ سیاه روی من کرد عاقبت کار
٭ ہر چند این کمترین شایان آن نیست که خود را در تعداد لشکر دعا داخل سازد لیکن بمجرد وہم فقر و
احتمال اجابت دعا خود را از دعا دولت قاہره فارغ نمیدارد و بلسان حال و قال بدعا و فاتحه
سلامت رطب اللسان میباشد رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ **مکتوب**
چہل و ہشتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید مد ظله العالی در سر اقربیت او تعالی و بیان آنکه
انکشاف کنه ذات بعلم حضوری است بسم الله الرحمن الرحیم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ
الَّذِیْنَ اصْطَفٰی معاملهٔ اقربیت او تعالی بعلم حضوری مربوط است که تعلق باصل معلوم دارد نه بظلی از ظلال
معلوم و بصورتی از صور آن که نصیب علم حصولی است پس علم حصولی در حقیقت علم نفس شئ نباشد بلکه
علم بصورتی از صور آن شئ باشد و نسبت بنفس آن شئ جہل متحقق بود سبحان الله جہل بشئ را علم با آن شئ
گفته اند ما که صورت و ظل شئ را عین شئ تصور نموده علم صورت شئ را علم شئ دانسته اند و آن ممنوع
است و دعوی عینیت غیر مسموع زیرا که شئ و صورت شئ با یکدیگر نسبت اثنینیت دارند و ہر جا که نسبت
اثنینیت ثابت است تغایر لازم الاثنان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است و ایضا علم بصورت
شئ چگونه مستلزم علم شئ کما ہو بود که صورت شئ تمثال ظاہر شئ است که بعض احکام مرات نمود دام
ظہور پیدا کرده است و بسا از دقائق و اسرار شئ است که در صورت نامی و نشانی از آنها نیست

س اگر مصور صورتی آن دلستان خواهد کشید بحیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید؛ ج ظاهر
شی بصرافت خود در صورت شی ظاهر شود و باطن موقوف هرگاه ظاهر شی رنگ محل و مرآت را تلبس
نموده بصورت شی ظهور نماید یقین است که ظاهر بصرافت خود نمیماند بلکه هیئتی دیگر پیدا میکند پس
صورت چنانچه از اول باطن شی محروم است از ظاهر شی نیز محروم بود پس ناچار علم الصورت مستلزم
علم الشی کما هو نباشد بالجمله معلوم فی الحقیقت آنست که در ذهن کاین باشد و در ذهن چون صورت
کاین است معلوم هم همان صورت باشد و صورت را هرگاه با شی نسبت تغایر پیدا شد علم صورت
مستلزم علم شی کما هو نگشت علم حضوری است که حاضر مدرک اینجا نفس شی است و ظلی و صورتی در میان
متخلل نگشته است پس معلوم درین علم نفس شی بود نه صورتی از صور آن شی پس علم حضوری اشرف بود
بلکه علم همان باشد و لیس و ماسوای آنکه علم حضوری بود جهل باشد که بصورت علم خود را وانموده است جهل
مرکب است که جهل خود را علم میدانند و نمیدانند که نمیدانند پس علم حصولی را بذات و صفات واجب تعالی
و تقدس راه نبود و ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس با علم معلوم نباشد چه علم فی الحقیقت علم
بصورت معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت را در آن حضرت جل سلطانه راهی نیست
تا علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هرچند بعضی گفته اند که حق را جل سلطانه مثل نیست اما مثال
هست لیکن بصورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت نیست که بعلم تعلق دارد تواند بود که در مثال
که او هم مخلوقات است صورتی کاین باشد و در ذهن ثابت نبود و حدیث قدسی لا یسعنی ارضی و لا
سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن مخصوص بقلب بنده مومن است که معامله او از
سائر ناس جدا است که بفنا و بقا مشرف گشته است و از حصول وارسته بحضور پیوسته است اینجا اگر گنجایش
است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول س در کدام آینه در آید او؛ باید دانست که در علم حضوری
اتحاد عالم و معلوم است پس زوال این علم از عالم روا نبود که معلوم نفس وی است که از وی منفک نیست
بلکه علم هم در اینجا عین عالم است و عین معلوم انفکاک چه گنجایش دارد باید دانست که در علم حضوری
چون معلوم نفس شی است نه صورت وی ناچار معلوم در اینجا چنانچه هست منکشف میگردد و کما هو در علم
می در آید و بکنه معلوم میگردد چه کنه شی عبارت از نفس شی است و چون بجمیع وجوه و اعتبارات ساقط

و نفس مدرکات ماند که حاضر مدرکه است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حصولی که معلوم در آنجا وجوه و اعتبارات
شی است که صور و اشباح شی اند نه نفس شی چنانکه گذشت پس معلوم در آنجا کنه شی نبود و شی بکنه معلوم
نگردد و غایة ما فی الباب در علم حصولی هم انکشاف شی است و هم درک شی و در علم حضوری نیز انکشاف
شی است اما درک شی نیست پس کنه معلوم منکشف گردد اما مدرک نشود و پوشیده نماند که چون علم
حضوری نسبت بذات واجبی جل سلطانه ثابت گشت کما مر لازم می آید که کنه ذات واجبی جل سلطانه
منکشف گردد و ذات واجب تعالی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علما است گوییم که این علم حضوری
که بذات واجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت بواجب تعالی اثبات میکنند که
انکشاف آنجا است و درک مفقود است و درین علم هم انکشاف باشد و درک مفقود بود و سرگاه رویت
بذات واجبی تعالی تعلق کند علم چرا تعلق نکند که از رویت لطیف است محذور رو ادراک است که مستلزم حاصل
است نه در نفس انکشاف لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ فرموده نفرموده لَا تَرَاهُ الْاَبْصَارُ سوال چون درک
حاصل نشود انکشاف بچکار آید گوییم مقصود از انکشاف التذاذ است که حاصل است درک
بود یا نبود **سوال** انکشاف بی درک چگونه مستلزم التذاذ باشد **جواب** علم بانکشاف کافی است
در التذاذ درک باشد یا نباشد یا آنکه گوییم درک در آن موطن نیز حاصل است اما مجهول الکیفیت
و درکی که منفی است و الله سبحانه اعلم همان است که کیفیت آن در علم در آید و احاطه معلوم نماید
لَا يُحِيطُوْنَ بِهٖ عِلْمًا که مناسب علم حصولی است اگر درک در علم حضوری از کجا آید که در ظل نیز هست از
مرتبه اصل مستفاد است لیکن درک در اصل مجهول الکیفیت است و در ظل معلوم الکیفیت **مکتوب**
چهل و نهم بجناب حضرت میر محمد نعمان ورود یافته در آنکه علم حضوری که عارف را بخود بود بآفاق
تعلق گیرد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی باید دانست که علم حضوری نسبت بآفاق
و علم حضوری نسبت بالنفس چون معامله اقربیت او تعالی بعارف تام المعرفت رو دهد و بآن مقام متحلی
گردد این نفس حکم آفاق پیدا میکند و علم حضوری آن بعلم حصولی متبدل گردد در نوبت
اقربیت او سبحانه حکم النفس پیدا میکند و علم حضوری که او را بالنفس تعلق داشت بآن اقربیت تعلق پیدا
میکند بآن معنی که خود را همچو اجنبیه اندتعالی و علمی که متعلق بنفس او است بعینه متعلق بواجب تعالی گردد و سبحانه

در بیان علم حصولی و حضوری

این خود معامله توحید است و بمقامات قرب تعلق دارد که نهایت قرب اتحاد است اقربیت دیگر
است و کار با آن دیگر از اتحاد باید گذشت و با اثنینیت باید آمد تا اقربیت متصور شود قاصری از لفظ
اثنینیت در توهم نه افتد و اتحاد را فوق آن نداند اثنینیتی که دون اتحاد است مقام عوام کالانعام
است و این اثنینیت که هزاران مرتبه بر اتحاد دارد مقام انبیای کرام است علیهم الصلوات والتسلیمات
چنانچه صحوی که دران سکر است حال عوام است و صحوی که بعد از سکر است مقام خواص بلکه اخص خواص
و چنانچه اسلامی که پیش از کفر طریقت است اسلام عوام اهل اسلام است و اسلامیکه بعد از کفر طریقت است
اسلام اخص الخواص عجائب معامله است هرچند عارف خود را واجب نداند تعالی اما علم حضوری که بنفس او
تعلق داشت بواجب تعالی تعلق پیدا میکند و علم بنفس او که حضوری بود علم حصولی میگردد ع وشتو
چنین بوالعجبی ها باشد ع عقل عقیل بی باین دقیقه نبرد بلکه راجع بجمع ضدین سازد منافی گوید
که بجمع الاضداد رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا
وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ **مکتوب پنجاهم** بقاضی نصر الله صدور یافته در فرق میان
استدلال علماء راسخین و استدلال علماء ظاهر از اثر بموثر که استدلال از اثر بموثر و از مخلوق بخالق
جل سلطانه هم کار علماء ظواهر است و هم کار علماء راسخین که کمل ورثه انبیاء اند علیهم الصلوات والتحیات
علماء ظواهر از علم بوجود مخلوق علم بوجود خالق پیدا میکنند و وجود اثر را دلیل وجود موثر ساخته ایمانی
و یقینی بوجود موثر حاصل می نمایند و علماء راسخین که درجات کمالات ولایت را قطع کرده بمقام دعوت
که خاصه انبیاست بالاصالت علیهم الصلوات والتسلیمات رسیده اند نیز بعد از حصول تجلیات و مشاهدات
استدلال از اثر بموثر مینمایند و ایمانی ازین راه نیز بموثر حقیقی پیدا میکنند چه در آخر کار دانسته اند
که هر مشهود و متجلی شده بود ظلی از ظلال مطلوب بوده که شایان نفی و مستحق عدم ایمان است و یقین کرده اند
که ایمان بیچون بی استدلال درین موطن میسر نیست ناچار رو باستدلال می آرند و مطلوب را وراء حیطه
ظلال طلب می نمایند و چون این بزرگواران رشته محبت بانجناب قدس قوی داشتند و ما سوای آن را
محبت مطلوب حقیقی ساخته اند ناچار بحکم المرء مع من احب از راه استدلال مطلوب حقیقی میجویند
و از تنگنای تجلیات و ظهورات که مشوب بظلال است وارسته با اصل الاصل می پیوندند و مقام

کز انجا علم علماء ظواهر میرسد این بزرگواران بقلاب محبت منجذب گشته خود را میرسند و اتصال بحضور پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمده هر که محب است از غیر محبوب گسسته است بمحبوب می پیوندد و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت میکند و آنرا مغتنم میداند بلکه جا میکه آن بزرگان خود را میرسند علم اینان هم بانجا نرسد بغایت علم بقدر صحت تا دهلیز مطلوب است و آنکه وصل مطلوب است با مطلوب است معیت بیچون و چگونه را انتها نداد که نصیب دیگر بزرگی گوید ع بنده با حق همچو شیر و شکر است ؛ وَلِلّٰهِ المَثَلُ الاَعلٰی بنده با بنده است و از بندگی ماسوی با بدرست والله سبحانه الموفق

مکتوب نود و یکم بملا شیر محمد لاهوری ورود یافته در فرق بیان تصدیق قلب و یقین آن الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال بعضی از محققان متکلمین کر حقیقت ایمان گرویدن دل گفته اند و مومن معنی آن چیست و گرویدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است بمومن به یا امر زائد است بر نفس تصدیق و یقین دل ازان مصدق به **جواب** گرویدن دل ورای الیقین دل است هر چند ورای تصدیق نیست لیکن متفرع است بران یقین بعد از حصول یقین دل را از دو حالت خلو نبود تسلیم و انقیاد بود بمومن به یا جحود و انکار بان و علامت تسلیم و انقیاد رضای قلب است بمومن به و انشراح صدر است بان و علامت جحود و انکار کراهت قلب است بمصدق به و تنگی سینه است بان قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی فَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ اَنْ یَّهْدِیَهٗ یَشْرَحْ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ یُّرِدْ اَنْ یُّضِلَّهٗ یَجْعَلْ صَدْرَهٗ ضَیِّقًا حَرَجًا کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَآءِ کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ ⁂ ⁂ ⁂ و حصول التسلیم و انقیاد مر قلب را بمومن به بعد از حصول تصدیق و یقین بان محض موهبت الهیه است جل سلطانه و بصرف کرم نامتناهی وست تعالی ازینجاست که ایمان را موهبت الهی گفته اند جل شانه و منشا جحود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین بمصدق به رسوخ و تمرد صفات رویه نفس اماره است که بحب جاه و علو ریاست خود مجبول است و بعدم قبول تبعیت و تقلید دیگری مطبوع میخواهد که همه او را تصدیق نمایند و گردن او تقلید و تبعیت دیگری نکند و تسلیم و انقیاد احدی ننماید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰکِنْ کَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ الله تعالی جمیع را بمحض فضل و کرم خویش از مرض جبلی برآورده بتسلیم و انقیاد و تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که هداة صراط مستقیم اند مشرف ساخت

وموعود بجنات نعیم گردانید که دار رضای اوست تعالی و گروهی را بطور آنها گذاشت و بقهر و جبر از ان
زوائل طبیعی نبرآورد و باین دولت نبخشید لیکن در بیان صراط مستقیم و در اشارد انذار بمصدق و مکذب
و مطیع و عاصی بارسال رسل و انزال کتب ابلاغ مبین فرمود و حجت را بر فریقین درست نمود **مکتوب پنجاه**
و دوم بفقیر محمد هاشم کشمی در فنای قلب و نفس و زوال علم حصولی و حضوری در رود یافته و فنا عبارت
از نسیان ما سوی حق است سبحانه و ما سوی دو قسم است آفاق و انفس نسیان آفاق عبارت از زوال
علم حصولی است نسبت با فاق و نسیان انفس عبارت از زوال علم حضوری است نسبت بانفس چه علم حصولی
با آفاق تعلق دارد و علم حضوری بانفس و زوال علم حصولی اشیا مطلقا هم هر چند تعسر دارد که نصیب اولیا است
اما زوال علم حضوری مطلقا بسیار متعسر است و نصیب کمل کمل است از اولیا نزدیک است که تجویز آن بلکه
تصور آن بر اکثر عقلا محال نماید و عدم حضور مدرک را بر مدرک سفسطه انگارند چه حضور شی بر نفس شی
ضروری است نزد ایشان پس زوال علم حضوری نزد ایشان اگرچه یک لحظه باشد مجوز نبود فکیف که زوال
این علم مطلقا شود بحیثیت لا یعود ابدا گم و نسیان اول که نسبت بعلم حصولی است بفنا قلب تعلق دارد
و نسیان ثانی که نسبت بعلم حضوری است مستلزم فنای نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا در
موطن است و فنا اول کالعدم است مر این فنا را و کالظل است مر او را چه علم حصولی فی الحقیقت ظل علم
حضوری است پس ناچار فنای آن ظل فنای این بود و بحصول این فنای نفس در مقام اطمینان می آید
و از حق جل و علا راضی و مرضی میگردد و بعد از بقا و رجوع بمعامله تکمیل و ارشاد باو تعلق میگیرد و جهاد
و غزا او را میسر گردد با طبایع مختلفه عناصر اربعه که ارکان بدن و هر یکی تقاضائی امری از امور
نماید و خواهش شی از اشیا میکند و هیچ یکی از لطائف بدن را این دولت میسر نیست اوست
که انانیت ابلیسی را که ناشی از عنصر ناری است بسیاست باصلاح می آرد و قوت شهویه و غضبیه و سائر
اوصاف ذمیمه را که بهائم و سائر حیوانات را در ان شرکت است بحسن تربیت باعتدال می آرد سبحان الله
لطیفه که بدترین لطائف بوده است بهترین آنها میگردد قال علیه الصلوة والسلام خیارکم
فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا **تنبیه** علامت نسیان ما سوی
از قلب محو آن نماید و علامت زوال علم حضوری بنفس عالم انتفاء عالم است بالکل عینا و اثرا

زوال علم و معلوم از روی متصور شود چه علم و معلوم در ان موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال نپذیرد
علم و معلوم منتفی نگردد و فنا را او آن فاق است و فنا ثانی فنا نفس که حقیقت فنا است مکتوب
چهل و سیوم الی حضرت مخدوم زاده خواجه محمد المعصوم مد ظله فی زوال العین
لا اثر وجودا و شهودا و بیان ذلك بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی هل اتی علی
الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بلی یا رب هل اتی علی الانسان حین
من الدهر لم یکن شیئا مذکورا لا عینا و لا اثرا لا شهودا و لا وجودا ثم یصیر بعد ذلك
ان شئت حبا بحبوبتك و باقیا ببقائك و متخلقا باخلاقك بل صار باقیا بك
متصلا [illegible] بالفناء و فانیا فیك فی عین البقاء لتلازمهما و حصول کمال کل واحد
منهما بوجود الاخر مثله انسان القی فی معدن الملح حتی صار شیئا فشیئا منصبغا
باحکام الملح الی ان صار کله ملحا بالقی منه عین و لا اثر فلا جرم ایح قتله و قطعه
و [illegible] کله و بیعه و شراءه و لو بقی منه عین او اثر لما جاز ذلك و لنعم ما قال فی الشعر
الفارسی شعر سگی کاندر نمکزار افتد گم گردد اندر وی من این دریای پر شور فان قلت انك
قد کتبت فی المکاتیب و الرسائل ان زوال العین و الاثر انما یکون شهودا لا وجودا
لاستلزام الالحاد و الزندقة و الرفع الاثنینیة الثابتة بین العبودیة و الربوبیة
فما معنی زوال العین و الاثر فی الوجود ایضا ههنا قلت انصباغ الشیء بحیث
یصیر احدهما متخلعا عن احکامه و منصبغا باحکام الاخر لا یوجب رفع الاثنینیة
بینهما حتی یکون الحادا او زندقة فان الانسان الملقی فی معدن الملح ما اتحد مع الملح
و ما زال اثنینیته بل حصل له من جوار الملح و سلطانه فناء عن نفسه و عن صفاته و
بقاء بالملح و احکامه مع بقاء الاثنینیة غایة ما فی الباب هذه الاثنینیة
شبیهة بالاثنینیة الظل مع الاصل لا استقلال لها و تلك الاثنینیة الزائلة
نوع الاستقلال فی نظر العوام فالاثنینیة باقیة
[illegible] لا الحاد و لا زندقة و اما منعی فی الکتب

والرسائل عن الزوال الوجودي فمحمول على قصور فهم العوام فانهم يفهمون
لدفع الاثنينية ويقعون في الحاد والزندقة تعالى الله عما يقول الظالمون
علوا كبيرا ينبغي ان الشيخ الذي بقي من ذلك الانسان بعد صيرورته ملحا حكميا هو
في الحقيقة صورة الملح الذي الضيع ذلك الانسان بصبغه لا صورة الانسان
الا انه فليس ذلك الملح الحكمي بمقياس شيخ ذلك الانسان وصور بصورته
لا انه يبقى شيخ الانسان فيبقى اثره تنبيها ذلك الشيخ في العلم الذي تحقق تبقيته
صورة الانسان ممكن بل واقع واما ما نحن بصدده فليس كذلك فان الله
الاعلى فهو سبحانه لا يتحد مع شيء ولا يتحد معه شيء ولا يتصل بالاشياء
ولا ينفصل الاشياء عنه تعالى والاشياء ايضا غير متصلة به سبحانه ولا
ينفصل عنه سبحانه من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا في اسمائه بحدوث
الاكوان فهو سبحانه الان كما كان على صرافة التنزيه والتقديس فهو تعالى قريب
من العلم بالقرب والمعية المجهولة كيفيتهما لا كقرب الجسم ومع الجسم ولا كقرب الجسم
مع العرض بالجملة صفات الامكان وسمات الحدوث كلها مسلوبة عن جنابه
قدسه عروج الاولياء لا يزيد في قربه سبحانه للعبد ووصول العبد
لا يحصل اتصاله مع الله والفناء والبقاء احوال للعرفاء غير ما فهمها
العقلاء وزوال العين والاثر له معنى لا يفهمه الا من رزقه له ذلك كما
سيجيء تحقيقه فاستمع كلام هذه الطائفة بحسن الظن والقبول ولا تفهم منه بدلوله
الظاهر ومعناه للطابق فانه ربما تغلط فيه غلطا فاحشا افضل فضل والله سبحانه الملهم الموفق
للصواب فان قلت قد جوزت زوال العين والاثر من الانسان فما تقول فيما جاء في القرآن المجيد في شأن النبي
خاتم الرسل عليه وعليهم الصلوة والتسليمات قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي وما جاء في الحديث
صلى على مصدره الصلوة والسلام انما انا بشر مثلكم اغضب كما يغضب البشر وليس هذا الا لبقاء
الاثر من الانسانية قلت ليس كذلك ولا دلالة على بقاء الاثر الا انه لما ارسل

ارجاع الانسان الكامل بعد الفناء والبقاء الى العالم ودعوة الخلق الى الحق سبحانه
ركبت معه الصفات البشرية والخصائص الانسانية الزائلة بعد كسر سورة
تلك الصفات ليتحصل المناسبة بينه وبين العالم بعد ما زالت ويفتح الله باب الافادة
والاستفادة بينه وبين العالم بتلك المناسبة وللحكمة الاخرى هذه الصفات
البشرية والحاقها بعد زوالها ابتلاء المكلفين واختبار المدعوين ليميز الخبيث من
الطيب ويعتزل المكذب من المصدق ويحصل الايمان بالغيب بعد ما لبس الامر وستر
الحال برجوع تلك الصفات قال الله تبارك وتعالى ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا
وللبسنا عليهم ما يلبسون فان قال قائل ما معنى زوال العين والاثر من الانسان
الكامل والحال ان ظاهره دائم على الصفات البشرية ياكل ويشرب وينام ويستريح
قال تعالى في شان الانبياء عليهم الصلوة والتسليمات وما جعلناهم جسدا
لا ياكلون الطعام قلت الفناء والبقاء من الصفات الباطن لا تعلق للظاهر بهما
بالاصالة فان الظاهر دائم على احكام والباطن يتخلع ويتلبس فان قيل لطائف الباطن
متعددة كلها يتحقق بالفناء والبقاء فاين بعض هو قلت المتحقق بهما انما هي لطيفة النفس التي
هي في الحقيقة حقيقة الانسان المشار اليها باشارة قولنا في لامارة بالسوء اولا والمطمئنة
اخرا والقائمة بعد اوة الرحمن جل شانه ابتداء والراضية عنه المرضية انتهاء
فهي شر الاشرار وخير الاخيار فان شره شر ابليس وزاد خيره على خير اهل التشبيه
والتقديس **تنبيه** ليس معنى الفناء والزوال الوجودي ومعنى
البقاء بالله هو زوال الامكان من الممكن راسا وحصول الوجوب
له ثانيا فانه محال عقلي والقول بذلك كفر بل هو خلع ولبس انثبته
ارباب المعقول في العناصر بطريق الكون والفساد
الا انهم ابقوا هيولاها ثابتا في الحالين مع تبدل الصورة
النوعية ونحن لا نقول بالهيولى ولا نثبتها بل نقول ان الفناء والبقاء اعدام

والایجاد من القادر المختار جل شانه جاء فی الخبر لن یلج ملکوت السموات من لم
یولد مرتین کانه اشارة الی الایجاد والثانی بالولادة الثانیة وانما
قالوا البقاء بالله تجوزاً وتشبیهاً لزوال الصفات الرذیلة وحصول الاخلاق
الحمیدة کانها شبیهة بصفات مرتبة الوجوب تعالت وتقدست
وقد حققت فی غیر موضع ان ذات الممکن هو العدم لیس هو فلا معنی لزواله فان
الممکن ممکن فی جمیع الاحوال حال الفناء والبقاء کما کان فی حال عدمهما
والواجب تعالی واجب علی الاستمرار والدوام لا یلحق بجنابه قدسه
شیء ولا ینفصل عنه امر ولنعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ سیه
روی ممکن در دو عالم ٭ جدا هرگز نشد والله اعلم ٭ ولا یخفی علیک ان بقاء الامکان
فی الممکن لیس عبارة عن بقاء الاثر فی الممکن وبقاء ثبوته فی مرتبة من مراتب الثبوت
فانه مناف للفناء الاتم والفانی بهذا الفناء بعد رد الامانات الی اهلها
ورد الظلال المنعکسة فیه الی اصلها من الوجود وتوابعه کلها من الصفات الکاملة والنعوت الفاضلة
لحق هو ما العدم الصرف الکامل فی العدمیة بحیث لم یوجد فیه اضافة ولا نسبة الی شیء ولا اسم ولا رسم فان وجود الاضافة
فی العدم ینبئ عن ثبوته ولو فی الجملة

مکتوب پنجاه و چهارم

بنجابت خان در اتباع
شرع مبین و محاربهٔ اعدای دین حق سبحانه تعالی توفیق مرضیات خود کرامت فرموده سلامت
و معزز و محترم داراد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ؎ کوی توفیق و سعادت
در میان افگنده اند ٭ کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد ٭ لذات و تنعمات دنیویهٔ فانیه
وقتی گوارا افتد و تحلیل رود که در ضمن آن عمل بمقتضای شریعت غرا نموده آید و با خرت جمع شود
والا حکم سم قاتل دارد که لشکرش اندوده اند ابلهی را بان فریب داده وای اکثر معالجهٔ آن بتدارک
حکیم مطلق جل شانه نموده نه آید و تلافی آن بشیرینی تلخی اوامر و نواهی شرعیه کرده نشود بلکه بجمله
باندک سعی و تردد برو فق شریعت که مبانی آن بر سهولت است ملکی ابدی بدست می آید و با
غفلت و رغبت اندولت جاودانی از دست میرود عقل و اندیشه را کار باید فرموده و در تنگ

طفلان بجوز و مویزی عوض نباید کرد همین خدمت که در پیش دارند اگر آنرا باتیان شریعت مصطفی
علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة جمع سازند کار اینها کرده باشند علیهم الصلوات والتسلیمات
و دین متین را معمور ساخته و معمور گردانیده ما فقیران اگر سالها جان بکنیم درین عمل که بدو شمانها
شاهبازان نسیم سه کوی توفیق و سعادت درمیان افگنده اند کسی بمیدان در نمی آید سواران
راچه شده اللهم وفقنا بما تحب و ترضی بقیة المرام را فرمان رقیمه دعا فضائل مآبین
خواجه محمد سعید و خواجه محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهند
فرمود موجب امتنان فقراست امورکم اعلی وشانکم ارفع **مکتوب پنجاه و پنجم**
بمیرزا خان افغان در نکوهش جوع از فقر بغنا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
اخوی میان میرزا خان از تنگناهای فقر گریخته التجا باغنیا آورده اند و بتلذذات و تنعمات آن
ساخته اند انا لله وانا الیه راجعون نیک نفهمیده اند اگر بسیار ترقی در دنیا در صحبت اغنیا
میکنند هزاری میگردند بالفرض که پنج هزاری یا هفت هزاری بود از و بالا نمیگذرند اگر فرضا منصب
بالنسبگی برسید فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگی حاصل نموده لقمه نانی در فقر هم میرسید
الحال که نان چرب تر از ان میخورید با نهم میگذشت و باین هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام
امر از دست شما میرفت و تا هستید میروید و مفلس تر میگروید الراضی بالضرر
یعنی کسیکه بضرر خود راضی است مستحق شفقت نیست چون مبتلا شده آید سعی کنید که طریق استقامت
و التزام شریعت از دست شما نرود و در شغل باطن هم فتور نیفتد هر چند آنرا با دنیا جمع ساختن
مشکل است که جمع ضدین است اینقدر هست که درین وضع و اختیار کرده اند و در و بان خدمت و تردد
دارند اگر تصحیح نیت کرده شود داخل غزا است و عمل نیک است اما تصحیح نیت مشکل است امروز
این عزیمت است که فی الجمله نیک فردا شاید خدمتی فرمایند که عین وبال باشد و بالجمله کار استقلال
هشیار باشند خبر شرط است والسلام **مکتوب پنجاه و ششم** بجناب پیرزاده حضرت ایشان
خواجه محمد عبید الله و بخواجه جمال الدین حسین ولد جناب خواجه حسام الدین احمد در تاسف بر فوت
صحبت گذشته و ایمای اسرار جدیده

ومسترشد الاوثین خواجه محمد عبدالله وخواجه جمال الدین محمد بجمعیت صوری ومعنوی تجلی باشند عجب است فلو
ورزیدند ونامهربانی نمودند که باوجود حصول قرب جوار در سرهند نرسیدند واین غریب تیرسیند
وحقوق آشنائی بجای نیاوردند از خواجه محمد افضل چه گله نماید که آشنائی خود را از ایشان احمل
دور تر میدارد بلکه از آشنائی ما هراسان است از میر منعم چه گوید که همیشه آرزوی صحبت دارند
واز قوت بفعل نمی آید قول فقهای عظام است الراضی بالضرر لا یستحق النظر شما سرحلقه
دریای ظلمات است اما متضمن آبحیات است دینجا لعنایت الله سبحانه ولو علی سبیل الندرة
آن گوهر بدست می آید که درجاهای دیگر اگر شبچراغ آن گوهر میسر شود مغتنم است هرمیا زریکه قدر
وقیمت پیدا کرده است در استیلای اعدا اسیر شده است هرچند سلامتی در زاویه است اما دولت
غزا وشهادت در معرکه است کنج زاویه با اهل ستر دار باب ضعف مناسب است کار مردان اقویا معامله
ومعرکه کبری است قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا
بعد از مضی مدت رخصت چون متوجه عسکر شد فرزندی محمد سعید را نصرت در خانه گذاشته آمد وچون
فیوض وبرکات وعلوم ومعارف را که بعد از مفارقت فرزندی بظهور آمده بود ملاحظه نمود از مفارقت
او پشیمان شد وفرصت را غنیمت شمرده طلبید حضور در یزه همه آمده اند بامید آنکه ازین برکات
دریوزه نمایند عجائب معامله است گویا در حجره که ملاقیه ایم در زمره قلندریه با وجود آنکه از ترتیب
جدا ایم وکار وبار علیحده داریم شمه از علوم جدیده اشنوید بعنوان مکتوب است قال الله تبارك
وتعالى هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا الا عینا
واكان الاستهودا ولا وجودا الی آخره وشما در مکتوب بدیده اید که من زوال
وجود را از قبیل الحاد وزندقه شمرده ام واینجا باین عبارت نوشته ام وعلاج آن بکرم الله سبحانه
نموده ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اینهمه دولت از برکات این واقعات است لولا
هذا ما وجدت تلك ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شئ قدير
∴∴ مولانا محمد مراد چون سر داران حدود بوده دو کلمه نوشته آید العاقبة بالخیر مکتوب
پنجاه وهفتم بملا احمد احمدی دربیان حدوث عالم ورد عقل فعال الحمد لله رب العالمین

۲ در حدیث آمده است المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف ۱۲ حسب الامر قطب الاقطاب نوشته شد

والسلام علی سید المرسلین الله تعالی بذات اقدس خود موجود است وهستی او سبحانه
بخودی خود است او تعالی چنانچه هست همیشه بوده است وهمیشه خواهد بود عدم سابق وعدم لاحق
را بجناب قدس او سبحانه راه نیست چه وجود وجوب کمینه خادم آن درگاه مقدس است وسلب عدم
کمینه کناس آن بارگاه محترم وماسوای او تعالی که مسمی بعالم است چه از عناصر وچه از افلاک وچه از عقول
وچه از نفوس وچه از بسائط وچه از مرکبات بایجاد او جل سلطانه موجود گشته است واز عدم بوجود آمده
قدم ذاتی وزمانی جناب قدس اوراثابت است وبس حدوث ذاتی وزمانی عالم اورا
سبحانه کائن چنانچه زمین را در دو روز خلق فرموده است سموات وکواکب را بعد از خلق زمین در دو روز
از عدم بوجود آورده است کریمه خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وکریمه فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
فِي يَوْمَيْنِ مصداق این سخن است سفیهی باشد بلکه منکر نص قرآنی بود که بقدم بعض ماسوی اکتفا نماید
وبقدم افلاک وکواکب حکم کند وبسائط عناصر را قدیم داند وعقول ونفوس را ازلی وقدیم تصور نماید
اجماع اهل ملت بر حدوث ماسوای حق جل وعلا منعقد گشته است وباتفاق حکم بوجود ماسوی بعد از عدم
سابق نموده اند چنانچه امام حجت الاسلام در رساله المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است
وجماعه که بقدم بعضی از اجزای عالم قائل گشته اند ازین راه تکفیر آنها فرموده رضی الله تعالی عنه پس
حکم بقدم شیء از اشیا ممکن خروج از ملت است ودخول در فلسفه وچنانچه ماسوای حق را جل سلطانه
عدم سابق کائن است عدم لاحق نیز دامنگیر اوست کواکب از سموات فرو خواهند ریخت وآسمانها
پاره پاره خواهند گشت وزمین وجبال نیز پرچه پرچه خواهند شد وبعدم خواهند پیوست چنانچه نص قرآنی
بدان ناطق است واجماع جمیع فرق اسلامیه بران منعقد حضرت سبحانه وتعالی در کلام مجید فرموده
است فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً
فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وفرموده
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وفرموده إِذَا السَّمَاءُ
انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وفرموده إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ
وفرموده وَكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وامثال اینها در قرآن مجید بسیار

وارد است جاهلے بود که انکار فنای اینها نماید ایمانے بقرآن نداشته باشد و به موهومات فلسفه
مفتون بود بالجمله اثبات عدم لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از ضروریات
دین است و ایمان بالله تعالی و آنچه بعضے از علما گفته که هفت چیز را که عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت
و دوزخ و روح باشند فنا نخواهند شد و باقی خواهند ماند بآن معنی است که اینها قبول فنا نمی کنند
و قابلیت زوال ندارند حاشا و کلا بلکه قادر مختار جل شانه هر کرا خواهد بعد از وجود فانی سازد
و هر کرا خواهد باقی دارد از جهت حکم و مصالح یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ از این بیان
لائح گشت که عالم بجمیع اجزای خود مستند بواجب است تعالی و در وجود و بقا باو سبحانه محتاج چه بقا
عبارت از استقرار نفس همان وجود است در زمان ثانی و ثالث اِلٰی مَا شَاءَ اللّٰهُ تعالی از اینجا است
هر آن وجود که مسمی به بقا باشد پس نفس وجود و استقرار وجود هر دو بارادهٔ او تعالی مفوض باشند عقل
فعال چه بود که سر انجام اشیا نماید و حوادث باو مستند باشند و نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است
چه تحقق و حصول او مبتنی بر مقدمات زر اندوده فلسفیه است که باصول فقه جمیع اسلامیه تمام ناتمام
اند ابلهے بود که اشیا را از قادر مختار جل شانه باز داشته بایچنین امر موهوم مستند سازد بلکه اشیا را
هزاران ننگ و عار است که منسوب بفلسفے مستند باشند بلکه اشیا بعدم خود راضی و خورسند باشند هرگز
میل وجود ننمایند از آنکه استناد وجود شان بمجعول سفیهے نموده آید و از سعادت انتساب بقادر مختار
جل سلطانه ممتنع گردند کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ یَّقُوْلُوْنَ اِلَّا کَذِبًا

مکتوب پنجاه و هشتم بخواجه صلاح الدین احراری در آنکه خلق و نمود وجود ممکنات در مرتبه وهم
است که اتفاق یافته است کَانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهٗ شَیْءٌ و چون خواست که کمالات مکنونهٔ خود
ظاهر سازد و هر اسمی از اسمای الٰهی جل سلطانه طلب مظهری از مظاهر فرمود تا کمالات خود را در آن مظهر جلوه
فرماید و مظهریت وجود و توابع وجود را غیر از عدم قابل نیست چه مظهر و مرآت شی مباین و مقابل
شیے است و مباین و مقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش
در عالم عدم هر اسمے را از اسما مظهری از مظاهر تعیین فرمود آنرا در مرتبه حس و وهم هرگاه که خواست
و هر طور که خواست خلق فرمود خلق الاشیا متی شاء و معامله ابدی بآن مربوط ساخت باید دانست

که منافی عدم خارجی است نه ثبوتیکه در مرتبه حس و وهم پیدا کنند که آن بوجهی منافات ندارد و ثبوت
عالم از مرتبه وهم و حس است نه در مرتبه خارج تا منافی او بود لیس روست که عدم در مرتبه حس و وهم ثبوت
پیدا کنند بصنع خداوندی جل سلطانه اتقانی در سوخی انجا او را حاصل شود و دران مرتبه بطریق
انعکاس و ظلیت حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا بود و در مرتبه خارج هیچ نامی و نشانی از و
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجبی جل سلطانه هیچ چیز ثابت و موجود نبود و با نمعنی توان
گفت الآن کما کان مثال آن نقطه جواله و دائره موهوم است که موجود همان نقطه است ولس و دائره
در خارج معدوم است و نامی و نشانی در خارج ندارد مع ذلک آن دائره در مرتبه حس و وهم ثبوتی
پیدا کرده است و دران مرتبه بطریق ظلیت و اناره و اشراق او را حاصل است ازین تحقیق استغنا
حاصل میگردد و ازان مقدمات مبسوطه که حضرت شیخ محی الدین و تابعان او در تکوین عالم فرموده اند
بیان تنزلات نموده و تعینات علمیه و خارجی ساخته و حقایق و اعیان ثابته را در مرتبه علم واجبی
جل سلطانه ثابت کرده و عکوس آنها را در خارج که ظاهر وجود است مقرر داشته و آثار آنها را خارج
نامیده کما لا یخفی علی المنصف الناظر فی کلامهم المطلع علی اصطلاحهم و باین تحقیق
معلوم گشت که هیچ چیز غیر از حق جل و علا در خارج موجود نیست چه اعیان و چه آثار اعیان بلکه ثبوت اینها
در مرتبه حس و وهم است و هیچ محظور لازم نیست چه این نه موهومی است که باختراع وهم ثبوتی پیدا کرده
است که بارتفاع وهم مرتفع گردد بلکه ثبوت آن بصنع خداوندی جل شانه در مرتبه وهم است و ثبات و تقرر
و اتقان و استحکام درین مرتبه دارد صُنْعَ اللهِ الَّذِیْ اَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ ازین بیان واضح گشت
که حقایق ممکنات عدمات اند که در خزانهٔ علم واجبی تمیز و تعین پیدا کرده اند و بصنع خداوندی جل سلطانه مرتبه ثانیه
در مرتبه حس و وهم ثابت گشته بعضی از آنها مرایای اسمای الهی جل شانه شده و درین مرتبه بحکم ظلیت و انعکاس
سمیع و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا گشته و تحقیق شیخ و تابعان او حقایق ممکنات صور علمیه
اسمای الهی است که یکی از تنزلات خمسهٔ حضرت وجود است بالجمله نزد فهم این فقیر حقایق ممکنات عدمات
اند و نزد حضرت شیخ وجودات متنزله و حضرت شیخ نمود اکثرت را در خارج اثبات کرده است و گفته
که صور علمیه متکثره که حقایق ممکنات اند و تعبیر از آنها باعیان ثابته کرده است در مرآت ظاهر وجود انعکاسی

که جز او در خارج موجودی نیست منعکس گشته در خارج نمودی پیدا کرده اند و می‌نمایند و در خارج اند و فی الحقیقت
غیر از یک ذات تعالی در خارج موجودی نیست میسر باید که هر یک از صور علمیه را در وقتی از اوقات اظهار خود که
کمالات است مر آن صور را نسبت مجهول الکیفیت پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در خارج میگردد و این
نسبت مجهول الکیفیت معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوات والتسلیمات
واظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکیفیت است خلق گفته است وایجاد اشیا
دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن ممتاز گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجودی نیست موجود بهم نیست الا
بخانه خارج برهان بیرنگی خود است و نه وجودی است غیر او در خارج نه نمودی نه نشانی اگر نمود است او در مرتبه
وهم است و اگر ثبوت است بصنع خداوندی جل شانه هم در مرتبه وهم است بالجمله نمود و ثبوت او در یک مرتبه است
نه آنکه نمود او در جائی است و ثبوت در جای دیگر مثلا دائره موهومه که از تشی نقطه جواله است چنانچه ثبوت
آن در مرتبه وهم است نه در خارج و نمود هم در آن مرتبه است زیرا که در خارج از وی نشانی نیست تا نمود او
گردد غایة ما فی الباب نمود وهمی را نمود خارجی می‌انگارند و پندارند همچنانکه صور مثالیه را در عالم مثال بنقطه حس
باطن می بینند و خیال کنند که آن صور در عالم شهادت و حس ظاهری می بینند و این قسم اشتباه بسیار واقع
میشود که یک مرتبه را بمرتبه دیگر مشتبه می یابند و حکم یکی بر دیگری میکنند پس در ما نحن فیه آن دائره موهوم
که در خیال مرتسم گشته است بچشم خیال در مرتبه که مرتسم است می بینند نه چنین است زیرا که از او در خارج
که محل نقطه جواله است نامی و نشانی نیست تا دیده شود و صورت شخصی که در آئینه منعکس گشته است هم ازین
منوال است که صورت را در خارج نه ثبوت است و نه نمود بلکه ثبوت و نمود وی هر دو در مرتبه خیال است والله
سبحانه اعلم پس آنکه شیخ قدس سره خارج دانسته است اشیا را و در آن بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده
آن خارج نیست مرتبه وهم است که بصنع خداوندی جل شانه تقرر و ثبات پیدا کرده است و خارج متوهم مشهود
خارج ورای وست که از شهود و احساس ما برتر است آنچه مشهود و محسوس معقول و متخیل ما است همه داخل
دائره وهم است موجود خارجی جل سلطانه ورای ورای ورای ذهنها ما است مرآتیت اینجا چه گنجایش دارد و
کدام صورت بود که در آن حضرت سبحانه منعکس گردد و مرایا و صور همه در مراتب ظلال است که بآن هم
وهم و حس تعلق دارد ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا

مکتوب پنجاه و نهم بخواجه شرف الدین حسین در ارجاع حوادث یومیه بارادهٔ او تعالی و تلذذ بآن
حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت بخشیده
بکلیت گرفتار جناب قدس عز وجل گرداناد و فرزند عزیز با تمیز حوادث یومیه چون بارادهٔ واجب الوجود
جل سلطانه کائن است و بفعل او تعالی ثابت ارادهٔ خود را تابع ارادهٔ او تعالی ساخته آن حوادث را
مرادات خود باید داشت و بآن ملتذ باید بود اگر بندگیست این نسبت باید پیدا کرد و الا پا از بندگی
کشیده است و بمولای خود جل شانه معارضه نمودن در حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقضائی
و لم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی و لیخرج من تحت سمائی
ازین مردم فقرا و مساکین جماعه زیر دستان برعایت و حمایت شما آسوده و مرفه الاحوال بوده اند
و چون ایشان هم صاحبی دارند کافی است نیکنامی شما باقی مانده است حضرت حق سبحانه و تعالی
جزای عاجل و آجل کرامت فرماید والسلام مکتوب شصتم به پیرزادهٔ ایشان خواجه محمد عبد الله
در بیان عدمیت ذات انسان و بیان آنکه انانیت ایشان نفس ناطقه اوست با ذکر فنای نفس و
قلب و زوال علم حصولی هو الحق المبین سبحانه من لا یتغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی
اسمائه بحدوث الاکوان زیرا که در حدوث اکوان هر تغیری و تلونی که رفته است در مراتب عدم رفته است
و در حضرت وجود تعالی و تقدس هیچ تغیر و تبدلی نه چه در خارج و چه در علم راه نیافته بیانش آنست
که حضرت حق سبحانه و تعالی چون خواست که کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را ظاهر سازد
و در مجالی و مرایای اشیا جلوه دهد هر کمالی را در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست
باضافه از سایر اعدام متمیز است از برای مرتبهٔ آن کمال تعین فرمود چه مرآت شی مقابل شی است
و سبب ظهور آن شی و بضدها تتبین الاشیاء و آن اعدام را که قابلیت مرآتیت آن کمالات
دارند هر گاه خواست در مرتبهٔ حس و وهم ایجاد فرمود و استقرار و استحکام بخشید و آن همه کمالات را در آنها
منعکس ساخت و باین انعکاس آن اعدام را در آن مرتبه حی و عالم و قادر و مرید و سمیع و بصیر و متکلم گردانید
لیکن محسوس گشته است که اول در اعدام تصرفی میفرمایند بآنچه در وی چیزی دیگر سازند و آنرا بآن
تصرف ملائم و نرم میسازند بعد از آن آنجا ظهور کمال مینمایند در رنگ آنکه اول موم را نرم و ملائم سازند

بعد ازان از وصور و اشکال پیدا آرند و باید دونست که مراد از عدم اینجا عدم خارجیست که مقابل وجود خارجی
است پس منافی اتحاد ادکه در مرتبهٔ وهم اگر اقتر شود نبود و ثبوت وهمی بوی جنگ ندارد با آنکه گویم منافی عدم
وجود است که نقیض اوست و عدم وجود نگردد اما اگر عدم موجود گردد و هیچ محظور لازم نیاید
چنانچه در وجود گفته اند که از معقولات ثانویه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت
که حقایق اشیا اعدام اند که کمالات مرتبهٔ وجود تعالت و تقدست در آنها منعکس گشته است و آنها با یجاد
خداوندی جل سلطانه تحقق و ثبوت وهمی پیدا کرده اند و در مرتبهٔ حس و وهم استقرار و استمرار حاصل نموده
گویا ذوات اشیا آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ دست و پای اعدام اند و قوی
و جوارح آنها بعد از تمهید این مقدمات نخبی چند از مقصد اصلی که بولایت خاصه تعلق دارد بگوید باید اسماع
و بگوش هوش باید شنید بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الطریق که حقیقت انسان و ذات
آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا تعبیر ازان بنفس نفس اماره مینمایند و سر فرودی از
انسان بلفظهٔ انا اشاره باو میکند پس ذات انسان نفس اماره باشد و سائر لطائف انسان
در رنگ قوی و جوارح باشند مر او را چون عدم فی حد ذاته شر محض او بی از خیریت ندارد نفس
نیز شر محض بود و بوی از خیریت در وی نباشد از شرارت و جهل اوست که کمالات منعکسه را که در وی
بطریق ظلیت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باصل شان ثابت است بنفس خود نسبت
میکند و خود را مابین کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی کبر پیدا میکند و بجدای خود
جل سلطانه در کمالات خود را شریک میسازد و حول و قوة از خود تصور مینماید و متصرف خود را
مے انکارد و میخواهد که همه تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از همه دوست تر میدارد و دیگر برای
خود دوست میدارد و نه برای ایشان و ازین تخیلات فاسده عداوت ذاتی بمولای جل سلطانه پیدا
میکند و باحکام منزله او تعالی نمی گرود و متابعت هواهای نفسی مینماید و در حدیث قدسی آمده است
عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت و رحمت خود انبیا را
مبعوث ساخته علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالم اند تا دعوت بحق فرمایند جل سلطانه و تحریب
کارخانهٔ دشمن نمایند و را بخالق و مولای او دلالت کنند و ازین جهل و خبث باز آید و بر نقص و شرارت

و اطلاع دهند هر که سعادت ازلی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جهل مخبث خود
بازگشت و منقاد احکام منزله شد باید دانست که طریق تزکیه نفس دو نوع است طریقی است که به ریاضات
و مجاهدات تعلق دارد و آن طریق انابت است که به مریدان مخصوص است و طریق دیگر طریق جذب و محبت است
که راه اجتبا است به مرادان تعلق دارد شتان ما بین الطریقین طریق اول رفتن است بجانب مطلوب و طریق
ثانی بردن است مقصود از رفتن تا بردن تفاوت بسیار است و چون به سابقه کرم صاحب دولتی
را خواهند که براه اجتبا برند او را جذب و محبت بجناب قدس عطا فرمایند و کشان کشان می برند درین میان
سعادتمندی بود که او را بحد فنا رسانند و از دید و دانش ما سوی رهانند و از آفاق و انفس بگذرانند
نسیان آفاق وابسته بفنای قلب است و فنای انفس موقوف بر فنای نفس اماره در اول زوال
علم حصولی است و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری مقصور نبود تا زوال نفس حاضر متحقق
نشود چه تا زمانیکه حاضر برپا است علم حضوری برجا است زیرا که علم حضوری عبارت از نفس حاضر است
نه امر زائد بران پس زوال شهودی در فنای نفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی
که در فنای نفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنای نفس عبارت از زوال
وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنای قلب اعتبار کرده میشود مستلزم زوال وجود قلب نیست که شهود
آنجا زائد بر شاهد حاضر است فنای احدی مستلزم فنای دیگری نیست

تنبیه ساده لوحی خیال نکند که زوال
نفس حاضر در مقام بقا بالله که ارباب توحید وجود را میسر میشود هم حاصل است چه حاضر در آن موطن حق است
سبحانه نه نفس سالک که فنا یافته است گوییم که حاضر در آن مقام نفس سالک است که آنرا بعنوان
حقیت دانسته است از حضرت حق تعالی و تقدس که ازین تعین هم ازین حضور منزه و مبرا است از آن
قبیل است که گفته اند ؏ بخواب اندر یکی موشی شتر شد ؛ اینجا زوال علم نفس حاضر است که از قسم
علم حصولی است نه زوال نفس حاضر که مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال
عین و اثر اوست نه زوال علم بنفس حاضر شتان ما بینهما **مکتوب شصت و یکم** بحضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید مد ظله در آنکه عارف را گاه رویت بعض مظاهر بر وجه میگردد و غیر ذالک چون معامله عارف

بصرف ذات تعالی و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و در انموطن عروج متعسر
و حیلاقه و تعلق برآمدن دشوار مینماید در منوقت نگاه باشد که بحکم النظرة الاولی لک نگاه اول که بظاهر
جمیله تعلق کند درینمقام مدد نماید بسرعت بالا برد و از مجاز که قنطره حقیقت گفته اند بحقیقت رساند
اما درینوقت محافظت از نظرهٔ ثانیه که النظرة الثانیة علیک فرموده اند لازم است که مضر و سم قاتل است
امداد و اعانت انجا خود چه متصور بود و ماجعل الله لک سبحانه فی الحرام شفاء محسوس گشته است که
اگر بطبع خام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است و در رنگ سایر سنگ و کلوخ یافته و جمعی
نظرهای ثانی و ثالث و رابع را که بظاهر جمیله تعلق کند مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت
انگاشته از ارباب استدراج اند و حقیقتی که تا بآن عروج مینمایند از عالم مجاز است کریمه قُلْ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ
يَغُضُّوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ در رد این جماعه کافیست و گاه بود که درین وقت ظلمات جوار که
آید و کفر و فسق همسایها امداد کند هرچند این ظلمت بیش بود امداد زیاده نماید و باین معنی گفته اند
که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت غفلت باشند از ناقابلی آن فیوض بایشان نمیرسد بلکه
بشخصی میشود که با حضور در جوار ایشان بود و شخص بفیوض دیگران ترقیات مینماید که همچنین
زیرا که بواسطه علو درجات آن عارف تمام آن گفت گران فیوض وارده بحوالی او نرسد چه جای آنکه امداد
عروج او نماید کارخانه این بزرگواران بلند است هر عملی و فیضی اینجا نافع نیست بلکه اینجا
مسر نسبت دقیق که بر ارباب آن حال منکشف است اینقدر واینمایند که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور
درکار است و بضدها تتبین الاشیاء شنیده باشند و چون ارتکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم
ظلمت جوار را هم معتبر داشته اند و در ظهور نور که نور الانوار است نافع ساخته اگر گویند که طاعات
عبادات را خصوصا ادای فرایض را درانموطن چرا نفع نبود و چرا امداد عروج نماید گوییم که چرا نافع نیست
و بدون امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد معتد به که سابقا تحقق میگشت درینوقت حاصل
نیست و در رنگ مباحات دیگر که بالا مذکور شد داخل شده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ والسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب شصت و دویم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله العالی در بیان تفاوت فنای

وجودی از انسان بنابر عدم فانی او، حقیقت و ذات انسان نفس ناطقه است که مشار الیه انسان است
بلفظ انا، و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطهٔ انعکاس وجود و صفات وجودیه خود را موجود توهم نموده
است و حی و عالم و قادر باستقلال دانسته، و این صفات کمال را از حیوة و علم و غیرهما از خود تصور
نموده و بخود قایم انگاشته، و باین توهم خود را کامل و خیر یقین کرده، و شرارت و نقص ذاتی خود را که ناشی
از عدم است که شر محض است فراموش ساخته، و چون عنایت خداوندی جل سلطانه در حق او در رسد و از
جهل مرکب تصدیق کاذب وا رهاند، داند که این کمالات از جای دیگر است و این صفات کامله
نه از دست و نه قایم باو، و داند که حقیقت و ذات او عدم است که شر محض است و نقص خالص، و این ودیعه
اگر بکرم او تعالی غالب آید و درست کمالات را به صاحب آن بخابر دهد و ادای این امانت بالکل باهل آن
نموده خود را عدم محض یابد و بوی از خیریت در خود نیابد، این زمان نه نامی ازوی ماند و نه نشانی نه
عینی ماند و نه اثری، چه عدم لاشی محض است که در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد، و اگر فرضا در مرتبه از مراتب
او را ثبوت متحقق بود جمیع کمالات از وی مسلوب نشده چه ثبوت عین کمال است بلکه ام کمالات، ازین تحقق لازم
آمد که این فنا اتم و اکمل است زوال وجودی فانی هیچ در کار نیست چه وجودی او را هرگز نبوده است تا زوال
متصور شود، عدمی بود که توهم وجود خود را بر پا نموده است و چون این توهم زائل گشت و بزوال شهود
متحقق شد عدم صرف ماند که هالک لاشی است، پس از زوال شهودی چاره نبود و از زوال وجودی هیچ در کار
نباشد، والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال. **مکتوب شصت و سیوم** بمیر منصور در کشف سر احاطه
و قرب و معیت او تعالی و راجع داشتن این سر عظیم مجمل به متشکل کتاب کریم. قرب و معیت و احاطه و سریان و
وصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال آنها در آنحضرت جل سلطانها از قبیل متشابهات و شطحیات
است، القرب و المعیة و الوصل و الاتصال که در فهم ما در آید و متعقل ما شود جناب قدس خداوندی جل شانه
از آن مدرک و معلوم منزه و مبرا است لیکن مع آخر کار را نقدر معلوم ساخته اند که این قرب غیر مشبه
بآن قرب اتصال است که در میان آئینه و در میان صورتی که در آن آئینه متوهم است حاصل است که
از عالم قرب اتصال و وجود موهوم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی موجود و حقیقی است و عالم در
مرتبه حس و وهم مخلوق گشته است ناچار قرب اتصال در میان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب وجود

موهوم بود و هیچ محظوری ازین قرب و معیت بجناب قدس او تعالی عاید نشود و چون اشیای خمسه که در آئینه منعکس
شود و آئینه را قرب و احاطه بانها حاصل گردد هیچ نقصی به آئینه راه نمی یابد و هیچ خستی در وی سرایت نمیکند
چه در مرتبه که آئینه است این اشیای خسیسه متوهمه را در آن مرتبه نامی و نشانی نیست تا صفات اینها در وی
تاثیر نماید غایت ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است
و میخواهد که این مرتبه را ثبات و استقامت بدهد احکام و آثاری که بر موجود مترتب است برین موهوم
جاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم مترتب کرده لهذا قرب و احاطه موهومه را در رنگ قرب و
احاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادقه ساخته نمی بینی که رویت صور جمیله در خارج چنانچه
مستلزم التذاذ و گرفتاری است همچنین همان صور که در آئینه منعکس شود و ثبوت وهمی آنجا پیدا کند نیز
موجب التذاذ و گرفتاری است با آنکه صور اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو شرکت
دارند و چون بکرم خداوندی جل سلطانه موهوم را با موجود در ترتب احکام شرکتی پیدا شده و اثر نادر موهوم
در رنگ موجود مترتب گشت امیدوار است که موهوم نامراد را از موجود پیدا آمد و بشارتها از دولت قرب
و اتصال موجود او را حاصل شده ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین
ما یتجرع ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
باید دانست که قرب و اتصال بغیر اینهی که ذکر یافته بهر معنی که تصور کنند و تعقل سازند بی شائبه تشبیه
و تجسیم نخواهد بود مگر آنکه ایمان آرند و اشتغال بکیفیت ننمایند و مفوض بعلم حق دارند جل سلطانه و چون
این الفاظ را نوعی از بیان لاحق گشت اگر از متشابهات بر آورده و داخل محکم یا مشکل ساخته شود گنجایش
دارد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال **مکتوب شصت و چهارم** بحضرت مخدوم زاده های
کلان جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی سبحانه و ابقاهما در فنای
در فنای اتم که مربوط بزوال عین و اثر است با تحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم امکانی
و بقای ثبوت و عرض و جهات آن فنای اتم وقتی متحقق شود که زوال عین و اثر از فانی حاصل گردد
و نامی و نشانی از وی نماند **سوال** حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که باضافت امتیاز یافته
مجالی اسما و صفات واجبی جل سلطانه گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق آن نموده ایم لازم آید

که بر تقدیر حصول (زوال) این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و جز وجود صرف در وی
هیچ نبود زیرا که یکی از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتفاع نقیضین لازم نیاید و وجود نزد
صوفیه عین واجب است تعالی یا از اخص صفات اوست سبحانه و بر هر تقدیر قلب حقیقت لازم است و آن
مستلزم الحاد و زندقه است جواب نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب است تعالی یا از اخص صفات
ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود و عکسی است از عکوس آن بالجمله هر وجودی که
عدم در طرف واقعست از مظان امکان است و احتیاج بر رفع عدم که نقیض اوست دارد و صفات واجبی
جلشانه اگرچه از دائره امکان خارج‌اند اما چون احتیاجی بذات واجبی دارند تعالی و اعدام متقابله هرکدام را
ثابت است از شوب امکان بیرون نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی دامنگیرشان است اگرچه قدیم
اند از ذات واجب تعالی منفک نه لفظ احتیاج دلیل امکانست اگر احتیاج بغیر است نقص کامل دارد و داخل
دائره امکانست و اگر احتیاج بغیر نیست بوئی از امکان دارد اگرچه داخل دائره امکان نبود چنانچه صفات
واجبی تعالی که کمال استغنا دون کمال ذات است تعالی و تقدس پس وجوب مطلق مر ذات را است تعالی و تقدس متحقق
شود که از مظنه نقص و شائبه قصور منزه و مبراست و صفات واجبی تعالی هرچند قدم در دائره وجوب دارند
اما چون محتاج بذات اند وجوب شان دون وجوب ذات است تعالی چنانچه وجود شان دون وجود ذات است
تعالی چه وجود شان را عدم تقاضت دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد مثلا و وجود ذات را تعالی
و تقدس هیچ عدمی مقابل نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر وجود واجب تعالی عدمی را اعدام نقیض باشد
محتاج بود به رفع آن نقیض و احتیاج از سمات نقص است که مناسب جناب امکان است تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا پوشیده نماند که در صفات واجبی جل سلطانه از اطلاق لفظ امکان تحاشی باید نمود که
موهم حدوث است و صفات الله قدیم اند هرچند صفات واجبی واجب اند و اتصاف نیستند اما نظر بذات
واجب جل شانه واجب اند که از ذات منفک نیستند و حاصل این معنی هرچند منجر بامکان است اما از توهم
حدوث خالی نیست و عدم حصول النقیض که عدم باشد مر وجود واجب تعالی را کشفی است و شهودی اگرچه
بصورت استدلال نموده آید و در رنگ آنچه بر بدیهی تنبیهی بصورت استدلال رند بر اصل سخن آئیم و جواب
سوال گوئیم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا غیر از وجود چیزی دیگر در وی نمیماند و بجز ثبوت

و تحقق نصیب او نمیباشد که عدم تعین و آثار از وی منتفی گشته است لیکن این آن وجود و ثبوت است که
ممکن را در مرتبهٔ وهم و حس ثابت گردانیده است و آثار را بر وی مترتب ساخته و مرآت کمالات مرتبهٔ حضرت
وجوب تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته و در رنگ عدم زائل ذات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت
پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که او را در مرتبهٔ حس و وهم ثابت گردانیده و بحال همان
ثبوت بعد از زوال عدم نائب مناب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بخود منتسب داشته و کارخانهٔ
عدم بوی برپا مانده و این کارخانه که به نیابت عدم بوده است تا بحدی برپاست که نقیض آن ثبوت
برجاست و امکان را بقاست و چون معامله از نقیض ثبوت بالا رود و وجود را تقابل نماند بلکه عدم
مجال تقابل او نبود و امکان را اصلا گنجایش نباشد درینوقت کار و بار دیگر است و ساز و همگی او دیگر
مراد ادنی اینجا باید جست تا هر جا که شوب امکان و مجال عدم است اگرچه بمقاضت باشد داخل
قاب قوسین است و چون امکان و عدم بکلیت رخت خود بربستند و کوس رحلت زدند کمالات او ادنی
در پیش است نه بآن معنی که درینوقت ممکن ذات واجب گردد تعالی بلکه قیام او بذات سبحانه تعالی ثابت میگردد
و قیام که بقای از ظلال ذات بوده تعالی زائل میشود کسی که در خدا گم شد خدا نیست قیام این عارف بذات
واجب الوجود تعالی در رنگ قیام صفات اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او بمرتبه است که آنجا
صفات هیچ ملحوظ نیست هرچند صفات را از ذات تعالی انفکاکی نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی
است و قدم دارد و قیام او ازلی نیست و بداغ حدوث متسم اما صفات را نقائص است که اعدام باشند
مثلا عدم علم و عدم قدرت و معامله این عارف از نقاضت اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته بود
نماند که معامله چون از نقاضت عدم بالا رود وجوب متحقق گردد و ممکن واجب شود و آن محال است
گوئیم واجب وقتی گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را جز در مرتبهٔ وهم و حس ثبوتی نیست وجوب وجود
از کجا متصور شود ازین بیان فرق دیگر در میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات باعتبار
وجود خارجی است و قیام عارف باعتبار وجود وهمی اگر ثبات و تقرر دارد و مبدأ آثار است باید دانست که
بقای انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت انا را هو وی نماند
که بران اطلاق نموده آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگرچه طویل الذیل است و ثبوت هرچند

ممکن گشته اما کلمهٔ انا را انجا مورد نیست گویا وضع لفظ انا از برای حقیقت عدمیه بوده است که از
حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بلی جزو اعظم در ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است وکارخانهٔ
ممکن از عدم بهم شده احتیاجیکه در ممکن است از عدم آمده است و حدوثی که دامن گیر امکان است هم از عدم
هویدا گشته اگر کثرتی در ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیاز است هم از راه وی وجود در حق
ممکن مستعار است و آنهم تخیل و توهم است اگرچه ثبات و استقرار دارد بدانند صفاتی که بذات واجبی جل سلطانه
قیام دارند ذات عزشانه بتمامه برنگ هریک از آن صفات ظهور میفرمایند نه آنکه حصهٔ از ذات متصف
بصفتی بود و حصهٔ دیگر متصف بصفت دیگر چه در آن حضرت تبعض و تجزی نیست لبساطت حقیقی است
هر حکمی که آنجا اثبات نمایند باعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کله علم و کله اراده و کله قدرت
و قیاسی که عارفان از ذات واجبی جل سلطانه بی ملاحظه اسماء و صفات پیدا میشود نیز ازین قبیل است
که بکلیت برنگ آن می برآید و بر عکس مرایای دیگر تشخص و مراتبه خود را وا مینماید فهم من فهم ٥ وتامیت
میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن مسلم نیست طوطی را بدو رانت شکرخائی • این ظهور که مرات
بکلیت برنگ صورت برآید اگر عارفی بعد از فنای تام و بقای اتم بآن ظهور پیدا شود اکمل تعینات او خواهد
بود که وجود موهوب حقانی است که بولادت ثانی او اعتبار گشته است و این تعین با وجود حدوث و امکان
چون ناشی از مرتبه جمع است بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه ناشی اند مزیت و فضل وارد و برنگ شرف است
و فضلی که حروف و کلمات قرآنی راست بر حروف و کلمات دیگر هرچند هر دو بحدوث و امکان متسم اند
الهی بود که از ظاهر بینی این تعین را بان تعینات دیگر برابر بیند و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف
و کلمات دیگر مساوی داند از تبیع افضل عارف معدیات مزیت او بر دیگران مثل مزیت کلام خدا است عز شانه بر
کلام دیگران قیاس نماید بیت هرکس افسانه بخواند افسانه است • وانکه دیدش نقد خود مردانه است
محجوبان که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را بشر گفتند در رنگ سایر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند
صاحب دولتان که او را علیه الصلوة والسلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سایر ناس
ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل نجات آمدند تنبیه در آداب بعضی از مطالب دقیقه
که بذات و صفات واجبی جل شانه تعلق دارد بواسطه تنگی میدان عبارة الفاظ موهمه صفات حکمی

که مستلزم نقص و قصور است آورده میشود و آن الفاظ را از ظاهر مصروف باید داشت و جناب قدس
خداوندی را جل سلطانه از جمیع صفات نقص و سمات قصور منزه و مبرا باید دانست و اطلاق بعضی الفاظ
که در شرع بآنحضرت جل شانه وارد نشده است بتقلید مشایخ عظام بطریق تجوز نموده می آید مثل مرات
و غیرها از ان ترسان و لرزان است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
اگر گویند از لفظ تجلی و ظهور و ظلی و امثال آنها که در عبارات تو واقع میشود لازم می آید تنزل وجوب
در مراتب ظهورات چنانچه مشایخ دیگر گفته اند و حال آنکه تو انکار تنزل وجوب مینمائی و جواب آن چیست
گوئیم که تنزل بر تقدیری لازم می آید که مظهر را عین ظاهر بگوئیم چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین
نگوئیم تنزل چرا باشد و مختار این فقیر عدم عینیت ظاهر است با مظهر والله سبحانه الموفق

مکتوب شصت و پنجم بمولانا صفر احمد رومی بعد از بقای ذات عارف را هر صفتی از صفات
و هر لطیفه از لطائف بکلیت ذات بر آید عارف کامل تام المعرفت را بعد از بقای ذات چون صفات
و اخلاق کامله عنایت فرمایند هر صفتی از ان صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد بر آمد نه
آنکه بعضی از ذات متصف بصفتی باشد و بعضی دیگر متصف بصفت دیگر مثلا ذات او بتمامه علم
خواهد بود و بتمامه بصر و بتمامه سمع خواهد بود چنانچه محققان صوفیه در صفات واجبی جل شانه گفته اند که ذات
الله تعالی کله علم و کله قدرة و کله بصر و کله سمع مثلا از اینجا است که مومنان حق سبحانه را در بهشت بی جهت
خواهند دید که بکلیت خود بصر خواهند بود و چون تمام بصر باشند جهت را چه گنجایش باشد گفته اند که آنچه
عوام مومنان را بعد از اللتیا و التی در آخرت میسر خواهد شد اولیا را که خواص مومنانند در دنیا میسر
خواهد بود که نسبت اینها اندراج نهایت است نسبت آنها را ازینجا قیاس باید کرد ع قیاس کن ز گلستان من
بهار مرا ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ همچنین هر لطیفه
از لطائف آن عارف درینوقت برنگ کلیت او می بر آید بتمامه عارف لطیفه روح میگردد و بتمامه
لطیفه قلب میشود و علی هذا القیاس سائر اللطائف الانسانیة من النفس و القلب
و السر و الخفی و الاخفی و همچنین سوال است هر جزوی را از اجزای او و هر عنصری را از عناصر او که حکم
کل پیدا میکند مثلا عارف بتمامی خود را عنصر خاک می یابد و بتمامی عنصر آب تصور مینماید و چون لطیفه قلب

حقیقت جامعه است برنگ کل منصبغ میگردد و تعلقی که او را بمضغهٔ قلبیه بوده زائل میشود و مضغه ازین زوال
خالی نمیماند و در رنگ جسد بی روح مینماید و خیال تنزل میگردد که درین رفت و آمد کردی ازین راه
بوی نرسیده است و او بر صرافت اصلی خود است در رنگ آنکه در دیگ پخته دانهٔ خام بر صرافت اصلی
باند نه حرارتی از آتش در وی تاثیر کند و نه رطوبتی از آب بوی رسد غایة ما فی الباب بعد از رفع آن
تعلق و بعد از خلو منصبغ برنگ سائر اجزا میگردد و در رنگ اجزای دیگر حکم کل پیدا میکند مکتوب

شصت و ششم بمحمد مقیم قشوری در جواب سوال و از معنی المجاز قنطرة الحقیقة باخوی محمد مقیم

پرسیده بود که المجاز قنطرة الحقیقة بچه معنی گفته اند بداند که مجاز ظل حقیقت است که از ظل با اصل
شاه راه کشاده است مگر باین اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستلزم
معرفت اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب انکشاف اصل بود کان
صورة الشیء ما ینکشف ذلک الشیء لیکن بداند که قنطرة المجاز الحقیقة بر تقدیری است که گرفتاری
بمجاز درمیان نیاید و بنظرهٔ ثانیه نکشد نظره اولی است که قنطره حقیقت است که مخبر صادق انرا
النظرة اولی لک فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام گویا بلفظ لک اشاره بحصول نید دولت
کرده واگر و عیاذا بالله سبحانه گرفتاری بمجاز درمیان آمد بلکه بنظرهٔ ثانیه کشید آن مجاز سد راه
وصول حقیقت است قنطره چه بود بتی است که پرستش خود میخواند و دیوی ست که از حقیقت میگرداند
لهذا مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام نظرهٔ ثانیه را مضر دانسته النظرة الثانیة علیک فرموده
کدام چیز مضرتر از آن بود که از حق باز دارد و بباطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی وقتی
نافع است که باختیار نبود و اگر باختیار بوده حکم نظرهٔ ثانیه دارد کریمهٔ قُلْ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ يَغُضُّوْا
مِنْ اَبْصَارِهِمْ اثبات این مطلب کافیست ابلهان صوفیهٔ خام معنی این عبارت را نفهمیده و غلط کرده
گرفتاریها بصور جمیله پیدا کنند و بعشوه و دلال انها فریفته گردند بطمع آنکه اینرا وصول بحقیقت
سازند و معراج حصول مطلوب نمایند کلا این خود سد راه مطلوب است حاجب حصول مقصود باطلی
است که در نظر شان مزین گشته است و در غرور حقیقت افتاده جمعی از انها حسن جمال این صور
را حسن حق و انسته جل شانه گرفتار بانهای عین گرفتاری بحق میدانند و مشاهده آنها را مشاهده

حق می انکارند بعضے ازینها گفته بیت امروز چون جمال تو بے پرده ظاهر است * در حیرتم که وعده فردا برای چیست * تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا حق را سبحانه این کوته نظران نیز نهان پرده اند و حسن وجمال او را چه تصور نموده مگر نشنیده اند که اگر فرضا تاری از موی حوار بهشت که از مخلوقات حق است سبحانه در دنیا افتد از نضارت و اشراق آن موی هرگز در دنیا شب نیفتد و ظلمت نشود و قصه سوختن کوه طور و پاره پاره شدن آن بیک تجلی حق جل و علا و افتادن و بیهوش گشتن کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن تجلی با آن منزلت و قرب بنص قرآنی ثابت شده است و اینان با این بیخردی همه وقت بے پرده حق را بینندگان و بوعده رویت اخروی تعجب کنندگان لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم بیانها کرده اند و براهین نقلے بر مخالفان اثبات رویت اخروی کرده که غیر از اهل سنت از فرق مخالفه هیچکس چه از ملیین و چه از غیر ملیین برویت حق جل و علا قائل نیست بلکه آنرا محال عقلے انگارند و اهل سنت هم از بلاکیف گفته اند و مخصوص بآن نشاء داشته و این بوالهوسان درین نشاء فانیه حصول این دولت قاهره را تصور نموده اند و بخوانند خیال خود گشته ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی و علی آله والتسلیمات [illegible]

واکمنها مکتوب شصت و هفتم بمیر منصور در حقیقت کائنات و فرق میان کشوف حضرت ایشان و صاحب فتوحات * این عرصه کائنات که اعیان ممکنات است [illegible] و عریض متخیل میگردد نزد حضرت شیخ محی الدین بن العربی و تابعان او حضرت وجود است که [illegible] در خارج موجودی نیست و آن وجود ذات حق است سبحانه که از اطلاق وجود نامند که [illegible] و تلبس صور علمیه متکثره که از باطن وجود میگویند و معبر باعیان ثابته اند آن وجود که [illegible] خود است متکثر و منبسط و طویل و عریض و متخیل مے آید میفرمایند که مشاهد محسوس چه عوام و چه خواص در آن صفحه در کسوت گونه گون صور و اشکال متمایزه حضرت حق است سبحانه که عوام را توهم بعالم میگردد و عالم هنوز از خانه علم بیرون نیامده است و بوی از وجود خارجی نیافته عکوس آن صور علمیه است که

در مرآت حضرت وجود ظاهر گشته نمودی وخارجه پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی محو انداخته
مولوی جامی علیه الرحمة ع مجموعهٔ کون را بقانون سبق * کردیم تصفح ورقا بعد ورق * حقا که ندیدیم
ونخواندیم درو * جز ذات حق وشیون ذاتیه حق * وآنچه مکشوف ومعتقد این فقیر است آنست که این
عرصه عرصهٔ وهم است واین صور واشکال که دران عرصه است صور واشکال ممکنات است که بصنع
خداوندی جل سلطانه در مرتبهٔ حس ووهم ثبوتی پیدا کرده است واتقان یافته وهر چه مشهود ومحسوس است
درین صفحه از جنس ممکنات است هر چند بعضی از سالکان را آن مشهود متوهم بواجب گردد وبعنوان حقیقت
ظاهر گردد اما فی الحقیقت از افراد عالم است واو تعالی ورا الوراء است وازدید ودانش ما جدا
است واز کشف وشهود ما مبرا است ع خلق را روی کی نماید او * در کدام آئینه درآید او * غایة
ما فی الباب این عرصهٔ متوهمه ظل آن عرصهٔ خارجیه است که شایان مرتبهٔ حضرت وجوب است تعالی وتقدس
چنانچه وجود این مرتبه ظل وجود آن مرتبه است واین مرتبهٔ وهم را اگر باعتبار آنکه ظل مرتبهٔ خارج است
خارج گویند گنجایش دارد چنانچه باعتبار وجود ظلی اورا موجود نیز گویند واین عرصهٔ وهم در رنگ عرصهٔ خارجی
نفس الامری است واحکام صادقه دارد ومعاملهٔ ابدی بآن مربوط است چنانچه مخبر صادق ازان خبر
داده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ملاحظه باید نمود که ازین دو مکشوف کدام یکی بتنزیه وتقدیس
خداوندی جل سلطانه اقرب والیق است وبجناب قدس او تعالی اولی وانسب وازین دو کدام مناسب
بدایت وتوسط حال دارد وکدام مناسب حال انتها است سالها این فقیر معتقد مکشوف اول بوده
است واحوال عجیبه ومشاهدات غریبه دران موطن گذرانیده وحظهای وافر دران مقام حاصل کرده آخر الامر
بمحض فضل خداوندی جل شانه معلوم گشته که هر چه دیده شد ودانسته شد همه غیر حق است سبحانه
که نفی آن لازم است وبعد اللتیا والتی بکرم خداوندی جل شانه معامله از نفی باثبات آمد وباطلی که خود را حق
وانموده بود از دید ودانش فرو ریخت وگرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت وموهوم از موجود جدا شد
وقدیم از حادث متمیز آمد که حاصل مکشوف ثانی است للمؤلف **رباعی** در عرصهٔ کائنات با دقت
فهم * بسیار گذشتیم بسرعت چون سهم * گشتیم همه چشم ندیدیم درو * جز ظل صفات آمده ثابت در وهم *
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

لقد جاءت رسل ربنا بالحق والسلام ‌ مکتوب شصت و هشتم بفقیر محمد هاشم کشمی در تحقیق
مرتبهٔ وهم که عالم در آن مرتبه نمود و وجود دارد و ما یناسب ذلک عالم را که موهوم میگوئیم نه بآن معنی است که عالم
منحوت و مجعول وهم است چگونه منحوت وهم بود که وهم نیز از جمله عالم است بلکه بآن معنی است که عالم را حضرت حق سبحانه
در مرتبه وهم خلق فرموده است و هر چند وهم در آن وقت بوجود نیامده بود اما در علم الله سبحانه بوده و مرتبه
وهم عبارت از نمودی بی بود است در رنگ دایره که از نقطهٔ جواله در وهم ناشی گشته است که نمودی دارد بی
بود و حکیم مطلق جل سلطانه عالم را در همین مرتبه خلق فرمود و نمود محض را ثبوت و ثبات بخشید و از غلط صحت
آورد و از کذب بصدق کشید و نفس الامری ساخت ۲ ولٰئک یبدل الله سیاٰتهم حسنات مرتبهٔ موهوم عجب
مرتبه است که آنرا با موجود هیچ مزاحمتی نیست و هیچ منافی نه و هیچ جهتی از جهات با وی ثابت نمی نماید
و هیچ حدی و نهایتی او را پیدا نمیکند دایره موهومه را با نقطهٔ جواله موجوده هیچ جنگی نیست و هیچ جهتی از
جهات این را با او ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بحدوث این دایره پیدا نتوان گفت که نقطه در یمین
دایره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات مر آن دایره را بالنسبت
با آن اشیا است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیزی که در مرتبه دیگر کائن است دایره با وی از این جهات
هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بحدوث این دایره هیچ حدی و نهایتی پیدا نشده است و بر صرافت حالت
سابق خود است ولله المثل الاعلی از این بیان و از این تمثیل حال عالم با صانع عالم جل شانه قیاس باید
کرد او سبحانه با یجاد عالم حدی و نهایتی حاصل نشده است و جهتی از جهات کائن نگشته این نسبت
آنجا چگونه متصور گردد که در آن مرتبه علیا از اینها نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت نموده آید بعضی دو بینان از
چند از کوته نظری حصول این نسبت و ثبوت این جهات را در حق صانع عالم جل شانه بالنسبت بعالم تصور نموده
نفی رویت واجب تعالی نموده اند و از احوال انگاشته جهل مرکب بتصدیق کاذب ورا بر کتاب و سنت
تقدیم داده گمان برده اند که اگر حق جل و علا مرئی شود البته در جهتی از جهات خواهد بود و از رائی آن
مستلزم حد و نهایت است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق را سبحانه با عالم ازین نسبت هیچ
ثابت نیست رویت اثبات کنند یا نه رویت موجود بود و جهت مفقود چنانچه تحقیق این معنی خواهیم نمود و هم
اهل السنة اند که این مخلوق در وقت وجود عالم نیز کائن است زیرا که در هیچ وقت صانع تعالی از عالم در جهتی

از جهات او خواهد بود و نیز ورای عالم خواهد بود و آن مستلزم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم
گویند حد و نهایت را چه خواهند گفت دیگر لازم ورائیت است و نیز فساد جهت بواسطه استلزام نهایت است
و آن خود لازم است خلاصی ازان مضیق در اختیار قول صوفیه است که عالم را موهوم گویند و اشکال
جهت و نهایت را دارند و در موهوم گفتن هیچ محظور لازم نمی آید که آن در رنگ موجود احکام صادقه
دارد و معامله ابدی تنعمات و تعذیبات سرمدی بوی مربوط است آن موهوم دیگر است که سوفسطائیان
قائل است که آن اختراع وهم و تراشیدۀ خیال است شتان ما بینهما بر سر اصل سخن رویم و گوییم که دایره موهوم را
گزاشتی از نقطه جواله است تا آن نقطه هیچ جهت ثابت نیست آن نقطه بیرون از جهات او است که اگر
فرضا آن دایره تمام بصر گردد سر آئینه آن نقطه را بی جهت خواهد دید که جهت در میان ایشان مفقود است
و در ما نحن فیه اگر رائی تمام بصر گردد حق را جل و علا بی جهت بیند چه محظور لازم آید در بهشت مومنان
تمام بصر گشته خواهند دید و هیچ جهت ثابت نخواهد بود و اولیا را که تخلقوا باخلاق الله در دنیا این دولت
حاصل میگردد و تمام بصر میگردند هر چند رویت نبود که مخصوص بآخرت است اما حکم رویت دارد انچه گفته
اند تخلق باخلاق الله زیرا که در واجب تعالی فرموده اند که ذات تعالی کله بصر و کله سمع و کله علم متخلقان را
ازین اخلاق البته نصیبیست از صفت ایشان نیز دران مقام برنگ کلیت ایشان می برآید همه بصر میگردند
مثلا و سائر مومنان را در آخرت این نسبت کرامت فرموده بدولت رویت مشرف خواهند ساخت
ان شاء الله تعالی هیچ محظوری و اشتباهی برین تقدیر لازم نیست والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب
شصت و نهم بقاضی موسی شوحین در ترغیب التزام شریعت و صحبت ارباب جمعیت الحمد لله
والصلوة و تبلیغ الدعوات مرقومه درویش رحیم علی مرسل داشته بود رسید خوشوقت ساخت سلامت با
باشند طلب نصایح اندراج یافته بود مخدوما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه
وعلیهم الصلوة والتسلیمات غایة ما فی الباب متابعت را اقسام است یک قسم آن اتیان
احکام شرعیه است و باقی اقسام را فقیر در مکتوبی که به بعضی از محبان نوشته است تفصیل ذکر
نموده است خواهم گفت ان شاء الله تعالی که نقل آن را بشما فرستند بالجمله مدار افاده و استفاده بطریقه
بر صحبت است بگفتن و نوشتن کفایت نمیشود حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره طریقه

ما صحبت داشت اصحاب کرام بدولت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از اولیای امت
افضل آمدند که هیچ ولی بمرتبهٔ صحابی نرسد اگرچه اویس قرنی باشد المسئول من الاخوان
الدعاء بسلامة الایمان ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا هم علی ور
خود گردانیده است و با صلاح آمده است حضرت حق سبحانه استقامت دهاد و السلام

مکتوب هفتادم بمولانا اسحاق ولد قاضی موسی در تحریض بر صحبت ارباب جمعیت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب ... علی درویش مرسول داشته بودند رسید چون
منبئ از ذوق و شوق بود مسرت بخشید و کاغذ علیحده واقعه که رو داده بود و نوشته بودند از مطالعه
آن فرحت بسیار روی داد بتقسیم واقعات مبشرات سعی باید نمود که از قوت بفعل آید و از کوشش باغوش ...
امروز که تدارک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت باید شمرد و تسویف و تاخیر نباید انداخت حضرت
خواجه احرار قدس سره فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجوه که در روز جمعه
ودیعت نهاده اند در میان آمد که اگر میسر شود دران ساعت از حضرت حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید
هر کسی چیزی گفت چون نوبت من رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع
سعادات است از بعضی مکاتیب القاب گرامی که مصحوب او فرستاده است حضرت حق سبحانه و تعالی
منتفع گرداناد و دیگر اخوی شیخ کریم الدین چند گاه است که آمده اند شاید که از احوال خود بشما نویسند
از دوستان توقع دعا است ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات

مکتوب هفتاد و یکم بجناب پیرزادها خواجه محمد عبید الله در تمیز میان دقائق موهوم که عالم است
میان موجود حقیقی که صانع عالم است و لله المثل الاعلی نقطهٔ جواله که دائره از وی در وهم ناشی گشته است
چنانچه در خارج موجود است در وهم هم موجود و لیکن آن نقطه بحجابی روپوش نموده دائره است و اینجا باز
روپوش و موجود در خارج و در وهم ما یتمیز نیست که در هر مرتبه وجود علیحده دارد بلکه یک وجود است
هم در خارج و هم در وهم که آنجا بی روپوش دائره است و اینجا با روپوش و این دائره موهومه که در
وهم نمودی دارد بی بود که از غلط حس پیدا گشته است اگر آنرا از غلط موجود گردانند و ثبات تقرر دهند

جلد

ونمود با بود ساز نہ ہر آئینہ از غلط حس حرا مدبر آمد و نفس امر خواہد گشت و احکام صادقہ پیدا خواہد
پس این دائرہ را وجود مہم حقیقیہ ہست و صورتے حقیقتش ہمان نقطہ جوالہ ہست کہ آن بر پا ہست و صور
ہمان دائرہ ہست کہ ثبوت و ثبات پیدا کردہ ہست این صورت ہر چند عین آن حقیقت نیست کہ
احکام تمائز دارد از حقیقت دور نیست و جدائے ندارد حقیقت ہست کہ باین نمود خود را تخیل
ہست ۵ خوشتر آن باشد کہ سر دلبران : گفتہ آید در حدیث دیگران : حضرت شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سرہ درین مقام گوید ان شئت قلت انہ حق و ان شئت قلت انہ خلق
وجہ و خلق من وجہ و ان شئت قلت بالحیرۃ بعدم التمییز
بینہما : : لیکن باید دانست کہ این تمیز درمیان حقیقت و صورت ہر چند در وہم
اما چون صورت دران مرتبہ بایجاد خداوندی جل سلطانہ موجود گشتہ ہست و ثبات و تقرر پیدا کردہ
نفس الامری شدہ و تمیز نفس الامری حاصل ساختہ بطریق ظلیت موجود خارجی گشتہ
صورت چنانچہ ظل موجود حقیقت ہست مرتبہ نمود را بعد از حصول بود ظل خارج آمدہ پس تمیز درمیان حقیقت
و صورت چونکہ نفس الامری بلکہ خارجی شد حمل یکے بر دیگری ممتنع گشت و یکے عین دیگری
نیامد و آنکہ عین گفتہ ہست زیادہ بر تمیز وہمے نفہمیدہ و وراء امتیاز علمی ندانستہ سبحان اللہ مرتبہ وہم
بواسطہ ایجاد خداوندی جل شانہ کہ دران مرتبہ واقع شدہ ہست خارج گشتہ ہست و نفس الامر آمدہ
از علم و خارج کہ متعارف ہست گشتہ و چون این مرتبہ خارج آمدہ ہست ناچار در روی مرتبہ وہم جلد
نمودہ و نقطہ جوالہ موجود خارجی گشتہ و دائرہ کہ از آن ناشی ہست موہوم یافتہ معاملہ ہست صورت
کہ از حقیقت ناشی ہست و ہر چہ دارد از حقیقت دارد و ہیچ جدائی او را از حقیقت نیست نبود
او را از حقیقت جدا ساختہ اند و از توہم بتحقیق آوردہ و تمیز وہمی را خارجی گردانیدہ کریمہ صنع اللہ
الذی اتقن کل شیء ملاحظہ باید کرد کہ لا شیء محض را القدرۃ کاملہ خود شیء گردانیدہ ہست و دانا
و قادر و مرید ساختہ برنگے گوید ۵ چونکہ او شد گوش و چشم و دست و پای : خیر وام در چشم
بندے خدا : چشم بندی چہ گنجایش دارد زیرا کہ چشم بند در جائے ثابت کہ غیر واقع را واقع
نماید اینجا قدرت خداوندے جلشانہ غیر واقع را واقع گردانیدہ ہست و احکام کاذبہ را کہ در آن مرتبہ کاذبہ

بوده صادقه ساخته شیخ سفر ما بعدم التمیز بینهما و حال آنکه در میان عبد و رب پنجاه هزار ساله
راهست کریمهٔ تعرج الملئکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین
الف سنة مصدق آن است و شیخ خود بدین دوری راه معترف است ازینجاست که بحیرت قائل گشته
است ساده لوحی ز دوری این راه حق را سبحانه بعید نه انگارد و از خود دور نمیداند از دفانه سبحانه
قریب بل اقرب الی العبد من نفس العبد بلکه این بعد باعتبار درک و معرفت است نه باعتبار مکان
و مسافت نقطهٔ آخر دائره نزدیکترین نقطها است بمبدا دائره لیکن چون نسبت او را بجانب مبدا بر
ساخته اند دوری او را الطرف دیگر گردانیده ناچار یافت او باوجود قرب با زمبدا و را افتاده است
و بعد از طی جمیع نقطه مربوط گشته ه اے کمان و تیرها برساخته ۰ صید نزدیک تو و دور انداخته ۰
هر که دور انداز تر او دور تر ۰ زین چنین صید است او مهجور تر ۰ بلی تا شد تعالی بعد بکشد قدر دولت
قرب ندانند ما صنع الله سبحانه فهو خیر والسلام علی من اتبع الهدی

**مکتوب هفتاد و دوم بجناب خواجه حسام الدین احمد در آنکه تلوینات عسکر ارباب جمعیت
تمکین است با جواب استفساری که در باب لو و خواندن نموده بود** الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه و ملاطفه منیفه که از روی کرم و شفقت نامزد این فقیر ساخته بودند مطالعه او
مشرف گشت لله سبحانه الحمد و المنة که بصحبت و عافیت اند و از تفقد احوال دوستان و افتاده
فارغ نیستند احوال و اوضاع فقرا لله انچه هست موجب حمد است که در عین بلا عافیت است و در مطاوی
تفرقه جمعیت فرزندان و دوستان که همراه اند اوقات شان بجمعیت است و احوال ایشان در
ترقی و تزاید عسکر در حق ایشان خانقاه متخیل است که در عین تلوینات لشکریان تمکین نصیب
شان است و در عین گرفتاریهای شتی که از لوازم انجوطن است گرفتار یک مطلب اند کسی را با
ایشان کاری نه ایشان را از کسی باری مع ذلک مسلوب الاعتبار اند و بدولت حبس و قید گرفتار
عجب حبسی است که رهائی را در عوض آن بجوی نخرند و طرفه قیدی است که اطلاق را از انجا
به پشیزی نستانند الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه العظام مخدوما مقصود
از فرستادن کتابت به قرة العینین اظهار حسرت بود بر فوت بعضی نعمتها که در جوار وطن حصول

آن متوقع بود و در لشکر آمدن و صحبت داشتن انجام مربوط بصلاح ایشان است که ایشان اوضاع
لشکر و لشکریان را بهتر میدانند و نفع و ضرر این موطن را بیشتر می شناسند اندراج یافته بود که اگر بخویش
که از آفات محفوظ خواهند بود و بیاید لعیب عند الله تعالی اما الحمد لله سبحانه که از همراهان بکرم الله سبحانه
باوجود کثرت اختلاط با ارباب تفرقه هیچکس را تا این زمان آفت تفرقه نرسیده است و از مطلب
باز نمانده اند دیگر در باب سرود و خوانندگی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصاید
نعت و منقبت خواندن چه مضایقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن است والتزام رعایت
مقامات نغمه و تردید صوت آن بطریق الحان و تصفیق مناسب آن که در شعر نیز غیر مباح است اگر
بر نهجی خوانند که تحریف در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصاید خواندن شرائط مذکوره تحقق نگردد
و از آن هم غرض صحیح تجویز نماید چه مانع است مخدوما بخاطر فقیر میرسد تا در این باب اطلاق نکنند بوالهوسان
ممنوع نمیگردند اگر اندک تجویز کرده شود منجر به بسیار خواهد شد قلیله یفضی الی کثیره قول مشهور است
والسلام

مکتوب صد و بیست و سیوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار صفت حیات که
فوق علم است و در بیان آنکه علم چنانچه از صفات زائده است از شیون نیز زائده است نیز و کذا
سائر صفات حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که تنزلات خمس نوشته
اند تعین اول را اجمال حضرت علم اعتبار نموده اند و آنرا حقیقت محمدی گفته علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات و کشف این تعین را تجلی ذات دانسته و فوق این تعین لاتعین میدانند که مرتبه
ذات بحت است و احدیت مجرده از جمیع نسب و اعتبارات پوشیده نماند که فوق شان العلم شان
الحیوة است که علم تابع اوست و امام جمیع صفات است چه علم و چه غیر علم و چه علم حصولی و چه علم حضوری
و این شان الحیوة شانی است عظیم الشان شیون و صفات دیگر در جنب آن حکم جداول دارند
نسبت بدریای محیط عجب است که شیخ بزرگوار با این مملکت وسیع سیر نفرموده است و از آن گنجهای گرانمایه
علوم و معارف نچیده و هر چند این شان بحضرت ذات خود شانه اقرب است و بجهالت و عدم ادراک انسب
اما چون شائبه تنزل و ظلیت دارد از مظان علم و معرفت است قلیل و کثیر دراندرفت که این فقیر را
بکرم الله سبحانه سیری در آن شان عظیم الشان افتاده بود در آن مقام مسافت بعیده مشهود شده بود

کہ شیخ آنجا کلیہ دارد کہ دران اقامت ورزیدہ است شاید در آخرہا حظے ازین مقام فرا گرفتہ باشند
بعد مسافت درین طور بعد ہائی بیچون بود اعتبار توان گفت تنگی میدان عبارت است با حضور
مثالے آن بعد بیچون در عالم مثال بعد مسافت مشہود است سبحانک لا علم لنا الا
ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من اتبع الہدی ٭ فصل پنجم ازین بیان لازم
کہ علم در مرتبۂ حیوۃ کہ فوق اوست ثابت نبود چہ علم حصولی و چہ علم حضوری و چون در مرتبۂ حیات
ثابت نبود در مرتبۂ حضرت ذات عز شانہ چگونہ ثابت باشد کہ فوق الفوق است و چون علم
ثابت نباشد نقیض او ثابت بود تعالی اللہ سبحانہ عن ذلک علوا کبیرا مقتضی ازین اشکال و
بر معرفت دقیقہ است کہ کم کسے از اولیاء اللہ بان اکتشاف [illegible] دہ است باید دانست کہ علم واجب جل شانہ
مثلا چنانچہ از صفات ثمانیہ حقیقیہ زائدہ است چنانچہ اہل حق فرمودہ اند از شیون و اعتبارات
ذاتیہ غیر زائدہ است نیز و چون قسم اول از صفات زائدہ است بر ذات تعالی متعلق آن نیز با
سوائے ذات است سبحانہ عالم باشد با سوی با صفات زائدہ واجبی جل سلطانہ چنانچہ بالم
ظلیت منقسم گشتہ است ہم زیادتے پیدا کردہ تا بان مرتبۂ مقدسہ حضرت ذات تعالی و تقدس
نبود و تعلق بانجناب سبحانہ نکند حصولی باشد آن علم یا حضوری اگر حضوری است نیز ظلی از ظلال
حضرت ذات تعالی متعلق است اگرچہ اتحادی در میان علم و عالم و معلوم پیدا کردہ است چہ این
اتحاد نیز ظلی از ظلال مرتبۂ مقدسہ است نہ عین آن اگرچہ جمعی گمان عینیت آن بردہ اند و قسم
دیگر کہ از شیون ذاتیہ غیر ذاتیہ است متعلق آن حضرت ذات است و بس تعالی و تقدس بالا از آ
ازانکہ با سوی ذات عز سلطانہ تعلق پیدا کند بالجملہ علمی کہ زائدہ است تعلق آن مقصور با سوی
ذات است تعالی و تقدس و علمی کہ زائد نیست و مجرد اعتبار است تعلق آن مقصور بر حضرت
ذات است تعالی و تقدس علمے کہ در مرتبۂ حضرت ذات تعالی منتفی است ہمان علم زائدہ است
کہ تا بان مرتبۂ مقدسہ نیست کہ ظل آن تا بان علم غیر زائدہ است از انتفای آن علم ثبوت نقیض
آن کہ جہل است لازم نیاید ہرگاہ کہ علم از صفات کاملہ است آنجا گنجایش ندارد و نقیض این
کہ سراسر نقص است چہ گنجایش دارد کہ دران حضرت بار یابد نہایت ما فی الباب این ہر دو نقیض

ازان حضرت مسلوب و هیچ محظور نباشد عارفی گوید عرفت ربی بجمیع الاضداد گویا بواسطه
علو مرتبه آن مقام آمد پس هیچ یکی ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات ورای از
حضرت مسلوب باشند علم و عدم علم که از جمله نسب اند نیز مسلوب باشند آن ممکن است که او را از نسب
و اعتبارات چاره نبود و جمع و رفع نقیض در وی نباشد خالق نسب و اعتبارات منزه است از
نسب و اعتبارات و قیاس غائب بر شاهد درین موطن ممتنع است یا آنکه گوییم انتفای علم
خاص مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن شائبه ظلیت است بر این تقدیر
هیچ محظور لازم نیاید و ارتفاع نقیضین نشود فافهم باید دانست که علمی که از شیون ذاتیه است تعالی
هیچ مناسبتی ندارد بعلمی که از صفات زائده است اگرچه اصل آن علم همان علم است چه صفت زائده
ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف در انکشاف است و حصول است در عین حضور از علو درجه
جهل نمیتواند در طرف واقع شود و به نقاضیت و برنمیتواند برخاست بخلاف صفت علم که جهل آنرا
نقاضیت برپاست اگرچه وقوع آن غیر جائز و خطا است و این احتمال نقیض آنرا باعث انحطاط
او گشته است و از تعلق بجناب قدس ما باز داشته چه احتمال نقیض کمال نقص هر کمال که باشد آنرا
در آنحضرت گنجایش نیست قدرتیکه در آن مرتبه مقدسه اثبات نموده اند همان است که عجز در طرف
دیگر او نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال نقیض دارد اگرچه واقع نیست علی هذا القیاس جمیع شیون
و الصفات الواجبیة تعالت و تقدست و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت نباشد
علم مخلوقات را بان شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق آن بان مرتبه
مقدسه چگونه متصور بود دیگر آنکه بنده نوازی فرمایند و انکشاف ناقص مخلوق را از نزد انکشاف
خود جلا میدهند و بعد از فنای اتم او بقای اکمل از نزد خود بخشند درینوقت تواند بود که تعلق بیچون
بان مرتبه مقدسه پیدا کند و جائی برسد که اصل را از آنجا کوتاهی کند و میرسند اصل با صل الاصل و اصل اصل
گردد این خصوصیتی است که به بنی آدم مرحمت شده است و راه ترقی بر ایشان کشاده است هم
از اصل میگذرند و هم از اصل الاصل و جائی میرسند که اصل در رنگ ظل در راه میماند ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام

مکتوب هفتاد و چهارم

بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات و تحقیق
رای نیاز حضرت ایشان در آن باب حسب الاتفاق این مکتوب شریف باتمام رسیده

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى قال الشيخ ابن العربي قدس سره والتجلي من الذات
لا يكون الا بصورة المتجلى له فالمتجلى له ما رأى سوى صورته في مرآة الحق وما رأى الحق ولا يمكن
ان يراه والمراد من مرآة الحق هو الشأن الذاتي الذي ظله الاسم الله الذي هو
مبدأ لتعين المتجلى له فان لكل اسم زائد هو مبدأ لتعين من تعينات المخلوقات
اصلا في مرتبة الذاتية وهو الشأن الذي هو مجرد اعتبار في الذات كما حققت في غير موضع
وليس المراد منه الذات مطلقا فان المطلق لا يكون مرآة للمقيد ولما كانت المرآة مقيدة
مثل الصورة الكائنة فيها واصلا لاصل تلك الصورة لاجرم يتجلى المرآة في نظر المتجلى
له بصورته الكائنة فيها من غير زيادة ولا نقصان لان تجلى ذلك الشأن وظهوره في
هذه المرتبة التي وقع التجلي فيها لا يكون الا بهذه الصورة التي كان المتجلى له عليها الا ان
ظهوره بهذه الصورة لمنائه وعدم تعلقه بالعالم مشروط بتوسط الاسم الظلي هو مبدأ
لتعين صورة المتجلى له وهذه المرآة المقدسة مباينة لسائر المرايا فان ظهور الصورة
في تلك المرايا كائن في زاوية من زواياها ولا تظهر مراياها باعيان الصور الحالة فيها للمباينة
بينهما بخلاف هذه المرآة المقدسة فان الصورة غير حالة فيها ولا حاصلة في زاوية
من زواياها لعدم الحالية والمحلية في تلك الحضرة ولو حسا وعدم التبعض والتجزي في
تلك المرتبة المقدسة ولو وهما بل تظهر هذه المرآة المقدسة بكليتها بصورة المتجلى له فلم
تكون هي مرآة صورته فالمتجلى له ما رأى سوى صورته في مرآة الحق الذي هو شأن الذات
الذي ظهر بصورة المتجلى له وما رأى الحق المطلق ولا الشأن الخاص على التجرد التنزيهي والنمط
التقديسي ولا يمكن ان يراه هذا مبني على رأي الشيخ في نفي امكان الرؤية
التنزيهية واثبات الرؤية في الظهورات التشبيهية الجامعة
اللطيفة بطريق التمثل والمثال وهو كما ترى مخالف لما اتفق عليه علماء اهل السنة

والجماعة شكر الله تعالى سعيهم من ان رويته تعالى فى الدنيا جائزة غير واقعة وفى الآخرة بلا كيف واقع لا تكون بتمثل ومثال سه يراه المومنون بلا كيف ، وادرك وضرب من مثال لان روية التمثل روية كيف وايضا ليست روية له تعالى بل روية مخلوق اوجده واظهره بطريق التمثل وهو وراء التمثل والمثال ووراء التوهم والخيال وكل ذلك مخلوق له تعالى والعجب من كبراء العرفاء انهم تسلوا بالتشبيه عن التنزيه وبالحادث عن القديم اذا اكتفوا بالمثال وعكفوا التمثال وظني ان ذلك لمرض حدث لهم من قولهم بالتوحيد والاتحاد واصرارهم على قصور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلا جرم تكون روية اى فرد من افراد العالم روية له تعالى عندهم للاتحاد بينهما من ههنا قال بعضهم بالشعر الفارسى سه امروز چون جمال تو بى پرده ظاهر است ، در حيرتم كه وعده فردا براى چيست الا ان الشيخ اخص من تلك الافراد فردا خاصا جامعا حصل بطريق التمثل وهو لا يجدى نفعا كانه قدس سره بوفور علمه بالكتاب والسنة واقوال العلماء تنبه على شناعة القول باطلاق الروية والحكم بان رويتهم مطلقا روية سبحانه ومع ذلك لغلبة السكر وفوت حال التوحيد ما تخلص عن مضيق التشبيه مطلقا وما تفرغ لتحصيل كمالات التنزيه مفردا بل زعم ان التنزيه الصرف قاصر وناقص ومحدد له تعالى كالتشبيه فغر عن التنزيه الصرف وجزم بان الكمال فى الجمع بين التشبيه والتنزيه والحكم بين احدهما عين الآخر ليرتفع التحديد والتقييد مطلقا ولا يخفى عليك ان التشبيه معدوم فى الخارج عنده وانما الموجود فى الخارج هو التنزيه الصرف فلا يكون احدهما محددا ومقيدا للآخر على قياس الوجود والعدم الخارجيين فان العدم غير محدد للوجود ولا العكس فان الوجود على اطلاقه مع العدم اطلاقه مع الوجود غير مقيد لاحدهما بالآخر ولو كان العدم محددا للوجود لكان ينبغى ان يحكم بان الكمال الحكم

بين الوجود والعدم ويكون احدهما عين الآخر وهو سفسطة ظاهرة فلا
يكون القول بالتنزيه الصرف تحديدا لله تعالى ولا يكون الجمع كمالا بل نقصا
والحاقا للناقص بالكامل ومعلوم ان ...
... مركب من الناقص والكامل ناقص
يعني الصور المعلومة المسماة بالاعيان الثابتة عنده ثابتة في العلم وهي ايضا لا تستلزم
تحديد الموجود الخارجي حتى يحكم بالاتحاد والعينية بينها وبينه وانما يحدد الموجود الخارجي
الموجود الخارجي مثله واما الموجود العلمي فلا تحدد الموجود الخارجي ولا تزاحمه لتباين المرتبتين
الا ترى ان تصور شريك الباري تعالى وثبوته في العلم ليحكم عليه بالاستحالة لا يزاحم
الباري تعالى الموجود في الخارج ولا يحدده ولا يقيده اصلا حتى يحتمل في دفعه المحال
عن واقع بان احدهما عين الآخر هذا ولنرجع الى كلام الشيخ في التجلي الذاتي وما
يناسبه فنقول ذكر الشيخ بعد ذكر هذا التجلي حاصله ان نهاية التجليات وغاية
العروجات وما بعد هذا الا العدم المحض فلا تطمع ولا تتعب نفسك
لان ترقى بتحصيل العروج فوقه والوصول وراءه فلا مقام
اعلى من هذا الدرج من التجلي الذاتي **مکتوب هشتاد و پنجم** باین حقیر محمد هاشم کشمی
در بیان آنکه تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات سبحانه باخوی خواجه محمد هاشم کشمی بدانند که
تجلی افعال عبارت از ظهور فعل حق است سبحانه بر سالک بر نهجی که افعال عباد ظلال آن فعل
نماید و این فعل اصل آن افعال را یابد و قیام این افعال را بآن فعل واحد شناسد و کمال این
تجلی آنست که این ظلال از نظر او بتمام مختفی گشته باصل خود ملحق گردد و فاعل این افعال او را
بجاد بے حس و حرکت نماید و آنچه ارباب توحید وجود که بعینیت اشیا قائلند و جمله اوست میگویند
در همین موطن گفته اند و این افعال متکثره عباد را فعل یک فاعل جل شانه دانسته اند اینجا خفای نسبت
افعال است که به فعل خود در نشته و حدت انتساب آن افعال با یک فاعل واحد نه خفای نفس
افعال است و لحاق آنها باصل شان از بینها دان یکاد ان یخفی علی البعض تجلی صفات عبارت
از ظهور صفات حق است سبحانه بر سالک بر نهجی که صفات عباد را ظلال صفات وجوبی اند

چون ظلال تنها و قیام آنها را باصول آنها دریابد علم ممکن را مثلا ظل علم واجب یابد و قایم باو داند همچنین قدرت
او را ظل قدرت او تعالی داند و قیام آن باو تصور نماید و کمال این تجلی آنست که این صفات ظلال تمام
از نظر سالک مختفی گشته باصول خود ملحق گردد و خود را که موصوف باین صفات بوده است در رنگ
جمادی است بی حیات و بی علم یابد اثری از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیابد ذکری باشد
آنجا نه توجهی نه حضوری بود نه شهودی لهذا از لحوق باصل اگرچه توجه است خود بخود متوجه است و
و اگر حضور است خود بخود حاضر و نصیبی که سالک راست ازین مقام حصول حقیقت فنا و نیستی است
انتفای انتساب کمالات است که بزعم خود آن کمالات را بخود منتسب ساخته بود و ادای امانت است
باهل امانت که بتهمت و کذب آن امانت را از خود می گذاشت و نیز زوال مورد کلمهٔ انا است بحدیکه
اگر او را ابقای بالله شرف سازند نیز مر کلمهٔ انا را موردی نباشد و تعبیر از خود بانا نمی تواند کرد و هرچند
خود را بمثابهٔ اصل خود یابد گنجایش اطلاق کلمهٔ انا بران اصل میسر نباشد و خود را عین اصل خود نمیتواند
گفت که خودی از وی برطرف شده است و انانیت زایل گشته انا الحق گفتن از عدم حصول این نسبت
و سبحانی بر زبان آوردن از نارسیدن بان باید دانست لیکن این قسم الفاظ که از اکابر صادر شده و محمول بر توسط
احوال شان باید نمود و کمالات شان ورای آن گفت و گو اعتبار باید فرمود این دولت فنا که حقیقت نیستی
است هرچند منتهای تجلی صفات است اما حصول آن از پرتو تجلی ذات است و تا ذات متجلی نشود
این دولت فنا میسر نیاید بلکه تجلی صفات نیز بانجام نرسد تا نیابی نرسی از تجلی ذاتست که آن [illegible]
که در نظر او در رنگ جمادیت نمود نیز زایل میگردد و آن عدمی بوده است که اصل هر ممکن است بواسطه
انعکاس صفات کاملهٔ حضرت وجوب تعالت و تقدست در وی متمایز و متشخص پیدا گشته بود و با
آیینه داری از اعدام دیگر جدا شده و چون این ظلال منعکسه باصول خود ملحق گشت ما به الامتیاز در
اعدام نماند و این عدم خاص نیز بعدم مطلق ملحق شد این زمان از عارف نه نامی ماند و نه نشانی
و نه اسمی ماند نه رسمی لا تبقی و لا تذر دیگر از وجود و توابع وجود چنانکه از وی وداع گرفته رفت عدم نیز از وی
جدا شده باصل خود لاحق شد باید دانست که امتیاز این عدم از اعدام دیگر که بواسطه حصول ظلال
صفات در وی حاصل شده بود باعتبار توهم بوده است و فی الحقیقت در وی هیچ ظلی کائن نبود

در رنگ مرایاء دیگر که حصول صور در آنها باعتبار توهم است وچون حصول ظلال درین باعتبار توهم بود امتیاز او نیز وهمی باشد پس وجود ممکن چنانچه باعتبار توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد بیرون دائره وهم ادراک نکاه نداده اند چه فی الحقیقت وجود بر صرافت اطلاق خود است و عدم بر صرافت اطلاق خود نه آنرا اشتراک آمده است نه این را ترقی کمال اقتدار صانع است تعالی که در مرتبه وهم ازان و ازین عالمی را خلق فرموده است و اتقان تمام داده و معامله ابدی و عذاب و ثواب سرمدی بوی منوط گردانیده وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ و آنکه در بالا گفته ایم که حصول این دولت فنا از پرتو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول این دولت فنا است که تا زهی نهایی فرق درمیان پرتو تجلی در رنگ فرق درمیان اسفار صبح و طلوع آفتاب یاب در وقت اسفار پرتو تجلی آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلی آفتاب است که بعد از پرتوی انداختن تجلی بعضی را نفس تجلی مشرف نسازند و بواسطه عروض بعضی عوارض آن دولت قصوی نرسانند اسفار را دریابند و بعروض علت سماوی یا ارضی بطلوع آفتاب مهتدی نشوند و العیاذ در شهود اسفار کمال قوت باصره درکار نیست شهود آفتاب است که کمال قوت باصره میطلبد و حدت نظر میخواهد خفاش مسکین ادراک اسفار قادر است و در العیاذ آفتاب تجلی ید و لیسا باشد که استعداد پرتو تجلی ذات بود و استعداد نفس آن تجلی نبود و خفاش را استعداد پرتو تجلی آفتاب است و استعداد تجلی آفتاب نیست سخنی میگویم سربسته شاید نافع آید بعد از انصرام تجلی صفات و بعد از حصول فنا صفات و ذات عارف را تجلی رو میدهد که گویا دهلیز تجلی ذات است و گویا برزخ است درمیان تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتی را ازین تجلی گذرانیده پیش میبرند از تجلی ذات اقدس استعداد او در انصیبت او این تجلی برزخی بزعم این فقیر حاصل است مر آن تجلی ذاتی را که شیخ محی الدین بن العربی قدس سره پیشتر ازان تجلی باین عبارت فرموده است من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له ما رای سوی صورته فی مرآة الحق وما رای الحق ولا یمکن ان یراه

شیخ این تجلی را منتهای تجلیات گفته است و فوق آن مقامی ندانسته گفته

وما بعد هذا التجلی الا العدم المحض فلا تطمع ولا تتعب فی الترقی

ما چون دو بعد مع کسی دوسے ایمان آن البصار آفتاب

من هذا الرحمة من التجلي الذاتي عجائب کار و بار است و وصول بمطلوب حقیقی در یافتن این تجلی است و شیخ
از انجا می ترساند که کریمه و یحذرکم الله نفسه تحذیر و تهدید منفیر باید آواره شده کان اگر دروی
طمع کنیم و در حصول آن تعب کشیم چه کار کرده باشیم و از جوهر نفیس بخزف ریزه تسلی گشته غایت
مافی الباب نصیبی از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیبی که از بیچون میسر گردد هم بیچون خواهد بود که
چون را به بیچون راه نیست پس معرفتیکه بان مرتبه تعلق گیرد نه در رنگ معرفتهای دیگر است که به چون متعلق
شود که این معرفت را با آن معرفتها مناسبتی نیست ازینجا گفته اند که العلم فی ذات الله سبحانه جهل
ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم الممکن فانه من مقولة الکیف ولا کیف
و تفکر که در ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه آنست که او تعالی ماورای تفکر و تخیل است او را سبحانه
با و توان یافت نه بفکر و خیال ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
و شیخ قدس سره باینکه میگفت و ما بعد هذا التجلی الا الوجود والصرف والنور المحض بعد
ان تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات است از صفات بالا گذشتن در عدم خود
گوشیدن است و همچنین است عارفی که از صفات که اصل اوست بالا رود و از شیون و اعتبارات
ذاتیه فوق نگذرد چه کار کرده باشد و بایستی چه آمده فنای و بقای که او را میسر مرتبه میسر شده است بر
رفتن فوق از اصل خود و علیه ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و باصل الاصل رسید ع
تعرف بالنار من یحرقها ومن هو النار کیف یحترق و شیخ قدس سره اگر باصل این ظل
سر رسید از ترقی فوق نمی ترسید و نمی ترسانید لیکن حسن ظن تقاضا ازان میکند که بفضل خداوند
جل سلطانه آن بزرگوار ازان مقام ترقی فرموده باشد و حقیقت کار دریافته حال بزرگ را
بمیزان قال و نباید سنجید شاید آنرا در ابتدا و توسط گفته باشد و از انجا در اصل گذشته
من استوی یوماه فهو مغبون والله سبحانه الموفق ازین تجلی ذات چه نویسد و چه تواند نوشت
که ذوقی است سرکه یافت دریافت ومن لم یذق لم یدر ع قلم اینجا رسید و سر بشکست
اینقدر روا مینماید که تجلی ذات در حق انبیاء گرفتاری و بالا ذکر یافته است دائمی است و آنچه
دیگران را کال برق است او را بر دوام است بلکه تجلی برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگر چه تجلی ذات

گفته اند تجلی شأنی از شیون ذات است که سریع الاستتار است هر جا تجلی ذات است و بی ملاحظهٔ
شیون و اعتبارات است دوام از لوازم است و استتار آنجا متصور نه تلوینات تجلیات از صفات
و شیون نشان میدهد حضرت ذات است تعالی و تقدس که از تلوینات منزه و مبراست استتار را
آنجا گنجایش نه ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ **مکتوب هفتاد**
و ششم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در علو شأن العلم و مرتبه مقدسه فوق آن که
معبر است بنور صرف بشأن العلم هر چند تابع شأن الحیوة است اما علم را در مرتبه حضرت ذات
تعالی و تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شیون شأنیست و گنجایشی که حیات را نه باعتبار
صفات و شیون خود چه رسد مرتبه ایست در موطن تجرد از جمیع نسب که غیر از اطلاق نور بر خود
تجویز نمیفرماید انکارم که علم را نیز آنجا گنجایش است نه آن علم که آنرا حصولی یا حضوری گویند
که آن با هر دو قسم خود تابع حیوة است آن علم بیچون و بیچگونه است در رنگ حضرت ذات تعالی
و تقدس همه شعور است بیچون بی اعتبار عالم و معلوم و فوق این مرتبه مرتبه ایست که علم را در آن موطن
در رنگ سائر شیون گنجایش نیست آنجا همه نور است که اصل آن شعور است که بیچون و بیچگونه
است و چون ظلال آن حضرت نور بیچون و بیچگونه بود از بیچونی اصل که عین نور است چه گوید و چه تواند
گفت و همه کمالات چه وجوبی و چه امکانی ظلال نور اند و بنور بر پا اند وجود هم از نور وجود گشته است
و مبدأ آثار شده مرتبه اولی چون از مرتبه حضرت نور صرف رائحه انحطاط دارد و جامع شعور و نور
است مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام آنرا مخلوق گفته است و تعبیر از آن گاهی بعقل فرموده
آنجا که گفته اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلُ و گاهی آنرا بنور یاد فرموده و گفته اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِیْ
و هر دو یکی است آنجا هم نور است و هم عقل و شعور و چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام این مرتبه نور را
بخود نسبت داده است و فرموده نوری توان گفت که این مرتبه حقیقت محمدی بود و تعین اول باشد
که متعارف گشته است آن تعین اگر ظلی از ظلال این تعین باشد هم مغتنم است چنانچه مراد از
عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بطریق ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفته اند و آنرا مصدر
صدور کثرت ساخته باید دانست که هر جا تعین است رائحه امکان دارد و شوبی از عدم یا

همراه است که باعث تعین و تمیز وجود گشته است تعالی و بقصد ما ثنیین لا اشیاء صفات واجب است جل شانها که تعین و تمیز پیدا کرده اند با وجود قدم واجب الذات انتها نیستند بلکه واجب لذات واجب اند تعالی که حاصل آن وجوب بالغیر است که از اقسام امکان است هر چند از اطلاق لفظ امکان در صفات قدیمه تحاشی لازم است که موهم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است که از ذات واجب آمده است تعالی اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش است که وجود شان لذواتها نیست و از غیر آمده است هر چند غیر نگویند و غیر مصطلح خواهند اما اثنینیت مقتضی غیریت است الاثنان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن العربی مر تعین را وجوبی گفته است و سه تعین را امکانی فی الحقیقت جمیع تعینات داغ ظلیت و رائحه امکان دارند هر چند از ممکن تا ممکن فرق بسیار است یکی قدیم و دیگری حادث بود اما همه از دائره امکان خارج نیستند و بوئی از عدم دارند مرتبه دویم را که نور صرف است و به لا تعین متعین آنرا ذات بحت واحدیه مجرده در دیگران خیال نکنی که آن نیز حجابی است از حجب نورانیت صرف که ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة هر چند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است اگرچه آخرین حجب وی تعالی وراء الوراء است این نور صرف چون داخل دائره تعین نیست از ظلمت عدم منزه و مبرا است و لله المثل الاعلی اشتعال آن مثل آن شعشان نورانیت است که حاجب قرص او است و از عین قرص منتشر گشته حجاب وی شده است فی الحدیث حجابه النور این مرتبه علیا فوق تجلیات ذاتیه است از تجلیات فعلی چه گویند زیرا که تجلی بی شوب تعین متصور نیست و انمقام فوق جمیع تعینات است اما منشاء آن تجلیات ذاتیه همان نور صرف است و تجلی بتوسط او صورت بندد و لولا لما حصل التجلی حقیقت کعبه ربانی که عام که حضرت آن نور است که مسجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هر گاه ملاذ و ملجا تجلیات ذاتیه این نور بود مسجودیت دیگران چه ستایش نماید و چون کمال فضل و عنایت خداوندی جل سلطانه عارفی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازد و به فنای دلقای در نیموطن سرافراز فرماید توان گفت که بقا نور یافته از فوق و فوق الفوق حظ وافر دریابد و منوار نور گذشته با صل نور برسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم معارف چنانچه ورای طور نظر و فکر است ورای

کشف و شهود است نیز ارباب کشف و شهود در فهم این علوم در رنگ ارباب علم و عقل اند نور فراست
نبوت باید که بدولت متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بدرک این حقایق هدایت فرماید و دریافت
این علوم و معارف دلالت کند باید دانست که این نور در رنگ سایر انوار نیست تا شائبهٔ از امکان داشته
ممکن باشد و از جنس جوهر و عرض بود مرتبه ایست که غیر از نور بر وی هیچ چیز اطلاق نمی توان کرد اگرچه وجوب
وجود بود که وجوب وجود شان اوست تنبیه ازین بیان کسی توهم نکند که خرق جمیع حجب از ذات تعالی
در حق این عارف متحقق گردد چه اخیر جمیع حجب این نور را گفته است و آن ممتنع است بحدیثی که نقل
کرده اند ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهى اليه زیرا که اینجا تحقق و بقا بحجب است که معدات یکدیگر اند نه خرق حجب تا این
ما بینهما ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
والسلام على من اتبع الهدى مکتوب هشتاد و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در اسرار حقیقت
کعبه ربانی با دقایق عجز و معرفت و حقیقت و صلوة و کلمه طیبه نفی و اثبات الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
بعد از مرتبه علیا نور صرف که از این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته است و نوشته مرتبه ایست بس عالی که
حقیقت قرآن مجید سبحانی است جل سلطانه کعبه معظمه بحکم قرآن مجید قبله آفاق گشته است و بدولت
مسجودیت همه مشرف شده امام قرآن است و ماموم پیش قدم کعبه معظمه این مرتبه مقدسه مبدا وسعت
بیچون حضرت ذات است تعالی و تقدس نیز مبدا امتیاز بیچونی و بیچگونگی آن حضرت است جل علیا
وسعت دران درجه مقدسه از درازی طول و پهنی عرض است که آن از سمات نقص و امکان است
امری است که تا بان متحقق نشود درنیابد و همچنین امتیاز دران مرتبه مقدسه بمزایله و مباینه است
که آن مستلزم تبعض و تجزی است که از لوازم جسم و جسمانی است تعالى الله سبحانه عن ذلك دران
موطن فرض شی غیر شی متصور نیست که غیریت منبئی از مغایرت و اثنینیت است بلکه فرض هم
گنجایش ندارد که از قبیل فرض محال است من لم يذق لم يدر چگویم با تو از مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه ز عنقا هست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم کم دران موطن

هر شئی که فرض کرده شود و اگرچه فرض محال بود و دران شئی هر چند دور و دور رفته شود و اگر هیچ رفته نشود هرگز امری آنجا پیدا نشود که اختصاص بآن شئی داشته باشد و در شئی دیگر مفروض یافته نشود و همچنانک امتیاز دران دو شئی مفروض کائن و باین بود و احکام یکے از دیگرے متمیز باشد فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته عجز از معرفت نصیب اکابر اولیا است عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلا حکم بعدم امتیاز دران موطن مقدس نمودن و همه کمالات را عین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عین قدرت است و قدرت عین اراده اینجا عدم معرفت است بامتیاز آن موطن و حکم بامتیاز آنموطن نمودن و اعتراف بعدم دریافت کنه آن امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز آنموطن است عدم معرفت جهل است و عجز از معرفت علم بلکه عجز متضمن دو علم است علم شئی و علم بعدم دریافت کنه آن شئی از جهت کمال عظمت و کبریائی آن شئی اگر علم ثالث را هم درج کنم گنجایش دارد و آن علم بعجز و قصور خود است که موید مقام عبدیت و عبودیت خود است و در عدم معرفت که جهل است بسا است که آن جهل مرکب گردد و جهل خود را جهل نداند و علم انکارد و در عجز معرفت ازین مرض نجات تام است بلکه این مرض آنجا گنجایش ندارد که اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یکے باشد همه نادانان عرفا بوند و جهل شان واسطه کمال شان بود بلکه آنجا هر که جاهلتر بود عارفتر باشد که معرفت آنجا عدم دریافت معروفست و در عجز از معرفت این مقدمه صادق است که هر که عاجزتر از معرفت بود عارفتر بمعرفت باشد عجز از معرفت مدحی است که شباهت بذم دارد و عدم معرفت ذمی صرف که رائحه از مدح ندارد رب زدنی علما بکمال العجز عن معرفتک حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این فرق را ملاحظه میفرمود که این فقیر بآن مهتدی گشته است هرگز عجز معرفت را جهل یاد نمیکرد و آنرا عدم علم نمیشمرد آنجا که گفته فمنا من علم و منا من جهل فقال العجز عن درک الادراک ادراک و بعد از ان علوم شق اول بیان نموده است و بان مباهات فرموده و آن علوم را بخود درنسته و گفته که خاتم الانبیا نیز این علوم را از خاتم الاولیا اخذ مینماید و خاتم الولایة المحمدیه خود را گفته و ازین راه مورد مطاعن خلائق گشته بخصوص در توجیهات این صرف همت نموده اند

و نزد فقیر بلکه توان گفت که حقیقت العلوم که شیخ گفته است مراتب پایان تر ازان عجز است بلکه
بآن عجز نسبت ندارد که بطلان البته است و عجز دران موطن اصل است سبحان الله قایل این قول
حضرت صدیق است رضی الله عنه چنانچه گفته اند و مصدر ظهور این عجز او رضی الله تعالی عنه که رئیس خلفا
و رئیس صدیقان است علم چه بود که ازان عجز سبقت نماید و کدام قادر بود که ازان عاجز پیش قدم
باشد بلے هرگاه بخواجه صدیق علیه و علی آله الصلوة والسلام چنان گوید اگر بصدیق چنین گوید چه
توان کرد عجب معامله است شیخ باین گفت و گو دبا این شطح خلاف جواز مقبولان نظر می آید
و در اعداد اولیا مشاهده میگردد ؎ با کریمان کارها دشوار نیست آری گاهی بود که بدعائی بخشند
و گاهی بود که بدشنامی خشنود گردد کننده شیخ در خطر است و قبول کننده او یا سخنان او نیز در خطر
شیخ را قبول باید کرد و سخنان خلافی او را قبول نباید کرد امینست طریق وسط در قبول و عدم قبول
شیخ که اختیار این فقیر است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این
مرتبه مقدسه که آنرا حقیقت قران مجید گفته ایم اطلاق نور نیز درین مرتبه گنجایش ندارد و دورین سایر
کمالات ذاتیه نور نیز در راه مانده اینجا غیر از وسعت بیچون و امتیاز بیچگون هیچ چیز را گنجایش نمی یابد
و کریمه قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ اگر مراد از نور قران بود تواند بود که باعتبار نزال و تنزل باشد چنانچه
کلمه قَدْ جَاءَكُمْ ایمائی بآن دارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است بس عالی که حقیقت صلوة است
که صورت آن در عالم شهادت بمصلیان ارباب نهایت برپاست تواند بود که ایمای باین حقیقت
صلوة رفته باشد آنچه در قصه معراج آمده است که قف یا محمد صلے الله علیه و آله وسلم فَإِنَّ اللّٰهَ
يُصَلِّي بلی عبادتیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب وجوب چرا در گذرد و از اطوار قدم بعید
آید فَالْعِبَادَةُ اللَّائِقَةُ بِجَنَابِهِ سُبْحَانَهُ تَعَالَى هِيَ الصَّادِرَةُ مِنْ مَرَاتِبِ الْوُجُوبِ لَا غَيْرُ فَهُوَ الْعَابِدُ
وَالْمَعْبُودُ درین مرتبه مقدسه کمال وسعت و امتیاز بیچون است چه اگر حقیقت کعبه است جز ذات
و اگر حقیقت قران است هم بعض او که صلوة جامع جمیع کمالات مراتب عبادات است که بنسبت
حاصل کاین است چه معبودیت صرف آنرا متحقق است و حقیقت صلوة که جامع جمیع عبادات است
درین مرتبه عبادات است مر مرتبه مقدسه را که فوق اوست که استحقاق معبودیت صرف مر او را

فوق را ثابت است که اصل کل است و ملاذ همه در انموطن وسعت نیز کوتهی مینماید و امتیاز هم در راه میماند اگرچه بیچون و بیچگونه باشد منتهای اقدام کمل از انبیا و اکابر اولیا علیهم الصلوة والتسلیمات ابتدا و آخرا تا نهایت مقام حقیقت صلوة است که نهایت مرتبه عبادت است و فوق آن مقام معبودیت صرف است که هیچ کس را دران دولت بهیچوجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نهد تا عابد شود عبادت و عابد نیست قدم را در رنگ نظر گنجایش است وچون معامله معبودیت صرف شد قدم کوتهی کند و سیر بانجام رسد لیکن بحمد الله سبحانه که نظر را از انجا منع نفرموده اند و لقدر استعداد گنجایش داده ؎ بلا بودی اگر این هم نبودی • گنجایش دارد که در امر یا محمد صلی الله علیه وسلم قف اشارت باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن باش ای محمد صلی الله علیه وسلم و قدم پیش منه که فوق مرتبه صلوة که از مرتبه وجوب صادر است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات راتعالی و تقدس قدم را انجا جولانگاهی نیست و گنجایشی نه و حقیقت کلمه طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ درین موطن متحقق میگردد و نفی عبادت آلهه غیر مستحقه انجا صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست درین مقام حاصل میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت انجا هویدا میگردد و عابد از معبود کماینبغی جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نسبت بحال منتهیان لامعبود اِلَّا اللّٰهُ است چنانچه در شرع معنی ان کلمه قرار یافته است لاموجود ولا وجود ولا مقصود گفتن نسبت با ابتدا و وسط است و لامقصود فوق لاموجود و لا وجود است که در یچه لامعبود اِلَّا اللّٰهُ است باید دانست که درانموطن ترقی در نظر وحدت و در بصر و البته بعبادت صلوة است که کامنتهیان است عبادات دیگر مگر در تکمیل صلوة مدد فرمایند و نقصان آنرا شاید تلافی کنند از انجا تواند بود که نماز احسن لذاته گفته اند در رنگ ایمان و عبادات دیگر را حسن لغیره واتها نیست **مکتوب هفتاد و هشتم** بحضرت مخدومزاده های عالی مرتبه خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در اظهار اشتیاق واشفاق بانیشان باذکر ثمرات عسکر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ فرزندان گرامی هرچند مشتاق و خواهان دوام صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور و ملاقات ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست ؎ تجری الریاح بما لا تشتهی السفن درین طور

عسکر بے اختیار و بے رغبت ماندن بسیار مغتنم میدانند و یکساعت این عرصه را به از ساعات کثیره
اکنه دیگر تصور مینماید اینجا آن میسر است که در جاهای دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم
و معارف این موطن جدا است و احوال و مقامات این مجمع علاحده منمی که از جانب سلطان است
آزاد نیچه بکمال رافت و رضامندی مولای خود میداند جل شانه و سعادت خود درین حبس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرة عجائب کار و بار است و درین اوقات هر تفرقه غرائب غنج و دلال
لیکن هر دولت تازه بوالعجب که روز بروز میرسد فرزندان در دل میخلند و از دوری نایافت آنها
جگر در اضطراب می باشد انگارم که شوق من بر شوق شما چربی غالب است و مقرر است که آنقدر که پدر
خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هر چند قضیه اصالت و فرعیت مقتضی عکس این معنی است چه
اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل با از پیشگاه چنین آمده و اشد شوق اصل را
ثابت گشته آری سه در خانه یکدخدای نه همه چیز اگر دلی است نیما همسایه است و اگر اگر
است هم بکرم الله سبحانه قریب والسلام **مکتوب هفتاد و نهم** بحضرت مخدوم زاده خواجه
محمد معصوم در اسرار بیچونی ذات موهوب عارف و تحقق تجلی ذات و رؤیت اخروی و چون
معامله عارف از شیون و صفات بالا رود و از وجوه اعتبارات ذات تعالی و تقدس فوق انجامد
و از مقامیکه تعبیر از آن بحقیقت صلوة نموده ایم تفوق پیدا کند توجه و متوجه آنجا در رنگ متوجه الیه
بیچون خواهد بود که چون را به بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است بعد حذف جمیع وجوه
و اعتبارات از وی و کنه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات
و کنه معروف و مطلوب خود است و آنکه گفته ایم که کنه عبارت از ذات مجرد است زیرا که کنه شی انست که
ماورای جمیع وجوه و اعتبارات شی بود و ذات شی همان است که ماورای جمیع وجوه و اعتبارات شیئی
چه هر چه از وجوه و اعتبارات شی اعتبار کرده شود ذات شی ماورای همه آنها است در مرتبه ذات
اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هر چه اینجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات است و ذات
ماورا ماورا انست غیر از نفی و سلب انتقام امری متصور نیست اگر علم با متیاز است انجا سلب است
اگر تعبیر و تفسیر است هم بسلب هر چیز که اثبات را در ان گنجایش نبود بغیر از سلب تعبیر نباید نمیشود

ازبیچونے دارد ومجهول الکیفیت است وتوجهے که در مرتبهٔ ذات اثبات نموده آید عین ذات متوجه
خواهد بود نه وجه واعتبار ذات چه جمیع وجوه واعتبارات در ان مرتبه مسلوب گشته است وبغیر از یک ذات
نمانده لیس الا چار آن توجه که عین ذات است نیز نصیبے از بیچونے خواهد داشت لیس لا ست آمد که توجه
ومتوجه در رنگ متوجه الیه بیچون خواهد بود هرچند از بیچون تا به بیچون فرق بسیار است ماللتراب
ورب الارباب لهذا در توجه ومتوجه نصیبے از بیچونے اثبات نموده است که بیچون حقیقی متوجه الیه
است فقط وهرگاه ذات وکنه ممکن مجهول الکیفیت وبیچون باشد وهیچ در اثبات نباید ذات
واجب تعالی که در کمال لطافت وتقدس تنزه است چگونه مدرک شود وکدام حال ازان بدست
آید ؎ اگر از خویشتن چونیست چنین ؛ چه خبر دارد از چنان وچنین ؛ ارحم الراحمین از کمال
رافت ومهربانے در ممکن سرے چون است نصیبے از بیچون عطا فرمود تا از بیچون حقیقی
آگاهی پیدا کند وگرفتاری بآن حاصل نماید ؎ وللارض من کاس الکرام نصیب وانکه
معرفت کنه ذات را محال گفته اند معرفت متعارف خواهد بود که از عالم کیف وچون است تعلق
آن به بیچون محال است اما امریکه از عالم بیچون بود وباتصال بیچون به بیچون وصل گردد وخطے
ازان دولت عظمے فرا گیرد چرا محال بود معرفة غریبة ومسئلة دقیقة عجیبة فلما ظهرت
الی الان من اهل الکشف والعرفان این ذات مجرد که نصیبی از بیچونی دارد
وتفصیل بیان یافته است مخصوص بعارف تام المعرفت است که وصل حضرت ذات مجرد گشته
است تعالی وتقدس وفنای وبقای دران درجه علیا حاصل کرده واین دولت از آن تعالی
ذات است وسایر ممکنات را که سوای آن عارف باشند نصیبے از ذات نیست واصلافات
ندارند که صفات ایشان بآن قایم باشد همگی وجود شان ظلال اسما وصفات است وعکوس شیون
واعتبارات که قیام باصل خود دارند که اسما وصفات باشند نه بامریکه تعبیر ازان بذات نموده آید
لطائف سبع انسانی که جامع ترین ممکنات است اگر خفے است واگر اخفے اثر صفات است وجسمانی
ورو حانے او پرتو اسما واعتبارات ذات تعالی وتقدس از نفس ذات درود تعبیه نفرموده اند
وقیام آنها بذات نداده سوال اسما وصفات را قیام بخود نیست بلکه قیام شان بذات است تعالی

وتقدس دیگرے بآنها چگونه قایم باشد جواب گوئیم که دیگرے بانها وقتی قایم نتواند شد که موجود
بود واگر آن در مرتبه توهم ثبوت واستقرار پیدا کرده باشد چرا بانها قایم نباشد که ضعیف است
وآنچه گفتیم ونوشته که ذات ممکن عدم است در رنگ آنست که بگویند که ممکن را ذات نیست
ذات عدم ولاذات که هردو بیک معنی است هرچند بتدقیق فلسفی تغایر در میان این دو مفهوم
پیدا کنند اما حاصل هردو در حقیقت مرجع شان یکے بود عدم از برای خود نیست بدیگری
چه کار آید وخود را نمیتواند برداشت دیگری را چگونه بردارد وتحقیق مبحث آنست که چون عکوس اسما
وصفات در مرآت عدم ظاهر گشته است بظاهر قیام آنها بآن مرآت مینماید وآن مرآت در رنگ
ذات آنها باعتبار قیام وی متخیل میگردد وفی الحقیقت قیام آنها باصل خود است وتعلق بمرآت
ندارند وجز در توهم آنها را بمرآت عدم کاری نیست جوهریت وذاتیه آن مرآت اینجا چه گنجایش دارد
عدم قابلیت عرض بودن ندارد جوهر چگونه بود واین عارف تام المعرفت که واصل مرتبه ذات
است تعالی وتقدس وببقا بذات یافته وهمه وقت حکم عنقای مغرب دارد که عزیز الوجود وغریب الوقوع
است بعد از فنا وبقای ذاتے بوی کرامت فرموده اند که قیام این ظلال وعکوس اسما وصفات
که حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچه حصول اینها را که اسما باشند قیام بحضرت ذات است
ظلال آن اسما را قیام به پرتوان ذات باشد که بعارف عطا فرموده است پس این عارف
مرکب از جوهر وعرض باشد وسائر افراد ممکن مجرد اعراض باشند که از جوهریت شائبه ندارند
خوش گفت صاحب فتوحات مکیه که عالم اعراض مجتمعه است که قیام بذات واحد دارد
اما شیخ قدس سره دو دقیقه را اینجا فروگذاشته است یکے آنکه عارف اکمل را ازین حکم استثنا
نفرموده است دوم آنکه قیام او بذات احد داشته تعالی وحال آنکه قیام او باصل خود است
که اسما وصفات باشند نه بذات تعالی هرچند اسما وصفات را قیام بذات باشد چه حضرت
ذات را از عالم استغنای ذاتے است قیام عالم بآن درجه علیا چه رسد وعالم چه باشد که هوس
قیام بآن ذروه قصوی نماید ه ما تماشاکنان کوته دست به تو درخت بلند بالائی ٭ ومعامله
این عارف از عالم جدا است وحکم او از احکام عالم مستثنی او بمحبت ذاتی بحکم المرء مع من احب از [illegible]

گذشتہ بمعیت باصل اصل خود پیدا کردہ ہست و خود را در ان اصل اصول فانی ساختہ و
اکرم الاکرمین بمقتضای کریمہ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ مکافات فنا را و را ببقا را و
فرمودہ ہست و در انچہ فانی شدہ بود بان باقی گردانیدہ و مظہر ذات و ہما و صفات خود
کردہ و مرآت جامعہ ساختہ پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطرہ
داشتہ شد نسبت بدریای محیط چہ ہما و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی ہیچ قدری
و مقداری نیست تا نسبت بدریا و ایان را در جنب ان توان گفت کہ انہم نیست از ینجا علم و معرفت
و درک و ادراک این عارف را نسبت بدیگران قیاس باید کرد و عظم و علو او در ینجا باید فہمید
ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ این صاحب دولت کہ
ببقای ذاتی مشرف ساختہ اند و دولتی وادہ اند کہ قیام صفات او مثل علم و قدرت بان
ذات باشد چنانچہ اول قیام باصول شان بودہ در رنگ سائر افراد عالم وجود این بقا را
اکمل الطلاق کلمہ انا کہ ازوی زائل شدہ بود عود نمینماید و ہیچ مرتبہ از مراتب بقا اطلاق انا
بر خود نمیتواند کرد زیرا کہ بقای اکمل متفرع بر فنای تم ہست کہ نام و نشان اطلاق کلمہ انا برا
داشتہ ہست و گنجایش بود ہم نگذاشتہ الزائل لا یعود قضیہ مشہورہ ہست و انچہ عود مینماید
زائل نگشتہ ہست مغلوب و مستور شدہ بود بعروض عارض برکشیدہ ہست و غالب مدہ فان
المغلوب قد یغلب باید دانست کہ نصیب از مرتبہ علیا حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص
باین صاحب دولت ست کہ بحصول ذات باقی گشتہ ہست و صفات بعد فنی قیام داشتہ ناسوای
ان ہر قسم فنا و بقای کہ پیدا کند نصیب او از ہما و صفات ہست نہ از ذات تعالی و تقدس
ہر چند ہما و صفات را از ذات تعالی انفکاک نیست اما نصیبی از ذات دیگر ہست و نصیبی
از صفات دیگر اگرچہ عین عدم انفکاک صفات از ذات جمعی را در توہم انداز و نصیبات صفات را
نصیب ذات دانند لیکن ہر کدام را علامات و عمارات دیگر ہست و علوم و معارف دیگر کہ
بار باب وصول این دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیدہ نماند کہ تجلی ذاتی مخصوص باین
بزرگ نیست روا ہست کہ غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از نفس ذات تعالی نشود چہ تجلی دیگر

مطلب ۲۶ معرفت

ظلیت مے طلبد که ظهور در مرتبه ثانیست ونصیب از نفس ذات که گفته شد شائبه ظلیت بر نتابد
واز نفس تجلی وظهور هم روپوش گردد ظهور ذات که بصفتی از صفات کائن گردد اگرچه هم ظهور ذات
است در مرتبه ثانی اما تجلی ذات نیست بلکه تجلی اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی وتقدس
چه ذات عز شانه جامع جمیع اعتبارات است بلکه منزه از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی ذات نبود
سوال شیخ محی الدین بن العربی وتابعان او قدس الله تعالی اسرارهم تعین اول را تجلی ذات گفته اند
وآن ظهور ذات است بتعین علمی جملی که اعتباری از اعتبارات ذات است اگرچه جامعیت دارد
جواب آنچه معتقد این درویش است آنست که آن ظهور علمی جملی که تعبیر ازان بتعین اول کرده اند هم
تجلی ذات نیست که با خود شیونی از شیونات ذات است تجلی ذات جامع جمیع شیون واعتبارات
است بلکه فوق جمیع شیون واعتبارات اعتبار علم آنجا صد رنگ سائر اعتبارات ذات است که دست
وصول شان از دامن غنای آن مرتبه مقدسه کوتاه است اگر گویند ظهور در مرتبه ثانی مقصور بر علم است
چه در خارج نفس ذات است تعالی پس ظهور آن در مرتبه ثانی در خانه علم خواهد بود وچه ظهور در علم
یا خارج شق ثالث مبین نگشته است تا آنجا ظهور را اثبات نموده آید گوییم قادری که بشان علم که اعتباری
است از اعتبارات ذات ظهور فرموده است توانا است که بر نهجی ظهور فرماید که اعتبار ظهور علم
بعض آن ظهور جامع بود بلکه بر نهجی ظهور نماید که اعتبار علم وسائر اعتبارات را آنجا گنجایش نباشد
آن مرتبه ظهور جامع ماورای مرتبه خارج ومرتبه علم بود که ظل خارج بود وعلم کار نداشته باشد وتجلی
ذات را مقید بتعین علم ساختن دریا را بکوزه در آوردن است بلکه آب را در سبو حبس نمودن شاعر
گوید ٥ کسی در صحن کاسه قلیه جوید ٥ اضاعة العمر فی طلب المحال ٥ آری اعتبار علم جامعترین سائر
اعتبارات ذات است آنقدر شمول کمالات ذات که در وی است در هیچ اعتباری نیست اگر بسبیل
تجوز ظهور علمی را ظهور ذات گویند وبران اطلاق تجلی ذات نمایند گنجایش دارد اگرچه از اطلاقات
ایشان بعید است از مذاق شان مستبعد کما لا یخفی علی الناظر فی کلامهم سوال شیخ
محی الدین بن العربی قدس سره رویت اخروی را بصورت لطیفه جامعیه مثالیه مقرر ساخته
است معتقد درین مسئله چیست جواب رویت صورت جامعه مذکوره رویت حق نیست جل وعلا

رویت مظهریست از مظاهر کمالات او سبحانه که در عالم مثال حصولی پیدا کرده است یراه المؤمنون
بغیر کیف و ادراک و ضرب من مثال پس رویت حق سبحانه برویت صورتی قرار داد و نفی الحقیقت نفی
رویت حق کردن است جل و علا و ایضا صورتی که در عالم مثال حاصل گردد هر چند جامع باشد باندازهٔ
عالم مثال خواهد بود و عالم مثال هر چند وسعت دارد یکی از عوالم مخلوقهٔ اوست کجا جامعیت صورتی
که در وی بود چه گنجایش دارد که جمیع کمالات وجوبیه را جامع باشد و همه را ضبط نماید تا مرآت آن مرتبه
مقدسه گردد و رویت او برویت آن شود تعالی هرگاه صفت علم که از صفات وجوبیه است در جامعیت
صفات ذاتیه گنجایش ندارد که جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیه بود چنانچه تحقیق آن بالا گذشت
عالم امثال که ممکن و مخلوق است چه بود که صورتی در وی جامع جمیع کمالات وجوبیه باشد و اگر فرضا
و تقدیرا آنرا جامع گوئیم ظلی از ظلال آن مرتبه مقدسه خواهد بود و رویت ظل فی الحقیقت رویت اصل
نخواهد بود و مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام رویت اخروی را برویت قمر لیلة البدر تشبیه
فرموده و هیچ خفا نگذاشته در رویت ظل و رنگ رویت قمر است در طشت آب که ارباب فطرت
علیا آنرا بپسندند اینقدر در درک می درآید که ظهور آن مرتبه مقدسه بیرون خانه علم تواند که حاصل گردد
و در ظل مرتبه خارج ثبوت پیدا کند کما مر و آن ظهور جامع را در خانه علم ظلی بود جامع که تعبیر از آن به
تعین اول نمایند و آن ظل جامع را در عالم مثال ظل دیگر بود جامع که مرآتیه ظل جامع علمی نماید و این
ظل جامع مثالی که بصورت لطیفه در عالم مثال ظاهر گردد و بصورت انسانی کائن باشد که جامع ترین
مخلوقات است إنّ الله خلق آدم علی صورته تواند بود که باین اعتبار آمده شد اما رویت حق است
جل و علا که ماورای ظهورات و صور بود و از عالم بی کیف و بیچون باشد ایمان برویت اخروی باید
آورد به هیچ کیف و چند و چون نباید پرداخت خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا هیچ نسبتی
نیست تا احکام یکی را بر دیگری قیاس نموده آید چشم آنجا دیگر است و فهم و ادراک آنجا دیگر
آنرا دوام ابدی است و این را زوال و فنا در قفا آنرا سراسر لطافت است و این را خبث و کثافت
و شیخ قدس سره حق را جل و علا در بیرون خانه علم ظهوری اثبات نمینماید و در ماورای مجالی
و مظاهر شهود مشاهده و رویت تجویز نمیکند ان الشیاند من جنیهم یا رب چه توان کرد درین عرض

شیخ است قدس سره که گاهی با او جنگ است و گاهی صلح او است که سخن معرفت و عرفان را بنیاد
نهاده است و شرح و بسط داده و او است که از توحید و اتحاد تفصیل سخن گفته است و منشا تعدد
و تکثر را بیان فرموده است و او است که وجود را بالکل بحق داده است جل علا و عالم را موهوم و متخیل
ساخته و او است که تنزلات مر وجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را جدا کرده و او است
که عالم را عین حق دانسته است جل شانه و همه اوست گفته و با وجود آن مرتبه تنزیه حق سبحانه را ورای
ورای عالم یافته است و از دید و دانش او را سبحانه منزه و مبرا دانسته مشایخی که از شیخ متقدم اند
درین باب اگر سخن گفته اند باشارات و با رموز گفته اند و بشرح و تفصیل آن نپرداخته و آنانیکه
ازین طائفه بعد از شیخ آمده اند اکثر شان تقلید شیخ اختیار کرده اند و بر طبق اصطلاح او سخن
رانده ما پس ماندگان نیز از برکات آن بزرگ استفاضه نموده ایم و از علوم و معارف او حظها
فرا گرفته جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء غایة ما فی الباب چون بحکم بشریت مظان خطا
مجال صواب یکدیگر مختلط است و انسان در احکام گاهی مخطی و گاهی مصیب است لاجرم
موافقه احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب باید ساخت و مخالفه آنرا دلیل خطا باید دانست
قائل هر که بود و مقول هر چه باشد مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام علیکم
بالسواد الاعظم و نیز مقرر است تکمیل صناعت بتلاحق افکار است و اختلاف انظار سیبویه را هر چند
توان گفت که بانی احکام علم نحو است اما نحوی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظار شان
کمال و تنقیح پیدا کرده است حسنی و جمالی دیگر است و زیب و زینت دیگر یافته توان گفت که نوع دیگر گشته است
و احکام علیحده یافته ربنا آتنا من لدنک + + رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا

مکتوب هشتادم نیز بحضرت مخدوم زاده محمد معصوم سلمه الله سبحانه در استناد نشأت

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق علیهم الصلوة والتسلیمات ظل را باصل خود شاهراهی است و هیچ خاری
و خسکی در میان شان حائل نیست اگر خار و خسک است اقبال او بخود است و اعراض او از
اصل و ظل پیش از امانت دار اصل نیست چه هر چه او دارد از حسن و کمال و جود و توابع وجود مستفاد

از اصل است عدم است که بی توسط اصل بگر نصیب او شده باشد و آن لا شی محض است و مجرد
اعتبار و این ظل از کمال نادانی اصل خود را فراموش ساخته امانات او را از خود انگاشته
است و خیانت در امانت نموده با وجود قبح ذاتی که از راه عدم دارد خود را حسن کامل دانسته
است لیکن با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل خود که آن است دانند یا ندانند بلکه محبتی که بخود
دارد همان محبت فی الحقیقت با اصل متعلق است زیرا که حسن و کمال که متعلق محبت است از اصل
است نه از وی که غیر از عدم و قبح از خود چیزی دیگر ندارد که محبت آن تعلق گیرد کما حقق
عن قریب و چون بکرم خداوندی جل سلطانه این مرض خود بینی از وی زائل گردد و از اصل
مرکب که داشت باز آید و امانت را از اهل امانت داند و بجای اقبال که بخود داشت اعراض
از خود پیدا کند و اعراض که از اصل داشت باقبال آن مبدل شود و این زمان رشته سعادت
بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد و خاتمه فی الباب چون عالم ظلال اسما و صفات
واجب است تعالی اصول آنها هم اسما و صفات خواهد بود و این ظلال اعراض اند که قیام آنها باصول
خود است که اسما و صفات باشند و جوهری در میان اینجا نیست که بوی قایم بوند نظام از معتزله
بحکم ان الکذوب قد یصدق برین سر آگاه شده گفته است که عالم تمامه اعراض است و جوهری
در میان اینجا نیست که بوی قایم باشند اما خطا کرده است که قیام این اعراض را بانفسها گفته است
و از اصول اینجا غافل مانده که بآن قیام دارند و از صوفیه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
عالم را اعراض مجتمعه گفته است و قیام آنها بذات حق دانسته جل و علا نه باسما و صفات که اصول
آنها است فبالیت شعری ما معنی القیام بالذات المجرد عن جمیع الوجوه والاعتبارات
ولا معنی للقیام ثم الا الاختصاص الناعت ولا نعت ثم فلا قیام وایضا ان القیام
من جملة الوجوه والاعتبارات المتعینة فلا معنی لاثباته فی تلک المرتبة المقدسة
و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات باشند ناچار وصول شان باصول شان خواهد بود که اسما
و صفات باشند و اگر باصول اصول هم رسند منتهی بذات مجرد مقدس نخواهد بود و ما از اینجا بیش
نخواهد گذشت و اصالت را هم اینجا گنجائشی نیست که عطا ذاتی است اینجا از همه جا اسم بود و چه صفت

۱۴۱ در تحقیق وصول ظل باصل خود

وجه شان وجه اعتبار پس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی جز حرمان نصیب نبود و وصل و اتصال
را گنجایش نباشد لیکن عادت الله جاری گشته است که از کمال رحمت و رأفت خود بعد از قرون متطاوله
و ازمنه متباعده صاحب دولتی را بعد از فنا اتم بقای اکمل می بخشند و انموذجی از ذات اقدس او را
عطا میفرمایند که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند بحال قایم باین انموذج
باشند و مجموعه آن اعراض سابقه که داشت و این ذات موهوب حقیقت او بود در کمال انسانی او بانجام
رسد و نعمت حق در او تمام گردد سخنی میگوییم نیک استماع نمای که قیام عارف مخصوص بآن ذات موهوب
نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند چنانچه اول قیام باسما و صفات داشتند بحال
قیام آنها بآن ذات موهوب مربوط ساخته اند و بآن یک ذات همه را قایم گردانیده ے خاص کند
بنده مصلحت عام را و سر خلافت انسان که در کریمه إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً آمده است
اینجا متحقق میگردد و حقیقت خبر ان الله خلق آدم علی صورته درین مقام واضح میشود و آنکه گفتیم
که انموذجی از ذات اقدس او را عطا میفرمایند از تنگی میدان عبارت است والا انموذج را
آنجا چه گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او برآید و صورت را اینجا چه مجال است باید
دانست که این قسم رنگ در یک عصر متعدد نمیشود هر گاه بعد از قرون متطاوله پیدا شود و تعدد آن
در یک عصر چه صورت دارد اگر تعین مدت ظهور این قسم دولت نموده آید مگر اقل هزار باشد و کنند رَبَّنَا
آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا باید دانست عارفی را که بقای ذات مشرف سازند
بآن ذات موهوب بیچونی خواهد داشت و ورای جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه جز آن است مقید
بوجه و اعتبار است تا بیچون نشود از وجه و اعتبار برتر و ذاتی را که نصیب از بیچونی دارد نشاه است
بذات بیچون حقیقی جل شانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را راهی است بوجه و اعتبار که اصل او ست
ذات مجرد ظلی را که عطا فرموده اند نیز نشاه است بذات مجرد بیچونی و این ذات موهوب عارف
است چه کنه آن است که ورای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماورای جمیع اعتبارات است
و سایر افراد عالم را کنه نیست که تمامی وجود شان وجوه و اعتبارات است ذاتی نیست ماورای
اعتبارات که آنرا کنه گفته شود پس چون در ایشان کنه نباشد از کنه اصل چه نصیب ایشان بود کنه است

آنکنه راه وارد دو وجه را که بمناسبت کنه گویا محاذی کنه افتاده است دو وجه را از کنه انحراف است
بکنه چگونه رسد هر چند دو تیر رود دورتر افتد ع ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ٭ کین ره که تو میروی
بترکستان است ٭ اطلاق محاذات کنه بر کنه از تنگی مجال عبارت است محاذات در آنحضرت چه صورت
دارد لیکن این بمعنی بیچون در صورت مثالی چون بصورت محاذات متمثل میگردد اطلاق محاذات بر سبیل
تجوز نموده می آید رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا ٭ بشنو بشنو چون افراد
عالم را که اعراض مجتمعه اند قیامی بذات موهوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت نسبتی نیز ایشان را
بتوسط آن ذات عارف بذات اقدس جل شانه هویدا گشت و نصیبی آحاد و افراد ازین راه
از آن مرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذات ایشان همان ذات عارف است گویا بتوسط ذات
خود ارتباط بیچون بذات بیچون پیدا کرده اند مع ذلک انتساب ایشان بذات اقدس بتوسط
عارف است که آن ذات فی الحقیقت ذات عارف است سخنی غریب بشنو هر کسی را که بذات خود
انتسابی بذات اقدس است جل شانه و وصولی است بیچون با آن مرتبه مقدسه آنکس درانجا فیوض
و برکات از آن مرتبه مقدسه بالاصالت و استقلال دارد و توسطی درمیان نیست وسائط در
آن مرتبه منزه است هر کسی را از واصلان بقدر استعداد خود نصیبی است بطریق اصالت
والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها والسلام علی من اتبع الهدی ٭ مکتوب شصت و دوم
بخواجه جمال الدین حسین در حل معاملات و تعبیر واقعات او بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات معلوم
فرزندی اعزی مینماید که صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند چون متضمن عافیت و جمعیت صوری
و معنوی بود فرحت بخشید واقعه که رو داده بود نوشته بودند و تعبیر آن را خواسته اند اندراج یافته
بود که در پی وضو ساختن بود که یکبار بیهوش گشته افتاد و گویا جان از بدن بر آمد و چون
باره بافاقه آمد نوری دید مثال آفتاب درخشنده که از غایت لطافت بیهوش ساخته بود
چنانچه شخصی محبوبی را بیند و در پرتوی جمال وی محو گردد و نامی و نشانی از وی نماند مکشوف
فرزندی باد که انسان مرکب از لطائف سبعه مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگر است
و احوال و مواجید دیگر تا این زمان احوال و اذواق فرزندی تعلق بلطیفه قلب داشته و به تلوینات

قلب متلون بوده الحال این وارد قوی که بے شعور ساخته بود در لطیفهٔ روح تو فرود آمده است و روح
را از مصرف خود در آورده إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا
أَذِلَّةً چون منشاء دانش و شعور که روح بوده است مغلوب وارد می گشت بیهوشی نقد وقت آمد نوبت
کار و بار شما بلطیفهٔ روحی متعلق است در حلقهٔ امروزه پارهٔ امداد و اعانت در تکمیل این نسبت بوقوع
آمده است و ظهور اثر آن مشهود شده معلوم شد که وسعتے پیدا کرده است و در صدد سرایت است
حضرت حق سبحانه و تعالی بانجام رساناد و واقعهٔ دوم که نوشته بودند و تلاقی پروین و بنات النعش را
در منزل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعهٔ اولے است که جمع نسبت قلبی و نسبت روحی را بتلاقی
این دو قسم کوکب نموده اند در پروین چون انتظام کواکب است و بنات النعش چون انتشار دارد بروح
مناسب واقعهٔ دوم اگر بعد از واقعهٔ اولے ظاهر گشته است درست است و جمع حصول و نسبت نموده
و اگر پیش است هم درست است چه لباس است که نسبتے حاصل گردد و ظاهر نشود و حصول آن را نموده اند و
بعد از آن بواقعهٔ دیگر ظاهر ساخته اند والله سبحانه اعلم بالصواب سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا
إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا والسلام **مکتوب هشتاد و دوم** بحضرات مخدوم زادها خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم
مدظلهما و اظهار آلام مهاجرت با بعض بشارات الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
فرزندان گرامی بجمعیت صوری و معنوی متحقق باشند درین سفرها محنتها هیچ الم برابر مفارقت
اند و فرزند عزیز نمی یابد و کم است که از یاد شان فارغ باشد هر چند وصول توهم از شما حقیقے جدا شد
بیشتر مذکر احبه دور افتاده زیاده تر سوانح جدیده روز بروز مشهود می آید و به ...
اما کسیکه درک کند کیست و آنکه خط بگیرد کدام خواجه محمد هاشم مغتنم است که ذوق فهم سخن دارد و
ملتذ میگردد ولیکن درین سفر اجمیر از شده محن از مخلصان صحیح الغدر گشته است چنانچه اگر مو نشست کنند
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ÷ رفقا هم کم اند اذواق هم کم أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ بلی دیگر از رفقات
شما در آزار بوده شبی بعد از نماز تهجد می بیند که شما هر دو برادر با یکے از این یاران پیش وکیل بادشاه
رفته اید و نوکر بادشاه گردیده و تجویز نوکری را بان وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل داند نوکر
گیرد و هر کرا تجویز میکند بر ورقی چهره او مینویسند و نوکر بگیرند از این هر سه شما چهرهٔ هر دو شما را نوشته

است و تجویز نوکری نموده و آن بار سیوم را چهره نوشته و نوکر گرفته من از شما میپرسم آن بار ثالث
چرا چهره نوشت شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزدیک روی او آورد و نیک
ملاحظه نمود گفت سیاهی دارد یا نه دیگر باین لفظ چیزی نگفته و نوشته حمد الله سبحانه
که خاطر از جانب هر دو شما جمع گشت که قبول کردند اما از آن بار ثالث خاطر در آزار ماند که تجویز نشد
کاش بنوکری نوکران بادشاه قبولش فرمایند العاقبت بالخیر **مکتوب شصت و سیوم** بحضرات
مخدوم زاده های کبار سلمهما الله ۵ برکات عسکر که بودن در آن باختیار است ۰ فرزندان گرامی بجمعیت
باشند مردم همه وقت محنتهای ملی را در نظر میدارند و مخلصی ازین مضیق مطلبند نمیدانند که در نامرادی
و بی اختیاری و ناکامی چه با حسن و جمال است و کدام نعمت برابر آن است که این کس را بی اختیار
از اختیار او برآرند و باختیار خود او را زندگانی دهند و امور اختیاری و را نیز تابع آن بی اختیاری
او ساخته از دائره اختیار او برآرند و کالمیت بین یدی الغسال سازند در ایام حبس گاهی که مطالعه
ناکامی و بی اختیاری خود می نمودم عجب حظ میگرفتم و طرفه ذوق می یافتم بلی ارباب فراغت ذوق
ارباب بلا را چه دریابند و از جمال بلای او چه درک نمایند طفلان را حظ منحصر در شیرینی است و آنکه
از تلخی خط فرا گرفته است شیرینی بجوی نمیخرد ۵ مرغ آتشخواره کی لذت شناسد دانه را والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب شصت و چهارم** بحافظ عبد الغفور در آداب طریقه علیه الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی طالب این راه را باید که بعد تصحیح عقائد بموجب آرای صحابه اهل حق
شکر الله سعیهم و بعد از علم باحکام فقهیه ضروریه بعد از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی
جلشانه گرداند بشرط آنکه آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشد زیرا که از ناقص کامل نیاید و اوقات
خود را بذکر بنهجی معمور دارد که بغیر از ادای فرائض و سنن مؤکده بهیچ چیز نپردازد حتی که تلاوت قرآن
و عبادات نافله را نیز موقوف دارد با وضو و بی وضو ذکر گوید و ایستاده و نشسته و افتاده بهمه کار
مشتغل باشد و در آمد و رفت و در خورد و خفت از ذکر خالی نباشد ۵ ذکر گو ذکر تا ترا جان است
پاکی دل ز ذکر یزدان است ۰ چندان بدوام ذکر پردازد که غیر مذکور از ساحت سینه او رخت
بر بندد و از ماسوای مذکور نام و نشانی در باطن او نماند اما آنکه ماسوای بطریق خطره هم در دل او خطور

کنند واگر تکلف احضار غیر نماید میسر نشود بواسطهٔ نسیانی که از غیر مذکور دل را حاصل گشته است واین
نسیان که دل را از جمیع ماسوای مطلوب حاصل گشته است مقدمهٔ حصول مطلوب است و مبشر وصول او است
از حصول مطلوب وصول حقیقی مقصود چه نویسید که در راه درازست ع کیف الوصول الی سعاد
ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف وچون برادر عزیز این سبق را بعنایة الله
سبحانه بانجام رسانند طلب سبق دیگر نمایند والله سبحانه الموفق والسلام علی
من اتبع الهدی **مکتوب هشتاد و پنجم** بحضرت ایشان باحوال و اوضاع انجد ودستور جمعیت است اسئل ٤١
الله سلامتکم واستقامتکم الی مشیة الله سبحانه اگر اجمیر رسیده شد
وازین عقبات شداید راه کرامی مفرط نجات میسر گشت بشما خواهد نوشت وخواهد طلبید انشاء الله
تعالی بجمعیت باشند وهمت خود را تمامی مصروف مرضی مولی جل شانه سازند مبادا در رغبات نفس
وحظ نفس نمایند وباهل وعیال بهوا وهوس تمام پیدا کنند وفتوری در کارخانه اهم نمایند خیر حرمان و
ندامت وقت نخواهد بود وسود نخواهد داشت این صحبت واین دولت را مغتنم دانند وبامور ناگزیر
گذرانند خبر شرط است معارف جدیده که نوشته شده است همه سبق ابجد سبق شماست اوقات عزیز را
نگذرانند وبجد وجهد در مطالعهٔ آن کوشند شاید دریچه از مکنونات آن منکشف گردد و سرمایهٔ سعادت
شود وزیاده شما بشری یافته ام که در مکتوبی نوشته بخواجه محمد هاشم کشمی سپرده ام که بشما رسانند
امید که بکرم خود حق سبحانه وتعالی شما را ضائع نگذارد وقبول فرماید اما ترسان ولرزان باشند وبلهو
ولعب نگذرانند بعد صحبت مبادا تاثیری نماند وبحضرت حق سبحانه ملتجی ومتضرع باشند وبقدر ضرورت
با اهل حقوق اختلاط نمایند وخاطرداری کنند وبا جماعهٔ مستورات بوعظ ونصیحت زندگانی نمایند وامر
معروف ونهی منکر در حق ایشان دریغ نکنند وجمیع اهل خانه را بنماز وصلاح واتیان احکام شرعی
ترغیب نمایند فانکم مسئولون عن رعیتکم حق سبحانه وتعالی شما را علم داده است عمل بموجب
آن نیز کرامت فرماید وبران استقامت دهد آمین **مکتوب هشتاد و ششم** بدرویش حبیب
خادم در کثرت ظهور خوارق وقلت آن وارتکاب فضول مباحات باعث قلت ظهور خوارق
است علی الخصوص که کثرت مباشرت فضول بحد مشتبه رساند واز انجا عیاذاً بالله سبحانه بحوالی محرم

کرامات کو و خوارق کجا هر چند دائره مباشرهٔ مباح تنگ‌تر گرفته شود و بقدر ضرورت اکتفا نموده آید گنجایش
کشف و کرامت بیشتر شود و راه ظهور خوارق کشاده‌تر باشد ظهور خوارق شرط نبوت است نه شرط ولایت
چه اظهار نبوت واجب است نه اظهار ولایت بلکه ستر و اخفا در غیر نبی اولی است زیرا که انجا دعوت
خلق است و انجا قرب حق جلشانه و معلوم است که دعوت را اظهار لازم است و قرب را استتار
مناسب کثرت ظهور خوارق از ولی دلالت بر فضلیت او بر دیگران که آنقدر خوارق از ایشان
بظهور نیامده است ندارد بلکه روا است که ولی باشد که اصلا خارقی ازوی بظهور نیاید افضل باشد
از اولیای که اظهار خوارق نموده اند چنانچه شیخ الشیوخ تحقیق اینمعنی در کتاب عوارف فرموده
است هرگاه در انبیا علیهم الصلوة والسلام ظهور قلت و کثرت خوارق که شرط نبوت است موجب
فاضلیت و مفضولیت نباشد در ولایت که شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد الکلام که مقصود
اصلی از ریاضات و مجاهدات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت
مباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظهور خوارق بوده است که بر ایشان واجب شرط نبوت ایشان
بوده نه وصول بدرجات قرب الهی جلسلطانه چه انبیا علیهم الصلوة والتحیات مجتبا اند که بقلاب
جذب محبت کشان کشان ایشان را می برند و بی مشقت شان بدرجات قرب الهی جلشانه
انجا در کار است که راه مریدان است و اجتبا راه مرادان مریدان بمشقت و محنت بپای خود میروند
و مرادان را بناز و نعم میبرند و بی محنت شان بدرجات قرب میرسانند باید دانست که ریاضات
و مجاهدات شرط راه انابت و ارادت است و در راه اجتبا مجاهدات شرط نیست مع ذلک نافع
و سودمند است مثلا شخصی را که کشان کشان میبرند و او بآن کشش سعی و مشقت خود را
نیز در بیرون در کار دارد زودتر رود از انکه سعی خود را کار نفرماید هرچند روا است که گاهی کشش
تنها که اقوی بود کار بیشتر کند از انکه کشش مرکب کو کند پس سعی و تردد و مشقت در راه اجتبا شرط
کمال و حصول هم نبود چنانچه شرط نفس حصول نیست آری احتمال نفع دارد ولو فی بعض الحال
— و فوائد و منافع ریاضات و مجاهدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مباح است ارباب
اجتبا را نیز بغیر اینمعنی که مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از

مرتبهٔ انابت و ارادت است که ریاضات و مجاهدات از برای حصول ... لازم

از تلوثات دنیاے دنیہ چہ ہر قدر کہ از حوائج ضروری ہست داخل دنیا نیست وآنچہ فضول است از دنیا
است ونفع دیگر ریاضات واقتصار بر ضروریات قلت محاسبہ ومواخذہ اخروی است وایضاً
سبب ارتفاع درجات اخرویہ است چہ ہر قدر کہ در دنیا محنت است اضعاف آن در آخرت مسرت
است پس وجوہ دیگر ہم از برای ریاضات ومجاہدات انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات سوای
وجہی کہ بالا مذکور شد پیدا گشت پس واضح شد کہ ریاضات واقتصار بر ضروریات مباحہ اگرچہ شرط
وصول ورراہ اجتبا نیست اما فی حد ذات محمود ومستحسن است بلکہ نظر بفوائد مذکورہ ضروری
ولازم رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا والسلام علی
من اتبع الهدی مکتوب ہشتاد وہفتم بمولانا صالح کولابی در اسرار مرادی ومریدی حضرت ایشان
مد ظلہ العالی الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی من ہم مرید اللہ ام وہم مراد اللہ غرشانہ
سلسلہ ارادت من بی توسط بہ اللہ متصل است تعالی ویدمن نایب مناب ید اللہ است
سبحانہ ارادۃ من بمحمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوسائط کثیرہ است در طریقہ
نقشبندیہ بیست ویکواسطہ درمیان است ودر طریقہ قادریہ بیست وپنج ودر طریقہ چشتیہ بیست
وہفت وارادت من بابلہ تعالی قبول وساطت نمی باید چنانچہ گذشت پس من ہم مرید محمد رسول اللہ
ام صلے اللہ علیہ وسلم وہم ہم پیرہ پس نزد او صلے اللہ تعالی علیہ وسلم برخوان این دولت ہر چند
طفیلی ام اما ناخوانندہ نیامدہ ام وہر چند تابعم اما از اصالت بے بہرہ نیم وہر چند امتم اما شریک دولتم
نشر کتے کہ از ان دعوای ہمسری خیزد کہ آن کفر است بلکہ شرکت خادم است با مخدوم ما لطلبیدہ
اند بہ سفرہا این دولت حاضر نشدہ ام وناخواستہ اند دست باین دولت دراز نکردہ ہر چند اویسی ام
اما مربی حاظر وناظر دارم ہر چند در طریقہ نقشبندیہ پیر من عبد الباقی است رضی اللہ تعالے عنہ
اما متکفل تربیت من الباقی است جل جلالہ وعم نوالہ من بفضل تربیت یافتہ ام در راہ اجتبا رفتہ
سلسلہ من سلسلہ رحمانیست کہ من عبد الرحمن ام چہ رب من رحمن جلشانہ وعم احسانہ ومولی
من ارحم الراحمین وطریقہ من طریقہ سبحانیست کہ از راہ تنزیہ رفتہ ام واز اسم وصفت بذات
اقدس تعالے نحو استہ این سبحانی نہ آن سبحانی است کہ بسطامی بان قائل گشتہ ست کہ از

باین مناسبی نیست آن از دائره انفس بر آمده است واین ماورای انفس وآفاق است وآن
تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است واین تنزیه است که گردی از تشبیه بوی نرسیده وآن ترجمه
از سکر جوش زده واین از عین صحو بر آمده است ارحم الراحمین در حق من اسبابی سببی را غیر
از معدات نداشته است وعلت فاعلی در تربیت من غیر از فضل خود نساخته از کمال کرم
اهتمام وغیرتی که در حق من دارد تعالی وتقدس تجویز نمی فرماید که فعل دیگری را در تربیت من دخلی
باشد ویا من بدیگری در هیچ شئ متوجه گردم مربای الهی ام جل شانه ومجتبای فضل وکرم تام تمام
او تعالی ع با کریمان کارها دشوار نیست الحمد لله ذی الجلال والاکرام والمنة
والصلوة علی رسوله والتحیة اولا واخرا **مکتوب شصت وهشتم** بحضرت
مخدومزاده عالی مرتبه خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی در اسرار خلت خلیل واثبات تعین وجودی حضرت
حق سبحانه وتعالی بنده را که بدولت خلت خود که بالاصالة مخصوص بحضرت ابراهیم است علی
نبینا وعلیه الصلوات والسلام مشرف سازد وبولایت ابراهیمی سرافراز گرداند او را انیس وندیم خود نماید
نسبت انس والفت که از لوازم خلت است درمیان می آرد وچون نسبت خلت که از لوازم آن
انس والفت است درمیان آمد قبح وکراهت اخلاق واوصاف خلیل از نظر مرتفع گشت چه قبح اگر
در نظر باشد باعث نفرت وبی الفتی خواهد بود که منافی مقام خلت است که سراسر الفت است
سوال ارتفاع قبح اوصاف خلیل از نظر در مجاز ظاهر است زیرا که رواست که درین موطن نسبت
خلت غالب آید وقبح اوصاف خلیل را مستور سازد اما در مرتبه حقیقت که آنجا علم شئ کما هو است
قبیح را غیر قبیح دانستن ومغلوب نسبت خلت شدن جائز نیست جواب هر قبیحی وجهی از وجوه
حسن کائن است پس تواند که قبیح از نظر بآن وجه حسن حسن نماید وحکم بحسن آن می فرماید باید دانست
که هرچند دران قبیح حسن مطلق پیدا نشده است اما چون وجه حسن او ملحوظ ومنظور مولی جل شانه
گشته است ناچار بحکم أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ بر سائر وجوه قبح آن غالب آمده است
وهمه را برنگ خود ساخته ومستحسن گردانیده أُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
بدان ارشدك الله تعالی سواء الصراط که نسبت درمیان خلت ومحبت عموم وخصوص است

خلت عام است و محبت فرد کامل و چه افراط انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری میگردد
و بیقراری و بی آرامی آرد خلت سراسر انس و الفت و آرام است محبت است که نشانه گرفتاری
پیدا کرده از افراد دیگر خلت متمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و همین که محبت در این
امتیاز پیدا کرده است از سائر افراد خلت در دو حزن است و نفس خلت همه عیش و عیش و فرح
و فرح و انس و انس است ازینجا توان بود که حضرت حق سبحانه و تعالی خلیل خود را علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام در دنیا که دار محن است اجر عمل کرامت فرموده هم در آخرت قال
الله تعالی فی حقه وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ
و چون محبت منشار درد و حزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد درد و حزن بیشتر بود ازینجا
گفته باشند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن
وا و فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت چه فرد کامل از
افراد انسانی در حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و هر چند او محبوب بوده است
علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اما چون نسبت محبت در میان آمد محبوب نیز در رنگ محب اله گرفتار
آمد حدیث قدسی است الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم اشد شوقا اینجا
سوال است مشهور که شوق در مفقود باشد و چون از حضرت حق جل و علا هیچ چیز مفقود نیست
شوق چه بود و اشد شوق چه باشد جواب گوییم که مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت است و اتحاد
محب و محبوب چون این معنی مفقود است شوق موجود است و چون تمنای اتحاد بالاصالت در
محبوب کائن است چه محب شاید که بمجرد وصل محبوب هم قناعت کند ناچار اشد شوق در جانب
محبوب بود و متواصل الحزن صفت حبیب باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است و
هر چه بخواهد او میسر است پس هیچ چیز در حق او تعالی مفقود نباشد تا شوق متحقق گردد جواب
تمنای امر دیگر است و ارادت آن امر دیگر مراد او تعالی از اراده او سبحانه تخلف کند اما تمنا
بود و اراده حصول آن نبود و جود آنرا نخواهد ٥ در عشق چنین بو العجبیها باشد که گاه است
که در عشق مجرد درد مطلوب باشد و وصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل نخواهد و از اتصال محبوب گریزان

باشد این از دو انگیهای عشق است بلکه از ثمرهای عشق من لم یذق لم یدر بر سر اصل سخن رویم
وگوییم که خلت پس مقام عالی است و کثیر البرکت است در عالم مجاز هر کسی را که با دیگری انس
و الفت و سکونت و آرام است همه از ظلال مقام خلت است و همچنین هر حظی و لذتی و آرامی
که از صور حسنه و مظاهر جمیله کائن است از مقام خلت است و محبت دیگر است که نشاء دیگر دارد اگر
خلت و انس و الفت آن در میان نبود هیچ مرکبی بوجود نیاید و هیچ جزو او با جزو دیگر
علی الخصوص که نسبت تضاد داشته باشد منضم نشود بلکه هیچ ذره با ذره دیگر منضم نگردد بلکه هیچ
عالمی در تحت ایجاد واجب تعالی داخل نیاید چه حب است که سلسله ایجاد را در حرکت آورده است
و باعث وجود شده است فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق حدیث قدسی است و حب فرع و
کامل خلت است چنانچه گذشت پس اگر خلت نبود هیچ چیز موجود نگردد و هیچ یکی با دیگری جمع نشود
و الفت نگیرد و وجود عالم و نظام او هر دو مربوط بخلت است اگر خلت نباشد نظام نیز در رنگ
وجود مفقود گردد پس خلت اصل ایجاد آمد هم در جانب جود و هم در جانب موجود چه خلت است
که ممکن را بقبول وجود مانوس ساخته است و در قید ایجاد آورده بلکه عدم هم در خلوتخانه خود بدولت
خلت آرام یافته است و بانیستی خود ساخته بلکه بنقیض خود نیز الفت و انس گرفته مرایای کمالات
او شده است و واسطه وجود ممکنات آمده پس خلت از جمیع اشیا مبارکتر آمد و برکات او شامل
موجود و معدوم گشت چون معارف دقیقه مقام خلت دانستی و عموم برکات آنرا معلوم ساختی
و نیز دانستی که مقام خلت بالاصالت مخصوص بحضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
و ولایت آن ولایت ابراهیمی است پس باید دانست که اکنون برین فقیر بتوسل برکات این معارف ظاهر
ساخته اند که تعین اول تعین حضرت ذات است تعالی و تقدس بحضرت وجود آن تعین اول
وجودی رب حضرت خلیل است علی نبینا و علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوة والتحیة والبرکة والسلام لهذا او امام
همه آمد انی جاعلک للناس اماما و سید البشر بمتابعت ملت او مامور گشت ان اتبع ملة
ابراهیم حنیفا علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و بعد از وی هر پیغمبر که
مبعوث گشت مامور بمتابعت او شد علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و سائر تعینات در ظهور

این تعین وجودی مندرج است اگر تعین علمی جملی است در ضمن اوست و اگر تفصیلی است هم مندرج
وجودی ازینجا تواند بود که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام ابراهیم علیه السلام را
بابوت یاد میکرد و سائر انبیا را باخوت علی جمیعهم الصلوات والتسلیمات و اگر سائر انبیا
را بنبوت یاد میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن تعین او که تعین
علمی جملی گفته اند مندرج است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و آنچه در صلوة منطوقه آمده است
کما صلیت علی ابراهیم تواند بود که بواسطه آن بود که وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس
بے توسط التعین اول وجودی و بے توسل تمامی کمالات ولایت ابراهیمی میسر نیست زیرا که قباب اولی
مر آن مرتبه مقدسه را اوست و اوست که آئینه داری غیب الغیب فرموده است و ابطن بطون
را بظهور آورده پس هیچکس را از توسط او چاره نبود خاتم الانبیاء را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
امر بمتابعت او فرمودند تا بتبعیت او بولایت او برسد و از آنجا بحضرت ذات جل شانه بتجرد برسد
علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتحیات سوال ازین بیان لازم آید که حضرت ابراهیم از حضرت
خاتم الرسل افضل باشد علی جمیع الانبیاء الصلوة والسلام و حال آنکه اجماع بر افضلیت خاتم الرسل
است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالاصالت نصیب حضرت خلیل
بود و دیگران را بتبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه است که تجلی ذات بالاصالت مخصوص
بخاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و دیگران را بتبعیت اوست علیه و علی آله الصلوة
والسلام جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم است باعتبار نظر است
و باعتبار قدم یعنی نظر واصل است یا ناظر بنفس خود واصل آن قسم که وصول نظری است بالاصالت
نصیب حضرت خلیل است که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین اول است که رب اوست چنانچه
گذشت و تا آن تعین نرسد نظر بماوراء آن نفوذ نکند و آن قسم که باعتبار قدم است بالاصالت مخصوص
بحضرت حبیب است که محبوب رب العالمین است محبوبان را جائی برند که خلیلان از آن جا درمانند مگر
بتبعیت شان بروند خلیلی باید که نظر او تا مقام وصول رئیس محبوبان علیه و علی آله الصلوة
والسلام برسد و در راه کوتهی نکند بالجمله تجلی ذات بیک وجه بالاصالت مخصوص بحضرت خلیل است

و دیگران تابع وی اند علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و بوجه دیگران تجلی بالاصالت مخصوص
بحضرت خاتم الرسل است و دیگران تابع او یند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و چون وجه ثانی
اقوی و ادخل است در مراتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بوی پیدا گردد او صلی الله علیه وسلم از حضرت خلیل و از سائر
انبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات افضل آمد پس فضل کلی در میان انبیا نصیب این
دو بزرگوار آمده هر چند یکی از دیگری افضل بود علیهما و علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات
و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات چون رئیس محبان است چنانچه حضرت پیغمبر
رئیس محبوبان است علیه و علی اتباعه الصلوة والسلام ناچار او را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
بحکم المرء مع من احب بحضرت ذات تعالی معیتی است که دیگری را نیست و نیز در آنحضرت او را
قدمگاهی است که بتوسل محبت اوست و لیس دیگری را آنجا مدخلیتی نیست اما این فضل راجع
بجهتی است که نتوان گفت که بعدیل کلی است چه جم غفیر از انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات در مقام
تابع او یند علی نبینا و علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مع ذلک فضل کلی همان است که نصیب خلیل
و حبیب است علیهما الصلوات والتحیات و هر چند هر یکی بیکوجه تابع دیگر است در وصول نظری حضرت
خلیل اصل است و حضرت حبیب تابع او علیهما الصلوات والتسلیمات و در وصول قدمی حضرت حبیب
اصل است و حضرت خلیل تابع او علیهما الصلوات والتحیات والبرکات و کمالات و فضائل مخصوصه
حضرت کلیم را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام القدر که باین فقیر ظاهر شده بخاطر است که در کاغذ
علیحده ثبت نماید انشاء الله تعالی باید دانست که انبیا بتوسل نبی بحضرت ذات تعالی برسند علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات آن نبی در میان ذات حضرت تعالی و در میان آن انبیا حائل نیست و انبیا را از حضرت
ذات بالاصالت نصیب تمام است غایة ما فی الباب وصول آنان در جهة الشان مربوط به تبعیت آن نبی است
علیه و علیهم الصلوات والتحیات بخلاف امت نبی که بتوسل وی برسد آن پیغمبر در میان حائل است مگر
آنکه فردی از افراد امت را بالاصالت از حضرت ذات تعالی نصیب بود آنجا نیز حیلولت نبی مفقود است
و تبعیت او موجود علیه الصلوة والسلام و قلیل ما هم بل اقل سوال برین تقدیر فرق در میان

ان فرد است و سائر انبیا چه بود که حیلوله در میان مفقود است و تبعیت موجود جواب تبعیت در فرد است
باعتبار تشریع است تا متابعت شریعت نبی نکند نرسد و تبعیت در انبیا باعتبار آنست که نبی متبوع را
وصول بآن درجه اولا و بالذات است و دیگران را ثانیا و بالعرض چه مطلوب آن دعوت محبوب است
دیگران را بالطفیل و خوانند و تبعیت او طلبند اما همه جلیس یک سفره اند و در یک مجلس حاضر تفاوت در جانب
استیفار تلذذات و تنعمات میفرمایند ایشان اند که زله بردار ایشان اند و الوش خور ایشان اند
مگر فردی را از افراد ایشان ان که بکرم خداوندی جلشانه مخصوص شود و جلیس مجلس اکابر گردد چنانکه
گذشت ه باکریمان کارها دشوار نیست ٭ مع ذلک امت امت است و پیغمبر پیغمبر امت هر چند سرفراز
گردد و علو بسیار پیدا کند و لیکن نیست که سر او بپای پیغمبری برسد قال الله تعالی وَلَقَدْ سَبَقَتْ
كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ سوال مراد از متابعت
ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر ما بآن مامور شده اند چیست و با وجود استقلال شریعت او امر بتبعیت
چه باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتسلیمات جواب استقلال شریعت با تبعیت جنگ ندارد
رو است که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلاة والسلام شریعت را باصالت اخذ کرده باشند اما بواسطه
حصول امری مامور بمتابعت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوات والسلام گردند چه آن امر از خصائص
آن متبوع است که مامور بمتابعت او شده است و حصول آن امر بحصول آن متابعت مربوط است
مثلا شخصی ادای فرضی از فرائض نماید مع ذلک نیت متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما
ادا کرده است ما هم ادا کنیم برین تقدیر امید است که سوای ثواب ادای فرض ثواب متابعت جدا
یابد و بآن نبی مناسبتی پیدا کرده از برکات او استفاده نیز نماید و تفتیش آنکه مراد از متابعت ملت
متابعت تمام ملت است یا البعض و اگر تمام است با وجود نسخ بعضی از احکام متابعت کل چگونه است و اگر
بعض است هم بی خدشه نیست حل آن را علمای تفسیر نموده اند آنجا رجوع باید کرد که آن با علمای
ظواهر مناسب است بعلوم صوفیه مناسبت کم دارد سبحان الله معارفی از من ظاهر میگردد که از غرابت آن
نزدیک است که ابنای جنس هم از من نفرت پیدا کنند و محرمان نیز در مقام ستیز آیند و محروم گردند
مراد حصول آن معارف چه اختیار است که در اظهار آن چه کار ربا بردا ناپسندند که تعین اول تعین حبی

است وآن رب حضرت خلیل است و مبدأ تعین او علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام درین هزار سال
هرگز کسی شنیده است که تعین اول وجوبی بود وآن رب خلیل الرحمن باشد علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام در متقدمین این عبارت متعارف نبود و تعین و تنزل را گنجایش نه در متاخرین که
این قسم سخنان متعارف گشت تعین اول تعین علمی قرار یافت وآن رب خاتم الرسل مقرر گشت
علیه الصلوات والتسلیمات امروز که خلاف مقرر از کسی ظاهر شود خیال باید کرد که بر سر او چه آید
و چه بسان مطعون و ملام گردد انکار زند که تفضیل خلیل بر حبیب مینماید و حبیب را جزو خلیل میسازد
علیهما الصلوات والسلام زیرا که سائر تعینات را مندرج در تعین اول میداند هر چند در بالا
دفع توهم الشیان نموده است وجواب شافی گفته اما معلوم نیست که با آن اکتفا نمایند و بآن شفا
متشفی گردند چه توان کرد جهل و عناد و تعصب را علاجی نیست مگر آنکه مقلب القلوب بقدرت کامله
خود دلهای ایشان را نگرداند و محل قبول استماع حق سازد بزرگی حضرت خلیل و علو شان او
از آن امر ابین که حبیب خود فرموده است توان دریافت علیهما الصلوات والسلام که متبوع را تابع
چه نسبت است اما محبوبیتی که نصیب خاتم الرسل آمد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بر جمیع فضائل
و مراتب قرب چه پیدا از همه پیش قدم ساخت هزار مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت برابر
نمیتواند شد محب محبوب را از نفس خود عزیزتر میخواهد بدیگران چه رسد که بوی مشارکت طلبند
سوال تو در رسائل نوشته که رب حضرت خلیل هم شان العلم است چنانچه رب حضرت حبیب است
علیهما الصلوات والتسلیمات اینقدر فرق است که آنجا بتفصیل است و اینجا باجمال جواب این معرفت
پیش از وصول بحقیقت این ولایت خلت بوده است و چون بحقیقت این ولایت متحقق
شد معامله چنانچه بود ظاهر گشت گویا آن معرفت متعلق بظل این حقیقت بوده است والله
سبحانه الملهم للصواب. ازین معارف واضح گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعینی است
اسبق از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس مع آنکه وجود را عین ذات گفته است تعین را
لا تعین انگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی
عبارت است سوال این تعین اول وجوبی را که تو یافته با آن تعین اول علمی که دیگران

یافته اند چه نسبت است و در میان این دو تعین تعین دیگر هم هست یا نه جواب تعین وجودی فوق
تعین علمی است و فوق تعین علمی که مرتبهٔ حضرت ذات و لاتعین گفته اند همین تعین وجودی است
که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در میان این دو تعین شان الحیوة است
که اقدم جمیع شیونات است بعد از آن شان العلم است اجمالاً و تفصیلاً و تابع اوست لیکن این تعین
بیسانگی را مظهر در نظر کسی در آید و او مناسبت بحضرت ذات تعالی از همه بیشتر دارد و استغنا رنگی
در وی بسیار جلوه گر است اینقدر مفهوم میگردد که فیوض و برکات آن خصوصاً بر روحانیان مستفاض
است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

تنبیه آنچه بالا گذشته است که وصول نظری بالاصالت نصیب حضرت خلیل است و وصول
قدمی بالاصالت نصیب حضرت حبیب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ثانیاً بیان معنی است که آنجا شهود
و مشاهده است و یا قدم را آنجا گنجایش است آنجا مو در گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه
وصولی است مجهول الکیفیت اگر در صورت مثالیه بنظر مرتسم گشت وصول نظری میگویند و اگر بقدم وصول
قدمی والا نظر و قدم از آن حضرت جل شانه هر دو دور و حیران است والسلام علی من اتبع
الهدی

مکتوب هشتاد و نهم بقاضی اسماعیل فریدآبادی در شرح سخن شیخ روزبهان
بقلی با بعضی دقایق توحید وجودی قال الشیخ الولی روزبهان البقلی قدس سره
فی تبیین غلطات المتصوفه دیگر غلط آنست که گویند همه اوست و باین همه جزئیات
متفرقه حادثات یکذات خواهند و برمز یکدیگر را گویند که ما خداوییم لیس آن کل فران را صد هزار جزو
باشد و خدای عالم تعالی و تقدس از جمع و تفرقه محدثات منزه است واحد است که جزو را برو
راه نیست حلول نپذیرد و متلون نشود بدین قول کافر شدند که خود را دانند نه خدا را که اگر کسی عین
بودی که فنا شدی قومی را غلط در روح و این ها را در جسم افتاد قاتلهم الله سبحانه انتهی پوشیده نماند
که عبارت همه اوست هرچند در قدمای صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم متعارف نبوده است
اما مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جبتی سوی الله و امثال آن ها بوده بسیار است که مؤدی مؤدای
عبارات و آن عبارات یکسان است آری هرچه گذشته است جو یک چیز دیگر چه مستقل

مشهور است که در متاخران صوفیه این عبارت شائع و ذائع است و بی‌تکلف همه اوست میگویند و
بران قول اصرار دارند مگر قلیلی از ینها که درین عبارت و امثال این عبارت تردد دارند بلکه
صورت انکار اظهار مینمایند و آنچه این فقیر از اطلاقات ایشان معنی همه اوست میفهمد آنست که اینهمه
جزئیات متفرقه حادثه ظهور یک ذات اند تعالی و تقدس در رنگ آنکه صورت زید مثلا در مرایای
متعدده منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند گویند همه اوست یعنی اینهمه صور که در مرایای متعدده نمود پیدا
کرده است ظهور یک ذات زید است اینجا کدام جزئیت و اتحاد است و کدام حلول و تلون ذات زید
با وجود این همه صور بر صرافت و حالت اصلی خود است و این صور در وی هیچ افزوده است و نه هیچ
کاسته آنجا که ذات زید است این صور را آنجا نامی و نشانی نیست تا با وی نسبتی از نسب
جزئیت و اتحاد و حلول و سریان پیدا کند الآن کما کان را آنجا باید جست چه در مرتبه که او است
تعالی چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نبود بعد از ظهور هم آنجا هیچ گنجایش نباشد فلا
جرم یکون الآن کما کان عجائب کار در بارست بسیاری از اکابر متقدمین صوفیه ازین عبارات
توحید آمیز معنی حلول و اتحاد میفهمند و تکفیر و تضلیل قائلان العبارات مینمایند و بعضی از ینها
توجیهات العبارات را بر نهجی مینمایند که بمذاق قائلان هیچ نسبت و مناسبت ندارد صاحب عوارف
میفرماید که قول انا الحق از منصور و قول سبحانی از بایزید بسطامی بر طریق حکایت بوده است یعنی از
حق جل و علا سلطانه و اگر بطریق حکایت نباشد بلکه شائبه حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال
رد می نمائیم چنانچه نصاری را رد میکنیم که بحلول و اتحاد قائلند و از تحقیق سابق واضح گشت که درین عبارات
شطح نما هیچ حلول و اتحاد نیست اگر حمل است باعتبار ظهور است نه باعتبار وجود چنانچه فهمیده اند
بحلول و اتحاد برده مارا که این مسئله توحید در متقدمان صوفیه نیک محرر و ملخص نشده بود
هر کسی از ینها که مغلوب حال میگشت کلمه در توحید که اتحاد نما باشد از وی ظاهر میشد و از غلبه
سکر بهتران در نمیرفت و ظاهر آن عبارات را از شائبه حلول و اتحاد مصروف نمیساخت و چون
نوبت بشیخ بزرگوار محی الدین بن العربی قدس سره رسید و از کمال معرفت این مسئله دقیقه
را شرح ساخت و مبوب و مفصل گردانیده و در رنگ صرف و نحو در تدوین آورد و مع ذلک جمعی ازین

طائفه مراد او را نفهمیده تجهیل و تضلیل نمودند و مطعون و ملام ساختند و درین مسئله در اکثر تحقیقات شیخ
محق است و طاعنان دور از صواب بزرگی و وفور علم شیخ را از تحقیق این مسئله باید دریافت
نمود و طعن او را باید کرد و این مسئله هر چند میرود به تلاحق افکار متاخران واضح و منقح تر میگردد و دوائر
شبهای حلول و اتحاد دورتر میافتد نحویکه بحال تلاحق افکار متاخران نحو واضح و منقح گشته
است هرگز در زمان سیبویه و اخفش آن تنقیح و وضوح نداشت که تکمیل صناعت به تلاحق افکار است
امام اعظم و امام ابی یوسف رضی الله تعالی عنهما تا شش ماه در مسئله خلق قرآن با یکدیگر مناقشه
داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شش ماه متشخص شد که هر کسیکه قرآن را مخلوق گوید کافر گردد این
طول منازعت بواسطه عدم تنقیح این مسئله بوده است درین وقت بحال که به تلاحق افکار منقح شده
است گوئیم که محل نزاع اگر حروف و کلمات اند که دوال اند بر کلام نفسی شک نیست که حادث اند و مخلوق
و اگر مدلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوق است این تنقیح از برکات تلاحق افکار است بر سر اصل سخن
رویم و گوئیم که معنی دیگر هم این عبارت را هست که از حلول و اتحاد بعید است یعنی همه نیستند
موجود اوست تعالی نه آنکه اینها هم هستند و با وی متحد اند تعالی این را خود ابلهی نگوید از بزرگان
چگونه متصور شود و چون در غلبه محبت ماسوای محبوب از نظر این بزرگواران مستور میگردد و غیر او
در شهود شان نمی ماند میگویند همه اوست یعنی اینها که ثابت می نمود متوهم و متخیل بوده است موجود
اوست تعالی برین تقدیر هم نه شائبه جزئیت و اتحاد است و نه مظنت حلول و تلون مع ذلک این
فقیر امثال این عبارات را نمی پسندد و هر چند ازین مفاسد مبرا است زیرا که شایان مرتبه تقدس
و تنزیه خداوندی نیست جل سلطانه اینها چه باشند که مظاهر او بوند تعالی ع در کدام آئینه
در آید او به والیشان را یارای آن کجاست که باعتبار ظهور هم بر وی تعالی محمول کردند اگر مظهر
ظلی از ظلال کمالات آنرا مظهر ند و آن ظل که اینها مظهر اویند خداوند جل سلطانه که او را چندین
هزار ظلال با ذات تعالی درمیان بوده باشد ان لله سبعين الف حجاب من نور
و ظلمة شنیده باشند پس بی تحاشی مظهر ظلی از ظلال کمال او را سبحانه بر وی تعالی محمول
داشتن و اوست گفتن سوء ادب است و کمال جرات اما چون در غلبه سکر حال است القدر معذور

نیست و همچنین بر توجیه تا نے مشهود خود را عین حق دانستن و باعتبار این محمول ساختن نیز سود
ندیست بلکه خلاف واقع آن شهود هم ظلے از کمالات اوست سبحانه و او تعالی ورار الورا است
ثم ورار الورا و نیز هرچه مشهود هست شایان نفی است پس حق نبود جل و علا خواجه نقشبند میفرمایند
قدس سره هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر حق است سبحانه بتحقیق کلمه
لا النفی آن باید کرد و آنچه مختار این حقیر است درین مسئله و مناسب شان تقدس و تنزیه است
عبارت همه از وست است نه همه اوست یعنی که علمای ظواهر بران اقتصار نمایند و گویند صدور و خلق همه از وست
این خود صادق است مع ذلک اینجا علاقه دیگر هم هست که علما باین متنبه نگشته اند و صوفیه
بدریافت آن ممتاز گشته و آن ارتباط اصالت و ظلیت است یعنی اگر وجود ممکن است ناشی
از وجود واجب تعالی و پرتو وجود اوست سبحانه و همچنین اگر حیوة است ناشی از صفت حیوة
اوست سبحانه و پرتو آن حیوة مقدسه است علی هذا القیاس العلم والقدرة والارادة
وغیره پس بطور صوفیه عالم هم صادر از وست سبحانه و هم ظل کمالات او و ناشی از آن کمالات
منزه او تعالی مثلا وجودی که بممکن داده اند نه امریست که سر خود باشد و استقلال و اصالت بود
بلکه آن وجود پرتو ظل وجود واجب است تعالی و همچنین حیوة و علم و غیرها که بممکن بخشیده اند نه امور اند
که استقلال ثبوت از صانع تعالی پیدا کرده اند بلکه وجود صدور از صانع تعالی اینها ظلال کمالات
وی اند سبحانه و صور و مثال آن کمالات همین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیه باین متنبه گشته اند
معامله صوفیه را تا علیین برده است و بفنا و بقا رسانیده بولایت خاصه متحقق ساخته
و چون علماء ظواهر را این دید میسر نشده است از فنا و بقا بهره نرسید بولایت خاصه متحقق نشدند
و صوفیه کمالات خود را اظلال کمالات واجب تعالی یافته اند و وجود و سائر توابع وجود را عکوس آن کمالات
دانسته ناچار خود را بیش از امانت دار کمالات او ندیده اند و غیر از مرآتیت آن کمالات نیافته و چون
بحکم إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا این امانت را باهل امانت بسپارند
و این کمالات را در دست بذوق باصل بسپارند خود را معدوم یابند و میت دانند چه وجود و حیوة چون
باصل رفت معدوم و میت ماندند و فنا متحقق گشت للمولوی ره چون نماند هستی تو امد انجستند

سوی آنحضرت تا نسبت کردی درست باشد و آنکه دانستی که ظل کیستی فارغ کردی دیگر کیستی و بعد از فنا اگر
او را ببقا مشرف سازند مرتبهٔ ثانیه وجود و توابع وجود از صفات کامله او را عطا خواهند فرمود و بولایت ثانیه
متحقق خواهند ساخت لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین ه هنیئا لارباب
النعیم نعیمها بار خدایا از تنگی عبارات الفاظیکه شرع باطلاق آن وارد نشده است در رنگ ظلیت
و غیرها اطلاق مینمائیم و میگوئیم وجود ممکن ظل وجود واجب تعالی و صفات او ظلال صفات کامله او تعالی
ازین اطلاقات ترسان و لرزانیم و چون اولیای تو باین اطلاقات سبقت نموده اند امیدوار عفو هستیم
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِيْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا باید دانست ازین تحقیق که سابق نموده آمد واضح
گشت که صوفیه که قائلند بکلام همه اوست عالم را با حق جل و علا متحد نمیدانند و حلول و سریان اثبات نمیکنند
و حملی که مینمایند باعتبار ظهور ظلیت نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارات شان تحاد
وجودی متوهم شود اما حاشا که مراد شان آن بود که کفر و الحاد است و چون حمل یکی بر دیگری باعتبار
ظهور گشت نه باعتبار وجود معنی همه اوست همه از وست که ظل شی ناشی از آن شی است و هر چند در غلبه
حال همه اوست گویند اما فی الحقیقت مراد شان ازین عبارت همه از وست باشد فلا مجال فی الطعن
فی کلامهم والحکم بتضلیل قائلیهم و تکفیرهم بدانکه ظل شی عبارت از ظهور شی است
در مرتبهٔ ثانیه یا ثالث یا رابع مثلا صورت زید که در مرآت منعکس گشته است ظل زید است و ظهور زید است
در مرتبهٔ ثانیه و زید فی حد ذاته در مرتبهٔ وجود اصلی خود است که بظلی خود را در مرآت ظاهر ساخته است
بی آنکه در ذات و صفات او تلوینی و تغیری رو دهد چنانکه گذشت رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا
اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى مکتوب نود و دوم بفقیر هاشم کشمی در جواب
سوالی که نموده از حقیقت مشاهدهٔ عرفا از جل و علا رسیده بود که بعضی از محققان صوفیه اثبات
رویت و مشاهده او تعالی بدیده دل در دنیا میفرمایند کما قال الشیخ العارف فی کتابه العوارف
موضع المشاهدة بصر القلب الخ و شیخ ابو اسحق کلابادی قدس سره که از قدمای این طائفه
علیه است و از روسای این شان در کتاب تعرف آورده اجمعوا علی ان الله تعالی لا یری فی الدنیا
بالابصار و لا بالقلوب الا من جهة الایقان توفیق میان این دو تحقیق چیست و رای انور کرام

واجماع با وجود اختلاف بجهتی نفی است بدان ارشدک الله تعالی که مختار این فقیر درین مسئله قول صاحب
تعرف است قدس سره و مؤید اند که قلوب را درین نشاءه از آنحضرت جل سلطانه غیر از ایقان نصیبی نیست از آن
رویت انکار ندیا مشاهده و چون قلب را رویت نبود ابصار را چه بود که او درین نشاءه در هیچ معامله بیکار
و معطل است نهایة ما فی الباب معنی ایقان که قلب را حاصل شده است در عالم مثال بصورت رویت ظاهر میشود
و موقن به بصورت مرئی چه در عالم مثال هر معنی را صورتی است مناسب عالم شهادت چون در عالم شهادت
کمال تعین مر رویت راست آن ایقان نیز بصورت رویت در مثال ظاهر میگردد و چون ایقان بصورت رویت ظاهر
شود متعلق آنکه موقن به است ناچار بصورت مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سالک آنرا در مرآت مثال مشاهده
مینماید از توسط مرآت ذاهل گشته و صورت را حقیقت دانسته می انگارد که حقیقت رویتی او را حاصل گشته است
و مرئی پیدا آمده نمیداند که آن رویت صورت ایقان او ست و آن مرئی صورت موقن به او و این از اغلاط صوفیه است
و از تلبیسات صور بحقایق همین دید چون غالب می آید و از باطن بظاهر می تراود سالک را در توهم می اندازد
که رویت بصر نیز حاصل گشته مطلوب از گوش باغوش آمده نمیداند که حصول این معنی چون در حصول رویت بصر
است نیز مبنی بر توهم و تلبیس است به بصر که درین نشاءه فرع اوست چه رسد رویت او را از کجا حاصل شود
در رویت قلبی هم بعضی از صوفیه در توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده در رویت بصری مگر ناقصی از
طائفه در توهم وقوع آن افتاده باشد که مخالف اجماع اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سعیهم سؤال
موقن به را چون صورت در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه را آنجا صورت بود جواب تجویز نموده اند که حق
سبحانه هر چند مثل نیست اما مثال هست و روا داشته اند که در مثال بصورتی ظهور فرماید چنانچه صاحب
فصوص قدس سره رویت اخروی را نیز بصورت جامعه لطیفه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب
آنست که آن صورت موقن به صورت حق نیست سبحانه در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایقان است که ایقان
او بآن تعلق گرفته است و آن مکشوف بعضی وجوه و اعتبارات ذات حق است سبحانه نه ذات حق
جل و علا لهذا چون معامله عارف بمراتب میرسد جل سلطانه منهیم تخیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرئی
متخیل نمیگردد چه ذات اقدس سبحانه را در مثال صورتی کائن نیست تا آنرا صورتی دمد و انماید و ایقان
آنرا بصورت رویت وانماید یا آنکه گوییم در عالم مثال صور معانی است نه صور ذات و چون عالم تمامه مظاهر اسما

وصفات است از ذاتیه بهره ندارد چنانچه تحقیق آن در مواضع متعدده نموده ام پس ناچار تمام از قسم معانی
باشند و در مثال آنها صورتی کائن بود و در کمالات وجوبی هر جا صفت و شأن است که قیام بذات دارد
و از قبیل معانی است اگر آنرا در مثال صورتی بود و لو بالنقص گنجایش دارد اما ذات او سبحانه حاشا
که در مرتبه از مراتب صورت بود چه صورت مستلزم تحدید و تقیید است در هر مرتبه که باشد تجویز نیست آنرا همه
که مخلوق اویند سبحانه کجا گنجایش دارند که خالق خود را محدود و مقید سازند هر که تجویز مثال در آنحضرت
جل شانه نموده است باعتبار وجوه و اعتبارات است نه باعتبار عین ذات تعالی و هرچند تجویز مثال
در وجوه و اعتبارات حق سبحانه تعالی هم برین فقیر گران است مگر آنکه در ظلی از ظلال بعیده آنرا تجویز نموده
آید ازین بیان مفهوم گشت که در عالم مثال ارتسام صور معانی و صفات را کائن است نه ذات را تعالی لیس
آنچه صاحب فصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالیه نموده است چنانچه گذشت آن رویت حق نیست
تعالی بلکه رویت صورت حق هم نیست سبحانه چه او را سبحانه صورتی نیست تا رویت بآن تعلق پیدا کند و اگر
در مثال صورتی هست ظلی از ظلال بعیده او را کائن است پس رویت آن رویت حق چرا باشد سبحانه
شیخ قدس سره در نفی رویت حق جل و علا از معتزله و فلاسفه هیچ کم پای نمیکند بلکه اثبات رویت
بنحوی مینماید که مستلزم نفی رویت است و آن ابلغ در نفی است از صریح نفی لان الکنایة
ابلغ من الصریح قضیه مقرره است اینقدر فرق است که مقتدای آن جماعت عقل علیشان است و مقتدای
شیخ کشف بعید از صحت ماناکه اوله عزیز تا مه مخالفان که در تخیله شیخ نشسته و کشف او را نیز در
مسئله از صواب منحرف گردانیده است و مائل بمذهب ایشان ساخته و چون از اهل سنة بود در صورت
اثبات آن نموده است و بآن اکتفا کرده که از رویت انگاشته رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا
اَوْ اَخْطَأْنَا و تحقیق این مسئله دقیقه که در حل بعض از مواضع کتاب عوارف نوشته است نیز تحریر یافته
است آنچه از اجماع رسیده بود نتوانند بود که تا آن وقت خلافی که شایان اعتداد باشد بظهور نیامده باشد
یا اجماع مشایخ عصر خود خواسته باشد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال **مکتوب نود و یکم** مولانا طاهر
بدخشی در جواب سؤاله او از فرق میان معرفت و ایمان حقیقی و غیر ذلک بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ
الدعوات میرساند صحیفه شریفه اخوی اعزی که مصحوب شیخ سجاول ارسال داشته بودند رسید الحمد لله

سبحانه که سلامت و معافیت اند چند اسوله اندراج نموده بودند در جواب آن آنچه بخاطر رشید نوشته
شد نیک توجه نمایند سوال اول آنکه در میان معرفت و ایمان حقیقی چه فرق است جوابش آنست که
معرفت دیگر است و ایمان دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گرویدن شناخت بود و گرویدن نبود
اهل کتاب را در حق پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام معرفت بود و می شناختند که پیغمبر است کما
قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم اما بواسطه عناد چون گرویدن نبود ایمان متحقق نشد
و معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت است در رنگ صورت ایمان و حقیقت معرفت
در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان است که حضرت حق سبحانه از کمال رافت و رحمت خود در شریعت
از برای نجات اخروی بآن اکتفا نموده است و آن گرویدن قلب است با وجود انکار و تمرد نفس
اماره و صورت معرفت هم مقصود بهمان لطیفه است با وجود جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره از
جهالت جبلی خود برآید و شناسائی پیدا کند و حقیقت ایمان گرویدن او ست بعد از شناسائی
و مطمئنه گشتن او بعد اماره گی که طبیعی او بوده اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی اعتبار کرده اند
گرویدن عین آن تصدیق است یا امری است ورای آن تصدیق اگر ورای تصدیق باشد لازم آمد که در
ایمان سه چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علما است و عمل را که بعض علما اعتبار
در ایمان نموده اند جزو چهارم ایمان میشود جواب گوییم که گرویدن عین تصدیق است زیرا که تصدیق
که حکم است عبارت از اذعان است که معبر بگرویدن است اگر پرسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر ما را علیه
و علی آله الصلوة والسلام چون بعنوان نبوت میدانستند ناچار حکم نبوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام میکردند
و اذعان و گرویدن ایشان را حاصل میشد چه حکم برین تقدیر عین گرویدن است پس ایمان در حق ایشان
چرا متحقق نشود و بکدام علت از کفر نه برآیند جواب گوییم که بعنوان نبوت میدانستند اما بواسطه تعصب
و عناد قلب ایشان را اذعان حاصل نمیشد تا حکم به نبوت او نمایند معرفت و تصور بود اذعان حاصل
نشد تا تصدیق گردد و بایمان رساند و از کفر برآرد فرق دقیق است بشنود بوجدان خود در یابد و جهود با وجود
عناد نبی الله فعل کذا توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود انه نبی الله نمی توان گفت زیرا که در صورت
اولی تصور است و حواله بمعرفه مشهوره است و در صورت ثانیه تصدیق است که مبنی بر اذعان و گرویدن است

وچون اذعان نبود تصدیق چه صورت بندد و ایضاً در صورت اولی مقصود اثبات نبوت نیست بلکه اثبات علامات است
و در صورت ثانیه مقصود اثبات نبوت است که عناداً آن را برتابد پس اذعان چه صورت دارد اگر فرضاً بی حصول اذعان
تصدیق و حکم پیدا شود آن نیز داخل تصور است و صورت تصدیق تا اذعان پیدا نشود و حقیقت تصدیق
صورت نه بندد و ایمان حاصل نشود این مسئله از امهات مسائل کلام است و بسیار دقیق است فحول
علما در حل آن درمانده اند بعضی از ایشان از اضطرار رکن ثالث در ایمان افزوده اند و گرویدن را زائد
بر تصدیق داشته و جمعی دیگر که تصدیق را عین گرویدن گفته اند حل این معمی کما ینبغی ننموده اند
و باجمال گذرانیده الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
بشنو مرکب تقییدی و مرکب توصیفی مثل نبی الله و هذا النبی هر چند متضمن حکم است با نبی و مشتمل
است بر معرفت او بعنوان نبوت اما حصول تصدیق با نبی موقوف بر اذعان است که مثبت آیات است
غلام زید فعل کذا و حل صالح حکم بکذا هر دو بی اذعان کائن و صحیح است و در هر دو معرفت بعنوان علامت
و صلاحیت ثابت اما اذعان نیست که تصدیق به غلامیت و صلاحیت هر یک حاصل آید اگر گویند که
تو اذعان نفس جدا از اذعان قلب گفتی و اذعان نفسی را با ایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه
و ارباب معقول در تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند و از اذعان قلب سخن نگفته جواب گوییم که ارباب
معقول گاهی از نفس روح میخواهند و گاهی قلب را اراده مینمایند بالجمله تدقیقات فلسفه ایشان در جاهای
دیگر است که اکثر آن لاطائل است اینجا ایشان معطل و بیکار اند و حکم عوام دارند نوبت تدقیق اینجا
بصوفیه رسیده است که باحکام هر لطیفه متلبس گردیده اند و از هر کدام لطائف به سیر و سلوک بالا گذشته اند
و نفس را از قلب جدا امتیاز نموده و روح را از سر علاحده و خفی را از اخفی متمیز ساخته اند مر ارباب معقول را
غیر از معرفت اسامی اینها معلوم نیست که نصیبی باشد نفس اماره را فلاسفه شیء بزرگ دانسته اند و از
مجردات شمرده از قلب و روح نامی نبرده اند و از سر و خفی و اخفی نشانی نداده ان الله سبحانه [illegible]
[illegible] الاهل الی الاهل و جواب دیگر گوییم که ارباب معقول نظر باحکام [illegible] فی اذعان النفس که قریب
بفهم ایشان بوده است ذکر کرده اند و سخن ما در تصدیقات احکام شرعیه است که نفس را بالذات از اینها انکار
است اذعان چه بود این انکار است که منکر را بجد عداوت صاحب آن احکام رسانده نعوذ بالله من شرور

انفسنا ومن سیئات اعمالنا در حدیث قدسی آمده عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی
اکرم الراحمین از کمال مهربانی و رأفت حال از دعا دشمنی نفس را منظور داشته و با دعای قلب نجات را مربوط
ساخته و اگر تا نیابحض کرم او سبحانه از عدوان نفس هم میسر شد نور علی نور و سرور علی سرور و وصول
علی درجات الولایة و حصول الحقیقة الایمان نوشته بودند که جواب با موافق فهم و دانش مقرر
نوشته شود که معلوم توانم کرد چه توان کرد مسائل بسیار دقیق دارد و حل آنهم بدیدقت مشکل است بلکه نفس حل [illegible]
مطابق گناه عبارت چیست بالسنت این مکرر او را میگیرند و سوال حل این طور ساجرات نمی‌نمودند
فلا تلوموني ولوموا انفسكم سوال دوم آن بود که زهاد و عباد با ایمان حقیقی مشرف اند یا نه جواب
اگر بمرتبه مقربین برسند و نفوس شان مطمئنه گردد با ایمان حقیقی برسند سوال سیوم آن بود که صاحب
معرفت اجمال که منشاء آن کفر حقیقی است انجا عارف چون توان گفت معنی این عبارت خوب معلوم نشد
که چیست خود عبارت مغلق نوشته اید و دیگر از من هم می‌کنید اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف
بچه معنی توان گفت جواب این است که کافر طریقت هم خدا را جل سلطانه بیگانگی شناخته است و ماسوای
او را محو و متلاشی ساخته عارف است اما عارف مطلق نیست که از تمیز برآمده است چون تمیز آید عارف مطلق
گردد و با ایمان حقیقی مشرف شود والسلام **مکتوب نود و دوم** بفقیر هاشم کشمی در جواب سوال که
نموده از استماع کلام صوفیه حق را سبحانه و مکالمه ایشان با و تعالی پرسیده بودند که بعضی عرفا فرموده اند
ما کلام حق را میشنویم و با او را با او تعالی مکالمه میشود چنانچه از امام همام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
منقول است که گفت ما زلت اردد الآیة حتی سمعتها من المتکلم بها و نیز از رساله غوثیه
که منسوب بحضرت شیخ عبدالقادر جیلی است قدس سره مفهوم میگردد بچه معنی است و تحقیق این سخن چیست
بدان ارشدک الله تعالی که کلام حق جل و علا در رنگ ذات حق و سائر صفات حق جل شانه بیچون
و بیچگون است و سماع آن کلام بیچون نیز بیچون است زیرا که چون را به بیچون راه نیست لیس السماع مربوط
بحاسه سمع نباشد که سراسر چون است انجا اگر از بنده استماع است بتلقی روحانی است که نصیبی از بیچونی
دارد و بی توسط حروف و کلمات است و نیز اگر از بنده کلام است هم بالقای روحانیت بی حروف
و کلمه و این کلام نصیبی از بیچونی دارد که مسموع بیچون میگردد با آنکه گوییم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

حضرت حق سبحانه و تعالی انها نیز بسماع بیچونی استماع میفرمایند و بی توسط حروف و کلمات و بی تقدیم و تأخیر
از او می شنوند لا یجری علیه تعالی الزمان یسع فیه التقدیم والتأخیر و دران موطن اگر بنده سماع است بکلیت
سامع است و اگر کلام است هم بکلیت متکلم تمام گوش است و تمام زبان است روز میثاق ذرات مخرجه بقول الست
بربکم را بی واسطه بکلیت خود شنیدند و بکلیت خود جواب بلی گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان بلکه اگر
گوش از زبان تمیز بودی سماع و کلام بیچون حاصل نیامدی و شایان ارتباط مرتبه بیچون نگشتی کما قیل
عطایا الملک الا مطایاه غایة ما فی الباب آن معنی متلقی که از راه روحانیت اخذ نموده بود
ثانیا در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم مثال است بصورت حروف و کلمات مترتبه متمثل میگردند
و آن تلقی و القا بصورت سماع و کلام لفظی مرتسم میشود چه هر معنی را در ان عالم صورتی است اگرچه آن معنی
بیچون بود اما ارتسام بیچون هم آنجا بصورت چون است که فهم و افهام بان مربوط است که مقصود از ان ارتسام آنست
و چون سالک متوسط در خود حروف و کلمات مترتبه مییابد و سماع و کلام لفظی احساس مینماید خیال میکنند
که این حروف و کلمات را از اصل شنیده است و بی تفاوت از انجا اخذ کرده نمیداند که این حروف و کلمات صور خیالیه
آن معنی متلقی است و این سماع و کلام لفظی تمثال سماع و کلام بیچونی عارف تام المعرفت باید که حکم هر مرتبه را
جدا سازد و یکی را بدیگری ملتبس نگرداند پس سماع و کلام این اکابر که بمرتبه بیچونی مربوط است از قبیل تلقی
و القای روحانی است و این کلمات و حروف که تعبیر از آن معنی متلقی بان مینماید از عالم صور مثالیه و گروهی که
گمان برده اند که ما حروف و کلمات را از حضرت جل سلطانه استماع مینماییم دو فریق اند یکی از ان دو فریق آنکه حسن
حال اند میگویند که این حروف و کلمات حادثه مسموعه دوال اند بران کلام نفسی قدیم و فریق دیگر اطلاق
قول بسماع کلام حق جل شانه مینمایند و همین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق میدانند جل و علا و فرق نمیکنند
درمیان آنچه لایق بشان او تعالی کدام است و کدام است که شایان جناب قدس او نیست سبحانه و هم
الجهال الظالم یعرفوا ما یجوز علیه و ما لا یجوز علیه تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم
الحکیم و الصلوة والسلام علی خیر البشر و آله و اصحابه الی طهر

مکتوب نود و سیوم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید در تحقیق تعین اول وجودی و تفریق
میان مبادی تعینات حبیب و خلیل و کلیم علیهم الصلوات و آنچه در آخر کار بکرم و فضل کشوف ساخته اند

که تعین اول حضرت ذات را تعالی و تقدس تعین حضرت وجود است که محیط همه اشیا است و جامع جمیع اضداد
است و خیر محض است و کثیر البرکت است حتی که اکثری از مشایخ این طائفه علیه از عین ذات گفته اند تعالی
و منزه نیافته اند آن را از ذات نموده سبحانه غایة دقت و لطافت دارد که چشم همه کس او را نمیتواند دریافت
و از اصل نمیتوانند جدا ساخت لهذا التعین اول درین مقام مختفی ماند و از متعین تمیز نگشت و جم غفیر ازین
بجای او پرستیدند و معبود و مطلوب و رای آن نطلبیدند و مبدأ آثار خارجی او را دانستند و مکون حوادث یومی او را
انگاشتند و این تمیز حق از مادون حق در ولایتی بود که برای این مسکین ملتبس مانده ذخیره داشته بودند و این
نفی مشارکت غیر معبود بمعبود سبحانه اوش مانده بود از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات که برای این فقیر در استار
نگاه داشتند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق و مکشوف ساختند که این تعین اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوات و التحیات
و مبدأ تعین او و تعین خلت او و نیز مکشوف گردانیدند که مرکز این تعین که جزو اشرف او ست و اجزای
دیگر نسبت اقربیت باصل او دارد رب حضرت حبیب الله است و نیز مبدأ تعین او و تعین محبت او علیه و علی
جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات سوال تعین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر ما علیه و علی
خلیل الرحمن الصلوة و السلام بکدام معنی فرموده است اول ما خلق الله نوری مرکز دائره اسبق اجزای
دائره است و نیز جزو در التقدم است بر کل پس ناچار مبدأ تعین آن سرور که تعبیر از آن بنور خود فرموده است
از همه اسبق باشد علیه و علی آله الصلوات و السلام مرکز دائره هر چند جزو دائره است و دائره کل او است
اما آن جزو است که سائر اجزای کل از وی ناشی شده است زیرا که جمیع اجزای محیطه دائره ظلال آن جزو اند
که مرکز آن دائره است اگر آن جزو نبود از دائره نامی و نشانی نباشد پس ظاهر شد که رب مبدأ تعین
حضرت خلیل تعین اول است و منشأ تعین اول که جزو مرکز و اشرف اجزای او ست رب و مبدأ تعین
حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس اسبق از همه حقیقت خاتم نبوت بود و منشأ
ظهور دیگران هم او باشد علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و البرکات ازینجاست که در حدیث قدسی آمده است
در شان حبیب الله لولاک لما خلقت الافلاک و لما اظهرت الربوبیت چون مبدأ تعین حضرت خاتم الرسل
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مرکز دائره تعین اول آمده که مبدأ تعین حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوات

والسلام ناچار ولایت محمدی که منشاء آن محبت است مرکز ولایت خلیلی باشد که منشاء آن خلت است
علی صاحبها الصلوة والسلام و ولایت خلیلی با وجود اولیت درمیان ولایت محمدی و درمیان حضرت
ذات تعالی و تقدس حاجز و حائل نباشد چه مرکز دائره از دائره سبقت ذاتی دارد پس خلف حائل
سلف نبود بلکه امر بالعکس است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز بشنو چون بعنایة الله سبحانه
درین نقطه مرکز دور دور رفته میشود ازین نقطه که حاصل آن محبت است محب و محبوب تمیز میگردند و صورت
دائره پیدا میشود که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن محبت ٭ ٭ ٭ آن محبت مبدا ولایت موسوی است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و محبوبیت آن مبدا ولایت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام
پس این مرکز محبوبیت که دائره گشته است پیش قدم آمد و بحضرت ذات تعالی نزدیکتر گشت
چه مرکز را سبقتی و قربی هست که دائره را نیست و همچنین این مرکز را نسبت بمحیط دائره نیز سبقتی
و قربی هست که محیط را نیست پس ولایت محمدی از ولایت موسوی هم اسبق آمد و اقرب علی
صاحبها الصلوة والسلام و وجه دیگر از برای سبقت و قرب ولایت محمدی بشنو چون بفضل الله
سبحانه درین مرکز محبوبیت دور دور رفته میشود آن مرکز نیز صورت دائره پیدا میکند که مرکز آن
محبوبیت صرف می نماید و محیط آن محبوبیت ممتزج بمحبت ظاهر میگردد که نصیب فردی از افراد امت
اوست بتبعیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه بتبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام که مناسبت بمحیط دائره دارد و ازینجا آمده است که ولایت محمدی همه وقت مرکزی است و نشاء
محبت نیز از برکات آن ولایت است که با امتزاج آن مرکز ثانی دائره گشته است مرکز دیگر از وی
پیدا شده باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش برد و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت
سه باکریمان کارها دشوار نیست ٭ زیاده برین دقائق و اسرار چه وا نموده آید و از ما ورای التعین اول آنچه متمیز
ازین جز گفته شود هرچند ورای تعین اول نیست که جزو اوست یا جزو جزو او و بیک واسطه یا بدو واسطه
اما در نظر کشفی بمراحل از تعین اول سبقت دارد و بمنازل از روی مطلوبیت در پیش است سوال هرگاه
که جزو را میسر گردد کل را نیز میسر است زیرا که کل عبارت از آن جزو و از جزوهای دیگر است پس
سبقت و قربیت در جزو پیدا شود در کل نباشد وجه آن چیست جواب گاهی که در جزو بطریق

دائره مرکز محبوبیت

اصالت پیدا شود و در کل بتبعیت و وساطت جزو خواهد بود نه بطریق اصالت و شک نیست که
اصالت را سبقتے هست که تبعیت را نیست وصل را قربے هست که فرع را نیست پس اگر مرکز دائره کمالات
مخصوصه خود از دائره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آنست که کمال جزو در کل وقتی
سرایت نماید که آن کمال از ماهیت صلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد در جزو که بعد از انقلاب
ماهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو بعد از انقلاب ماهیت خود جزو آن
کل نمانده است تا سرایت بآن نماید مثلا نقره که یک جزو آن بعمل اکسیر طلا گردد و از ماهیت نقره بماهیت
طلا انقلاب نماید نمیتوان گفت که کمالات ماهیت این جزو بقبضه که کل وی بوده است سرایت خواهد کرد
چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نمانده است تا سرایت کند فافهم وقس علیه معرفة ما نحن فیه
سوال تعین اول که وجودی است وجود او در خارج است یا ثبوت علمی دارد ولیس هیچکدام ازین دو تردید
درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز یک ذات احد تعالی موجود نیست و در آن خارج
از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی از وی سابق باشد
و آن خلاف مقرر است جواب گوییم بنفس مرتبه ثابت است و اگر ثبوت خارجی هم بگویند یا بمعنی
که در ماورای علم هم او را ثبوتے هست نیز گنجایش دارد والله سبحانه الملهم للصواب

مکتوب نود و چهارم

بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله در تحقیق کمال و جمال ذاتی و مرتبه مقدسه
که فوق است و تعینات حبیبی و خلیلی و کلیمی علیهم السلام ازان مرتبه و بهره تعین حضرات ایشان
ازین ذات حضرت حق سبحانه و تعالی فی حد ذاته جمیل است و حسن و جمال ذاتی او ثابت است
نه آن حسن و جمال که متعارف و مدرک ما گردد و بعقل و تخیل ما در آید معهذا آنجا حضرت مرتبه ایست اقدس
که این حسن و جمال هم از غایت عظمت و کبریائی آن بآن مرتبه نمیتواند رسید و بحسن و جمال متصف
نمیتواند ساخت تعین اول که تعین وجودی است تعین آن کمال و جمال ذاتی است و ظل اول آنجا
و ازان مرتبه اقدس که کمال و جمال را هم آنجا گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبریائی بهیچ تعینے
متعین نمیگردد و در کدام آئینه در آید و مع ذلک سرّی و نشانی ازان مرتبه اقدس مرکز دائره این
تعین اول و ولایت نهاده اند و نشانی آنجا العنقاء نموده اند چنانچه تعین اول نشان ولایت خلیلی است

آن سرو آن نشاء که در مرکز این تعین نهاده اند نشاء ولایت محمدیست علی صاحبها الصلوات والتسلیمات
و آن حسن و جمال ذاتے که تعین اول ظل آن حضرت است شباهت به صباحت دارد که در عالم مجاز از قبیل حسن
خد و جمال خال است و آن سرو نشاء که در مرکز دولعیت نهاده اند مناسبت بملاحت دارد که ورای
رشاقت قد و صباحت خد است و ورای حسن چشم و جمال خال مری است ذوقی تا ذوق ندهند
نیابد شاعری گوید شعر آن دارد آن نگار که آن هست هر چه هست ❊ آنرا طلب کنید حریفان که
آن کجاست ❊ ازین بیان تفاوت درمیان این دو ولایت دریاب هر چند هر دو از قرب حضرت
ذات تعالی و تقدس ناشی میگردند اما مرجع یکے کمالات ذات است و معاد دیگرے صفات
تعالے و چون ملاحت فوق صباحت است پس وصول بملاحت بعد از طی مراتب صباحت صورت بندد تا
وصول جمیع مقامات ولایت ابراهیمی میسر نشود وصول بحقیقت این ولایت که ذروهٔ علیای ولایت محمدیست
است میسر نیاید علی صاحبها الصلوة والسلام ازینجا تواند بود که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
مامور بمتابعت ملت حضرت ابراهیم گشت علیهما الصلوة والسلام تا بوسیلهٔ این متابعت بحقیقت
ولایت او برسد و ازینجا بحقیقت ولایت خود که تعبیر ازان بملاحت رفته است تحقق گردد و چون حضرت
پیغمبر ما را بمرکز دائرهٔ ولایت خاصه مناسبت ذاتی است که بحضرت اجمال ذات قریبتر است و بمحیط آن دائره
مناسبت کمتر است که در تفصیل کمالات ذات دارد تعالی پس تا بکمالات محیط آن دائره هم متحقق نشود ولایت
خاصه تمام نگردد و ازینجا است که در صلوة منطوقه آمده است کما صلیت علی ابراهیم تا کمالات ولایت
خلت تمام او را میسر آمد چنانچه صاحب این ولایت را میسر شده بود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و چون
مکان طبیعی ولایت محمدی نقطهٔ مرکز دائرهٔ ولایت خلیلی است علیهما الصلوات والتحیات و سیر او
نیز مقصور بر بعید مرکز است آن دائره ناچار ازانجا بر آمدن و بمحیط آن دائره در آمدن و اکتساب کمالات
آن کردن متعسر باشد و خلاف مقتضای طبیعت بود پس متوسطے باید از افراد امت او علیه و علی
آله الصلوة والسلام که در عین آن مرکز بود و از راه دیگر مناسبت بمحیط آن دائره داشته باشد
تا او اکتساب کمالات آن مرتبه نماید و بحقیقت آن مرتبه متحقق گردد و به پیغمبر متبوع او بحکم من سن سنة
حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بتوسط وصول او بان کمالات نیز متحقق شود و مراتب ولایت

طبیعت او علیه الصلوة والسلام

خیلے تمام کند بیان سر این معما که برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که نقطه مرکز دائره ولایت خلت
که از سائر نقطه آن امتیاز بمحبیت یافته است اگرچه بسیط است اما چون متضمن اعتبار محبیت
و اعتبار محبوبیت است صورت دائره پیدا میکند و از ان مرکز دائره پیدا میگردد که محیط آن
اعتبار محبیت است و مرکز آن امتیاز محبوبیت و نشاء ولایت موسوی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
اعتبار محبیت است که محیط آن دائره است و نشاء ولایت محمدی اعتبار محبوبیت که مرکز آن دائره
است حصول حقیقت محمدی اینجا تصور باید نمود و بعد از هزار سال این نقطه مرکز دائره ثانی که حقیقت
محمدی بان مربوط است نیز وسعتے پیدا کرده و اعتبار دارے هویدا گشت و بصورت دائره برآمد که مرکز
آن محبوبیت صرفست و محیط آن محبوبیت ممتزج به محبیت و نشاء ولایت احمدی مرکز آن دائره است
و احمد اسم دوم آن سرور است علیه الصلوة والسلام که در اهل سموات بان اسم معروف است چنانچه گفته اند اینجا
تواند بود که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که از اهل سموات گشته است بشارة قدوم
آن سرور را باسم احمد داده است و این اسم مبارک را با ذات احد جل شانه خیلے تقرب است و کم حائل
از ان اسم دیگر بحضرت ذات جل سلطانه نزدیکتر است چنانچه مبین گشت و این اسم از اسم مبارک
احد بیک حلقه میم جدا شده است که مبدا محبت است که باعث ظهور الهیا گشته و الضا میم که در احمد اندراج
یافته است از حروف مقطعات قرآنی است که در اوائل سور منزل گشته است و از اسرار غامضه است
و این حرف مبارک میم را بان سرور خصوصیتی خاص است که باعث محبوبیت او گشته است و او را از همه تفوق
داده است برسر اصل سخن رویم و گوییم که محیط آن دائره که عبارت از محبوبیت است که ممتزج بمحبیت بود
نشاء ولایت فردی از افراد امت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام که با وجود حصول ولایت
محمدی مرکزی مناسبت محیط دائره داشته باشد و کمالات از اسم مکتسب ساخته و معلوم شد که این دولت
ثانیه او را از ولایت موسوی حاصل گشته است و او از طفیل این دو ولایت عظمی جامع کمالات
مرکز و محیط شده و مقرر است که هر کمالیکه امت را میسر آمده نبی آن امت نیز از ان کمال حاصل است بحکم
من سن سنة حسنة پس آن سرور را علیه وعلی آله الصلوة والسلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دائره
نیز میسر شد و ولایت خلت وحقه او علیه وعلی آله الصلوة والسلام نیز تمام گشت و دعای اللهم صل علی

کما صلیت علی ابراهیم ۔ بعد از هزار سال اجابت مقرون گشت و مسئول مستجاب شد علیه
وعلی آله الصلوة والسلام بعد از تمامی ولایت خلت کار بارباب سر و اشاره است که در مرکز ولایت نهاده
اند و تعبیر آن بملاحت یافته است و آن فرد را از برای حراست و محافظت است از مقام عالم باز گردانیده
خود در خلوتخانه غیب الغیب با محبوب خلوات داشته هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین
ما یتجرع ۔ باید دانست که محیط مرکز ثالث هر چند نسبت بمحیط مرکز تعین اول صغر نمایند
اما جامع است چه هر چه بحضرت ذات جلشانه نزدیکتر است جامعتر است صغر آن در رنگ صغر انسان باید
دانست که با وجود صغر جامعترین جمیع اصناف عالم است و ایضا شخصی که بکمالات این محیط متحقق گشت
و از اجمال مرکز بتفصیل محیط آمد آن بی مناسبتی که محیط و تفصیل داشت زائل شد و بی تکلف از تفصیلی
رفت و بکمالات آن تفصیل نیز متحقق گشت لیشغنو با وجود کمال اقتدار چون نظام عالم بحکمت منوط
ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره نبود هر چند وجود سبب از بهانه نباشد زیاده
از روپوش قدرت نبود سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِیْ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ
تَبْدِیْلًا ۔ **تنبیه** نبی هر چند بعضی کمالات را بتوسط فردی از افراد امت خود حاصل نماید و بتوسل او
ببعض مقامات برسد اما نقص آن نبی از ین راه لازم نیاید و آن فرد را مزیتی باین توسط بر آن نبی حاصل
نشود چه آن فرد این کمال را بمتابعت آن نبی یافته است و بطفیل دولت او رسیده پس آن کمال را
فی الحقیقت از آن نبی است و نتیجه متابعت اوست و آن فرد پیش از خادم او نیست که از خزائن او
خرج کرده لباسهای مزین طیار کرده می آرد که باعث مزید حسن جمال مخدوم میگردد و در عظمت و کبریای
او می افزاید اینجا کدام نقص مخدوم است و کدام مزیت خادم امداد و اعانت از همگنان نقص است اما از
خدام و غلمان که امداد و اعانت واقع شود عین کمال است و موجب ازدیاد جاه و جلال او قاصری باشد که یکی را
بدیگری خلط کند و در توهم منقصت افتد پادشاهان بامداد خدم و حشم ملکها میگیرند و قلعها فتح مینمایند و از
امداد غیر از عظمت و ابهت پادشاهان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خدم و حشم هیچ ظاهر
نمیگردد امتان خدام و غلمان انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات اگر از ینها امدادها باین بزرگواران
برسد چه جای توهم منقصت شان است و آنکه گویند که این بزرگواران اصلا محتاج بامداد نیستند و جمیع مراتب

کمال اتباع را بالفعل حاصل است مکابره صریحه است چه این بزرگواران نیز بندگان خداوند جلشانه و
همواره از فیوض برکات فضل و رحمت او امیدوارند و همیشه خواهان ترقیات اند در حدیث آمده است
من استوی یوماه فهو مغبون و آنسرور مر این را خود فرموده است عَلَیْهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلٰوةُ والسلام
سلوا لی الوسیلة و ایضاً در حدیث صحاح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستفتح
بصعالیک المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه وعلی آله الصلوة والسلام در جنگها طلب فتح میکرد
بتوسل فقراء مهاجرین این همه طلب امداد و اعانت است جمعی که امداد و اعانت امثال اینها در حق
این بزرگواران تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج بامداد او شان نمیدانند نظر شان بر بزرگی
انبیا افتاده است علیهم الصلوة والتسلیمات و صلوحیات شان مد نظر اینها آمده معذلک اگر نظر شان
بر عبودیت این بزرگواران نیز می افتاد و احتیاجات ایشان که بمولای خود دارند جلشانه معلوم
شان میگشت از امداد امثال انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و غلمان شان استبعاد نمیکردند
رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ والصلوة والسلام علی نبینا
وعلی جمیع الانبیاء وعلی الملائکة الکرام العظام

مکتوب نود و پنجم بمولانا صالح کولابی در اسراری که مخصوص بولایت حضرت ایشانست مد ظله العالی
ولایت این فقیر هرچند مربی بولایت محمدی و ولایت موسوی است علی صاحبهما الصلوة والسلام و در طفیلی
این دو اکابر علیهم الصلوات والتسلیمات مرکب از نسبت محبوبی و نسبت محبی است که رئیس محبوبان حضرت
محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم و رئیس محبان حضرت کلیم الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اما
بوسیله متابعت حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم وعلی آل کل الصلوة والسلام با ولایت من کار و بار دیگر است
و معامله علیحده با آن مربوط است اگرچه اصل این ولایت ولایت پیغمبر خود است علیه وعلی آله الصلوة والسلام
که ولایت محمدیه باشد که منشاء آن با اصالت نسبت محبوبیت صرف است لیکن چون نشار ولایت موسوی
که با اصالت ناشی از محبت صرف است با این ولایت ضم گشته است و منصبغ برنگ آن نیز شده هیئت دیگر
پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقتی دیگر گشته و ثمره دیگر داده و نتیجه دیگر آورده خوش گفته

ازین افیون که ساقی در می افگند ٭ حریفان را نه سر ماند و نه دستار ٭ رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْکَ رَحْمَةً وَّهَیِّئْ

رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

اگر شمه از آن کاروبار که باین ولایت مربوط است اظهار نماید و یا اشارهٔ از آن معاملات که باین ولایت
منوط است ظاهر سازد قطع البلعوم و ذبح الحلقوم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضی علوم که از حضرت پیغمبر
گرفته است علیه وعلی آله الصلوة والسلام قطع البلعوم گوید از دیگران چه گفته آید غیوری اسرار الهی است جل سلطانه
که باخص خواص عباد خود در میان میدارد و نامحرمی را در حوالی آن نمیگذارد و حضرت خاتم الرسل
علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت آن اسرار را با
ابوهریره وغیره در میان آورد و قابلیت استماع آن السنة آن در ها که نمونه را با ایشان ایثار فرمود
و مثل من مفلس کم بضاعت از تذکر و خطور آن اسرار هراسان لرزان است و هیچگونه مناسبت خود را
با این خرابی و آوارگی بآن مطالب علیا نمی یابد اما امیدوار است مصرع باکریمان کارها دشوار نیست
بلی خدا اینچنین باید جل شانه و خدای را اینچنین کرم شاید این کرم در حق ما امروزه نیست مشت خاک را
از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و به نیابت خود قیوم اشیا گردانید و بتوسط او در التعلیم اسمای جمیع
اشیا فرمود و ملائکه را که عباد مکرم اویند تلامیذ او گردانید و ایشان را با آن بزرگی امر بسجود او نمود و
ابلیس را که بلقب معلم ملکوت بوده و در طاعت و عبادت شان عظیم داشته چون در سجود او ابا
آورد و تعظیم و توقیر او ننمود از درگاه معلای خود رانده ملعون و مطرود گردانید و ملام و مطعون ساخت
و آن مشت خاک را قدرتی و همتی بخشید که تحمل بار امانت او نمود که سموات و ارض و جبال از تحمل آن
ابا نمودند و ترسیدند و نیز او را قوتی عطا فرمود که بآن قوت قابلیت رویت خالق سموات و ارض
که بیچون و بیچگونه است با چونی و چگونگی خود پیدا کرد با آنکه جبل با آن صلابت بیک تجلی او سبحانه پاره پاره شد
و خاک گشت آن خدای که قدیم الاحسان و ارحم الراحمین است توانا است که مثل من ابلیس ماندگان را
بدرجات سابقان رساند و بطفیل شان شریک و لنشان گرداند ~ اگر پادشه بر در پیرزن بیاید
تو ای خواجه سبلت مکن ــ تشبیه حضرت حق سبحانه و تعالی همیشه بر تنزیه و تقدیس خود است و از صفات
حدث و سمات نقص منزه و مبرا است تغیر و تبدیل را در آن حضرت جل سلطانه بانسبت اتصال و انفصال
راه در آن بارگاه گنجایش نه تجویز حالیت و محلیت آنجا کفر است و حکم باتحاد و عینیت عین الحاد و زندقه

خواص انبیا داده تعالی هرچند در آنحضرت قرب و وصل پیدا کنند از قبیل قرب جسم بجسم نخواهد بود و از جنس اتصال
جوهر بعرض انجا اگر قربست بیچون است و اگر وصل است هم بیچون معاملهٔ کار و بار این بزرگواران از تخیل
جل سلطانه از عالم بیچونی است و عالم چون نسبت بعالم بیچون حکم قطره دارد و نسبت بدریای محیط بل آن
ممکن است و این واجب تعالی و نیز عالم چون و ضیق زمان و مکان گرفتار است و عالم بیچون از تنگی
وارسته است و از زمان و مکان گذشته آری میدان عبارت و تعبیر در انعالم متسع است و در عالم تنگ
و تاریک لعلوه من العبارة و لبعده عن الاشارة الحمد لله سبحانه که خواص عباد خود را
نصیبی از بیچونی داده در عالم بیچون سر داده است و بمعاملات بیچونی مشرف ساخته است اگر فرضا
تعبیر از آن بیچونی بچون نمایند بعید تر از آن است که بالعنان لذت جماع را بنارسیدگان بلذت قند
و شکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون است و آن تعبیر و معبر از دو عالم متباین ناچار چون
کسی تعبیر از بیچون بچون نماید و بر بیچون احکام چون جاری کند چه باک دارد که مورد طعن و مطرود گردد
بالحاد و زندقه متهم شود پس دقت و غموض آن اسرار از راه عبارت و تعبیر آمده نه از راه تحقق و حصول
آن زیرا که متحقق شدن بآن اسرار کمال ایمان است و تعبیر نمودن از آن بیچون بعبارات چون عین
کفر و الحاد من عرف الله کل لسانه اینجا کار باید کرد رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَالصَّلٰوةُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ دَائِمًا وَّسَرْمَدًا

مکتوب نود و ششم

بفقیر هاشم کشمی در اسراری که متعلق است بدو اسم مبارک آنسرور صلی الله علیه و سلم حضرت پیغمبر ما را علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مسمی بدو اسم است که هر دو اسم مبارک در قرآن مجید مسطور است فرمود محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح الله اسمه احمد و هر کدام این دو اسم مبارک را ولایت علیحده است ولایت محمدی هر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیه الصلوة و السلام اما آنجا محبوبیت صرف کائن نیست فی الجمله از شائبهٔ محبیت نیز دارد اگرچه آن ممتزج بالاصالت او را ثابت نباشد اما آن مقام محبوبیت صرفست و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که شائبهٔ محبیت ندارد این ولایت از ولایت سابق پیش قدم است و بحکم حالهٔ مطلوب نزدیکتر است و محب مرجع تر باحبه محبوب هر چند در محبوبیت تمامتر بود استغنا و بی نیازی او را کاملتر باشد و در نظر محب بیاتر درآید و عنایت نماید

وبیشتر محب را بخود جذب سازد وشیفته ووالهٔ تر گرداند ع نه تنها آفتم زیبائی اوست ؛ بلای من تماشا
پروائی اوست ؛ مراد از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است سبحان الله وبحمده عجب اسمی است
سامی که مرکب از کلمهٔ مقدسهٔ احد است واز حلقهٔ حرف میم که از غوامض اسرار الٰهی جل شانه در عالم بیچون
گنجایش ندارد که در عالم چون تعبیر از آن سر مکنون بغیر از حلقهٔ میم توان کرد اگر گنجایش میداشت
حضرت حق سبحانه وتعالی بآن تعبیر میفرمود واحد احد است که لا شریک له است وحلقهٔ میم طوق عبودیت
است که بنده را از مولی متمیز گردانیده است این بنده همان حلقهٔ میم است ولفظ احد از برای تعظیم
آورده است واظهار اختصاص او کرده علیه وعلی آله الصلوة والسلام ع چون تمامیت نام او چنانچه
بکرم تر بود از هر چه باشد ؛ بعد از هزار سال که آنرا تاثیری نهاده اند در تغییر امور عظام معاملهٔ آن ولایت
بآن ولایت کشید وولایت محمدی بولایت احمدی انجامید وکار بآن رسید که دو طوق عبودیت بیک طوق رسید
وبجای طوق نخستین حرف الف که رمزی از رب است متمکن گشت تا محمد احمد شد علیه وعلی آله الصلوة والسلام
بیان این سخن آنست که دو طوق عبودیت عبارت از دو حلقهٔ میم است که در اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه وآله
وصحبه وسلم وبارک اندراج یافته است تواند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعین او باشد علیه وعلی آله الصلوة
والسلام یکی از آن دو تعین جسدی بشری است ودوم تعین روحی ملکی ودر تعین جسدی هر چند بواسطهٔ عروض
موت فتور رفته بود وتعین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود وهزار سال بایست تا آن
اثر نیز زائل شود ونشانی از آن تعین نماند وچون هزار سال آخر آمد واثری از آن تعین نماند ویک طوق
عبودیت از آن دو طوق گسسته شد وزوالی وفنائی بآن طاری گشت والف الوهیت که از رنگ
بقای بالله توان گفت بجای آن نشست ناچار محمد احمد گشت وولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود
ونعت صلی الله علیه وآله وصحبه عبارت از دو تعین آمد واحمد کنایت از یک تعین باشد وبس این اسم
بحضرت اطلاق اقرب باشد واز عالم دورتر بود سوال فنا وبقا که مشائخ قرار داده اند وولایت را بآن
مربوط ساخته بچه معنی است واین فنا وبقا که در تعین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا وبقا که ولایت
بآن مربوط است فنا وبقای شهودی است اگر فنا زوال است باعتبار نظر است واگر بقا وثبات است
هم باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استتار است نه زوال وفنای این تعین اینچنین است بلکه اینجا

صفات بشری از زوال وجود متحقق است و انخلاع از جسد روحی کائن در جانب بقا اینجا نیز هرچند بنده
حق نشود و از بندگی بر نیاید اما بحق نزدیکتر است و فقد معیت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر گشته احکام
بشری از وی مسلوب میگردد باید دانست که این عروج محمدی که مربوط بانتفای صفات بشری است
هرچند کار و بار او را علیه و علی آله الصلوة والسلام بالاتر برد و بذروه علیا رسانید و از کشاکش غیر و
غیریت وا رهانید اما معامله بر امتان او علیه و علی آله الصلوة والسلام تنگ تر گشت و نور هدایت او که بواسطه
مناسبت بشریت بود کمتر شد و توجهی که بحال این واپس ماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت
بمحبوب خود متوجه شد از اینجاست که بعد از هزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور
اسلام و سنت نقصان پیدا کرده رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْرٌ **مکتوب نود و هفتم** بصوفی قربان جدید در سر موهوم بودن عالم صوفیه که عالم را
موهوم گفته اند نه باین معنی است که عالم محض اختراع و تراشیدن وهم است که آن مذهب سوفسطائی است بلکه
موهوم باین معنی است که در مرتبه وهم بخلق خداوندی جل شانه مخلوق گشته است و در آن مرتبه بصنع او تعالی
ثبوت و استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال که در وی ثابت است مستعار از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس
و ظلی است از ظلال کمالات آن مرتبه مقدسه شر و نقص که در وی کائن است مستعار از عدم است و ظلی است
از ظلال شرور و نقائص که در آن عدم مخزون است که منشأ هر شر و نقص است و چون مالک مستقل بحکم
تربیت خداوندی جل سلطانه این امانات را درست باهل آن امانات بسپارد خیر و کمال را باهل آن که وجود است
و شر را باهل شر که عدم است باید داد بدولت فنا متحقق گردد و نام و نشانی از وی نماند نه از خیر وی اثری
و نه از شر او خبری متوقع گردد چه هرچه او داشت از خیر و شر همه مستعار از وجود و عدم بوده است که
او از خانه پدر خود چیزی نیاورده است هنر وی بیش از امانت داری امری دیگر نبوده و چون ادای امانات
اتمام باهل امانات رو نماید لاجرم از رحمت منی و مائی خلاص شود و بفنا و نیستی ملحق گردد **مکتوب
نود و هشتم** بحاجی عبد اللطیف خوارزمی در شرح التذاذ از حسن صنع در شیء خیر و کمال حسن و جمال
هر جا هست از وجود است که خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود جل سلطانه و در ممکن چنانچه وجود از آن
حضرت جل و علا بطریق ظلیت منعکس گشته است حسن و جمال نیز از آن مرتبه مقدسه بطریق ظلیت آمده

ذاتِ ممکن بواسطهٔ عدمی که دارد شر محض است قبح و نقص است لیکن این حسن و جمالی که در ممکن مشهود است حبّه‌ای
از وجود آمده است اما چون در مرآت عدم ظاهر شده است حکم مرآت گرفته نصیبی از قبح یافته است و نقص
پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتی دارد آن قدر حظ و لذت که ازین حسن در می یابد از حسن خالص که مبرا ازین
حسن آمیزی در نمی یابد چه مناسبتی باین بیشتر دارد و نسبت بان کم است او بواسطهٔ مناسبت لذتی که از رائحهٔ
منتنه کائن است از رائحهٔ طیبه نیست قصهٔ مشهور است که کناسی از محلهٔ عطاران گذشت از فرط بوی
خوش ناخوش گشته بیهوش شده افتاد بزرگی از آن راه میگذشت چون برین معامله مطلع شد
فرمود که نجاستی نزد مشام او بگذارید که از بوی ناخوش آن خوش گشته بهوش آید چنان کردند بهوش آمد

مکتوب نود و نهم

بجناب سیادت مآب ارشاد پناه میر محمد مومن بلخی در اظهار شکر نعم ظاهریه و باطنیه
که مفاض از برکات اکابر ماوراء النهر است ؛ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
من لم یشکر الناس لم یشکر الله ؛ حقوق علما و مشایخ ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم بر ذمهٔ ما و امثال ما ماندگان
دور افتادگان بلکه بر کافهٔ اهل اسلام هندوستان آن قدر است که در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی
اعتقاد بر وفق آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل بموجب مذهب علمای حنفیه رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات
ایشان حاصل گرده و نیز سلوک طریقهٔ علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن
بقعهٔ شریفه مستفاد است و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی الله که بمرتبهٔ ولایت خاصه مربوط
است از فیوض اکابر آن عرصهٔ متبرکه مفاض گشته اگر ظاهر است اصلاح آنجا یافته است و اگر باطن است فلاح آن
آنجا حاصل نموده ؎ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ؛ که اگر خار و اگر گل همه پروردهٔ تست ؏
حرسهما الله سبحانه واهالیهما من الآفات والبلیات بحرمة سید السادات
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات یاری که بتقریبات از آنجا علیا باین دیار سفلی می آیند بعنایات
حضرت ذوی البرکات آنجا علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افاده و افاضت دستگاه
سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار مینمایند و مینمایند که عالیجناب نجابت آیات ایشان را بتو حسن ظن
کائن است و بعض علوم و معارف این حقیر را که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت

از بزرگان باعث از دیاد امید واری میگردد و بر تحریر بعض از ذواق و مواجید دلیر میسازد و چون درین
ایام تازگی شیخ ابو المکارم صوفی آمده اظهار الطاف ایشان نموده انواع مهربانی بیان فرموده اعتبار
و اعتماد بر کرم ایشان نموده بچند کلمه متصدع گشت و خود را فرا یاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات
این فقیر را اخوی محمد هاشم که از دوستان خاص جمعند است مصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است اکتفا
بآن نموده حرفی از مقوله علوم و معارف این طائفه علیه درین قیمه مندرج نساخت از عنایات و اشفاق
حضرت ایشان آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای خیر و فاتحه سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود
رَبَّنَا اٰتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا دعوات فقیرانه این فقیر بحضرات عالیه درجات
هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل الله سید مبرک شاه و جناب افاده دستگاه علامة الوری مولانا
حسن و جناب ناصر الشریعت حافظ الملت قاضی تولک دام الله تعالی برکاتهم تبلیغ فرمایند بحدود مزاد
گرامی نیز فقیر زاد ها عرض دعا نموده التماس فاتحه مینمایند **مکتوب صد و دوم** بشیخ نور الحق در کشف سر
گرفتاری حضرت یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام با بعضی اسرار غریبه و علوم عجیبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى فضائل و کمالات آثار اخوی اعزی شیخ نور الحق از سر گرفتاری که حضرت یعقوب را
بحضرت یوسف بوده صَلَوَاتُ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَتَسْلِيْمَاتُهٗ تَعَالٰى عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمَا باهتمام و شوق
تمام استفسار نموده بودند و این فقیر نیز مدتها بود که شوق انکشاف این معنی داشت چون شوق ایشان
علاوه آن شوق شد بے اختیار بکلیت متوجه کشف این دقیقه گردید و در بادی النظر ظاهر ساختند که
خلقت او و حسن جمال او علی نبینا علیه الصلوات والسلام از جنس خلقت و حسن جمال اهل
نشاره دنیویه نیست و ظاهر گشت که جمال او از جنس جمال بهشتیان است و مشهور گردید که با وجود این شاه
صباحت او اشباهت بحسن حور و غلمان است بعد از آن آنچه بتفصیل و ران باب بکرم و فضل خداوند
جل سلطانه فائض گشت در قید کتابت آورده مرسل داشت سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا
۵ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت همان میگویم سوال اینهمه افراط محبت
و گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده است علی نبینا و علیهما الصلوة
والتسلیمات از کدام راه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی او را مدار کرام او را علی نبینا

و علیهما الصلوة والبرکات والتحیات اولی الایدی والابصار فرموده اند و نیز در شان آبای کرام و مقتدای
اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ
پس گرفتاری بما دون حق جل و علا چه مناسب شان انبیاء اولی الایدی والابصار باشد
و مخلصان برگزیده را اینهمه تعلق بمخلوق چه گنجایش دارد گفته نشود که این گرفتاری بما دون حق سبحانه و
تعالی که مخلوق است از مرآت حسن و جمال اوست سبحانه چنانکه صوفیه گفته اند و شهود وحدت را در
مرآت کثرت تجویز کرده و سوای رویت اخروی درین نشاء در مجالی و مظاهر صور ممکنات مشاهده
و مکاشفه اثبات نموده زیرا که این قسم کشف و شهود که سالکان صوفیه را در غلبات توحید درین
نشاء فانیه دست میدهد نزدیکست که خواص ایشان اینها را ازان استکاف بود و ایشان ازان
مکشوف و مشهود تحاشی و تنزه نمایند هرگاه معامله اینچنین بوده انبیاء برگزیده ثبوت این نوع
احوال را چه احتمال است بلکه تصور این معنی در حق این بزرگواران عین وبال است جواب این سوال
منبی بر مقدمه است و آن اینست که حسن و جمال آخرت و همچنین تلذذات و تنعمات آن موطن نیز در رنگ
حسن و جمال دنیوی است نه مثل تلذذات و تنعمات اینجایی زیرا که آن حسن و جمال خیر در خیر است
و آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول مولی جل شانه و این حسن و جمال همه شر و نقص است و این تلذذ
و تنعم همه نامقبول و غیر مستحسن لهذا دار آخرت دار رضا آمده و دار دنیا دار غضب مبتلی گشته جل سلطانه
سوال حسن و جمال دو ممکن چون مستعار از مرتبه حضرت وجوب تعالی و ممکن پیش از مظهر و مرآت آن
مرتبه نباشد چه ممکن از خود هیچ ندارد و آنچه دارد مستعار از حضرت وجوب تعالی و تقدس پس
تفاوت درین دو موطن از کجا آید و چرا یکی مرضی و مقبول و دیگری نامقبول و غیر مستحسن گردد
جواب مبنی بر چند مقدمه است مقدمه اولی آنکه عالم بتمام مجالی و مظاهر اسما و صفات واجبی است
جل شانه و مرایای کمالات اسمائی و صفاتی اوست تعالی مقدمه دوم آنکه صفات واجبی جل سلطانها هر چند در خارج
موجود اند اما چون احتیاجی در وجود و قیام ایشان را بحضرت ذات تعالی ثابت است آنچه از امکان
در اینها کائن است و وجوب ذاتی در حق ایشان غیر متصور چه وجوب شان بخود نیست بلکه ذات حق
است هر چند اینها را غیر ذات نگویند اما از غیریت چاره ندارند چه اثنینیت در میان اینها کائن است

والاشان متغایران قضیه مقرره ارباب معقول است معهذا اطلاق امکان در حق شان نباید کرد که
موهم حدوث است کان کل ممکن حادث عندهم و وجوب بالغیر نیز دران موطن نباید تجویز نمود که
موهم انفکاک شان است از حضرت ذات تعالی و تقدس مقدمه ثالث آنکه سرکجا رایحه امکان است امدم
نه حد ذات آنجا گنجایش است اگرچه حصول آن عدم محال بود ولیکن آن استحاله ناشی از نفس دیگشته است
بلکه از جای دیگر آمده مقدمه رابعه آنکه اسما و صفات واجبی جل سلطانه چنانچه در جانب وجود شان حسن و جمال
کائن است در جانب عدم شان نیز حسن و جمال ثابت اگرچه ثبوت این حسن در مرتبه حس و وهم بود که
مناسب علم است و هرچند مستعار از جوار باشد که عدم را فی حد ذاته غیر از شر و قبح نصیبی نیست وجود است
که سرا سر خیر و کمال است و تمامه حسن و جمال ما بدولت است چنانکه در عدم شود اگر دو در رنگ آنست که حنظل
را بشکر غلاف نماید و شیرین وانماید مقدمه خامس آنکه بکرم الله سبحانه بنظر کشفی لائح گشته است که در
نشاره جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نموده آنرا در مرتبه حس و وهم بصنع کامل خود ثبات و استقرار
بخشیده اند و مظهر حسن و جمال صفات که در جانب عدم شان مستعار شده بود ساخته و نیز واضح گشته است
که در نشاره آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح داده مظهر حسن و جمال صفات که در جانب وجود شان ثابت است
خواهند ساخت چون این مقدمات بتمامه معلوم گشت تفاوت درمیان حسن و جمال این نشاره و حسن و جمال
آن نشاره واضح شد و قبح یکی و حسن دیگری لائح گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد و ازین تحقیقات حل
سوال شد و هم توضیح مقدمه شد که جواب سوال اول مبنی بر وی برده است کما لا یخفی علی الفطن
المتامل و چون این مقدمه واضح گشت در جواب سوال اول گوییم که بفضل خداوند جل شانه بکشف صریح معلوم
گشته است که وجود حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام هرچند درین نشاره پیدا گشته
اما بر خلاف سائر موجودات این نشاره وجود او از نشاره آخرت است و جانب وجود او را ترجیح داده
او را مظهر حسن و جمال که تعلق بوجود اسما و صفات داشته ساخته اند و شائبه عدمیه را که بنفس او یا باصل
او تعلق گیرد منتفی گردانیده و از جبلت عدم که منشاء هر قبح و نقص است او را وصل او را پاک کرده و غیر از
استیلای جانب نور وجود که نصیب بهشتیان است در وی نگذاشته ناچار گرفتاری حسن و جمال او مذموم نگ
گرفتاری بحسن و جمال بهشت و بهشتیان محمود آمده نصیب کل گشته و هرچند بحسب ظاهر بود گرفتار حسن و جمال

این نشاره بیشتر باشد و در مراضی مولی جلشانه قدم بیشتر نهد چه گرفتاری آن نشاره همین گرفتاری است
بصاحب آن نشاره که آن نشاره پیش از طلسم حکمت ازلیت جل سلطانه و در رنگ ردای کبریا روپوش
جمال برگزیده است وَاللّٰهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ نص قاطع است وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ بر همین معنی حجت لاضم که
گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا مذموم داشته است و ورای گرفتاری مولی جلشانه ساخته
حقیقت آخرت را کماهی ندانسته است و جائز را برشاهد باوجود فارق بین قیاس کرده رابعه بیچاره
اگر حقیقت بهشت را کماهی میدانست فکر سوختن آن نمیکرد و گرفتاری نزاوار گرفتاری مولای آن جل سلطانه
نمیدانست و دیگری گفته است که کریمه مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ تمکات
از وفا افتن است حضرت حق سبحانه الصافش را چگونه متصور گردد که حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت
به بهشت میفرماید و بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی شکایت نماید اگر گرفتاری آن موطن قدس مذموم
بودی یا شائبه ذم داشتی بهشت دار رضا نگشتی که رضا نهایت مراتب قبول است و آنهم بلا رنگ دنیا
مغضوب آمده بعلت غضب باعث ذم عدم است و منبع هر قبح و نقص است و نصیب دنیا آمده است و منشا
لعن دنیا گشته چون تبری از عدم حاصل گشت شائبه ذم و قبح زائل شد نا رضای و نامقبولی که نصیب اعدا
آمده جز رضا و قبول او وجود و نور و غیر از وصل و وصول و رحمت و سرور هیچ نماند مخبر صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوة والسلام که در بهشت تسبیح و تهلیل و تحمید درختان نشانید یعنی سبحان الله گویید و درختی
در بهشت نشانید معنی تنزیه است که اینجا یکسر آنچه در کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت درختی متمثل
شود که گرفتاری بآن درخت و بلند و آن درخت عین گرفتاری و بلند معنی تنزیه باشد علمای اهل
صوفیه علیه که آنهمه دقایق و اسرار در توحید و اتحاد فرموده اند در مظاهر جمیله این نشاره فرود آورده
اند عشق پیدا کرده اند و در ضمن اینها شهود و مشاهده اثبات نموده و حسن جمال اینها حسن جمال مولی
دانسته جلشانه یکی گفته دقلت فی کل طعلاه دیگری گوید ه امروز چون جمال تو در پرده ظلمت است
در حیرتم که وعده فردا را سبب چیست و دیگری گوید ه اوعشق گرد دیده آیی خوبان و در
آب حق را ناظر اند و درین نشاره صدق امثال این سخنان از فهم و دریافت این فقیر دور است
که درین نشاره طاقت تحمل این ناز کجا است یا بد و ازاقابل قبول این قسم دولت نمیدانند اگر غطا و قبول

میدشت مغضوب نمی آمد جلشانه وپیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام الدنیا ملعونة فرموده بهشت است
که سزاوار کرامات است وقابل این مقامات وقتک فی کل طعام لذید در طعام بهشتی صادق است
نه در طعام دنیوی که مخلوط نیز با آب عدم است لهذا ارتکاب این مستحسن نباید نزد این فقیر بهشت هر شخص
عبارت از ظهور آن اسم الٰهی است جلشانه که مبدء تعین آن شخص است وآن هم بصورت اشجار وانهار
وبصورت حور وقصور وکسوت وولدان وغلمان ظهور فرموده است چنانچه در اسمای الٰهیه جل سلطانه تفاوت
است باعتبار علو وسفل وباعتبار جامعیت وعدم جامعیت در جنات نیز باندازه آن تفاوت است
اگر در ضمن این ظهور شهود ومشاهده اثبات نموده آید مستحسن وزیبا است ووضع شئ در موضع خود است اما
در غیر این موضع امثال این سخنان اطلاق نمودن جرأت است ووضع شئ در غیر موضع خود اما که صوفیه
علیه از فرط محبت وکمال اشتیاق که بمطلوب دارند هر قدر رائحه که از مطلوب یافته‌اند مغتنم جان ایشان هر سلم
ودانسته‌اند اما استیلای سکر محبت عین مطلوب مقصود انگاشته‌اند وعاشقیها که بنفس مطلوب بدکرده‌اند با او
ودر میان آورده وخطابها کرده‌اند ومشاهده ومکاشفه اثبات نموده بزرگی گوید بیت بو تو از جام
مست وبیخودم نه هر سو که آواز پای تو آید. بلی این قسم معاملات وعاشقیها ودر بی ارامیهای
محبت مجوز است بلکه مستحسن که از برای خدا است وازراه شوق لقا مطلوب بی‌همتا است خطای ایشان
حکم صواب دارد وسکر ایشان حکم صحو ودر خبر آمده است سین بلال عند الله شین بیت اسهد تو خنده زند
اسهد بلال با بار دانست که مکشوف این فقیر گشته که رویت هر شخصی بهشتی در بهشت نیز باندازه آن
اسم الٰهی است جل سلطانه که مبدء تعین وتشخص اوست وبکسوت اشجار وانهار وحور وغلمان بهشتی
ظهور فرموده است بآن معنی که بعد از چندگاه بکرم خداوندی جلشانه این اشجار وانهار وغیرها که مظاهر
آن اسم مقدس بوده‌اند زمانی حکم حجاب پیدا میکنند ووسیله دولت رویت غیر متکیف آن شخص را میگردانند
وبار بحالت اصلی می آیند وارتجو مشغول میدارند وهکذا الی الابد الآباد در رنگ تجلی ذاتی
برقی که درین نشأة اثبات کرده‌اند که تجلی ذات حضرت جلشانه مستقر آن دولت را همیشه در پرده
اسما وصفات بعد از چندگاه زمان یسیر حجاب این اسما وصفات مرتفع میشود وحضرت ذات بی پرده
اسما وصفات متجلی میگردد وچون آن اسم الٰهی جل سلطانه اعتباری از اعتبارات حضرت ذات است

تعالی ناچار متعلق رویت هر شخص هم همان اعتبار ذاتی خواهد بود که رب آن شخص است ازینجا کسی تبعض
و تجزی نبرد زیرا که ذات عز شانه بتمامه آن اعتبار است نه بعض آن بذات اعتبار است و بعض دیگر اعتبار
دیگر که آن علامه نقص و حدوث است تعالی الله سبحانه عن ذلک گفته اند ذات الله تعالی تمامه علم و تمامه
قدرة و کله ارادة و هر چند هر اعتبار تمام ذات است اما مرئی همان اعتبار است نه اعتبارات دیگر سر لا
تدرکه الابصار را ازینجا باید جست گفته نشود که چون در اعتبارات تمیز نبود و هر یکی عین ذات باشد
تعالی متعلق رویت اعتباری را ساختن در میان اعتبارات کثیره بچه معنی باشد زیرا که گوییم که این اعتبارات
هر چند عین ذات اند بلکه عین یکدیگر نه تمیز و امتیاز چونی که نزد گرفتاران عالم چون مقرر است ندارند
اما امتیاز بیچونی در میان شان کائن است و مناسب و نیز آن که عالم چون بعالم بیچون پیوسته اند
پیوستنی بیچون امتیاز بیچون شان بر ایشان نیز واضح است و از نزد در رنگ امتیاز گوش از چشم
می یابند آری صاحب دولتی که مصدر تعین او هم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوة الدرجات
ولو علی سبیل الاجمال او را از جمیع اعتبارات ذات تعالی و تقدس نصیبست در رویت او جمیع آنها متعلق لیکن چون از
ضیق جامعیت اجمال که نصیب او ست همه وقت دامنگیر او ست احاطه و درک در حق او نیز مفقود باشد
و کریمه لا تدرکه الابصار صادق و من اصدق من الله حدیثا باید دانست بنده را که حضرت حق سبحانه بکمال
خود مخصوص ساخته بدولت فنای اتم مشرف میگرداند و از قید عدم که ماهیت او شده بود خلاص میسازد و
عین و اثر او نمیگذارد و بعد ازینچنین فنا وجودی می بخشد که شبیه وجود نشأه آخرت بود و تعلق
بترجیح جانب وجود ممکن داشته باشد و مظهر کمالات جانب وجود اسما و صفات الهی جل شانه بود و وجه
تحقیق آن سابقا ذکر یافته است حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بوجود نشأه
باین دولت مشرف شده بود و این عارف بوجود ثانی بولادت ثانی و چون آن جلی بود ظاهر
او را عطا فرمود و این چون بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاهر او را ذخیره از برای آخرت
داشت این چنین دولتمندی بعد انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عزیز الوجود است و اقل قلیل این بزرگوار
هر چند نبی نیست اما بتبعیت انبیا شریک دولت خاصه انبیا است علیهم الصلوات و اگر چه طفیلی است
اما سفره نشین خوان نعمت شان است و هر چند خادم است اما همنشین مخدومان است و ...

که مصاحب هم از متبوعان است گاهی بود که اسراری باوی در میان آرند که انبیا بدان غبطه نمایند و شرکت
باوی خواهند علیهم الصلوات والتسلیمات چنانچه مخبر صادق نیز علیه الصلوات والسلام بآن خبر داده است
اما این قسم معامله داخل فضل جزوی است فضل کلی مر انبیا راست علیهم الصلوات والتسلیمات این فضل هم
او را چون بدولت متابعت شان میسر گشته است از ایشان است او پیش از امانت دار ایشان نیست
کریمه وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا
لَهُمُ الْغَالِبُونَ نص قاطعی است که شان این بزرگواران از همه پیش برده است و بر همه نصرت داده و غالب
ساخته سوال این وجودی که بعارف تام الفنا بخشیده اند آیا او باین وجود هم در رنگ سائر موجودات
این نشاه در مرتبه حس و وهم است یا ازین مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجود خارجی پیدا
کرده است یا نه و حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب
آنچه در آخر کار معلوم گشته است گویم که برآمده است و نفس امری گشته مرتبه وهم هر چند باعتبار ثبات
و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود اما فی الحقیقت نفس امر نبود که نفس امر ورای آن مرتبه است گویا آن مرتبه برزخ
است درمیان وهم و خارج موجودات نشاه آخرت هم در مرتبه نفس امر نه بلکه صفات واجبی جل شانه سوای
صفات ثمانیه حقیقیه همه دران مرتبه اند و مرتبه خارج غیر از ذات اقدس واجبی جل شانه غیر از صفات ثمانیه
او تعالی هیچ چیز موجود نیست پس موجودات را سه مرتبه پیدا شد مرتبه وهم که نصیب اکثر افراد این نشاه است
انبیا باجمعهم علیهم الصلوة والتسلیمات از همه مرتبه برآمده اند و همچنین ملائکه کرام علی نبینا و علیهم
الصلوة والتسلیمات که وجود شان مناسب وجود نشاه آخرت است و اقلی از اولیاء کرام نیز باین دولت مشرف
گشته اند و از وهم بنفس امر ملحق گشته مرتبه دوم نفس امر است که صفات و افعال واجبی جل شانه آنجا کائن است
و ملائکه کرام نیز در آن مرتبه موجود اند و وجود نشاه آخرت نیز در آن مرتبه ثابت است و همچنین انبیا و اقلی از اولیا
نیز بآن مرتبه رفته اند علیهم و علی اتباعهم الصلوة والتسلیمات اینقدر هست که صفات واجبی جل شانه
در مرکز آن مقام است که اشرف اجزای اوست و سائر موجودات در اطراف و اکناف آن مرکز علی حسب الاستعداد
مرتبه سیوم خارج است موجود در آنجا ذات و صفات ثمانیه واجب الوجود است تعالی و تقدس اگر فرق است باعتبار
مرکز و غیر مرکز است که اشرف ما بقدس انسب است سوال از مرتبه وهم بمرتبه نفس امر رفتن کدام مرتبت دارد و کدام

قربا بن مربوط است چه آب منشاء هر خیر و کمال و حسن و جمال وجود است و وجود را هر چند قوت و استقرار بیشتر
پیدا شود ظهور این صفات کامل تر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود وهمی اقوی و اثبت است لاجرم
ناچار خیر و کمال در وی اتم و اکمل بود و در قرب چه سخن است که در مرتبه صفات افعال او تعالی موجود گشته است
و بصفات خالقیه و رازقیه حق جل و علا پیدا گرده باید دانست که ثبوت عدم و همچنین ثبوت کمالاتی که شایبه
عدم در آنها ملحوظ است اگرچه از کمالات صفاتیه بود همه در مرتبه حس و وهم است که تا از عدم بالکلیه پاک
نشود و چون اثر عدم زائل نگردد شایان وصول مرتبه نفس امر نگردد و اگرچه در ثبوت همه در حالت است
باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود گرفتاری مرتبه وهم اتم باشد و چون ضعیف گردد گرفتاری
کمتر بود بسیاری از اولیا که بسیر و سلوک از مراتب عدم گذشته اند و غیر از اثری از عدم در ایشان باقی نمانده است
هر چند تا آن اثر باقی است داخل مرتبه نفس امر نمیشوند اما از مرتبه وهم گذشته بنقطه نهایت آن رسیده اند
و نظارگیان مرتبه نفس امر میگردند و نصیبی ازین مقام حاصل میکنند مخصوص میگردد که انبیاء کرام و ملائکه
عظام علی تفاوت الدرجات علیهم الصلوة والتسلیمات و همچنین بعضی از تابعان انبیاء اگرچه
اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امر رسیده اند و هر کدام را آنجا علی تفاوت الدرجات مقامی معین است خاص
و مقامی ست علیحده حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردند و می نمایند که مقام ایشان فوق مقام انبیاست
علیهم الصلوة والتسلیمات گویا ازین مقام بر آمده اند و بمقام فوق نارسیده در میان برزخ شده
اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص بذات و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود است تعالی و موجود در خارج
غیر او سبحانه و ما نیچه حروف و کلمات چون سمات حدوث دارند قابلیت وصول آن مقام ندارند اما از همه موجودات
آن مرتبه پیش قدم اند و چنگی در دامن مولات خود زده اند و بندگانی که در منتهای مرتبه نفس امر اقامت نموده اند
نظارگیان مرتبه فوق اند و از کمال گرفتاری برنگ تمام چشم گشته نگران آن جناب مقدس اند عجب معامله است
که این بزرگواران با این توطن و اقامت بحکم المرء مع من احب با محبوب خود معیت مجهول الکیفیت
دارند و بیخود با وی اند و بی اتحاد و اثنینیت با مطلوب خود مانوس و مالوف اند درین اثنا که معیت
حروف و کلمات قرآنی را با آن مرتبه مقدسه ملاحظه نموده آمد معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران
هیچ نسبتی نیست این معیت بس عالی است هیچ در درک نمی آید که با بطن بطون مربوط است فهم مخلوق

انجا چه گنجایش القرآن کلام الله غیر مخلوق آمده است از علو شان این حروف کلمات مقدسه معلوم میگردد
که کلام نفسی هم همین حروف کلمات است چنانچه قاضی عضد تحقیق آن نموده است و بے تقدیم و تاخیر اینها را
کلام قدیم نفسی گفته و تقدیم و تاخیر اینها را عاید بقصور آلات حادثه خود داشته سوال اگر همین حروف
و کلمات کلام نفسی باشند باید که داخل مرتبه خارج گردند و سابق گذشت که داخل بمقام ظل میگردند وجه آن
چیست جواب این حروف کلمات چون در اذهان بتقدیم و تاخیر مذکور شده اند ناچار باین ملاحظه در نظر
کشفی عدم دخول شان در مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانیه بے ملاحظه تقدیم و تاخیر دیده آمد مشهود گشت
که داخل اند و با اصل خود ملحق بلکه متحد پس معیت شان چه معیت دیگران چه نسبت دارد که اینجا اتحاد است و در
معیت دیگران اتحاد گنجایش ندارد سبحان الله همین حروف کلمات قرآنی چون کلام قدیم سبحانی
بود ظهور ان درین نشاه بخلاف سایر صفات قدیمه نفس خود خواهد بود چه حروف و کلمات بین تقدیر نفس ام بیند
و روپوش آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصور المتکلم آمده است نخواهد بود پس ترتیب این اشیا
بجناب قدس جل و علا بے جلسه سلطانه که گردی از ظلیت بتو نرسیده است و نقص خاشاک تقدیم و تاخیر را از چشم محبوبان
انداخته با صالت خود در عالم ظلال جلوه گر گشته است لهذا افضل عبادات تلاوت قرآن مجید آمد و شفاعت
او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چه شفاعت ملک مقرب چه شفاعت نبی مرسل نتایج و ثمرات
که بر تلاوت قرآنی مترتب میشود چه تفصیل آن توان نمود و بسا است که تالے را برداشته بدرجاتے برده است
که مور آنجا گنجایش متصور نبود سوال آیا حروف و کلمات قرآنی باین دولت مخصوص گشته اند یا حروف
و کلمات سایر کتب منزله نیز با وی درین دولت شرکت دارند چه همه کلام قدیم نفسی اند جواب همه را درین دولت
شرکت است اینقدر فرق در نظر کشفی متمثل میگردد که قرآن مجید گویا مرکز دایره است و سایر کتب منزله
بلکه جمیع آنچه مدان از ازل تا ابد تکلم واقع شود همه گویا محیط آن دایره پس قرآن اصل همه آمد و شرف جمیع کتب
گشت چه مرکز اشرف اجزا دایره است و اصل جمیع نقطه دایره است گویا سایر نقطه تفصیل او و نیز او
اجمال آنها قال الله تعالی فی شانه وَاِنَّهٗ لَفِیْ زُبُرِ الْاَوَّلِیْنَ سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشاه ضمیر روند از
مظاهر جمیله شهود و مشاهده که گفته اند واقع نیست و ایمان را قابلیت مظهریت مرتبه مقدسه آیا در غیر این
مظاهر درین نشاه نفس شهود و مشاهده متحقق است یا نه جواب آنچه معتقد این فقیر است آنست که نصیب این

نشأ الایقان است که رویت بصری و مشاهده که عبارت از رویت قلبیست علی تفاوت الدرجات نتیجه و ثمره اوست که بآخرت مربوط است صاحب تعرف که از اکابر این طائفه علیه است در کتاب خود اجماع مشائخ را در نفی نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل و علا در دنیا نه بچشم و نه بدل واقع نیست مگر از ایقان امر دیگر اینجا کائن است سوال مقرر این طائفه علیه است که یقین را سه درجه است علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و علم الیقین عبارت از استدلال از اثر بمؤثر گفته اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلا که از راه استدلال از علم بوجود دخان حاصل گردد و عین الیقین عبارت از دیدن آتش گفته اند مثلا و حق الیقین عبارت از تحقق شان بآتش داشته مثلا و چون رویت قلبی هم نبود عین الیقین بکدام معنی درست آید و اجماع مشائخ بر عدم رویت مطلقا چگونه صادق بود جواب توانند بود که مراد از اجماع مشائخ ماتقدم بود و متاخران برخلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و نزد این فقیر این حکم ثابت نشده است و این تجویز بثبوت نپیوسته و این درجات ثلث که در تعین گفته اند همه داخل علم الیقین است و از استدلال بر آمده و از علم بعین نرفته و آنچه در عین الیقین رویت آتش گفته اند رویت دخان است که اینجا بر وجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم الیقین استدلال از علم دخان بود بر وجود آتش اینجا از رویت دخان است بر وجود آتش پس یقین ثانی اتم است از یقین اول بواسطه قوت دلیل خود که آنجا علم دلیل است و اینجا رویت دلیل است همچنین در حق الیقین بدخان تحقق شده است نه بآتش و آنجا استدلال بر آتش کردن است و این یقین از هر دو سابق اتم و اکمل است که از نفس خود که دخان گشته است استدلال بوجود آتش مینماید و از نفس تا آفاق فرق واضح است قال الله تعالی سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ قال الله تعالی وَفِی الْأَرْضِ آیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَفِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ آنچه در آفاق و انفس دیده میشود همه آیات مطلوب است نفس مطلوب نیست هر چه در آفاق و انفس دخان بود که آیت آتش است نه آتش پس معامله در آفاق و انفس استدلالی باشد که حقیقت علم الیقین است و حق الیقین در ماورای آفاق و انفس باید تشخیص نمود سبحان الله بزرگان آیات مطلوب را نفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس بی ما حصل دانسته یکی فرماید بیت همچو نابینا مبر هر سو دو دست ∴ با تو در زیر گلیم است آنچه هست ∴ دیگری گوید بیت همچنین

جلوهٔ آن جمال بیرون ز تو نیست * پا در دامان و سر بجیب اندر کش * تا لیتے گوید که ذره کرس
نیک کرسی بود * گرچه عمری تک زند در خود بود * صاحب فصوص میگوید التجلی من الذات لا
یکون الا بصورة المتجلی له بزرگے دیگر فرموده اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه
می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ
و نزد فقیر انفس هم در رنگ آفاق بے ما حصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب است نهایت کرید
آفاق و انفس آیات استدلال است بمطلوب و دلالت است بمقصود و وصول بمطلوب را آفاق و انفس مربوط
است و بما سوای سلوک و جذبه منوط چه سلوک سیر آفاقی است و جذبه انفسی پس سلوک و جذبه و سیر آفاقی
و انفسی همه داخل سیر الی الله باشند آنچه گفته اند که سیر و سلوک آفاقی سیر الی الله است و جذبه و سیر انفسی
سیر فی الله چه توان کرد ایشان را چنان وانمودند و مرحبین سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مسکینان
الوش خور شان را چه یارا که سخن خلاف مذاق ایشان گوید اما چون معامله از تقلید گذشته است ناچار
هرچه می یابد بگوید مخالف قوم باشد و یا موافق ابو یوسف رحمه الله بعد از گذشت تقلید التزام موافقت ابو حنیفه رحمه
که استاد اوست خطا است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا سوال این درجات
ثلث یقین چون داخل علم الیقین گشت عین الیقین چه توجیه بود جواب عین الیقین مثلا عبارت از آنحالت
است که نفس دخان را با آتش کائن است و چون استدلال بمنتها رسید چه دلیل برسد که دخان باشد و او را
نیز حالتے با آتش پیدا خواهد شد که دخان را با آتش ثابت است نزد فقیر آنحالت معبر بعین الیقین است
که فوق علم استدلال است و بیرون آفاق و انفس است و چون پایهٔ استدلال از میان برخاسته است که
نهایت مرتبه علم است ناچار از علم بکشف آمده و از غیب بشهود و حضور انجامیده باید دانست که شهود
و حضور دیگر است و رویت و احساس دیگر ضعیف البصر را در وقت شعشان نور آفتاب کائن است و
رویت و احساس آن متحقق نه تنبیه بتحقیق شدن بدخان دو درجه دارد و شامل علم الیقین و عین الیقین است
بتحقیقے که ذکر یافته تا زمانیکه در تحقیق بدخان جمیع نقطه آن را طی کرده بنقطهٔ آخر نرسد علم الیقین است
چه هر نقطه که مانده است حجاب او است که مستلزم استدلال است و چون بجمیع نقطه متحقق شده و بنقطه
آخران برسد از استدلال بر آید که حجب تمامها ارتفاع یافته است و در رنگ نفس دخان عین الیقین او را

ثابت بود وافهم از حق الیقین چه نوشته آید که کمال تحقق آن مربوط بنشاء آخروی است و اگر نصیبی از آن
دولت در دنیا کائن است مخصوص باخص خواص است که سیر انفسی که شباهت بحق الیقین دارد نزد ایشان
داخل علم الیقین شده و بنظر آن حکم آفاق گرفته و علم حضوری ایشان که بالنفس بوده است علم حصولی
گشته و عین الیقین در ماورای آفاق و انفس در حق شان حاصل شده و قلیل ما هم خاتمه حسنه در بیان
حسن جمال محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام که متعلق محبت پروردگار عالمیان گشته است علیه و علی آله
و او صلی الله تعالی علیه وسلم بآن جمال محبوب رب العالمین آمده حضرت یوسف هر چند بصباحتی که داشت
محبوب حضرت یعقوب بوده است علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات اما حضرت پیغمبر ما که خاتم الرسل
است بملاحتی که دارد محبوب خالق زمین و آسمان است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات و زمین و زمان
بطفیل او خلق فرموده است کما ورد باید دانست که خلق محمدی در رنگ خلق سائر افراد انسانی
نیست بلکه بخلق هیچ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد که او صلی الله علیه وسلم با وجود نشاء عنصری
از نور حق جل و علا مخلوق گشته است کما قال علیه و علی آله الصلوة والسلام خُلِقتُ
مِن نُورِ اللهِ و دیگران را این دولت میسر نشده است بیان این دقیقه آنست که در مباسبق گذشته
است که صفات ثمانیه حقیقیه حضرت واجب الوجود جل سلطانه هر چند داخل دائره وجوب اند اما بواسطه
احتیاجی که ایشان را بحضرت ذات است تعالی رائحه امکان در ایشان کائن است و چون در صفات حقیقیه قدیمه
رائحه امکان را گنجائش گشت در صفات اضافیه حضرت واجب الوجود تعالی ثبوت امکان بطریق اولی
باشد و بعدم قدم شان نیز اول دلیل باشد بر امکان شان و بکشف صریح معلوم گشته است که خلقت آن سرور
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ناشی ازین امکان است که بصفات اضافیه تعلق دارد نه بامکانیکه در سائر
ممکنات عالم کائن است هر چند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم را مطالعه نموده می آید وجود آن سرور در
آنجا مشهود نمیگردد بلکه منشأ خلقت او امکان او علیه و علی آله الصلوة والسلام در عالم ممکنات نباشد بلکه
فوق این عالم باشد ناچار او را سایه نبود و نیز در عالم شهادت سایه هر شخص از شخص لطیف تر است و چون
لطیف تری ازوی در عالم نباشد او را سایه چه صورت دارد علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
بشنو صفت علم از صفات حقیقیه است و داخل دائره موجود خارجی است و چون آن صفت

اضافتی عارض شود و بآن تقسیم یابد مثل علم اجمالی با علم تفصیلی آن اقسام و از صفات اضافیه خواهند بود
و در خل دائرهٔ ثبوت النفس امر که مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و مشهود میگردد که علم اجمالی
که از صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشأهٔ عنصری بعد از انصباب از اصلاب بارحام متکثره
بمقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که احسن تقویم است ظهور نموده است و مسمی بمحمد و احمد شده. انبیاء
استماع باید نمود که اینقدر اجمال هرچند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت باضافه آورده اما هیچ
زیادتی در مقسم پیدا نگردیده است و هیچ چیز او را مقید نگردانیده چه اجمال علم عبارت از نفس علم است امر
زائد منضم بعلم بخلاف تفصیل علم که تقاضای جزئیات متکثره مینماید تا تفصیل متصور گردد عجب قابلیتی است
که مظهر اطلاق است و طرفه مقیدیست که نفس مطلق است همین قسم نازکی در مطلق علم بنسبت بذات
عالم جل سلطانه ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم میتواند بود چنانچه در علم حضوری کائن است
بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد نتوان گفت که قدرت همین قادر و عین مقدور است و ارادت
عین مرید و عین مراد پس علم را با ذات عالم اتحادی است و اضمحلالی که غیر او را نیست از اینجا قرب اجمال
با احدیت باید دریافت چه واسطه درمیان آنها دو آن صفت علم است امری است که اتحاد مطلوب دارد
این حجابیت را و اینجا چه گنجایش و ایضا علم را حسنی است ذاتی که غیر او را از صفات این حسن ثابت
نیست لهذا بزعم این فقیر محبوبترین صفات و اکسبی نزد حق جل و علا صفت العلم است و چون حسن آن
شائبهٔ بیچونی دارد حسن ادراک آن قاصر است ادراک تام آن حسن مربوط بنشأه آخرت است که
موطن رؤیت است چون حق خدا عز وجل بینند جمال محمد را دریابند هرچند درین نشأه دو ثلث حسن
بحضرت یوسف مسلم و ثلث باقی بهمه تقسیم شده اما در آن نشأه حسن حسن محمدی است و جمال جمال
محمدی علیهم الصلوات والتسلیمات که محبوب خداوند است جل سلطانه چگونه حسن . ودیگری را
با حسن صفت علم مشارکت بود که حسن او بواسطهٔ اتحاد است مطلوب حسن همین مطلوب است و دیگری را چون
اتحاد نیست آن حسن نیست پس خلقت محمدی علیه و علی آله الصلوات والسلام با وجود حدوث مستند
بقدم ذات گشته تعالی و تقدس و احکام او نیز منتهی بوجوب ذات شده تعالی و حسن او حسن ذات الله تعالی که شائبهٔ غیر
بری کائن نیست چون چنین شد ناچار متعلق محبت جمیل مطلق گشت و محبوب الله ...

تعالی جمیل یحب الجمال سوال کریمهٔ یحبهم دلالت دارد برآنکه محبت حضرت حق سبحانه بغیر او صلی الله
علیه وآله وسلم نیز متعلق میشود و دیگران هم محبوب وی تعالی میباشند وجه تخصیص آن چیست که در دیگران
موجود نیست جواب محبت دو قسم است محبتی است که بذات محب متعلق است و محبتی است که بغیر از ذات
او تعلق دارد قسم اول محبت ذاتی است و اعلای اقسام محبت است چه محب کسی هیچ چیز را دوست
ندارد چنانکه خود را و نیز این قسم محبت احکم واوثق است که بعروض عارضی زوال نپذیرد و نیز متعلق
این محبت محبوب صرف است که شائبهٔ محبیت ندارد بخلاف قسم دویم محبت که عرضی است و زوال
پذیر است و متعلق او هر چند من وجه محبوب است اما از وجوه متعدده محبیت نیز دارد و چون حسن و جمال خاتم الرسل
علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات مستند بحسن و جمال حضرت ذات است تعالی چنانکه گذشت ناچار قسم اول
که بذات جل وعلا متعلق است باو علیه وعلی آله الصلوة والسلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانه متعلق
محبت او نیز صلی الله تعالی علیه وعلی آله محبوب صرف بود و دیگران ازین دولت میسر نشده است و
از حسن ذات قلیل النصیب اند قسم دویم محبت بایشان متعلق باشد و بیک وجه ایشان را محبوب گردانند
محبوب مطلق اوست صلی الله تعالی علیه وسلم که در رنگ ذات محب همیشه محبوب است محسوس میگردد
که این قسم علیه محبت که حضرت موسی راست با حضرت حق سبحانه و او با آن محبت رأس و رئیس محبان
آمده همان طور افراط محبت حضرت حق سبحانه راست با حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
هر چند این فقیر در دریای این دو محبت غواصی نماید که تفاوتی در میان این دو محبت بقوت
وضعف پیدا آرد و محبتی که خالق راست از محبت مخلوق شدیدتر باید بحکم آیه کریمه الا ان حزب الله
هم الغالبون هیچ تفاوت ظاهر نمیشود گویا این دو محبت را بمیزان عدالت برابر سنجیده اند
و سر موی تفاوت کم و بیش تجویز نکرده سوال صوفیه علیه تمام افراد عالم را مظاهر و مجالی اسمای الهی
دانسته اند جل سلطانه و حقایق اشیا را همان اسما یافته و اشیا را ظلال آنها دانسته پس تمام عالم ظهور
اسمای الهی دانسته اند جل سلطانه و تخصیصی که ظهور بعضی اسما را تخلقت الشیر و نمودی علیه وعلی
آله الصلوة والسلام چنانچه گذشت وجه آن چه باشد جواب حقایق اشیا نزد صوفیه اعیان ثابته
اند که صور علمیه اسمای الهی اند جل سلطانه نه اسمای الهی بالفعل و این عالم را ظهور آن صور علمیه گفته اند

اگرچہ بر سبیل تجویز آن را ظهور اسمی نیز گویند بلکہ صورت علمی شی نزد ایشان نیز عین آن شی است
نہ شبح و مثال آن شی و آنچہ این فقیر در خلقت آن سرور گفتہ است ظهور نفس اسم الهی است جل سلطانہ
نہ ظهور صورت علمی آن اسم شتان ما بین نفس الشیء و بین صورتہ العلمیۃ آتش را کہ تصور نمایند در صورت
علمیہ او آن اشراق و اضائت کجا است کہ کمال و جمال آتش ہمہ وابستہ بود و در صورت علمیہ این چیز از شبح
و مثال آتش کائن نیست ارباب معقول آن را نپسندند بانہ بلکہ عین آتش گویند اما کشف صریح ما کذب
عینیت است و صورت علمیہ آتش جز شبح آتش نیست کہ در خارج موجود است محسوس گردد کہ آنچہ ظهور
صور علمیہ اسما است امکان وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم کہ در مرتبہ وہم بصنع خداوند
جل سلطانہ ثبات و تقرر پیدا کردہ است و آنچہ ظهور نفس اسم الہی است جل سلطانہ چنانچہ در خلقت
آن سرور گذشتہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام امکان آن از قبیل امکان صفات اضافی است و وجود
آن نیز در رنگ وجود آن صفات در مرتبہ نفس امر مقرر است و بغیر آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
ہیچکس در نظر نمی در آید کہ ظهور نفس اسم الہی باشد تعالی الا قرآن مجید کہ آن نیز ظهور نفس اسم الہی است
جل سلطانہ چنانچہ شمہ از آن بالا ذکر یافتہ است غایت ما فی الباب منشأ ظهور قرآنی از صفات حقیقیہ است
و منشأ ظهور محمدی از صفات اضافیہ تا جا آن را قدیم و غیر مخلوق گفتند و این را حادث و مخلوق و معاملہ کعبہ
ربانی ازین دو ظهور اسمی ہم عجیب تر است کہ آنجا ظهور بمعنی تنزیہی است بی کسوت صور و اشکال چہ کعبہ
کہ مسجود الیہ خلائق است عبارت از سنگ و کلوخ نیست و ہمچنین جدران و سقف نیست چہ اگر اینہا
نباشند کعبہ کعبہ است و مسجود الیہ است پس آنجا ظهور است اما ہیچ صورت نیست و این از عجائب است
بشنو بشنو ہر چند دریں دولت خاصہ محمدی دیگری را شرکت نیست اما اینقدر می یابد کہ از آن دولت چیزی او علیہ
الصلوٰۃ والسلام بعد از تخلیق و تکمیل او علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات بقیہ ماندہ بود کہ در خوان دولت
ضیافت کریمان زیادتیہا لازم است کہ او لش گویا نصیبہا و مان بود و آن بقیہ را بیکی از دولتمندان
امت او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام او لش گویا عطا فرمودہ اند و آن را خمیر مایہ ساختہ تخمیر طینت او نمودہ
و بہ تبعیت و وراثت او شریک دولت خاصہ او گردانیدہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ۵ با کریمان کارہا
دشوار نیست ۰ این بقیہ در رنگ آن طینت حضرت آدم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام

که نصیب خلقت درخت خرما آمده است کما قال علیه و علی آله الصلوة اکرموا عمتکم النخلة فانها
خلقت عن بقیة طینة آدم بلی وللارض من کاس الکرام نصیب سوال حضرت شیخ
محی الدین بن العربی و تابعان او حقیقت محمدیه را عبارت از حضرت اجمال علم داشته اند و از التعین اول
گفته مستجلی ذات دانسته و فوق آن مرتبه لا التعین تصور نموده که حضرت ذات بحت است جلشانه و تو آنرا
قسم علم داشته و صفات اضافیه داخل ساختی که دون صفات حقیقیه است وجه آن چیست جواب
شیخ محی الدین در خارج جز ذات احدیه مجرده را موجود نمیداند و وجود صفات را اگرچه حقیقیه باشند
جز در علم اثبات نمی نماید پس ناچار تعین اول نزد او علم جملی بود و ثبوت صفات بعد از آن صورت پذیرد
که ثبوت شان فرع ثبوت علم است که جز در علم الشان را ثبوتی نمیداند پس علم از همه اسبق باشد و جامع
جمیع کمالات بود و نزد فقیر آنچه مکشوف گشته است آنست که صفات حقیقیه ثمانیه در رنگ ذات تعالی
جلشانه در خارج موجود اند اگر تفاوت هست باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت است چنانچه گذشت و
این قول موافق آرای علمای اهل سنت و جماعت است شکر الله تعالی سعیهم که وجود صفات زائد بر وجود
ذات تعالی فرموده اند برین تقدیر علم جملی را التعین اول گفتن معنی ندارد بلکه اطلاق تعین نمودن
هم گنجایش ندارد و اسبق جمیع صفات صفت الحیوة است که صفت العلم تابع اوست علم را بروی
سبقت دادن صورت ندارد علی الخصوص که بعلم قیدی منضم شده باشد آن از مطلق علم پایان تر است
و داخل اضافات است چنانچه گذشت آری اگر علم جملی را التعین اول علم گویند گنجایش هم دارد که التعین ثانی
العلم التفصیلی باشد سوال شیخ محی الدین که علم جملی را حقیقت محمدی گفته است و این منشأ عنصری
را ظهور آن دانسته مراد او ظهور نفس اسم است چنانچه تو گفته یا ظهور صورت این اسم چنانچه در سایر ممکنات
جواب عبارت اسم زیرا که التعین اول نزد او قدس سره تعین علمی است چه و التعین و الذی علمی گفته است
تعین آخر التعین خارجی و تعین علمی صورت شان العلم است که در خارج از عین ذات گفته است و هم
صورت آنرا اثبات کرده و آن صورت علمی که حقیقت محمدی باشد و نشأ عنصری صورت انسانی محمدی ظهور نموده
بالجمله نزد شیخ هر جا ظهور است ظهور صورت علمیه است اگرچه صفات قدیمی باشند جل سلطانه چه صفات را نیز در او
ثبوتی جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بحت هیچ چیز نزد او موجود نه سوال در آن مرتبه تجلی

علم و عالم و معلوم است که حاصل العلم حضوری است پس صورت هم اینجا گنجایش بود نه حصول صورت
در علم حصولیست و در علم حضوری حاضر نفس معلوم است نه صورت معلوم جواب آن مرتبه مرتبه ذات بحت
نیست جل سلطانه لهذا اثر العین متنزل گفته است پس در خارج موجود نباشد و چون در خارج موجود نشد
وا ثبوت علمی چاره ندارد و لهذا آثر العین علمی گفته است و ثبوت علمی را از صورت معلوم چاره نباشد
ازین بیان لازم آمد که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است که حاضر نفس معلوم
خالص نیست عبارتی در وی راه یافته است که آنرا انفس بصورت آورده فهم هرکس باین دقت نرسد تا بذات
بحت جلشانه و تحصیل نشود بوصول بیچون این دقیقه را در نیابد سبحان الله من فقیر درمانده و مفلس افتاده
را چه یارا که بعد از هزار سال از بعثت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار
اکابر انبیاء اولی العزم بر زبان آرم علیهم الصلوات و التحیات و البرکات و در من سواد درآمده دقایق
کمالات مبدء را بیان نمایم شعر ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ٭
من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری ٭ اگر بروید از تن صد زبانم ٭ چو سبزه شکر
لطفش کی توانم ٭ الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق الصلوة والتسلیمات بخاطر بود که شمه از صباحت و ملاحت که در حدیث نبوی مذکور
است اخی یوسف اصبح و انا املح بنویسد علیهما الصلوة والتحیات و برمز و اشارت
درین باب سخن گوید اما دید که رمز و اشارت در ادای مقصود قاصر است و مستمعان در فهم آن عاجز حروف
مقطعات قرآنی همه رموز و اشارات است بحقایق احوال و دقایق اسرار که در میان محب و محبوب کائن
است لیکن کیست که آنرا دریابد علمای راسخین که حکم خدام و غلمان حبیب رب العلمین جل شانه دارند و خدام را جایز است
که بر بعض اسرار خفیه مخدوم اطلاع بود بلکه بتبعیت مخدوم با خادم جایز است که معاملات میان آید و بطریق
اولیش شریک دولت خاصه مخدوم گردد اما اگر شمه از معنی اظهار نماید خاین بود و سر خود را برباد دهد و قطع بلعوم
که ابوهریره رض فرموده است در قول صادق آید یضیق صدری ولا ینطلق لسانی انفذ وقت است ربنا
اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

علیه و علی آله و اصحابه البررة التقی **مکتوب صد و یکم** به شیخ عبدالصمد در منع تفسیر و تاویل
آیات قرآن بر طبق مذاق فلاسفه سلمکم الله سبحانه و عافاکم عن البلیات کتاب تفسیر الرحمن
که مرسول داشته بودند بعضی از مواضع آن را مطالعه نموده وا پس فرستاد که مصنف این کتاب خیلی میل
بمذهب فلاسفه دارد و نزد وی است که حکما را عدیل انبیا می سازد علیهم الصلوات والتسلیمات آیت در سوره هود
بنظر در آمد که بیان آن را بطرز حکما که خلاف طور انبیاست علیهم الصلوات والتحیات کرده است و تسویه در میان
قول انبیا و حکما داده است و گفته در بیان کریمه اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار باتفاق الانبیاء
والحکماء الا النار الحسی والعقلی الخ با وجود اجماع انبیا علیهم الصلوات اتفاق حکما چه گنجایش دارد
در عذاب اخروی قول شان از اعتبار ساقط است علی الخصوص که مخالف قول انبیا بود علیهم الصلوة والتسلیمات
فلاسفه که عذاب عقلی اثبات می نمایند مقصود شان نفی عذاب حسی است که اجماع انبیا بر ثبوت آن واقع شده
است و در مواضع دیگر این چنین آیت قرآنی را موافق مذاق حکما بیان میکند هر چند مخالف حسب این نمود
مطالعه این کتاب جز ضررهای خفیه بلکه جلیه نیست اظهار بعضی لازم دانسته بچند کلمه تصدیع گشت والسلام

مکتوب صد و دوم بجناب میر محمد نعمان در ترغیب مجاهدات و ازدیاد در تربیت طالبان حق جل و علا

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا را نحمد و مستوجب حمد است لله سبحانه
والحمد والمنة دائما و علی کل حال مدتی است که از احوال خیر مآل خود اطلاع نداده اند امید است
که الشوق را اگر وا نهیده باشند و از کسل و ملال بر آمده و از فراغت بمجاهده رو آورده وقت کشت و کار
است نه موسم خورد و خواب نصف شب برای خواب سازند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت
اگر این همت نتوانند در زید باری ثلث شب را که از نصف تا سدس آخر است ملتزم باشند و سعی فرمایند
که در دوام حصول این دولت فتور نرود و با خلق بهمان قدر اختلاط و انبساط نمایند که ادای حقوق آنها
نموده آید الضرورة تقدر بقدرها انبساط با خلایق زیاده بر قدر حاجت فضولیت و داخل ما لا
یعنی و لعب است که ضررهای عظیم بر آن متفرع شود و داخل محظورات شریعت و طریقت گردد شیخ
که با مریدان اختلاط و انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت بر آورد و در طلب شان فتور آرد
و عیاذا بالله سبحانه من ذلک قبح این معنی را نیک یافته با طالبان بنوعی سلوک نماید که

سبب انس و الفت شان باشند نه موجب نکرت و نفرت شان نزد و از خلائق ضروریست که بقدر
حاجت آشنائی باین سم قاتل ست شمارا بتوفیق الله سبحانه اینچنین ببلیت میسرست ارباب ابتلا
چه کنند که بردوام بارباب تفرقه محشورند قدر این نعمت بدانید و بمقتضای آن عمل نمائید و نیک از حال
طالبان خبردار باشند و بظاهر و باطن متوجه تربیت شان شوید زیاده چه نویسد **مکتوب صد و نود و**
سیوم بشیخ حمید احمدی در ترهیب بر قصور احوال و ترغیب حصول تکمیل و کمال **الحمد لله**
وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حمید رشید خوشوقت ساخت صحبت
نعمتی است درینطور زمان که فتن در صحبت شخصی جمعی را انجذاب قدس جل او ندی جل سلطانه ز
پیدا شود و از ما سوای وی تعالی دلهای شان ابرودتی حاصل گردد مغرور کاین مراد یافتند و البته
مغرور نگردد و از کار خود فارغ نباشند که مثل مشهورست هنوز دهلی دورست معلوم نیست که از
صد یکی سرانجام یافته باشند و این احوال که طالبان را در ابتدا رو میدهد و ذوق و لذت می بخشند
در رنگ است که طفلان را از سبق الف و با آموخته سازند کار آنست که از تهیه مولویت برسند و از
اذواق و التذاذات بدرجه ولایت خاصه نائل گردند ع هنوز ایوان استغنا بلندست ٭ ترا فکر
رسیدن ناپسندست ٭ باید که اوقات خود را معمور سازند و بشریعت و طریقت بظاهر و باطن متحلی باشند
تکمیل دیگری فرع کمال خود است که درجه ولایت خاصه است لیکن چون در صحبت طالبان رشدی پیدا
میشود و احوال مواجید رو میدهد اگر بجذبه فنا و بقا نرسد هم غنیمت است و درینوقت حکم کبریت احمر دارد
آنرا هم میکرده باشند اما بعد از استخاره ها و توجهات بصر که تعلیم طریقت گویند مناسبت بلکه لازم و از تعجیل
ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین راه شیطان بر شما پیدا شود ۲ عاذنا الله سبحانه
عن شره عددی که بشما گفته بودم اگر تمام کرده باشید و چندان عدد را بکار دارید بعد از آن خبر کنید
تا مناسب حال اعلام نموده آید انشاء الله تعالی یارانی را که بشما مربوط اند دعا رسانند صحیفه شریفه که
سید یحیی نوشته بودند نیز رسید حمد الله سبحانه درینوقت که کمال قرب قیامت دارد و تقوم الساعة
علی شرار الناس درخیر آمده دلهای مردم بحضرت حق سبحانه تعالی منجذب است و واله و شوقمند
آن درگاه اقدس اند جل سلطانه توقع از احبه عالی ظهر الغیب است و فاتحه سلامتی خاتمه ربنا

رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّآخِرًا ۔ **مکتوب صد**
و چهارم بحضرت ذوی البرکات حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بشارت
وصول ببعضے مراتب مر ایشان را ۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى فرزندان گرامی مدتست
که از احوال ظاهر و باطن خود ننوشته اند شاید بواسطه تمادی ایام مفارقت نسیان بحال دور افتادگان
طاری شده باشد ما هم ارحم الراحمین و ارحم کریم اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ تسلی ده غریبان نامراد هست عجب
کار و بار است با این همه ناپروائی شما خاطر همیشه متوجه احوال شما است و خواهان کمال شما دی روز بعد از
نماز بامداد مجلس سلوک داشتیم ظاهر شد که خلعتے که داشتیم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد
که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسے خواهند داد یا نه و آرزوی آن شد که
که اگر آنرا بدهند بفرزندی ارشدی محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند و بخلعت
او التیام پوشانیدند و این خلعت زائله کنایت از معامله قیومیت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلق داشت
و باعث ارتباط باین عرصه مجتمعه او بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسید و مستحق خلع
گردد امید است که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرماید این فقیر همواره متضرع
این مسالت می نماید و اثر اجابت میفهمد و فرزندی را مستحق این دولت می یابد ع با کریمان کارها
دشوار نیست ؛ اگر استعداد هست هم واداد وست تعالی ع نیاورده ام از خانه چیزی نخست تو بودادی
همه چیز من چیز تست ؛ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِعْمَلُوْٓا اٰلَ دَاوٗدَ شُكْرًا وَقَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُوْرُ
میدانید که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی الظاهرة
والباطنة الی ما خلق واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق
انقسیم علوم از اسرار خفیه است هر چند بسر فرد گفته میشود اما اخفای آن لازم است که مردم مفتون نگردند
و دیگران مشکلے که داشتم که آن معامله شاید در عالم مثال بود درین ایام حل شد و خافیه نماند شاید در
روحانیت خواجه معین الدین را هم مدخلے باشد محمد معصوم مشکل را شاید در خاطر داشته باشد والسلام
مکتوب صد و پنجم بشیخ حسن برکے در جواب کتابت او که در بیان احوال خود نوشته بود و احیای
سنت و تهدید از بدعت ۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى صحیفه شریفه اخوی اعزی

شیخ حسن الله امانه رسانید خوشوقت ساخت از علوم و معارف اندراج یافته بود و مطالعه آن فرحت
بر فرحت افزود حمد الله سبحانه که علوم صحیحه اند و معارف صادقه و بر طبق کتاب و سنت اند و بر وفق عقاید
فرقه ناجیه حضرت حق سبحانه استقامت کرامت فرماید و منتهای مقاصد علیه سازد نسخه از رفع بدعتها
نوشته بودند چه نعمتی است که درین طوفان ظلمات بدعت صاحب دولتی توفیق رفع بدعتی از بدعتها یابد و احیای
سنتی از سنتها نماید در احادیث صحاح آمده است که هر که احیای سنتی نماید بعد از آنکه عمل بآن سنت
مرتفع شده باشد آنکس را ثواب صد شهید است ازینجا بزرگی این عمل را دریابند اما اینقدر دقیقه رعایت
کنند که کار با یقاظ فتنه نکشد و یک حسنه باعث ظهور بسیار سیئه نگردد که آخر الزمان است و اوان
ضعف اسلام رساله که فرستاده بود نیز از مطالعه آن فرحتها رو داد الحمد لله سبحانه که در علوم
موافقت باین فقیر بسیار است و در کشف مطابقت افتاده است و نظرهای نیک بلند رفته کتابت
شما را که متضمن جوابها و علوم و استفسارها بود با خوی محمد هاشم کشمی سپرده بودیم که در وقت جواب نوشتن
حاضر سازد اتفاقا گم ساخت بنا بران در تفصیل جواب توقف واقع شد آنچه بخاطر مانده بود از آن نوشته
مجملا آنکه احوال پسندیده است و صحت علوم کائن دیگر و تربیت و تعلیم فرزندان مغفرت پناه مولانا احمد
بلیغ دارند و بآداب ظاهر و باطن هدایت مرعی نمایند و سائر یاران را هم تحریض کنند بلکه جمیع اهل اسلام را
بقدر الامکان بشریعت و التزام سنت نمایند و از اتیان بدعت تهدید و تحذیر کنند والله سبحانه الموفق
بعضی از مکاتیب جلد ثالث را خواجه محمد هاشم نویسانیده بشما فرستاده است منتفع گردند اوقات فقیر مختلف
است در بعضی اوقات رغبت بر تسوید علوم و معارف بی اختیار پیدا میشود و در اوقات دیگر با آنکه امور
غریبه فائض میشود از نوشتن نفرت پیدا میگردد و تا مدتی که بدست قلم گرفتن خوش نمی آید بنا بران
در تفصیل جوابات بهار و شما تاخیر شد فتوری افتاد و نمیتوانم که بتکلف چیزی نوشت باقی احوال مستوجب
حمد است از همراهی عسکر بعنایت الله سبحانه تخلصی میسر شده است حضرت حق سبحانه و تعالی باستقامت
و اراده و جمیع یاران آنجایی را دعوات مخصوصه است والسلام **مکتوب صد و ششم** بحضرات مخدوم زادها
سلمهم الله سبحانه در بیان واقعه که آنسرور را صلی الله علیه وسلم دیده اند و بشارتهای علیا یافته
صحیفه شریفه فرزندان گرامی رسید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت اند معامله که بازکی مرزون

رو می‌داده است می‌نویسم که یک سماع نماید که امشب که شب شنبه بود به مجالس سلطانی رفته بودم بعد
از یک پهر شب برگشته آمده سه سیپاره از حافظ بشنود و زیاده از دو پهر شب گذشته بود که خواب سبک
بعد از حلقه صباح چون بوقت شب داشته بود بخواب رفتم می‌بیند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت مشایخ است که خلفا را می‌نویسند و یکی از یاران جهت
من هدین معامله هست درین اثنای گویا ظاهر گشته است که در بعضا این اجازت نامه بخوبی از فتورات
ولعین هیچ فتور هم در آن وقت معلوم است آن یار که متصدی این خدمت است بار دیگر گویا این اجازت نامه را در
ملازمت آن سرور برده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات و آن سرور رد شده آن اجازت نامه دیگر نوشته اند
یا نویسانیده این تشخیص نشد اما نسبت بآن سرور معلوم است و بعد از نوشتن بمهر خود مزین فرموده اند علیه
وعلی آله الصلوة والسلام مضمون این اجازت نامه آنست که عوض اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت
داده اند و در مقام شفاعت نصیب عنایت نموده و کاغذ هم طولانی است و سطرهای بسیار نوشته اند من از آن یار
می‌پرسم که اجازت نامه اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام و من در آن وقتها هم که من با آن سرور علیه
وعلی آله الصلوة والسلام در یکجا ایم و در رنگ پسر باید ر زندگانی تمام بی حضور آن سرور و اهل بیت آن سرور علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات بر من غریب نیست و آن کاغذ را پیچیده بدست خود نهاده در رنگ فرزندان محرم
داخل حرم شریف الشان گشته ام کلانتر امهات مومنان همراه در حضور آن سرور و بعضی خدمات باهتمام
میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتم چنان و چنان باید کرد درین اثنا افاقت روی داد از خاطر رفت که
وجدان فتور چه بود معاینه میشد بهمان قدر که چشم واشد خصوصیات آن واقعه از خاطر مرفت بخاطر شما یان باید
باشد که در بیناب سخنی بیشتر هم مذکور میکردم که این نسبت علیا عجب است که باندازه خود ظهور میکند بخاطر میگذرد
که ظهور آن ظاهر اذخیره برای آخرت بود و نعم البدل میسر بدازین واقعه تشفی آن ترددات حاصل گشت
قرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات کدام حیرت در چه نورانیت مگر حضرت مهدی باشد علیه الرضوان که
بخلافت ظاهر تائید یافته ترویج آن نماید شکراً للنعمة امروز طعامها ملون فرموده ایم که بروحانیت آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام برند و مجالس شادی سازند و طفلان نیز شاید از آن طعامها تناول نمایند
دیگر در مکتوبی نوشته ام که در بیان واقعه که روی داده بود که یار ثالث را نوکری قبول نکرد و بعد از

ظاهر گشت که بحفظ کرم ازان نیز قبول فرمودند تا قبول ظاهر گشت لله سبحانه الحمد لله والمنة علی ذلک
وعلی جمیع النعماء درین ایام معارف غریبه وعلوم عجیبه ومید مدکو یاآن ورق مرقوم گشته است ومعامله
بر یکدیگر ظاهر شده فرزندان ورمعامله عمر نزدیک تا چه شود ونحن فیما صنع الله تعالی میگویم وصبر مینمایم
رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا والسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

مکتوب صد و هفتم در بیان سبب فتور در نسبت رابطه والتذاذ در طاعات بخواجه محمد اشرف: بعد الحمد
والصلوات وتبلیغ الدعوات سیادت مآب خواجه محمد اشرف صحیفه شریفه اخوی اعزی سید حمد الله سبحانه که بصحت وعافیت
بوده اند رسید بود ند که کرم این چیست که چون در نسبت رابطه فتوری میرود در اتیان سائر طاعات التذاذ نمی ماند
مدانند که همان وجهے که سبب فتور رابطه گشته است مانع التذاذ است گاه هست که بسبب فتور قبض بود وگاه
کدورتے طاری میگردد بواسطه ارتکاب زلات اگرچه اندک بود وجه اول مذموم نیست بلکه از لوازم سلوک طریق
است وعروض وجه دوم را تدارک بتوجه استغفار باید نمود تا بکرم الله سبحانه اثر آن مرتفع گردد وچون تمیز
میان قبض وکدورت دقت مطلب بهر حال توبه واستغفار نافع است حضرت حق سبحانه وتعالی باستقامت
دارد والسلام

مکتوب صد و هشتم بملا طاهر خادم در بیان معاملاتی که با صل الاصل تعلق دارد وآنچه بعضے
منقول است معاملاتیکه با صل الاصل تعلق دارد دو نوع است نوعی است که از انجا بصور مثالی یا بامر
میتوان معلوم کرد واین معامله تا وقتی است که سیر در مقاماتی است که آنها را با عالم مناسبتی ویا مشارکتی
است ولو بالوجه دالاسم وآن تا نهایت سیر مقام رضا است وشخصے را سیر فوق مقام رضا میگردد از انجا
معلوم وی نخواهد بود نه بصور مثالی ونه بامر آخر این زمان آن عارف را بحکم حصول مقامات فوق خواهد بود
چیزی از انها معلوم وی گردد ودر مقامات اهم نبوت ورسالت مثالها نیز مفقود است اکارم که حضرت
حق سبحانه وتعالی فرد افراد از غلاه علم آنها را نصیب گرداند ونهایت این سیر تا مرتبه مخصوص است که بر
آن پوشیده نماند والسلام

مکتوب صد و نهم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه در بیان
ایجاد عالم در مرتبه وهم است اما بواسطه استقرار وتعلق ایجاد بنفس امری گشته است وانیز مرتبه ورای امر
وخارج است در بیان آنکه هم وحدت نفس امری است وهم کثرت وتحقیق آنکه منافی سالک با وجود ثبات
آنچه بعضی مهم است این مکتوب بواسطه حوادث ایام ناتمام ماند: مرتبه وهم عبارت از مرتبه است که در اینجا نمود بی بود

چنانچه صورت زید مثلاً اگر در مرآت متوهم شود آنجا نمودی بوده است چه مرآت اصلاً صورتی که آن نیست و پیش از نمود
وهمی آنجا ثبوتی ندارد و بکشف صحیح و شهود صادق لایح گشته است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال قدرت
خود عالم را در مرتبه خلق فرموده است و بصنع کامل خویش نمود محض را بود بخشیده و در آن مرتبه هرچند نمود وهمی
است اما چون عالم در آن مرتبه مخلوق گشته است نمود با بود آمده است چه ایجاد او تعالی مثبت بود و وجود است
و چون نمود با بود آمد نفس الامری گشت و احکام و آثار صادقه بروی مترتب شد و آن مرتبه وهم هرچند مرتبه علم
و مرتبه خارج است و آن مرتبه پیش از مرتبه علم شباهت و مناسبت بمرتبه خارج دارد و ثبوت او شبیه بثبوت
خارجی است بخلاف ثبوت علمی که آن را وجود ذهنی گویند بر طرف دیگر وجود خارجی است و ظهوری که در مرتبه
وهم است نیز شباهت تام بظهور خارجی دارد بخلاف مرتبه علم که آنجا بطون و کمون است گویا در مرتبه وهم ظلی از مرتبه
خارج انداخته ایجاد عالم در آنجا فرموده است و بظل خود خارجی عالم را در مرتبه ظل خارج موجود ساخته پس ظل نفس
خارج جز بذات احدیت جل سلطانه هیچ چیز موجود نباشد و ظل خارج بوجود ظلی عالم باین تعدد و کثرت
خداوندی جل سلطانه موجود بود در خارج نفس امر وحدت است و در ظل خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر
کثرت است پس هم وحدت نفس امری باشد و هم کثرت و هر کدام را اعتبار علیحده باشد و لا محذور فیه
چنانچه این خارج و وجود عالم را ظلی است سائر صفات آن از حیوة و علم و قدرت و غیرها نیز در رنگ
ظلال صفات واجبی است جل سلطانه بلکه نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نموده می آید نیز ظل نفس امر
مرتبه خارج است ع نیاوردم از خانه چیزی نخست * تو دادی همه چیز من چیز تست * قال الله
تعالی و تقدس اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ سوال تو در رسائل خود نوشته که ظل هرچه دارد
از اصل است و در ظل پیش از امانت وار اصل چیزی پیدا نیست اگر سالک مستعد بحکم ظلیت هرچه دارد از خیر
و کمال که وجود و کمالات توابع وجود بود با اصل خود دید و خود را از جمیع کمالات خالی یابد ناچار بفنا و نیستی
متحقق گردد و نامی و نشانی از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات با اصل دادن بچه معنی است
و با وجود ثبوت و استقرار سالک فنا و نیستی بکدام اعتبار است جواب این فقیر در رنگ آنست که شخصی جامه
عاریت پوشیده باشد و داند که این جامه از وی نیست از دیگری است که بعاریت پوشیده است و چون
این دید غالب آید و استیلای تمام پیدا کند تواند که با وجود تلبس جامه این جامه را درست بصاحب جامه دهد

و خود را برهنه و عریان یابد بحدیکه از همنشینان از برهنگی خود انفعال بخشد و خود را از حیا در زاویه گیرد و چون وجود
سالک در مرتبهٔ توهم و تخیل مخلوق گشته است فنای تخیلی نیز او را کافی است چه استیلای این تخیل ورا بیقین قلبی
میرساند و ذوقی و وجدانی میگرداند و آنچه مقصود از فنا و نیستی است بوجودی آن نیز مقصود از فنا زوال گرفتاری
ظل است بحصول گرفتاری باصل و چون رجوع ظل باصل یقینی گشت و وجدانی و ذوقی شد ناچار گرفتاری
بظل زایل گشت و گرفتاری باصل بجای آن نشست و اگر این تخیل بحصول نمی پیوست دولت زوال گرفتاری
ظل میسر نمیگشت بلکه مدار سلوک این راه بر توهم و تخیل است احوال و مواجید که معانی خزینهٔ این راه است بتوهم
میگردد و تجلیات و تلوینات بیانکان در مرآت خیال شهودی میشود فلولا الوهم لقصر الفهم ولولا
الخیال لستر الحال درین راه هیچ چیز نافعتر از وهم و خیال یافته نشد و اکثر ادراک و انکشاف شان مطابق
واقع برآمد وهم است که پنجاه هزار ساله راه را که در میان عبد و رب اکرم خداوندی است در اندک مدت قطع مینماید و بدرجات
وصول میرساند و خیال است که دقایق و اسرار غیب الغیب در مرآت خود منکشف میسازد و سالک مستعد را
مطلع میگرداند از شرافت وهم است که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را آن مرتبهٔ اختیار فرموده است و از آن محل
ظهور کمالات خود ساخته و از بزرگی خیال است که حضرت واجب الوجود آن را نمونهٔ عالم مثال گردانیده است
که اوسع جمیع عوالم است حتی که مرتبهٔ وجوب جل شانه نیز صورتی در آن عالم گفته اند و حکم کرده که حق جل سبحانه
را مثال هست وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى صور احکام وجوبیه است که عارف آن را در مرآت خیال خود حاصل
و بذوق دریافت نما ترقی میفرماید سوال از تحقیق سابق واضح گشت که فنا و نیستی باعتبار تخیل است اگر
بیقین قلبی رساند و وجدانی و ذوقی سازد و احکام صادقه بروی مترتب شود نه باعتبار تحقق و خود تو در بعض رسائل
نوشته که این فنا باعتبار وجود است نه زوال عین و اثر است حقیقت این معامله چیست جواب چون رجوع
ظل باصل بیقین پیوست و وجدانی و ذوقی گشت ناچار حکم بزوال وجود نیز کرده آید و ارتفاع عین و اثر
گفته شد سوال این حکم بفنای وجودی با وجود ثبوت و استقرار فانی صادق است یا کاذب **مکتوب صد و دهم**
نیز بحضرت مخدوم زاده محمد معصوم سلمه الله تعالی در بیان آنکه معامله عارف بجایی میرسد که صورت علمیهٔ وی
حصول نمیگیرد از زمان هر ذره از ذرات او انشاء الهی است مطلوب و بیان آنکه حب معارف منجر بحب او است
سبحانه و بغض او بغض او تعالی و همچنین تعظیم و اهانت او و آل و اصحاب آن سرور را بآن سرور نیز همین نسبت است

علیه و علیهم الصلوات والسلام این معارف نقل معنے یافته چون عارف مقامات ظل را طی کرده معامله را باصل رساند این زمان علم وی که باشیا تعلق خواهد کرد از قید ظلیت مبرا خواهد بود یعنی اشیا را معلوم وی بوند بوجهی هیچ از انحاء وی حصول نکنند زیرا که هرچه شی دروی حاصل خواهد شد ظل و صورت آن شی خواهد بود نه عین الشی کما قیل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشیء فی العقل اذ لاشک ان الصورة الحاصلة من الشیء فی العقل شبح ومثال لذلک الشیء لا عینه کما یشهد به الکشف الصریح والالهام الصحیح این زمان عارف عالم را با حق سبحانه هیچ نسبتی سوای نسبت صانعیة ومصنوعیة ثابت نخواهد کرد و از ظلیت و علیت و مرآتیت تحاشی خواهد نمود و این معامله مربوط بکمالات ذاتیه است چه ذات را سبحانه از عالم غنای ذاتی است ان الله لغنی عن العالمین بخلاف مراتب بعضی اسماء و صفات که آنجا این نسب متصور است تا از آن مقامات نگذرد و باصل الاصل نرسد ازین نسبت بی نصیب است درین مقام عارف هر ذره از ذرات عالم را گرد و بجناب قدس خداوندی جل شانه بخلاف در علم حصولی که درانصورت عالم هر شی را بجانب خود کشد و خود مرآت جمیع اشیا گردد و کذلک همچنین در صورت ظلیت و مرآتیت هر شی صاحب العالم را بسوی خود کشد و نظر بصیرت او را بیرون خود نگذارد و چون بفضل الله سبحانه از قید حصول ظلیت وارهد هر ذره از ذرات موجودات چه عرض و چه جوهر چه آفاق و چه انفس او را دروازه غیب الغیب گردد و باید دانست که چنانچه سالک الشخص مرآت جمیع اشیا بود و هرچه میکرد برای خود میکرد و هرچه از وی صدور مییافت ناچار راجع بهمان شخص میگشت خواه نیت میکرد یا نه بحال چون مرآت خود را از آئینه داری باز گردانیده و از تقید ظل باز مانده و تسلی نادانی گشته که هرچه دروی افتد نمانده و بیرون خود اندازد لاجرم هرچه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه برای حق خواهد کرد نیت کند یا نه نیت در محل است نه در متیقن این زمان حب این عارف بجناب او تعالی گشته و بغض او بغض او سبحانه و همچنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و اهانت و سوء ادب وی منجر به اهانت و سوء ادب او تعالی همین نسبت بوده صحابه آن سرور را بالنسبة علیه و علیهم الصلوات والتحیات علی تفاوت درجاتهم که حب بعض ایشان منجر بحب بعض آن سرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام کما قال علیه السلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم نیز همین نسبت است اهل بیت آن سرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام اما ظهور این نسبت در حضرت مرتضی و فاطمة الزهراء و حسنین رضی الله تعالی عنهم

اتم است و در بقیه ائمه اثنی عشر نیز سرایت آن شهود میگردد و در ماورای شما این نسبت محسوس نمیشود
والسلام **مکتوب صد و یازدهم** بشیخ نور محمد تهاری در بعضی از اسرار غریبه مقام قاب قوسین او ادنی
و سر آنکه عارف کامل شمال خود را در نمی یابد این معارف نیز منقول بمعنی است ۰ در معامله قاب قوسین
در ظاهر رنگی از مظهر هویداست که ذات و عین و اثر از سالکان بحصول پیوسته بخلاف معامله او ادنی
که آنجا هیچ حکمی و اثری از مظهر نماند پس مرتبه ثانیه ناچار مظهر امری باشد مستفاد از مرتبه وجوب و آن
خلعتی است خاص که عارف بعد از تمامی معامله از مرتبه اصل عنایت فرموده اند و تعبیر از آن بافاضه صورت
نیز توان کرد این سریست بس غامض شاید تفصیل آن در موضع دیگر انشاء الله سبحانه ثبت یابد پس مظهر
درین معامله امری بود که بوی از عدم را آنجا راه نباشد و شائبه امکان را آنجا بار نبود پس اگر انفعالی
در آن مرتبه اثبات نمایم از خود بخود بود نه از غیر که نشانی از غیر نمانده ولو جهه من وجه قمر
لعینه من علیه تحمل هر چند انفعالیکه در مرتبه قاب قوسین اثبات نموده آید نیز حق است و ظهوری
که در آن مرتبه بود ظهور اصل اما بی شائبه ظلیت نیست و شایان آن مرتبه علیا نه انفعالی که شایان آن مرتبه سفلی
باشد آنست که بوی از ظلیت بدو راه نیافته باشد و غیری را هیچ وجه در میان مدخلی نبود زیراکه غیر
از لوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون قدمی ندارد اگر انفعالات مراتب ظلال خیال بود گنجایش دارد
باید دانست که درین معامله او ادنی که شمه ذکر یافت عارف کامل شمال خود را نمی یابد سرش آنست که شمال
او حکم یمین گرفته زیراکه شمال از مقتضیات عدم بوده فلما زالت احکام العدم فما بقی الا الوجود
الصرف و لیس ثمه شمال بل کلتا یدیه سبحانه یمین فافهم و لا تقع فی الزندقة و چون این اسرار غامض
و معارف غریبه امدبا فتی نسبت قال الله سبحانه ثم دنی فتدلی بدانکه تحقیق این دنو بعد از تحقیق
با سرار او ادنی است که بالا ذکر یافته زیراکه تا حکمی و اثری از عارف باقی است و از لوث عدم سر انگشت
او را لیاقت این دنو نیست بعد از تحقیق این دنو تدلی است که رو بنزول دارد و چون تدلی متحقق گردد
و عارف بخلق آید این زمان صحبت قوسین ظاهر گردد هر چند از قوس امکان اثری حکمی نمانده است
لیکن چون تدلی شرف مساز ساخته قوسین در یوقت متوهم میگردد و لهذا در عقب او تعالی فکان قاب
قوسین اعتبار نموده که انوقت صورت قوسین ثابت است حقیقت آن او ادنی بل ادنی اذ ما

من القوس الثانی هناك اثر ولا حکم فلا قوسین ههنا حقیقة وهذه المعارف من اسرار
الله سبحانه یظهرها علی اخص الخواص من عباده والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والبرکات العلی **مکتوب دوازدهم**
بشریعت پناهی قاضی اسلم در بیان آنکه صفات حقیقیه او تعالی نه عین اند و نه غیر ذات سبحانه الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم در صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود
تعالی چه بلا زیبا گفته اند که لا هو ولا غیره این معرفت ورای طور عقل است لیکن که بنور فراست و برکت متابعت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دریافته اند عقلا ازین عبارت ارتفاع نقیضین فهمند ندانسته اند که در حصول
تناقض اتحاد مکان و اتحاد زمان شرط است و چون در حضرت جل سلطانه مکان و زمان گنجایش ندارد
تناقض چگونه متصور گردد و آنچه علما در دفع تناقض در لفظ غیر تصرف کرده اند و از غیر معنی خاص خواسته هیچ
در کار نیست بلکه نظر کشفی منع این تخصیص می نماید و نفی غیریت بهر معنی که باشد اثبات می کند پیدا کیم صفات
واجبی جل شانه چنانچه عین ذات اقدس او تعالی نمی نماید که از اند غیر ذات او سبحانه هم نیستند اگرچه بدا اند تعالی
وتقدست و نسبت اثنینیت پیدا کرده اینجا آن قضیه مقرره ارباب معقول که الاثنان متغایران تخلف کرده
است
و نقض اصول شان نموده و آنکه گفته شد که ورای طور عقل است بآن معنی است که عقل بآن معتقد
نمیگردد و از ادراک آن قاصر است و آنکه عقل بر خلاف آن حکم می کند چگونه بر خلاف آن حکم نماید که از تصور آن
نکرده است بلکه از حیطه ادراک وی بیرون است حکم باثبات و نفی آن چه صورت بندد ربنا آتنا من
لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا **مکتوب سیزدهم** بملا سلطان سرهندی در بیان آنکه
صفات او تعالی بحیات و علم و سائر کمالات متصف اند و در تحقیق معنی قیام صفات بذات جل سلطانه صفات
واجب الوجود جل سلطانه که قیام بذات او دارند تعالی و تقدس مثل الحیوة والقدرة والعلم
وغیرها از کمال تقدس و تنزه هیچ نسبتی بصفات ممکن ندارند که صفات ممکن اعراض اند که قیام بجواهر
دارند و صفات واجبی جل سلطانه مقوم جواهر اند که قیام جواهر بآنهاست و ایضا صفات ممکن حکم میت
دارند و جماد محض اند و از حیوة و علم و غیرها بی نصیب اند نصیب نیست که ممکن بتوسط شان حی و عالم و قادر
دانا انها نیز نصیبها و عالم نیستند بخلاف صفات مقدسه واجب الوجود تعالی و تقدس که در نظر کشفی این حقیر

اینجا نیز در رنگ صوفی خود بتجلی عالم اند و تفصیل کمالات منه در خود دانا و مشغوف لیکن علم شان از قبیل علم حصولی
مفهوم میگردد نه از عالم علم حضوری و همچنین هر صفتی و شانی که در مرتبه وجوب تعالی و تقدس اثبات نموده می آید نسبت ثبوت
حیات و علم مکشوف میگردند و نور صرف بنظر می درآید گویا آن نور همگی حیوة است و همگی علم و انکشاف و این صفت
کمال در انجا بین و هویدا است بخلاف صفات دیگر از قدرت و ارادت و غیرهما که باین وضوح انجا مکشوف نمی گردد
بلکه آنچه نگاه است در انموطن انکشاف کمالات است که بصفت علم تعلق دارد و چون علم تابع حیوة است از صفت حیوة
هم چاره نبود و قدرت و ارادت بقدر مراد مربوط است و از سمع و بصر بعلم اکتفا توان نمود و مقصود از کلام ایجاد است
و تکوین از برای مکونات است معه ذلک هر صفت چون جامع است ناچار این صفات کمال فی حد کائن است اظهارات
۲ اولم تظهر گفته نشود که ازین بیان لازم آمد قیام معنی بمعنی چه صفات هرگاه حی و عالم باشند از قیام حیات
و علم بانها چاره نبود گوییم که هر دو قایم بذات واجب الوجود تعالی یکی باصالت و دیگری بتبعیت چنانچه علما در بقای
اعراض گفته اند که عرض و بقای عرض هر دو قایم بمحل عرض اند و تحقیق این بحث آنست که صفات واجبی جل سلطانه
بذات اقدس او تعالی نه در رنگ قیام عرض است بجوهر کلا بلکه شبیه قیام مصنوع است بصانع و صانع قیوم مصنوع است
هر چند انجا اتصاف است و اینجا اتصاف لا بلکه انقیام در رنگ قیام شی است بذات خود اینقدر فرق است
که انجا زیادتی ثابت است و اینجا زیادتی مفقود است اما آن زیادتی بحد غیریت نرسانیده است ولا غیر فرموده اند
پس در هر دو جا تغایر اعتباری ثابت شده و قیام متحقق گشت و حصول اتصاف اینجا اتصاف انسان است به انسانیت و اتصاف
جوهر است بجوهریت بلکه گوییم در انموطن که ذات اقدس صفات حقیقیه مقرر اند که بحضرت ذات قایم اند هیچ ملاحظه
صفت و اتصاف انجا کائن نیست نه در حضرت ذات ملاحظه موصوفیت است و نه در صفات مقدسه ملحوظ صفاتی
است هرگاه وجود و وجوب هم در دار ان حضرت گنجائش نبود صفت و اتصاف را چه مجال باشد که فرع وجود اند
در انموطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجائش نیست و آنهم بیچون اگر حیوة است نور است و اگر علم است نور
علی هذا القیاس و این نور اقدس بیچون را اگر ظهوری در مرتبه ثانی بی تغیر و انتقال اثبات نموده آید آن آینه
قابل مظهریت آن از غیر از وجود چیزی دیگر نخواهد بود لهذا التعین نزد این حقیر تعین وجود آمده است و سایر
تعینات تابع اند مر این تعین اول را هر چند اطلاق لفظ تعین اینجا بمقتضای علوم این فقیر گنجائش ندارد
ما چون در قوم این لفظ متعارف گشته است ما هم در اطلاق آن مساهله مینماییم ربنا اتمم لنا نورنا

واغفر لنا انک علی کل شیءٍ قدیر

مکتوب صد و چهاردهم

در تحقیق صفات واجبی تعالی و کیفیت تعلق علم او تعالی بکمالات خویش و در بیان آنکه معنی را از قیام بعین چاره نبود و اما اثبات محل امر آخر در کار نیست و بیان تعین وجودی و مبادی تعینات انبیاء متبوعین و انبیای تابعین و ملائکه کرام علی الانبیاء وعلیهم الصلوة والسلام و مبادی تعینات اولیاء و عوام مؤمنین و کفار و موجودات نشاه اخروی

صفات حقیقیه که در مرتبه حضرت ذات او تعالی اثبات نموده ایم هیچ تعینی از این اثبات در آنحضرت جل سلطانه تنزلی پیدا نمیگردد و در مرتبه دیگر ورای مرتبه اولی ثابت نمیشود و بوجهی از وجوه انفکاک شان صورت نمی بندد و تا مرتبه ثانی متحقق نشود و انفکاک بوجهی از وجوه حاصل نگردد تعین تنزل صورت نه بندد حضرت ذات تعالی و صفات حقیقیه او سبحانه گویا در یک مرتبه کائن اند و با وجود زیادتی گویا عین ذات اند تعالی و تقدس و هرچند این صفات مقدسه تفصیل کمالات مندرجه حضرت ذات اند سبحانه اما حکم شان از حکم سایر اجمال و تفصیل علاحده است چه اجمال در مرتبه است و تفصیل در مرتبه دیگر و آنمرتبه کائن نیست بلکه مرتبه تفصیل عین مرتبه اجمال است و در آنحضرت جل سلطانه این معنی مفقود است و تفصیل در عین مرتبه اجمال است و این معرفت ورای طور عقل است که نظر کشفی بآن مهتدی گشته است و علم واجبی جل سلطانه در آنمرتبه که بآن صفات متعلق گشته است در رنگ علم بذات خود و علم بکمالات مندرجه ذاتیه خود علم حضوری است و اینها با وجود زیادتی گویا عین عالم اند و حضور شان در رنگ حضور نفس عالم است از کمال قرب شان بحضرت ذات تعالی که جمع غفیر از صوفیه صفات را عین ذات گفته اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند و منع اثبات لاغیره فرموده و کمال آنست که باوجود تصدیق لا هو اثبات لاغیره نموده آید باوجود زیادتی سلب غیریت کرده شود و این کمال موافق مذاق علوم انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات و مطابق آرای صائبه فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت شکر الله سعیهم باید دانست که انکشاف واجبی تعالی در آن مرتبه که بحضرت ذات تعالی و صفات مقدسه او سبحانه تعلق دارد از قبیل علم حضوری است چه صفات مقدسه را نیز حکم حضرت ذات است تعالی و تقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری است زیرا که علم حضوری عبارت از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها علم حضوری نباشد اما چون صفات از انها منتزع نمیگردد و حضور نفس شان کائن است از قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم

تعلق دارد از قبیل علم حصولی است و آنچه گفتیم که از قبیل علم حضوری است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت
حاصله است از معلوم در عالم و نزد این فقیر محقق و مکشوف گشته است که صورت هیچ معلومی در علم واجب جل سلطانه
منتقش نیست و علم او تعالی محل هیچ صورت معلومه نه تکییف حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او را تعلقی
است بمعلوم و انکشافیست بآن بی آنکه صورتی از معلوم در علم ثابت شود و خانه علم از جمیع نقوش و صور
علمیه خالی و مصفا است مَعَ ذٰلِكَ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ
اینقدر مکشوف میگردد که چون علم او تعالی بمعلومی تعلق میگیرد ازین تعلق صورتی از معلوم منتزع میگردد
و قیامی بآن علم پیدا میکند بی آنکه حلولی و حصولی در علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع
میگردد و قیامی بعلم بلکه بعالم پیدا میکند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق
بکمالات مندرجه ذاتیه او تعالی پیدا کند ناچار از آن کمالات باین تعلق صورتهائی علمیه منتزع خواهد شد و قیامی
بعلم پیدا خواهد کرد اگرچه حلولی و حصولی از آنها در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه را قیامی بصفت
علم پیدا کردی معلوم نشد که محل ثبوت این صور کدام است معنی را چنانچه از قیام بعین چاره نیست
از محلیه عین نیز او را چاره نبود جواب معنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را هیچ در کار
نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام اوست بآن امر که بر قیام هرگاه در جواهر مجرده
ممکن که کالظلال اند مر آن صور علمیه را و آن صور مبادی تعینات این جواهر اند گفته باشند که اینها را هیچ
محلی و مکانی ثابت نیست بلکه هیچ در کار نیست اگر حصول این جواهر مجرده را محل نباشد چه گنجایش
تعجب است این صور علمیه را در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام بغیر دارند و بر قیاس اعراض اثبات
محلشان در نمائی که این صور علمیه اصول بلکه مبادی تعینات جواهر اند که قیام اعراض بآنهاست به اعراض
چه رسد بلکه در اعراض هم گوییم که مقصود از اثبات محل از برای آنها اثبات قیام آنهاست به محل
نه آنکه محل باستقلال مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبه وجوب کائن اند که محل و مکان را آنجا گنجایش
نیست و غیر از قیام آنجا متصور نه صفات حقیقیه واجب الوجود تعالی که بحضرت ذات اقدس قیام دارند هیچ حالیت
و محلیت آنجا کائن نیست و ثبوت ذهنی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان تقسیم یافته است زیرا که
در آنحضرت نه خارج را گنجایش است و نه علم را هرگاه وجود را در آنحضرت جل سلطانه بار نباشد وجود

ذهنی وخارجی راکه اقسام اوییند انجا چه مجال بود وظرفیت علم وخارج انجا مر وجود راچه گنجایش باشد پس
این صور علمیه ثابت باشند وقایم بصفت علم بوند وهیچ ثبوت علمی وخارجی دینجا تحقق نشود بلکه وجود
علمی وخارجی عارشان بود که از صفات امکان ومسمات حدوث است فان کل ممکن حادث عندهم
ودر مرتبه وجوب حدوث چند وجود ثابت گشته است اما ظرفیت خارج وعلم مرانوجود را پیدا نشده که
ظرفیت ومظروفیت رانجا مجال نیست نیک استماع نمای صورت معلوم عبارت از نفس علمیت حصول
آن صور حلول او در علم هیچ معنی باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صور علمیه عبارت از اعیان ثابته اند
وحقایق ممکنات نذ ثبوت شان درخانه علم است ولیس در خارج علم بوی از وجود باینها نرسیده است
لیکن عکوس آن صور علمیه چون در مرآت ظاهر وجود که جز او در خارج موجودی نیست افتاده است متوهم
میگردد که آن صور در خارج موجود ندو در رنگ صورتی که چون در مرآت منعکس میگردد متوهم میشود که آن
صورت در مرآت است خیالیت شعری مراد هولا الاکابر از وما معنی حصول الصور فی العلم وما الصور فی انما هو
الا نفس العلم وفی الغایت علمه تعالی ازلی قدیم بسیط وحدانی تعلق بمعلومات متکثره حصلت من تعلقه
صور متعددة متمیزة لتلک المعلومات من غیر ان یثبت حصولها و حلولها
فی ذلک العلم الازلی کیف تحل الصور المتعددة فیه وهو یستلزم التبعض والانقسام للمحل وفرض
شیء فیه غیر شیء وهو یوجب الترکیب المنافی للقدم والان یجب تعالی ملیست ارباب معقول صورت حاصله
معلوم را در ذهن اثبات کرده اند وحلول آن را در ذهن دانسته ند در علم چه الصورت نزد شان عین علم است
نه حال در علم ومتبادر از عبارت صوفیه متاخرین حصول آن صورت در علم که از باطن وجود گذشته اند
سبحانه اعلم باید دانست که این صور علمیه که از تعلق صفت بکمالات مندرجه ذاتیه او تعالی ثابت گشته اند
بنظر کشفی لایح میگردد که ایشان را حیوة وعلم ثابت است وانکشافی که مناسب علم حضوری بود ایشان را نسبت
بکمالاتی که در انها مندرج است کائن چنانچه تحقیق این بحث در مکتوبی بتفصیل بیان نموده است اگر از
غرابت این معرفت خفای بماند واحتیاجی افتد بانجا رجوع باید کرد وچون از بیان سابق وضوح گشت
که ذات اقدس او تعالی وصفات مقدسه او سبحانه در یکمرتبه کائن اند واز شیوهت زیادتی صفات
هیچ تعینی وتنزلی در آنحضرت جل سلطانه پیدا نشده است بدانکه این مرتبه مقدسه که حضرت ذات است با صفات

تعالی در مرتبه ثانیه ظهور یست اول بشائبه تغیر و تبدیل که آن نزد این حقیر از روی کشف و شهود آئینه حضرت
وجود است که خیر محض و کمال صرف است و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت و غیر وجود را
این دولت میسر نشده است لهذا اگر علمی بان مرتبه مقدسه متعلق شود و انتزاع کمالات او نماید چنانکه
گذشت آئینه اول چیزیکه از آنحضرت جل شانه منتزع گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات دیگر توابع
او خواهند بود ازینجا است که جمعی غفیر از صوفیه و غیرهم وجود را عین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین
وجود را لاتعین انگاشته و ثبوت این تعین اسبق ماورای علم و خارج است چنانچه تحقیق اینمعنی در مواضع
کثیره بیان یافته است و این حضرت وجود بطریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتیه است
اجمالا و آن مرتبه جامعه اجمالیه را تفصیل است که توان گفت که تعین ثانی است اول چیزیکه در مرتبه
تفصیل شهود پیدا گردد صفة الحیوة است که امام جمیع صفات است و این صفت حیوة گویا ظل صفت
حیوة است که ورای مرتبه حضرت ذات است تعالی آئینه لا غیره در حق او ثابت نبود و داد بداغ غیریت
متسم باشد و بعد از صفت الحیوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه در صفت الحیوة گذشت کائن است
و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدرة و الارادة و غیرهما با وجود استقلال گویا اجزای
او نیز زیراکه این صفت را بحضرت ذات تعالی و تقدس نوعی از اتحاد است و غیر او را نیست چه در صورت
علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم است و قدرت هرگز بقادر و مقدور متحد نگشته است و در ارادت و تخصیص
احد المقدورین است نیز این اتحاد کائن نیست علی هذا القیاس و نزد این حقیر مبدأ التعین حضرت خلیل
علی نبینا و علیه الصلوات و التسلیم بالاصالت تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین که اشرف
اجزای اوست بالاصالت مبدأ التعین حضرت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه در مکتوبی
تحقیق این مبحث بتفصیل ذکر یافته است و چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
ولایت اهل قبله است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام آئینه مبدأ تعین حضرت اهل قبله نیز همین تعین
وجودی باشد علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و مبدأ التعین هر پیغمبری در رسول بالاصالت حصه است از حصص
این تعین اول وجودی از امتان نیز اگر کسی را ببرکت متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
ازین تعین وجودی نصیبی باشد و حصه یا نقطه از حصص نقطه آن تعین مبدأ التعین آنکس بود و مجوز است بلکه

واقع تا درین تعین مبدأ التعین پیدا نشود و حصول بحضرت ذات تعالی بالاصالت گنجایش ندارد و ملائکه علیهم السلام
که مقربان حضرت اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز مبادی تعینات در همین تعین وجودی است
و وصول بحضرت ذات تعالی مربوط بآنست باید دانست که این صفت العلم که در مرتبهٔ تفصیل التعین وجودی
گشته است هر چند حصه است از حصص آن تعین وجودی اما چون جامعیت دارد گویا در رنگ
جامع جمیع حصص آن تعین است آنرا هم اجمال است و هم تفصیل اجمال حکم مرکز دائره دارد و تفصیل حکم
محیط پس مرکز این تعین علمی که اجمال است کانه ظل مرکز آن تعین اول وجودی است و این اجمال را
جمعی تعین کرده اند که مبدأ التعین حضرت خاتم الرسل علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات اجمال حضرت
علم است لا بلکه این اجمال ظل مبدأ تعین او ست علیه و علی آله الصلوة والسلام که مرکز تعین اول
وجودیست کما مر و نیز این اجمال علم را تعین اول گفته اند و مرتبه فوق را لا تعین دانسته و عین حضرت
وجود انگاشته بلکه عین وجود است اما تعین منسوب اچنانکه گذشت پوشیده نماند که تعین اول
هر چند حصص مندرجهٔ آن مبادی تعینات انبیاء کرام و ملائکه علیین عظام است علیهم الصلوات والتسلیمات
اما در مرتبه چون اجمال کائن است مبادی هر کدام علیحده بتفصیل معلوم نمیگردد و مسمی باسمی نمیشود
و چون تفصیل یافت مبادی هر کدام متمیز گشت و نام علیحده یافت مثلا یک حصه آن تعین اول وجودی
اسم الحیوة است و حصه دیگر اسم العلم است علی هذا القیاس و مشهود میگردد که اسم الحیوة باعتبار حصه تعینی
که دارد مبدأ التعین ملائکه علیین عظام است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز حضرت روح الله
را که مناسبت بملاء اعلی دارد انتقام نصیب است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و حضرت مهدی
علیه الرضوان چون مناسبت خاص بحضرت روح الله دارد از ین مقام امیدوار است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام باید دانست که هر کدام از صفات ثمانیه که در مرتبه تعین ثانی تفصیل یافته است مبدأ تعین است
هر یک پیغمبر بزرگ مقتدا را چنانچه علم مثلا مبدأ التعین حضرت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
و قدرت مبدأ التعین حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و تکوین مبدأ التعین حضرت آدم
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و جزئیات این اسماء کلیه مقدسه مبادی تعینات سائر انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات هر گروهی از ین بزرگواران که مناسبت باسمی خاص دارند و بنبی خاص مقتدای ایشان را

مناسبت است جزئیات آن اسم مبادی تعینات شان است و اولیائی که برقدم پیغامبری از پیغامبران
مقتدا کائن اند علیهم الصلوات والتسلیمات مبادی تعینات شان جزئیات اند مر جزئیات آن اسم را
که مبدأ التعین آن پیغامبر است علیه الصلوة والسلام وهمچنین تعینات سائر مومنان جزئیات اند مر
جزئیات آن اسم را که مبدأ تعین پیغمبری است که اینها برقدم اویند علیه الصلوة والسلام و مبادی تعینات
کفار با اسم المضل تعلق دارند و ازین مبادی مذکوره علاحده اند و چون مبادی تعینات ممکنات معلوم گشت
بدانکه تمامی دائره وجوب منتهای این تعینات است از گذشت آن شروع در دائره ممکنات است
و حضرت حق سبحانه وتعالی خواسته است که از کمال کرم و احسان خود فیوض انعامات خود را بدیگران عطا
فرماید و گنج بخششے نماید خلق را آفرید و از کمالات وجود و توابع وجود خود به ایشان بخشید بے آنکه از اینجا چیزی
جدا شود و آنجا ملحق گردد که آن از سمات نقص است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مقصود از خلق
افاضه انعام و احسان است بایشان نه تکمیل و تتمیم کمالات اسماء و صفات بتوسل شان جل شانه و کمالات و صفات
نه حد ذاتها کامل اند هیچ احتیاجی بظهور و مظهر ندارند در حضرت جل شانه همه کمال بالفعل حاصل است
بالقوه نیست که حصول آن منوط بامری بود اگر شهود و مشاهده است در حضرت جل شانه از خود بخود است
و اگر علم و معلوم است همه خود عالم و خود معلوم است همچنین در خود متکلم است و خود سامع جمیع کمالات
اینجا مفصل و متمیز اند لیکن بعنوان بیچونی که چون را به بیچون راه نیست خلق چه باشد که مرات کمالات
او سبحانه گردد و مرکه لم آئینه در آید او و عالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید و آن حضرت جل شانه
در عین اجمال تفصیل است و در عین ضیق وسعت و چون تفصیل و وسعت اینجا بیچونے است متوهم میگردد
که اجمال تفصیل در کار است که بخلق عالم مربوط است و تکمیل آن اجمال باین تفصیل است و حق آنست
که اینجا هم اجمال است و هم تفصیل تمام وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ باید دانست که خلق اینعالم در مرتبه وهم شده
است کانها هیچ جمعیتی و مدافعتی با مرتبه مقدسه نیست و جعل الموجودین هر چند مقتضے تحدید وجود
آخر است اما القاعده اینجا مفقود است که وجود عالم هیچ تحدیدے و نهایتی بآن وجود اقدس جل سلطانه نکرده
است و هیچ نسبتے وجهتے اثبات نموده صورتیکه در مرات متوهم میگردد و ثبوتها وود مرتبه کائن است
و این ثبوت اینهم مزاحمتے و ملاصقے به ثبوت او ندارد که اصل آن صورت است حاصل نیست ثبوتش بنیست

هیچ تحدیدی و تناهیی در ثبوت اصل خود پیدا نکرده و هیچ نسبتی و جهتی حاصل ننموده وجود عالم و رنگ
وجود آن صورتست که در مرتبهٔ وهم کائن است که هیچ مزاحمت باصل ندارد که در خارج موجود است و از مرتبهٔ
ثبوت وهمی صورت هیچ تحدیدی و تناهیی و جهتی در آن ثبوت خارجی که اصل صورتست پیدا نشده ولله
المثل الاعلی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهوم گشت که گفته اند عالم در مرتبهٔ وهم ثابت است یعنی عالم
در مرتبهٔ خلق یافته است که آن مرتبه شبیه بمرتبهٔ وهم است که مر صورت منعکسه مراتبه را ثابت است نسبت باصل
خود که در خارج موجود است بلکه توان گفت که اطلاق وجود خارجی نیز در آن مرتبهٔ مقدسه از قبیل تشبیه و تنظیر بود
کو خارج را انجا گنجایش نیست هرگاه وجود از مرتبهٔ اقدس کوتهی نماید خارج چه بود که فرع وجود است
و قسم اوست خاتمهٔ حسنه اینهمه مبادی و تعینات که مذکور شد از تعین وجودی جملی بود و یا تفصیلی نسبت
بموجودات ممکنهٔ این نشاءهٔ دنیویه است و وجود و تشخص موجودات این نشاءه مربوط بآن مبادی عالیه
است اما موجودات ممکنهٔ این نشاءه دنیویه است و وجود و تشخص موجودات این نشاءه مربوط بآن
مبادی عالیه است اما موجودات آخرویه بشهود دیگر درد که منوط بآن مبادی مذکوره نیست بلکه مبادی و تعینات
شان امور دیگر است و آن امور نزد این فقیر کمالات ذاتیه اند که گردی از ظلیت بدامان پاک شان
نرسیده ماند را جه مراتب اقدس وا رند بلکه در آن مرتبهٔ مقدسه منفصل و متمیز اند تفصیل و تمیز بیچونی آن کمالات
منفصلهٔ ذاتیهٔ مقدسه هر کدام مبدا تعین موجودیست از موجودات آن نشاءهٔ اخرویه وجود آنها هست
کو تا ماسای نیست آن تعینات وجودی جملی و تفصیلی که بنشاءهٔ دنیویه تعلق وارد و موجودات آن
نشاءه کانه مواجه اند مر آن مرتبهٔ مقدسه را بعکس موجودات این نشاءه که از مواجهه قلیل النصیب اند موجودات
آن نشاءه و ائمه را چه بیان نماید که از آن مرتبهٔ مقدسه چه قسم نصیبها و حظها دارند هنیئا لارباب النعیم نعیمها
و من بعد هذا ما یدق فی صفائه وما اکثر الخطی لدیه واحمل ربنا لا تؤاخذنا ان
نسینا او اخطانا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و یازدهم
بمرزبان سپاه میرزا حسام الدین احمد در جواب استفسار الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
احوال و اوضاع فقرا بر این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و
عافیتکم صحیفهٔ شریفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت

اظهار اشتیاق فرموده بودند و در یکے از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد مخدوما مکرما فقیر
متعلقان منظر نمے در آید بلکه نزدیک است که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بروند بنظر مستحسن مے آید
و امید است که بسلامت برسند والامر الی الله سبحانه دیگر از باره سیاوت مانعی نوشته بودند که
اطبا بضرر آن حاکم اند مخدوما شفقت آثارا در نظر فقیر هر چند بامعان نموده آید هیچ ضررے در آن باره
نمی نماید غیر از آنکه یک ظلمتی آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این ضرر است تا مرجعش چه باشد بالجمله ضرر
اطبا مفقود است و ظلمتے که هست از راه دیگر است والامر الی الله سبحانه دیگر فرزندی محمد سعید
ضعف بسیار کشید لله سبحانه الحمد والمنة که رو بصحت دارد و بعافیت آمده دعا مسئول است ؛
قرة العین خواجه جمال الدین حسین با اخوان و اخوات از نکبات آخر الزمان محفوظ باشند حضرت
مخدوم زادهای کرام بجمعیت صوری و معنوی متحلے باشند **مکتوب صد و شانزدهم** بخواجه ابو المکارم
در ترغیب بخدمتگاری خلق الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده اعتدال و مرکز عدالت باستقامت کرامت
فرماید چه دولتی است که حضرت واهب العطیات جل سلطانه بنده را مخصوص ببعضی از فضائل و مزایا
گردانیده کلید خزائن جمعے از بندگان خود را بید تصرف و حواله فرماید و او را ملاذ و ملجای آن جماعت
گرداند چه نعمتے است که جمعے از خلائق را که از کمال کرم ایشان را عیال خود فرموده است با و متعلق
سازد و تربیت ایشان را باو تفویض نماید سعادتمندی بود که بحمد این دولت قیام نماید و هوشمندے
باشد که بشکر این نعمت اقدام نماید و خدمتگاری عیال صاحب خود را سعادت خود داند و تربیت
عبید و اماء مولای خود را شرف خود انگارد حمد الله سبحانه که اهل آن بقعه بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند
و حدیث کرم ایشان را بر زبان دارند **مکتوب صد و هفدهم** بمولانا شیخ غلام محمد در بیان معنی
آیه کریمه ان فی ذلک لذکری الآیه و در بیان دیگر اعتراضات بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی قال الشیخ الاجل قدس سره فی کتاب العوارف فی الباب
الثانی منه فی بیان معنی الکریمة إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ
قال الواسطی ای لذکری لقوم مخصوصین لا لسائر الناس وهم الذین قال الله تعالی فیهم اَوَمَنْ
كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ و قال الواسطی ایضا المشاهدة

تذهل والحجبة لان الله تعالى اذا تجلى الشئ خضع له وخشع قال الشيخ وهذا الذى
قاله الواسطى صحيح فى حق اقوام وهذه الآية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين
وهم ارباب التمكين يجمع لهم بين المشاهدة والفهم لا يخفى ان ما قاله الواسطى اولا
يدل على الذكرى لاهل التمكين خصوصا لانهم الذين احياهم الله سبحانه بعد
الموت اى ابقاهم بعد الفناء واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلا حيوة لهم موهوبة
ثانيا لانهم فى وسط الطريق والفناء والبقاء احوال الانتهاء وقوله الثانى ان ذكرى
التمكين خصوصا لانهم الذين احياهم الله سبحانه بعد الموت اى ابقاهم بعد الفناء
واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلا حيوة لهم موهوبة ثانيا لانهم فى واسط
الطريق والفناء والبقاء احوال الانتهاء وقوله الثانى ان ذكر فى بيان الآية يدل على
الذكر لاهل التلوين فى حال الاحتجاب والاستتار لا فى وقت المشاهدة والكاشفة
لانه اوان الذهول فبينا فى هذا القول قوله الاول ان ذكر هذا المعرفة فى توسط
حاله فى موضع آخر لا فى بيان هذه الآية فلا منافاة والاعتراض للشيخ قدس
سره بان ما قاله الواسطى صحيح فى حق اقوام اى لاهل التلوين وهذه الآية تحكم بخلاف
هذا الامر لقوم آخرين وهم ارباب التمكين لان الوسطى بين فى معنى الآية ان الذكرى
مخصوص بارباب التمكين لانهم هم الاحياء بعد الموت لا لاهل التلوين غاية ما
الباب ذكر ثانيا معرفة براسها فى بيان احوال اهل التلوين لا تعلق لها ببيان
الآية فلا اعتراض عليه بانها تخالف حكم الآية لان الآية وردت فى
حق قوم وهذه المعرفة بيان احوال قوم آخر ولو ان الواسطى لم
يخص الذكرى باهل التمكين اولا وثانيا اثبت الذكرى لاهل التلوين
ايضا فى حال احتجابهم بقوله الثانى لما حصل المنافات بين قوليه ولما ورد
اعتراض الشيخ عليه والظاهر عندى ان الكريمة بيان حال الفريقين فمن كان له قلب
هم ارباب القلوب الذين تلونت احوالهم وهم اصحاب التلوين وقوله تعالى او القى السمع وهو شهيد

بيان حال اهل التمكين فانهم القوا سمعهم للفهم فى حال عين الشهود الا ان الذكرى
للقوم الاول فى بعض الاوقات وللثانى فى جميع الاحوال كما ترى ولو قال الشيخ قدس
سره وهذه الاية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم اخرين ايضا لكان انسب وكلمة
او لمنع الخلو فلا ينافى الجمع بين الفريقين فى الذكرى ثم قال الشيخ بعد ذلك
فموضع الفهم محل المحادثة والمكالمة وهو سمع القلب وموضع المشاهدة بصر
القلب فمن هو فى سكر الحال يغيب سمعه فى بصره ومن هو فى حال الصحو والتمكن لا يغيب سمعه
فى بصره لتملك ناصية الحال ويفهم بالوعاء الوجودى المستعد لفهم المقال لان الفهم
مورد الالهام والسماع والا لهام يستدعيان وعاء وجوديا وهذا
الوجود يكون موهوبا منشا النشاء ثانيا للتمكن فى مقام الصحو وهو غير الوجود الذى
يتلاشى عند لمعان نور المشاهدة لمن جاوز على ممر الفناء الى مقر البقاء انتهى
فموضع الفهم محل المحادثة والمكالمة اى مع الله عز وجل يغيب سمعه فى بصره
اى لا يفهم وقت المشاهدة وهو حال اهل التلوين يذهل عند المشاهدة كما قال
الواسطى لا يغيب سمعه فى بصره اى يفهم فى عين المشاهدة وهو حال التمكن يجمع
من المشاهدة والفهم كما مر لمن جاوز متعلق بقوله موهوبا اى موهوبا
لمن جاز عن الفناء ووصل الى البقاء لا يخفى انه ما معنى المشاهدة فى اهل التلوين
والمشاهدة انما يكون فى الذات كما قالوا وهو غير واصل بعد الى الذات
فالاولى فى حقه المكاشفة بالصفات للتخيلة المتلونة وما هو فى الذات لا تلوين له
ولا تغير فى تلك الحضرة المقدسة تارة الذهول واخرى الشعور بل شعور فى عين
الذهول وفهم فى نفس الشهود والظاهر من كلام الشيخ قدس سره جواز وقوع المشا
فى الدنيا ببصر القلب وصاحب التعرف قدس سره وهو امام الطائفة منع رؤيته تعا
فى الدنيا بالبصر وبالقلب معا وادعى الاجماع عليه وقال واجمعوا على انه تعالى لا يرى فى الدنيا
بالابصار وبالقلوب الا من جهة الايقان وما قال صاحب التعرف قدس سره اقرب

الی الصواب عندی بل هو الصواب لان ما یتخیل انه سبحانه یری فانما هی ویتخیل
ای کشف صورة فی الخیال للایقان الذی حصل للقلب وللموقن به ایضا صورة کوشفت
للقلب فانهم جوزوا المثال للحق سبحانه وان لم یکن له تعالی مثل فلله المثل الاعلی وانما
ارتسم فی الخیال صورة الایقان وصورة الموقن به وان لم یکن له تعالی صورة فی
الواقع لان المعانی الحاصلة للقلب ولسائر اللطائف بل کلما وجد ویوجد بها صورة
فی الخیال الذی هو مثال الذی هو وسع العوالم کلها فلیس ههنا الا ایقان للقلب
وصورة ایقان وصورة موقن به تمثل فی الخیال بصورة رویة مرئی ولا رویة فی الحقیقة
للقلب له تعالی فضلا عن ان یکون للبصر وانما هی رویة مثالیة للقلب تمثل ایقانه بصورة
الرویة تمثل موقن بصورة المرئی فظن منه انه رآه حقیقة وما هی الا رویة خیالیة بل نقول
ان صورة الموقن به لیست صورة مثالیة للحق سبحانه بل صورة کشف تعلق الایقان
به ظهرت فی الخیال وحاشا لله ان یکون له تعالی صورة ولو فی الخیال وانما هی صورة
لبعض مکشوفات قلب السالک من الوجوه والاعتبارات التی لها تعلق بالذات
تعالی ولهذا اذا وصل العارف الی الذات تعالی لم یتخیل له مثل هذا الخیال فلیس لذاته
تعالی صورة ولو فی المثال والخیال ولیس له تعالی مثال عندی کما لا مثل له سبحانه
اذ الصورة تستلزم الحد والنهایة ولو فی مرتبة من المراتب وهو سبحانه منزه عن
التحدید والتقیید وجمیع المراتب مخلوقة له تعالی فافهم الحمد لله الذی اعطانا
سلطان الخیال وجعلها مرآة لحصول صور معانی الکمال ولولا الخیال لما ادرکنا
درجات الاتصال عن درکات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال فان لکل
معنی وحال صورة فیه ان کوشفت یدرک بها ذلک المعنی والحال فشان اللطائف
السبع السیر والسلوک والانتقال من حال الی حال وشان الخیال اراءة درجات
السیر والسلوک الحاصلة للسالک بصورها المرتسمة فیه واراءة تمیز ید الرغبة
الی الفوق وایضا باراءة تحصیل السیر علی بصیرة وتیسر السلوک علی معرفة وبسلطانه

عن الجهل ویکون من اهل العلم فلله سبحانه دره والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب
صد و بیست و سیم بمولانا عبدالقادر انبالے قال الشیخ رضی الله تعالی عنه فی الباب الثانی
من کتاب العوارف فی بیان الحدیث المرفوع الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
ما نزل من القران آیة الا ولها ظهر وبطن ولکل حرف حد ولکل حد مطلع ویخالج سری ان یکون المطلع
لیس بالوقوف بصفاء الفهم علی دقیق المعنی وغامض السر فی الآیة ولکن المطلع ان یطلع عند
کل آیة علی شهود المتکلم بها لانها مستودع وصف من اوصافه ونعت من نعوته فیتجدد له
التجلیات بتلاوة الآیات وسماعها وتصیر له مرآة منبئة عن عظیم الجلال الی آخر ما قال
فی تائید هذا التوجیه وشرحه ویخطر ببالی بکرم الله المتعالی ان ظهر القران البالغ
الی حد الاعجاز والبطن بتفسیره وتاویله علی اختلاف صفاء الفهم علی دقیق المعانی و
غامض السر والحد ونهایة مراتب الکلام وهو شهود المتکلم بها وهو التجلی النعتی
المنبئ عن عظیم الجلال والمطلع ما هو فوق ذلک التجلی النعتی وهو التجلی الذاتی المعرا
عن النسب والاعتبارات اثبت لحد الکلام ونهایته مطلع فیکون المطلع وراء الکلام ووراء
نهایة الکلام صفة تعالی وشهود المتکلم فی مرآت تلک الصفة تجلی لتلک الصفة
ونهایة لمراتب کمالها والاطلاع علی وراء تلک التجلی یکون بالترقی منه الی تجلی ذاتی
لا محالة فالوصول الی الذات ههنا یکون بتوسط صفة الکلام وبتوسل تلاوة
النظم القرآنی الدال علی تلک الصفة فلا بد من الخطوتین خطوة من النظم الدال
الی المدلول الذی هو الصفة والخطوة الثانیة من الصفة الی الموصوف قال
العارف قدس سره خطوتان وقد وصلت وما ذکر الشیخ قدس سره الا
الخطوة الاولی والتتمة بها هذا السیر وقیل فائدة التلاوة بها لا غیر سبحانک
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وقال الشیخ بعد ذلک انه قد نقل
عن جعفر الصادق رض وعن آبائه الکرام انه خر مغشیا علیه وهو فی الصلوة
فسئل عن ذلک فقال ما زلت اردد الآیة حتی سمعتها من المتکلم بها فالصوفی لما لاحت له

ناصیة التوحید والفی سمعہ عند سماع الوعد والوعید وقلبه بالتخلص عما سوی الله تعالی صار بین یدی الله حاضرا شهیدا یری لسانه ولسان غیره فی التلاوة کشجرة موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حیث اسمعه الله تعالی منها خطابه ایاه بانی انا الله فاذا کان سماعه من الله واستماعه الی الله صار سمعه بصره وبصره سمعه وعلمه عمله وعمله علمه وعاد آخره اوله واوله آخره الی ان قال فاذا تحقق الصوفی بهذا الوصف صار وقته سرمدا وشهوده مؤبدا وسماعه متوالیا متجددا قوله فالصوفی لما التحت له ناصیة التوحید بیان نقول الامام رض وشرح لسماعه من المتکلم بان الصوفی لما غلب علیه حال التوحید زال عن نظره شهود الغیر صار بین یدی الله حاضرا شهیدا بحیث کلما سمع کلاما من نفسه او من غیره انه سمعه من الله سبحانه ویری لسانه ولسان غیره کشجرة موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام فالامام کلما کرر الایة سمعها من نفسه ومن لسانه الی ان لاح له فی اثناء التکرار حال التوحید فسمعها من المتکلم بها وان کان صادرا منه ومن لسانه فانه وجد لسانه کالشجرة الموسویة فالکلام الظاهر من اللسان کالکلام الظاهر من تلک الشجرة فی انه کلام الله سبحانه اقول وبالله سبحانه العصمة والتوفیق ان المسموع من الشجرة الموسویة کان کلام الله سبحانه لا محالة حتی لو انکره احد کان کافرا والمسموع من الالسنة لیس فی الحقیقة کلام وان تخیل الصوفی فی غلبة التوحید انه کلام الله حتی لو انکره احد لم یکن کافرا بل یکون محقا صادقا لانه حصل من حرکة اللسان واعتماد المخارج ولا کذلک فی الشجرة فاین احد الکلامین من الآخر فان الاول تحقیقی والآخر تخیلی والعجب من الشیخ الاجل قدس سره انه بالغ ههنا فی التوحید حتی جعل التخیلی تحقیقا وجعل الکلام الصادر من العبد فی غلبة الحال صادرا من الحق سبحانه وقد انکر فی موضع آخر من کتابه الاقوال الصادرة فی التوحید عن اربابها فی غلبة الحال وحملها علی الحکایة من الله سبحانه فرارا عن شائبة توهم الحلول والاتحاد وما فر ههنا عن شوب الحلول بل حکم بالاتحاد العینیة والحق فی

هذا المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في غلبة الحال تجلّي لا تحقيقي سواء كان الاتحاد في
الذات او في الصفات او في الافعال فسبحان من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا في اسمائه
بحدوث الاكوان لا يتحد معه احد ولا يتحد صفات احد من صفاته تعالى ولا افعال
احد مع افعاله سبحانه فهو سبحانه هو والممكن ممكن حادث في الذات ...... والصفات
والافعال الحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من تلوينات العشق وغلبات المحبة والسكر فلا
يواخذ عليهم بشائبة الحلول ومظنة الاتحاد المستلزمة للكفر والالحاد فانه غير مراد لهم
حاشا الله سبحانه ان يكون مرادهم ما هو غير لائق بجنابه قدس تعالى فانهم اولياء الله واحباء
سبحانه المحفوظون من تجويز ما لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال يبدون صدق كلمو
بكلماتهم وفهموا منهم مراداتهم فوقعوا في الالحاد والزندقة حتى اثبتوا الحلول والاتحاد مع الله
سبحانه وحكموا بضرورة الممكن واجبا فهم الزنادقة الخارجة من الحق قاتلهم الله انى
يوفكون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام رضي الله تعالى عنه وان صدق
في حق قوم من اهل التلوين استولى عليهم السكر وغلب عليهم التوحيد لكني احسن ظني بشان الامام
لا اجوز صدقه في حقه رضي الله تعالى لانه عندي من كابر ارباب التمكين والصحو لا يلتبس
عنده المتخيل بالمحقق والاستماع من الغير بالسماع من الحق سبحانه فليطلب
لكلامه محمل حسن مناسب لحاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام
الرب العالي بلا كيف كما سمع موسى في الطور على نبينا وعليه الصلوة والسلام
فان قلت ما معنى سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت
قلت ممنوع الا يرى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فجاز ان يكون
العبد اذا صار متخلقا باخلاقه تعالى يسمع بلا حرف وصوت والاستحالة ببديهة الوهم الناشئة
من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس الشاهد في مضيق الزمان المقتضي للترتب
والتقدم والتأخر والغائب لا يجري عليه زمان فلا تقدم ولا تأخر ولا ترتب فجاز في الغائب ثبوت
اشياء لا يجوز في الشاهد فليفهم والله سبحانه اعلم بالصواب والتحقيق ان السماع

ان كان بحاسة السمع فلابد ان يكون المسموع حرفا او صوتا واما اذا كان السماع
بكل جزء من اجزاء السامع غير مخصوص بالحاسة فجاز ان يحصل بلا حرف وصوت من
المسموع فانا نسمع بكليتنا وبكل جزء من اجزائنا كلاما ليس من جنس الحروف والاصوات
وان كان يتخيل في الخيال بالحروف والاصوات الخيالية نعلم ان الكلام الماخوذ المسموع كليتنا
كان وكان مجردا عن الحروف والصوت وتلبس ثانيا في الخيال بالحروف والصوت الخيالي ليقرب الى الفهم
والافهام على انا نقول ما هو اعجب منه ان الله تعالى يسمع كلامنا المركبة من الحروف
والكلمات المترتبة المقدمة المتاخرة لكن سماعه تعالى انما يكون بلا توسط حروف وكلمة و
بلا ترتب وتقدم وتاخر لان الكلام المركب الترتب للتقدم المتاخر يقتضي زمانا ولا يجري
عليه سبحانه زمان وهو تعالى خلق الزمان فلما جاز سماع الكلام المركب من الحروف والكلمات
بلا توسط حرف وكلمة فاولى ان يجوز سماع الكلام ليس من جنس الحروف والاصوات فافهم ولا
تكن من القاصرين ولا من العقلاء الجاهلين والله سبحانه الملهم للصواب والذي الهمت به
ثانيا بعد تسويد هذه المسطور في تحقيق هذا الكلام ان فهم العبد المستعد خطابه
تعالى واخذه منه سبحانه انما يكون اولا بتلقي روحاني بلا توسط صوت ونداء
ثم تمثل هذه المعنى المتلقى في سلطان الخيال الذي فيه ارتسم صور الاشياء كلها
بصورة حرف وصوت لان الافادة والاستفادة في عالم الشهادة لا تكون
الا بتوسط الالفاظ والحروف ويجوز ان يطلق على هذا التلقي سماع بلا كيف ايضا
لابد ان يكون سماعه ايضا بلا كيف اذ لا سبيل للكيف الى ما لا كيف فيه فصح انه يجوز ان يسمع
كلامه تعالى المجرد من الحروف والصوت بلا كيف ثم بعد ذلك تمثل ذلك الكلام في الخيال
بصورة حروف وكلمات ليحصل الافادة والاستفادة في عالم الاجسام ايضا ومن لم
يطلع على هذه الدقيقة زعم بعض منهم وهم احسن حالا انهم يسمعون كلامه تعالى لكن بتوسط حروف
وكلمات حادثة سوا الله عليه وبعضهم اطلقوا القول بانهم يسمعون كلامه تعالى ولم يفرقوا بين ما يليق
وما لا يليق وهم الجهال البطالون لم يعرفوا ما يجوز على الله تعالى عما لا يجوز والحق ما حققته بفضل الله سبحانه

واحسانه تعالى قوله صار سمعه بصره وبصره سمعه الى ان قال وعاد آخره اوله واوله
آخره اى اخذ سمعه وبصره عكوسه اى سمع بكلية وبصر بكلية وعلم بكلية كان سمع
بعضه وبصر ببعضه الآخر مثلا فى لا يكون السمع عين البصر ثم بين قول وعاد آخره
الخفائه وحاصله ان الله سبحانه خاطبك بقوله الست بربكم فسمعت النداء بلا
واسطة على غاية الصفاء ثم لم تزل الذرات تنقلب فى الاصلاب وتنتقل فى الارحام حتى
برزت الى اجسادها فاحتجبت بالحكمة عن القدرة وتراكم ظلمتها فى التقلب فى الاطوار
فاذا اراد الله تعالى بالعبد حسن الاستماع بان يصيره صوفيا صافيا لا زال يرقيه فى
رتبة التزكية والتجلية حتى يخلص الى فضاء القدرة ويزال عن بصيرته الفاقد لحجاب
الحكمة فيصير سماعه بالست بربكم كشفا وعيانا وتوحيده وعرفانه تبيانا وبرهانا
حيث اخذ لسانه ولسان غيره فى حقه حكم شجرة موسى ليسمع منه كلامه تعالى
كما سمع موسى من تلك الشجرة انه عاد آخره اوله واوله آخره فيسمع كلامه تعالى
آخرا كما سمع اولا وعلى هذا حمل قول البعض انه قال انا اذكر خطاب الست بربكم اى كان
ذلك الخطاب الذى اسمع الآن منه تعالى على الالسنة هذا ولا يخفى عليك ان الخطاب
الاول منه تعالى كان تحقيقا وسماع الآن منه تعالى كان على سبيل الحقيقة وهذا
المأخوذ المسموع من الالسنة انما يكون خطاب الله على سبيل التخيل والتوهم كما مر فاين
احدهما عين الآخر فالعجب كل العجب ان الشيخ قدس سره مع جلالة قدره جعل
احدهما عين الآخر ولم يفرق بين المحقق والمتخيل وما هو الا عين السكر وفى
التوحيد مثله مثل قوله انا الحق وسبحانى وليس فى جبتى سوى الله
واعجب من هذا ما قال بعد ذلك فاذا تحقق الصوفى بهذا الوصف صار
وقته سرمدا وشهوده مؤبدا وسماعه متواليا متجددا لا يذهب عليك ان الصوفى فى
هذا المقام ما تحققه الا بالتجلى المعنوى الصفاتى كما مر وهو مقام التلوين لا غير فمن اين صار
وقته سرمدا وشهوده مؤبدا فانما الدوام والسرمد للوقت الا فى الوصول الى الذات تعالى وتجليه الذاتى

واول آخره

وكذلك شهود المشاهدة لا يكون الا للوصول الى الذات تعالى كما قالوا وما حصل
في مرتبة الصفات يسمى بالمكاشفة فالشهود دوامه هو نصيب ارباب التمكين الواصلين الى
الذات لا اهل التلوين المقيدين بالصفات فانهم ارباب القلوب واصحاب التقلب
سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم مكتوب صد و نود و نهم بمولانا شيخ مودود محمد قال الشيخ
قدس سره في الباب التاسع من كتاب العوارف في ذكر من انتمى الى الصوفية من جملة اولئك قوم
يقولون بالحلول خذلهم الله سبحانه ويزعمون ان الله سبحانه يحل فيهم ويحل في اجسام يصطفيها ويسبق
الى فهومهم معنى من قول النصارى في اللاهوت والناسوت ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات
اشارة الى هذا الوهم ويتخايل له ان من قال كلمات في بعض غلباته كان مضمرا لشيء مما زعموه
مثل قول الحلاج انا الحق وما يحكى عن ابي يزيد قوله سبحاني حاشا الله سبحانه ان نعتقد
في ابي يزيد انه يقول ذلك الا على معنى الحكاية عن الله تعالى وهكذا ينبغي ان نعتقد في الحلاج قوله
ذلك ولو علمنا انه ذلك القول مضمرا لشيء من الحلول رددناهم كما نردهم انتهى فيا ليت
شعري ما معنى الحكاية عن الله تعالى وما وجه تخصيص ارباب السكر بمثل هذا القول
على معنى الحكاية اللهم الا ان يقال انه قدس سره اراد ان القائل بمثل هذا القول
ان كان هو العبد كما هو الظاهر عند الاكثر فلا بد ان يكون حكاية عن الرب تعالى
فان العبد لا يصير ربا لكن القائل به في الحقيقة هو الرب سبحانه ولسان العبد
مثل الشجرة الموسوية فلا اعتراض على الحلاج ولا تعرض على ابي يزيد قدس الله تعالى
اسرارهما والظاهر من عبارة الشيخ انه لو لم يحمل على معنى الحكاية يفهم منه الحلول وليس
كذلك اذ يجوز ان يقول ذلك عند غلبات التوحيد واستتار ما سوى الواحد المشهود
عند لمعان نور الشهود بلا شائبة حلول واتحاد فمعنى قوله انا الحق عند اختفائه
عن نظره لست انا بشيء وانما الموجود الحق لا اني متحد بالحق او حال في الحق فانه
كفر ومناف للتوحيد الشهودي فان المشهود فيه ليس الا الواحد الاحد وعلى تقدير الحلول والا
تحاد المشهود متعدد ولو على صفة الاتحاد والحلول وقوله ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات

اشارة الی هذا الوهم ای الحلول و العجب عن الشیخ الاجل انه یفهم من امثال هذه العبارات الاتحاد و الحلول و الحال ان المتبادر من هذه الاقوال الظهور و هو وراء الحلول لان الحلول کینونة نفس شئ فی شئ مثل کینونة نفس زید فی البیت و الظهور کینونة مثال شئ فی شئ مثل کینونة عکس زید فی المرآت و الاول محال فی مرتبة الوجود و نقص لتلک المرتبة المقدسة و الثانی لا منع لثبوته و لا نقص عند حصوله فان الاول یستلزم التغیر المنافی للقدم و الثانی لا یستلزم کما لا یخفی فلو ظهرت الکمالات الوجوبیة فی مرایا الاعدام و الامکانیة لم یلزم منه حلول تلک الکمالات فی تلک المرایا و لا تغیرها و لا انتقالها المنافی للقدم و انما هو ظهور و اراءة کما فی مرآت فتجویز شهود کمالاته تعالی فی مرایا الامکانیة لیس تجویز الحلول تلک الکمالات فیها بل هو تجویز لظهور الکمال فی المراة و لا نقص فیه و ان کان المجوز لمثل هذا الشهود صاحب نقص و غیر مستقیم علی الجادة لکن المقصود دفع تهمة الحلول عنه لا اثبات کماله و کونه علی شئ و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور

مکتوب [illegible] بمیر منصور در بیان اختیار کردن عزلت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحائف شریفه اخوی عزی متعاقب یکدیگر رسید خوشوقت ساختند حمد الله سبحانه که با وجود اسباب بی مناسبتها محبت و ارتباط فقرا که داشتند تلوینی راه نیافته است و منافی و سبب فتور نگشته بلکه در ان ارتباط قوت بخشیده حضرت حق سبحانه در محبت اینطائفه استقامت کرامت فرماید که سرمایه سعادتست شفقت شعارا درین فرصت شوق انزوا غالب آمده گوشه اختیار کرده است و بغیر از جمعه بمسجد نمیرود و جماعت پنجوقتی در همان زاویه منعقد میشود و راه ملاقات مردم مسدود گشته است اوقات بسی بجمعیت بسر میرود تمنای تمام عمر گویا حالا میسر شد حمد الله سبحانه علی ذلک باقی احوال [illegible] هم بعافیت مقرون است و فرزندان و متعلقان همه بجمعیت میگذرانند جناب خواجه عبد الله پیش از ماه مبارک رمضان بدهلی تشریف بردند حمد الله سبحانه که خواجه درین آمدن فوائد بسیار حاصل کردند و ورق اتمام گردانیدند و از غلبات توحید بدریای تنزیه غوطه خوردند و متوجه عمق آن شدند و از ظاهر بباطن بلکه بباطن البطون میروند تفصیل احوال را چون حافظ بهاء الدین بنجا آمده

شاید تفصیل بگویند. مکتوب صد و بیست و یکم در حل عبارت مکتوبی که متضمن سیر است. الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی. صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند مطالعهٔ آن مشرف گشت
و اندراج یافته بود که عزیزی بر عبارت مکتوبی که در آخر نوشته بودیم اعتراضها دارد و در حل آن‌ها بد نوشت
و بعضی از یاران چون تعیین موضع اشتباه نوشته بودند باندازهٔ آن چند مقدمه در حل آن اشتباه
نوشته آمد. فالله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد. مخدوما مکرما سیر مرادی و سیر مریدی امریست
که بوجدان صاحب آن سیر تعلق دارد و الزام امری نیست که بغیر تعلق داشته باشد پس حجت و برهان را
بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک کسی را که حضرت حق سبحانه قوت قدسیه داده است
اگر در احوال و اوضاع صاحب آن سیر نیک ملاحظه نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الهیه جل شانه
که او بآن ممتاز است مشاهده کند تواند بود که حکم بسیر مرادی او نماید و هیچ محتاج بدلیل نبود در رنگ آنکه
بعد از ملاحظهٔ قرب و بعد و مقابله و اجتماع که قمر را با شمس است حکم کند که نور قمر مستفاد از نور شمس است اگرچه این معنی
بر غیر ارباب حدس حجت نبود و نیز حضرت خواجهٔ ما قدس سره در اوائل حال سیر این فقیر را سیر مرادی
مقرر فرموده بودند شاید یاران هم این معنی را از ایشان شنوده باشند و این ابیات مثنوی مطابق حال
فقیر والنسبة میخوانند. ع عشق معشوقان نهانست و ستیر ٭ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ٭ لیک
عشق عاشقان تن زه کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربه کند ٭ و از مرادان هر که واصل گشته است
براه اجتبائی رفته است راه اجتبا مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات صاحب عوارف
قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب بتصریح باین معنی فرموده است و راه مریدان را
راه انابت و راه مرادان را راه اجتبا گفته قال الله تعالی یجتبی الله من یشاء و یهدی الیه
من ینیب. آری راه اجتبا بالاصالت مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران را از دولت این راه
در رنگ سایر کمالات بتبعیت ایشان هست نه آنکه اجتبا مطلقا مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات
و امتان را از آن اصلا نصیب نیست که آن غیر واقع است مخدوما وصول فیوض مر سالک را بتوسط و حیلولت
خیر البشر علیه و علی آله الصلاة و السلام تا زمانی است که حقیقت آن سالک که محمدی المشرب است بحقیقت
محمدی منطبق نگشته است و بآن متحد نشده و چون بکمال متابعت بلکه بمحض فضل در مقامات عروج از

حقیقت را بان حقیقت اتحادی شد توسط برخاست چه توسط وجبلولت در مغایرت ست و در تحاد
متوسط و متوسط دحاجب محجوب نبود انجا که اتحاد هست معامله بشرکت ست اما چون مالک تابع بحکم
وطفیلی ست از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را با حقیقت آن سرور علیه
وعلی آله الصلوة والسلام بالطبع اتحادی پیدا میشود بیانش آنست که حقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوة
والسلام جامع جمیع حقایق ست و از احقیقة الحقائق گویند و حقایق دیگران در رنگ اجزا اید مراورا
باجزئیات زیرا که اگر محمدی المشرب است حقیقت سالک در رنگ جزئی ست مران کلی را و محمول است
بروی حقیقت غیر محمدی المشرب در رنگ جزء ست مران کل را و غیر محمول است بروی حقیقت
غیر محمدی المشرب را اگر اتحادی و رعروج پیدا شود با حقیقت پیغمبری خواهد بود که این را علم اوست
و محمول بران حقیقت خواهد شد و شمر کتی در کمالات مناسبت او را پیدا خواهد کرد ولیکن از قسم شرکت
خادم بود با مخدوم چنانچه گذشت و چون این جنبذ را العلاقه کمال متابعت بلکه بمحض فضل محبت
خاص بکلی خود پیدا میشود و شوق وصول آن دامنگیر او میگردد آن قید یکه کلی را بجزئی آورده بود
بفضل خدا وند جلشانه رو بزوال نهاد و بتدریج بعد از زوال این جزئی را بان کلی انطباقی
والحاقی حاصل میشود و آنکه گفتیم محبت خاص پیدا میشود در رنگ نکه بمحض فضل این فقیر را پیدا شده
بود و دو طلبات آن محبت میگفت که محبت من بحضرت حق سبحانه ازان جهت ست که او تعالی
رب محمد است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین مقوله العجب میکردند تمام
کار از خاطر تمام نرفته باشد و تا این قسم محبت پیدا نشود الحاق و اتحاد چگونه متصور بود ذلك
فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و حقیقت توسط و عدم توسط را بیان
نمایم بنیک استماع فرمایند طریق جذبه را چه کشش از جانب مطلوبست و عنایت الهی جلشانه
متکفل حال طالب ست آنجا را قبول سالمی نیست که کند و در طریق سلوک چونکه انابت طالب ست از وجود
وسائط چاره نبود و در نفس جذبه هر چند وسائط در کار نیست اما تمامی جذبه منوط بسلوک است که اگر
سلوک که عبارت از اتیان شریعت است از توبه و زهد و غیرها با جذبه منضم نگردد جذبه با تمام و از اثر
بسیاری از منود و ملاحده راه یده ایم که جذب زند اما چونکه بمتابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة

والسلام متجلی نگشته اند خراب وابتر اند وغیر از صورت جذب نصیبی ندارند سوال حصول جذب بنحوی از
محبوبیت می طلبد پس کفار را که اعداء الله اند نصیبی از جذب چگونه تجویز نموده آید جواب تواند بود که
بعضی از کفار بنحوی از معنی محبوبیت داشته باشند که باعث حصول جذب شان شده باشد چون
از متابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوات والسلام متجلی نساختند خاسر ومخذول ماندند
وآن جذبه غیر از حجت بر ایشان درست نکرده که اعلام استعداد شان نموده که بجهل وعناد آن را از
قوه بفعل نیاوردند وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ و در طریق جذبه اگر بتوسط متابعت صاحب
شریعت علیه وعلی آله الصلوة والسلام که عبارت از سلوک است وصول بمطلوب میسر شود بی واسطه وبی
حیلولت امری خواهد بود گفته اند لو دلیتم بحبل لوقعتم علی الله یعنی اگر کشیده شوید بحضرت حق
سبحانه ورسانیده شوید با بطن البطون هر آئینه درمیان شما ودرمیان حق جل وعلا حیلولت وحجاب
امری نخواهد بود وشاید که بخاطر شریف شما هم مانده باشد که حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند
که وصول از راه معیت که حق را جل سلطانه با بنده است اگر میسر شود ناچار بی توسط امری خواهد بود
که مناسب معیت است واگر واسطه هست در سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است ومراد معیت
یکی از طرف جذبه است وحدیث المرء مع من احب علی صاحبه الصلوة والسلام نیز تائید این معنی میفرماید
زیراکه مرد را با محبوب خود چون معیت ثبوت پیوست واسطه مرتفع گشت استماع فرمائید هر ظل را با اصل
خود شاهراه است وهیچ چیز درمیان شان حائل نیست اگر بعنایت خداوند جل شانه ظلی را با اصل خود
میلی پیدا شود وکششی باو هویدا گردد بدولت متابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والسلام
آن ظل را بآن اصل وصولی والحاقی حاصل آید هر آئینه بی حیلولت امری خواهد بود وچون آن اصل
اسمی است از اسماء الهی جل شانه ناچار درمیان اسم ومسمای او حائلی نخواهد بود ووصول ظل از این راه
باصل الاصل که مسمای آن اسم است بی توسط امری خواهد بود والقیم هرکه واصل حضرت ذات تعالی
بوصل بیچون است توسط وحیلولت امری در حق او مفقود است هرگاه در صورت وصول بحضرت ذات
سبحانه حیلولت وحجابیت صفات واجبی جل سلطانه مگر گردد حیلولت وحجابیت غیر صفات چه
گنجائش دارد سوال صفات واجبی را جل شانه هرگاه انفکاک از حضرت ذات تعالی جائز نباشد

ارتفاع حیلولت صفات از میان واصل و موصول البته بحیثیتی بود جواب سالک را چون وصول و تحقق
باصل خود که اسم الهی است از اسمای الهی جل شانه و آن سالک ظل او است حاصل گردد هر آینه درمیان
حضرت ذات تعالی هیچ توسطی و حیلولتی نخواهد بود چنانچه درمیان اسم و مسمای او حیلولت امری گاه کز
نیست پس ارتفاع لازم آمد و نه انفکاک مثل این تحقیق بالا گذشته است درمیان اتحاد حقیقت
سالک و حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام و نیز شمه ازین بیان در بیان وصول ظل باصل
هم گذشته **تنبیه** سیاده لوحی ازین عدم توسط که در طریق جذبه و غیرها گفته شده است استغنای
از تبعیت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و زندقه است و نکارت
از شریعت حقه او علیه و علی آله الصلوة والسلام و بالا گذشته است که جذبه بی توسط سلوک که عبارت
از اتیان شریعت است علی صاحبها الصلوة والتحیة ابتر و ناتمام است و نقمت است که بصورت نعمت
برآمده و صحبت ابر صاحب جذبه ناتمام تمام کرده بالجمله بکشف صحیح و الهام صریح نیز بیقین پیوسته
است و هیچ دقیقه از دقایق این راه و هیچ معرفتی از معارف این قوم بی وساطت او و بی توسط
متابعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام میسر نیست و منتهی را در رنگ مبتدی بی توسط فیوض و برکات
این راه بی تبعیت وی طفیل و حاصل نه ؏ محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی
افلاطون از بیخردی صفائی که در نفس خود از ریاضات و مجاهدات یافت خود را از بعثت انبیا علیهم الصلوة
والتسلیمات مستغنی دانست و گفت نحن قوم مهذبون لا حاجة بنا الی من یهذبنا ندانست که این صفا
که بریاضات بی توسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوات والتسلیمات حکم آن دارد که مس سیاه را
زر اندود سازند یا زهر را شکر غلاف کنند متابعت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات که حقیقت
مس را منقلب گردانیده زر خالص سازد و نفس را از اماره گی به اطمینان آرد و حکیم مطلق جل و علا بعثت انبیا
و وضع شرایع ایشان را علیهم الصلوات والتسلیمات از برای تعجیز و تخریب اماره مقرر ساخته است و خرابی
او را بلکه اسلام او را در غیر متابعت این بزرگواران نداشته علیهم الصلوة والتسلیمات اگر هزاران ریاضات
و مجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات کرده شود سر موی از اماره گی او کم نگردد
بلکه ازدیاد و سرکشی او نماید ؏ هرچه گیرد علتی علت شود ازاله مرض ذاتی او منوط بشرایع انبیاست

علیهم الصلوات والتحیات * بدو سخا خرط القتاد باید دانست که جذبه را هر چند از سلوک چاره نیست مقدم
باشد جذبه بر سلوک یا موخر اما افضل در تقدیم جذبه است که سلوک خادم اوست و در تاخیر جذبه سلوک
مخدوم اوست که بدولت سلوک او را جذب میسر شده است و در تقدیم جذبه نیز همچنین است که او
بالذات مطلوب و مدعو است لهذا این مرادان آمده اند و رئیس مریدان و رئیس محبوبان محمد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم که مقصود ذاتی و مدعو اولی ازین دعوت اوست علیه وعلی آله الصلوة
والسلام و دیگران بطفیلی او طلبیده اند مرادان باشند یا مریدان لولاه لما خلق الله الخلق
ولما اظهر الربوبیة کما ورد چون دیگران همه طفیلی او باشند مدعا و مقصود اصلی ازین دعوت
بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام ناچار همه محتاج او باشند و بتوسط او فیوض و برکات اخذ نمایند علیه
وعلی آله الصلوة والسلام و باین معنی اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه وعلی آله الصلوة والسلام
که همه را وسیله او بیند و بتوسط او کمال اخذ نمایند چه هرگاه وجود شان بتوسط وجود او صورت نه بندد
کمالات دیگر خود که تابع وجود اند بتوسط او چه صورت دارند علیه وعلی آله الصلوة والسلام بلی محبوب رب العلمین
چنین باید استماع فرمایند مکشوف گشته است که محبوبیت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا آن محبت
واجبی جل شانه کائن است که بذات بحت او تعالی بی ملاحظه شیون و اعتبارات تعلق گرفته است و
حضرت ذات تعالی بآن محبت محبوب گشته بخلاف محبوبیت دیگران که تا آن محبت کائن است که
تعلق بشیون و اعتبارات دارد و تعلیل با اسماء و صفات است یا بظلال اسماء و صفات علی تفاوة الدرجات
فان فضل رسول الله لیس له * حد فیعرب عنه ناطق بفم علیه
وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین الصلوات والتسلیمات تحقیق این مقام
آنست که توسط آن سرور کائنات علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدو معنی تواند بود یکی او صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم حائل و حاجب در میان سالک و در میان مطلوب و معنی دویم آنست که سالک
بطفیل او و بتوسط تبعیت و متابعت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام مطلوب را واصل گردد در طریق سلوک
پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائن است بلکه می انگارم که درین طریق از شیوخ
هر که در میان آمده است متوسط و حاجب است هر دو سالک است و ای گردد او آخر جذبه تدارک آن نماید

و معامله از پرده و بی پرده گذشتند زیرا که در طریق جذبه و بعد از رسیدن بحقیقت الحقائق توسط بمعنی تابعیت
است که بطفیل و تبعیت است نه حیلولت و حجاب که پرده شهود و مشاهده نماند آنجا بود گفته نشود که
این عدم توسط اگرچه بیک معنی بود قصوری بجناب حضرت خاتم علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة لازم می آید
گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال آنجناب است علی صاحبها الصلوة والسلام نه مستلزم قصور در وجود
توسط است زیرا که کمال متبوع آنست که تابع او بطفیل و تبعیت او بجمیع درجات کمال برسد و هیچ
دقیقه فرو نگذارد و این معنی در عدم توسط کائن است نه در وجود توسط که آنجا شهود بی پرده است که
مقتضای درجات کمال است و اینجا در پرده پس کمال در عدم توسط بود و قصور در توسط از شوکت و عظمت
مخدوم است که خادم او در هیچ مقامی از وی تخلف نکند و به تبعیت او شریک دولت همنان او گردد و لهذا
انبیاست که بشر فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات و دیدن آخرت بی توسط و بی حیلولت امری خاص اهل بود و در حدیث صحیح آمده است علی صاحبها
الصلوة والسلام که بنده که چون بنماز داخل میشود حجابی که در میان بنده و خداست مرتفع میگردد و لهذا الصلوة
معراج المومنین در حق او فرمودند نصیب منتهی واصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بواصل منتهی است پس از لقاء
توسط و حیلولت ثابت گشت این معرفت از خواص معارف لدنیه این فقیر است که بمحض فضل و کرم
انرا اعطا فرموده اند و بحقیقت آن متحقق ساخته ه من آن خاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری
بخوش گفت ه اگر با دیگر بردر پیره زن ؛ بیاید بخواجه سلبت ملک مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم
در توسط و عدم توسط انبیاء و خلفا دارند علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات جمعی بتوسط رفته اند و گروهی
بعدم توسط و هیچ کدام شان تحقیق توسط و عدم توسط نموده است و از کمال و قصور شان سخن نگفته
ارباب ظواهر را [illegible] است که عدم توسط را که کمال ایمانست کفر دانند و قائل آنرا ناواجب التضلیل کنند
و توسط را از کمالات ایمان تصور نمایند و قائل آنرا از کمل ایمان شمرند و حال آنکه عدم توسط مبنی از کمال
متابعت و توسط مشعر از قصور متابعت کما مر کل ذلک منهم لعدم الادراک عن حقیقة الحال
قال الله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله کذلک کذب الذین
من قبلهم ؛ مخدوما اویسی گفتن انکار بی از پیر ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی است که

روحانیا نیز امداد تربیت او مدخلیتی باشد حضرت خواجه احرار قدس سره با وجود پیر ظاهر چونکه امدادی از روحانیت
حضرت خواجه نقشبند قدس سره یافته بود اویسی می گفتند و همچنین حضرت خواجه نقشبند با وجود پیر ظاهر
چون مددها از روحانیت حضرت خواجه عبدالخالق قدس سرهما یافته بود اویسی بودند علی الخصوص
شخصی که با وجود اویسیت اقرار به پیر ظاهر دارد و بزور انکار به پیر ظاهر اویسیتش عجب انصاف است
مخدوما مراد از ترکیب لفظ عبدالنبی معنی اضافی است بمعنی علیه هرچند بابلغ وجوه اشعاری بمعنی علمیه دارد
یعنی پیر من هرچند بنده باقی است اما متکفل تربیت من الله باقیست اینجا کدام تحریف است وجه جواب ادب
الله تعالی الصمانی بدهد مخدوما قصوریکه در معنی سبحانی که از بسطامی قدس سره در غلبات سکر صادر
شده است گفته باشد لازم نمی آید از آنکه القصور در قائل آن مستقر و مستمر باشد تا دیگری از وی افضل
بود چه بسا معارف است که در وقتی مقتضای حال آن وقت صادر شده است و در وقت دیگر بعنایت خداوندی
جلشانه چونکه قصور آن معرفت را دریافته است از آن بگذشته و بمقام فوق رسیده در مکتوب شریف اندراج
یافته بود که در باب که اگر تقسیم سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب صحو اظهار این سخنان بسیار
مستبعد است مخدوما هرکه این سخنان نوشته است منشا آن سکر است در مزاج سکر درین باب دست
بقلم نبرده غایت ما فی الباب سکر مراتب کثیره است هرچند سکر بیشتر شطح غالبتر سکر بسطامی باید که
بی تحاشی قول لوائی ارفع من لواء محمد از آن بوجود آید پس هرکه صحو دارد گمان نکنند که سکر همراه او نیست
که آن عین قصور است صحو خالص نصیب عوام است هرکه صحو را ترجیح داده است مرادش غلبه صحو است
نه صحو صرف و همچنین هرکه سکر را ترجیح میدهد مرادش غلبه سکر است نه سکر خالص که آن آفت است جنید
قدس سره که رئیس ارباب صحو است و صحو را بر سکر ترجیح میدهد چندان عبارت سکر آمیز دارد که حد تعداد
آن نمی آید فرموده هو العارف والمعروف و گفته ولون الماء لون انائه و فرموده المحدث اذا قورن
بالقدیم لم یبق له اثر صاحب عوارف که از کمل ارباب صحو است در کتاب خود چندان معارف سکریه آورده است
که چه شمرده آید و این فقیر در ورقی بعضی معارف سکریه او را قدس سره جمع کرده است از تقاضای
سکر است که تجویز افشای اسرار نموده می آید و از سکر است که مباهات و افتخار کرده میشود و از سکر
است که فوقیت خود بر دیگری اظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای اسرار از کجا و فخر بود

وخود را از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیه سکر در صحو در رنگ نمک است که مصلح الطعام است اگر نمک نباشد
طعام معطل و بیکار بود ~ گر عشق نبودی و غم عشق نبودی * چندین سخن نغز که گفتی و شنودی * صاحب
عوارف قدس سره که قول قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله را که از حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره صادر
شده است بر بقیه سکر محمول داشته است مرادش قصور این قول نیست کما توهم که آن طعن محمدۀ
اوست بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که مبنی از مباهات و افتخار است بی بقیه
سکر کائن نیست که در صحو خالص امثال این سخنان تکلم نمودن دشوار است این فقیر که این هیچ دفاتر
در بیان علوم و اسرار این طائفه علیه نوشته است ظاهرا بخاطر شریف شما قرار یافته است که از روی
صحو خالص نوشته است بی مزج سکر حاشا که انحرام و منکر است و گزاف و سخن باقی است سخن بافان
که بصحو خالص متصف اند بسیار اند چه این قسم سخنان ها بفند و دلها مردم را از جا نبرند ~ فریاد حافظ
این همه آخر بهرزه نیست * هم قصه غریب و حدیث عجیب است * مخدوما این قسم سخنان که مبنی از فشای اسرار
باشد و از ظاهر مصروف هر وقتی از مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بظهور آمده است و مادۀ تمرد
این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیر آنرا ابتدا کرده باشد و اختراع نموده * لیس هذا
اول قارورة کسرت فی الاسلام پس این همه شور و غوغا چیست اگر لفظی صادر شده است که ظاهرش
مطابقت بعلوم شرعیه ندارد آنرا باید که توجیه از ظاهر صرف نموده مطابق باید ساخت و مسلمانی را متهم
نباید کرد اشاعت فاحشه و تفضیح فاسق هرگاه در شریعت حرام و منکر باشد تفضیح مسلمانی بمجرد اشتباه
چه مناسب بود و تشهیر آن منادی کردن کدام تدین باشد طریق مسلمانی و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش
مخالف علوم شرعیه است اگر از شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندیق بود
رد آن باید کرد و در اصلاح آن نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمانان است و ایمانی بخدا و رسول
داشته باشد در اصلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای آن پیدا باید نمود یا از آن قائل حل
آن باید طلبید و اگر در حل آن عاجز آید نصیحتش باید کرد و امر معروف و نهی منکر برفق اولی است
که باجابت نزدیک است و اگر مقصود اجابت نباشد و تفضیح مطلوب بود امر دیگر است الله تعالی
توفیق دهاد و عجب آنکه از مکتوب شریف مفهوم میشود که بعد از استماع کتابت فقیر از آن عزیز استتابی

وانحرافی در مزاج شما نیز طاری شده بود مبادا که انعکاسی باشد بایستی که مظان اشتباه را ایشان
خود حل میکردند و برین فقیر نمی انداختند و تسکین فتنه میفرمودند از یاران دیگر چه گله نماید که بعضی از ایشان
با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف داشتند و سکوت ورزیدند ما از یاران چشم یاری داشتیم
رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَهَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و بیست و دوم بمولانا حسن غوری

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلامٌ علی عباده الذین اصطفی حقیقت محمدی علیه من الصلوات
۱۲۲ افضلها ومن التسلیمات اکملها ظهور اول است حقیقة الحقائق است بآن معنی که حقائق دیگر چه حقائق انبیاء کرام
و چه حقائق ملائکه عظام علیه وعلیهم الصلوة والسلام کالظلال اند مر او را و او اصل حقائق است قال علیه
الصلوة والسلام اول ما خلق الله نوری وقال علیه الصلوة والسلام خلقت من
نور الله والمؤمنون من نوری پس ناچار آن حقیقت واسطه بود در میان سائر حقائق و در میان حق جل وعلا
وصول بمطلوب بی رابطه توسط او علیه وعلی آله الصلوة والسلام محال باشد فهو نبی الانبیاء والمرسلین
وارساله رحمة للعالمین علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازینجاست که انبیاء اولو العزم با وجود
اصالت تبعیت میخواستند و آرزوی دخول امت او میکردند کما ورد علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات والتحیات سؤال کدام کمال است که مربوط بامت شدن اوست علیه وعلی آله
الصلوة والسلام و انبیاء را با وجود دولت نبوت میسر نشده علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات جواب آن کمال
وصول و اتحاد است بآن حقیقة الحقائق که منوط بتبعیت و وراثت است بلکه موقوف بر کمال
فضل اوست تعالی که نصیب اخص خواص امتان اوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا امت نشود تا بدولت
نرسد و رفع حجاب توسط نگردد که بوسیله اتحاد میسر است مگر ازینجا فرموده است جلشانه کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ
فهو علیه وعلی آله الصلوة والسلام کما هو افضل من کل فرد من الانبیاء الکرام
والملائکة العظام افضل من الکل من حیث الکل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
زیرا که اصل از ظل خود افضل است اگرچه آن ظل متضمن الوف ظلال بود چه وصول فیوض از آن حضرت
جلشانه مر ظل را بتوسط و طفیل اوست این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که نقطه فوق را
بر جمیع نقطهای تحت که کالظلال اند فضل است و قطع کردن عرض آن نقطه فوق را که کالاصل است

زیاده است از آنکه جمیع نقطهٔ تحت را که کالظلال و نیند قطع نماید سؤال از این بیان لازم می آید فضل
خواص این امت را بر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات جواب هیچ لازم نمی آید چه پیشتر ثابت شده
که خواص این امت با انبیاء در آن دولت شرکت دارند مع ذلک کمالات دیگر بسیار است که انبیا
را بآن مزیت و اختصاص است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات اخص خواص این امت اگر بسیار ترقی
نماید سر او تا پای پیغمبری که ادون پیغمبران است نرسد مساوات و مزیت چه گنجایش دارد قال
الله تعالی وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ علیهم الصلوة والتسلیمات و اگر فردی از امتان
بطفیل و تبعیت پیغمبر خود از بعضی پیغمبران بالا رود بعنوان خادمیت و تبعیت خواهد بود و معلوم است
که خادم را با مخدوم همگنان غیر از خادمیت و تبعیت چه نسبت خواهد بود که خادم طفیلی و در همه وقت
طفیلی است و حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلاة والسلام که حقیقة الحقائق است آنچه در آخر کار بعد از طی
مراتب ظلال بر این فقیر منکشف گشته است تعین ظهور حبی است که مبدأ ظهورات و منشأ خلق مخلوقات
است در حدیث قدسی که مشهور است آمده است کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف اول چیزیکه از آن گنجینه مخفی بر منصه ظهور آمد حب بوده است که سبب خلق خلایق گشته اگر این
حب نمی بود در ایجاد وا نمی گشود و عالم در عدم راسخ و مستقر می بود سر حدیث قدسی لولاک لما خلقت
الافلاک را که در خاتم الرسل وارد است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اینجا باید جست و حقیقت
لولاک لما اظهرت الربوبیة را در این مقام باید طلبید سؤال صاحب فتوحات مکیه تعین اول که حقیقت محمدی
است حضرت اجمال علم را گفته است و تو در رسائل خود تعین اول تعین وجودی گفته و مرکز آنرا که
اشرف و اسبق اجزای اوست حقیقت محمدی قرار داده و تعین حضرت اجمال را ظل این تعین وجودی
انگاشته و اینجا می نویسی که تعین اول تعین حبی است و آن حقیقت محمدی است چه توفیق در میان
این دو قول چیست جواب ظل شی بسیار است که خود را باصل شی وانماید و سالکان را بخود گرفتار سازد و دلیران
و تعین ظلال را تعین اول انگارند که در وقت عروج بر عارف ما اصل تعین که اول تعین حبی است ظاهر گشته
سؤال تعین وجودی را ظل تعین حبی گفتن چگونه راست آید و حال آنکه وجود را بر حب سبقت است
چه حب فرع وجود است جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحانه و تعالی

بذات خود موجود است نه بوجود و همچنین صفات ثمانیه او تعالی بذات واجب الوجود جل شانه موجوداند نه بوجود دیگر
بلکه وجوب را نیز در آن مرتبه گنجایش نیست که وجوب و وجود هر دو از اعتبارات است اول اعتباریکه پیدا شد از برای
ایجاد عالم حب است بعد از آن اعتبار وجود که مقدمه ایجاد است چه حضرت ذات را جل شانه بی اعتبار حب
و بی اعتبار این موجود از عالم و از ایجاد عالم استغنا است إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ فاطلاق
و تعین علمی جملی را ظل آن وجود و تعین گفتن باعتبار آنست که آن وجود و تعین باعتبار حضرت ذات است
تعالی بی ملاحظه صفات و درین تعین ملحوظ صفت است که کالظل است مر ذات را عز شانه باید دانست
تعین اول که تعین حبی است چون بدقت نظر کرده میشود بفضل الله سبحانه معلوم میگردد که مرکز آن تعین
حب است که حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوة والسلام و محیط آن که کالدائره است در صورت مثالی
و آن محیط کالظل است مر آن مرکز را خلت است که حقیقت ابراهیمی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
پس حب اصل آمد و خلت کالظل شد مر او را و این مجموع مرکز و محیط که یکدائره است تعین اول است
و مسمی است باشرف مراتب اجمالی و که مرکز است که عبارت از حب است و در نظر کشفی نیز باعتبار اصالت
و ظلیت آن جز تعین حبی ظاهر نمیگردد و چون محیط دائره کالظل است مر مرکز آن و ناشی است از آن
و آن مرکز اصل و منشاء او است آن محیط را اگر تعین ثانی گویند هم گنجایش دارد اما در نظر کشفی دو تعین
نیست بلکه تعین است که مشتمل بر حب و خلت است که مرکز و محیط یکدائره است و تعین ثانی در نظر کشفی تعین
وجودی است که کالظل است مر تعین اول را چنانچه گذشت و چون مرکز اصل محیط آمد ناچار محیط را
از توسط مرکز در وصول بمطلوب چاره نباشد چه وصول بمطلوب از راه مرکز است که اصل و اجمال
دائره است ازین بیان مناسبت و اتحاد حضرت حبیب الله را بحضرت خلیل الله باید دریافت
علیهما و علی جمیع الانبیاء والمرسلین الصلوات والتسلیمات و چون اصل واسطه است در وصول ظل بمطلوب
لاجرم حضرت خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را درخواسته است و آرزوی آن فرموده که در امت او
داخل شود کما ورد علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوة والتحیات اتمها و اکملها
سوال چون معامله چنین باشد حضرت حبیب الله را امر بمتابعت ملت حضرت خلیل الله بچه معنی بود علیهما
الصلوة والتسلیمات و آنحضرت در بیان صلوة و سلام بر خود کما صلیت و کما سلمت علی ابراهیم

چرا فرمایند علیهم الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شی هرچند بلندتر بود و به تنزیه اقرب باشد مظهر آن
حقیقت در عالم عناصر انسب تر بود و بصفات و بشریت بیشتر مشابه باشد پس وصول این مظهر بطریق
عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی که بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام عطا شده است
شاه راه است بوصول حقیقت ابراهیمی که در جوار حقیقت محمدی اقتباس شده است چنانچه گذشت و حضرت
ابراهیم بهمین راه بانجا رسیده است بنابران مرشده که بمتابعت آن ملت نموده بحقیقت الحقایق
وصول فرمایند و آنسرور کما صلیت فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام که صلوة و رحمت بر وی علیه السلام
بعد از حصول ولایت و وصول حقیقت است باآنکه گویم گاه است که فاضل بمتابعت مفضول امر کنند
واز این امر متابعت هیچ قصوری در فاضلیت او لازم نیاید قال الله تعالی لنبیه علیه وعلی آله الصلوة
والسلام وشاورهم فی الامر امر بمشورت باصحاب خالی از تضمن امر متابعت
شان نیست والا مشورت را چه فائده باشد که حقیقت حضرت صدیق یعنی رب و از اسماء الهی جل سلطانه
که مبدأ تعین او است بتوسط امری ظل حقیقت محمدی است بر نهجی که هرچه در آن حقیقت کاین است
بطریق تبعیت و وراثت در ظل ثابت است از اینجاست که او رضی الله تعالی عنه اکمل و افضل و ارشاد امت است
انه قال علیه الصلوة والسلام ما صب الله شیئا فی صدری الا وقد صبه الله فی صدر
ابی بکر و نیز لایح گشت که حقیقت اسرافیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نیز همان حقیقت
محمدی است علیه وعلی جمیع اخوانه الصلوة والسلام نه بطریق اصالت و ظلیت در رنگ حقیقت حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه که ظل است مر آن حقیقت را بلکه اینجا هر دو اصالت دارند ظلیتی در میان
حائل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئیت است چه آن سرور کل است علیه وعلی آله الصلوة والسلام
لهذا آن حقیقت مسمی باسم او است علیه وعلی آله الصلوة والسلام و حقایق ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوات
والتسلیمات ناشی از آن حقیقت اسرافیل است علی نبینا وعلیه وعلی جمیع اخوانه الکرام الصلوة والسلام
سوال عارف را از حقیقت خود که عبارت از اسم الهی است جل شانه که رب او است ترقی بعد از وصول
بآن حقیقت جائز است یا نه جواب وصول بآن حقیقت بعد از طی مراتب سلوک که عبارت از تمامی
سیر الی الله گفته اند بر دو نوع است نوعی است که وصول در اینجا به ظلی از ظلال آن اسم است که در مظاهر

خود را بحقیقت خود وانموده است و برنگ اصل بر آمده و این اشتباه در بین راه بسیار است و عقبهٔ عظیم است
مر سالکان را اگر بمحض فضل ازین عقبه مخلصی میسر شود و شک نیست که ترقی ازین ظل حقیقت نما جائز است
بلکه واقع و اگر وصول بنفس حقیقت خود واقع شد ترقی از آن بطفیل و تبعیت دیگری جائز نیست که آن حقیقت
نهایت مراتب استعداد ذاتی اوست اما اگر بطفیل و بحقیقت دیگری که فوق حقیقت اوست رسانند
جائز است بلکه واقع این سیر گویا سیر قسری است که ورای سیر طبیعی و استعدادی است چنانچه شمهٔ ازین
در ماسبق در بیان وصول بحقیقت محمدی گذشته است علیه و علی آله الصلوة والسلام سوال ترقی
از حقیقت محمدی که حقیقت الحقائق است و حقیقتی از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است
یا نه و تو در رسائل خود نوشته که ترقی از حقیقت محمدی واقع شد حقیقت این معامله چیست جواب جائز
نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبهٔ لاتعین است که وصول و لحاق متعین بآن محال است و وصول و لحاق
بی تکیف گفتن مجرد تفوه است که پیش از رسیدن بحقیقت معامله بآن تسلی نموده می آید اما بعد از وصول
بحقیقت کار حکم بعدم وصول و لحاق لازم است که ریب درینجا شائبه نیست و آنچه نوشته ام که ترقی
از حقیقت محمدی واقع شد مراد از آن حقیقت ظل آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم
گفته اند و معبر بوحدت گردیده در آن وقت اشتباه ظل بود با اصل چون بمحض فضل خداوند جل سلطانه از آن ظل
و از سائر ظلال مخلصی میسر شد دانسته شد که ترقی از آن حقیقت الحقائق واقع نیست بلکه جائز نه که قدم از اینجا فراتر
و پیش نهادن قدم در وجوب پا نهادن است و از امکان بر آمدن که محال عقلی است و شرعی سوال ازین
تحقیق لازم می آید که حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز از آن حقیقت ترقی واقع نشود
جواب آنحضرت علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز با علو شان و با آن جاه و جلال همیشه ممکن است و هرگز از امکان
نخواهد بر آمد و بوجوب نخواهد پیوست که مستلزم تحقق الوهیت است تعالی الله ان یکون له ند و
شریک دع ما ادعته النصاری فی نبیهم الخ سوال از تحقیق سابق واضح گشت که دیگران را
نیز بطفیل و وراثت او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات وصول بحقیقت الحقائق فی الحقیقت و اتحادی بآن
ثابت است و شرکتی در کمال خاص او کائنا ما کان پس برین تقدیر فرق در میان متبوع و تابع و در میان اصلی
و طفیلی درین کمال که متضمن رفع حجاب با ارتفاع و بسطه است و فوق جمیع کمالات است چه بود و کدام

مزیت باشند در متبوع و اصیل که در تابع طفیلی نیست جواب وصول و لحاق دیگران با آن حقیقت از قبیل
لحاق خادم است بمخدوم و وصول طفیلی است به اصیل اگر وصیل از جنس خواص است که اقل قلیل اند خود
خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات هم طفیلی است و خادم که اولش خور است او را چه
شرکت بمخدوم و کدام عزت و آبروست در جنب او و طفیلی هر چند جلیس و هم لقمه است الطفیلی طفیلی است
خادمان که با مکنه عالیه بتبعیت مخدوم میرسند و از اطعمه مخصوصه او لش میخورند و عزت و احترام می یابند
از بزرگی مخدوم است و از علو متابعت اوست گویا مخدوم را با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه
لحاق خادمان پیدا میشود و ازدیاد و ارتفاع شان او می نماید نیک استماع نما که در حدیث نبوی آمده است
علی صاحبها الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها پس متبوع را در سنه حسنه اجر
تابعان بیشتر باشند او را اشمل اجور شان زیاده تر بود و موجب ازدیاد منزلت او باشد پس تابعان را
با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد شنیدنی بشنو روشن است که جمعی در یک مقام باشند و شرکت
نماید دولت بوند اما با هر کدام شان معامله جدا باشد و هیچ یکی را از دیگری اطلاع نبود ازواج مطهرات
در بهشت با آن سرور در یک مقام باشند و از یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه وعلی اهل بیته الصلوة
والسلام لیکن معامله که با آن سرور باشد با آنها نباشد و التذاذی که آن سرور را باشد آنها را نبود علیه و
علی آله الصلوة والسلام و اگر آنها را در جمیع امور آنجا شرکت با او بود و فضیلت آنها نیز در رنگ فضیلت او
او رسیده لازم آید علیه وعلی اهل بیته الصلوة والسلام که فضیلت آنجا بمعنی کثرت ثواب عند الله است
سوال این تعین حبی که تعین اول است و حقیقت محمدی است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ممکن است
یا واجب حادث است یا قدیم صاحب فصوص این تعین اول را حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از آن
بوحدت کرده و همچنین تعین ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که از حقائق ممکنات گوید
در آن مرتبه اثبات نموده هر دو تعین را تعین وجوبی میگوید و قدیم میداند و سه تنزل دیگر را که روحی
و مثالی و جسدی بود تعینات امکانی و معتقد تو درین مسئله چیست جواب نزد این فقیر هیچ تعینی و متعینی
نیست کدام تعین بود که لا التعین را متعین سازد این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محیی الدین ابن العربی
اوست قدس الله تعالی اسرارهم در عبارات فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشاکله باید دانست

بہرحال گوئیم کہ آن تعین لتعین امکانے ہست ومخلوق وحادث ہست قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام اوّل ما خلق اللہ نوری ودر احادیث دیگر تعین وقت خلقت آن نور ہم آمدہ ہست چنانچہ فرمودہ قبل خلق السموات بالفی عام وامثالہ وہرچہ مخلوق ومسبوق بعدم ہست ممکن ہست وحادث وچون حقیقت الحقائق کہ اسبق حقائق ہست مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی مخلوق خواہند بود وامکان وحدوث خواہند داشت عجب ست کہ شیخ قدس سرہ حقیقت محمدی را بلکہ حقائق جمیع ممکنات را کہ اعیان ثابتہ گفتہ است از کجا حکم بوجوب شان میکند وقدیم میداند والتزام خلاف قول پیغمبر مینماید علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ممکن باجزائے خود ممکن است وبصورت وحقیقت خود ممکن تعین وجوبی حقیقت ممکن برائے چہ بود حقیقت ممکن البتہ باید کہ ممکن باشد کہ ممکن را با واجب تعالیٰ اشتراکے وانتسابے نیست غیر از انکہ ممکن مخلوق اوست واو تعالیٰ خالق او وشیخ چون درمیان واجب وممکن تمیز نمیکند وخود میفرماید لعدم التمیز بینہما اگر واجب را ممکن گوید وممکن را واجب باک ندارد واگر معذور شن فرماید کمال کرم وعفو ہست ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا سوال تو در رسائل خود درمیان واجب تعالیٰ وممکن نسبت اصالت وظلیت اثبات کردہ وممکن را ظل واجب تعالیٰ گفتہ ونیز واجب را تعالیٰ باعتبار اصالت حقیقت ممکن کہ ظل اوست نوشتہ ومعارف کثیرہ بران متفرع ساختہ اگر باین اعتبار شیخ قدس سرہ نیز واجب تعالیٰ را حقیقت ممکن گوید چہ محظور لازم می آید وچرا ملام بود جواب بتقیم علوم کہ اثبات نسبت نمایند درمیان واجب تعالیٰ وممکن شرع بہ ثبوت آنہا وارد نشدہ ہست ہمہ از معارف سکریہ ہست واز نارسائی ہست بحقیقت معاملہ ممکن چہ بود کہ ظل واجب باشد تعالیٰ وواجب تعالیٰ چرا ظل بود کہ ظل موہم تولید بمثل است ومنبی از شائبہ عدم کمال لطافت اصل ہرگاہ محمد رسول اللہ از لطافت ظل نبود خدائے محمد را چگونہ ظل باشد موجود در خارج بالذات وبالاستقلال حضرت ذات ست تعالیٰ وصفات ثمانیہ حقیقیہ او تعالیٰ وتقدس وما سوای آن ہرچہ باشد بایجاد او تعالیٰ موجود گشتہ ہست وممکن ومخلوق وحادث ہست وسیہ مخلوقی ظل خالق نیست حدوث

منزلت باشند در متبوع و اصیل که در تابع و طفیلی نیست جواب وصول و لحاق دیگران با آن حقیقت از قبیل
الحاق خادم است بمخدوم و وصول طفیلی است به اصیل اگر وصیل از حضرات خواص است که اقل قلیل اند خود
خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات هم طفیلی است و خادم که اولش خود نیست او را چه
شرکت بمخدوم و کدام عزت و آبروست در جناب او و طفیلی هر چند جلیس و هم لقمه است الطفیلی طفیلی است
خادمان که با مکنه عالیه به تبعیت مخدوم میرسند و از اطعمه مخصوصه اولش میخورند و عزت و احترام می یابند
از بزرگی مخدوم است و از علو تابعیت اوست گویا مخدوم را با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه
الحاق خادمان پیدا میشود و ازدیاد و ارتفاع شان او و بنیاد نیک اتباع نماکه در حدیث نبوی آمده است
علی صاحبها الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها پس متبوع را در سنه حسنه او اجر
تابعان بیشتر باشند او را فضل اجر و شان زیاده تر بود و موجب ازدیاد منزلت او باشد پس تابعان را
با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد بشنو بشنو روشن است که جمعی یک مقام باشند و شریک
یک دولت بوند اما با هر کدام شان معامله جدا باشد و هیچ یکی را از دیگری اطلاع نبود ازواج مطهرات
در بهشت با آن سرور در یکمقام باشند و از یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه وعلی اهل بیته الصلوة
والسلام لیکن معامله که با آن سرور باشد با ایشان نباشد و التذاذی که آن سرور را باشد ایشان را نبود علیه
وعلی آله الصلوة والسلام و اگر ایشان را در جمیع امور آنجا شرکت با او بود فضیلت ایشان نیز در رنگ فضیلت
او بهم لازم آید علیه وعلی اهل بیته الصلوة والسلام که فضیلت اینجا بمعنی کثرت ثواب عند الله است
سوال این تعین حبی که تعین اول است و حقیقت محمدی است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ممکن است
یا واجب حادث است یا قدیم صاحب فصوص تعین اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از آن
بوحدت کرده و همچنین تعین ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که آن را حقائق ممکنات گویند
در آن مرتبه اثبات نموده هر دو تعین را لاعین جدا میگوید و قدیم میداند و تنزل دیگر را که روحی
و مثالی و جسدی است بود تعین امکانی و معتقد تو درین مسئله چیست جواب این فقیر هیچ تعینی و متعینی
نیست کدام تعین اول و کدام لاعین را تعین سازد این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین که با اعیان
اوست قدس الله تعالی اسراره هم در عبارات فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشاکله با ایشان است

آله الصلوة والسلام مسلم و مستحسن است و چون نظر بعبدیت و عجز و بشریت او صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم نموده آید و ملاحظه عزت و جلال عظمت و کبریایی و استغنار ذاتی او تعالی کرده
شود حصول حزن و فقدان کمالے از کمالات بے نهایت او تعالے در حق آن سرور نیز
علیه وعلی آله الصلوة والسلام هیچ مستبعد نبود بلکه شایان حال بگجد باشد کریمه و لا یحیطون به علما
و کریمه لا تدرکه الابصار هر دو بر همین معنے گواه عدل اند و اثبات فقدان در حق کل منیا بدلے
بممکن هر چند بدرجات علیا رسد از حقیقت واجب چه در یابد و حادث از قدیم چه فرا گیرد و متناهی
چگونه احاطه غیر متناهی نماید و آنکه نوشته اند که هر کمالے که در نوع بشر ممکن است در حضرت
خاتمیت بالفعل حاصل است علیه وعلی آله الصلوة والسلام بلے فضل کلی بر کل مخصوص بآن سرور
است علیه وعلی آله الصلوة والسلام اما کمالے باشد که راجع بفضل جزئی بود در روا است که مخصوص
به بعضے از انبیاء کرام و ملائکه عظام باشد علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ
قصوری در فضل کلے او نکند علیه وعلی آله الصلوة والسلام در احادیث صحیح آمده
است که بعضے از کمالات در افراد امتان باشد که انبیا غبطه آن نمایند علیهم الصلوات والتسلیمات
و حال آنکه فضل کلے مر انبیا راست بر جمیع افراد امتان و نیز در حدیث آمده است که شهدای
فی سبیل الله به چند چیز بر انبیا مزیت دارند شهدا را احتیاج بغسل نیست و انبیا را
غسل باید داد و بر شهدا نماز جنازه نیامده است چنانچه مذهب امام شافعی است
و بر انبیا نماز جنازه باید کرد و در قرآن فرموده که شهدا را شما موتی نه پندارید که احیا اند
انبیا را موتے فرموده اینهمه فضائل جزئیه اند قصوری در فضل کلے انبیا ندارند پس توان گفت
که بسبب فقدان بعضی از فضائل جزئیه حزنے و اندوهی نسبت بآن سرور علیه وعلی
آله الصلوة والسلام طاری گردد که سبب حصول استعداد موصول آن فضائل شود
مثلا با نبوت درجه شهادت جمع شود و اگر مسلم داریم که جمیع کمالات جمیع افراد انسان
در آن حضرت بالفعل حاصل است علیه وعلی آله الصلوة والسلام گوئیم که چون همت
علیای آن سرور بلند افتاده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام بآن کمالات

اکتفا نمی نماید و حل من مزید گویان شوق فوق می فرماید و چون کمالات فوق از امکان
حصول بشری خارج اند ناچار دوام حزن و افراط اندوه نقد وقت است تحقیق این بحث
اینست والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که مدار کار در طریقت و حقیقت و در قربت و معرفت
بر فناست و بر زوال بشریت و احکام امکان ع هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در
بارگاه کبریا هر قدر که از وجود بشریت باقی است حجاب راه همان قدر است و ارتفاع
صفات بشریت بالکل در کل ممکن نیست چه در خواص و چه در اخص خواص شیخ عطار فرماید
ع نمی بینی که شاهی چون پیغمبر * نیافت او فقر کلی تو رنج کم بر * از فقر کلی زوال صفات
بشریت و امکان بالکل خواسته که حصول آن متصور نیست که مستلزم قلب حقایق است
چه ممکن اگر ترقی نمود از امکان خود منخلع گردد هر آئینه واجب شود و آن محال عقلی است و سخنی
و آنچه بزرگی گفته است ع چو ممکن گرد امکان بر فشاند * بجز واجب در و چیزی نماند *
محمول بر تمثیل و تشبیه است نه محمول بر تحقیق و تقریر که آن غیر واقع است عزیزی فرماید ع
سیه روئی ز ممکن در دو عالم * جدا هرگز نشد والله اعلم * سوال بقای احکام و آثار امکان در مقام
قاب قوسین ظاهر است که قوس امکان و قوس وجوب آنجا برپا است اما در مقام او ادنی که بالاصالت
مخصوص بآن سرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام بقای احکام امکان بچه معنی است جواب
ما به الامتیاز در وجوب و امکان عدم است که طرفی از امکان است چه طرف دیگر از امکان
که وجود است قدر مشترک است درمیان وجوب و امکان و در مقام او ادنی
احکام العدم رو بزوال می آرد و رفع امتیاز قوسین می نماید نه آنکه امکان بالکل مرتفع میگردد
و انقلاب بوجوب می نماید که آن محال است کما مر انقدر هست که در مقام قاب قوسین از
حجب ظلمانی بر آمده است که از آثار عدم است و در مقام او ادنی اکثر حجب است
نورانی است و از راه طرف وجود امکان آمده است و برین توجیه توان حمل کرد معنی
بیت آن بزرگ را که بالا گذشته است و از فشاندن گرد امکان زوال احکام
عدم آنکه سراسر کدورت است مراد توان داشت سوال هرگاه طرف عدم از امکان

زائل گشت و ما به الامتیاز که درمیان امکان و وجوب بود مرتفع شد و غیر از وجود که طرف
دیگر امکان است و قدر مشترک است درمیان وجوب و امکان در اینجا نمانده است آمد که
امکان از حقیقت خود منخلع گشته بوجوب که وجود صرف است ملحق شد و قلب حقیقت لازم
آمد و معنی بیت آن بزرگ که مذکور شده بجز واجب رو چیزی نماند بر حقیقت محمول گشت
جواب این وجود که در طرف ممکن کائن است ظل آن وجود است که در وجوب ثابت
است نه عین آن وجود است و این وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا
شده است وجوب بالغیر است که قسمی از ممکن است نه وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم
آید چه ارتفاع این عدم از راه ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد و محال لازم آید
بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطهٔ ایلای وجود حضرت واجب الوجود و قهرمان حضرت
وجوب است تعالی و تقدس بر ذات ممکن و متبادر از وجوب که در مصرع سابق واقع شده
است وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر و وجود را قدر مشترک گفتن در وجوب و امکان
از قبیل اشتراک لفظی است نه معنوی اگرچه آن را کلی مشکک گویند چه وجود ممکن را با وجود
واجب تعالی فی الحقیقة هیچ شرکتی نیست تا کلیت و جزئیت متصور شود سوال فنا و بقا
که صوفیه علیه گفته اند و ولایت را عبارت از آن ساخته بچه معنی است هرگاه ارتفاع صفات
بشریت متصور نباشد فنا چه گنجایش دارد جواب آن فنا که در ولایت معتبر است باعتبار
شعور و شهود است که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه نه ارتفاع ماسوی
غایت ما فی الباب صاحب آن فنا در غلبات سکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می نگارد
و آن را ارتفاع ماسوای می فهمد و بان تسلی می یابد و اگر بمحض فضل وارتقی
داده بدولت صحو مشرف سازند و صاحب تمیز کنند میداند که آن فنا نسیان
اشیا بوده است نه اعدام اشیا و این نسیان اگر زائل گشته است گرفتاری
به اشیا است که تمکن داشته و مذموم بوده نه نفس اشیا که اشیا بر همان صرافت
برجا و برپا است و از نفی و اعدام او ممتنع الانتقار ۵ سیاهی ز حبشی کی رود

از خود نگشت و چون بفضل این دید و این تمیز عطا شد آن تسلّی زائل گشت بجای
آن حزن و اندوه و بی آرامی نشست و دانست که بود او مرضی است که بسعی و اهتمام او
نابود نشود و دریافت که در رنگ دو پای طاوس که همیشه جایگاه اوست نقص امکان و قصور
حدوث همواره جایگاه او خواهد بود عجب معامله است عارف هر چند بالاتر میرود و ترقیات
و درجات بیشتر مینماید این دید نقص در وی زیاده تر میگردد و قصور بیشتر در نظر او می درآید
و بیقرار و بے آرام میسازد و همان قصه شاگرد رسن تابست که از روی تعجب با استاد خود
گفت که هر چند کار بیشتر میکنم دورتر می افتم مگر ازینجاست که آن سرور فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام کما ورد یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
ما اوذی نبی مثل ما اوذیت تا که مراد ازین ایذا ایذای همین دید نقص و قصورست
که موجب کمال حزن و اندوه است چه ایذای دیگر در انبیای دیگر توان گفت که بیشتر بوده
علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هزار
و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و ایذاهای گوناگون کشیده منقول است که قوم
او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر سنگ بروی میزدند که از بسیاری سنگ باری
بیهوش میشد و غلطیده می افتاد و در ته سنگها مستور میگشت و چون بحال مے آمد شروع در
دعوت میکرد و قوم با او همان قسم معامله پیش میکردند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید
دانست که این دید نقص و قصور نه از دوریست بلکه از قرب و حضوریست چه کدورت اندک
در محل صفا و نورانے بسیار بنظر مے درآید و کدورت بسیار در محل مکدر و ظلمانے اندک
و آنچه در ما سبق گفته شد که مدار کار قرب و معرفت بر فنا است زیرا که سالک تا از خود
فانی نشود و بالکل از صفات بشریت و امکان خود نه برآید بمطلوب نرسد چه جمع او
با مطلوب از قبیل جمع دو نقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروری است و در
وجوب سلب عدم ضروری و تا بمطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه دریابد و کمال
او را غیر مماثل کمال خود چه درک کند لا یدرک الشیء الا بما یضاده و یغایره قضیه مقرره ارباب

معقول است صبی که بلذت جماع نرسیده است اگر از کمال آن گوید شیرین خواهد گفت نه تلخ
و شیرینی انرا در رنگ شیرینی نبات خواهد دانست که وجدانی او غیر آن نیست و این کمال کمال
او نیست بلکه کمالیست که مجعول مخترع آن صبی است که فی الحقیقت راجع باوست نه بآن بسیر
هرچه از مطلوب از قبل خود بی علام او گوید از خود گفته باشد و هرچه از و ستاید خود را ستوده
باشد اینجا عارفی فرماید بلا اند بود که در کریمه وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ ضمیر بحمده راجع
بشیء باشد یعنی هیچ چیز تسبیح و تقدیس ستایش نمی نماید مگر خود را هذا قال البسطامی
سبحانی لاعادة التسبیح الیه خوش گفت ؎ ای شده هم جمال خویشتن همی ستایی
هم خیال خویشتن و قسم خلقان ان جمال و زان کمالت هست اگر بر هم یعنی مشت خیالت گر نه
معشوقت خیالی در سرست و نیست معشوق آن خیال دیگر است ؛ صاحب فصوص می فرماید
والتجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له ماراى سوى صورته فی مرآة الحق
وما رأى الحق ولا یمکن ان یراه عدم امکان رویت را از روی متابعت گفته است نه از روی تحقیق زیرا که رویت
در دنیا جائز است و در آخرت واقع و چون فنای کلیت سالک ممتنع شد وصول و اتصال
مطلوب بی آن ممنوع گشت و معرفت بی وصول صورت نه بست ناچار عجز از معرفت لازم
آمد و عجز از معرفت عین معرفت گشت گفته نشود که عجز از معرفت چگونه معرفت باشد که نقیض
اوست زیرا که عجز از معرفت عبارت از معرفت است بانه لا یعرف قال الصدیق
الاکبر رضی الله تعالی عنه العجز عن درک الادراک ادراک فسبحان من لم یجعل للخلق الیه
سبیلا الا بالعجز عن معرفته بزرگی فرماید ؎ سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا بر خاک عجز می فکند
عقل انبیا ؛ هرگاه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در معرفت صفات کبریا عاجز آمدند و ملائکه
کرام علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات گویند سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و صدیق اکبر
رئیس و رأس این امت خیر الامم است اعتراف بعجز نماید دیگری چه بود که دم از معرفت زند
مگر که جهل مرکب خود را معرفت انگارد و غیر حق را حق شناسد و این عجز از معرفت نهایات
مراتب عروج است و منتهای غایات مدارج قرب تا به نقطهٔ آخر نرسد و طی مراتب تجلیات

ظهورات نماید و وصل و اتصال را که مدعا بآن خورسند بود عین فصل و انفصال یابد
بدولت این عجز مشرف نشود و از خدا ناشناسی خلاص نگردد و غیر حق را حق
نداند سوال پس وجوب معرفت خدا جل شانه بچه معنی بود جواب وجوب معرفت
بآن معنی است که هرچه شرع بآن وارد شده است در معرفت ذات و صفات واجبی
جل شانه شناختن آن واجب است و هر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد گردد نزد فقیر
آنرا معرفت خدا گفتن جرأت است و بظن و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا أتقولون على الله
ما لا تعلمون مگر از اینجا گفته باشد سراج امت و امام ائمه امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه
سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک اگرچه این قول بر اکثری گران است
اما قابل توجیه وجیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحانه را بجمیع آنچه شریعت بآن
ناطق گشته است از کمالات و تنزیهات و تقدیسات او تعالی شناخته شود چه ماورای
آن از معرفت چیزی نمانده است که بالغ حق معرفت گردد سوال درین معرفت عوام و خواص
شرکت دارند بلکه مساوات و لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیا
باشد علیهم الصلوات والتسلیمات که همه را حق معرفت حاصل است این مسئله در رنگ مسئله
است که امام اعظم فرموده است الایمان لا یزید و لا ینقص و در اینجا
گفته اند که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا بود علیهم
الصلوات والتسلیمات جواب حل این شبهه قویه مبنی بر دقیقه است که این فقیر را بمحض
فضل و کرم بآن مختص ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست که بآن
معارف شرعیه عارف را عجز از معرفت لاحق شود مثلا شریعت وارد گشته است
به ثبوت صفت علم مر واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی
بیچون و بیچگونه است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر آن علم را قیاس بعلم خود کرده
بشناسد نشناخته باشد بلکه آنجا شناخت مجعول و مخترع خود است نه معرفت
علم حق که صفت کمال است سبحانه پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

چه بود و اگر معامله او از قیاس و تخمین به عجز آید و به وجدان و حال یابد که او را نمی تواند
شناخت و داند که نصیب از ان غیر از ایمان به ثبوت این صفت کمال هیچ نیست
این زمان هم معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اصل معرفت همین
حق معرفت آمد و آنچه حق معرفت نیست اصل معرفت هم نیست پس عوام را در حق معرفت
با خواص شرکت نشد مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت مساوات بود باید که
عوام را نفس معرفت هم نبود که حق معرفت هم نیست جواب معرفت را صورتی است و
حقیقتی آن معرفتی که همین حق معرفت است حقیقت معرفت است که مربوط است بعجز از
معرفت و صورتش آنکه بحد این عجز نرسد و از شائبه مقایسه صفات امکان نرهد چنانچه
گذشت از کمال فضل است که صورت معرفت را نیز در نفس ایمان اعتبار کرده اند و
نجات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و دخول جنت را
بران مترتب ساخته و در صورت ایمان صورت معرفت کافی است و در حقیقت ایمان
از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد که ایمان را نیز دو فرد است صورت
و حقیقت و آنچه نصیب عوام است صورت است و آنچه بخواص عطا شده حقیقت پس ایمان
عوام مثل ایمان انبیا نشد که اخص خواص اند علیهم الصلوات و التسلیمات چه آن ایمان
دیگر است و این ایمان دیگر و با یکدیگر مماثلت ندارند و در حقیقت ایمان چون عجز
از معرفت ماخوذ است و معرفت بانه لا یعرف موجود هر آینه زیادتی و نقصان آنجا
مفقود باشد چه در معرفت سلب معرفت احتمال تفاوت درجات نیست است پس در حقیقت
ایمان زیادتی و نقصان نبود و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال سوال ازین تقریر لازم
آمد که علوم و معارف کشفیه صوفیه علیه از حیز اعتبار ساقط باشند و معرفت حق جل و علا
بآنها هیچ مربوط نبود که حق معرفت بعلوم شرعیه حاصل شد و معرفتی نماند که صوفیه
آن را بتلاش اکتساب نمایند پس صوفیه را از علما در معرفت حق جل شانه هیچ مزیت
ثابت نگشت جواب علوم و معارف کشفیه صوفیه مقدمات اند مر آن عجز را که بنهایت

النهایة منتهیان ایشان را میسر گردد این بزرگواران بر منتهای این معارف کشفیه بدولت آن عجز نوشتر میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله حصول حق معرفت است و ذریعه وصول بان حقیقت سوال چون عجز از معرفت ثابت شد و کمال منحصر در عجز آمد پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند بچه معنی بود ؟ و از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئله با قوم مشاجره است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات حق جل و علا با اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین دران حضرت جل سلطانه اثبات نموده و در تمثیل که آورده اند علم آتش را که باستدلال از دخان حاصل شود علم الیقین نسبت به آتش گفته اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و متحقق شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیاتی که دوال اند بر حضرت ذات واجب جل سلطانه فرود آورده است و علم و عین و حق در دوال گفته نه در مدلول که آن از علم و عین و حق برتر است و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانسته نه نسبت بآتش است چه اگر علم دخان باستدلال حاصل گشته است علم الیقین است نسبت بدخان که مستلزم آتش است و اگر دخان را دیده است و از انجا استدلال بوجود آتش کرده عین الیقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و از انجا استدلال بآتش کرد حق الیقین است نسبت بدخان و این استدلال اتم است از استدلال سابق که آن استدلال از آفاق است و این استدلال از نفس که بدخان متحقق گشته است و ایضا در عین الیقین دخان واسطه است و در حق الیقین واسطه نیست بلکه همان نسبتی که دخان را با آتش کائن است او را نیز همان نسبت حاصل میگردد و به اعلای مدارج قرب میرسد که ماورای علم و عین و حق است گفته نشود که چون واسطه مرتفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین است زیرا که گوییم ارتفاع واسطه در تحقق رویت کفایت نمیکند چیزهای دیگر باید که وجود آن مفقود است و چون

مراتب یقین همه راجع بآیات گشت و معرفتے نماند که راجع بمدلول باشد ناچار عجز از معرفت
در مدلول لازم آید و معرفتے غیر از سلب معرفت آنجا متحقق نگشت و اگر این مراتب
سه گانه یقین راجع بآیات کرده نشود و بمدلول راجع باشد عجز ازین معرفت صورت
چه دارد و سلب معرفت را معنے چه بود

مکتوب یکصد و بست و سوم بنور محمد تهاری در بیان آنکه راههائی که موصل بجناب قدس دو اند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفے راههائے که بجناب قدس موصل اند دو اند راهی است که تعلق بقرب
نبوت تعلق دارد علے اربابها الصلوة والسلام و موصل اصل الاصل است و واصلان
این راه بالاصالت انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و صحابه ایشان و از سائر امتان
هر کرا باین دولت بنوازند اگرچه قلیل بوند بلکه اقل و درین راه توسط و حیلولت نیست
هر که ازین واصلان فیض میگیرد بے توسط احدی از اصل اخذ مینماید و هیچ یکے دیگری
را حائل نیست و راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد اقطاب و اوتاد و بدلا و
نجبا و عامه اولیاء الله بهمین راه واصل اند و راه سلوک عبارت ازین راه است بلکه
جذبه متعارفه نیز داخل همین است و توسط و حیلولت درین راه کائن است و پیشوای
واصلان این راه و سر گروه اینها و منبع فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضی است
کرم الله تعالے وجهه الکریم و این منصب عظیم الشان بایشان تعلق دارد درین مقام
گویا هر دو قدم مبارک آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر فرق مبارک اوست
کرم الله تعالے وجهه حضرت فاطمه و حضرات حسنین رضی الله تعالے عنهم درین مقام
بایشان شریک اند انگارم که حضرت امیر قبل از نشاء عنصری نیز ملاذ این مقام بوده
اند چنانچه بعد از نشاء عنصری و هر کرا فیض و هدایت ازین راه میرسید بتوسط ایشان
میرسید چه ایشان نزد نقطه منتهائے این راه و مرکز این مقام بایشان تعلق دارد
و چون دوره حضرات امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنین ترتیبا مفوض
و مسلم گشت و بعد از ایشان بهر یکے از ائمه اثنا عشر علے الترتیب والتفصیل قرار
گرفت و در اعصار این بزرگواران و همچنین بعد از ارتحال ایشان هر کرا فیض

وہدایت میرسید بتوسط این بزرگواران بوده وبحیلولۃ ایشان ہر چند اقطاب
ونجباء وقت بوده باشند وملاذ وملجا ہمہ ایشان بوده اند چه اطراف را غیر از لحوق
بمرکز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبد القادر جیلانی رسید قدس سره
وچون نوبت این بزرگوار رسید منصب مذکور باو قدس سره مفوض گشت ومابین
ائمه مذکورین وحضرت شیخ ہیچکس برین مرکز مشہود نمیگردد ووصول فیوض و
برکات درین راه بہر که باشد از اقطاب ونجبا بتوسط شریف او مفہوم میشود چه این
مرکز غیر او را میسر نشده ازینجا است که فرموده شعر افلت شموس الاولین وشمسنا
٭ ابداً علی افق العلی لا تغرب ٭ مراد از شمس آفتاب فیضان ہدایت وارشاد است
واز افول آن عدم فیضان مذکور وچون بوجود حضرت شیخ معامله که باولین تعلق
داشت باو قرار گرفت واو واسطه وصول رشد وہدایت گردید چنانچه پیش از وی
اولین بوده اند ونیز تا معامله توسط فیضان برپا است بتوسل اوست ناچار بیان
آمد که افلت شموس الاولین وشمسنا الخ سوال این حکم منتقض است بمجدد الف ثانی
زیرا که در بیان یعنی مجدد الف ثانی در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته
است که ہر چه از قسم فیض درانمدت بامتان برسد بتوسط او باشد ہر چند اقطاب
واوتاد باشند وبدلا ونجبا وقت بوند گوییم که مجدد الف درین مقام نائب مناب
حضرت شیخ است وبه نیابت حضرت شیخ این معامله باو مربوط است چنانکه گفته اند
نور القمر مستفاد من نور الشمس فلا محذور سوال معنی مجدد الف که بالا مذکور شد مشکل
است زیرا که در مدت مذکوره حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام خواہد
نزول فرمود وحضرت مہدی علیه الرضوان نیز خواہند ظہور نمود ومعامله این
بزرگواران برتر ازان است که بتوسط احدی اخذ فیوض نمایند جواب گوییم که معامله توسط
مربوط براه دومی است از دو راه مذکور که عبارت از قرب ولایت است ودر راه اول که
عبارت از قرب نبوت است معامله توسط مفقود است ہر که بآن راه واصل گشته است

وہیچ حائلے ومتوسطے درمیان ندارد و بے توسط احدی اخذ فیوض وبرکات می نماید
توسط وحیلولت درراہ اخیرست فقط معاملہ آن موطن علاحدہ ہست چنانچہ گذشتہ
وحضرت عیسے علے نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وحضرت مہدی علیہ الرضوان براہ
اول واصل اند چنانچہ حضرات شیخین رضے اللہ تعالے عنہما براہ اول واصل گشتہ
درضمن آن سرور اند علیہ وعلے آلہ الصلوۃ والسلام وانجا شان خاص اند علی
تفاوۃ درجاتہما تنبیہ باید دانست رواست شخصے ازراہ قرب ولایت
بقرب نبوت برسد ودر ہردو معاملہ شریک باشد وبطفیل انبیا علیہم الصلوۃ والتسلیمات
اورا آنجا ہم جا بدہند وکارخانہ باو مربوط سازند وانجا ہم معاملہ باو منوط گردانند
ہ خاص کند بندہ مصلحت عام را ۞ ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ
ذو الفضل العظیم سبحان ربک رب العزت عما یصفون وسلام علے المرسلین والحمد
للہ رب العلمین ۞ والحمد للہ رب العلمین ۞۞

للہ الحمد والمنت کہ جلد ثالث مکتوبات امام ربانے حضرت مجدد الف ثانی
رحمۃ اللہ علیہ بتاریخ دوازدہم ربیع الثانے سن یکہزار و دوصد وہشتاد وہشت
بہ نیچہ اہتمام ہزبر نیستان شریعت مصطفے مولوی شیر محمد خانصاحب سلمہ اللہ تعالے
تمام رسید وبحسن خاتمت انجامید فقط

احوال حضرت مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ والغفران

از زبان خامہ حقیقت ترجمان حسیب الدین سوزان ۞

الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علے خیر خلقہ محمد وآلہ وصحابہ اجمعین
اما بعد این تکملہ ایست در بعضے از احوال مقیم سراوقات اجلال ومقوم ستار جمال

حضرت شیخ احمد سرهندی الفاروقی النقشبندی که مقتدای ارباب عرفان و
پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بوده است هیچکس حقایق شریعت و طریقت را
در مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نکرده است که وی در مکتوبات خود بظاهر
اظهر و باطن انور محمد مظهر در مقامات احمدیه میگوید که ولادت خدمت مولانا در سنه
نهصد و هفتاد و یک بوده است و بر پیشانی نورانی از ایام طفولیت انوار
رشد و ولایت و آثار لطف و عنایت ظاهر می شده اند تا آنکه هم در آنمدت
بخدمت صاحب حال و قال حضرت شاه کمال الطریقة قادریه در آمد و مورد
الطاف بزرگانه شد و حفظ کلام الله نموده از پدر خود شیخ عبد الاحد علوم
متعارفه و معارف توحید تحصیل فرموده و سلسله چشتیه اجازت ارشاد یافته قایم مقام
ایشان گردید و در عمر هفده سالگی که آغاز شباب است و بحکم حدیث نبوی شعبة
الیست از جنون در جمیع علوم ظاهری و باطنی از امثال و اقران خود گوی سبقت
ربود چنانچه سعدی شیرازی فرموده قطعه شب تاریک دوستان خدای ؛
می تابد چو روز رخشنده ؛ این سعادت بزور بازو نیست ؛ تا نه بخشد خدای
بخشنده ؛ آخر در دهلی به خدمت صاحب الشریعة والطریقة والحقیقة حضرت
خواجه محمد باقی رضی الله عنه که یکی از اکابر نقشبندیه اند شش واسطه بجناب
بهاء الملة والدین خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میرسند رسیده
اخذ طریقه انیقه ایشان نموده در دو ماه کم و بیش دید آنچه دید و رسید بآنچه رسید
گویند که خواجه در آن روزها بیکی از مخلصان نوشته بود که شیخ احمد نام مردی است
از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر مستمند نشست و برخاست کرده
بود بسی عجایب روزگار از مشاهده میشود و بآن می ماند که آفتابی شود که عالم
از آن روشن گردد وفات شیخ در بیست و هفتم صفر سنه یکهزار و بیست و چهار ۲۷ - ۲ - ۱۰۳۴
و او را در سرهند مزار پس ازین نموده میشود که حق آگاه خیر خواه خلق الله حق

سیدی و مولائی مولانا شیر محمد خان صاحب دام الله عافیته کلمات طیبات ایشان از ابری فائض
خلائق بقالب طبع در آورده است و تصحیح آن حتی الامکان جهد بلیغ بکار برده یقین از عنایات
بغایت الهی آنست که بذکر قبول مذکور شود و بعین رضا منظور سوزان خموش و بیش از ین
مجوش سبحن ربک رب العزت عما یصفون و سلم علی المرسلین والحمد لله رب العلمین تمت الطبع
حمد مر ایزد سبحان را که ذات و صفاتش از وسمت حدوث و امکان مبرا و تقدیس و تنزیهش از
ادراک و تعقل همچو ما ناقصان برتر و اعلی فسبحانه ما اعظم شانه لا یحیط به عقلا و وهما هو الله الذی لا اله
الا هو وحده لا شریک له لیس کمثله شئی من الاشیا و ان اثبت الکاملون له المثل الاعلی لکنه ورا الورا
مثل ما وصف سبحانه عما یصفون و صلوة و سلام بر نبی کریم که انک لعلی خلق عظیم صفتی از
مکارم خلاقش است و لولاک لما خلقت الافلاک شهره افاق ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی وصف کلام اوست و دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی بیان قرب مقام او فصلوات
الله و تسلیماته و برکاته علیه و علی آله و صحابه کلما ذکره الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون اما بعد
میگوید گنهگار شرمسار امیدوار رحمت حنان شیر محمد خان بن غلام محمد خان باشنده جهجر طالبان مطالب
عالیه را مژده و قاصدان مقاصد قصوی را بشری و سالکان مسالک طریقت احمدیه اصلا و عارفان معارف
مقامات قیومیه جدیدا را ندا که درین ایام فرخنده فرجام کلمات طیبات و حروف عالیات متضمن علوم غریبه
و معارف عجیبه و اسرار لطیفه و دقائق شریفه ما تکلم بها احد من العرفا و ما اشار الیها احد من الاولیا مقتبست
من مشکوة انوار النبوة اعنی مکتوبات معدن فتوحات للامام الهمام قدوة العلما الراسخین الشریف
متشرف بتشریفات صاحب الولایت الاصلیه مخزن اسرار الهیه واقف دقائق المتشابهات القرانیه آیة من آیات
الرحمانیه سمی المصطفی بالاسم الذی بشر به عیسی امام ربانی غوث صمدانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی بتاریخ
دوازدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۸ هجری حلیه طبع پوشید و مرغوب لها تاریخ اتمامش گردید اللهم انفعنا
ببرکاتها وارزقنا من بقا ماتها توقع که هرگاه در مطالعش وقت خوش دست دهد دعای خیر از
راقم آثم مضایقه ندارند اللهم استعملنا بما تحبنا و ترضی به منا وافتح لنا بالخیر واختم لنا بالخیر واجعل
عواقب امورنا بالخیر آمین یا رب العلمین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط تمت



سیدی و مولائی مولانا شیر محمد خان صاحب دام الله عافیته کلمات طیبات ایشان را برای فوائد خلائق بقالب طبع در آورده است و تصحیح آن حتی الامکان جهد بلیغ بکار برده یقین از عنایت بغایت الهی است که بذکر قبول مذکور شود و بعین رضا منظور سوزان خموش و بیهوش از زین محبوش سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلم علی المرسلین والحمد لله رب العلمین تمت الطبع حمد مر ایزد سبحان را که ذات و صفاتش از سمت حدوث و امکان مبرا و تقدیس و تنزیهش از ادراک و تعقل همچو ما ناقصان برتر و اعلی فسبحانه ما اعظم شانه لا یحیط به عقلا و هما هو الله الذی لا اله الا هو وحده لا شریک له لیس کمثله شئ من الاشیا و ان اثبت الکاملون له المثل الاعلی لکنه ورا الورا من کل ما وصف سبحانه عما یصفون و صلوٰة و سلام بر نبی کریم که انک لعلی خلق عظیم صفتی از مکارم اخلاقش است و لولاک لما خلقت الافلاک شهره آفاق ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وصف کلام اوست و دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی بیان قرب مقام او صلوات الله و تسلیماته و برکاته علیه و علی آله و صحابه کلما ذکره الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون اما بعد میگوید گنهگار شرمسار امیدوار رحمت حنان شیر محمد خان بن غلام محمد خان باشنده جهجر مطالب طالبان عالیه را مژده و قاصدان مقاصد صدق را بشری و سالکان مسالک طریقت احمدیه اصلا و عارفان معارف مقامات قلبیه حیدریه را نداکه درین ایام فرخنده فرجام کلمات طیبات و حروف عالیات متضمن علوم غریبه و معارف عجیبه و اسرار لطیفه و دقائق شریفه ما تکلم بها احد من العرفا و ما اشار الیها احد من الاولیا مقتبسة من مشکوٰة انوار النبوة اعنی مکتوبات معدن فتوحات للامام الهمام قدوة العلماء الراسخین المشرف بتشریفات صاحب الولایت الاصلیه مخزن اسرار الهیه واقف دقائق المتشابهات القرانیه آیة من آیات الرحمانیه المسمی المصطفی بالاسم الذی بشر به عیسی امام ربانی غوث صمدانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی بتاریخ دوازدهم ربیع الثانی ١٣٢٠ هجری حلیه طبع پوشید و مرغوب لها تاریخ اتمامش گردید اللهم انفعنا ببرکاتها و ارزقنا من مقاماتها توقع که هر گاه در مطالعش وقت خوش دست دهد دعائی خیر از راقم آثم مضائقه ندارند اللهم استعملنا بما تحبنا و ترضی به منا و افتح لنا بالخیر و اختم لنا بالخیر و اجعل عواقب امورنا بالخیر آمین یا رب العلمین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط تمت بالخیر

علی را نگشته بلکه شیطان را که بصورة او متمثل شده بود کشته است و علی در سحاب است رعد آواز اوست و برق تازیانه اوست و تابعان عبدالله در سماع آواز رعد میگویند که علیک السلام یا امیر المومنین و طائفه کاملیه از ایشان که اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم می کنند بترک بیعت علی و تکفیر علی می کنند بترک طلب حق خود و بتناسخ قائلند و طائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سمعان اند میگویند که خدا بصورت انسان است و او تمام هلاک میشود مگر وجهش و روح خدا در علی حلول کرد بعد از ان در پسر او محمد بن الحنفیه بعد از ان در پسر او ابو هاشم بعد از ان در بیان و طائفه مغیریه که اصحاب مغیره ابن سعید عجلی اند میگویند که خدا بصورة مرد نورانی است که بر سر او تاجی است از نور و دل او منبع حکمت است و طائفه جناحیه اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر ذی الجناحین بتناسخ ارواح قائل گشته اند و می گویند که روح خدا اول در آدم حلول کرد بعد از ان در شیث و همچنین در انبیا و ائمه تا آنکه بعلی و اولاد او و اولاد او منتهی شد بعد از ان در عبدالله حلول کرد و این گروه منکر قیامت اند و محرمات را حلال میدانند کالخمر و المیتة و الزنا و غیرها و طائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی که در خدمت امام محمد باقر رضی الله عنه بود فلما تبرء منه الامام و طرده ادعی الامامة لنفسه میگویند که ابو منصور بآسمان رفته بود و حضرت حق سبحانه بید خود بسر او مسح کرد و فرمود یا بنی اذهب فبلغ عنی بعد از ان بزمین فرود آمد و هو الکسف المذکور من قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم هم ایشان میگویند که رسالت منقطع نمی شود و جنت عبارت است از امام که ما به محبت ان ماموریم و نار کنایه است از شخصی که ما ببغض و مخاصمه او ماموریم چون ابی بکر و عمر رض و هم چنین فرایض عبارة است از ان جماعة که ما را محبت آنها امر فرموده اند و محرمات آن طائفه که ما را بغض آنها حکم کرده و طائفه خطابیه اصحاب ابی خطاب اسدی که در خدمت امام محمد جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بوده است و امام چون غلو وی و رد او حق خود معلوم کرد از وی بیزار گشت و از صحبت خود براورد و هو بعد ذلک ادعی الامامة لنفسه میگویند که همه ائمه انبیا اند و حسنات ابناء الله جعفر صادق رض اله است با ابو الخطاب از وی و از علی رض افضل است و هؤلاء یستحلون شهادة الزور لموافقیهم علی مخالفیهم و نیز میگویند که جنت نعیم دنیا است و نار الام انست و دنیا هرگز فانی نخواهد شد و محرمات را ترک فرایض امباح می دانند و طائفه غرابیه از ایشان میگویند محمد بعلی مشابه تر بود از مشابهة غراب بغراب و مگس بمگس و حضرت حق تعالی وحی بجانب علی رضی الله عنه فرستاده بود و جبرئیل از کمال مشابهت غلط کرده وحی بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم رسانید و شعار ایشان میگویند غلط الامین فجازها عن حیدره و ایشان حضرت جبرئیل علیه السلام را لعن میکنند و طائفه ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه وسلم می کنند و میگویند علی رض اله است محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را مبعوث ساخته است که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام بسوی خود دعوة کرد و بعضی از ذمیه هر کدام محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم اله میدانند جمعی از ایشان قائل اند که اصحاب عبا باشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم میگویند که

۲ محمد صلی الله علیه و سلم [illegible]

رساله رد روافضیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام علی سیدنا محمد اکرم البشر المبعوث
الی الاسود والاحمر کما ینبغی لعلو شانه ویحری وعلی الخلفاء الراشدین المهدیین وذریته واهل بیته الطیبین الطاهرین وسائر الصحابة المرضیین
کما یلیق بمراتبهم العظمی ودرجاتهم العلیا اما بعد میگوید بنده که محتاج است برحمت خداوند واحد صمد مستعان علماء اهل سنت وجماعت احمد بن
عبد الاحد العمری الفاروقی نسباً که چون درین ایام رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد علمای ماوراء النهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها در باب تکفیر شیعه واباحت قتل واموال آنها مسلمانان بود باین حقیر قلیل البضاعة رسید که حاصلش بعد طی مقدمات
اهله در باب تکفیر خلفای ثلثه است و ذم و تشنیع حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها و بعضی از طلبه شیعه که متردد و ایجاد
بودند باین مقدمات افتخار و مباهات می نمودند و در مجالس امرا و سلاطین آن مغالطات را شهرت میدادند و این
حقیر هر چند در مجالس و محافل مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله در رد آنها میکرد و بر غلطهای صریحه ایشان اطلاع میداد اما از
حمیت اسلام و بموجب حدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام که فرموده اذا ظهرت الفتن والبدع وسبت اصحابی فلیظهر العالم
علمه ومن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفاً ولا عدلاً این قدر رد والزام کفایت نمیکرد و
سوزش سینه بی کینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مقاصد ایشان تا در زمانی که در قید کتابت نه درآید
و در حیز تحریر فائده تمام و نفع عام نبخشد شرعت مستعیناً بالله الصمد الودود و هو نصیری و معینی لما اطلب و منه المعین
وبه التوفیق ومن عنده التحقیق اعلموا احسن الله ارشادکم که شیعه امام حق بعد حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم حضرت
علی را میدانند که امامت از وی و از اولاد او بیرون نمیرود و ان خرجت فاما بظلم یکون من غیرهم او بتقیة منه او من
اولاده و ایشان با کثرت طرق و تعدد اصناف بیست و دو فرقه اند و بعضی از ایشان تکفیر بعض دیگر می کنند و اظهار
قبایح و شنایع آنها می نمایند و کفی الله المؤمنین القتال بقتالهم و پیش از شروع در مقصود چند کرده ایشان را بیان
کنیم و بر حقیقت مقاصد آنها اطلاع دهیم تا حقیقت مذهب ایشان بر وجه اتم معلوم شود و حق از باطل ممتاز گردد پس
گوییم که رئیس و اقدم ایشان عبد الله بن سبا حضرت امیر را بجانب این اخراج کرده بود و هم او گفته که این

متعلق اند و در اصول بمعتزله راجع اند و در فروع بمذهب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله سبحانه مگر در چند مسئله و طائفه
امامیه از ایشان بنص جلی بر خلاف علی رض قائلند و تکفیر اصحاب میکنند و ائمه را تا امام جعفر رض باتفاق میرسانند
و بعد از ان در امام منصوص اختلاف دارند و آنچه مشهور است و مختار جمهور ایشان بر این ترتیب است که بعد امام جعفر رض
پسر او امام ابو موسی کاظم رض است و بعد از ان امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی التقی و بعد او حسن بن علی
الزکی و بعد او محمد بن الحسن که خود هو الامام المنتظر و اوایل ایشان از تمادی ایام بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر بجانب
مشتبهه و آخر بیان فرقهم الضالة المضلة و چند کرده و دیگر ایشان را از ان ذکر نکرده که در اصول و عقائد نفوا
مذکوره موافقت نکرده در چند مسئله که اختلاف نیز دارند پوشیده نماند بر شخصی که او درایة و تمیز دارد و بر حقیقة مطالب
ایشان اطلاع یابد بی آنکه رجوع بدلائل نماید حکم بفساد آنها کند چندان مقاصد موهومه سبئیه بفساد و بداهة البطلان
اند و ایشان از کمال جهالة خود را باهل بیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و ائمه اثنا عشر نسبت میکنند و متابعت و موالات
آنها ادعا می نمایند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا ایشان از محبت مفرط بیزارند و متابعة قبول نمیدارند و محبت این بدبختان
در رنگ محبة نصاری است بحضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از فرط ضلالة او را خدای می پرستیدند و او
از ان محبت بیزار بود و یؤیده ما نقل عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال قال لی النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فیک مثل
من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه و احبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیست له ثم قال یهلک فی رجلان محب مفرط
یفرطنی بما لیس فی و مبغض یحمله شنآنی علی ان یبهتنی و قوله سبحانه اذ تبرأ الذین اتبعوا شأن حال ایشان است یعنی در وقتی
که متبوعان از تابعان اشرار شوند و متابعة قبول ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک
رحمة انک انت الوهاب فالآن نشرع فی جواب اعتراضاتهم الواهیة معتصما بحبل الله الملک الاکبر انه علی ما یشاء قدیر
و بالاجابة جدیر قال علماؤنا اهل السنة شکر الله تعالی سعیهم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کمال تعظیم و توقیر
خلفای ثلثه میداشته و در مدح هر یک احادیث کثیره وارد گشته و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کریمه و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بموجب وحی است و شیعه که مذمت ایشان می کنند مخالفة وحی میکنند و مخالفة وحی
کفر است شیعه در جواب آنها اول بطریق معارضه گفته اند که از دلیل قدح خلفای ثلثه و بطلان خلافت ایشان
لازم می آید زیرا که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلة حضرت
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم درمیان اهل اسلام مخالفة واقع شده و مخالفة اول این بود که حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم در مرض موت فرمود که ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعدی عمر رضی الله تعالی عنه باین امر راضی
نشده گفت ان الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت پیغمبر

صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ازین معنی آزرده شده فرمود که برخیزید پیش من نزاع سزاوار نیست و مخالفت در آن
بود و گفته اند که بعد از قضیهٔ مذکوره پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بغزا روند و بعضی از آن جمع
تخلف نمودند و بعرض حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم رسیده آن حضرت مکرر مبالغه فرمودند که جهزوا جیش
اسامة رض لعن الله من تخلف عنه و مع هذا آن بعض تخلف کردند و متابعت ننمودند پس گوییم امری که حضرت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای کریمهٔ مذکوره وحی است و منعی که عمر رض کرده منع ورود وحی است و رد وحی
کفر است علی ما اعترفتم به و علی ما دل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و نیز از تخلف جیش اسامه رض بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلث اند بالاتفاق
و چون حضرات در صحیفهٔ شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت وحی است و امر ایشان کذلک پس گوییم اخراج حضرت پیغمبر مروان را
از مدینه بالضرورة وحی است و آوردن عثمان رض او را و تفویض امور بلاد و تعظیم او کفر است بدو وجه اول دلیلی که حضرات فرمودند دوم
دویم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم
او عشیرتهم اقول و بالله العصمة و التوفیق لا نسلم که جمیع اقوال و افعال آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم موجب وحی
است و استشهاد و بیان آن بکریمه غیر تام است زیرا که آن مختص بقرآن است قال القاضی البیضاوی فی معنی قوله سبحانه و ما ینطق عن
الهوی ای ما یصدر نطقه بالقرآن عن الهوی و ایضا اگر جمیع افعال و اقوال آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم موجب وحی می بود
بر بعض اقوال و افعال آن سرور علیه الصلوة و السلام اعتراض وارد نمی شد و عتاب نمی آمد کما فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم ما احل
الله لک تبتغی مرضات ازواجک و قوله عز و جل عفا الله عنک لم اذنت لهم و قوله سبحانه ما کان للنبی ان یکون له اسری حتی یثخن
فی الارض تریدون عرض الدنیا و قوله تعالی لا تصل علی احد منهم مات ابدا بروایتی در ورود این بعد از ادای نماز آن سرور
است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم برای منافق و بروایتی پیش از ادای نماز بر آن و بعد از عزم بر ادای آن و بهر تقدیر
نهی از فعل محقق است سواء کان فعل الجوارح او فعل القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرة پس تواند بود که بعض افعال و اقوال
آن سرور علیه الصلوة و السلام از روی اجتهاد باشد قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله عز و جل ما کان للنبی الخ الآیة
دلیل علی ان الانبیاء یجتهدون و انه قد یکون خطأ و لکن لا یقرون علیه و اصحاب کرام در امور عقلیه و احکام اجتهادیه
مجال اختلاف و مساغ خلاف داشتند و در بعضی از اوقات وحی موافق رای اصحاب نازل شده چنانکه در اساری بدر
مطابق رای امیر المؤمنین عمر رض وحی آمده چه توجه آن سرور بامور عقلیه کمتر بود قال القاضی البیضاوی روی انه علیه
الصلوة و السلام اتی یوم بدر بسبعین اسیرا منهم العباس و عقیل ابن ابی طالب فاستشار فیهم فقال ابوبکر رض قومک و اهلک
استبقهم لعل الله یتوب علیهم و خذ منهم فدیة یقوی بها اصحابک و قال عمر رض اضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر و ان الله

فعساک عن الفدا لیمکنی من فلان ویمکنی علیا وحمزة من اخواتہا فلنضرب اعناقہم فلم یہو ذلک رسول اللہ تعالی صلی
اللہ علیہ والہ وسلم وقال ان اللہ لیلین قلوب رجال حتی یکون الین من اللین وان اللہ لیشد قلوب رجال حتی یکون
اشد من الحجارة وان مثلک یا ابابکر مثل ابراہیم علی نبینا وعلیہ والہ افضل الصلوات والتسلیمات قال فمن تبعنی فانہ منی
ومن عصانی فانک غفور رحیم ومثلک یا عمر مثل نوح علی نبینا وعلیہ والہ الصلوات قال لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
فخیر اصحابہ واخذ الفدیة فنزلت یعنی آیة ما کان للنبی الخ فدخل عمر رض علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فاذا ہو وابوبکر
رض یبکیان فقال یا رسول اللہ اخبرنی فان اجد بکاء بکیت والا تباکیت فقال ابکی علی اصحابی فی اخذہم الفداء ولقد عرض
علی عذابہم ادنی من ہذہ الشجرة لشجرة قریبة قال القاضی البیضاوی فی التفسیر روی انہ علیہ الصلوة والسلام قال لو نزل
العذاب لما نجا منہ غیر عمر وسعد بن معاذ رض وذلک لانہ ایضا اشار بالاثخان ایضا پس گوییم تواند بود که امر آن حضرت باتیان
قرطاس وتجہیز جیش اسامہ رض وہمچنین اخراج آن حضرت مروان را از طریق وحی نباشد بلکہ بطریق رای واجتہاد باشد
ومخالفت آنہا لازم کفر نیست زیرا که ازین قسم مخالفت صحابہ کرام آمده است چنانکه بالا گذشت وباوجود تحقیق زمان نزول وحی
انکار بر آن مخالفت دارد نشده وعتاب نیامده حال آنکه اندک چیزی از سوء ادب نسبت بآنسرور علیه الصلوة والسلام از صحابه
صادر میشد حق سبحانہ وتعالی فی الحال از افعال نہی میکرد وبر مباشران وعید نازل میفرمود کما قال عز من قائل یا ایہا
الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجہروا لہ بالقول کجہر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون قال
شارح المواقف نقلا عن الآمدی حیث قال کان المسلمین عند وفاة النبی صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم علی عقیدة واحدة الا من
کان یبطن النفاق ویظہر الوفاق ثم نشأ الخلاف فیما بینہم اولا فی امور اجتہادیة لا توجب ایمانا ولا کفرا وکان غرضہم
منہا اقامة مراسم الدین وادامة مناہج الشرع القویم وذلک کاختلافہم عند قول النبی صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم فی مرض موتہ
ائتونی بقرطاس الخ وکاختلافہم بعد ذلک فی التخلف عن جیش اسامة رض فقال قوم بوجوب الاتباع لقولہ علیہ الصلوة والسلام
جہزوا جیش اسامة رض لعن اللہ من تخلف عنہ وقال قوم بالتخلف انتظارا لما یکون من رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم
فی مرضہ اگر کسی گوید اثبات مقدمہ ممنوعہ نماید که ثبوت اجتہاد آنسرور صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم از وحی بوده پس
صادق آمد که جمیع افعال واقوال آنسرور علیہ الصلوة والسلام موجب وحی است صد احکام اجتہادیہ ہم برین تقدیر موجب
وحی شده گوییم که مراد از جمیع اقوال وافعال ہر قول وفعل وست صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم خاصة علی سبیل التفصیل کما
لا یخفی علی فطن الشامل والا یلزم ان یکون اقوال جمیع المجتہدین وافعالہم موجب الوحی لان اجتہادہم ثبت بالوحی والنص فاعتبروا
یا اولی الابصار علی انا نقول اثبات تلک المقدمة لا یجدی نفعا لان افتتاح المقدمة القائلة بان مخالفتہا کفر ومستنده
الامر فافہم وآنچه در بیان عبارة علمای ماوراء النہر واقع شده که جمیع افعال واقوال آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم

بموجب وحی است مراد از ان والله سبحانه اعلم سوای امور اجتهادیه که از ان سرور علیه الصلوة والسلام صادر شده
سوا ارکان بالوحی الجلی وبالخفی وهمین قدر از تعمیم در مدعا ایشان کافی است چه احادیثی که در مدایح خلفای ثلث وارد
گشته اند از قبیل اخبار از مغیبات اند وموطن طریق الوحی لاغیر ولا مدخل للرای والاجتهاد فیه قال عز وجل وعنده مفاتیح
الغیب لا یعلمها الا هو وقال سبحانه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ما برین تقدیر لازم است که اگر مراد
وما ینطق عن الهوی عام از قران ووحی خفی مراد دارند کما لا یخفی شک نیست که از ان کار مخالفه شیخین افعال واقوال ایشان
مخالفه وحی لازم می آید ومخالفه وحی کفر است والاحادیث الواردة فی لذا الحکم الدالة علی انها من اعلام الله سبحانه کثیرة
بحیث وصلت لکثرة الطرق وتعدد الرواة الی حد الشهرة بل الی حد التواتر معنی فلنذکر عدة منها ما روی الترمذی
عن النبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم انه قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار وصاحبی علی الحوض ومنها ما روی الترمذی
ایضا عنه علیه الصلوة والسلام انه قال اتانی جبرئیل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی یدخل منه امتی فقال ابو بکر یا
رسول الله وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم اما انک یا ابا بکر اول من
یدخل الجنة ومنها ما روی البخاری ومسلم عن النبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم انه قال دخلت الجنة الی ان قال رایت فیها قصرا
بفنائه جاریة فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخله فانظر الیه فذکرت غیرتک فقال عمر بابی انت وامی یا رسول
الله اعلیک اغار ومنها ما رواه ابن ماجه عن النبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم انه قال ذلک الرجل ارفع امتی درجة
فی الجنة قال ابو سعید والله ما کنا نری ذلک الا عمر بن الخطاب حتی مضی بسبیله ومنها ما اخرج ابو علی عن عمار بن یاسر قال قال
صلی الله تعالی علیه واله وسلم ما قدمت ابا بکر وعمر ولکن الله قدمهما ومنها ما اخرج ابو علی قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بما لبث نوح فی قومه ما نفدت
فضائله وان عمر حسنة من حسنات ابی بکر ومنها ما رواه الترمذی وابن ماجه عن علی بن ابی طالب وعن انس رضی الله
تعالی عنهما انه علیه السلام قال ابو بکر وعمر سیدا کهول الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین ومنها ما روی
البخاری ومسلم عن موسی الاشعری انه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حائط من حیطان المدینة وجاء رجل
فاستفتح فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بکر فبشرته بما قال رسول الله صلی
الله تعالی علیه واله وسلم فحمد الله ثم استفتح رجل فقال لی افتح له وبشره بالجنة علی بلوی تصیبه فاذا عثمان رض فاخبرته بما
قال النبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم فحمد الله سبحانه ثم قال الله المستعان هذا وایضا مسلم که اخراج مردان بطریق حمی
بوده فلا نسلم که اخراج ونفی دائمی مراد انسرور بوده باشد چرا نتواند بود که اخراج موقت وتقریب موجل خواسته باشد
چنانکه انسرور علیه الصلوة والسلام در حد زنا فرموده البکر بالبکر جلد مائة وتقریب عام وچون امیر المومنین

عثمان رض بر توقیت اخراج او اطلاع داشت بعد مضی مدت عقوبت و تعذیب او را بمدینه آورد و لا محذور فیه
و آیه لا تجد قوما الخ منهای مودت کفار می کند و کفر مروان ثابت نشده که مودت او ممنوع باشد فافهم و انصف
و لا تعسف فتخبط خبط العشواء و نیز شیعه ثانیا بالطریق منع و مناقضه گفتند که ورود مدح خلفای ثلث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن نیست و آنچه دلالت بر ذم کند مثل تنزیل وا
مذکورتین و غیرهما در کتب فریقین مسطور است و نیز در بعضی از اهل سنه تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد
بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقول فی دفع الاشکال بطریق ثبات المقدمه الممنوعه و الله سبحانه اعلم چون شیعه از
کمال تعصب و عناد طعن سلف و سب خلفای ثلث بلکه تکفیر ایشان اسلام و عبادت خود خیال کرده در احادیث
صحاح که در مدایح و مناقب ایشان اند بی سند و دلیل خرج میکنند و تحریفات و تصرفات در آنها می نمایند حتی در کلام
الله که مدار اسلام بر آن است و از صدر اول بتواتر منقول است و هیچ شبه با و راه نیافته و قبول زیاده و نقصان
نمی کند آیات مخترعه و کلمات مزخرفه در می آورند و در آیات قرآنی تصحیفات می نمایند چنانکه در کریمه ان علینا جمعه
و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه باین طریق تصحیف و تحریف می کنند ان علیا جمعه و قرآنه فاذا قرأه فاتبع قرآنه از کمال
ضلالت میگویند که بعضی آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده داشته است که در مدایح اهل بیت بوده اند و آنها
را داخل قرآن نساخته و نیز همانا گذشت که طایفه از ایشان شهادت زور از برای نفع و صلاح کرده خود تجویز کرده
اند پس بواسطه این مفاسد مورد طعن گشتند و اعتماد و عدالت ایشان راسا برطرف شد و کتب مدونه ایشان از
درجه اعتبار ساقط شدند و حکم توریت و انجیل محرفه گرفتند و در کتب اهل سنه مثل صحیح بخاری که اصح کتب
بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیرهما جز از مدایح و تعظیم خلفای ثلث نیست و آنچه ایشان از فساد طبیعه و حمق
مزاج خود ذم خیال کرده اند تصور باطل و خیال فاسد است و از قلیل وجدان صفرا است مر شکر را تلخ و
تحقیق آن بالا گذشت و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و آنکه گفته اند که بعض اهل سنه
وضع حدیث برای مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیری است که اهل سنت کلام
آن بعض رد نکنند و در مقام انکار آن ذبا نشوند و اظهار کذب آن ننمایند و الواقع لیس کذلک بلکه ایشان در کتب
خود کذب و افترا او را تصریح کرده اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نموده فلا یعبأ بهم بشیء و لا یلتبس الحق الواضح
المبین بالباطل الظاهر المبین بطلانه و ایضا شیعه در جواب بطریق منع گفتند که مخالفت خبر واحد لا نسلم که کفر است
چه مخالفت اخبار آحاد از مجتهدین واقع شده پوشیده نماند احادیثی که در توصیف و تعظیم خلفای ثلث وارد گشته
اند اگر چه از روی الفاظ آحاد اند اما از کثرت روات و تعدد طرق آنها بحد تواتر معنوی رسیده اند کما مر و شک نیست

که انکار مدلول آنها کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع نشده است بلکه امام ابو حنیفه رحمه الله که
رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد و مخالفت آنها تجویز نمیکند و بعض
شیعه بعد تسلیم ورود مدح خلفای ثلث در جواب گفتند و منع تقدم ضمیمه نمودند که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی
الله تعالی علیه و آله وسلم نسبت بخلفای ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر حسن و سلامت عاقبت نمی کند
چه عقوبت قبل صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر از عمل ابن ملجم خبر داده عقوبت
نفرموده پوشیده نماند احادیثی که در مدایح ایشان وارد گشته اند دلالت بر حسن و سلامت عاقبت میکنند و از
آن خاتمه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکوره هم این دلالت مفهوم میشود و امثال این احادیث از صحاح حسان
بسیار است و چنانچه عقوبت قبل صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست همچنین مدح کسی که معلوم
الذم و مستوجب عقوبت ایم است سزاوار نیست فوز و دالممدوح یدل علی حسنهم حالا و مالا لهذا حضرت امیر ابن ملجم را هرچند
عقوبت نفرموده مدح و توصیف او به هیچ جه نکرده اعتبار تعظیم و توقیر او هم داشته تحقیق این مبحث در کریمه لقد رضی
الله عن المومنین مذکور خواهد شد قال علماء ما وراء النهر رحمهم الله سبحانه خلفای ثلث بمقتضای کریمه لقد رضی
الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة برضوان حق ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر باشد
شیعه در جواب بطریق مناقضه گفتند و استلزام مرضوان ایشان را منع نمودند و نمودند که مدلول آیه عند التحقیق
رضای حضرت الله تعالی است از فعل خاص که بیعت باشد کسی منکر این نیست که بعض افعال حسنه مرضیه از ایشان
واقع است سخن درین است که بعض افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت
مخالفت نص حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم نمودند غصب خلافت کردند حضرت فاطمه را آزرده ساختند چنانکه
در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوة در مناقب آن حضرت علیه الرضوان منقول است که من اذاها فقد اذانی فقد
اذی الله و کلام صادق بمضمون ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و فی الآخرة ناطق است حاصل
که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تخلف از جیش اسامه مورد طعن و
مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات
المقدمة الممنوعة و بیان الاستلزام و مدلول آیه کریمه تحقیقا و تدقیقا رضای حق است سبحانه از مومنان
در وقت بیعت ایشان با آن سرور علیه الصلوة والسلام غایة ما فی الباب ان التدقیق یفضی الی علیه بیعتهم لرضاه
سبحانه عنهم نعم کون البیعة مرضیة انما یفهم من انها لما کانت علیة للرضا یکون هولاء بسببها مرضیین یکون هی
مرضیة بالطریق الاولی واما ان البیعة هی المرضی علیها اصالة مع عدم کون الموصوفین بها مرضیین کما

[illegible]

زعموا فانا لا یفهم اصلا لما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی اسالیب الکلام ولما التبس علیهم الحق سمعوا خطابهم تدقیقا
پس گوییم جماعه که حق سبحانه وتعالی از ایشان راضی شده باشد ودانسته باشد سرائر وبواطن ایشان را وسکینه
وطمانیت برایشان نازل فرموده باشد کما دل علیه قوله سبحانه بعده فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم وآنسرور
علیه الصلوة والسلام ایشان را بجنت مبشر ساخته باشد از خوف سوء خاتمة ونقض عهد وبیعت مصون ومامون
باشد علی انا نقول اگر مراد از آیة رضای حق سبحانه وتعالی باشد از ان فعل خاص که بیعت است کما زعموا گوییم گاه
که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد واین قول را مستحسن ساخت جماعه که بان موصوف اند مرضی ومحمود العاقبة
باشد چه الله تعالی از افعال کفار راضی نیست وهمچنین از اعمال جماعه که مذموم العاقبة اند وآن افعال را
مستحسن ساخته اگرچه فی نفسها حسنه وصالحه باشند ودر باب اعمال صالحه ایشان میفرماید والذین کفروا اعمالهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ودر جای دیگر میفرماید من یرتدد منکم عن دینه فیمت
وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة پس فعلی که در آخرة کالهبا باشد بتاخیر شود رضای حق سبحانه
تعالی از ان فعل هیچ معنی ندارد چه رضای نهایة مرتبه قبول است ودر قبول خداوندی عز وجل اعتبار مال
است انما العبرة للخواتیم هذا ودر نص از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای خلافة امیر المومنین رضی
الله تعالی عنه ثابت نشده است بلکه دلیل از عدم او دوران است که اگر وارد می یافت بتواتر منقول میشد لانه مما
یتوفر الدواعی علی نقله کقتل الخطیب علی المنبر ونیز حضرت امیر رض بان نص احتجاج میکرد وابوبکر رض را از خلافة منع
میساخت چنانکه ابوبکر رض انصار را از امامة منع میکرد بخبر الائمة من قریش وانصار قبول کردند وترک امامة نمودند
قال شارح التجرید وکیف یزعم من له ادنی مسکة ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مع انهم بذلوا مهجهم
وذخائرهم وقتلوا اقاربهم وعشائرهم فی نصرة رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم واقامة شریعته وانقیاد امره
واتباع طریقته انهم خالفوه قبل ان یدفنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الظاهرة الدلالة النصوص علی المراد بل هنا
امارات در روایات را بتقیید باحتجاجها انقطع بعدم مثل النصوص هل انها لم تثبت فمن یوثق به من المحدثین مع
شدة محبتهم امیر المومنین ونقلهم الاحادیث الکثیرة فی مناقبه وکمالاته فی امر الدنیا ولم ینقل فی خطبه ورسائله
ومفاخراته ومخاصماته وعند تاخره عن البیعة وجعل امر الخلافة شوری بین ستة نفر ودخل علی رض فی الشوری و
قال عباس فعلی رضی الله تعالی عنهما امدد یدک حتی یقول الناس هذا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بایع ابن عمه فلا یختلف منک اثنان وقد قال ابوبکر رض وددت انی سالت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
عن هذا الامر فیمن هو فکنا لا ننازعه وحلف علی رض فی سعادته رض بیعة الناس فلا نبغی عن النبی صلی الله تعالی علیه

و آله وسلم و نهی ظاهر از آزار حضرت فاطمه علیها الرضوان که در حدیث وارد گشته است مطلق بهر وجه که باشد
مراد نخواهد بود زیرا که آنحضرت رضی الله تعالی عنها در بعض اوقات از حضرت امیر رضی الله تعالی عنه آزار داشته
چنانکه در اخبار و آثار آمده و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعض ازواج خود را فرموده لا تؤذینی فی
عائشة رض فان الوحی لا یاتینی وانا فی ثوب امراة الا عائشة رض را آزار خود فرموده و شک نیست که حضرت صدیقه
علیها الرحمة از حضرت امیر آزار داشته پس گویم تواند بود ایذای که در احادیث نهی از آن وارد گشته است مخصوص
باشد با ایذائی که از هوای نفسانی و اراده شیطانی بوده باشد و آزاری که از امر اظهار کلمه حق که مطابق حدیث
و نص است حاصل شود ممنوع و منهی عنه نباشد و معلوم است که باعث آزار آنحضرت زهرا علیها الرضوان از صدیق
اکبر رض محض بواسطه منع ارث از فدک بوده و صدیق رض در منع آن متمسک بحدیث نبوی علیه الصلوة والسلام بوده
که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة نه تابع هوای نفسانی داخل وعید نباشد اگر کسی گوید که چون صدیق
علیه الرضوان متمسک بحدیث بوده و حکمی که از آن حضرت سرور علیه الصلوة والسلام شنیده بود نقل کرده حضرت
زهرا علیها الرضوان چرا در غضب شده و آزار کشیده که آن آزار فی الحقیقة آزار آنسرور بوده و هو منهی عنه در جواب
گوئیم که این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبوده بلکه بمقتضای طبع بشری و جبلت عنصری بوده که داخل تحت
قدرة و اختیار نیست و نهی منع را با آن تعلق ندارد فافهم قال علماء ما وراء النهر حضرت الله تعالی ابوبکر را رض صاحب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خوانده و صاحب پیغمبر قابل ذم و لعن نیست شیعه در جواب بطریق منع گفتند که آیه
قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت [illegible] دال است بر اینکه مصاحب مسلم و کافر واقع اوست یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون
خیر ام الله الواحد القهار نیز مؤید مقصود است پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر اوست و کسی را صاحب خود خواند
که بت پرست بودند پس ظاهر شد که مجرد صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست بر کردار وی به بهبود نداشت
اقول منتبها للمقدمة الممنوعة که مصاحب بشرط مناسبت البته مؤثر است و انکار تاثیر آن مصادم بداهت و
معارض عرف و عادت است بزرگی میفرماید هر که از آثار صحبت منکر است جهل او بر ما مقرر میشود و چون در میان
مسلم و کافر مناسبت متحقق شود از قبول تاثیر صحبت یکدیگر محروم باآنکه منقول است که اندو بت پرست از برکت
صحبت حضرت یوسف علیه السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان بیزار گشتند پس حضرت صدیق رضی الله
تعالی عنه با وجود مناسبت تام از سعادة صحبت آن حضرت علیه الصلوة والسلام چرا مستعد نشود و از
کمال و معارف او چون محروم ماند حال آنکه آنسرور علیه الصلوة والسلام میفرمایند ما صب الله شیئا
فی صدری الا و قد صببته فی صدر ابی بکر رض و هر چند مناسبت بیشتر فواید صحبت افزون تر لهذا حضرت صدیق

رضه از جمیع اصحاب افضل گشت و هیچ یکی ازانها بمرتبه او نرسید چه مناسبت باین اسرار و راز بهمه بیشتر
داشت قال علیه الصلوة والسلام ما فضل ابوبکر بکثرة الصلوة ولا بکثرة الصیام ولکن بشیء وقر فی قلبه علما
گفته اند که آن شیء حب پیغمبر است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم والصفا فیه پس انصاف باید کرد که چنین مصاحب پیغمبر
چون قابل ذم و طعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا قال علماء ماوراء النهر که حضرت
امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعة مردم با خلفای ثلث بودند و منع نفرمودند و خود نیز متابعت و بیعت
فرمودند و این نیز دلیل حقیة بیعت است و اگرنه قدح آن حضرت لازم آید شیعه در جواب بطریق نقض گفتند
بالزام مشترک وان کردند و ممکن توجیه بطریق المنع الیه کما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی المناظرة و نمودند
که قبل ازانکه حضرت امیر از تجهیز و تکفین فارغ شدند خلفای ثلث در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع
برای ابی بکر رض بیعت گرفتند و ازان حضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب
نشدند و این دلالت بر حقیقة بیعت نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر با حضرت امیر و
سائر صحابه با کفار قریش جنگ نکرده ازمکه معظمه مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح
نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سائر صحابه گنجد
برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها می گنجد مع شیء زائد چه ظاهر است که حقیقة کفار قریش اصلا متصور نیست
و نیز در اهل تحقیق این نقض در بالا نیز جاری است چه فرعون در دعوی خدائی چهار صد سال بر مسند سلطنة
بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما نیز سالها درین دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت
ایشان را هلاک نکرده هرگاه در ماده حق سبحانه تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده تنها بطریق اولی می گنجد و آنچه فرمود
که حضرت امیر با ایشان بیعت کردند وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است اقول فی حل الاشکال والله سبحانه اعلم بحقیقة
الحال که علمای ماوراء النهر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او بصدیق دال بر حقیت
خلافة حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست که آن منتقض نمیشود بتاخیر حرب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و بارک با کفار قریش و بتاخیر اهلاک الله تعالی فرعون و شداد و نمرود را
چه شق ثانی از دلیل درینجا اصلا متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و بارک و حضرت الله تعالی غیر از مذمت و تشنیع ایشان نفرموده و جز بدی یاد نکرده اند فاین هذا من ذلک
و چون شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله تعالی عنهما مجال انکار نداشتند که این خبر بحد تواتر رسیده و انکار
آن مصادم بدیهه عقل بود بضرورة باکراه و تقیه قائل گشتند و در ابطال خلافة صدیق رضی الله تعالی عنه

بهتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصی از برای خود ازین نتوانستند پیدا کرد فاقول فی بیان حقیقة خلافة الصدیق
رضی الله تعالی عنه و رفع احتمال الاکراه و التقیة که اصحاب کرام رضی تعالی عنهم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم و بارک پیش در دفن بنصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد انقراض زمان نبوت واجب نمودند
بل جعلوه اهم الواجبات زیرا که آنسرور علیه الصلوة والسلام امر فرموده بود باقامة حدود و سد ثغور و تجهیز جیوش
از برای جهاد و حفظ اسلام وما لا یتم الواجب المطلق الا به وکان مقدورا فهو واجب لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی
عنه گفت ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات ومن کان یعبد الله فان الله حی لا یموت لابد لهذا
الامر فمن یقوم به فانظروا و ناتوا اراکم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر بصدیق بیعت کرد رضی الله تعالی عنهما
بعد ازان جمیع اصحاب از مهاجرین و انصار رضی الله تعالی عنهم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی
بکر رضی الله تعالی عنه بر منبر برآمد و بجانب قوم ملاحظه نمود زبیر را رضی الله تعالی عنه نیافت فرمود که حاضر سازند
چون حاضر گشت صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود که می خواهی که اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی الله تعالی
عنه گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله پس به صدیق رضی الله تعالی عنه بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی الله
تعالی عنه در قوم ملاحظه فرمود حضرت امیر را نیافت فرمود که طلبند چون حاضر شد صدیق گفت که میخواهی
که اجماع مسلمانان شکست آری گفت لا تثریب یا خلیفة رسول الله فبایعه حضرت امیر و زبیر از برای تاخیر
بیعت خود عذر گفتند که ما غضبنا الا لقد اخرنا عن المشورة وانا نری ابا بکر احق الناس بها انه لصاحب الغار وانا
لنعرف شرفه وخیره ولقد امره رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بالصلوة بین الناس وهو حی قال الشافعی رحمة الله
علیه بایع الناس علی خلافة ابی بکر وذلک انه اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فلم یجدوا تحت
ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم و ایضا اجماع امت بر حقیقت خلافت یکی از ابی بکر و علی و عباس و انعقاد بود
و علی و عباس با ابوبکر منازعت نکردند بلکه بیعت کردند پس اجماع بر امامت ابی بکر تمام شد چه اگر ابوبکر بر حق نمی بود
علی و عباس با او منازعت میکردند چنانچه علی بمعاویه منازعت کرد با وجود شوکت از معاویه طلب حق کرد
تا آنکه خلق کثیر را بکشتن داد مع ان الطلب اذ ذاک اشد وفی اول الامر اسهل لکون عهدهم بالنبی اقرب
و همهم فی تنفیذ احکامه ارغب و ایضا عباس از امیر طلب بیعت کرد و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید
قبول میکرد و حال آنکه زبیر با کمال شجاعت با وجود هواشم و جمعی کثیر با و متفق بودند و اجماع کافی
است از برای حقیقة خلافة ابی بکر اگرچه نص بر خلافة او وارد نشده کما قال جمهور العلماء بلکه اجماع اقوی
است از نصوص غیر متواتر چه مدلول اجماع قطعی است و مدلول ان نصوص ظنی تا آنکه گوئیم که نصوص هم

واردگشته اند از برای حقیت خلافت او کما ذکره المحققون من المحدثین والمفسرین فمعنی قول الجمهور من
علماء اہل السنۃ علی ما ذکرہ بعض المحققین انہ علیہ الصلوٰۃ والسلام لم ینص علیہا لا نہ احدا انہ لم یامر بہا لاحد
وبہا فکیف نظہر حقیت خلافۃ الصدیق وتطلب احتمال الاکراہ والتقیۃ تقیہ از ان احتمال داشت کہ اہل آن عصر
تابع حق نمی بودند وبسعادت خیر القرون قرنی مستسعد نمیگشتند قال ابن الصلاح والمنذری الصحابۃ کلہم
عدول وقال ابن الحزام الصحابۃ کلہم من اہل الجنۃ قطعا قال سبحانہ وتعالی لا یستوی منکم من انفق من
قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد اللہ الحسنی لانہم المخاطبون
فثبت لہم الحسنی وہی الجنۃ ولا یتوہم ان التقیید بالانفاق والقتال فیہا یخرج من لا یتصف بذلک منہم لان
تلک القیود خرجت مخرج الغالب فلا مفہوم لہا علی ان المراد من اتصف بذلک ولو بالقوۃ والعزم
والیم اکراہ وتقیۃ مستلزم نقص آن حضرت است کرم اللہ سبحانہ وجہہ زیرا کہ در اکراہ ترک
عزیمت است ودر تقیۃ کتمان حق کہ منہی عنہ است ہرگاہ مومن عامی حتی الامکن بترک اولی راضی نشود
مرتکب منہی عنہ نگردد فکیف اسد اللہ وزوج بنت رسول اللہ تعالی علیہ والہ وسلم کہ در شجاعت
وصفدری بی نظیر بود مرتکب چندین امور ناشائستہ گردد وایشان از کمال جہالۃ وفرط ضلالت
قبائح ان حضرت را مدائح گمان کردہ اند ونقصان او را کمال دانستہ افمن زین لہ سوء عملہ فراٰہ
حسنا وقول علماء ماوراء النہر چون شیعہ سب ولعن حضرات شیخین وذی النورین وبعضی از
ازواج طاہرات رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین کہ کفر است تجویز کنند برپادشاہ اسلام بلکہ
بر سائر انام بنابر امر ملک علام قتل وقمع آنہا اعلاء الدین الحق واجب لازم است وتخریب ابنیہ واخذ
اموال وامتعہ ایشان جائز شیعہ در جواب بطریق منع گفتہ اند کہ شارح عقائد نسفی در آنکہ سب شیخین
کفر باشد اشکال کردہ وصاحب جامع الاصول شیعہ را از فرق اسلامی شمردہ وصاحب مواقف
برین رفتہ ونیز امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست وشیخ اشعری شیعہ را بل اہل قبلہ را کافر
نمیداند پس آنکہ حضرات در تکفیر شیعہ گفتہ نہ موافق سبیل مومنان است ونہ مطابق حدیث وقرآن
اقول مثبتا للمقدمۃ الممنوعۃ کہ سب شیخین کفر است واحادیث صحیحہ بران دال است منہا ما اخرج المحاملی
والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدۃ انہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم وبارک قال ان اللہ تعالی اختارنی
واختار لی اصحابا فجعل منہم وزراء وانصارا واصہارا فمن سبہم فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس
اجمعین لا تقبل اللہ منہ صرفا ولا عدلا وکما اخرج الدارقطنی عن علی رضی اللہ تعالی عنہ عن النبی صلی اللہ

تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لہم الرفضۃ فان ادرکتم فاقتلہم فانہم مشرکون
قال قلت یارسول اللہ ما العلامۃ فیہم قال یقرظونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف واخرجہ عنہ من
طرق اخری نحوہ وزادہ عنہ وایۃ ذلک انہم یسبون ابابکر وعمر من سب اصحابی فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس
اجمعین ازشان این حدیث بسیار آمدہ است کہ این رسالہ گنجائش ذکر آنہا ندارد والغرض سب شیخین موجب نقص
ایشان است وبغض ایشان کفر است بخبر من ابغضہم فقد ابغضنی ومن اذاہم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی
اللہ والیہم اخرج ابن عساکر ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم قال حب ابی بکر وعمر ایمان وبغضہما
کفر واخرج عبد اللہ بن احمد عن انس مرفوعا انی لارجو لامتی فی حبہم ما فی قول لا الہ الا اللہ وبغض ایشان
برحسب ایشان مقابلت یاد کردلانہا علی طرفی نقیض ونیز تکفیر مومن موجب کفر است چنانچہ در حدیث صحیح
وارد است من رمی رجلا بالکفر وقال عدو اللہ ولیس کذلک الا کان کما قال والا رجعت علیہ وما بیقین
میدانیم کہ ابوبکر وعمر مومنانند ودشمنان خدا نیستند ومبشر بجنۃ اند پس تکفیر ایشان راجع بقائلان
باشد بمقتضای اینحدیث فیحکم بکفرہم واین حدیث اگرچہ خبر واحد است اما تکفیر از و معلوم میشود اگرچہ
جاحد او کافر نشود وقال امام عصرہ ابو زرعۃ الرازی من اجل شیوخ الاسلام اذا رایت الرجل ینتقص
احدا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم فاعلم انہ زندیق وذلک لان القران حق و
الرسول حق وما جاء بہ حق وما ادی الینا ذلک کلہ الا الصحابۃ رضی اللہ تعالی عنہم فمن جرحہم انما اراد
ابطال الکتاب والسنۃ فیکون الجرح بہ الصق والحکم علیہ بالزندقۃ والضلالۃ والکذب والفساد ولا
الفساد بہولاء قول الحق وقال سہل بن عبد اللہ التستری وناہیک بہ علما وزہدا ومعرفۃ وجلالۃ لم
یؤمن برسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم من اصحابہ وسئل عبد اللہ بن المبارک وکفاک بہ جلالۃ
وعلما ایہما افضل معاویۃ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس معاویۃ رضی اللہ عنہ
مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرۃ اشار بذلک الی ان فضیلۃ
صحبتہ ورؤیتہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی الہ وسلم لا یعدلہا شیء وہذا فی غیر اکابر الصحابۃ رضوان اللہ
علیہم ممن لم یفتہم الا مجرد رؤیتہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فما ظنک فی من منحہم الیہا انہ قاتل معہ
صلی اللہ علیہ والہ وسلم او فی زمنہ بامرہ او نقل شیئا من الشریعۃ الی من بعدہ او انفق شیئا من مالہ
بسببہ فہذا مما لا یمکن ادراک فضلہ وشک نیست کہ شیخین از اکابر صحابہ اند بلکہ افضل ایشان پس
تحقیر بالکہ تشنیع ایشان موجب کفر وزندقہ وضلالہ کما لا یخفی وفی المحیط المحیر رحمۃ اللہ تعالی لا یجوز

الصلوة خلف الرافضة لانهم انكروا خلافة الصديق و قد اجتمعت الصحابة على خلافته وفي الخلاصة من انكر
خلافة الصديق فانه كافر ويكره الصلوة خلف صاحب هوا او بدعة و لا يجوز خلف الرافضة ثم قال ان كل
ما هو هوى يكفر به لا يجوز و الا يجوز ويكره وكذا من انكر خلافة عمر في الاصح هر كاه انكار خلافة ايشان كفر باشد
فكيف حال من سبهم او لعنهم پس ظاهر شد تكفير شيعه مطابق احاديث صحاح و موافق طريق سلف است و آنكه
از بعضے از اهل سنة عدم تكفير شيعه نقل كردند بر تقدير صحة و دلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر توجيه
و تاويل است اعدم تكفير شيعه نقل كردند بر تقدير صحة و دلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر توجيه و تاويل
است لتطابق الاحاديث و مذهب جمهور العلماء و ايضا شيعه از سب و لعن حضرت عائشه صديقه و درباره آن
حضرت عليها الرضوان اسبب مخالفه نص طعن و تشنيع ثابت كردند و گفتند انچه از خبث و فحش در ماده عائشه
شيعه نسبت كرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشه مخالفة امر و قرن في بيوتكن نموده بنصرت در آمده و بجنگ
آنحضرت اقدام نموده و بحكم حديث حربك حربي حرب حضرت امير حرب حضرت پيغامبر است صلى الله تعالى
عليه و آله وسلم و محارب پيغامبر يقينا مقبول نيست بنا برين مورد طعن شده پوشيده نماند كه امر
بملازمة بيوت و نهي از خروج اينها مطلق كه شامل جميع احوال و ازمنه باشد مراد نيست و خروج
بعضے ازواج آنسرور عليه الصلوة والسلام باو در بعضى اسفار و ان دلالة ميكند پس امر بملازمة
بيوت مخصوص گشت بوقت دون وقت و حال دون حال و در رنگ عام مخصوص البعض شد و
و عام مخصوص البعض از روى مدلول ظنى است مجتهد را جائز است كه افراد ديگر هم بعلة مشتركه از ان
اخراج نمايد و شكے نيست كه حضرت صديقه رضي الله تعالى عنها عالمه و مجتهده بوده و ترمذي از ابي موسى
روايت ميكند كه او گفته كه ما اشكل علينا اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم حديث قط فسألنا
عائشة الا وجدنا عندها منه علما و همچنين ترمذي از موسى بن طلحه روايت مي كند كه او گفته ما رايت احدا
افصح من عائشه رضي الله تعالى عنها پس تواند بود كه حضرت صديقه خروج خود را در بعض اوقات
يا بعض احوال از براى بعضى منافع و مصالح ازان مخصوص كرده باشد و لا محذور فيه و لا طعن على انا
نقول الظاهر من الآية نهي الخروج بلا ستر و حجاب كما يدل عليه قوله سبحانه بعده و لا تبرجن تبرج الجاهلية
الاولى و اما الخروج مع الستر و الحجاب فخارج عن النهي و خروج حضرت صديقه از براى اصلاح بود نه از براى
حرب كما قال بعض المحققين و اگر از براى حرب باشد چنانكه مشهور است خلا بأس به ايضا لانه عن اجتهاد
و لا عن هوى چنانكه شارح مواقف از آمدى نقل ميكند كه واقعات جمل و صفين از روى اجتهاد بود

و مجتهد

و المجتهد و انکه مخطیا لا مواخذه له قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی لولا کتاب من الله لولا
حکم من الله سبق اثباته فی اللوح و هو ان لا یعاقب المخطی فی اجتهاده با آنکه گوئیم خطای مجتهد هم نزد
خدای عز و جل هدایت است کما نقل رزین عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی
الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک یقول سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الله الی یا محمد ان اصحابک
عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها اقوی من بعض و لکل نور فمن اخذ بشیء مما هم علیه فهو عندی علی هدی ثم قال
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و حدیث حرب یک بلی تواند بود که نزد حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها
به ثبوت نرسیده باشد یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چه تواند بود که اضافه برای عهد باشد و الیه از برای تزویج
کتب باطله خود و تزییف کتب اهل سنة آورده اند که در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم
اعمی در حدیث حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کسی که از اهل آن حضرت غیور کرد حضرت پیغمبر این
معنی اعتراض فرمودند تو کور نیستی و اهل سنة در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
عائشه را الکتف مبارک خود بر داشت تا تماشای حبشی کند که در کوچه ساز میزنند و بعد از مدتی فرموده
یا حمیرا اهل شیعه این عمل را باوجود این نسبت نتوان کرد پوشیده نماند تواند بود که این واقعه پیش از نزول
آیة حجاب متحقق شده باشد و منع از حضور ابن ام مکتوم بعد از نزول آن و همچنین تواند بود که آن لهو مشروع
باشد نه ممنوع چنانکه در اخبار صحاح وارد است و عنقریب مذکور خواهد شد که حبشه در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم نیزه بازی میکردند و آن در رنگ تیر اندازی است در حق انکه هر دو آله غزو جهاد اند و تیر
اندازی مشروع است فکذا ما هو مثله و نیز وقوع آن لهو در مسجد دلالت بر مشروعیت میکند کما لا یخفی و لو سلم
که بعد از نزول آیة حجاب بود پس گوئیم که حضرت صدیقه در ان وقت صغیره بوده نه مکلفه کما یفهم مما روی
البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت و الله لقد رأیت النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
و بارک یوما علی باب حجرتی و الحبشة یلعبون بالحراب فی المسجد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
یسترنی بردائه لانظر الی لعبهم بین اذنه و عاتقه ثم یقوم من اجلی حتی اکون انا التی انصرف فاقدروا قدر الجاریة الحدیثة
السن الحریصة علی اللهو بدانکه در اصحاب کرام در آمدن و در میان ایشان حکم نمودن از کمال بی ادبی و فرط
بی سعادتی است و طریق اسلم آنست که منازعات و اختلافاتی که در میان ایشان واقع شده بعلم حق سبحانه مفوض
سازند و همه ایشان را بجز نیکی یاد نکنند و حب ایشان را حب پیغمبر علیه الصلوة و السلام دانند و من
احبهم فبحبی احبهم حدیث صحیح است قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا

فليطهر عنها السنتنا اما چون شیعه شنیعه اصحاب را ببدی یاد می کنند و لعن و ... تبرات می
می نمایند علمای اسلام را واجب و لازم است که رد ایشان نمایند و مفاسد ایشان را ظاهر سازند و ازین
قبیل است بعضی سخنان که ازین حقیر درین باب بتحریر آمده ختم نمایم بذکر آیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت
مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین هذا ما تیسر لی فی ردهم واظهار شناعتهم بعون
الله سبحانه وحسن توفیقه فنسأل الله سبحانه ان یثبت قلوبنا علی دینه ویوفقنا لمتابعة حبیبه صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم ولنختم الرسالة بالخاتمة الحسنة وذکرنا فضائل اهل البیت ومدائحهم وفضائلهم رضی الله تعالی عنهم
اجمعین قال الله سبحانه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا اکثر المفسرین علی انها نزلت
فی علی وفاطمة والحسنین رضی الله تعالی عنهم لتذکیر ضمیر علیکم وما بعده وقیل نزلت فی نسائه صلی الله علیه وآله
وسلم لقوله سبحانه واذکرن ما یتلی فی بیوتکن ونسب الی ابن عباس رضی الله تعالی عنهما وقیل المراد النبی
وحده واخرج احمد عن ابی سعید الخدری انها نزلت فی خمسة النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وعلی و
فاطمة والحسن والحسین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وذهب الثعلبی الی ان المراد من الاهل فی الآیة جمیع
بنی هاشم والمراد من الرجس الاثم والشک فیما یجب الایمان به وثبت فی بعض الطرق تحریمهم علی النار وعن
وقاص رضی الله تعالی عنه قال لما نزلت هذه الآیة ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله صلی الله تعالی علیه
وآله وسلم وبارک علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی وعن المسور بن المخرمة ان رسول
الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی وفی روایة یریبنی ما ارابها و
یؤذینی ما اذاها وعن ابی هریرة قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی طائفة من النهار حتی
اتی خباء فاطمة فقال اثم لکع یعنی حسنا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه
اللهم انی احبه فاحبه واحبب من یحبه وعن انس قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم من الحسن
بن علی وقال فی الحسین ایضا کان اشبههم برسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وعن زید بن ارقم
رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلعم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله
حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما وعنه ان رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال لعلی وفاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعن جمیع بن
عمیر قال دخلت مع عمتی علی عائشة رضی الله تعالی عنها فسألت ای الناس کان احب الی رسول الله صلی الله

تعالى عليه وآله وسلم قالت فاطمة فقيل من الرجال قالت زوجها وعن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبارك قال ان الحسن والحسين ريحاني من الدنيا وعن علي رضي الله
تعالى عنه قال الحسن اشبه برسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما بين الصدر الى الراس والحسين
اشبه بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم ما كان اسفل من ذلك وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال كان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حامل حسن بن علي على عاتقه فقال رجل نعم المركب ركبت يا غلام فقال
النبي صلى الله تعالى ونعم الراكب هو وعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يتحرون بهداياهم
يوم عائشة يبتغون بذلك مرضات رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك وقالت ان نساء رسول
الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك كن حزبين فحزب فيه عائشة وحفصة وصفية وسودة والحزب الآخر ام
سلمة وسائر نساء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فكلم حزب ام سلمة فقلن لها كلمي رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم وبارك يكلم الناس فيقول من اراد ان يهدي الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فليهده اليه حيث كان فكلمته فقال لها لا توذيني في عائشة فان الوحي لم ياتني وانا في ثوب امراة
الا عائشة قالت اتوب الى الله من اذاك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن الى رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فكلمته فقال يا بنية الا تحبين ما احب قالت بلى قال فاحبي هذه وعن عائشة
رضي الله تعالى عنها قالت ما غرت على احد من نساء النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك ما غرت
على خديجة وما رايتها ولكن كان يكثر ذكرها وربما ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يبعثها في صدائق خديجة
فربما قلت له كانه لم يكن في الدنيا امراة الا خديجة فيقول انها كانت وكانت وكان لي منها ولد
وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وبارك
العباس مني وانا منه وعنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم احبوا الله لما يغذوكم
من نعمه فاحبوني لحب الله واحبوا اهل بيتي لحبي وعن ابي ذر انه قال وهو آخذ بباب الكعبة سمعت النبي
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن
تخلف عنها هلك فليكن هذا آخر الرسالة ٥ الهی بحق بنی فاطمه ؛ که بر قول ایمان کنی خاتمه
اگر دعوتم رد کنی ور قبول ؛ من و دست و دامان آل رسول الحمد لله وسلام على عباده الذين
اصطفى اللهم اغفر لي ولوالدي بحق النبي العربي واهل بيته واحسن اليهما واليه بحرمة جميع جناب الحضرة
المدني صلى الله تعالى عليه وآله واهل بيته وسلم وبارك عدد خلقه ورضى نفسه وزنة عرشه ومداد كلماته

الحمد لله سبحانه علی الاختتام والصلوٰة والسلام علی حبیبه محمد النبی الامی سید الانام الی یوم القیام

خاتمة الطبع

هزار ها شکر و احسان ایزد منان را و درود بیکران حبیب رحمان را که درین آوان فرخنده
توامان کتاب مستطاب معدن فتوحات یعنی هر سه دفتر مکتوبات امام ربانی غوث صمدانی
حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة والرضوان معه رساله در رد روافض ردیه شیعه
شنیعه باهتمام عاصی بانواع معاصی شیر محمد خان بن غلام محمد خان باشنده ججر
مالک مطبع احمدی دهلی حلیه طبع پوشید امید از قاریان با صدق و صفا آنکه در حق
داعی از دعا دریغ نفرمایند اللهم افتح لنا بالخیر واختم لنا بالخیر واجعل عواقب امورنا بالخیر

۱۹۷۵۶۴۸

ستن ۱-۲

مکتوبات امام ربانی

۲۸/۹/۱۹۶۶ ۱۱/ب

29.7.57/P264!

[illegible]